حالات فارس عموماً	کیفیات شیراز	بلوکات	ایلات	جزایر	حکام با انضمام سلاطین افشاریه و زندیه و قاجاریه
وزرای فارس	علماء	مشایخ	شعرای فارس	تقسیم ربع مسکون بقاعده اروپا	آسیا
دولت ایران	دولت روم	افغانستان	هندوستان	عربستان	چین
صیام	جاپان	ماوراءالنهر	خوارزم	سیبیریه	اروپا
فرانسه	روسیه	انگریز	اتریش	پروس	پورتگال
اسپانیول	سویت زرلند	ایطالیا	یونان	هالند	بلجیم
جرمنی	پولند	دنمرک	افریقا	مصر	بربر
مراکش	الجزیر	تونس	طرابلس	بلادالجرید	نوبیه
حبشه	عدل	زنگبار	موزمبیک	سوباله	سنکمبیه

مملکت سوید

تیمبوکتو	ساحل عاج	ساحل غله	ساحل طلا	ملک هوسه	ملک اردره
ملک بنوئی	ولایت کونگو	ولایت کلونکوه	ولایت کاکانکوه	ولایت انگولا	ولایت بنیکولا
کافرستان	بیابان افریقا	جزیره ماداگسکر	ینگی دنیا	امریکای شمالی	ملک کندا
ممالک متحده	مملکت مکسیکو	مملکت گاتیمالا	تفصیل هند غربی	جزیره هیتی	امریکای جنوبی
مملکت کلومبیا	مملکت پیرو	ملک بالیویه	ولایت چیلی	ملک لاپلته	ملک پتگونیه
ملک گوینه	مملکت برزیل	ملک پروگا	تفصیل آستریلیشه	جزیره نیوهالیند	جزیره وندیمن لند
جزیره نارفوک	جزیره نیوگینی	جزیره نیوبریتن	جزیره نیوآیرلیند	جزیره وایحو	جزایر سولومن
جزیره نیوزیلند	جزیره لویی سید	جزایر لوئی نسه	جزایر الاصقاه	جزایر آشرکه	جزایر مرکوییسس
جزایر پلو	تفصیل شهرها و قصبات جنوبی خط استوا	جزایر کیرولاین	جزایر لدرونس	حالات جوکیو و [illegible]	

نزهت بسم الله الرحمن الرحیم الاخبار

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی الانبیاء والمرسلین سیّما سیّدنا الخاتم و اشرف
اولاد آدم محمّد و آله الطیبین و صحبه الاخیار الاطهار علیهم الصلوة ما کرّة اللیالی و مرّة النهار بعد عرض میشود
اقلّ سادات ضعیف و احقر مخلوقات محمد جعفر الملقب بحقایق نگار که مسقط الرأس اجداد
این بنده ضعیف قریة المدعوّة بخورموج من قرای دشتستان فارس ولی میلادم در ذی قعده
سال یکهزار و دویست و پنج دار العلم شیراز است زمان شباب و جوانی که ایّام بهار
تحصیل کمالات و کاردانی بود به بطالت و خسارت گذرانیده نوایر اشتغال از تبعیت
آبا و اجداد که شیوه عامی و مباشری امور دیوانی بود اشتعال آورد و اوان پیری و شکستگی
که هنگام خستگی و کسالت است با آنکه قوای نفس و حواس مختل است حتی المقدور از افادات
و افاضات بزرگان و دانایان مستفید و مستفیض میشد خود را بی بهره نمیگذاشت هر وقت
که فتح و فرصتی ممکن بود از مطالعه کتب تواریخ و سیر خویش را معاف نمی نمود چون آثار شیخوخت
پدیدار و علامات ارتحال آشکار گردید بخاطر فاتر گذرانید که بقدر امکان وقتی چند بصدد آن

و حقیقت نگاشته که این بنده را یادگاری آید کاری از اطلاعی و استحضاری حاصل باشد علاوه بر
مقصود و منظور حسب الامر مطاع پادشاه زمان تاریخ مورّخ کرد دیده وقایع پنجاه ساله دولت روز افزون را
برشته تحریر کشیده و بحقایق الاخبار ناصری موسوم کرده اند و همچنین مختصری در حالات حضرت سیّد الشهداء
علیه السلام از زمان ولادت الی مراجعت اهل بیت سالک بمدینه طیبه حسب خواهش سرکار ابو الحسن خان
مشیر الملک وزیر مملکت فارس تألیف و به تحایف الصفیّه موسوم نمود دیگر رساله بسیار مختصری در حالات
مملکت فارس مسمّی به آثار جعفری کرده بنده حال که سال یکهزار و دویست و نود و شش هجری و عمر بر
هفتاد و یک سال رسیده است برحسب خواهش احبّا و مخادیم و بمفاد النفس مالم تشغلها شغلتک
رساله مسمّی به آثار جعفری را که سابقاً در نهایت اختصار بود مجدد و مفصلاً نگاشته و به نزهت الاخبار
که با سال تألیف مطابقه دارد موسوم کرده اند چون منظور است که بحضور مبارک شاهنشاه اعظم
۱۲۹۶
یمین الدوله ظل السلطان دام شوکته ایراد دارد و بعبارت ظلّ السلطان مسعود باد که مطابق با تاریخ سال
تألیف است پیشکش کرده اند سابقاً عرض شده که از عدم مساعدت بخت اطلاعی
از اصطلاحات عربیه و رسومات علوم ادبیه ندارد و اوقاتی صرف صرف نکرده و روی توجهی به نحو
نیاورده و از منطق اطلاعی حاصل نشده که صغرا و کبرائی ترتیب دهد و لفظی نیز اگر چه اظهار
این مطلب زاید و بی سبب است زیرا که از عدم انتظام کلمات و ارتباط عبارات بر مطالعه کنندگان
مخفی و مستور نخواهد ماند آن آثار تا دل علیها ولی امید از کرم ناقدان بصیر و ناظران خبیر

چنان است که از ذات و صفاتش اغماض فرموده بعین رضا نگرند بهمین قدر که اقرب بصحت و حالی
از گزافات و ملفقات رسانه مترسلانه است از محاسن شیم بنظر قبول ملاحظه فرمایند ذکر مزیت
این کشور و احادیث ماثوره از حضرت خیر البشر اکثر مورخان ایران بر آنند که بحکم هرمس که
المثلث بالمثلث خواهند و اگر ادریس پیغمبرش دانند حکیم و پیغمبر و پادشاهی بمعدلت گستر بود
زمین را بهفت قسمت منقسم نمود قسم چهارم که وسط و بمنزله قلب اعضاء ممالک است کشور ایرانش
نام نهاد و مزیت قلب بر سایر اعضاء کالشمس فی وسط السماء است و خیر خیر الامور اوسطها از جناب
[illegible] و ریب مبرا لعهد فریدون فرخنده و ایم جهان جمله شد منقسم بر سه قسم یکی روم و خاور
دیگر ترک و چین سیم عرصه ملک ایران زمین و از تقسیم فریدون ممالک ربع مسکون بر پسران
و اختصاص ایرج دارای ایران بر دیگران نیز معلوم است که ایران خلاصه دیار و نخبه امصار
و زبده اطراف و اقطار است و باتفاق ائمه اخبار که در عهود سابقه و قرون سالفه
سلاطین ایران مملکت فارس را منتخب و دار الملک گردانیده اند و باین سبب ملوک فرس
مشهور و از کمال شوکت و قدرت بملک الملوک ملقب گشتند چنانچه حضرت حق جلت عظمته
و قدرته در قرآن مجید و فرقان حمید خود در حق ایشان میفرماید که بعثنا علیکم عبادا لنا اولی
باس شدید از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را لهذا رجحان
و امتیاز فارس بر سایر ممالک ایران اختصاص بعراق و آذربایجان و خراسان

داده

در نزد اهل بصیرت و عقل پوشیده نیست زیرا که فارس را همان نسبت است با ایران که ایران را بر
ممالک هند و روم و توران و این مملکت را همان نسبت فضیلت و رجحان است که ایران را
بر اکناف جهان موید اینمعنا فرموده مفخر عرب و عجم صلی الله علیه و آله و سلم در حق
اهل فارس است که ان لله خیرتین من خلقه من العرب قریش و من العجم فارس و هم در مجمع البلدان
از آن خلاصه دوران مرویست که لو کان الاسلام معلقة بالثریا لناوله فارس و کذالک لو کان
الایمان منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس و کذالک در حق سلمان که مفخر فارسیان است
می فرماید السلمان منی لا تخلو الدنیا من الایمان حتی حی من آل سلمان اگرچه بعضی حضرت
سلمان را اصفهانی دانسته و گویند در ازمنه سابقه فارس اطلاق بر تمامی ایران می شده
و این توجیه بغایت سخیف و واهی است بسیار ضعیف بر صاحبان طبع سلیم و ذوق
مستقیم مخفی و پوشیده نیست که اگر چنین بودی بایستی بر اهل سایر بلاد ایران فارسی اطلاق
شده باشد و حال آنکه بر متتبعین احادیث و اخبار و کتب سیر و آثار آشکار است که در زمان
سابق اهل هر بلدی از بلاد ایران را باسم همان بلد نسبت داده اند از اهل قم قمی و مردم
ری را رازی و اصفهان را اصفهانی شمرده اند و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه است
جائی که بجهت اثبات وجود حضرت مهدی متعرض اخبار مینماید جناب سلمان مخصوص فارس نسبت
داده است خبر سلمان الفارسی رحمه الله قال حدثنا ابی قال حدثنا محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس جمیعا

عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن علی عن ابن ابی عمیر عن ذکره عن موسی بن جعفر علیه السلام قال قلت
یا ابن رسول الله الا تخبرنا کیف کان سبب اسلام سلمان الفارسی قال نعم حدثنی ابی ان امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و اباذر و جماعة من قریش عند قبر النبی صلی الله علیه و آله
فقال امیرالمؤمنین لسلمان یا ابا عبدالله الا تخبرنا بمبدء امرک فقال سلمان و الله یا امیرالمؤمنین
لو ان غیرک سألنی ما اخبرته انا کنت رجلا من اهل شیراز من ابناء الدهاقین و کنت عزیزا علی والدتی
اهل فارس فخر و مباهات همین بس که سلسلهٔ اکاسره و رشتهٔ فضل نجابت از نبوت و دودمان
عصمت و طهارت گشت شهربانو و در تبیین این مقال و توضیح این اجمال آنکه علما و اهل سیر
و اهل علم من بطبیعت به اتمامی کفایت است مملکت فارس از ممالک جنوبی ایران محدود است
باین تفصیل از حد شمالی باصفهان و جنوبی ببحر عمان و خلیج فارس و شرقی به قطر و توابع یزد
و غربی برام هرمز و کهگیلویه طولش از شمال بجنوب تخمینا یکصد و شصت فرسخ عرضش از مشرق
بمغرب از صد فرسخ متجاوز و اطول لیالی و ایامش باختلاف اماکن جنوبی سیزده ساعت و
چهل و پنج دقیقه و شمالیش بچهارده ساعت و پنج و شش دقیقه میرسد مشتمل بر محالات سردسیری
و گرمسیری حرارت گرمسیرش سالم و برودت سردسیرش ملایم محصولاتش برنج و غله و سایر حبوبات
و تنباکو و مرکبات و انواع میوه جات سردسیری و گرمسیری و بقولات هر یک بمناسبت
مواضع خوب و مرغوب عمل می آید خاکش در اکثر امکنه حاصل خیز چنانچه در شولستان

دکران

و گرمسیرات دشتی و دشتستان یکمن بذر بیست تا دومن حاصل میدهد حقوق دیوانیش قبل از ظهور
اسلام بطور تحقیق غیر معلوم از زمان خلافت خلفا و ارتفاع اعلام ظفر فرجام اسلام تا
ایام خلافت الواثق بالله خلیفه عباسی بمقاسمه تشخیص یافته و معین بود از بعضی مواضع نصف
و قدری ثلث و ربع و برخی خمس و قلیلی عشر در زمان المقتدر بالله خلیفه علی بن عیسی خراجی
معین کرد که در این زمان قریب ششصد هزار تومان تبریزی میباشد در ایام سلطنت عضدالدوله
ابن رکن الدوله آل بویه دیلمی چونکه ترفیه عباد و تعمیر بلاد و پیش نهاد همت ملکوتی نهمتش بوده
از این مبلغ بخزانه‌اش موصول میگشت در ایام سلطنت غازان خان که از سلسلهٔ چنگیز خان است
با انضمام خراج جزیرهٔ بحرین و قطیف و عشور جهازات جزیرهٔ قیس آنچه عبدالله بن فضل الله
وصاف شیرازی ضبط نموده یا بسبب مرور دهور و شهور بر مبلغ افزوده شده و اثبات
چنین یافته علی ای حال در این زمان که سنهٔ هزار و دویست و نود و شش هجری میباشد حقوق
دیوانی این ملک سوای خراج جزیرهٔ بحرین که در تصرف عمال عثمانی است و قصبهٔ ابرقوه که چندیست
ضمیمهٔ اصفهان شده ششصد هزار تومان است و متوجهات رام هرمز که موضوع و جزو عربستان
شده و بلوک هرات و مروست که جزو دارالعباده یزد گردیده از این مبلغ موضوع میشود و تومان
متعارف این زمان معادل شانزده نخود طلای مسکوک بسکهٔ شاهنشاه ناصرالدین شاه و از نقره
ده عدد روپیه یک تومان است که هر روپیه یک مثقال و دو نخود سیم مسکوک و مثقال مقدار

معادل پنجکرور تومان
رایج این زمان میشود
ظاهرا کاتب اشتباهی
نموده

بیست و چهار نخود و نیم تقریباً است و لفظ کرور باصطلاح ایران پانصد هزار تومان است و میلیان
ده کرور بر حسب اصطلاح اهالی اروپا اطلاق میشود و دار العلم شیراز و دار الملک ایالت و از اقلیم
سیم است اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و شش دقیقه کم است هوایش در نهایت
اعتدال آبش از قنوات بهترین آنها قنات رکن آباد و زنگی آباد است که آن یک رکن الدوله
دیلمی و این یک را اتابک زنگی سلغری احداث نموده و در این زمان از عین بملکیت مالک و تصرف شده
غله و سایر حبوباتش وسط و اعلی نخود میوجات سردسیری و گرمسیریش وافر و مرغوب
انگور و سیب و ترنج و انارش پسندیده و مطلوب مردمش قلیل البضاعة غنی الطبع صاحب ذوق
و سهل المؤنه با بیگانه یگانه و با اهل بلد بیگانه اکثر لاغر اندام و زرد فام اهالی سوقش عتیق
و فحاش معابر و شوارعش کثیف و چرکین و دکاکین و اسواقش با زینت و رنگین بنایش از محمد ابن
یا باختلاف روایات از ابن عمش محمد ابن قاسم ثقفی که در سنه هفتاد و چهار از هجرت بطالع سنبله
ساخته صمصام الدوله دیلمی باروئی بر دور شهر کشید بعد از مدتها خلل و فتور بهم رسانید اتابک
سعد بن زنگی سلغری باره و برجی در غایت حصانت بنا فرموده بعد از زمانی ویرانی یافت
محمود شاه انجو بتعمیرش پرداخت چون بنایش مانند اقبال بانی بی ثبات و سریع الزوال بود شاه
شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفری باستحکام اساس در اتمام حصارش جهد نمود و مرور سنین و
شهور با نهدام و فتور نهاد تا زمان سلطنت سلطان سعادتمند کریمخان زند طاب ثراه جعل الجنة مثواه روی

باروی

باروی حصین و برجی شدید و رصین و خندقی عمیق و خاکریزی عریض بنا نمود و بانجام رسانید
بعد از وفات وکیل و انقراض سلسله زندیه پادشاه نامدار آقا محمد خان قاجار نور الله مضجعه مقتضای
مصلحت ملکی و صلاح مملکتی بویرانی آن قلعه حکم فرمود و قلعه از خشت خام بانجام رسید در سنه
هزار و دویست و سی و نه از صدمه زلزله عالیها سافلها شده و ولی مجدد مرحوم فرمانفرما
حسینعلی میرزا تعمیر نمود در سنه هزار و دویست و شصت و نه بسبب زلزله تا نوبتی از آثارش
اثر نماند الحال محوطه است بی حصار که شامل است تخمیناً هشت هزار خانوار را خداوند شاهنشاه
جمجاه کامکار ملک الملوک ناصر الدین شاه قاجار را موفق دارد که بعمارتش همت گمارد
و دایره این محوطه تخمیناً دوازده هزار گام است مجموع بر ده محله است که مسمی باین اسامی
متعارف این ایام است اسامی آنها بدین قرار است درب شاهزاده که سابق بوردستان
معروف بوده و میدان شاه و سر باغ و سنگ سیاه و سر دزک که در ایام سلف
دشتک خوانده‌اند و سادات دشتکی را باین محله نسبت داده‌اند دیگر محله درب مسجد
و بازار مرغ و اسحق بیک و لب آب و بالا کفت و مشتمل بر شش دروازه اصفهان و باغشاه
و کازرون و درب سلم معروف بشاه داعی و قصابخانه و سعدی ابنیه قدیمه و عمارات عالیات
این شهر چنانچه از نایرات نحس اندبور و دوار گشته و بتعداد نیاید لطول الاطایل است
از دایرات مسجد جامع عتیق است که عمرو بن لیث صفار در ایام سلطنت و قدرت از خود ساخته

٥

و اتابک ابش سلغری قدری بنای آن افزود و سلطان ابراهیم میرزا ابن میرزا شاهرخ گورکان
تعمیر نمود البته در این مدت که قریب هزار سال از زمان بنایش گذشته مکرر مرمت و تعمیر شده
حال اگرچه دایر است اما بواسطهٔ زلزله مخروبه و بایر خداوند صاحب همتی و خداوند گنجی را
موفق بدارد که همت بر تعمیرش گمارد و این جمهور مشهور است که هیچ وقت خالی از ولی نبوده و دیگر
مسجد جامع جدید است که اتابک سعد بن زنگی سلغری در سنهٔ ششصد و پانزده هجری ساخته
مسجدیست با وسعت و صفا و فسحت و بها و در آن سنه سابقه خواجه سعدالدین غیاث الله الملقب بشاه نواز
خان شیرازی وزیر ممالک رکن الدوله شاه سلطان حسین صفوی و صارو تقی خان بتعمیرش پرداخته اند
در سنهٔ هزار و دویست و شصت و نه بواسطهٔ زلزله بالمره منهدم و بنیادش منعدم گشت حاجی
میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی همت گماشته و در مدت چهار سال اوقات خویش مصروف
داشته حال اگر جامع جدیدش خوانند شایسته و بجا است دیگر مسجد جامع سلطان بنا شده
کریمخان زند است که جامع وکیلش گویند بنایی است معظم و بنیانش مستحکم جدارش استوار و قبه اش
رصین و عرصه اش رزین در ایام فرمانفرمائی حسنعلی میرزا طاب ثراه بواسطهٔ زلزله فی الجمله مرمتی
لازم بود تعمیرش نمود و در این زلزله اخیره خرابی روی داد پادشاه اسلام ملک
الملوک ناصرالدین شاه قاجار ایده الله جنده و ابد الله عدله عمارتش فرمود دیگر مسجد جدید البناء
حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک است که عمارتش خوش وضع و اسلوب است و اساسش

بارصانت

بارصانت و عرصه اش با صفا و مرغوب از مشاهیر بقاع و مزارات آن اموات مزار کثیر الانوار
امامزاده واجب التعظیم احمد بن موسی الکاظم علیه الصلوة و السلام است بالمشهور بشاه چراغ
چون خانهٔ زاویهٔ خدا را حسب الارث بهره مند بود لاجرم در جوار خانهٔ خدا آسوده است
مزار متبرکه اش بین الجامعین جدید و عتیق واقعست کیفیت بدو بروز و ظهور مدفن شریفش چنین در کتب
مسطور است که مقرب الدین امیر مسعود بن بدر که از مقربان اتابکان بنای
عمارتی خواست فرمود در حین حفر اساس نعش قبری نمودند جسدی ظاهر شد بی تفرق اجزا
و تبدد اعضا چون شخص نائمی در شیفل معتدل الهوا خاتمی در انگشت مبارکش ظاهر شد که از نام
نامی و اسم سامیش خبر میداد ازدحام عام شده و بلوائی تام صورت داد علی ماجری معروض
اتابک قبه و مرقدی ساخته و عمارتی بنا نهاد تا شاهی خاتون والدهٔ شیخ ابواسحق اینجو قبهٔ عالی
ساخته بانجام سایر لوازمش پرداخت دیگر از بقاع متبرکه کثیر الارتفاع سید ابن السید سید محمد
ابن موسی و حسین ابن موسی است علیهم السلام که بانی این دو قبه متبرکه نیز اتابک است دیگر قبهٔ امامزادهٔ
لازم التکریم علی بن حمزة بن موسی است که بعد از شهادت عم بزرگوار امام ثامن عالیمقدار
فرار اختیار نموده از بغداد به شیراز آمده و اقامت گزیده باندک زمانی بحسب حکم مامون عباسی
بدرجهٔ شهادت فائز گردید مرقد مطهرش بیرون از محوطهٔ شهر در حوالی دروازهٔ اصطخر که
این زمان باصفهان مشهور است معروف بواسطه زلزله انهدام یافت نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا

بعد به تجدید عمارتش پرداخت دیگر ام کلثوم بنت اسحق بن زید ابن حسن ابن علی است که
معاصر خلفاء جور و بغداد بوده باین بلاد آمده و در محله باغ نو این شهر جوار خانه احمد ابن حسن مسکن
اقامت کرده و مخفی گردید چون اعوان ظلمه از آن مظلومه اطلاع یافتند بر زاویه اختفایش تاخته
مسکن را بر آن مظلومه مدفن ساختند در این زمان بقعه شریفه اش از شهر خارج و بخاتون قیامت
مشهور است بقعه مخروبه که حال بر پاست بنایش از زاهده خاتون نام زوجه اتابک منکوبرس
سلجوقی است حالات سایر مزارات محول با کتب لغات و تصنیفات متقدمین است اما مدارس
معروفه مدرسه خانست که امامقلیخان بیکلربیکی فارس در ایام سلطنت شاه عباس ماضی
قربة الی الله و طلبا لمرضاته بانجامش پرداخته مدرسه ایست عرصه اش وسیع عمارتش رفیع
در کمال زینت و صفا در این زلزله قریب بانهدام و اندراس رسید حاجی میرزا علی اکبر
قوام الملک شیرازی تخم مغفرتی کاشت و همت بر تعمیرش گماشت دیگر مدرسه منصوریه
که از متواترات امیر صدرالدین محمد و امیر غیاث الدین منصور دشتکی است قریب
سیصد و چهل سال است که محل تدریس و استفاده طلاب کرامست و مقام افاده فضلاء
عظام و مدفن سیدین عالیمقام دیگر مدرسه مرحوم آقا باباخان فراشباشی [illegible]
مرحوم است در نهایت استحکام و کمال صفا اگر چه بنیانش از سلطان سعادتمند کریمخان زند
بود ولی باسم مرحومی بود فراشباشی مرحوم موفق گردید و بانجامش رسانید دیگر مدرسه حکیم

که بنایش قدمتی و صفا و استحکام بنائی دارد دیگر مدرسه میرزا علی اکبر است که در خوبی بقعه
منبر که محمد ابن موسی واقعست دیگر مدرسه هاشمیه است که از آثار حاجی ابراهیم اعتماد الدوله است
دیگر بتازگی در این سنوات از عقیدت خالص نهاد حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک
ساخت یک مدرسه عالی پاکیزه بنا که ندیدست قضا ثانی و تاسیسی خاکش از خاک تن بودی سلمانی
آبش از آب رخ نوذری و الیاسی آمد از عرش زند ملک العرش خطاب هم مدرس مرد این مدرسه ادریسی
تکیه مدرسه در کمال آراستگی و نهایت پیراستگی با صحن ساخت و وقت صنعت چون عرصه
مکرمت خویش وسیع و مانند همت عالی خود رفیع بر افراشت در این ملک نشنید هیچ دیده
و هیچ گوشی نشنیده قراء و اراضی و بساتین و مزارع تجهیه مصارف خیریه جهت خیر بران وقف
کرد خدا اجرش دهاد ذکر بلوکات و قراء این دیار علی سبیل الاختصار آباده و اقلید
آباده سرمق چنار ادریس آباد صغاد سوکستان کوشکک وزیرآباد
حسن آباد ده بالا چالیان فیض آباد خرم مزرعه کوشک جوشقان دشت بیضا
جرموق تخت رود بیرک آباد مبارکه فیروزی امیرآباد حسن آباد صغاد کریم آباد
محمد آباد صغاد باقرآباد صغاد بیدک یعقوب آباد بهت آباد درغوک اقلید
این بلوک سردسیر حاکم نشینش صغاد در سمت شمالی شیراز بمسافت چهل و دو فرسخ مزارعش
اکثر آبیو دگوره و خرمن وش رعیتش حاصلش گندم و جو و پنبه آبش از قنوات و چشمه قریه

آباد و قلعه مضبوطی دارد گویا در سوابق ازمنه قلعه آنجا نیز در کمال استحکام بوده چنانچه جمعی از
در نزهة القلوب متوجه است در ایام سلطنت کریمخان جناب شاهزاده ابوتراب میرزا نام را که
از طرف دختر بشاه سلطان حسین صفوی انتساب داشت و در بدایت امر باسم سلطنت موسوم
ساخت و خود بکارش می پرداخت بعد از استقلال مشار الیه را در این قلعه محبوس داشت
تا که از این عالم ارتحال نمود تخمیناً ششصد خانوار در این قلعه سکونت اختیار نموده اند
این قلعه در شعب جبال واقع است رود خانه در وسط جاری یمین و یسارش مشتمل بر بساتین
و اشجار و اهالی آن دیار در طرفین رودخانه خانه و منزل دارند مکانی بسیار باصفا و نزهت
دلگشا و فرح افزا است باغ فیروزچه بارگاه سلیمان مرغ سحر کرشید و نغمه داود قصبه اهرم
تخمیناً یکهزار و هشتصد خانه و از سایر قراء متفرقه از چهل خانه الی صد و بیست خانه و از
بوشهر و مضافات بندر ابوشهر ریشهر حلیله علی چنگی تل سیاه
چاه کوتاه احمدی حسینکی هفت جوش حیدری محمد شاهی زردکی
اخشام حاجی مهدی رستمی قلعه سوخته اخشام نخل مهرزی عسکری
جوامین کره بند قلعه سرخان مقاری بندر ریگ بندر گناوه جزیره خارک
چهار برج چهار روستائی شول مال محمود محمد صالح کاسه قند بابا کماران
احمد صالح چاه بردی قلعه کاحیدر کلر کمالی بوزکاه تنگ ملکی چم شهاب

بوده شور

بوده شور مال محمد عبد علی بهیاری چهار مل لته یاری مال آیان مال محسن
ابوطویل بندر گناوه همان جنابه است که در کتب و سیر مذکور است ابوسعید قرمطی و طایفه
قرامطه معروف از آنجا بوده اند این بلوک که کرسیه اکثر قراء در کنار بحر العجم از سمت مغرب
شیراز بمسافت چهل فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش خرما و غله است از بلاد آن نگارش
اکثر آنها بندر ابوشهر تخمیناً دو هزار و دویست خانه و از سایر از بیست الی دویست خانه در قرون
سابقه و عهود سالفه خورشیف که دو فرسخ شمالی بوشهر است قصبه سواحل و محل نزول اول
شهری با فسحت رقعه و وسعت بقعه ساخته شده جهازات را لنگرگاه بود پس از آنکه
با فضای زمانه خورشیف خراب و ویرانه گشت ریشهر که یک فرسخی بوشهر و از سمت جنوب
مایل بشرق واقع است آباد آمده اگرچه صاحب نزهة القلوب میگوید که ریشهر را لهراسب
کیانی ساخته و شاپور بن اردشیر بابکان بتجدید عمارتش پرداخته است علی ای حال در
اواخر دولت نادری شخص آبادی و عمارت از آنجا ارتحال در بوشهر نزول اجلال نمود
شیخ ناصرخان ابومهیری که از اعراب نجد و در جهازات و در شاهی خداوندی با اعتبار بود
قلعه بوشهر را بانی و صاحب اختیار آمد چون سه سمت بحر و یکطرف متصل بر است
سمت خشکی را حصنی حصین و بروجی رصین برافراشت در این سنوات حسب الفرمان پادشاه
دین پناه ظل الهی ملک الملوک ناصرالدین شاه قاجار اید الله جیشه و ابد العدله سه طرف بحر را

باروی استوار و برجهای پایدار در کار عمارت و قریب باتمام بود که فیمابین دولتین فخیمتین
ایران و انگلیس آثار کدورت و نقار آشکار گردید مجملی از این مفصل این است که دولت
انگلستان در باب معاملات هندوستان در آیینه فکر رزین و اندیشه دوربین شاهد عکس این
مدعا جلوه نمود که با دولت علیه ایران اظهار مراودت و مودت نموده طریق دوستی
و صفا پویند لهذا سبقت گرفتند بتوسط سفراء نامه و هدایا از نظر شاهنشاه والاجاه
ایران گذرانیده التیام بین الدولتین العلیتین محکم و اتحاد مابین جانبین مستحکم گردید بعلاوه مقرر
داشتند که هر ساله مبلغ دویست هزار تومان تنخواه مدد خرج لشکر ایران بسپارند و از سنه
هزار و دویست و بیست و چهار الی نهایت مدت مستمر و برقرار بود تا زمانیکه در هندوستان فی الجمله کار ملک
و فراغتی حاصل آمد از دادن وجه استمراری تغافل و کان لم یکن انگاشته بعلاوه در سنه هزار و دویست
پنجاه و سه بدستیاری وزرا امورات افغانستان که در حقیقت جزو رعیت قدیمه دولت علیه ایرانند
و به بهانه چند بادبان جهازات جنگی بمخاصمه و مجادله افراشته و توپ پنجاه و چهار که سرحد فروند جهاز
با ده دوازده فوج سواره و پیاده نظام و توپخانه و استعداد ما لا کلام بود غفلتاً بندر ابوشهر را
در تصرف در مخاطره و محاصره انداختند چون دولت علیه ایران از این معنی غافل و بیخبر از قلیلی مستحفظ
و ساخلو جمعیت و استعدادی کامل در ابوشهر نداشتند نیز از حسنعلی خان دریابیگی خلف حاجی محمد
شیراز بی بلوکات دشتی و دشتستان اخبار تفنگچی چریک حتی المقدور از نزدیک و دور احضار

نمود چون تنگستان در چهار فرسخی سمت شرقی بوشهر واقع و از سایر بلوکات آن اقرب بود
باقرخان ضابط تنگستان و احمدخان ولد مشار الیه با چهار صد یا پانصد نفر تفنگچی پیاده
بنیت جهاد و عزم دفاع عازم بوشهر گردیدند بعد از طی چهار فرسخ مسافت در نهایت
خستگی و کسالت وارد در بوشهر شدند افواج و توپخانه انگریز که دور دور قلعه در حلیله که در سمت
میانه جنوب و شرق بوشهر واقع و تا بشهر یک فرسخ مسافت دارد از سفاین جنگی آمده آسوده
و مستعد حمله و یورش بودند هنگام طلوع آفتاب از حلیله بسمت بشهر بقدم تیز تک و رانگیز جلو ریز
آمده در وصف جماعت تنگستانی همین قدر کفایت میکند که این معدود قلیل بمجال مجادله
و مقابله در برابر شش فوج پیاده نظام و دو فوج سواره و سی عراده توپ انگریز ایستادگی
نموده بمقاتله اقدام ورزیدند جهازات جنگی از سمت دریا همه جا بمحاذات افواج خشکی در
حرکت و سیار بودند از طرف بحر توپهای شصت و شش پوند را بجانب این مجاهدین فی سبیل الله
دهان گشوده به آتش فشانی مشغول شدند از بحر و بر آتش کارزار شعله ور و صفحه خاک چون کره نار
و روز روشن چون شب تار گردید از جانبین آنان با اطمینان یادی جمعیت و استعداد
و اینان به نیت دفاع و اجر جهاد ایستادگی نمودند بالاخره جنگ مغلوبه گردیده و از توپ و
تفنگ گذشته کار بشمشیر و خنجر کشید از جمعیت انگریز یکنفر سردار و پنج نفر سرکرده و صاحبان
مناصب و جمعی کثیر و جمی غفیر از آحاد و افراد لشکر که عدد ایشان بر این فقیر معلوم نگردید

معدوم و مقتول گردیدند و از جماعت اسلام احمدخان و هشتاد و دو نفر که در مرحله سعادت
آئین بهره عدو می‌رفت بدرجه شهادت رسید تقیه بسمت تنگستان و ابوشهر طریق هزیمت
و فرار پیمودند احدی با سوز نیامد پس از این هنگامه لشکر کینه‌ور انگریز به طرف اراضی خشکی و جهازات
جنگی در دریا بحرکت آمده هم از راه بقصد انهدام بوشهر از جنرال استاکر که سردار لشکر بود
توپ انداختن و آتش‌فشانی حکم رفت رعایا و جمهور متوطنین بوشهر چون از دیرگاه بلوازم
امور رعیتی و تجارتی مانوس و از طریقه جدال و دربه نزاع و سپاهی‌گری مایوس بودند
با اجماع علم دولت علیه ایران نگونسار علامت استیمان و انقیاد در آشکار ساختند
سردار انگریز حکم داد که قلیل ساخلو بوشهر را اولا از اسلحه عاری پس از آن مالک انهار
تصرف بندق و خواری روانه نموده دریا یکی و یکنفر سرهنگ و یکنفر منشی او را اول کماشته
بجهاز دودی گذاشته روانه بندر بمبئی داشتند خود در بوشهر رحل اقامت گزیده بجلب
قلوب متوطنین و ساکنین آنجا پرداختند چون در اوایل کار که علامت آمدن جهازات انگریز
بسمت بوشهر آشکار گردید و این اخبار مصحوب چاپار بعرض امنای دولت علیه رسید
مهرعلیخان نوری حسب الحکم عم که دولت علیه را صدر اعظم بود با شش فوج پیاده نظام
و قریب یکهزار نفر سوار قشقائی و شانزده عراده توپ مامور بمجادله و محاربه لشکر انگریز
گردید یوم یازدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۷۳ هزار و دویست و هفتاد و سه که سه روز بعد از سانحه بوشهر باشد از

برا

از شیراز حرکت کرده در نهایت استعجال و سرعت طی مسافت نموده روز دهم جمادی الاولی
وارد برازجان شدند در آنجا اوتراق و به تهیه لشکر و ترتیب اسلحه و یراق پرداخت
ایام توقف قریب یکماه کشید از طرفین سپاه در ترتیب محاربت شد بعد از تسخیر بوشهر و رسیدن
اخبار هند و هندوستان جنرال اوترم نام سرداری لشکر انگلستان وارد بوشهر شد عزم نهضت
بسمت برازجان و مجادله با لشکر ایران نمود اگرچه جنرال استاکر و سایر سرکردگان همداستان
نبودند ولی مخالفت نورزیده با پنج فوج پیاده و چهارصد نفر سواره نظام و هجده عراده توپ
جلو از بوشهر بعزم برازجان حرکت نمودند چون از برازجان تا بوشهر ده فرسخ مسافت است
و قراولان لشکر ایران در شش فرسنگی قراولی اقدام داشتند یوم دهم جمادی الثانیه از
ایشان خبر رسید که لشکر انگریز به عزم تسخیر از بوشهر بجانب برازجان حرکت نموده وارد چاه کوتاه
یکی از طرفین است گردیده بعد از استماع و اجتماع در محل شوری بمقتضای حزم مهرعلیخان که
در آن وقت ملقب بلقب شجاع الملکی بود از برازجان نهضت و مراجعت بداکی که چهار فرسخ
مسافت است نمود محمدقلیخان ایلخانی قشقائی با تبعه در محلی موسوم بخیزک که دامنه کوه
کوه و تا برازجان یکفرسخ و نیم است توقف کرد قدری از قورخانه و اثقال بسبب عدم
بارکش بجا ماند لشکر انگریز وارد برازجان شده و در همان مکان منزل نموده اولاً
اسباب حربیه و آلات جارحه اهالی برازجان را گرفته هر قدر آنچه در آن قریه حاضر بود

۱۰ [illegible]

متصرف زیاده متعرض گردیدند آن‌گاه شجاع الملک بنه و غروق را در داکی گذارده و
به عبد الحسین خان نوری که شجاعی از آن انوار و رشتی از آن جرعوار بود سپرده معادل
دو هزار نفر از سپاه نظام منتخب ساخته با هشت عراده توپ بعزم شبیخون از داکی
حرکت بسمت برازجان نموده حسب الاخبار در موضع امیخانی نیز از تیزک عازم گردیدند که
لشکر انگریز از برازجان بعزم بوشهر حرکت و بمقدار دو فرسنگی طی مسافت نموده بودند
او لا امیخانی بسبب قمع بعضی از آنها رسیده به کارزار اقدام نمود و دو ساعت بعد
که قریب بطلوع فجر بود شجاع الملک خود را رسانید چون موازات صفین محاذات
صفین بظهور پیوست سربازان جانبین و دلیران طرفین بمبارزت آمدند داد جلادت و رشادت
دادند از کثرت دود توپ جنگ هوا تار و تیره و از شعله نیران جنگ چشمها خیره گشت
تا بعد از انقضاء مدت سه ساعت که سردار کل افواج سیاره کاروان ازرق مشرقی سپهدار
فسیح الارکان آسمان خیمه زد حسب تقدیر و قلت تدبیر مأمور و امیر آثار ضعف و انکسار
در لشکر اسلام آشکار گشت سرور لشکر چون از قوانین نظام و آداب حرب عاری و بیخبر
بود راه هزیمت که عین غنیمت دانست پیش گرفت چنانکه تا کنار تخته خشت که ده فرسنگی
رزمگاه است هیچ جایی مجال استراحت و توقف نیافت لشکریان سر در پای تاشان از پیش
رفته منهزم شدند از آن طرف سپاه انگریز بواسطه شورش و هوای بارانی

و قراء

و قراء و دشتستان که اطراف رزمگاه ایشان بود احمال و اثقال خود را از دست داده و
بوشهر گریختند اهالی دهات اموال افکنده آنها را متصرف شدند از طرف لشکر انگریز ایرانی
دویست و پنجاه و دو نفر مقتول و پنج شش تن با سوره دو عراده توپ متصرف لشکر انگریز
آمد و از طرف قشون انگریز از آحاد و افراد لشکر جمعی که عدد ایشان بر این فقیر معلوم و
مجهول است با یکنفر سرکرده سواره به دیار عدم آواره آمدند بعد از وقوع این واقعه و انتشار خبر
عبد الحسین خان سرهنگ توپخانه که به نگاهداری تتمه لشکر و بنه و اسباب اهالی اردو و قورخانه مأمور
بود از داکی با احوال و اثقال برخاست و آرد وحشت گردید مؤید الدوله طهماسب میرزا که فرمانفرمای مملکت
فارس و در آن هنگام متوقف کازرون بود بجهت آنکه مردم پراکنده را جمع کرده با میرزا زین
رکاب وارد داکی چهار پنج عراده توپ سرباز قراگوزلو که در داکی بودند و جمعیت چریک
خشتی و خیره و سواره و فشاری در داکی و تیزک و خمخانه تپه از جای جل اقامت انداخته و منتظر
ورود کشیکچی باشی دولت علیه بودند روزی چند با انتظار سردار و جمع آوری چریک و انتظام لشکر
ظفر شعار گذرانیدند در آن حین میرزا محمد خان قاجار کشیکچی باشی و سردار لشکر نصرت آثار با تجلّی
و استعدادی کامل و لشکری جرار نظام دان قابل وارد شدند مؤید الدوله بشیراز مراجعت نمود
سردار مشغول به استعداد و انتظام اسباب یورش بوشهر بود لشکر انگریز ساختن سنگر و بنای
و اسباب محافظت خود و صیانت بوشهر از لشکر ایران بودند که در آن حصن حصین جابجا از دولت

علیه ایران و حجاز بنجاز دولت انگریز از هندوستان احضار و انصراف طرفین و استخلاص اسرا
جانبین رسیده و اخبار مصالحه دو دولتین فخیمتین را در پاریس بصوابدید امپراطور اعظم فرانسه
رسانیده دشمنی بدوستی کشید و کدورت بصفا انجامید ذالک تقدیر العزیز المجید ابهر
و علامرودشت اسیر ده داو الیزان سرگاه علامرودشت شهدان خشتی
درامان بیبی ده کهنه ملای رودک خلیلی این بلوک گرمسیر مردمش فقیر از سمت جنوبی
شیراز بمسافت چهل و شش فرسخ حاصل این بلوک خرما و غله و تنباکو شکار این حلکه از وحوش
آهو آبش از باران و اطوار هر قریه مشتمل بر پنج خانوار الی دویست و پنجاه خانوار ایرج سنگ
شهرک درودزن کل بیان این بلوک کوهستان سردسیر مردمش رعیت شیعه از طرف شمالی
شیراز بمسافت دوازده فرسخ حاصلش غله و برنج آبش از چشمه و رودخانه هر قریه از بیست خانوار
الی دویست و پنجاه خانوار قلعه اشکنوان که از قلاع مشهوره این ملک و در سابق محل اعتماد
ملوک بود در این بلوک واقع است افزر سرغل آباد مظفری مرد سنگو کردیل
شرف خلیل تنک کله زاخرد نیم ده شهاب آباد این بلوک گرمسیر اهلش عقب
مش از سمت جنوبی شیراز بمسافت بیست و شش فرسخ حاصلش خرما و غله و تنباکو و پنبه آبش
از رودخانه و چشمه هر قریه مشتمل بر بیست خانه الی دویست خانوار اربعه رودبال علیا
سفلی نجام آباده ده دوبه برازخان دولت آباد بخشه این بلوک گرمسیر جنوبی

شیراز

شیراز بمسافت بیست و هشت فرسخ مردمش فقیر حاصلش خرما و تنباکو و غله و مرکبات و پنبه آبش
از چشمه و قنوات و رودخانه شکار این صحرا کبک و دراج آهو و خوک هر قریه از پنجاه خانه الی
دویست خانوار اصطهبانات اصطهبانات خیر ایج خانه گرد این بلوک هوایش
معتدل مردمش رعیت شیعه از جانب شرقی شیراز بمسافت سی و دو فرسخ حاصلش غله و پنبه
و تریاک و تنباکو و انواع میوه‌جات آبش از چشمه اصطهبانات تخمیناً یکهزار و پانصد خانوار
سایر از پنجاه خانه الی دویست خانوار ایج که از ایلات نیز ضبط نموده اند دارالحکومه حکام
ملوک شبانکاره بوده انساب ملوک شبانکاره باردشیر بابکان بنا به اختلاف روایات
و تواریخ منتهی میشود قبل از انتصاب آل بویه دولت اسلام اسلاف ایشان ملوک
عجم را استوار بان در صحرا درون که از ییلاقات شولستان است اقامت داشته اند بعد از
فتح اصطخر که یزدجرد بدارابجرد رفت رئیس شبانکاره از درون بدارابجرد با یزدجرد
تجمع آمدند عبدالله ابن عامر که از جانب عثمان بن عفان مأمور بمجادله و محاربه گشت مجاشع بن
مسعود سلمی را بتعقیب یزدجرد روان کرد یزدجرد از راه کرمان عازم سجستان شد سپاه الی
دارابجرد و حشم شبانکاره با مجاشع بنای مصالحت نمود و هشت معمور شد لهذا حشم شبانکاره در مجاری
این حالات از صحاری و ولایات جمله اشتاء و تصیف میکردند بمرور دهور خدم و حشم تضاعف
گرفت تا زمان الب ارسلان که نوبت سرداری آن طایفه بفضل الله حسن که زبان ایشان فضلویه و حسنویه

گویند رسید فضلویه در نواحی فارس استیلا یافت در هر طرفی امیری از شبانکاره نصب نمود و بجنگ
سلطان نتافت بانواع هدایا توسّل جسته فارس را مقاطعه کرد ایج را دار الحکومه گردانید پس از
چندی بر عصیان ظاهره مجاهره کرد در قلعه متحصّن شد نظام الملک او را محاصره نمود با قید
اسیر در اصطخر محبوس فرمود از آنجا بشبانکارستان بعدش فرستاد نظام الدّین محمود برادر زاده فضلویه
قایم مقام شد از حدود رونیز فسا الی کورستان که هفت فرسنگی بندر عباس است از فارس
مفروز و شبانکاره موسوم ساخت بهمین قسم واحداً بعد واحد متصدّی امور سروری و سرداری
میشدند تا در سنه ششصد و پنجاه هشت تکوخه امیر تومان از جانب هلاکو خان قلعه دار الامان
ایج را که میگویند مشتمل هفده هزار خانوار بوده خراب و ویران ساخت اخلاف و اعقاب ایشان تا
در سنه هشتصد و شش با وجود انقلاب ایام و تراجع امور و ترادف محن و کلال پریشانی
پیاپی باز در زمره سلاطین و ملوک محسوب بودند تا آنکه با قرّه ملوک به بلوک مبدّل شد از
عجایب اشجار در طهماتات چنارست که چهل و پنج ذرع ارتفاع و یازده ذرع قطر دارد ایرم
ایرم عمار بنیان گشتی تل کردی اشکالی این بلوک گرمسیر میانه جنوب
و مغرب شیراز بمسافت چهل و دو فرسخ سه قریه اش کوهستان و بقیه در جلگه شکارش تیهو و قبلیک
و آهو مردمش صلاح ورز حاصلش خرما و غلّه و مرکبات آبش از چشمه و رود خانه قریه ایرم تخمیناً
ششصد خانوار سایر از بیست خانه الی یکصد و پنجاه خانه دارد در یک فرسخی شمالی قریه ایرم دامنه کوه

چشمه آب گرمی دارد که چنان حرارتی دارد که تا پانصد ذرع از منبع جریان یابد بهیچ وجه دخول
و جلوس در آن ممکن نیست ارسنجان ارسنجان حسین آباد جمال آباد خیرزیر شوراب کفرفشار
کوشک تیاران جعفرآباد جلودر زیادآباد کلک صالح آباد قصر کمال این بلوک سردسیر
از طرف شرقی شیراز بمسافت بیست فرسخ مردمش رعیت پیشه حاصلش غلّه برنج و میوه جات بخصوص مویز
آبش از قنوات قصبه ارسنجان مشتمل بر هفتصد خانوار سایر از بیست خانه الی یکصد و پنجاه خانوار
اردکان اردکان برغان برشنه ده پاگاه باباکیان قریه علی این بلوک سردسیر
آبش شیر میانه شمال و مغرب شیراز بمسافت شانزده فرسخ حاصلش غلّه و پنبه و میوه جات
آبش از رودخانه قصبه اردکان مشتمل بر یکهزار و پانصد خانوار سایر از بیست خانه الی یکصد خانوار
آباده طشک آباده طشک ده مورد خواجه جمالی این بلوک سردسیر میانه شرق
و شمال شیراز بمسافت پنجاه و شش فرسخ مردمش رعیت پیشه حاصلش غلّه و پنبه و حبوبات
و میوه آبش از چشمه و قنوات هر قریه مشتمل بر پنجاه خانه الی یکصد و پنجاه خانوار اصطهبانات
کوشک دورق مقصودآباد برکه برازجان دنجان تل بیضا شاه قطب الدین
مبارکه خورمود دستان شمس آباد باب الحمام سعادت آباد شمس آباد قلعه نو
برآبل جعفرآباد جیان ایاسجان ثبت باغ ابراهیم آباد سنبان حیدریان
ایجان اسمعیل آباد هفت خون دشمن زیاری بونجان انباو صفوان محمدآباد

بلوکش نفت اکجان سهل آباد عزآباد شجره سنک چلک او کوک قباله قزوینی خفر بابا کهنه
یحیی آباد فخرآباد حسین آباد تبارجان حاجی آباد خیرآباد میان مؤمن آباد کردان زیدآباد
شیدان کوشکک خیرآباد جاری آباد هزار علی آباد شکفت جیاره این بلوک سردسیر
از طرف شمالی شیراز بمسافت هشت فرسخ مردمش فقیر حاصلش غله و برنج و قلیلی از میوه جات آبش
از چشمه و قنوات هر قریه مشتمل بر بیست خانه الی یکصد خانوار تنها جلکه ایست با صفا مرغزاری
بدان نزاهت و نزهتگاهی بدان طراوت نیست طول آن ده فرسخ بنایش گشتاسب کیانی بوده
همواره اقطاب عرفا و مولد فضلای عصر و علمای دهر بوده مشتمل قاضی ابوبکر بیضاوی و ابو عبدالله
محمد و غیره براز جان زیارت براز جان خوشاب خوش مکان علیوند چاه خانی
سرکره ورته چی تو بند اروز ده قاید بارکاهی کرده احشام جنوب زیارت بنار
صفی آباد کلل کیکان این بلوک گرمسیر از طرف مغربی شیراز بمسافت سی و پنج فرسخ مردمش
سلاح ورز حاصلش غله و خرما شکارش دراج و تیهو و حوش خوک و آهو آبش از باران و
انهار قریه براز جان تخمینا هفتصد خانه و از سایر از بیست خانه الی دویست خانوار بوانات
جیان صبکان خسروان سوریان قاضی آباد شیدان بزم جیر مزیجان آباده
مرشدی سروستان سونج منج هرابرجان چاهک تاج آباد فتح آباد این بلوک
سردسیر میانه شرق و شمال شیراز بمسافت بیست و هشت فرسخ مردمش رعیت پیشه قلیلی اهل سلاح

حاصلش

حاصلش غله و میوه جات و پنبه آبش از چشمه و قنوات هر قریه از پنجاه خانه الی چهارصد خانوار
تنگستان تنکستان کورک کابنک ولبار سعید عامری باشی بادکی چاه تل باغک
قباکلی شورکی خیاری کلکی رودفاریاب بندرکز این بلوک گرمسیر کنار بحر العجم میانه جنوب
و مغرب شیراز بمسافت چهل و سه فرسخ اهلش سلاح ورز حاصلش خرما و غله شکارش قلیلی آهو
آبش از باران هر قریه از پنجاه خانه الی یکصد و پنجاه خانوار جهرم قطب آباد بابا عرب
سعادت آباد زهرشیر مدالان جشمان چهارطاق حسید آباد شمس آباد محمدآباد
دوزیر هکان دنیان سستیان بربوج باد وان این بلوک گرمسیر میانه جنوب
و شرق شیراز بمسافت بیست و هفت فرسخ مردمش رعیت مزاج حاصلش غله و خرما و میوه جات
آبش از چشمه و قنوات شکار این جلکه کبک و تیهو قصبه جهرم تخمینا سه هزار و پانصد خانه و از سایر
از پنجاه الی یکصد و پنجاه خانوار جویم و بید شهر جویم هرم کوره بید شهر بیرم جلار قلات
و فیشور هرستان حسن آباد کاریان بیغان ده دهچه زیر و به سرکار کلون لاغره
چخان شمس آباد جلال آباد مارمی بهدیه این بلوک گرمسیر میانه جنوب و شرق شیراز
بمسافت سی و شش فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش خرما و غله و تنباکو شکار این جلکه آهو
آبش از باران و انهار هر قریه مشتمل بر چهل خانه الی دویست خانه و از جره کرنی عیس
شیب تنگ کودنیکاه خشیرجان الاک بالاده قصر علی بید کان جرمقان

حسن آباد بیراوی حسین آباد سرمشهد وسین آباد قنات باغ این بلوک که سمت
جنوب مایل بمغرب شیراز مسافت بیست فرسخ اهلش رعیت فقیر حاصلش غله و برنج و پنبه شکار
این صحرا خوک و آهو و دراج و تیهو آبش از رود خانه هر قریه از بیست خانه الی صد خانوار
جویم قصرالدشت کشن دوکره کته اسپس خوانوک ولطف آباد عادل آباد
جمال آباد قصرقمه جویم دوکوهک چهل چشمه انجیره قصرخلیل قصرشهریار دولت آباد
دیمک کوشک بیجه دانجان برهان آباد جرتقان فراشجان مزفوزان کهرک
شمس آباد احمد آباد دوصعاد نهرک نیکونک باکونک دست جرد نصر آباد
کشکان تیهان سهل آباد کردخون علی آباد سلطان آباد شیخ علی چوپان
کچل احمدی معز آباد دوران شاهجان ازدخوست لای بنه دوونج واران
کوشک مولا برونج شرف آباد معز آباد پیاله کوتاهی میان رود جیرویه
قلات شول غلار اسپرآباد دمنگان قصرابونصر حسین آباد احمد آباد شاه
وبرجان شاه قلی بیکی نجانک برم شور رزقان شیخ رود لمولی کیان آباد
کفری کرانی دمنجان خرچول اقبال آباد حومه کتابه از قراء حول و حوش شیراز است
مردمش رعیت پیشه حاصلش غله و برنج و تریاک و پنبه و اقسام میوه جات شکارش آهو و کبک آبش
از چشمه و قنوات هر قریه از بیست الی هشتصد خانوار خشت و کمارج خشت کمارج نیاف

رودک

بورکی بکی جمال کرد آقچه دزکی برنج سپید بنه تیستد بنه حاجی محمد تقی جعفرجن احشام چرام
کهکان کشی کرپی ترپن شهبازخانی واقفانی بیگرزی جمیله ایجانی کورنگاه چاچچ
امامزاده محل این مزارعی سیاه منصور شول کوکن سرخ دشت کور این بلوک که سمت
طرف مغرب شیراز مسافت بیست و هشت فرسخ اهلش سلاح ورز حاصلش غله و خرما و تریاک و پنبه و برنج
و تنباکو و مرکبات شکار این خلکه خوک و دراج آبش از چشمه و رود خانه خشت تخمینا هشتصد خانه
سایر از بیست خانوار الی دویست خانوار خورموج خورموج عربی قلعه بردی آب بردمعل
این بلوک که سمت جنوب مایل بمغرب شیراز مسافت چهل و شش فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش
خرما و غله و تنباکو شکار این خلکه خوک و آهو کبک و تیهو آبش از باران و چشمه و دالوا هر قریه
از سی خانه الی هشتصد خانه چشمه موسیائی بسیار ممتاز و قلیلی معدن گوگرد و زاج سیاه
در این بلوک هست و املاک ملک این بنده احقر محمد جعفر الملقب بخاور نگار ابن میرزا محمد خان
ابن میرزا ابوالحسن خان ابن میرزا محمد بیگ ابن میرزا علی بیک ابن حاجی میرزا حسین ابن حاجی میرزا حسن
مولف این مختصری است موافق اسناد و نوشتجات از سنه هشتصد هجری معلوم میشود که در این
مکان ساکن بوده اند چنانچه مرحله سیادت حقیقت داشته باشد معلوم نیست که از چه سال
از حجاز باین محال ارتحال نموده اند مالک این بلوک بوده اند میرزا علی بیک که جد چهارم این
بنده است علاوه خورموج ریاست تمام دشتی و دشتستان داشته میرزا محمد بیگ ولد اکبرش

همچنانکه در تاریخ زندیه مسطور است از جمله قرب باشکان مرحوم کریمخان پادشاه لیاول صحیح و
میرزا جعفر خان برادرش بحکومت خورموج و محال اهرم و سرکردگی سواره و پیاده دشتی
و دشتستان را داشته میرزا ابوالحسن خان بحکومت خورموج بلوکات شنا و شنبه و حله و فاریاب
ایام عمر را گذرانیده میرزا محمد خان والد در خورموج ایام را بسر رسانید این بنده تا سنه
یکهزار و دویست و شصت که سی و پنج سال از عمر گذرا را احتلال گذشته بود بطریقه انا وجدنا آبائنا
علی امة و انا علی آثارهم مهتدون پیموده چون بجز از کثرت زحمات و تضییع ایام حیات فائده
ندیده قطع علاقه و مهاجرت را لازم دیده لاجرم طریق مسافرت بدار العلم شیراز وطن و
اقامت نمود چندی بشغل امارت دیوانخانه و زمانی بتحصیلداری کل مالیات و گاهی بنظم امور
دشتی و دشتستان و اوقاتی بنعمت فراغت که عین مقصود بود و کمال راحت بود گذرانیده
و بطریق قناعت از مال المنافع املاک موروثی بدون منت و رعایت همگنان معیشت و گذران
نمود تا آنکه در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار بحضور مبارک گذرانیده بفاد من صنف شده
استهداف مورد بحث و رنجش اصحاب عمامه و دستار کله شده است ولی از آنجائیکه حکیم غزنوی
بگوید چونکه باشد خدا ز من خوشنود مصطفی از من بود آسود بخورم غم که آل
بوسفیان نبوند از حدیث من شادان این جماعت اگر شوند غضبان ز آن غضب هر چه باکو
چه زیان سبب تسلیه خاطر است اطاعت خداوند در اجتناب از کذب و تهمت و اقدام

در سال هزار و دویست و هفتاد و شش هجری فارسنامه مختصری مسمی به آثار جعفری برشته تحریر کشید

در حقیقت

در حقیقت و صداقت حافظ و ناصر بر تبت و آفت خواهد بود حال که سال هزار و دویست و
نود و شش رسیده به تحریر این مختصر که مسمی به آئینه منظر بیت مشغول و لا عدد این اسم با
سال تحریر مطابق است ثانی چون مقصود و منظور از ابدا حضور مبارک مظفر الدین میرزا ولیعهد
دولت ایران است امید آنست خواهد بود امیدوار از کرم و الطاف قادر مختار چنان است
که با تمام و انجامش موفق شود خنج خنج سه ده لاغر کوه حمامی کوره ده باغان زنگن
کرشت هفت دوان جمله این بلوک که سمت از طرف جنوبی شیراز بمسافت چهل و دو فرسخ
اهلش رعیت حاصلش غله و تنباکو آبش از آب انبار هوایش هر قریه مشتمل بر بیت الی یکصد خانوار
خفر اسمعیل آباد آب کوری خنک بالاشهر شهر خفر بابانار کزاده سیرزجان
بادنجان بادگان کوکان قالغی نادوان کرفت ساخون آباد شاپور غزلی
گل برنجی جره صفادر زیتون مزرعه موره فشان خانکادان باغ دالچه
اسمان جرد خافرک چرک جلال آباد این بلوک مایل به اعتدال شرقی مایل بجنوب شیراز
بمسافت شانزده فرسخ اهلش رعیت پیشه حاصلش غله و برنج و مرکبات شکار این جا کبک
و قلیل دراج آبش از رودخانه و چشمه هر قریه مشتمل بر بیت الی صد خانوار خفرک و
مرودشت شمس آباد همیل آباد دوچاشت معصوم آباد حسین آباد جربایق
رشمایجان سهل آباد شول سیوند میاناقلعه فهونده غیاث آباد کوشک خلمه

روزیان رحمت آباد قوام آباد صیدان قصر طاوان احمد آباد کته زین آباد
عباس آباد خالد آباد قاسم آباد علیا جلال آباد احمد آباد سعادت آباد مظفری
عماد آباد فتح آباد کناره فاروق فیروزی دولت آباد جلیان هاشم آباد امین آباد
زنگی آباد رفیع آباد شمس آباد عمرو آباد حسن آباد هرمز قباد آباد سید جمال آباد کارکان
ده بید شده حاجی آباد این بلوک سردسیر مردمش شیعه حاصلش غله و برنج آبش از رود خانه
میانه مشرق و شمال شیراز بمسافت ده فرسخ هر قریه مشتمل بر مبتالی صید خانوار قلعه اصطخر
که از مشاهیر قلاع اکنه و قلاع است و همچنین شهر اصطخر که مایه فخر بود در این بلوک است اول کسیکه
شهر اصطخر بنا نمود کیومرث بود و اکثر اوقات آنجا مقام کردی هوشنگ بر عمارت
آن چیزی درافزود جمشید طرح شهر منظمی بریخت که طولش از اول صحرای خفرک تا وسط عرصه
مجد است بهمن نیز قبل عمارتی کرده هامی بنای چهل ستون آمد امروز از رسوم اطلال و
اعمده و دورستونهای بیوتات ظاهر و هویداست که در هیچ بقعه از اقالیم سبعه امثال این
شش آثار مشاهده نیفتاده است خواجه خواجه سیرزکان زنجیران سفیدرو
چوکان اکوشکشی جانی آباد اسمعیل آباد ابراهیم آباد ورنجان این بلوک
معتدل جنوبی شیراز بمسافت دوازده فرسخ مردمش رعیت پیشه حاصلش غله و برنج آبش از
از رودخانه هر قریه مشتمل بر بیت الی کصید خانوار دشتی کاکی ماهرد وله کرک حسن حیدری

شهری

شهری کوشه رمضاد چاه حسن جمال طویل گلی شیخ حسنان لاور کردوان کزاره
کلکان قلات مخدان آب دان لکک شنجیان سیله شاه شنبه
درویشی باغان طسوج کارزه سهو علیه فاریاب سلگ ریز بشکان پکان
تنگ رم کله خون مورد خیر رودستان دیز درک سروستان حیدری چم گور
تابه دراز این بلوک گرمسیر کنار بحر الجم جنوبی شیراز بمسافت چهل و پنج فرسخ مردمش شیخ
و شرکین حاصلش خرما و غله تنکار شیخ هوا آبش از باران و قلیلی از چشمه هر قریه از سی خانه
الی سیصد خانه دار داراجرد داراب جرد ماهوران خسویه دولت آباد علی آباد ساجان
خلیل آباد تاج آباد میان ده ادرم زیراب ده خیر علیا ده خیر سفلی فتح آباد
برفدان نودیجان یورگیر کوشک نو کاظم آباد ویران کرشکان خساشی
حکاب باغوج دونجان بیاده قلعه نو سیاهان زرگران آب شی
دشت بند حسن آباد شیراب شاهیجان جوزجان تیردان هرموان کهستان
حسن آباد فسروان مبارک آباد جمسی دویان رکان بنجاجرد شهنان
شمس آباد ده کویه خفره جه این بلوک شرقی شیراز بمسافت سی و شش فرسخ
عرصه داراجرد صحرائی دلگشاتر از خلد برین و فضائی با صفاتر از جنات اربعه زمین
مرغزاری مملو از ریاحین و شقایق آب و هوایش روح پرور و در انفصال هوایش مخنقا بهجه

فرسخ طول و از پنج الی سه فرسخ عرض اگرچه از قبیل گرمسیرات است اما در کمال اعتدال در بساتین
و باغچه‌ها میوهٔ سردسیری و گرمسیری نمو دارد سبزه و از عمارات و شایسته زراعت مردمش
رعیت پیشه و معاشش آبش از رودخانه و قنوات وافره و چشمه‌سار رنگشاه قصبه داراب‌جرد
تخمیناً مشتمل بر یکهزار و پانصد خانه سایر از سی الی یکصد و پنجاه خانه‌وار حاصلش غله و تنباکو
و پنبه و مرکبات و خرما و قلیلی برنج از معدنیات مومیائی بسیار ممتاز اعلا و نمک هفت رنگ — وریاک
و مرقشیشا و نحاس و فادزهر حیوانی از شکار کوهستان این سامان فراوان بدست می‌آید
شکارش از طیور دراج و کبک و تیهو و از وحوش خوک و آهو چند قریه از این بلوک در کوهستانست
داکی و زنگنه آباد سهل ابوالفرز گندم زیر سرگوردان بی‌برا سرقنات — حماوی جاه میر
این بلوک گرمسیر جنوبی شیراز مسافت سی فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش خرما و غله در
داکی معدن گوگرد و نفت سیاه قلیلی بهم میرسد آبش از رودخانه و باران هر قریه مشتمل بر سی
الی یکصد و پنجاه خانوار رامجرد رامجرد نصرآباد منصورآباد آباده بارزآباد فخرآباد
حسن‌آباد قاسم‌آباد ابراهیم‌آباد زرزاره نگارستان کوشک سهل‌آباد چمنی
بورکی زرگران کرانکان امجدآباد کونسجان اسفندران فتوح‌آباد اسمعیل‌آباد
پل نو مارگ کودرنگ دولت‌آباد فالونک خیرآباد مقبل‌آباد ملک‌آباد
مقبل‌آباد جهان‌آباد جشنیان برنجان آب‌انجان زرقانک این بلوک سردسیر آبش

قصر

قصر جلگه ایش شمالی شیراز هر قریه مشتمل بر بیست الی یکصد خانوار زیرراه زیرراه تل بیرگو
تل قاتل نظرآقائی عونی سده محمدآباد دروودگاه احشام چبوت این بلوک
گرمسیر جنوبی شیراز مسافت سی و چهار فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش غله و خرما و پنبه
شکارش دراج آبش از رودخانه هر قریه مشتمل بر بیست خانه الی صد و پنجاه خانوار سلخ
دارنجان بدیجان میوان شوراب ده‌داری قنات خوراجان کنج
بابا انور ایور درده جامجان رشگان این بلوک سردسیر جلگه ایش جنوبی شیراز
مسافت چهار فرسخ حاصلش برنج و غله مردمش رعیت پیشه و حبوبات و برنج آبش از رودخانه
و چشمه هر قریه مشتمل بر بیست خانه الی دویست خانه‌وار سرچاپان زیارت ساخو
خوانسار گلنگان حسامی خیارزار این بلوک سردسیر میانه شرق و شمال شیراز
مسافت بیست و شش فرسخ اهلش رعیت پیشه قلیلی اهل سلاح حاصلش غله و حبوبات
و برنج آبش از چشمه هر قریه مشتمل بر پنجاه خانه‌وار سمیرم سمیرم ختا و تنگ
کرم‌آباد درگرد کاکان این بلوک سردسیر شمالی شیراز مسافت بیست و چهار فرسخ
اهلش قصر حاصلش غله و برنج و حبوبات آبش از چشمه و رودخانه هر قریه از سی خانه الی
یکصد خانوار سروستان برزو ترنگ کوهنجان شورجه ده‌نو قلعه نجی
صدرآباد کنو خسروآباد خیرآباد کاوآباد حسن‌آباد نیلان گنبد محمدآباد

نظرآباد ربابا قلات چناقچی سیف‌آباد کت پشت پر دولت‌آباد حسن‌آباد
سعادت‌آباد امیرآباد این بلوک سروستان در جلگه شیراز از سمت شرقی بمسافت
هیجده فرسخ مردمش رعیت پیشه قلیلی اهل سلاح حاصلش غله و تنباکو و پنبه و میوه بهتر حاصل
انارش آبش از قنوات قصبه سروستان تخمیناً هفتصد خانوار سایر از پنجاه الی دویست خانوار
سرحد چهاردانگه ده‌گرده خسروشیرین شده اکبرآباد مهجان اوجان
حاج‌آباد کوشک زند شهریان نظام‌آباد ماربچه خنجشک کافتر کردشول
ایزدخواست این بلوک سرحد شمالی شیراز بمسافت بیست و دو فرسخ مردمش رعیت پیشه
قلیلی اهل سلاح حاصلش غله و حبوبات و پنبه آبش از رودخانه و چشمه ایزدخواست تخمیناً
دویست و پنجاه خانه سایر از بیست الی پنجاه خانوار شبانکاره و بنستان ده‌کهنه بویری
بکربای خره مهدحالی ده‌واران ده‌داران شاه‌فرزند شمیدان خفنه سرو
چهل‌نعلی چهل‌نعلی بازی چم‌نیکو مکاری دشتی دره‌واجی چارریج بزرگی
کتاو کمان بناری این بلوک گرمسیر جنوبی شیراز بمسافت سی و هشت فرسخ مردمش سلاح
ورز حاصلش غله و خرما شکارش صحرا آهو و قیتیلی دراج آبش از باران هر قریه
مشتمل بر ده خانه الی دویست خانه وار صمیکان کوه‌ناریه کوشک گراوه‌نی
بادنجان دوزه آتشکل سار زناو براق شاهان کاکون مرکان

محیطا فرهادی جدید کوذرنج افغان کنگون اسفنجون کل‌انگری جرشت موردکن
ستان کلاکلی دشت دال ریج مانیان این بلوک شرقی مایل بجنوب شیراز بمسافت
بیست و سه فرسخ هوایش معتدل مردمش رعیت پیشه و قلیلی اهل سلاح حاصلش غله و خرما و لیمو
و پنبه و برنج آبش از قنوات و چشمه هر قریه از بیست الی یکصد خانوار بندر عباسی و توابع
شمیل و میناب و توابع این بلوک گرمسیر قریب هشتاد قریه اکثر کنار بحرالعجم شرقی مایل
بجنوب شیراز بمسافت نود فرسخ اهلش سلاح ورز حاصلش خرما و غله و مرکبات و پنبه آبش از باران
و رودخانه بندر عباسی تخمیناً هفتصد خانوار سایر از سی خانه الی یکصد و پنجاه خانوار عسلویه
عسلویه بیدخون نابند نخل‌تقی اخند سرباشی کوشک‌نار این بلوک گرمسیر
کنار بحرالعجم جنوبی شیراز بمسافت پنجاه و پنج فرسخ مردمش اهل سلاح حاصلش خرما و غله آبش
از باران بندر عسلویه سابقاً تخمیناً چهارصد خانوار سایر از سی خانه الی یکصد خانوار بندر
سیراف که از سوالف ایام از بنادر معتبر مشهور این ملک بوده در این بلوک حوالی قریه نابند
رسوم اطلال و آثارش ظاهر و آشکار است فیروزآباد جادشت کوشک ده‌شهر
سرمیدان ده‌قلعت کیلک خوید باغ شاه کلیمان احمدآباد ماروئی ده‌نو
نودرون ده‌چین دولت‌آباد خویرجان لهراسبی گکک شاه‌مرد این بلوک
گرمسیر مایل بجنوب شرقی شیراز بمسافت هیجده فرسخ مردمش [illegible] حاصلش غله و حبوبات و برنج

و میوه شکار این جلگه دراج و کبک و تیهو از وحوش خوک و آهو آبش از رود خانه هر قریه

مشتمل بر چهل خانه الی دویست و پنجاه خانه وار فیروزآباد انرا در قدیم شهر جور میگفته شهری

نیکو بود سوری عظیم و خندقی عمیق داشت اسکندر رومی در تسخیر آن چند انکه سعی نمود

نتوانست آخر الامر آب رود خانه را در عمارت شهر انداخت چون منفذی نداشت بتدریج

جمع آمد شهر ویران و بحیره شد اردشیر در عهد سلطنت خویش استادان مهندس را حکم

کرد که از نشیب آن از کوه مقدار ربع بزند آب جاری گشت زمین خشک شد بعمارت

شهری جدید اقدامی نمودند فیروز ساسانی تجدید عمارتش نمود و مسمی بفیروزآباد

گردانید فنا فستا وبندگان صحرارود ششده محمدآباد دهویه تنگ کرم

کوشک قاضی نصیرآباد زاهدان فدشکو بانیان کوشک موردی حسین‌آباد

دراکوئی خیرآباد و اصل‌آباد فرنجان جلیان صفاد کنگان دستجه فیروزآباد

میان ده رونیز علیا رونیز سفلا دهو این بلوک گرمسیر شرقی شیراز بمسافت

پنج و نیم فرسنخ هوایش معتدل مردمش رعیت پیشه حاصلش غله و پنبه و تنباکو و شاکو

و میوه شکارگاهش این جلگه کبک و دراج و قلیلی آهو آبش از قنوات و چشمه قصبه فسا

تخمیناً یکهزار خانوار سایر از چهل خانه الی یکصد و پنجاه خانوار از غرایب اشجار این

بلوک درختی سرو است که سی ذرع ارتفاع و دو ذرع قطر پایین او است ورشنه

ورشنه اسمعیل‌آباد گنبد آذر بریج جانی‌آباد این بلوک گرمسیر جنوبی مایل

بمغرب شیراز بمسافت پنج و هشت فرسخ مردمش فقیر حاصلش غله و حبوبات آبش

از چشمه و باران هر قریه از سی خانه الی دویست خانه وار قیر کارزین قیر سکردان

کنجان مبارک‌آباد علی‌آباد خیرآباد کوکی کارزین کرشول خانقاه برچشمه

قدمگاه مصلی شیخ نور سروران فسال دهبید لفرجان بهمن دشت

پشت آهن فخرآباد فخرآباد این بلوک گرمسیر هایش فقیر جنوبی شیراز بمسافت سی و پنج

فرسخ حاصلش غله و خرما و برنج و شاکو و پنبه و مرکبات آبش از رود خانه هر قریه مشتمل بر

سی الی شصت خانوار فتری دولغز مشکان قشلاق قازیان خرمی دهبید فخر

خوذجان حسین‌آباد فخرآباد کیان باغ سیاه این بلوک سردسیر مردمش پیشه

قلیلی اهل سلاح جلگه آبش شمالی شیراز بمسافت سی فرسخ حاصلش غله و پنبه و برنج و حبوبات

آبش از رود خانه و چشمه هر قریه مشتمل بر سی خانه وار الی شصت خانوار کاسکان مشتان

مهرنجان بلیان ابوعلی پوسکان الیف احشام کازرگاه فرشویه کلاکشی

سیف‌آباد ملازه دربیت شاپور نودان کاوکنگ موردوک پایونی

کنده دیکانک سمغان دوسران کلانی عبدوئی بورنجان وارگ

دروانه دودشت جروق شرباده دوان قلعه سفید کرکی آن سور رنگ

این بلوک گرمسیر هوایش معتدل مردمش رعیت پیشه حکمه اش مغربی شیراز بمسافت هجده
فرسخ نصف از قرای توابع قصبه کازرون در کوهستان حاصلش غله و برنج و تنباکو و
تریاک و انگور آبش از رودخانه و چشمه و قنوات شکار این بلوک از وحوش خوک و از طیور
دراج و کبک کازرون در اصل سه قریه بوده طهمورث ساخت چون شاپور بن اردشیر
بابکان شهر شاپور را ساخت کازرون را از توابع شاپور گردانید فیروز بن بهرام از آن سه قریه
گردانید کیقباد بر آن افزود و شهری منظم شد اکنون نیز عمارات آن شهر متفرق قلعه و باروئی
ندارد و اما شهر شاپور طهمورث بنا کرد اسکندر در وقت عبور چنان خراب کرد که جز اسمی
گذاشت شاپور بن اردشیر در عهد دولت خویش تجدید بنا کرد باز بحال عمارت آورد
در شعب شمالی شهر غاریست که صورت شاپور را از سنگ تراشیده اند و از طرف دیگر آن شعب
صورتها نگاشته و تماثیلها انگیخته اند احال شهر شاپور چون زمان اسکندر خراب بایر است
قصبه کازرون تخمیناً دو هزار خانه سایر مشتمل بر ده الی کصد و پنجاه خانوار کنکان نندگرگان
بنک تنبک میان لو طاهری برک فخر این بلوک گرمسیر کنار بحر العجم جنوبی
شیراز بمسافت پنجاه و هشت فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش غله و خرما آبش از باران بندر
کنگان سابقاً تخمیناً هفتصد خانه و اکنون قریب مشتمل بر پنجاه خانه الی دویست و پنجاه خانوار کوه
ناصرم شکفت ناصرم گره کاو بهاره رنجان مرجان سنخان هیکلی کراج دوه

کیقباد در این وقت

بندره

بندویه کورنگ برجی مه کاله آب سرد ده سرد پرشکفت دشت ارژن خانه زنیان خرک
چارتکان سرخی سبوک سرداب جمالی تهادینی سقلمه چی ملک آباد و احمد
خانه خنیس چنار فاریاب دره دریک جنانه ده نوک خانیک نوجین این بلوک
سردسیر کوهستان جنوب مایل بمغرب شیراز بمسافت هشت فرسخ مردمش عیث نش قلیلی
ایل سلاح آبش از رودخانه و چشمه حاصلش غله و حبوبات و انگور و انجیر و بلوط که قوت
غالب آنهاست شکارش کبک هر قریه از سی خانه الی صد خانوار گمین کلیلک کلون
سرخره قصرالدشت دولت آباد اکبرآباد این بلوک سردسیر حکمه اش شرق مایل بشمال
شیراز بمسافت هجده فرسخ مردمش فقیر حاصلش غله و پنبه و میوه و حبوبات شکارش
کبک آبش از رودخانه و قنوات هر قریه مشتمل بر پنجاه خانه الی دویست خانوار گربال جلال آباد
کوهک درنیان سنقلی کمجان کرادان سالیهی عزآباد موان جلال آباد زین آباد
حسن آباد کوسنگی مسعودآباد هدایت آباد طایفه بهی دادون دولت آباد کوک کرمخان
سقاآباد هاشم آباد ابراهیم آباد مهرآباد بهرام قاضی اسمعیل آباد فتوح آباد تلغان
سلطان آباد نورآباد برانجان ده نو فشتقه خیرآباد سلطان آباد حسن آباد لایجی
شهرخاص کردگر منصورآباد محمدآباد صدرآباد اتابک فیروزی قصرکمال محمدآباد
سلامت آباد کریم آباد قوام آباد حسن آباد جان آباد تقحان حارث آباد جدوان فتوح آباد

جدید شرفی عبدالکریمی سیف‌آباد محمودآباد شمس‌آباد برنجان ده کربالک زیردان
محمدآباد نصرت مهرآبان روبهقان رحمت‌آباد فتح‌آباد خرم‌آباد قصر قجر سلامت‌آباد
دفنک کلاشری سقاآباد قصر قجر محمدآباد کوسنگ نعمت‌آباد بند امیر طاقیه قره دوت
خرامه بجل‌آباد چنار مقرب شهدنجان بخت‌آباد کاوکان قوام‌آباد قشلاق
خرم‌آباد حاجی‌آباد حسین‌آباد شهاب‌آباد بوبخیر دهقانان ملک‌آباد دیودان
مزارعات خرامه این بلوک سرسیر آبش قنات جلکه‌اش شرقی شیراز بمسافت دوازده
فرسخ حاصلش غله و برنج آبش از رودخانه هر قریه از بیست خانه الی یکصد و پنجاه خانه دارست
کوار مظفری قصر احمد دوبرکی علیا دوبرکی سفلا دشتک نوروزان کوار محمودآباد
زرداد فرود خیاه طسوج باقان فتح‌آباد علیا و سفلا آباده زنجیره حکوان سه‌سو
کوخیان هرابی باغ انار چم کزه کمدو لایان دشته چم تی دولت‌آباد
قصبه این بلوک سردسیر جنوب مایل بشرق شیراز بمسافت هشت فرسخ مردمش رعیت‌پیشه
حاصلش برنج و غله دیمه آبش از رودخانه هر قریه از پنجاه خانه الی سیصد خانه و از
کوه‌گیلویه بهبهان خیرآباد قلعه رئیس نقی چارتاب کردستان قائد شیخ انجاب
دودانگه کیکاوس طیبان کلاب ده دشت قلعه‌پی چرام طسوج آتو باشت
بویر نارک کبادو یزدی اسپرمک شاه بهرام سادات زیدخانه شاه قاسم

محار

محار چارموران باغ ملک محمودآباد باسیج تیرزو بد اشکفت لوا سرکچکی باغ گل
بدل سروشت عسکری چم دوشیه شهرزیتون سعادت‌آباد قلعه چپی چم ابحسن
محمودآباد لنجیر علیا غوله کوت هوا دیهک برج حاجی قنبر کرکری قلندری لنجیر سفلا
کنار کوه تنبه بهبل داودی مظفری خواجه جاکیران تنبه احمد سیاه کون
باباحسینی کازره بوالفتح کادار امام حسن حصار چاه تیغ کره کزلوری گربه
بید و اسفندیار باسعلی آلتنج کلاسپید خاوده بندر دیلم این بندر دیلم
همان است که در تلواو شهر گشته شده و شارع قیه است کوکیلویه در سمت مغربی
شیراز بمسافت چهل و شش فرسخ بعد از لارستان وسیعه از هر یک محالات فارس
اوسع سمت جنوب و مغرب آن گرمسیر مشرق و شمال آن سردسیر است اکثر دهاتش در
جلگه کوهستان اهل دهاتش رعیت مش بادیه‌نشینش اهل سلاح و قطاع الطریق حاصلش
محصولات سردسیری گرمسیری قوت غالب بلوطش آبش از رودخانه‌ها و چشمه‌سارها که
چند قریه مسمی بلوک لیراوی که قریب بحرالعجم و آبش از باران است شکارگاهش متعدد
از انواع وحوش و اصناف طیور غیر محصور قصبه بهبهان تقریبا ده هزار خانه سایر
از چهل خانه الی یکصد و پنجاه خانه و از چشمه مومیایی ممتاز اعلی و نفت سفید و سیاه در
این بلوک است بادیه‌نشین طوایف مختلفه معروف آن باوی بویراحمد نوئی طیبی

بمبی چیروم اقاجری شیرعلی بوشنی شهرونی دشمن زیاری تنگیا هفتهرند
خانوار کامفیروز معین‌آباد علی‌آباد خانمین پالنگری قلعه چهار باغ نو بکان
کودین بکبادان سلو مشهد لیرمخان شول ونجان که‌جن تل زنج چم‌زلو
عباس‌آباد کرباج این بلوک سرحد سیر شمال ایل مغرب شیراز بمسافت شانزده فرسخ
مردمش رعیت پیشه حاصلش غله و برنج و پنبه و حبوبات آبش از رودخانه و چشمه هر قریه
از پنجاه خانه الی دویست خانه وار لارستان و سبعه لار جاه و ثم کهنه خور مربوط حوشاب
هرمنور ینه کهن براق بطعی بزیز و کهو گوده دبران شیرنی کرشت زیمی
جلیلی عمادده دمکانج مرد میوه عوض جهانش دشتی خانخند علی‌آباد
باغ نصیرآباد ایده حسن‌آباد نارویه کشکو بلاق اختام قاید مهد شیخ عامر
پرم قلات پس نبد گل آبل اسکنان کره زر فخرآباد خشت سکره کرن‌آباد
ترکه تسبک کوهیج فرامرزی کمک کوده شکالان هرنک اوده هرمز
نندهان مرزوقی تنو کاوبندی وشتی اختام لامرکردان خطیبی
باریکو ترکه جوی ترکه سالی رودر فداق برودل نوستمان بهده
اشنیز بحیر چیدل مرغ رستانی رتمی مراق فرزه باطمن جایسارک
تل‌اردو تنو خباره سهامج پس سمان کل نبدو ماکی احن بندر شیو نبد طعام

بندر

بندر نخیلو بندر بند بندر قلات بندر چیرو بندر تاسی بندر تاونه بندر ارکی بند جار
بندر حضیه بندر مغان بندر کتانه بندر لنگه بندر گنگ بندر محمدی بنادر کرد
رودان احمدی کاشن سیرو سیرمند فین کهره باران جاچن
جارم مرز بدمی وزر سایان کلدکاه کشان درانگاه پیو ورک
بکر نصیرآباد علی‌آباد قلاتو رضوان رستاق مزایجان سیدان
خوش‌نام‌آباد حاج‌آباد فلخور سیاهو گنبز رودخانه ذری سعادت‌آباد
براقاب گج چاه کنویه تنگ تاج کرد کیس معدنات قادرآباد این
محال گرمسیر و وسیعترین محالات فارس تخمیناً شصت فرسخ در شصت فرسخ حد جنوبی
بحر العجم شمالی محالات کرمان شرقی شمیل میناب مغربی بلوکات فارس مسافت
اصل قصبه لار با شیراز پنجاه و دو فرسخ مردمش سلاح ورز حاصلش خرما و غله
و تنباکو آبش از باران قلیلی از قنوات و اطوار معدن گوگرد در لارستان
فراوان شکارش آهو قصبه لار تخمیناً دو هزار و هشتصد خانه وار بندر لنگه تقریباً
یکهزار و پانصد خانه سایر از پنجاه خانه الی پانصد خانه وار در قرون سالفه و عهود
سابقه لارستان بتصرف حکام و فرمانروایانی بوده که خود را از نژاد گرگین میلاد
میدانستند باقتضای تاریخ مناسب وقت نسبت بحکام فارس اطاعت کرده بطور رسانیده

الی المسأله میداوند تا ایام سلطنت پادشاه ممالک ستان جنت مکان شاه عباس
ماضی و بیگلربیگی کرمانی که در زمان ابراهیم خان نامی از آن سلسله حاکم لارستان بود
چون استقلالی ویرا حاصل بود در اوامر و نواهی بیگلربیگی تا حدی اهمال مینمود الله وردی خان
با لشکری آراسته بسمت لارستان و بتصرف آن سامان شتافت خان لارستان بتقاضای الو
سرایه شجاعت موروثی از گرگین میلاد را که من الجمهور مشهور است بعرصه ظهور رسانید
مقهور شده ناسور گردید حکومت لارستان بقاضی ابوالحسن لاری تفویض رفت ابراهیمخان
روانه اردوی کیوان شکوه شاهی گردید در هنگام یورش تیغ مرتضی گشت و وفات نمود
حکومت آن سلسله بانشار رسید اما بعد و دارابجرد و اصطهبانات را مجتمعا سابق
شبانکاره مینامیدند ولی در این ازمنه بعد از تجزیه لارستان واقعه و بلوک را باسم
علاحده نوشته و مینویسند سمت شرقی شیراز است بمسافت چهل و دو فرسخ آبش از
قنوات و چشمه و حاصلش خرما و غله و تنباکو و برنج و پنبه و حبوبات و مرکبات هر قریه
مشتمل بر پنجاه خانه الی چهارصد خانوار آبادتر آن ایج ماین سعادت آباد کرکنان کندره
امامزاده اسمعیل این بلوک سردسیر شمال شیراز بمسافت چهارده فرسخ اهلش مردم شیر
آبش از رودخانه و چشمه حاصلش غله و برنج و میوه هر قریه از چهل خانه الی سیصد خانوار
بید سپید صحرا نقد ده بالا شبانکاره این بلوک گرمسیر باعتدال

میانه

میانه مشرق و جنوب شیراز مردمش رعیت پیشه حاصلش غله و برنج و میوه خصوص
گل سنجد و بادام آبش از رودخانه هر قریه از پنجاه الی ششصد خانه و در این بلوک
تا شیخ توان اشکنان فی بحالج انجان و آله شاه شیخ ابو اسحق انجو که ملک او بود
وقف تعمیر و سایر مخارج لازمه بقعه متبرکه سید احمد بن موسی علیه السلام المعروف
بشاه چراغ نموده خدائش جرد باد شهید ام النبی مرغاب ده نو قادرآباد
ابوالوردی مشهد این بلوک سردسیر شمال شیراز بمسافت بیست فرسخ اهلش
شیر حاصلش غله و حبوبات و پنبه آبش از رودخانه هر قریه از سی خانه الی یکصد خانوار
ممسنی میل قرز ال فاید قرین چک دشت سیدکان ده توت قیلیان
انجیره کونگان زیردو لوان سک نودان مشایخ متقدمین قراء و دهات
این بلوک را شولستان طایفه ممسنی را شول ضبط نموده اند حال کلا ممسنی اطلاق
میشود مشتمل بر آنکه سردسیری و گرمسیری ابتدایش از سمت مغربی شیراز بمسافت
هیجده فرسخ تخمینا مسافتی فرسخ طول و عرض نقطه کثرت اختلاف غیر معلوم عرصه و تکش
و صحرائی با صفا است ارضش حاصل خیز هوایش فرح انگیز شعب بوان که یکی از جنات
اربعه دنیا است در این عرصه با صفا است و همچنین قلعه سفید که حصنی است حصین و قلعه خدا
آفرین و از قلاع مشهوره روی زمین است در این سرزمین است ساکنین قراء و دهات غریب

و شهرها و نشیمن اهل سلاح و شهرت حاصلش غله و برنج و پنبه و حبوبات و چوب جوز و
و انگور بوده که اغلب اوقات غالب است آتش از دود خانه‌ها و چشمه سارها قابل
عمارت و زراعت نگذارش از وحوش و طیور غیر محصور و قصبه مرکب از چهل خانه الی یکصد و پنجاه
خانه وار آبادی نشیمن چهار طایفه رستم بکش و شمس بالری جادوی این طوایف
اربعه تخمیناً پنجهزار خانوار است نیریز رستاق ده چاه سیف آباد شکوئن
غوری بشنه سرگذار لای گرده شکرویه مروآریه روده خور این بلوک مرد
بیرسد شیراز مسافت سی و شش فرسخ حاصلش غله پنبه و تریاک و میوه‌جات
خصوصاً بادام از معادن معدن نمک و آهن و سرب سابق دارد و موجود ولی حال بجز
سایر معدوم و نابود آتش از چشمه و اکثر از قنوات قصبه تقریباً یکهزار و هشتصد خانه و
سایر از پنجاه الی یکصد و پنجاه خانه دار مردمش اغلب رعیت مثل قلیلی اهل سلاح ولی
با بلاهت و حماقت چنانچه مکرر اشخاصیکه ادعای مهدویت یا نبوت نموده اند
اکثر از اهالی و بعضی جاهلین و امثال بوده اند و باین سبب بانواع بلیات و صدمات
مبتلا میشوند در سنه ششصد و شصت و دو که شاهنشاه ایران هلاکو خان بود سید شرف الدین
ابراهیم شیرازی با اظهار مهدویت رکن تازی نمود انصار و اعوانش اکثر از نیریز بود
و هم چنین در چند سال قبل از این که میرزا علی محمد معروف بباب از جمله سادات شیراز و ضعف رای

بود

بر او بود چندی بتحصیل مقدمات علوم اشتغال نمود بعد بعزم حج قصد بیت الله
مسافرت کرد چندی در مشهد حایر و نجف اشرف مجاور گردید از کثرت ریاضات
ریاضات شاقه و مداومت بعزایم و دعوات اقدام ورزید و خبط دماغ و تخیلات بهم رسانید
آغاز مهدویت کرد بواسطه ظهور انواع ریاضات و عبادات و تحریر و تقریر خرافات
و جزافات چند جمعی را در قید ارادت خود در آورد عوام الناس چون در ضلالت تابع
ناشناسند و خواص بخیال بزرگی و مطاعیت بمطاوعت و متابعتش مایل آمدند جمعی کثیر و جمی غفیر
در عداد اعداد او شده و بضلالت عباد مشغول گردیدند هنگامه ملاحده باطنیه صباحیه تجدید
فتنه ملاحده بابیه در بعضی از ممالک ایران پیدا گردیده منجمله سید یحیی دارابی بود که والد مرحومش
سید جعفر از جمله سادات علماء عظام و از اجله ارباب فضل و کمال بود خلف ناخلفش عمده
اصحاب ضلال و قدوه رجال و جهال شده چون داراب با نیریز قرب جوار و سید یحیی
عالمزاده و معروف آن دیار بود اهل نیریز اخلاص و ارادتی نسبت بآن اظهار مینمودند لهذا
بنیریز شتافت از فضایل و کرامات باب بر اهالی چند خواندن کرف معجزات و خوارق
عادات شرذمه از اهالی دهات که بالفطره کودن و بلید بودند برگردش جمع و پروانه آن
شمع شدند از قضایای اتفاقیه ظهور این هنگامه در هنگامی روی نمود که قیام اهالی این بلوک
و حاجی زین العابدین خان ضابطه بسبب سوء سلوک که در تنظیم ظاهر و تعاری در کار بود شدید

نقد عمر را نقال نیک دیده و از امارت بخت خود شمرده پیش از پیش در دام حیله و تدویر گرفتار

اکثر عوام کالانعام سررشته اراده خویش نهاده و گوش بر فرمان ایشان نهاده اند ایشان کن

در تحریک آن بوالفضول علی جعفرخان جعفرخان برادر اکبر حاجی زین العابدین خان را جمعی

کثیر مقتول تیغ آن قوم ظلوم جهول گردیدند یک تیر بمحل خروج و اکثر از آن گمراه گردید مشغول

جمع لشکر و اجتماع معین او در شد مرحوم محمدعلیخان نوری که در آن اوقات وزارت

پنجاه نفر غلامان فارسی بود با تفنگچی چه یک توکات حسب الامر نواب معتمدالدوله بهرام میرزا

مامور بجدال و اضمحلال آن گروه شد اتفاقاً بعد از ورود با اصطبلخانات رحل اقامت انداخت

در این حیص و بیص نواب نصرة الدوله فیروز میرزا بفرمانفرمائی فارس وارد اصفهان شد از

هنگامه آگاه آمد قبل از ورود دار الملک فارس هم از راه بحکم محکم مصطفی قلیخان سرتیپ

فوج قراگوزلو نگاشت که بمدافعه و محاربه ستیزش مامور داشت سرتیپ با سرباز و توپخانه بهتن منع

این حادثه نگاشته روانه شیراز گردید لشکر نصرت اثر را بحوالی قلعه که محل اقامت آنگروه

رسانید جنگ

به شهر بود دو سه دفعه محاربه روی نمود مصطفی قلیخان که کهنه سپاهی مرد باحزم و آگاهی

بود صرفه در محاربه ندیده دام حیله و تدویر گسترانید خدمت سید نیاز فرستاد و اخلاص

ورزید طالب ملاقات و ارشاد گردید سید مجنون انید مدمه و فنون را از مساعدت بخت

یافت و بملاقاتش شتافت چون وارد معسکر شد بار شغر بسوی رستخیز بربست از گور بر فسادی که

کرانی

٢٦

بانی شده بود کرده جحیم را خوش یافت برده و شرکش گرفتار لشکر که صد نوع بلاء و بور عطات

معاطب مبتلا گشته ندامتش نه اخذه من اشد العذاب وبیلا گردیدند ذکر احشامات

و بادیه نشین مملکت فارس که مضمون رحله الشتاء و الصیف را در کار و تحرم قشلاق و ییلاق

جابجا هنگام سکون و توقف بلاتوقف بعضی آبادی و زراعت و بعضی حبوب زیادتی

معاملات و منفعت الا در سیر و حرکت بحرکت عجره و ساکنین را ایام تحصیل تمتع زراعت و بساتین مجبر را

کاشتم هم از ایشان نخوزند و نجوزند پیزند و مپزند چکام سهل القبول عامی را بابت ونیر

قشقائی

و تره و پنیر از خود را رضی تا حال این منوال گذشته و میگذرانند طوایف متعدده و منها قشقائی

مشتمل بر دو طایفه قشقائی و خلج قشقائی چهل و هشت تیره خلج و هشت تیره خلج پنج تیره مردش

رعیت قشقائی سلاح ورز بهار و تابستان مجتمعا در کرمسیرات و یا در تا که آخر حاک این ملک

و اول مملکت عراق ساکن و زمستان در اکثر گرمسیرات فارس متفرقه بسر میبرند تخمینا

دوازده هزار خانه و از هر این طایفه از زمان سلطنت زندیه الی حال بر این اسم موسوم

و معروفند و اینکه در ایام سلف بچه اسم موسوم و از کجا بمملکت فارس آمدند غیر

غیر معلوم همچون طایفه قراگوزلو که آنهم از اسامی سابقه الطایفه نخواهد بود زیرا

که الی زمان زندیه این دو اسم در هیچیک از تواریخ ضبط و ثبت نیست اول از

زمان زندیه الی حال هر دو طایفه در کمال اشتهار ند الحق شایسته و سزاوارند اما

اما طایفه عرب از ایلات منقولات و وجه تسمیه آنها من الاکبر مشهور طایفه عرب از
اعراب نجد اند که در زمان خلافت خلفاء اموی یا عباسی باین دیار مامور شده اند
از زمان ... ییلاق این طایفه کوهستان قنقری بوانات و سرحد چهار
دانگه و قشلاق ایشان ... و سه شهر لارستان است مردمش رعیت منش و قلیل
اهل سلاح بوده ولی چند پنج سال است که از شرارت و الواط چپاول ... شرارت و قطع
طریق و شوارع و خسارت اهالی قراء و مسافرین شغلی ندارند تخمیناً چهار هزار و پانصد
خانوارند طایفه باصری زمستان در سرحد چهار دانگه قنقری تابستان در
سروستان و کربال و فراغبال و مرغه محال بسر میبرند مردمش رعیت منش و نیک
اندیش قلیلی سلاح ورزند تقریباً یکهزار و پانصد خانه دار میشوند اینانلو و چهار دهچریک اینانلو از
ایلات قدیم در زمان سلاطین صفویه از این طایفه امراء معتبر و عظیم بوده اند سرو سیر اینها را
مجرد و نصاکر میرنشان دارابجرد و فسا مردمش اکثر رعیت منش قلیلی اهل سلاح و شرارت
کش تخمیناً دو هزار و چهارصد خانوار بهارلو و نفر از طوایف قدیم و معروف تابستان
بوانات و آباده و جلگه زمستان در دارابجرد و جهرم و لارستان بسر میبرند مردمش
سلاح ورز و قطاع الطریق تخمیناً دو هزار و پانصد خانه دار طوایف متفرقه مختلفه
اردشیری ... کرائی بلیله وند مال احمدی جاپه زرکی مردمش سلاح ورزند

و نیز ...

و شیر تخمیناً هشتصد خانه دار میشوند جاودری کاوبار غربال بند مردمی رعیت پیشه
و رعیت اند نیز قریب بچهارصد خانه دار میشوند ذکر خلیج العجم و جزایر واقعه در این یم
این شعبه دریا فیمابین فارس و عربستان واقع شده ابتدایش از محاذی بلوچستان و
انتهایش بصره است طول این خلیج دویست فرسخ است عرضش باختلاف و تشعیرین
محلش هشتاد فرسخ است عمقش زیاده از نود ذرع نیست جزایرش از قرار تفصیل است
بحرین خارک خارکو هرموز قشم قیس ام الکلابه جزیره العجم جزیره نعیم
تنب ابوموسی شغرار توقیع فرور هندرابی هنجام انیس ام الکرم
ام الخیله ام الحطب ابو علی ابو سعفه دمام دکه حالول عربی
فارس فرزین قرین قران و چند جزیره کوچک است جزیره بحرین در حوالی
بر عربستان و سمت جنوبی بوشهر واقع است و مسافت میانه بحرین و بوشهر تخمیناً سی
فرسخ تجاوز است عرض شعبه دریا که فاصله جزیره و بر عربست پنج فرسخ است و این
جزیره را جزیره اوال خوانند و بلاد البحرین بزرگ و نیز دوره جزیره تخمیناً پانزده
فرسخ است چشمه های خوشگوار و نخلستان بسیار و اشجار ترنج و تمر هندی و جلغوزه
بسیار دارد و اطرافش محل لؤلؤ شاهوار و مروارید است و ابدار این دریا در کمال اشتهار است
هر ساله در فصل معین بقدر پنج شش هزار زورق و کشتی کوچک که باصطلاح ملاحان آن را

بطیل بکار میمانند از اطراف و محل موسم بخور گشت و کمرا که از انجا تا جزیره
شخ یا یازده فرسخ مسافت است مجمع و بعضی مشغول شوند در این جزیره قریب یکصد
و پنجاه قریه معمور است قصبات معروفش منامه و محرق است که هر یک تخمینا مشتمل بر
یکهزار و دویست خانه دارند دیگر جده حفص و بلاد القدیم است که هر یک تقریبا مشتمل
بر هشتصد خانوار میشوند اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و سی و هفت دقیقه است اهالی
این جزیره قبل از ظهور اسلام بتبعیت اهالی فارس بمذهب زردشتی اختصاص داشتند
تا سال دهم از هجرت که منذر نام از اعیان این ولایت بشرف اسلام مشرف و علاء
حضرمی بجهة اخذ صدقات ایشان مامور گردید از آن وقت الی حال در نهایت دینداری
و کمال تقوی و پرهیزکاری مذهب شیعه اثناعشری میگذرانند علمای کبار و فضلای
عالیمقدار از این دیار بعرصه وجود آمده تا اواخر دولت بنی عباس مانند سایر
ممالک اسلام در دیوان خلافت اختصاص داشت هر ساله دخل و خراجش بدون وقف
بکار گذار از آن خلافت واصل میگشت در سنه ششصد و بیست و نه اتابک ابوبکر بن سعد بن
زنگی دست تصرف در آن نهاد و بعد از هشت سال قطیف و احسا را ضمیمه بحرین نمود تا اواخر عهد
عهد اتابکی توجهات آنجا بخزانه عامره فارس میرسید و کذالک در استیلای سلاطین
مغول از جانب حکام فارس حاکمی در این جزیره بحکومت مشغول بود در ایام سلاطین

کورکانیه

کورکانیه بتصرف والیان جزیره هرمز بود در ایام سلطنت شاه عباس ماضی از جانب الله وردیخان
بیگلربیگی مملکت فارس خواجه معین الدین فالی با جمعی از اهالی گرمسیرات بتسخیر این جزیره مامور و
بحیطه تصرف در آوردند در اواخر ایام سلطنت سلاطین صفویه حکومت بحرین با شیخ جباره هوله
که از اعراب سواحل فارس و در بنادر لارستان اقامت دارند محول چون هولیها در امور
دولت دیده مخالفت ورزیده علم طغیان و عصیان افراشت خودرا باستقلال مالک جزیره پنداشت
در بدو جلوس شاهنشاه گیتی ستان نادر شاه افشار و ماموریت میرزا تقیخان شیرازی بحکومت
فارس در باب انتزاع بحرین از شیخ جباره تاکیدات اکیده بعمل آمد مشار الیه حین ورود به
شیراز فوجی از عساکر نصرت ماثر فارس را بعزم تسخیر بحرین روانه ساخت در آن اوقات
شیخ جباره خان عازم مکه معظمه گشته بود نایب مشار الیه بعد از محاربات و مجادلات متواتره
طاقت مقاومت را از خود مسلوب دیده فرار و بحرین بتصرف عساکر پادشاهی قرار
گرفت تا اواخر دولت زندیه و اوایل سلطنت قاجاریه بتصرف دولت علیه ایران بود
در سالی شش هزار تومان مالیات معینی انجا از شیخ نصرخان اول بوشهری که بنیابت
بحرین اقدام مینمود دریافت میکردند در سنه هزار و دویست و ده طایفه از اعراب که آنها را
بنی عتبه گویند با چهار هزار خانه وار از بر عربستان به بحرین آمده متصرف گردیدند
و احمد نام رئیس آن جماعت تا دوام حیات بحکومت بحرین اشتغال نمود پس از وی عبدالله

بن احمد حاکم مسقط کرده چهل سال قبل از این محمد و علی ابنا خلیفه بن سلمان بن احمد بزعم خود
خروج نموده از بحرین اخراج و خود مالک شمال و قراج کردند تا حالیکه گذشته کمتر از دویست
و نود و شش سال است با سه هزار نفر از اهل عشیره در آنجزیره اوقات میگذرانند جزیره خارک
در مغرب مایل بشمال بندر ابوشهر بمسافت شانزده فرسخ واقع شده تخمینا سه فرسخ
دوره آن جزیره است کوه غیر مرتفعی در سمت میانه جنوب مغرب آن واقع است چند
چشمه آب خوشگوار دارد قریب دو هزار اصله نخل در آنجا عمل آورده اند از مقولات
بقدر ضرورت از اطراف تربیت مینمایند قریب بدویست خانوار از اعراب که از قدیم
الایام در آنجا سکنا داشته اند حال در آن جزیره مسکونند و مذهب این جماعت
طریقه اهل سنت و جماعت است و با سی فروند کشتی کوچک که باصطلاح اهالی تبار و بغله
و غنجه میگویند با اهالی بصره و بحرین و مسقط معامله و داد و ستد مینمایند اطول لیالی
و ایامش نیز ده ساعت و چهل و هشت دقیقه است جزیره خارکو بفاصله هزار
ذرع سمت شمال این جزیره واقع شده که طولش از جزیره خارک زیاده ولی عرضش
کمتر است و غیر مسکونست گوسفند و دوابی که از اهالی خارک است بجهة چرا بآنجزیره میبرند
آب چاه آنجزیره شیرین و گوارا است در سمت شمالی جزیره خارک که محل توطن اهالی
آنجاست چهار برجی مختصر تخمینا دویست سال قبل از این دولت ولندیز به بهانه سکونت

ودار التجاره

و دار التجاره در آنجا ساخته و تا سنه هزار و یکصد و هشتاد هجری جمعی از دولت ولندیز
ظاهرا متوجه معاملات و باطنا بجمع آوری اسلحه و ادوات حربیه اقامت داشتند اواخر
دولت کریمخان زند طاب الله ثراه امیر مهنا نام دشتستانی از شیوخ بندر ریگ
که حال از توابع بوشهر است در شیوه متابعت نکول و از شاهراه اطاعت عدول نموده
یاغی شد از جانب دولت زندیه دو دفعه سردار لشکر بدفع آن مفسد تعیین رفت ولی
کاری از پیش لشکر مامور نرفت بهنگام انصراف موکب وکیل از عربستان ظهیر الدوله
صادق خان زند و امیرگونه خان افشار به تادیب و تنبیه آن اشرار مامور گردیدند امیر مهنا
و متابعانش تاب توقف در بندر ریگ نیاورده لاعلاج بجانب جزیره خارکو شتافته
در آنجا محل اقامت نموده بجهة قلت آب و ضیق مکان بخیال تصرف خارک و اخراج جماعت ولندیز
از آنجا افتاد طایفه ولندیز از رهنمائی امیر مهنا نیز خائف و متوحش گشته از شیخ سعدون بن ادریس [illegible]
بوشهری که مامور بوشهر را بحلیه آبادی آورده بودند استمداد جستند مشارالیه چون با امیر مهنا
صفائی نداشت و خاطر دلتنگی می پنداشت چند فروند کشتی با جمعی از اعراب بوشهر
بمحاربه و اخراج مهنا از جزیره خارکو گماشت اهالی ولندیز نیز با جهازات و گروهی از
صالدات خودشان از خارک لنگر ربوده با اعانت یکدیگر بصوب جزیره خارکو شتافتند
امیر مهنا قدمی دارد در مقام مدافعه و مجادله درآمده بعد از محاربه و گیرودار بسیار اثار

انار صنف و اکثار بر جماعت ولندیز و بوشهری آشکار جمعی کثیر مقتول و بقیه بهزار زحمت
مراجعت ببوشهر و خارک نمودند امیر مهنا فرصت از دست نداده بلا تامل و توقف بجزیره
خارک شتافت جماعت ولندیز را محاصره نمود بعد از امتداد چند روزی قلعه را مسخر و
متصرف گردید بر اموال ایشان رقم تملک کشید جمعی از آنجماعت را روانه دیار بوارده
بر قلیلی از آنها ابقا و روانه موطن اصلی کرد اینک آنقلعه هنوز آباد و محل سکونت نوکر
ساخلو دولت است در حوالی این جزیره سابق مروارید ممتاز غواصی می شده ولی
در این سنوات متعارف و معمول نیست جزیره قشم که جزیره دراز هم نیز گویند طولش از
هفت فرسخ متجاوز و عرضش چهار فرسخ است چندین قریه معمور و نخلستان موفور در این
جزیره است اهلش از اعراب هوله است اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و چهل و دو دقیقه
حال از مضافات بندرعباس است امتداد این جزیره از شمال بجنوب است شمالش محاذی و در
به بندر لنگه که از سواحل لار است و جنوبش قریب و محاذی به راس الخیمه که سواحل بر عرب
واقع است در سنه هزار و دویست و هفده که طایفه از اعراب نجد پیرو محمد بن عبدالوهاب
نامی شده و مذهب جدیدی مرکب از مذهب تشیع و طریقه تسنن بل خارج از هر دو اختیار
نموده بودند مشتهر گردیدند و در بر و بحر بقتل و نهب و اسر سایر مذاهب اقدام مینمودند دولت
انگریز جهازات لشکر دفع آن جماعت ضلالت گستر و دفع شر آنگروه کافر از بحر فرستاد و

بعد از

بعد از محاربات و مجادلات کثیره آتش فتنه انطفا به حاله فرو نشست و دست تصرفشان از بنادر
و ازار جابرین بحر کوتاه گشت در آن هنگام حسب الاذن و اجازه خاقان سعید فتحعلی شاه قاجار نوّره الله مرقده
در سمت جنوبی این جزیره که مسمی بباسعیدو میباشد دولت انگلیس قلعه ساخته و مستحفظ گماشته تا حال در
آنقلعه باقی و هرساله تجدید مستحفظ و ساخلو از جماعت انگریز در آنجا میشود جزیره هرموز که جمهور چنین
مشهور است آبادی اینجا از اردشیر بابکان بوده و در ایام دولت سلاطین سلجوقی فرمان روائی
قاوردبن چغربیک در کرمان جزیره هرموز جزو ممالک محروسه نواب ایشان بود و بختیاری عیسی نام حاکم جزیره
هرموز فتح ترکمان نمود در عهد دولت اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد زنگی و سلجوق شاه محمود
نامی والی آنجا ازین قاعده مألوف آل سنقر را جواب با سلاطین کرمان میگفت چون محمود
سفینه قالب بشد با داعیه در هم شکست و در دریا غرق شد پسرش نصرة برجای او نشست
برادرش رکن الدین مسعود نام در اواخر که نصرت عارضه داشت بر سر او رفت به تیغ تیز
بیدریغ سرش را برداشت هرموز را بدست استیلا فرو گرفت بهاءالدین ایاز نام از
ممالیک نصرت حق نعمت ولینعمت و فرط شجاعت او را رخصت نداد که بنشیند در دم قاصد مسعود
شد بعد از مقاتلت مسعود آمد مسعود منهزماً بکرمان رفت از سلطان سیورغتمش لشکری آورده
بهاءالدین را اخراج کرد بهاءالدین بجزیره قیس رفت از شیخ جمال الدین طیبی استمداد نمود
بمظاهرت لشکر حاکم جزیره قیس مسعود را مرة بعد اخری از هرموز اخراج نمود تا در سنه ششصد

پانزده نوکر و استعداد داد در آن جزیره ایام حکومتش امتداد یافت پس از آنکه غریق بحر فنا گردید جزیره
و توابع تملک کردانشاه نام که نسبت خود را به جمشید نسبت میداد نصیب افتاد که اولاد
و احفادش نسلاً بعد نسل و واحداً بعد واحد تا اوایل دولت سلاطین صفویه انار الله برهانهم بحکومت آن جزیره
اشتغال داشتند در سنه نهصد و سیزده که نوبت حکومت بسلغرشاه بن شهاب الدین رسید جماعتی
چند از دولت پرتکال باسم تجارت وارد جزیره گردیدند بقاعده مستمره و طریقه مقرره انگریزیه و فرنگیه کوتی و کارخانه
تجارتی در آنجا ساختند و بتدریج پای تصرف در آنجا گشاده و بدست تملک فرو کردند باندک زمانی
کارگزار و صاحب اختیار هرموز و توابع شدند و در بندر جرون که تا هرموز چهار فرسخ است ساختن
قلعه در نهایت استحکام ترتیب دادند در سنه هزار و سی و یک که اسم حکومت جزیره هرموز بتورانشاه نام
و رسمش با جماعت پرتکال ضلالت فرجام بود امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الامر سلطان جنت مکان
شاه عباس بقلع و قمع اساس جماعت پرتکال و تصرف جزیره هرموز مامور گشت قلعه که در بندر
جرون بود بحیطه تصرف در آورده بندر جدیدی ساخت و به بندر عباسی موسوم نمود پس از آن
بدستیاری جماعت انگریز و حمایت جهازات سفاین آن دولت بر جزیره هرموز دست یافته
پرتکال را در نهایت خفت و اذلال از جزیره اخراج و بدیار و محال خود روانه داشتند و در
ایام و لیالی این جزیره را سیزده ساعت و چهل و پنج دقیقه است الحال از توابع بندر عباس میباشد
و قریب بصد خانه وار در آن ساکن است جزیره قیس اگرچه از معظمات جزایر خلیج فارس است

ولی حالا خراب و بایر است در عهود سالفه در کمال معموری و آبادی و نسبت بامثال خود در نهایت
قوت و زیادی بود حالا بطریق قبل از معموری بایر و غیر مسکون است شرح آبادی آنجا را عبدالله
وصاف شیرازی بحکایت غریبی و روایت عجیبی ذکر شده که تحریرش بکنوع موعظه و عبرتی از بی اعتباری
این دنیای دون برآینده کار را حاصل خواهد بود مجملی از مفصلش این است که جزیره قیس سابقاً
خراب و بایر بود در مبادی دولت دیالمه منظم ترین بنادر و جزایر فارس سیراف بود
که حالا قریه در موضع آن شهر است که طاهری نامند و از توابع بندر عسلویه است الحال
در آن تاریخ از اماجد سیراف ناخدائی قیصر نام چون ملاح تقدیر سفینه عمر قیصرش را
بساحل ممات رسانید سه پسر از وی ماند که مهتر را قیس نام بود اندوخته پدر را در اندک
زمانی پرداخت از قلت مال و کثرت عیال بضرورت جلاء وطن اختیار کرده مولد و منشأ را
بمادر پیری که داشته باز گذاشته بجزیره قیس که زیاده مسافتی تا آن ساحل نیست نقل نمودند
از اغصان اشجار و نخیلات ساقطه خانه ساختند بسعی تحصیل معاش میکردند هنگام سفر جهازات
بهندوستان یکی از ناخدایان سیراف عازم هندوستان شد عادت اغنیاء آن طایفه این
بود که هنگام مسافرت بحر از عجزه و مساکین و فقرا اندک بضاعتی بدون کرایه و اجرت گرفته با
صاحب بضاعت را فایده رسیدی چند ناخدا از مادر بنی قیصر بضاعتی خواست عجوزه را امکان
منقطه یاد کرد که بجز گربه چیزی ندارد ناخدا از غایت کرم آن را با خود در جهاز برده عازم

هندوستان شد جهازش طوفانی گردید یکی از جزایر هند که در سالها علی الدوام جهازی
بدان ساحل عبور کردی رسید قبل از نقل احمال و حمل اثقال طرایفی که با خویش لایق ملوک داشت
برگرفت متوجه دار الملک شد از حجاب اجازت دخول طلبید بعد از استیذان رخصت دادند
شرط خدمت بجا آورده تحف و طرف بعرض رسانید و بواسطه ترجمان شرف مکالمت سلطان آن دیار
مشرف گردید چون هنگام صرف غذا رسید خوان نهادند و بعدد اشخاص حاضر ربانده خادمی
چوب در دست ایستادند از موجب آن ناخدا را استفساری لازم گردید ناگهان بر کناره خوان
که در آن دیار و اطراف آن که در جولان بودند نظرش افتاد و سبب را فهمید خاموش گردید
با خود گفت بملاطفت پیرزال را بدین وسیلت بر فاهیت و اقبال رسانید بعد از
فراغ از طعام حسب الاجازت عازم منزل و مقام شد روز دیگر گربه را در قفسی نموده متوجه
بارگاه پادشاه شد در پایه تخت گربه را مطلق گردانید چون چشم گربه صیاد بر کثرت موشان
افتاد تاختن کرد و بهر سوی جست میگشت و میخورد و میخست تا جایی که در زوایا به سوراخ گریختند
پادشاه با حاضران تا نیم روز به تفرج مشغول بودند بعد از ناخدا نوع آن حیوان را سؤال نمود
گفت این حیوان عدو موش است نامش بفارسی گربه و بعربی سنور خوانند در اکثر بلاد
این حیوان می باشد موجود و دافع موش است پادشاه آن تحفه را به قبول مقبول افتاد
اشارت رفت تا از عشور خروج و دخول معاف بخلعت فاخرش مخلع فرمود چون ناخدا از هنگام

معاودت رسید بعزم وداع بخدمت پادشاه شتافت و حالات پیرزال صاحب گربه را
مفصلا بعرض رسانید و فرمود که او را چیزی لایق تحسین فرستاده ایم در ساحل آباد تصرف
نمایند و بمقصد رسانند چون ناخدا بمنزل رسید جاری شحون با نواع لطایف نفایس
و ذخایر مرغوبات و جواری لاغر میان و غلمان خوش اندام که بجهت جهاز هر یک
منصوب بودند بتوسط کارگذاری از پادشاه در عوض گربه تسلیم ناخدا گردید ناخدا
جهازات برافراخته مصاحب خیر و سلامت بوطن مألوف رسید پیرزال را
طلبید جهاز را با نعمت نامعدود تسلیمش نمود عجوزه مسرعا به تعجیل به جزیره قیس فرستاد
پسران را پیغام و اعلام داد تا قصه آنچه فرو رفتنی بود فروختند و از سیراف آنچه لازم
داشتند خریدند با مادر بجزیره معاودت نمودند بسبب معموری و آبادی این جزیره شد
و نسبت این جزیره قیس از این جهت بنی قیصر را چون تمول بکمال ظاهر شد از اطراف
مردم متوجه ایشان شدند روز بروز دولت و استعلا تضاعف پذیرفت کار ایشان
بالا گرفت و نام بنی قیصر والا شد رفعت حال بجایی رسید که ملوک عرب و عجم
تحف و هدایا با ایشان متواصل و تاکید اسباب به مواصلت متوسل شدند سالها کار ایشان
کار بدین قرار مستمر بود تا نوبت بملک سلطان رسید بنوعی که در حالات
سلاطین و حکام فارس ذکر رفت اتابک ابوبکر جزیره قیس را مسخر و ملک سلطان را مقتول

رسانید و دولت سیصد ساله بنی قیصر سپری شد جزیره قیس بتصرف گماشتگان
آتابک قرار گرفت تا هفتصد و پنجاه از هجرت حکام فارس را
حکام بود و زمان خرابیش بر این بنده غیر معلوم است .
و بسیار جزایر این خلیج غیر
مسکون و بایر است
و

ذکر سلاطین

ذکر سلاطین و حکام این ملک که بعد از ارتفاع اعلام اسلام الی یومنا هذا بفرمان فرمانروائی و حکمرانی اشتغال داشته اند

در سال دهم از هجرت علاء الحضرمی از موقف رسالت بجزیره بحرین که از اجزاء مملکت فارس است
رفت منذر بن ساوی با تمامی اهل بحرین اسلام اختیار نمودند هنوز علاء مراجعت ننموده
که خبر وفات حضرت خیر البشر بآنجا رسید علاء مراجعت بمدینه کرد اهل بحرین بنو بکر
مرتد شدند و بنو عبد القیس بر جاده اسلام در کمال استحکام باقی ماندند مابین اینها چنین محاربه
و مجادله انجامید کفار از بنو بکر غالب و بنو عبد القیس مغلوب و در قلعه از قلاع
آنجا متحصن شدند خبر چون بمدینه رسید خلیفه اول علاء الحضرمی را مجددا بسرداری
بحرین مامور و با لشکر منصور روانه ساخت در آن سفر از برکت حضرت خیر البشر دو
کرامت نصیب امت آنحضرت شد اولا در بیابانی که آب در آن نایاب بود کار
قریب بهلاکت دشوار بود مشغول تضرع و زاری گردیدند فورا غدیری پر آب بنظر ایشان
در آمد بر سر غدیر آمده راکب و مرکب از اجل سیراب شده بکنار دریا رسیدند
از ساحل دریا بجزیره بحرین پنج فرسخ است کشتی و زورقی موجود نبود متوکلا علی الله دریا
در آمدند از برکت حضرت رسالت بدون آفت و مخافت بجزیره رسیدند
قاصدی نزد محصورین فرستادند از وصول لشکر اسلام اعلام و استعلام نمودند

که از چه و از پی مقاتله اهل اسلام اقدام نمایند محصوران آنها را دلالت کردند شب هنگام
لشکر منصور بجانب حصار از طرفی که شکسته بود در آمدند سپاهیان گرفته
بعضی را مقتول و برخی را مأسور و بقیه مقهور فرار کردند مکرر مابین اهل حربین مجادله
و مقاتله روی داد و در هر مرتبه شکست و خذلان نصیب طایفهٔ مرتدین ایمان گردید
تا آنکه تمامی جزیره از وجود فجار کفار مصفا گشته بحیطهٔ تصرف لشکر اسلام
درآمد وفات علاء حضرمی در سال نوزده از هجرت روی داد در سال بیست و
سیم از هجرت شهرک نام حاکم فارس با لشکر بسیار تا شوشتر آمد خلیفه ثانی
لشکری بجهت رد و تنبیه آن نافرمان ره‌سپر ساخت مجاشع بن مسعود سلمی را هرمز و سایر
الکاه کوه گیلویه بحیطهٔ تسخیر درآورد و عثمان بن ابی العاص اصطخر را مفتوح ساخت ساریه
بن زنیم در دارابجرد و فسا علم تسلط و اقتدار برافراخت ابو موسی اشعری
در بصره اقامت داشت و رایت سروری و برتری بر امرای آن گروه می افراشت
ابو موسی اسمش عبد الله بن قیس از طایفه اشعری است بعد از فتح خیبر در ملازمت
جعفر بن ابی طالب بشرف اسلام مشرف شد بحسن صوت و قرائت و اطلاع
بر احکام فروع شریعت اتصاف داشت ولی در مقدمهٔ تحکیم فریب خورده بر
خلاف رضای خداوند حکم نمود پس از انعقاد طریق مخالفت جناب علی بن ابی طالب

با بصره دار الامارة پیموده شصت و سه سال عمر کرد باختلاف روایات فی الاربعین
و الخمسین از هجرت بدرگاه متعال آخرت رفت و در سال بیست و ششم از هجرت فتح کازرون
و قلعه سفیده بسعی و اهتمام عثمان بن ابی العاص روی داد و در سال بیست و نهم عبد الله بن
عامر بن کریز از بنی عبد الشمس آمده با بنی نوابی او امرای این ملک گردید حسب الامر
خلیفهٔ ثالث با سپاهی فراوان روی بفارس نهاد در حدود اصطخر و دارابجرد
و فیروزآباد مکرر با فارسیان محاربه و مجادله آتش روی داد و در همه معارک فتح و
ظفر نصیب لشکر نصرت اثر اسلام بود و قلعه را که فارسیان در اصطخر مضبوط ساخته
بودند محصور نمود جبراً قهراً مسخر ساخت جمعی را قتیل و اسیر کردانید هرم بن حیان
و حریث بن راشد و منجاب بن راشد را در بلاد مفتوحه بحکومت باز داشت
و خود رایت مراجعت برافراشت عبد الله بن عامر مردی بلند بالا و توانا و شجاع
و دلیر بود فتوحات بسیار در اکثر بلاد ایران از وی صورت ظهور یافت در سال
پنجاه و نه هجری در مکه وفات یافت در عرفات مدفون گردید در خلافت حضرت
امیر حکومت کلیه با عبد الله بن عباس بود در بصره اقامت مینمود مصقلة بن هبیره الشیبانی
در فارس اجتماع خراج مصروف میداشت زمانیکه طایفهٔ بنی ناجیه از حضرت امیر
خارج و خارجی شدند قلیلی از اعراب نصاری با آنها یار آمدند حضرت امیر زیاد بن

خصفه را با لشکر به تعاقب آنها مأمور فرمود چون تلاقی فریقین روی داد محاربه
سخت بهم شد از طرفین جمعی مجروح و مقتول شدند خوارج بنی ناجیه با هواز و
زیاد بن خصفه به بصره رفت حضرت را خبر نمود معقل بن قیس ریاحی سردار شده
با قشون کوفه به بصره آمد با لشکر بصره خوارج را تعاقب نمودند در کوهستان رام هرمز
با آنها رسیدند جنگی سخت روی داد و سیصد و هفتاد نفر از خوارج مقتول شدند بقیه
فرار نمودند بطرف کناره خلیج فارس رفتند معقل بن قیس تعاقب را از دست نداد
تا آنکه با آنها دوچار شد کارزاری سخت واقع گردید بالاخره خریت نام که رئیس خوارج
بود با یکصد و هشتاد نفر بقتل رسید و بقیه بقید اسیر گرفتار شدند چون از مرتدین
نصاری جمعی کثیر اسیر بودند معقل بن قیس آنها را بمعرض بیع در آورد مصقلة بن هبیرهٔ شیبانی
تمامی اسرا را به پانصد هزار درهم خرید و مطلق العنان گردانید چون از وی مطالبه
مال نمودند به کوفه آمد دویست هزار درهم با بو حره که از جانب حضرت تحصیلدار بود تحویل
نمود از ادای باقی عجز همرسانید شب فرار کرد نزد معاویه رفت حضرت خانه
اورا که در کوفه داشت خراب کردند پس زیاد بن ابیه از جانب عبدالله عباس
به نیابت فارس رسید مزرعه منصورآباد در بلوک رامجرد او دایر کرده است عبدالله
بن عباس پسر عم رسول خدا و علی بن ابی طالب است ولادتش در شعب ابی طالب

سه سال

سه سال قبل از هجرت بود در رحلت حضرت رسالت پناه پانزده ساله بود و پیوسته
ایام حیات را در خدمت جناب علی بن ابی طالب گذرانید در تحصیل علوم بدرجهٔ
کمال رسید در اواخر حیات مکفوف البصر شد در سال شصت و هشت در طایف
برحمت ایزدی پیوست تفصیل حسب و نسب زیاد بن ابیه بر آنچه هست ابو الخیر یزید بن الشمر
احیل گشته ی که یکی از سلاطین یمن است اهالی یمن بر وی شوریده اخراجش نمودند
با ایران آمد التجا بکسری آورد لشکری که آنها را اساوره میخوانند بمدد وی تعیین فرمود
روانهٔ یمن شدند پس از ورود به محل موسوم بکاظمه لشکر را وحشت و دهشتی دست داد
طباخ سلطان یمن را فریفته سمی قاتل در طعام وی داخل نمودند حالت احتضارش
روی داد و در آن حین اذن مرخصی و مراجعت به لشکر ایرانی داد خود منفرداً
بطایف آمد حارث بن کلده طبیب ثقفی در مقام معالجه اش بر آمد فی الجمله بهبودی
حاصل گردید حق العلاج کنیزکی سمیه نام و غلامی عبید نام که پادشاه ایران بوی
عنایت و احسان نموده بود بطبیب بخشید سمیه مدخوله طبیب و آبق شده دو پسر نافع
و نفیع نام از وی بهم رسید طبیب اورا آزاد نمود بحباله سعید نامی در آمد پسری
شبل نام از سمیه متولد گردید بعد از سعید با عبید نام غلام طبیب مذکور هم بستر گردید
زیاد در فراش عبید بهم رسید چون بحد رشد و تمیز آمد از جملهٔ خطبای مشهور عرب

شد هنگامی که ابوموسی اشعری از جانب خلیفه ثانی بحکمرانی بصره اشتغال داشت
زیاد نویسندگی او اقدام مینمود وقتی بمدینه طیبه رفت و در مجلس خلیفه بقاعدهٔ
متداوله اعراب خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود خلیفه در مقام
تعجب گفت اگر این پسر از قریش بود تمام عرب را بیک عصا میراند ابوسفیان
که از جمله حضار بود آهسته بعلی بن ابی طالب عرض کرد که من میدانم این پسر
نطفهٔ کیست کنایه از اینکه در طائف با سمیه زنا کرده بود و این نطفه حلال
از آن عمل است حضرت فرمود خاموش باش که چنانچه عمر بشنود ترا حد
خواهد زد خلاصه این چهار برادر از یک پدر و یک مادر در بصره بودند بمکانیکه
مغیرة ابن شعبه والی بصره بود با ام جمیل نام زنا نمود برادران اربعه برای العین
دیدند بمدینه رفتند و بعرض خلیفه رسانیدند مغیره احضار شد سه برادر ادای شهادت
نمودند نوبت بزیاد که رسید خلیفه بنوعی شهادت طلبید که او دریافت مطلب کرد
بتصریح ادا نکرد علیهذا مغیره نجات یافت و شهود هر یک حد خورده محدود
شدند مختصر اینکه روز بروز بر مقام زیاد افزوده میشد تا آنکه بنیابت
فارس رسید پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام و سلطنت معاویه بر پارهٔ
عهود و شروط که بوساطت همین مغیرة بن شعبه با معاویه نمود که یکی از آنجمله اقرار به

برادری

برادری بود با معاویه بیعت کرد سالی او را وزیر بود بعد بحکومت بصره و توابع
مامور گردید تا اندک مدت کوفه را هم بوی واگذاشتند بسیار سفاک و بیباک و ناپاک
بود جمعی کثیر از اخیار همت بسیار از دوستان حیدر کرار بقتل رسانید و وقتی
در بصره حکم کرد که دکاکین در شب بسته شود و بعد از نماز عشا کسی از مکان خود
حرکت ننماید در شب اول سه هزار نفر که در اسواق و معابر بخلاف حکم دیدند
بقتل رسانیدند شب دوم سیصد نفر شب سیم یکنفر یک روز در مسجد کوفه در حین
خواندن خطبه سنگ ریزه باو زدند چند هشتاد نفر را مقطوع الید نمود خلاصه
در سال پنجاه و سه طاعونی در انگشت او بر آمد بمکانیکه در آخرت بجهنم او معین بود
روی آورد خلیفه اول ابوبکر بن ابی قحافه المسمی بعثمان ابن عامر ابن کعب ابن سعد ابن
تیم ابن مره و مره از اجداد حضرت ختمی مآب است و مادر ابوبکر سلمی
بنت صخر ابن عامر است که دختر عم ابی قحافه است ولادتش بعد از عام الفیل بسه سال
یا باختلاف روایات دو سال و چهار ماه است قبل از اسلام عبد الکعبه و بعد از
اسلام عبد الله بود و بعد از وفات حضرت خیر البشر جماعت انصار در سقیفه
بنی ساعده اجتماع نموده بقصد آنکه امر خلافت و ریاست را در کف کفایت
شخص کافی نهند حضرت علی بن ابی طالب با عموم بنی هاشم بتجهیز و تکفین

جواب رسالت پناهی نازل بودند سایر اکابر مهاجرین از اجتماع انصار مخبر
شدند و در سقیفه بنی ساعده نهادند بعد از قیل و قال و جواب و سؤال بسیار فیمابین
مهاجرین و انصار که ذکرش در این مختصر گنجایش ندارد ریاست و پیشوائی با بوبکر
قرار گرفت حضار آن محفل بیعت نمودند روز دیگر که بیعت عمومی بود عباس
و علی و زبیر و مقداد و عمار و سلمان و حذیفة الیمان و ذوالشهادتین و ابو ایوب
و ابو سعید خدری و بریده بن حصیب الاسلمی و ابوذر و چندی دیگر از معارف صحابه
و بنی هاشم که عدد ایشان بهجده نفر یا بیشتر میرسید در خانه حضرت فاطمه زهرا
بعزاداری مشغول داشتند بتجهیز مبایعت و متابعت در مسجد حضرت رسول ایشان را
احضار نموده جماعت مجتمعه امتناع کردند هرچه از آنطرف اصرار شد از
ازینجانب انکار بود بالاخره عمر ابن الخطاب و خالد ولید با جمعی از مهاجر و انصار با اتباع
شان مأمور شدند چون از حضرت بتول اذن دخول طلبیدند در را بستند و اذن
ندادند مأمورین در مقام تهدید گفت و شنید زیاده نموده و بسوزانیدن خانه ترسانیدند
آخر الامر بدون اذن بسرا درآمدند شمشیر زبیر را که بعزم جدال از نیام برآورده بود
شکستند خود او را بستند و همچنین سایرین را بعنف و اکراه از خانه بیرون کشیدند
ممانعت و شفاعت حضرت بتول بدرجه قبول نرسید بمسجدشان بنشانیدند تمامی بیعت

نمودند الا علی ابن ابیطالب که باختلاف روایات بعد از شش ماه یا بعد از وفات
حضرت بتول با ایشان را قبول نمودند خلاصه ابوبکر اول کسی است از صحابه که بعد از
خدیجه و علی تصدیق رسالت کرد و ملقب بصدیق شد در ایام خلافت او را
خلیفه رسول الله میخواندند در زمان خلافتش که دو سال و سه ماه بود دفع بعضی از بلاد
شام و بعضی از عراق عرب بیاد و قتل مسیلمه کذاب و مرتدین اعراب روی داد
در مرض موت عمر ابن الخطاب را ولیعهد کرد و در آن باب شرحی نوشت اول جمله
طلحه بن عبدالله و جمعی دیگر از صحابه تمکین ننموده ولی بالاخره اطاعت کردند
قاضی ابوبکر عمر بود و تحریر مکاتباتش عثمان ابن عفان و زید بن ثابت و عبدالله
بن ارقم اقدام مینمودند سه نفر غلامش حاجب بود چهار زن در حباله نکاح او
آورده بود در زمان جاهلیت قتیله بنت عبدالعزیز دوم ام رومان دختر عامر بن عمیر
سوم اسماء بنت عمیس چهارم حبیبه بنت خارجه انصاری اولاد ذکور چهار نفر مشهورند
اول بکر که در جاهلیت مرد دوم عبدالله که در خدمت حضرت رسول در غزوه طایف
بدرجه شهادت رسید سوم محمد که در خانه علی ابن ابی طالب تربیت یافته در
خلافت آنحضرت بحکومت مصر رفت معاویه بن حدیج بفرمان معاویه او را بشهادت
رسانید و جسد او را بسوزانید چهارم عبدالرحمن که تا ایام سلطنت یزید در حیات

بود اناث معروف‌ترین عایشه زوجه حضرت رسول است و اسماء ذات النطاقین
که مادر عبد الله ولیعهد دیگر اولاد زبیر میباشد دو شوهری موسوم بام کلثوم
ابو بکر در زمان جاهلیت بشغل بزازی اشتغال مینمود نقش خاتمش عبد الله ذلیل الرب الجلیل
وفاتش بیست و دوم شهر جمادی الثانیه سال سیزدهم از هجرت روی داد خلیفه دوم
عمر ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی
بن کعب مادرش حنتمه خواهر یا دختر عمه ابو جهل است ولادتش سیزده سال بعد
از عام الفیل است کنیتش ابو حفص است چون بر حسب وصیت ابو بکر بامارت رسید
اورا امیر المؤمنین میگفتند نقش خاتمش کفی بالموت واعظا یا عمر بود
در کتاب بصائر القدماء و سرائر الحکماء چنین نوشته اند در زمان جاهلیت
کان دلالا یسعی بین البایع والمشتری اول کسیست که نماز تراویح را قبل فرادی
میگذاردند او بجماعت امر کرد و حد شارب الخمر را بهشتاد تازیانه مقرر کرد و نیز
مردم را از بیع ام ولد منع نمود در زمان خلافتش کوفه و بصره آباد گردید بنای مسجد
جامع در بلاد اسلام در زمان او شد اکثر ولایات عراقین و شام و مصر و اسکندریه
و فارس و آذربایجان و خوزستان و کرمان مفتوح نمود نوشته اند که یکهزار و
یکصد مسجد و منبر در بلاد اسلام بر پا شد چهار هزار کلیسا و آتشکده و کنیسه

معابد یهود خراب و ویران نمود ده سال و شش ماه و هشت روز ایام خلافت و سلطنتش
امتداد یافت در سال بیست و سه از هجرت بیست و ششم یا بیست و هفتم ذیحجه الحرام ابو لؤلؤ
غلام مغیرة بن شعبه که از اهل عجم بود در مسجد هنگام نماز صبح اورا چند زخم کاری
زد بعد از سه روز وفات یافت خلافت در میان شش کس از صحابه بشوری معین کرد
ابو طلحه انصاری را با پنجاه نفر باین کار مأمور نمود حکم کرد که تا سه روز مهلت
اصحاب شوری باشد چنانچه قراری ندادند هر شش کس را بقتل رسانند مسلمانان
خود کسیرا خلیفه سازند چنانچه یکنفر یا دو نفر از اصحاب شوری خلافی بشوند
متفقین را بکشید چنانچه هر از سه نفر یکرای شیشها دهند بهر طرف که عبد الرحمن
عوف است برقرار دارند شش زن در ایام حیات تزویج نمود زینب
بنت مظعون دوم ملیکه بنت جرول سوم ام حکیمه بنت حارث چهارم جمیله بنت
عاصم پنجم ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب که از او عقب نماند ششم عاتکه
بنت زید بن نفیل اولاد ذکور نه نفر و اناث چهار نفر بهم رسانید کاتب
او زید بن ثابت و ربیعه بن مخزوم و زید ابن ارقم بودند یرفا نام غلامش
بحجابت اشتغال داشت خلیفه سیم عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن
عبد الشمس بن عبد مناف مادرش دختر عمه حضرت رسالت پناه است کنیت

عثمان ابو عمرو و ابو عبد الله بود چون دو دختر محمد حضرت خیر البشر عقب
یکدیگر تزویج نمود ملقب بذو النورین گردید شغلش در زمان جاهلیت بقول صاحب
بصائر القدماء و سرائر الحکماء بزازی بوده از امثال و اقران غنا و ثروتش
افزون میبود از مهاجرین حبشه و مدینه است در همه معارک الا غزوه بدر و مجلس بیعت
رضوان بدر کاب مبارک حاضر بود اگرچه شجاع نبود ولی مصحف همی نمود کلام الله را
باین ترتیب که حال در میان است خودش یکی از کتاب وحی بود از او است خلاصه
چون برحسب وصیت عمر شش نفر در مجلس شوری حاضر شدند و سه روز بسر بردند بعد
از قیل و قال و جواب و سوال زبیر حق خود را بعلی ابن ابی طالب واگذار نمود
طلحه بعثمان سعد بعبد الرحمن عبد الرحمن خود را خلع کرد امر دایر فیما بین عثمان و علی شد
به تصدیق عبد الرحمن روز دیگر در مسجد رسول خدا اکابر مهاجر و انصار و عموم
اهل اسلام حاضر شدند عبد الرحمن بر پله اول منبر ایستاد حضرت علی ابن
ابی طالب را طلبید گفت این امر را بتو واگذار و بیعت میکنم که بکتاب خدا و
سنت رسول و سیرت شیخین رفتار نمائی حضرت فرمود که بکتاب خدا و سنت رسول
و اجتهاد خود و عثمان را خواست اعاده این سخنان با او نمود به همین شرط قبول کرد
با وی بیعت نمود خلافت و ریاست بر وی قرار گرفت فتوحات قیروان و افریقیه و اندلس

وجزیره قبرس و کازرون و قلعه سفید و فیروزآباد و سیستان کرمان و مازندران و
بسیاری از ملک خراسان در زمان خلافت و سلطنت او بود چون استقلال
تمام حاصل کرد خویشان و متعلقان خود را حاکم بلاد و مالک رقاب عباد گردانید
اموال بیت المال را بر خلاف قاعده و قانون گذشته با قربا و خویشان خود
میداد و می بخشید و هم چنین در تغییر و تبدیل حکومت بلاد باعث تنفر و ملالت
معزولین گردید مختصر آنکه حب ریاست و درهم و دینار اکابر و اصاغر انصار و مهاجر
از وی رنجیده بل اهالی بعضی از امصار متنفر شدند اهالی مصر و کوفه و بصره بمدینه
آمدند مهاجر و انصار با آنها همدست و یار شدند چهل روز محصور بود تا آنکه مقتول
گردید مدت خلافتش یازده سال و یازده ماه و چند روز بود روز دوازدهم
ذی حجه سال سی و پنج از هجرت بدست اهالی مصر بقتل رسید حوالی بقیع در شب
مدفون گردید و مدت حیاتش که از هشتاد الی نود سال نوشته اند بجز نورین
شش زن دیگر در حباله نکاح در آورد و در عقد او و اولادش اختلافات زیاد در
از بنات فخر کاینات که عقب نماند از سایر زوجات الی هفده نفر از ذکور
و اناث گفته اند کاتب عثمان مروان بن الحکم و قاضی مفید تمیمی بود امیر المومنین
علی ابن ابیطالب المسمی بعبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف مادر

پرورش فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران المخزومی که از معارف قریش است
حضرت امیرالمؤمنین را عمرانی میگویند از این بابت است آورده‌اند که آنحضرت
روز سیزدهم رجب سی سال بعد از عام الفیل در حرم مکه کنیت معروف و مشهورش
ابوالحسن و ابوتراب القاب شریفش بسیار ولی مرتضی و امیرالمؤمنین اشتهار دارد و
وصی رسول الله هست باجماع مسلمین بمذهب شیعه خلیفه بلافصل است بمذهب اهل سنت و
جماعت خلیفه چهارم است اول کسی که از ذکور با رسول الله نماز گذارده او بود هیچ وقت
شرک و بت‌پرست نبود در همه غزوات ملازم رکاب حضرت رسول الله بود الا
غزوه تبوک که حضرت رسول او را در مدینه قائم مقام خود فرموده بود و فضایل و خصایل
حسنه‌اش بیشمار از آنجمله بذکر یازده فضیلت و شرافت که اجماعی شیعه و سنی است
و بدون مشارکت احدی از صحابه متحقق و ثابت است اختصار نمود اول از زمان ولادت
تا هنگام شهادت دامن مبارکش بلوث پرستش اصنام آلوده نشد دوم آنکه ابتدای بعثت
نزول آیه وافی هدایت و انذر عشیرتک الاقربین که حضرت رسول بنی هاشم را
بنی عبدمناف را دعوت و ضیافت فرمود و از بابت هدایت ایشان را مخاطب
ساخت که بوحدانیت خدا و رسالت من گروید ایمان آرید هر یک از شما سبقت
جوید بر همه مهتر و سرور و برادر و وصی من خواهد بود احدی از ایشان پاسخ ندادند

دگرویند

دگرویند الا آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که برادر منی و وصی من خواهی بود
سیم حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی چهارم مواخات است که چون
فیما بین مهاجر و انصار و مهاجرین با همدیگر حضرت رسول عقد اخوت بستند در
هر دو عقد علی را با خود قرار دادند و فرمودند انت اخی و انت اخی فی الدنیا و الآخرة
پنجم اجماع مسلمین است که نسل حضرت رسالت پناهی منحصر است به اولاد علی بن ابیطالب
از نسل فاطمه ششم اجماعیست که حضرت رسول علی را در هیچ غزوه تحت لوای
و حکم امیری قرار داده نفرموده بودند و دیگران کمتر در تحت لوا و امارت او قرار داده
مینفرمودند هفتم فتح خیبر است که حضرت رسول فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا
غیر فرار یحب الله و رسوله یفتح الله علی یدیه فیاخذها عنوة هشتم به تبلیغ آیات سوره
برائت است که حضرت جبرئیل نازل شد و عرض کرد که خلاق عالم میفرماید لایؤدیها
عنک الا انت او رجل منک حضرت نبوی جناب مرتضوی را باین ابلاغ مامور فرمود
نهم آیت مباهله است که خدا او را نفس پیغمبر خوانده است دهم وصایت است که
در ایام مرض موت روی مبارک بجناب حضرت امیر فرموده فرمودند یا علی انت اخی و وصیی
تقضی دینی و تنجز موعدی مخلفة العترة یازدهم اعلم و افقه و اشجع بودن آنحضرت است
که محتاج بشرح و بسط نیست بعد از خلافت عثمان که باجماع مسلمانان حضرت را خلیفه

شدند با آنحضرت بیعت کردند آن حضرت را با مخالفان سه نوبت جنگ اتفاق شد

اول جنگ جمل است که طلحه و زبیر بیعت را شکستند و ام المؤمنین عایشه را فریفته با خود

یار ساختند و به بصره شتافتند جمعی از اهل بصره را بدرجه شهادت رسانیدند آنحضرت

تعاقب نمود در پانزدهم جمادی الاولی سنه سی و شش از هجرت با مخالفین که آنها را ناکثین خوانند

در جنگ غالب شد از طرفین بقولی شش هزار و بروایتی هفده هزار نفر مقتول شدند دوم

جنگ صفین است که در سال سی و هفت با معاویه و اهل شام که آنها را قاسطین خوانند

دست داد مدت چند روز محاربه در میان بود از جانب معاویه بروایتی پنجاه هزار و

بقولی هشتاد هزار نفر بقتل رسید و از طرف حضرت امیر عمار یاسر و ذوالشهادتین

و بیست و سه نفر دیگر از معارف صحابه و اهل بدر و زاهد تابعین اویس قرن با قرب بیست

و پنج هزار نفر بدرجه شهادت رسیدند اگرچه روایات مختلفه در این باب بسیار است

آخر الامر بتدبیر و خدعه که از عمرو عاص بظهور رسید طرفین معاودت بجانب کوفه

و شام نمودند سیم جنگ نهروان است با خوارج که آنها را مارقین خوانند

در سال سی و هشت واقع شد جمله خوارج بقتل رسیدند الا نه نفر که نجات یافتند

و از جانب حضرت امیر نه نفر مقتول شد آنحضرت در اوقات حیات نه زن بحباله

نکاح در آورد اول فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از رحلت فاطمه ام البنین بنت

حزام بن خالد کلابی سوم اسماء بنت عمیس چهارم ام حبیبه بنت ربیعه پنجم امامه

بنت ابی العاص ششم خوله بنت جعفر بن قیس هفتم مخیاة بنت امرء القیس هشتم

لیلا بنت مسعود نهم ام سعید بنت عروه اولاد ذکور آنحضرت بروایت اکثر

پانزده نفر بود امام حسن و امام حسین و عبد الله عثمان عباس جعفر یحیی عون

محمد حنفیه عمر ابو بکر محمد الاوسط محمد الاصغر عبد الله بروایت دیگر چهارده نفر و

و بنات مکرمات آنحضرت از هجده تجاوز نموده اند ولی کمتر نیز نوشته اند که از

آنجمله زینب و ام کلثوم است نقش خاتم آنحضرت الله الملک علی عبده و در بیست

هفدهم یا نوزدهم باختلاف روایات بواسطه ضربتی که از ابن ملجم لعین بسر

مبارک آن امام مبین رسید سه روز بستری بوده روز نوزدهم یا بیست و یکم اگرچه

مشهور بیست و یکم است بدرجه شهادت فایز گردید چون مصعب بن زبیر

مالک عراقین شد عمر بن عبد الله بن معمر را بحکومت فارس فرستاد و هنگام

سلطنت عبد الملک بن مروان و حکومت حجاج بن یوسف علیهما النیران الامی

گردنامهای چند میان مهلب بن ابی صفره و زمانی محمد بن یوسف ثقفی و اتفاقاتی قاسم

ابن ابی عقیل پسر عم حجاج بنیاد و بجاج مشغول بودند مختصری از حالات محمد بن

یوسف و مهلب ابن ابی صفره باید برشته تحریر کشید بطرفه نماید که گذاشته

محمد بن یوسف برادر حجاج است بانی شهر شیراز او است که در سال هفتاد و چهار
از هجرت ابتداء سنبله بنا نهاد شبی حجاج پلید خواب دید که از هر دو چشم نا
بینا گردید علی الصباح دو زوجه خود را که هند نام داشتند مطلقه نمود و بعد
از چند روز خبر رسید که محمد برادرش و محمد ولدش که بحکومت یمن رفته بودند
دار البوار و خسار اختیار نموده اند مهلب بن ابی صفره کنیه اش ابو سعید است
از طایفه ازد بصره است شجاع ترین معاصرین خود بوده در ایام خلافت عبد الله
بن زبیر در خروج خوارج چندین سال متحمل شداید گشته و زحمات متکاثره
کشید در ایام سلطنت عبد الملک و حکومت حجاج بعد از قلع و قمع ازارقه
و خوارج در سال هفتاد و نه بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید در سال
هشتاد و سه چون آثار مرگ در خود دید پسران خود را که هر یک رستم زمان
و اسفندیار اوان خود بودند طلبید یزید ولد اکبر را وصی خود کرد و اینک در قریه
زاغول از توابع مرو رود خراسان مدفون گردید از وصایای او است
یا بنی احسن شیمکم ما کان علی غیرکم در زمان خلافت هشام و حکومت خالد بن عبد الله
قسری در عراقین ابان بن ولید از جانب آن خبیث پلید در فارس بایالت
اشتغال داشت در سال یکصد و بیست و هفت در اواخر کار مروان حمار یزید بن

عمر بن هبیره و عبد الله بن معاویه و حسن زاده و هر یک از اینها ند و کثیر الفائده
قصه ... بوده اند ابن هبیره اسمش یزید بن عمر از طایفه فزاره و ساکن شام بود ابو خالد
کنیه داشت مروان او را والی قنسرین شام نمود سال بعد والی عراقین شد
که عبارت از کوفه و بصره و توابع آن باشد در سال یکصد و سی و دو قحطبه بن
شبیب که از سرداران سلاطین بنی عباس بود در کنار شط فرات با یزید بن عمر مجادله
و مقاتله شدید نمود عاقبت قحطبه در فرات غرق گردید حسن بن قحطبه بجای پدر لشکر را
سردار و سرور شد یزید را منهزم نمود در واسط محصورش ساخت منصور دوانیقی
از جانب سفاح برادرش بر دوی حسن آمد گاهی بجنگ گاهی باظهار مصالحه ایامی
معدود گذرانیدند عاقبت بمصالحه انجامید پس از عهود و مواثیق یزید بخدمت
منصور رسید چند روزی بی تخوف و آزار بسر برد عاقبت حسب الامر
سفاح منصور او را بقتل رسانید نوشته اند ساعتی که سر او را بریدند در نظر منصور
رسانیدند یکی از دولتخواهان حضور را گفت عجب سر بزرگی دارد عرض کرد عهد
و میثاق شما از سر او بزرگتر بود بسیار اکول بوده قتلش در ذی قعده یکصد و
سی و دو هجریست عبد الله بن معاویه بن عبد الله جعفر طیار است در شهور سنه
یکصد و بیست و نه خروج نمود فارس را بحیطه تسخیر در آورد جمعی کثیر از بنی هاشم

و غیره از اصاغر و اعاظم در ظل رایتش مجتمع گشته در اصطخر رحل اقامت افکند
عمال باعمال بگماشت چون ابن هبیره سابق الذکر متحیر و مستحضر گردید معن بن زائده
با عامر نامی را بمحاربه اش مامور گردانید از دو طرف متوجه او شدند
پس از تقارب فریقین و تقابل عسکرین حقیقت عبد الله شکست و متواری خود ش
بجانب هرات فرار کرد پس از ورود بآنجا مالک بن هیثم خزاعی که از قبل ابو مسلم
حکومت داشت حسب الامر او را خفه ساخت و نقش مصرع هرات است و بمزار
سادات اشتهار دارد معن بن زائده از طایفه بنی شیبان است از شجاعان
عصر و اسخیاء دهر بود ممدوح تمامی شعراء آن روزگار است از عمال و سرداران
ابن هبیره بود و چنانکه آنفا ذکر نمودیم پس از قتل ابن هبیره مدتها از سلاطین بنی عباس
فراری و متواری بود نوشته اند که در آن ایام روزی به تبدیل لباس و تغییر
هیئت وسط روز بهوای حار بر شتری سوار و از بغداد بعزم فرار خارج شد
در وسط جسر دجله غلامی سیاه که از آحاد سپاه منصور بود او را ملاقات
کرده شناخت از شترش پیاده ساخت که بحضور خلیفه رساند جایزه و انعام
ستاند هر چند معن عجز و لابه نمود فایده نبخشید بالاخره رشته مرواریدی
که بخراج مملکتی ارزیدی بوی داد غلام راضی شد گفت از تو سؤال میکنم که

چنانچه بصداقت جواب گوئی رهائی خواهی یافت گفت تو در جود و کرم معروف
و مشهور عالمی در این ایام حیات گاهی تمام اموال خود را فرده و احده بخشیده معن
گفت واقع نشده گفت نصف بخشیده گفت نشده همچنین تا بده یک رسید معن گفت
احتمال میرود غلام گفت من در ماهی بیست درم مقرری دارم و این عقد مروارید را
که معادل خراج مملکتی خواهد بود بجود تو بخشیدم تا آنکه بدانی در دنیا کریم
و جوادتر از تو خداوند آفریده است او را رها نمود خلاصه در سلطنت منصور بواسطه
خدمتی که در ذکرش مفصل است از جمله قرب یافتگان گردید وقتی از اوقات
منصور مزاح نمود معن پیر شده عرض کرد در اطاعت تو گفت هنوز جلادت در تو باقی
است گفت بر دشمنان گفت قوه و توانائی از تو ظاهر است عرض کرد برکت
عنایت تو خلاصه اکثر از اوقات حیات بحکومت ولایات گذرانید تا در سالی
از سالها ما بین الخمسین و الستین بعد المائة که حاکم سیستان بود غفلتاً جمعی از خوارج او را
بقتل رسانیدند چون ایام سلاطین اموی سپری و آل عباس لوای سروری
و برتری افراشتند اوقاتی که منصور دوانیقی گاهی یحیی بن خالد برمکی و چندی
موسی بن عبد الرحمن هلالی و مهیره ابی دلف عجلی و زمانی واصل بن عطاء تمیمی
بحکمرانی مملکت فارس اشتغال داشته منصور دوانیقی قبل از رسیدن بمرتبه خلافت

از جانب سلیمان بن حبیب بن مهلب بحکومت فارس در شور رشغب بود دل برنج
ونعب افتاد متهم بخیانت در اموال متعلقه به بیت المال شد سلیمان او را تازیانه زده
در مقام آن برآمد که او را تشهیر نماید ابو ایوب موریانی که بوزارتش اقدام
مینمود او را مانع گردید ابدا چون منصور بعد از انفتاح بخلافت رسید سلیمان را
مقتول ساخت و ابو ایوب را وزارت داد و تحریر حالات منصور در زمان
خلافت مناسبت باین مقام ندارد اما یحیی بن خالد برمکی قبل از رسیدن بمنصب
وزارت در زمان خلافت مهدی حکومت فارس را نمود وقتی از او تمامت
مبلغی از مال دیوان لم یصل آمد شدت از او مطالبه مینمودند با عمارة بن حمزه
که از انجبا و معروف روزگار است با انکه صفائی نداشت فضل پسر خود را
نزد او فرستاده ده هزار اشرفی بصیغه قرض الحسنه متمنی شد فضل خدمت او رسید
تبلیغ رسالت نمود ولی از او نعم جوابی نشنود با یوسا مراجعت کرد حین رجعت
در مسجدی که محل عبورش بود با دای فریضه اقامت نمود عازم خدمت والد
شد چون بمنزل رسید ده هزار اشرفی را که عماره فرستاده بود موجود دید خلاصه
مرتبه ثانی که یحیی بفارس آمد تنخواه را موجود و بتوسط فضل ارسال خدمت
عماره نمود عماره از این حرکت متغیر گردید ده هزار اشرفی را بخود فضل بخشید چنانچه

وقایع برامکه خصوص یحیی را انچه باید برشته تحریر کشید کتابی علاحده میخواهد اما ابی دلف
قاسم بن عیسی عجلی از جمله کارکنان و عمال معتبر مامون عباسی بود جود و سخاوتش
بمرتبه بود که ابو تمام طائی در وصف و مدح وی گفت ده هزار درهم بار و صله داده
در حه خرید بعد از چندی روزی معروضش گردانید که این مزرعه خواهری دارد
در مقام ابتیاع آن هستم ده هزار درهم دیگر بوی عطا نمود در کرم و جود و شجاعت
و جلادت و اخلاص و ارادت باهل بیت رسالت معروف شیعه و اهل سنت و
جماعت است السعدة علی الرواة نوشته اند در یکی از معارک نیزه بر پشت
یکی زد که از سینه اش خارج و سنانش در پشت سواری که محاذی و متصل با و بود رسید
هر دو مقتول شدند معروف است که در مجلسش مذکور ساخت که هر که در تشیع غلو
ندارد ولد الزنا است پسرش حاضر بود عرض کرد من بر مذهب و عقیده شما
نیستم گفت میدانم زمانیکه مادرت کنیزکی بود قبل از استبراء با وی وطی کردم
از تو حامله شد در سال دویست و بیست و پنج در بغداد برحمت خالق عباد پیوست
در زمان خلافت المعتمد باالله علی بن حسین بن قریش در فارس مالک خراج و جیش
بود در همان اوقات یعقوب بن لیث صفار که اول سلسله سلاطین صفاریه است
خروج نمود اکثر بلاد سیستان و خراسان و کرمان را بحیطه تصرف در آورد در سال

و دویست و پنجاه و پنج عازم فارس شد علی بن حسین شیخی که او را طوق بن مغلس نام
بود با لشکری گران بحرب وی فرستاد در نار و بیاس کرمان بمقابله روی داد
هزیمت بر لشکر طوق افتاده ده هزار نفر مقتول طوق با هزار نفر دیگر بقید اسر
در آمدند چون این خبر بسمع علی بن حسین رسید معادل پانزده هزار نفر لشکر
جمع آوری نموده در شش فرسخی شیراز موضعیکه آنرا مرج سنکان مینامیدند بیکدیگر
رسیده دو ساعت طول کشیده علی بن حسین منهزم گردید پنج هزار نفر از لشکرش به
قتل رسید خود نه جراحت یافت از مرکب افتاد او را گرفته خدمت یعقوب آوردند
ده هزار درهم به آورنده عطا فرمود قبول نکرد یعقوب گفت سگی را آورده قیمت
سگ زیاده از این نیست بدست خود ده تازیانه بعلی بن حسین زد موهای ریش او را
حسب الامر جابجا بر کنده پس با طوق او را در یک زنجیر در آوردند بعد از آنکه بشیراز
آمد علی و طوق را شکنجه و آزار بسیار نمودند از آنجمله آنچنین او را میفشردند که او کان
در شقیقه هاشان گذارده میکوبیدند پس از اخذ اسباب با یعرف ظاهری هزار بدره
و چهار هزار هزار درهم عاید پادشاه صفار گردیده مراجعت بکرمان نمود
حاکم و سه وارد را همراه خود برده بخواری و رسوائی داخل بلد نمود در بازار
و معابر گردانیده محبوس ساختند محمد بن واصل بن عطاء از جانب یعقوب بن لیث

مدتها بحکومت فارس اشتغال داشت چون در سال دویست و شصت و پنج برنج قولنج یعقوب
از این سرای سپنج درگذشت برادرش عمرو بن لیث متکفل امر سلطنت گشت تا هنگامی که
مدت سلطنتش باتمام و اتمام کارش در سال دویست و هشتاد و هشت در دست امیر
اسمعیل سامانی حسب الامر معتضد خلیفه عباسی با دوازده هزار سوار بجنگ عمرو لیث
صفار که با هشتاد هزار سوار نامدار بود آمد در حوالی بلخ مقابله فیمابین واقع
شد طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو لیث از جا در آمده سرکشی نمود عنان از
کفش ربوده او را بصف امیر اسمعیل رسانید بدون جنگ ماسور گردید لشکرش
منهزم شدند آنرا در خیمه محبوس نمودند در آنحال یکی از نوکرانش را در
آنحوالی دید از وی طعامی طلبید قدری گوشت تحصیل کرده در سطلی نهاده میجوشانید
بطلب احتیاج دیگر رفت سگی در رسیده گوشتی در سطل دید خواست برباید
دسته سطل در گردنش افتاد و همان قسم میدوید عمرو لیث بی اختیار خندید
موکلانش سبب خنده پرسیدند گفت صباح این روز با آنکه معتضد شتر
بجهة کشیدن آتش پزخانه معین بود خوانسالار بواسطه قلت شکایت مینمود
اکنون سگی بسهولت میکشد از آن خنده می آید اشتهار دارد که دربان و سفره بر
اکثر شاهان مزیت و برتری داشت عجب این است که در حبس معتضد از گرسنگی

روی بعالم آخرت گذاشت پس از آن عاملی از جانب المکتفی بالله در اعمال فارس
معین گردید در سال دویست و هشتاد و نه طاهر بن محمد بن عمرو لیث از سیستان
بفارس لشکر کشید و عمال خلیفه را اخراج و خود بضبط ملک و اخذ خراج خود
مشغول گشت در سال دویست و نود و شش یکی از غلامان عمرو لیث که او را
سبک السبکری می نامیدند خروج کرد طاهر و یعقوب برادرش را گرفته به بغداد
فرستاد لیث بن علی بن لیث که برادر یعقوب و عمرو بود از سیستان با لشکر آن
سامان روی بفارس نهاد و سبکری فرارا به بغداد رفت از مقتدر خلیفه
عباسی مدد طلبید مونس خادم با فوجی از لشکر و ملازم بامدادش مأمور گردید
در سال دویست و نود و هفت لیث بن علی بهزیمت رفت خود و برادر و پسر
مأسور شدند به بغداد اوشان بردند المقتدر بالله ابا زمیکال و یاقوت و مظفر بن
یاقوت را که از معارف رجال دولتش بودند واحداً بعد واحد بحکومت فارس
فرستاد در سال سیصد و بیست و دو مملکت فارس بتصرف علی بن بویه که ملقب
بعماد الدوله است در آمد مفصل این مجمل بر این وجه است که بویه بن فنا خسرو
دیلمی سه پسر داشت علی و حسن و احمد شغل ایشان از دریای طبرستان ماهی
گیری بود که معیشت آنها منحصر بهمین شغل بود حمدالله مستوفی آنها را از نسل بهرام

گور

گور شده و علی بن مسکویه از سلسله یزدجرد شهریار میرسانند ابو اسحاق
ابراهیم صابی حسب الامر عضدالدوله دیلمی در سال سیصد و هفتاد و یک کتاب
مسمی به تاجی در اخبار دولت دیالمه نوشته است میگویند روزی یکی از دوستانش
بروی وارد گردید او را مشغول تسوید و تبییض دید فقال له ما تعمل فقال اباطیل انمقها
واکاذیب الفقها فحق و صدق همین است سورخ و مؤلف بیچاره لابد و لاعلاج از
این عمل است زیرا که یا مزدور است یا مجبور مثل اینکه در همین سنوات که تاریخ
دولت قاجاریه را برشته تحریر میکشیدند پادشاه عصر را یکی از نسوان بیحیای
ساکن شمیران که از قرار نواحی طهران است تعلق خاطری بهم رسید بحبالهٔ نکاحش
در آورد و اولاد چندی بهم رسانید در آن اوان صدارت مملکت ایران بمیرزا
آقاخان اعتمادالدوله مازندرانی بود صدر اعظم محض رضا جوئی اعلی حضرت
پادشاه مؤلفین و مورخین را امر کرد که سلسلهٔ نسب او را با میر تیمور گورکان
منتهی نمایند و کذالک متملقین مورخین نسب خود صدر اعظم را بخواجه ابا صلت
هروی که از خواص حضرت رضاست رسانیده اند در این باب اگر مجله مینگردند
دو سال دیگر همان قصه ار برقرار بود بنحو حضرت رضا علیه التحیة والثناء
قرار میگرفت این نسب آل بویه هم از این قبیل بوده است و حال آنکه هیچ گونه مرتبت

لازم نیست کلام خداوند علام است انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم قبائلا
و شعوبا باشعار خود جای دیگر میفرماید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و
تنزع الملک ممن تشاء در اینصورت این مزخرفات هیچ ضرورت ندارد آدمی
باید چنانچه گفته اند کن عصامیا و لا تکن عظامیا نفس عصام سودت عصاما و علمته الکر
والاقدام باشد بگذاریم و بگذریم در سال سیصد و دوازده که سید ابوالقاسم
جعفر بن ناصر الحق در گیلان وفات نمود ماکان بن کاکی که از اعاظم گیلان بود
بر حدود طبرستان استیلا یافت بویه و پسرانش در سلک ملازمانش منتظم شدند
بعد از سالی ماکان بجنگ مرداویج بن زیاد مبادرت نموده شکست یافت بطرف
خراسان شتافت مرداویج بر قزوین و ابهر و زنجان و ری طارم و بعد از آن مستولی
شد بر سر همدان نهضت نموده بحیطه تسخیر در آورده قتل عام کرد حمدالله
مستوفی نوشته است دو خروار بند ابریشمین از زیر جامه های مقتولین بیرون
کشیدند در آن حالات بویه و پسرانش از ماکان مفارقت نموده در سلک
ملازمان مرداویج بودند پسران بویه را بحکومت کردستان فرستاده بود مظفر بن یاقوت
با دو هزار نفر بر سر آنها رفت بمجادله و محاربه در آمدند در گرمی حرب مظفر بن
یاقوت حکم کرد شیشه های چند از نفط در صحرا ریخته آتش زدند گیاه و اشجار

صحرا آتش گرفت از قضا باد شدید وزید آتش بسمت لشکر مظفر شعله ور گردید این معنی
سبب شکست مظفر شد غنیمت فراوان به آل بویه رسید مظفر گریخت آل بویه بعزم تسخیر فارس
روان شدند تا پشت شیراز فرار کرده شیراز را متصرف شدند در آن حیص بیص
مرداویج در حمام اصفهان بدست غلام خود کشته شد علی که برادر اکبر بود حسن برادر
اوسط را بعراق و احمد برادر کهتر را بکرمان فرستاد هر یک در محل مأموره منصوره
مظفر و بحیطه تصرف در آوردند یاقوت بعد از فرار بدار الخلافه رفت لشکری
گران با مدد وی فرستادند در منزل فیروزان علی آنها را استقبال نمود تلاقی فریقین
روی داد چند روز هر روز را به محاربه مشغول آخر الامر علی بن بویه فیروز و مظفر شد
پس از این محاربه ابن بویه رسول بدار الخلافه فرستاد متقبل شد که از بابت خراج
فارس سالی ششصد هزار دینار انفاذ دیوان نماید از خلیفه عماد الدوله لقب
یافت برادرانش رکن الدوله و معز الدوله شدند چند سال وجه تقبلی را فرستاد
چون استقلال تام پیدا کرد موقوف داشت شانزده سال حکومت فارس
کرد در سن پنجاه و هفت سالگی در سال سیصد و سی و هشت روی بعالم آخرت نهاد
از نتایج اقبال این سلطان بیهمال چنین نوشته اند که بعد از انهزام یاقوت و
مظفر بن یاقوت و تسخیر شیراز سلطان را بجهت تجهیز لشکر و مواجب نوکر وجهی در خزانه

موجود نبود طریق تحصیلش در آن هنگام منحصر بمطالبه از رعیت بود با حالت اضطرار
بضائقتی تعدی و اجحاف اختیار نکرد و رضا بقضا داده و چشم براه عنایت خدا
نهاده نشسته روزی نکشید که بجهة ترتیب لباس خیاطی طلبید چوب زرعش به نظر
سلطان ناقص نمود چوب زرعی از خارج طلب فرمود خیاط بیچاره ثقل سامعه داشت
استماع لفظ چوب اسباب تعذیب خود پنداشت بلا تأمل معروض کرد اینکه
سلطان زنده باد و دولتش پاینده این فقیر قابل تعذیر امیر نیست از مظفرین یاقوت
زیاده از هفتاد صندوق مقفل در نزد این بنده سپرده اند آنرا که نقد و بتعجیل
کارگذار آن سلطان تسلیم خواهم کرد سلطان شاد و خندان شده از آن
اموال ما یحتاج لشکر را مرتب ساخت و این نعمت غیر مترقبه را از فواید ترحم
بر بندگان خدا شناخت چون عماد الدوله مریض شد برادرش رکن الدوله
از عراق بفارس آمد بسبب عدم اولاد از عماد وراثت و سلطنت ملک فارس
بفنا خسرو خلف رکن الدوله تفویض نمودند و ملقب بعضد الدوله اش ساختند
پس عضد الدوله روی بترشیت ملک نهاد و خلاصه ملوک دیلم و نقاوه سلاطین
عالم بود شهریاری بزرگ و پاک و حسن اعتقاد موصوف بصفت عدالت و
یمن سریرت معروف آن اول پادشاهی است که در بغداد بعد از خلیفه بر منابر

خطبا

خطبا نفاخر و آثار او را ذکر مینمودند و اول پادشاهی است که او را ملک و تاج الملة
خطاب نمودند در او آخر حال ممالک عراق و فارس و کرمان و عراق عرب و بلاد
جزیره موصل و غیره بحیطهٔ تصرف در آورد و بر آب کر بندی ساخت که مانند آن
در عالم عمارتی نتوان یافت دیگر عمارت عالی بر مرقد مطهر منور حضرت امیر
مؤمنان در نجف اشرف بنا نمود و مشهد جناب حسین بن علی علیهما السلام در کربلا
و بارو بر مدینهٔ رسول صلی الله علیه و آله و برکه در قلعه اصطخر ساخت که آنرا هشت پایه
بود اگر روزی هزار کس در یکسال از یک پایه آن آب میخوردند کفایت مینمود
در سنه سیصد و هفتاد و دو بعلت صرع بجهان جاوید خرامید مدفنش در نجف اشرف
است این اشعار از عضد الدوله است لیس شرب الراح الا فی المطر و غناء من جوار فی السحر
غانیات سالبات للنهی ناعمات فی تضاعیف الوتر مبرزات الکاس من مطلعها
ساقیات الراح من فاق البشر عضد الدوله و ابن رکنها ملک الاملاک غلاب القدر
از مآثر توفیق این سلطان سعادت رفیق چنین مذکور است که یکی از کنیزانش را با یک
نفر از ملازمانش الفتی نهانی پیدا شد روزی ملازم شکار رکاب از عقب روباهی تاخت
روباه خود را بسوراخی انداخت اسپ پاهای سوراخ را کاوش مینمودند سردابه
ظاهر شد داخل آنجا گردید خمهای متعدد و از زر و جواهر بنظرش آمد قدری از

آنها برداشت بقیه را مضبوط نموده بجایی که هنگام ضرورت میبرد بمصارف
صرف میکرد و اسبابی زیاده از حد خود فراهم آورده منشورترا حیرت روی
نمود و در هنگام استیلای بکر در استکشاف مبالغه فرمود از حقیقت مطلع گردید بعد از
ایمان و اطمینان ماجرا را الکاجری بعرض عضد الدوله رسانید حسب الامر از آن
شخص خواهشمند دیدن آن سرداب شد از وی پذیرفت و آنرا با خود برد عضد الدوله
حسب الاخبار آن کنیزک با جمعی از خواص بدنبال ایشان ره سپرده تا بسرداب
رسیدند و مرد و را در آنجا دیدند جاریه را با قدری از نقود و آن اسبابی برکت
در نموده باقی را که زیاده از حوصله خزانه تصور داشتم بود ضبط نمود ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء پس از آن شرف الدوله و صمصام الدوله و ابومنصور بن
فولادستون بن ابوکالیجار علی الترتیب والتوالی بدارالملک و انتظام ملک و
دولت قیام و اقدام نمودند تا در سال چهارصد و چهل و هشت که زمان دولتشان
سپری و از آن طبقه در ان دیار دیار نماند کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون
چون عضد الدوله رخت فنا بدار بقا برد صمصام الدوله مرزبان بن عضد الدوله
در بغداد چهار سال و نیم امیر الامرائی کرد شرف الدوله شیرزیل بن عضد الدوله
حکومت فارس و کرمان را داشت با لشکر جرار به بغداد رفت با صمصام الدوله کارزار
نمود

نمود صمصام الدوله کارش زار و بدست برادر گرفتار گردید حسب الامر شرف
الدوله محبوس شد شرف الدوله در بغداد امیر الامرائی و در فارس بگماشته
گماشت نصر بن هارون نصرانی را که وزیر پدرش بود و بگذشت قریب دو سال
بدولت و اقبال گذرانید در سال سیصد و هفتاد و نه متوجه عالم بقا گردید صمصام
الدوله که یکی از قلاع محبوس بود بعد از فوت برادر بکفایت جمعی از اتراک
نجات یافته با لشکری آراسته متوجه بغداد گشت چون بعد از فوت شرف الدوله
برادر دیگر شان خسرو فیروز بن عضد الدوله الملقب به بهاء الدوله امیر الامرا
شده بود صمصام الدوله را استقبال نمود بین الجانبین نایره قتال اشتعال یافت
آخر الامر بمصالحه انجامید حکومت فارس و کوهگیلویه بصمصام الدوله رسید چندی
در آنجا بحکومت اشتغال داشت در سال سیصد و هشتاد و سه شش نفر از اولاد
عز الدوله که بنی اعمام و در یکی از قلاع فارس محبوس بودند موکلان را
فریفته خروج نمودند ابو علی بن استاد هرمز که یکی از سرداران گرد و جری
بود از جانب صمصام الدوله بدفع ایشان مأمور شد باندک کر و فری مقهور
شدند دو نفر مقتول و چهار دیگر مجدداً محبوس گردیدند در سال سیصد و هشتاد و هشت
بعرض لشکر پرداخت بسیاری از لشکر را اخراج ساخت آنجماعت نیز با جمعی

از رنود و اوباش که بجهت توسعهٔ معاش که همیشه در سعی و تلاش هستند یار شدند
شاهزادگان محبوس را هر چهار رها ساختند صمصام الدوله چون لشکری شایسته
و لایق موجود نداشت بعزم اینکه در یکی از قلاع خود و آری نماید از شیراز
خارج شد با سیصد نفر از همراهان در قریهٔ دودمان دو فرسنگی شیراز نقل و
مکان کرد هرامی که رئیس بود خباثت باطنی اظهار نموده او را گرفت
نزد بنی اعمامش برد فوراً او را و مادرش را بقتل رسانیدند حکومتش در دو
مرحله نه سال و هشت ماه بود بعد از اشتهار این اخبار بهاءالدوله سرداری
جلادت آثار با لشکری پاید آورد بدفع بنی اعمام مامور ساخت آنها را اسیر
آورده بقصاص رسانیدند بهاءالدوله پس از این وقایع بکام دل
اوقات گذرانید تا در سال چهارصد و سه در منزل ارجان بمرض صرع رو
بصوب دار جاویدان نهاد و مدت حکومتش در فارس و غیره بیست و چهار
سال بود فخرالملک ابو غالب محمد بن علی بوزارتش اقدام مینمود بعد از فوت
بهاءالدوله سلطان الدوله ابوشجاع پسرش بر وفق صوابدید اعاظم و
اعیان بجای پدر نشست تاج بر سر گذاشت جلال الدوله برادر خود در حکومت
بصره وا داد و ابوالفوارس برادر دیگر را بحکومت کرمان فرستاد دیگر چنین

برادران

برادران سلطان الدوله و ابوالفوارس و شرف الدوله بهاءالدوله آتش
فتنه و فساد اشتعال داشت تا آنکه مصالحه روی داد سلطان الدوله در شیراز
متوطن شد در سال چهارصد و پانزده در شیراز رو بدرگاه پادشاه بی نیاز کار
ساز نهاد وزیرش فخرالملک و مدت سلطنتش دوازده سال و کسری بود چون
سلطان الدوله درگذشت ابوکالنجار حسام الدوله پسرش صاحب سریر سلطنت
گشت عزالملوک و عماد الدین الله نیز از القاب او شمرده اند آتش منازعات
در هنگام فوت پدر باهواز و در اهواز بود بشیراز آمد مکرر با اعمامش ابوالفوارس
و جلال الدوله محاوله و مقاتله داشتند در سال چهارصد و چهل رخت بدار القرار کشید
بیست و پنج سال سلطنت کرد وزیرش صاحب عادل بود بعد از وی ولدش ابومنصور
و چهل و هشت با برادرش ملک رحیم که امیر الامرای بغداد بود محاربه اش روی نمود
منهزم گردید ولی طولی نکشید که بواسطهٔ گرفتاری ملک رحیم بدست سلجوقیان مالک
فارس گردید او را با برادرش ابوسعید که عصیان ورزیده بود محاربات روی
داد ابوسعید مقتول شد ابومنصور چندی به سعادت و اقبال گذرانید تا آنکه
باغوای مادرش صاحب عادل را که وزیر خود و پدرش بود بقتل رسانید فضلویه
شبانکاره که با صاحب عادل یار و مصاحب نیکو اطوار بود بخونخواهی

صاحب اختیار و حاکم فارس یکدل و یکزبان شده ابومنصور را بدست آورده
در یکی از قلاع محبوس ساختند و دولت آل بویه سپری شد فارس را فضلویه بحیطه
تصرف درآورد و در هر طرفی امیری از شبانکاره چون امیر ابوسعید محمد عماد و امیره
مسعودی و غیرهما تعیین نمود پس از اندک مدتی قاورد بن چغربیک برادر سلطان
الب ارسلان که حاکم کرمان بود بعزم استخلاص فارس شتافت میان او و
فضلویه محاربات رفت و خرابی تمام بنواحی فارس راه یافت عاقبت فضلویه
دانست که بیش ازین تعاقب و تقاتل با لشکر قاوردی ممکن نیست منهزم
بخدمت الب ارسلان شتافت و با نواع هدایا توسل جسته فارس را تماما بعد از
وضع اخراجات به بیست و هشت هزار درهم مقاطعه کرد بدین سبب دست تصرف
قاورد از دیار او کوتاه شد چون استقلالی پیدا نمود از دادن مال المقاطعه تقاعد
ورزید خواجه نظام الملک وزیر چون در این حکومت او را ضمانت نموده بود روی
بفارس نهاد فضلویه در قلعه متحصن شد نظام الملک او را محاصره کرده بدست
آورده در قلعه اصطخر محبوس فرمود کوتوال قلعه باشارت وزیر زیر زمینش فرستاد
وکان ذلک فی شهور سنه ثمان و خمسین و اربعمائه چون زمان حکومت و حیات
فضلویه منقضی گردید رکن الدوله خمارتکین که از امراء دولت سلجوقی بود بحکومت

رسید پس از وی اتابک جلال الدین چاولی خوانثار حکمران مملکت فارس شد
قلع و قمع ملوک شبانکاره بدست او تیسیر پذیرفت و در حینیکه مشغول اتمام
مهام شبانکاره بود رعافی بروی استیلا یافت در منزل شهد اشکانات
تمکن توقف نیافت بحضرت مراجعت کرد و در راه ودیعت روح را بقابض ارواح
سپرد بعد از وی اتابک قراچه حکومت یافت باغ معروف بتخت قراچه در شیراز
و آبی مشهور بآب قراچه در کازرون از اوست در جنگ همدان کشته شد چون
اتابک قراچه بصوب عالم آخرت شتافت اتابک منکوبرس در فارس رایت
اقتدار و افتخار برافراخت در جوار مزار ام کلثوم که حال بخاتون قیامت معروفست
مدرسه ساخت و مدفن خویش را در آنجا معین نمود حرم او زاهده خاتون نام
که زنی عابده و عالی همت بود بر مزار ام کلثوم بقعه عالی بنا نهاد چون نوبت
وی سپری شد اتابک بزابه بمرتبه سروری رسید حاکمی عادل منصف بود و ب
ضعفا مشفق با ملکشاه نامی که از نژاد سلاطین سلجوقی بود محاربه اش روی
داد و بر دست ملکشاه کشته شد و روز عمر و اقبالش گذشته ملکشاه یک سال
بدولت و اقبال گذرانید و آن حین سنقر بن مودود سلغری که از امواج
بحر مواج ترا که بود در عرصه کوهکیلویه خیام اقامت برافراشت در سال

پانصد و چهل و سه بر ملکشاه خروج کرد کوکب طالعش بذروهٔ شرف عروج رسید
ملکشاه را منهزم گردانید افسر سلطنت بر سر نهاد و مملکت فارس او را مصفا
گشت به نظام ملک داری و تمشیت مهام شهریاری قیام نمود و رسوم عدل و انصاف
تازه کرد یعقوب بن ارسلان حاکم خوزستان کرّت لشکر بر سر او کشید و میان
او و اتابک محاربات واقع گردید عاقبت یعقوب منهزم و اتابک مظفرالدین سنقور
منصور شد مدت چهارده سال مالک ملک مجازی و سالک مسلک رعیت نوازی
بود در سال پانصد و پنجاه و هشت از این عالم درگذشت برادرش مظفرالدین زنگی
بن مودود قایم مقام گشت پادشاهی جوان بود با رای پیر و روشن روان
ظلم و ستم را بدیار عدم فرستاد و عدل و داد پیش نهاد نمود چارده سال بجاه
و جلال گذرانید در آخر سال پانصد و هشتاد و یک روانهٔ آخرت گردید ولد
ارجمندش اتابک مظفرالدین تکله بن زنگی حسب الاستحقاق حاکم علی الاطلاق
شد در شیوهٔ مرضیه با عدل و داد رویهٔ آباء و اجداد پیشنهاد نمود در اوایل عهد
سلطنتش اتابک پهلوان از عراق بفارس شتافت شیراز را خالی یافت بقتل و
غارت مبادرت ورزید چون اتابک تکله خبر وقتش رسید عنان بمراجعت
گردانید مدت بیست سال رایت جهانبانی و اقبال را افراخته کرد در اول سال

پانصد

پانصد و نود و یک بدار لقا خرامید اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی چون
نوبت دولت بوی رسید آثار شهامت و شجاعت او در اقطار آشکار شد و
انوار معدلتش بر صفحهٔ روزگار پدیدار آمد در اول مرحله دارالامان کرمان را
مستخلص گردانید و به برادر زادهٔ خود محمد بن زیدان سپرد و چون حاصلات کرمان
بمصالح حکومت و مواجب لشکر وفا نمی کرد حسب الامر اتابکی عشری بر خراج املاک
افزودند و آنرا فدیة الملاک نام نهادند اهالی آن مملکت بعریضه استغاثت و ترک آن
بدعت مبادرت نمودند بحکم با بطال آن صادر از مصدر جلالت شرف صدور یافت
تا سال ششصد و هفت که از تصرف اتابک بیرون رفت در سال ششصد اتابک
ازبک بن پهلوان با کلچه نام و لشکری بیکران بشیراز آمده بلوازم نهب و غارت پرداخت
مراجعت کردند در سال ششصد و دو سلطان غیاث الدین خوارزمشاهی با سپاهی
غیر متناهی شیراز را مسخر ساخته و اهالی این ملک را بانواع عقوبات و مصادرات
مبتلا ساختند شیراز ویران و خراب بر جای ماند در سنه ششصد و چارده با وجود
این حوادثات جناب اتابکی بسیالات با هشتصد سوار بعزم تسخیر ری رفت و بر لشکر
سلطان محمد تکش تاختن برد و ته صف از لشکر سلطانی را منهزم و متفرق گردانید
عاقبت اسبش عطا کرد و از خانهٔ زین جدا ماند او را گرفته بخدمت سلطان محمد بردند

حسن هیئت و منظر و شوکت و ابهت او سلطان را از قتل او فراغ آمد در خرگاهی بنشاند و
محبوس نمودند ارکان دولت سلطان که بخدمتش می‌آمدند در نهایت ملاطفه و مردمی
پیش می‌آمدند از وزرا و امرا در فروتنی اظهار نیکو؛ سلطان محمد حکم فرمود که اسبابی
پسندیده و شایسته از خیمه و خرگاه و فرش خانه و مطبخ و اصطبل تهیه او مهیا نمودند در
مجلس خویشتن جلیس و هم صحبت ساخت پس بتوسط ملک زوزن قرار بر این نهج برقرار
گردید که اتابک سعد دختر خود را در سلک زوجیت سلطان جلال الدین منکبرنی
ولد ارجمند سلطان محمد منعقد گرداند و یکی فرزند خود را گروگان دهد و ثلث محصولات
فارس را با قلاع اصطخر و اشکنوان بدیوان سلطان مقرر و مفروز دارد و باین شروط
اجازت مرخصی و انصراف یافت سلطان او را خلعت خاص فرمود و یکهزار سوار
بجهت اتمام و انجام معاملات با او اجازت مراجعت داد چون پسرش اتابک
ابوبکر صورت مصالحه و التزامات پدر را معلوم کرد از این نوع مصالحه رنجید
و مصلحت ندید با خواص خود مواضعه کرده در گریوه مایین لشکری در کمین گذاشت
چون همراهان پدر منحدر شدند بر ایشان تیره و قتال ساخت تا مقدار صد سوار از
هزار سوار همراه را مقتول ساخت اتابک سعد چون از تهور و جسارت پسر اطلاع یافت
خود مسارعت نمود و بر پسر حمله آورد و اتابک ابوبکر حرمت ابوت و بنوت نکرده

شمشیر

شمشیر تیز در نیام برکشید پدر را زخم زد ولی بواسطه جوشن و زره خاصه سایر
سلاح پس زخم در او ساری نبود اتابکی رشیده اتابک سعد چون آن جسارت
از پسر دید بیک ضربه عمود گاوسر او را از زین بر زمین انداخت و در قلعه اصطخر
محبوس ساخت خود بدار الملک خرامید و تعهدات را بخوارزم رسانید
بقیه ایام حیات را بدولت و اقبال گذرانید تا بر دی حصین بر شهر شیراز
کشید و مسجد جامع جدیدی را بانجام رسانید بازاری مستی بسوق اتابکی احداث
کرد و چند سال سکه و خطبه در مملکت فارس بنام و نقش جاری بود
در سال ششصد و بیست و سه بعالم آخرت پیوست پسرش اتابک ابوبکر بک
تاج بگیتی گشت چراغ دودمان سلغر و شمس القلادهٔ سلطنت این خاندان بود برادر
زادهٔ خود را بندگی اوکتای قاآن فرستاد التزام خراج نمود و اطاعت نمود
هر ساله سی هزار اشرفی اندک عارضه از مروارید با دیگر ظرایف با پیرایه کمی
از برادرزادگان بحضرت قاآن فرستادی در سنه ششصد و شش جزیره
قیس را که سالی ملوک بنی قیصر تصاحب نموده بودند متصرف شد ملک سلطان را
که آخر ملوک بنی قیصر است مقتول ساخت و همت بر استهلاک سایر جزایر گماشت
بحرین و قطیف را در سنه ششصد و چهل و یک بحیطه تصرف در آورد و با اتابکه

موجبات وحشتی که از وزیر پدرش عمید الدین اسعد افزری در خاطر داشت
مؤاخذات فرمود و در قلعه اشکنوان محبوس نمود پس از چندی بعالم آخرتش
فرستاد مدار مملکت اتابکی بر امیر فخر الدین ابو بکر و تقریب الدین مسعود بود
ولی فخر الدین نسبی و اصلی رفیع نداشت از جمله رعاع الناس سوقه بود در سن
دون البلوغ خوانچه مطبخ اتابک کشیدی پاره از مصادرات و زیادتی خراج
عهد او رواج گرفت عماد الدین شیرازی که منصب انشاء داشت و مولد او از
عراق بود بطیب عراق پاره اعمال وضع کرد و عشور را اصناف قماشات
قماشات و حیوانات مانند اسب و شتر و گوسفند و الاغ و گاو معین
گردانید و کذلک بر قنوات و طواحین و دوالیب و بساتین آغاز نهاد و حقوق
دیوانی از مزارعات و ثمرات اشجار بر مساحت و خرص بنا ساخت و در قریه اللی
که حال مسجد بردی بنا نهند بجهت زیادتی بساتین و آب زیادتی در انجا بر
وقف رسوم مذموم از عماد الدین شیرازی غیر مرحوم باقی ماند و میراث بد مانده
با خود برد جلالتش بمرتبه رسید که در مملکت بعضی از سلاطین هند خطبه بنام اتابک
میخواندند چون صیت قدرت و شوکتش در چهار سوی گیتی سایر و دست تصرف
و تملکش در بر و بحر ظاهر و متظاهر شد و مدت سلطنتش سی و شش سال رسید در

سال ششصد و پنجاه و نه دولتش سپری گردید پسرش اتابک سعد در اول آن
سال با گرگه و جلال با هم گذرگان بحضرت هلاکو خان رفته بود بهنگام مراجعت
مرضی غیر مرضی عارض وی گردید در آن اثنا خبر فوت پدر و در ضمن بشارت
وراثت تخت و افسر بوی رسانیدند بعد از هیجده روز حلاوت پادشاهی
نچشیده مرارت احتضار از دست قابض ارواح چشید و روانه عالم آخرت
گردید پسرش اتابک محمد که طفلی غیر مراهق بود بر تخت سلطنت نشانیدند مادرش
ترکان خاتون که زنی بود با فطانت و کیاست بانتظام امور پادشاهی قیام نمود
خزاین اتابکیرا که سالها اندوخته بود برخی را بخشید و بعضی را صرف خیرات
و مبرات گردانید خواجه نظام الدین ابوبکر را بمنصب وزارت رسانید
ولی در اندک مدت روانه عالم آخرتش گردانید رسولان بخدمت با هدایا و
پیشکش فراوان باردوی هلاکو خان فرستاد از حضرت ایلخانی فرمان حکمرانی
پسرش اتابک محمد را آوردند شمس الدین میاقی که از غلامان خاص شوهرش
اتابک سعد بود بشکل و شمایل عقل و دل از خوبان عالم میبرد پیشکار خاص
خویش نمود بانداز که روز انجا شد اهل حرم متهم گردانیدند چون مدت
دو سال و هشت ماه از دولت اتابکی منقضی شد در سال ششصد و شصت و یک

بواسطهٔ شعار او باز بتصرف افتاد و روی بمنزل فانی نهاد بعد از تقدیم مراسم
عزا ترکان خاتون با اعاظم و اعیان مملکت فارس مشاورت در میان نهاد او را
بر این قرار گرفت که محمدشاه نام برادرزادهٔ اتابک ابوبکر پادشاه باشد
محمدشاه که جوانی بود در کمال جلادت و فرزانگی بهمال در آن وقت که مالک مملکت
گشت چون بخت و اقبال نداشت بلهو و لعب افتاد با مخانیث و ارذال معاشرت
و مصاحبت بسیار کرد با آنکه سلغم دختر ترکان خاتون را در حبالهٔ نکاح آورده
بود نصایح مشفقانهٔ او را نمی شنود رفتارش اتفاقی منفر بود ترکان با امرا رسول
و ترکان مواضعه کرده منتظر وقت شدند هنگام فرصت او را گرفته مقید نموده
باتفاق معتمدان کاروان باردوی ایلخان فرستادند صفات و سیرت ذمیمه
او را معروض رای عالم آرا نمودند متوقع قبول یافت مدت حکومتش چهار ماه بود
سلجوق شاه برادر اکبر همین پادشاه را بر سریر حکومت نشاندند در بدو کار بعضی
از امرا را که خار گلزار مملکت میدانست دفع نمود ترکان خاتون را بحبالهٔ نکاح
در آورد خزائن و دفائن را تصرف کرد و او نیز پادشاهی عیاش لاعقل و معاش
بود شبی بحال اتهام ترکان خاتون با میاق افتاد زندیشه ملامت ملامت
گویان گریبان عقل و شعور شکافت بدون تأمل اندیشه حکم بقتل ترکان خاتون

فرمود یکی از غلامان سیاه که زخم نعال انشاء دو بود حسب الفرمان سر ترکان
خاتون را که مادرش سنقر آزمان بود برید و بنظر سلجوق شاه رسانید در آن
وقت اغل بیک و قتلغ بتکچی بحکم پادشاه زمان بارگو خان وارد شده بودند
چون این قضیهٔ نامرضیه را شنودند عازم دارالاماره شدند قبل از دریافت
حضور تفصیلی مذکور شد که باعث توهم ایشان گردید مراجعت بمنزل خویش
کردند چون سلجوق شاه از این قضیه آگاه گردید از تعاقب وارد و منکبان ایشان
بمساکن ایشان در آمد شحنکان را با تبعه و حشم بقتل رسانید میاق که بسبب او این
اتفاق روی داد گریخته عازم اردوی کیوان شکوه شد عصیان و طغیان
سلجوق شاه و قتل شحنکان آن پادشاه را با قبح وجهی معروض گردانید
آتش غضب سلطانی شعله ور محمدشاه را که در اردو بود بقتل رسانید حکم اشرف
نفاذ یافت که التاجو تیمر نام با لشکر خون آشام بشیراز رسیده آتش فتنه را
بآب شمشیر آبدار فرو نشانند سلجوق شاه از آوازهٔ وصول سپاه چون آگاه
شد از زر و جواهر آنچه حاضر بود برگرفت و بطرف دشتستان روی نهاد
چون التاجو با لشکر جنگ جو بحوالی شیراز رسیدند امیر مقرب الدین مسعود
باتفاق قضاة و علما و اعیان و عظما در مراسم استقبال استعجال نمودند التاجو

ایشان را استمالت کردانید عازم تعاقب سلجوقشاه گردید از قضایای اتفاقیه
سلجوقشاه از دشتستان مراجعت در کازرون توقف داشت بعد از تقارب
فریقین مقابله و مجادله سخت روی داد چون هنگامه گرم شد هزیمت نصیب
لشکر سلجوقشاه گردید سلجوق در قبه شیخ مرشد کازرونی متحصن شد او را گرفته
بیرون بردند بحوالی قلعه سفید آفتاب عمر و سلطنتش هشت ماهی در آخر سال ششصد و
شصت و یک بزوال رسانیدند چون از دودمان سلغور ذکوری باقی و موجود نبود
التاجو آبش خاتون بنت اتابک سعد که مادرش ترکان خاتون است بر سریر
اتابکی نشانیدند و نام نامیش در خطبه و سکه زیب درهم و زینت منبر کردانید
بیاقوتاق را بقتل رسانید شحنه معین کرد و با لشکر مراجعت باردو نمود در سال
ششصد و شصت و پنج شادی تکچی و دمر بخدمت وصول ایالت مامور و حسب الامر
شاهی بشیراز آمدند ولی بجهة عدم حاکم و حکمران بالاستقلال در امورات ملکی
اختلال زیاد بهم رسید در سال ششصد و شصت و هشت بحکم اباقاخان که بعد از پدر
پادشاه زمان بود امیر انکیانو بحکمران مطلق العنان بفارس آمد وی
حاکمی با نظامات بخطت بود و امیری با شوکت و صاحب طریقه رعیت پروری
و معدلت گستری از دست نداد و صاحب عمل و ارباب اشغال با کفایت و لایق معین

در هنگام امورات مثال الزام که از جاده عدل و انصاف خارج شوند زیادتی
تطلبند خود رسی مظلومین را بدون آزار از دست ندهند حرف مختصر آنکه تولایت
آباد و معمور و امورات منظم و بدون شور گردید پس از چندی کجه نایبرا که نایب
اتابکی بود بواسطه ظهور خیانتی با صدور جنایتی محبوس کرد اعوان و انصار و چاکران
دربار اتابکی شورش در آمدند سرای انکیانو را محصور ساختند امیر انکیانو مقصودان
آنکه از سر بریده او از برنیاید سر او را بریده و از پشت بام عمارت در میان عوام
درجاله افکنده به محض دیدن سر آنجمعیت متفرق و هر یک بسمتی رهسپار شدند ولی جمعی از اعیان
از این حادثه پریشان خاطر گشته و از اردوی اعظم رفتند تصرفات و زیادتی
اخراجات و کثرت ثروت اندوخته های او را مفصلا مشروحا بعرض اولیای دولت
رسانید چون بحد ثبوت رسید امیر انکیانو معزول گردید سونجاق نوین که
امیری با شوکت و تمکین بود در سال ششصد و هفتاد بحکمرانی فارس تعیین یافت با ابهتی
تمام و شوکتی مالاکلام و کارگذاران کافی بشیراز آمد محمد بیک و توتیاق و بوقا
که از اعیان مغول بودند شحنکی بر قرار داشت سید عماد الدین ابو العلی که از حاکم
کازرون بود با چند تن دیگر از اعیان بحکومت بوکالت مامور ساخت پس از
انتظام امور دار الملک با لشکر فارس اکثر رجال از ترک و مغول تا جنگ

و شول لرات گرمسیرات و سواحل بنادر و رف تا می جزایر از قیس و قشم و غیره بحیطهٔ
تصرف و تسخیر آورد و لشکری از سواره و پیاده و بجهت سرخور با تدارک آذوقه و سیورسات
در آنجاها برقرار داشت و در نهایت استقلال و جلالت رایات مراجعت بر افراشت
پس از تفریغ محاسبات دو ساله و وصول تمامی مالیات عازم اردوی بزرگ شد
چون اتابک ابش در سالهای قبل با شاهزاده منکو تیمور عقد مناکحت و مزاوجت
بسته بود بخدمت اباقا روی براه نهاد و چون باردو رسیدند حکام و عمال
شیراز که نفاق و حسادت طراز قامت و جبلت ایشان بود عرصه مجادلت و معاتبت
گرده در مقام تقبیح افعال و تخریب اعمال یکدیگر بر آمدند تقدیم خدمات بزرگ
وزیادتی پیشکش و مالیات ملزم شدند تا آنکه ملک شمس الدین محمد بن مالک
که صاحب ثروت و شرف نسبت قرابت با خانان ممتاز و پیری سالخورده
بود از ابتدا از سال ششصد و هفتاد و شش ممالک فارس را با نفراده ده
ساله مقاطعه کرده با شحنه و تحصیلدار آن دیوانی بشیراز آمد مدتها در زیر بار خراج
بود تا باز تغیر آمد یار سبت در زمستان هفتاد و هفت از کرمان قاصدی بشیراز
آمده اخبار نمود که لشکری از طایفه نکودار که شعبهٔ از مغول است و در سیستان
اقامت دارند بقصد نهب و اسر قاصد شیراز اند امرا و شحنه کاندیوان محافظت

محلات

محلات و دروازها را بعهده جمعی نموده جماعتی از جوانان و جنگجویان اکراد و
مغول و ترکان که وصول ایشان بسبب تجمل و زینت که لازمه محافل عیش و عشرت است
باستقبال لشکر خصم تقدیم استعجال کرده بال رفتند حوالی پل شکم ملاقات
افتاد منجر بوصول بدون مقاتله بلکه مقابله بیک حمله اکثر لشکر فارس عرصه شمشیر
آمدند و برخی گرفتار و پاره فرار نمودند بولوغان که سر و ز لشکر بود
با سیصد سوار هزیمت را عین غنیمت دانسته بسمت اصفهان رفت محمد بیک
و توتیاق در نهر گربال غرق بحر فنا شدند لشکر یاغی نکودار از بسیاری
اسباب و اموال از مقتولان روزکار کرده بودند از گربال بالا اهال عازم
شیراز شدند در قریه الاعالی که حال مسجد بردی خوانند رسیدند قریب
سه هزار اسب که از اهالی مأمورین شیراز بود و در آنحوالی چرا مینمودند تصرف
کردند چون تسخیر و محاصره شیراز را خارج از قوه و قدرت خود دیدند
مراجعت نموده تمامی قراء گربال و سیرهٔ از طایفه مغول که جرمسیا میدند
و در گربال سکونت اختیار کرده بودند از صغیر و کبیر با اموال و اثقال
و گله و رمه غارت و اسیر نموده بدر رفتند در آن معارک هفتصد تن از
لشکر مأمور و اهالی شیراز بهلاکت رسید اگرچه مجددا در سال ششصد و هشتاد

مراجعت نمودند اطراف کرمسیرات را تا دشتستان و سواحل دریا غارت
نمودند با عالم عالم غنائم بسیستان رفتند در سال ششصد و هشتاد و هشت بوقا نوین
از مین مرتبه ثانی بکرمان آمد خواجه نظام الدین ابو بکر شیرازی که در آن ایام
از سایرین مزیت و برتری داشت بوزارت منصوب ساخت بعد از اتمام
امور و نظام مملکت بعضی از ارباب مناصب را مصاحب خود کردانیده به
اردو مراجعت نمود چون سید عماد الدین با خواجه نظام الدین مخالفتی
بود در راه از سو عوجاق تخلف کرده پنهانی بشیراز مراجعت کرد ولی خواجه
نظام الدین او را بدست آورده محبوسش داشت پس از چند روز سید عماد را
با شمس الدین ملک که آنهم از اعیان مملکت بود موافقت و مواد دست
داد با قشلاق روانه اردوی بزرگ شدند به بوقا نوین توسل جستند
بمساعدت مجد الملک مقرب و متعهد خدمات بزرگ گردیدند طغاجار نوین
بتحصیل مال و تقویت صاحبان مقاطعه عازم شیراز شد قبل از ورود و
بغدادی ایچی را مامور نمود خواجه نظام الدین را بدست آورد و در خانه سید عماد الدین
محبوس ساخت علی التعاقب طغاجار و صدر الدین احمد خالدی رسیدند
شمس الدین ملک و سید عماد الدین در خدمت ایشان آغاز وصول مالیات

تفریق محاسبات نمودند در آن هنگام هنگامه وفات اباقا خان روی داد
چون این خبر بشیراز رسید فتور کلی در امور حاصل گردید طغاجار نوین از
ارباب وجوه تحصیلی آنچه موجود بود مأخوذ نموده شمس الدین ملک و سید
عماد الدین را با خود یار و عازم دربار شدند از تعاقب ایشان خواجه
نظام الدین و خواجه شمس الدین حسین که آنهم یکی از اعاظم دیوانیان بود باردو
رفتند در آن وقت سلطنت سلطان احمد قرار گرفت بعد از تکاپوی بسیار
و خسارت بسیار متقابله با هم مشفق و دوست گردیدند مالیات دیوانی را
بهر چهار قسمت سپردند ولی وزارت با سید عماد الدین شیخ بولوغان که در شیراز
بود پس از استماع این خبر با خواجه قوام الدین و خواجه سیف الدین یوسف
که از عزیزان مصر مملکت بودند یار شده در راه قشلاق پیش گرفت ایلچیان
سلطان احمد را که بتحصیل مالیات یا باحضارش می آمدند بفریب و تزویر
معطل گذاشته قریب به یک سال بر اهمال و تغافل گذرانیده بهر روز
عرایض و چاپار خدمت ارغون خان که بمخالفت سلطان احمد در خراسان
توقف داشت فرستاده اظهار اطاعت و بندگی مینمودند چون تمرد و
سرکشی بولوغان از حد تجاوز کرد حسب الفرمان سلطان احمد امیر طاشمنکو

بحکمرانی فارس اختصاص یافت چون باصفهان رسید حسام الدین که بنیابت اتابک ابش مختص بود مقدمه بشیراز فرستاده بار عاج و خراج
بولوغان مأمورش کردانید مشار الیه چون بشیراز رسید محض ورود قضیه بعکس نمود بولوغان جمعی از لشکریان و رجاله شهر اکرمش او فرستاد
بعد از مجادله و محاربه زیاد اسیر و مقتول شد طاشمنکو بعد از اطلاع از این اوضاع با اتابک یوسفشاه لر تا کوشک زرد آمد بولوغان با خواجکان
قوام الدین و سیف الدین با خزاین موجود بخراسان رفتند سایرین باستقبال طاشمنکو ۴

استعجال نمودند یوسف شاه مراجعت کرد طاشتمکو به شیراز آمد بحکمرانی و کامرانی
مشغول گردید پس از یکسال خود اتابک ابش بشیراز آمده طاشتمکو مراجعت باردو
نمود اهالی شیراز از قدوم میمنت لزومش مدت کمی مشغول عیش و سرور
شدند جلال الدین ارقان نایب خاص خواجه نظام الدین وزارت اختصاص یافت
چون نوبت سلطنت بارغون خان رسید سید عماد الدین که عنایت اباقی را
درباره خواجه نظام الدین زیاده از خود میدید بدون اجازت دربانی
بدربار سلطنت رفت بمعاودت بود تا که امیر الامرا و عماد السلطنه بود عنایت
کلی یافت خواجه کان قوام الدوله و سیف الدین با وجود مسافت خراسان
بسیاری خسارت و زیان بطالت روز را شب میرسانیدند سید عماد الدین
چون خود حکومت کلیه یافته و اتابک ابش احضار دربار شده بود خواجه سیف الدین
بمنصب استیفاء که شغل قدیمش بود برقرار نمود با الاتفاق عازم فارس شدند
در بیست و دوم رمضان سال ششصد هشتاد و سه بشیراز رسیدند در میدان
شهر خرگاهی در نهایت ابهت و عزاز بر افراشتند تمشیت مهمات مملکت پرداختند
عید شوال بدولتخانه اقبال جایی گرفت از طرفین معذرتی بتقدیم
نرفت مصالحتی روی نداد علاوه هر روزه سید عماد بنظام خرج اتابک
ادامه

از شیراز متنفر شد تا آنکه روزی با گروه عظیم از جانبی بمنزل مراجعت
میکرد چند تن از گماشتگان اتابکی بوی رسیده سید را بخدمت اتابکی
دعوت نمودند چون برخلاف طریقه ادب و احترام سخن راندند جوابی مطابق
سوال شنیدند قهرشان بر آن سید عالیشان در آویخت همراهان سید با مودت
همه ایشان از مرکش زیر کشیده سر او را بریده بنظر اتابک رسانیدند جلال الدین
محمد بن عم او را که در زهد و ورع مرتبه عالی داشت ولی با ثروت و مکنت بود او را
نیز بدرجه شهادت رسانیدند بر املاک و مخلفات هر دو رقم اختصاص کشیدند
پسری از سید دون البلوغ بر جای بود با چند تن از خدم عزم اردو
رفت خدمت بوقا رسیده مراتب را معروض داشت بعرض ارغون خان رسانید
طولانی یارغوچی و جیور غتای و امیر حسام الدین قزوینی حسب الامر بشیراز آمدند
خواجکان را زنجیر و دوشاخه نمودند در صدد مطالبت اموال بر آمدند که قتان
اختاچی بچاپاری رسید از مرکب پیاده شده سراپرده اتابکی بخبر آباد و
خارج شهر فرستاد روز بعد او را با امراء و ایلچیان و جلال الدین نایب عمال
روانه تبریز گردانیدند پس از ورود در دیوانخانه عدالت بتحقیقت امورات
اتفاقیه رسیدگی نموده جلال الدین نایب بقتل رسانیدند خواجکان را

هر یک هشتاد تا نه باره از تعلق وصول باقی مالیات از قتل نجات یافتند
و حکم شد که پنجاه تومان از اتابک مراغیان او گرفته به کسر سید عماد الدین
و هندو بیست تومان باز یافت کرده به ورثه سید جلال الدین رسانیدند هشتاد
تومان مغولی که رایج این زمان یکصد و هشتاد و پنج هزار تومان میشود چون یکسال و چند ماه
گذشت اتابک آتش بامراض مختلفه مبتلا از این جهان درگذشت در چرنداب تبریز دفن
شد خواجگان شیرازی بقاعده هر روزه یکی از امرا متوسل میشدند تا آنکه توکل
طوغان بخکوتشان فرمان صادر کردند ساربان و جوشی که از امرای مغول
بودند بوصول مالیات و نظم ولایات مأمور شدند چون بحدود فارس رسیدند
خواجه قوام الدین که آنها را مرتبه ربابیت داشت قدم بعالم آخرت گذاشت
خواجگان ثلاثه بعد از هزار وزر و وبال معتد ابر بلغ مال که آنها را انجام داده
با ساربان و جوشی باردو مراجعت کردند چون سعد الدوله یهود صدارت
ممالک یافت جوشی و شمس الدوله یهودی و عز الدین مظفر عمید را بشیراز فرستاد
جوشی در اول وهله مجد الدین و شمس الدین حسین و پسرش یوسف را بمرحله
آخرت رسانید خواجه سیف الدین و نظام الدین بملاحظه حفظ چند روزه ایام
حیات مبلغ یکصد تومان حجت سپردند با اینکه آتش ظلم زبانه زد افروخته شدند و در حبس

القا

القا کردند پس از مدتی پنجاه و پنج تومان وصول شد باقی لم یحصل ماند جوشی
با سیف الدین و نظام الدین مسجد بردی بعزیمت اردو نقل و مکان کردند در همان
هر دو خواجه که نزدیک بقتل رسانیدند و سرهای ایشان را از کنگره دروازه شهر آویخت
و خود بسمت اردو بعصیت بخود منقدمات داده اتفاقات در سال ششصد و هشتاد و دو
هجری بود در سال ششصد و نود و دو که کیخاتو خان و صدارت صدر جهان
بود مملکت فارس مجدداً بشیخ الاسلام جمال الدوله و الدین ابراهیم بن محمد الطیبی
که حاکم جزیره قیس بود چهار ساله بعد از وضع همه مخارج سالی یکصد و چهارده تومان
واگذار شد ملک الاسلام لقب یافت ملک اسلام تنخواه یکسال بلا اهمال از
پیش داد و رو بسوی شیراز نهاد برادرش تقی الدین عبد الرحمن بن محمد الطیبی در
بعضی از بلاد سواحل هندوستان مرتبه وزارت و امارت داشت هر ساله هزار و
چهار صد سر اسب از خاصه ملک اسلام جمال الدین از جزیره قیس بهندوستان
میفرستاد و قیمت هر یک سر اسب دویست و بیست دینار مشروط بآنکه چنانچه
در دریا اسبی بمیرد یا مرده برود به پادشاه آن ملک کنبایت باشد مختصر آنکه مکنت
و ثروت ملک اسلام بی پایان و سلوکش با اهالی فارس در نهایت رأفت و احسان بود
چون سلطنت بغازان خان رسید بوقداق نویین حسب الامر بشیراز آمد که بمحاسبات

ـست ـ ات نامه از قرار تقریر عزّالدین مظفر عمید رسید که کند چون شیراز رسید
ملک اسلام در جزیره قیس بود با گماشتگان کارگذاران او در مقام بهانه و شدت
عمل بر آمد ملک اسلام در جزیره متوقف شد بعد از انتشار این خبر در دربار فرمان
شعر بر عنایت و استمالت بشرف صدور یافت با انضمام خلعت آفتاب طلعت با اتفاق
محمد ولد جرشی بشیراز رسید ملک اسلام را اعلام نمودند با تدارکی شایسته
و استعدادی تمام بشیراز آمد با اتفاق تحصیلداران بار دو روز در یافت حضور
نمود پیشکشی بیرون از حد اندازه که از آنجمله یک هزار سر اسب اخته بود گذرانید
مورد اشفاق و عنایت گردید عزّالدین مظفر را که پاره مفاسد از او بظهور
رسیده بود ملک اسلام سپرد که آنچه خواهد بسزا دهد در حقش معمول دارد
روز یازدهم محرم ششصد و نود و شش او را بقتل رسانیدند حکومت ولایات
سه گانه مملکت عراق عرب بصره و واسط علاوه فارس و شبانکاره باو مفوض گردید
با خلاع آفتاب شعاع و شمشیر و کمر و نشان بهله توش که باو عنایت شده بود
بشیراز مراجعت کرد در سال ششصد و نود و هفت ملک اسلام حسب الاحضار
بدربار شهریار رفت عنایات سرشار و مراحم بیشمار شامل احوالش گردید ولی اجاقات
وزرا و امرا از نسبت بخود متغیر دیده محاسبه ده ساله او را رسیدند بر پاره اخراجات

نفره

مقرره رقم محو کشیدند بعضی صادرات علاوه مال المقاطعه نمودند پانصد
چهارده تومان باقی کشیدند با حضرام در مقام مطالبه بر آمدند چند تومان
ادا نمود قدری از مخارج سابقه را تخریج آورد بعد از توقف دو سال
در اردو و مخارج بیشمار چهل و پنج تومان باقی آمده بود حکم شد که رسیدگی شود
در صورت صدق از محل مطالبه نمایند چون فراغتی علی الظاهر حاصل شد از حکومت
استعفا کرد هرچه از طرف وزرا اصرار شد از جانب ملک اسلام انکار بود در
سال ششصد و نود و هشت سه ساله اعمال و حکام جزو در هزار تومان حسب المقاطعه
برگذار شد ساداق ترخان شحنگی و مخلص الملک سمنانی بتحصیلداری رسیدگی
محاسبات مامور گردیدند با حکام و عمال بشیراز مراجعت نمود در همین سال ماه
رجب مقارنه زحل و مریخ بود بارش نیامد قحط و غلا روی داد بواسطه صرف
اغذیه غیر معتاد امراض مختلفه مهلکه پیدا شد که از آنجمله ناخوشی سرخجه
بود در شیراز و حوالی قریب به پنجاه هزار نفر از این عالم بدر رفته فارسی
خراب و بایر گشت چون ایلات ترکمه و شول در ذهاب و ایاب قشلاق و ییلاق
مضطر از اسباب و شلتاق و قتل و غارت زیاده از حد و حصر بظهور رسانیدند
حکم پادشاهی شرف صدور یافت که مبلغ پانزده تومان بصیغه ترخان از ایلات

بگیرند علاوه بر این فقره حکم شد که اسلحه رعایا را بگیرند اگرچه این حکم محکم گشت
ولی خسارت حاصل گردید با اینکه مصیبت و بلایا سعد الدین حبشی و ملک جلال الدین
کردستانی حسب الامر غازان خان علی التعاقب و التوالی بشیراز آمدند نتیجه وصول
بقایا بر عموم رعایا با انواع مصائب و بلایا مبتلا بودند در این اثنا مضمون
الخمس مع الخمسین آشکار شد لشکر دوا بقرم غنیمت و نغمای شیراز آمدند مجملی از
مفصلش این است که قتلق خواجه پسر دوا که از شاهزادگان مغول بود با پنجاه
هزار لشکر در غزنین اقامت نمود ده هزار نفر از اتراک با امرای جبابک ممالک
فارس فرستاد سه هزار سوار بقصد گرمسیرات بسمت جهرم رفتند و باقی راه شیراز
پیش گرفتند در عرض راه هرچه دیدند چاپیدند در تاراج و غارت هیچ قدر فرو
گذار ننمودند تا آنکه شب دوشنبه سوم جمادی الآخر از سمت پل فسا باطراف
شیراز درآمدند امیر ساداق ترخان بکمال جلادت و شهامت بظهور رسانید
محوطه شهر را محافظت نمود چون بر لشکر شقاوت اثر ظاهر گردید که دشتستان
را امن مقصود نخواهد رسید رو بسمت کازرون نهادند در کریوه های عرض راه
از پیادگان جلدوی که راه بر ایشان گرفته بودند جمعی مقتول و مجروح گردانیدند
مختصر از حد شوشتر الی لارستان از دواب و مواشی و اسباب بیت و پاره از

اهل و عیال ایلات غارت و اسیر نمودند در هفتصد و یک مراجعت نمودند و در سال
هفتصد و سه امیر تکتیغلغ و عزالدین مظفری بشیراز آمدند و در سال بعد امیر آستجاق
و شکورچی نتیجه اخذ و خرج و انتظام ملک و رواج امور مأمور شدند در اواخر همین سال
ملک الاسلام شیخ ابراهیم طیبی از جزیره قیس بدربار اولجایتو سلطان که شهریار آن روزگار
بود ضمان حکومت مملکت فارس مجدد بوی عنایت شد چون بشیراز رسید
مرهم جراحت تمهید دکان گردید رعایا را ابذرو تقاوی داد خلایق را از وحشت
و دهشت قحط و ستمکاره رهانید ولی از غداری و ناپایداری دنیا در بیست
و یکم جمادی الاولی روی بسرای جاوید عقبی نهاد و در کاخ عمارت خویش مدفون
و بقعه عالی بر قبرش بنا نمودند حکومت فارس بولدانش شمس الدین محمد و عزالدین
عبدالعزیز تفویض رفت مدتی طول کشید تا سال هفتصد و نوزده رسید
حسب الامر سلطان ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران
شاهزاده کردوجین که از جانب مادر از دودمان اتابکی بود بممالک فارس
برّا و بحرا بوی عنایت شد بقدر طاقت و اندازه قوت بشری در رعیت پروری
و عدالت گستری قیام و اقدام نمود باشاعه خیرات و مبرات کوشید در
تعمیر مدارس و مساجد و بقاع خودداری نمیکرد تا پیمانه حیاتش لبریز گردید و از

سال هفتصد و شش

دست ساقی اجل شربت ناگوار مرگ نوشید سال هفتصد و بیست و شش شرف الدین
امیر محمود شاه شیرازی که از احفاد خواجه عبدالله انصاری است در واسطه حکومت
خالصه جات دیوانی معروف به اینجو بود به کمال ابهت و معالی همت در فارس
با استقلال نافذالحکم گردید تا در سال هفتصد و سی و شش که بدرجه شهادت رسید
امیر شاه محمود اینجو در فارس از خود صاحب املاکی بود که سالی صد تومان معمول منالی
داخل مینمود در سال هفتصد و چهل امیر پیر حسین که از احفاد امیر چوپان بود از
جانب امیر شیخ حسن کوچک بن تیمورتاش چوپانی بحکومت فارس شتافت امیر
مسعود شاه ولد محمود شاه اینجو در آن اوقات در شیراز در کمال استقلال بود امیر پیر
امیر پیر حسین از امیر مبارزالدین محمد مظفر که در آن اوان در یزد حکمران بود
استمداد نمود جناب مبارزی تعلقات او را اجابت کرده با لشکر خاصه بتعجیل
روانه گردید پس از قواعد عهد و میثاق باتفاق عازم شیراز شدند امیر
مسعود شاه قطره بحقیقت سپاه بطرف کازرون رفت امیر مبارزالدین حسب الامر
امیر پیر حسین او را تعاقب کرد امیر مسعود چون امکان توقف در آن سامان
نیافت بسمت بغداد شتافت و پناه به شیخ حسن ایلکانی برد جناب مبارزی فتح
و ظفر بدست امیر پیر حسین مراجعت کرده متفقاً بشیراز را محاصره نمودند چون کار

بالطبع

بر محصوران تنگ شد نام ننگشان به ننگ مبدل گردید بتوسط قاضی مجدالدین اسمعیل بن
یحیی فالی کار بمصالحه انجامید امیر پیر حسین با عزت و جلال بشیراز در آمد ایالت کرمان را
با امیر مبارزالدین داد و بآنجا فرستاد باندک مدت میانه آن دو امیر کدورت
واقع شد بفساد اهل عناد غبار نفاق ارتفاع یافت امیر پیر حسین جناب
مبارزی را بشیراز خواست اجابت نکرد امیر پیر حسین شیخ ابو اسحق بن محمود شاه
اینجو را تربیت کرده ایالت اصفهانش و سایر ولایات آنسامان را نامزد وی نمود
و باندک زمانی شاهانه باصفهانش فرستاد امیر اشرف بن تیمورتاش چوپانی که در بعضی
از بلاد آذربایجان حکومت داشت عازم تسخیر ممالک عراق گردید شیخ ابو اسحاق
چشم از حمایت و تربیت امیر پیر حسین پوشیده بملک اشرف پیوست باتفاق عازم
شیراز شدند امیر پیر حسین استقبال کرد در منزل کوشک زرد بهم رسیدند شب هنگام
جمعی از نامردگان لشکر امیر پیر حسین فرار و بملک اشرف ملحق شدند بدین
سبب امیر پیر حسین تحمل اقامت نیافت بسمت تبریز شتافت در منزل سلطانیه مسموم شد
و از ملک دنیا محروم چون ملک اشرف مرد جنگ و جدال خود را مالک بعضی از ممالک
دید عنان توسن عزیمت را بسمت شیراز گردانید شیخ ابو اسحاق در این هنگام اندیشه
بخاطرش رسید مبادا ملک اشرف گرویده که تهیه انجام سیورسات و تقدیم پاره

خدمات شیخ به شیراز رود و اهالی آنجا را استمالت دهد ملک اشرف اجازت
داد شیخ ابو اسحق چون بشیراز رسید با اعاظم و اعیان متعهد و متفق شده شهر را مضبوط
ساخته کوس مخالفت را بلند آوازه نمودند چون این خبر در اردوی ملک اشرف
منتشر شد کأنهم جراد منتشر هریک بقیتی روی بفرار نهادند ملک اشرف از فرط قهر قرار
عرض را تاش غضب سوز آینده عطف عنان بسمت آذربایجان نمود شیخ ابو اسحاق
بی مزاحم و مانع بلوازم امور امارت اقدام نمود چون وقوع این وقایع در بغداد
مسموع امیر شیخ حسن بزرگ گردید امیر مسعود شاه اینجو را با امیر یاغی باستی جانب
فارس فرستاد شیخ ابو اسحاق احترام برادر مهتر را منظور داشته بدون قیل و قال زمام
مرکب حکومت را بکف کفایتش واگذاشت پس از مدتی قتل یاغی باستی از روی
عداوت ضربتی غضبا با امیر مسعود شاه رسانید و روانه عالم آخرتش گردانید چندی دیگر
با شیخ ابو اسحق نزاع و نفاقی در میان آورد بالاخره فرار و بجانب آذربایجان ره
سپار شد شیخ ابو اسحاق بالانفراد سلطان بالاستحقاق گشت سکه و خطبه بنامش جاری
نمود باب ملاطفت و احسان بر روی عموم اهالی فارس و شیراز باز گشود در سال
هفتصد و چهل و چهار مجدد ملک اشرف چوپانی بعزم ملک ستانی عازم شیراز شد از
امیر مبارز الدین محمد مدد طلبید مقارن آن حال اخبار متواتر رسید که امیر شیخ حسن چوپانی

عازم

بعالم جاودانی شتافته لهذا ملک اشرف فسخ عزیمت نموده بصوب آذربایجان
شتافت و در این سال شمس الدین صاین قاضی برسالت از جانب جناب مبارزی بشیراز
آمد پس از ورود بشیراز و خبر رسالت را بدل امر وزارت شیخ ابو اسحاق نمود
امیر شیخ ابو اسحق را چون از ضبط شیراز فراغت دست داد تسخیر کرمان را پیشنهاد
نمود در سال هفتصد و چهل و پنج بصوب سیرجان عطف عنان کرد و مستحفظین قلعه متحصن شدند چون
امیر شیخ از تسخیر قلعه مأیوس گردید خارج قلعه را از حلیه آبادی انداخته عازم کرمان شد
چون در آنحوالی نزول نمود توهمی بخواطرش راه داد قاصدی بطلب مصالحه فرستاد
کرک آشتی در میان آمد بشیراز مراجعت نمود امیر ابراهیم نامی از معارف کرمان
از جناب مبارزی بر آسمان گردید بشیراز رفت شمس الدین صاین قاضی از وزارت معزول
گردید امیر ابراهیم بمنصب وزارت رسید ولی در همان زودی اجزا و ارکان دولت
وجود او را باعث عدم خود دانسته یکی از اوباش را فریفتند تا آنکه بزخم تیر ضربت
وزیر را بقتل رسانید مجدد شمس الدین صاین قاضی بوزارت راضی شد به نظم کرمانات
مأمور گردید از آنجا با سپاهی ملا اشها عازم تسخیر کرمان شد ولی بعد از تلاقی
فریقین در حمله نخستین انهزام یافت جناب مبارزی از عقبش شتافت قاضی وزیر را با اکثر
سپاهش اسیر کرده بقتل رسانید چون امیر شیخ از این سانحه مطلع گردید با سپاهی [illegible]

و سامانی شایان رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و چند روزی شهر را
محاصره کرد پس از آن بی ادنی تغیّر از راه یزد بشیراز معاودت نمود در سال هفتصد و چهل و شش
امیر سلطان شاه جاندار از جانب امیر شیخ سردار شد با سپاهی جرّار متوجه تسخیر گردید
امیر شیخ خود نیز بیزد نهضت فرمود سلطان سردار با جماعتی از اهالی کرمان
بدکردار بامر محاصره کرمان پرداختند امیر شیخ یزد را محاصره نمود چون
زمانش ممتد شد و یافت تمامش دست داده امیر بیک جکر را که بیاری جناب
از دیار یمن مرز روم آمده بود بامداد سردار فرستاد بین الفریقین مکرر مقاتله
و کر و فر در میان بود آخر الامر جناب مبارزی مظفر و منصور شد و بیک جکر
با نکبت و انکسار طریق فرار پیش گرفتند و با امیر شیخ پیوستند پس از این واقعه جناب
مبارزی لشکری دشمن شکر ترتیب داده بعزم تسخیر فارس بجانب شیراز نهضت
فرمود امیر شیخ چون از این مقدمه مطلع گردید قاضی عضد ایجی را جهت تسکین
فتنه و تأسیس مصالحه پیش امیر مبارز الدین فرستاد در منزل سیرجان بموکب همایون
پیوست جناب مبارزی در تعظیم و تکریمش قصوری نورزید پنجاه هزار دینار رسم
تعارف قاضی و ده هزار دینار باسم انعام ملازمانش عطا فرمود و در تمهید مقدمات
صلح چندانکه قاضی شرایط مبالغه و الحاح تقدیم رسانید از جناب مبارزی جز ابا

و امتناع

امتناع ندید رایات نصرت آیات مبارزی از راه فرک و طارم و نیریز و داراب جرد
در اهتزاز آمد جناب قاضی عضد ایجی معاودت نمود در آن اوان امیر شیخ ابو اسحاق
از اطراف و آفاق لشکری بیکران جمع آوری نموده از شیراز بیرون آمد در پنج
فرسنگی لشکرگاه ساخت چون موکب مبارزی نزدیک رسیدند بدون مقابله
و مقاتله امیر شیخ سپر انداخت بی علیکه فرار از نشیب شتافت و از آنجا بشیراز
در آمد و متحصن گشت جناب مبارزی ظاهر شهر را مضرب خیام ظفر انجام ساخت هر روزه
با شهریان مقابله و مقاتله در میان می آمد در اثنای اوقات محاصره مجد الدین
بند امیری که از اعیان شیراز بود از شهر خارج و باردوی مبارزی داخل گردید
در ماه جمادی الآخر سال هفتصد و پنجاه و چهار شرف الدین مظفر که امیر مبارز را
ولد اکبر بود وداع عالم فانی نمود و لی جناب مبارزی در فوت فرزند جزع و فزع
ظاهر نمود بلکه در تهیه اسباب محاربه مبالغه مینمود و در اواخر کار که اوایل
زمان ادبار امیر شیخ بود امیر حاجی قراب را که از جمله سادات درب مسجد
جدید بود و حاجی شمس الدین قاسم پیشوای محله باغ نو را بقتل رسانید و خواجه
حاجی قوام الدین حسن که در فارس و عراق بل در همه آفاق بجود و احسان
مشهور بود از این عالم فانی بعالم جاودانی شتافت و این مقدمات از معظم علامات

نکبت دولت امیر شیخ روی نموده بود از اتفاقات این بود که با این حال شب و
روز بصبوح و مصاحبت خوش بسر میبرد و از کثرت اوقات بی شعور بود چنانچه
در آن روز که لشکر مبارزی شهر در آوردند آواز نقاره و نفیر بگوش امیر رسید
امیر شیخ در حالت سکر پرسید که این چه شورشیست گفتند صدای کوس مبارزیست
فرمود که هنوز این مردک سفیه مبرم اینجاست چون ایام محاصره تمادی یافت رئیس
نصرالدین عمر که رئیس محله موردستان بود با شاه شجاع مواضعه نمود دروازه
سمت محله خویش را بر روی ایشان گشود لشکر شهر در آمدند امیر شیخ با جمعی از
امرا و خواص از شیراز بیرون رفته راه شولستان پیش گرفتند شیراز بتصرف
جناب مبارزی در آمد هر چند که از اعاظم و اعیان اطمینانی کامل حاصل نداشت
بلا خطر جذب قلوب رعیت خود را خاص و طریقه مسالمت و عاطفت پیش نهاد
گردانید در آن حین که امیر شیخ از شیراز فرار میکرد امیر علی سهل ولدش را که
طفلی ده ساله بود ممکن نداشت که همراه برد در خانه سید تاج الدین نام واعظ پنهان
کرد جماعت شمارزه که معدن صدق و صفا زیاده از اندازه میباشند مبرهن رای
مبارزی گردانیدند حسب الامر از زاویه اختفا بیرونش کشیده بمجلس مبارزی رسانیدند
آن طفل فرمود شنیده ام خط را نیکو مینویسی سطری در قلم آر کاغذ برداشت و قلم گرفت

و این

و این دو شعر را بر تخته نوشت سعادت بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی
زور آور است چه دولت نبخشد سپهر بلند نیاید بمردانگی در کمند پس حسب الحکم
جناب مبارزی او را با امیر بیک جاندار و کلو فخر الدین و رئیس تاج الدین در مجلسی
استوار و برقرار نمودند امیر شیخ چون از شیراز بشولستان رفت زمانی در قلعه
سفید آرمید با آنکه با امیر شیخ حسن بزرگ صفائی نداشت لاعلاج از وی مدد طلبید
امیر شیخ حسن دستگیری افتادگان را مستحسن دانسته دو هزار سوار بسرداری آق
بوقا نام نواده خود بامدادش فرستاد و امیر شیخ باطمینان بغدادیان عازم شیراز
شد شاه شجاع حسب الامر پدر باستقبال نمود ولی قبل از ملاقات جمعیت امیر شیخ
روی بتفرقه نهاد شاه شجاع جمعی را به نگاهبانی قلعه سفید معین گردانید که ردع منع
حمل آذوقه نمایند خود مراجعت و بخدمت پدر رسید حکومت کرمان یافت و
باتصوب شاه [illegible] مجد حسین با امیرزاده علی سهل همراه خویش برد بحکام جور
از رودخانه کرمان بسیاری آب نگاشتن سپرد جناب مبارزی در سال هفتصد
پنجاه و پنج عازم شهر عراق شد شاه شجاع را با لشکر کرمان احضار نمود در منزل
کوشک زرد به پدر ملحق گشت در آن منزل ظاهر پیوست که آقتیمور نام که از امرای نامی
و امیر غیاث الدین که داماد امیر شیخ بودند با جمعی دیگر بخیال تسخیر شیراز اجتماع دارند

علیهذا شاه شجاع با لشکری که جمع بود دفع این شور و شر به شولستان رفت معلوم شد که از
راه کازرون شیراز رفته اند بهدی شیراز یا آن محله دروازه کازرون شهر را
متصرف شده محله مورد ستان را بسبب طاعت جناب مبارزی معرض نهب و غارت
در آورده آتش زده اند شاه سلطان همشیره زاده امیر مبارز الدین محمد که از جانب
خال حاکم بالاستقلال بود فرارا عازم اردوی شاه شجاع است شاه شجاع
بعد از تحقیق این خبر بجانب شیراز رفته پیشتر در عرض راه شاه سلطان تخمین رسید
معا شیراز رفته بدون ملاحظه داخل شهر شده و نیران قتال و جدال اشتعال یافت
آیتمور بضرب چوبه تیر مقتول شد شهریان بخوف سرکردگان متواری و
پنهان گردیدند محله دروازه کازرون بباد فنا رفت در آن محله قتلی بافراط
روی داد و شکست لشکر شب در این اثنا خواجه عماد الدین محمود نام که از امراء
نامدار امیر شیخ بود باتفاق امیر سنقر شاه ترکمان از سمت دارابجرد
و اصطهبانات با مغولان چرمانی و اوغانی که از ایلات توابع کرمان
بودند با لشکری فراوان عازم جانب شیراز شدند شاه شجاع مخالفان را
استقبال نمود بیک حمله آنها را متفرق گردانید بجانب شهر عنان مراجعت
منعطف ساخت قلعه فهندز را که تا آنوقت بتصرف نگاهبانان امیر شیخ بود

محمد

مفتوح نمود چنانکه سابقا مرقوم قلم صداقت شیم گردید از منزل کوشک زرد جناب
مبارزی که بعزم تسخیر عراق حرکت نموده بود باین گونه فساد و نفاق اهل شقاق
اطلاعی گردید باصفهان رفت شهر را محصور ساخت تا آنکه فصل زمستان رفت
در فصل بهار شاه شجاع حسب الامر پدر باصفهان شتافت مجدد شهر را محاصره نمودند
در این اثنا خبر رسید که امیر شیخ با اتابک لرستان بعزم تسخیر فارس لشکری
گران فراهم آورده اند شاه شجاع دفع ایشان را اهم دانسته بجانب کازرون
نهضت نمود از سمت شیراز نیز رایات نصرت آیات جناب مبارزی در اهتزاز آمد
چون مقارنه سعدین دست داد مخالفان منهزم امیر شیخ بشوشتر رفت و اتابک
لرستان بولایت خویش مراجعت نمود شاه شجاع به محاصره اصفهان معاودت
کرده بالمصالحه گرفته بشیراز مراجعت نمودند که بعد از جمعی شاه سلطان خواهر
زاده جناب مبارزی حسب الامر به تسخیر اصفهان مأمور گردید امیر شیخ نیز مجددا از
شوشتر باصفهان آمد چون کار اصفهانیان بجان و کارد باستخوان رسید
شیخ فوج از شهر خارج و باردوی شاه سلطان داخل شدند مستحفظین قلعه طبرک [illegible]
صد هزار دینار قلعه را بتصرف دادند امیر شیخ چون راه فرار را مسدود دید
در خانه شیخ الاسلام که مردی محترم و با اعتبار بود مخفی گردید پس از تفحص و تجسس

بدست آمد از شوربطیخ که محل اختفاء آن بود بیرونش کشیده بخدمت شاه سلطانش
رسانیدند شب هنگام او را با صد سوار روانهٔ شیراز گردانیدند از راه مجهول
غیر معمول بمیدان شیرازش آوردند در حالیکه قضاة و علماء و اعیان و امرا حاضر در
مجلس امیر مبارز الدین حضور داشتند او را حاضر ساختند پس از جواب و سؤال نوبه
امیر حاج ضرابش بسر زدند پسر کوچک امیر حاج سرکه صاحب تخت و تاج
بود از بدن جدا نمود وقوع این واقعه در روز پنجشنبه اواخر شهر جمادی الاول
سال هفتصد و پنجاه و هشت در میدان سعادت شیراز بهشت چنانکه خواجه حافظ
علیه الرحمه راست   راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی   خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدی آن قهقههٔ کبک خرامان حافظ   که ز سر پنجهٔ شاهین قضا غافل بود ایضا در
باغیر او نوشته اند که امیر شیخ در وقت قتل خود گفته العلم عند الله   افسوس که
مرغ عمر را دانه نماند   امید بهیچ خویش و بیگانه نماند   دردا و دریغا که در این مدت عمر
از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند   با گردش دهر در میاویز و برو   با چرخ ستیزه کار مستیز و برو
یک کاسه زهر است که مرگش خوانند   خوش در کش و جرعه بر جهان ریز و برو
امیر مبارز الدین محمد اصلا از قریهٔ سجاوند خواف خراسان پیدا شد جد اعلای
او غیاث الدین حاجی نام داشت در ایام استیلاء لشکر مغول با پسر منصور و محمد

و ابوبکر نام بدین دو فرزند ابوبکر و محمد در خدمت اتابک یزد علاء الدوله نام ملازم
شدند هنگام تشریف فرمای هلاکو خان به بغداد اتابک یزد ابوبکر را با سیصد
مرد و فرستاد پس از فتح بغداد بمأموریت لشکر غزو شام بجانب شام
در جنگ اعراب خفاجه مقتول گردیدند وی برادرش محمد عقب ماند اما منصور را
سه پسر بود محمد و علی و مظفر اگرچه مظفر بسن کهتر بود ولی از برادران بهمگان
گوی سبقت میبرد روز بروز کوکب بختش بدرجهٔ عروج و شرف می پیوست
متوجه خدمات اتابک یوسف شاه بن علاء الدوله گردید تدریجا بدرجهٔ سرداری
رسید پس از چندی بسعایت حاسدان و حسد او از اتابک جدا افتاده بکرمان رفت
چندی در آنجا گذرانید بواسطهٔ حب وطن مراجعت کرد در میبد یزد توطن اختیار
نمود چون مزاج حکام آنجا را موافق مرام خود ندید عازم اردوی ارغون خان
که پادشاه زمان بود گشت بتوسط امیر محمد جوشی بمنصب بیاولی رسید ایام
سلطنت گیخاتو خان مرتبت امیر مظفر سمت تضاعف پذیرفت چون اتابک در باب
ولشکانی پیدا نمود و یاغی گردید امیر مظفر باستیصالش مأمور شد خدمت مرجوعه را
بتقدیم رسانید لهذا اعتبارش از پیشتر گشت در سلطنت غازان خان
بامارت هزاره و طبل و علم سرافراز گردید در شهر جمادی الثانیه سال هفتصد امیر محمد

بوجود آمد وزرا مانند اولجایتو سلطان علیه الرحمة والغفران پیشتر انعام و احسان
ویرا علاوه مناصب سابقه بحکومت ابرقوه و اردستان و هرات مروست و میبد
یزد برقرار آمد هنگام سفر سلطان بجانب گیلان خدمات نمایان بظهور رسانیده
مورد عنایت و الطاف پادشاهی شد در سال هفتصد و نه تولد در شبراز جهان
نمود در این سفر امیر مبارز الدین در خدمت پدر راه سپر گشت در سال هفتصد یازده
که اولجایتو سلطان در عراق عرب تشریف داشته از منزل خانقین رخصت انصراف
یافته بمیبد رفته قلیل مدتی بر نظم مهام آنسامان پرداخته مراجعت بشیراز
کرد در آن اثنا حکمی از مصدر سلطنت شرف صدور یافت که امیر مظفر با لشکر
جمعی چریک فارس با نظام مهام شبانکاره اقدام نماید حسب الامر روانه
شبانکاره شد خدمت مرجوعه را باتمام رسانید حین مراجعت مرضی مزمن
عارض و مدت سه ماه مریض بود تا آنکه ایام حیات را بدرود کرد و نعش ورا
بمیبد نقل کرده دفن نمودند اولاد ذکورش به امیر مبارز الدین محمد انحصار
داشت از اناث چند نفر بودند که یکی از آنها را درشاه سلطان با شد بعد از
وفات امیر مظفر مخالفان و معاندان به تقویت وزرا اولجایتو سلطان ضیاع
و عقار اورا ضیاع و مزرع خراب آوردند املاک اورا متصرف شدند امیر مبارز الدین

باردوم

بار دوم از جانب سلطانی و تائید آسمانی حکومت میبد و منصب پدر
یافت مدت توقفش در اردو بچهار سال رسید چون اولجایتو سلطان تخت برینه
به قبر و لحد بدل ساخت سلطنت بعقب سلطان ابوسعید خان گشت جناب مبارزی رخصت
انصراف یافت بمیبد آمده مشغول نظم امورات متعلقه بخود شده در خلال این
احوال امیر کیخسرو شاه ولد امیر محمود شاه انجو بحثی از جهات بیرون آمده با جناب
مبارزی دو داد و اتحاد رسانید و او کنیزکی خوش سیما داشت اتابک یزد
مایل شد خواست بعنف از وی بگیرد نزاع درمیان آمد اتابک کیخسرو در میان آن
کشته شد کیخسرو بمیبد رفت عرایض بخدمت سلطانی مبنی بر شرح حال ارسال
داشت حکمی بوعده و جناب مبارزی رسید که در مقام عتیه و تادیب اتابک یزد برآید
با اتفاق کیخسرو به یزد رفت شد کارزاری عظیم فیمابین واقع گردید بالاخره اتابک
منهزم و فراری شد معروض رای عالم آرا گردانید در سال هفتصد و نوزده
حکومت یزد نامزد وی شد در آن حین پنجصد سوار از طایفه نکودری ساکن
سیستان بسرکردگی نوروز نامی بعزم تاراج و یغما بر سر راه یزد آمدند امیر
مبارز الدین با شصت سوار ظفر آثار بر سرشان ایلغار کرد در مکانیکه موسوم
بسجرفی عبدالملک بود با آنها دو چار شد کارزار در میان آمد با آنکه جناب مبارزی

در جراحت یافت جمعیتشان را تفرقه و پریشانی ساخت نوزده نفر بقتل رسید
جمعی دیگر مأسور شدند بیزد مراجعت کرد سرها را بشیراز فرستاده در دار السلطنه
کرمان بعد مورد اشفاق عنایت گردیده تا باین وتیره گذرانید چند پسر
داشت شاه خسرو بود اکبر بوی ارزانی فرمود سفری بعراق عرب مخصوصاً بزیارت تربت
ائمه اعلام علیهم السلام رفت بعد از ارتحال سلطان ابو سعید از این سرای
سپنج الزوال که در امور ممالک ایران فتوری کلی روی داد با امیر شیخ ابو اسحاق
اینجو محاربات چند چنانچه بتحریر در آمد نمود پس از رفع و دفع شیخ ابو اسحاق
عازم عراق شد شاه سلطان با اشراف و اعیان مراسم استقبال و خدمتگذاری تقدیم
رسانیدند شاه سلطان که چشم داشت مراحم بیکران داشت نتیجه بعکس داد
خلاف کرد ملامت دید پیشکش داد و دشنام شنید جناب مبارزی پادشاهی
شجاع شریعت گستر و شهریاری دین پرور بود در تقویت اهل قضا و تکریم علما
باقصی المنتهی اقدام مینمود از ملاهی و مناهی و فسق و فجور بشابه احتراز و اجتناب
میکرد که ظرفا از وی بمحتسب شیراز تعبیر میکردند با این احوال سفاک و قتال
قسی القلب با خشونت خلق و تهتک بود علاوه بسیار فحاش و یاوه سرا با محجبات
اکثر عباد حتی اولاد و احفاد از وی متحرز و متنفر گردیدند نوشته اند در سفک

دماء بمرتبه ولوع داشت که در حین تلاوت قرآن چون نظرش بر ارباب جرایم
می افتاد برمیجست و بدست خود آنانرا بقتل میرسانید باز مشغول تلاوت قرآن
می شد نوشته اند که در مدت حیات قریب هشتصد نفر را بدست خود بقتل رسانید
بود خلاصه مقال هنگامیکه در اصفاهان به دولت و اقبال استقلال داشت اخبار
اختلال مملکت آذربایجان بسمعش رسید با پنج هزار لشکر عازم تسخیر آنجا گردید
چون با اخیجوق حاکم آذربایجان دست و گریبان شدند لشکر اخیجوق را منهزم
و متفرق گردانیده به تبریز در آمد دو ماه توقف نمودند مجدداً باصفهان مراجعت
فرمود در راه اولاد و احفاد و سران سپاه را بموجب سخنان زشت و کلمات
ناخوش میرنجانید و بکشتن و کور کردن تهدید مینمود تا آنکه فرزندان و دامادان
در دفع کید او همزبان شدند روزی از روزها در بالاخانه منزل خود به
تلاوت کلام الله اشتغال داشت و بحکم رکن الدین صاین شاه هیچکس از
خواص پیش او نبود شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان با خواص نوکران
بآن خانه در آمدند هفت نفر از ارباب شجاعت بالاخانه فرستاده او را
گرفته مستحکم ببستند از غرایب حکایات آن او آن است که در آن حین بعض
رکن الدین صاین مذکور خود را از بالاخانه بزیر انداخت و زبان بهانه را در بارهٔ

شاهزادگان گویا ساخته بگریخت شتری بر شکم او زد که احشا و امعایش
بیرون آمده شاه شجاع فورا جراحی بمعالجه اش مأمور گردانید پس از چند
روز بهبودی یافته سالها در خدمت شاه شجاع بود وقتیکه شاه شجاع عازم یزد
شد در منزل کمین با فاروق نامی صحبت واقعه مذکوره در میان آمد که با آن
زخم مهلک خداوند شفا عنایت فرمود بطور مطایبه گفت ده سال دیگر عمر خواهم
کرد در اثنای صحبت حالش متغیر و دگرگون گردید روی بعالم آخرت نهاد
خلاصه پس از گرفتاری جناب مبارزی ورا بقلعه طبرک برده چشمهایش را میل
کشیدند مباشر این شنیع شاه سلطان همشیره زاده اش بود در این باب
چه خوب گفته اند یک چند شکوه حشمتش پیل کشید یکچند سپه زند تا نیل کشید
پایان دولتش چه شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید پس از آن اورا بقلعه
سفید فرستاده محبوس ساختند چون دو ماهی گذشت باستخلاص همدستان
گشته قلعه را متصرف شد چون شاه شجاع مطلع گردید در مقام رضاجویی و عذر
خواهی برآمد بعد از تکرار رسل و رسایل بشیراز آمد چندی فی الجمله مماشاتی
در میان داشت شد مجدد با فساد مفسدین جناب مبارزیرا بقلعه از قلاع گرمسیر
فرستادند قلعه بد آب و هوا مریض شده حکم شد بقلعه بم کرمان نقلش بکنان

باید در عرض راه سال هفتصد و شصت و پنج بجوار رحمت الهی روی نهاد شاه شجاع
پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زیور ادب و کمال مکرمت و
وفور شجاعت متصف گویند قوه حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را
بیک شنیدن حفظ مینمود در نه سالگی کلام الله حافظ گردید تحصیل علوم عربیه و ادبیه در نزد
قاضی عضد ایجی کرد صاحب ذهن سلیم و طبع مستقیم بود اشعار عربی و فارسی
بسیار از آن مشهور است بالجمله بعد از حبس و فوت پدر صاحب تاج و افسر گشت
رعایت خاطرها و استمالت نمارها نمود شاه محمود را بحکومت ابرقو و اصفهان
فرستاد و سلطان احمد برادر دیگر را بحکمرانی کرمان نامزد کرد و وزارت بخواجه قوام الدین
محمد داد شاه یحیی برادرزاده خود را در قلعه قهندز شیراز حبس فرمود بعزم انتظام
گرمسیرات کرمان نهضت کرد چند روزی در بم و جیرفت و منوجان اقامت
نموده انتظام کلی در آن سامان حاصل گشت بعد از آن بجانب شیراز رایات نصرت
آیات را در اهتزاز آوردند مدتی میان برادران طریق برادری مسلوک بود تا
بواسطه فساد مفسدان مخالفتی در میان آمد خیرخواهان در اصلاح جانبین
کوشیدند ولی طرفین شربت نصیحت ناصحان نه نوشیدند شاه محمود با لشکر بیزد
رفته آن دیار را بحیطه اقتدار خود درآورده مستحفظ گذاشت رایت مراجعت

باصفهان بر افراشت شاه شجاع چون بر وقایع اتفاقیه اطلاع یافت با سپاه
کینه خواه متوجه اصفهان شد شاه محمود را محصور ساخت و بلوکات اصفهان
از جیره آبادی خراب شد و در همان اثنا در روزی که نیران قتال اشتعال داشت
شاه سلطان و شکیبر لشکریان شاه محمود گردید چون بنقود بیش رسانیدند از شرقی
گوشمال خود را چشانیده بود باو چشانیدند تسخیر اصفهان روی نداد مصالحه
اتفاقاً در میان آمد شاه شجاع بشیراز مراجعت فرمود در همان اوقات
شاه یحیی باستحکام قلعه ساخته در همانجا متحصن گردید محصور شد از روی اضطرار عهد از
استغفار پیش آورده همیشه داری حاصل کرد بحکومت یزد سرافرازی یافته
بالضروب شتافت چون در حکومت استقلالی پیدا کرد طریقه طغیان و عصیان
پیش گرفت شاه شجاع بعزم تنبیه و تأدیبش بیزد رفت مقاتله و مجادله مدتی
بین الفریقین در میان بود تا آنکه مجدد مصالحه انجامید شاه شجاع بشیراز مراجعت
کرد در اثنای این حالات خواجه قوام الدین وزیر بحیله و تدبیر قصد غدری
نمود چون بر صاحب تاج و سریر صدق مدعا ظاهر گردید در شهر ذیقعده هفتصد
شصت و چهار اورا بدار قرار فرستاد و وزارت بامیر کمال الدین حسین
تفویض رفت اتفاقی که شاه شجاع اصفهان محصور شد بود شاه محمود از حاکم بغداد

استمداد نمود لشکری از آنجا با امرا و باو ملحق باصفهان آمدند سپاهی
گران از قم و کاشان و لرستان با شاه محمود همعنان شدند شاه یحیی نیز از
یزد حرکت نموده در عرض راه بآن سپاه ملحق گشت شاه شجاع پس از اطلاع بر آن
اجتماع باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و پس از تهیه لشکر سلطان اویس
پسر خود را بمقدمه الجیش رهسپر گردانید و خود در عقب او نهضت نمود با آنکه
اکثر لشکر فارسی که فارس میدان جلادتش بودند فرار نمودند بمجادله اقدام
ورزید در صحرای سه چاه هر دو سپاه را تلاقی روی داد چند روزی که
محاربه و مجادله در میان بود فتح و فیروزی از هیچ طرف روی نه نمود از طرفین
شاه محمود و یحیی رجعی دیگر فرار نمودند شاه شجاع بشیراز مراجعت کرده در شهر
متحصن شد شاه محمود بتعاقب رسیده بمحاصره پرداخت چون زمان محاصره
بیازده ماه کشید اختلال کلی در امور سلطنت شاه شجاع بهم رسید لهذا
شب هنگام بعزم ابرقو از شیراز حرکت کرد شاه محمود شهر را متصرف
گشت شاه شجاع چون به ابرقو رسید چندی بجهه رفع کسالت در آنجا اقامت
نمود چون در همان اوان بواسطه فتور کلی در امور مملکت دولت شاه نامی
از اهالی شیراز که حسب الامر شاه شجاع در دار الامان کرمان متصدی و مطاع بود

بجمال سروری و خودسری افتاد کرمان را ملک خود پنداشته و جهت
می‌گماشت لهذا شاه شجاع بجهه دفع و رفع دولتشاه با هشتصد سوار جرار
بعزیمت کرمان روان گردید در حوالی سیرجان به دولتشاه که با چهار
هزار سوار ایلغار نموده بودند هنگام غروب آفتاب دوچار شده چون
چشم دولتشاه بر رایات ظفر پناه افتاد بدون جنگ و درنگ روی به
انهزام نهاد تا شهر کرمان عنان باز نکشید اکثر سپاهش به لشکر شاهی ملحق
گردید روز دیگر شاه شجاع بجانب کرمان نهضت فرمود چون بدانجا رسید
دولتشاه مستدعی عفو و اطمینان گردید ملتمساتش بدرجه قبول رسید
روز دیگر بحضور شاهی مشرف شد شاه شجاع بقلعه کرمان درآمد چون از
وخبائث احوال و اعمال دولتشاه روزسیاه آثار خباثت ظاهر دید او را
و تبار و اتباعش را بمعرض حیات درآورد در فصل تابستان که سامانی بهم رسید
عازم شیراز گردید در یک منزلی شیراز عارضه روی نمود که لشکر رو به
تفرقه نهادند لاعلاج بر کرمان باز گشت چون امیر سیورغتمش که سردار
الکات جرمانی و دارغانی شاه بقید اقبال بدخیال لیک خالی ز خیرها خالی بود
در مقام عصیان روز را بشب میرسانید شاه شجاع بعزم تنبیه و تادیبش نهضت کرد

امیر مزبور از شاه محمود مساعدت طلبید شاه یحیی و جمعی دیگر از امرا را
بمعاونتش مامور گردانید چون بآنحوالی رسیدند شاه یحیی از اعمال سابقه
نادم و باطاعت ابن عم جازم شد در خفیه متعهد می‌گشته تا در اقامت پس عفو نمود
شاه شجاع معذرتش پذیرفت شاه یحیی بنزد وی رفت امیر سیورغتمش باطاعت
درآمد سایر لشکریان محمودی بشیراز مراجعت کردند چون شیرازیان
از تعدیات فدائیان و اجحاف محمودیان بجان رسیده بودند کلو حسن نامی از
اعیان شیراز را بکرمان فرستاده تشریف فرمائی شاه را مستدعی شدند
شاه شجاع با پسران خود سلطان اویس و سلطان شبلی عازم فارس شدند
سلطان زین العابدین پسر دیگر و معزالدین جهانگیر توقف کرمان مامور گردیدند
در منزل چهارگنبد آن شاه منصور برادر شاه یحیی از یزد بعد رسیده
محمود نبرده بجدال در سرچاهان نزول اجلال داشت پهلوان خرم نامی از اعیان
فارس با جماعتی حق‌شناس عازم اردوی شاهی شدند شاه محمود بممانعت
و سرراه‌گیری لشکر را فرمان داد در هنگامی که هنگامه کارزار من الجانبین
گرم بود شاه شجاع با دو هزار سوار جرار رسید سپاه محمودی را منهزم و متفرق
گردانید بعد از ظهور این معامله برادران هریک از سمتی مرحله‌پیمای جانب

شیراز شدند در ماه ذی قعده سال هفتصد و شصت و هفت شاه محمود منهزماً
باصفهان رفت شاه جهان مطاع بشیراز درآمد بعد از آن بجهت استمداد از
سلطان اویس پادشاه آذربایجان و بغداد فرستاد و هر یک سفیری کار
دان بدار السلطنه تبریز فرستادند و درضمن خواهش نمودند مواصلت شدند دولت
خواهان سلطان اویس مواصلت با شاه محمود را اصلح دانسته دختری
از سلطان اویس بعقد شاه محمود درآورد و با تدارک و سامان لشکری
شایان باصفهان فرستادند شاه شجاع خائب و خاسر مراجعت کرد شاه
محمود نوبت دوم نقض مصالحه نمود با لشکر تبریز عازم شیراز شد شاه
شجاع نیز بدفاع استقبال کرد در صحرای چاشت خوار تلاقی فریقین شد
بواسطه شجاعت و دلاوری شاه منصور لشکر شاه شجاع منصور گردید طرفین بمقر
سلطنت معاودت نمودند در همان اوقات پهلوان اسد نام خراسانی
که از جانب شاه شجاع در کرمان حکمران و مطاع بود بعصیان و طغیان مبادرت
نمود سلطان احمد به تسخیر کرمان و دفع فتنه پهلوان اسد مأمور گردید مجدد
پهلوان خرم و پهلوان علی شاه فرزنبائی به آن خدمت نامزد شدند آتش فتنه
پهلوان اسد به آب تدبیر پهلوان علی شاه خاموش گردید ملک کرمان بتصرف

درآمد

مراجعت دیگر گرفت در سال هفتصد و هفتاد و هشت خبر فوت سلطان اویس
و شاه محمود در اصفهان بمسامع رسید باعث سرور و بهجت شاه شجاع گردید بعد از
فراغ از مراسم عزا عازم اصفهان شد در هر منزل از منازل و در هر مرحله
از مراحل اعیان و اعاظم اصفهان بشرف حضور مشرف شدند سلطان اویس
که از خدمت پدر مفارقت و در اصفهان بسر میبرد شرف دست بوس یافت
محفوظ نظر عنایت گشت از نفحات آیات چنین مستفاد میشود که درین
روز باسموم ورود عالم آخرت گردید شاه شجاع در کمال شوکت و ابهت باصفهان
درآمد و بر جراحت قلوب اصفهانیان ستمدیده مرهم عنایات و التفات گذاشت
حکام بلاد و اطراف قم و کاشان و کردستان باستان معدلت بنیان روی
نهادند چون از اختلال احوال سلطان حسین پسر سلطان اویس حاکم آذربایجان
اخبار متواتر رسیده بود شاه شجاع با دوازده هزار سوار عزیمت آذربایجان نمود
چون بقزوین رسید اهل آنجا در مقام سرکشی و تمرد بودند فی الجمله گوشمالی
بآنها داد و روی بسوی تبریز نهاد در عرض راه سلطان حسین با سی هزار سوار
بعزم شور و شین و دچار گشت پس از مقاتله شدید شکست بر لشکر سلطان
حسین افتاد شاه شجاع تبریز را به تصرف درآورد شاه منصور را با دو هزار

سواره به قراباغ فرستاد شاه شجاع بواسطهٔ مرض درد پا و شدت فصل
شتا و برودت هوا از تبریز طبل رحیل کوفت عازم اصفهان شد چون
از قزوینیان در مراجعت شاه محمود خلاف و عصیان ظاهر گردید آتش نهب و تاراج
در شهر قزوین اشتعال و رواج یافت سلطان حسین از تبریز ایلچی و سفیران خوش
تقریر خیرخواه باصفهان فرستاده بیانهٔ التیام کامل حاصل شد و دختر سلطان
اویس را که در صفهان بود به سلطان زین العابدین تزویج فرمود حکومت اصفهان
با یشان عنایت شد شاه یحیی دیگر دوباره در مقام سرکشی و طغیان برآمد شاه
منصور برادرش به تنبیه و تأدیبش مأمور گردید باز از در عجز و لابه درآمد چون
مردی حیله ور و شیطنت اثر بود مکرر صلح و جنگ مینمود برادر دیگر شاه یحیی
که شاه سلطان حسین نام داشت آنهم از شاه یحیی رنجیده بشاه شجاع پیوست
در سال هفتصد و هشتاد شاه شجاع بجانب سلطانیه و محاربهٔ سارق عادل
توجه فرمود محاربه بحث در میان آمد سارق عادل متحصن گشت عاقبت بمصالحه
انجامید شاه شجاع بشیراز معاودت کرد پیر علی نامی را از سرداران نامی
بشوشتر فرستاد آمده یزد را بحیطهٔ تسخیر درآوردند چون در آن اوقات شاه منصور
از شاه یحیی برادر و عم نیز بداختر رنجیده خاطر در بغداد روزگار می گذرانید

سلطان

سلطان احمد والی بغداد لشکر بیاری او فرستاد شوشتر را متصرف درآورد
در سال هفتصد و هشتاد و پنج سلطان شبلی پسر خود را با امیر سنقر نامی گرفت
پسر را کور کرد و سنقر را بقتل رسانید درهمین سال مخدوم شاه والدهٔ شاه
شجاع و سلطان حسین برادر شاه یحیی روی بعالم آخرت نهادند خلاصه
کلام که در این ایام سلطنت زحمات بسیار کشید جراحات بسیار یافت
چون مداوات مدام و لوطی تام داشت مزاجش از جادهٔ اعتدال منحرف
گشت علل متضاده بهم رسید چون آثار ارتحال در خود مشاهده کرد سلطان
احمد برادر و سلطان زین العابدین پسر را طلبید نصایح مشفقانه نمود حکومت
کرمان بسلطان احمد و ولیعهدی را به سلطان زین العابدین تفویض فرمود
سلطان احمد را بسمت کرمان فرستاد شرحی بخدمت امیر تیمور گورکان
که در آن اوقات در خراسان بود بخط خویش نگاشت چون در آن
این جهان وشیوه و عبرت فرمانفرمایان زمان بجا یده بود صورت
این مکتوب را برشتهٔ تحریر کشید هو الحی لا اله الا هو له الحکم و الیه ترجعون
عالیحضرت گردون بسطت فلک بنا و معدلت شعار مکرمت آثار نوئین
کامکار اعتضاد سلاطین گردون قبه شهسوار مضمار عدل و احسان اعدل

اکاسره زمین و زمان المنظور بانظار عنایت الملک الدیان قطب الحق و
الدنیا والدین امیر تیمور گورگان خلد الله ملکه و سلطانه ملاذ قیاصره گیتی
و ادر و ملجاء جبابره چرخ اقتدار باد و در تعظیم اوامر آسمانی و تحری مراضی
سبحانی موید و موفق و حق جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی
باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رسانا د بمنه القدیم و طوله العمیم
بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد انها میکند
که چون بر رای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث
و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف مموه آن التفات ننموده اند
و نعیم باقی را بر جهان فانی راجح داشته و حقیقت دانسته که فنای هر
موجودی از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند
روز که از بارگاه [illegible] بیچون عز شانه و عظم برهانه منشور تعز من تشاء موشح
بتوقیع تؤتی الملک من تشاء ارزانی داشته اختیار فوجی از بندگان
خدای تعالی بقبضه این فقیر نحیف داده اند برحسب قدرت و امکان در اعلا
اعلام دین و امضای شرع مبین و اتباع اوامر سید المرسلین صلوات الله
و سلامه علیه الی یوم الدین کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیر

دستان را خالصا لوجه الله تعالی مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت
الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بوده مشفقت باکافه خلایق توجهی
کرده شد که گویا شمه بسمع مبارک رسیده باشد و چون از جناب معدلت
پناهی عهد مصادقت و عقد محبت بروایت خلوص معتقد شده بود
فتوح روزگار دانست در ابقاء آن راسخ دم و ثابت قدم زیست
و پیوسته مکنون خاطر و مکتوم ضمیر آن بود که [illegible] تا تو
تا در آن روزگاری که زعامت نبود و از آنحضرت علی التعاقب و التوالی
زلال الطاف و سجال اعطاف چنانچه بر عالمیان مشکور و مستحسن باشد مترشح
بوده این معنی را موجب مباهات میدانست و در اینوقت که از بارگاه
کبریا نسیم دعوت والله یدعوا الی دار السلام بمشام جان رسید و
بمقتضای و لن تجد لسنة الله تحویلا حلقه طلب بر در دل زد که عرش است
نشیمن تو شرمت بادا کایی و مقیم خطه خاک شوی والحمد لله که هیچ گونه
حسرت در دل نمانده است و با وجود انواع زلت و تقصیر و اضعاف
آثام و اجرام که لازمه وجود انسان است هر آرزو که در مخیله وجود
بشری گذشته تواند بود از مواید احسان حضرت سبحان که فلا تعلم نفس

و اخصّهم من قرّة اعین در این پنجاه و سه سال که اتفاق نزول این منزل
خاک افتاده در کنار مراد نهاده‌اند متی زدت تقصیرا تزدنی تفضلا کأنی بالتقصیر
استوجب التفضلا با وفور جاه عظیم و ورود اجل اهل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام
لبیک تبه نفس مطمئن راندا ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد و بدین مژده
گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست با انضمام بضاعت
کلمه طیبه توحید که در سراچه دنیا بدان رسیدیم اثقال آمال از دوش
نهاده روی تضرع بحضرت آورده کرده‌ایم یک اشاره از ما بر دوید این
رجاء واثق اهل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگرچه
عین زحمت دانیم محض رحمت باشد زهی سلام تو آسایش سکینه روح زهی
کلام تو مفتاح گنجهای فتوح والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا
وخیر املا بر بقای ایام عمر و دولت و دوام کامرانی و سلطنت و جاه و ملک
آنحضرت سلیمان منقبت سکندر مرتبت باد و سایه معدلتش بر سر خلایق
پاینده بحق الحق و اهله بنابر صدق نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت
معدلت پناهی از آفتاب روشن‌تر است واجب دیده صورت حال انها
کردم و فرزند دلبندم زین العابدین عمره فی ظل عنایتکم او را بخدا و بخداوند

سپردم

سپردم و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب ملک پناهی سپارش
نمودن احتیاج نمیدانم چه بحقیقت دولتخواهی آنحضرت را پیوسته ذخر
اخلاف دانسته‌ام چنانچه از سجیه کریم و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین مرجو
مضمون ان حسن العهد من الایمان کار بسته بقاعده مقرره ایشان را با جمیعهم بجانب
مبارک خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق بر احوال ایشان گسترانند بوجهی که
آثار آن صغار و کبار در روزگار دریابند و در افواه باز گویند و حاسدان
قاصد آن که سالهاست تا در آرزوی چنین روز بوده‌اند مجال شماتت و محل
استیلا نیابند و اهتمامی موجب افتخار دیگر چه سیل جهد بر خیل شمارند و این دو بیت
مخلص را که میثاق عهد مودت توفیق عزت یافت بفاتحه دعای خیر یاد
فرمایند تا بیمن همت آن صاحب دولت از مضمون آیه یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی
ربی وجعلنی من المکرمین محروم نمانند هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی القاء این صحیفه بموقف
بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد وحق تعالی بر عمر و اقبالش
برکت کناد بالنبی و آله الامجاد مخلص‌ترین دولتخواهان زمان داران امیدوار
شاه شجاع در سال هفتصد و هشتاد و شش که کلمه حیف از شاه شجاع با آن
مطابق است بجوار رحمت ایزد متعال انتقال نمود از مکارم اخلاق و آثار شفقت

آن زبده آفاق چنین مسطور است که مراجعت از شکارگاه پیره زالی سر راه
بر او گرفته عرض نمود که مرا دو دختر یتیم است که از غایت پریشانی
پدر ایشان نزد فلان تاجر جدید الاسلام به مبلغ چهار صد دینار وام مرهون
نموده ام و چشم داشت عنایتی از پادشاه دارم شاه را دل بسوخت
و اشک از چشم جاری می نمود فوراً از مرکب پیاده شد و بر زمین نشست و به
همراهان آورد که هر که مرا دوست میدارد چیزی بیاورد امرا و ایشان تا قربان
حتی المقدور چیزی حاضر ساختند چنانچه قریب به ده هزار اشرفی شد بعد از آن
فرمود هر یک از شما میل به دامادی دارد اظهار کند دو نفر خواستگار آمدند
شاه مواجب هر یک را در سال دو هزار تومان معین گردانید چهار صد اشرفی
وام او را به شخص جدید الاسلام وا نموده به دختر را چهار هزار اشرفی از خزانه
خویش در وجه تجهیز مقرر فرمود اموال موصوله از همراهان به پیره زال عنایت
شد و دختران را بحرم سرا فرستاده کما ینبغی لوازم عروسی آنها پرداخته بخانه
شوهران فرستاد چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار پس از وفات شاه شجاع در
ایام هزیمت امرا و ارکان و اوضاع سلطنت سلطان زین العابدین را فراهم آورده
بر حسب وصیت پدر مالک تاج و تخت گشت چون از جانب مادر شرف سیادت نسبت

بود اگر افعال و اعمالش بر وفق شریعت غرا و ملت بیضا صادر می گشت امیر
مبارز الدین اصفهان شاه نامی را مملکت مدار نمود سلطان بایزید عم که بحکومت
اصفهان نامزد شده بود بر حسب مصلحت منتقلاً نفر شاه اصفهانیان چون عرصه را
از وجود حاکم خالی دیدند لاعلاج به یزد فرستاده و شاه یحیی را بحکومت خود طلبیدند
شاه اله خود که عمری در این تمنا بسر میبرد بلا تأمل باصفهان رفت و انکاره را
بحیطه تصرف آورد امیر اصفهان شاه چون قصه را بحضرت رسانید باد غرور در دماغش
وزید بخیال سلطنت افتاد چون سلطان زین العابدین از خیالش پی برد
سموکش ساخت بجاکش سپرد و از آن طرف نیز شاه یحیی چون در اصفهان استقلالی
پیدا کرد بطمع تسخیر بال بلند پروازی گشود و روانه شیراز شد سلطان زین العابدین
جمعیتی فراهم آورده استقبال نمود بعضی از لشکریان شاه یحیی بسبب بخل و امساکی
که جبلی ذاتش بود روی بخدمت سلطان زین العابدین نهادند از این طرف
سلطان ابویزید نقار از برادرزاده به نزد شاه یحیی رفت بدون مقابله
و مقاتله مصلحین خیر اندیش پای در میان گذارده قرار بمصالحه گشت حکومت
ابرقو به سلطان ابویزید قرار گرفت سلطان زین العابدین تمکن سلطنت آمد
شاه یحیی باصفهان رفت چون در ایام حکمرانی اصفهان سلوکش غیر مرضی بود

اصفهانیان با اجماع از شهر خویش اخراج نمودند به یزد رفت سلطان زین العابدین
با لشکر باصفهان رسید اهالی آن دیار را از معدلت خویش امیدوار
نمود مجد الدین مظفر خال خود را نیابت داد و رو بطرف نهاوند و عمو یزید که در انجا از
جانب شاه یحیی حاکم جدید بود فرار کرد و به لرستان رفت سلطان زین العابدین
در نهایت ابهت و اعزاز بشیراز مراجعت کرد در سال هفتصد و هشتاد و هشت
که امیر تیمور گورکان همت بر تسخیر عراق و آذربایجان گماشت ایلچی باحضار
سلطان زین العابدین مامور داشت که بنا بوصیت شاه شجاع در مقام عنایت
و تقویت برآید سلطان زین العابدین به توهمات و تسویلات شیطانی بل
حسب تقدیر آسمانی اطاعت ننمود در سال هفتصد و هشتاد و نه حضرت صاحب
قران باصفهان تشریف آورده و کرد در انجا آنچه کرد بعد عازم شیراز شد
برگشته اثر فرار را به شوشتر رفت شاه منصور بن عم که در انجا حکمران بود
او را گرفت و در قلعه سلاسل سلسله اش کشید محبوسش گردانید چون امیر تیمور
بسبب فتور ما وراء النهر از شیراز مراجعت کرد شاه منصور که از جمله سلاطین
مظفریه غیرت و برتری داشت و از مجاهدان عرصه روزگار بود بشیراز آمد
برادرش شاه یحیی که از جانب امیر کبیر حکومت داشت لوای فرار برافراشت

شاه منصور

شاه منصور بر طبق نام خویش منصور و کامران بحکمرانی مشغول گردید خواجه
حافظ علیه الرحمه راست بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید
فتح و بشارت بمهر و ماه رسید باندک مدت خبر متواتر آمد که سلطان زین العابدین
موکلان را فریفته و از شوشتر گریخته باصفهان رفت بدون مانع شهر را
متصرف شد با سلطان احمد عمش حاکم کرمان متفقا بشیراز می آیند شاه منصور غالب
آمد سلطان زین العابدین بسبب اصفهان فرار کرد شاه منصور بتعاقبش شتافت
سلطان زین العابدین چون امکان توقف نیافت بجانب ری نهضت نمود موسی
جوکار از جانب صاحب قرانی در آن ملک مختار بود او را گرفته باصفهان
فرستاد در سال هفتصد و نود و دو شاه منصور او را میل کشیده حبس نموده خود
نهضت نمود و کرمان لشکر کشیده نیران نهب و اسر و قتل در آن سامان شعله ور
گردانید بشیراز مراجعت کرد در سال هفتصد و نود و پنج که امیر کبیر گیتی ستان
مرة بعد اولی به تسخیر ممالک ایران عزیمت فرمود از سمت شوشتر بجانب
مملکت فارس نهضت نمود قلعه سفید را جبرا و قهرا مسخر ساخت بشیراز آمد شاه
منصور فرزانه با سه چهار هزار سوار مردانه در صحرای کویم چهار فرسنگی شیراز
با صد هزار لشکر مصاف داد چنان مردانگی و دلاوری از او بظهور رسید که

شاه منصور مظفر با استقلال
روی نهاد و در صد و دو نفر
روی داد

نموده تحسین دوست و دشمن گردید کارزاری نمود که اگر رستم و اسفندیار
در زمرهٔ احیا منتظم بودند بچاکریش افتخار مینمودند از آنجا که هر عیب
کرد چه برگشت بهر منصور مقهور شد اسپش خطا کرد بر زمین افتاد مجروح
و ماسور کرده سرش را بریده بنظر امیر کشورگیر رسانیدند ذلک تقدیر
العزیز القدیر در تاریخ این واقعه گفته اند شهریار عصر منصور انکه او
در زمین ملک تخم داد کشت ملک هشت چون از داد دنیا که از سایر
فتوحات امتیاز داشت امیرزادهٔ عمر شیخ حسب الفرمان امیر کشورگیر صاحب
تاج و سریر مملکت فارس گردید کمتر از یک سال باستقلال حکمرانی کرد درحالتیکه
دامن همت بر تسخیر قلعه سیرجان کرمان بر میان زده چاپار صاحبقرانی رسید
و فرمان احضارش رسانید حسب الامر پدر عالیمقدار با غازیان جلادت
شعار عازم حضور شد امیر سونجک را بضبط مملکت و اتابکی شاهزاده اسکندر
مامور فرمود چون از کردستان گذشت بقلعهٔ مختصری که از خرماتو می گفتند
رسید جمعی را بطلب و اخذ سیورسات مامور گردانید اهالی قلعه با آنکه جمعیتی
نداشتند گردن بسرکشی افراشتند امیرزاده غضبناک بقتل و اسر آن
جماعت بیباک فرمان داد خود سوار و بر فراز تلی بنظاره مشغول بود که

پس ازین فتح مبین روشن شد ملک هشت لاجرم تاریخ

تاکه از شست قضا تیری گشاده یافت بمقتلش رسید فوری روانهٔ عالم آخرت
گردید امیر صاحبقران چون از این مقدمه مصیبت توامان مستحضر شد
فرمان حکومت باسم امیرزاده پیر محمد که خلف اکبر و ارشد امیر شیخ بود بمصحوب
اوچ قرا بهادر فرستاد امیرزاده پس از ورود حامل فرمان از ماهان
تنزل با نعش امیرزادهٔ مرحوم بشیراز مراجعت کرد و پس از مدتی نقل بسمرقند
نموده مدفون ساختند این سانحه در سال هفتصد و نود و شش روی نموده
امیرزاده پیر محمد زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت گرفت چون چند
روزی بر وسادهٔ حکومت آرمید اخبار عصیان و طغیان پسر ابوسعید طبسی
در یزد بسمع شریفش رسید حسب الامر امیر صاحبقران با داروغگان
کرمان و اصفهان و لشکری بیکران بیزد رفته بمحاصره و محاربه مشغول شدند
چون زمان محاصره امتداد یافت قریب سی هزار نفر از گرسنگی در یزد
هلاک شدند پسر ابوسعید و متابعان روی بفرار نهادند شهر بحیطهٔ تسخیر درآمد
امیرزاده پیر محمد مراجعت نمود دست اسراف و اتلاف در مالیات دیوانی
گشوده چون ماجرا بسمع امیر کشورگشا رسید حکم باحضارش فرمود چند
روزی مغضوب معاتب گشت چون بار دیگر امیر نهد افسر بر سر عنایت

آمد مجدد بحکومت فارس فرستاد تا زمانیکه وفات سلطان صاحبقران
روی نمود بحکمرانی فارس مشغول بود چون این خبر محنت اثر بشیراز رسید
سکه و خطبه بنام حضرت شاهرخی مزین گردانید ایلچی و عرایض بجانب هرات
فرستاد و در همان اوقات که سال هشتصد و نه بود میرزا اسکندر و میرزا رستم
برادرانش بعزم تسخیر شیراز رسیدند میرزا پیر محمد محصور شد زمان محاصره
چهل روز امتداد یافت چون از فتح قلعه ناامید شدند بقدر امکان بلوکات را
ویران نموده مراجعت نمودند در سال هشتصد و ده میرزا پیر محمد در صدد
تلافی در آمد عازم تسخیر صفاهان گردید اصفهان و کاشان و گلپایگان را بحیطه تصرف
در آورده بصوب شیراز قرین دولت و اقبال مراجعت نمود در سال هشتصد و
دوازده عزم تسخیر کرمان فرمود میرزا اسکندر برادر دیگر رفیق سفر بود چون میرزا
پیر محمد لطفی عام و کرمی تمام داشت در رعایت ارحام و سایر اهل اسلام فروگذاشت
نمیکرد و اغلب و اکثر اهالی فارس و یزد و کرمان مایل باطاعت و فرمانبرداریش
بودند ولی امیر ایدکو در آن وقت بحکومت کرمان مامور بود بلحاظ حضرت
شاهرخی اطاعت امیر پیر محمد را نکرد لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گردیده
خرابی آغاز کردند عاقبت الامر بمیانجی انفاس شاه نعمت الله کرمانی مصالحه

روی داد

روی داد و امیر پیر محمد بشیراز مراجعت نمود عازم تسخیر خوزستان گردید
شوشتر و دزفول و حویزه تا سرحد بغداد بحیطه تصرف در آورده و غنایم بیحد
بصوب شیراز منعطف گردانید مجدد عازم کرمان شد میرزا اسکندر
برادر نیز ملتزم رکاب بود چون بمنزل دوچاه رسیدند حسین شربتدار
که از غلامان شاهزاده والاتبار و شربتدار بود بخیالات باطله نفسانی
جمعی از اشرار با خود یار ساخته نیم شبی شاهزاده عظیم الوقار را بدرجه
شهادت رسانید میرزا اسکندر چون از این مقدمه باخبر شد با دو نفر نوکر
راه فرار پیش گرفته بشیراز آمد با تیمور خواجه که نایب الحکومه میرزا پیر محمد
بود سانحه واقعه را بیان فرمود اعاظم و اعیان میرزا اسکندر را
بر خود حکمران ساختند حسین شربتدار بعد از بشیراز آمد جنگ و غوغا
بر پا شد لشکر اگر خدمت میرزا اسکندر را اختیار نمودند شربتدار
ناکار بجانب کرمان فرار نمود در راه به بعضی از لشکریان شاهزاده
مرحوم دچار شده گرفتار گردید بشیرازش آوردند بعد از تشهیرش او را
به بئس المصیر فرستادند در سال هشتصد و سیزده میرزا اسکندر چند روزی
کردی نموده عرضه داشتی بحضرت شاهرخی فرستاد فرمان انتصاب حکومتش

رسید میرزا بایقرا برادرش را بمعاونتش مامور فرمود میرزا اسکندر
چون اعوان و انصاری بهم رسانید بسبب غرور دعوی کردید از سکه و خطبه
اسم حضرت شاهرخی را انداخت و باسم خود مزین ساخت کوس
طغیان و گردنکشی بنواخت در همان اوان شاهرخ سلطان بعزم تسخیر عراق
و آذربایجان تشریف فرمای مازندران شده چون رایات فتح آیاتش
به بوک خار که از توابع طهران است رسید امیر چاپان و سعد الله که از جمله
منشیان میرزا اسکندر بودند بحضور شاهرخی مشرف شده از خیالات
نکر میرزا اسکندر شرحی مفصل معروض داشتند اردوی کیوان شکوه
از راه ساوه باصفهان محصور کردید تا بعاقبت اگر در سلک چاکران حضرت
شاهرخی انتظام یافتند چون این خبر مسموع اهالی شیراز شد از راه
عاقبت اندیشی پسر میرزا اسکندر و کسان او را گرفتند سکه و خطبه
بنام پادشاهی متوشح ساختند با پیشکشهای لایق باستان بوسید کاخ خلافت
فرستادند لطف الله چاپان تور بضبط اموال و حکومت فارس مامور
کردید ولی بمجرد ورود بموطن بعضی از امرای فارس را مقتول نمود باین
سبب معزول کردید امیر سید علی ترخان بحکومت رسید چون مدت ایام محاصره

نزول اجلال فرمود میرزا اسکندر به مخالفت متفاوت از راه ... نمود و در این حرکت عاقبت در اصفهان

اصفهان

صفهان به پنجاه روز کشید میرزا اسکندر روی گریز آورده جانب او را تعاقب
نموده مغلولا بحضور شاهرخی رسانیدند در سال هشتصد و هفده مکفوف البصر
کردید در سال هشتصد و هجده حکمرانی مملکت فارس به ابو الفتح سلطان ابراهیم
میرزا ولد خود عنایت فرمود امیرزاده بن شاهرخ بحکومت و ایالت
مملکت رخ نهاد حاکمی عادل بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب متصف
بود از سایر امیرزادگان نهایت امتیاز داشت بعد از مراجعت
حضرت شاهرخی میرزا بایقرا برادر میرزا اسکندر پای تهور و جسارت
پیش نهاد و لشکر بجانب شیراز کشید با سلطان ابراهیم میرزا مجادله نموده
غالب کردید سلطان ابراهیم با برقو رفت میرزا بایقرا بشیراز آمد چون
حضرت شاهرخ از این ماجرا آگاه مطلع شد بلا تامل از راه یزد بشیراز
تشریف آورده میرزا بایقرا در خود قوه مخالفت چون ندید با امیرزاده
بایسنقر توسل جست شفیع شد بارش فرستادند که در آنجا محبوس باشد
سلطان ابراهیم مجدد بشیراز تشریف آورد و خاقان خلد مکان از راه
کرمان بدار السلطنه مراجعت فرمود سالها سلطان ابراهیم بدولت و اقبال
بساط معدلت گسترده انوار ملاطفت و سیاستش که از لوازم حکومت است

به

بر مملکت فارس تا بید تا در سال هشتصد و سی و نه بعارضه چند روز
مبتلا گشته دست تصرفش از مملکت بدن کوتاه شده بجانب مملکت جاویدان
و گلستان جنان روی نهاد و خلقی از خانواده سادات نسابه شیراز در
حضرتش از وی مخلف بود موسوم بمیرزا عبدالله شیرازی حسب الامر جد
بزرگوار بحکمرانی مملکت فارس مأمور گردید اتابکی و وزارتش بکف کفایت
شیخ محب الدین ابوالخیر گذارند چون مردی طامع و بی‌خبر بود عموم اهالی
مملکت از امرا و رعایا بشکایت و دادخواهی در آمدند معزول شد
امیر جنیدی که از امراء عظیم الشأن بود بجایش منصوب گشت مشار الیه بمحض ورود
چندان ظلم و ستم نمود که مضمون رحمة الله علی نباش الاول در زبانها جاری
گردید ولی خداوند عادل مهلتش نداد عزرائیل را بسر وقت آن ظالم فرستاد
خواجه معزالدین سمنانی بجایش آمد ولی شیخ ابوالخیر دندان طمع نکند خود را
به لطایف الحیل از شیراز بیرون افکند چون بهرات رسید سابقا
صرف از تشار وزراء و امراء نمود مجدداً بمنصب وزارت سرافراز و در
نهایت ابهت و اعزاز بشیراز رجعت نمود اواخر دولت شاهرخی میرزا سلطان
محمد که حاکم عراق بود بهوس تسخیر شیراز افتاد لشکر بآن سمت کشید چون میرزا

بشیراز

عبدالله قوه مجادله و محاربه در خود ندید متحصن گردید میرزا سلطان محمد مشغول
محاصره شیراز شد حضرت شاهرخی از استماع این خبر عازم عراق و
فارس گردید میرزا سلطان محمد دست از محاصره برداشت بعراق رفت
در سال هشتصد و پنجاه و یک حضرت شاهرخی ایام حیات را بدرود نمود
میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایله خبر یافت در ثانی بعزم تسخیر
فارس رایت ملک ستانی برافراخت میرزا عبدالله بعزم مدافعه از شیراز
بیرون آمد چون مسافت میان فریقین قریب شد آتش محاربه زبانه گرفت
میرزا عبدالله منهزماً خود را بقلعه اصطخر رسانید چند روزی در آنجا
به پریشانی گذرانید میرزا سلطان محمد مظفر و منصور بشیراز در آمد میرزا عبدالله
مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از چندی برحسب الخواهش خودش
عازم خراسان شده مدتی در ماوراءالنهر رایت استقلال برافراشت
در سال هشتصد و پنجاه و پنج در یکی از معارک سرای سپنج را وداع نمود
کتاب روضة الشهداء را ملا حسین کاشفی سبزواری باسم میرزا عبدالله
تالیف نمود خلاصه عموم اهل فارس و عراق سر بخط فرمان میرزا سلطان محمد
نهادند چون در ممالک فارس و عراق خود را پادشاه بالاستحقاق

و به بخیال میرزا پسر جهان شاه در ممالک متعلقه لشکری فراهم آورده
عازم آذربایجان گردید میرزا بابر به لشکر خراسان باستقبالش شتافت در
حدود جام دو لشکر خراسان و شام بهم رسیده داد کوشش دادند لشکر خراسان
منهزم گردید میرزا سلطان محمد بهرات رسیده به تنظیم و تمهید امور مشغول شد
برحسب تقدیر در هرات قحط و عسرتی عظیم روی داد میرزا سلطان محمد لاعلاج
بمطالبه خراج زیاده از اندازه اشتغال ورزید موجب تنفر خلایق شد
میرزا بابر که منتظر چنین روزی بود بدفعش روی نمود فیما بین لشکر محاربه
واقع گردید عاقبت میرزا سلطان محمد ترک خراسان گفته عازم عراق
شد بار دیگر شوق مملکت خراسان دامنگیرش آمده با سپاهی تجهیه در نسبت
روی پسر گردید میرزا بابر در بسطام بود بعد از شنیدن این خبر آدمی
تجهیه اصلاح ذات البین فرستاد و گرگ آشتی در میان آمد بابر سلطنت
بمازندران رفت میرزا سلطان محمد نقض عهد نموده بجانب خراسان
شتاب گرفت میرزا بابر نیز از اطراف عازم خراسان شد در
منزل چناران خبوشان بهمدیگر رسیدند جنگی شدید روی داد میرزا سلطان محمد
منهزم شد در حین فرار گرفتار گردید حسب الامر برادر شربت مرگ چشید

میرزا بابر بشیراز آمد سه چهار ماه در شیراز مضرب خیام سپاه ظفر
پناه نمود میرزا علاءالدین سنجر را بحکومت مستقل گردانید مراجعت نمود
در سال هشتصد و پنجاه و هشت میرزا جهان شاه ترکمان قراقوینلو از آذربایجان
عازم تسخیر فارس شد میرزا سنجر را اخراج کرد تخت و تاج ممالک آذربایجان
و فارس و سواحل و عمان و عراق و ارمن و کردستان بآن پادشاه
نافذ الفرمان رسید صیت رعیت پروری و عدالت گستری بمهر و ماه
رسانید مملکت فارس را بمیرزا پیر بداق که ارشد و اسنج اولاد بود
بالاستحقاق واگذار نمود باندک زمانی پسر از شاهراه بندگی
و ارادت پدر بازگشت بخیالات باطل و تصورات بی‌حاصل از مقام
اخلاص و تبعیت درگذشت آخر الامر حرم محترم میرزا جهان شاه که والده
میرزا پیر بداق بود بشیراز رفت و پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را
واگذاشت و روی بحکومت بغداد نهاد و ایالت فارس به برادرش
میرزا یوسف رسید تا در سنه هشتصد و هفتاد و دو که میرزا جهان شاه
در محاربه ابو النصر حسن بیک آق قوینلو مقتول گردید میرزا یوسف چون
عازم رکاب پدر بود تا سور آمده مجهول گشت میرزا ابوسعید که در آن

آوازهٔ پادشاهی ماوراءالنهر و خراسان بود و استماع این مقدمات
نمود حکم باجتماع لشکر داد و بعزم تسخیر ممالک فارس و عراق و آذربایجان
روی توجه نهاد و ایالت و دارائی فارس را با میر نظام الدین احمد
بن امیر علی برلاس تفویض فرمود حاکم شیراز امیر سید علی که از
امراء میرزا پیر بداق بود و به نیابت میرزا یوسف در فارس حکومت
مینمود با دو هزار سوار باستقبال رفت در کریوهٔ مایین با امیر نظام الدین
احمد بجنگ درآمد چون علی التعاقب مدد به امیر سید علی میرسید امیر نظام الدین
منهزما به ابرقو شتافت در سال هشتصد و هفتاد و سه که میرزا ابو سعید
گورکان در میدان قتال امیر حسن بیک آق قویونلو مقتول شد و ابو النصر
حسن بیک تمامی ولایات ایران از آذربایجان و لرستان و کردستان
و فارس و کرمان و عراقین الی سرحد خراسان در حیز تسخیر آورد
حکومت فارس را در اوایل حال بعمر بیک موصلو و بعد بخلیل سلطان
ولد خود عنایت فرمود تا اواخر عهد امیر حسن بیک در فارس
بکامرانی و فرمانفرمائی اشتغال داشت پس از وفات والد متعالی
صفات برحسب استدعای وزرا و امرا تشریف فرمای تبریز شد

قدم

قدم بر اریکهٔ سلطنت نهاد و بر مسند شهریاری نشست بنیاد عدل و داد نهاد و
چون در محاربه خرابوردش سلطان یعقوب نهال اقبالش از پا افتاد و سلطان
یعقوب بطرزی مطلوب مرغوب بر تختگاه فرمانروائی متمکن آمد حکومت ممالک
فارس بمنصور بیک پرناک عنایت فرمود در سال هشتصد و نود و شش که
سلطان یعقوب رخت بقا بباد فنا داد و میرزا بایسنقر پادشاه شد چندی
از انقضا نرفت که او هم از میان رفت رستم بیک و احمد بیک نبایر امیر حسن بیک
به ترتیب و توالی والی ممالک شدند در آن اوان حکومت فارس بقاسم بیک
پرناک مفوض بود احمد پادشاه منظفر بیک برادر قاسم بیک را در تبریز تیغ تیز
گذرانید قاسم بیک بخونخواهی برادر باتفاق ایبه سلطان حاکم کرمان با سپاهی
چابک عازم رزم احمد پادشاه گردیدند در مرغزار قهنز تلاقی فریقین
دست داد ابواب ستیز و خونریزی برگشادند نسیم فتح و نصرت
بر پرچم علم قاسم بیک و ایبه سلطان وزید احمد پادشاه مقتول گردید
محمدی میرزا وارث تخت و افسر شد سلطان مراد که از احفاد امیر حسن بیک
بود و در شیراز نوبتی را شب میرسانید در همان اوقات بخیال سلطنت افتاد
باتفاق بعضی از امراء ترکمان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گردید در

نزول خواجه حسن انصی با محمدی میرزا ملاقاتشان روی داد محمدی میرزا
اسیر گشته مقید شد سلطان مراد بجانب تبریز رایگیز نمود چون در آن اوقات
الوند میرزا دارای قصبی از بلاد آذربیجان بود صاحب قلعه را مسخر خود ساخت
چون سلطان مراد بچهار فرسخی رسید درویشی خیرخواه موسوم به بابا
خیر الله وسیله مصالحه شده ابواب قزل اوزن را سر حد مملکتین قرار دادند
سلطان مراد تقدیم رشته در آنجا آرمیده در این اثنا بعرضش رسانیدند
که قاسم بیک حاکم شیراز عصیان و طغیان ورزیده باین سبب عازم فارس شد قاسم بیک
چون طاقت مقاومت در خود ندید باستقبالش گرایید سلطان مراد اطاعت
و انقیاد او را الا الحاح داشتند منزلش را خراب و همت بکار زدن
شاه قاسم گماشته از دو آنجا بپایان رسانید وقوع این تاریخ در سال
نهصد و هشت هجری بود در سال نهصد و نه که سلطان مراد در همدان با
پادشاه صفوی نژاد شاه اسمعیل محاربه اش روی داد و مغلوب گشت
بسمت بغداد رفت مملکت فارس ضمیمه ممالک پادشاه مرتضوی انتساب
گردید در مدت سلطنت این پادشاه معدلت گستر انجمن خلیل سلطان و علی بیک
ذو القدر کس دیگر بنظر نرسید خلیل سلطان با آنکه از الطاف بیکران پادشاه

از حکام فارس

زمان

زمان مدتها در مملکت فارس حکمران بود در جنگ چالدران که فیمابین پادشاه
روم و ایران در یک سمت میدان نشستن جمعی خود استاده بجنگ اقدام
کرد از جانب پادشاه گرده در آن محاربه ترغیب و تحریض شده عجبها نموده
علاوه بر آن خان غریب تعصب بهزیمت ضعف گردانید شمشیر زن ازرق بعداز
رفع غائله لشکر روم پادشاه انجمن و بوم کورسلیمان نام قورچی را تفتیش
مامور گردانیدند شاه آرایه در حالتی شمشیر زن رسیده که سلطان خلیل با مقربان
جلیل خود در مجلس انس بعیش و طرب و تجرع مدام از دست ساقیان گل اندام
اشتغال داشت چون مامور معهود مانند اجل موعود در آن محفل داخل
گردید بنحوی اطراف رسید که چنانچه بالتصراحه اظهار ماموریت خود نماید
سبب سرکشی و طغیان می شود لطریق نحوی اظهار مدعا باین قسم کرد
که نتیجه مسامحه در محاربه میدان جنگ چالدران حکم محکم پادشاه زمان
چنین است که بدوازده تازیانه تو را تادیب نمایم خلیل سلطان بدون
عذر و بهانه در اطاق خلوت شتافت کورسلیمان چون اجل ناگهان از
عقبش در آمد بیک ضرب تازیانه شمشیر در عالم سکر بمقر المصیرش فرستاد
سرش را بریده با فرمان پادشاهی که در دست داشت محفوظ مامورین

و توطین شیراز کرده اند و مراجعت کرده علی بیک ذو القدر مورد
عنایات سلطان شد بر قدر و مرتبه اش فزود و بحکومت دار الملک
فارس سرافرازی حاصل نمود چون نوبت سلطنت بعد از رحلت مروج
مذهب پیغمبر حجازی ولد ارجمندش پادشاه دین پناه شاه طهماسب
غازی رسید زمان سلطنتش به پنجاه و شش سال کشید در ظرف این زمان
علی سلطان و حسین خان شاملو و ابراهیم خان ذو القدر و ولی سلطان
و سلطان محمد میرزای مکفوف البصر واحدا بعد واحد بحکومت و فرمانروایی
مشغول بودند پس از ارتحال آن پادشاه ستوده خصال و جلوس اسمعیل میرزا
ولی سلطان نامزد دار الملک سلیمان گشت و قبل از حرکت از دار السلطنه قزوین
اسمعیل میرزا ملک فنا را بر دار بقا ترجیح داده لهذا ایالت ولی سلطان بعهده
تعویق افتاد نواب سلطان محمد میرزا بصواب دید امرا و ارکان دولت
جالس سریر سلطنت گشت فارس به علیخان ذو القدر عنایت رفت بعد از
زمانی به امت خان تبدیل یافت پس از چندی علیخان نامی و بعد از آن
مهدیقلیخان حاکم این ملک بودند در اوایل جلوس شهریار نامدار خاقانی
شاه عباس ماضی یعقوب خان ذو القدر بحکومت فارس سرافرازی یافت

زبانی بعصیان و طغیان بر واجب پادشاه جمجاه تشریف فرمای مملکت
فارس گردید چون یعقوب خان استقلال در خود دید گاهی هرزه زبانی
با حاکم کرمان بیکتاش در آن هنگام ستیزه و پرخاش در میان آورد و بیکتاش
خان افشار مقتول شد خلاصه اینچه لیالی به تحریکش راه یافت علم عصیان و طغیان
برافراخت چون شاه عباس عازم فارس شد در قلعه اصطخر در آمده بجمع آوری
ذخیره و لشکر مشغول گردید پس از ورود موکب سلطانی بشیراز بفاصله چند
روز بقدم شکار تا شاهی تخت جمشید تشریف فرما شدند روزی که به تجرع اشتغال
داشتند یک قیامی با صراحی و پیاله طلا بجهه وی فرستاده و پیغام کرد که
مجلس انس بانبودن آن دولتخواه بی صفاست یعقوب خان که مست باده
غرور و بی شعور بود بحضور پادشاه مشرف شد مشمول عنایت و مرحمت
در رکاب نصرت مآب بشیراز آمد گمانی آنکه با بر حکومت بطریق و نحوه مشغول
گردید باوامر و نواهی کارگذاران دیوان اعلی اعتنا و التفاتی نکرده بعد از
چند روزی گرفتار شده و مورد سخط و غضب شهریاری گردید امیر الامرایی
فارس به بنیاد خان ذو القدر تفویض شد حکومت کازرون باسمعیل سلطان
افشار و کوهگیلویه بایاقوت خان افشار مرجوع آمد چون استقلالی در امور

سلطنت سلطان جنت مکان را حاصل کردید حکومت فارس را به اللهوردی بیک
خان زرگرباشی عنایت نمود مشار الیه در اوایل حال بخدمت زرگری
اشتغال داشت بواسطه ظهور خدمت و استعداد قابلیت باشی شد در قضیهٔ
قتل مرشد قلیخان که در واقع خدمتی بزرگ و امری سترگ بود جهد استمان
وجلادتی نمایان کرد هنگام ماموریت در کشتن فرهاد خان اعتماد الدوله
وسردار کل قشونهای رشادت و تهور از ان بظهور رسید جوهر ذاتی خود را
آشکار ساخت در این ماموریت ثانی بمنصب قولر آقاسی سرافرازی
داشت در ازای این خدمت رتبه امارت و حکومت یافت زمان
حکومتش سالها کشید مصدر خدمات کلیه شایسته گردید از انجمله شیخ جزیره
بحرین بود که در ان اوان مسعود نام از جانب حاکم جزیره هرمز و جماعت
پرتکال انجا را متصرف بوده دم از استقلال میزد بیگلربیگی مشار الیه
خواجه معین الدین فالی را که ضابط لا کله دار و اسیر و انساحات گرمسیر بود
گرفتن بحرین دستور داد از فریقین مامور نمود مامورین بانجام خدمات
ماموره پرداخته اگرچه خواجه معین الدین مقتول گردید ولی خدمت مقبول شد
جزیره بتصرف گماشتگان بیگلربیگی درآمد دیگر شهر لارستان وگرشن

ابراهیم خان حاکم انسامان بود توضیح این مقال بطریق اجمال بدین شرح است
که در قرون سالفه و عهود سابقه لارستان بتصرف حکام و فرمان روایانی
بود که خود را از نژاد گرگین میلاد میدانستند و مذهب مجوس داشتند در خلافت
عمر عبدالعزیز از انطایفه ایرج نامی اسلام اختیار کرده بالمسالمه بحکام فارس
مهماتی و انها را اطاعت کرده آنها را از خود راضی میساختند معاصر شاه
عباس ماضی و بیگلربیگی گری اللهوردیخان ابراهیم خان نامی از ان سلسله
حاکم لارستان بود چون استقلال تام داشت در اوامر و نواهی بیگلربیگی
کوتاهی و اهمال مینمود اللهوردیخان با لشکری آراسته بسمت لارستان
و تصرف انسامان شتافت خان لارستان بقاعدهٔ الولد سر لابیه شجاعت
موروثی از گرگین میلاد را که چون الجمهور مشهور است بعرصه ظهور رسانید
محصور شد و ماسور گردید حکومت لارستان بقاضی ابوالحسن نام لاری
تفویض رفت و ابراهیم خان روانه اردوی کیوان شکوه شاهی شد در هنگام
ورودش بقم مریض گشت و وفات نمود حکومت آن سلسله باینجا رسید ایام
حیات را اللهوردیخان در تقدیم خدمات و معموری ولایات و
انجاح مهمات ارباب حاجات گذرانید تا در سال   بجهان جاوید

خرامید امامقلیخان ولد ارشدش بیگلربیگی فارس شد مصداق الولد سر ابیه
در اندک زمانی از اصابت رای و رزانت فکر کار مملکت را منظم ساخت
بار آن انعام و احسانش فارس را تازه و آبادان نمود از آثار رشدش در
شیراز مدرسه خان و پل خان معروف بر رودخانه کر بجا است و در گرمسیرات
فارس تجدید بندر عباس است و چون این مقدمه بیان است که جزیره
هرموز واقعه در بحر العجم تا ساحل چهار فرسخ مسافت دارد و حکومت
جزیره مذبور در آن وقت با بایسنقرشاه بن شهاب الدین بود جهازاتی
چند از دولت پرتکال باسم تجارت وارد جزیره گردید بقاعده مستمره
و طریقه معتاده کمره و حجره کوتی و خانه تجارتی در انجا ساخته و بتدریج پای
تصرف در انجزیره نهاده و دست تملک فرو گرفتند باندک زمانی کارگذار
و صاحب اختیار هرموز و توابع شدند و در بندر جرون که تا هرموز چهار
فرسخ مسافت است قلعه در نهایت استحکام ترتیب دادند و در سنه هزار و
سی و یک که امر حکومت جزیره هرموز بفیروزشاه نام و رسمش با جماعت پرتکال
ضلالت فرجام بود امامقلیخان بیگلربیگی فارس حسب الامر سلطان خلد
مکان شاه عباس بقلع و قمع اساس جماعت پرتکال و جزیره هرموز مأمور گشت

قلعه که در بندر جرون بود بحیطه تصرف در آورده و بندر جدیدی ساخت و
به بندر عباسیش موسوم نمود پس از آن بدستیاری جماعت انگریز در حمایت سفاین
و جهازات اندولت بر جزیره هرموز مستولی و طایفه پرتکال را در نهایت
خفت و ذلال از جزیره اخراج بدیار و محال خود روانه داشتند در سال
هزار و چهل و دو که شاه صفی نبیره شاه عباس سلطنت ایرانرا دارا بود و از
خیانتی که از داودخان برادر امامقلیخان در کرجستان و آذربایجان بمنصه
ظهور رسید خودش با سه پسر در میدان سعادت آباد قزوین حسب الامر
پادشاهی بقتل رسید حکومت فارس به تجزیه مقرر گردید اغورلوخان حاجب بایالت
الکاء کوه گیلویه و کلبعلی بیک نامی بحکومت لارستان و چند تن دیگر بحکومت
پاره از محالات فارس مأمور شدند از این تاریخ الی انقضاء سلطنت شاه
صفی و هم چنین ایام سلطنت شاه عباس ثانی و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین
از حکام و فرمان روایان مملکت فارس انچه لازمه تفحص و تجسس بود باجتماع
حواس بعمل آورده اطلاع حاصل نشد در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین لطفعلی
خان داغستانی برادرزاده فتحعلی خان صدر اعظم دولت در مملکت فارس
حکومت داشت بعد از سانحه قتل و تسخیر اصفهان در ایام سلطنت محمود و

شرف سلطان افغان ادلا سه واری بشهر شیراز مامور شد پس از نه ماه محاصره
و محاربه بحیطه تصرف درآوردند بار ثانی زبردست تمام افغان بیگلربیگی مملکت فارس
گردید مجملی از بدو سلطنت و تغلب سلاطین جنت مکین صفویه و طغیان افاغنه و سلطنت نادریه
که باهم آمیخته و از ترک هر یک رشته حالات گسیخته میشود برانوجه رقم زد خامه صداقت نگار
مورخین کرام اطیاب که علماء باخبر از انساب میباشند نسب سادات سلاطین
صفویه را چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت به امام هفتم حضرت موسی بن
جعفر علیهم صلوات الله الملک الاکبر میرسانند باین ترتیب که شاه اسمعیل بن
سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن ... بن شیخ امین الدین
جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین امین بن شیخ صلاح الدین رشید بن
محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی
بن ابو محمد قاسم بن آباء الکرام تا ابد دوام عامی سلطنت این فرقه عالی مرتبت از
سلطان جنید جد امجد شاه اسمعیل است چون بسبب کثرت مریدان و معتقدان و عدم
سلطان ما نفذ الفرمان در ممالک ایران اقتداری و شوکتی در خود ملاحظه نمود
خیال ملک ستانی کشود از جمعیت اصحاب ارادت لشکر و شوکت زیادت گشت
سبب توهم میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه عراقین و آذربایجان بود گردید

سلطان

در اینمقام

شیخ خواجه علی بن شیخ
موسی ابن شیخ صفی الدین ابو اسحق ابن شیخ امین الدین
شاه زرین کلاه بن محمد بن
بن محمد بن حسن بن محمد

ابو القاسم حمزه بن الامام
الامام موسی الکاظم علیه و علی
صلوات الله علیه

سلطان جنید را از وطن مالوف که اردبیل بود عذر خواست لا بعلاج اول بجانب
حلب رفتند در ثانی حسب الطلب امیر حسن بیگ که والی دیار بکر بود و با میرزا
جهانشاه خصومت داشت بدیاربکر توجه نمودند امیر حسن بیگ مصاهرتش
مغافرت جسته همشیره خود را در سلک ازدواجش کشید سلطان حیدر والد
شاه اسمعیل از این مخدره بعرصه وجود آمد بعد از چندی بقدم غزو کفار چرکستان
همت طرازان نهضت نمود از انجا عزیمت شیروانات کرده امیر خلیل والی
شیروان در مقام مدافعه سپاه چرکی بیکران در مقابل ایشان فرستاد بین الفریقین
محاربه عظیم روی داد و در آن گیرودار سلطان جنید بفیض شهادت فایز گردید سلطان
حیدر بعد از پدر عالی گهر بسریر ولایت و ارشاد آباء و اجداد نشست مریدان
و هواخواهان بگردش جمع و پروانه آن شمع شدند چون میرزا جهانشاه
در ان اوقات زمان سلطنتش با نتها انجامیده و در محاربه حسن بیگ مقتول گردید ابو النصر
حسن بیگ بسلطنت آذربایجان و فارس و عراق رسید سلطان حیدر باردبیل
مراجعت کرد و توطن اختیار نمود حسن بیگ صبیه خود علم شاه خاتون نام یا حلیمه
بیگم آغا همشیره زاده خطبه کرد در سال هشتصد و نود و دو ماه رجب شاه
اسمعیل از این مهد علیا از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهاد بعد از وفات ابو النصر

حسن بیگ و سلطان خلیل که بعد یعقوب بیگ پادشاهی قرار گرفت سلطان
حیدر بجو نخواهی پدر بصوب شیروانات نهضت نمود شیروانشاه فرخ یسار بن
اسرخیل از یعقوب بیگ سلطان زمان استمداد نمود پادشاه مجاز خیه طریقه
قرابت را از دست داد و سلیمان بیگ بیجن ها یرا با سپاهی زر بخواه به
کومک شیروانشاه فرستاد در حدود طبرسران جنگی عظیم واقع شد جمعی وافر
از طرفین بقتل رسید در آن معرکه از کمان قضا و قدر تیری جست و بر
مقتل سلطان حیدر تا سوفار نشست در ماه شعبان بدار جنان و روضه
رضوان خرامید صوفیان عظام و مریدان کرام نعش سلطان و مرشد زاده
اردبیل پیش گرفتند بعد از ورود بانجا جماعت صوفیه و معتقدان آن شاه بمتابعت و اراده
گردن نهادند باندک زمانی جمعیتی وافر و عسکری از اطراف او جمع شدند چون
این اخبار مسموع یعقوب بیگ شد بملاحظه ازدحام عوام و ظهور فتنه و فساد
و به هوای همشیره زادگان عالی نژاد واهمه کرد یک نفر از امرا را با فوجی
لشکر باردبیل فرستاد سلطان علی میرزا برادر اکبر و ابراهیم میرزا
برادر اوسط و شاه اسمعیل که در سن صغر بود با والده ماجده ایشان از
اردبیل حرکت داده بشیراز برد و منصور بیگ نام پرناک حاکم فارس سپرد مشار الیه ایشان را در قلعه

اصطخر

خود را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین ... بتن کاه ... نعش سلطان ... شاه اسمعیل ... برادر ... مقام ... مزار [illegible]

اصطخر محبوس داشت قریب چهار سال و نیم در آن دیار اوقات گذرانیدند
تا آنکه سلطان یعقوب در سال هشتصد و نود و شش وفات یافت بایسنقر میرزا
پادشاه شد و او هم در قلیل مدتی بعقب یعقوب بیگ شتافت رستم بیگ ولد مقصود بیگ
بن حسن بیگ بمقصود رسید چون شیروانشاه با رستم بیگ مخالفت میورزید
و معاندین ویرا معاونت مینمود و عقیده با استصواب اشاره امراء رستم بیگ
اولاد سلطان حیدر را از قید رها نید از فارس بآذربایجان طلبید بمقدم ایشان
خود گردانید رخصت انصراف توطن در اردبیل ارزانی داشت چون
بار دیگر بوطن و مسکن قدیم رسیدند جماعت صوفیه و معتقدان و مریدان
که در اطراف منتشر و متفرق بودند از این خبر بهجت اثر شادمان و خوشوقت
گردیده در اردبیل جمع شدند و دست اخلاص و ارادت در دامن مرشد
زادگان خود زده ملازم خدمت ایشان گردیدند چون خبر ازدحام
انام گوش زد رستم بیگ شد ایشان را صاحب داعیه و هنگامه
مقبول خاصه و عامه دیده بسبب توهمش گردید از ایشان اندیشه مند و
پریشان خاطر شد مجدد برسته برادر را به تبریز طلبید با حبس لطف نگاه
داشت اواخر که در قشلاق خوی بود و عزم ییلاق نمود قصد قطع صله رحم

دفع سلطانعلی میرزا کرد یکی از اصحاب مرحمت پناه میرزا را خبر داد از این خبر وحشت اثر
مضطرب گردیده در شبی از شبها با برادران بجانب اردبیل فرار نمودند
رستم بیگ بعد از اطلاع بر فرار ایشان ایبه سلطان نامی را که سردار لشکرش بود
بر تعاقب مأمور نمود قبل از ورود ایبه سلطان سلطانعلی میرزا شاه اسمعیل را
صغیر را ولیعهد و قایم مقام خود گردانیده بسمت گیلان نمود خود
بمحاربه اقدام ورزید تا بدرجه شهادت رسید در اواخر سال هشتصد و
نود و هشت یا اوایل نهصد باختلاف اقوال شاه اسمعیل بصوابدید حسین بیگ
لله و خادم بیگ و دده بیگ که ریش سفیدان و اعیان جماعت صوفیه و
مریدان بودند با ابراهیم میرزا برادر اکبر خود و دویست نفری از طلاران
به گیلان تشریف فرما شدند کارکیا میرزا علی والی ولایت لاهیجان مقدم
ایشان را گرامی شمرده شرایط میزبانی و مهمانی که شایسته و درخور
چنان مهمانی بود بعمل آورده هیچ از ظرایف اشفاق و مردمی فروگذار
نکرد قریب شش سال بدین منوال در گیلان بسر بردند و در آن حین ابراهیم
میرزا را ملاقات مادر و حب وطن دامنگیر شده دست از همراهی برادر
برداشته دستاری که شعار آن طبقه بود به طاقیه ترکمانی تبدیل نموده بادر

راه اردبیل گذاشت در خدمت والده محترمه بلقیس آیین خفا بسر میبرد در سال نهصد
پنج که بواسطه ضعف دولت آق قوینلو در ایران هرج و مرج خطا بهم رسید
و میانه بایندریه و اتحاد امیر حسن بیگ فتنه و فساد کلی روی داد شاه اسمعیل که در آن
زمان سیزده ساله بود من عند الله بخیال کشورستانی و ملک گیری
افتاد بعد از مشاوره با دولتخواهان و معارف و معتقدان عازم بحرکت
اردبیل شد مطلب را با کارکیا علی میرزا والی گیلان در میان نهاد مشارالیه
بواسطه قلت سن و سپاه و کثرت مخالفان و مدعیان بدخواه رضا نداد
و مصلحت ندید روزی چند این عزیمت بحیز تعویق و تأخیر افتاد مجدد که
شاه اسمعیل را در مقام اصرار و ابرام دید رضا بقضا داد و در عهده و
دیوان کارکیا میرزا علی را وداع کرده فصل زمستان را در ارجوان
بسر برده اول بهار تشریف فرمای اردبیل شدند بزیارت والد
بزرگوار و قبور اجداد عالیمقدار مشرف شد چون در آن اوقات
علی بیگ نامی و میرزا محمد رستمی بحکومت اردبیل و طالش مشغول بودند و
سپاهی هزار نفر ملازم آنها سردار بود اقامت در آن دیار را مصلحت ندیده
با امرا از قاجار عبدی بیگ و حسین بیگ دده و بیگ قرچه مشاورت در میان

در میان آمد حضرت بنابر آن عزیمت سمت گرجستان را نصب داشته ولی چون
از غازیان شجاعت گستر زیاده از سیصد نفر حاضر نبودند مسرعان تیزسیر
بجهة اخبار و احضار ملازمان جانثار باطراف و اکناف فرستادند چون آوازه
خروج شیخ اوغلی شاه اسمعیل گوش زد مریدان و ارادتمندان گردید از حدود دیار
بکر و سیواس و شام فوج فوج متوجه پایه سریر نصرت انجام شدند رایات
نصرت آیت بصوب گنجه و قراباغ افراخته تقریباً با هفت هزار سواره و پیاده
که سرقدم ساخته در آن زمان قلیل حاضر بودند چخور سعد را مضرب خیام
ظفر فرجام فرمودند از آنجا توکل بفضل خداوند منان نموده عازم قلعه
گلستان شدند فرخ یسار والی شیروان با لشکری که قریب بیست
هزار بودند بعزم محاربه و مجادله قبل از ورود خسرو مسعود در گلستان
مستعد و مهیا بودند طرفین بعد از تسویه صفوف و تعبیه الوف بعزم
سرافرازی سمند تیزتک تازی را بجولان در آورده جنگی سخت و محاربه
عظیم روی داد چندانکه از کشته ها پشته ها پدید آمد بالاخره نسیم عنایت
خداوند جلیل بر پرچم علم شاه اسمعیل وزید لشکر شیروان منهزم و شیروانشاه
در آن کر و دار مقتول گردید جمعی بقید اسر در آمدند فرخ یسار بعد از

پسرش امیر خلیل

امیر خلیل سی و هشت سال بسلطنت شیروان اقدام نمود پس از واقعه کارزار
ولدش شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه قرار در قصبه معروف شهر نو که
در کنار دریا بود قرار گرفت برحسب امر پادشاهی خلفا بیگ بجهت دفع
شیخ شاه روانه گردید شیخ شاه لاعلاج خود را با متعلقان در کشتی
نشسته بگیلان رفت شهر نو مضرب خیام ظفر فرجام شاهی گردید بفصل
شتا را در محمود آباد گذرانیدند امراء استاجلو محمد و بایاس بفتح
قلعه سپهر مماس بادکوبه مأمور شدند چون قلعه در نهایت استحکام بود زمان
محاصره امتداد یافت شاه ظفر پناه با عساکر نصرت مآثر تشریف فرمای باد
کوبه گردید چون کار محصوران بجان رسید از راه اضطرار امان طلبیدند
اعاظم و اعیان با شیع و کفن بدرگاه آمدند خلفا بیگ بحکومت آنجا فرمان
یافت در آن اثنا اخبار رسید که الوند بیگ نبیره امیر حسن بیک که
در آن اوان فرمانفرمای آذربایجان بود با لشکری بیکران بعزم محاربه
و مجادله به نخجوان آمده است از رسیدن این خبر شاه جلادت شعار
از رود کر عبور فرموده بعزم استقبال الوند بیگ عزیمت نخجوان نمود چون
بشرور رسید که حسین بیک شکر اوغلی امیر عثمان موصلی که از سرداران

نامی الوند بیک بودند بایزر حامی کام مقدمه الجیش موکب شاه ظفرپناه
پیری بیگ قاجار را بدفع ایشان اشرار مامور فرمود بعد از قاتی یرتن
حسین بیک قوم مقابله برخود دیدند هشیار و امیر عثمان با
بقیه از باز ماندگان در جنگ اسنادر گرفتار گشت حسب الامر بدوار
روان شدند موکب همایون به نخجوان رسید الوند بیک با سی هزار
مردان کارزار بمقابله آمده طرفین پای در میدان قتال نهادند و دست
بخون ریزی گشادند روز محشر و فزع اکبر ظاهر گردید بر حسب
تقدیر خداوند نصیر شکستی فاحش بر لشکر الوند بیک روی داد چندان
اسب و استر و شتر و یراق و اوانی نقره و زر نصیب لشکر ظفر اثر شد که
از حیز تحریر و تقریر خارج بود در آن جنگ گاه از روز و شب در نهایت
سرور و طرب بسر برده روز دیگر با فتح و ظفر عنان عزیمت بدار السلطنه
تبریز آذربایجان گردید در یومی مسعود که از ایام نهصد و شش
محسوب بود در تبریز بر سریر سلطنت نشسته افسر شهریاری بر تارک
مبارک نهادند خطبه و سکه باسم سامی ائمه اثنا عشر جاری شد
حکم محکم شرف نفاذ یافت که عموم اهالی ممالک محروسه در فروع و اصول

بطریقه

بطریقه علماء اهل تشیع معمول دارند تاریخ جلوس همیشت با دوشش با کلمه مذهبنا
حق مطابق است منصب وکالت بحسین بیک لله باشی و وزارت بجناب خواجگی
بامیر زکریا و صدر العظامی بقاضی شمس الدین گیلانی مفوض شد باقی
مناصب بامرای شایسته و لایق عنایت گردید الوند بیک پس از
فرار از معرکه کارزار از کرت دیگر در مقام آزمایش تیغ تیز
بر آمده جمعی از اطراف فراهم آورد شاه اسمعیل پس از اطلاع با
لشکری جرار بدفع اشرار فرمود چون بارجان رسید معلوم گردید
که الوند بیک بسمت بغداد فرار نموده اردوی کیوان شکوه به تبریز
مراجعت کرد چون فصل زمستان بسر رسید پرچم علم ستاره حشم
بعزم تسخیر عراق عجم در اهتزاز آمد امیرزاده سلطان مراد بن یعقوب بیک
که آن اوان مالک عراق و فارس و کرمان بود در محال همدان اقامت
داشت شاه ظفر همراه با هشت هزار سوار خنجر گذار بصوب همدان
لوای عزیمت بر افراشت در دو فرسنگی اردوی سلطان مراد بار اقامت
نهاد روز دیگر بمقابله رفتن روی داده نایره حرب آتش طعن و ضرب
زبانه گرفت آخر الامر شاه عالی نژاد مظفر سلطان مراد مغلوب

منهزم گشت با آنکه لشکر قزلباش تقریبا ده هزار و جمعیت سلطان مراد
پنجاه هزار بیشتر سید غازی خان از معرکه کارزار کرده بودند باشند و
قتیل شمشیر آبدار رسانید احمال و اثقال ایشان بدست لشکر ظفر مآل
بتصرف غازیان جهال در آمد در آن سال که مطابق با نهصد و هشت بود
لشکر دشمن شکر در همدان اقامت داشت در نهصد و نه شاه
با فر و جاه عازم مملکت فارس گردید سلطان مراد چون بخت را تیره
و خصم را بر خود چیره دید عنان هزیمت بصوب خوزستان منعطف
گردانید از آنجا به بغداد و از بغداد بحلب رفت سلطان کشورستان
از همدان به قم و کاشان آمد از آنجا الیاس بیک ایغور اوغلی را
بقلع پادرستمدار و دفع حسین کیا حاکم آنجا مامور فرمود خود
تشریف فرمای اصفهان و از آنجا بشیراز شدند بدون جنگ و جدل
مملکت فارس و کرمان و اصفهان را بحیطه تصرف در آوردند و در هر یک
از بلاد حاکمی با عدل و داد تعیین فرمودند چون فرار امیرزاده مراد
از خوزستان و بغداد بعرض رسید شاه مراجعت بدار الایمان کاشان
کرده چندی در آنجا بسیر و شکار گذرانیدند ملک شرف الدین محمود جان دیلمی

قزوینی

قزوینی با امیر شمس الدین زکریا شراکت در وزارت یافت قاضی
محمد کاشانی نیز منصب شرکت صدارت یافت او فاضلی که در قم شرف
زیارت معصومه مشرف بوده بعرض عالم آرا رسید که حسین کیا والی رستمدار
الیاس بیک را بحیله و تزویر بقتل رسانیده آتش غضب سلطانی شعله ور گردید
بسمت رستمدار توجه فرمود قلاع گل خندان و فیروزکوه و استا جبرا
قهرا مفتوح شد و ساکنانش عموما بروح حسین کیا زنده بدست افتاد
در قفس آهنین محبوس گردید در این منازل والی استراباد محمد حسین میرزا
که والد ماجدش میرزا حسین بایقرا پادشاه خراسان بود با کارکیا
سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی والی گیلان بعزم دیدن و دریافت
حضور شاهی وارد اردوی معلای حضرت اقدس اعلا شدند کمال
عنایات و مهربانی دیدند بتاج سقرلاط سرخ دوازده ترکی که معمول
قزلباش بود و شمشیر و خنجر مرصع و اسب زین طلا اختصاص یافته کارکیا
گیلان و شاهزاده تیموری باستراباد مراجعت نمودند و در آن اثنا خبر فتنه
یزد از رئیس محمد کره رسید مجملی از مفصل این است که رئیس محمد کره از جهت
سلاطین آق قوینلو بحکومت ابرقو اشتغال داشت و الی یزد بعد از شکست

سلطان را از دست هرات گریخت و زیرش که خواجه سلطان احمد نام ساروی بود
منضبط بود را پیش نهاد بود از جانب اعلیحضرت سلطانی حکومت یزد بحسین بیک لله
نامزد شد مشار الیه نایبی جوقه بیک نام شاملو را بسعید دی از خود معهود
بیزد فرستاد و وزیر و اهالی یزد نایب را پذیرائی نمود پس از چند روز
او را و همراهانش را با اتمام بقتل رسانیدند رئیس محمد کره از ابرقو
جمعی برداشت بیزد شتافت یزد را محاصره کرده بحیطه تصرف در آورد و وزیر
سابق الذکر را بقتل رسانیده خود مستقلا حاکم یزد و ابرقو گردید اعلیحضرت
پادشاهی بمحض استماع این اخبار با سپاه شیر شکار بسمت یزد ایلغار
فرمود پس از محاصره شدید یزد مسخر و رئیس محمد کره گرفتار گردید حسب الفرمان
رئیس محمد با حسین کیا محبوس بدستیاری آتش سوزان از حیات مایوس
شدند آنگاه از یزد بجانب طبس ایلغار فرموده آنجا را بتصرف در آورده
قریب هفتهزار کس در این ایلغار از مفسدین و اشرار بقتل رسیدند بعد از
یکهفته توقف در طبس مراجعت بسمت عراق فرموده قشلاق در طارم اتفاق
افتاد و در آنجا معروض گردید که اهالی گیلان بر کارکیا علی و برادرش
کارکیا سلطان حسن شوریده هر دو را بقتل رسانیده اند کارکیا سلطان

[illegible]

احمد خلف کارکیا سلطان حسن که در آن دو روز بیرون بود والی ولایت گیلان
شده با تحف و مبرات زیاد روی بگیلان نهاد و در تهران اتفاقا امیر کمال الدین
حسین صدر از جانب سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان با نامه و هدایا باردوی [همایون]
~~باز قابل درکات حضور نبود نامه اش از طرفه چهره ادب دور~~
امیر کمال ولایق حضور نبود مقبول نشد ولی تیمور دولت دودم که اینهم در همان اوقات دریافت
حضور نبود چون شیخی قاعده وان از خوشش تقریر هدایا و نامه مرغوب
و دلپذیر بود درجه قبول یافت با نعام و خلعت سرافراز شده مراجعت کرد
در همین قشلاق طارم چون امیر حسام الدین حکمران رشت مرتکب پاره اعمال
که منافی رای پادشاه بود شده بود جمعی از لشکر دریا موج بسمت رشت
روانه فرمود و اردوی همایون از راه طارم بخلخال و آن حدود نزول اجلال
نمود امیر مذکور جمعی از علماء و موالی را بتوسط شیخ نجم الدین رشتی که
از مقربان حضور بودند بدرگاه فرستاده استدعای عفو تقصیرات کرد
بواسطه شفاعت شیخ مرتبه قبول یافته حکم بعودت لشکر شد حاکم طارم که از
اهل خلخال و چلپیان بیک نام داشت قصد عصیان نموده بضبط اعلیحضرت سلطانی گرفتار
در روزه و بار جاودان گردید در سال نهصد و یازده تشریف فرمای آذربایجان

شدند موسم زمستان در خوی توقف فرمودند چون صارم کرد با جمعی از
اکراد در اردوی همایون فتنه و فساد و اشتعال داشتند پیرام بیک قرامانی و خلیفة الخلفا
و عبدی بیک شاملو و ساروعلی مهردار حسب الامر شهریار بدفع و رفع ایشان
شتافتند حرب عظیم واقع شد پسر و برادر رو بفرار نهادند عبدی بیک و سارو
علی مقتول شدند لهذا اسرا اکراد را عموما در اردو بازار گردن زده
بر دار کشیدند در قشلاق خوی بعرض رسید که سلطان مراد بعد از رفتن از
بغداد بعلاء الدوله ذوالقدر پیوسته استمداد نموده علاء الدوله دختر
خود را بوی داده حال در مقام امداد و اماد است اعلیحضرت شاهی نظر بآل
اندیشی از ایشان سبقت جسته پیش گرفت باحضار عساکر اطراف حکم فرمود پس از
اجتماع لشکر قیامت اثر عنان مرکب جهان گیر را بصوب آذربایجان معطوف
ساخته علاء الدوله که در محالات دیار بکر بود بصوب البستان گریزان شد
متعلقان را بسبب ولایات شام و روم فرستاده خود در قلعه که بر فراز کوهی
نهایت حصانت داشت متحصن شد چون اردوی شاهی کنار رود البستان را
مضرب خیام نصرت انجام نمودند جماعت غیرت منظر ذوالقدر در مقابل لشکر
ظفر اثر صف آرا گشته تنور حرب التهاب آتش کارزار شعله به فلک دوار رسانید

عاقبت

عاقبت فتح و ظفر قرین سپاه پادشاه گردید جماعت ذوالقدر شکسته
و پریشان هر یک بسمتی فرار نمودند حکومت دیار بکر در کف کفایت
محمد بیک استاجلو قرار گرفت مراجعت بجانب آذربایجان شد حاکم
تفلیس شرف الدین بیک نام با پیشکش و هدایا در عرض راه بحضور رسید
مورد اشفاق و عنایات گردید امیر بیک موصلو که سابقا حکومت دیار
بکر داشت با طایفه و عشیره ببساط بوسی مشرف گشت بمنصب مهرداری
سرافرازی یافت مسعود گیلانی که در گیلان بصحبت زرگری اقدام مینمود هنگام
توقف شاه اسمعیل در گیلان رابطه ارادتی بهم رسانیده بود بعد از تشریف
آوردن حضرت ظل الهی باردبیل او نیز از گیلان مهاجرت اختیار کرده در
این مدت در سلک خدام منسلک بود متدرجا ترقی مینمود تا این اوقات
که بمنصب وکالت و صدارت عظمی منسوب گشت سال نهصد و چهارده اعلیحضرت
شاهی عزیمت عراق عرب نمود بغداد را که باریک بیک نام بحیطه تصرف
داشت فتح فرمود و بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و در هر یک
از امکنه شریفه و سایر بلاد عراق حاکمی تعیین کرده حکمرانی بغداد را بخادم
بیک امیر دیوان داد ابو المنصور و خلیفة الخلفا ملقب ساخت در همان اوقات

سلطان مراد بدست آمد سلطان شامی در میان طایفه ذو القدر بقتل رسید
سر دو را بدرگاه شاهی فرستادند و از لب نجف اشرف پاره دیگر از محالات
عراق عرب به سید محمد کمونه که از سادات صحیح النسب بود ارزانی داشته
بعزم یورش خوزستان از مرتبان حرکت از راه لرستان تشریف فرما
شدند حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو بسرداری ده هزار لشکر مأمور
به تسخیر لرستان و تدمیر ملک رستم حاکم آن سامان گردیده بحکمرانی حویزه سید
فیاض که از احفاد سید محمد بن فلاح مشعشعی بود اقدام نمود سید محمد از
اهالی جزایر من البصره و واسط است از سادات و علماء اهل تشیع بود در
سال هشتصد و اند مدعی مهدویت گردیده پاره از ولایات را بحیطه تسخیر
کشید حویزه را مقر سلطنت خود گردانید اولاد و احفادش غالی شدند باهم
اکتفا نکرده حلولی مذهب گردیدند چون شاه دین پناه بحوالی حویزه رسید
سید فیاض را اسیر کرده جمعی فاسد العقیده و کفر شعار گرفتار قتل و اسار
گردیدند حاکمی در حویزه تعیین بسمت شوشتر نهضت شد حکام دزفول و شوشتر
قدم به اطاعت و چاکری رهسپر شدند حکمرانان باکفایت در آن ولایات
معین گردیده سرداران لرستان چون بحوالی قلعه ملک رستم حاکم لرستان رسیدند

و مهم

و مهم ملک را باضطرار رسانیدند ناچار امان طلبیده و باتفاق سرداران
عازم حضور گردید مورد التفات و عنایات آمده با ولایات موروثی
سرافرازی یافت بمحل خود مراجعت نمود پس از انتظام خوزستان و لرستان
از راه کوه کیلویه تشریف فرمای شیراز شدند از آنجا به شکار جلگه داراب
جرد شتافتند از والی لارستان و حاکم جزیره هرمز پیشکش و عرایض بموقف
عرض رسید مراجعت بشیراز شد فصل زمستان چون بانتها رسید عازم عراق
گردید در این اوقات قاضی محمد کاشانی که منصب صدارت داشت کوکب
اقبالش بدرجه وبال رسید معزول و مقتول گردید منصب صدارت بامیر
شرف الدین علی جرجانی شیرازی مفوض شد امیر یار احمد اصفهانی بدین
اهتمام امیر نجم الدین مسعود مورد عنایت گشته بمنصب وزارت اختصاص یافت
چون موکب همایون به آذربایجان رسید در حینیکه از تبریز عازم خوی بودند
امیر نجم زرگر بستر مرض افتاده مرض متضاعف گشت تا از این عالم درگذشت
منصب وکالت بامیر یار احمد اصفهانی رسیده و به امیر نجم ثانی ملقب
گردید حسین بیک لله که امیر الامراء و امیر دیوان بود معزول شد مناصبش
به محمد بیک استاجلو سفره چی تفویض آمد او را چایان سلطان لقب

گردانیدند موکب همایون بعد از چند روز توقف در خوی با اینکه فصل
زمستان بود بجانب شیروان نهضت کردند قلاع شیروانات را الی
دربند مفتوح گردانیدند در بهار معاودت به تبریز شد چون ممالک فارس
و عراقین و آذربایجان و دیاربکر و کرمان و خوزستان را کمال انتظام
حاصل آمد در سال نهصد و شانزده تسخیر مملکت خراسان و رفع محمد خان شیبانی
اوزبک معروف بشیبک خان را وجه همت عالی ساخته با لشکری ظفر آثار
جرار عازم آنجا بازگشت در هیچیک از منازل توقف نفرمود چون قرب
بولایت دامغان شدند داروغه آن بلده که از آدمهای شیبک خان بود از قرب
جنود مسعود خبر یافته فرار نموده حاکم استرآباد نیز طریق فرار را پیمود
اهالی و اعیان استرآباد با پیشکش فراوان باستقبال رایات ظفر نشان شتافتند
و همچنین خواجه سیف الدین مظفر بتکچی از کبود جامه متوجه اردوی همایون گشت
منصب عالی وزارت یافت پس از وصول بمشهد مقدس و دریافت زیارت
روضه اقدس حکام و داروغه کان براکثر بلاد خراسان که حکام خان شیبانی
که مقیم هرات بود از استماع این اخبار عنان تمالک و تماسک از دست داده
در اواخر شهر رجب سال نهصد و شانزده عازم مرو شاهیجان شد پادشاه

بدون قال و مقال ... تعیین و معزول ... فرار بنفوذ محمد خان ... زنا ظرف ... میتابانید

گردون

گردون کش از سمت سرخس روی بمرو نمود حاکم سرخس بتبعیت سایر حکام
ارض اقدس فرار نموده بود اهالی آنجا مطیع و فرمان بردار گردیدند
از منزل سرخس دانه محمد بیک نامی که از امراء بود مقدمة الجیش سپاه نصرت
همراه گردید محمد خان شیبانی پس از اطلاع قرب وصول مقدمه جنود مسعود خان
بیزرا و قنبرلی را که از اعیان امراء ذیشان بودند با فوجی لشکر از اوزبکان
کینه ور باستقبال فرستاد در قریه طاهرآباد مقابله فریقین روی داد
اگرچه دانه محمد بیک بدرجه شهادت رسید ولی شکست نصیب فرقه اوزبکیه
گردید علی التعاقب عساکر قزلباش رسیده آغاز محاربه و محاصره نمودند
شیبانی خان در مقام محافظت آن حصن حصین نهایت اهتمام به تقدیم
رسانید ایام محاصره بدور و دراز کشید صورت فتح روی ننمود شاه را
دیر بخاطر رسید آوازه فوزی در امور ایران شهرت داده دست
از محاصره برداشت چند فرسخی پس نشست شیبک خان از این خبر فتح و ظفر
امیدوار شد با لشکر کمی از تعاقب نمود چون بحوالی اردوی شاهی رسید
شاه جلادت پناه با لشکر حاضر عنان سمند گیتی نورد را انعطاف داد
روی بمقابله و مجادله نهاد از صباح تا وقت زوال آفتاب جنگی عظیم روی

داد

شد شیبک خان با جمعی کثیر مقتول شدند خواجه نصیر الدین حسین وزیر
و خواجه عبدالله مروی و امیر جلال الدین هروی جان قابیز را و قنبر
علی نیز از معارف بقتل رسیدند مرو به تصرف در آمد بودون سلطان سر محمد خان
شیبانی را بنظر شاه عالم پناه رسانیدند معروف است که کاسه سر او را
در طلا گرفته جام شراب مدام ساخت خواجه محمود کل ساغرچی که بتمامی
امور مهام ملکی شیبک خان مداخله و اقدام داشت بتوسط امیر نجم
ثانی منصب صاحب دیوانی یافت و از مقربان حضرت سلطان شد مشهور است
روزی در مجلس انس و سرور که خواجه از جمله مجلسیان حضور بود شاه اسمعیل
خواجه را فرمود این جام را میشناسید عرض کرد بلی علو فی الحیات و فی الممات
کاسه سر سروریست که در حیات از جمله گردنکشان طاق بود و حال در دست
مبارک صاحب سعادتیست که سر سروران آفاق است کمال حیرت و محل تعجب است
که این سلسله سلاطین صفویه مثل الماس تخت مکان و رشت مکین اشتهار داد
دادیانزا از جمله اولیاء الله میشمارند و حال آنکه بتحریر شاه طهماسب اول و شاه
سلطان حسین سایر در قطع صله ارحام و قتل پسر و برادر و شرب خاطر و
فسق و فجور متجاهر بمرتبه افراط و تجاوز از حد مشغول و مباشر بوده مورخینی که

با ایشان

با ایشان معاصر و در تواریخی که مخصوص خواطرشان برشته تحریر کشیده اند صفحه
ثبت از کتاب که تفصیل مجالس لهو و لعب و شراب و ساقیان کذا و کذا در بهایت
تعریف و توصیف آن آب و تاب و کرشده با شاه خداوند برغم و معدلت
این پادشاه معاصر افزایند که اگر هم گاهی مرتکب گردیده باشد نقیصی است
که ابدا در السنه و افواه تقریر و تحریر و در تواریخ دولتی یا غیر دولتی
تحریر نیست از آنجمله در سیاحت نامه فرنگستان که خود مرقوم داشته
مینویسند که با فلان امپراطور در مجلس ضیافت قاعده شد اول انجا
امپراطور به سلامتی من جام شراب برکشید و من بسلامتی او جامی از شربت
نوشیدم از چنین پادشاه که حفظ شریعت و پاس غیرت و حرمت خود را
باین مرتبه دارد باید ممنون بود و دعا کرد بگذاریم و بگذریم حکومت مرو را به
به ابدال بیک ارزانی فرمودند و تشریف فرمای هرات شدند ایالت
بحسین بیک لله تعلق گرفت قضاء شرعی و منصب دیوانی به امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف تفویض یافت در بهار سال نهصد و هفده اردوی کیوان
شکوه بعزم تسخیر ماوراء النهر در حرکت آمد چون کنار آب آمویه جیحون مخیم
عساکر میمون شد عبدالله خان حاکم بخارا و محمد تیمور سلطان پسر شیبک خان

و الی سمرقند و جانی بیگ سلطان حکمران بخارا و دیگر ازبکان ماوراء النهر بتوسط
امرای عالیمقدار وسیلهٔ نیک‌شان از ورطهٔ کشمکش نجات یافتند اعلیحضرت
شاهی بدولت و اقبال مراجعت بهرات و در فصل خریف عازم عراق شدند
چون بمنزل شهریار رسیدند طایفهٔ تکلو که از طوایف روم بودند و قریب
به پانزده هزار کس میشدند خروج کرده بعضی از محالات روم را چاپیده
نزدیک به پانصد نفر از تجار و غیره را حوالی آذربایجان بقتل رسانیده
به ایران آمدند در منزل شهریار شرفیاب حضور شهریاری شدند این
اعمال و افعال ایشان دال بر هرزه‌گی و شرارت بود بقتل امرا و سرکردگان
آنها حکم رفت جماعت لشکریرا در لشکر نصرت اثر ایرانی پراکنده و تقسیم فرمودند
قشلاق همایون در قم واقع شد حکام مازندران با سی هزار تومان نقد
بعتبه بوسی آمدند حکومت مازندران بمیر عبدالکریم و آقا محمد روزافزون
با الکاء تعلقه عنایت کردند میرزا شریف الدین شیرازی صدر زیارات
عتبات عالیات شاه بمیر ظهیرالدین عبدالباقی یزدی منصب صدارت
با شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه خلف فرخ یسار فیض یاب حضور گردیده
بحکمرانی شیروان شاهی مفتخر و سرافراز شد در سال نهصد و هجده چون

ازجوم

خوانین اوزبکیه ماوراء النهر خلاف شروط و معاهده بظهور رسیده
بود امیرنجم ثانی به تسخیر ماوراء النهر و معاودت بابر میرزا که از احفاد
امیرتیمور گورکان بود و در اوزکند و اندجان حکومت مینمود مامور گردید
حضرت بابری بجناب نجم ثانی در نواحی ترمذ تلاقی با لغات شهر قرشی
محاصره نمودند باندک توجهی قرشی مفتوح گردید شیخم میرزا که خال و آلی
بخارا بود با پانزده هزار کس از اهل انجا بقتل رسانیده بابر میرزا از این
قتل عام رنجش تام حاصل کرده بمملکه خود رفت امیرنجم ثانی قلعهٔ غجدوان
که حکومتش با تیمور سلطان پسر محمدخان شیبانی محاصره نمود کرده تا ایام
محاصره بطول انجامید زمستان هم رسید تنگی حاصل گردید خوانین اوزبک
از مستقر حکومت خود هر یک بامداد محصورین رسیدند در پای قلعهٔ غجدوان
محاربه سختی روی داد شکست بر لشکر ایرانی افتاد نجم ثانی با چند نفر
از سرکردگان و جمعی کثیر از احاد و افراد مقتول و ماسور گردیدند
از اسباب تجمل امیرنجم نوشته‌اند که روزی ده من تبریز زعفران
و داروچینی و سایر ادویه‌جات در مطبخ او بکار میرفت خوانین اوزبکیه
بعد از این فتح تا آن عازم تسخیر خراسان شدند حسین بیگ لله حاکم هرات

نهب سیستان و کرمان نزار نمودند چون خبر این ماجرا در اصفهان که قشلاق
اردوی همایون بود بمسامع رسید باحضار عساکر فیروزی مظاهر حکم فرمودند
بعضی از امرا را مقدمة الجیش روانه ساختند منصب امیر نجمی ثانی بمیر عبدالباقی
یزدی عنایت شد صدارت بجهت سید شریف الدین شیرازی قرار گرفت
چون مقدمة الجیش فیروز نمون بارض اقدس رسید عبدالله خان و تیمور
سلطان که هرات را متصرف بودند بجانب ماوراء النهر منصرف گردیدند
سایر خوانین اوزبک هر یک در هر جا بودند فرار را از آب جیحون عبور
نمودند لشکر قیامت اثر در چمن الکنک رادکان خیمه و خرگاه را باوج
مهر و ماه رسانیدند زینل بیک شاملو خان شد و به حکومت هرات ارزانی
وده بیک حاکم مرو که بدون جنگ گریز را اختیار کرده بود او را
معجر بر سر و جامه نسوان در بر بر خری سوار با دف و چنگ در اردو بازار
گردانیدند بلخ را بابدو سلطان رومی مفوض نمودند مجدد باصفهان معاودت
نموده قشلاق در انجا قرار دادند در ذی الحجه این سال که نهصد و هجده
بود شاه طهماسب متولد گشت در بهار سال نهصد و بیست که شاه اسمعیل در
اصفهان تشریف داشتند خبر رسید که سلطان سلیم پادشاه روم با عساکر بیشمار

المرزبوم

المرز و بوم بعزم ملک ستانی بجد و از زنجان رسیده اند باحضار
سپاه ممالک محروسه حکم فرمود و خود به تعجیل عزیمت آذربایجان نمود
چون بچالدران رسیدند محمد خان استاجلو که حاکم دیار بکر بود
و سایر لشکر اطراف که ملحق شده بودند انچه نوشته اند جمعیت هفت
هزار کس لشکر ایرانی در مقابل دویست هزار نفر رومی ایستاده بودند
که بیست هزار نفر متجاوز از سپاه رومی تفنگچی بوده اند و در ایران
از زمان یمک لوله تفنگ بهم نرسیده بلکه ندیده بودند و توپخانه روم نهایت
استعداد را داشت مختصر انکه بعد از مقاتله و مجادله لشکر ایرانی شکست
فاحش یافت میر عبدالباقی وکیل السلطنه و میر شریف الدین صدر
و سید محمد کمونه و محمد خان استاجلو حاکم دیار بکر و سارو پیره قورچی
باشی و خلفا بیک و حسین بیک لله و سلطانعلی میرزا و جمعی دیگر از
سرکردگان و اعاظم و دو سه هزار نفر از احاد و افراد لشکر مقتول
گردید شاه اسمعیل فرار را برگزیده رفت سلطان سلیم به تبریز آمده و یک هفته
در شهر توقف فرموده بروم مراجعت کرد مورخین با دانش و اهل دولت
عثمانی این جنگ عظیم سلطان سلیم را بتفصیل و در بعضی از تواریخ که ملاحظه شد چنین نگاشته اند

که سلطان سلیم با یکصد و هشتاد هزار لشکر و مدارکی بیحصر و مرکبه از آنجمله
شصت هزار شتر بارکش احمال و اثقال و اسباب حرب بود عازم دیار
عجم شد اولا عصائی و مسواکی و طیلسانی که کنایه از بودن خانواده
سلطنت در بودن از سلاله و مشایخ و اهل تجرد است فرستاد شاه اسمعیل
در مقابل حقه از طلا که در آن افیون با ورق انجبال بود ارسال داشت
باعث غضب سلطانی شد چهل هزار شیعه مذهب را بموجب فتوی علمای بیدین
با انصاف در عرض راه بقتل رسانید شاه اسمعیل چون مقابله با لشکر سلطان
در خود ندید فرار کرد بمحالات دوردست رفت سلطان سلیم یکدست لباس
زنانه برسم سرزنش بشاه اسمعیل فرستاد عرق غضب شاه بحرکت آمد مراجعت
کرد در چالدران محاربه شد شکست فاحش یافت در معرکه قتال از اسب
غلطیده دست و پایش مجروح گردید از افراد لشکرش مرکبی بوی
رسانیده سوار شده به تبریز رفت چون قدرت اقامت نداشت مدبر
گریزان شتافت سلطان سلیم به تبریز آمد پس از ایامی معدود مراجعت
نمود و رو بروم کرد زوجه شاه که اسیر کرده بود با خود برد شاه اسمعیل
رسولی و تعارف مفصول در تفحص فرستاده تمنای استخلاص زوجه خود نمود

سلطان سلیم رسول را مقتول و زوجه شاه را به خضر چلبی نام بخشش و انعام
کرد الا لعنة الله علی القوم الکافرین ای مورخ بیدین چه می نویسی که اول مرحله
بعلت عدم قدرت فرار کرد ثانی به عصبیت و غیرت بمقابله آمد هیچ ذی شعوری
در این حالت اختلال همراهی اهل و عیال رضا نمیدهد اگر خواهی گفت که
در تبریز بدست آمدند اولا شاه اسمعیل در تبریز توطن نداشت ثانی خود با
انبوه لشکر و همراهان توانست مدبر گریز برود اهل و عیال خود را نتیجه مهمات
سلطان سلیم بر جا بگذاشت تاریخ را بسیر صفحه نوشته فرمایشات رسول خدا و ائمه
علیهم السلام اکرام بزرگان قوم است و آنکه خلاف واقع و افترا خواستیم
کنیم این بهتان حالات صداقت آیات سلطان ابراهیم خان عثمانی را
شرح دهیم چون از زمره اعاظم غیر متعظ محسوب هستیم گذاشتیم و گذشتیم
شاه اسمعیل بعد از حرکت سلطان سلیم به تبریز عود نمود و پرستان را در تبریز
گذرانید جا بجا سلطان استاجلو را سردار کل و امیرالامراء نمود و خواجه
شاه حسین اصفهانی وکیل السلطنه و میرزا شاه حسین گردید منصب صدارت
به میر جمال الدین استرآبادی تفویض رفت اوقات خود را صرف جبران
کسر نمود در سال نهصد و سی و یک شاهزاده طهماسب میرزا را که چهار ساله

بفرمانفرمائی خراسان مامور فرمود امیربیک موصلو بلقب خانی و اتابکی
شاهزاده مقرر گردید درسال بیست و دو و نهصد بعلت قرب دیار پادشاه
روم شاه اسمعیل از آذربایجان حرکت نکرد در سال نهصد و بیست و چهار کارکیا
سلطان احمد و امیره دباج حکمران گیلان و رشت و شیخ شاه والی شیروانات
بتقبیل بساط پابوس مشرف شدند شاه باز ترحم با امیره دباج
بمظفر سلطان ملقب شد هر یک باوطان خویش مراجعت نمودند در سال
نهصد و بیست و شش که سلطان سلیم پادشاه روم روی بعالم آخرت نهاد
شاه والا جاه تشریف فرمای اصفهان شدند سال بعد مجددا به آذربایجان
تشریف برده و در نخجوان قشلاق گرفت در این سال امیرخان موصلو
صاحب اختیار خراسان میر محمد یوسف شیخ الاسلام را که مدار المهام
بود به تهمت و حسادت بدرجه شهادت رسانید باین سبب شاهزاده طهماسب
میرزا و امیرخان موصلو معزول و احضار شدند شاهزاده سام میرزا به اتابکی
دورمیش خان شاملو بفرمانفرمائی خراسان فرستادند در سال نهصد و بیست و
هشت بخراسان رسیدند سال نهصد و بیست و نه مهتر شاه قلی نام که از
خواص شهریار بود بواسطه اغراض نفسانی اوقاتیکه اردوی شاهی

دراز

دربزم بود شبی بعد از انقضاء مجلس شرب و مرخصی از حضور پادشاه در
حالت سکر میرزا شاه حسین وکیل السلطنه را بضرب خنجر از پا در آورده فرار
کرد ولی بدست آمد و بقصاص رسید خواجه جلال الدین محمد تبریزی بمنصب
وکالت سرافراز گردید در سال نهصد و سی چابان سلطان استاجلو امیر الامراء
وفات یافت منصب سرداری و امیر الامرائی بدیوان سلطان روملو عنایت
شد در این سال شاه والا جاه بعزم تفرج و شکار عزیمت نمودند هنگام
مراجعت در منزل سراب عارضه عارض گردید مزاج را از اعتدال
گذرانید ضعف قوت گرفت و قوی ضعیف شد از معالجه و علاج گذشت
در ماه رجب سال نهصد و سی سلطنت دار فانی را وداع کرد و روی
برای جاودانی آورد لفظ ظل تاریخ وفات پدر و جلوس شاه
طهماسب پسر است زمان سلطنتش بیست و چهار سال بود اولاد ذکور
صاحب تخت و افسر منحصر بچهار نفر بود اول شاه طهماسب دوم القاس میرزا
سوم سام میرزا چهارم بهرام میرزا بعد از انقضاء ایام تعزیه داری
و سوگواری طهماسب میرزا بر حسب ولایت عهد جالس سریر سلطنت گردید
شرح حالات سلطنت شاه و گذشته فصل بطریق اجمال آنکه شاه والا جاه

در ضمن بسط سلطنت خراسان از سایر بلاد آن چنانچه اشاره بدان شد
اهتزاز یافته در بلده هرات نشو و نما یافت بعد از انکه از اسر خان موصلو لله آنحضرت
اطوار ناپسندیده بظهور آمد از حکومت معزول آنحضرت را بپایه سریر اعلی
طلب فرمودند در خدمت والد بزرگوار معزز و ممتاز بود بعد از واقعه هایله
پدر بزرگوارش قامت با عظمتش بطراز کسوت پادشاهی در سن سیزده
سالگی آراسته گشت از اتفاقات حسنه خاتم واجب الاذعانش بدین
نقش منقش گردیده بود بنده شاه ولایت عباس تا تاریخ جلوس
همایونش نیز مطابق آمد در اوایل ایام سلطنت آنحضرت میانه امرا و
ارکان دولت جهة امر وکالت و نصب او بموافقت منازعه پدید آمد
هرگاه وزمانی یکی از اعاظم درگاه و ریش سفیدان دولتخواه مثل دیو
سلطان روملو و قارچه سلطان استاجلو و چوبه سلطان تکلو متکفل امر
وکالت و صاحب اختیار امور دولت بودند آنحضرت بجهة حداثت
سن از منازعه و مجادله امرا تغافل ورزیده چون نهال طوبی مثال
اقبالش در چمن دولت بالا کشیده بدرجه رشد رسید امرای صاحب
داعیه را بحسن تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت گردید

با وجود

با وجود خردسالی و کثرت اعدا و قلت انصار از عهده امر خطیر سلطنت
و فرمانروائی کما ینبغی بیرون آمده از برکت حسن اعمال زمان دولتش
امتداد یافته پنجاه و چهار سال کوس دولت و اقبال کوفتند بعد از واقعه
هایله پدر بزرگوارش بواسطه اختلاف ارکان دولت کوچکنجی خان
پادشاه سمرقند و تاشکند و عبدالله خان والی بخارا با هشتاد هزار
اوزبک خونخوار جرار از ترکستان و ماوراء النهر روی همت
بتسخیر خراسان آوردند آنحضرت با بیست و دو هزار کس از عساکر
اخلاص قرین قزلباش بعزم مدافعه روی توجه بخراسان نهاده در رباط
جام در برابر آن لشکر انجم حشر صف قتال آراسته روز پنجشنبه عاشر شهر
محرم سنه خمس و تسعین و تسعمایه میان هر دو گروه رزمخواه حربی دست
داد که سپهسالار فلک بهرام تیغ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر
بدندان تعجب گزید در آن روز غلبه از جانب اوزبکان گشته در وقوع یافت
اکثر امرا و عساکر را انهزام نمودند اما آنحضرت بمعاونت خسرو غیبی با سه
هزار نفر از قورچیان و خواص لشکر برگشته بر آمدند شب در آنجا نزول
فرمودند در عالم رؤیا حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام

آنحضرت ... بود نصرت اسد وار دار مردی دادند صبح روز جمعه
دوازدهم شهر محرم درست و اندیشه صواب توکلا علی الله با شمشیر آ
خته جانب تمامی خان تاختند و هزار نفر زنده آورده و سه هزار کس را
مجروح و مقتول ساختند شکست بر لشکر مخالف افتاده و راه انهزام پیمودند
خیمه و نبات النعش آسا قزلباش بعد از یاس و نومیدی ز پا تا سال
جمع آمدند تا آخر روز بکشش و کوشش مشغول سلاطین اوزبکیه آیه فرار بر
خود خواندند تا بخارا عنان باز کشیدند آنحضرت بعد از زیارت روضه
مقدسه عنان مراجعت انعطاف دادند اما عبدالله خان متوجه تسخیر خراسان
گشته بود که اصلا قطع نظر نمیفرمودند بوقت و فرصت در ایام غیبت آنحضرت لشکر
بخراسان کشیده بمحاربه امرا و محاصره قلاع میپرداخت چنانچه یکمرتبه بهرام
میرزا را که از جانب آنحضرت بوزارت غازی خان تکلو در هرات بود مدت
دو سال محاصره نمود و اکثر محال خراسان را متصرف شد و آنحضرت را
بجهه آوازه آمدن سلطان سلیمان خوندگار روم فرصت رفتن خراسان
نبود عاقبت آوازه موکب همایون را شنیده ترک محاصره نمود بطریق فرار
براه فرار پیش گرفت در سنه احدی و اربعین و تسعمائه که رایات منصوره

دفع

دفع فتنه عبدالله خان بخراسان توجه فرمودند یاغی شده و بروم رفته بود و باغوای
ابراهیم پاشای وزیر اعظم خوندگار روم متوجه آذربایجان گشته از تبریز
و سایر بلاد گذشته تا سلطانیه آمد هنوز اول عقرب بود سرما هجوم آورده برف
عظیمی بارید بسیاری از مردم او و دواب در برف ماندند و از سرما هلاک شدند
در این سفر امیر مظفر که والی گیلان بیه پس و همشیره شاه جنت مکان را در حباله
نکاح داشت و نقش مخالفت این دولت بر صحیفه خاطر می نگاشت تا اوجان
تبریز استقبال لشکر روم نموده بملازمت سلطان سلیمان رسید و چندگاه
در موکب سلطانی بود و در این اثنا رایات نصرت آیات شاهی از خراسان
عود نموده به ابهر رسیده بود خوندکار روم پای اقامت سست شده
کوچ کرده از حدود درگزین گذشته از راه کردستان بطرف بغداد
رفت طایفه تکلو که در ملازمت محمد خان بن شرف الدین اغلی حاکم بغداد
بودند باغوای اولامه و غازی خان تنگ حرامی کرده اظهار انقیاد
خوندگار روم اختیار کرده بملازمت شاه طهماسب آمده با یالت هرات
معزز گردید مظفر سلطان گیلانی در هنگام مراجعت خوندگار گیلان
رفت از خوف پادشاه جمجاه اقامت گیلان را در خود ندیده به شیروان

بود بجز یک اولامه ... امیر الامرای آذربایجان ... اربعین و تسعمائه

محمد خان با سیصد نفر از قزلباش نموده قلعه بغداد را ... مخالفت ...

رفت از خوف پادشاه جمجاه او را گرفته بخدمت اشرف فرستاد
در بعد از آن صاحب اباد مرزبه در نقش آهنین با آتش قهر سوخته گردید مملکت
او را سلطان حسین از عالم رحلت نمود خان احمد ولد آن با وجود قرابت
مصاهرت و عنایات بلانهایت پادشاهی درباره او چون همت را بغرور
مبدل ساخت لوای مخالفت برافراخت مکرر از جانب سنی الجوانب
ناصحان سخندان به نصیحتش مأمور شدند بجایی نرسید آخر الامر افواج
قاهره از اطراف اربعه چون حواس خمسه ظاهر و باطنش را انباشتند رخت فرارش
انداخته پیادگان و سواران چل تن از قرار فرمایش وزرا و منحصر رخ
بدر نهاد و شاه عرصه گیلا نزامات ساخته او را مقید و مغلول در قزوین بحضور
پادشاه جمجاه آوردند در قلعه قهقهه محبوس کردند ولی بعد از چندی
این ابیات را برشته نظم کشیده بحضور مبارک فرستاد — از گردش زمانه زار گون بگریم
از جور زمانه من که چون بگریم — با قد خمیده چون صراحی شب و روز در
قهقهه ام و لیک خون بگریم — چون بنظر انور رسید در جوابش فرمود و فرستاد
آن روز که کار تو همه قهقهه بود — یارای تو در سلطنت صد مه بود امروز
در این قهقهه با گریه بساز — کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود — ولی ترحما او را

ولد خان احمد ... سلطان
و بعد از فوت ...
حسین

پریشان

از قهقهه

از قهقهه خارج قلعه اصطخر فارس که بحسب هوا و پاکیزگی مکان بهترین
سایر قلاع بهشت نشانست القصه در آن زمان سلطان روم در دیار
ربیعه قشلاق کرده اول بهار به تحریک اولامه عازم ایران گشت به بلده
فاخره تبریز رسید شاه طهماسب غلات آن حوالی را سوخته از او در نقطه
در آن حدود از کثرت صلاح در محاربه ندیده متوجه همدان شد
سلطان سلیمان از قلت تسخیر رسات تاب توقف نیاورده مراجعت نمود
در این اوان القاص میرزا که از جانب اشرف بحکومت ملک شیروان
قیام داشت بحسب ظاهر با فساد و مفسدان سر از جیب عصیان برآورده گردن
از کمند فرمان بندگان آنحضرت جمعی از عظمای دولت قاهره را با منشور نصایح
مشفقانه با نصوب روانه فرمودند بعد از ملاقات شاهزاده قسم یاد نمود
که من بعد پا از جاده اطاعت بیرون نگذارد بعد از مراجعت امراء
باز بخیالات فاسده و افکار و سکه و خطبه بنام خود کرد دستار جمعی
از امرا را بر سر او فرستاد تاب مقاومت نیاورده فرار کرده از دست
گنه بخدمت سلطان سلیمان پوست تنجان داری او را به آمدن ایران ترغیب
ساخت عزیمت و نشی عجم نمودند القاص میرزا با اولامه را در مقدمه فرستاد

بعد در حرکت آمده تا تبریز عنان باز نکشیدند شاه طهماسب چون صلاح در جنگ
ندیده بود تمامی غلات و علف صحاری را سوخته از ماکول در آنجا اثاری
نگذاشته بودند لهذا سلطان روم زیاده از چهار روز در آنجا تاب توقف
نیاورده طبل ارتحال کوفته شدند موکب همایون تعاقب ایشان نموده
دست بردهای نمایان کردند از آذربایجان تا صحرای موش رفته اند
آنجاها را ویران و از آبادی اثر نگذاشتند القاص میرزا با جمعی از جنود
رو به طرف طهران آمده فرزندان بهرام میرزا را که در آنجا بودند بدست
آورده تا دار السلطنه اصفهان عنان باز نکشید به هر شهری که رسید
دروازه قلعه را بر خویشتن بسته دید عاقبت از آوازه موکب همایون
مراجعت نموده از راه شیراز و خوزستان به طرف بغداد رفت چون
رو به بغداد آورد حاکم آنجا او را موجب فساد بلاد دانسته در مقام دفع آن بر
آمده نهاد از بغداد گریخته به کردان رفت سرخاب سلطان را شفیع خود ساخته
حسب الالتماس سرخاب سلطان و شاه نور الدین ولد شاه نعمت الله
یزدی او را امان داده با خجالت و شرمندگی شرف پیشگاه
حضور یافته او را به قلعه قهقهه فرستادند از شامت احوال او به

بهرام میرزا بی اعتماد شده به گمان آنکه او نیز در قلعه قرار گیرد عمر هر دو
برادر و سه پسر که همراه ایشان بود در قلعه بسر آمد در سال نهصد و چهل و
هفت چون والیان گرجستان بسبب قرب جوار با بلاد آذربایجان
در مغایرت کفر و ایمان اکثر اوقات متعرض بلاد مسلمانان می شدند
لهذا شاه دین پناه به ترتیب جهاد و تسخیر بلاد و دفع فساد اهل عناد از تبریز
حرکت به طور ایلغار و وارد شهر تفلیس شدند از قتل و اسر و نهب لازمه تاخت
و تاراج بعمل آوردند لوارصاب والی تفلیس و بعضی از اعاظم و اعیان
ز تفلیس اولا به قلعه موسوم به برتیس که حصنی حصین بود متحصن شدند بعد از
جزوی مجادله و مقاتله قلعه بحیطه تسخیر در آمد لوارصاب با همراهان بکوه
زکوه فرار و متواری شدند اردوی معلی به تبریز مراجعت کرد مجدد
خبر آمد که لوارصاب حاکم تفلیس و دوانخوش و شیرمزدان که از اعیان
گرجستان بودند با اسکندر پاشا والی ارزنة الروم قلعه اردوانوج را تصاحب
نموده اند چون گشتن دین قرقره والی آنجا از جمله خراجگذاران ایران
بود لهذا رایات فتح آیات به سمت گرجستان در حرکت آمد اعاظم گرجیه
در قلعه مسمی به ورزا متحصن شدند شاه وردی سلطان زیاد اوغلی قاجار و

و بدر خان استاجلو بفتح قلعه مامور شدند بعد از گیر و دار بسیار بر آن حصار
مستولی گردیدند مردان ایشان طعمه شمشیر و نسوان اسیر و دستگیر گردیدند
کلیسائی در آن قلعه از سنگ بود در کمال نفاست و صلابت که از سنگ
تراشیده بودند و طاق و جدار و رواقش مذهب و منقش در نهایت
لطافت و در آن هیکل صنمی از طلا و مرصع بجواهر گران بها و دو قطعه
لعل بدخشان که هر یک به پنجاه هزار تومان معلوم بقیمت اهل خبره بود در
جای چشمهایش منصوب دری طویل و عریض از طلا در یکی از اوطاقها
کار گذارده بود خلاصه معبد کیشان و بر آن طلا و جواهر بخزانه عامره
سلطان تحویل گردید قلعه و حصار را با خاک یکسان ساخته از آن آثار نماند
لوارصاب امان یافت ذو الحوش و سرمزان بن جهان شاه فقد
الکاء جمیع ایشان به گنجینه رحمت شد بعد از انتظام مهام آن سامان
تشریف فرمای قراباغ گردیدند درسال نهصد و پنجاه و نه بسمت ارمنیه
صغرا نهضت شد به یک رکضت قصبه اخلاط و ارجیش بحیطه تصرف در
آمد اسکندر پاشا والی ارزنة الروم با لشکر انبوه بامداد قلعه کیان
آمد اسمعیل میرزا بمقابله ایشان مامور گردید شکستی فاحش بل افحش به پاشا رسید

درسال نهصد و شصت و سه لوارصاب والی گرجستان مجدداً سر بعصیان و طغیان
بر آورده شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار حاکم قراباغ بگوشمالش
مامور شد بعد از مقاتله و مجادله قریب به هفتصد نفر از لشکر قزلباش مقتول
شدند شاهوردی سلطان منهزم گردید ولی لوارصاب مذکور بتیغ داغر
نامی از جمعی محمد سلطان مرضی قزلباش بقتل رسید سیمون خان پسرش جانشینش
گردید و درهمین سال از اسمعیل میرزا ولد دویم پادشاه که حاکم خراسان
بود افعال و اعمالی که دلالت بر عصیان و مخالفت مینمود ظاهر شد حسب الحکم
احضار گردید معصوم بیک صفوی باستقبالش شتافت در محل ساوه باو رسید
از قرار حکم محکم در قلعه قهقهه محبوسش گردانید سلطان محمد میرزا خلف اکبر
پادشاه بوزارت بوداق بیک قورچی باشی به ایالت خراسان روانه
شدند درسال نهصد و شصت و هشت سیمون خان که بجای پدر حاکم گرجستان
کارتیل بود چون استقلال پیدا کرد و از حکام سایر گرجستان استمداد نمود
عازم تسخیر تفلیس شد گرگین خان والی کاخت ویرا اعانت کرد زیاد اوغلی
قاجار بیگلربیگی قراباغ بمقابله ایشان شتافت چون کار به کارزار
انجامید گرگین خان با قریب هزار نفر گرجی بقتل رسید سیمون خان فرار اختیار

نمود ولی بدلالت پرغفل سیمون چون بدرگاه پادشاه ایران پناه
آورده تا آب رسانیدم از اعمال گذشته بحکومت ملک موروثی سرافرازی
حاصل کرد ولی بار دیگر خیال لعلیش لشکر کشید بر اهالی لعلیش غلبه جست داود خان
منهزم ساخت قلعه لعلیش را محاصره کرد حسام بیک قرامانلو با مدد اهالی لعلیش
بقلعه در آمد قلعه داری نمود سیمون خان چون از فتح مایوس شد بولایت خود مراجعت
کرد شمخال چرکس حاکم شکی و امرای قراباغ حسب الامر آمده پس بتادیب
وتنبیه سیمون خان مامور گردیدند بعد از قتال و جدال اسیر و دستگیرش نموده
بحضور اشرف فرستادند حسب الحکم همایون در قلعه قهقهه محبوس و با اسمعیل میرزا
مانوس شد اما سلطان سلیمان بار دیگر باغوای اسکندر پاشا که حاکم ارزنة
الروم و از سپاه قزلباش شکست فاحشی خورده بود لشکر بدیار عجم کشید
شاه طهماسب همان عمل سابق را پیش گرفته قحط و غلا در اردوی رومیه شیوع
یافت از نخجوان پیشتر نتوانست آمد باز گردید در این آمد و رفت خود و
قزلباشیه دست بردهای نمایان کردند میان مقدمه لشکر ایران و
هراول آل عثمان محاربات عظیم وقوع یافت سلطان سلیمان از این آمد و رفت
بیفایده دلگیر گشته بصلح راغب شد ایلچیان از جانبین آمد و شد نموده

۱ عقد مصالحه انعقاد یافت تاریخ مذکور را الصلح خیر یافتند از جمله جوانبین
دوران که بخدمت آنحضرت رسیدند و بسعادت نیل مرادات فایض
گردیدند محمد همایون شاه ابن محمد بابر بن عمر شیخ بن ابو سعید گورکان است
که از حد غزنین و کابل و بدخشان تا بنگاله و اکثر ممالک هندوستان را
فرمانروا بود از گردش روزگار ناهنجار و نفاق برادران از شیرخان
افغان که کمترین نوکرش محسوب بود شکست خورده در اثنا حالت بحالت
نافتیه با پانصد و شصت نفر از همراهان روی بخراسان نهاد سلطان محمد
میرزا والی خراسان در هرات لوازم احترامات از هر باب بتقدیم
رسانید باندک فاصله پادشاه هند را روانه عراق نمود در تمام
منازل مهمانداران پادشاهی لوازم خدمتگذاری و شرایط تعظیم آورده
در ماه جمادی الاول سال نهصد و پنجاه و یک در قزوین بملاقات شاه
جمجاه فایض گردید معروف است که در زمان مراسله نگاری در عرض راه
خدمت شاه جهان پناه این قطعه را برشته تحریر کشیده بود پادشاها
خسروا اعلای عالی همم   قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است   روزگار
سفله گندم نمای جو فروش   طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است

دشمنم شیر است و عمری شیر بر من کرده بود حالیا از روی خصمی روی به من کرده است
التماس من از شاه اینست که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است
جواب مراسله که شاه طهماسب را به پادشاه هندوستان رقم خامه محبت
بنیان شده بود این یک شعر را که خالی از مناسبتی نیست مرقوم نموده همای
اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما باشد از جمله تحف
و راه آوردان پادشاه دنیاپناه هند چند قطعه لعل بدخشان و یک قطعه
الماس که چهار مثقال و چهار دانگ وزن داشته بوده خلاصه بعد از انقضای
ایام معاشرت اسباب سلطنت چنان پادشاهی بر وجه لایق ترتیب داده
سلطان مراد میرزا ولد خود را با بوداق خان قاجار لله شاهزاده دوازده
هزار کس از قورچیان و ملازمان بکومک مامور فرمودند در اندک ایامی
بر برادران نفاق سرشت و شیرخان افغان غالب گردیده اهالی مملکت
کابل و بدخشان را در ربقه اطاعت در آورده لوای ملک ستانی جانب
هندوستان افراخته کامیاب و مظفر گشت و از سلاطین چنگیزیه حاجی محمد خان
والی اورگنج بنغمه بشارت اقبال ابدی اعلام بدرگاه عرش اشتباه آمده بمرتبه
حضورش بسلطنت ملک موروث رسیده و همچنین یاینده محمد خان والی خوارزم

دین محمد خان حاکم بلخ و کنگن قرا بدرگاه سلاطین پناه توسل جسته بمطالب
رسیدند و در شهور سنه ۹۵۹ تسع و خمسین و تسعمایه سلطان بایزید بن سلطان سلیمان
خوندکار روم در زمان پدر مدعی سلطنت شده با برادرش سلطان سلیم
بعد از محاربات بسیار مغلوب گردیده با چهار پسر و ده هزار کس
از پاشایان و ینکچریان بآذربایجان آمدند شاه طهماسب حسن بیک
یوزباشی استاجلو را که از زمره ارکان دولت بود تا بلده تبریز
باستقبال او فرستاده با خواجه عطاء الله اصفهانی وزیر آذربایجان
منزل بمنزل خدمات لایقه نموده بقزوینش آوردند اما چون سلطان
بایزید نیت صافی نداشت آثار حیله و کید از ناصیه احوالش هویدا
بود و بعلت مصالحه با پدرش که بایمان مغلظه تاکید یافته بود شاه
والا جاه در صدد حمایت او بر نیامد نهایت آنچه لازمه مهربانی و مهمان
نوازی بود بجا آورده و نامه محبت آمیز دوستانه بسلطان سلیمان
نوشتند التماس عفو تقصیرات او کرد که شاید فیما بین پدر و پسر
التیامی شده باشد در این وقت سلطان بایزید خبث باطن خود را
ظاهر ساخته مواضعه نموده بود که در هنگام فرصت شاه طهماسب

از میان برداشته بدارالملک ایران قیام نماید عرب محمد
نامی از اهل مواضعه خود را بآنحضرت رسانیده از کید و غدر مشار الیه
آگاهش نمود آنحضرت باز بمدارا و دوستانه رفتار نموده و در این
بین خسرو پاشا که از زمره ارکان دولت خواندکار بود آمده
سلطان بایزید را مطمئن نموده با چهار پسر روانه روم شدند اما در
عرض راه حسب الامر سلطان سلیمان به قطع رشته حیات هر پنج پرداختند
پنج کم از زمره عثمانیان تاریخ این واقعه عبرت گزین است در سال
نهصد و هفتاد الیاس بیک حاکم قراودون از جانب دولت عثمانی
بسفارت آمد چهل راس اسب با زین مرصع و پانصد هزار اشرفی قبرسی
و یک قطعه لعل چهارده مثقالی و سایر اقمشه و امتعه که از نفایس ممالک
الکه بود با نامه محبت ختامه که بدستخط شریف سلطان سلیمان بود بنظر مهر اثر
رسانید مورد نوازش و التفات شاهانه گردید بعد از چندی مرتضی
حاصل نمود از سوانح حیرت افزا که در آن سنوات واقع شد یکی عصیان
قزاق خان تکلو بود مشار الیه ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو است
به اتابکی شاهزاده سلطان محمد میرزا و حکومت خراسان و هرات

[illegible] صحیح خواسته اند ولی بطریق انصاف [illegible] کمال بی غیرتی و بی [illegible] از آن پادشاه بظهور رسیده بیت اگر بعلت مصالحه با آسایش بلاد و عباد حمایت نمیکرد باید عذر او را بخواهد که از ایران [illegible] یا هندوستان برود مج

مامور شد مقدار مال و منالی بهم رسانید جلالی و استقلالی در خود دید
عدد ملازمان خاصه اش بدوازده هزار رسید در محاربه ازوبکیه مکرر
غالب شد مالیخولیای در دماغش پیدا کرد بدم از استبداد زد در
نهصد و هفتاد و دو هجری معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه با قشون فارس و عراق
و آذربایجان بدفع و رفعش مامور شدند چون بحوالی هرات رسیدند و بدان
قزاق خان از روی دوربینی با تمامی اعیان خود جزو عساکر مامور ه
شده آمد چون محاربه دست داد هزار و هشتصد سوار از لشکر قزاق خان
بقتل رسید بقیه متفرق گردیدند خودش در قلعه اختیار الدین پناه برد
بعد از اطمینان بیرون آمد چون زمان حیاتش منقضی بود در همان ایام
به آن عالم رفت دیگر آنکه بعد از مقدمه قزاق خان شاهزاده سلطان
محمد میرزا که در رکاب همایون بود مجددا بایالت هرات با فرزندان
و عیال و اتابکی شاه قلی سلطان استاجلو برقرار در سال نهصد و هفتاد و
چهار بجانب هرات رهسپار گردیدند از قضایای اتفاقیه عبدالله خان
و خسرو سلطان و سایر شاهزادگان شیبک خانی که با چهل هزار جمعیت
بعزم غارت و غنیمت و تسخیر خراسان می آمدند در حوالی قلعه تربت با ایشان

دوچار شدند همراهان شاهزاده کان که زیاده از هزار و پانصد
نفر بودند ناچار در قلعه فخره بزحمت خود را رسانیده محصور گردیدند چاپاران
ماموره خراسان اخبار هجرت آثار را شنیده والا بار رسانیدند
بعد از گذشتن و شدت آن از برای چه قرار گرفت که به زیارت شاهزادگان
اعلام شود که چون عرصه جنگ را بر خود تنگ دیدند شاهزاده و عیال را
بملاحظه نام و ننگ بدرجه شهادت رسانیدند بجده نفر از جوانان شجاع با
بالغ حکم جا مطاع داوان همت بر کمر استوار زده باسامی سعه دو از
قزوین بزحمت آمدند دیگر بقلعه رسیدند از مفصلات حضرت سبحان
میانه خوانین ترکستان نقاری بهم رسیده از یکدیگر رنجیده خاطر بودند
چون این نوع جلادت از آن زمره قلیل مشاهده نمودند چنین دانستند
که لشکرهای دیگران در تعاقب انجوانان خواهد بود فوراً از محاصره قلعه
دست برداشته پای براه مراجعت ترکستان گذاشتند و ملک فضل الله
توبه من شاه در سال نهصد و هشتاد و شش معصوم بیگ صفوی وکیل السلطنه
عازم حج بیت الله الحرام شد بعد از استجازه از سلطان سلیم خواندگار روم با خان
میرزا ولد اصغر و میر محمد یوسف صدر و سیصد نفر سوار و تدارکی شایسته

روانه وا زخود را برآن لشکر زده بازده و هشت نفر معتبر دو دو نفر

لائق

لائق عازم مقصد شد مهماندار که از جانب خواندگار مامور بود در
در همه منازل احترامات و تشریفات معموله بعمل می آورد چون از مملکت
شام خارج و داخل ارض حجاز شدند حوالی مدینه طیبه در یکی از منازل جمعی از
اعراب قریب طلوع فجر بر سر راه قافله حاج آمده بقتل و تاراج مشغول جمعی
از زوار این نیز اسیر نمودند چون امیر حاج شام در مقام تیغ و انتقام بر
نیامد معصوم بیگ با آنکه پیری سالخورده بود با همراهان خود اعراب را
تعاقب کرده جمعی از ایشان را مقتول و اموال منهوبه و اسرا را گرفته
مراجعت نمودند اروام با اختلاف مذهب فکر غدر و خیانت شده پس از
خروج مدینه طیبه که حاجیان محرم شدند و باطمینان مصالحه دوشیدن اسلحه نیز
از خود دور نموده بین الحرمین اهان همراهان رومی در شبی هنگام غفلتا
بر سر ایشان ریخته معصوم بیگ و همراهان و سایر اهالی ایران را تماماً بقتل
رسانیدند مجملا شاه والاجاه در ایام حیات پیوسته اوقات شریف را
با نظام مهام ممالک و انجاح مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی
و در ترویج شریعت غرا و تعظیم سادات و علماء باقصی الغایت کوشیدی
و در سن هشتاد و دو سالگی از منهیات شرع انور احتراز و اجتناب نمود از

افعال گذشته نادم و تائب گردید این رباعی که از نتایج شریف آن
حضرت است معروف. مشهور است که چندی ز مرد سوده شدیم یک چند
یاقوت تر آلوده شدیم : آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب
توبه آسوده شدیم. بخیرات و نذورات راغب بود و به عبادات و طاعات
مواظب تا آنکه در سنه سیچقان ئیل اربع و ثمانین و تسعمائه ۹۸۴ که دو ماه از
سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردید و در حمام
بعضی از اسافل بدنش را نوره مخروج ساخت و جرم بهم رسید در
شب پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار که همین کلمه تاریخ است مزاج
وهاج از جاده اعتدال منحرف گشت طایر روح پرفتوحش بجانب قدس
پرواز نمود و هشت پسر نامدار یادگار گذاشت اول سلطان محمد میرزا که
شرح احوالش ذکر خواهد شد دوم اسمعیل میرزا سوم سلطان حیدر میرزا
چهارم سلطان سلیمان میرزا پنجم سلطان مصطفی میرزا ششم سلطان محمود میرزا
هفتم امامقلی میرزا هشتم سلطان احمد میرزا قلعه مشهد مقدس و طهران و
بعضی عمارات قزوین از آن سلطان جنت مکین است و در حقیقت سزاوار و ستایش
هزار چندین است پادشاهی که هشت سال خراج و منال از رعیت نخواهد که

زمان فراغت است ضرورت عشور گمرک خانه و راهداری را موقوف
کند و باسن شیخوخت و امراض مختلفه غوررسی لشکر و رعیت شخص خود
نماید سزاوار است که الی یوم القیام اهالی ایران طلب مغفرت و آمرزش
و رحمت از خداوند غفار بجهه روح پرفتوحش نمایند اللهم احشره مع محمد
و آل محمد بعد از ارتحال شاه نیکوخصال اغلاب و اجلاف زیاده روی داد
که مجملش از این قرار است که از شاهزادگان علی الظاهر دو نفر لیاقت
ولایت عهد داشتند یکی اسمعیل میرزا که سالها بواسطه حرکات خلاف
حسب الامر والد بزرگوار در قلعه قهقهه محبوس بود دوم حیدر میرزا
که بعد از مسافرت معصوم بیک صفوی بجانب مکه معظمه مورد نوازش
و عنایت پدر شده بود و در کلیه امورات مداخله داشت امرا و وزرا
و لشکریان جمعی با نسوان حرم سرا بدو فرقه شدند برخی اسمعیل میرزائی
بودند و جمعی حیدر میرزائی صبیه محترمه پادشاه پریجان خانم باطنا
اسمعیل میرزائی بوده ولی با حیدر میرزا بظاهر نیز خدعه و تزویر مینمودند در حالت
احتضار شاه بزرگوار حیدر میرزا در حرم سرا حاضر میبود فریقین هوا
خواهان از دو حامی از طرفین داشتند پس از آنکه شاه روی بعالم

انجرت نهاد و نزاع و فساد تمام رونق داد بر حسب تقدیر اسمعیل میرزا بر ایشان
غالب شدند چه میرزا را مقتول ساخته اسمعیل میرزا را از قلعه قهقهه آورده
بر سریر سلطنت نشاندند شاه اسمعیل ثانی بعد از استقرار بر امر جهانبانی
اولا برادران عالیمقدار و بعضی برادرزادگان صغیر که یازده نفر
بودند همه را به قتل رسانید الا سلطان محمد میرزا را که در شیراز و طفل صغیر او
عباس میرزا در هرات بود دیگر برادر احدی از ایشان زنده نماند و هوا
خواهان شان را نیز قلع و قمع نمود چند نفر از امرا که از دولتخواهان خود
بودند نیز بقتل رسید و من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه گرفتار شدند همشیره
محترمه که در حیات والدشان در مهام اعتبار و اقتدار بودند آخر
قرین ذلت و خواری شد علی الظاهر از مذهب تشیع آبا و اجداد تبرا
نمود چون بعلاوه سلطنت مردم را با سلاطین صفویه ارشاد و ارادت
نیز در میان بود جماعتی از مرز و بوم مردم به ارادت آمده بودند چون
با صوفیه و مریدان با ظلم و جفا بود به بهانه حکم بقتل آن بیچارگان
نمود که هزار و دویست نفر بقتل رسید مدتی بجهت تعیین ساعت سعد جلوس
نکرده ابواب مملکت ضایع و مثل نامه شعرا و ایلچیان اطراف معطل بودند ارباب

قاضی احمد [illegible] مینویسد که اسمعیل میرزا [illegible]

بجل و اساس ذاتی که داشت و جاری بهیچ ضبطه با حدی نداد روز
بیست و هفتم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد و پنج که ساعت مختارش
بود جلوس کرد میرزا سلمان جابری را وزیر نمود میرخان شرف الدین
اوغلی تکلو حکومت طهران و سولاغ حسین تکلو را به کردستان علیقلیخان شاملو را
بهرات مرتضی قلیخان پرناک را بمشهد مقدس امامقلی سلطان قاجار را
بگنجه محمود سلطان افشار را بکرمان ولیخان قلیخانچی اوغلی را به فارس فرستاد
در همین ایام او را اولاد ذکوری بهم رسید او را شاه شجاع نام نهاد
ولیخان حاکم فارس را اتابیک او قرار داد غازی بیک ذو القدر را بشیراز
فرستاد که سلطان محمد میرزا برادر اکبر او را که مکفوف البصر بود و در شیراز
حکمرانی داشت محبوس نماید تا حکم ثانی شرف صدور یابد و همچنین به
علیقلیخان حاکم هرات تاکید شد که نور دیده عباس میرزای صغیر برادر
زاده اش را شهید نماید حکام هر یک به محل حکومت خود روانه شدند
به حسین بیک نام قفس یکه آچی اوغلی امردی صبیح منظر مایل و مفتون
گردید اوقات شبانه روزی خود را صرف مصاحبت و معاشرت
او نموده منحصر انکه قطع ارحام و سیاست و سفک دماء از خواص و عوام

بی‌نطقی و امساک تمام روی مبارک نتابید خداوند تبارک و تعالی
که منتقم حقیقی است سلطنت و حکمرانی ایام معدود اورا تفریح فرمود بلکه
زمان حیات اورا بممات فنا تبدیل گردانید در ماه مبارک رمضان
که به لباس تبدیل با معشوق متبدل خود در اسواق و محلات سیر مینمودند
در دکان حلوا فروشی بارشی حلوای حلوای زیاد صرف نمود بعد از
سحور چون معتاد به معجونیات و افیون بود زیاده از اندازه معتاد بکار
برده در حجرهٔ خاص سر بخواب شد چنانچه بیداریشان بر قیامت افتاد
بعد از وقوع این واقعه امرای عظام و وزرای عالیمقام ترک نفاق
نموده چون از شاهزادگان بجز سلطان محمد حکمران فارس
کس دیگر در لباس حیات نبود بر سلطنت او اتفاق کردند چاپاری
بالغار روانه شیراز نموده مژده سلطنت دادند و همچنین سواری بهرات
به تعجیل تمام فرستادند که حاکم هرات را از معامله که سبب حیات
عام عباد بود اطلاع داده از قتل عباس میرزای صغیر که مامور
بود ممنوع دارند از اشتهار این اخبار تمامی اهالی ممالک
ایران شادان و خداوند سبحان تعالی را شکرگذار شدند سلطان

محمد میرزا فرمانفرمای فارس که منظر الطاف بود بسلامت ماند بلکه به سلطنت
رسید بعد از رسیدن چاپار و رسانیدن عرایض اخبار در نهایت
کامرانی و جلال از شیراز بکوه طرازه عازم دار السلطنه قزوین گردید و در
اصفهان حمزه میرزا نام پسر خودرا در آنجا به حکومت گذارد و با خان
احمد خان گیلانی و شاهرخ بیک تاتی اوغلی که در قلعهٔ اصطخر محبوس بودند
و ایشان را مرخص کرده بود و در رکابش بودند عازم قزوین شد حوالی
شهر تمامی وزرا و امرا باستقبال شتافتند پریخان خانم همشیره بگمان
نیز باستقبال آمد مستقبلین عموما مورد التفات و عنایات عام شدند
ولی همشیره بی بهره شد بلکه از دخول حرمسرای شاهی ممنوع گردید
در خانه خلیل خان افشار منزل اورا قرار دادند در ماه ذیحجه سال
نهصد و هشتاد و پنج که شاه سلطان محمد خدابنده تشریف فرمای
قزوین گردید همشیره نامهربان را که باعث قتل برادران بلکه متهم
بود که شاه اسمعیل ثانی را نیز مسموم نموده روانه دیار آخرت نمودند
اموال و جواهرش که معادل ده هزار تومان بود بخلیل خان انعام شد
میرزا سلمان اصفهانی اعتماد الدوله و رکن السلطنه لقب یافت میرزا شمس الدین محمد

گرانی که مردی عالم و متدین بود بمنصب و مجلس صدارت شتافت
امیرخان سوهملو بیگلربیگی آذربایجان شد مهدی خان متخان بحکومت توابع
مجور سعد سعادت دریافت کرد و بیگتاش خان تکلو حاکم همدان شد و گنج
و بیجار خان عنایت گردید کوهکلویه بتحصیل خان افشار عنوز بان و کوه سویه
و ابوالفتح خان شاملو قزوین به سلطان حسین شاملو قزوین به سلطان
حسین شاملو مفوض گردید فارس با مراد ذو القدر علی قدر مراتبهم
به تجربه مقرر شد استرآباد به محمد خان حاجی لر خان احمد خان گیلانی
بحکمرانی گیلان شتافت علاوه نسب مصاهرت و لقب اخوت یافت
عیسی خان ولد لوارساب خان گرجی که در حصن حصین المرت محبوس
و از حیات مایوس بود انهم به تزویج صبیه سام میرزا عم پادشاه
شرف مصاهرت حاصل کرده لشکر زنان تنگی آمد سیمون خان
گرجی که انهم از مجوسین بود بشرف اسلام دریافت کرد به سلطان
محمود خان مسمی شد به بلاد موروث حکمران و در زاویه امکان
گردید حکام ماموره را علاوه خلاع افتاب شعاع معموله هر یک را
لقدر اندازه دستان از خزانه عامره تنخواه تدارک و ملزومات سفر

شد مرحمت فرمودند بر خلاف پادشاه ماضی عموم مردم را بانعام
و احسان از خود شاکر و راضی ساخت ولی چون مکفوف البصر
و سلیم النفس بود و اهل زمانه تابع ظلم و فساد و قلب ملیا شده
لهذا امرا و وزرا هر یک خود را سلطان مستقل و حکمران بالاستحقاق
دانسته بخودسری سر بر آورده نوعیکه در مدت ده سال مملکت
ایران کمال اختلال بهم رسانید و سرها از ابدان جدا و مملکت بتصرف
اعدا درآمد مجملی از مفصلش این است که چون سلاطین قرب جوار
از روم و اوزبک و کرجستان و تاتار از قتل شاهزادگان
و فوت شاه اسمعیل ثانی و سلطنت پادشاه مکفوف البصر و اختلاف
امرا و حکام اطلاع تام حاصل نمودند هر یک از سمت خود بخیال [illegible]
بلاد حرکت نمودند اولا فساد سیستان بود که بدیع الزمان میرزا ولد
بهرام میرزا از جانب شاه طهماسب هم بحکومت آن مرز و بوم اشتغال
داشت در مقدمه قتل شاهزادگان حسب الامر اسمعیل میرزا مقتول شد
تیمور خان استاجلو که مهکار شاهزاده بود حسب الامر شاه
اسمعیل ثانی حکمران شد اهالی سیستان ویرا اخراج نمودند ملک

محمود نام پسر از سلسله افغان را بر خود والی کردند و با کارگذاران
ایران نادرشاه مدارا نمودند تا بعد از سلطنت شاه سلطان محمد
سلطان افشار حکومت آنجا با نادر میرزا شد در همان ایام ملک محمود
نام حسب التقدیر عازم آنجا شد سیستان بتصرف خبر سلطان قرار گرفت در زمان
قلیلی سپاه حاکم و اهالی سیستان خلاف بهم رسید ملک غیاث الدین محمود نامی را
نزد محمد بر خود پیشوا نموده خبر سلطان در محاربه مقتول شد غیاث الدین محمود
ثانی مردی کافی بود با کارگذاران پادشاهی مدارا در پیش گرفت توسط
امرا نادران فرمان حکومت سیستان صادر نمود با استقلال ملک آنجا
کرد بعد از جانب خراسان جلال خان ازبک والی اورگنج و خوارزم
با لشکری از ترکمانیه حال و کرکانج و سرخس وغیره از سمت مرو و ابیورد
رو بمشهد مقدس آورد اهالی جام و باخرز را از قتل و نهب و اسیر معمول داشت
و در آن ایام دو هزار از ابادی ترنه گذاشت مرتضی قلیخان برناک که دلاوری
مشهور و چابک بود تقریبا با سه هزار سوار تعاقب نمود در عشق آباد
ملاقات فریقین روی داد از فضل خدا ... در حین گرمی بازار گیر و دار جلال خان
مقتول شد لشکر خوارزمی فرار کرده اسرا و اموال منهوبه را مرتضی قلیخان استرداد

نمود

نمود اگرچه فتحی نمایان بود ولی باعث شد که علی قلیخان شاملو حاکم هرات با یک
شاهزاده عباس میرزا از راه حسادت در مقام ایذای خان مشارالیه برآمد
از طرفین کدورت کلی روی داد تا آنکه کار بمجادله و محاربه فیمابین ایشان
بهم رسید و سبب خرابی و اختلال خراسان گردید از سمت آذربایجان جماعت اکراد
که فاصله بین المملکتین میباشند و با قضای تفنگ زمان متوسل بطرفی که اولویت
میشوند در این ایام که از جانب دولت علیه ایران ضعف تمام بود غازی بیک نام
و غازی قرن را ولاد شاه قلی که از جانب شاهزادگان صفویه و رعیت ایران
بودند بخاک روم گشته شدند و بنای فتنه و فساد گذاشتند سلطان مرادخان
پادشاه روم موافق عهد و پیمان بعهد شکنی مبادرت کرده پاشایان سرحدات را
مأمور بمحاربه دولت ایران نمود حکام آن بلاد و جماعت اکراد غفلتاً بر سر طایفه
روملو و چوسلو ریخته بعد از محاربه و قتل و نهب و اسیر تویراق قلعه و کوکر
خلق را متصرف شدند و در این اثنا امیرخان بیگلربیگی آذربایجان با این سامان
رسید عازم انتقام شد قلاع را از آنها منتزع و بقدر امکان تلافی خسارت
و نقصان نموده تبریز رفت ولی در این گیر و دار محالات خوی و سلماس
و ارومی ویران و خراب شد پاشای ارزنة الروم با لشکر بر سر شروان

سلطان بایرلو آمد بعد از مجادله و مقاتله عاقبت هزیمت نصیب رومی شد اکراد
کردی با سرکرده خود میرخان نام در حدود دستگذور و میانه و دو آب ساکن
بودند ایلچی و دوانی که قریب ده هزار اسب بود با طایفه قراچپوق که ایلچی با ایشان
بودند جاییده متصرف شدند اهالی شیروان نیز سر از جیب خمول برآورده بعصیان
و طغیان بر داشتند از دولت روم استمداد نمودند سلطان مرادخان خوندکار ر
چون در آن زمان از ممالک قریب جوار و از همسایگان دولت ایران ضعیف و بیقدار
تری ندید طمع تسخیر آذربایجان بلکه همه ایران در صورت امکان در آمد مصطفی پاشا را
با صد هزار یا بیشتر از لشکر تعیین آذربایجان مامور نمودند محمد گرای خان تاتار که از
سلسله جوجی خان بن چنگیزخان بود از باغچه سرا با جمعیت زیاد معاونت
پاشا فرستاد مصطفی پاشا که به لله پاشا اشتهار داشت چون قارص که راس الحد
ایران بود آباد نمود و مستحفظ نشانیده روانه بسمت اخسخه گرجستان شد
این اخبار چون از امرا و حکام آذربایجان بقزوین رسید امرا و انصار
دولت که بر ضعف قهرمان شده بقیه سلطنت بودند شاهزاده حمزه میرزا را با لشکری
تعیین و روانه آذربایجان نمودند چون لله پاشا با خسخه رسید جبراً قهراً
قلعه را متصرف و مستحفظ نشانیده منوچهر خان والی آنجا فرار آ بنزد سیمون خان رفت

ومهدی

ومهدی خان تخماق حاکم چخور سعد و امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ با هم اتفاق
نمودند میرخان بیگلربیگی آذربایجان را نیز بمعاونت طلبیدند مشارالیه بواسطه
نفاقی که با حضرات داشت همت بمسامحه و تغافل گماشت ایشان و سردار
نامدار شرذمه قلیل که از ایل جلیل خود داشتند تقدیم مدافعه لله پاشا بجمعیت
نمودند لله پاشا نیز از امور جنگ فراغت حاصل کرده عازم آذربایجان شد در
عرض راه قراولان طرفین بهم رسانیده یک حمله قراولان ایرانی قراولان
رومیه را شکسته و منهزم نمودند ولی چون اردوی رومیه قریب بود ده
پانزده هزار یاد از پیش تازان چون رسیده قزلباش را شکست و پریشان
نمودند چون قراولان قراول بهم رسانیده یکباره دل از دست
داده هریک بالکاه خود رو نهادند لله پاشا به تفلیس آمده متصرف شد
قلعه گوری و تفلیس را نیز مستحفظ نشانیده بسمت شیروان روی نهاد اسکندر گرجی
نیز بلله پاشا متوسل شده اطاعت کرد شیروان و بادکوبه و شکی و شماخی
بتصرف رومیه درآورد و غیبستانی دیگر هم نیز مطیع شدند لله پاشا بعد از
انتظام امور عثمان پاشا نامی را والی شیروان گردانید چون پاییزه الزام
رفته بیشتر اشتر را در آنجا گذرانیدند از آنطرف بعد از اجتماع عساکر فارس و عراق

کاهلی در نهایت نفاق و شقاق بوده از قزوین حرکت نموده چون بسابانج رسیدند
اخبار فتوحات لله پاشا را شنیدند رسیده القصه سلطان حمزه میرزا که از سادات
عالیدرجات مازندران بود و در آن سفر نیز همراه قزلباش خود آمده بود از ودی
شاهزاده بسمت قراباغ حرکت کرده و در آنجا اقامت نموده از وصول لشکر و تنگ
گریختگان لشکر ایرانی و فراریان آذربایجانی و حکام مقهور ملاو منصرفی ردیه
که بنات النعش مانند پراکنده بودند ثریاوار اجتماع نموده آرس خان حاکم
سابق شیروانات را بر خود امیر و سردار ساختند به انتزاع شیروان از اخراج
عثمان پاشا دامن همت بر کمر زدند عرصه را بر پاشا تنگ ساختند در این حیص
بیص عادلگرای برادر محمد گرای خان تاتار که بمعاونت لله پاشا مامور
بودند رسیدند سعی و تلاش لشکر قزلباش بیفایده شد ارس خان مقتول باقی
لشکریان ایلاتی متفرق شدند شاهزاده حمزه میرزا میرزا سلمان وزیر را با
امرای حضور و لشکر منصور بمحاربه عثمان پاشا مامور نموده وزیر و شاهرخ
خان مهردار و امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و شاه ولی خلیفه شاملو
و پیکه خان شرف الدین اوغلی و امیر حمزه خان طالش و عبدالله خان
استاجلو بمحاصره شماخی که عثمان پاشا مقام داشت اقدام نمودند

در این اثنا خان تاتار با جمعیت خود رسیدند و پی محاربه در آمدند از غایت تهور
عادلگرای خان تاتار مأسور و لشکر قزلباش منهزم و مقهور شدند عثمان پاشا چون عرصه
بر خود تنگ دید شب هنگام از شماخی فرار کرده بدربند رفت شیروانات به تصرف لشکر ایرانی
آمد ماجرا را با امرای حضور سلطان حمزه میرزا عرضداشت نمودند و معروض داشتند که نواب
مهد علیا صلاح دید که لشکر بدربند روند و با انتزاع انجا اقدام ورزند امرا
و وزیر بر خلاف حکم نواب مهد علیا باردو مراجعت کردند باعث رنجش خاطر
خاطر مهد علیا شده وزیر حکومت شیروانات به حمزه خان طالش صلاح دید
مهد علیا رضا نداد از طرفین اسباب کدورت مهیا گردید مهد علیا متغیرانه
با ملازمان عازم قزوین شد در دو مرحله منزل رسید امراء نیز معاودت بقزوین
نمودند عادلگرای خان بحبس نظر مقرر شد حکومت شیروانات بمحمد خان خلیفه
چاچلو عنایت کردند این وقایع در سال نهصد و هشتاد و هفت بود از سمت دیگر
اغلب ناشی که روی داد این احوال بود که عزیز خان برادر مهد علیا حسب الحکم
به ایالت مازندران منتظر گردید و ولیخان تکلو بمعاونتش روانه شد میرزا خان
که او هم از سادات مرعشی و حاکم مازندران بود در قلعه فیروز جاه متحصن
محصور گردید پسر محمد خان که امیری بزرگ بود با فرخ خان شاملو بمعاونت

از عهده صورت فتح روی داده شاه ایرج خان را با گروهی به کمک او فرستادند بعد از ورود
میرزا خان ... و سرکنده مطمئن شده به قزوین آمد و قلعه به تصرف میرزا عزیز خان درآمد
مهد علیا چون میرزا خان را قاتل پدر خود میدانست بحکم قتل او داد و سبب رنجش و عداوت
تمامی امرا گردیدند چون پادشاه به تحقیق ضعیف و باصره گم کرده بار جام میدید او شاهزادگان
در صغر سن بودند مهد علیا که زنی عاقله کامله بود مداخله در کارها میکرد و به امرای
شاملو عصیانی نداشت بعد قتل میرزا خان پرده را نیز از روی کار برداشت امرا
و وزرا متفق الکلمه و هم عهد شدند جمعی از ... ساده در حرم سرای شاهی درآمد به طناب
برده او ... مهد علیا را خفه و بیجان ساختند و برادرش را با چند نفر از سادات مرعشی
که منسوبانش بودند هلاک نمودند شب هنگام علمای قزوین به تغسیل و تکفین و تدفین
مقتولین پرداختند بعد از سه روز کارگذاران شقاوت پیشه علما را واسطه
گناه و عذرخواه شدند ... این جماعت اطاعت ... پادشاه را مطمئن و
... سر رضا آورده بر تخت سلطنت نشانیدند و ابراهیم ... پاشا ...
در میان آوردند ... پادشاه بعد از انقضای فصل زمستان و رسیدن لشکر ... ان
... اسلامبول مجدد روی به تسخیر قلعه بلاد آذربایجان و دار السلطنه
تبریز نهاد چون در هنگام شهادت مرحومه مهد علیا ... عادل گرای خان نیز در میانه

مقتول

مقتول شد محمد گرای خان به خونخواهی برادر عادل گرای صفی گرای و سعادت گرای برادر دیگر
با لشکر بی حد و مر از راه دربند به ایران ... آن نمود از اطراف به جانب صواب دید امرا
سلطان محمد پادشاه با فوج قزلباش تشریف فرمای تبریز شدند امرا بر ... قرار
گرفت که پادشاه و شاهزاده حمزه میرزا در تبریز توقف نمایند میرزا سلمان وزیر
با سایر امرا و سرکردگان به جانب شیروان حرکت نمایند خلیل خان افشار ملازم
دربار باشند ... لشکر قزلباش به شیروان رسیده لشکر تاتار شیروانات درآمده
قتل بسیار جلوی که از قزلباش در آنجا بودند به درجه شهادت رسانیدند نقد ... ایشان
... نموده عادل گرای و سعادت گرای را در دربند و عثمان پاشا که ... بقیه
به وطن خود مراجعت نمودند لشکر قزلباش که عازم شیروان بودند بعلت تعاقبی که
در میانه بود کاری از پیش نبرده مراجعت به تبریز نمودند مقدمه اختلال خراسان را
شنیدند مجملی از این مقدمه آنست که بنده مرحوم زمان حیات شائق ملاقات فرزند
خود عباس میرزا که والی هرات بود شدند فرمان ... بنام علیقلی خان شاملو ...
شاهزاده و بیگلربیگی ... به خراسان رسید این گفتگو در میان بود که سانحه مهد علیا
رخ داد و خواستن شاهزاده موقوف شد ولی چون علیقلی خان ... متهم گردید
... و شاه ... چند نفری از امرای ... حکومت بعضی از ولایات خراسان

[illegible]

پیوست نمایند و از رفتن این حکام جابجا که با علیقلی خان همسایه شده بودند گفتگو در میان آمد
مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس نیز با بیگلربیگی هرات کمال مخاصمت داشت علیهذا حکام
خراسان بعضی با بیگلربیگی هرات و بعضی با حاکم مشهد مقدس متفق شدند کار از مخاصمه
بگفتگو و مجادله و محاربه انجامید علیقلی خان با متفقین و فوجی آراسته از هرات
بر سر مشهد مقدس آمده بود اوغلان جکنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم
نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان خان حاکم قاین و ... و علی سلطان جکنی حاکم جام با جمعیت
خود بمشهد مقدس آمده با مرتضی قلی خان پرناک متحد شدند در خارج شهر نزاع
واقع شد میر عبدالکریم متولی باشی بدرجه شهادت رسید حاکم جام ماسور گردید حاکم
سبزوار با علیقلی خان یار شد مرتضی قلی خان در شهر محصور شد مدت محاصره بچهار
ماه رسید صورت فتح جلوه گر نگردید بیگلربیگی هرات عازم تسخیر نیشابور شد درویش
محمد خان چون قوه قلعه داری در خود ندید خود را بحضور شاهزاده عباس میرزا رسانید
حکومت نیشابور بمرشد قلی خان عنایت شده از آنجا بتربت رفته فرخ خان را
حاکم آنجا را گرفته درویش محمد خان را بحکومت تربت بعوض نیشابور داد و خود
مراجعت بهرات نمود و درویش محمد خان بلا فاصله تربت را گذارده بنیشابور مراجعت
کرده متصرف شد چون این اخبار بدربار شاهی معروض افتاد سلطان حسین خان شاملو بدر

علیقلیخان

علیقلی خان که حکومت قزوین داشت معزول اسمعیل قلی خان را بحکومت فرمایند و والده علیها را
که در حرمسرای شاهی بسر میبرد اخراج نمودند اسمعیل قلی خان بعد از ورود بقزوین بسلطان
حسین خان شاملو در افتاد او را با جمعی از همراهان شاملو در انجا بقتل رسانید در تبریز و آذربایجان
قحط و غلا شده بود و باعظم و رونق اردوی شاهی در ییلاق اشکنبر و گلیبر توقف نمودند
امیر خان موصلو بیگلربیگی آذربایجان سلیمانخان استاجلو بشرف مصاحبت سرفراز
گردیدند در این تابستان پاشا نام سرعسکر با عساکر بیحد و مر از اسلامبول به ارزنه الروم
نزد لله پاشا آمد با پادشاه ایران مراسله نگاره و تهدید و بیم در رو ی کار آورده واز
مبارکه و مصالحه سخن راند سلیمانخان و بعضی از امرای استاجلو مامور شدند که بسمت
شیروانات رفته در کنار آب کر رحل اقامت انداختند و هنگام فرصت تعدی امکان
کاری سازند در خلال این احوال محمد غازی گرای سعادت گرای با لشکر تاتار
اتفاق نموده خود را باردوی استاجلو رسانیدند بعد از قتل و نهب اسیر بر نفری ...
بدیار خود رفتند اردوی شاهی چون خبر این سانحه مامور شدند ولی کاری ساخته
نشد شیروانات با دکوه مستقلا بتصرف جماعت اروام باقی ماند بعد امرا
قزلباش پیکر خان زیاد اوغلی قاجار را با شیروانات مامور کردند
در میانه شماخی و شابران تتار گرای و سعادت گرای بر ایشان بر خورده نمودند

سپاهی عظیم فراهم آورده متوجه شد غازی گرای با پیکرخان هم نبرد شدند غازی گرای اسیر گشته لشکر
تاتار در نهایت پریشانی بفرار نهادند تنگی با خوش با نهار رسید پیکرخان
خان گرفتار را با بسیار بسر او هر قیصر باید و فرستاد خود در استانبول توقف نمود
امرای غازی گرای خان را بقلعه الوت فرستاده محبوس نمودند میرزا سلمان وزیر با بعضی
از امرای شیعیت شعار و بیست هزار سوار به گرجستان رفت و والیان گرجستان را استمالت نموده
صلح الکساندر خان از انجه شاهزاده حمزه میرزا خطبه کردند پسرش کستندیل خان را برسم
گروگان آوردند و سیمون خان نیز پسر خود لوارصاب میرزا با همشیره او گروگان
داد و قبول باج و خراج مقرره خود شدند چون با دولت رومیان صلح که در میان
بود شاه و سپاه به قزوین مراجعت کردند مختصر اینکه کار مملکت ایران مختل و پریشان
شدند حمزه میرزا که پسر اکبر پادشاه و منصب ولایت عهد و لقب جهانبانی داشت
در قزوین با جوانان ساده و تماشا دیدن باده با عیش و عشرت قرین بود عباس
میرزا پسر اوسط که در هرات در دست استاد علی قلی خان شاملو بود میرزا سلمان وزیر
مشغول حسابه و ... امور و ابر محمود شاه و عاریه در تباه گوشه
که بی ... از واجبات ... بر گیلان و کوهکیلویه اغتشاش کلی روی داد
در کوهکیلویه خلیل خان افشار که از امرای بزرگ دربار بود به قتل رسید ولی با جمله

اعطای

اعطای حاصل کرده بدر گیلان نیز بسبب خرابی بلاد و قتل و اسیر رعایا در صورت نوعی اهم ساخته
در این ایام توقف قزوین خبر رسید که بیگلربیگی هرات بر آستان سعادت قرین سال نهصد و نود و سه
شاهزاده عباس میرزا را شاه عباس نام نهاده و دکان صدارت پادشاهی گشوده است
خبر مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد سایر امرا و حکام خراسان در این قضیه همداستان
و متعهد شدند انهدام دولت منعقد الکلمه صلاح در یورش خراسان دیدند چه میرزا سلمان وزیر را
بحباله نکاح حمزه میرزا ولیعهد کشیدند و روانه خراسان کردند چون به اتمام رسیدند شنیدند
که شاه جوان و اتابک او و وادار با شهر و سپاه خراسان نیز در آن محصور نموده اند از اطراف
چون این خبر به ایشان رسید حکام به بلاد متعلقه خود رفتند شاه عباس و علی قلی خان به هرات
مراجعت نمودند چون اردوی شاهی به تربت رسید مرشد قلی خان حاکم تربت یاغی و محصور
شد شش ماه بازار کارزار رواج داشت اردو و غدی خلیفه و طهماسب قلی بیگ نام
از نام یافتگان قمر رکاب پادشاهی کشته شدند آخر الامر مرشد قلی خان را
با طبیان و پیمان بحضور پادشاه آوردند مجدد حکومت تربت مامور شد و از
تربت حرکت در منزل غوریان علی قلی خان با شاه عباس مقابله نمودند ولی مشهدیها
بهرات مراجعت کردند شهر هرات محصور سپاه هفت ماه آت آمد چون مدتی طول کشید
میانه میرزا سلمان وزیر و امرای شر بهم خورده کی نام بهم رسید و کار انجامید

که میرزا سلیمان بدرجه شهادت فایض گردید نعش او را بمشهد مقدس فرستادند پس از این مقدمه
لیلان میرزا نام خلف اتابک بمرتبه شریف رخصت بحضور آمد و این اجلال با لقاب با وجود در
تقریر نمودند شاه عباس گمانی لیلان حکمران بر اتابکی علی قلی خان فرمان همایون
صادر شد پادشاه به ارض اقدس مشرف شده حکومت آنجا را بسلیمان خان نواده عبدالله خان
استاجلو مرحمت فرمودند شاه قلی سلطان یکه ذوالقدر را حکومت استرآباد و دامغان و بسطام
چند روز جهت دفع مرتضی قلیخان پرناک رسید حکمرانی سبزوار به احمد سلطان تکلو مفوض
شد پادشاه عزم گرمسیر نموده بقزوین رسید و درین سال فرهاد پاشا سر عسکری از دیار
روم و شهر آذربایجان مأمور شد چون تمامی در میان نبود از فارس بخرج سعد و ایروان آمده
محیط تصرف در آورد قلعه در نهایت استحکام در ایروان ساخته مستحفظ و ساخلو داد و قور
و تدارک فراهم آورده به ارزنة الروم مراجعت کرد که سال دیگر بتبریز آید درین اثنا خبر رسید
که مرشد قلیخان حاکم تربت بعزم زیارت مشهد مقدس آمده شاه قلی سلطان را کشت سلیمان خان را
خبر از ان بیرون کرد بتخوف با خرز فرستاد خود مستقلا حاکم آنجا شد بعد ماهی که
منقضی گردید فیمابین علی قلی خان اتابک و مرشد قلی خان حاکم مشهد مقدس و غیره بعداوت
و مخاصمت بر خاستند علی قلی خان با لشکر هرات در رکاب شاهزاده عباس میرزا بعزم
تسخیر مشهد مقدس آمد در حوالی ترشیز فیمابین دو امیر قتال اتفاق افتاد مجادله روی داد شکست

افتاد

بر قشون هراتی وارد آمد درین محاربه و مقاتله شاهزاده عالی نژاد بدست مرشد قلی خان افتاد
علی قلی خان فرار به هرات رفت مرشد قلی خان در کمال هیبت و جلال در رکاب شاهزاده نصرت
انتساب بارض اقدس آمده شاهزاده را بر مسند ایالت و حکمرانی نشانیده خود بامر وکالت
و پیشکاری اقدام نمود اکثر حکام محال خراسان سر بر خط اطاعت و فرمان نهادند و روز بروز
بر جلالت قدر شاهزاده و دولت جلیل افزوده می شد تا بجائیکه مراتب بلند رسید که در اکثر محافل خطبه
سمت رقم خواهد یافت پادشاه کار آذربایجان را اهم و الزم دانسته بتبریز تشریف
فرما شد در آنجا فیمابین حمزه میرزا ولیعهد و امیرخان بیگلربیگی نقاری حاصل گردید امیرخان
توقیف کرده ولیعهد بیگلربیگی را گرفته بقلعه قهقهه فرستادند جماعت ترکمان و تکلو
استخلاص خان را سر به شورش بر آوردند لیکن ولیعهد الحکم بقتل امیرخان صادر شد علی قلی خان
فتح اوغلی از جوانان مازندران رسیده کار کنار باختیار در بار ولیعهد گردید در سال
نهصد و نود و نه عثمان پاشای سر عسکر بتکرار تسخیر و تصرف تبریز و سایر محال آذربایجان
بود ولیعهد دولت ایران تجمل مماشقه و مغازله با امردان ساده زنگوشیدن
رکشیدن جام باده خصوصا اهل پیری صفهانی که در اعمال و افعال شیطانی و
در دلربائی و دلستانی ثانی نداشت و همچو شیطان نیز بود چون میخ بر آذربایجان
واله و شیدای آن جوان رعنا گردید یک دم صحبت و معاشرتش را به سلطنت عالم

از دست نداده و خود آنچه شعرای آن زمان شعرها سروده بودند در هر دو زبان بار بوده اند از آنجمله این
دوبیتی ترکی و فارسی ثبت افتاد   گر تکلم تو شیرین اول ز کس خان آماره   کمندر
که اینک غمزه سیه چشمان آماره   شیطان شیطان دیده ولکن کری کر بولیسه   من ضعیم
زبانی شیطان آماره   عاشق چو زخم ابشنید از جان گذرد   تیر مژه ات ز تیغه
بران گذرد   از دولت بها مبتلای صنع خدای   سنگ منت که حق ز جرم شیطان گذرد
غازی کرای خان که در قلعه محبوس بود چون خمیش شرب آداب و آن لهو و لعب بود
از حبسش بر آورده به مجلس آتش در آورده ندیم و محرم شد و فی هنگام فرصت فرار
کرده باردوی قزلباش رفت و بوسوسه رده مه سر عسکر مشغول شد عثمان پاشا با لشکر
قیامت اثر به تبریز رسیدند و بدون نزاع و جدال شهر را تصرف کرده در چند ساعت
قلعه در کمال متانت و استحکام در مدت چهل روز بانجام رسانید و ضبط و ما یحتاج
در آن مهیا کرده جعفر پاشا نام خواجه را حکومت تبریز داده در تبریز به هنگام محشر
در فتح آنکه ظاهر شد جمعی مقتول برخی فراری بعضی مقید اسیر گرفتار شدند لشکر
سلطنت اثر ایرانی از عسکر کثرت ثمر در ره نهند چاره و سنگی تبریز آمده سر عسکر رومی
چند از استصار چغال اوغلی نام و چند سردار دیگر را با لشکری بجهت محاربه مأمور
کرد جنگی سخت روی داده جمعی از طرفین مقتول و مأسور شدند چند روز محاربه و مقاتله

در میان بود

در میان بود و در این ایام مجادله محمد پاشا حاکم دیار بکر و مراد پاشا و یوسف آقا چاشنی گیر
باشی خوندکار در معرکه کارزار گرفتار شده بودند در این ایام عثمان پاشا هم از مرض خناق فجاة
درگذشت چغال اوغلی که بجای سردار برقرار شده بود بر استحکام قلعه افزوده
اردو را بسمت دیار روم کوچ داد لشکر قزلباش به حسین جیل و قزل ... ایشان را تا
سی قلابش تعاقب آورده و در این معارک جمعی از معارف طرفین به قتل رسید چون
اردوی چغال اوغلی بطسوج رسیدند اردوی قزلباش بخیال تسخیر قلعه تبریز مراجعت
نمودند تبریز را ویران و اهالی و اول تبریز چون دیدند منحصر به قلعه جدید بود همی بود جدی
به محاصره مشغول شدند کاری از پیش نرفت شاهرخ خان مهردار در قلعه بدست رومیان
گرفتار گشت پری بیک ایشک آقاسی باشی مقتول گردید الهمس خان بجای مهردار
شد رضاقلی بیک که جوانی ساده و زیبا روی و خوشخو بود از فرط حضور ولیعهد
گردید خلاصه چون از فتح قلعه مأیوس و نا امید شدند عزیمت قزوین داشتند که
مقدمه تازه روی داد امرای ترکمان و تکلو که از قتل امیرخان ترکمان از جانب
رنجیده خاطر و دلگران بودند امت خان حاکم فارس را با خود متفق نموده الله پاشای
طالب میرزا را در حضور ولیعهد را وقت شب هنگام شاهزاده را بر داشته به دیار
رفتند اسباب اساس سلطنت و ولیعهدی شاهزاده مهیا و اسباب صاحب

مسیبن باحشمت جهانبانی علی قلی خان را که قیق غار بود در نزد والد بزرگوار گذارده خود
با اسمعیل قلی خان و محمد بیک که ثالث ثلاثه بود بتعاقب ایشان آمد در حوالی قزوین تلاقی
خصم واقع شده جهانبانی غالب و قرین کامرانی گردیده طهماسب میرزا را بدست آورده به قلعهٔ الموت
فرستاد امرای مخالف متفرق و پریشان گردیدند قزوین را آئینهٔ مملکت ساخته و خدمت
والد مراجعت کرد در آن ایام نقیب ولیعهد فرهاد پاشا به تبریز آمد ساخلو و ضبط قدیم را
با خود برد لشکر تازه نفس جدید در قلعه با ذوقه و اسلحه و آلات گذارده مراجعت به ارزنة
الروم کرد لشکر ایرانی از این معنی بر یاس و حرمان ایشان فزود چشم از آذربایجان پوشیده
بعزم تکاپوی عراق و خبره عازم قزوین شدند در یکی از منازل ولیعهد در خیمهٔ علی قلی خان یار
غار و مختار کار جهان بود پس از انقضای مجلس بجانب خوابگاه مراجعت نمود چون [illegible]
از جوانان مسیبن من در خدمت کسی باقی نمانده که من جمله خدا و پیری [illegible] قزوینی
بود چون ولیعهد بجوار [illegible] تا پاک به کشیکچیان سراپرده ابلاغ کرد که از حوالی
سراپرده دور تر مقام کنند که جهانبانی خیال نشستن و شب گذرانی دارند انها هم
حسب الامر اطاعت نمودند خود بخیمه در آمد چند خنجر بر شکم و سینه آن بیچاره زده
بیرون رفت بعد از لمحه فتاح نامی پیش خدمت که فتح باب نمود ماجرا را مشاهده کرد
[illegible] را مطلع کرد [illegible] خدا [illegible] اکبر شد بدست آمد باعث

و حب [illegible] میرزا [illegible] شدند [illegible] در جواب می گفت او را به اسمعیل قلی [illegible]
بعد از تعقل و تمکین نعش شاهزاده را به اردبیل فرستاده مدفون ساختند پس از ورود
قزوین در خیال قرار جدید شدند شاهزاده عباس میرزا اگر چه اکبر اولاد و برادر
دیگر بود ولی چون در خراسان بمرشد قلیخان بود با علاج صلاح را در ولیعهدی ابوطالب میرزا
دیدند وی را طالب شدند پادشاه بیچاره که در تمامی امور بیچاره بود در سال
نهصد و نود و چهار ولایت عهد ابوطالب میرزا را برقرار داشتند بلکه تاج
سلطنت بر سرش گذارده پادشاه خطاب نمودند درهم و دینار به اسمش
مسکوک به بلاد و امصار فرستادند علی قلی خان و اسمعیل قلی خان بطریق سابق
وکیل و مختار بودند هم وزارت و لقب اعتماد الدوله بمیرزا محمد نامی قرار یافت
چون این اخبار باطراف و اقطار اشتهار یافت مرتضی قلی خان پرناک
ترکمان حاکم [illegible] خبره [illegible] اتفاق [illegible] شاملو و استاجلو
مصلحت خود را در ابوطالب شاهی بودن ندیده [illegible] بعد اغراض
بارض مقدس فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد شاهزاده عباس میرزا کرده
تحریص و تشویق به آمدن عراقش نمودند مرشد قلیخان که امیری کاردان بود
اولا عاشور آقا نام از ملازمان [illegible] و محرم خود را به قزوین بهانه [illegible]

و تذکرت فرستاده و نامه‌های دوستانه و نصایح مشفقانه بهر یک از اعیان و نام آوران قلمی
نوشت بعد از رسیدن بقزوین فرستاده چون فرستاده بود در زمان کم و زور اوضاع
سر او جهرا دریافت نمود و جوابهای لاطایل شنود مراجعت کرد مرشد قلی خان
چون از حالات دربار خوب خبردار شد شهر مشهد مقدس را به برادر خود ابراهیم
خان نام سپرد از هر جهت امور او را منظم نمود با پانصد و شصت سوار متوکلا
علی الله در رکاب شاهزاده عباس میرزا عازم قزوین گردید چون ظلمت
شب ذلت و نکبت مملکت ایران بپایان رسیده و آفتاب عزت و جلالت
این دولت را دوران طلوع بود زاره و اعیان اهالی طهران حکام و عمال باستقبال استعجال
نمودند علاوه بر اسباب خیال آن بود که پادشاه و ولیعهد و دولتخواهان ایشان
در اصفهان بنظم کارهای آنجا اشتغال داشتند چون صیت قرب موکب نصرت قرین
گوش زد اهالی دارالسلطنه قزوین گردید علما و اشراف و اعیان عامه اهل بلد
به استقبال آمدند بدون منع و نزاع شاه جهان مطاع در دارالسلطنه بر بالای سلطنت
موروثی متمکن شد مرشد قلی خان بارشاد و طالع و بخت متوجه انجام خدمات
صاحب تاج و تخت گردید از اطراف و اکناف از کارگذار و تجار و کسبه
و اصناف رعایا بدرگاه جهان پناه مجتمع شدند همراهان شاه و ولیعهد نیز مجرد

اجمع

استماع اخبار بهجت آثار فتح و فیروزی قدوم شاهزاده اطاعت پیشه گذارده عازم قزوین شدند شاه و
شاهزادگان و همه همراهان از اصفهان از راه گلپایگان که عازم قزوین بودند چون بقم رسیدند حاکم
و اهالی بهجت شده دروازه شهر را بروی ایشان بستند در تنزل بماده اگر اهالی اردو
حتی مردم بازاری فراری بسبب قزوین شدند اعیان را خاطر نیز بدین اطلاع نکند کر
شب هنگام بقدم ملاقات مرشد قلیخان شبها در آمدند علی الصباح که پادشاه با ولیعهد
بقدم ورود عازم سواری بودند باور از چند نفر عمله اسب و رسم کسی باقی نبود
چون بحوالی دولتخانه سلطنتی رسیدند شاهزاده عباس میرزا استقبال کرد رکاب
پدر و صورت برادر را بوسید باتفاق بحرم سرا درآمدند سلطان محمد پادشاه دست مبارک
تاج سلطنت را بر تارک فرزند ارجمند نهاد و بلفظ شریف شاه عباسش خطاب داد
علی الصباح شاه نو بر تخت قدیم بر آمده علی قلیخان و اسمعیل قلیخان پدر و از امرای
آمدند را بمعرض خطاب و عتاب در آورده بحکم او قتل کرد بر حسب صواب دید
و ارشاد مرشد قلیخان اعیان امرا را منصب داد این مقدمه مسرت افزا در شهر ذی القعده
سال نهصد و نود و نه بود کلمه ظل الله تاریخ جلوس سلطان است که رنج غصه و رنج از
اهالی ایران شد ایام سلطنت شاه سلطان محمد نه سال و چند ماه بود و پس از اشتغال
سلطنت قریب نه سال حیات داشت و بفرایض و عبادات همت میگماشت در سال

و چهار از این دار پرملال بدار القرار رفت در اوایل جلوس میمنت مانوس
نواب اسمانی شاه عباس امرای جدید المناصب بنهاد که فتنه و فساد و خود
سری معتاد بودند بر مرشدقلیخان شوریده متفق اللفظ و متحد الکلمه با اسلحه و یراق
در کریاس گردون اساس اجتماع و اتفاق نمودند پادشاه بعد از اطلاع حکم جهان
مطاع باحضار جمیع اشرار فرمود پس از سوال و جواب و تهدید و عتاب حکم
بقتل عامه اشقیا امضا نمود بسزای اعمال و افعال خود رسیدند الا قلیلی که بسعادت
شفاعت نجات یافتند ارباب مناصب مناسب عوض هریک برقرار فرمودند مرشد
قلیخان علاوه منصب وکالت حکومت اصفهان که خلاصه سلاطین بود و بعد از این
دودمان بود مخصوص خود گردانید این اول خبط و خطائی بود که از مشار الیه
بظهور رسید چون شاه اسمعیل ثانی از شاهزادگان صفوی زاده بجز این پسران
و پدر کسی باقی نگذارده لهذا پدر بر فرزند جوان پسر خود را بنابر او جب مناکحت
رغبت کرد از مصطفی میرزا ابن شاه طهماسب صبیه در کمال صباحت و عفت موجود بود
یکی از زوجات سلطان حمزه میرزا که انهم از بنات اعمام بود در اسعد ساعات
بحباله نکاح درآورد و بانتظام امور جمهور و انجاح عرایض مطالب نزدیک و دور
مشغول شد درهمین اوقات عبدالله خان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر عزیمت

تسخیر

تسخیر هرات نمود علی قلی خان شاملو اتالیک سابق و حاکم هرات محصور شد از پادشاه
جدید مدد و معاونت طلبید شاه بحکم اجتماع سپاه کرد مرشدقلیخان وکیل السلطنه بخیالات
فاسده بمماطله گذرانید چندانکه هرات مفتوح علی قلی خان و سایر قزلباش هرات
مقتول شدند اولاد و نسوان مقتولین را بماوراءالنهر بردند حکومت هرات
بقلباکوکلتاش نام تفویض رفت و عبدالله خان بتسخیر و تصرف شهر
مشهد آمده آن بلد را محصور نمود چون خبر فتح هرات و قتل علی قلیخان مسموع شد
شاه از این خبر که نتیجه تسامح کارگذار روی داده اظهار ملالت و انزجار فرمود
و بییلاق لار تشریف فرما گردید حکام مازندران بحضور شرف پابوسی حاصل نموده مخلع
و مشمول باوطان خویش معاودت نمودند موکب فیروزی کوکب از لار بفیروزکوه
و از انجا بسمنان و دامغان تشریف فرما شدند مرشدقلی خان در این زمان کم و ایام
معدود غرور و نخوت زیادی پیدا نموده به اوامر و نواهی پادشاهی اعتنائی
نمیکرد پادشاه که مدتی با علی قلی خان بسر برده بود باطنا از مرشدقلیخان
نفرت داشت لاعلاج مدارا می نمیکرد چون از قتل علی قلیخان و شهر هرات نهایت
ملول و متاثر بود و بی پروائی و اغماض مرشدقلیخان از حد تجاوز نمود
امت بیک و الله وردی بیک زرگرباشی با دو تن دیگر از محرمان در خلوت و خفا

بچون خان وکیل اشاره فرمود تا امیر دکان کفیل مدعا شده در جشن بسطام چون
نزد او مقام شد مامورین شب هنگام داخل کشیکخانه که محل حرم انجا و مرشد قلی خان
بود گردیده سر او را بریدند بسمع نواب شاهی رسانیدند هشت بیک لقب خانی یافت
الله بیک تولکلرآقاسی به لقب خانی و حکومت کلپایگان مفتخر آمد و وزارت خاصه
شریفه بمیرزا محمد اعتماد الدوله سابق مفوض گردید محمد بیک ساروقچی داروغه اصفهان شد
هر یک از خدمتگذاران درازای خدمت عنایت و مرحمتها دیدند از این سیاست
و رافت هر کس باندازه قدر و قامت حرکت کرد محمد خان ترکمان که از امرای سلطنت
توامان بود حسب الامر فرخ خان بیک سر او را بریده در اردو گذرانیدند از
انجا عازم ارض اقدس و بزیارت مشهد مقدس تشرف کردند سلطان حسین خلیفه
شاملو حاکم ترشیز که انهم از معتقدین مرشد اکبر بود بقتل رسانید حاکم خبوشان که بوداق
خان چگنی بود شب هنگام فرار انجوشان در قلعه یاغی شد حکومت مشهد مقدس را بامت
خان استاجلو عنایت فرموده ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان را در تحت اطاعت
و بر قرار مراجعت بقزوین فرمودند چون فسخ از مصالحه سابقا با دولت روم
شده کرده کان در میان بود بلکه مهدیقلی خان چاوشلو حاکم اردبیل باولی خانی
چاوشی کری باشی بسفیر دولت روم به اسلامبول روانه فرموده از آن طرف

نقد اعلی خان حیدر میرزا ولد خسرو صغیر بعدو
میرزا کر فعلی

آسودگی حاصل آمد از سمت خراسان عبدالله خان پادشاه اوزبک عبدالمومن
خان پسر خود را با سرکردگان بیابانات نامی بتسخیر مشهد مقدس مامور کرد عبدالمومن خان
مشهد مقدس را محصور ساخت شاه ظفرپناه به تجویز استخلاص محصورین از قزوین
تشریف فرمای طهران شدند منتظر اجتماع عساکر نصرت اثر گردیدند مرض غیر مترقی
مزمن عارض حضرت شد نقش کرده بهوای نا ملایم طهران اکثر لشکریان را مریض نمود
باعث بهم خوردگی و تفرقه جمعیت شد از این اخبار اوزبکیه بر فتح و ظفر مشهد وار
شدند در تضییق محصورین کوشیدند بعد از چهار ماه شهر را متصرف شدند
قتل عام نمودند از لشکری و شهری عجمی صغیر و کبیر را حدی تعارف خزانه
و کتابخانه و سایر اسباب روضه نامی به تفارق رفت زنان و کودکان را برده گرفتند
قبا پوش و جام و باخرز و سوره و توشنج و غوریان ضمیمه هرات شد عبدالمومن خان
از راه سرخس عازم بخارا گردید در سرخس کاری از پیش نبرد موقوف بسفر دیگر نمود
اودا ینگه خان اوزبک در خراسان بود نور محمد خان والی خوارزم بملاحظه استیلاء
ملک خود جمعیتی فراهم آورده داس اتحد خراسانی خوارزم نشسته بود خان حاکم خبوشان
و ابوسلم خان و امام قلی خان و محمود خان بخیال آنکه تمام حیث خراسان و ابسان
امده است جمعیت نموده بر سر او رفته منهزم شدند عقبه تقری از ایشان مقتول شد

نور محمد خان را تعاقب کرده خود را بحضور شاه والا جاه عرضه داشت بیگناهی خود را معروض
کرد اتفاقا این خویشان میرزا بحر ... شده ... که ... ساقی ... حق
خود عذر خواه شدند چون در آن اوقات شاه را صحت روی داده بود
طرفین را به ارقام قضا نظام از عنایات خود امیدوار ساخت چون از جانب فارس
و یزد و کرمان اخبار اختلال بی نظمی بعرض رسیده بود عازم فارس شدند در منزل
کاشان معروض کردند که حاکم فارس بکتاش خان حاکم کرمان را که به شهر یزد آمده بود
قتل رسانیده شاه عباس باصفهان آمده آنجا را انتظامی داده بشیراز آمد آنجا که
سابق مرقوم شد یعقوب خان را مغضوب کرده بنیاد خان ذوالقدر را امیرالامرای
فارس نمود در شیراز خبر وفات محمد همایون پادشاه هندوستان را شنود باباگک
سلطان روملو را به تعزیت و تهنیت جلوس اکبرشاه مامور فرموده بقزوین مراجعت
کرد میرزا محمد اعتماد الدوله را که از کارکنان قدیم و بر جاده ناهموار قدم نا
مستقیم بود معزول ساخت حاتم بیگ اردوبادی مستوفی الممالک را به لقب
وزارت داد الله قلی بیگ قاجار را لقب خانی و منصب قورچی باشیگری التفات
نمود مهدی قلی خان سفیر با ایلچی خوندکار بحضور آمدند امضای مصالحه نامه را
بتقدیم رسانیدند امرای طرفین مطلق العنان شدند مراد پادشاه رومی که در قلعه الموت

محبوس بود بروم رفت شاهرخ خان مهردار و مهدی قلی خان شاملو و ترکمن خان
از روم به ایران آمدند شاهرخ خان در راه وفات یافت تورحسن خان که از جمله عاملین
سید و والده شاه بود چون در روی دیدت خود قصاص شده بود دولتیار خان
سیاه منصور که در قلعه سجاس یاغی بود گرفتار و مقتول گشت و همچنین امیر حمزه خان
طالش که در قلعه ... طغیان داشت گوشمال دید عازم مکه معظمه گردید حسنقلی خان چاوشلو با
داروغه و قورخانه باتفاق خضر پادشاهی در هم ... و سرحد روانه گردیدند
شاه وردی خان عباسی حاکم کرکوک که ... بود با ...
بدرگاه عالم پناه آمد مورد مراحم و اشفاق گردید وقایع مرقومه در سال ... نود
هشت و نه وقوع یافت عبدالمومن خان محمد بخراسان آمده این جانب را که حوالی نیشابور ساکن
بودند قتل و نهب نمود به اسفراین رفت چهار ماه اسفراین را محصور ساخت قریب چهار هزار کس
از لشکرش مقتول ولی بالاخره اسفراین را تصرف کرده ابو مسلم خان چاوشلو حاکم آنجا را
با لشکریان قزلباش که محصور بودند بقتل رسانید پادشاه بسبب اختلال ولایات داخله
منصرف از محال خراسان گردید خان احمد گیلانی که مکرر از حالات غربت ...
و گرفت در این اوقات ... شاه ... فرهاد خان سردار به ...
... مامور گردید بعد از ... تجملات ... قرار کرد

شهرزادگان رفت گیلان متصرفی شد و از سمت کدورت مبرا گردید چون خاطر مبارک
و دغدغهای از انتظام ولایات بنصرتی طهماسبی حاصل شد عازم خراسان گردید
بعد از حین انتظام بتجهیز اجتماع عساکر خراسان [illegible] عبدالمومن خان نیز به
نشابور آمده در حوالی جاجرم [illegible] از اولاد سلطان ایران از مملکت خراسان
بتکرار گردید پادشاه [illegible] در نهایت قاعده احترام مرقوم داشتند که به مصالحه
در صورتیکه رسم اتحاد ممکن چون باشد مصالحه [illegible] پس از ورود جاجرم نوشته
محمد از خان ازبک بسید [illegible] مصلحت ملکی بانجام رقم ملاقات [illegible]
خواهد افتاد بعد معلوم گردید که در جاجرم نیز مقام نموده به [illegible] خان [illegible] گشته است
اهالی نیشابور و [illegible] خان [illegible] حاکم خود را با همراهانش بقتل رسانیدند
حکام ازبکیه اسفراین و جغتای و بعضی محالات دیگر نیز فرار [illegible] خان بزرگوار
خود [illegible] ولی [illegible] خان ذوالقدر [illegible] نشابور رفت نصرت
گردید و درویش محمد خان روملو به حکومت آنجا رسید سعید [illegible] اصفهانی در
جوار [illegible] محافظت نشابور مأمور شدند اسفراین به محمد سلطان [illegible] شد از آنجا
مراجعت بجانب عراق فرموده [illegible] اسمعیل خان افشار که با لشکر کرمان [illegible]
همایون شده بودند از راه طبس بخراسان می آمدند حوالی طبس از اتفاقات [illegible]

رسیدند که مصطفی خان گنگرلو حاکم طبس محصور جماعت ازبکیه در حصار خرابه شده بود
از او بر آنجماعت [illegible] حمله آورده شکست فاحشی بآنها داده جمعی را مقتول و اسیر نموده
همراه در اصفهان بحضور همایون رسانیدند در سال [illegible] از هجرت رسول مختار
که پادشاه مجدد عزیمت یورش خراسان داشت چون در گیلان باز اختلال و پریشانی
روی داده فرهاد خان سردار و قورچی باشی به آنجا [illegible] جنگلی بود
شدند بمحض ورود گیلان محاربه به غازیان منصور با آن گروه اتفاق افتاده [illegible]
شیخ والی استاجلو علیخان که حاکم سابق و معزول بود حاکم و امور آنجا را منتظم ساخته
مراجعت نمودند در این هنگام دیگر [illegible] دولت به امورات گیلان [illegible]
عبدالمومن خان بخراسان آمده [illegible] ابیورد و مرو و [illegible] را متصرف
شد نور محمد خان والی آنجا که از نژاد سلاطین چنگیزی بود فرار با صفهان آمد
[illegible] با استقبالش مأمور شده بعد از ورود در اصفهان محل اقامت [illegible] تعیین
خان از آنجا به نشابور لشکر کشید درویش محمد خان روملو محصور گردید قریب
بچهار ماه محاربه کرد چون از امداد و معاونت مأیوس شد مصالحه تن درداد که شهر را
بسپارد خود و همراهانش با عیال سالماً بجانب عراق روند [illegible] خود و همراهانش
نجات داده بعراق رسیدند در این اوقات خان احمد حاکم لاهیجان و بیگلربیگی گیلانات گردید

رسیدند

خان زاده اوزبک در جنب ماوراء النهر کرد و خان کلان بخوارزم آمد حاجی محمد خان والی
خوارزم با اولاد و اتباع و جمعی از اعیان خوارزم باسترآباد آمدند در قزوین بحضور
حضرت شاهی سر بر زمین کردیدند شاهوردی خان عباسی حاکم لر کوچک خود را بزرگ
دانسته باعلان کلمه عصیان و طغیان مبادرت نمود اغرلو سلطان بیات حاکم بروجرد را
مقتول ساخته با ظفر همراه بلرستان لشکر کشید خان عباسی از خرم آباد بصید
مره رفت حکومت خرم آباد بمهدیقلی خان شاملو مفوض گردید اکثر ریش سفیدان
از شماوان لرستان بآستان معدلت نشان آمدند عساکر فیروزی مآثر حصار صیدمره را
محاصره نمودند شاهوردی خان خود را در قلعه محصور ساخته بکارک رودم گریخت سلطان
حسین له شاه رستم که مدعی شاهوردی خان بود و در طایفه کلهر بسر میبرد احضار حضور در
بحکومت لرستان سرافراز و مامور گردید صد هزار گوسفند و ده هزار اسب و شتر را
تومان نقد عابدی لرستان بانعام لشکریان مرحمت شد حکومت بروجرد بشاه بقلی سلطان
بیات که برادرش اغرلو سال گذشته شاهوردی خان کشته بود تفویض گردید فصل لرستان
[…] مقتضیات بسر برده بدار السلطنه قزوین تشریف فرمای قزوین شدند در […] محمود نام
گیلانی که مذهب تناسخ داشت بطلب ریاست بحث بر اضلال خلایق می گماشت خسرو […]
[…] آن مذهب اختیار کرده بودند و با محمد در حوالی مسجد ساخته شده […]

از عمرات بنابر آنکه رسیده بود چه یوسف نامی عرب بیابانی بود که خود را خلیفه خسرو
میدانست چون معاندت عدیده در این ضمن شرب بود خسرو و پسرانش […]
یوسف را مجوسی داشتند چون از آثار نجومی منجمین چنین استنباط نموده بودند که در فلان
روز این سال گزندی بوجود همایون پادشاه و ایران خواهد رسید پادشاه یک هفته قبل از
روز موعود خود را از سلطنت معزول نمود یوسف را با تاج سلطنت پوشانیده در تخت نشانید
امرا و وزرا از قانون مقرره ملازمتش مینمودند چون زمان مقرر رسید از تخت بزیر کشیده
را با یوسف کشانیدند چند نفری از معارف که نقطوی بودند آنها اعتنا بانی بودند و این طریقه
نقطه را اختیار کرده بودند مقتول شدند چون از لرستان و خوزستان خیال کمیران
دلخواه پادشاه بود فطن کامل حاصل نمود عنبر اعتماد الدوله حاتم بیک اردو
بادی وزیر و فرهاد خان سردار و لله را مامور بفتحات فرمودند مامورین
بعد از ورود بروجرد شاهوردی خان حاکم لرستان را مطمئن خاطر نموده حاضر رکاب
ساختند بعد از آن بزرگترین خدمات قلع و قمع مشعشع خدمات محوله کردید سید مبارک
والی حویزه که شوشتر را محاصره داشت از قرب وصول جیوش ظفر شمول چون توقف
نتوانست بجزیره مراجعت کرد وزیر و امیر چون بشوشتر رسیدند حکومت آنجا
بر حسب امر […] مهدیقلی خان شاملو واگذار نموده بسمت حویزه در […] حرکت شدند

نواهش ملاقات عبدالمؤمن خان قطب الدین نام از طایفهٔ یکتی را فرامین و مراسله
فرستادند عبدالمؤمن خان فرستاده را بقتل رسانید بعد از قتل وی دورمش نام و جان محمد
قراول حاکم بدخشان و سونج محمد ترکمان حاکم نسا و ابیورد را با سیصد سوار جنگجوی
بایلغار فرستاده مامور نمودند چون بحوالی جاجرم رسیدند مقرر خان که تا آن لشکر دشمن
لشکر را دیدند که با فراشتن خیام اقدام و از غفلت هفت نفر از ایشان را
گرفته بتعجیل مراجعت نمودند قراولان مقدمهٔ لشکر شاهی آگاهی بهم رسانیده تعاقب
کرده نیوار آن اوزبکیه رسیده بعد از مجادله و مقاتله حاکم بدخشان بجان
دو قور سرکرده دیگر با چند نفر از همراهان گرفتار شدند فراریان بجان
جلادت شعار خبر رسانیدند بمحض شنیدن از محاصرهٔ استراباد دست کشیده از آنجا
کوچیده بارض اقدس مشرف شده و از آنجا به استراباد آمده محصورین قلعه را
مورد عنایات سرشار فرمود حکومت استراباد به تودا خان خلجی مرحمت شده
تعاقب خان اوزبک را اصلاح ندانسته تشریف فرمای استراباد شدند حاجی محمد
خان والی خوارزم که مدتی مهمان رفیع مجلس بزم بود در حسب خواهش بساط تلافی
ترکمانیه رفت که شاید آب رفته را بجوی آورد و چون علی خان کرامی نوتمی تحویل
داده بحضور حاضر شد حکومت کرامی را به منصور خان توکل نام با المناصفه تصرف

سبزوار که شیخی به واسطهٔ قرابت شیخ الطلبان سعید بخدمت ایشان رسید مجدداً بحکومت
سیستان قرار کرده بود بظفر شکر که یکی به نعمت نمود حسن خان قبل
استقلالی مخالفت شعار و دیگر گرفتار شده حکومت که دیگری به حسن خان افشار حاکم کازرون
محول کردند کازرون را به اسمعیل خان افشار داده از طوایف بختیاری و ممسنی که موجبات
دیوانی بذمه داشتند در یافت کرده شیراز آمدند از آنجا از راه اصفهان به
قزوین مراجعت نمودند خوانین شغاقی مرحوم پادشاهی شدند در این سال کهر اورد
شه سلطان مراد خان بن سلطان سلیم که در کار روم بدیار آخرت شتافت سلطان محمد خان
ثالث ولدش سلطنت رسید ذوالفقار خان قرامانلو برادر فرهاد خان سردار که
بنوبت تهنیت مامور بسفارت دولت روم فرمودند چون از سمت عراق فارس تا اجمعه
جمیع هواس حاصل شده بود بخیال استرداد ممالک خراسان از کف بیگانگان فرهاد خان
سردار را با لشکری نصرت اثار بیشاپور دامغان مستعجلا فرستادند چون بهار سال
یکهزار و چهار رسید و با احضار عساکر ممالک حکم شده بود منتظر بودند که چاپار سردار رسید
آمدن عبدالمؤمن خان به شهر اسفراین مستغرق کردانید لهذا منتظر وصول عساکر منصوره
نشده با لشکر خاصه بتعجیل شتاب روانه ایشان شدند در چمن بسطام هزار نفر
پیاده و سوار مسرقس شتر زده آمد از آنجا به اعلام منصور بن اطفیان اتباع و انهار

و بعد از [illegible] علی خان شاهوردی [illegible] به عراق [illegible] خبر رسید که حکم الهی
[illegible] شیش سبزوار آمد غلبه شهر را تصرف کرد و قتل عام نمود حال ارکان
محصور دارد شاه عازم سبزوار و دفع خان بزرگوار شدند چون بحوالی سبزوار
رسیدند خان اوزبک بقاعده هر بار فرار اختیار کرد تا مرو شاهجهان عنان باز نکشید
چون فصل زمستان بود و آذوقه [illegible] ماندن میسر نمی‌آمد حکومت سبزوار به بوداق
سلطان چاوشلو [illegible] بجانب عراق توجه نمودند و به قزوین رسیدند مراجعت
از این سفر خبر [illegible] حکومت مملکت فارس به الله وردی خان قوللر آقاسی مرحمت کردند
چون جماعت [illegible] در [illegible] قاضی [illegible] همدان شورش نموده قلعه را ویران
ساخته بودند بملاحظه اختلال شروط مصالحه مرتکبین [illegible] و مقتول و حاکم همدان را
معزول نمودند چون رسید مظفر حاکم ساری ملک بهمن حاکم آمل در اطاعت و فرمان
برداری مسامحه و تکاهل داشتند فرهاد خان سردار بایشان [illegible] رفت هر دو نفر را [illegible]
آورد [illegible] برادر خود را در ساری بحکومت ساری جاری
کرده [illegible] مراجعت نمود چنانچه سابقاً مرقوم شد که حاجی محمد خان والی خوارزم
[illegible] بجانب ملک [illegible] رفته بعد از ورود آنجا به اندک زحمتی بر اثر
رسید و مالک ملک موروث گردید عبدالله خان پادشاه ماوراء النهر مجدداً بآنجا لشکر
کند

کشید بعد از چند ماه [illegible] با [illegible] حاجی محمد خان مشغول شد بشهر بتصرف والی
ماوراء النهر در آمد حاجی محمد خان در ثانی به قزوین آمده به پادشاه ایران [illegible] چون
[illegible] امیرخان حاکم کوه گیلویه با الوات افشار و سایر الوار منافسه و منازعه در میان
بود امیرخان از عهده انتظام مهام آنجا عجز داشت کوه گیلویه جزو مملکت فارس و حکم [illegible]
بالله وردی خان [illegible] شد الله وردی خان از عهده [illegible] آنجا کما ینبغی بر آمده [illegible]
والوار را [illegible] نمود [illegible] و در این سال [illegible] سلطان [illegible] و ملوکه به سفارت هندوستان
رفته بود با شعراء اکبر شاهی [illegible] ضیاء الدین میرزا ابونصر نام [illegible] در باب
سلطان عالی مقام شنیدند ساقی مرحوم قلم صداقت رقم کرده‌اند که در زمان پادشاه
مغفور ملک محمود نام مالک مملکت سیستان شد و بواسطه اختلال دولت ایران
سالها حکومت کرد تا زمانی که [illegible] ملک جلال الدین خان ولد [illegible]
که بحکومت مشغول بود در صدد [illegible] توقف [illegible] وارد اصفهان
بحضور پادشاه ایران شرفیابی حاصل نمود حیدر سلطان میرزا ولد [illegible] میرزا
که در اسلامبول [illegible] ضیافت [illegible] بود وفات یافت [illegible] آن سید [illegible]
کرد کلان سید مبارک والی عربستان بود [illegible] عربستان [illegible]
در خرم آباد [illegible] شاهوردی خان [illegible] دیوانی که

بغارت مأمور بودند در آنجا رسیدند حاکم کرستان بمقام حمایت و ممانعت
برآمد با همین ضمیمه خلاف خود سر بهای آنها تا فتح اراده شد پادشاه که فرمان‌روایش نظم
مملکت و اقتدار و تسلط بر اهالی بود بعضی حواشیش ایلغار کردند و قریه را در سی
نفس ساعت ... ده حصن ... بحر آباد معلوم شد که حاکم کرستان چون از سیاست
[illegible] هراسان از عاقبت جزم برآورد دست نمیداد [illegible] ان قرار است
[illegible] نفد او رفته جمعی از غازیان نصرت نشان ایلغارش نموده در قلعچه از حاکم قلعه او
دست نشاده نخوت بسیار کس آورده بلا مهلت بنیابت رسید حکومت کرستان حسین خان
و که مقرر ایک خانات کرده در این سال که یکهزار و شش هجری بود انتظام کلی در ممالک محروسه
منصرف حاصل آمد پادشاه جمال پرورش خراسان بسر میبرد که اخبار مسرت آثار از ماوراء النهر
رسید باعث تصمیم عزم گردید مقصود این مقال بر وجه اجمال آنکه عبد الله خان بن اسکندر خان
پادشاه ازبک را خان کلان و عبد المومن خان پسرش را که اولاد ذکور منحصر باو بود
خان خرد میگفتند ایالت بلخ و طخارستان مشهد و نیشابور و نسا و ابیورد و دیگر جاها با عبد المومن
خان ... را که ... بود سایر ممالک متصرفی خراسان و ماوراء النهر در هر یک حاکمی جدا
... معین بود من جمله هرات را بپیر قلبا بابا نام که برادر رضاعی او بود و اطراف آنها
سر کلباش میخواندند محول داشت خود چون در سن و اسباب جلال بکمال رسیده بود

خود سر و خود سلطنت میکرد نو با ین بیعت نمامی پدر و پسر شور و شر در میان آمد عاقبت
خان کلان مرتعش شده و از هم درگذشت عبد المومن خان از بلخ به بخارا رفت و بجای پدر
نشست کوکلباش را بقتل رسانید هرات را بجاچی بی نام داد همه خانزادگان و منسوبان را
که قابل کاری بود بقتل رسانید الا یک نفر پیر محمد نام را که کم نام بود امورات ملک
منتظم ساخت با لشکری آراسته بعزم بلخ از سمرقند حرکت کرد چون امرا و ایماقات کلی از
او خائف و هراسان بودند شبی در عرض راه او را کشتند و هر یک بمقر حکومت خود برگشتند
اهالی بخارا پیر محمد نام را نام خانی که از دست نرخود حکمران نموده اهالی بلخ و طخارستان
طفیلی مجهول الحال محمد امین مرا با دعای آنکه برادرزاده عبد الله خان است بر خود والی
ساختند پیر محمد خان که پادشاه ماوراء النهر شده بود مصلحتا حکومتش را امضا داشت
تیم سلطان خواهرزاده عبد الله خان بهرات آمد جاچی بی حاکم هرات او را برادر خود مردود
نمود و بر دین محمد خان منصب کرایند ولی محمد خان برادر کهترش بمرو رفته متصرف شد پادشاه
با اقتدار از این اخبار مسرت آثار خنده زده فاد محمد را که لشکر که از آمد با سی هزار لشکر
خاصه از بسطام حرکت کرد قشون فارس و کرمان از راه طبس احضار شدند حاجی محمد خان
والی خوارزم را که مهمان عزیز بود از راه استرآباد با تدارک زیاد به خوارزم
روانه کردند فولخان قرامانلو سردار و ذو الفقار خان برادرش با ده هزار سوار جرار

... پیش شدند که چون خبر ... جوینید ازبکیه تشابور مشهد مقدس ببلا
درنگ فرار نمودند ولی شهد معاششین قدر امکان فرصت نهب و غارت و بیت
کاری کردند مقدمه الجیش ارض اقدس رسید شاه والاجاه نیز بعد از دو روز بفیض
بوسی حضرت رضا علیه الاف التحیه والثنا مشرف گردید محمد سلطان بیات را به نیابت
رشاه بحکومت شهر طوس که بویرانی و خرابی نوس بود ... بوداق خان تکلی رسید
نور محمد خان ایلچی نسا و ابیورد که مدتها در خدمت پادشاه بسر برده با پانصد سوار لشکر کردی
شاه قلی سلطان بیات بسمت ابیورد و نسا مرخص شدند خبر رسید که دین محمد خان
در هرات جمعی از قزلباش آورده عزیمت سمت خراسان دارد فرهاد خان سردار
بمقابله آن مامور شده بعد از رفتن سردار شاه گیتی ستان خود نیز با بقیه لشکر که به ... کس
پنجاه هزار میرسید عازم هرات گردید چون برباط زنان چهار فرسنگی هرات رسید
دین محمد خان با باقی خان برادرش و حاجی بی حاکم هرات مقابله آمدند روز ششم
محرم سال هزار و هفت ... با سه هزار سوار جرچی لشکر چون لشکر قزلباش تمام در
... جنگ حاضر شده بود ... علی التعاقب می آمدند زیاده از ده پانزده هزار کس
حاضر جنگ نبود پادشاه خود با ... فرار کردند که بهر سمت متفرق شدند حمله نمایند
... گرم و آب در آن حوالی نایاب بود دلیران طرفین جانبازان چنین مجادله

اقدام

اقدام نمودند جنگی سخت و عظیم در میان آمد فرهاد خان سردار را جراحتی رسید فرار نمود و لشکر
قزلباش منهزم آمدند و بوداق خان حاکم فارس نیز زخمی برداشته میرزا بیگی داروغه شاه
نیز بنفس نفیس از یک سمت حمله ور گردید دین محمد خان نیز بعزم مقابله پادشاه روی
نهاد و نیزه از کلول تنگ گرجی بپهلوی او رسید مجروح شد فرار کرد و شکست فاحش بر
لشکر اوزبکیه روی داد شاه هم کله حاکم غوریان و حاجی بی حاکم هرات و قاجلی بهادر
و نیز عبدالله نام و محمد یار اغلان که از معارف و اعیان بودند با قریب چهار هزار
نفر از لشکر اوزبکیه مقتول شدند در موضعی که بچهل دختران موسوم است دین
محمد خان از زیادتی جریان خون با تیجان رفت برادرش باقی خان بجانب بخارا
گریخت از طرف لشکر قزلباش از معارف ولی بیک یوزباشی و قاسم بیک
شاملو جلودار با قریب یکصد سوار کشته شدند شهر هرات بتصرف درآمد حکومت
هرات بحسین خان شاملو و کیخسرو خان استاجلو به ایالت مرو و جاقی منصوب گشته
گردیدند فرهاد خان سردار چون بواسطه زیادتی اقتدار غرور و تحملی در
کار داشت در این جنگ نیز عمدا با اصطلاح اقرار کرده بود منصب سلطانی گردید
الله وردی خان ... تا ... سرش برداشت ذوالفقار خان برادرش
امیرالامرائی آذربایجان ... و لا ... و زرخری بسمت طبور باقی

حال الله وردی خان بحکومت خبوشان مرشد و محمد خان که از ... ضوابط عامه پاپاسای نسبت نموده ... بود و بعد از محبته ... در آمده ... سلطان که جوانی هیجده ساله واز خانزادهای ترکستان و در نسا و ابیورد حکمرانی داشت گرفتار گردیده ... بارادوی همایون رسانیدند مورد عفو و احسان و از جمله ندیمان حضور شده ... محمد خان که از استراباد بخوارزم رفته بود بر مسند حکمرانی متمکن گردید ... از انتظام مهام انسامان مراجعت بارض اقدس فیض بنیان شده امورات متعلقه بقبه متبرکه رضویه را از هر جهت وحیثیت مرتب و منظم فرمودند تشریف فرمای استراباد شدند چون شاه طهماسب در کنار رودخانه قلعه مسمی بمبارک آباد بنیاد و آباد نموده بود و جمعی را بمحارست مامور داشت که ترکمانیه ساکنین انجا را از خلاف و غشاش مانع باشند و دران سنوات فترت جماعت ترکمانیه قلعه را خراب و ویران نموده کشر تردد و حرکات استراباد را منصرف شدند اهالی استراباد نیز همان طریقه خودسری را پیش نهاد نموده هرج و مرج تمام در انجا حاصل بود چون از ضبط و تقید پادشاه سعادتمند عرصه خراسان مصفی و خوارزم نیز مسخر و استمالت بنصرف حاجی محمد خان که از وابستگان این دولت قوی بنیان بود در آمد انتظام محال استراباد از لوازم بود و قبل از ورود موکب مسعود به استراباد محمد علی بیک امیراخور را با تمالت غازی خان نام رئیس طایفه ...

... او را احضار فرمودند جماعت ترکمان که سالها بخود سری و ... داشتند قتل کرده علاوه امیراخور و چند نفر از همراهان او را مقتول ساختند و سبب ... نسبت داشت که چند پادشاه و نجاه با لشکری جرار مدد انقیاد کرده در کنار رود اترک باهل ... انها رسید غازی خان و جمعی ... از بیان ... رفته ... قتل و اسیر ... در حال ... عاران دشمن پامال شده مراجعت فرمودند و در جای قلعه مبارک آباد ... به تعمیر قلعه حکم صدور یافت تعمیر ... در سایه لشکر تقسیم شد در مدت ... به اتمام رسید آذوقه و ... و ساخلو برقرار شد حکومت استراباد و توابع به حسن خان زیاد اوغلی قاجار ... متصرفی خود ساخته بودند مسند ... خواجه شرف الدین نام ... که از ... مصروف انجا بود ... اسلحه و آلات جارحه اهالی انجا ... قلعه مبارک آباد ... بهنگام ضرورت ... تقسیم شود ترکمانیه و سایر کردان ... اطاعت در آورده در حوالی قلعه مبارک آباد توطن نمودند ... فلاحت اشتغال ورزیدند طایفه که معروف ... بوده ... از ... منحرف ... کار ... قتل عام شدند طایفه ... خود ... همان ... فرمای ... شده ... که ... کوه ... لاعلاج بحضور آمده ... گذشته ... منفور ... ساعتان

تفویض ... فرمان ... ایشان

برادرش را فرستادند که در آنجا ساکن شوند از مازندران تشریف فرمای اصفهان گردیدند
سنه هزار و نود ان تحمید اخبار فتوحات بخت آثار به روم و هند و ترکستان ها مرسل شد و لشکر
عنایات خداوند و وجوه چوپان بیگی که از مواشی دواب دریافت می شد با متوجهات
کیالهٔ اصفهان تتمه آسودگی صنفا و رعایا بخشیدند در سال هزار و نه هجری شاه والا جاه
قدیم زیارت مشهد مقدس و انتظام امورات ارض اقدس بعد از اجتماع عساکر منصوره
از دار السلطنه اصفهان حرکت کرده منزل بمنزل تعجیل به طوس پی حضرت رضا شرفیابی حاصل
نموده عازم هرات شدند بعد از ورود هرات نور محمد خان والی مرو و نسا و ابیورد را احضار
فرمود مشار الیه به تحریک فتنی دور بر یعنا و ر و مماطله گذرانید باعث رنجش
خاطر مبارک شد لهذا آنحضرت بمرو شاهجهان فرمود نور محمد خان محصور گردید بعد از
چند روز به توسط حاتم بیگ اعتماد الدوله خجل و شرمسار دریافت حضور مبارک نمود
ایالت مرو به تکیاش خان استاجلو مفوض شد نسا و ابیورد را الکش سلطان لله
تکیاش خان بحکومتش وی آورده در راه مشهد مقدس پس به اصفهان مراجعت فرمودند
نور محمد خان اهل و عیال را مورد طعن شیراز و از قرار روزی یک تومان تتمه
مخارج مستمره وی مقرر گردید چون محمد ابراهیم خان ذوالقدر بیگ که تجابت شاه
عالم پناه بحکومت کیلان رسیده بود متوفا شد باقی خان بیک و شاه ترکستان علاقه اهل

برخ

برخی ساقت و بحیطه تصرف در آورده قیانیان سلطان محمد ابراهیم خان را به محمد میرزا و جهانگیر میرزا
و محمد سلیم سلطان عرب محمد اماتلی که از باقی خان فراری شده بود در اصفهان شرفیاب حضور گردیدند
قطعه الماسی که از موقوفات حضرت رضا بود و عبد المومن خان اوزبک به چهار پاره ده بود
بعد از قتل مشار الیه به یار محمد میرزا رسید به طریق ارمغان آورده پیشکش نمود برحسب تجویز علمای الاعلام
معلوم را به مملکت روم برده فروخته شد قیمت آن را املاک خوب و مزارع مرغوب تتمه
نقد مبرکه خریداری فرموده خان زادگان ها ماورا النهر در قزوین قرین راحت
و فراغت شدند یکهزار تومان نقد و جنس به جز دار جنس تتمه مخارج ایشان مستمره بر
قرار شده در سال هزار و ده یا یازده شاه عالم پناه به موجب نذر و عهدی که
سابقا کرده بود که از اصفهان به زیارت حضرت رضا پیاده باشد بعدا
پیاده از اصفهان با سیصد نفر از ملازمان که بطیب خاطر پیاده همراهی نمودند
حرکت فرموده در … منزل بمنزل همراهی نمودند در مدت
شصت و هشت روز به مشهد مقدس رسیدند تتمه ماه رجب و شعبان و رمضان را در آن مکان
فیض بنیان به اعمال فرایض و مستحبات اوقات شریف گذرانیدند در این ایام توپ
ارض اقدس پس خان محمد دیوان بیگی و دین محمد خان برادرش را که از اعاظم اوزبکیه
بودند و در معارک سابقه دستگیر شده و در حبس بسر میبردند احضار فرمودند کمال التفات

در بار آنجا [illegible] گشته قلعه فتح ساخته رخصت مراجعت یافته بماوراء النهر روانه شدند بتوسط
ایلچیان [illegible] معلوم شد که چون محمد ابراهیم خان پاشا سعادت دولت ایران حکومت
[illegible] پیوسته کامیاب [illegible] لطف بود شاهانه و سرداران
[illegible] بعالم اتحاد و وداد متعرض متوطنان [illegible] نشوند که در حکومت [illegible] می باشند
حال که مجدد [illegible] دولت [illegible] آورده اند شاه خان [illegible] که ایشان را روادار آن
صوب [illegible] نیز [illegible] و باشند [illegible] گذارند تا بدانند که دوستی ها و رعایت از
[illegible] جوابی [illegible] صواب [illegible] رسید [illegible]
با جمع [illegible] بحکم محکم شرف صدور یافت [illegible] ایشان توقف [illegible] که
در احوال [illegible] وردی خان بیگلربیگی [illegible] پس نوشته شد [illegible] فتح جزیره بحرین [illegible] پادشاه
عالمیان [illegible] رسید [illegible] ملک [illegible] لارستان که الله وردیخان از امرای [illegible] و ال
که حوزه از اولاد [illegible] و [illegible] در آنجا حکومت داشتند
انتزاع نموده حکومت آنجا را بشخصی که [illegible] آنجا را داشته مفوض نموده
ابراهیم خان [illegible] مبارک [illegible] اردوی همایون [illegible] بود [illegible]
رسید [illegible] تقدیر [illegible] سعادت [illegible] عمرش تمام گردید خلاصه بعد از
اجتماع لشکر و انتظام کشور پادشاه [illegible] ده هزار [illegible] خراسانی و عراقی و

کشید

و [illegible] عراده توپ [illegible] بزرگ و [illegible] سوار [illegible] ممالک [illegible]
رکاب از مشهد مقدس حرکت [illegible] فرمودند [illegible] قلیخان شاملو [illegible]
[illegible] قورچی [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible]
سمت [illegible] روانه [illegible] اردوی بزرگ بجانب هرات نهضت نمود [illegible]
بهرات سرداران [illegible] از خدمات [illegible] جامع [illegible]
ساحات [illegible] آورده [illegible]
[illegible] حضور [illegible] پادشاه از هرات [illegible] ییلاق [illegible] شرف نزول [illegible]
[illegible] توقف فرموده [illegible] شاهزادگان
[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] محمد میرزا [illegible]
حرکت [illegible] روانه فرمودند امارت [illegible]
[illegible] قورچی [illegible] مفوض گردید [illegible] سرداران با
[illegible] از خدمات لوازم [illegible] فرموده الله وردیخان بیگلربیگی فارس
[illegible] علیخان شاملو [illegible] خان مهردار [illegible] خان حاکم کرمان و حسینخان
شاملو حاکم هرات [illegible] خان حکمران مرو و مهراب خان قاجار حاکم خاف و باخرز [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] خان حاکم [illegible]

و ضیاع لشکر مساعدت آثار ما نمود و مشهور گردید مختصر آنکه بعد از ترتیب نظم و نظمی بالا کلام
گذاشته نمود در حوالی اندخود بعد قبقیان بهادر که از جانب قار خان پادشاه
ترکمان با سواری چند خبرگیری آمده بود که قار خان بیان ظفر نمود گردیده بتخمین پنج
کرور جان با عساکر اوزبکیه در شهر قرشی برادرش ... محمد خان در شهر بلخ با رو و کار
بلخ رسیده چون اردوی همایون بامید خود رسید ... جا کم آنجا قلعه داری
اقدام ... محصور گردید حکم محکم بتخریب قلعه و تسخیر شهر صادر شد حاکم
محکوم ... خود عثمان تاکید و تاکید ... رخصت داده شیخی نقشبندی را با ...
فرستاده خوشنودی و مطلعین مراجعت نمود حاکم و علماء و اعاظم و اشراف چند بر رکاب
حضور شدند هر یک علی قدر مراتبهم مورد اشفاق عنایات گردیده موسوم بی رخصت
مراجعت ما وراء النهر حاصل نمود و حکومت اندخود به محمد سلیم سلطان که از جمله امیرزادگان
اوزبکیه ملتزم رکاب بود مرحمت فرموده و بسمت بلخ نهضت شد امیرزادگان
بخارا ملتزم رکاب سعادت داشتند که عجله و شتاب بجهت حرارت هوا و قلت آب
مستان صواب دیده چنانچه به تأنی و آهستگی حرکت شود سبب راحت لشکر و رعیت
... گذشتن لشکر از خواهد بود اگرچه این عرایض محض دولتخواهی صداقت بود ولی
نتیجه نبخشید ... آب و هوا سبب ظهور امراض مختلفه اسهال و وبا گردید و تا آخر در نظم ساعات

بخ

باعث خیره گی و خسارت طرف مقابل شده خلاصه ... روز که بلخ رسیدند
و بمحاصره مشغول شدند متفق شهر لشکر مرتضی ... از کار بازمانده کمی ... نیز ... شکست
به هر نوع از انواع که بود قریب یکماه ... کاری از پیش نرفت ... دوم
محرم سال ... چون زیاده ازین توقف مصلحت نبود و عزم مراجعت حرکت
نمودند پادشاه ترکستان هم چون از معامله شاه اسمعیل محمد خان شیبانی تجربت اندوخته
بود به تعاقب جسارت و جرأت ننمود بعد از سه چهار روز محض اظهار جسارت جمعی از لشکر
خود را به تعاقب فرستاده ولی بهر صفت ... نمودند به محض رسیدن به چنداول لشکر ایرانی
شکست فاحش یافتند جمعی قتیل و برخی اسیر و باقی منهزم بجانب بلخ شتافتند چون
اوایل آمد خود بمقتضای لطافت طبیعت بعد از حرکت اردوی همایون بسمت بلخ با مخالفان
رسل و رسایل در میان داشتند بعد از رسیدن اردو و بانجا حکم نهب و اسر و تخریب
قلعه و شهر صادر شد اعیان و معارف را با اهل و عیال بسمت خراسان و عراق
کوچانیده شهر و حصار را با خاک یکسان ساختند و هم چنین شیرغان و سایر آنها
تا رایج و ... رفت چون رکاب فلک ... بر جایی رسید حاکم سابق ...
یوسف علی خان خلف ... خان حاکم سابق مشهد مقدس را به حکومت آنجا ...
ساخته حکومت ارض اقدس بمهراب خان قاجار برقرار کرده حکام مرو و بلاد

احوال هر یک بمحل تحویل خود مرضی حاصل نمودند چندی در هرات توقف نمودند چون
مرضی بوجود حاصل آمد بجانب خراسان عطف عنان فرمودند از معارف متوقفات
ابن عم محمد بیک گمونه و میرزا یعقوب از سادات و نجیب شیرازی تونی مخصوص شاه هم سوبری
بود پس از طی منازل و مراحل تشریف فرمای اصفهان گردیدند بعد از آنکه از کسالت سفر
و زحمات چند روزه آسایش و راحتی روی داد در مقام اجرای مهامی که در این ناوی
ایام جماعت اشرار از دوام منصرف شده بودند بر آمدند چون شخص خداوندی بر
استقرار گرفته بود که مملکت ایران به تصرف متغلب در بنگاه بر آمده و راجع به اصل خود شود لهذا اسبابی
از خارج فراهم آمده که پادشاه ایران را بر سر کار آورد اولا در اکثر بلاد روم به بعضی
از مفسدان و هنگامه طلبان لا ابالی خود را جلالی نامیدند و اطاعت پاشایان را
از دست دادند ثانیا جماعت ینکچری که عمده لشکر دولت روم بودند یک نوع
خود سری و غلبه بر دولت داشتند که در نصب و عزل و حبس و قتل سلاطین آل عثمان جسور
و جری بودند بلطمی کامل و هرج و مرج تمام در آن ایام در دولت روم صورت ظهور
داشت من جمله قاهرین اکراد و حکاری خصوص غازی بیک که از احفاد شاه علی سلطان
بود و علی پاشا والی تبریز و آذربایجان مخالف شد غازی بیک در قلعه از قلاع مستحکمه خود
متحصن و یاغی گردید علی پاشا با قشون رومی و آذربایجانی به تسخیر قلعه رفت و در زنجیر قلعی

ساخلو

ساخلوی مستحفظ قلعه لشکری حاضر نبود پادشاه فرصت را غنیمت شمرده بانضمام عساکر
اطراف فرمان آذر خود با طرمس کلاب افغان بجانب تبریز نمود در شهر رمضان سنه هزار و
دوازده ... تبریز رسید مستحفظین قلعه را محصور ساخت اهالی آذربایجان از جهات
شورش نمودند بهر یک از افراد لشکر عثمانی دوچار شدند ایشان را بدار البوار
فرستادند علی پاشا دست از محاصره قلعه غازی بیک کشیده عازم مراجعت به تبریز گردید
قشون ایروانی و نخجوانی که با وی بودند با وطان خود شتافتند علی پاشا از خلیل پاشا
و محمود پاشا با دیگر امرا سرکردگان چون در دو فرسنگی تبریز بمکانی که حاجی حرامی
گویند رسیدند با ذوالفقار خان قراملو سردار ایرانی مقابله نمودند پس از
کشش و کوشش زیاد شکست بر لشکر عثمانی افتاد سارو بیک مکدلی علی پاشا را اسیر
کرد محمود پاشا و خلیل پاشا مقتول شدند با مرید فراریان لشکر روم را تعاقب
نمودند بسیاری تبراز علی پاشا گرفتار شد از این فتح پاشایان که از متصلات دولت
عثمان بود قلعه تبریز با ساکنان تسخیر گردید حکومت شهر به ذوالفقار خان عنایت
شد مرند بمحمد سلطان و خوی و سلماس بغازی بیک تفویض گردید مراغه
حیدر بیک مکری اختصاص یافت امیر گونه بیک نخجوانی ملقب بلقب خانی در محافظت
کنار رود ارس مامور شد علی پاشا و محمد امین بیک ولدش که حارس قلعه امین لازم

و اشقودر ایشان را به سلام شاه داده قلعه و قورخانه سپردند سید محمد پاشا معروف
به شریف پاشا حاکم نخجوان قلعه جدیدی که در آن بنا شده بود در ساخت و پرداخت آن به هرجهت از ضبط
و استحکامش را داشت شاه ظفرپناه در نخجوان سعد شدند و ذوالفقار خان مقدمه الجیش
شد چون به نخجوان رسید مستحفظین قلعه از دستبرد ایشان در آمده قلعه را به تصرف سردار دادند
حسب الامر به اخراج سلطان اسماعیل پرداخته شد مصطفی بیگ محمودی حاکم [illegible] که سرقاب
محصور شده بود با فات سعد و بارو کی مطیع و داخل شدند دوازده هزار نفر عمله به جهت
به انجام خدمات لازمه لشکر با دستیاران حاضر رکاب ظفر انتساب نمودند قلعه قرص جدید
ایروان به شدت محاصره شد و از طرف لشکر عثمانی نیز کمال محاربه و جانفشانی در مدافعت
به عمل آمد در این اثنا مضمون اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه صورت ظهور یافته سلطان
محمد خان پادشاه روم به عالم آخرت شتافت سلطان احمد خان پسرش سیزده ساله ولدش به جای
بر وساده سلطنت نشست الکسندر خان والی گرجستان با پیشکش شایسته ولایتی در باب
جنس مرحمت چنان کرد که کیخسرو خان و سیمون خان والی محال کارتیل گرجستان نیز از کار
بودی قابلی حاصل نمودند دوازده هزار خانوار از ولایت روم که به سبیل پیرمغیب نموده بودند
به دولت به ایران آورده در قرار در این محل اقامت نمایند از سمت دیگر الله وردی خان
بیگلربیگی فارس با دوازده هزار لشکر جرار که عازم تسخیر بغداد بود حسب الامر بازدید

کیوان

کیوان شکوه آمدند و دو عراده توپ بزرگ به جهت تخریب قلعه مهیا داده کردید از اطراف
و جوانب رخنه در شستان برج و حصار قلعه جانب ایروان پادشاه توکلا علی الله
به یورش امر شد لشکریان عثمانی با غلو تمام حتی المقدور به مدافعه و محاربه کوشیدند
خبر آنکه در این یورش سه چهار هزار نفر از ایشان مقتول شد بالاخره
شرف به تسلیم شدند شریف پاشا چون اصلا اصفهانی و مذهب تشیع داشت
با سیصد نفر از منسوبان و تابعان به وطن مشهد رضا رفت و داود محمد پاشا لیو
خضر پاشا با سایر بقیة السیف لشکر عثمانی به روم رخصت مراجعت یافتند اسلحه
و توپخانه دولتی ضبط شد قرچقای بیگ به محافظت قلاع مفتوحه مامور گردید در این
ایام محاصره ایروان از دن احمد پاشای بغدادی با قریب دوازده هزار نفر
جمعیت بر سر همدان آمد قاسم سلطان افشار و شاهعلی سلطان حاکم حسین خان
حاکم لرستان اتفاق کرده تا زهاب پاشا را استقبال نموده مقابله رو دادند
از فضل خداوند سبحان شکست فاحشی نصیب لشکر عثمانی شد پاشا گرفتار
و لشکرش بوادی فرار در آمدند پاشا را مغلول الحضور پادشاه فرستادند
به مضمون احسن العفو عند القدرة او را خلع و مرخص فرمودند ولی در عرض راه
و ذنبار او وداع کرد محمد بیگ نام ولدش لقب پاشائی یافت چون در زمان

قدرت و اجلال دولت ایران قلعه شوره گل مدتی جمعی از قشون دولت روس
در آمده بود پادشاه بعزم شکار تا حوالی آن حصار تشریف فرما گردیده
جمعی را به تسخیر قلعه مأمور فرمودند ساکنین قلعه باندک حمله یورشی که از اثر
بطلوع پیوست مخذول و مقهور شدند قلعه بحیطه تصرف غازیان منصور در آمد اردوی
کیوان شکوه تا حوالی قارص نهضت نمود در انجا رسول کاردان پادشاه نصرانیت
و صاحب منصب و سایر همراهان از جانب پادشاه پرتکال و اسپانیول بحضور
لامع النور شمول رسیده نامه و هدایای مصحوب را گذرانیدند مورد عنایت و
مرحمت گردیده با جواب نامه محبت ختامه رخصت انصراف یافت در این اثنا
خبر رسید که دولت روم بعد از اطلاع و استحضار از حالات ارزروم و روم ستان
پاشای معروف بچپال اوغلی را بسرداری کل عساکر دولت عثمانی مأمور
با کل عساکر ممالک روم و شام و اناطولی و دیار بکر و افواج ینکچری بمجادله
دولت ایران و تدارک آن خسارت و نقصان روانه نموده و بدیار بکر رسیده
پادشاه اسلام پناه بملاحظه زیادتی لشکر مخالف جنگ سلطانی را صلاح ندانسته
سپاه ظفر پناه را فوج فوج و دسته دسته به تخریب و تاراج الکای قارص و محال
معابر روسیه مأمور فرمودند مأمورین حسب الامر از محال مذکوره اثری باقی نگذارده
کشته

کشته و گرفته شدند و سوختند قریب ده پانزده هزار خانوار ایلات آن دیار را
کوچانیده بسمت عراق فرستادند شان پاشا در صحرای موش با جماع لشکر و تهیه
و تدارک سفر مشغول بود پادشاه دین پناه در آذربایجان بانتظار ورود جنود نامسعود
روم روزگار میگذرانیدند فصل تابستان به اتمام و اول فصل پاییز رسید چون قاعده
سفر روم در آن ایام چنین بود که در اواسط پاییز الی آخر فصل زمستان لشکرکشی
موقوف بود و تهیه آسایش و راحت قشون در هر مکانیکه بودند توقف مینمودند پادشاه
دین پناه لشکر نصرت اثر را باوطان خویش رخصت مراجعت دادند که در اول
فصل بهار حاضر معرکه کارزار شوند در این احوال خبر رسید که سرعسکر برخلاف
معمول از ارزنه الروم حرکت بسمت قارص می آید و از انجا عازم سمت ایروان و چخور
سعد است پادشاه لاعلاج با امیر گونه خان حاکم ایروان حکم فرستادند تا رعایا
قرا و قریه عرض راه را کوچانیده بجاهای دور از دست روانه نمایند آذوقه
و سورسات را حمل نمایند تا میسر نشود سرعسکر با لشکر جدید و قریب بایروان آمد پادشاه
از ایروان دو فوج از قشون قدیم رکاب را انداخت و تا زمین و سایر لشکر مخالف
فرستادند ولی از جنگ مواجهه ممنوع داشت خود از معبر جولاه عبور فرموده
در کنار رود ارس توقف نمودند پادشاه چون به ایروان رسید قلعه

عدم آذوقه و سورسات و برودت هوا و قوه و قدرت محاصره و توقف
در خود ندیده بروان مراجعت کرد و قشون را متفرق نمود که در اول بهار
مجتمع شوند شاه عباس بعد از اطلاع به تبریز آمده سه هزار خانوار از ارامنه ایروان را
که بملاحظه احتیاط کوچانیده بودند و در تبریز بسر میبردند باصفهان فرستاده سه هزار
تومان خرج راه و مدد معاش ایشان انعام شد امیرگونه خان بیگلربیگی ایروان
و مقصود سلطان حاکم نخجوان در النجق و کلبعلی خان حاکم کرمان در مراغه متوقف شدند
محمد پاشا تکلو که یکی از سران و امرای چیمی سرعسکر بود با لشکر ابواب جمعی
خود در گوکچه دنگیز توقف داشت بخیال تاخت و تاراج اطراف النجق با همراهان
نهضت نمود چون بحدود نخجوان رسید به امیرگونه خان قاجار دوچار شد
امیرگونه خان چون اطلاع و استحضاری از مقدمه نداشت عار فرار بر خود روا داشته
با معدودی از همراهان قاجار رو بمعرکه کارزار نهاد و جنگ مغلوبه شد اسب سواری
خان قاجار مجروح گردیده از پا درآمد از تفضلات خداوندی بعضی از همراهان
که عقب مانده بودند با اسبهای جنیبت خان رسیدند فتح نمودند بعد از شکست سپاه
ابرا ابرا حاصل گشت محمد پاشا منهزماً فرار نمود امیرگونه خان به النجق رسید
از وقایع اتفاقیه ایام توقف اردوی همایون در رسیدن ذخار بهجت مقرون

یکی این بود که در ایام حیات شاه طهماسب قندهار و زمین داور و ولایت حکومت
آنجا به سلطان حسین میرزا برادرزاده پادشاه مفوض بود بعد از وفات شاه و
شاهزاده فیمابین شاهزادگان مخالفت پیدا شده دولت ایران در کمال اختلال
بود اولاد سلطان حسین میرزا بهندوستان رفته قندهار و توابع را باکبر شاه
پیشکش کردند از جانب پادشاه هندوستان شاهی بیگ خان نام خیالی بحکمرانی
آنجا برقرار گردید از زمان این اوان که سال یکهزار و چهارده بود متصرف کار
گذاران دولت بابریه بود هنگامیکه شاه عباس از یورش بلخ مراجعت می فرمود
میرزین العابدین نام از معارف قندهار از سوء سلوک حکمران آنجا فرار نموده در
منزل هرات شرفیاب حضور و مورد التفات شد محل سکونت مشارالیه در فراه
قرار یافت به حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان در حمایت و رعایت مشارالیه
لازمه سفارش شد میرزا زین العابدین خسرو بیگ نام نایب فراه را تحریک
و تحریص نموده غفلتاً قلعه بست را متصرف و حسین بیگ نام حاکم آنجا را مقتول
ساختند شاهی بیگ خان و زله خان از قندهار با لشکری جرار باسترداد
بست آمدند بیگلربیگی خراسان جمعی را بمعاونت میرزین العابدین و خسرو بیگ
فرستاد مقاتله و مجادله فیمابین لشکر ایرانی رسید و شکستی روی داد از نامتدات

اسامی لشکر هندوستانی تکه و پرتیان فرار نمودند زنه خان ولیل و دستگیر
شد او را متعلولا در تبریز بحضور شاهی رسانیدند دیگر از وقایع اتفاقیه مصطفی
پاشا صاحب الامر سرعسکر عثمانی بر تاخت و تاراج خوی مرند آمد چون بحوالی
مرند رسید جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند با سیصد نفر سوار بعزم مدافعه عازم
استقبالش گردید برادرش ناسور وجمعی از همراهانش مقتول شدند پاشا
سالماً غانماً مراجعت کرد دیگر آنکه کستندیل خان ولد الکسندر خان گرجی که
بشرف اسلام مشرف بود بحکومت شروان و شماخی نامزد شد شاهمیرخان و علیخان
وتکباش سلطان نام از سرکردگان قزلباش بمعاونت و همراهیش مأمور گردیدند
کستندیل خان اولاً به گرجستان رفت که از الکسندر پدر و تیمراز گرگین خان
برادرش استمداد نماید و تقویت یابد مشار الیهما چه بمباینت مذهب در مقام
معاونتش بر نیامدند بلکه در قتلش کمر بستند تا آنکه روزی از روزها بخانه
پدر و برادر رفته چند نفر دیگر از اعاظم گرجیه را بقتل رسانید حاکم بالاستقلال شد
اهالی آنجا لاعلاج در مقام اطاعت شدند با لشکری همراهی ایرانی و گرجستانی
بر سر شروانات رفت با محمد امین پاشا حاکم آنجا جدال و قتال نمود پاشا و
جمعی از معارف و غیره بقتل رسیدند قلعه قبه را محاصره کرد محمود پاشا ولد

سرعسکر که حکومت ولایت شروانات باو مفوض بود با توپ و
تفنگ بسیار که در تبریز حاضر شد بعد از مقابله و مجادله منهزم گردید و قریب
هزار نفر از عساکر رومیه مقتول گردیدند تمام شیروان سوای شماخی در
بند و باد کوبه بتصرف کستندیل خان درآمد هر یک از همراهان را در محلی
بحکومت منصوب ساخت مراتب را عرض رسانید بخلعت و القاب خلعت مفتخر
گردید در همین اوقات قلعه در نهایت حصانت و متانت در تبریز به انجام و اتمام رسید
چون سرعسکر روان متوقف بود و بصلح و جنگ اقدام ننمود پادشاه و
ایران الله ویردی خان بیگلربیگی فارس را با سی هزار سوار ببر دفعش فرستاد
بعد از ورود سردار بدان حدود و مقابله و مقاتله عدیده که روی داد
شکست بر لشکر عثمانی افتاد خسته آن آقای مقربی و پسرش اسیر کمند تقدیر
شدند و همچنین محمد پاشا معروف بشش کا دستگیر گردید جمعی کثیر بقتل رسیدند
خیال او علی سرعسکر جغراز از آب بحیره آرمن خود را بخاک صحرای موش
رسانید سردار با اسرا و غنایم بسیار مراجعت نمود در حوالی خوی چالدران
در یافت حضور پادشاه ایران مورد عنایت و احسان گردید حسب الامر قلعه
در نهایت استحکام در خوی انجام یافت حکومت آنجا به سیدی سلطان

خسرو سلو برجوع شد در همان وقت خبر وفات باقیخان پادشاه گرجستان و جلوس علی
محمد خان برادرش بجای آن بعرض همایون رسید در آنوقت که از لشکر رومی سوی
نبود پادشاه جمجاه شبه و تاد سه طایفه اکراد را که بقیه فساد و عناد بودند
پیشنهاد نمود قلعه ماکو را که از قلاع مستحکمه معروف است محیط تسخیر کشیدند اهالی آنجا
گوشمال بلیغ یافتند در دره نکر تکی صوفیان محل توقف قرار داده خیام اقامت
افراشته شد در این اثنا خبر مراجعت خیال از علی سرعسکر با لشکر جدید و مقرر
گردید همچنین معروض افتاد که بعلت تباین مذهب میانه اهالی گرجستان کستندیل
خان بنزاع و جدال انجامید و کستندیل خان بدرجه شهادت رسید عرایض
عظمای گرجستان علی التعاقب بنظر مبارک گذشت که مسند حکومت طهورث
خان بن داود خان شده بود حسب الاستدعای اینها و از جهت استمالت
قلوب بدرجه قبول رسید فرمان جهان مطاع مهر طلعت باسم طهورث خان
غایب شد چون سرعسکر مذکور و لشکر آذربایجان رسید پادشاه ظفر پناه
در بلده خوی قرار توقف داده پیر بوداق خان حاکم تبریز را به محافظت و
نگاهداری قلعه و شهر روانه فرمودند لشکر نصرت اثر را فوج فوج بمهمات اربعه
لشکر دریا موج عثمانی مامور فرستادند که خبر انتهاز فرصت و احتمال صرفه بجاره به

اقدام نمایند الله وردی خان بیگلربیگی فارس بسپهسالاری لشکر و قرچقای خان
حاکم کرمان و ذو الفقار خان و بوداق و امیر گونه خان قاجار بهمراهی و معاونت
سردار مامور شدند خود پادشاه فرخنده از محل مرتفعی از جبال مشرفه بمزید ابواب
ملاحظه حرکت و اقامت و کثرت و قلت لشکر مخالف بدقت فرموده قریب بکصد هزار سوار
و پیاده بنظر انور در آمد سردار در نهایت تمکین و وقار و ترتیب و آیین ظرایف عرصه
کارزار در حوالی قریه صوفیان اقامت گزید روز بیست و چهارم جمادی الثانیه سال
هزار و چهارده جنگ سلطانی فیمابین عساکر ایرانی و عثمانی واقع گردید اردوی
رومی در قریه سیس شش فرسنگی تبریز اقامت داشت کوته صغیر پاشا بکلربکی
ارزنة الروم و عثمان پاشا حاکم شام و علی پاشا زنجیر قران چی حاضر میدان جنگ
بودند از طرف ایرانی سردار و سایر نامبردگان و قورچیان بیگ و قپچی بیگ
که علی التعاقب بمعاونت سردار مامور بودند دست بنیزه و شمشیر و تفنگ و تیر بازند
از طرفین داد جلادت و مردانگی دادند کارزاری سخت روی داد در این هنگام
کار لشکر ایرانی بزار و اقبالشان نزدیک بادبار رسید در این اثنا علی قلی خان
شاملو و الله قلی بیک قورچی باشی با جمعه و حواشی علی الترتیب و التوالی امداد
رسیدند صبح ظفر از مطلع امید بر آمد شکست بر لشکر رومی افتاد پاشایان سابق الذکر

با بعضی از معارف و اعاظم جلیل قشون مصطفی پاشا وزیر دویم احمد پاشا
حاکم فارس و قوچخان کرد و محمد بیک ولد خداداد آقای شعرفه باشی اسیر شدند
از انگروه کثیر قلیلی بسلامت رو بوادی فرار نهادند بقیه با یک دو ساعت عسکر مراجعت
کردند تا غروب آفتاب که نتیجه کان معرکه قتال را دنبال نمودند بیانچی طلب شب
مراجعت ظفرقرین او طلب گردید پادشاه بحوالی رزمگاه نشسته به روشنایی مشعل
افروخته ملاحظه سرها و اسرا اشتغال داشتند در این حیص و بیص کمتر اسیری قوی هیکل
از طایفه بکری بحضور آوردند ابتدای کشتن نمود دست از جان شسته با خنجر کشیده و شاه عالم
پناه حمله برد پادشاه دستش را گرفت و بزور اقبال برزمینش افکنده ملازمان حضور قتلش
پرداختند روز دیگر بعرض انور رسید که خان احمد لقب با چهار کس معاونت
سرعسکر با عمور و لطیف رسیده اند خسرو نهرور فوجی از لشکر را بمقابله ایشان
فرستاد قبل از اتصال و الحاق بعسکر سرعسکر منهزمش نمودند سر شرف حاکم جزیره
چون کار را براین تیره دید روزگار در نظرش تیره و تار گردید در شب تار با تبعه
و تبعه خود فرار بسمت جزیره نمود سرعسکر بر باز روزگار سرتیره را نیز اوار ندیدن
انهم باضطرار فرار کرده احمال و اثقال خیام و توپخانه تمام و کمال برجای گذاشت
بتصرف کارگذاران دولت ابد مدت در آمد خان احمد علی بوان و از انجا بدیار

بکرش

بکر رفت و عرض را و مرتبص گردیده و بعالم دیگر رفت اعاظم اکراد و مانند حاکم
اکو و حاکم حوشاب و دیگر با خان چنگنی امیرخان جولاقی پناه باستان
ظفر بنیان آوردند مجملا در کمال اطمینان رخصت انصراف با وطان خود
یافتند حکام و بیگلربیگیان ممالک محروسه مظفر و منصور و از بدان انگروهای
خود روانه گردیدند پادشاه باردبیل بزیارت جد بزرگوار جلیل خود آمد از انجا بکنگ
رود ارس چندی اقامت فرمود چون گنجه و عمده محال گرجستان هنوز بتصرف
کارگذاران دولت آل عثمان بود لهذا در اوایل حوت توکل بر کرم حی لایموت
نموده بحوالی شهر گنجه خیام ظفر فرجام بر پا داشتند و تهیه و تدارک اسباب
محاصره پرداختند و بر تخمین توپهای قلعه کوب حکم فرمود و در این حال که اول سال
هزار و پانزده بود خبر وفات اکبر شاه و جلوس شاهزاده سلیم ملقب بجهانگیر شاه
در مملکت هندوستان محقق گردید خلاصه چون لشکرهای قرب جوار حسب الاحکام
رسیدند مشغول امر محاصره و تسخیر قلعه گنجه شدند مدت ها و تمام هنگامه گیر و دار و
مجادله و کارزار در کار بود طرفین نهایت دلیریها بکار می بردند ظفر نصیب نشد
چون ابله و بردیخان بیگلربیگی فارس با قشون مجتمع اطراف ان مملکت رسید
و کیفیت قلعه که سنه و باتشیان ندانست اقدام باقی عرصه بر محصورین تنگ شد

نقاط این جا که بهمت و توجهات آتش بار محاصره کرده از چند برج و دیوار حصار
با خاک یکسان و هموار نمودند بعد از یورش و ازدحام و شورش قلعه را متصرف شدند
در اثنای کارزار کشیده پنجاه نفر از رومیه مجروح و پنجاه نفر مقتول گردیدند بعد از فتح
قلعه بحکم قتل عام دو هزار و پانصد نفر را به قتل رسانیدند ایالت آن ولایت
به محمد خان زیاد اوغلی قاجار تفویض شد بعد بگرجستان نهضت فرمودند چون
بان نواحی رسیدند قلعه توماتس و گوری بی نزاع و جدال متصرف در آمد
محمد پاشا قزاقلو و همراهان مرخص باوطان خود شدند عبد اللطیف پاشا حاکم
تفلیس را به علی قلی خان شاملو سپرد و چون گرگین خان والی کاربیل در همان اوان
بمرم اجل کرده بود ارضا باب تفلیس که جوانی چهارده ساله بود حسب الامر رجل و کفیل
حکمرانی گردید محمد سلطان شمس الدین لو بمحافظت قلعه تفلیس مامور شد اردوی همایون
بعزم مراجعت به گوکچه و تنگیز آمده ده روز توقف نمود قلعه ایروان را تعمیر فرمودند
تشریف فرمای نخجوان شدند در این منزل نوشته جاتی از حکام ولایت دولت عثمانی
و والی گرجستان رجب صواب دید درویش پاشا صدر اعظم آن دولت
مشعر بر اظهار مصالحه رسید از آن طرف قرین اشرف مبنی بر قبول مصالحه شرف [illegible]
و عهود سابقه فیمابین شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان حوالی نگاشته شده شاه ظفر [illegible]

از نخجوان

از نخجوان بار دیگر و از آنجا به ایروان تشریف فرما شدند چون شهر شیروان مطمح النظر
همایون بود محمد بیک روملو را با تفنگچیان و انسالت رومیه از آنجا فرستادند
علی التعاقب اردوی کیوان شکوه بشماخی رسید اسباب محاصره و محاربه مهیا
گردید اطراف اربعه قلعه با امرا رحمه الله و بر دو نجان الله قلیخان قورچی باشی
و گنجعلی خان حاکم کرمان و ذوالفقار خان بیگلربیگی آذربایجان و علی قلی خان ایشیک آقاسی
باشی قسمت شد به سبب تعدی ساختن ماسیان اقدام نمودند اهالی کوبه چون در
ایام سلطنت دولت عثمانی بکمال آزردگی و دلگرانی از نهاد ایشان شده تمامی اعتقاد
حکام قدیم را بر خود ریاست داده بر مستحفظین رومیه شوریده اکثر را به قتل رسانیدند
مراتب را معروض داشتند معارف و اعاظم آنجا بخلعت و انعام مفتخر و سرافراز
شدند مستحفظ و ساخلو به ماکویه فرستاده شد اهالی دربند نیز از قفقاز جدا دیده همین
شیوه مرضیه را شعار نموده و پسر خواجه محمد دربندی که پدرش در ایام
شاه طهماسب از جمله خدام عالی مقام این دولت ابد پیوند بود خروج کرده و از آنجا
اخراج ساخت اوسمی خان لکزی حاکم قراقیتاق بحکومت و اخذ باج و خراج مامور
گردید منوچهر بیک غلام خاصه با لشکری جمیع خراسانی و عراقی به کوتوالی آن قلعه
آنجا شتافت امیر گونه خان قاجار حاکم اردو آن قلاع بازید و قارص وسایر را

تصرف درآورده ولی تسخیر قلعه شاخی مدتی طول کشید چون قریب به کمال شد کار بر
محصورین تنگ کردید چند از حصار از ضرب گلوله توپهای بزرگ رخنه ها پیدا کرد در
شهر صفر سال یکهزار و هفده از جانب سکندر چغای خان حاکم مرغه و ذوالفقار خان
قراماتو پیش دویدند به شهر را متصرف شدند قریب سه هزار کس از اهل بلد و مستحفظین
روم به قتل رسید احمد پاشا و شمس الدین پاشا برادر و پسر کوچک حسن نام
که در روشاه ارزوم بودند اسیر گشته غازیان ظفر نشده شده با تشویق در سلطان
سوختند پس از فتح تبریز تمام ممالک متعلقه ایران را از دست بکان گرجستان در مدت
پنج سال پادشاه به دارالسلطنه تبریز آمد عساکر نصرت مآثر را با اوطان خویش رخصت
انصراف داده خود بالخصوص عازم خراسان به عزم زیارت حضرت رضا علیه التحیة و الثنا
تشریف برده از آنجا مراجعت بدارالخلافه اصفهان فرمود و بدار السلطنه حاکم
در بر مقتضای حب الاوطان من الایمان سر کشی اردو با درفش پادشاه
در ازاء غایات مواهب بیکران حضرت احدیت سبحانه ملک خود را از املاک و
دواب و ضیاع و عقار حتی انگشتری انگشتر وقف بر رسول مختار و ذریه اطهار
آن بزرگوار بجهار ده معصوم ساخت هر چه شایسته و قابل حمل و نقل بود باماکن
شریفه در شاه نعمت و هم اهل سایر ... ساخت که به سادات و فقرا و طلبه

موم برسانند پادشاهان ممالک ایران امثال این موقوفات قرار داده نمود و بنای
عمارات اصفهان از کاروانسراهای معابر و مساجد و حمام و اسواق و مدارس
و تعمیر بقاع خیر که اشتغال ورزیده و قایع شهر قد این زمان الی سال یکهزار و بیست و
دو که از ایراد تحریرش ناگزیر است اولا آمدن جلالیان روم است باین مرز و بوم
تفصیلش سبیل اجمال آنکه بسبب ضعف و اختلال دولت عثمانی در هر طرف از ممالک روم
پاشایان ولایات گردن از حلقه اطاعت بیرون کرده سر به سرکشی و طغیان نهاده
جاده مخالفت و عصیان نهادند خود را جلالی نامیدند از آنجمله محمد پاشا معروف
به قلندر اوغلی بود که جلالی شد قریب بیست هزار نفر لشکر بهم رسانید مراد پاشا
صدر اعظم بر فتح آمد منهزم ساخت به خاک ایران آمده حسین بیک نامی از نادر بخدمت
ارادت و عرضه بحضور مبارک فرستاد باستماع این شرف استدعا کردید حاتم بیک اعتماد الدوله
بمهمانداریش مأمور شد دوازده هزار تومان نقد دوازده هزار راس گوسفند
و بیست هزار خروار غله تهیه نمود خرج آن مهمانان از جهت مرحمت آمد قلندر اوغلی
با ده هزار کس که سرشته شیطنت و دغلی بودند با یروان آمدند بیگلربیگی اردوان
حاکم قراباغ را با معارف و اعیان باستقبال ایشان فرستاد در اوج کلیسا قریب
شهر منزل معین ساخت محمد پاشا با جمعی کثیری از اعاظم و امرا طایفه را در خارج شهر

ضیافت نمود لازمهٔ مهربانی و مردمی بکار برد دقیقه از دقایق مهمانداری و احترام
فرو گذاشت نکرد ولی چنین اتفاق افتاد که فیمابین ملکشه‌دار او علی و قراسعید نامی از
زرنا گفتگوئی در میان آمد که بنزاع انجامید قراسعید مجروح شد اگرچه مصالحه
و مماشاتی کردند اما سه فرقه شدند از سر راه تغیر تبریز نزول و رحیل نمودند چون
بحوالی شهر رسیدند حسب الامر اعتماد السلطنه پیربوداق خان حاکم و خواجه محمدرضا وزیر
دار السلطنه حضرات را استقبالی شایسته نمودند و در سه محل منزل دادند و هزار اشکری
و سه هزار غله و خدمه بودند پس از مهربانی و محبتهای شایان و ضیافتهای گوناگون
به دو هزار دست خلعت از جانب پادشاه ایران ایشان را علی قدر مراتبهم مخلع
ساخته با نصد نفر از اعاظم و اعیان طایفه با اتفاق حاجم بیگ عازم دار السلطنه صفاهان
شدند تقیه را قشلاقات آذربایجان با خاندار منزل معین کردند ولی در همی منازل با همدیگر
به پرخاش و ستیزه جوئی یکدیگر را نبدند بعد از شرفیابی حضور و چهره التفات و عنایات
بیکران به توقف صفاهان راحت و آسایش یافتند علی العاقب ایشان مصطفی پاشا حاکم
سابق بغداد که حال معزول و از دولت عثمانی متوحش و ملول بود باین دولت خداداد
داد روی نهاد بحضور اقدس رسید مخلع بشجره به توطن همدان مامور گردید یادگار
علی سلطان طالش به ترغیب و تحریض اکبر شاه و سلیم شاه معروف بجهانگیر پادشاه

هندوستان با پنجاه نفر از نجبا و معارف طایفه خود بهدایا و ارمغان شایسته
ولایتی فرستادند اما بیک خان لله و مهتر خان گرجستانی که بواسطه تعدیات
اجحافات عثمانیان وقت عثمانی در نهایت پریشانی بود تا با دربار گیره و سر پناه و باین دولت
معدلت گستر آورده از مراحم و اشفاق خدیوانه کامیاب بهره‌مند گردیدند دیگر آنکه
حسب الامر اعلی در محال گرجستان که فیمابین شیروانات و داغستانات قلعه در نهایت
حصانت بجهه حفظ طرق و شوارع آن جانب ذو الفقار قراماتلو احداث نمود اگرچه معصوم
خان والی آسلان در مقام ممانعت برآمد باندازه که بمحاربت و مخالفت رسانید ولی فایده
نبرد و صرفه ندید قلعه بانجام و اتمام رسید دیگر از وقایع اتفاقیه جبل پاشا عثمانی
بانتظام مهام خطه گرجستان متعهد باین دولت آمده با اسبه کونه خان قاجار بیگلربیگی
ایروان بواسطه قرب جوار بسکاه کیر و داری در میان آورد و پیربوداق خان حاکم تبریز
و محمدخان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ با ایروان شتافته بضرب شمشیر آبدار آتش آن
فتنه را فرونشاندند دیگر آنکه خیرالدین پاشا می فرستاده دولت عثمانی شرفیاب
حضور سلطانی گردید تجاییکه مشعر بر مصالحه بود مذکور ساخت همان جواب سابقه
بر قاعده زمان شاه طهماسب ماضی یافت مراجعت کرد چون در آن اوان دور
چاوون در چمن سلطانیه اقامت داشت و قرب مسافت با اردبیل حاصل بود لهذا

بعزم زیارت قبور اجداد عالیمقدار تشریف فرمای اردبیل شدند از انجا به اردوباد
و قراباغ رفتند چون همان اوان امیر خان کرد برادوست حاکم ارومی
از خباثت طینت و شقاوت جبلی سر بعصیان برکرده لوای طغیان برافراخته در محکمه دمدم
که بر فراز قلعه کوهی از برای خود ساخته بود متحصن گردید پادشاه والاجاه اعتماد الدوله
حاتم بیک را با لشکر منصور مامور فرمود که بدانسوی رود و از ماجری اطلاع حاصل نموده
باقتضای وقت و مصلحت دولت اقدام نماید وزیر صافی ضمیر بانجا شتافت حقیقت ارباب
عرض سپاه نجمی رسید در کاری جنگی پند نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه متضمن
وعده و وعید و بیم و امید فایده نبخشید بمحاربه و مجادله انجامید امیرخان مغرور
محصور و مقهور شد چون برج قلعه و برج فوج بیکدیگر که هر یک بسبب حفظ دیگری
بود در نهایت حصانت و استحکام انجام داده بود لهذا زمان محاصره از شش ماه
متجاوز شد از بیگلربیگی آذربایجان لشکریان عراقی و اصفهانی بسرکردگی حسن خان
دیر قلاج و پیادگان تفنگدار افشاری و خراسانی بسرکردگی صفرقلی بیک
یوزباشی بمحاصره و محاربه بکمال اهتمام بظهور رسید چون عرصه بر محصوران
تنگ و کار رقیب بمرام شد وزیر بی نظیر حسب تقدیر بمرض فجاه درگذشت
امورات بعهده تعویق افتاد تا آنکه محمد بیک بیگدلی شاملو بسرداری سپاه منصور مامور

کرد

کرد به پای حصار آمده توپهای قلعه کوب و خمپارهای بزرگ باهتمام برخوردار بیک
هیست توپچی باشی تمام یافت مجدداً بازار گیرودار و محاصره و کارزار رونق گرفت
عاقبت الامر از فضل خداوند متعال و بخت بلند پادشاه بیهمال قلعه بحیطه تسخیر و تصرف
درآمد امیرخان بیگ با معارف و اعیان حصار روی بدار بوار و خسار نهاده بقتل رسیدند
قلاع نیز کلاً با خاک یکسان گردید حکومت ارومیه و آن نواحی بقلیچ خان افشار
محمد بیک بیگدلی مفوض شد سردار و مامورین در حین قراچیق چون قطره بدریا
باردوی همایون پیوستند دیگر از وقایع حیرت افزا قتل طایفه کرکیت قبادخان
نام که ریش سفیدی طایفه شرارت فرجام را داشت اگرچه حوالی امرد و ساوجبلاغ
ولی خالی از حیله و مکری نبود چون از غلامهای جد خود امیره بیک و چاپیدن املاک شاه
سلطان محمد مرحوم و تعدیات خود با اهل مراغه بجهت خائف و هراسان نیز بسبب
او فاسقه بمرگ فیروزی کوکب پادشاهی بحوالی قلعه کاروری که مسکن پدران او بود
نهاده بود رسید لاعلاج با قرب یکصد و پنجاه سوار باستقبال آمد حین دخول بسرا
پرده پادشاهی با چند تن از منسوبان و اعیان حسب الامر همایون مقتول شد
همراهانش گریز نکرده در انجمن شدند غلامان ترکمان حاضر درگاه تعاقب نمودند
از همراهانش حاصل تجارت رسید لشکر قیامت اثر فوج فوج به تاخت و تاراج طایفه

بفساد و صلاح مشغول شدند و ریاست نفیسه یسبت آباد شیرکل نام بکری مرحمت فرموده بحکومت
مزاغه آقا سلطان مقدم اقدام نمود هم در این اوقات لوار صاحب جان و آل کابل
به تقبیل آستان مرحمت نشان سرافراز گردید و شاه ولی محمد خان پادشاه ترکستان
محض اظهار مخالصت و مواخدت بحضور رسید از اطراف قرین الشرف نیز نقاد و
فان چنیم به تحفه فیو با حسن نهایا تیغ شدند مظفر و شادمان مراجعت کرد در این سال
قلندر اوغلی جلالی از این دار پر ملال ارتحال نمود از جمله وقایع اتفاقیه دیگر واقعه حیرت
افزای است که در سال هزار و نوزده فیمابین ولیمحمد خان که بحکومت سمرقند و تیغ از جانب
مشارالیه اشتغال داشتند مخالفت ظاهر شد برادرزاده کان از عم یاغی و در ورد کران
گردیدند از طرفین اسباب مقاتله و مجادله فراهم آمد چون مقاتله انجامید هم
شکستی وارد و ولی خان ترکمان های جوئی برخواست و ولی خان چون شنیدند
از اردوی فرار به بخارا شتافت رستم محمد سلطان ولد خود را با سایر اهل و عیال
لطرفی استعجال برداشته عازم خراسان و ملاقات پادشاه ایران شد در همه منازل
برحسب فرمایش پادشاه با ذل احترامات و خدمات شایسته نسبت به پادشاه ترکستان
و همراهان ایشان که قریبا پانصد نفر میرسید به عمل آمد چون یک منزلی اصفهان
رسید علی قلی خان شاملو ایشک آقاسی باشی و سایر امرا و ارکان دولت معدلت بنیان

باستقبال

پادشاه توران و برادر او شکست ... ولی محمد خان

باستقبال کرده سوار و ملاقات دوستانه برادرانه بعمل آمد آقا کمال دولت آبادی
که از ارباب زراعت و فلاحت ولی مردی با اقبال و سعادت بود خیابان چند شمالی
و نمایان که سزاوار دو پادشاه عالیشان بود نمود که نام نامی خود را قابل
ثبت و ضبط دفاتر مورخین ایام نمود از دولت آباد الی شهر اصفهان صحرا و بیابان
مملو از مستقبلین اکابر و اراجل گشت پا اندازهای زیاده از اندازه به عمل آمد به اتفاق
و معابر رسیدند نقش جهان از زینت و آئین بندی رشک گلزار جنان گردید مصرع
ماه شد مهمان بزم آفتاب تاریخ ورود سعادت مورود ایلچی است پس از
انقضاء زمان توقف و اقامت برحسب خواهش غربت مراجعت و طلب معاونت
فرمود پادشاه عالم پناه جمعی از لشکر نصرت اثر را از اصفهان با لشکر
خراسان و افشاران در رکاب خان ذی شان بحمایت و معاونت فرستاد در کمال
احترام روانه مقصد شد چون از مرو گذشت بچهار جو رسید مفتوح کرده بعد
عازم بخارا شد اما امامقلی خان که بعد از عم با عروس ملک همدم و توأم بود از
بخارا فرار کرد ولی محمد خان لشکر ایران را در کنار رود جیحون مرخص کرده
خود به بخارا در آمد چند روزی دیگر تا زمان مقدر و مقرر به دولت و کامرانی گذرانید
در سال هزار و بیست از اصفهان دولت قوی بنیان اخبار رسید که مراد پاشای وزیر

شتافته شاه و زاده خود ... دولت آباد ... استقبال

از دولت عثمانی به سرداری منصوب و در صلح و جنگ مختار و با لشکر بسیار بدیار
بکر رسیده و اند حکم محکم باحضار عساکر نصرت توام ممالک محروسه رفت پس از
اجتماع لشکر در اصفهان نهضت موکب فیروزی کوکب به آذربایجان شد هنگام
قراباغ و چخور سعد و ایروان مقرر گردید که از ده منزلی اطراف معابر قراباغ و
خراب و بایر سازند چنانکه عابرین رکب کاه جز کهکشان و دانه جز انجم سنبله
نیابند امراء مامور حسب الامر معمول داشته امیرگونه خان بیگلربیگی ایروان چنان
سعی کردند که تا حوالی ارزنة الروم عنان کران باز کشیده حسن پاشا والی عثمانی پاشا
و ترکچه بلمز نامی را که از سرکردگان نامی بودند با لشکری جرار بمقابله و پیکار
فرستاده گرمی بازار کارزار لشکر قراباغ و سایر مامورین نصرت قرین رسیدند
لشکر عثمانی شکست فاحش یافته در غایت پریشانی فرار با ارزنة الروم شتافتند
عساکر منصور مراجعت کرده مورد عنایات پادشاهی شدند بیگلربیگی ایروان بلقب
سپهسالاری ملقب گشت اما مراد پاشا سرعسکر قبل از ورود بجنگ دولت ایران
عریضه مبنی بر اظهار خیرخواهی مصدر داشت از مامورین خود و مختار بودن در صلح و
جنگ شرحی نگاشت و ضمنا اشعار کرد که سفیری از دولت علیه بدولت عثمانیه رود
و سعی در بنای مصالحه نماید چون این خواهش بعرض شهریار خیرخواهی بعرض رسید

لهذا

لهذا نامه دوستانه و یک شانه عنبر که بوزن یک من بود در ظرفی طلا که جهانگیر
شاه پادشاه والاجاه هندوستان سال قبل به تحفه و ارمغان فرستاده بود
برسم هدیه بنجم الدین چاوش که از ملازمان باریافته شیرهوش روانه دار الخلافه
اسلامبول فرمودند ولی هنگام که سرداران مامور محال آذربایجان در حفظ و حراست
و هوشیاری تاکیدات اکیده بعمل آمد بعد از روانگی رسول معلوم گردید که سردار پیش
بجانب ایروان راه نموده از طرف خوی و سلماس بسمت تبریز می آید ولی قراول
و عقبات عرض راه هیچ قدر تعرض جیش پادشاه ظفر پناه در کنار رودخانه اجی گل
اقامت قرار داده فرمود و عساکر نصرت اثر نیز قدغن لازمه بعمل آمد که محاربت چون سخن
مصالحه در میان است شتاب ننمایند سرعسکر با لشکر نیز در کنار رودخانه اجی که شتافت
زیاده من نخرجن پیشتر نزول کرد و مدت متعارفی گفت و شنید شروع مصالحه رفت
داد زمان شاه طهماسب را شنیدند خیره نزدیکی بدست آورده توقف کرد ولی از هیچ طرف
محاربه اقدام واقع نشد مگر آنکه یکی از پاشایان مسمی به چیل پاشا بجهة تحصیل معاش
و سورسات بقراء و دهات حوالی رفته هنگام مراجعت بمهدی قلی خان میراخور و
جمعیت همراهی شاه الهه دوچار شده نزاع روی داد پاشا مقتول و همراهانش
ماسور گردیدند سردار دیگر منتظر مراجعت فرستاده و احکام خود نه کارگر دید

عرایض بعرض رسانید ... بعرض
از آمدن ... دریافت ...
در بعضی ... گفتگوی ...
و از ... مصالحه ...
و جواب ...

کوچ نموده بدیار بکر رفت چند روز در آنجا مریض شد و بعالم آخرت شتافت
پادشاه ذیجاه باصفهان مراجعت فرمود و در محرم هزار و بیست و یک
بلوازم تعزیه داری و سایر بناهای خیریه از مسجد و تکایا و مدارس اوقات
خود را مصروف داشت سال بعد از جانب نصوح پاشا که بعد از وفات
مراد پاشا بسرداری لشکر جانب ایران از دولت روم مأمور شد اظهار
و اصرار در انجام امر مصالحه و فرستادن سفیری نمود و از این دولت ابدپیوند شد
پادشاه اسلام پناه بملاحظه آرامش بلاد و آسایش عباد قاضی خان صدر با چند
تن از علماء و پاره از هدایا بدار الخلافه اسلامبول فرستاد خود عزیمت مازندران
فرمود شهری در آنجا بنا نهاد و مسمی بفرح آباد ساخت مادام حیات بعمارات
و آبادی آن شهر می افزود و از آن شهر الی شهر ساری خیابانی بعرض و طولانی
احداث کرد و همچنین در سایر شوارع و معابر دار المرز خیابانهای منظم و پلهای
مستحکم طرح کرده اتمام آن کار خیر بعهده میرزا تقی وزیر آن مملکت فرمود
پس از چند سال که باتمام و انجام رسید کلمه کار خیر با سال تاریخ مطابق آمد
قریب بسالی تمام در آنجا مقام نموده از آنجا عزیمت زیارت مشهد مقدس بارض
اقدس نمود در ایام توقف خراسان که مدتی متمادی بود اوقات شبانه

روزی

روزی خود صرف تعمیر بقعه متبرکه و توسیع صحن مقدس و احداث خیابان و انهار آب روان
و عمارات دافیه لازم آن مکان خلد نشان و عمارتی در قدمگاه نشابور و عمارت
مدفن خواجه ربیع بن الخثیم فرمود پس از فراغت مهمات آن ساحات از راه استرآباد
بفرح آباد مراجعت کرد بنیاد پل ما بین مازندران و استرآباد و شهری جدید بنیاد نهاد و اشرف
البلاد مسمی گردانید و در آبادی و معموریش بهشت مکان داشت در همین ایام که اواخر
سال هزار و بیست و دو بود بعضی از محال بلوچستان کیچ و مکران بدستیاری گنجعلی خان حاکم
کرمان بتصرف دولت ایران آمد الله قلی خان قورچی باشی برحسب تقدیر با ظهور
خیانت و تقصیری منسوب از شغل و عمل معزول گشته مقتول شد در سال بعد مأموران
ایرانی که بدار الخلافه عثمانی بودند مراجعت نمودند مصالحه فی ما بین الدولتین برقرار گردید
از طرف نصوح پاشا و از جانب امیرگونه خان سارو اصلان بیگلربیگی ایروان
وکالت قراری غیر مستقر و ناپایدار در روی کار آمد بکر بیک نام یوزباشی
که بتجارت فرنگستان رفته بود با سفرای سلاطین آل عثمان مراجعت نمود ولی
چون مرتکب پاره اعمال و افعال ناشایسته در ایام تجارت شده بود مؤاخذ
و بسیاست رسید از آن جمله مراسله که بجانب پاپا که در مذهب کاتولیک
نصاری خلیفه مآب است بشخصی تاجری داده و او را باسم فرستاده فرستاده

دیگر در یکی از شهرهای آن سامان برحسب خواهش حاکم آن ولایت به پادشاه
اسپانیول را گشوده و از مطالب مرقومه اطلاعش داده بود، ثالث آنکه در زمین کاترینه
زوجه پادشاه اسپانیول زینت اهالی آنجا به میل طبیعت پادشاه لباس عزا
در ماتم پوشیده. خلاصه انجامها به سبب انقطاع رشته حیاتش گردید سفرا و وکلای
و هندوستان قرین انعام و احسان مراجعت به اوطان خویش نمودند. چون محالات
کاخت و کارتیل از محالات سبعه گرجستان در شروط مصالحه مشتمل دولت ایران
بود از طهمورث خان و لوارصاب خان والیان آن ولایت آثار خلاف مشاهده شد و آثار
و علامت سرکشی و طغیان ظاهر و عیان بود لهذا به عزم تنبیه ایشان و تنظیم آن
عزیمت آذربایجان فرموده در قراباغ روزی چند به شکار و تفریح دماغ گذرانیدند
چون والیان مذکوره در شرفیابی حضور اشرف و از طور خدمت خبری نشد
افواج قاهره از اطراف به گرجستان درآمد طهمورث خان از کاخت کارتیل
فرار کرد و لوارصاب خان را تعاقب نموده به جانب پاشای اخسقه که از متعلقات
دولت روم بود رفته به کرکین خان والی آنجا متوسل شدند محالات کاخت عرضه تاراج
و تاخت شد عیسی خان میرزا نام عم‌زاده طهمورث خان والی آن ولایت گردید لوارصاب
خان به توسط میرزا محمد رضا وزیر آذربایجان با تحف و انفعال به شرفیابی حضور پادشاه

بند اقبال شد مشهور است فرار محمد و بگو منکاتیل تاخت قریب پانزده هزار
خانه‌وار از گرجیه تبریز و گرجستان و ارامنه مقصد شیروان و قراباغ و ایروان
کوچ داده به مازندران فرستاده در اشرف البلاد سکنا دادند اردوی کیوان
شکوه به جانب مازندران حرکت نمود در همین ایام محمد باقر میرزا فرزند پادشاه عالیمقام
ظهور واقع یا اتهام به سبب عقوق و خیالات فاسده منسوب شده مغضوب و مقتول
گردید در اردبیل مدفون شد سال هزار و بیست و چهار که پادشاه والاتبار در دار صفاهان
قرار داشت اخبار قتل نصوح پاشا و اختلال شروط مصالحه و ماموریت محمد پاشا
صدر اعظم به سرداری به عرض همایون رسید به مقتضای حزم و احتیاط بعضی از امرای دلیر
گردنکشان به محافظت قراباغ و ایروان و محالات آن سامان مامور گشته اتفاقاً مرقوم
شد که در سال قبل عیسی خان عم‌زاده طهمورث خان والی کاخت گردید و طهمورث
فرار به سمت پاشای آچوق تاخت این اوقات که محمد پاشای صدر اعظم به سرداری
در ارس اتحاد ایران نزول ساخت طهمورث به عادت فتنه و فساد موروث باستقبال
رفت از جانب خود کار سرداری فرمان امداد و اعانت آورد سر عسکر حسب المقرر
فوجی از لشکر به معاودتش به گرجستان فرستاد از آن سامان جمعیتی بی پایان فراهم
کرده مانند بلای ناگهان به تفلیس رسید محمد خان زیاد اوغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ

وعلی قلیخان شاملو که با پانزده هزار پیاده و سواره در تفلیس بفراغت در
بستر راحت غنوده بودند وقتی مطلع شدند که با اجل دست و گریبان شدند لاعلاج و
ناچار بدون آیین ترتیب بمجادله و مقابله اقدام نمودند محمد خان سردار بدرجه
شهادت رسید لشکریان بعضی مقتول و برخی اسیر گردیدند اثقال و اموال لشکر ایرانی
بطایفه رومی و گرجستانی رسید علیقلی خان شاملو در قلعه تفلیس پناه برد چون این
اخبار در مازندران سال هزار و صد و پنج به پادشاه صاحبقران رسید جهان
پناه و ممالک محروسه به تعجیل حکم ارشاد خود با قمر هین رکاب و لشکر خاصه بآذربایجان
آمد سردار خان قاجار بمحافظت تبریز متوقف شد شاه به گنجه آمد علیقلی خان
از تفلیس از واقعه اتفاقیه شرمنده و سرافکنده بگنجه قدم رنجه کرد اردوی معلی
بتفلیس نهضت نمود طهمورث که مورث غوغا بود با همراهان فرار اختیار چون
تبعه دولت عثمانی رفته حضرت صاحبقران تفلیس را محل حکمرانی و اقامت قرار
داده لشکر دشمن شکر ایران فوج فوج دسته دسته باطراف و اکناف گرجستان
فرستاده به قتل و نهب و اسر تمام حکم عام شرف صدور یافت غازیان عظام چون
از سانحه اتفاقیه غم اندوه افسرده و خشمگین بودند با حدی انتقام رفت
حتی المقدور از اناث و ذکور صغیر و کبیر از دم شمشیر گذرانیدند چنانکه عدد

مقتولان

مقتولان را پنجاه هزار نوشته اند و اسیر را از صد هزار متجاوز ذکر کرده اند
مدت پنج روز آتش قهر و غضب سلطانی افروخته رطب و یابس محالات کاخت
و کارتیل سوخته شد ایالت کارتیل به تکرات خان گرجستانی که اسم و رسم مسلمانی
داشت عنایت فرمودند پس از حصول مقصود و مأمول موکب همایون از تفلیس حرکت
در گنجه دیگر نزول اجلال فرمود در همین ایام از اکراد محمودی قراجه داغ هنگام
عبور قطاع الطریقی و چپاول محالات خوی و سلماس رسید سردار قاجار خان از تبریز به تنبیه
آنها رفت اکراد رفته خانه اکراد نیز از تبعه و تحت دولت عثمانی استمداد نموده
بمحاربه اقدام ورزیدند سردار قاجار خان مقتول شد لشکرش شکست و مخذول به تبریز مراجعت
کردند شاه و بنده و خانه [illegible] سردار قاجار خان بجای پدر حکمران تبریز و امیرالامرای
آذربایجان گردید در همین حین [illegible] محمد پاشا صدر اعظم دولت عثمانی که در دیار
بکر توقف داشت با لشکر جرار که عددش را زیاده از صد هزار خبر داده اند
بجانب ایروان تصرف آنان رو نهاده و در اوایل ماه شعبان قلعه ایروان را محاصره
کرده امیرگونه خان بیگلربیگی محصور شد ولی از اینطرف سرداران ایرانی قرچقای بیگ
و [illegible] قلی خان بیگلربیگی قارص و جعفر بیگ و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسینخان و داود
محمد شمس الدین و ... محمد خان مهردار و کلب حسین بیگ یساول خاصه غلامان

با غلامان و قورچیان و سایر غازیان آن اطراف ارک به لشکر دشمن را محصور نمودند
بنوعیکه راه ذهاب و ایاب از هیچ سمت نداشته خود حضرت صاحبقرانی
در دروازه معروف به لاکیس اقامت فرموده و بمقتضای وقت به هر جانب که ضرورت
بهم میرسانید حاضر بودند لشکر رومی که بقدر قدرت و امکان در تسخیر قلعه خود داری
و غفلت نمینمودند مستحفظین قلعه دارالسلطنه نیز در محافظت و پایداری و دفاع اهمال و اغفال
ننموده و شعار خود ساخته چون ایامی چند منقضی شد هزار نفر تفنگچی بمعاودت
قلعه گیان مامور گردید متوکلا علی الله از کثرت و ازدحام لشکر مخالف چند نفر
اول طرح مجرد دامن همت بر کمر زده عربده کنان و تفنگ زنان خود را به قلعه رسانیدند
قلعه گیان را در چند روزی ... و فرجی بی اندازه حاصل گردیده از آنطرف
لشکر عثمانیه نیز بسبب عدم سیورسات و آذوقه بکمال عسرت و پریشانی روی داد از اتفاقات
حسنه روزی از روزها که سرکردگان رومی توپچیان توپخانه خود را تحریص و تحریک به توپ
اندازی و آتش بازی مینمودند از قلعه گلوله توپی به ینگچری آقاسی و ترکه سلیم
که از سرکردگان ... رسید بعالم آخرت شتافت و چون مدتی گذشت
و مقصود سردار حاصل نگشت کوچ کرده بجانب دیار روم روانه گردیدند در خلال
این حال سلطان روم بدار بقا ارتحال نموده سلطان مصطفی خان بر سریر مملکت ...

ازش

از شش ماه برحسب صواب دید ینگچریان سایر رجال دولت عثمانی او نیز معزول و مخلوع گردید
سلطان عثمان خان ثانی جهانبانی شد خلیل پاشا نامی را بصدارت عظمی برقرار و سرداری
لشکر مشارالیه نموده بایران فرستاد سرعسکر طهماسب نام و داود اسم گرجی ولد لوبیک
شیروان نیز ... گرجستان بعد از آنکه ان ساخت پادشاه صاحبقران
عیسی خان قورچی باشی و میر فتاح تفنگچی آقاسی اصفهان را با فوجی از لشکر
برفع و دفع این شور و شر مامور فرموده پس از ورود بگرجستان و مقابله و مجادله
با گرجیان از اینطرف میر فتاح و دو نفر دیگر از معارف لشکر مقتول شدند ولی
شکست بر جمعیت مخالف روی داده منکوب و مخذول فرار اختیار نمودند مجدد چند
هزار خانه وار گرجستانی را کوچانیده به مازندران رسانیدند چون گفتگوی
مامورین خلیل پاشا در میان بود شاه نظر همراه قورچیان ... بلقب خانی
ملقب و بسرداری آذربایجان با عساکر نصرت توامان مامور داشتند در این
سال احمد خان کردستانی بکاهی والد خود مو خان بیگلربیگی کردستان
و موخان متوقف اردوی همایون گردید قاضی سلطان ترتیبی صدر موقوفات باقی
بنزد رفیع الدین مشهور بخلیفه سلطان که از احفاد میرزای بزرگ مازندران و با جهد
علیا والده حضرت صاحبقرانی قرابت قریبه داشت صدر الممالک محروسه

گردید دیگر آنکه حسن آقای حاجی و شش باشی با قاسم بیک سپه سالار مازندرانی
سفیر دولت ایران از دربار دولت عثمانی آمده نامهٔ سلطان مصطفی خان خوند
کار مشعر بر مأموریت و مختاریت خلیل پاشا سردار رسانید خلیل پاشا خود نیز عریضهٔ معروض
داشته از مأموریت بآذربایجان خصوص تبریز شرحی نگاشته بود مضمونش اظهار
خیرخواهی دولتین و صلاح طرفین را نموده که در تبریز بدون منازعه و جنگ بنای
امر مصالحه باتمام خواهد رسید نموده بود شاه عباس که در تبریز توقف داشته
جمعی را بمعاونت همراهی سپه سالار آذربایجان مجدداً مأمور فرموده و طرفه
هشیاری را منظور داشته از انتخاب سردار عثمانی بدون توقف در منازل
عرض راه قطع مراحل نموده قریب به تبریز شد قرچقای خان سردار بدون
حکم پادشاهی اقدام در مجادله و منازعه ننموده پادشاه جمجاه اردوبین
تحول و از آنجا به اردبیل تشریف فرما شدند سردار چون به تبریز رسیده
پنج روز توقف کرده به قلعه گیری و منازعه اقدام ننموده و خستگی تبریز
مراجعت و اقامت نمود عریضهٔ مشعر بر خیرخواهی و اخلاص و خواهش آذوقه
و سورسات از کارگذاران دولت رسم مهمانی نموده از اینطرف جوابی مقرون
به صواب مشعر بر الطاف و مهربانی مرقوم و مرسول شد از آنطرف چون قمامین حاکم

دولتین

دولتین و سرداران طرفین زیاده از چهار پنج فرسنگ مسافت نبود چغالیا پاشا با
سنگ شمار با اجازه یا بدون اجازهٔ سردار معادل پنجاه شصت هزار پیاده
و سوار یکباره جرار برداشته عزم شبیخون جانب اردوی دولت ایران شدند
هنگام طلوع فجر رسیدند اگرچه عساکر ایرانی زیاده از پانزده هزار حاضر
نبود ولی چون چاره بجز محاربه و مجادله نداشته قرچقای خان ناچار بتسویهٔ
صفوف پرداخته امامقلیخان بیگلربیگی فارس و زینل بیگ بیگدلی هر یک را بجانبی
مأمور و خود در قلب لشکر منصور جای گرفت سپاهیان طرفین و دلیران جانبین پای جلادت
پیش نهاده دست خصم افکنی و شمشیر اوژنی گشودند مهما امکن داد شجاعت و مردانگی
دادند از آنجا بلکه فتح و نصرت از جانب خداوند اکبر است نه بکثرت و قلت لشکر
از الطاف سبحانی و تقدیرات آسمانی شکست بر لشکر عثمانی افتاد جمعی کثیر مقتول
و زخمی بیشمار به کمند اسار گرفتار شدند از معارف مأمورین حسن پاشا بیگلربیگی
ارزنة الروم و محمد پاشا حاکم وان و بیترا امیک نام و هشتاد نفر دیگر از میرزا
زادهای تاتار بود حسن پاشا چون مجروح بود شاهوردی نام قورچی
او را بروح مذبوح گردانیده سر او را بنظر سردار رسانید هشتاد و شقه علم
از لشکر رومی بدست غازیان ظفر توام افتاد تا کرد کیلی ایشان را تعاقب

نموده به سبب اموال و اثقال اشتغال داشتند سردار چون تکاهل دولت روم دید
چند روزی توقف کرده برحسب عهده شروط مصالحه را انجام و مصالحه نامچه را باتمام
رسانید ممهور بمهر پادشاهان صدور و فرستادگان آنطرف سپرد خود با سلامت موصول
مراجعت کرد پادشاه نصرت پناه بتزئین جشن نوروز فیروز در سال هزار و بیست و هشت
تشریف فرمای قزوین گشت سفراء دولت روس و هندوستان شرفیاب حضور شده
نامه و هدایا را خود را گذرانیده منتضی المرام شادکام مراجعت نمودند سلطان صاحب
قران باصفهان آمد چون حسن خان بیگلربیگی خراسان وفات یافته بود حکمرانی مملکت
خراسان بنوروز علی خان سردار مرحمت شد در سال هزار و سی و یک از شهر جمادی الثانیه
بعزم زیارت مشهد مقدس و انتظام مهام خراسان پادشاه ظفر عنان از صفاهان
حرکت فرمود بعد از ورود بارض اقدس و دریافت زیارات مخصوصه بشرایط
ماثوره و تغییر و تبدیل پاره از حکام و کاربرداران آنسامان منزل بمنزل عازم
هرات گردیدند در آن ساعات فرستاده ندر محمد خان برادر امام قلی خان از پادشاه
ترکستان بتبریک تمام و ارمغان غرایب اخلاص عنوان از اعاظم و اعیان مشتمل
بر اظهار ارادت و پیشکش شایسته و تحایف شرفیابی حاصل نمود مشمول عواطف و انعام
و جوایز شمسی اظهار محبت و مودت رخصت انصراف حاصل کرد و چون مملکت قندهار از اراضی

ایالت

بران بود و مدتی مدید سلاطین هند در تصرف خود در آورده به تکلفات و تمهیدات
رشاوه و دوستانه نگهداشتند زیاده از این طبع غیور سلطنت راضی نشد ناچار در
مملکت محروسه خود شد اولا خسرو سلطان زنگی با غازیان جیمی خود و جمعیت زمین
داور از آن طرف و از این طرف عساکر قرین الشرف را به تسخیر قلعه قندهار مامور فرموده
عبدالعزیز خان که از جانب دولت گورکانیه حاکم آن دیار بود به مجرد اندک توجه
غازیان جلادت شعار بجانب هندوستان قرار اختیار کرد سلطان صاحبقران تشریف
بقندهار ارزانی داشت گنجعلی خان زیک حاکم کرمان را بحکومت آن دیار گماشته موکب
فیروزی کوکب از سمت غور و غرجستان و فیروزکوه بهرات مراجعت نمود در آنجا خبر
فتح جزیره هرموز و تصرف بندر گمرو و ساختن قلعه مسمی ببندر عباس بسعی و سرداری امام
قلیخان حاکم فارس چنانچه در شرح حالات امام قلیخان ذکر شد گذشته بمیامن رسید
بیگلربیگی فارس قرین عنایات و الطاف بیقیاس گردید بعد از دو ماه توقف در هرات
باصفهان مراجعت شد پس از مدتی از اخبار طغیان ینکچریان و کشتن سلطان عثمان خان
و جلوس سلطان مصطفی خان مرة بعد اولی بر وساده سلطنت دولت عثمانی حضرت
صاحبقرانی بخیال ملک ستانی آمده در اوایل سال هزار و سی و دو که کلمات توکلت
علی الله از تاریخش خبر میدهد به عزم تسخیر عراق عرب که خروج سلطنت سلاطین ارا الی الود

و در ایام ضعف و فتور دولت ایران همچون سایر ممالک بغداد را نیز متصرف و داخل
بوده نهضت فرموده چون در آن ایام بکر صوباشی نام متغلبا بغداد را متصرف و در
حقیقت از دولتین روم و ایران منحرف بود جلالی وار نیز لیکن در این وقت
که اخبار شورش روم و یورش عجم را مسموع نمود رسولی فرستاد و اظهار بندگی و اطاعت
و سپردن قلعه بغداد را نمود عیسی بیک صفوی و زینل بیک شاملو و صفی قلی خان بقدم پیش
بآن سمت مامور گردیدند و در آن حیص و بیص رجال دولت عثمانی سلطان مصطفی خان را
بعلت عدم قابلیت مجدد از سلطنت خلع و سلطان مراد خان رابع ابن سلطان احمد خان را
بر تخت سلطنت نشانیدند محمد حافظ پاشا را بسرداری دیار بکر و موصل و عراق
عرب مامور نمودند قبل از وصول لشکر ایرانی به بغداد رسید و بمحاصره شهر مشغول گردید
ولی کاری از پیش نرفت چون از قرب عساکر ایرانی اطلاع یافت بکر صوباشی
از در مصالحه درآمد ایالت عراق عرب را باو واگذار نموده خود بموصل رفت بعد از
وصول سرداران مامور به آن سامان بکر صوباشی از اظهار اطاعت نادم
شد و تحاشی نمود در قلعه محصور گردید آن سردار که در موصل بود اعانت طلبید سردار
کور حسین پاشا نام با افواجی از اروام بمعاونتش فرستاد و سرداران ایران باستقبالش
شتافته در محلی موسوم بکار دانشر با ایشان مقابله و مجادله روی داد شکستی فاحش بلشکر

عثمانی

عثمانی نصیب شد کور حسین پاشا بکور نزل کرده رو بقشلاق و جماعت ایران بحضور سلطان
صاحبقران فرستادند غره شهر ربیع الاول اردوی بزرگ سلطانی را در حوالی مدفن ابوحنیفه
محل نزول و اقامت آمد چند روز از طرفین نیران قتال اشتعال داشت چون عرصه بر
محصورین از هر جهت تنگ گردید محمد بیک نام ولد بکر صوباشی که با والد ناشی خود مخالف
بود بغداد را بشتابان از قلعه بیرون آمد ضعف تمام بر محصوران روی نمود در شب هفتم
شهر متصرف درآمد محمد بیک ... آنجا سکنی داده بکر صوباشی بعد از دو روز دیگر
که در دارالاماره خود داوری کرده بدست قباد و غرق بجمعه قباد و حزین آتش فنا گردید
صفی قلی خان بیگلربیگی عراق عرب سرافرازی یافت و قرچقای خان سردار و خان احمدخان
حاکم کردستان بمحاربه محمد حافظ پاشا و تسخیر کرکوک و موصل مامور شدند پادشاه
ذیجاه بعزم زیارت بجانب نجف و کربلای معلی شتافت از آنجا بزیارت اماکن متبرکه سامره
شرفیابی حاصل کرده به بغداد مراجعت نموده چندی توقف فرموده خلیفه سلطان وزیر را در قلعه
گردید ایالت عربستان بسید محمد خان ولد سید مبارک خان والی حویزه تفویض یافت قرچقای
خان چون بموصل رسید سرعسکر چون قدرت مقابله نداشت محصور گردید چون زمان
محاصره بطول انجامید بدرکستان رسید مراجعت به بغداد نمودند محراب خان قاجار
حاکم مرو شاهجهان در این سال وفات یافت از دست اوزبکان ترکستان و

امیرگونه خان بیگلربیگی ایروان محال اخسقه را بحیطه تصرف درآورد حسب الامر سلطان
شمس الدین لور را بحکومت انجا برقرار نموده مراجعت کرد در اوایل سال هزار و سی و
محمد سلطان صاحب قران بزیارت عتبات عالیات شتافت زینل بیگ شاملو را [illegible]
دامکن شمرده فرموده با پانصد نفر از غازیان ایرانی بخدمت و [illegible] انجا گماشت خود
بدولت و اقبال از بغداد حرکت بدار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمود سال دیگر محمد حافظ
پاشا مجدداً لشکر از دولت عثمانی بتسخیر بغداد و عراق عرب مامور شد بغداد را محاصره
نمود پادشاه ظفر همراه از اصفهان بهمدان نهضت فرمود زینل بیگ ایاب و ... از عساکر
جرار بامداد محصورین بغداد فرستاد خلف بیگ سفره چی با یکهزار نفر تفنگچی و سرب و باروت
و آذوقه بقدر امکان خود را بقلعه بغداد رسانید و همه رسان محصورین شدند چون ایام
محاصره و محاربه بهفت ماه امتداد یافت شاه با لشکر سپاه بکنار آب معروف بردند
رفت بر دوازده جلادت شعار غازیان شیر شکار باطراف اردوی رومی محاربه نمود
فرمود مکرر محاربه و مجادله مابین فریقین واقع گردید و در هر مرتبه از فضل خدا فتح و ظفر نصیب
لشکر نصرت اثر ایرانی شد محمد حافظ پاشا چون بنجیر خسارت و قتل و غارت دید
و بهره نبرد و لاعلاج از محاصره دست کشیده شکسته و پریشان حال احمال و اثقال و توپهای
بزرگ قلعه کوب و خیام و قورخانه و مرضای لشکر را بر جا گذاشت بجانب موصل رفت

شاه عباس چند روزی بنظم عظیم امور بغداد و تجدید ضبط و ساخلو نصب
فرموده مراجعت باصفهان کرد سال هزار و سی و پنج امور گرجستان اختلال
و فتور بهم رسانید قرچقای خان سردار بانتظام انجا مامور گردید پس از ورود
بگرجستان بحیله و تزویر ... گرجیه مورانام که در باطن نصاری دود
خانه اسلام هشیار کرده بود با یوسف خان والی شیروان بدرجه شهادت رسید عیسی خان
قورچی باشی و بیگلربیگی ایروان بتدارک و جبران نقصان شتافتند اگرچه شیوه قتل
و سیاست و غارت بعمل آمد ولی امیرگونه خان بیگلربیگی ایروان مجروح و شاه بنده خان
بیگلربیگی آذربایجان مقتول گردید قرا خان بیگلربیگی شیروانات شد امیرگونه خان
نیز بواسطه همان جراحت مرتبه شهادت یافت طهماسب قلی میرزا خان ولدش حسب الامر
بجایش نشست سال هزار و سی و شش گنجعلی خان حاکم قندهار بواسطه سقطه از بام عمارت
افتاد و بعالم آخرت شتافت علیمرادخان پسرش منصب و لقب پدر برقرار گردید در سال
هزار و سی و هفت اول ماه جمادی الاول در شهر اشرف بمزاج وهاج اشرف از درجه اعتدال
گذشت عارضه شدید و مرض عسیر مرضی روی نمود بواسطه سوء القنیه و اسهال تیغ بهم رسید
علامت ارتحال الظهر رسید حکم باحضار علما و صدور و وزراء و امراء فرموده سام میرزا
ولد مرحوم محمد صفی میرزا نبیره خود را ولیعهد نمود بشرایط و لوازم وصیت پرداخت در شب

پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی بسوی جنت جاوید خرامید بعد از وقوع این واقعه عظمی
و سانحه کبری اعتماد الدوله خلیفه سلطان و عیسی خان قورچی باشی و رستم خان ایشیک آقاسی باشی
چاپارهای تعجیل باصفهان فرستاده نواب ولیعهد و خسرو میرزا گرجی که برستم خان موسوم
و بحکومت اصفهان مامور بود و ابوالقاسم خان و سایر اعاظم و اعیان را از این مقدمه
غم اندوز جان سوز اعلام نمودند خود نعش جنازه مغفرت اندازه را بردوش با اهل حرم
قرین غم و الم و سایر لشکر و خدم با ناله و خروش عازم اصفهان شدند نعش را در پشت
مشهد کاشان بطریق امانت سپرده و تولیت خدمت را به مهدیقلی خان ولد گنجعلی خان زیاد اوغلی
مفوض نموده باقی باصفهان آمدند نواب سام میرزا ولیعهد را حسب الوصیه مالک
تخت و افسر و صاحب اختیار کشور و لشکر نموده مسمی بشاه صفی ساختند از آثار و بناهای آنشاه
مرحوم مسجد شیخ لطف الله و مسجد جدید و توسیع میدان مسمی بنقش جهان و عمارت عالی
قاپو و چهار بازار و قیصریه و پل و خیابان چهار باغ در اصفهان و بنای فرح آباد و اشرف البلاد
و خیابانهای معابر مازندران احداث خیابان و سایر عمارات در ارض اقدس و روضه
رضویه و صحن منور که نجف اشرف و اکثر کاروانسراهای معابر ممالک ایران و قرار
نجف آباد و عباس آباد و جلفای اصفهان تمام از آن صاحبقران مرحوم عالیمقام است
اگر چه جلوس شاه صفی بفاصله هشت روز از فوت شاه عباس در سال هزار و سی و هشت

واقع شد

واقع شده ولی مورخین این چند ماه بقیه این سال را اغماض نموده جلوس را از سی و
هشت شمرده اند عبارت صفی پا براورنگ شاهی نهاد مبدا و تاریخ جلوس قرار
داده اند علی ای حال پس از جلوس بر تخت سلطنت حکام اطراف و اقطار مملکت
ایران علی الرسم بتعزیت و تهنیت روی باصفهان نهادند پادشاه هر یک را علی قدر مراتبهم
مورد عواطف احسان فرمود و تغییر و تبدیل از کارکنان دولت و فرمانفرمایان و حکام
مملکت بر حسب دلخواه مصلحت داده در امور محوله برقرار فرمودند در همین سال
اول فساد و اختلافی که روی داد در گیلان بود شخص مجهول النسبی را پسر جمشید خان والی
سابق گیلان معرفت ساختند و غریب شاه نام نهادند جمعیتی تمام و ازدحامی مالاکلام بمتابعت
آن بدبخت بد عاقبت اقدام نموده پیرمعلی سلطان نام که در آن دیار بحکومت روزگار
میگذرانید فرار اختیار کرده و چون اخبار معروض دربار پادشاهی گردید ساروخان
طالش و کرکین خان حاکم گسکر و لشکر اردبیل عازم و تعجیل بدفعیه و تادیب آن جماعت
بداقعال مامور شدند در ایام معدوده قریب به ده هزار کس از اهالی گیلان
مقتول و نابود شد غریب شاه و برادر طریقش عادل شاه نام گرفتار گشته دلیران
جلادت آثار گردید باصفهان آوردند در میدان نقش جهان حسب الامر پادشاه زمان
بتیغ دژخیمی عازم آن جهان شدند والی خارزم ابوالغازی سلطان که از اتفاق

حاجی محمد خان والی سابق خوارزم قشاه مرحوم را انیس و جلیس بزم بود از حقوق عنایات
سابقه دولت ایران چشم پوشیده عازم تسخیر نسا و درون گردید محبس سلطان حاکم آن
سامان قبل از وصول مخالف آهنگ قشا اوربل جهاز دو آذربایجان نمود ابوالغازی خان
بدون تزاحم وعدا اول نسا و درون را تصرف کرد عازم ابیورد شد جمشید سلطان کرجی
حاکم ابیورد و منوچهر خان حاکم ارض اقدس با وی هم نبرد شدند شکستش داده در روی
بخوارزم آورده علی یار خان گرایلی از استرآباد او را تعاقب کرد در عرض راه باو رسیده
مجادله و مقاتله دست داده تا ثانیا شکسته و پریشان فرار خود را بخوارزم رسانید سعید خان
برادر ابوالغازی خان که او هم بجانب مرو شاهجهان رفته بود عاشور خان چکنی حاکم
مرو امرا او را گذرانیده و سر او پیش کش کرده از دارالسلطنه اصفهان خان تکب الغر
ربیگلی قاسی بسرداری خراسان و انتظام امور آن سامان مأمور گردید بعد از وقوع
وقایع مرقومه بانجا رسید حاکم نسا و درون که بسبب سوء تدبیر و طغیان بود زنده و بست
گرد سردار چند روزی در خراسان توقف کرده نظم و ربط کار آورده مراجعت باصفهان
نمود در سال ۱۰۳۹ سلطان مراد خان رابع بنابر قضیه فوت شاه عباس و سلطنه
عدم استحکام اساس سلطنت شاه صفی و اغوای امورات حسبانی که بعد از
منعقد مکر جهان پناه بدولت عثمانی برده و در اسلامبول بسر میبرد خسرو پاشا نام وزیر

با صد و پنجاه هزار لشکر با نظام دیار بکر و جزیره و استرداد بغداد و عراق
عرب مأمور نموده شاه صفی بمجرد استماع اخبار زینل خان شاملو را که منصب سپهسالاری
داشت با لشکری جرار بامداد صفی قلیخان بیگلربیگی بغداد فرستاد و خود نیز تشریف
فرمای همدان گردید افواج بحر امواج رومی التعاقب عاشور مأمورین بدوا ینابیع حیث
در تضاعیف این حال قزلباشان لشکر سپهسالار رسیده اخبار ملالت آثار رسانیدند
بر این نوع که چون ورود خسرو پاشا گوشزد شان ممنوع سپهسالار لشکر ایران شد
فوجی از سپاه را به تسخیر قلعه مریوان روانه ساخت پس از طی کریوه و عقبات و دخانات
جا بجا یافت چون بمریوان نزدیک شدند لشکر عثمانی که قرین آمادگی در راه بودند
آیین رزم و ترتیب لشکر بحراست استقبال نمودند چندان نمانه مقابله و مقاتله
طول کشید که لشکر ایرانی شکسته و منهزم گردید شاه از ظهور عدم قابلیت و کاهلی
سپهسالار با حضار و قتل حکم نمود خسرو پاشا چون خود را با فتح و ظفر قرین دید
از کردستان به گرین آمده ولی از آنجا عطف عنان نموده ببغداد رفت شهر را محصور ساخت
هر چند حتی المقدور از طرفین لوازم قلعه گیری و قلعه داری بظهور می رسید زمانی طول
کشید قرا و قصبات حوالی را مانند حله و غیره متصرف شدند ولی در اصل بغداد
صورت فتحی روی نداد بخبر زبان حسارت برگشته شدن و جراحت با قتل دیگر بار

بخشید پاشایان و سرکردگان در کوچیدن مراجعت کردن ابرام و اصرار نمودند خسرو
پاشا تحاشی و انکار نمکرد موکب پادشاهی نزدیک رسید علی الصباح عموم سپاه بر سر راه
هجوم نموده طناب خیام او را بریدند لاعلاج و ناچار رو به صوب فرار نهاد خسرو پاشا بعد
تعاقب کردن سپاه ایرانی رو به شاه صفی به بغداد آمد در شهرزور و حله حسب الامر سردار
عثمانی لشکری به محافظت و نگاهبانی مامور بودند رستم بیک سپاه سالار جمعی از لشکر جانب
حله و ترجی بطرف شهرزور مامور کردند مستحفظین شهرزور بعد از استماع قلعه را متصرف
لشکر ایرانی داده خود بجانب کرکوک و موصل شتافتند دل جمعیت ساخو بفرمینم اهخان تعاقب
سپاه عثمانی و رسانیدن خود را بسرور حرکت نمودند رستم بیک آنان را تعاقب کرده تمامی را
دستگیر و اسیر نموده با نقاره و علم و اعلام و خشم باردوی نصرت قوام آورد در ازای این خدمت
به لقب خانی و منصب سپه سالاری مظفر و سرافراز گردید از جمله گرفتاران علی پاشا کن
ذوالفقار پاشا و صفی الله بیک همشیره زاده علی پاشا بود چون صفی الله بیک منظور
مصنف شده او در حسن منظر و صباحت بی همتا بود از حبس و قید رهائی یافت همراهانش
نیز به طفیل او قرین عفو و احسان و در سلک غلامان خاص منسلک شدند حکم باطلاق سایر
اسرا و مراجعت باوطان خود صادر گردید در خلال همین احوال طهماسب قلیخان بیگلربیگی ایروان
لشکر به دیار بکر و محالات دولت عثمانی کشید بعد از قتل و نهب و اسر مراجعت به ایروان

نمود

نمود و هم حسین علی مردان خان حاکم قندهار با لشکری جرار بر سر شیر خان نام که در آن زمان
شه و فساد اختیار کرده بود ایلغار نمود شبیه کامل بعمل آورد و در سال هزار و چهل و یک
شاه صفی بعزم زیارت عتبات عالیات به نجف اشرف و کربلای معلی شتافت قبض زیارات
مخصوصه را دریافت نموده عازم اصفهان شد صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب را
شیر علی لقب داد و پس از ورود باصفهان گرفتاران دولت عثمانی را که زیاده از
دو هزار نفر بودند یکجا را مرخص فرمود از جانب دولت روم اسرای ایرانی را که در
آن مرز و بوم گرفتار بودند و از معارف ایشان قاسم خان حاکم اخسقه رستم خان ذوالقدر
بودند در کمال محبت و مهربانی مرخص به ایران فرستادند شاه و نجابه ذوالفقار پاشا
رحمی پاشای کسکی رضی و صفی الله بیک سابق الالقاب را مع ساخته خانی بیک ایلچی
صحبت را انبعاثت مامور داشته بدولت عثمانی فرستادند اسباب مشارکه از طرفین در
میان آمد سال هزار و چهل و دو پادشاه بواسطه غرور جوانی و جهالت و نادانی شیخ
برخی از ایام تیم گشتند جمعی از شاهزادگان و امرا که از آنجمله پسران صفی خان
قورچی باشی و چهار پسر از خلیفه سلطان و سه پسر از میرزا رفیع صدر و یک پسر از میرزا
رضی صدر سابق و دو پسر از میرزا محسن مستوفی باشی و دختر رضیه که از نبات مطهرات
پادشاه مرحوم و عمه زاده‌های خود آن غیر مرحوم بودند بعضی را به قتل رسانیدند و پاره را

بکفوف البصر کرده‌اند و بعضی از عمات که در حرم سرای پادشاهی این مدت حیات
بسر میبردند اخراج ساخت باین قدر اکتفا نکرده چهار کسان را که با کوری در قلعه الموت
محبوس بودند حکم بقتل کرد سلطان محمد میرزا و امامقلی میرزا که برادرانش و نجفقلی میرزا
عمزاده و سلطان سلیمان خان برادرزاده بودند در انجمله بتیغ ستم شهادت رسانیدند چراغ خان
قورچی باشی و یوسف آقای یوزباشی بحکم آن پادشاه نادان ناشی بقتل رسیدند بمفاد
لا تذر و لا تبقی میرزا تقی مازندرانی که منصب وزارت داشت بتهمت تجدید و غیر نقیه
قبر که نجف اشرف را احداث نهر جاری از دجله نکرده و سایر بناهای خیریه مامور ساخت
که در مدت سه سال بانجام رساند و اتمام این اعمال اشتغال داشت این مصرع آب از ده ساقی
کوثر آمد خبر از تاریخ سال میدهد از وقایع اتفاقیه این سنوات آمدن لشکر ازبکیه
بممالک خراسان است پانزده هزار لشکر حسب الامر امامقلی خان پادشاه ترکستان
بمرو آمده محاصره نمودند از قبیل عبدالعزیز خان ولد ندر محمد خان والی آنجا با هفت هزار
جمعیت و ملکتوش بهادر نام که از سرداران آنجا بود با ارجاق بدرم نعرف و تخماق
آمدند حاکم مرو عاشور خان چکنی نیز در همان اوقات وفات یافت چون اخبار
بسمع کارکنان دولت رسید خلف بیک سفره‌چی و مرتضی قلی خان ولد محراب
خان قاجار بحکومت مرو برقرار نموده روانه خراسان ساختند پس از ورود بارض اقدس

اولقی

مرتضی قلی خان روانه مرو شد در راه با سپاه ازبک دوچار و گرفتار گردید
او را به بخارا بردند خلف بیک از عهده دفع این غوایل بر نیامد لهذا رستم بیگ
سپهسالار مقدمه الجیش پادشاه در کمال خشم و طیش با سپاهی بیکران بر تعاقب سپاه
بخراسان آمدند از آن طرف مرتضی قلیخان قاجار چون به بخارا رسانیدند بطوریکه
که با امامقلیخان پادشاه ترکستان نسبت خویشی حاصل است باین جهت که یتیم خان والد
امامقلی خان در هنگام حکومت مشهد مقدس صبیه یکی از سادات عالیدرجات
آنجا را بحباله نکاح در آورده و اولادی چند از او بهم رسید او قا بیگه در معرکه هرات
یتیم خان کشته شد و اولادش باتفاق اعمام به بخارا رفته بودند و از مشهد مقدس
که وطن بود متعارف نخواست پس از چندی محراب خان قاجار او را خواستگاری
نموده و این مرتضی قلیخان از آن سیده بود لهذا پادشاه ترکستان برادرزاده را بنهایت
عزت و احترام بمرو فرستاده و لشکر مامور آنجا را بمراجعت حکم داد جماعتی که با ارجاق الحاق
داشتند از استماع وصول موکب سلطان سپاه ایران بخراسان سر خویش گرفته به
مراجعت کردند هم در این اوان دو نفر از سمت عمان و خلیج فارس باصفهان آمده دعوی
شاهزادگی هندوستان پیدا شدند شاه صفی واقعا یا عمدا تجاهل کرده چون از
ادعای خود برهانی قاطع نداشتند باو التفاتی نشد عازم ممالک دکن گردیدند در سال

برادر و چهل و چهار قصبه قراباغ و گرجستان روی داد باین تفصیل که شاه صفی
از محمد قلی خان ولد محمد خان زیاد اوغلی قاجار از جاری بی سر سامان رنجیده ویرا
از حکومت قراباغ معاف داشت داود خان برادر امام قلی خان بیگلربیگی فارس
بحکومت قراباغ اختصاص یافت طوایف قاجاریه ساکن قراباغ اگرچه اطاعت داود خان
ننگ و عار خود میدانستند ولی حسب الامر پادشاه در اطاعتش ناچار بودند از طرفین
باطناً غبار در کار بود پس از چندی بحکم احضار بدربار شاهی شدند روزی در
شکارگاه طایفه مزبوره از خان حاکم شکایت نمودند پادشاه خان را مورد عتاب و خطاب
فرمود داود خان این کینه را در سینه نهفت بعد از مراجعت طرفین بقراباغ در مقام کیفر
برآمد چون طهمورث خان گرجی بتوسط داود خان مجدد بحکومت گرجستان شاد شده بود
اتحاد و وداد کامل در میان داشتند طهمورث خان که عداوت سابقه با طایفه قاجاریه
داشت منتظر فرصت بود داود خان از راه غوایت و ضلالت با خان گرجستان هم
به بهانه ضیافت و ملاقات اخبار نمود طهمورث خان با استعدادی تمام بقراباغ
آمد داود خان رؤسا و معارف قاجاریه باستقبال مأمور نمود به محض ملاقات قاجاریه را
شکار جرگه خود قرار داده با حد تیغ تقاضا نمودند پس از قتل آن بی گناهان بر اهل
و حشام آنها تاخته در اسر و نهب باهتمام تمام از صامت و ناطق اثری بجا نگذاشتند

علاوه

علاوه شهر گنجه را نیز غارت نموده بگرجستان معاودت نمودند پادشاه چون
ازین سانحه هایله آگاه شد رستم بیگ سپهسالار را با لشکری استعداد بار آثار مأمور
بآن سامان فرمود محمد قلیخان قاجار مجدد بحکومت قراباغ و [illegible]
زاده گرجستان موسوم برستم خان را الحکمرانی کاخت و کارتیل تعیین و بهمراهی سپاه
روانه باحضار قشون ممالک محروسه حکم رفت من جمله امام قلیخان بیگلربیگی فارس
بود چون شاه را بواسطه خیانت برادرش خائف و هراسان بود اولاً
صفی قلی خان پسر اکبر خود را روانه خدمت ساخت تا آنکه حکم مجدد و موکد
باحضارش رسید لاعلاج عازم گردید در حین موکب همایون از اصفهان [illegible]
حاصل گرد چون بقزوین رسیدند بقتل رسانیدند و بعد چندی در آنجا اوطراق شد
بعضی از شبها که روز آخر حیات اولاد و احفاد الله وردی خان بود امام قلیخان
با سه پسر یک سرش صفی قلی خان و فتحعلی خان و علیقلی خان ره سپر [illegible]
شدند امور [illegible] خان بحکومت کوه گیلویه و کلبعلی خان ایشک آقاسی باشی بلارستان
مأمور گردیدند عمل فارس تجزیه مقرر گردید باز ماندگان سلسله الله وردی خان
اکثر مکفوف البصر شدند از استماع این اخبار داود خان ضال مضل و طهمورث
خان سیاه دل از قراباغ و گرجستان بدون توقف دور [illegible] دستبرده و جنگ

بسمت ممالک روم کر کشیده سپه سالار و حکام شادکام و مقضی المرام به محال
تابعه خود رسیدند در همین سال شاهزاده بلند اقبال سلطان محمد میرزا تولد
نمود در سال هزار و چهل سپه سالار لشکر ایران بر فتح قلعه وان ماموریت
یافت از ورود موکب همایون بشهر تبریز بهجت انگیز گشت کلبعلی خان قاجار دوات
دار و خان احمد خان حاکم سنه اردلان و عساکر ماموره جهت آن به صحاری موصل
و جزیره روی نهادند مامورین هر یک از جانبی در نهب و اسر و جدال و دست تطاول
گشودند مرتضی پاشا بیگلربیگی دیار بکر و خلیل پاشا حاکم ارزنة الروم با سپاهیان
جرار از مرز بوم بامداد محصورین وان روان گردیدند شاه صفی نیز طهماسبقلی خان
ایروانی و کلبعلی خان افشار ارومی و اغورلو خان ایشک آقاسی باشی با
فوجی از فوج ظفر انجام از رکاب از تبریز باعانت سپه سالار فرستاد و پس از نزول
خصمین بهمدیگر و تقابل فئتین هنگامه زد و خورد گرم گردید از غلس اول شفق دیگر آن
جانبین در میدان نبرد گوی سبقت از یکدیگر میربودند از کشته پشته ها ظاهر گردید
سرهای تن شیشها بی سر در خاک و خون آغشته شد تاریکی شب میانجی گردید جانبین
بمعسکر خویش آرمیدند شب هنگام معاونین و محصورین قلعه وان را از دست
داده روی بفرار نهادند لشکر منصور به محاصره قلعه قوتور پرداخته کار آن را

تیز ساخته مراجعت نمودند حکومت کردستان به تغییر قزل آغا بن سیاوش بیک
گرجی مشخص گردید چون پیکر خان ایگرمی دورت بجهت انجالی مسکن و دیت در این سال
قرار داد شاه صفی برادر ابراهیم خان برادرش قسمت اشیاء و میرزا ابوطالب خان اردوبادی
اعتماد الدوله معزول و وزارت بمیرزا تقی مازندرانی ارزانی شد در همین سال که هزار و
چهل و چهار بود از جانب خراسان اخبار بهجت آثار رسید مشعر بر آنکه عبدالعزیز خان
پسر ندر محمد خان اوزبک با شش هزار سوار به تسخیر و تاخت محالات خراسان آمد قورچی
باشی و منوچهر خان حاکم ارض اقدس و لشکر هراتی قدم مدافعه و مقابله شتافته پس از
چند دفعه محاربه و مجادله خان ترکستان شکسته و پریشان فرار کرد و روس مقتولین
باردوی همایون فرستادند چون بسبب طغیان آب دجله بسیاری از عمارات و قلعه بغداد
ویران و خراب شده بود قرا خان بیگلربیگی استرآباد به تعمیر و تجدید ماموریت
یافت حکومت تبریز برستم خان سپه سالار عنایت شد بحرعلی خان ایبوئلی بجهت فوت طهمورث خان
بحکومت کاخت سرافراز گردید از سانحات هائله این سال وقوع مرض طاعون
در عراق عرب و آذربایجان بود که بسیاری از اهالی آن دیار بواسطه این مرض
ملک فانی را بملک باقی عوض نمودند در سال هزار و چهل و پنج سلطان مراد خان
رابع در مقام تلافی و تدارک خسارت ولایات متعلقه بدولت عثمانی با لشکری گران

و توپخانه و آلات حربیه و قلعه‌گیری بسیار و پاشایان عالیمقدار جلالت شعار با یروان
آمده ایام تزلزل محاصره زیاده از هفته طول نکشیده جبراً قهراً قلعه را متصرف
گردید مرتضی پاشا با پانزده هزار نفر از لشکر ینگچری جبخانه و توپچیان شاید قلعه
داری در ایروان گذاشت و خود عازم تبریز گشت شاه چون قوه مقابله در خود
ندید بطارمین رفت سلطان مرادخان تا ده روز چهار روز در تبریز توقف نفرموده از آ
سلماس و آن عازم دیار روم شد قلاع بایزید و ماکو را نیز مستحفظ ساخته و
نشاندید لشکر بغداد و عراق عرب را موقوف بسال دیگر کردانید شاه صفی
مراجعت به تبریز فرموده گرفتن ایروان در همان اوان با سپاهی فراوان
عزیمت فرمود بعد از محاصره دو ماه و هیجده روز قهراً قسراً به یورش قلعه را متصرف
گردید ولی سیصد هزار نفر از لشکر ایرانی مقتول گردید مرتضی پاشا با اکثر لشکرش نیز
به قتل رسیده ذوالفقار وکیل الوکلا و شیخی پاشا حاکم ماترس و ابراهیم پاشا قرا
حصار و سودک پاشا ادرنه و مومن پاشا و محمد پاشا و علی پاشا و غرب یشی مصطفی
آقای متفرقه آقاسی تمام این‌ها مردکان اسیر دستگیر شدند نظر سلطان نام وجه
آنان را با سترآباد به بیگلربیگی آنجا به حبس نظر سپرد و قلیلی از بازماندگان رخصت
انصراف باوطان شدند کلبعلی خان حاکم لارستان بیگلربیگی ایروان گردید حکام

باید

یا نزده روز با کوه به تقصیر عدم ظهور خدمت شایسته رسیده و موکب پادشاه چهل تا مرو
اردوییل تشریف فرما شده و در این منزل سفیر دولت روس تهنیت فتوح دولت آمد
سال هزار و چهل و شش چون خان احمد خان والی کردستان از متمسکین بحبل المتین
دولت عثمانی بود و کوچک احمد پاشا و محمد پاشا والی موصل و قولرآقاسی سیواسی
حسب الامر سلطان مراد به تسخیر کردستان الله قلی خان مقدم خوشیر و علی بیک زنگنه
امیر آخور به مدافعه و مقابله مأمور شدند ناگاه یکه و آلی پاشایان از دربند جغان
گذشته بهمدیگر ملاقات نمودند به مجادله و مقاتله پرداخته شکست بر لشکر عثمانی روی
داد و پاشایان مقتول و قولر آقاسی با سونجان الی لاابالی وار فرار اختیار
نمود چون قنبر آقاخان از تقدیم خدمات محوله بغداد فراغت حاصل نموده برکاب
حضور پادشاهی شده و علی قدر مراتبهم مشمول اشفاق و عنایات پادشاهی گردید
از جمله وقایع متنوعه سال هزار و چهل و هشت یورش ثانی سلطان مراد و فتح
عراق عرب و قلعه بغداد است که سلطان روم بعد از استماع اخبار فتح ایروان
و اسیر پاشایان خشمناک ابی حدود و ثغور آن مرز و بوم تا حد عار و رفع عار با لشکری
و توپخانه بسیار عازم عراق گردید و در عرض راه بهرام پاشا صدر اعظم وفات
یافت طیار پاشا نامی را صدر اعظم نمود چون به بغداد رسید حوالی امام ابوحنیفه

نعمان ابن پاشا تب اقامت فرمود لشکر را به محاصره شهرها مأمور داشت هر یک از پاشایان
و سرعسکران را به سمتی از اطراف شهر بهره کرده گذاشته اند که روز دیگر چهل و پنج هزار گلوله
توپهای قلعه کوب بر حصار و بروج بغداد زدند چهل روز ایام محاصره امتداد یافت در
این ایام طیار پاشا صدر اعظم بضرب گلوله قلعه گیان مقتول گردید مصطفی پاشا به منصب صدارت رسید
بغداد مفتوح شد از طرفین جمعی کثیر و جمعی غفیر بقتل رسید از اهالی ایران آنچه اسیر شد حسب الامر
سلطان به جهان فرستادند مورخین دولت عثمانی عدد مقتولین روم را ده هزار و از اهالی
عجم بیست هزار نوشته اند بکتاش خان که در آن ایام حکمران بود مأمور شد در محبس ممات را
بر حیات ترجیح داده افیون خورده خود را هلاک ساخت بغداد به یغما و تاراج رفت از اسباب
بقاع متبرکه و ضریح مبارک کاظمین اثری باقی نماند بعد خرابی البصره سلطان با اتصاف بصیرت
عزیمت مراجعت فرمود حسن پاشا ضبط ینگچری آقاسی را والی با ده هزار لشکر در بغداد حکم
اقامت داد و خود طبل ارتحال کوفت مصطفی پاشا صدر اعظم چند روزی در آن سامان توقف
نموده قرار مصالحه را چنین بنیاد نهاد که ایروان و محال آن متعلق به دولت ایران بغداد و عراق
عرب متعلق به دولت عثمانی بوده مصالحه نامچه ممهور طرفین مبادله و به تعاقب سلطان مراد خان
روان شد سلطان عثمانی در همین سال عازم دیار جاودانی گردید شاه صفی بعد از فراغ از این امور
ایالت سنقر و کلهر را به شیخ بیگ ولد علی بیگ زنگنه محول فرمود و اولادش که

که حکومت سنقر از ولات داشت قریب جوار حاصل شد سایر امورات کرمان شاهان
منتظم ساخته بقزوین تشریف فرما گردیدند اما سانحه واقعه این سال در قندهار از این
که چون در اوان قصور مملکت ایران و اقتدار اکبر پادشاه پادشاه هندوستان مظفر
حسین میرزا مظفر از حکومت قندهار را از دست داده بکارگزاران اکبر شاهی سپرد
و خود به هندوستان آمد تا زمانیکه شاه عباس از انتظام ممالک محروسه فراغت حاصل نمود
متوجه استرداد قندهار از تصرف اهالی هندوستان گردید بعد از محاصره چهل و چهار روز
مفتوح ساخت و گنجعلی خان زیک حاکم کرمان سپرده خود به مقر سلطنت رجعت کرد
سلاطین هندوستان به خیال از تصرف اما نوی و قات مصروف میداشتند تا در
این سال که محاربه دولت ایران و عثمانی در میان بود شاه جهان فرصت
غنیمت داشت و سعید خان والی کابل نگاشت که در تسخیر آنجا تدبیری کند والی
کابل ذو القدر خان نامی که مردی فهمیده و کامل بود بقندهار فرستاد
و به علیمردان خان که بعد از وفات پدر بیگلربیگی آنجا بود مراسله متعاقب نوشته
نگاشت و از عنایات شاه جهانی امیدوار ساخته و با اطاعت پادشاه هندوستان
تطمیع کرد علیمردان خان همان مکتوب را بحضور شاه صفی فرستاده از ماجرا کماجرا
اطلاع داد میرزا تقی خان مازندرانی وزیر چون با خان مشارالیه صفائی نداشت

بعرض رسانید که بیگلربیگی قندهار بتهمه عدم شرفیابی بدربار شهریاری دگرمی بازار
خود این محبوبات جابجانه را بهانه ساخته و حال آنکه سالها متعهد بزیارت موجبات
چند ساله آنجا باقی دارد و باید از عهده برآید پادشاه جوان چون این سخنان را
قبول نموده اورا تاکید تمام حضار کرد بعد از روانگی چاپار سیاوش بیک
قولر آقاسی را با جمعی بصوب قندهار تعین فرمود علیمردان خان چون اطلاع
حاصل کرد دور از سنگ و مادو سر سلوک پادشاه هراسان بود لاعلاج بتحید آن
مراتب را اظهار و آمدن اورا بقندهار خواستگار شد سعید خان این امارت
نعمت غیر مترقبه وزن تاییدات بخت صاحب تاج و تخت دانسته پادشاه هندوستان
مطلع ساخته عوض خان نام و محمد شیخ ولد خود را با جمعیت خاصه باستقبال روانه
قندهار کرد خود نیز باستعداد تمام علی التعاقب بآن صوب نهضت نمود شاه
جهان قلیچ خان نامی بحکومت فرستاد علیمردان خان بعد از ورود هندوستان بشرف تقبیل
حضور شاه جهان بحکومت کشمیر سرافرازی یافت از انطرف سعید خان چون بقندهار
رسید ورود سیاوش بیک قولر آقاسی را در منزل معروف بنجری حوالی قندهار
شنید با علیمردان خان و هشتهزار سوار بر سر قولر آقاسی اتفاق کرد چون مشارالیه
قلیل مردمی همراه داشت شکست خورده ولی زوجش سلطان نامی را در قلعه زمین داور

با قدری

با قدری لشکری گذاشت قلیچ خان حاکم بعد از ورود بقندهار به تسخیر قلعه زمین داور
رفت بحیطه تصرف درآورده بر سر قلعه بست شتافت محراب خان حاکم انجا لاعلاج بعد از
بستیان و اطمینان قلعه را سپرده بخراسان شتافت در سال هزار و چهل و هشت یادگار
سلطان سفیر پادشاه ایران که قبل از این فاتح هندوستان رفته بود شاه جهان
بعد از انعام و احسان مبلغ دو هزار و پانصد تومان اورا رخصت انصراف داد
یکعدد صراحی و پیاله در کابی مرصع که دوازده هزار و پانصد تومان قیمت داشت
مصحوب مشارالیه بهدیه فرستاد مقدمه قندهار را بیان و معاودت نماید بعد از جنگ
شد در قزوین ایلچی سلطان قضایا حضور کرده بود در این سال چینی بیک ناظر بیوتات
بیگلربیگی استرآباد شد شیخعلی بیک ولد گنجعلی بیک امیرآخور گردید قراخان نام
بحکومت بندرعباس و توابع حضاض مایف شاه تشریف فرمای مازندران گردید
چند روزی در اشرف البلاد و اوقات بعیش و عشرت و آن سال بعد ابراهیم خان اکرمی
را به بشارت دولت عثمانی فرستاد و در قزوین زلزله واقع گردید که قریب
دوازده هزار کس بهلاکت رسید سال هزار و پنجاه امام قلی خان پادشاه
ترکستان نذر محمد خان برادر خود را بسلطنت استقلال داده خود بعزم طواف بیت الله
الحرام بمرو تشریف فرما شد لوازم احترامات و تشریفات که شایسته و درخور

چنان مهمانی بود حسب الامر پادشاه ایران بعمل آمد در همین سال طایفه از اعراب
خزاعه که رئیس و شیخ ایشان مسمی به فهنا بود با ترایان آمدند بلقب خانی و سکونت در اهواز
و دورق و فلاحیه مفتخر و ممتاز شدند در بیست و دهم شهر صفر سال هزار و پنجاه و دو نواب
عوارض حیاتی عازم سفر آنجهانی گردید در جوار فاطمه معصومه در دار المؤمنین قم
مدفون شد سه یوم بعد از فوت شاه صفی شاه عباس ولدش که طفلی بوده ساله
در کاشان جلوس فرمود و بر حسب صواب دید خیرخواهان بقایای مالیات محروسه
ایران که قریب به پانصد هزار تومان و بر ذمه حکام و رعایا باقی بود بر دفتر حواله
رقم بطلان کشید منع در خوردن مسکرات بنوعی کرد که احدی را جرئت دیار نبود
در آن اوان امام قلی خان پادشاه ترکستان که بنیت زیارت در مرو اقامت
داشت تشریف فرمای قزوین گردید شاه تا لاجاه تا دو فرسنگ او را استقبال
کرد در نهایت اعزاز و تمکین چند روزی با یکدیگر جلیس و همنشین شدند بعد او را
با احترام تمام روانه حج بیت الله الحرام نمود رستم خان سپهسالار که بتجاهل معامله چند بار
فرمان واجب الاذعان به توقف در خراسان صادر شده بود حامل فرمان در
عرض راه به نظام الملک که لقب وزارت سپهسالار باو واگذار بود دچار کرده
او را با اردوی پادشاهی تابع گردانید شرفیاب حضور شده مستند عنایت سپهسالار که خلاف

محمد

کنون خبر شهر آورد و بعرض رسانیدند شاه عباس از سپهسالار علامت و آثار خود
سری طغیان دیده چاپاری محمد روانه خراسان داشت قورچیان خان حاکم ارض اقدس
و میرزا مهدی ان حکمران مشهد بر حکم قتل سپهسالار را نگاشت و میرزا حسب الحکم سپهسالار را
مقتول و سر او را بدربار فرستادند در سال هزار و پنجاه و سه ایلچیان دولت روم
و سلطان ابراهیم خان عثمانی که بتعزیت و تهنیت شاه صفی و شاه عباس ثانی وارد
شدند التفات گوناگون و مراحم از حد افزون نسبت بایشان عمل آمد و مراجعت
بدولت خود نمودند زال آرسطو و قرا قلخان حکام بعضی از محالات گرجستان
که از قدیم الایام محکوم حکم هیچیک از والیان و حکام آنسامان نبودند بتعلیم
آشنایان معدلت نشان شرفیابی حاصل نموده مطیع و سر افراز مرحمت مداراه کلگی
خویش نمودند در سال هزار و پنجاه و چهار وقایعی که سزاوار تحریر و اظهار
باشد ملاحظه نشد خبر اینکه اهالی عربستان از سید منصور خان حویزه حاکم آنسامان
به تظلم و شکایت آمدند بعد از رسیدگی بعرایض ایشان و معاودت حاکم در باره وقوع
اجحافات پادشاه مخصوص رعایت خانه والد و رسالت پدر را که منظور بود مقهور
ساخته سید برکه پسر او را بحکومت عربستان منظور و مفتخر فرمود و طرفین راضی و مشکور
بدیار خود رفته در سال پنجاه و پنج جانی بیگ خان نام که از اعیان رجال دولت پادشاه

هندوستان بود به تهنیت و تهنیه آمده معادل هشتاد و هفت هزار و پانصد تومان
از نفایس امتعه هندوستان بهدیه آورده یک قطعه در مصاحف پادشاه جهان حسین
بوده است و در این اوان مبارکباد جلوس میمنت مانوس آن فرزند زاده برخوردار
کامکار نامدار فرزند ارجمند مقدار بهین گوهر درج دولت و عظمت مهین اختر برج شوکت
و سلطنت نقاده اصلاب طیبین سلاله اسلاف طاهرین پرداخته میشود خلاصه پس از
ایامی معدود باتیل مقصود مراجعت بهندوستان نمود و نازخان کرجی که در سلک
غلامان معتبر دربار بود برفاقت جانثار خان بسفارت هندوستان مامور گردید و در همان
سال میرزا تقی وزیر و اعتماد الدوله و قورچی باشی که با همدیگر معاند بودند به
سعایت مغضوب و مقتول شدند خلیفه سلطان محمد بمنصب اعتماد الدوله مفتخر گردید و دیگر از وقایع
این سال اختلال احوال نذرخان پادشاه ترکستان و انقلاب آن سامان است مجملی از
این قرار است که پس از رحلت امام قلیخان اورا استقلال تمام حاصل گشت بخیال کشورگشائی
افتاد چون اسفندیارخان والی خوارزم در آن اوقات وفات یافت خان مشار الیه نواده خود
مسمی به قاسم سلطان بخوارزم فرستاده بحیطه تصرف درآورد یکی از اعیان ترکستان
مسمی به باقی یوز از نخوت تعدیات خان بستوه آمده باغی شده عبدالعزیزخان ولد
پادشاه را بپادشاهی برگزیده کوششان مامور گردید معارف همراهان که در باطن با باقی یوز اتفاق داشتند

نذر محمد خان

عبدالعزیز

عبدالعزیزخان را فریفته اورا از اریکه سلطنت ترکستان نشانیدند عازم دار السلطنه
شدند نذر محمد خان از استماع این اخبار پریشان خاطر گردید چون طاقت مقاومت
در خود ندید از بخارا به بلخ گرایید از پادشاه هندوستان استمداد نمود شاه جهان
حسب الخواهش خان ترکستان تشریف فرمای کابل گردیده شاهزاده مرادبخش را با علیمردان خان
حاکم سابق قندهار و پنجاه هزار پیاده و سوار بجانب بلخ فرستاده خسرو خان
ولد دویم نذر محمد خان باستقبال شتافت شاهزاده بعد از اظهار تلطف و مهربانی اورا روانه
کابل نمود چون قریب بشهر بلخ رسید نذر محمد خان اوضاع را نوع دیگر ملاحظه فرموده
از آمدن او ندامت حاصل کرده از بلخ برآمد. خود رفت شاهزاده مرادبخش بلخ را متصرف گردید
جمعی به تعاقب نذر محمد خان مامور نمود چون از آمدن خود بدر رفته بود مراجعت نمودند عیال
و اطفال خان را به کابل فرستادند نذر محمد خان از مرو عازم اصفهان و استعانت از پادشاه
ایران گردید شاه عباس ثانی میرزائی کاردان یکی از شاهان و هزار تومان آن
زمان وجه نقد باستقبالش فرستاد خود پادشاه بقاعده مقرره تا دو فرسنگ باستقبال
استقبال فرمود مدتی در صفاهان مهمان پادشاه ایران بود لیکن از اجتماع لشکر با تدارک
لازمه آن سفر که معادل پنجاه هزار تومان از خزانه گذشت مبود عازم ترکستان گردید احکام
لازمه بحکام خراسان شرف صدور یافت که لشکر بخارا همراهی نمودند تا مادامی که خان حقیقت

انصراف شد و بعد از ورود خان به ترکستان لشکر ایران به خراسان شاهزاده اورنگ
زیب که بعد از مرحمت شاهزاده مراد بخش در بلخ تشریف داشت چون حالت توحش
و تفاوت در لشکر خود دیدند شاه جهان را اطلاع داده بحسب اشاره پدر بزرگوار بلخ را
به نذر محمد خان سپرده مراجعت به هندوستان نمود و در سال پنجاه و شش پادشاه معدلت
پناه در مقام نظم بلاد و ترفیه احوال عباد و تدارک مهام جمهور و رعایا امر عالی صادر گشته به تغییر
و تبدیل حکام ممالک محروسه همت گماشت منصب سپه سالاری به مرتضی قلی خان قاجار و
حکومت ارض اقدس به قرچقای خان ایالت خجور بسعید بیک خزنه‌دار و بیک چرکس مرحمت کردید
اواخر سال پنجاه و هفت به عزم زیارت مشهد مقدس و نیز استرداد قندهار حکم به اجتماع
لشکر نصرت اثر رفت و اوایل سال پنجاه و هشت چمن بسطام مضرب خیام سپاه ظفر
فرجام گردید و درین اثنا ابوالغازی خان اوزبک والی خوارزم با عریضه ارادت فرزند خود را
رسید و به تقدیم عرایض نمود با تحف معهوده رخصت انصراف یافت بتقریب یکه قورچی
از این جانب خیریت جوانب به همراهش مأمور گردید پس از ورود ارض اقدس و ادراک
فیض سعادت از مشهد مقدس مرتضی قلی خان قاجار سپه سالار و قدر سلطان ایشیک آقاسی
با قورچی از غازیان شیر شکار مقدمة الجیش لشکر ظفر آثار روانه هرات گردیدند شاه عباس
ثانی روز در غوریان بجهة شکار جرگه توقف کرده و وارد هرات شد و ده روزی مکث

آسایش لشکر و تهیه مهمات سفر توقف از انجا تشریف فرمای فراه گردید علی قلی خان
حاکم سیستان با قشون جمعی خود بتسخیر زمین داور و بست مأمور شد مهراب خان به تصرف قلعه بست
مأمور گردید پادشاه به قندهار رسید باغ عباس آباد را محل اقامت فرمود اطراف
و جوانب قلعه قندهار را با امراء سرداران اردوی ظفر شعار مرتضی قلی خان و سیاوش خان
قوللر آقاسی و الله وردی بیک تفنگچی آقاسی و علی بیک و مهرداد خان و آقا خان جوانشیر
مقدم و بیرام علی خان حاکم نشابور تقسیم فرمود قندهار محصور شد پادشاه هندوستان
بعد از اطلاع این داستان شاهزاده اورنگ زیب از قلیچ و سعد الله خان وزیر با جمعی
از امرا به امداد محصورین مأمور شدند پادشاه خود عزیمت کابل فرمود زمان
محاصره امتداد یافت بعد از پنجاه و پنج روز قلعه بست به دست مهراب خان در آمد اسد الله خان
وسیله یار مستحفظین زمین داور نیز بعد از استیمان قلعه را تصرف با مرزبین ایرانی داد
چون ایام محاصره از دو ماه متجاوز شد هر روز طرفین از محاربه و مجادله فراغت
نداشتند بردل خان از امداد و اعانت هندوستانیان مأیوس شده حاصل نمود از در استیمان
در آمد شاه عباس ملاحظه آنکه طرفین از فرق اسلام و امت حضرت خیر الانام بودند
قبول فرمود و دولت خان حاکم دشا دخان و قباد خان و نور الحسن و عبد اللطیف دیوان
و برداخان حاکم زمین داور بحضور پادشاه ترقیانی حاصل با اهل و عیال و اهل

امیر الامرای آذربایجان و حکومت تبریز
ایشک آقاسی باشی و بیگلربیگی
اردوی والا ذوالفقار خان

و عیال عازم هندوستان شدند و در حین قبل دولت خان لطیف خواجه کار که از آن دیار
پیشکش نمود پردل خان نیز حسب الاستدعا تفویض ایران جاگیری دولت امید خان
متصرف گردید محراب خان نایب حکومت قندهار و رستم خان زنگنه بحکومت بست
متصرف و سرافراز گردیدند بعد از انتظام امور جمهور از نزدیک و دور نهضت
موکب همایون نهضت نموده اوایل سال تخاقوی تشریف فرمای هرات شدند آمد کلید
ملک هند قندهار تاریخ این فتح است ولی چون شاه عباس آمدن لشکر هندوستان
در انتزاع آن ممالک متیقن داشت برعایت عزم خجسته ی در هرات توقف کرد
در همین سال شاهزاده اورنگ زیب و سعد الله خان وزیر جمعی کثیر و جمعی غفیر سپاهی
انبوه و جیلان کوه شکوه بقندهار در رسیدند قلعه را محاصره کرده مورچالها تقسیم
بثقیف قلیج خان و قباد خان و خنجر خان و الله قلی خان بسته و آن نامی را به تسخیر قلعه
بست مامور نمودند عرضه محراب خان بیگلربیگی قندهار به شاه عباس رسید و رود شاه
جهان بکابل و وصول شاهزاده اورنگ زیب با توپ و تفنگ به قندهار معروض گردانیده
نهر مان ایران نظر علی خان سوکلن حاکم اردبیل و نجفقلی بیک زنگنه امیر آخور لیست بست
مامور داشت مرتضی قلی خان سپهسالار و مرتضی قلی خان قورچی باشی و سیاوش خان
قوللر آقاسی با عازب چرار و تیمه و حواشی قندهار روانه گذشت محصورین روانه فرمود جاری

منوچهر

منوچهر برادر محراب خان با پنجاه سوار فرم خیابان و استحضار برادر از لشکر سابقه حبیبه
روانه کرده بود از قضاهای اتفاقیه در حالتی که قباد خان و الله قلی خان با سه هزار سوار
هندوستانی به تاخت گرشک و زمین داور آمده بودند دوچار شد از طرفین دست
جلادت از آستین جرأت در آورده باستعمال آلات محاربه اقدام می نمایند حاجی منوچهر
خان خود را بقلعه گرشک میرسانند و در این اثنا خنجر خان با همراهان از آن سمت
نجفقلی بیک امیر آخور با پانصد سوار از این طرف گرشک میرسند آتش محاربه شعله ور میگردد
لشکر هندوستانی پای از کان صبر و قرار متزلزل گشته روی براه فرار نهادند جمعی
در آتش حرب تیغ و پاره و در رود هیرمند غریق شدند بعد از وقوع این واقعه سپه سالار
و قورچی باشی و سایر همراهان وارد گرشک شدند شاهزاده اورنگ زیب بیش از
استحضار رستم خان سپه سالار و کنی بابا و قلیج خان با توپخانه شاهی و جیلان کوه توان چهار
هندوستان بمحاربه ایرانیان مامور گردید لشکر ایرانی منتظر وصول سیاوش خان
قوللر آقاسی که با عمده سپاه از تعاقب می آمد گردیده به تسویه صفوف و تعبیه الویه
پرداخته بعد از تقارب فیمابین ملاقی فریقین آتش محاربه شعله افروخته و خرمن اعمار
از خاک در طرفین سوخته گردیده بازار گیر و دار تا هنگام غروب آفتاب در کار بود
سیاه بختی تاریکی شب طرفین دست از شور و شغب کشیده بلشکرگاه آرام و آسایش خواه

خزینه بوده مراجعت نمودند ولی سپه سالار نجد دستان مصلحت در توقف ندانسته شبانه
کوچ کرده باردوی بزرگ روانه گردید بعد از وصول سپه سالار باردوی شاهزاده
اورنگ زیب و سعدالله خان که در مدت سه ماه و نیم ایام حصار را پی بردی کار نیاورده بودند
با اینکه محصورین مدد و معاونتی نداشته صلاح در مراجعت دیده طبل رحیل کوفته عازم کابل
شدند سیاوش خان قوللر آقاسی چون از تعاقب رسید و از حقیقت حال آگاه شد جمعی
از سپاه همراهی با چند قبایل لشکر شاهزاده اورنگ زیب فرستاد خرابیهای قلعه قندهار را تعمیر
کرده قلاع مذکور و شهر را مضبوط ساخته مراجعت بهرات نمودند چون در همان حین رستم
محراب خان وفات یافته بود او تاتار خان گرجی بحکومت قندهار سرافراز گردید شاه و
سپاه مظفر و منصور عازم صفاهان شدند در سال هزار و شصت دارالسلطنه مسرت بنیان
وارد شدند بشکرانه تفضلات خداوندی سیصد هزار تومان بقایای ممالک محروسه
ایران بصیغه تخفیف مقرر گردید سیاوش خان قوللر آقاسی چون برحسب ارادت
الله ویردی خان بیگلربیگی استرآباد بمنصب او سرافرازی یافت در سال هزار و شصت و یک
پنجم ماه ربیع الاول شاهجهان مجددا عزم استرداد قندهار از لاهور نهضت فرموده
سعدالله خان با پنجاه هزار سوار از مردم کارزار و با پانصد شتر خزانه و با پانصد شتر اسلحه
و دو هزار شتر گلوله و سرب و باروت و سایر اسباب قورخانه از سمت کابل بغزنین و شاه رادو

اورنگ زیب

اورنگ زیب از قفای لشکر با استعداد بی قیاس روانه فرمود شهر جمادی الاولی
خود تشریف فرمای کابل گردید علی التعاقب سپاه منتقیه سه هزار سوار به سرکردگی جانی بیگ
با سیصد و پنجاه و چهار هزار تومان جبه نقد تتمه انعام و صرف عسکر با مرز روانه داشت
چون بقندهار رسیدند مشغول تخریب و تسخیر قلعه شدند مستحفظان ایرانی حتی المقدور در لوازم
قلعه داری خود را معاف و معذور نداشتند شاه عباس پس از اطلاع باجتماع سپاه
حکم فرموده خود در رابع شعبان از اصفهان نقل مکان نمود چون ایام محاصره بده
و ده روز رسیده و اخبار حرکت شاه و سپاه ایرانی در قندهار اشتهار گردید شاهزاده و وزیر
در توقف فایده متصور نبود کوچ کرده مراجعت بکابل نمودند در سال شصت و سه طایفه تقبه
دولت روس باغوای تاتار رستم خان گرجی منحوس در حدود سونجه طرح قلاع چند بنا نموده
بیگلربیگی شیروانات بموجب جهادات بر حسب الفرمان همشیره امرای آذربایجان
با افغان خسرو خان والی شیروانات با جمال و سامان رفته قلاع مستحدثه را خراب
و ویران نموده مراجعت کرد در اواخر همین سال منصرین لاشیئی الا قند ثلث شاه
جهان بتسخیر قندهار کمر همت را استوار نمود شاهزاده دارا شکوه ولیعهد را با افواج
قشون و توپخانه صاعقه آثار و فیلان کوه پیکر و سایر آلات حرب و ضرب بتسخیر قندهار
فرستاد بعد از وصول آن و مدار دولت خان افغان حاکم دودکی که از رعایای دولت

بود با طاقت شاهزاده هندوستان تسخیر قندهار همه استان کرده در مراسم قلعه گیری
و محاصره سعی و جهد تمام نمودند چون از عرضه داشت اوتار خان دارای ایران استحضار
حاصل نمود سبحان ویگ غلام خاصه که با فوجی از لشکر در هرات توقف داشت و امرای
خراسان را حکم فرمود که بجانب قندهار و معاونت اوتار خان شتابند علی التعاقب
منوچهرخان بیگلربیگی استرآباد را فرستاد و علیقلی خان را سپهسالار ثالث ثلاثه فرمود خود
از مازندران تشریف فرمای بسطام شد چون از مهدیقلی خان حاکم بست استشمام رایحه
خیانتی می شد امامقلیخان حاکم اسفراین بیگلربیگی و محافظت قلعه بست باستقلال روانه
فرمود و قبل از وصول مشارالیه حاکم مزبور سبحان ویگی را که از جانب داراشکوه
مامور بست بود و قبض شخص قلعه بست را متصرف دی داد چند دفعه افواج بحر امواج هندوستانی
از خبه مرجع یورش نمودند ولی در هر مرتبه خائب و خاسر منهزم و پریشان شدند درین اثنا
سبحان ویگ خود را رسانیده چون قوه مقابله نداشت بقطع طریق و سد شوارع
و تاخت و تاراج اطراف افواج مخالف اقدام نمود چون منوچهرخان و سپهسالار
با غازیان جلادت شعار رسیدند عازم جنگ سلطانی شدند رستم خان دکنی که در بست
بود قلعه را آتش زده خود را باردوی قندهار رسانید داراشکوه بعد از اطلاع از ورود
لشکر ایران و وصول رستم خان بکوه انداده طبل رحیل کوبیده عازم هندوستان

گردید

گردید جمعی از لشکر ایران او را تعاقب نموده و دو زنجیر فیل و بعضی از احمال و اثقال بدست
آوردند سپهسالار با همراهان بعد از انتظام آن سامان مراجعت نمودند چون زمان
محاصره از اواخر شعبان سنه الی اوایل شعبان و چهار ماه امتداد یافته بود قحط و غلا رسید
در آن دیار روی داد حسب الامر پادشاه پانزده هزار خروار غله از ممالک محروسه بقندهار
حمل نمودند عسرت زحمت به یسر و استراحت تبدیل گردید پادشاه از بسطام بمشهد رضا کام
اشرف العلا درج نهادند محمد بیگ ناظر بوزارت رسید و مهدی قلی خان بیگلربیگی شیروان
گردید بواسطه شکایت اهالی آذربایجان از علی قلی خان سپهسالار حکم عزلش صادر شد
الحمد در روی آن مرتبه منصب سپهسالاری به شیخ علی خان زنگنه حکومت کرمانشاهان
سرافرازی حاصل نمود پادشاه از مازندران بقزوین آمد بمقتضای میل طبیعت اکثر اوقات
بمصاحبت علما و فضلا و ترویج شریعت غرا همت میگماشت در سال هزار و شصت و پنج
دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال ارزانی داشت سال شصت و شش را در همانجا
بسر رسانید اکثر ایام بدیوان مظالم می نشست بارعام میداد بعرض عارض مدت تمام
عمر عزیزی بسیمور اتفاق حق من له الحق را منفرد میساخت در سال هزار و شصت و هفت چون
سفیری از دولت عثمانی با تحف و هدایای بسیار جیبی و مهربانی آمد پادشاه بمحض اظهار عنایت
وزیر عاطفت در بارۀ فرستادۀ آن دولت مرعیت شکرگزار فرمود غفاراله را برجستگی

در همین سال خلیفه سلطان اعتمادالدوله
و خسرو خان والی شیروان روی
بعالم جاودان نهادند

خود قصاری بمهربانی اختیار نمود در سال هفتاد و هشت سلیمان خان حاکم کردستان
برحسب فرمایش شیخی خان حاکم زنگنه حاکم کرمانشاهان بوضوح اعمال سیئه آن از حکومت
منعزل گردید ستاره اقبالش در درجه هبوط در افول رسید چون بواسطه ضعف شیخوخه شاه
جهان خلافت پناه شاهزادهای کلان هندوستان وحشت و مخالفتی بهم رسید شاهزاده مراد
بخش حکیم کاظم نام قمی الاصل که بمقرب خان ملقب بود به سفارت ایران فرستاده و از شاه عباس
استمداد نموده که از لشکر فارس لارستانی از سمت بحر ابحر معاونت و مساعدت شان
مامور هندوستان شدند مقارن حرکت روانگی آن اخبار گرفتاری شاهزاده مراد بخش
و دولت اورنگ زیب در هندوستان شایع گردید حکیم مقرب خان بمقتضای حب الوطن
من الایمان فسخ عزیمت هندوستان نموده در قم ساکن و متوطن شد در همین سال
شاهنواز خان گرجی بحکومت ولایات گرجستان سرافرازی حاصل ساخت سال هزار و
هفتاد و نه نادره زمان و بنگار هر که آن سامان بناهای عمارات رفیع البنیان ادوات
فرخنده ساعات را مصروف داشت در هفتاد و یک محمد بیک وزیر از منصب وزارت
و حاجی منوچهر خان حاکم شروان از رتبه امارت مرفه الحال و معاف شدند میرزا مهدی
صدر و محمدی بیک بیساول منصب عزاب داد و حاکم مروه اتفاق بهم رسید نقیه
سنوات ایام حیات در تنظیم بلاد و ترفیه عباد و تعمیر ولایات و آسایش رعیت بکمال

ادب

فراغت در رحمت که دررسیدند تا در سال هزار و هفتاد و هشت هنگام سعادت از مازندران
بغربت اصفهان در تمرداغ امتحان بجوار رحمت ملک منان رفت و در بقعه متبرکه فاطمه معصومه
مزاری جهت الفاتحه ولیشاه مدفون گردید بحسب وصیت پادشاه مرحوم امنا و ارکان
دولت صفی میرزا پسر بزرگش را مسمی بشاه سلیمان نموده بر سریر سلطنت در شهر شعبان سنه
مذکور نشانیدند در زمان سلطنت این سلطان که قریب بیست و هشت سال بود محاربه و مجادله
با هیچکس از دول در میان نبود اهالی ایران در نهایت آسایش و امان گذران نمودند پادشاه
نیز تجمل فارغ در شرف نفس شمسی ساعت نمود کمالی که مستغرق بحر تابع دولت صفویه از شاه
صفی و ما بعده مستور خاطر باشد بتجرد روضة الصفویه و خلد برین آن سلسله را نظر نمایند آنچه
نگاشته اند با این الفضل است که بعد از انتشار وفات شاه عباس ثانی طوایف کولان عبرت
ترکمان که در حوالی رود گرگان و نواحی استرآباد سکنی داشته‌اند و زنده دو نام که
آن هنگام رئیس و سردار اکثر آن طایفه کالانعام بود قریب شصت هزار از آن جماعت
در تحت رایت خود آورد از استرآباد تا سمنان و دامغان آنچه ممکن بود تاراج و غارت
نموده اهالی آن سامان را برنج و تعب انداخت شاه سلیمان کیخسرو خان شاملو را سردار با جماعتی
جرار بجنگ و محاربه آن گروه مامور ساخت آن دو سردار چون طلوع نمود استحضار بهم رسانید
ایل و الوس ترکمانیه را که در آن دیار متفرق بودند با اشغال جمع و

درکنار رود خانه در کیکان نظام داد و لشکری در نهایت استحکام مرتب نمود و مستعد
مقابله و مقاتله گردید کلبعلی خان چون باسترآباد رسید احمال و اثقال لشکر را در انجا نهاد
با اهالی استرآباد روی بمقابله و محاربه انها نهاد آدینه سردار با ترکمانیه جلادت
شعار چون رفعت لشکر ایرانی را ملاحظه نمودند از لشکرهای جلادت پرورد نهاده بر لشکر
ایرانی حمله ور شدند جنگی شدید روی داد طرفین باندازه تاب و توان کوشیدند الاخر الامر
آدینه سردار مقتول و لشکر ترکمانیه منهزم و مخذول شدند بعضی طعمه اسار و بقیه پای فرار بنجات نهادند
ولی کلبعلی خان بواسطه کثرت جراحات پس از دو منزل بمنزل آخرت شتافت دیگر از سوانح
ایام سلطنت طغیان و سرکشی سلیمان خان بابان بود که چون پس از خان احمد خان اردلان [illegible]
در آن کردستان گردید استعداد و استقلالی بهم رسانید کرکوک و موصل را بحیطه تسخیر کشید [illegible]
ور آن صحاری بپا کرد و بسلیمانیه موسوم کرد اینک غرض از حد خود تجاوز نمود و مرض
مالیخولیای هم نامی وی را عارض شد شاه سلیمان سریر رستم خان سپهسالار را بدفع
و رفع آن سلیمان بصورت اهرمن سریرت مامور فرمود پس از ورود خبر ظفر پیوند دیو بند
محمد بدربار شهریار رسید در سردار لشکر شعار از در خیرخواهی باطاعت و تقویه [illegible]
کرده این اشعار و اظهار سبب زیادتی نخوت و استکبار گردید سردار چون سلیمان
زیر دان را در مخالفت و عصیان پایدار دید عازم سنندج و اردلان گردید مشارالیه

برخی

تر بمقابله باسپاه جرار کردستان از شهر برآمده بمقابله آمد حتی المقدور جانبین
پای ثبات و قرار استوار نمودند و دست جلادت گشاده داد مردی و شجاعت دادند عاقبت
سلیمان پای ثبات و قرار از دست داده روی بگریز نهاده شکست در او افتاده سر لشکر [illegible]
سردار نصرت شعار مراجعت کرد در سال هزار و نود و دو شاه [illegible] اگر چه خلف اورنگ
زیب عالمگیر پادشاه هندوستان که از پدر خائف و هراسان بود بعد از تفصیلاتیکه
ذکر آن مناسب این کتاب نیست از راه هندوستان عازم مملکت ایران شده با دولت
[illegible] از همراهان در فراه وارد [illegible] اولا بطریقه مردی و نیز [illegible]
[illegible] اقدام نمود [illegible] حرکت کرده شاهزاده را مجلس
[illegible] نگاشت که چنانچه در پادشاهی این خدمت [illegible] کمک
[illegible] فرمان [illegible] معاف [illegible] مستقل [illegible]
[illegible] شود متعهدی [illegible] درباره [illegible] شاهزاده را [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] قبول [illegible] صورت [illegible] معارف [illegible] صورت که
در اتمام این خدمت [illegible] شاهزاده [illegible]
حاجی فاضل نام [illegible] گردید در اول منزل اخبار [illegible] شاهزاده
بدولت ایران [illegible] مراجعت نمود مجملا [illegible] آمدن شاه [illegible]

هندوستان نیز هم از این حرکات سخیفه امام مسقط باین شرح و بیان در اصفهان بعرض
شاه سلیمان رسید قوی ایلچی‌ای چند مشتمل بر وعید و تهدید بحکام و اهالی مسقط نگاشت یکی
از قلعه‌های کاردان شدید البطش را مأمور داشت و باجتماع عساکر سواحل و بنادر
خارج
مملکت فارس حکم محکم شد چنانچه امام خارجی مسقط از دایره اطاعت شود و شاهزاده
مهمان این دولت را در نهایت احترام و عزت روانه نمایند لشکر منصور خارج سواحل
مسقط روانه از آنجا ... از اهالی آنجا تقریبی که دارند امام خارجی مخمص اطلاع بر مضمون
حکم مطاع شاهزاده را در کمال عزت و احترام روانه بندر عباس ساخت بعد از ورود شاهزاده
اکبر به بندر محمد ابراهیم نام از همراهان خود را با جماعتی لشکر گذاری در سرکار مرزی دارالسلطنه
اصفهان روان نمود و نیز ابراهیم اشتیاق روی مجدداً مهمان داری نیز بانی از اصفهان
به بندر عباس رفت شاهزاده را در کمال عزت و جلال بصفاهان آورد یکی از خاصان شاهی
یکه تحسین شهر نزول داده شاه سلیمان برعایت مهمان نوازی و سرافرازی شاهزاده هندوستان
باستقبال اقبال فرموده و در کرباس حصار باغ شرف ملاقات مشرف شد یک قطعه
یاقوت و یک قطعه زمرد و یک قطعه الماس برسم ارمغان و نثار آورد بدست خود تحفه مبارک
گذرانید شاه سلیمان محض رضا جویی خاطر مهمان عزیز گرفته و در دستار خویش
گذاردند پس از فراغ ملاقات رخصت از باغ جانب شهر روانه شدند تشریفات از ...

دایمی

در تنبیه بی‌معارض شهر را اسوار آنچه شایسته شأن و جلالت شهزادگان جهان بود به عمل آمد در منزلی
که معین بود رسانیدند روز دیگر شاه سلیمان بمسجد و منزل شاهزاده تشریف بردند هنگام
مراجعت شاهزاده را با خود همراه برده و در قلعه فرود آوردند الغرض یک دوام توقف اصفهان میزبانی
مهربانی در حق ایشان به عمل آمد چون پیشنهاد شاهزاده اعانت و ورود به لشکر جهت تسخیر هندوستان
بود در میان آمد شاه سلیمان به این تسخیر هندوستان نشد و فرمودند مخالفت پدر بزرگوار از شما
شایسته و سزاوار نیست چنانچه برادران شما ملک انتقال یابد آن هنگام حق الحقه
از هر باب مساعدت و نصرت خواهد نمود شاهزاده بعد از مدتی به خراسان رفت چندی توقف
نمود از آنجا هندوستان یا ترکستان و بدخشان یا بجهان جاوید ... شتافت
خبری بتحقیق در کتب تواریخ نیافت در سال هشتاد و دو بود که آقا بیک نام از جانب
شاه عباس ثانی بسفارت هندوستان به تهنیت جلوس اورنگ زیب عالمگیر رفت
از جمله تحف و هدایا یک دانه مروارید بود که سی و هشت قیراط وزن داشت جواهریان
هندوستان شصت هزار روپیه که پانزده هزار تومان حالیه است قیمت نمودند دیگر از وقایع
اتفاقیه این زمان آمدن عبدالعزیز خان پادشاه ترکستان است که از طیب خاطر محض
امتثال حکم خدا از دنیا مانند دست از پادشاهی و سلطنت برداشته و به برادر خود سبحان قلی
خان واگذاشت خود عازم زیارت بیت الله الحرام شد چون خبر ورود ... نمود پادشاه

ترکستان بخراسان بهدیه بار سلیمان شان ایران رسید جمعی از رجال دولت و اعیان حضرت را
بعزم استقبال باستعجال با تدارک لازمه و بساط قرامن مطالعه بحکام عرض راه و شهر را اعلان
و خدمتگذاری نگاشته پس از آنکه بسلامتی و سعادت و دولتی دار السلطنه رسید علی الرسم
معمول سلاطین ایران نحو اتقن ترکمان خود باستقبال شتافت عمارت معروف بچهل ستون
محل نزول اجلال خان با سعادت و اقبال گردید ایام توقف اصفهان شیر الدوله ضیافات
ملوکانه و لوازم تعارفات و تکلفات درست معمول شد هنگام روانگی از لوازم سفر آنچه
آنچه لازم و در کار بود مهیا و همراه نمود و بحکام و کارگذاران معابر تا دریای عمان در تهیه
خدمات تاکیدات اکید بعمل آورد یافت خدمت وزارت و صدارت ممالک محروسه تا
مدت شش سال در زمان یکی از رجال دولت محول متوقف بود و پس از آن مدت یازده سال
تمام در کمال استقلال به شیخعلی خان خلف علی بیک زنگنه که جد وی بمنصب امیر آخوری
و ایالت حکومت کرمانشاهان سر افرازی داشت رسیده اعتماد الدوله گردید و در این
ایام صدارت طریقه حسن سلوک با عموم رعیت و کارگذاران مسلوک داشت در تکریم علما
و اشراف و انعام و احسان نسبت بفقرا و ضعفا خود را معاف نداشت و در تاسیس
اساس خیر از مساجد و مدارس و کاروانسرا و تعمیر بقاع و مشاهد مقدسه همت
می گماشت تا در سال یکهزار و یکصد و یک که در رحمت و مغفرت متوجه عالم آخرت گردید

میرزا طاهر

میرزا طاهر قزوینی که مردی ادیب شاعر فاضل بود و وحید تخلص می‌نمود بمنصب وزارت
سرافراز گردید تا اواخر ایام حیات سلطان حسین شاه بخدمت مرجوعه اقدام داشت
در سال هزار و صد و پنج پادشاه سلیمان شان از این جهان در تنگ سرای سپنج رخت
باقی بجوار رحمت ایزد غفار شتافت اگرچه بحسب وصیت پادشاه مرحوم در باب ولایت عهد بنام
شاهزاده مرتضی میرزا بود ولی امنا و رجال دولت پس از طلب شاهزاده سلطان حسین میرزا
که اکبر اولاد پادشاه مرحوم بود بر مسند سلطنت نشانیدند سکه و خطبه بنام نامیش شرافت یافت
در ایام این سلطان سلطنت سلاطین صفویه زیان و خسران شد و بجایی رسانیدند تا آنکه بالمره از میان
رفت و بافغان رسید و بطایفه و سلسله دیگر منتقل گردید علی الظاهر در انظار حسین جلوه کرد
و من المعلوم این قسم اشتهار داشت و دارد که چون شاه سلطان حسین پادشاهی بسلامت
نفس و حلم و بردباری و کم آزاری متصف بود بخدا و فقرا و ائمه و مجالست و مصاحبت
با علما و خیر الصلاح بیشتر مشاغل توجهی نمود و در امور ملک داری و مملکت گذاری
و سیاست مملکتی اصلا همت نمی گماشت سررشته کار از کلی و جزوی در دست وزرا و امرا
افتاده بود با اختلاف آرا و تخالف اهوا و مغایرت سلیقه و تخالف طریقه کار بجایی
رسید که ممالک ایران ویران شد و سلطنت بدیگران رسید اگرچه انقراض سلطنت همین است
مورد تعرض نیست و تذل من تشاء و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی گماشت قضا و قدر

پر حکایت است التقدیر یلعنک عن التدبیر چه عبارت است علی ای حال در امور سلطنت
و ملک اختلال کلی بهم رسید چنانکه اکثر جابجا گردنکشان ایران سر از اطاعت پیچیده
اظهار سرکشی کردند چنانچه آشوب شروع و احد ملوک طوائف و ترویج یافت و ابتدا ظهور
این شعار از قندهار در کار آمد در سال یکهزار و یکصد و بیست میرویس نام طایفه غلجه
افغان از قندهار بنابر بی اعتدالی گرگین خان گرجی حکمران آن سامان بتظلم رو بداد خواهی
بدربار پادشاهی آمد چون دادرسی از کسی ندید عازم بیت الله الحرام گردید پس از
ادراک فیض زیارت با منتهای مراجعت کرد اما ضعف و انکسار در دولت شهریار زیاده
از اول مشاهده کرده بقندهار رفت برخلاف قاعده جرئت نشد هنگامیکه گرگین خان
گرجی از شهر خارج بود وی خروج نموده مخذول و مقتولش ساخت خود بر سر ریاست
نشسته رایت طغیان افراخت کارگذاران دولت پس از استماع کیخسرو خان برادرزاده گرگین
خان را بسرداری گرفته بخونخواهی عم قندهار فرستادند مشارالیه بعد از ورود بجد ود
عبدالله خان افغان ابدالی که حاکم هرات بود رابطه معاهدت داشت بمعاضدت خود
احضار نمود و حکومت طایفه ابدالی را باو واگذاشت قریب یکسال قندهار را محاصره داد
ولی غالب الامر و مسر این کار نگذاشت بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی مأمور گردید
بولایت ساحت ملی مسافت کرده قبل از وصول بقندهار رحل اجل رو داده از این دیار گردید میرویس

مدتی بجانب او مشغول حکومت استقلال ورزید بعد از آن پسرش کلان ساکن صحاری
استرآباد و جرجان که خراج گذار سلاطین ایران بودند از زاویه خمول سر عصیان
طغیان بر آوردند با حکام استرآباد تمرد و عناد بنیاد نهادند دیگر جماعتی که قریب
جوار با ولایات شیروانات و داغستان بودند با سایر الوات مفسده ایجاد طغیان نمودند حسینعلی خان
حاکم شیروان را بقتل رسانیدند مرتضی قلعه شماخی متصرف شد حسین خان که بعد از قتل
حسینعلی خان بحکومت آمده بود مقتول ساخت بدون ضمانی وصل حسب فرمان حکومت آن ولایت
از آن دولت گرفت و احمد خان ... که قبه را بدیار عدم فرستاد در سال یکهزار و یکصد و بیست و
سانحه شورش اهالی هرات روی داد تفصیل اجمال آنکه بعد از فتنه قندهار عبدالله خان
افغان که ریاست طایفه ابدالی را بعهده داشت با اسدالله خان پسرش بهرات آمدند
چون خبر یافت که شیخ عباسقلی خان شاملو حاکم هرات سوءظنی از مشارالیه حاصل کرده
هر دو را محبوس نمود در خلال این احوال عباسقلی خان منعزل شد جعفرخان استاجلو
بهرات آمد عبدالله خان با پسر از محبس فرار کرده جمعیتی فراهم آورده و قلعه اسفزار را
تصرف کرده بر سر هرات لشکر کشید جعفرخان را دستگیر نموده هرات را متصرف شد و اوده افاغنه
ابدالی از اسفزار و ولایات و بلوکات در هرات اجتماع نموده در زمانی قلیل اکثر محالات
متعلقه هرات را متصرف شدند اسدالله خان شبی غفلتاً قلعه فراه را که متصرف افاغنه

علیه بود بدست آورد و فتحعلی خان ترکمان از اصفهان بحکومت هرات و رفع این طایفه و اختلافات
مأمور شده در حوالی کوسویه تاقی قزلقین واقع گشت چون از آن دیار رخانه کار بود
سردار از لباس تنی عاری گردید محمود برادر حاجی میرویس که بعد از پدر و کشتن عبدالعزیز
عم بحکومت قندهار در کمال استقلال بود بقدم استرداد فراه از طایفه ابدالی حرکت
کرده اسد الله از فراه استقبال نمود و در محلی موسوم بدلارام بمجادله و مقاتله اقدام
نمودند اسد الله خان مقتول شد محمود چون فی الجمله بمقصود خود رسید مسارعت
بقندهار نمود مراتب را بدربار پادشاهی اظهار داد از جمله خدمات خود برشمرده استعار
کرد امنای مجهول این مزخرفات را قبول نموده او را حسین قلی خان نامیدند اسد را سک
شاه ایران در بد تاریخ وقوع این واقعه است بعد از کشتن اسد الله خان عبد الله خان
که از کشش به قلت قوتش ضعف سبیل گردید زمان دولت خان نامی ابدالی او را محبوس
و هرات را تصرف کرد کارگذاران پادشاهی صفی قلیخان ترکستان او علی را [illegible]
و بسپاهی برجای مستعار مجدداً بدیار فرستادند در صحرای کافر قلعه بار با تکان
دو چار شدند چون بر بار دوی را دی فرار نهادند سردار خر بر پی سر شده و
هشت تا به جانب و ملتفتان جماعت افغان گردید ابدالی استقلال لوازم حکومت اقدام
نمودند کارگذاران بی نام و ننگ اسمعیل خان نامی را که بزعم خویش با دانش درنگ

رو بسرداری کل خراسان مأمور داشتند در همان سال کمتر از دو کم صد و سی و دو خادم
بانجام خدمات مأموره گردیده وارد ارض اقدس شد ملک محمود نام را که در آن ایام
حاکم تون بود احضار کرد اطاعت نکرده اصلا چه مشغول گشت بسبب خوانشی به سالار فتحعلیخان
نام قاجار را بر سر وی فرستاد ملک محصور شد پسر محمد نامی از ملازمان فتحعلی خان که از وی
کینه دیرینه در سینه داشت نزد محصورین شتافت ملک محمود را با خود موجود و تحریص بمحاربه
نمود از قلعه برآمده بمجادله اقدام نمودند فتحعلی خان مقتول شد همراهانش مراجعت کردند علیقلی خان
که حکومت مشهد داشت با اهالی و اشرار مشهد گردیده سردار را مغلوب الاختیار و محبوس
کرد و چون در همان هنگام مقدمه آمدن افاغنه باصفهان خبر رسید او باش اشرار بهنگام
طلب بخانه علیقلی خان ریخته او را مقتول ساخته سردار را مجدداً بر سر کار آوردند بنابر آنکه
چون در کارها بی اختیار بود ملک محمود را در خفیه بمشهد مقدس احضار نمود مشار الیه
در نهایت عجله خود را بمشهد رسانید جمعی از معتمدان اشرار را بقتل رسانید حاکم با استقلال
مشهد مقدس گردید اما محمود خفیه چون در مشهد بار استقلال و استقرار تمام حاصل کرد
داعیه استقلال مملکت ایران آنچه بایست و خیمه بار ده از اندازه و شاهد نمود [illegible]
کشور به بهانه گوشمال طوایف متفرقه ابدالی با جمعیتی شایان برعینان آمد در همان اوان
مشهد او نام از قوچان جازم بارتحال نزاحت کرمان شد اما آن دیار کاملتر

من الاقتصاد با اتباع متوسل محمود شدند محمود که از خدا خواهان بود علاوه در تنگ آهنگ
کرمان کرد شهر را متصرف شد اموال و نقد و دیوانی را تمام و کمال بعنوان سیورسات و مخارج
لشکر اخذ نمود کارکنان دولت علیه خاصه لطفعلی خان بیگلربیگی فارس که برادرزاده
فتحعلیخان وزیر اعظم بود بسرداری کرمان و اخراج جماعت افغان از آن سامان فرستادند
این سردار چون سایر سرداران بعد از وصول بآنجا و قبل محاربه با اعدا منهزم گردید اموال
و اثقال او بجا گذاشت بی ساخت و ساز خود را بشیراز رسانید محمود اموال بجا مانده را
متصرف گشت زمان توقفش در کرمان به او رسید که چون سلطان کرمانی که نیابت محمود در قندهار
بسر میبرد حسینخان نام افغانی را که محمود محبوس ساخته بود از قندهار فرستاده بود از مجلس بیرون آورده
با فارسی زبانان اتفاق نموده به دولتخواهی صفویه همدست شده و افاغنه مسلط قندهار را بقتل رسانیده
متصرف شدند سایر افاغنه خارج شهر چون از این حکایت مطلع شدند اجتماع نموده در بیرون
قندهار را به تصرف در آوردند نام برده کان باعث بلوا و شورش را بقتل رسانیدند محمود از
استماع این خبر کرمان را از ممر اسیر و تاراج در آورده بقندهار معاودت کرد سال بعد
که مطابق یکهزار و یکصد و سی و سه بود با هشت هزار نفر لشکر مجددا بکرمان آمد خارج
شهر را تاراج و قتل نمود با شهریان با چند پیشکش و باج اکتفا کرده بخیال تصرف اصفهان
افتاد در آن اوقات پادشاه ایران در طهران تشریف داشت باغوای اعدای دولت

فتحعلیخان

فتحعلیخان وزیر اعظم را معزول و مکحول البصر ساخت محمد قلیخان شاملو را قائم مقام او
نموده مراجعت باصفهان کرد در این اثنا آمدن محمود بسمت کرمان بعرض رسید رضا
قلیخان شاملو ایشک آقاسی باشی به سرداری مامور نمودند که با عساکر رکابی بشیراز رفته قشون
و چریک فارس را با خود متفق ساخته عازم کرمان شود از قراری که نوشته اند خان ایشک آقاسی
روزها ببازی [illegible] شبها به تجمیع و عشرت در تمامی طی منازل و قطع مراحل میکرد تا به
زرقان آمد در آنجا چند روزی بعلت توقف تعیش نمود در آن حین تجهیز اشتهار اخبار عزیمت
افغان بجانب اصفهان بجا پادشاه رسید بحکم مراجعت سردار را رسانید مراجعت کرد چون محمود
بحوالی اصفهان رسید وزیر و امیران صاحب [illegible] تهیه اسباب قتال و جدال استعمال
نموده جوانان [illegible] امردان کل [illegible] مردمان عاری
از این شغل و عمل که مادام العمر بجز ارای زینت لباس [illegible] و
چیت [illegible] مشغول [illegible] نام جنگ و صدای [illegible] گوش [illegible] رسیده
[illegible] ساخته
مقابله ساختند در قریه گلون آباد چهار فرسخی اصفهان هشتم جمادی الاولی یکهزار و یکصد و سی
و چهار که [illegible] حیات آن [illegible] محمد قلیخان
وزیر اعظم و عبدالله خان والی عربستان [illegible] علی مراد خان والی [illegible]

رحم آمیزی در حمله اول منهزم شده باصفهان عنان کشیدند و تتمه قزلباش با غلامان خاصه
خود و احمد خان توپچی باشی بقدر قدرت و توانائی داد مردانگی دادند تا آنکه شربت شهادت
چشیدند و توپخانه و تمامی اسباب و اموال اهالی اردو بتصرف افاغنه درآمد شهر بعد از رسیدن
شهر بساختن لشکر و تهیه ملات مشغول گردیدند محمود بعد چند روز با بهان توپخانه در باب
بجا مانده با شوکت تمام فرح آباد آمده مقام کرد با وجود رسیدن امداد از اطراف جمعیت
خود را متفرق ساخته بمحاصره اطراف شهر پرداخت کارگذاران محصورین چاره کار در تعیین
ولیعهد و فرستادن او را در خارج دانسته که شاید جمعی از ولایات عراق و آذربایجان
فراهم آورده بامداد بیاورد لیکن چند روزی در تشخیص شخص ولیعهد تردید و اهمال گذشت
تا آنکه بالاخره قرعه فال بنام شاهزاده طهماسب میرزا برآمد در شب بیستم رمضان ولیعهد
نگارنده (?) میرزا حسن مستوفی (?) روی بجانب آذربایجان روی نمود چون بقزوین رسید چندی
توقف کرد محمود چون دید که در این مدت تمادی امدادی از هیچ سمت نرسید خالی از واهمه
دار آمده باطراف شهر را محصور کرد پس از رفتن ولیعهد بهمان حالات سابقه شدت
هرچه تمامتر در امر محاصره اهتمام کرده راه آمد و شد را بالمره مسدود ساخت بهمان
توپهای حصار افکن دولت ایران را بر شهر بسته ویران نمود در زمان محاصره مدید روز
کشید آتش غلا در آن بره (?) بلا بر خانه با نه رسانید چندانکه اطفال خود را سالی یکدیگر را پنهان خوردند

گرسنه

گرسنه تو بانی گشته با یکه حیات خود بنموده نوشته اند که در ایام محاصره الماس تمام
غلام محمود که لشکر محاذی قرتاس (?) ان بحمه پولاد سپرده بود هر خیاره را یک
اشرفی حق الارض (?) ... و خیاره ... صد ... بعد ... پخته ... هفتاد هزار [illegible]
عاید ان ... شده بود سایر ... و اهالی خدا را ... عالم ... است
خلاصه زمان محاصره هفت ماه و بیست روز رسید و از هیچ طرف معین و امدادی بهم نرسید راه چاره
مسدود شد بیرون شهر علاج گشته روز یازدهم محرم هزار و صد و سی و پنج پادشاه را با تاج
بر نهند تاج و تخت را بآن افغان سپردند محمود بهمان عنت (?) ضبط خزاین کارخانجات و مسائل
سلطنت معتقدان خود را امر نمود روز چهاردهم اهل شهر گشته سکه و خطبه بنامش جاری گردید چون
طهماسب میرزا در قزوین بخت قرین از این سانحه کبری خبر شد از اسم شاهی بر خود نهاد و
جلوس نمود آخر ماه محرم با سال جلوس سلطان ... بعد از نظام امور اصفهان در شهر صفر
جمعی از افاغنه را بسرم (?) استقلال کار شاه طهماسب بجانب قزوین مامور کردند چون مورد ترکی (?)
شهر رسیدند طهماسب جمعی قلیل از همراهان بتبریز آذربایجان رفت اهالی قزوین چون دیگر
مرجوع و دولت را معدوم یافتند از در استیمان درآمده افاغنه داخل شهر شدند
چون چندی از ... خیال دیدند تعدی و تسلط آغاز و دست اجحاف ... دراز نمودند
شورش عام شد و طوائی تمام هر یک ساکنین سرای خود تا چه گفتند ... را ظاهر ساختند

هر که را در شهر یافتند بخاک هلاک انداختند و قلیلی که از خارج شهر بودند باعانت مرکبان

باد رفتار از ان ورطه خونخوار خود را بساحل نجات اصفهان رسانیدند محمود بعد از انکه اکثر

دستور العمل اصفهانیان شود به بهانه تدارک تلافی این شغرچیان لشکر امر کرد در میدان

به لغش جهان یکصد و چهارده تن از معارف محمد دل اورا از اشتقول شود و فوجی بفارس اشرف

شیراز فرستاد پس از نه ماه محاصره متصرف شدند و بعد از ان سلطانی و خیالات باطله

نفسانی بسی کثیر از اولاد و احفاد صفوی شی اورا بدرجه شهادت رسانید و خبازه ابواب

مغفرت انداخته و راتم فرستاد و بعد از دو سال و نیم ورا اتقرداو معارف اشراف و طلبات

تزاف و تصحیح را تلاف انچه در خیر امکان داشت فرو گذاشت نکرد چون یان کفیر و مکافات

رسید امراض مختلفه که از انجمله جنون و صرع و فالج شده بود بهم رسانید انفعال و اوش

از درجه اعتبار ساقط شد دوازدهم شعبان سال هزار و صد و سی هفت اشرف ابن عمش که خطر

حسن ترتی بود معارف افغان را با خود همداستان نموده بسر وقت محمود رفته و مردود هلاک

شد اشرف تاج و تخت را مالک گردید لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض اشرف

سلطان حسین البته با مردود اشرف بود سیاستی را از کتابت نتیجه داشت چون

بمرتبه سلطنت رسید متذکر جابه هم را امیدوار کرده بود و تهدید ممالک فارس و یزد و کرمان و از

ولایات عراق از طرف جنوبی که بی وا از هستی تا قزوین بخطه تصرف کشید در سال هزار و صد و چهل

عثمانی احمد پاشا والی بغداد و لبر واری منصوب با جمعی از پاشایان دیگر با فوج

و لشکر متصرفی افغان از بلاد ایران و خواهش شاه سلطان حسین محبوس با مورگشه با فوجی

عظیم بهمدان وارد و از انجا رسولی باصفهان فرستاده سلطان اشرف را از وصول

رسول خود مطلع ساخته شهر کرد قرا بان بدند اشرف جواب المحول بر شمشیر تیز و زبان

شمشیر نمود خود با لشکر ایرانی و افغان بگلپایگان آمد از انجا متعدی باصفهان فرستاد

پادشاه سعید را شهید ساخته نعش او را با نعم و سر او را باردو رسانیدند نتیجه پاشایان

رومی فرستاد و تجدید قتل الحسین از تاریخ شهادت آن سلطان سعادت خبر جدید داد وقوع آن

به مصائب و نوایب از شماتت اعدا و شهادت اولاد و احباء و اسر عیال و اطفال

و حبس سید بن بیان آل البیت کرم و رحمت از دو اشتعال مقتضی مغفرت و سعادت است حلاوت

بعد از تلافی فریقین اشتعال نایره شور و شر در شهر کرد و کرداوباد بر سر رومی ریخته شد

و افاغنه چیره و خیره گردیدند پاشایان بهمدان و اشرف سلطان باصفهان مراجعت کردند

سال بعد فیمابین مصالحه قرار طی چند درمیان آمد ولایات عربستان و کردستان و قبلی الی

کردند از آن سمت سلطانیه و زنجان و خلخال و اردبیل متعلق بدولت عثمانی گردید در سنه ۱۱۴۲ هزار و صد و چهل و دو

اشرف پادشاه نام از دولت روم به نیابت خویش و اتمام کار مصالحه باصفهان رسید لیس ارباب

مسعود و محمد خان رومی از جانب سلطان اشرف بسفارت مامور گردیده همراه نصرت الله

راهی شدند و در اینها سلطنت دو سه نفر از مردم مجهول خود را شاهزاده مجهول ساخته
در کرمان و گرمسیرات فارس اساس سلطنت ریخته فتنه و فساد برپا کردند در هر قریه جمعی از جانب
اشرف افغان کشته شده و بعد از وقوع آن حادثه را مسموع نمود تا در سال هزار و صد و چهل و دو که
شاه طهماسب با طهماسب قلیخان افشار سردار به تسخیر هرات و تدمیر ابدالی مشغول داشتند
و عرصه خراسان از وجود ایشان خالی بود اشرف سلطان بعزم تسخیر و تصرف آن ولایت
با توپخانه و زنبورکخانه و پیاده و سواره نهضت نمود در سیزدهم محرم همین سال با جاه و جلال
روانه گردید چون بمحل سمنان رسید قصبه و قلاع سمنان بحیطه تصرف در آورد و قاضی نیز
گرفتار شد قصبه سمنان را محصور ساخت چون خان و سردار از هرات مراجعت کرده
در ارض اقدس پس از عزیمت اشرف سلطان خبردار بودند بشتاب تمام با شاه و خراسانیان
حرکت نموده چهل هزار لشکر تبیره زن آمده سیدال که سردار و مرد میدان قتال اشرف سلطان
بود مقدمه الجیش کردید روزی که خراسانیان به بسطام وارد و مقام کردند سیدال در همان
شب بر سر توپخانه شاهی شبیخون برده ولی کاری نساخت راه مراجعت برافراخت
در قریه مهماندوست و دامغان باردوی سلطان افغان ملحق شد در ششم ماه ربیع الاول در کنار آب
مهماندوست التقاء فریقین گردید پس از اتفاق قشون و استوار صفوف طرفین دست
از جان کشته پای در عرصه محاربه نهادند اشرف سلطان با آنکه عدت و عددی زیاده امید

امدادی میداشت ولی چون جانبازی شاه و سپاه بود و سردار لاف قیاس سپهدار آن جانبی
نمود رایت جنگ برافراخت دلیران شمشیرزن افغان بصفوف خراسانیان تاخت
از سرافشانی شمشیرهای آبدار چمن صحرای معرکه شقایق زار شد و از دود توپ و تفنگ
چاشت چمن جهت جنگ تیره و تار گردید از سه ساعت روز تا وقت غروب آفتاب عالم افروز در جدل
و قتال مسامحه و اهمال نکردند جمع الامر توپچیان بتفنگ خراسان با گلوله توپهای اژدر نشان
علمدار افغان و چند نفر شتر زنبورکچی با چند از دلاوران از پای در آوردند علم سرنگون
شد و لشکر انکسار یافت رو بوادی فرار نهادند اشرف سلطان به امین آمد اسلام خان حاکم
طهران با چهار هزار سوار امداد او و توپخانه آتشبار در سردره خوار را مضبوط و استوار نموده
با انتظار لشکر طهماسب شاهی نشست پس از وصول آن لشکر رایت جدال برافراخته و آتش
قتال افروخته خرمن اعمار یکدیگر را سوختند عاقبة الامر افاغنه با دل سوخته و جان باخته هزیمت
یافتند جمعی کثیر از روسا و افراد لشکر قتیل و دستگیر شدند بعد از وقوع این واقعه اشرف
سلطان توپ قلعه کوب که داشت شکست داده و پریشان از راه ورامین باصفهان رفت
اهل طهران و ورامین بر حکام مستحفظین آنجا شوریدند افاغنه طهران را بقتل رسانیده بقیه بزنبد دهرمان
باصفهان شتافتند افاغنه قزوین در ارک سلطانی محصور ماندند اشرف سلطان بعد از ورود
اصفهان حکم بقتل عام و کشتار نمود سه هزار نفر تجار و از علما و معارف که بعد بازار

بقتل رسانید چون حسب الطلب اشرف پاشایان حدود و ثغور عثمانی جسر را بامداد و دستهٔ
روزی پیش نموده طریق متابعت پیموده از شهر صفاهان به قریهٔ مورچه خورت آمد شاه طهماسب در
طهران توقف فرموده و سردار پس از تصرف و انتظام آن سامان عازم صفاهان شده در محل
موسوم بباغ میدان نزول و دستهٔ مورچه خورت پرتو وصول افکنده جا بجا ترتیب جنگ
با جوشن جوشن و پیش که آواز توپ و تفنگ را نغمهٔ جغانه و چنگ می پنداشتند آهنگ جنگ
نمودند از صباح تا رواج قابض ارواح در میدان بودند تا آنکه از قدر برات نصرت ازلی
بنام بی‌ادکوبت حساب جاری شد اشرف سلطان چون شب را تیره دید قسم خیره و چهره در هیچ
از نجاه درباب سلطنت را بر جا گذاشته و طریق صفاهان برداشت گرفتار ان افاغنه و عثمانی حسب الامر
سردار از افاغنه مقتول و بقیه بجان امان یافته و محمد زمان جانب اوطان خود شتافتند اموال بیجا
بجز آلات حربیه حسب الحکم سردار بواسطهٔ لشکر جرار که در معارک خود را گرانبار نمایند آتش
زدند اشرف سلطان اول شب باصفهان رسیده فوراً با تمامی افاغنه و اهل و عیال بسمت شیراز فرار
نمودند اهالی شهر و بلوکات که ایشان را که مجال فرار نیافته و در محلات مختفی بودند بدست
آورده بمضمون کلم فی القصاص حیوة ظاهر ساختند زوده بیست و پنجم ربیع الثانی همین سال
طهماسب قلی بیک خان سردار با کوکبهٔ جاه و جلال تشریف فرمای صفاهان گردید خزاین و غنایم
افاغنه را بحیطهٔ تصرف کشید چاپار بمژدهٔ فتح و تشریف فرمائی شاه به طهران فرستاد در سیم جمادی الاولی

شاه باستقبال خود در رسانید و بر وسادهٔ سلطنت متمکن گردید و سید آل افغان که در وطن
مقصد را بر مستحفظین اقامت کرده بودند با عیال و اموال خود را به سلطانیه که متصرف
جماعت عثمانیه بود رسانید از آنجا بشیراز رفت طهماسب قلیخان بعد از چهل روز با وجود
فصل زمستان از راه ابرقوه و شهد با در سلطان عازم شیراز شده در منزل زرقان
پنج فرسنگی شیراز مجدد با افاغنه محاربهٔ شدید روی داد اشرف سلطان شهر شیراز رفت
روز دیگر سیاه چند بطلب عفو از نام و سید آل سردار برسم ایلچیان آمده پس از عقود
و شروط چند مراجعت نموده تا در بلده بصحبت شاه و شهد را که همراه داشته بزرقان
رسانید و نتیجه آوردن اشرف سلطان زرقان بشیراز رفته ولیکن اشرف در همان
شب از شیراز فرار نموده دو نفر دیگر از صبایای شاه شهید را با خود برده اسمیل و
ابراهیم ولد محمود با سه نفر دیگر و کور از بنی اعمام و سیر ده نفر که زنان و دختران
و همشیرهای او و محمود و سیر ولی بودند بر جای که اشتشهد شد گشتن اسلحه است
خود از سمت لار عزیمت شد بارگردان با مور تجرکستن نمی از زدجات اسیر مجرد
بوده را در محمود و معتمد ریش نشد چون با نهاده و اختیار فرار و آن سردار مطلع کرده
فوج فوج لشکر دریا موج شهرهای را تعاقب نموده معدودی قلیلی از آن جمیع
کثیر بسلامت رسید بقیه با قتل یا با اهل و عیال اسیر شدند اولاد و زنان

محمود و اشرف حسب الامر سردار از راه کرمان بخراسان برونده اسرای
حرم سرای شاهی را با سایر صبایا و ملازمان و سایر گرفتاران افغان را باصفهان
در بار پادشاهی فرستادند اما اشرف سلطان از سمت لارستان و کرمان و بم
بسیستان رفت چون بواسطه کشتن محمود نزد حسین برادر محمود و سایر افاغنه
نیز مرور و عبور [illegible] بقصد رفتن بقندهار نزد حسین ولد میرویس که در قندهار
حکومت داشت با جمعیتی که داشت حرکت کرد ابراهیم نام غلام خود را با فوجی
بتعاقبش مأمور نمود در محل زیارتگاه حوالی شوراوک با او رسیده بقتلش رسانیده
سرش را بقندهار رسانیدند زمان شغب افاغنه در ایران سپری شد اگرچه در
تحریر شرح [illegible] لازم [illegible] و [illegible] ولی باشند [illegible]
مختصر اگرچه الفاظ [illegible] عقب [illegible] خیر [illegible] که [illegible]
[illegible] چون وقایع ایام شغب جماعت افاغنه باختتام
رسانید رجوع ببسط بقیه وقایع زمان حرکت شاه طهماسب از قزوین الی ورود
جلوس باصفهان نمود نگاشته لوح بیان میگردد که سابقا سمت نگارش یافت
که شاه طهماسب بعد از شهادت سلطان شهید جلوس نموده اسمعیل بیگ نامی را
[illegible] روانه نمود از [illegible] استمداد از دولت عثمانی

استمداد نمود خود تشریف فرمای آذربایجان گردید قریب به هفت هزار نفر لشکر
از اطراف فراهم آورده باردبیل آمد جماعت روسیه حسب الطلب بگیلان آمده بدست آوردن رشت
اسمعیل بیگ دست تصرف گشودند چون شرح تصرف و اخراج افاغنه از ایران بود محمد قلیخان
سعدلو از جانب اعلیحضرت پادشاهی بجهه انجام این کار بگیلان رفت از جانب دولت
روم لشکری بگرجستان با عبدالله پاشا حاکم وان و [illegible] پاشا و تسخیر نخجوان و ایروان
پادشاه عالیجاه شاهقلیخان [illegible] و محمد علیخان ترکمان قاجار [illegible] بمحافظت این طایفه
فرستاد خود تشریف فرمای تهران گردید اگرچه مابین عبدالله پاشا [illegible] شکسته
و پریشان [illegible] مراجعت [illegible] ولی ابراهیم پاشا بیگلربیگی ارزنة الروم و عارف
احمد پاشا و عبدالله پاشا [illegible] گرجستان و ایروان را متصرف شدند جماعت
روسیه از گیلان تجاوز کرده شیروان و باکوبه را نیز ضبط نمودند حضرت شاهی جهان
[illegible] را با تبریز باز فرستاده فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی [illegible] را [illegible]
و [illegible] را خواست فتحعلیخان در عهده اشرف بحضور اشرف شد چون سلسله جلیله
قاجاریه سالها در دولت صفویه در انجام خدمات بزرگ ایالت ولایات و مناصب
سترگ جان نثار [illegible] خدمت گذار [illegible] بود فتحعلیخان [illegible]
قاجار [illegible] در خدمت [illegible] استوار [illegible] پادشاه با همراهان

188

تشریف فرمای استراباد گردید و فتحعلی خان قاجار سردار شد هر یک از منسوبان بسلسلهٔ
خدمتی نمایان مامور شدند بر حسب صواب دید فتحعلی خان عزیمت سفر خراسان فرمودند
از طایفهٔ قاجار دولو الف منفرد نه استراباد کوکلان و یموت لشکری آراسته شده بهمان
آمدند حکام خراسان را اخبار و احضار فرمودند هر یک از معارف قرب جوار
که حاضر اردو می شدند بدستیاری فتحعلی خان سردار و سپهسالار مورد الطاف سلطانی
گشته بعضی مراجعت و برخی به توقف در انجام خدمت مقرر می گشت [illegible] علی اکبر نامی از جانب
نذرقلی افشار که در آن ایام قرب بحکومت ابیورد رسیده بود با عرایض ارادت
و بندگی فراپیش آورده گردید حسب الاستدعای مشار الیه فرمان حکومت ابیورد و [illegible]
شاهی توسط سردار سپهسالار بنام نذرقلی بیگ افشار شرف صدور یافت چون بجلادت
و شجاعت اشتهار یافته بود حسنعلی بیگ ولد جمشید خان کرجی که باسم معیر الممالک بود با جمعی
مامور شد محمد علی خان قوللر آقاسی بتوقف دامغان مشخص شد ملک محمود سیستانی که شمه از
حالاتش در ضمن وقایع قبل نوشته شد چون در آن زمان قدرت در مشهد مقدس
مدعی سلطنت و صاحب سکه و خطبه بود از تشریف فرمائی شاه طهماسب بدامغان و عزیمت
خراسان چون استحضار یافت بجانب جوین و اسفراین شتافت ولی چون از ورود موکب
پادشاهی بجاجرم مطلع گردید بمشهد مقدس معاودت نمود در منزل حسین آباد جمعی کثیر

شادلو اکراد

شادلو اکراد چمشگزک و قراچورلو وارد اردو شدند حضرت پادشاهی ایشان را
بجانب مشهد مقدس مامور فرمود چون مسامحه و اهمال نمودند بقتل فتحعلی بیگ حکم
شد لهذا اکراد وحشی نهاد متوحش و متنفر شدند و به نذرقلی بیگ حاکم ابیورد توسل
جستند و در این هنگام لازم است که شرح حالات او را از بدو حال الی رسیدن این
مقام برشتهٔ تحریر کشیده آید نذرقلی بیگ ولد امامقلی بیگ نام از تیرهٔ ایل قرخلو از ایل
افشار است که از قدیم الایام در آذربایجان توطن داشته حسب الامر شاه اسماعیل
اول بخراسان در سرچشمهٔ سیاب و کوکان من محال ابیورد خراسان ساکن گردیده
امامقلی بیگ از جملهٔ رجال الناس بحرفت بازرع معیشت می نمود و در سال هزار و صد و
[illegible] نذرقلی بیگ از کتم عدم بعرصهٔ وجود آمد در سن پانزده سالگی مشغول خدمات
بابا علی بیگ کوسه احمدلو افشار که ریش سفید ساکنین ابیورد بود گردید چون چندی
گذشت آثار کفایت و کاردانی از او ظاهر گشت بمقتضای اذا اراد الله شیئا هیأ
اسبابه بنسبت مصاهرت بهم رسانید و زوجه اش پس از آنکه اولاد ذکوری [illegible]
از او بهم رسید متوفا شد صبیهٔ دیگر بابا علی بیگ را گرفت دو نفر اولاد ذکور مسمی
به نصرالله و امامقلی از صبیه ظهور آمد چون بابا علی بیگ از دار دنیا بسرای
جاودانی شتافت ریش سفیدی طایفه و حکومت ابیورد در وجه مشار الیه قرار گرفت با اکراد

از زنان و دختران آن سامان که از جمله چند در حصار بودند مجادله ها نمودند بابه
دوره زوبک و ترکها جنگ محاربات و مقاتلات کرده در همه معارک ظفر و نصرت
با وی شد نقض عهدیان سوی وصف عساکر رحلقه اکراد الاقه را چنانکه قلاع کلات و درجز
را بیورد به تصرف درآورد و فتح ... درجز و اکراد ابیورد سر بخدمتش فرود آوردند
الا قلیل که بخبوشان و مشهد مقدس رفته ملک محمود سیستانی چون از جلادت و کاردانی
نادری مستحضر شد او را به آمدن مشهد مقدس خواستگار شد چون اطمینان بهم نرسانید
با جمعی از هواخواهان مشهد رفت چندی اقامت کرده در هنگام مراجعت قلیج خان
را ما شعل ... که در خدا و معاندان در خدمت ملک محمود تیر بسیر دید
به قتل رسانید مراجعت با بیورد نمود چون ملک محمود از راه کلات رجحه متعدد بود
تیره شام ... از راه خبوشان عزیمت دفع و تنبیه نذرقلی بیک نمود اکراد خبوشان دست
بتوده سر عصیان برآوردند ملک محمود خبوشان را احاطه تسخیر کشید قلعه زیر آن
بود و در سمت خبوشان را محصور ساخت و در آن حصن پس نذرقلی بیک که با امداد ایالی
خبوشان می آمد چون جاهای کهان نازل گردید ملک محمود را گریزانید محمد حسین بیک
ولد سام بیک ریش سفید اکراد و جنگ در فلانی جان ... هدست شد قلاع
سرکشان آن حدود را تمامی مسخر نمود چندین دفعه بر سر سرخس و مرو رفت ستاری

از ایلات سرکش و اعراب مرو را کوچانیده با بیورد و نسا و مختصر کلام در محال
خراسان بنام آوری موصوف و به بهادری معروف گردید کارش بجائی رسید
که رسید خلاصه بعد از آنکه اکراد خبوشان به نذرقلی بیک متوسل شدند و صبیه
سام بیک ریش سفید خود را نامزد شاه الیه نمود نذرقلی بیک و ایشان اشتمال اندوز
رسید الممالک را بکارهای قبل از ورود و خود و نسا و ... اشد جاهای غفور ولات اکراد
شد بعد از ورود شهرقانی حضور شهریار و خدمت سردار ... رتق فتق ... و از جا
از طرفین نموده بر حسب استدعای نذرقلی بیک محمد حسین بیک خلف خانی و حکومت
خبوشان سرافراز گردید ... و نهم محرم سال هزار و صد و سی و نه ... نیت
ارض اقدس حرکت نمودند روز دوم ماه صفر وارد شدند و شهر را محاصره نمودند چون
چند روزی گذشت بتوسط ... نذرقلی بیک به طهماسب قلیخان خلف و منصب
قورچی باشی مفتخر شد اندک اندک در خدمت رسوخ حاصل نمود اما اراده چون شاه را
با وی مایل دیدند رجوع بتجدید تفتیش نموده متابعت احتیاط نمودند سردار قاجار چون از
عدم استقامت مزاج شهریار خبردار بود کار را بر وفق دلخواه یافت با چاره بهانه تدارک
لشکر و محصل و تجدید اسباب سفر رخصت مراجعت استرآباد طلبیده حسب الاشاره طهماسبقلیخان
سردار قاجار را با چندتن از اعیان ... کرانیده در جمیع ملهات تقیخان محبوس نمود

روز چهاردهم شهر صفر رفت حضرت مهدی بیک نام قاجار دولو که با سردار توافق

از سعادتمندی زرنیه بود به قتلش گماشته در جوار مزار خواجه ربیع مدفون شد جهات ملکی و

لشکری به طهماسبقلیخان مفوض گردید کلبعلی بیک ولد بابا علی بیک بمنصب ایشک آقاسی باشی

و سایر امور حاجی سیخان تفنگچی آقاسی و حکومت سردار مقرر گردید طهماسبقلیخان در محاصره

شهر مدت دو ماه و ساعتی آسوده نبود و بکمال اهتمام می نمود چون ملک محمود را

مرتبه یقین مشهود شهود گردید که این کار را چاره و مالی نیست ازو اطوار پسر محمد نام اکبر

در این اوقات سردار کل هشیار بادی بود با سایر اهالی شهر همداستان شده شهر را به

تصرف لشکر پادشاهی دادند ملک محمود کمبوت و درویشی در یکی از حجرات فقیه ... که گوشه

نشینی اختیار کرده مهدی نام که ... کارش بود به قتل رسید پسر محمد درانه

سبقت در اطاعت لقب سلطانی با حکومت جام ... اولیات افشاریه و اکراد طهماسبقلیخان

با اهل و عیال مشهد مقدس آمده ساکن شدند بر حسب ... عمارات جدیده قریبه ...

صحن عمارت ... پردور از راه ... فرمودند اکراد خبوشان ... انتباه

به احیان ... پادشاهی از وعده و مصلحت ایشان و پادشاه را خواستگار این

... گردیدند طهماسبقلیخان بحضور در خدمت پادشاه و تمامی سپاه ... انام

... خود ... آمده شهر را محصور ساختند ... شب هنگام ... را ...

... از یک ... که ... کار ... بود و ... شان ... شدند ... شان ... گاه

... اقدام نموده ارقام مقدم ... ظهور خیانت از طهماسبقلیخان و ترک اطاعت

او و ... طهماسبقلیخان ... اسباب ... اورا ... بر آورده ... اختیار حشم

... شان ... را ... گذشته ... انجا ... سید ... تک

از معارف خبوشان ... دیگر مقتول شدند ... از ... قراچورلو اسیر و دستگیر

شدند عاقبت الامر ... که طهماسبقلیخان ... اقدس ... تا بد خود ...

که حضرت پادشاه ... بمشهد مقدس تشریف فرما شوند و بانجام

... در خشت ... فصل ... پادشاه ... تشریف فرمای ارض اقدس

شد ولی از اکراد خبوشان ... رسید علاوه اکراد ... بر مردا

محرک شده آغاز شورش کردند طهماسبقلیخان ابراهیم خان ... آید

... افغان ... رستم محمد حسین خان ... خبوشان و شاهوردی خان

... افغان نمود ... اکراد ... ابراهیم خان را

در قلعه محصور ساخته طهماسبقلیخان در رکاب پادشاه ... تشریف فرما کردیده ...

... ساخت یکی از معارف ... نام بدست افتاد ... اکراد ...

خبوشان را محصور ساخت ابراهیم خان ... قلعه ...

نصرت کرد حضرات خبوشانی متعهد انجام کار معهود شدند پادشاه و قورچی باشی
بمشهد مقدس مراجعت نمودند اکراد خبوشانی در بیم بار رسم مخالفت را شعار بغی
رفتار کردند پادشاه و طهماسبقلیخان عازم خبوشان شده شهر را حصار دادند شاه والاجاه
برادرهای علیخان بابت نقار ورشرف فرمانشته قورچی باشی یاغیان باشی را چنبه
رتادیب قرار نمود محمد حسین خان حاکم خبوشان در ولد شاه بود و علیخان را برسم گروکان همراه
خود بمشهد برد و از انجا بارض اقدس شتافت مقصود معهود بدست آمد ما را لعجب
ملک محمود و ملک اسحق و ملک محمد علی که در جنبه با شاهقلین سازش داشتند در ان اوقات
وقوع این حالات روز کرد بسیاست رسیدند حسین سلطان سیستانی ملک کیخسرو ولد ملک محمود
و ملک لطفعلی برادرزاده که در قاین بودند نایب قاین را اخراج نموده قشار هیاد
نمودند جمعی بقصد ایشان مأمور شدند کار بر ناخنه طهماسبقلیخان در رکاب پادشاه با
هشت هزار نفر سپاه از ارض اقدس نهضت نمودند مجرد استماع اخبار نهضت ایشان ملک محمود
سمت صفهان فرار نمود حسین سلطان از دراهمند از دستان در آمد بتعرض قرول
بعد از انتظام آن سامان عازم سنگان شدند ته زنده در قریه اسفندین توقف
از انجا بهر او سعت و رحمت به بهداودن رسیدند اهالی انجا را به تیغ کین گذرانیده
قلعه سنگان محصور فرمان نصرت توامان کردید پس از آنکه بربرج و حصار قلعه از ضرب

گلوله توپهای ایشان را خراب و ویران شد قلعه بتصرف در آمد بحکم قتل عام از سنگه انجا
ذکور را احدی باقی نماند عیال و اطفال اسیر لشکر ظفر اشتمال شد و در این حین صیت هشت هزار
لشکر از افاغنه هرات در آن حوالی بحمایت اهل سنگان رسیدند ابا می صد دو ما باده
محاربه و کارزار در کار بود تا آنکه افاغنه را کار زار در کار زار او بار و دچار گشته فرار
اختیار نمودند سپاه منصور بمشهد مقدس مراجعت کرد در سال هزار و صد و چهل رای مبارک خسرو ظفر
شاهی چنین قرار گرفت که قورچی باشی بتسخیر هرات و محمد علیخان با سلطنه سردار عراق
و داراب نگهبان باشند هر یک با نجام کار خویش مشغول شوند قورچی باشی در خاج حرکت
بود که برسنگی بر ابدالی بجنگ کامل عازم و حشت چار رجعت آمد ابدا عرضه در بار شاهی
عرض داشتهای مراجعت شاهی نمودند پادشاه والاجاه بحوالی شهر بعدم التفات
مترصد فرمودند طهماسبقلیخان عازم کهنه سنگان که محل توقف اردوی همایون بود گردید چون
بانجا رسید اردوی شاهی قابل حضور نیافت چون کار از تحمل در گذشت توپخانه را
بحوالی قلعه برد و قلعه کهنه سنگان را هدف گلوله ساختند پادشاه عالیجاه کار را خراب
و تباه دید محمد علیخان را بر ناوده عراق از ... نمود و خود بخیمه طهماسبقلیخان تشریف فرما گردید
بر ترضیه های خاطر قورچی باشی کوشید طهماسبقلیخان با ... بمشهد مقدس
در چهار یک افشار را بجا دار ... سکونت ... نمود عازم مشرب تا م

زوال شد مشار الیه با بیرق و ارکان را چاپیده و مراجعت بهرات نموده بود
طهماسب قلی خان بمشهد مقدس شرفیاب بحضور اشرف اقدس گردید چون در رکاب به
سالور و ایلات متفرقه محالات خراسان هر روزه جدال و قتال الظهور میرسید و اکراد خبوشان
و قراچورلو با وجود نسبت مصاهرت گردن بزیر بار اطاعت نمی نهادند لهذا طهماسب قلی خان
با جوش بحر خروش از یک سمت ابراهیم خان برادر با رحیم خان کرایلی از طرفی
فیروزه و سایر جماعت مزبوره عاقبت پرداخته چند آنکه با وجود نخوت و غرور در دماغ
پر شر و شور سر برون نمودند عاقبت معارف اکراد اهل و عیال خود را آورده در مشهد مقدس
اقامت نمودند و از در اخلاص و اطاعت بصفا و صدق نیت درآمدند رحیم خان کرایلی
چون مصدر خدمات اطاعت شده بود بحکومت استراباد و [illegible] اتفاقاً سمت کار
یافت که محمد علی خان برادر نایب السلطنه شاه به عراق مازندران شتافت چون مشارالیه
به بسطام رسید ذوالفقار خان نام از بنی اعمام خود را بحکومت مازندران فرستاد
خود باستراباد آمد الله قلی خان نام قاجار را حکومت استراباد داده بمازندران
روی نهاد و در همین اثنا رحیم خان کرایلی که از جانب طهماسب قلی خان بحکومت استراباد تعیین شده
بود باستراباد رسید الله قلی خان مزبور با شعبان قلی از قاجاریه و متفرقه جمعیتی فراهم کرده با
مقاومت نمود رحیم خان او را اخراج کرد و خود مالک شهر شد به تصور دفع هم از طهماسب قلی خان

ذوالفقار خان از مازندران بجانب [illegible] مشارالیه نیز با استعداد متوجه شد ولیکن از
جمعیت الله قلی خان بقتل رسانیده در استراباد رحل اقامت انداخت طهماسب قلی خان
چون اطلاع یافت حوصله اش تنگ شد بعد از تنگ جانب استراباد کرد ذوالفقار خان فرار
مازندران قورچی باشی در رکاب شاهی باستراباد آمد در کتابه آن سامان تنبیه کامل
نموده تشریف فرمای اشرف شدند حضرت اشرف والا در اشرف توقف قورچی باشی عازم
مازندران گردید بمحمد خان نایب السلطنه از آمل و ساری [illegible] بواسطه قورچی باشی
ذوالفقار خان نیز با جمعیتی که همراه داشت بخدمت رسید ولی هنگام ورود با وجود آن جنایات
بیشمار که بموجب اظهار خود نالی گردد لهذا حسب الحکم طهماسب قلی خان در اشرف بردار نمود
محمد زمان خان شاملو بمحافظت سامان [illegible] شیخ [illegible] اغرلو خان زیاد
اوغلی بحراست سرحدات گیلانات مشرقی روانه و رحیم خان کرایلی بحکومت استراباد
برقرار داشته چون عزیمت تسخیر هرات در خاطر بود از انتظام آن ساحات فراغت حاصل نموده
در رکاب حضرت پادشاهی بمشهد مقدس مراجعت نموده به تهیه تدارک سفر هرات اوقات
گذرانیدند تا آنکه روز چهارم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و یک در منزل الگک یا [illegible] چند
روزی او طرف از خیام لشکر و ترتیب توپخانه [illegible] پرداخته از آنجا
به ترتیب [illegible] چند روزی نیز آرام و مقام گرفتند چون در آن اوقات اتفاقیه هرات

در تحت حکومت الله‌یار خان قزاق و ایالت ذو الفقار خان که برادر و هم عنان حکومت بودند
بر هم زده باهم کرده متحد و مهیا و مستعد قلعه داری و مدافعه شدند و در منزل کافر قلعه از اتحاد قراولان
ورود الله‌یار خان با جمعیت و اراده جام در منزل کوسویه مشخص گردید از جانب حضرت پادشاهی فرمانی
باسم روسا و اهالی شهر را طاعت و تبعیت بکمال اصدار و انقیاد یافت افاغنه هرگونه جرأت
بر منهیه شمشیر بهتر تحمل نموده روز دیگر بر خویش جار رود محل اقامت گردیده افاغنه حصار کافر قلعه را استوار
و سر راه بر لشکر ظفر آثار گرفته طهماسب قلی خان با لشکری چون سیل برناخ و بحر مواج روی به قهر و قلع
آن طایفه کثیر القلع آورده دلیران فریقین کار رزم را ساخته دل طعن و ضرب را آماده شده از اول
توپ و تفنگ مصافحه بار عرصه رزم کار تیره و تار گردیده دلیران طرفین داد رشادت و مردانگی دادند
چون توپچی باشی آن اشرار و در لشکر جرار اعتنا ننموده خود مباشر حرب و ضرب شد چندانکه
هراتی حاجی امالت او رسیده تا آنکه آفتاب جهانتاب غروب کرد ظلمت شب فریقین را بمحل اقامت
رجعت داد و علی الصباح دیگر باره مصاف آراسته مشغول کارزار شدند مبارزان هر دو طرف
کف بر لب و تیر بر کف نهاده بعد از ظهر شکست لشکر افاغنه ظاهر گشت و علامات انکسار و فرار نمودار
گردیده بجان امان فیکار تا شهر هرات عنان بازکشیدند کافر قلعه و خیام و اثقال و درکاه
اشرار خانه بتصرف سپاه ظفر همراه در آمد روز دیگر شاه با نخجیر و اغروق سپاه
تقریر نیاده و رفت طهماسب قلی خان از آنجا جلو ریز از ره نیره پل بسمت هرات آمد و الله‌یار خان

با افاغنه اگرچه باستقبال آمده دلیرانه آتش جدال کارزار افروختند ولی مقتضای
تیر اندازی گشوده عرصه میدان را از خون دلیران گل رنگ نمودند مصالحه میان توپ و تفنگ
رسید که از توپ و تفنگ گذشته شمشیر و خنجر آنجا رسید ولی چنان اتفاق شد که قریب هزار نفر
از شیر دلان عرض گوشت وضیمه قربانی شدند بقیة السیف داخل شهر شده دروازه را بر روی
تازه رسیدگان بستند از بیم طالب مصالحه و امان شدند بدرجه قبول رسید دیگر ذو الفقار
خان خود را بهرات رسانید با افاغنه شهر بجمعیت اتفاق نموده علی القوال مصالحه کارزار دیگر
بود روز چهارم چون رایت بجنب خود را گشوده بود یافتند از در استیمان در آمده سی نفر
از معارف و اعیان پیشکش و ارمغان شرفیاب حضور پادشاه گردیدند فرمان حکومت هرات
باسم الله‌یار خان شرف صدور یافت چند تن از اردوی شاهی حضور برسم گروگان قدم رکاب
بقیه جمع و کامیاب شهر رجعت کردند طایفه جمشیدی و فارسی‌زبانان هرات کوچیده بمحل جام
و لنگر اقامت دادند چند لشکری که تا حال فرا جب الامر رفته بودند فرار نموده عیال و
اطفال و منزل ذو الفقار خان را اسیر ساخته ملحق به لشکر نصرت اثر گردیدند امرا سلطان افغان
هرات فرستادند مرکب فیروزی کوکب چهارم ذی حجه همان سال بارض اقدس رسیده بنا بر
ورود مشهد مقدس تاریخ الف افاغنه شاه و نجاه رفتند طهماسب قلی خان و حرکت از مشهد مقدس
الی عرض حضرت شاهی در اصفهان و ورود طهماسب قلی خان سردار لشکر از در تنگه برج لاش

اشرف سلطان برگشته بیان کنند که در سرا و در شیب وقایع چند از این قرار است که چون نواب
شجاعت بیسر ورود [illegible] قندهار خیدی در بیدر در تمهید انجام امور و تهیه اسباب ضرور و تنظیم کارهای
نزدیک و دور توقف فرمود روزی در هنگام عبور [illegible] حضرت عالیه ارحمه مستقل حال خود را از [illegible]
فعال نمود بر حال آمد سنه که از همه [illegible] تاج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج
لشکر از نقد خیر که سید میرزا احمد [illegible] خواجه را حکم به تعمیر نمود و [illegible] کنگره را به [illegible]
آن [illegible] تعمیر نقد خیر که [illegible] از طلا بودن [illegible] زنجیره نقره بودن دولت و دو سال
ترتیب داده و در نقد خیر که [illegible] ظاهر [illegible] فرمان فرمای [illegible] نقد [illegible]
خراب شده همان قبیل [illegible] قنبر نمود [illegible] از خان [illegible] با [illegible] قورچات [illegible]
وجوش پادشاه [illegible] در اصفهان [illegible] فرمان شاه [illegible] در باب قندهار [illegible] میر [illegible]
اظهار نمود چون بعد از [illegible] رضا قلیخان [illegible] سفارت روم و [illegible] دولت [illegible]
[illegible] از این مرز و بوم [illegible] بودند جوابی [illegible] بعد از [illegible] فصل [illegible]
در اخر شهر شعبان همین سال از راه کازرون [illegible] عازم سمت نهاوند و همدان شدند در
بهبهان [illegible] خزینه [illegible] شوشتر و مشایخ اعراب خوزستان با پیشکش [illegible]
به اردوی حضرت [illegible] کردند حسینقلی خان میرالممالک از جانب پادشاه والا جاه [illegible]
تحفه سرداری [illegible] سرکردگان لشکر آوردند [illegible] شاهی [illegible]

سردار نیز رسانید لطف علیخان محمد و میرالممالک را با میرزا ابوالقاسم کاشی [illegible]
بندگی و لشکر [illegible] عنایت روانه دربار پادشاهی نمود و در منزل شوشتر [illegible] اخبار [illegible] خان
[illegible] رود خانه شوشتر که در شرف خرابی بود تعمیر [illegible] امر کرد و مشایخ اعراب که
مصدر کارهای ناصواب بوده محبوساً به خراسان فرستاد در منزل دزفول محمد خان [illegible] که از جانب
اشرف سلطان سفیر دولت روم بود حال که مراجعت نمود [illegible] سردار [illegible] جهت [illegible]
مامور گردید که انشاء الله روانه گردید و در این منزل فرستادگان دربار شاهی مراجعت نموده [illegible]
ممالک خراسان و [illegible] نام سردار ممالک ایران رسانیده حکم شد که در این ولا [illegible]
و دنبال بانام حضرت رضا علیه التحیة والثنا سکه شود در منزل [illegible] از رضا قلیخان [illegible]
[illegible] دولت عثمانی رسیده [illegible] سرکار سردار [illegible] کار [illegible]
کار و کارزار با دولت عثمانی کرده لشکر از نهاوند [illegible] فرمود عثمان پاشا [illegible]
نمود و عاقبت [illegible] همدان فرار کرد و هزار نفر [illegible] مقتول [illegible] اموال و اسباب ایشان
نصیب لشکر ظفر توامان شده در آن حین اجتماع عساکر رومیه [illegible] حاکم [illegible]
که در [illegible] سرکار سردار [illegible] رسید فوراً [illegible] نهاوند [illegible]
[illegible] عازم [illegible] رود خانه به لشکر عثمانی رسیده [illegible]
روانه [illegible] اشتغال [illegible] کار [illegible] رسانید [illegible]

و دوام لشکر روم از چهار طرف ملک خود را بجا گذارده فرار نموده بعد از ورود آن
اردو به همدان تخفیف نموده کمتر کسی از ایشان سالم رهاندند بر روز علی الصباح که نزدیک رسید
خبر رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان لشکریان سامان توپخانه و تمامی احمال و اثقال اکثر
جزئیه و اسبابی فرار نموده و سرکار سردار از عرصه کارزار بعد آن آمد غنایم را ضبط فرموده امرای
ایرانی متوقف همدان را رخصت رفتن به دهات داده و روی به سنندج نیز عبدالرحمن پاشا متوجه شده
به بغداد فرستاده اکراد آنجا با تکان در دره‌های صعب برده گردید و آن سامان سر راه آن لشکر شکست
پریشان گرفته بقدر امکان سر و زنده بدست آورده و در همراهی خدمت سرکار سردار
بعد از ورود خبر رسید که حسینخان زنگنه از حسن پاشا حاکم کرمانشاهان شکست خورده در آن
پیروساله آن سرحد و سردار گیشه الاقند از غربت کرمانشاهان فرمود حسن پاشا بجمیع اتباع انهم
فرار به بغداد رفت حسینخان کرمانشاهان را متصرف و در آنجا سردار جلادت بنیاد از منزل اسدآباد
علم ساختن قلعه جدید در کرمانشاه و فرستاده چند روز نتیجه اهتمام پاره کارها در آنجا مقام فرموده
چهار صد خانه وار کشیدار را که چابنده با جریده رفته بود در حوالی همدان نشاد واقد طایفه در
خرمی که وارد بدست با جماعت عثمانی مشغول تهیه زبانی داشتند فتح را عمال رسانیدند چون از جمع
از جرگه رکاب جنبه قزم رکاب بیت اسرآباد فرار نموده جمعی را به تعاقب ایشان فرستاده
در حوالی خار مانها در چار شده و دمار از روزگار ایشان برآوردند بعد از فراغت از این جرء امر تعمیر بروز نگارده

اکثر کرده و گذشته از که چنین نهضت مشتمل احوال را از دیوان خواجه عبدالرحمه فال گرفتند
نموده این غزل آمد در صورت حقیقت از الهامات غیبیه عنوان شمرد اگرچه باده فرح
بخش و باد گلبیز است / به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است / عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است / در غره شهر محرم سال هزار و یکصد و چهل و سه موکب فیروزی
کوکب لشکر تسخیر تبریز حرکت کرد چون از منزل صحرا خانه قشار از اجتماع چند نفری از پاشایان
دولت عثمانی با تیمور پاشا حاکم مکری در قلعه میاندوآب مطلع گردید جریده با فوجی از
از لشکر گزیده ایلغار نموده شب و روز قریب ده فرسخ مسافت یک شبانه طی کرده خود را بآن گروه
انبوه رسانیده لشکر عثمانی چون در خود قوه مقابله ندیدند بسمت مراغه فرار نمودند و آنجا
متصرف درآمد جمعی از فراریان بدست افتادند بمحالات ساوجبلاغ و دهخوارقان و مراغه متصرف شد
بعد از ورود از اخبار قراولان معلوم شد که مصطفی پاشا حاکم تبریز و نخجوانی آقا بیگی
و تیمور پاشا از راه صوفیان عزم فرار و سردار با سپاه جرار عزم کارزار نهضت نموده
لشکر رومیه از رعب و رهبت عیال و اطفال و احمال و اثقال بر جای گذاشته فرار نموده
جمعی کثیر از ایشان مقتول قریب دو سه هزار نفر مقید و مغلول شد غنایم را به باب
بدست غازیان ظفر نهاد افتاد روز شنبه پنجم شهر محرم در دیوان قتال داخل شهر تبریز محل نزول
اجلال و اقبال گشت رستم پاشا نامی که حاکم شهر دورادور جمعی که قشلاق بان بوده با سایر متعلقات

آن طایفه را مرخص فرمود و سپاه ابدالی افراد و کسی و سایر خدمات لازمه مامور نموده
از جمله آنکه در این معارک بدست آمده بود بخراسان فرستاد و فتح خان بکری
بکری خود انداخته شد چون ظاهر شد نیز از پی فساد و فتنه مکنون الضمیر کرده بود در همین ایام
اخبار رسید و تبدیل سلاطین عثمانی از خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان منتشر
گردید سردار خان مذکور عزیمت تسخیر ایروان و سایر ولایات آن سامان داشت که آمدن ذوالفقار
خان افغان بر سر ارض اقدس خبر رسید صورت این قضیه بطریق اجمال آنکه هنگامیکه سردار
سال قبل از جلوس اعلیحضرت شاهی در خدمت پادشاه با سپاه قزلباش به هرات
رفت بعد از وقوع محاصره و محاربه حسب الاستدعای طایفه افاغنه ابدالی الله یار خان در آنجا
والی کرده پس از مدتی حسین سلطان حاکم قندهار نظر به آل اندیشی افاغنه ابدالی سالک مسلک
یکانگی و دوستی کرده در ضمن مخالفت و نفاق با اهالی ایران آن را تحریک و اغوا می
نمود چون تیر تدبیرش بهدف مقصود کارگر آمد علیقلی طهماسب قلیخان سردار را خلعت
داده نیز با جمعی از خراسان به مشهد مقدس معظم کردند الله یار خان [illegible] حال
نموده بهندوستان شد لهذا ذوالفقار خان را بحکومت [illegible] مدتی
و نفاق در میان آمد آخر الامر در ماه شوال هزار و صد و چهل و دو الله یار خان از [illegible]
رفت و ذوالفقار خان بحکومت رسید جمعیتی متعدد و [illegible] نموده عازم ارض اقدس شدند

الله یار خان برادر [illegible] منزل داده خود با حاکم [illegible] مشهد مقدس آمد
ابراهیم خان برادر طهماسب قلیخان نیز مقدمش را گرامی داشت ذوالفقار خان با [illegible]
نفر لشکر بخواجه ربیع رسیده اقامت کردند اگرچه سردار قطعاً اطلاع از حالات این طایفه
مخالف شعار در حالت آل اندیشی و جسارت در ایام بودن اصفهان [illegible]
با جمعی بمحافظت و محارست خراسان فرستاد و برادر خود را که نیابت حکومت داشت
امر بجمع غله و آذوقه و احتیاج [illegible] از معارضه خارج شهر [illegible] کامل داده بود افاغنه
بعد از ورود شهر را محاصره نموده دست تاخت و تاراج اطراف شهر گشوده تا چند منزل
خراب و ویران نموده از آبادی اثری نگذاشتند هر روزه تا باصل شهر نیز محاربه و مجادله در
میان داشتند تا آنکه ابراهیم خان بمقتضای جوانی مغرور بجنگ خارج از شهر مصمم گشت با قلیل
[illegible] با سواره و پیاده که موجود و آماده بود از طرف کوه سنگین صف آرا گشت اقدام
بمحاربه و قتال نموده شکستی فاحش یافت [illegible] فرار اختیار کرده خود را بشهر و حصار رسانیدند
جمعی کثیر قتیل و اسیر شدند چون این اخبار بسمع سردار رسید و عادت شعار گردید [illegible] الظلام
خراسان را اهم از تسخیر [illegible] دانسته [illegible] خان افشار را [illegible] معقود [illegible]
گردانید طایفه که از ایلات متفرقه هر جایی را که بر ضمن خراسان حکم شده بود کوچانیده
روانه نمود جمعی از جوانان کارآمد را انتخاب کرده قدم در رکاب ساخته عازم خراسان

گردید و در منزل قزل اوزن چاپار محمد و رسید خبر مراجعت افاغنه بعد از رسیدن [illegible]
رسانیدند از منزل قزوین سپاه غازی عراق و سایر بلاد و شغر قدر اهمراهی محمد خان ترکمان
روانه دربار پادشاهی نمود محمد آقا نامی از دولت عثمانی بسفارت می آمد حکم شد که علی الغفلت
عازم خراسان شود از منزل اوان کیف چون ترکمانیه یموت و کوکلان گوشمالی در نظر
جمعی از زوار لسلطان (?) و خود از سمت زمقدان عازم استراباد شدند ترکمانیه خبردار شدند
با عراق و ثقت (?) و مهماری قرار و ستوری کردند ولی در منزل گرایی [illegible] ریش سفیدان از راه
عجز و استیمان برآمده متحمل و متعهد اطاعت و ادای چند خروار گردیدند و فرستادن لشکر در ملازمت
شدند در ماه ربیع الثانی وارد ارض اقدس که در کمال خرابی و ویرانی بود گردیدند بعد از [illegible]
که قدر مردم رکاب همایون از کسالت سفر براحت شدند ایلات جدید آورده در محل زیاد (?) سکنی
معین فرمود آنچه را لایق و شایسته ملازمت رکاب دید انتخاب نمود الله یار خان ابدالی را
که در خراسان برسم فاوری (?) بسعادت آمده مهمان بود او را بانعام و جایزه و خلعت
شایسته ممتاز و متقن (?) بجانب بدخشان (?) مرخص فرمود که در انجام تدارک سفر هرات باشد چون
شاه والاجاه همشیره خود را فاطمه سلطان بیگم نام را در عقد فرزند اکبر سردار ذوالفقار ساخته
بود در این وقت که مجال فی الجمله فراغتی حاصل داشته به تهیه زیب محفل نکاح و زفاف
پرداخته در شهر رجب بعد از گفته محفل عیش و طرب بترتیب امر منت اتصال دست داد و در بیستم

باجمعی

که حسین خواجه با جمعی از ملازمان فرزند بتنبیه ترکمانیه ساکن طرف افغار (?) فرموده [illegible]
کامل ببار آورده مراجعت نمودند در خلال این احوال حسین خواجه حاکم قندهار از اخبار
مراجعت سرور ارض اقدس و عزیمت بجانب هرات مضطرب و بیقرار گردیده چون در [illegible]
از بجا حالهای شاه شهید در قندهار بوده و حسین انها را با ملا [illegible] نام و اشتی سلطان کرمان (?)
وزیر و چند حاکم و [illegible] بود برسالت فرستاد و مستدعی مرخصی امرا محمود و اشرف
و اعزاز کرده استفتاح باب جانبی و ارادت نمود مسئولش مقبول شد امرا که چهار ده نفر
بر و ستادکان منزور سپرده بود و با [illegible] همان بر و کان بخراسان روانه کرده [illegible]
حسب الامر سردار قبل از ورود بارض اقدس باصفهان روانه نمودند روز پانزدهم ماه صیام
بعزم سفر هرات در منزل طرق بارگاه عزت جاه را برده جهود ماه رسانیدند بعد از اجتماع لشکر
را تمام لوازم سفر از طرق جام و طرق ایغار (?) اغانه [illegible] گرفته محال شکیبان غوریان
بعرض [illegible] رسید و تاراج در آورده روز چهارم شوال مکان موسوم بنقره مقرر اردوی کیهان
پوی گردید بعد از سه روز حالی شهر نهاد ذوالفقار خان نام افاغنه از شهر برآمد
تا قرب شام بمحاربه اقدام نمودند غروب آفتاب که طرفین مراجعت نمودند بلافاصله
سیدال خواجه کو با جمعی از جماعت غلجه امداد ابدالی آمده بودند از کنار اردو [illegible] زمان

[illegible] خراسان [illegible]

بر سیلک فشنگ کمان شور محشر آشکار نمودند غازیان لشکر اقبال دست بشمشیر آن گروه

تا خمه آتش آن فتنه را با آب شمشیر خاموش ساخته جمعی مقتول و اسیر شده بقیه بشهر هزیمت

نمودند روز دیگر اصحاب کرد فرود دلیران آن دو طرفین بجانب یکدیگر حمله ور شدند

تا روز بپایان رسید روز سیم مجددا بتهیه حرب و دمار از طعن و ضرب را گرم نموده فوجی از لشکریان

افغان بدست شیران دلیران ایران از پا در آمده ایام حیاتشان بپایان رسید بقیه پشت

داده بعد از چند روز ذوالفقار خان با تمام افغان بعهد و پیمان موکد با اینکه تا دادن جان

از عهد آن روز تابند با الاجاق از شهر برآمده خانمان بیکاری هولناک و کارزاری عجیب رفت جمعی

بسیار و عددی بیشمار در آن عرصه عرصه هلاک و دمار شدند آخر روز خورشید طالع افاغنه منکسف گشته

کورت گشته روی فرار در طریق خذلان شدند و بجانب قطاره خاتر جای ماندند در این ایام توقف

الله یار خان سالار لشکر با جمعی از ماموران اردوی همایون کرده بودند محمد سلطان مروی

که با فوجی از سپاه بسمت فراه مامور بودند قلعه جاش و کوهها احاطه فتح گشته مصطفی نام

حاکم آنجا را بقتل رسانیدند سرهای مقتولین را با دو فرستاد چون شب و روز از ایام

ذیقعده گذشت بمحاصره اطراف اربعه شهر تقسیم عزم فرمود غازیان مدار و زنجیر انتشار را

فوج فوج باطراف شهر نشسته بنگر ساختن شبه نام زده روزانه فرمودند افاغنه اجتماع

از در مخالفت در آمدند سردار جلادت شعار نفس نفیس مباشر مقاتله و کارزار شد قریب بهزار

نفر از افغان مقتول گردیده چند نفر و تا کمه که از شهر خارج نموده بودند

بجای که داشته خود را بشهر رسانیدند و در اطراف حصار شهر سنگر و مورچل برپا

نمودند و حصارهای استوار ترتیب داده خان تا بیشتر کم و شتافتن لشکریان نصرت

به عسکر نصرت اثر حمله کردند در شانزدهم ذیحجه سنه هزار و حرارت تاب تا پنج روز فرموده

لشکر مامور خدا مرحوم را با عمال خبر محصور و نموده

محمد سلطان مروی که قلعه جاش و گرشک را تصرف نموده بود امام وردی خان

کرمان حاکم سیستان با جمعیت آن سامان مامور جاش شدند

فوجی را بسمت گرشک و فرستاده شب در آورده بار خان که در

ایام افاغنه جاش حال در قلعه ماکین

آنجا گرفتار شده مجددا خان و جمعی دیگر روانه نزد امام وردی بیک

فرمودند که با اتفاق عازم تصرف فراه شوند امام وردی بیک قبل از وصول مامورین

بده تو یک فرسخی فراه رفت علیمردان خان برادر ذوالفقار خان حاکم فراه با لشکر

حاضر بود آمده از وقوع محاربه محمد سلطان مروی با یک نفر سرکرده از افغانیان

کرمانی مقتول شده امام وردی بیک در سنگر محصور گردیدند روز سیم واقعه اسمعیل خان

با مامورین جدید رسیدند افاغنه شکست فاحش یافته قریب پانصد نفر از ایشان

قتل و اسیر شد بعد از آنکه مقدمات مذکوره بعرض رسید امام وردی بیک
از سرداری و نیابت کرمان معزول و آقا بیک سرکردگان مشمول عنایات و احسان شدند
چون از رکنا بیک کوکلان موافق تعهد و التزام در خدمت اقدامی نشد ابراهیم خان
برادر سردار که حسب الاحضار باردوی ظفر کردار آمده بود بمشهد مقدسه زاد دفع رکنا بیک مراجعت
نمودند محمد مؤمن بیک مروی که مجدداً باحضار عبدالله خان حاکم قوچان رفته بود
در همین ایام مراجعت نموده بعرض رسانید که قاسم بن عبدالله خان و خدایار خان حاکم سند
نزاعی واقع شده عبدالله خان بضرب گلوله تفنگ مقتول شد رقم حکومت قوچان
باسم امیر محمد خان ولد اکبر عبدالله خان صادر و خلعت حکومت انفاذ داشته اسمعیل خان
استاجلو سردار و سلطان قراچورلو هر یک یک فوجی از افواج قاهره بعزم تعرض
زاهنت هزاره رفته آمده بار کردند غنایم بسیار حاصل روزگار شان کرده حسین را قتیل
و اسیر ساخته باردو مراجعت نمودند روز هفدهم محرم سال هزار و صد و چهل و چهار
ذو الفقار با جماعت افاغنه جلادت شعار بعزم رزم کارزار بهیئت اجتماع از قلعه برآمدند
بقدر امکان داد جلادت دادند ولی عاقبت کار شکسته و تنبه روزگار شده مراجعت
نمودند چون زمان محاصره بچهار ماه کشید سیدال غلجه که بمعاونت آمده بود زیاده
از این قدرت توقف در خود ندید شب غره صفر المظفر گویان راه بیابان قندهار پیش

از

گرفت روز سه شنبه پنج دروازه هرات لاعلاج بحضور سردار حاضر و شهد اطاعت
و دادن کردگان شده و الله یار خان را اگر منت هرات مستند می کردند مسئول ایشان
بدرجه قبول رسید الله یار خان مفتخر بخلعت حکومت و رقم ایالت و داخل شهر هرات
شد بعد از سه روز با ششصد نفر از سرکردگان و جنگ شایان به اردو آمدند قرار چنین
شد که ذو الفقار خان با احمد خان برادرش روانه فراه شود مراجعت نمودند روز انه دیگر
یک نفر از معتبرین را فرستاده که چهل هزار نفر غلجه عازم هرات می باشد حسب الاجازه
بمقابله آنها بر داریم پس از آن خدمات و تعهدات معینه را به تقدیم رسانیم از این
پیغام که سراسر زور و نفاق بود سردار عالیمقام در جواب چنین مقرر داشته
که بهترین است که اول دفعه اتفاق نموده مرتبه دیگر آزمایش بخت خود را
نمایند الله یار خان از این خطاب سراسر عتاب در پیچ و تاب افتاد و با جمعی از سران
افغان خاصه حضور سردار عالیشان شد عبد الغنی خان علیکوزائی با سایر رؤسا و
توقف داشته خان نتیجه انجام خدمات شهر مامور شدند و در روز دوم شهر ربیع الاول از
عساکر نصرت اعتزاز بتوسط چاپار خبر رسید که ذو الفقار خان بعد از ورود باسفزار با سیدال غلجه
افاغنه آنجا را کوچانیده بفراه بردند چون ظهور این حرکات از ایشان محض نفاق و عصیان بود پیغام
افغان با معتمدی از جاکرا بعمده فرستاده پیغامات تهدید و وعید دادند چون مراجعت

نمودند بتحقیق پیوست که افاغنه این مرتبه با الله‌یارخان مخالفت همزبان شده اند لهذا از اینها
ابدالی که در اردو بودند محبوس ساخته بمحاربه و مجادله شدند در نوزدهم شهر ربیع الاول
کمانی جسارت بمحاربه و کارزار را بکار آوردند اگر ایام من الفعل الی غش بمجادله اقدام
می نمودند در بیست یکم شهر ربیع الثانی جنگی عظیم واقع شد که هزار و ششصد نفر از افاغنه
بقتل رسید اسمعیل خان استاجلو که از جانب سردار مأمور با نفرادی بود در قلعه اوبه دشمن را
هشیار کرده بود شب هنگام دو هزار نفر لشکر با سه نفر سرکرده از هرات رفته بدستیاری
اهالی اوبه قلعه را متصرف اسمعیل خان و همراهان را مقتول ساخته درویش علی خان هزاره که
در این مدت عرصه مخالفت می پیمود با افاغنه همداستان بود و الله‌وردی خان تا تیمنی با فوجی از
سپاه خراسانی که بمحاصره نیشابور مأمور شده قلعه نمران را که سکنه آن متمرد بوده بیورش تسخیر
درویش علی خان نیز گرفتار گشت چون باردو رسید روانه عالم آخرت گردید اهل و عیال الله‌یار
خان چون در مارچاق بود جمعی از غازیان ظفر توامان حسب الامر قلعه مارو چاق را تصرف
اهل و عیال الله‌یارخان گرفتار و در قید اسار آمدند فوجی از لشکر دریا موج مأمور بسمت اسفزار
شده قلعه اوبه را که افاغنه بتصرف در آورده بودند محصور نمودند غره شهر رجب شیخ الاسلام هرات
باسعادت نامی از جانب الله‌یارخان شفیع رسالت نمودند که چنانچه حکم مرخصی اهل و عیال او
شود و افاغنه که در قلعه اوبه محصورند از سپاه منصور رخصت مراجعت یابند بلا خلاف در

مقام

در مقام اطاعت خواهیم بود حسب الالتماس عالیجاه اهل و عیال روانه هرات شدند حکم استخلاص
محصورین اوبه نیز عنایت گردید ولی وسایط به توقف در اردو مأمور گردیدند الله‌یارخان
بعد از رسیدن عیال نکوهیده کار در املاک ساخته بهمان جلالت سابقه باقی ماند چندی
دیگر آتش کین و داوری زبانه کشید در یکی از معارک حمزه سلطان قوقلوی که منصب ایالت
حکومت داشت دستگیر شده بقتل رسید برج و شکر مجدد در اطراف شهر مرتب گردید
از شدت محاصره و عدم آذوقه کار محصورین بجان رسید لاعلاج از در استیمان درآمدند
بجان و مال امان یافتند غره ماه مبارک رمضان شهر را بتصرف دادند الله‌یارخان
سر خویش گرفت و طریق ارض الله واسعه در پیش با منسوبان و متعلقان بجانب ملتان رفت
سایر افاغنه را فوج فوج در مملکت خراسان سکنی و مکان معین گردیده روانه شدند
حکومت هرات به پیرمحمد سلطان معروف و بتجربه شناسی موصوف همچنانکه در معاملات
تون و مشهد مقدس شرح داده شد و حال حکومت جام را داشت مفوض گردید و
بعقب خانی سرافرازی یافت ابراهیم خان که بعد از شکست تراکمه کوکلان و انتظام
خراسان به تسخیر فراه رفته بود بعد از محاربات کثیره و مجادلات متعدده با آنکه
سید آل غلجه با لشکری جرار از قندهار بمعاونت و امداد می آمد فوت پامداری در حدود
شب هنگام با اهالی قلعه فراه اشتباه شهر فراه با دلتنگ و دلارام بتصرف لشکر ظفر

بقلاع داور

در جام ... اوباش با امور ... قرین مراجعت کردند خلاصه
چون از فسخ عزیمت اخبار دولت ... اعلیحضرت شاهی لشکر دولت عثمانی بمقتضی
... علاقه ... خاطر ... کردید توضیح این مقال بوجه اجمال
آنکه ... طهماسب قلیخان سردار در تبریز از آمدن لشکر ... ارض اقدس
خبردار گردید چستون خان افشار را در آذربایجان صاحب اختیار نموده عازم خراسان
گردید پاشایان رومیه نیز اقبال هر یک از طرفی با نجاح مطالب و مقاصد خود اشتغال
نموده شاه طهماسب در مقام کشیدن لشکر و گرفتن کشور از تصرف رومیه در آمده از تبریز
استعلام نمود طهماسب قلیخان از راه دولتخواهی آگاهی از حالات شاه و سپاه
پادشاهی رومیه صبر و شکیبائی اشاره نموده کار که از آن مدار بر خلاف ... مصلحت دید
سردار در ماه جمادی الثانی هزار و صد و چهل و سه از اصفهان با لشکری بیکران بجانب آذربایجان
نهضت نموده ولی قلیخان ... را بسفارت دولت روم و تهنیت جلوس سلطان محمود
خان روانه ... و در ورود تبریز چستون خان را معزول محمد قلیخان سعدلو را منصوب نمود و با چند
هزار لشکر عازم تسخیر ایروان گردیده علی پاشای سرعسکر و تیمور پاشا در سه فرسخی قلعه
عسکر خود ساخته مشغول کارزار شدند ... وصول لشکر ... وقوع محاربه کارزار های
... رومیه ... فرار ... بقلعه ایروان خود را رسانیدند و توپخانه و اسباب

ایشان ... پادشاهی متصرف شدند ... محاصره نمودند بعد از ... فتحی روی نداد
بسبب عدم آذوقه و ... تمکن توقف زیاده نبود به تبریز مراجعت نمودند در آنجا
اخبار آمدن احمد پاشای سرعسکر از جانب بغداد رسید لهذا ... این کردید
... امیر محمد قلیخان ... حاکم فارس با جمعیت ... مقصور ...
... از توابع همدان محل اقامت افکندند احمد پاشا سرعسکر با گروه ... و توپخانه
و لشکر ... اردوی شاهی آمد بعد از دو روز مقابله فریقین و مجادله ...
... ترجیح یافت چاره ... فرار از لشکر پادشاهی ... مأمور شدند توپخانه و احمال
و اثقال ... به تصرف رومیه در آمد بقیه لشکر هر یک بسمت ولایات خود ... شدند
پادشاه ... عنان ... فرمای اصفهان گردیدند سرعسکر پاشایان همدان ...
متصرف شد علی پاشا از ایروان خود با معدودی حرکت نموده مراغه و تبریز را متصرف
نموده احمد پاشا بعد از فتح ملاحظه عواقب امور مصالحه و متارکه را لازم و ضرور دانسته
رجب افندی دفتردار را نتیجه مصالحه بدربار پادشاهی فرستاد و محمد رضا خان قورچی باشی
شاهی همراهی دفتردار مامور به سفر بغداد ... در انجام امور مصالحه گردید براین نهج قرار داد
که از سمت آذربایجان رود خانه ارس ... باشد و از سمت عراق نیز محال ...
کرمانشاهان ... بسرعسکر ... دولت ... آنکه از ... سواد صلح ... مصحوب

[illegible] بنیابت تقی خان بهرات [illegible]
[illegible] ایران [illegible] آقا نامی که [illegible]
[illegible] آمده بود [illegible] بود از هرات
[illegible] انجام کار [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] برآمد حکومت [illegible] اسمعیل خان
[illegible] باصل [illegible] جلایر [illegible] خانی [illegible]
[illegible] چون [illegible] افزار نمود [illegible] پانزدهم شهر
[illegible] هزار و صد و چهل و چهار [illegible] دولت و اقبال [illegible]
ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی را با میرزا [illegible] و میرزا [illegible] کاشی [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] اطلاع [illegible] دربار [illegible]
[illegible] موکب همایون پادشاهی [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] تعلقات [illegible] چون [illegible] همدان
[illegible] حرکت [illegible] ممالک [illegible] عراق و حکام
[illegible] لطفعلی [illegible]
[illegible] معین [illegible]

[illegible] از دهم ذی قعده [illegible] ابراهیم خان [illegible] خراسان [illegible]
آن جات [illegible] تفویض فرمود و بیست و نهم ذی حجه هزار و صد و چهل و چهار [illegible]
از راه سبزوار [illegible] طهران [illegible]
رشت خبر رسید که در باب [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] مأمور شد که [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] خان جلایر [illegible] مأمور شد که با بیگلربیگی [illegible]
[illegible] طهران [illegible]
محمد خان بلوچ که از جانب شاهی بحکومت کوه‌گیلویه [illegible]
[illegible] بیگلربیگی فارس با جمعیت [illegible] آمده [illegible] چون محمد خان [illegible]
[illegible] چون از تشریف [illegible]
در طهران [illegible]
چهارم ربیع الاول [illegible] در پنج هزار [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] تشریف فرما شده [illegible]
[illegible]
[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] شده و حرکت [illegible] مجلس [illegible] اهل طرب [illegible] کشیدن

[illegible] نمودند و دیگر پادشاه [illegible] و خراب و محرکات [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] عالم از اعیان [illegible] خاطر

[illegible] نمودند [illegible] پادشاه را [illegible] روز چهاردهم

[illegible] سال هزار و صد و چهل و پنج [illegible] خورشید در برج [illegible]

[illegible] ساختند [illegible] عباس میرزا [illegible]

[illegible] خطبه بنام [illegible]

[illegible] ممالک ایران [illegible] صد و [illegible]

[illegible] السلطنه [illegible] محمد خان

[illegible] احمد خان [illegible]

[illegible] نمودند [illegible]

[illegible] ساخته بودند [illegible]

[illegible] نیابت [illegible]

[illegible]

[illegible] از طایفه [illegible]

لکرا

لشکر را که جا بجا و نخجوان فرستادند ابو الفتح خان برادر [illegible] محمد خان [illegible]

منصوب گشت پانصد [illegible] خانه [illegible] طایفه [illegible] آقا [illegible]

نیز حسب الامر همایون [illegible] و کنج [illegible] شدند [illegible]

[illegible] شریف [illegible] پاشایان [illegible]

آمدند چون احمد پاشا [illegible] پاشای دیگر از جانب احمد پاشا والی بغداد [illegible]

[illegible] داشت [illegible] و کوه [illegible]

[illegible] طلوع [illegible] احمد پاشا با جمعی دیگر [illegible]

بجانب کرکوک [illegible] اخبار [illegible] لشکر ظفر [illegible]

نفر از عساکر نصرت ماثر [illegible] قلعه کرکوک [illegible] بجانب بغداد [illegible]

شد در عرض راه بقاچ پاشا که با فوجی از عساکر عثمانی [illegible]

و [illegible] قاچ پاشا با جمعی دیگر [illegible] دستگیر شدند چون خبر [illegible]

این [illegible] به بغداد رسید محمد پاشا حاکم کوی [illegible] هزار عسکر [illegible]

[illegible] قرب [illegible]

محمد پاشا با جمعی [illegible] کثیر [illegible]

[illegible]

بعد که ... [illegible] ... شمار ... [illegible] ... موجب ... مستقیم ساخته
معطف ... [illegible] ... سالار ... [illegible] ... سی هزار پیاده و ... [illegible]
... [illegible] ... پاشا بمقابله ... [illegible] ... خارج نمود
... [illegible] ... نایب السلطنه ... [illegible] ... جماعت ... [illegible]
... [illegible] ... اطاعت نموده ... [illegible] ... معرکه
... [illegible] ... مغلوب ... [illegible] ... تعاقب
می آمد ... [illegible] ... نایب السلطنه ... دلیران ... [illegible] ... حمله ... [illegible]
... [illegible] ... شکست ... [illegible]
... [illegible] ... مقتول ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... افاغنه ... [illegible] ... احسان ... [illegible]
قراجه ... [illegible] ... مقدم ... [illegible]
... [illegible] ... نزول ... [illegible] ... ظفر فرجام ... [illegible] ... خندق
... [illegible] ... محافظت ... [illegible] ... معنی
... [illegible] ... تقی خان ... [illegible]
... [illegible] ... محمد خان ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ احمد ... [illegible] ... عسکری از
کرمان ... [illegible] ... اعمال
... [illegible] ... چون ... [illegible] ... آتش ... [illegible]
... [illegible]
کردند ... [illegible] ... نایب السلطنه ... [illegible]
... نایب السلطنه ... نزول فرمودند ... [illegible]
پاشا ... [illegible] ... عساکر ... کرکوک ... [illegible] ... از کرکوک
... [illegible] ... حضرت نایب السلطنه
... [illegible] ... محافظت ... [illegible] ... فرمودند ... [illegible]
... رکاب ... باستقبال ... [illegible] ... کرکوک ... [illegible]
می ... چون ... [illegible]
... [illegible] ... ظفر فرجام ... [illegible] ... چشم ... [illegible]
... [illegible]
... عثمانی ... لشکر ایرانی ... [illegible]
... نایب السلطنه که مشغول ... [illegible]

بجنب [illegible] بر نوید طولانی بود تا بعد عسکر ایرانی ناکام و بجلد مرتبه یقین رسید که آنچه بعد
[illegible] بهیچ وجه [illegible] این حیات شغال [illegible] لهذا از راه احتیاط زنگ
[illegible] احتیاط نمودند [illegible]
[illegible] قتل [illegible] آمده توپخانه ایران [illegible] دست [illegible] افتاد موکب
[illegible] توجه [illegible] اشتغال [illegible] شهید [illegible]
[illegible] بستی قرار کرد و احوال و اثقال و خیام با اتمام بر جای [illegible]
[illegible] دست [illegible] گرفتار شدند و عسکر [illegible] آمده [illegible]
[illegible] گرگوک [illegible] نمود موکب [illegible] سلطنه [illegible]
کرد و در [illegible] ارقام قضا نظام به تمام عمال و حکام ممالک ایران صادر و از مضمون
[illegible] که امری [illegible] بود [illegible] مطلع [illegible] محالات کرمان شاهان [illegible]
[illegible] دوم [illegible] فرمای [illegible] شده‌اند در مقام انجام [illegible]
[illegible] لشکر برآمده و از [illegible] و اسلحه و خیام [illegible] و توپخانه [illegible]
[illegible] از تمامی [illegible] محمدخان
[illegible]
[illegible]

و خزرشان [illegible] بحصار [illegible] ارقام قضا نظام شرف صدور یافت [illegible]
[illegible] منظور نظر بود به وجه احسن انجام رسید [illegible] خان [illegible]
[illegible] در اصفهان [illegible]
شاه طهماسب که در خراسان [illegible] بود [illegible] آمده [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] که [illegible] ساختند [illegible]
ربیع الثانی هزار و صد و چهل و شش [illegible] مقابله [illegible] عثمانی [illegible] کرمانشاهان [illegible]
[illegible] انجا [illegible] که سر عسکر [illegible] گرگوک و [illegible] پاشا [illegible]
و محمد پاشا [illegible]
[illegible] با غازیان [illegible] قطع مراحل نموده [illegible]
لشکر [illegible] کرد [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] نمودند قریب [illegible] دیگران [illegible]
نموده جمعی [illegible]
[illegible] خود ساخته [illegible] خبر [illegible] محمد خان [illegible] رسید
توضیح این معنی [illegible] محمد خان [illegible]
حاکم کوهگیلویه [illegible] احمد سلطان [illegible]

[illegible] ... آباد ... [illegible]

[illegible] ... علی ... [illegible] ... اقامت نموده ... [illegible]

[illegible] ... میرخان بیگ ... آن

[illegible] ... دار السلطنه تبریز ... [illegible]

[illegible] ... مقابله ... عساکر

[illegible] ... اقامت ورزیده ... [illegible]

چون سرعسکر از قلعه خارج شده در جنب ... قرار داده ... [illegible]

[illegible] ... آورده عازم ... [illegible] ... چند روزی توقف

فرموده سرعسکر محمد پاشا را با دوازده هزار نفر ... قرار داده خود با بقیه

لشکر ... علی التعاقب حرکت ... محمد پاشا در آن ... اقامت نموده ... [illegible]

[illegible] که طالب ... غره جمادی الاخری ... لشکری ... [illegible]

[illegible] ... اطراف ... [illegible]

[illegible] ... ضعف و انکسار

[illegible] ... اتفاقات حسنه که ... [illegible]

[illegible] ... عسکر ... [illegible] ... رسید

[illegible] ... که این لشکر ... سرعسکر ... [illegible]

[illegible] ... سرعسکر ... از جانب ... سرعسکر ... [illegible]

[illegible] ... سوار گردیده ... [illegible]

[illegible] ... دار السلطنه ... [illegible]

لشکر سرعسکر ... ده هزار ... [illegible]

[illegible] ... سرعسکر ... [illegible] ... همراه

[illegible] ... عساکر که ... کرکوک ... [illegible]

نموده با باخان ... [illegible]

[illegible] ... تبریز ... [illegible]

قبل سرعسکر ... لشکر تبریز را ... [illegible] ... تبریز

[illegible] ... تبریز ... محمدخان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

رفیعه شیراز [illegible] آورده [illegible] نزول کرده بودند شیخ احمد مدنی شیخ [illegible] سابق [illegible]
رودخانه کر [illegible] قشلاق [illegible] لرستان [illegible] اقامت [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] بختیاری [illegible] مأمور شدند که قشلاق
لرستان [illegible] در اصفهان [illegible] محمد خان [illegible] بیست
ششم [illegible] موکب همایون [illegible] گردید محل [illegible] سابق
قرار [illegible] احمد پاشا والی بغداد [illegible] مشهد [illegible] عزم
[illegible] آورد [illegible] کار [illegible] گردید [illegible]
وکالت [illegible] پاشایان [illegible] شهر [illegible] مشخصه [illegible]
عراق [illegible] سابق گرفتار [illegible] حضرت [illegible]
گرفتاران [illegible] زیارت عتبات عالیات [illegible]
بغداد [illegible] رجب [illegible] شهر [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] همایون [illegible] کردید [illegible]
انجام [illegible] چاپار [illegible] اختیار
[illegible] خان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] کشت [illegible] اصفهان [illegible] مقرر [illegible]

سرکار

سرکار [illegible] سپاه [illegible] محمد خان بلوچ [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] محمد خان
[illegible] حرکت [illegible] گردید [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] لرستان [illegible]
[illegible] محمد خان بلوچ [illegible] لار [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
جواب [illegible] گرفتاران [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible] ششم [illegible] اصفهان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] دستور العمل [illegible] قزلباش [illegible] معاودت
نمود حضرت [illegible] بعد از توقف [illegible] شیراز [illegible] احمد پاشا والی
بغداد [illegible] شیراز [illegible] اصفهان [illegible] عزم [illegible]
میرزا محمد تقی [illegible] شیراز [illegible] رسید [illegible]
مملکت فارس [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] از [illegible] زاده [illegible] شهید که در خانه رضاقلی میرزا بود
در خیال [illegible] توکل [illegible] ساتید [illegible] و چندهان عبدالکریم
[illegible] که نقش سرهنگ [illegible] قزلباش [illegible] جنب [illegible] صدر اعظم دولت
[illegible] که عبدالله پاشا [illegible] علی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از صلح و جنگ [illegible]
قبول [illegible] [illegible] سر [illegible] مذکور [illegible]
که با تحفه [illegible] باشید [illegible] عراق دوازدهم
محرم هزار و صد و چهل و هفت موکب [illegible] اشراق انجم با ساق [illegible]
[illegible] چمن [illegible] نقل [illegible] خان [illegible] سرداری [illegible] قلاع لرستان [illegible]
[illegible] گرفتاری [illegible] حضرت همایون رسید که [illegible]
[illegible] ایستاده بودند [illegible] گرفتار [illegible] رسیدند که [illegible]
[illegible] قطع [illegible] تسلط [illegible] بودند [illegible]
[illegible] ربیع الاول آمد [illegible] سر عسکر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسید [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] که در [illegible] قلعه [illegible]

سرخای خان

سرخای خان لکزی که والی [illegible] ولایات [illegible] کوهستان [illegible] افغان [illegible]
[illegible] بیگلربیگی محال شیروانات گردید [illegible] لکزی [illegible] شمال [illegible]
[illegible] سرداری [illegible] لاهیجان [illegible] بحضور [illegible]
[illegible] الحاقی [illegible] دوازده هزار [illegible]
چون عازم [illegible] قوق [illegible] سرخای خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] جانب [illegible] سرخای خان
دو چهار [illegible] کرده [illegible] عازم [illegible]
[illegible] نصب [illegible] سردار [illegible] خان بعد از این [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] مراتب [illegible] عازم [illegible]
همایون بعد از اطلاع [illegible] سرخای خان در مدت ده دوازده [illegible]
[illegible] جنگلهای پر درخت [illegible] از [illegible]
[illegible] سرخای خان [illegible]
[illegible] عساکر [illegible] توپ و تفنگ [illegible]
گرم گشت [illegible] خان [illegible] حسب الامر [illegible] از [illegible] عبور [illegible]
به لکزیه حمله [illegible] سرخای خان [illegible] سرخای خان

قشون قزلباش [illegible] حضور [illegible] رسیدند و سپاهی [illegible] بسمت چرکس [illegible] داده
سرحدات [illegible] عقب [illegible] تعاقب نمودند و [illegible] بجانب [illegible] عمارات [illegible] عالیها سافلها
گردید [illegible] خان [illegible] عالیجاه [illegible] چنان کرد [illegible] که آن [illegible] امان
[illegible] حضور نموده و بمنصب [illegible] که عبارت از حکومت است
[illegible] پس از [illegible] توقف و نظام امور آنجا
[illegible] جانب [illegible] پاره [illegible] اتفاق و کوهسار [illegible]
[illegible] متوجه شهر [illegible] شدند [illegible] آنجا [illegible] که [illegible]
[illegible] در آنجا علی خان [illegible] همراه ساخته که با [illegible]
خان [illegible] به نظام [illegible] پرداختند چون آن مملکت متصرف عساکر [illegible] نصرت
نشان ایران گردیده بود حالت [illegible] معطل در کار شود لهذا عزیمت [illegible] گنجه
[illegible] نموده [illegible] در جنب [illegible] کنگره [illegible]
[illegible] پاشا والی گنجه [illegible] سلطان [illegible] که
[illegible] قلعه [illegible] از دست [illegible] تمام این قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible] این مرتبه [illegible]
[illegible] توپهای [illegible] آتش افروزی [illegible]

بکرده

که قلعه را [illegible] آتش زدن [illegible] که [illegible] هزار و پانصد [illegible]
هفتصد نفر از لشکر [illegible] عثمانی [illegible] علی پاشا [illegible]
[illegible] یک [illegible] مستحفظین قلعه [illegible]
مستحفظین لشکر [illegible] علی خان بیک [illegible] پاشا [illegible]
قلعه که بجانب محاصرین [illegible] یک نفر از طرفین [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] ساخت که [illegible] نایب السلطنه [illegible]
محافظت [illegible] نمود تا ماه مبارک [illegible] از طرفین [illegible]
نیامد در این اثنا [illegible] آمدن عبدالله پاشا کوپرلی [illegible] سردار عثمانی مشهور
[illegible] قلعه داران [illegible] امید دست از قلعه داری [illegible] نمودند حضرت نایب السلطنه
[illegible] که باعث اتلاف نفوس و خون [illegible]
نمی نمود لهذا [illegible] سرداری [illegible] کار [illegible]
[illegible] تمام [illegible] نمودند [illegible] اثر [illegible]
قلعه [illegible] نمودند چون [illegible] که [illegible]
[illegible] انجام [illegible]
[illegible] محمد [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] چون [illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان

[illegible] بود [illegible] نشسته [illegible] ملک حکام کرمان

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت خاقانی [illegible]

[illegible] که هزار و

صد و [illegible] و هفت [illegible] الطیور [illegible] حصار [illegible]

[illegible] که [illegible] دولت [illegible] بود [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] السلطنه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] علی [illegible] که [illegible] داشته [illegible]

بصف و نمود [illegible] ورود به قلعه [illegible]

مصحوب یکی از لشکر خاقانی که در اردوی [illegible] حضرت [illegible]

و از [illegible] قزلباش [illegible]

خانه [illegible] بولایت فارس که معسکر قزلباش [illegible]

هزار و صد و چهل و هفت [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

بمقابله [illegible] آتش [illegible]

[illegible] مشغول کرده [illegible]

[illegible] لشکر خاقانی [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

چون [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] و ان [illegible] از الحاح [illegible] که [illegible] قدم [illegible] نایب السلطنه که [illegible]

[illegible] که [illegible] نمی [illegible] با [illegible] اوراج [illegible]

[illegible] پس از [illegible] نحوله [illegible] گشته [illegible] عادت [illegible]

[illegible] کم [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] گشته [illegible] کم و [illegible]

[illegible] گشته [illegible] خود [illegible]

نایب السلطنه در [illegible] که [illegible] علی الصباح [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] رود [illegible] جای [illegible]

[illegible] حضرت نایب السلطنه [illegible] رکاب [illegible] چون [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] پیش [illegible]

[illegible] و میدان [illegible] جدال [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] رو [illegible]

[illegible] پیش [illegible] از [illegible]

[illegible] احوال [illegible] از

[illegible] که [illegible] و [illegible]

نمودند [illegible] گشته اند که [illegible] هزار نفر از [illegible] در اول لشکر عثمانی [illegible]

[illegible] فرار [illegible] شده [illegible] سرعسکر بدست [illegible] از [illegible]

[illegible] آمده [illegible] که این صید

[illegible] سرعسکر [illegible] فائده [illegible]

[illegible] چون این [illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] مقتول شد [illegible]

[illegible] و [illegible] لشکر منصور [illegible]

لشکر عثمانی [illegible] نایب [illegible] سال [illegible]

[illegible] که این [illegible] حضرت نایب السلطنه [illegible]

[illegible] آرام [illegible] آن [illegible] سرعسکر [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] از معارف [illegible]

[illegible] نمود [illegible] و [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] بن [illegible] علی [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] الی [illegible]

[illegible] لیانی خان که بحکومت [illegible] سرخاب [illegible] جهت انصراف [illegible] و [illegible]
[illegible] در خصوص قلعه گنجه تصرف [illegible] آمده [illegible] اول [illegible] پاشا و الی تفلیس [illegible] بعد از
[illegible] قلعه را با آلات حرب و تمامی [illegible] عساکر [illegible] آورده [illegible] از سمت [illegible]
[illegible] حسین پاشا [illegible] ایروان [illegible] جهت نایب السلطنه [illegible]
[illegible] شده [illegible] منصور [illegible] تحت الله اردو [illegible] سایر محالات [illegible]
[illegible] احمد پاشا [illegible] در این [illegible] عسکری [illegible] صبح
جنگ [illegible] ناموس [illegible] اردو [illegible] استاده قلعه ایروان
[illegible] انجا [illegible] دولت [illegible] حسین پاشا با همراهان [illegible]
[illegible] چون این امور [illegible] حاصل شد [illegible] قرب جوار [illegible]
کامل [illegible] [illegible] با اتفاق [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] الاولی [illegible] نظام [illegible]
[illegible] تفلیس شدند [illegible] حسب [illegible] علی [illegible] زاده [illegible]
[illegible] [illegible] طالب [illegible] مرام [illegible]
[illegible] ادعیه [illegible] مال و عیال [illegible] تفلیس [illegible] ممالک
[illegible] اکثر طوایف [illegible] احتیاج [illegible]

رح

[illegible] اینجا [illegible] شهر [illegible] آمده [illegible] استاده
[illegible] تفلیس [illegible] که [illegible] نصرت [illegible] دولت [illegible] و [illegible]
[illegible] سایر [illegible] طوایف [illegible] سمت [illegible] تشریف فرمای [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بعد از [illegible] محالات [illegible]
[illegible] خان [illegible] خود [illegible] رسم [illegible] با [illegible]
[illegible] حضور [illegible] ساخت [illegible] معروف [illegible]
[illegible] گردان [illegible] بعد [illegible] تمام [illegible] عثمانی
[illegible] عازم [illegible] مغان [illegible] شدند [illegible]
[illegible] تشریف فرمای صحرای مغان گردیده حسب الامر [illegible] هزار [illegible]
[illegible] اهل اردو [illegible] چون [illegible] ایران [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] مستقل لازم و واجب می بود [illegible]
تمام ممالک [illegible] ایران [illegible] هزار [illegible] فرمود چون از
جماعت [illegible] شده [illegible] تمام دست داده [illegible] حاضر حضور شدند [illegible]
اظهار شد که در این [illegible] و [illegible] انچه [illegible]
[illegible] ایران [illegible] [illegible] خارج [illegible]

بشاهی و با استقلال لاف همسری زده و طهماسب میرزا و عباس میرزا پسران برادر در کمال صحت

و سلامتی حاضر بودند یک از آن دو [illegible] با اجماع لایق پادشاهی دانند سلطنت

[illegible] یکی [illegible] الاتفاق [illegible] معروض [illegible] شده [illegible]

[illegible] بعمل [illegible] سلطنت این مملکت [illegible]

آنحضرت [illegible] که در این سنوات [illegible] بخود [illegible] مملکت [illegible]

غیر [illegible] حاجی معصوم [illegible] که [illegible] این فرد خواجه علیه الرحمه

[illegible] صحابه [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] سلطنت خاصی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از جماعت حاضرین [illegible] بر زبان [illegible] امر [illegible]

[illegible] قبول [illegible] بخصمه [illegible] صحابه [illegible] اتفاق [illegible] بر مسلک [illegible]

[illegible] قدیم [illegible] اربعه [illegible] خلیفه [illegible] اختلاف بین المسلمین [illegible]

[illegible] وقوع [illegible] حضرت امام [illegible] جعفر صادق [illegible]

[illegible] آنحضرت علی [illegible] حاضرین [illegible] حکم محکم [illegible]

[illegible] مخالف [illegible]

[illegible] جهارم [illegible]

تا سال

سال هزار و یکصد و چهل و هشت که دوازده روز قبل از تحویل شمس ببرج حمل [illegible] جالس

سریر سلطنت گردید آشوب و [illegible] ممالک ایران با آنکه تمامت [illegible] سبب

اساس این [illegible] عمده و مبانی انصاف [illegible] کرده [illegible] اختلاف [illegible]

از ممالک ایران محو نموده [illegible] مستحکم [illegible] شده [illegible]

نادر که استوار [illegible] و بر اورنگ ملک شاهی نشست تاریخ جلوس میمنت [illegible] امور

قوام الدین محمد باقر فرمود [illegible] کلمه الخیر فی ما وقع [illegible] مقدم

[illegible] چون معروض [illegible] حکومت مملکت

هرات [illegible] خلف اکبر [illegible] طهماسب خان

جلایر مفوض نموده و ابراهیم خان [illegible] ظهیرالدوله [illegible] مملکت آذربایجان

[illegible] ایالت هرات [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] کشته [illegible] بابا خان چاوشلو [illegible]

[illegible] خراسانی [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] میرزا تقی [illegible] شیرازی [illegible] مملکت فارس

اختصاص یافت عبدالباقی خان [illegible] امیر [illegible] بود [illegible] ابوالقاسم کاشانی

ملاعلی اکبر ملاباشی [illegible] علی پاشا [illegible] مصالحه [illegible]

عثمانی آمده بود [illegible] مصالحه [illegible] عبدالباقی

[illegible]

[illegible] این تقریر کرده شد از آنجمله اهل سنت و جماعت حضرت صادق [illegible]
[illegible] مذهب صحیح [illegible] اینکه [illegible] کار که معظم
[illegible] اهل سنت و جماعت [illegible] قواعد مذهب [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] که نسبت با حاجی [illegible]
[illegible] [illegible] الفتان [illegible]
[illegible] جایز [illegible] باشد [illegible] الخلاف با ساکن
بوده امورات [illegible] و صلاح طرفین انجام [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] مجمع [illegible] کام [illegible] حضرت [illegible] خلاصه [illegible]
ذی حجه [illegible] [illegible] قبر [illegible]
[illegible] [illegible] الله [illegible] الله [illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
[illegible] طاعت [illegible]
[illegible] کامل [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

تمام کرد و از [illegible] بحرین [illegible] متصرف بود [illegible] بود و بحرین [illegible]
[illegible] جزایر [illegible] متصرف شده [illegible] طرف خراسان [illegible]
تا [illegible] حاکم [illegible] که مدتی [illegible] طغیان می‌ورزید [illegible]
[illegible] سابقه [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] کوهستان بختیاری [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible]
سلطان علی بیگ [illegible] بختیاری [illegible] کوه [illegible]
[illegible] آن طایفه [illegible] مشهور [illegible]
سلطان علی بیگ بختیاری [illegible] مقتول [illegible]
[illegible] بختیاری [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] کوهستان بختیاری [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] مقتول [illegible]
[illegible] گرفتار [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible]

از اصفهان که تا به قدر بیر محمد خان سگزی در تیر هرات و شمس خان والی سابق حویزه
به نظام حویزستان رفته و شب مور و بروانه سر مودم در چند هم ماه رجب از اصفهان
حرکت از زد که روز هم شد هزار ستیان از هر ده مرکب مغرور شیک کمستان ساخته
هر هم قتل شده و تا ایام ... بیک ترقی با طرف بر ده هزار ستیان ...
مور ... شد هم ماه شوال ستیان ... تا هم خارج شده کو شک محل ...
... خود خود حوالی ... مقابله ... شدند که را سر وقت ... قلعه ... تنبیه و کمین خان
... سال هزاده کان را بسمت زمین داور ... تو ... چهارم ماه
... کرده از ... آب ... خیام دلیران ... کرد در همان حین برادر محمود
که ... شده ... بود شبیخون کنار اردو آمد ولی کاری نکرده رجعت کرد روز دیگر
... قلعه شدند بارگاه عزم جلال پادشاه ... اقبال افراشته در شهر ذی قعده
سال هزار و صد و چهل ... فتحعلی خان ... چرچی باشی لشکر با فوجی از غازیان هزاره
... قلعه قلات ... گردید ... بعد یک ... از لشکر ... که در قلعه ... بیت
... بود ... جهار هزار کس
... فتحعلی خان ... کامکار ... نفس ... کرده ... فرمود
رسیده ... سید ... در قلعه قلات ... در شتم ذی حجه ...

ملکان داده در جا شکله موسوم ... نزد و محل اقامت ... فرموده بحکم ...
و عمارت اسواق و مساجد ... شرف صدور ... در اندک مدت در کمال خوبی ...
بانجام رسانیدند و ... گرد ... اشرف سلطان ... قلعه که با حسین ...
محمود ... داشت در این هنگام ... آمد ... قرین ...
گردید قلعه ... بجانب ... ربع ... قلعه ... المفتاح ...
ساختند در ... محرم سال هزار و صد و چهل ... مامورین بجانب ... قلعه ...
شدند قلعه ... ... که ... قلعه بودند ... غازیان دلیر کرده
... ایام و ... خط ... از ... وارد ... گردید
ایام ... قلات مامور شد ... قلعه قلات ...
... محمد ... حسین والی ... سید آل ... که از قلات بودند
مامور ... سید آل ... و محمد ... حکم ...
شد که ... محمد خان ... خان ... حویزستان مامور شده چون ...
مقصد خدمتی ... از مامورین ... میر محمد خان ...
... محمد علی بیک ... فتحعلی خان ... باشی ...
حسب الامر ... محمد خان ... کرده ... میر محب خان در ... [illegible] ... کامل

بهمت شد و ایلک [illegible] بابر سلطان اکبر [illegible] نموده جهت نموده [illegible] ایشان آمدن از آن

و دو هزار پیاده [illegible] چرخات [illegible] قزلباش [illegible] از خراسان [illegible] [illegible] سپاهی

که شاهزاده [illegible] علی قلی خان [illegible] معدود [illegible] [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible] استقبال [illegible] شاهزاده [illegible] قلعه [illegible] خوارزم

عازم [illegible] ابوالحسن خان [illegible] مقابله شکست [illegible] اوزبکیه [illegible]

بنیان [illegible] علما و روسا [illegible] شاهزاده [illegible] تعریف

درآمد [illegible] لشکریان [illegible] تسخیر قلاع [illegible] حصار شادمان

قندهار [illegible] حوالی [illegible] تسخیر [illegible] به جانب [illegible] نموده

اطلاع خبر [illegible] ربیع الثانی [illegible] هزار [illegible] بسم [illegible] رسید

از قلاع [illegible] شمشیر [illegible] زین و یراق [illegible] طلا [illegible] خدمت [illegible]

فرستاده شد [illegible] احکام [illegible] صدور [illegible]

والی شاهزاده [illegible] تصرف [illegible] عازم [illegible] ماوراءالنهر [illegible] ابوالفیض خان [illegible]

[illegible] اهالی [illegible] [illegible] ترکستان

شکسته [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] حوالی [illegible]

[illegible] قلی خان [illegible] منتقل شده [illegible] خبر [illegible]

گور

گور [illegible] رسید [illegible] که شاهزاده [illegible] احوال [illegible] شاهزاده [illegible]

شده [illegible] رسید [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] وقایع [illegible] آن [illegible] که [illegible] سرور [illegible]

[illegible] که [illegible] محصور [illegible] [illegible]

[illegible] حصار [illegible]

[illegible] سلطان بیک [illegible]

آن [illegible] شوال [illegible] شاهزاده [illegible]

تصرف [illegible] خواهند [illegible] [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] [illegible]

[illegible] طوائف [illegible] افاغنه ابدالی [illegible] خراسانی

مامور [illegible] حسب الامر [illegible] مقتول [illegible]

[illegible] ذی حجه [illegible] چهار

هزار [illegible] [illegible]

[illegible] قبول [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] علاج [illegible] خود در [illegible] خان ظفر توامان

[illegible] فرمان [illegible] جهاد کرده حسین [illegible] محمد [illegible] رفته [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] کرده [illegible] انتقال [illegible]

[illegible] که در قندهار [illegible] گرفتار [illegible] شده

[illegible] [illegible] [illegible] قلات

[illegible] سلطان [illegible] حکومت قندهار [illegible]

[illegible] غیاب [illegible] که [illegible] شد

[illegible] الامر [illegible] قندهار آمده [illegible]

کرده [illegible] که [illegible] قدیم قندهار [illegible] شد

[illegible] کرده [illegible] سال هزار و صد و پنجاه و یک که

[illegible] قندهار [illegible] مصطفی [illegible] شاه [illegible]

[illegible] صدر [illegible] قضا [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] که [illegible] مذهب بود

[illegible]

مطلب هم در [illegible] تاج [illegible] تحف اشرف مطلب [illegible]

تعیین [illegible] قبول [illegible] شاه [illegible]

[illegible] علیمردان [illegible]

[illegible] تمام [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] قندهار [illegible]

[illegible] قندهار [illegible] شد [illegible]

[illegible] مرقوم شد [illegible]

[illegible] جهان آباد

و خدیو سلطان محمد شاه [illegible] ساخته قندهار [illegible]

شاه عباس ثالث [illegible] محمد علیخان [illegible] الامر [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه قندهار [illegible] سلطنت [illegible] فتح [illegible] شاه [illegible]

[illegible] محمد خان ترکمان [illegible] جهان آباد [illegible]

[illegible] الملک [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سابقه تمنای پادشاه هندوستان بعد از ورود محمد خان و اخبار فتح مشهد بار سوخ
مقرر گردید که پس از وصول این بشارت به نوشتن جواب نامه‌ای که به عنوان
سپهر رکاب انتساب نوشته بود مجهز از محمد خان را نسبت به کمال اکرام داشت بعد از
معاودت از یورش خطا به این ترتیب تشریف فرمای غزنین شدند حکمی موکد به احضار
محمد خان مصحوب شش نفر چلودار از راه ... به خطا پاره‌ای فرستادند در شهر صفر
ایلچیان دولت عثمانی را رخصت انصراف داده شاهزاده نصرالله میرزا را
به تنبیه افاغنه با میان و غور تعیین نمودند جمعی از افاغنه اشاعات را ملازم
رکاب نصرت انتساب ساخته از آنجا رایات ظفر طراز به جانب کابل در اهتزاز آمد در ورود به
کابل اشراف و اعیان بیشتر به عتبه معدلت بنیان سرافرازی یافته مشمول مرحمت گردیدند
شیرزاده خان در جیده قلعه داری استعداد نمودند حکم به تسخیر و تخریب قلعه صادر
گردید با اندک توجه غازیان ... مدار و تحیان آتش بار قلعه تسخیر قلعه بالای
... آن اهل قلعه خانه به خانه دولتخواهی دولت ... کردند عرایض
محمد خان رسید ... پادشاه هندوستان مشهود افتاد مجددا
پادشاه هندوستان نگارش یافت چاپار محمد خان با چند نفر از اعیان
کابل روانه شاه جهان آباد گردید حاکم جلال آباد که با شش نفر چاپار در نشاند

چاپار

چاپار را ... غضب در عرض راه ... فرار و ... شتافتند موکب فیروزی کوکب
توجه ... افاغنه آن نواحی ... مطیع و منقاد شدند تقدیر استعداد ...
جمعی را ... فرستادند و در پنج فرسخی جلال آباد حاکم آنجا ...
پیش ... افاغنه ... چاپار ... ... رفته چون ... را که ...
تشریف فرما بود احضار به حضور شد در شهر رجب شرف ... الطاف گردید
به نیابت سلطنت ممالک ایران سرافراز ... ... جیغه لطف ...
شد ... رخصت انصراف یافت از ... تعیین شش هزار نفر ... ...
دوازده هزار نفر ... ... عساکر ... برقرار گردید مدت ...
زمستان ... در کابل ... و لشکر ... از آن دولت هندوستان ...
کابل حاصل نبود تا آنکه ... رسید از خواب غفلت بیدار شدند ناصر خان
حاکم پیشاور با ... هزار نفر لشکر ... ... معسکر ساخت بعد از رسیدن
لشکر ... ناصر خان ... خدلان ... شدند جمعی قتیل ...
با ناصر خان دستگیر گردیدند موکب ... و ... پیشاور ... در آنجا خبر
کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله به عرض رسید ... ظهیرالدوله
ابراهیم خان ... سالار آذربایجان را به ... لشکر ... قلعه ...

شده بود مشار الیه حسب الامر جهانمطاع عازم همه ایشان شد ... شاه می
نجیب تقدیر بحکم الهی مشغول کردند از استماع این قصه ...
تا ... حاصل نماید ... خان قرقلو و ... خان ... ایالت ...
... با ... شده که با لشکرهای ... سرکشان روانه فرمودند ...
... مبارک ... دستور ... عرک ... اتک ... عبور
نمود شور و شر ... لاهور ... محمد ... استعدادی تمام
از جانب زکریا خان حاکم لاهور کنار رودخانه وزیرآباد رسیده طرفین آمد از مقدمه
عساکر ظفر شعار بضرب شمشیر آبدار فرار اختیار نمودند زکریا خان ... رودخانه
روی اظهار جلادتی کرد ولی یک حمله لشکر مقدمه ... تاب نیاورده ...
گریخت شاهنشاه در کنار ... بارگاه را ... رسانیدند زکریا خان ...
از جانب ... خود را رسانیده ... ساخته اطمینان حاصل نموده
زکریا خان بحضور مبارک آورده لک روپیه نقد ... زنجیر فیل ...
پیشکش گذرانیده بخلعت ملوکانه حکومت لاهور سرافراز شد ناصر خان
که تا این زمان از جمله گرفتاران ... بحکومت پیشاور مفتخر گردید
از آن طرف محمد شاه والا جاه با تمام امرا ... سپاه در ... بود که از

شاهجهان آباد برآمده ... چهار ... کرده در محل ...
... اقامت ... خندق ... محیط لشکر خود ساخته ...
مستحکم ... موکب ... اواخر شوال ... دولت و اقبال حرکت
در قصبه ... اهالی حرم ... اردوی لشکر ظفر ... کرنال ...
... که ... تشریف فرمای محل موسوم ... آباد شده
با وجود این قرب جوار محمد شاه ... از احوال خبردار ... محمد خان ...
... مرض ... اعلیحضرت شاهنشاهی روز چهاردهم ذی قعده ... نوبت
... لشکر هندوستان رسید ... ساعت از روز گذشته بود که از
شاه ... عساکر نصرت ... محمد شاه خبردار مضطرب ... اختیار شد در همین
اثنا برهان الملک که ... لشکر پادشاه هندوستان ... قرب ...
شد صمصام الدوله امیر الامرا ... استقبالش نمود به حضور ...
آورده حکم شد که در جوار اردوی امیر الامرا لشکرگاه نماید برهان الملک
بمحل ... آمد ... بود که جمعی از ... آمدند خبر رسانیدند
که ... برهان الملک ... اشتغال ... به نهب ... اشتغال
دارند برهان الملک امیر الامرا را ... خود عازم ... شد

بهمراه الامرا … عرض شاه رسانید پادشاه نزاع را محول بفردا نمود همراه الامرا
منع کنند با لشکر سعادت برهان الملک رفت سه ساعت روز باقی بود
که … روی داد شاهنشاه ایران خود با یک حصه از لشکر صف
و دو ثلث لشکر بمحاربه مامور ساخته بود دلیران در دو ساعت این لشکر را
پایمال … ساخته کشته و پسته در زد مظفر خان برادر صمصام الدوله
و اکثر کسان … علی خان … خانزاده خان یادگار خان … اسمعیل بیگ
و بیرکلو خفف … جمعی دیگر از معارف به قتل رسیدند
صمصام الدوله مجروح او را بار دور رسانیدند که بعد از دو ساعت … شد
برهان الملک که در هودج فیل بود نثار محمد خان برادرزاده اش سوار بود
جماعت قزلباش گرفتار … دیگر از اعاظم هندوستان … اسیر شدند
… و امور گاه … این دو سردار تصرف درآمد برهان الملک
چون شرفیاب حضور مبارک شد مورد بخشایش خسروانه شاهانه گردید چون
از گذشتن … الامرا … طلب این …
… شاهنشاه را به مصالحه … ذکر … پول ایران راضی نمود شاه
جنت جایگاه نظام الملک … اطلاع داد … که از خداخواهان این مدعا بود
محمد

جنت جایگاه علی الصباح بحضور شاهنشاه رسید قبول این خدمت نموده پادشاه روی
محمدشاهی مرحمت … و دیگر شاه با چند نفر از خواص و ملازم از اردوی
مرحمت … شد شاهزاده نصرالله میرزا تا … باستقبال … نمود
در ورود بارگاه … شاهنشاه تا خارج بارگاه … قدم
رنجه ساخت بر یک مسند نشستند پس از ساعتی محمدشاه مرخص … بلشکر خویش
رجوع نمودند برهان الملک از همراهان پادشاه تفویض منصب امیر الامرائی جنت
جایگاه شنید بغایت رنجش را بهم رسانیده معروض کردند که این قسم … را
خود این غلام … دریافت … نثاری با هم … جهان
آباد تشریف فرما شوند … نثار … شوند شاهنشاه فورا صاحب جاه
… احضار … محمدشاه … محمدشاه ناچار با عمدة الملک
… الدوله و اهالی حرم … مخصوص … آمدند قریب سراپرده
شاهنشاهی … معین شد عبدالباقی خان … با جمعی …
فرمان مبارک با احضار اعتمادالدوله قمرالدین خان وزیر که در شهر … بود
مهمان … به محصلی … صادر … خان … سردار
با برهان الملک … فرمان محمدشاه باسم لطف الله خان … قلعه …

تا به وجهان‌آباد به تصرف شدن شهر و در این وقت جمیع کارخانه‌جات محمدشاهی
[illegible] شهر شده [illegible] الامر در عرض راه [illegible] حضرت شاهنشاهی
[illegible] روز عید [illegible] پنجه سال [illegible] محمدشاه [illegible] حرکت روز پنجم [illegible]
[illegible] ماه [illegible] محمدشاه به خیمه [illegible] ضیافت [illegible]
روز نهم حضرت شاهنشاهی داخل شهر در قلعه که ساخته [illegible] محمدشاه بود نزول
فرما شدند محمدشاه نیز در همان قلعه منزل ساخت [illegible] تفرقات [illegible]
پرداخت روز جمعه عید اضحی [illegible] حسن عبد سلطانی [illegible] آمد در مسجد جامع
خطبه به نام شاهنشاه ایران خوانده شد و در ایام [illegible] به اسم [illegible]
زر سکه [illegible] در شب یکشنبه یازدهم در شهر [illegible] که نادرشاه مرحوم
گشت و از این عالم درگذشت از اول [illegible] اوباش شهر با لشکریانی که در جاهای
داخل شهر [illegible] حصار منزل داشتند در اوایل [illegible]
[illegible] شد قریب هفتصد نفر از لشکر ایرانی [illegible] بعوض [illegible]
[illegible] مقرر [illegible] قتل خانه شاهی [illegible] شدند چون به حکم شاهنشاهی شده بود
که احدی از مردم [illegible] از منزل خارج نشود و هر کس در مقام خود بوده با طلوع
آفتاب [illegible] باشد همین [illegible] معمول شد [illegible] طلوع آفتاب اعلیحضرت

تا یک

شاهنشاهی سواره در مسجد جامع [illegible] تشریف فرما شدند حکم قتل عام فرموده از
هنگام طلوع تا غروب آفتاب در قتل و اسیر و نهب تقصیر نشد و نصف آن شهر معمور
خراب و ویران گردید هنگام غروب [illegible] استغاثه و ناله و افغان [illegible]
محمدشاه و اعتمادالدوله و نظام الملک حکم بخشش و امان صادر گردید [illegible]
داماد اعتمادالدوله که قبل خانه [illegible] شاهی تصرف [illegible] قتل رسانیده
با چهارصد [illegible] تن [illegible] گردن زدند [illegible] نوشته‌اند
که در جنگ کرنال از لشکر هندی زیاده از [illegible] نفر مقتول و [illegible] نفر مجروح گردیدند
و در این هنگامه هفتصد نفر ایرانی به قتل رسید [illegible] اول [illegible] محل تعجب است
در همین اوقات برهان الملک وفات یافت [illegible] جنگ که با هزار سوار ایرانی
[illegible] ده کرور [illegible] برهان الملک [illegible] جنگ تمام [illegible]
ادا نموده و تحویل خزانه عامره شد امرا از معارف هر کس [illegible]
نوشته‌اند در مجلس ضیافت که [illegible] لاجرم [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] اگرچه [illegible] شاهنشاه مهمان [illegible]
[illegible] ولی النعم [illegible] دودمان سلاطین [illegible]

[illegible]

خدمت محمد شاه که در اینجا عرض کرده بودند لیاقت قرب حضور شاهنشاهی
پیش خدمت ظل اللهی و دست خود خدمت ... بسیار نمود صبیه از احفاد
شاه جهان را بحباله نکاح شاهزاده نصرالله میرزا در آورده و لوازم جشن و سرور
معمول داشتند تمام سپاه ظفر پناه مقرری مواجب سالیانه وجه نقد انعام شد
خدام و غلامان اهل لشکر هر یک بمراتب پنج تومان الی پانزده تومان عطا
شد و در ضمن قرارنامه [illegible] شاهزاده [illegible] و سایر محال
ممالک ایران شرف صدور یافت ولایات متعلقه ایران [illegible] مقرر داشته
ممالک غربی و شمالی رود اتک از کشمیر الی دریای سند علاوه ولایات تتک
ته از هندوستان موضوع و جزو ممالک ایران برقرار شد و در بیست و سیم
ماه صفر دیهیم مبارک تارک محمد شاه را بتاج [illegible] آراسته سکه و خطبه که تا
ازین زمان بنام مبارک شاهنشاهی بود کما فی السابق بنام خود محمد شاه جاری و رایج
گردید [illegible] از این [illegible] ارباب صنایع را بالتزام رکاب [illegible]
روز هفتم [illegible] حرکت [illegible] بکنار رود خانه [illegible]
[illegible] بجهت عبور لشکر بواسطه کشتی از رود خانه اقامت فرمودند چون
لشکر ظفر [illegible] از رود خانه عبور نمودند از شدت طغیان آب جسر گسسته مجدد

تجدید بستن جسر بحکم رفیع [illegible] تا عبور تمام لشکر در آنجا توقف شد چون از
تماشای [illegible] هندوستان تمام لشکر [illegible] از نقد و جواهر دارای خزاین [illegible]
بودند هم [illegible] تحمل زحمت و مشقت خدمت نمی شد بحکم
[illegible] حسب الامر شاهنشاه هنگام عبور زیاده از [illegible] رود خانه ریخته شد
هشتم ماه ربیع الثانی [illegible] مظهر قدرت یزدانی [illegible] از آب عبور کرده دیگر باره خان
حاکم لاهور و ملتان که تا آنجا ملازم بود رخصت انصراف حاصل نموده از الکای خود
از آنجا [illegible] اسیران که از شاه جهان آباد همراه و در رکاب ظفر مآب بودند
[illegible] فرمود که [illegible] بکشتی کوچک که بطرف [illegible]
[illegible] رسانیده که زمان عزیمت ترکستان عبور از رود جیحون
سهل و آسان باشد در منزل حسن آباد اتک خبر وفات [illegible]
مامور بدولت عثمانی در [illegible] فرستادن سفیر [illegible] لازم گردید
حاجی خان [illegible] بسفارت دولت عثمانی و [illegible]
مامور و مصحوب هر یک [illegible] تومان [illegible] جواهر آلات [illegible]
[illegible] برسم تحفه [illegible] شد آنگاه [illegible] رود خانه اتک
[illegible] فرمودند چون [illegible] که در کوهستان آن حوالی

گرد نشانه شرارت بوده و عادات را شنیدند که سال کامل در آنجا به
پیش کابل آمده و غره رمضان شریف نزدیک کابل کردیدند چون هزار افغان
... در کابل با مطابق هزار ... غارت ... مبارک که گذشته بوده هرات
کردیدند ... جلال آباد ... قلعه ... خزانه عامره روانه هرات فرمود
که بعد کابل و تمام ولایات الی ... نادرخان ... شد نسبت انتظام ملک
نمودند ... ان موکب همایون ... هجری شهر شوال ... اجمل خان ...
موکب ظفر جلال کردیدند ... یازدهم ... خان ... جلال آباد
نمودند ... ان نواحی ... اطاعت نهاده ... اتفاق
رجحان کردیدند هر یک ... خود مشغول شدند در ان منزل
فرمان همایون ... خدایار خان حاکم ... شرف صدور یافت ...
ذی قعده ... موسوم به لاله کار ... حضرت ... رکاب ظفر ...
... خدایار ... گردیده ... قرار بطرف گجرات
داشت لشکر نصرت اثر ... شاهزاده ... میرزا ... نموده با ...
او ... نصرت ... ظفر ... شهر ... کردیدند ... آنجا ...
کرده که خان ... قلعه ... آباد ... کوت ...

نموده بعد قلعه ... آن ... با ... لطف الله ... اوله
بقدر ... همراه یک ... مقابل ... دورانی
قبل از ظهر ... قلعه عمرکوت رسیدند خدایار خان ...
... گرد ... بعد قلعه ... حضور ... شرف
معادل یک کرور ... حضور ... خان بهر ... غارت
ظهور نموده در رکاب نصرت ... از ان منزل ... تحویل حمل
سال هزار و صد و پنجاه و دو ... ملک ... خدایار خان که
مسمی ... شده بود و محبت خان حاکم ... ان داود
پوره ... و غارت کردیدند در همین منزل ... تقی خان ... فارس
... قلعه ... ان ... فرمان ... مرتضی ...
... ولات ... ان ... شرف صدور یافت
... محرم ... لاله کار حرکت ... بلوچستان ... ماه صفر
وارد ... آباد ... در این منزل عبدالغنی خان علی کوزائی ...
قلعه ... ایالت ... بر ... خان ... محمد ... خان ...
با ... هزار لشکر خراسانی ... ابراهیم خان ظهیرالدوله ... ...

و تاراج طایفه لگزیه جار رایات سلطنت شعار با موکب منصور معاودت نموده در دوازدهم صفر
از [illegible] آباد حرکت فرموده بیستم ربیع الاول تشریف فرمای هرات شدند
رضاقلی میرزا [illegible] شاهرخ میرزا با علیقلی خان [illegible] که از مشهد مقدس
بحکم که بحضور بود [illegible] به پنجم بساط لازم الانبساط مشرف کردیدند چون تخت
طاووس مرصع هند و پیشکش پادشاهی [illegible] نموده بود خاطر [illegible] چنین قرار
گرفت که تختی بجهت [illegible] سراپرده که قابل گذاردن این تخت در او باشد
اتمام شود حرکت از شاهجهان آباد تا والی ورود هرات استادان ملتزم رکاب
بحکم انها اقدام داشته [illegible] تمام ساختند در هرات سراپرده افراشته
و تخت را منصب نموده چند روزی داد و جشن داد عیش و عشرت دادند
بعد از فراغ از عیش و سرور شاهزادگان علیقلی خان بیگی را فرمانفرمای حکمرانی هرات
و شاهرخ میرزا [illegible] اکبر رضاقلی میرزا نایب السلطنه غایب فرموده شاهزادگان
مرخص بجانب خراسان شدند رایات نصرت از هرات بعزیمت ترکستان
غره ماه ربیع الثانی سال مذکور [illegible] قرا تپه نزول اجلال فرموده در آن
منزل رضاقلی میرزا نایب السلطنه با لشکری آراسته شرفیاب حضور شد شاهزاده
[illegible] قباب سلطنت ملحق کردید [illegible] هشتم شهر جمادی الاولی

محل مشهور

محل مشهور [illegible] حوالی [illegible] محل مضرب خیام ظفر فرجام شد [illegible] محمد خان
بیگی والی ولایت بلخ حرکت فرموده [illegible] موکب همایون در منزل [illegible]
[illegible] چون که [illegible] شرف نزول [illegible] حکیم بی اتالیق
که عمده امرای ترکستان بود با حکام حصارات [illegible] تقبل
فیض خان [illegible] تقدیم خدمت [illegible] اطاعت شدند نایب السلطنه
با [illegible] هزار نفر لشکر مقدمه [illegible] شدند علیقلی خان برادرزاده [illegible] دیگر با
فوجی لشکر [illegible] از ایلات [illegible] تاراج
سپاه بلا اشتباه [illegible] اهالی چارجو بیست بخارا فرار نمودند هشتم جمادی الثانی
منزل چارجو محل نزول لشکر کیهان پو کردید در چهاردهم [illegible] چون
شاهنشاه با سپاه ظفر پناه عبور نمودند حکیم بی اتالیق که از منزل کرکی [illegible]
رفته بود [illegible] و در آنجا شرفیاب گردید [illegible] ابوالفیض خان [illegible]
چهار فرسخی بخارا ابوالفیض خان با تمامی [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] فوجی شده [illegible] بعد [illegible] شرف حضور شاهنشاه
[illegible] تاج و نگین سلطنت را [illegible] دولت قوی شوکت
[illegible] سلطنت [illegible] موارد نوازشات [illegible]

... خدمت ... یک فرسخی بخارا به شرف ملاقات حضرت اعلی گردید ابوالفیض خان
و وزرا و امرای آن بخلاع فاخره و شمشیر و خنجر مرصع گردیده لشکر ... ولایات ترکستان
... ... هزار ... ... رکاب
حضرت ... قرار شد ... خراسان فرمودند ... دوازدهم شهر رجب ...
... ابوالفیض خان را ... ... و لقب پادشاهی ترکستان ...
... حالا ... ... آب آمویه در ترکستان ... ممالک محروسه ایران
... ... خان جلایر ... ممالک ... هندوستان ...
... ... ایلبارس والی خوارزم از اینجا
... ... چون ... خوارزم و
... ... استعداد ... مقابله ... فرسخی چهار جوی ...
... غازیان ... ... که مقدمه الجیش لشکر ... بودند ...
ایشان رسیده ... حمله ... غازیان ظفر ... ...
... ... بدست ... ... درآمده ...
... ... نایب السلطنه ... خان ...
... هرات خراسان ... شد ... با عزم ...

[illegible]

... عازم خوارزم شد ... دهم شعبان ... خوارزم ...
ایلبارس والی ... مهیا ... در قلعه ... فرسخی ... ...
... ... توقف فرموده ...
... فرسخی ... ... کردند چون والی ... ...
... ... آب آمویه ... ...
حرکت فرموده ایلبارس ... عساکر ... از قلعه برآمده ... لشکر
نصرت ... عازم ... شد چون ... ...
راه ... رسیده ... در قلعه ... اطراف قلعه ... کردند
... ... قلعه شدند ... ...
... ... رسیده ... ...
... قلعه ... لشکرگاه ... خارج قلعه ... ...
... ... غازیان ... ... توپهای قلعه ...
... ...
ایلبارس ... ...
... ... شد

۲۲۶

محمد طاهر خان که از احفاد ... علی محمد خان بسلسلهٔ چنگیز خانی میرسید بوالی گری

منصوب گردید از آنجا تشریف فرمای خیوق شدند چون ساکنین شهر بسبب

... حصار قلعه داری و خود داری پرداخته اطراف شهر را از آب

رودخانه پر داده بودند لهذا لشکر دشمن شکن حسب الامر بمحاصره پرداخته

در مدت سه روز قلعه بحیطهٔ تسخیر در آمد و لی اهالی آنجا در امان ... شدند

چندی در تمشیت انتظام امور ضروری توقف و دوازده هزار نفر اسرای قدیم

و جدید ایرانی که در آنجا بودند روانهٔ اوطان ساخته چهار هزار نفر ترکمن

... سان دیده ملازمت بر قرار داشته والی را با معدودی در خوارزم گذارده

هجدهم ماه رمضان از خیوه حرکت چهارم شهر شوال وارد چارجو شدند

از آنجا چند یوم ... مکان بجانب مرو شاهجهان و از آنجا تشریف فرمای کلات

شدند حکم با تمام عمارات و آنچه مرغوب و حمام و مسجد مطلوب بود فرمودند از آنجا

روانهٔ مشهد شدند آخر شوال وارد ارض اقدس ... شده ... رجب ...

... عهد ... تخته ... رضویه در موضع ... پس از چند یوم ورود

سفیری از جانب محمد شاه پادشاه هندوستان با تحف و ارمغان چند ...

... که بشان اشرف ... حضور ... هندوستان گردیده ...

الغرض

الغرض تا دوم شهر ذیقعده در ... رسانیدند چون از ... آباد ... که ...

... خان ... بشرف ... گرفته ... مرخص شد ...

... محمد شاه ... آن حدود ... بودند پس از توقف دو ماه

در ارض اقدس ... حکمرانی خراسان را بنواب رضاقلی میرزا ... انتظام امور آن

ولایت ... و ... از راه خبوشان ... استرآباد و مازندران

روانه ... گردیده در منزل ... شهرک ... عرایض سردار سابق ...

... شهر ... کابل که در ... طایفهٔ لکزیه ... ساکن

و منازل ایشان از دست ... خانهای علیا ... خراب و ویران

شده از ... نادر ... هزار تومان ... انعام

... موکب اشرف تشریف فرمای ...

از راه سواد کوه ... فرمودند از ... چون اکثر ...

... فرمود ... رکاب ...

... و خود ... شاهزاده ...

... طی مسافت ... بیست و یکم شهر صفر ... سواد کوه

... مسافت قدم ... کمین کرده ... خود ...

بیگ ... بوده از فضلات حدود و ... کمال ... زر بازدولت
گذشته ... خراب شده بود بشب آمده بود که ... دست خود
... که ... از ... والا سلطنه مضطر با کشتک چیان ... آن
... طراق ... نجش ... ثقیه بیل از ... او باشد
... یمن ... خواطر ارادت ... کی بار ... خد ... گردی
... سلطان امیر ... ... دیگر ... مذهب ... منور حضرت ...
... حال ... ... انجام ... ... زده اند برای تعداد ... کمش
... مطوات ... ... پس از ورود ... والا سلطنه ... توقف
... مامور گشت ... والا ... اواسط ماه ربیع الاول ... جلال ...
... فرمودند بعد از پانزده روز حرکت ... در غره جمادی الثانیه بقصبه غازی قرق
که از ... ت تحمل اقامت کوکبه همایون شد و ازین منزل ...
... خوارزم و کشته شدن ... خان والی عرض همایون رسید
... حاجی خان ... ... سیف الدین خان ... مامور ... گردیدند
که ... در رکاب شاهزاده ... ... تبریز ... اشرار و ... ...
... خوارزم ... ... سرخای خان و ... فولادمان

را محمد خان ... کی از ... طلم ... شان ... د شرف ... ... گردید
در غره شهر رجب ترکمان ... ... کابل ... آورده ... ...
دیار ... موده که ... ترکمان قراقطاق که در ... تبه ... بودند بعد از
... ریاست کلی ... دراینده ... شهر ... سه فرسخی ... ...
شهر اقامت لشکریان ... کردید رجب ... خدا ... ... قدیم ...
که آقا میرزای ... علام بوده بتحریک میرزای ... ...
هدف ... شده بود و در حد ... ...
گرفتار کردید در مقام تحقیق ... ... پسر ... ... مکفوف البصر
کردید آقا میرزای ... ... رسید چون ... ... مصدر این حرکت
رضا ... ... مذکور ... شد ... ... در ... ... کردید لطفعلی خان
... ... مکفوف البصر و مقطوع اللسان شد و در ماه ذی القعده حاجی خان
... که ... ... بود با ... افندی ... افندی ... ... دولت ...
وارد اردوی ... ... کار که ... ...
... ... رکن ... الکرام بود ... ... چون ... ...
... ... از این طرف ... ... بر ... شد

که چون منظور نظر [illegible] حضرت [illegible] خلاف [illegible] انجا و هیچکس نبود باده
[illegible] گرفته کلمات خود مشغول [illegible] ممالک ایران را بیچ و معمول بود [illegible]
[illegible] و مقصود هم مطالب [illegible] که عنوان [illegible] بتوانند [illegible] طرفین
[illegible] بر عالی که [illegible] شده بود عالم اتحاد و برادری [illegible]
که بدین مصالحه [illegible] قبول رسد با آنکه ممکن [illegible] و چون
حسینعلی بود که تمامی [illegible] ایران که قرب جوار تصرف دارند [illegible]
الی حال در باب این مدعا اظهاری نشده و [illegible] از جانب حضرت
نواب در معاهده اشتیاق [illegible] و استظهاری بهم رسانیده لازم است
که هرگاه اختلافی در گفته و سخن پیدا نشود عازم آن [illegible] خواهیم شد
بعد از رسیدن [illegible] سرزمین [illegible] در عالم برادری و یگانگی [illegible] در انجام
تمام مطالب خمسه مصالحه نخواهند فرمود [illegible] را با نامه جواب رخصت
[illegible] فرامین قضا آیین در این مقدمات مسطوره به تمامی ممالک محروسه
[illegible] که [illegible] تاریخ [illegible] شرف صدور یافت در محرم سال هزار و
یکصد و پنجاه و پنج [illegible] جانی خان و حاجی [illegible] خان و اکثر اعاظم [illegible]
ملتزم رکاب نصرت نشان [illegible] احمد خان ادهمی که در قریه [illegible] مخلص بود

لهذا

لهذا چون [illegible] به [illegible] انجا ورود [illegible] از محاربات و [illegible]
[illegible] احمد خان ادهمی [illegible] قریش [illegible] آن شهر [illegible]
و حصار [illegible] دران [illegible] خراسان [illegible] خوارزم
که سابق [illegible] شده چنین رسانید که چون [illegible] با عساکر [illegible]
آن ملک رسیدند اهالی انجا [illegible] اعمال سابقه نادم و پشیمان شده [illegible]
استیمان درآمده و تمامی سرکردگان و اعیان خدمت شاهزاده آمده [illegible]
و عذرخواه گناه خویش شده قدم خدمت اطاعت [illegible] گردیدند [illegible]
شاهی رجب [illegible] حالی [illegible] توسط شاهزاده والا [illegible]
ولد ایلبارس [illegible] فرمود فرمان حکومت [illegible] ایالت [illegible] داشتند
شاهزاده پس از نظم امور انجا بخراسان مراجعت نمود چون [illegible]
[illegible] شورش و انقلاب [illegible] بود محمد حسین خان حاکم [illegible]
والله وردی بیک [illegible] قرقلو با توپخانه [illegible]
[illegible] آن [illegible] فرستادند [illegible] بعد از ورود بان سرزمین [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آن [illegible] مامور شده [illegible]
کامل حاصل آمد در آن حین [illegible] از جانب [illegible] که [illegible]

در فیمابین دو مطلب از مطالب جمله مطلب دیگر متفق و اظهار داشتند جواب این
نامه بزودی فرستاده سابق قلمی گردید و ترجمه مکتوب های این خبر دادند محمد علی خان
از قول ... هرچند مشهور شد ... در ذی الحجه همان سال ... ایالت و اقبال
در بلده ... بودند بهنگام ... و افغانستان ... قحط شدید بحدی رسید
که نواحی مذکور ... که موکب ... الا ... هندوستان ... به تشریف ...
بودند ... این ... که ... بتصرف ... بزرگ گشته ... که ...
و ... بشیراز ... خبر چون ... حدود بحر ...
رسیده بود به نظام الملک و آل دکن حکم محکم تشریف صدور یافت که ...
کشتی انجام داده روانه صفح فارس ... حسب الامر ...
انجام داده ... باعث ... مراتب ... بر دیگر ... فرزند گشته
... گردیده ... بسلامت رسیدند حسب الفرمان ... خان ... احمد سردار
... قلی خان ... از ... لشکری ... بنظم ... مشغول ...
... گردیدند ... همت ... از جانب ... شد و بعد از
کارهای ... سیف الدین
سلطان ... که از ... دولت ابد فرجام بود بحکومت ... فرزند

دمار از روزگار ... برآوردند سلطان ... و احمد ابن ...
که حکام ... کرده ... بودند ... نموده ... در شهر
محرم سال هزار و صد و پنجاه و شش ... تبریز ... عازم خان
... و سرداری تمام ... قرار گرفته ... امراء
آن سامان داده ... در چهارم ربیع الاول در ...
شاهزاده ... شاهزاده ... که از خراسان ...
شده بودند ... شرف ... شدند کوچ بر کوچ وارد ...
مستفتح گردیده چون احمد پاشا والی بغداد از ...
آگاه گردید محمد آقا ... سفارت ... فرستاد ... شهر بغداد
چنین ... که ... دولت ... شده ...
کار ... مقبول شد ...
... تصرف ... خان ... حکام ...
و ... هندوستان ... شاهزادگان ...
... در شهر ... محسن ...
سعادت ... صد و یک ...

که [illegible] بودند از اردوی فسخ عزیمت نمودند همه در شبستان روز دهم محرم وقت [illegible]
نمودند عزادارات روز دهم شهر مذکور در تبریز اتفاق افتاد پاشا حاکم انجا دو روز
نمود سلیم بیک [illegible] عثمانی اطاعت کرد [illegible] خبر رسید چهاردهم شهر مذکور [illegible] پاشای [illegible]
کرکوک مهر جنایم ملک الملوک کردید پس از انقضای محرم کرکوک و اربیل
مصروف کار کذار ان شهر و حصول آمده در انجا سواد فرمانی از اعلیحضرت [illegible] که
بدست آمد معلوم شد که قتل و اسرا اهل ایران را مباح دانسته و مذهب ایرانی را
مخالف مذهب اسلام شمرده اند حسن پاشای والی حلب را با لشکری با سامان جلب
با محافظت شهر موصل مامور فرموده اند این فقره محرک غیرت [illegible] صرف شده روز
هشتم ماه رجب چهارفرسخی موصل محل اقامت و نزول کردید فرح پاشا حاکم کوی [illegible]
موصل آمده بود حسابی [illegible] مقدمه لشکر آمده به قتل رسید همراهانش
فرار و بعضی گرفتار شدند [illegible] بیست و پنجم [illegible] فرسخی شهر شرف فرمای شهر موصل
محصور [illegible] شد [illegible] مدت [illegible] داشت [illegible] شهر شعبان
[illegible] امارات حاکم [illegible] انجا [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] مصالحه کرده [illegible]
رسید چند نفر از علما و قضاة [illegible] خدمت سلطان [illegible]

محمد آقا

محمد آقا که از جانب احمد پاشا باسلامبول رفته بود در رجب مودت نامه
پادشاهی رسانید که در عالم دوستی و اتحاد متوقع بودیم که از حدود و ثغور تجاوز
نفرمایند حال اگر از حدود گذرند و از لفظ تخمین نگذرند [illegible] بشرط الا مصالحه معمول خواهد
شد احمد پاشا وکیل مختار است لهذا روز دهم رمضان موکب همایون شرف
فرمای خانقین شده [illegible] بغداد [illegible] عازم زیارت روضه
مطهرات شدند بعد از زیارت کاظمین از طریق حله [illegible] موسی [illegible] ولایت
به نجف اشرف مشرف گردیدند چون اکثر علمای ایران و افغان و ترکستان
در رکاب همایون همعنان بودند علمای بغداد و [illegible] را نیز احضار
فرمودند در آستانه مقدسه علویه مجلس [illegible]
شرعی [illegible] این مضمون [illegible] جمهور [illegible]
از بدو ظهور اسلام الی خروج شاه اسمعیل سب و رفض صحابه [illegible] در میان نبود
پس از آنکه این طریق شایع گردید باعث نزاع بین المسلمین و باعث خون ریختن
طرفین شد چون دولت علیه سلطنت و ممالک ایران نیز اطاعت و [illegible]
شرعی که سابق برشته تحریر کشیده امده دستور العمل داده و مخالف نشده [illegible]
از اعلیحضرت خوندکار روم خواستگار شدیم [illegible] دولت [illegible]

[illegible] اورده وران [illegible]
[illegible] فساد [illegible] ایران

[illegible] سلطنت سلطان مراد [illegible] موقوف داشته که [illegible] بعد [illegible] در سال
هزار [illegible] در میان آمد چون [illegible] سال این [illegible] سوال [illegible] مفتی [illegible] در اوایل
که سال [illegible] گنبد [illegible] بشش [illegible] تحریر قطع این مدعا نتیجه پرسش
نامه [illegible] به تحف [illegible] علما و اعلام [illegible] اسلام را
[illegible] نوبهات [illegible] دیگر [illegible]
عقاید خود را [illegible] در این مجلس [illegible] عقیده اسلامیه [illegible] اعیان دولت
قاهره ایران آنکه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] و مرحمت و رسم مواظبت [illegible] دیگر داشته اند [illegible]
سالک همان مسلک [illegible] نقض [illegible] رسم شرعی که علما [illegible]
[illegible] عثمانی نقض این مذهب جعفری نموده اند مقلد طریقه آنحضرت خواهیم بود
عقیدت [illegible] علما [illegible] اعیان [illegible] آنکه
امام جعفر صادق رضی الله عنه ذریه رسول اکرم [illegible] ممدوح [illegible] ائمه اهل
[illegible] سنت [illegible] علمای ایران [illegible] اعیان [illegible] اسلامیه
اهل ایران صحیح [illegible] اهل [illegible] علمای بخارا [illegible] آنکه عقاید
صحیحه اسلامیه اهل ایران [illegible] که علمای [illegible] بیان نموده اند این فرقه اهل

اهل اسلام

اهل اسلام [illegible] حضرت [illegible] نام [illegible] این جماعت [illegible]
عداوت [illegible] خارج از دین محمد [illegible] از شفاعت حضرت سید المرسلین
[illegible] که معتقدین [illegible] عقاید [illegible] مذاهب [illegible]
منافی [illegible] اسلام [illegible] اصحاب [illegible] از اهل اسلام قتل و نهب ذراری
فرایض که مسلمانان امت محمدیه [illegible] اولاد [illegible] بر یکدیگر [illegible] اسلام
چون [illegible] گنبد مبارک [illegible] زمان [illegible] کاری
شده [illegible] حرم [illegible] صد هزار [illegible] صرف کاشی کاری صحن مقدس [illegible]
تحویل شده [illegible] مرصع و مجمر طلا [illegible] آستانه مقدسه [illegible] در غره شهر [illegible]
از آنجا [illegible] زیارت کربلای معلی [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] مبارک [illegible] کارکنان [illegible] بعد از [illegible] بغداد آمده
[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] انجام شد قلاع [illegible]
[illegible] تحقیق نموده [illegible] لشکر [illegible] بصره [illegible]
ایران شد [illegible] در این وقت [illegible] خبر [illegible] انقلاب [illegible]
که شخصی [illegible] نام [illegible] آذربایجان [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] محمد علی بیک برادرزاده [illegible] که [illegible] کشته شد [illegible]

سپهدار ابراهیم خان بود و عسکر آذربایجان ... مطیع گردید ... اورا
برده ... که در دماغ داشت بیرون کرده ... نمود شعار ... و ...
... اهالی آنجا که ... فتنه و فساد ... جمع
... اهالی طبرستان نیز با دیگران شرکت نمودند حیدر خان
... محمد علی خان حاکم دربند بدفع آن فتنه و فساد مامور گردیدند حیدر خان
... مقتول شد عاشور خان بیگلربیگی آذربایجان و کریم خان حاکم ... محمد خان
... باشی در رکاب نصرالله میرزا با پانزده هزار نفر ملازمان رکاب
... مامور شدند پس از ورود ... معادل ... هزار نفر از اشرار
به قتل رسید فتنه و آشوب ... فساد آن جماعت بود منحسم گردید ...
... کرده در همین سال در مملکت فارس نیز اختلال روی داد توضیح این مقال آنکه محمد تقی
سابقا ... شد کلبعلی خان ... تقی خان بیگلربیگی فارس ... فتح مسقط
... حاصل نموده ... غرور ... در دماغ ... تقی خان ... جمعی از اعیان
فارس را با خود ... ساخته کلبعلی خان را مقتول نموده به شیراز آمده رایت
عصیان و طغیان برافراشت ... حسن خان ... قلر آقاسی ... مامور
... روز ... تقی خان محصور شد ... کرده ...

قتل و نهب در آمد میرزا تقی خان نیز گرفتار شد ... مقطوع ... چشم
... آورده ... پسرش را ... کور ...
... که بعد از این قضیه ... الامر ... سلام ...
... عظام ... بعد از ... حضرت ...
... که ... شاهزاده ... بود ...
تا آخر دولت آنجا بود اهالی استراباد با محمد حسن خان پسر فتحعلی خان قاجار
... که ... رسیده بود سر شورش و فساد
برآوردند محمد حسن خان قاجار که حاکم استراباد ... در رکاب نصرت ...
... بهبود خان ... قاجاریه ...
دشمن قدیم ... بود و محمد حسن خان ... قتل و نهب ...
محمد حسن خان فرار ... خلاصه موکب ... الامر ... بعد از
عزیمت آذربایجان فرموده ... ابراهیم خان بیگلربیگی برادرزاده
از آذربایجان ... داغستان ...
زمین ... در سال هزار و صد و پنجاه و هفت موکب ...
حرکت ...

فی ...

چند روزی لوای نهضت بجانب فارص برافراختند اطراف قلعهٔ فارص مضرب خیام ظفر
اختصاص شد احمد پاشا وزیر سابق که حال سرعسکری منصوب بود در فارص توقف
داشت گویا پاشایان تمامی عسکر از قلعه بیرون آمده بمجادله و مقابله اقدام
کردند اول روز چند فوج از لشکر جلادت اثر شکست یافته جمعی مقتول و [illegible] ماسور
بقیه بقلعه متحصن شدند روز چهاردهم ماه [illegible] نصرت اثر از اطراف رسیدند
قلعه را از جهات اربعه محصور نمودند سنگر و بروج متعدده ترتیب و انداختن خمپاره
نمودند جمعی دیگر چون احوال را بدین منوال دیدند شب هنگام فرار اختیار نمودند
سرعسکر نیز عبدالرحمن پاشا نامی را بحضور اقدس فرستاد و متعهد و ملتزم انجام
مطالب معهوده گردید فصل زمستان سرمای شدید آن سامان بهم رسید
لهذا حسب الاستدعای سرعسکر حضرت قدر قدرت از محاصره دست کشیده تشریف
فرمای گنجه و شروان گردیدند در شهر ذی حجه جمعی از لشکر [illegible]
لکزیه مخالفت ورزیده [illegible] تنبیه فرموده بمحال ارس تشریف فرما شدند
[illegible] هزار و یکصد و [illegible] برج خود را عازم ییلاق روان
گردیده در گنجه [illegible] خبر رسید که محمد یکن پاشا
[illegible] سابق و عسکر منصوب [illegible] لشکری بی پایان تعاقب

رسیده اند عبدالله پاشای جبه چی با احمد خان اردلانی که قبل از این
این دولت نموده جمعی از پاشایان و عسکر بیپایان [illegible] از موصل بجانب
ایران عازم شد علی [illegible] شاهزاده نصرالله میرزا با افواج ظفر امواج با استقبال
جماعت مزبوره از سمت موصل روانه گردیدند چون [illegible] میرزا [illegible] ابراهیم خان
شامل [illegible] روزی در کوکجه مجلس عیش و سرور آراسته هر دو را
عروسی نموده [illegible] ملک خراسان [illegible] ابراهیم خان
خان غالب [illegible] روانه تبریز [illegible] روز دیگر از کوکجه کوچ [illegible]
و مقابله سرعسکر نهضت نمودند از آن طرف سرعسکر در فارص توقف کرده
عازم ایروان شد موکب همایون نیز از آن طرف [illegible] ایروان محلی که
موسوم بمراد تپه و معسکر سابق جنگ عبدالله پاشا بود مقر و مضرب خیام ظفر
فرجام فرمود محمد یکن پاشا [illegible] که دهم ماه بود از قراری که نوشته اند
با صد و چهل هزار پیاده و سواره و توپخانه [illegible] اردوی همایون
مقام و مکان نموده روز دیگر از جانبین [illegible] صفوف [illegible] نوبت
[illegible] و لشکر [illegible]
[illegible] تیغ چون [illegible]

روی آن استمهال از شد با وجود آن در ... آن عثمان کردند تا آنکه از انفصال

خداوند قاهر چار لشکر از دوام ماگذر راه گذر پیش گرفته عازم فرار بشعار

پیش کرده بودند سرعسکر در لشکر شد لشکر نصرت اثر بر دو سه رول با فتح

... مصروف کردند علی الصباح سرعسکر بقاعده اقدام کرده قلعه در ربع ...

... وزنه و ... در کمال انبساط و اهتمام تسخیر مکان ... آورده

آمد بقاعده نموده بعد ... و کشور بعد از ادای ... و سکی اردوی

... بسیال نمودند ... عازم پای ... نمودند رسم ... خراب

لشکر عثمانی ... تمام اقدام نمودند در اعصار از روز که صیت

و ... اردو چاپار عراق رسید و اخبار جنگ نصرالله میرزا با لشکر عثمانی

... شدن جمعی از پاشایان ... و فرار خود سرعسکر با بقیه لشکر در ...

... رسانید ... لشکر خداوند یگانه بجا آورده همان ...

معرفت یکی از امرای ... سرعسکر روانه کرد از تخت ...

... سرعسکر را مرخص غیر مرخص رونی داده در همان شب نقد جان

نقایص از روح ... و لشکری ... پاشایان از جا در رفته آغاز

فرار ... که در اطراف ایشان بودند ... ایشان ...

انگاه

زنجاره ... جام و سایر اسباب ... انعام بتصرف لشکر نصرت ... زنجام دراهم

جمعی مقتول و برخی ... آمده ... تا درجه جائی انهار را تعاقب نمودند عدد قتیلان

بده دوازده هزار و اسیران به ... هزار رسید شاهنشاه ... ملاطفت شاهنشاهی

مرتب محمد خان ... از جانب حسن آقا که از معارف آن ولایت ...

بر سمت فارس و چهار هزار نفر را ... تبریز ...

بحضرت خود کار ... و شرط ... که موجب آن فساد بود

اظهار ... شد ... و هشتم ماه ... ظفر ... از مراو ... خراسان

در حرکت آمد روز چهارم ماه ذی حجه وارد اصفهان شدند در عرض راه ...

نفر ... از جانب سلاطین ... درگاه عالم پناه آمده نامه

و هدایا رسانیدند مقصود اظهار ارادت ...

چون ملک توران ... شاهنشاه ایران است یکی از چاکران دربار

بجهة تعیین حدود و ثغور ... توران ... آمده ...

... ساز و جوابی باصواب با تحف ... [۲]

بعده فرستادن انجام کار ... فراغ از امور ...

بنیران ... در ... محرم سال هزار و صد و پنجاه ... از راه ...

[۲] بسفیران

عازم ارض اقدس گشته شب دهم ماه صفر وارد شدند شب پنجم ربیع الاول
بسر قلعه عمارات کلات شتافتند پس از چند روز عزیمت عراق فرموده
در این اوان لطیف افندی در جواب مراسله که بعد از فتنه محمد تقی با آستانه ارسال
شده بود بسکاهاری از جانب سلطان آل عثمان آمد صورت مصالحه نامه بخبر
با نامه مشار الیه سپرده شده سپهسالاری مرحب کرد و احمد افندی نام که در
وزارت باشه بود با هدایا و تحف مجدد آمد از اصفهان مصطفی خان شاملو و میرزا
مهدی خان منشی باشی به سفارت با جواب صورت مصالحه نامه با هدایا که از آن
جمله تخت طلای مرصعی بود با هدایا ف در دهم محرم سال هزار و صد و شصت هجران
و لیکن چون عازم مملکت روم و شاهنشاه والاجاه از راه کرمان روانه خراسان
گردیدند میرزا مهدی خان استرابادی منشی الممالک که از طرز تحریر انشاء طراز است
که این عرایض صادق القول و تاریخ را تفصیل در حیات نادری مسوده نموده
و بقیه را بعد از اختتام دولت نادریه نوشته است مختصر است تاریخ صحیح
نادری این می نویسد که نادر شاه از بدو کار الا مراجعت از سفر اخیر
داغستان که اوایل ادبار بود در همه امر اسم جهانگیری و ملک داری
در عقب پروری یگانه زمانه بود ولی بعد قضاء الله رابطه زیادتی قهر او

دیگرنه

و کثرت درهم و دینار و مخالفت اهالی ایران و از هر گوشه و کنار که مخالف
طبع غیور شهریار بود و از حسن سلوک رای برگردانیده به تیغ خونریز بی آب
و آوه نیک و بد را علی السواد حواله جات گرانه و مطالبات بیحساب
بمرتبه اسراف اقدام نمود و در هر یک از منازل که سواری از رود کس
زمین و برقرار بر پای نمود و در حرکت از صفاهان چند تن از مسلمانان
و هنود و ارمنی را در میدان نقش جهان اصفهان به آتش عذاب داد و در حوش
و در منزل کرمان قرب هفتاد تن از اعیان و معارف فارس را نفی معمول
و برخی کور و پاره را مثله از دست و پا نموده نفر دیگر که اسم
می برد در آن بارگاه بار و محرم اسرار بوده اند تقاعد از حال
دولت این زمانه که دشمنان دوست نماینده به نفیه قیامت رسانه اصحاب انجمن را
خود منظور شده هشت محیط طهور سرسا شدند تا آنکه تمامی اهالی ایران و عموم
شهرها و منوبان چاکران از راه هر راس از زخار و نفوذ حاصل کردند در همین
سال اهالی سیستان به طغیان درحقیقت با تمام اهل ایران هم داستان شدند
علی قلیخان برادرزاده طهماسب خان سردار جلایر به انتظام درحقیقت
بقتل و اسر ایشان مامور گردیدند با شتر و چاپارهای سیستان محل بر بعد باشد و ارسال

دیگری که در باب علی قلی خان و دیگری در زمان نام طهماسب خان نوشته بود بدست
پادشاه رسانیدند مضمون غلاظ و شداد نامه‌ها و اوامر مورد شدت آن دو نفر
تیر صطراز از یکدیگر بیرون آمد طهماسب خان در مقام انکار آن
کار بر آمد علی قلی خان از ... سهم ساخته بهرات آمد داخل خود را به تمامی
به آن ولایت اکراد خبوشان نسبت حبه اسحق با رضا همراه برد و بعد پادشاه
شد که ... نتیجه حضور نعمت سابقه و ثبته خبوشانی از مشهد مقدس
نهضت نمود در شب یکشنبه جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت که آخر
عمر دولتش بود در منزل فتح آباد خبوشان که حال قوچان می‌نامند با غزا
علی بیگ خان محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک افشار طارمی و قوجه بیک
گوند ... افشار ... اروی ... و محمد صالح خان قرخلو افشار
ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی و کسبک چی باشی با جمعی از مشعلین سراپرده
خاصه پادشاه را مقتول ساخته و در میدان اردو انداختند چون
مدت سلطنت ... سال ... انقلابات شدید در مملکت ایران
... حالات ... جهات رسم معدلت و رعیت پروری ... ستمکاری
رسم ... تبدیل نموده بود تاریخ کشتن او را در مدرک ... رفت گفته اند

جمعی اصحاب ... افاغنه و اوزبک که در ولیعهد او نادری بودند با اتفاق احمد خان
ابدالی با اهالی ایرانی در مقام نزاع و جدال در آمده غالب شدند اموال
اردو را غارت نموده بقندهار و ماوراءالنهر روانه گردیدند علی قلی خان
بعد از استماع این خبر از هرات بجانب مشهد آمد غلام خود سهراب نام
با جمعی از بختیاری بجانب کلات فرستاد چون در کار گذشته و توپ
و قلال که نشسته بود یکی از مشعلین به پیچ نردبانی بجبه او را از آن راه گذشته بقلعه
برد و ... ساخته و بر داشتن ... فراموش نموده با موبدین از حرم انتقال
شاه و کام ... همان زمان برقرار بام برآمدند قلعه را منصرف شدند نصر الله
میرزا و امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا که از مقدمه خبر بودند مستحضر شده از
دروازه ... دیگر فرار اختیار نمودند کاظم خان نام برادر دیگر علی قلی خان
چون در آنجا بود به تعاقب ایشان شتافت ولی دست نیافت و دست
محمد خان نام که قورچی خود نصر الله میرزا بود بجهه آنکه حقوق احسان از ملتفت
دست برنداشت با امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا رسیده از زه فرسنگی دیگر گرد اینها
قربان علی نام منسوب خود را به تعاقب نصر الله میرزا و امام قلی میرزا ... و بر
باو رسیده بقصبه شمشیر شاهزاده بر زمین غلطیده ... قراولان مرو ... دو جا ...

گرفتار کرده و به کلات آوردند رضاقلی میرزای کور با پانزده نفر از اولاد
عادلشاه و کور پادشاه و خود را کور فرستادند سه نفر شاهزاده را با [illegible]
بقتل رسانیدند امامقلی میرزا و نصرالله میرزا چون وارد عالم جوانی شده بودند
فرار نمودند بجانب اصفهان شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله بود
بجهت مصلحتی در مشهد نگاهش داشته شهرت دادند محمدعلی خان قاجار کشیکچی باشی
و ملا علی اکبر ملاباشی را نیز بقتل رسانیدند بعضی از کورخانوی شاهزادگان
با بقیه اولاد بابا علی بیک کوسه احمدلو را به دیار آخرت فرستاد در همان
اثنا در خانس شخصی مجهول النسب بنام میرزای مجهول شده جمعی فراهم کرده تبریز را گرفت
رضاخان پسر ملو حاکم شهر را کشت امیر اصلان خان سردار آذربایجان برسر او
تاخته اسیرش ساخت کورش کرده به ایران فرستاد ابراهیم خان بقتلش رسانید
در هیئت دیهیم جاوری از اینکه شاهزاده بعد از مقدمه کشتن نادری بود
علیقلیخان برادرزاده در بدبخانه سلطنت جلوس کرده خود را عادلشاه
نامید هستی کرد از این زمان وجه نقد و جواهر و طلا و نقره آلات و سایر اسباب
که از بهاء القدر ولاتحصی که در کلات مخزون بود نقل مشهد مقدس نمود
دست تعدی به سراق گشاد تمام اهل قلعه بهر کس حصه داد ابراهیم خان

برادر خود

برادر خود را بحکومت عراق و اصفهان فرستاد سهراب بیک غلام صاحب
جمعدار تمام امور و مهام منوط خود بلهو و لعب و هرزه‌گی که عیش و سرور
بی‌مانند مشغول گردید ایلات و خانه‌وارهای اطراف ایشان که عیش در جهان
آورده و در این هنگام بالاجماع کوچیده بوطن مألوف و بمقام خود معاودت
کردند حضرات قوچانی که در کمال ثروت و عقل بودند از خدمت عادلشاه
استعفا جستند عادلشاه بتنبیه ایشان رفت اهالی را استمالت ساخت بجانب مازندران
شتافت بسبب قحط و غلا هفت ماه در مازندران اقامت نمود چون برادر خود
نمایان خود سری از ابراهیم خان احساس کرد حسب الصلاح سعیدالممالک
سهراب خان معتمد خود را آنجا فرستاد که غافل گیر نموده گرفتار نماید
ابراهیم خان استنباط مطلب نموده سهراب خان را مقتول ساخت صالح خان
و محمد خان و موسی خان قاجار درشاه و اقاغنه را با جان [illegible]
موافق مدعای خود نمود قیم خان قرقلو افشار صاحب جمعدار کار را بی
خود کرده کوس مخالفت عادلشاه بلند آوازه ساخت امیر اصلان خان
نیز از آذربایجان حصار را با خود یار کرد عازم قزوین شده علیشاه نیز با
سپاه بی پایان از مازندران حرکت نمود ابراهیم خان اولاجی را با لشکر گران

شاه این سر را داد امیرخان لذا با رتبک توپچی باشی را دستگیر و کرمانیان را
بجوره شمشیر کشیدند پس از آن در سلطنه بنالانی قرقیقین روی داد لشکر عراق
که نگاه بیلی در این یک سال عادت داشتند بدین جنگ و جدال قرار آخر جستند
کرده علی شاه نیز ناچار گریز اختیار کرده از راه طهران عازم مازندران
که بعد از دختر نفتش آنجا بود روان گردید اهالی طهران او را گرفته نزد ابراهیم خان
بردند چون در ورود مکحول البصر گردید پس از آن امیر اصلان خان سر طغیان
گرد و مجادله و محاربه انجامید امیر اصلان خان شکست خورده بجانب آذربایجان
فرار کرد محمد کاظم خان قراداغلو که نادرشاه جهان قیس را تباه نموده بود او را
گرفته نزد ابراهیم خان فرستاد و او هم بقتل رسید قشداری کلی بهم رسانید عدد
لشکرش به صد و بیست هزار رسید حسین بیک برادر کوچک خود را بسردار
و بجرا سان فرستاد که شاهرخ میرزا باید پادشاه باشد حسین بیک چون
بمشهد رسید اعاظم و اعیان آنجا از برای شاهزاده رضا ندادند حسین بیک
حرب ... ده شاهزاده را خواستند بر تخت سلطنت متمکن سازند شاهزاده
انکار نموده ... صد ... صفویه ... شاهزاده را مطلقا رضا
نموده جلوس کرد در هشتم شهر شوال هزار و صد و شصت و یک که سلطان اعظم با

جلوس

جلوس سلطان است خطبه سلطنت بنامش خوانده شد ابراهیم خان بعد از اطلاع
در هفدهم شهر ذی حجه همان سال در تبریز جلوس کرده خطبه خوانده محمد خان
افشار را در دارالسلطنه ... صاحب اختیار کرده با قریب صد هزار لشکر
بجانب خراسان نهضت نمود شاهرخ شاه نیز با جمعی لشکر خراسان مستقبل
آمده قبل از تلاقی که ابراهیم خان با قریب به سمنان رسید امیرخان ...
از شاه منهزم گردید در سنه ... در سمنان متحصن شد بعد از این کار لشکر ابراهیم خان
شاهی هر طرف رو به ادبار می نهادند چون خبر دستگیری ابراهیم شاه به میرزا ...
میرزا سید محمد که همشیره زاده شاه شهید شاه سلطان حسین بود را که بعد از
خان غلجه در قم بودند فرار اختیار قم نمودند در ورود آنجا بی ...
و ایرانی مخالفت روی داد اما قلعه نفیسی از اهالی قم را مقتول نموده کاشان
رسانیده ... در کاشان نیز قتل و غارت بعمل آورده عازم قندهار شدند
شاهرخ شاه که در ... مشرف بود مرتضی خان افشار طارمی نیز او
در باب حضور سرداری عراق و محمد علی خان تکلو را بعد از ... الفتح آن
... را بحکومت اصفهان ... ساخته مرتضی قلیخان ... با تمام
کار ابراهیم شاه تاکید ... مرتضی قلیخان ... افشار خان سردار و محمد علی خان

بسرداری [...] در نواحی خمسه ابراهیم شاه بدست شاه‌وردی خان نام دستگیر
گردید حسب الامر شاهرخ شاه ابراهیم شاه در عرض راه و عادل شاه نیز در [...]
مقتول شدند پس از ایامی معدود میر علم خان عرب با جمعی امرا استیلا یافته
شاهرخ را [...] گرفته کور کردند و میرزا سید محمد متولی را که از اولاد شاه سلیمان باشد
بسریر سلطنت نشانیدند [...] خان [...] را حاکم عراق [...] ایشان [...]
سرداری او با کمال محمد حسن خان پسر فتحعلی خان قاجار را سردار استرآباد و مازندران
نموده و فرستادند پس از اندک روزی طایفه جلایر و اکراد [...] بحمایت
بنده شاه سلیمان را گرفته کور نمودند و [...] شاهرخ شاه را [...] بر
داشتند میر علم خان چون از این ماجرا مطلع گردید با جمعیتی تمام بمشهد مقدس شتافت
[...] شاه را [...] داده چون کمکی [...] حاصل شده بود [...]
تمام امارت خراسان کردند احمد خان ابدالی [...] شاهی [...]
[...] قندهار [...] سلطنت احتشام [...] و [...] عازم تسخیر خراسان
شد میر علم خان [...] خودداری [...] شاه با ابراهیم خان [...]
[...] بدست [...] بقتل رسید
[...] در مقام تسخیر الکای خراسان برآمد جمعی را [...] سرداری شاه پسند خان

افغان

افغان بجانب سمنان و دامغان فرستاده مورثین از محمد حسن خان قاجار
سردار مازندران و استرآباد همچنانکه تفصیلش در حالات سلسله سلاطین قاجاریه
ذکر خواهد شد شکست فاحش خورده مراجعت بمشهد مقدس نمودند [...]
اول کار [...] صاحب بلاد ایران [...] بود جمیع ایشان را [...]
[...] شاهرخ شاه واگذار نموده [...] سکه و خطبه بنام او
باشد مهر [...] نام [...] شاهرخ شاه سجع مهر را این نقش کرد
یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه محالات جام
باخرز و تربت حیدریه و خواف و ترشیز که مابین مشهد و هرات واقع است
از مشهد مقدس موضوع و جزو هرات قرار داده مراجعت بقندهار کرد و شاهرخ
در خراسان حرکت مذبوحی کرده شبی را بروز میرسانید تا در زمان سلطنت
آقا محمد خان قاجار چنانکه بشرح واله مرقوم خواهد شد بدست آمده مقتول شد
نادر میرزا نام پسرش مجدد در مشهد مقدس [...] در ایام سلطنت
فتحعلی شاه قاجار چنانکه نگارش خواهد یافت با اولاد و خانواده گرفتار [...]
نابود شدند [...] که [...] طایفه این سلسله [...]
[...] از افراد [...] انشاء الله [...] بترتیب

حقیقت مدعا آنچه بقدر امکان در مقام صدق و کذب برآمده در رشته تحریر بیان
خواهد کشید آنکه در مقام القاب و تعظیم دیگر هم نادرست و مبالغه شده حق مقام
این است که از زمان هجرت الی این ساعت سلطانی از اهل ایران که مقابل با سلاطین
قاهره خارجه توان نمود نداشته ایم چنانکه تیمور گورکان و هلاکو خان و سلطان
محمود را مقابل با سلاطین خارجه شماریم عین جهالت است زیرا که این نامبردگان
هیچ یک از اهل ایران نبوده اند ایران را چون سایر ممالک بحیطه تصرف کشیده اند
حالات سایر سلاطین که از اهل ایرانند ظاهر و هویداست در اینصورت آنچه در تعریف
و توصیف مبالغه شود بیجاست زیرا که وجود نادرش سبب مفاخرت است که با تقلب
لشکر و زر و عدم سکه ملک و کشور و نمودن از جا تواند سلطنت نداشتن علم از جمله
ریاست و حکومت و زر و مال حیلها و شاهان حیل را دلیل ساختن او دلیل بر بوده
العلم عند الله و هم من الله بودن است حال که بتفضل خداوند متعال حالات
سلاطین صفویه و افشار با افاغنه رقم زده خامه صداقت ختام آمد رجوع بذکر
حالات نمه حکام فارس از زمان تغلب افاغنه الی این ایام مجملاً اقدام مینماید
اگرچه تفصیل زمان افاغنه و افشاریه حالات حاکم و محکوم فارس را هیچ قدر مرتب
متوجه نشده آمد بر این بنده معلوم نمود تا آنکه در این اوقات رساله مختصری

بخط خود مرحوم

بخط خود مرحوم میرزا محمد کلانتر سابق فارس که در سال یکهزار و دویست هجری
در دار الخلافه طهران مجبوراً متوقف بوده شرح حالات خود را نوشته است
ملاحظه شد آنچه را متعلق بحالات فارس بود در رشته تحریر کشید میرزا محمد از سادات
عالیه درجات شیراز است والدش میرزا ابوالقاسم نام از احفاد سید محمد قاسم
که عالمی فاضل و معاصر با شاه اسمعیل صفوی بوده است شرح حالاتش در
تاریخ حبیب السیر مسطور است والده اش از سلسله میر سید شریف جرجانی
معروف است در اوایل تغلب افاغنه پانزده سال عمر داشته مینویسد
که محمود مردود بعد از تصرف اصفهان فوجی را بتسخیر شیراز مأمور نمود میرزا
عبدالکریم نام که اصلاً شیرازی و ساکن اصفهان و درویش مسلک بود
چون افاغنه را نسبت باین طایفه و طبقه اعتقادی و ارادتی بلیا شد
محمود را نسبت بمشار الیه التفاتی و محبتی بود در مقام رفع این غائله برآمده
بجهت تدبیر و نیکوئی تقریر او را از صرافت و فرستادن لشکر منصرف ساخت
بر حسب خواهش میرزا عبدالکریم امامقلی خان و آقا خان شاملو بحکومت لار
و شیراز تعیین نمود رقمی باین مضمون باهالی فارس نگاشت که چون پادشاه
دستگیر و دار السلطنه متصرف ما آمده حسب الاستدعای میرزا عبدالکریم

تعیین سردار و قشون را موقوف دو نفر از اعیان قزلباش را گرفت
فرستادیم شما اطاعت ایشان کرده بر مال و جان خود رحم کنید و الا شما خواهد
رسید آنچه باصفهان رسید میرزا عبدالکریم نیز با اعاظم و اعیان نگاشت
لازمه نصایح و خیرخواهی بعمل آورد و خوانین با معدودی خدمه و حواشی
بشیراز آمدند میرزا مهدی نام که شیخ الاسلام و از سادات نسابه بود آن
اوقات در شیراز مطاع و مبسوط الید بود اجامره و اوباش را تحریک نمود
که خوانین را بعد از نهب و افتضاح محبوس نمودند محمود بعد از استماع
این واقعه زبردست خان نام را با لشکری خون آشام بشیراز فرستاد بعد از ورود
بحوالی شیراز اهالی سمغان که قریه ایست از توابع کازرون و خنج و جویم و
سایر گرمسیرات که سنی مذهب بودند بمعاونت آمده مدت نه ماه تمام شهر
محصور بود پس از خرابیها و مردن جمعی کثیر که هفتاد و هشتاد هزار نفر صغیر و کبیر اناث
و ذکور بود بواسطه گرسنگی و فقدان آذوقه شهر بتصرف درآمد و از سال یکهزار و
یکصد و سی و شش الی خروج نادرشاه شیراز بتصرف افاغنه بود بعد از مقدمه
شکست اشرف سلطان در مهماندوست فرهاد بیک قورچی رکاب بارقام نادری
مژده فتح را بشیراز رسانید افاغنه شیراز مضطرب و مشوش شده با ده نفر از اعیان

کدخدا

شیراز عهد و پیمان نمودند که چنانچه اشرف غالب شود افاغنه رعایت اهالی
فارس را اهمال نکنند از دست ندهند اگر قضیه بعکس شود افاغنه بدون اهانت
و تعرض از شیراز حرکت کرده بسمت ولایت خود روند ولی بوعده وفا نشد بعد از
رسیدن اخبار الواط و اشرار در مقام قتل و نهب و اسر افاغنه درآمده حتی الامکان خود
داری و کوتاهی نمودند افاغنه آن شب را در نارین قلعه بخودداری پرداخته علی الصباح
باتفاق معاونین گرمسیری بشهر هجوم نموده در مدت دو ساعت تمام شهر را بحیطه تصرف
از قتل و اسر و نهب کوتاهی نمودند اهالی شهر آنچه از قتل و اسر نجات یافتند اهل و
عیال برداشته برهنه و عریان بسمت بلوکات فرار نمودند از اتفاقات عجیبه
این هنگامه در اول برج عقرب بود هر روز بارش و تمام شب برف می آمد
بشدتی که خبر از طوفان نوح میداد چهار پنج نفر از اعیان شهر را افاغنه گردن زدند
و اتباعشان پس از شدت سرما و عدم آذوقه هر روزه جمعی روانه دیار عدم میشدند
در همین حیص و بیص ناخوشی وبا هم رسید البته در این مدت سی هزار نفر متجاوز در
سلک خاموشان منسلک شدند این بلا رفع نشده زاد فی الطنبور نغمه اخری
اشرف سلطان با تمام افاغنه که در ایران متفرق بودند فرار و در شیراز جمعیت
نمودند چون خبر حرکت نادر از اصفهان بجانب شیراز باشرف رسید حکم نمود که اکثر

مرد در شیراز نماند گردن بزنند لهذا شهر خراب و ویران تقیة السیف مردم بلوکات
حیران و سرگردان بودند پس از ورود موکب نادری و ظهور عنایت و التفات
بعموم اهالی فارس مردم متدرجا بخانه خراب معاودت و ولایت رو بآبادی
نهاد محمد علی خان قولر آقاسی شاه طهماسب بحکومت معین گردید از راه پاک
طینتی و نیکو فطرتی حکم بتعمیر عمارات و احداث قنوات و غرس اشجار باغات نمود
محصلان کافی بر ارباب و رعایا تعیین نمود در مدت دو سه سال شیراز رشک
خلد برین گردید باغات دیوانی مشهوره باغ شاه و باغ فردوس و خلد برین و فتح آباد
و حسین آباد و عیش آباد و گلاب کده و حسن بیگی و شرف و سعد آباد خرگاهی و نکابادی
جعفرآباد و مصلی و چهار باغ و محمودآباد و قوام آباد و باغات سرکت و دلگشا
و غیرها معمور و مغروس شد البته بدون گزاف و اغراق بدون قصرالدشت و چهار
موضع قریب سی هزار اصله سرو و کاج و چنار بشماره می آمد در اصل بلده نیز از
کثرت اشجار مثمر و غیر مثمر اهالی بلد محتاج بسیر باغات خارج شهر نبودند سی اصله
نخل هنوز در شهر باقی بود در ایام حکومت احمد سلطان مروی فتنه و فساد محمد خان
بلوچ اهل فارس از غضب نادری محفوظ شدند در ایام حکومت تقی خان شیرازی
از هندوستان حکم پادشاهی بجهة تسخیر عمان بشار الیه سید باتفاق کلبعلی خان کوسه

احمدلو

احمدلو که خالوی شاهزادگان و سردار فارس بود روانه مسقط و بر عمان شدند
پس از ظهور فتح و ظفر بالکلیه کمر بنای کاوش گذارده اسناد قصور در خدمت بیکدیگر
داده بعرض عرایض پرداختند لهذا محمد حسین خان قرقلو امیراخور بسرداری
تعیین و کلبعلی خان احضار شد سه نفر از کارگذاران تقی خان موسوم بمیرزا محمدعلی
کوچک و میرزا صابر و آقا علی نقی منشی بجهة اینکه بعرض رسیده بود که مبالغی
از مال دیوان از میان برداشته اند محصلان غلاظ و شداد باحضار آنها آمد
تقیخان بدست آویز اینکه بزیارت مکه معظمه رفته اند نفرستاد و چون عذر و بهانه
در صماخ نادری راه نداشت مجدد و بتاکید تمام آنها را خواستند لهذا تقی خان
بخیال عصیان و طغیان افتاد و جمعی را بر خود یار و همدست نموده به بندرعباسی
آمد در آنجا بقتل کلبعلی خان اقدام نموده بظاهر یاغی شد محمد حسین خان سردار جدید
نیز با اسمای جمعیت و شتلستانی از بندر کنگ عازم شیراز شد محمد حسین خان
سبقت جسته داخل شهر شد میرزا اسمعیل نام برادر تقی خان بیگلربیگی که نایب الحکومه
بود گرفته باردوی پادشاهی فرستاد و امداد و کمک طلبید تقیخان با دو هزار نفر
بحوالی شیراز رسید محمد حسین خان واهمه کرده از شهر خارج شد بکازرون رفت تقیخان
داخل شهر شد بقلعه داری اقدام نمود چون حسب الامر پادشاهی لشکر مأموره از اطراف

رسید شیراز را محاصره نمودند مدت چهار ماه و نیم طول کشید بیرون و درون
شهر از باغات و بساتین و عمارات پاک و مصفی شده خراب و ویران گردید
بالاخره شهر مسخر شد و ناموس مردم بهدر رفت اسرای شیراز بکابل و قندهار
و بخارا رسید تقیخان با چند نفر از جماعت قاجاریه و افغان و کرد که در این ایام
بدور او جمع شده بودند فرار نمودند بعد از دو روز گرفتار شد با سه پسر باصفهان
بردند در آنجا حسب الامر او را واحد العین و مقطوع الانثیین نمودند برادر و
پسرانش را اسیر بردند عیال آنها را فروختند در این مرتبه ویرانی شهر بدرجه
ایام افغانی رسید پس از انقضاء ایام محاصره ناخوشی وبا بروز کرد چهارده هزار
نفر تلف شد بعد از تقیخان میرحسن بیگ داروغه و بازار و پس از او حاتم خان
کرد بادلو بحکومت آمدند حسن سلوکی ظاهر ساختند پس از آنها قباقلی خان نام
قورت چارچی باشی بحکومت تعیین شد ظالم و جبار و ستمکار بود بر اشمالی آقا علینقی
محصص و مهدی بیک سروستانی و شیخ جعفر داروغه و خواجه عبد الرضای نامی
که آنوقت از معارف بودند مردم را مصادره مینمود ده هزار تومان از اصناف
شهر گرفت که غله و شلتوک میدهیم آنهم ندادند در آن حیص و بیص موکب پادشاهی
وارد اصفهان محصلان شد و باحضار دویست نفر از معارف فارس و قباقلیخان

بیگلربیگی آمد قیاقلی خان خیال فرار نمود اموال و عیال خود را بمهدی بیک سروستانی
سپرد که بسمت بندرعباس ببرند خودش بخفرک و مرودشت رفت که بآنها ملحق شود
مهدی بیک عیال و اموال او را از گوار بشیراز برگردانید بمیرزا حسین صاحب اختیار
و حاجی حسین نفر و حاجی هاشم و حاجی تقی و آقا صالح داروغه و بقیه کدخدایان که
از معارف بودند سپرده قبض گرفت باردو رفت بیگلربیگی بعد از شنیدن این حکایت
بشیراز مراجعت اهل و عیال خود را برداشت که فرار نماید اهالی شهر او را گرفته
بمحصلان پادشاهی که بجهة کوچانیدن ایلات رحمی و ششبلوکی مأمور بودند سپرده عازم
اردو شدند در عرض راه او هم تریاک خورده بجهنم واصل شد چون اعلیحضرت شاهی
بجهة مخالفت بیگلربیگی باراده قتل عام شیراز عازم بود پس از استماع این مقدمات
از نوانات فسخ عزیمت فرموده بکرمان تشریف بردند عمال و اعیان فارس
در کرمان شرفیاب شدند بقاعده کلیه در مقام بدگوئی و بدجوئی یکدیگر برآمدند خصوص
آقا علی نقی محصص مبلغ سیصد هزار تومان اخذ و عمل یکدیگر را قلم دادند حسب الامر
پادشاهی میرزا باقر کلانتر و میرزا اسمعیل مستوفی که هشت نفر بودند کور نموده بقراچیان
سپردند بعد از سه روز آقا علی نقی را طلبیده فرمودند آقای محصص تو که تمام مردم
را باخذ عمل و تقلب نسبت دادی خودت چه خورده و چه تقلب کرده عرض میکند به پادشاه

هیچ پوشیده نیست فرمایش میشود از این فقره ازمن عالم السر والخفیاتم دفعی حکم
بکندن چشمهای او میشود پس از آن میرزا حسین را لقب صاحب اختیاری داد و
میرزا محمد صاحب این رساله را که همشیره زاده میرزا حسین بود بمنصب کلانتری برقرار
فرمودند بعد از آن علی نقی بیک سرحدی که اورا بلد خطاب میکردند اسامی عمال و اعیان را
جویا شدند هفتاد و پنج نفر بقلم آمد همگی را احضار بعد از مواخذه ها حکم شد که
میرزا حسین کلانتر فارس و کلانتر کرمان بنشینند قرار درستی بدهند بعد از سه روز
عرض نمایند میرزا محمد هم در دفترخانه نزد میرزا شفیع تبریزی که محاسب فارس و عراق
بود محاسبه نماید بعد از سه روز حکم شد که صاحب اختیار ده نفر از عمال را منتخب
نماید بقیه مهمان نسقچی باشی باشند آن ده نفر را طلبیده نفری پنجاه تومان مواجب قرار
دادند بقیه با محبوسین ها بنا و جمعی دیگر از متفرقه که دویست نفر میشدند گردن زده دو کله
منار ساختند بعد ها هفت هزار نفر افغان و اوزبک و قزلباش مامور بفارس نمودند
که باختیار صاحب اختیار باشند روزی سه تومان مواجب بصاحب اختیار
و روزی یک تومان مواجب علی نقی بیک سرحدی برقرار و او ضابط باشی و در وصول
مالیات با صاحب اختیار شرکت دادند محمد خان شاطرباشی بحکومت اصل شهر خزانه
داری و مبلغ دویست و پنجاه هزار تومان از مالیات و بقایا و ابواب جمع گرفته دو هزار

نفر نوکر فارسی نیز ابوابجمع صاحب اختیار شد مراجعت بشیراز نمودند شاطرباشی بعنایات
صالح داروغه و آقا علی نقی منشی و آقا محمد کرمانی و میرزا علی جابری در شهر ظلم و ستم را
بدرجه اعلی رسانیدند درین بین ها امورات پادشاهی مختل از هر گوشه و کنار بمخالفت
پرداخته صاحب اختیار میرزا محمد کلانتر را ببلوکات بوصول مالیات فرستاد
حین مراجعت قاصدی که خبر قتل نادرشاه را داشت بدست آمد میرزا محمد بعد از
ورود شهر محمد خان شاطرباشی را گرفته خزانه و وجوه را نصف بسپاه مامور و
نصف بصاحب اختیار قسمت شد لشکر مامور هر یک بجانب ولایات خود روانه
شدند درین هنگام الله وردی آقا نامی زنگنه مژده جلوس عادلشاه و حکومت
صالح خان را رسانید صاحب اختیار با او بمهربانی و مهمان نوازی سلوک میکرد
جمعی از اهل شهر و سادات سید بشارت مولا محرک او شده که صاحب اختیار را
گرفته خود حاکم باشند مدرسه خان را محکمه و سنگر قرار دادند آشوب و غوغا شد ولی
کاری از پیش نبردند هنگامه فرونشست صالح خان از اصفهان بنظام آباد سرحد آمده
علی نقی بیک را برداشته بشیراز آمد یکماه طول نکشید که ابوالحسن نام شیرازی لقب خانی
داده بحکومت شیراز از اصفهان فرستادند خبر ماموریت خود را اعلام نمود بعد خود وارد شد
بعد از چهار روز چاپار فرمان آورد که ابوالحسن خان حاکم و صالح خان سردار باشد این

دو نفر نیز بهم افتاده نظر فین در مقام اخذ و عمل بودند بیگلربیگی بسمت گرمسیرات سفر کرده
صاحب اختیار و حاجی حسین نفر با صالح خان همدست شدند در مراجعت او را اراده نمودند
باصفهان رفت طولی نکشید که شاهرخ شاه در خراسان جلوس کرده فرمان حکومت
باسم صاحب اختیار و سرداری باسم صالح خان فرستاد و از آنطرف ابراهیم شاه
تقیخان بغایری را بحکومت و میرزا حسین خوئی را بوزارت فرستاده انها را اراده نمودند
در آستانه شاه میرعلی حمزه سنگر بسته نشسته به ابراهیم شاه خبر دادند مشارالیه فتحعلیخان
افشار ارومی را بسرداری تعیین باصفهان رسید صالح خان صاحب اختیار را بدنبال ایشان
فرستاد که عبدعلیخان لاری که آنوقت معتبر بود با جمعیت خشت و کازرون بامداد
بیاورد و حاجی حسین نفر را همین خیال بیانه ایلات فرستاد و خود بخیال فرار و رفتن
بخراسان افتاد و میرزا محمد کلانتر باتفاق صالح خان بسمت یزد رفت عیال و اطفال خود
و صاحب اختیار را بخشت نزد مزارع محمد علی و رستم سلطان خشتی فرستاد و صاحب
اختیار با جمعیت دشتستان با عبدعلیخان و جمعیت خشت بکازرون آمد در آنجا خبر رسید
که صالح خان فرار و فتحعلیخان وارد شیراز شده صاحب اختیار بخیال حمام
داخل شهر کازرون میشود حسنعلی بیک ولد خواجه محمد رضا ضابط کازرون نفرستادگان
فتحعلیخان که باحضار او آمده بودند محرک میشود صاحب اختیار را در حمام گرفته عبدعلیخان

که خبر میشود با جمعیت خود آمده صاحب اختیار را از آنها میگیرد و بعد از آن
صاحب اختیار با جمعیت ببیلاخ آمده فتحعلیخان با جمعیت بآنجا رفته و دو روز
در مقابل یکدیگر نشستند پس مصلحان خیراندیش فیمابین را اصلاح داده عبدعلیخان
بلقب خانی و اسب یراق طلا مخلع صاحب اختیار نیز بطریق اولی همگی وارد
شیراز گردیدند هریک بشغل خود مشغول شدند صالح خان از یزد بخیال خراسان
بود که خبر اختلال ابراهیم شاه رسید لهذا با یکهزار نفر پیاده و سواره و حاجی خان برادر
نصیرخان لاری با برقو مراجعت کرد فتحعلیخان افشار با جمعیت بعزم دفع صالح خان
حرکت کرد بزرقان آمد عبدعلیخان لاری در شیراز بنه و اسباب او را غارت نمود
عیال او را محبوس نمود صاحب اختیار عیال او را مرخص و روانه کرد فتحعلیخان باصفهان
رفت صالح خان مراجعت بشیراز نموده مدت دو سال بحکومت اشتغال ورزید حاجی
خان لاری در همین ایام فوت شده عبدعلیخان دشتستانی چون در سر هوای مخالفت
داشت صالح خان او را بدستیاری معصومعلیخان افشار و حسنعلی خان کازرونی
محبوس و روانه سفر آخرت نمود در همین اوقات علیمردان خان بختیاری که شرح
حالاتش در تاریخ زندیه مسطور است بجانب شیراز آمد صالح خان در کام فیروز استقبال
کرده بعد از محاربه مغلوب شد علیمردان خان بشیراز آمده متصرف شده برادر همایی

علی نقی بیک سرحدی و آقا صالح داروغه و غیرهما آنچه لازمه سور سلوک
واخذ و عمل بود بعمل آورد و مالیات یکساله که یکصد و سی هزار تومان بود
چهار صد هزار تومان حواله نمود و بالمره اهل مملکت یا فراری یا یاغی شدند
خواجه محمد کلانتر سیاخ و حاجی علی ضابط نیریز و آقا صادق فیروزآبادی را
واحد العین ساخت و خود بعزم تسخیر جهرم و تدمیر احمد خان جهرمی ببلوک فا
رفت بعلت خبر مخالفت مرحوم وکیل از راه خفر و کوار بشیراز مراجعت
نمود ولی این بلوکات را پایمال حوادث ساخت فوجی را بسمت کازرون
فرستاد معصوم علی خان افشار را نایب الحکومه کرد و خود بدشت ارژن رفت
مامورین کازرون را تاخت کاملی نموده عازم مراجعت شدند محمد علیخان
خشتی در کتل هوشنگ و پیره زن بآنها رسیده قریب بسیصد نفر از
بختیاری مقتول و ماسور نمود اموال و عیال کازرونی ها را استرداد نمود
علیمردان خان روز بعد وارد کازرون شد چون دیاری در آن دیار
باقی نبود توقف نکرده از راه شولستان بسمت اصفهان مراجعت نمود
رسید بآن آنچه رسید در آن اثنا میرزا ابو الحسن خان شیرازی از جانب
مرحوم وکیل بحکومت تعیین شده بباجگاه رسید معصوم علیخان افشار نایب

الحکومه

الحکومه بعزم استقبال بباجگاه رفت ولی او را گرفته محبوسا بشیراز آورد و حین
ورود اهل شهر هجوم آورده معصوم علیخان را کشتند ابو الحسن خان باعانت
محمد علیخان خشتی آقا صالح داروغه را کور کرد و آقا علی نقی را کلانتر ساخت
پس از چندی آقا علی نقی باعانت محمد علیخان خشتی بکازرون رفت در آنجا
جماعت دشتستانی او را بقتل رسانیدند درین اثنا جمعی از جانب مرحوم وکیل
بشیراز آمده بدستیاری سید عبد الغنی مولا و نوروز سلطان کرائی آقا علینقی را
بقتل رسانیدند این همه وقایع در عرض یکسال بظهور رسید بعد ازین مقدمات
هاشمخان بیات بمجالست اشرف سلطان کوهمره لوای طغیان برافراشت
آقا صالح داروغه کور و آقا هاشم سمسار کدخدای حیدر یخانه را مقتول نمود
با میر مهدیخان جباره و الله قلی آقای زنگنه و چند نفر از خوانین کرد و بیات
ساخته بحکومت پرداخت صالح خان بیات که در اصفهان بود در خدمت
مرحوم وکیل بسر میبرد بحکومت فارس آمد هاشمخان او را استقبال کرده
داخل شهر نمود ولی خود بلوازم حکومت میپرداخت ایلات قشقائی را بالتمام
غارت نمود درین هنگام مرحوم وکیل که از آزاد خان شکست خورده بود از
راه کازرون بخشت رفت آزاد خان افغان علی التعاقب بمرودشت آمد در

ابوالحسن خان بقتل رسانید
و بعد با محمد علیخان

تخت جمشید متوقف شد مطلب خان کربالی بقدر دو هزار نفر لشنی و مال احمدی
و کربالی بمقابله آزاد خان اقدام نمود و شکست کاملی یافته دستگیر گشت
آزاد خان بخشت رفت در آنجا شکست خورده مراجعت نموده روزی در شیراز
توقف کرده صالح خان بیات را بحکومت تعیین نموده خود باصفهان رفت
مرحوم وکیل با جمعیت دشتستانی و ممسنی و کازرونی بشیراز آمده دوازده روز
در حافظیه متوقف شد چندین مرتبه باستمالت صالح خان فرستاده فایده
نبخشید تا آنکه نبی خان بیات و هادی خان لشنی دروازه اصفهان را بدست داده
صالح خان مقتول شد الله وردی آقای زنگنه نیز بقتل رسید در همان اوقات
میرزا حسین صاحب اختیار مرحوم شد میرزا محمد همشیرزاده او کلانتر با استقلال
گردید بفضل الله ایثار و تکلم بارید بعد از انقضای مدت حکومت صالح خان
بیات و هاشمخان بیات حکمرانی فارس تخت مرحوم وکیل نور الله مرقده
و باقی آنطایفه درآمد تفصیلش در ملوحالات زندیه مرقوم خواهد شد پس از آنکه
سلطان شهید آقا محمد خان قاجار فارس را بحوزه اختیار و اقتدار کشید حاجی
ابراهیم خان شیرازی را که بعد از فرار لطفعلی خان بیگلربیگی فارس بود بوزارت
و صدارت مخصوص نمود فتحعلی خان برادرزاده خود را که سمی جدش بود

و باین سبب باباخان مانند بلقب جهانبانی ملقب بایالت و دارائی فارس
اختصاص یافت تا تاریخکه لفظ تاریخ تاریخ اوست ز تخت آقا محمد خان شد و
نشست باباخان ولد اکبر خود شاهزاده محمد علی میرزا نایب الایاله فارس نمود
میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی بوزارتش برقرار نمود باندک زمانی
حسینقلیخان برادر کهتر خود را بحکومت فارس فرستاد چون مشارالیه بتمویهات
نفسانی و تسویلات شیطانی برادر اکبر خود را یاغی شد و انجام کارش در
ملوحالات قاجاریه قلمی میشود محمد علیخان قاجار قوانلو که پادشاه با اجلال را
خال بود و میرزا محمد خان ولد اکبر حاجی ابراهیمخان شیرازی اعتماد الدوله
معا بانتظام امور فارس مأمور شدند در سال هزار و دویست و چهارده فرمانفرمای
تخت گاه جم بفرزند محتشم خود حسینعلی میرزا که یازده ساله بود عنایت رفت چراغعلیخان
نوائی که از امرا آراسته بتدبیر و کافی بود بوزارتش روان فرمود پس از چندی
نصرالله خان قراگوزلو که ترکی ساده و پیری سالخورده بود بوزارت آمد میگویند
در ایام وزارت دو نفر در باب معامله یک راس اسب بخان وزیر عارض میشوند
مشتری پیری و نداشتن دندان را عیب بارگیر میشمارد خان وزیر دهان خود را
باز کرده بمشتری ملامت آغاز میکند که من هم دندان ندارم و پیرم با وجود

این در ملک شما وزیرم پس از ایامی معدود محمد نبی خان شیرازی که بواسطه برادر
زن بودن حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار صاحب مکنت و ثروت و مالک
ضیاع و عقار بود بوزارت اختصاص یافت بعد از عزل مشار الیه میرزا یوسف
نام اشرفی مازندرانی که از مستوفیان پادشاهی بود بوزارت آمد چون مردی
تندخو و زیاده گو بود اهالی فارس با آنکه هیچوقت جز نفاق اتفاق ندارند متفق
شده نواب عالیه والده فرمانفرما را با خود همداستان نموده میرزای وزیر را
بدار الخلافه رجعت دادند بعد از وی چندی میرزا زین العابدین نام کاشانی
که خط نستعلیق را خوش مینوشت بامورات وزارتی اشتغال ورزید بعده آقا
محمد باقر کاشی تبعه و حواشی بهم رسانیده آنهم در میدان ارک ببعضی از اسباب ضرب
خنجر یکنفر از غلامان دیوانی مقتول شد حاجی میرزا رضا قلی نام که از معارف
مستوفیان عظام بود از دار الخلافه بوزارت آمد آنهم پس از مدتی قلیل معزول
گردید چون هنگام مأموریت فرمانفرما بفارس هزار خانه وار نوری بسرکردگی
نصر الله خان نیز آمده بودند و زکیخان عم مشار الیه بلکه کلی او آمده بود و درین ایام
توقف فارس بسبب جوهر دانی و کاردانی ترقیات کلی حاصل نموده لقب میرزائی
داشت بوزارت برقرار شد قریب بده سال باین شغل اشتغال داشت الحق

مردی کافی و درست کردار و گفتار بود در اواخر کار که جماعت نوریه طغیانی
و شروقی بهم رسانیده متعدی و بدرفتار شدند زکیخان نیز اطمینانی حاصل
کرده اعتنائی باین عوالم نداشت خلاصه زمانش بانتها رسید خوانین با تمامی
خانه وار نوریه اخراج و بدار الخلافه ازعاج شدند میرزا محمد علی شیرازی
معروف بنجفرکی خلف میرزا ابراهیم مستوفی که در آن وقت رئیس دفتر و لقب
سررشته داری داشت بوزارت برقرار شد قریب به پنج شش سال
باقبال گذرانید سال هزار و دویست و چهل و هشت معزول میرزا حسن مازندرانی
که در لباس اهل علم و ملقب بنظام العلماء بود بوزارت رسید در این اثنا
امارت و وزارت با شهانجامید خلاصه شاهزاده مزبور بعیش و عشرت
و لهو و لعب موصوف و از قواعد ملک داری دور و مهجور بود و امورات
مملکتی را بر حسب تمنای ابنای وقت میگذرانید و بر تبدیل و تغییر وزرا که
همت میگماشت بر ممالک ایشان رقم اختصاص کشیده غنایم دار الحرب
می پنداشت سی و هفت سال بدین وتیره و منوال گذرانید بعد از ارتحال فتحعلی شاه
که محمد شاه حسب الوصیه جد بزرگوار تاجدار شد امیرزاده فیروز میرزا ابن
عباس میرزا ولیعهد که خردسال بود با منوچهر خان گرجی معتمد الدوله

منصوب گشت پس از وی بمیرزا محمد ابراهیم که ملقب بمعتمد الملک شده بود

بفارس آمد بعد از ورود بفارس حسینعلی میرزا را با دو سه خادم متفرق الحواس
بدار الخلافه فرستادند مرض وبا در آنجا شایع بود در آن مرض ملک فارس را
بکلی باقی عوض نمود معتمد الدوله منوچهر خان الحق ریاستی با کیاست جمع داشت
باندک زمانی با آنکه دولت هنوز استقامتی نداشت امور مملکت فارس را
بانتظام رسانید شهد الله در همه امور دار شغل و عمل بعدیل و بدل بود پس از
دو سال فیروز میرزا که ملقب به نصرة الدوله بود بحکومت کرمان و معتمد الدوله
مراجعت بدار الخلافه طهران مأمور شدند در هزار و دویست و پنجاه و دو میرزاده
فریدون میرزا ابن ولیعهد ملقب بفرمان فرمائی و دارائی ملک فارس مقرر شد
در ایام حکومت فارس نسبت با عاظم و اواسط الناس جود و احسان مرعی
داشت امور مملکت بی خلل و فتور بود در هزار و دویست و پنجاه و چهار تا آنکه در
اصل شهر میان رعیت و توپچیان دولت منازعتی رفت میرزاده بیکار بود
میرزا احمد خان که پیشکار بود چون شخصاً قابل این مدعا نبود محض التفات و توجه
امیرزاده با این شغل خطیر اشتغال داشت در انتظام اصلاح ذات البین
کوتاهی نمود کار بمنافرت و مخاصمت رسید از طرفین بمدد و معاون کشید
آتش فتنه بالا گرفت چهار ماه فرو ننشست میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان باصلاح

آمده فایده

آمده فایده نبخشید معروض گردانید امیرزاده بدار الخلافه احضار شد امیر دیوان
در فارس مختار در بقیه همان سال نصر الله خان قاجار کشیکچی باشی ملقب
صاحب اختیاری بفارس آمد شخصی با پاس و سطوت بود ولی با طریقه حکومت
اطلاعی کامل حاصل نداشت بیم صرف بغیر امید شخص بمطلب نخواهد رسید
چهار ماه حکمرانی بالاستقلال کرد ولی زمانه مجالش نداد بساط سطوت و
جلالتش در نوردید در اواخر سال هزار و دویست و پنجاه و شش امیرزاده
فرهاد میرزا ابن ولیعهد با لقب نایب الایاله با یالت این ولایت آمد میرزا فضل الله
نصیر الملک علی آبادی پیشکار بود از امارت امیر جوان و وزارت پیر کار
دان نظمی کامل حاصل بود با وجود جوانی بصفت کاردانی و عزم و حزم متصف بود
در حکمرانی قلیل الطمع و منصف چون حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم دولت با امیرزاده
مزبور محبتی نداشت نوکران دیوانی که مأمور فارس بودند بواسطه اغراض
نفسانی پاره تهمت ها که شهد الله بیچاره مبرا بود بروی بسته معزول شد
سال هزار و دویست و پنجاه و نه میرزا نبی خان قزوینی با قتضای زمان با استحقاق
فارسیان درین نوبت ثانی بحکمرانی آمد حاکمی شیرین کلام و کثیر الاطعام بود
سخی الطبع و قلیل الطمع بفایده کم و توصیف زیاد رضا میداد سالی با خر رسید

که حکومتش مختل گردید زیرا که بعضی از اعاظم فارسیان حکومتش اکبر شان و نقصان
مرتبه خود میدانستند باین سبب بالاجماع بدادخواهی و شکایت ورفع شکایت
بدار الخلافه رفتند امیر دیوان معزول حسینخان اجودانباشی آذربایجانی که از دولت
خواهان جناب صدارت بود بلقب صاحب اختیاری منصوب شد زیرکی
مهیب و سفاک بود ولی در مرحله جود و سخا مانند و همتا نداشت اشرار و الواط
شهری که از بدو تغییر دولت و ایام انقلاب ایالت فریدون میرزا بشرارت
و جسارت عادت کرده بودند تمام را مقتول نمود یا مغلول بدار الخلافه
فرستاد دارای بیم و امید و وعد و وعید بود عیبش اصرار در نخان گزاف
و مداومت مدام بمرتبه اسراف انحصار داشت تا اواخر دولت محمد شاهی
بحکومت اشتغال داشت در اول جلوس پادشاه عهد ناصر الدین شاه
قاجار امیرزاده بهرام میرزا ابن ولیعهد بوزارت میرزا فضل الله نصیر الملک علی
آبادی بحکمرانی این دیار فرستاد امیرزاده حلیم و بردبار در اول ورود سلامت
نفس و بردباری آشکار نمود باعث جسارت اشرار شد بعدها که اظهار پاس و
سطوتی فرمود فایده نبخشود باصرار محمد کریم خان نام قاجار که از دربار مأمور بخدمت
امیرزاده پرهیزکار بود در یک روز چهار نفر بیگناه را سر بریدند مزید علت گردید

امور ملکی مختل و حقوق ملکی لم یصل آمد شیخ نصر خان بوشهری با وجود پستی عنصری
لوای طغیان و عصیان افراشت و سید یحیی دارابی بابی خود را مهدی آخر الزمان
پنداشت اتابک اعظم میرزا تقیخان فراهانی عفی الله عنه که بیکاری اریب و
و کارگذاری مهیب سایسی عاقل و حارسی کامل بود بعد از اجازه حضرت پادشاهی
در سال هزار و دویست و شصت و شش امیرزاده بهرام میرزا احضار بدربار و
امیرزاده فیروز میرزا نصرة الدوله مرة بعد اخری و کرة بعد اولی بحکومت و
ایالت این مملکت فرستاد بیم و امیدی بجا سطوت و رأفتی بسزا در کار
آورد و دریای شورش بندر بوشهر آرمید و آتش فتنه بابیه که زبانه می کشید
خاموش گردید ایام حکمرانیش قریب به سال امتداد یافت بوزارتش در اوایل
میرزا ابو القاسم نام پس از چند ماه الی آخر سال میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک
شیرازی اقدام داشتند چون بدار الخلافه احضار شد امیرزاده طهماسب میرزا
مؤید الدوله بن محمد علی میرزا ابن فتحعلی شاه بحکمرانی این ساحات مخصوص گشت
امیرزاده مزبور بسیار با تمکین و وقار و مجلل بود ولی در شغل و عمل حاکمی محکوم
و امیری مأمور میبود چون در این هنگام میرزا آقا خان بر مسند صدارت عظمی مقام
داشت بسبب انوار صدارت که پرتو افکن این ولایت بود امارتش بی بها

و نور و قصور ایوان دیوان جلالتش در غایت فتور ولی از مصدر صدارت
حمایت و اعانت میدید باقی مالیات بحرف خرج میگذشت قلیل منافع و پیشکش بلا
زحمت و کشمکش موصول میگشت چون حضرتش را از قراری که خود میفرمود
فقهی مخصوص بود و بمقتضای آن عمل مینمود قریب شش سال باین منوال
گذرانید اوایل ورود میرزا محمد تقی نام فراهانی که از اخیار روزگار بود و
یکنفر از مستوفیان شیراز که آنهم سیدی صحیح النسب بودند بعزل او اقدام
نمودند ولی طولی نکشید که میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک را منصوب نمود
چون از دولت حکم باحضارش رسید پنجاه در خارج شهر بجهة تفریغ محاسبات
توقف کرد عازم دارالخلافه شد امیرزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه
بن ولیعهد بحکمرانی آمد در ایام این شخص عام بود امیرزاده سلطان مراد
میرزا حسام السلطنه با تبعه و حواشی که منجمله سه نفر از خدا بیخبر ضال مضل باشی
وزیر و نایب الحکومه و فراشباشی رحمهم الله بالثلثه الا ثانی خداوندبا بی
رحمت کناد صحبت لاری را که این قدر را چه خوب گفته است

صد لعن و سی صد است لم براول و دویم سیم   یعنی که با طاق و طرم از عرش جا بار آمده

با بالت و حکمرانی این مملکت آمدند درین سال ستاره اقبال اهالی این ملک بدرجه

هبوط و وبال رسید باغوا و سعایت آن سه نفر نشناس خدانشناس عموم اهالی
فارس از اعاظم و اواسط الناس پس از هر کس تعدی و ستم لازم آمد مال و دمار
مظلومان بر نفس ظالم چون شیرها در بطالم گشت در یکروز بیست و چهار نفر را
گناه بیگناه را سر بریدند بعضی را بدستیاری توپ و خمپاره باعلی مدارج
و پستاره رسانیدند حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک آن مرد پیر محترم را بدون
جرم و خیانت محبوسا بدارالخلافه فرستادند میرزا ابوالحسن مشیر الملک را
بدون اجازه و رخصت از کارگذاران دولت محبوس و ترجمان نمودند
شب هنگام در قریه اردکان قتلی واقع شد پس از تحقیق معلوم گردید که
شخص مقتول با مردی از طایفه قشقائی خلاف شرعی خواسته آن امرد
شیرمرد در مقام دفاع ویرا بقتل رسانیده کارگذاران حکومتی از اهالی اردکان
بشکرانه این که از تهمت مبرا شدند یکهزار تومان اخذ نمودند و کذا افعلل و تفعلل
غرض آنکه امیرزاده آزاده با طمینان خدمات کلیه که در اوایل دولت نموده در
مقام منع متعدیان نشد چون زمان استحقاق بسر رسید حضرت رب العزة
ایام ابتلا بسر رسانید امیرزاده حسام السلطنه بدربار معدلت مدار احضار شد
امیرزاده طهماسب میرزا موید الدوله درین سال که هزار و دویست و هفتاد و شش بود
١٢٧٦

در ثانی بحکمرانی آمد چون استحضاری کامل وی را از حالات و معاملات فارس
حاصل بود بانتظام امور جمهور رسیدگی بعرایض نزدیک و دور عمال
مباشرین مامور نمود مهرعلی خان شجاع الملک نوری بحکومت کوه‌گیلویه
و امیرزاده عبدالباقی میرزا ولد خود را بحکومت بوشهر و دشتستان
فرستاد مدتی بر این وتیره گذرانیده میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک را بمنصب
وزارت برقرار داشت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت ۱۲۸۸ فرمانفرمایی
مملکت فارس شاهزاده سلطان مسعود میرزا یمین الدوله به پیشکاری محمد ناصرخان
ظهیرالدوله سپهسالار بار مقرر گشت میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک
بریاست دفتر و رسیدن معاملات کشور مفتخر گردید در عشر آخر محرم این
سال شاهزاده بلند اقبال بشیراز آمد باقتضای سن شباب مشغول
تحصیل علوم و آداب شد ظهیرالدوله من حیث الاستقلال بامارت
لشکر و عمارت کشور مشغول گردید امورات مهمه عظیمه را بدو نفر برادر زن
مخصوص خود محول فرمود خود لیلا و نهارا بدون حاجب و مانع بر قضای ارباب حوائج
قائل و سامع بود الحق شخصی رئوف و خیرخواه و نیک محضر بود ولی
بملاحظه حفظ شکوه پیشکاری و حکومت میل بظرافت و مطایبه داشت که

بهمین باعث جسارت اجامره ایل و بلوک و اراذل شهری مخلوک گشت پس از زمانی
قلیل حکم بتغییر و تبدیل رسید میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی به پیشکاری
شاهزاده یمین الدوله چهارم شهر صفر سال هزار و دویست و هشتاد و یک وارد
شیراز شد یک حمام تمام ایام وزارت آن با احتشام بود بسبب سوء مزاج
و لجاج در سیزده صفر هزار و دویست و هشتاد و دو کار وزارت بتباهی
تباهی کشید اراذل و اوباش بریاست رضای قاسی که رئیس الواط بود و از
قوام الدوله هراسی داشت بلوای عام شده و ازدحام تمام سه چهار روز
آتش این هنگامه شعله ور بود پس بآب ممانعت و تهدید اعیان و معارف
منطفی گردید بواسطه تلگراف بدارالخلافه اخبار شد شاهزاده یمین الدوله
چون صفائی با قوام الدوله نداشت حکم باخراج قوام الدوله نمود از دارالخلافه
هر دو احضار شدند شدند حسام السلطنه در ثانی بحکمرانی آمد در منزل تخت جمشید
رضای قاسی را طناب کشید شورش اوباش بانتها رسید اصل شهر آرام گرفت
ولی بلوکات و اطراف خالی از اغتشاش نبود مشیرالملک بوزارت مشغول
گردید در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار امیرزاده حسام السلطنه
احضار شد درین سفر ثانی در شغل و عمل یک سال اول بود بوزارتش مشیرالملک

زیرا که بعضی از کارگذاران حکمرانی سال اول از فضل خداوند عزوجل تغییر و
تبدیل یافته بود و پس از دو سال و اند ماه رای اعلیحضرت پادشاهی به تغییر و
تبدیل قرار گرفت شاهزاده یمین الدوله با لقب ظل السلطانی بفرمان فرمائی
و محمد قلیخان آصف الدوله قاجار بصاحب اختیاری تشریف فرما شدند
شهد الله مرحوم آصف الدوله سلمان زمان خود بود باین خوش فطرتی این بنده
کمتر دیده بودم مشیر الملک بریاست دفتر برقرار در همین اثنا قحط و غلا روی
داد این واهبه عظمی و رافت آصف الدوله و جسارت اشرار و اتراک و الوا
شد بنوعیکه فوق آن متصور نبود این مرد بزرگ نیکو فطرت پاک طینت ابدا آزار
و اذیت رضا نداد در اینصورت ظاهر است که نظم ولایت و امر حکومت بچه
حالت خواهد رسید نفاق اعاظم و اعیان مملکت نیز مزید علت گردید لهذا
آصف الدوله که خیر الطلعه بود بدار الخلافه احضار شد قاسمخان برادر معیر
الممالک ماضی به پیشکاری شاهزاده یمین الدوله بشیراز آمدند الحق این هم مرد
کافی و خوش محضر و از رسوم مردم داری باخبر بود و چون درین هنگام شاهزاده
یمین الدوله بسن شباب و از تحکم پیشکاران در پیچ و تاب بود فیما بین امیر و وزیر
نقاری صورت پذیر شد رجال دولت مصلحت در احضار شاهزاده دیدند و الی

خود در فارس صاحب اختیار و میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک پیشکار شدند حقیقت
از سال هزار و دویست و شصت و دو که حسین خان نظام الدوله صاحب اختیار
بود الی حکومت محمد قاسمخان والی چنانکه مرحوم آصف الدوله مکرر میگفت مشیر و معتمد الملک
الملک در فارس مختار و مقالید خیر و شر و مفاتیح حبس و نفر بر کمر استوار
داشت   هر کس کند بنوعی اثبات مدعا را   چون والی عمرش بسر رسید
شاهزاده یمین الدوله که لقب ظل السلطانی داشت با ظهیر الدوله بامارت
و وزارت آمدند مشیر الملک نیز بریاست دفتر برقرار بود و پس از مراجعت
موکب همایون از سیاحت ممالک روم و فرنگستان حکمران و پیشکار بدار
الخلافه احضار شدند امیرزاده حسام السلطنه بایالت و نظم مملکت فارس و
مشیر الملک به پیشکاری مامور شدند چون از هنگام پیشکاری آصف الدوله با
آن رافت و قحط و غلای شدید رشته انتظام ولایت بالمره گسیخته شد و در این
تغییر و تبدیلات حکام نظر برضاجوئی و میل خاطر رجال دولت ابدا اوقات
شبانه روزی خود را صرف وصول اقساط مالیات مینمودند و نظم ولایت را
جزو خدمت دولت نمیدانستند روز بروز اغتشاش و بی نظمی زیاد میشد بنوعیکه
معابر و طرق و شوارع بسبب تبهکاران و سارقین مسدود شد در اصل شهر احدی

آسوده نبود با اینکه حسام السلطنه در قتل و سیاست آنچه در حیز امکان داشت فرو
گذاشت نکرد سهراب خان قشقائی که بکارگذاران دیوانی هیچ قدر و اعتنائی
نداشت بدست آورده سر برید هم و اسید ترکیب نمود اصلا فایده نبخشود
ولایت بهمان بی نظمی و اغتشاش باقی بود درین حکمرانی نسیم مفاد
الثالث بالخیر حرکت ننمود تا آنکه از دولت قوی شوکت حکم باحضارش
شرف صدور یافت یحیی خان خلف میرزا نبی خان امیر دیوان ملقب بمعتمد
الملک بناخدائی این فلک مامور شد در سال هزار و دویست و نود و دو ۱۲۹۲
بچاپاری وارد گردید بخصایص حسن محضر و بسط رحمت و رافت اهل مملکت را
مخصوص گردانید حاکمی شیرین کلام و کثیر الاطعام بود ولی چون از سن
نه سالگی در سلک غلام بچگان سلطانی و بخدمات حضوری پادشاهی
مواظبت و مداومت نموده هیچ وقت بلشکر کشی و معارک سترگ و حکمرانی
و دارائی مملکتی بزرگ مامور نشده بود لهذا از علوم انتظام مهام و رسوم و آئین
ترکیب مهر و کین کما ینبغی اطلاعی کامل حاصل نداشت میرزا ابوالحسن خان
مشیر الملک که چون سالها در مملکت فارس کارگذار و پیشکار بود او را
در وصول مالیات و انتظام ولایات در همه مقام ناظم و مروج مهام سیاست دانست

امور جمله الملک و نظام بخش کار حکومت ساخت خود با خاصان بعیش و عشرت
و شادکامی پرداخت چنانچه در آن اوقات این رباعی را گفته اند

این حاکم ما بهانه جوئی نکند
با مردم فارس جز نکوئی نکند
از بهر خدا ای شیر بگو بیگو
کاین مرد بجز آنچه تو گوئی نکند

از آنجائیکه صاحب قرطاس و
قلم درایت و کفایتش در وصول خراج است انتظام مملکت و سیاست
مدن بعد از صاحب تخت و تاج محول بصاحبان سیف و علم است بنابر
این روز بروز اختلال کار ولایت زیاد و ماده انقلاب اشتداد
یافت قاعده نهب و غارت شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل
بوقوع رسید بواسطه فساد شیاطین و غارت ایلات و سارقین و
طواغیت بلوکات یکباره امور مملکت فارس متزلزل و مضطرب گشته
کار اهل مملکت بفلاکت و نکبت کشید و عمل فلاک بخسارت و هلاک انجامید
از فارس تجاوز نمود بلوکات یزد و کرمان اکثر اوقات جولانگاه توسن
ایلات بهارلو و اعراب بی ایمان بود ظرفا ماده تاریخ این حکومت را
ای ظهر الفساد گفته اند چه اگر شهد الله از سال هزار و دویست و هشتاد و چهار
که آصف الدوله پیشکار بود و قحط و غلا در کار بود این انقلاب و اختلال در فارس

معمول و متداول گردید در انوقت بدرجه اعلی رسید حکم محکم پادشاهی به
تغییر و تبدیل حکومت با مقدرات الهی توام شد خلاصه درین زمان قلیل حکومت
و حکمرانی فارس اگرچه نظم و انتظامی حاصل گشت ولی مطلق در مقام
آزار و اذیت و تعدی احدی از اعاظم و اواسط الناس بر نیامد الا دو
خلاف بین و ظاهر که از اجزا حکومت صادر گردید اول آنکه تاجری غادر
که صادق نامی کاذب و علقی جاذب بود علاقه و ارتباط تام با شخص حکومت
حاصل نمود یکی از زارعین و دهاقین قصبه اخفرک و مرودشت را که از روی
کینه دیرینه در سینه داشت او را به پاره اعمال غیر واقع متهم گردانید محض خاطر
آن فاجر بدون ثبوت و گواه حکم قتل آن بیگناه صادر گردید ثانی یکی از متمولین
شهری که مشیر الملک را با او محبت و مهری نبود بدون آنکه جرمی و خیانتی نسبت
باو دهند یا اسباب جلب وجهی فراهم آرند مبلغ دو هزار تومان نقد که در واقع
و نفس الامر زیاده از پنجهزار تومان ضیاع و دواب و عقارش معرض تلف
درآمد دریافت نمودند مختصر اینکه خوب یا بد زمانش بسر آمد خداوند بندگان را
از استحقاق خلاصی دهد قال الله تبارک و تعالی و ما اصابکم من مصیبة فبما
۱۲۹۳
کسبت ایدیکم در غره شهر شعبان سال هزار و دویست و نود و سه امیرزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا

بن ولیعهد بحکمرانی مملکت فارس وارد شیراز گردید عبارت امیر الاعظم با تاریخ
سال مطابق است روز چهاردهم همین ماه با میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک
بنوعی که از دولت آباد مدت اشاره شده بود سلوک نمود و شهد الله که کمال انصاف
مرعی داشت زیاده از مبلغ معین حسب الامری دیناری مطالبه نکرد و متعلقان
و کسان مشار الیه جز دو نفر ابدا متعرض نشدند آن دو هم خالی از استحقاق
نبودند پس از آن در مقام انتظام ولایت و وصول مالیات از رعیت برآمد
چنانچه خواسته باشد مجاری حالات حکومتی را شرح و هم چاپیده خواهد بود
زیرا که بنی نوع بشر مرکب از خیر و شر است الانسان یخطی و یصیب خصوص
امور حکومتی که لاعلاج از این دو امر است چنانچه بشرح مدایح پرداز در حل بر
تملق خواهد شد ذکری از قبایح نمودن با وجود حکومت مقتدر محض سفاهت و
متضمن ملامت و زحمت است بهتر اینست که بگذاریم و بگذریم

لما دخلت سنة ثمان و تسعین و مائتین بعد الالف و رفعت الموانع و المعاذیر اقول کان
عاقلا حازما و یتاغذه علم و معرفة فی فنون العلوم کثیر الصدقة و الاحسان الی اهل الحاجة
فی کل یوم حسن الصحبة حتی مع خدامه یجلس للناس بکرة و عشیة و ینظر فی امورهم و لم یغفله
مطلب و کان کثیر الوثوق بمن یولیه و لم یعرف منه تلون و اعوجاج و انضاف الی ذلک

بالنجاح التی آثرتها فی قلوب الخلق فاطاعوه احسن طاعة و انقضت ایام حکومته علی ثمن
عام و لم یکن فیه ما یعاب الا انه مع کثرة فضائله و مناقبه عظیم البأس شدید الاخذ قلیل العفو
هتاکا سفاکا یقتل علی الذنب الیسیر

در بیان حالات سلسله سلاطین و خوانین زندیه و سلاطین با عزت و تمکین قاجاریه

که اختتام دولت آن سلسله و ابتدای دولت این طایفه کمال ارتباط را با یکدیگر
دارند بقدر امکان در صحت اخبار حالات ایشان صفحه بیان مرقوم
میدارد که طایفه زندیه از ایلات عراق و در قریه پری از محال ملایر ساکن
بوده اند در زمان سلطنت نادرشاه حسب الفرمان بسمت خراسان کوچیده
در صحاری دره جز سکنی نمودند دو نفر از روسای آن طایفه قلیل مسمی ایناق
و بوداق به توشمالی آنطایفه که بعرف الوار بزرگ و ریش سفید باشد اقدام
داشتند ایناق را دو پسر بوده محمد کریم و محمد صادق نام بعد از وفات والد
و عم ریاست آنطایفه بمحمد کریم که برادر اکبر بود رسید بعد از قتل نادری که
ایلات و لایات هر یک عنان توجه بسمت وطن اصلی خود کردانیدند
طایفه زند نیز از ابیورد و دره جز کوچیده بعراق آمدند و در همان پری ملایر
رحل اقامت افکندند هنگامیکه ابراهیم شاه افشار با برادر خود علیشاه اراده
جدال و پیکار داشت محمد کریم و برادرش را لقب خانی داده به انتظام
طرق و شوارع عراق مامور نمود و در سال یکهزار و شصت و چهار چنانکه
بابقا مرقوم شد ایالت اصفهان حسب الفرمان شاهرخ شاه بابو الفتح خان
بختیاری تعلق داشت علیمردان خان بختیاری که انهم یکی از روسای طایفه

بختیاری بود امورات سلطنت و مملکت را پریشان دیده جمعیتی بهر جانبی درهم
کشید و عازم تسخیر اصفهان گردید ابوالفتح خان نیز با جمعیتی بقدر امکان بعزم
مدافعه استقبالش نمود بعد از تلاقی فریقین علیمردان خان شکسته و پریشان
فرار به بری آمد و از محمد کریمخان اعانت و یاری خواست محمد کریمخان مسئول
او را قبول نمود باتفاق عازم اصفهان شدند در همان اوان سلیم خان افشار
که از جانب شاهرخ شاه سردار عراق بود با حسنعلیخان معیر الممالک معروف
و چند تن از سرکردگان بحمایت موصوف در اصفهان مجتمع بودند امداد
ابوالفتح خان را پیش نهاد همت نمودند در چمن قمیزان دو لشکر خونریز روی بستیز
و آویز بیکدیگر نهاده دست جلادت گشادند از بلندی کوکب طالع کریمخان هزیمت
نصیب ابوالفتح خان گشت جلو ریز راه فرار و گریز پیش گرفت سلیمخان
بجانب قزوین شتافت ابوالفتح خان در قلعه طبرک اصفهان متحصن گردید
علیمردان خان و کریمخان اصفهان را بحیطه تصرف درآورده در صدد تسخیر
قلعه برآمدند پس از چند یوم فیما بین علیمردان خان و ابوالفتح خان بعهد و پیمان
التیام و اتفاق حاصل شده از قلعه برآمد رفقا ثلثه مجلس شوری آراسته
قرار دادند که یکی از دخترزادگان شاه سلطان حسین صفوی را بر تخت سلطنت

نشانند

نشانند علیمردان خان بوزارت کریمخان بسپهسالاری ابوالفتح خان بایالت
اصفهان مشغول شوند پس از عهد و سوگند مؤکد در اتفاق بلا نفاق قرعه
این امر خطیر با بوتراب میرزا ولد میرزا مرتضی صدر که دخترزاده شاه شهید
بود زدند در ساعتی که باعتقاد خودشان سعید بود او را بر مسند سلطنت
نشانیدند شاه اسمعیل ثالث نامیدند روس منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه
پادشاه زینت دادند بعد از انتظام امور سپهسالار را بسمت قلمرو
علیشکر مأمور نمودند چون در آن اوان مهرعلیخان تکلو از جانب شاهرخ شاه
بیگلربیگی قلمرو علیشکر بود آقاسی خان عبد اللو که در آن دیار حکومت
داشت با اهالی آن دیار همدست و یکدل شده از کریمخان سپهسالار نیز استمداد
نمودند مشار الیه نیز بمعاونت آن جماعت رفته بعد از مقابله فریقین چون آغاز ظهور
کوکب اقبال کریمخان بود مهرعلیخان شکست فاحش خورده فرار نمود
تمامی اسباب خیل و حشم و طبل و علم مشار الیه نصیب کریمخان گردید
بعد از فراغ مهم مهرعلیخان حسب الامر شاهی عازم کردستان و تنبیه
حسنعلیخان حاکم اردلان و تسخیر آن سامان شدند بعد از روانگی سپهسالار
بهمدان و کردستان علیمردان خان اعتماد الدوله بتسخیر ممالک دیگر

همت بر کمر استوار نموده عازم مملکت فارس شد در اثنای حرکت وجود ابو الفتح
خان را خلاف مقصود خود یافته او را کور و مقتول نمود حاجی باباخان نام
عم خود را بحکومت اصفهان برقرار کرد در رکاب پادشاه با لشکر و سپاه
عازم شیراز شد صالح خان بیات که در آن وقت بیگلربیگی فارس بود اولا
بمدافعه پیش آمد چون خود را مغلوب یافت باطاعت در آمد شیراز را
بتصرف پادشاه داد علیمردانخان بقدر امکان از اخذ باج و خراج خود را
از احتیاج رهانید چون اخبار مقتول شدن ابو الفتح خان و سایر معاملات
اتفاقیه بکریمخان سردار رسید این خلاف پیمان و عهد را شایسته ندید در مقام
انتقام بر آمده با جمعیت رکابی و ایلجاری و منسوبان خان مقتول از بختیاری
عازم اصفهان گردید سلیم خان قرقلو که از چمن قمشه فرار کرده حال در ساوجبلاغ
ری بود با جمعیتی که داشت در این قضیه روی بمعاضدت کریمخان نهاد حاجی
باباخان چون طاقت قرار نداشت فرار اختیار کرد محمد صادق خان برادر کریمخان
بحکومت اصفهان برقرار شد کریمخان بخیال عزیمت شیراز بود خبر رسید که
علیمردانخان بعد از استماع این حادثه شاه و سپاه را برداشته عازم اصفهان
گردیده بکنار رودخانه کرن رسیده محمد کریمخان سردار بتدارک سپاه و لشکر

اقد

امر نمود بعد از انجام مهام ضروریه عازم چهار محال اصفهان گردید در محل مزبور تقارب
حزبین را شر و شور شد خروش کوس و نفیر و فغان دار و گیر بکره اثیر رسانیدند پس از
مجادله و محاربه فراوان و مقاتله بقدر امکان کریمخان منصور و علیمردانخان مغلوب
و مقهور گردید شاه اسمعیل با عمله و خدم چون علیمردانخان را مخذول و ذلیل دید در گرمی
کارزار در نزد کریمخان مقام اختیار کرد علیمردانخان فرار نمود کریمخان در معیت
شاه باصفهان مراجعت نمود خود مستقلا بامر وکالت شاهی پرداخت ملقب بوکیل شد
سلیم خان قرقلو افشار که از همراهان آن اوان بود چون آثار فتنه و فساد از ظاهر
حالش مشهود افتاد و چون یکچشم او بحکم پادشاه غیور سابق کور بود وکیل کریم حلیم
چشم دیگر آن سلیم را که سلیم بود از حدقه بر آورده از زحمات آسوده اش نمود چون
چندروزی در اصفهان شاه و وکیل لوازم اسباب استقلال و استعداد را
منظم ساختند عازم تسخیر گیلان و مازندران گردیدند سابقا نگاشته آمد که محمد حسنخان
قاجار حسب الامر میرزا سید محمد معروف بشاه سلیمان بسرداری استراباد
و مازندران مأمور گردید مشار الیه پس از ورود قاجاریه یوخاری باش و دولو را
بسبب عداوت دیرینه بقتل رسانیده استقلالی تمام پیدا نموده رشت را نیز که حاجی
جمال فومنی بحکومتش اشتغال داشت بحیطه تسخیر کشیده ولی همان حاجی جمال و اکثر

نمود درین ایام هرج و مرج گردن باطاعت کسی ننهاده خودسرانه کار میکرد زانیه در
اینوقت شاه و وکیل سعادت قرین با استعدادی تمام بقزوین آمدند از آنجا عزم
گیلان شدند حاجی جمال باستقبال گرائید مورد التفات و احسان گردید بحکومت
خود برقرار شد شاه و وکیل عنان عزم و پرچم رزم را بجانب مازندران گشادند
محمدحسن خان که در آن اوان در مازندران بود عطف عنان بسوی استراباد نمود
جناب وکیل بعد از انتظام قلیل در امورات آن بلاد عازم استراباد شدند محمد
حسنخان متحصن شد وکیل بمحاصره اقدام نمود ایامی معدود قتال و جدال در میان
بود ترکمانیه ساکن آن صحاری بمعاونت و یاری محمدحسنخان برخواسته در اطراف
اردوی زندیه رایت اقتدار برافراختند دواب اهالی لشکر که بجهة حمل سیورسات
باطراف میرفتند و میتاختند لهذا اهالی اردو بقحط و غلا مبتلا شدند درهمین اثنا
زاد فی الطنبور نغمة اخری روزی که محمدحسنخان ازجانب شهر و جماعت ترکمانیه
از سمت دشت بنای ستیز و آویز گذاشته در اشتعال نایره جدال شاه بهمال
بعادت سابق از اردو خارج و بلشکر قاجاریه ملحق و متفق گردید این حرکت ضمیمه
شکست و پریشانی لشکر وکیل گردید اولاشیخعلی خان زند که از رؤسای سپاه و قشون
وکیل بود فرار اختیار کرده از راه کتل معروف بنعل شکن بجانب عراق شتافت

وکیل نیز سر خویش و راه فرار در پیش گرفت با بعض لشکر تمام برجای ماند جماعتی
قتیل و اکثری اسیر و دستگیر شدند محمدحسنخان سرور و در موکب شاه عظیم الوقار
تشریف فرمای بلده اشرف شدند کریمخان منهزماً بطهران آمد بسیاری همراهان
فوج فوج دسته بدسته مجروح و خسته بخدمتش پیوستند چندانکه اسبابی جدید و قوتی
تازه فراهم آید در طهران توقف نمود پس از اتمام لزومات ظاهری از طهران
باصفهان آمده مشغول بجبران کسر شد در سال هزار و صد و شصت و شش هجریه
که چون علیمردان خان از قضیه اتفاقیه مطلع گردید سر از گریبان خمول برآورده شخصی
مجهول النسب را پسر شاه شهید نامیده شاه سلطان حسین ثانی موسوم ساخته با مصطفی خان
بیگدلی که سفیر روم بود بعد از مقدمه نادرشاهی در بغداد اقامت مینمود لشکری
جمع آوری نموده بکرمانشاهان آمده اند جناب وکیل توکل بالطاف خداوند جلیل
نموده در ساعتی سعادت قرین با سپاهی جلادت آئین از اصفهان حرکت عازم
کرمانشاهان گردید پس از تلاقی فریقین و مجادله بین الحزبین شاه مجهول و علیمردان
مجهول قرین خسارت و مخذول شدند علیمردان چون بر بار رفته از شاه مجهول گرفتار
شده روانه دیار بوار شد درهمین اثنا آزادخان افغان که برحسب طلب علیمردان با جماعت
و امداد او می آمد بدو سه منزلی اردوی وکیل رسیده آزاد بیک از افاغنه غلجه و درّه

سردسته کان نادری محسوب بود در ایام چند روزه ابراهیم شاهی لقب خانی
یافت و بمرتبه سرکردگی رسید بعد از ابراهیم شاه در شهرزور توقف داشت بعلت
نزاع خوانین افشاریه آذربایجان با فتحعلی خان افشار بهمدست شده ارومی را بدست
آورده با جماعتی از افاغنه محکم و مامن نمود خلاصه پس از آنکه علیمردان خان شکست
خورده فرار کرد مشار الیه عازم معاودت شد وکیل سر راه براو گرفته مانع شد
آزاد خان و شیخعلی خان را واسطهٔ اصلاح نمود بدرجه قبول نرسید آزاد خان لاعلاج
بجدال و قتال در آمد خوانین زند که از عدم قبول شفاعت و توسط آزرده و مستمند
بودند عاید افسار نمودند سبب هزیمت باقی لشکر گردیدند آزاد خان منصور
جناب وکیل مقهور گردید بقلعه پری آمد اسباب و آذوقه قلعه داری انجام داده
بمحمد خان و شیخعلی خان سپرده خود با صادق خان برادر بتعاقب لشکر باصفهان توجه
نمود چون اصفهانیان تیره هوا و مباشرین آنجا را که از جانب وکیل مامور بودند بشورش عامه
بقتل رسانیده بودند لهذا روز ورود اصفهان که اواسط و اعیان آنجا باستقبال
آمدند چندین را بجریمه آن کار بقتل آورده عازم فارس شد آزاد خان بعد از حصول فتح
و وصول نعمت غیر مترقبه بود اسباب جاه و جلالی فراهم آورده بجانب عراق آمد قلعه
پری را محاصره نمود بعد از چند روز بحیطه تسخیر کشید محمد خان و شیخعلی خان با والده و اهل

وعیال تمام آنطایفه و مردان قلعه و علم خان و بعد ضرورت پیاده و سوار محبوساً بسمت
ارومی روانه نموده خود عازم اصفهان شد مجدداً افاغنه بر اهالی اصفهان کمال استیلا
و اقتدار بهم رسانیده آن بیچارگان اینجا و آزار گرفتار نمودند از این طرف جناب وکیل
چون بشیراز رسید هاشم خان بابت در شهر متحصن شد وکیل چون اسباب قلعه گیری
و استعداد توقف نداشت معاودت بجانب اصفهان نمود در قمشه توقف فرموده
آزاد خان پس از استحضار لشکری بدفعش مامور داشت در صحرای قمشه بعد از تلاقی
و مقاتله اسکندر خان نام برادر امی کریمخان مقتول شد خود وکیل منهزماً بسمت چهار
محال اقبال نمود از طریق کوه گیلویه عازم خرم آباد و لرستان شدند جمعی از ایلات
آنجا را مجدد جمع آورده که درین حیص و بیص محمد خان و شیخعلیخان نجات یافته — و سپاه اسراء
بخدمتش رسیده ماجرای استخلاص باین نحو مذکور داشتند که در یکی از منازل
نسوان زندیه خود را بمحبوسین رسانیده قیود آنها را انگشته یک قبضه شمشیر و یک
قبضه طپانچه که پنهانی با خود داشتند بمحمد خان و شیخعلیخان دادند و ذکور محبوسین که
هفده نفر بودند رهائی یافتند خوانین بجانب خیمه علم خان شتافته از حسن
اتفاق علم خان در خواب و بخت خوانین بیدار بود سر وقتش رسیده کارش را
ساختند از این شورش جماعت همراهان بجبال مدا و خارجی حوصله توقف نداشته

فراری و در صحرا متواری میشوند مهما امکن از دواب و اسباب علم خان و همراهان
تصرف نموده در حوالی بروجرد خدمت وکیل رسیدند ایلات آن نواحی نیز
بواسطه تسلط آزادخان افغان و تباین مشرب و تخالف مذهب بجناب وکیل
پیوستند آزادخان چون از وقایع اتفاقیه مستحضر شد با وجود فصل زمستان
و سرمای شدید آن سامان یکی از منسوبان خود را که موسوم بعبدالله خان بود با جمعیتی
فراوان بجانب بروجرد مامور نمود پس از تلاقی فریقین و مبارزت دلیران جانبین
عبدالله خان شکسته و پریشان بجانب آزادخان معاودت نمود سال هزار و صد و
شصت و هفت آزادخان فتحعلی خان افشار را که در آن سرکار معتبر و با اقتدار
بود با لشکری آراسته و جرار روانه کرد در حوالی سیلاخور بیکدیگر ملاقات
نموده عرصه میدان جنگ بهم تنگ نمودند جوانان دلیر و پیران با تدبیر نوبت
عمر و زندگانی را بسر رسانیدند عاقبت الامر شکست بر لشکر وکیل افتاده با اهل و
عیال فرار بجانب جبال کوه گیلویه نمود فتحعلی خان افشار بقدر امکان تعاقب کرد
چون فائده ندید بجانب اصفهان مراجعت نمود در این مقدمه محمد خان زند که با وکیل
همراهی نکرده بجانب کرمانشاهان میرفت با علیمردان خان بختیاری دوچار شد بخشش
یاری کرده علیمردان خان را مقتول نموده در کرمانشاهان ساکن شد وکیل از کوه گیلو

بهبهان

بهبهان و از آنجا در کازرون توقف کرده بمحال خشت رفت شیخعلی خان را بدشتستان
فرستاده از اهالی آنجا استمداد نموده میرزا علی بیگ خورموجی که جد اعلای
این بنده است با دو پسر خود میرزا محمد بیگ و میرزا جعفر خان که در آن اوان
کلانتر دشتی و دشتستان بودند با رئیس احمد شاه ضابط تنگستان و تمامی جمعیت
آن سامان که چهار هزار نفر بودند بخشت آمدند رستم سلطان ضابط خشت در انجام
خدمات و آذوقه و سیورسات و سایر ملزمات و تدارکات نهایت اهتمام را
نمود آزادخان نیز از اصفهان حرکت کرده با سپاهی فراوان عزیمت فارس
نمود بشیراز آمد از آنجا بکازرون شتافت وکیل در قریه خشت با همراهان
و جمعیت دشتی و دشتستان و اهالی آن سامان که از افاغنه و اعمال زشت
ایشان هراسان بودند مستعد جدال و مهیای قتال شدند آزادخان بقریه
کمارج کمارج منار توقف کرد چون مسافت بین الحزبین زیاده از سه فرسخ نمیبود
آنهم مشتمل بر جبال شامخه پر فراز و نشیب و کریوه‌های پر سنگلاخ مهیب تفنگچیان
دشتی و دشتستانی و خشت و غیره طرق و معابر را مضبوط ساخته بمدافعه نشستند
آزادخان نیز با دلیران افغان و سایر لشکریان بجانب آن مضایق طرق و
معابر دقیق حمله ور شدند طرفین چون شیران عرین و پلنگان خشمگین در هم افتادند

از تفضلات خداوند سبحان لشکر آزادخان شکسته و پریشان رو براه نهاده بجانب
کازرون شتافتند و در آنجا نیز محل توقف نیافته بشیراز رفتند صالح خان بیات را
اسم حکومت گذارده باصفهان قرین انکسار و خذلان شتافت وکیل منصور و
مظفر همه جا با لشکر تعاقب ایشان ره سپرد چون بشیراز رسید صالح خان متحصن شده وکیل
در حافظیه ساکن شهر را محاصره نمود پانزده روز زمان محاصره طول کشید چون
ایام ظهور اقبال مرحوم وکیل بود نبی خان بیات و هادی خان لشنی مستحفظین دروازه
جانب صفهان دروازه را بتصرف محاصرین دادند بمقدمه سیزدهم شهر صفر سال یکهزار و ۱۱۶۸
یکصد و شصت و هشت روی نمود چون صالح خان قوه خودداری در خود ندید
باستقبال گرایید درب دروازه شهر که بجانب اصفهان مفتوح و بهمین اسم
موسوم است شیخعلیخان با چوبی که در دست داشت چنان بر فرقش نواخت
که جز در شهر عدم جائی منزل نساخت در اواخر سال هزار و صد و شصت و هشت
جناب وکیل بعزم انتظام گرمسیرات لارستان از شیراز نهضت فرموده در یکی
از منازل عمال و ضباط بنادر و سواحل بخدمتش رسیده غاشیه اطاعتش
بر دوش کشیدند نصیر خان لاری که اصلاً از اهل لارستان و در قریه بوم
بکل و پس بند رمین و ارجمند بود و در آن اوقات ترقیات کلی پیدا کرده بیگلربیگی

تمام لارستان بود در چهار برج که بر فراز تلی و در یک سمت خارج از شهر واقع شده
متحصن گردید پس از چند روز متعهد فرمانداری و ملتزم خدمتگذاری بتوسط
وسایط شد ولی حضور خود را در خدمت بوقت دیگر مستدعی گردید چون اول
فصل تابستان و شدت گرما بود مصلحت مقتضی قبول بود جناب وکیل نیز
بهمان التزام خدمت و پیشکش قلیل اکتفا کرده بشیراز مراجعت نمود آزادخان
پس از ورود باصفهان چون علم قطعی داشت که وکیل دست از تعاقبش نخواهد
کشید و از سمت مازندران نیز خبر رسید که محمدحسنخان قاجار با لشکری بیشمار
عازم عراق است توقف خود را در میان دو اژدها و نهنگ بحجه بلا مصلحت ندیده
باذربایجان مراجعت کرد جناب وکیل پس از معاودت لارستان بقدر
امکان اسباب سفر مهیا نموده عازم و وارد اصفهان گردید چون از ذهاب و
ایاب مدعیان سلطنت اهالی اصفهان مبتلا بزحمات و عذاب بودند وضیع
و شریف را در مقام تالیف قلوب برآمد اهالی دشتستانی و باقی گرمسیری که عادت
بزراعت و فلاحت داشتند عاری از رویه سپاهیگری بودند با برودت هوا
و طول سفر منزجر و ملول گردیده مستدعی مرخصی و مراجعت بفارس شدند
بدرجه قبول نرسید لاعلاج در مقام نافرمانی و عصیان برآمده یکمرتبه دریک

محله اجتماع نموده پشت بام ها را سنگر بسته مهیای جدال و قتال شدند از جانب
وکیل نیز جمعیتی بتنبیه و تادیب آنها مامور شدند چند روزی این غوغا در شهر و بازار در کار
بود بواسطه اخبار آمدن محمدحسنخان قاجار طرفین دستی بروی کار کشیده آرامی
والتیامی حاصل آمد چون محمدحسنخان بتوابع فراهان رسید وکیل شیخعلیخان
و محمدخان زند را سردار با جمعیتی جرار بمقاتله و کارزار فرستاد در قریه موسوم
به سجان از توابع کزاز آن دو لشکر جان باز مجادله آغاز و دست بقتال دراز کرده
شکست نصیب لشکر وکیل گردید محمدخان زند گرفتار سردار ابیت مند قاجار گردیده
او را بمازندران فرستادند محمدحسنخان عطف عنان بجانب اصفهان نمود وکیل
با همان جمعیت قلیل باستقبال رفت در قریه کلون آباد چهار فرسنگی اصفهان
مدعیان سلطنت و طالبان مملکت بهم در آویخته بقدر امکان خون مسلمانان ریختند
آخر الامر وکیل شکسته و پریشان فرار بشیراز رفت محمدحسنخان در کمال اعزاز و
اجلال باصفهان آمد در همین حیص و بیص خبر رسید که آزادخان جمعیتی فراهم آورده
عازم مازندرانست محمدحسنخان دفع این قضیه را اهم دانسته عازم مازندران
گردید و وقایع اتفاقیه فیمابین آن دو سردار در ضمن گذارش سلاطین قاجاریه نگاشته تحریر
خواهد گشید در سال هزار و یکصد و هفتاد جناب وکیل بعزم تنبیه انتظام کوهگیلویه نهضت

فرمود شیخعلیخان را بجانب اصفهان مامور ساخت مشار الیه بلا مانع در اصفهان
رحل اقامت افکند وکیل بعد از ورود به بهبهان بمقتضای رافت و عطوفت که
جبلی طویت و طینت او بود کوهگیلویه را نظمی کامل داده بشیراز مراجعت کرد
محمدحسنخان پس از فراغ از مهم آزادخان و تصرف آذربایجان چند تن از اعاظم
و اعیان آنجا را از قبیل فتحعلیخان افشار و شهباز خان دنبلی و غیره و سپاهی
وافر و جنودی متکاثر عازم اصفهان گشت شیخعلیخان با معدودی که متوقف
باصفهان بود بشیراز گریخت سردار قاجار بعد از ورود باصفهان بتهیه تدارک سفر
و تهیه لشکر بقدر امکان درهم و دینار از اهالی اصفهان دریافت نمود با اینکه غله خرواری
ده تومان داد و ستد میشد روزی قریب پانصد خروار گندم و جو بجهه مصارف
لشکر ضرور در کار داشت قریب هفت هشت ماه در اصفهان توقف کرد از شهر
و بلوکات و محال حوش و حوالی حواله و مطالبه مینمود در اوایل بهار سال
هزار و صد و هفتاد و یک بعزم تسخیر فارس و تدمیر وکیل رایت عزیمت برافراشت
محمدحسینخان قاجار دولو را که در باطن کمال عداوت و بغض موروثی داشت
بحکومت اصفهان گماشت از طریق آباده که بالنسبه بسایر طرق آباد بود به بیضا
به بیضا رسید از آنجا عطف عنان بطریق قلیان بکازرون نمود چند روزی توقف کرد

پس از حرکت و طی مسافت در چنار راهدار دو فرسنگی شیراز محل توقف اختیار
عسا کر دریا موج را فوج فوج بمحاصره شهر مامور کرد نصیر خان لاری نیز با تفنگچی
بسیاری بیاری سردار قاجار آمد جناب وکیل بشدت محصور شد چون تقدیر
قسم دیگر بود بواسطه ذهاب و ایاب مدعیان سلطنت بلوکات خراب و سورسات
کمیاب بود و تهیه سیورسات در اردوی سردار قاجار ع[...] نی در کار
آمد در قریه ا[...]دکان احتمال فی الجمله غله و سایر ماکولات داده شد آنچه [...]ب
بارکش در اردو بود با جمعی سواره و پیاده با ابوالقاسمخان نسقچی باشی محمد حسنخان
عازم اردکان شدند جناب وکیل از مقدمه آگاهی یافت در ظلمت لیل شیخعلیخان
زند را با سواران جرار کار آزموده بتعاقب آنها فرستاده در قریه موسوم
بکویم چهار فرسخی شیراز بآنها دو چار شده نسقچی باشی گرفتار از بقیه دمار بر آوردند
تمام مال و دواب را متصرف شده بشهر مراجعت نمودند از این عمل یکباره کار
اردو ضایع و مختل [...] روز دیگر سردار قاجار اردو را برجا داشت شب بیست و ششم
شوال اولا جماعت افاغنه که بعد از شکست آزاد خان لاعلاج اطاعت محمد
حسنخان را اختیار نموده بودند از اردو خارج در تحت اطاعت وکیل داخل شدند
اینخبر باعث فرار تمام لشکر شد هر جمعی بجانبی رفته آخر محمد حسنخان چون راه چاره را مسدود

یافت با معدودی از خواص بجانب اصفهان شتافت بنه و آغروق آنچه بود تمام
بجا گذاشت شیخعلی خان بتعاقب گریختگان مامور شد با سپاهی بیکران تا طهران
بتعجیل رفت در آنجا چند روزی توقف نموده معلوم شد که محمد حسنخان مع بود ساری
شاه اسمعیل را که در آنجا متوقف بود برداشته باسترآباد رفت لهذا شیخعلیخان
که سردار لشکر [...] عازم مازندران گردید محمد حسین خان قاجار [...] دو بر[...]
[...] خان منافرت و مغایرتی داشتند از دامغان خدمت شیخعلی خان آ[...]
سردار بود آمدند آقا محمد معروف به داود که از جمله کدخدایان سواد کوه بود
در فیروزکوه با جمعی از کوه نوردان مازندرانی خدمت شیخعلیخان رسیده چون اول
کسی که در خدمت سبقت جسته بود بقاعده تالیف قلوب سایرین او را لقب
خانی دادند مشار الیه نیز هر روزه یکی از دوستان قاجاریه را آزار و اذیت
مینمود و بر ما یملک آن بیچارگان رقم اختصاص کشیده خدمت شیخعلی خان سپرد
خدمت مجری میگردید بعد از رفتن شیخعلی خان بسمت [...] مازندران جناب
وکیل امورات فارس را منتظم نموده برادر خود صادق خان را اعتضاد الدوله
لقب داده بحکومت فارس برقرار داشت خود با سپاه و دستگاه در باغ
۱۱۷۲
خارج شیراز موسوم بدلگشا نقل مکان نموده یازدهم محرم سال یکهزار و صد و هفتاد و دو

از راه یزد عزیمت طهران فرمود بعد از ورود به یزد تقی خان بافقی حاکم آنجا در بند
افتاد و یکهزار تومان پیشکش داده مجدد بحکومت برقرار شد از راه نایین و اردستان
بکاشان رفتند از آنجا بزیارت معصومه قم شرفیاب شده کامیاب بطهران رسیده
محل اقامت نمودند اوقات حرکت از شیراز محمد رفیع خان که خلف تو شمال
بوداق عم وکیل بود بحکومت اصفهان و پسر علیخان که همشیره زاده وکیل و برادر
زاده شیخعلی خان بود بحکومت محالات عراق مامور ساخته روانه نمود بعد از
ورود باصفهان یکی از همراهان پسر علیخان حاکم با یکی از اهل اسواق تعدی
و شلتاق مینماید شخص مظلوم بخان حاکم تظلم میبرد محمد رفیع خان محض انظار رعیت
پروری شده در حالتیکه پسر علیخان نیز سوار و عازم عراق بود بوی رسیده
پرخاش میکند فتنه برخاست که پیوست و دو بدست بهم پسر علیخان با نیزه که
در دست داشته رفیع خان را مقتول نموده خود عازم شوشتر و در قول شد جناب
وکیل از این واقعه باغماض گذرانید سر روزه لشکر و ملزومات لشکرکشی بجهة شیخعلی خان
روانه میفرمودند شیخعلی خان مدتی که در بلده ساری توقف داشت اهالی مازندران را
بلطف و تلطف و وعد و وعید بدام اطاعت خود میکشید سردار قاجار نیز از اطراف
آشنامان و یموت و گوکلان بقدر امکان جمعیتی فراهم آورده در خارج بلده اشرف محکمه

محکم مستحکم کرده توقف نمود شیخعلی خان نیز از ساری بعزم دشمن شکاری حرکت و در قریب
بلشکر قاجاریه رحل اقامت افکند آنهم سنگر و باستیان ترتیب داد آرام
گرفت طرفین بمبارزت اقدام ننمودند بعد از سه چهار روز شیخعلی خان بعزیمت
استراباد از راه کنار دریا نهضت کرد سردار قاجار نیز از راه جنابان که شارع
متعارف آشنامان است بعزم سبقت ورود باستراباد حرکت کرد آن روز
طرفین بقدر چهار فرسخ طی مسافت نموده شب را در منزلی که مابین الحزبین زیاده از
یک فرسنگ نبود نزول نمودند محمد حسن خان در کلباد و شیخعلیخان در کنار دریا
شب را بروز رسانیدند علی الصباح که احاد و افراد عساکر طرفین بجهة تحصیل آذوقه
و سیورسات روی بقرار اطراف و حوالی نمودند تلاقی فریقین روی داد
جنگی سخت در میان آمد بواسطه قلت لشکر و اسباب مقدر محمد حسن خان بعزیمت
باستراباد کرد شیخعلی خان در همان کلباد که آخر سامان مازندران و اول خاک
استراباد است توقف کرد چون فصل زمستان و زیادتی نزول باران بود
کلباد محل آسایش نبود باشرف مراجعت کرد محمد حسین خان قاجار دولو که با محمد
حسنخان دشمنی داشت این اوقات بمعاونت شیخعلی خان روزگار میگذرانید
بطهران رفت از جناب وکیل بحکومت استراباد مشخص گردیده بمازندران

فتنه هم در کار مع

معاودت نمود محمد حسنخان بعد از ورود باسترآباد از طوایف یموت و کوکلان
و اکراد دره جز و خویشان و بعضی دیگر از محالات خراسان استمداد نموده
جمعیتی کامل حاصل نمود چون طایفهٔ دولو و یوخاری باش را باعث اغتشاش
کار خود میدانست مجلس کنگاشی آراسته نام یافتگان آن طایفه را دعوت نمود
در آن مجلس محمد ولیخان و سه نفر برادر او و چند نفر دیگر از آقایان یوخاری
باش را بقتل رسانیده بر املاک ایشان قلم اختصاص کشید بمصارف عساکر
مجتمعه رسانید بعد از آن بعزم رزم نیت خود را جزم کرده با آیین شایسته
و احتیاط و حزم حرکت نموده باراضی قورق تیمور سنگی اشرف آمد روزانه
دیگر شیخعلیخان نیز بمقابله آمد صف آرا گشت دلیران جانباز طرفین ابواب
جور و جفا بر روی یکدیگر باز نمودند از خون مبارزان جز بین نهرها روان شد
و از سرهای جوانان طرفین چون اوراق اشجار از باد خزان از بدنها ریزان
شد از تقدیر خداوند سبحان اولا اکراد و خویشان نیز هزیمت شدند بقیه لشکر
نیز بطریقهٔ ایشان طریق فرار در پیش گرفته محمد حسن خان یگانه دوران که شجاعی دلیر
بود قلیلی از سپاه که باقی بود هرچند تحریص و ترغیب کرد فایده نبخشود چون
بخت را وارون و روزگار ناپایدار را دگرگون دید لاعلاج روی باسترآباد

نهاد

نهاد در بیشه و جنگل قوایم بادپایش بگل و وحل فرو شد در آن اثنا محمد علی آقا برادر
محمد حسین خان دولو و سبزعلی نام کرد که چندی قبل خود را در جرگه چاکران محمد
حسنخان میشمردند چون بلای ناگهان از قفا رسیده بقتلش رسانیدند سر که مطرح اعزاز
و بر سران سروران آن روزگار سرافراز می‌داشت بر سر نیزه نزد شیخعلیخان
بردند مشار الیه در ساعت بطهران خدمت جناب وکیل فرستاد چون سروران
سرافراز رعایت سر آنها اعزاز را سرآمد جمیع کارهای بزرگ ممتاز میدانند جناب
وکیل رئوف مهربان اظهار تاسف و سوگواری نموده میرزا صادق متخلص بنامی
مورخ تاریخ زندیه نوشته است که حسب الامر وکیل سر را با گلاب شسته و با
مشک آگنده باسترآباد فرستاد که با جسد ملحق و مدفون سازند شیخعلی خان از
مازندران باسترآباد رفت محمد خان قاجار قوانلو عمزاده محمد حسنخان با اولاد خان
بمیانهٔ ترکمان رفته شیخعلیخان در آنجا ده روز توقف اموال و اسبابی که بدست
افتاد تصرف کرده استرآباد را بمحمد حسین خان دولو سپرده راه مازندران
پیش گرفت در این اوان نذرخان زند از طهران رسید و حکم سرداری خود و رفتن
شیخعلیخان بچاپاری با اعیان مازندران را رسانید حسب الامر رفتار نمودند این
وقایع در سال هزار و صد و هفتاد و دو روی داد شیخعلیخان در ازاء این خدمت بجام الدوله

ملقب گشت و حکومت مازندران بمحمد خان داوو سوادکوهی عنایت شد جماعت افاغنه
که در آن زمان در ایران باقی بودند جز شرارت و فساد از ایشان حاصلی درمیان
نبود صبح عید نوروز که بامید خلعت و انعام در میدان ارک ازدحام داشتند
بقتل عام ایشان حکم شد خلعت ارغوانی پوشیدند علیخان سایبون حسب
الامر بمازندران رفت آنچه در آنجا بودند شربت همین کاسه نوشیدند حکومت
کرمان بخدامراد خان زند ایشیک آقاسی باشی آن پادشاه ارجمند بود بحکومت
کرمان مفتخر گردید از مؤیدات اقبال آنکه شاهرخ نام که از جانب شاهرخ شاهی
حکومت مینمود بتنبیه اهالی بهاآباد کرمان رفت مقتول گردید در آن حین خدامراد خان رسید
بلا زحمت و مشقت کرمان را متصرف گردید کریمخان پادشاه حکم بساختن عمارات
لازمه در طهران بجهت توقف خود فرمود ایام تابستان را در شمرانات گذرانید
زمستان را بشهر معاودت نمود امورات مملکتی را انتظام میداد حکام و عمال
بممالک محروسه تعیین مییافت چون هیبت الله خان نام ولد مسیح خان بویر
که از الوار کوهگیلویه میباشند مدتها ملتزم رکاب نصرت انتساب بود لهذا
ایالت الکای کوهگیلویه را بمشارالیه عنایت فرموده میرزا طاهر نام چهار محالی
اصفهان به پیشکاری مشارالیه منصوب آمد بعد از ورود آنجا اهالی کوهگیلویه

بمیرزا

میرزا طاهر بخشی را فریفته هیبت الله خان را مقتول نموده خود بحکومت مشغول
گردید چون این سانحه بعرض پادشاه رسید محصلین ملک الموت مانند بحبس و قید
مشارالیه فرستاد محصلین بعد از ورود آنجا مبالغی بصیغه ارتشاء از وی
گرفته از طریق شیرازش بردند پناه با عضدالدوله بردخون بیچاره بهدر رفت
جهان تا بوده ایش کار بوده   نه امروزش چنین رفتار بوده   در سال هزار و
۱۱۷۲
یکصد و هفتاد و دو پادشاه سعادتمند از طهران بجانب خمسه عراق توجه فرمود
چون سلطانیه محل توقف سلطان مهربان گردید محمد آقا نامی از جانب پاشای
بغداد با عرایض و پیشکش رسید عرایض اخلاص فرایض پاشا را بموقف عرض
و همچنین سلیمان پاشای والی کردستان بابان باظهار چاکری و فرمان بری
پرداخت عمال و مباشرین اطراف بخدمت مرحمت اتصاف شرفیاب شدند
چون فصل تابستان منقضی شد بدارالسلطنه طهران مراجعت فرمودند در هفتاد و دو
چهار بعزم گوشمال و تادیب فتحعلی خان افشار و تسخیر آذربایجان با لشکر شایان
نهضت فرمود بعد از تشریف فرمائی آن سامان اولاً از امور بلده مراغه فراغت
حاصل آمد طایفه شاهسون و شقاقی که در شقاق و نفاق در پیش داشتند تنبیه و تادیب
کامل اتفاق افتاد چون فتحعلی خان در شهر تبریز توقف داشت اردوی ظفر توامان

تبریز را محصور نموده دست بتاراج و خون ریزی گشوده زمان محاصره امتداد یافت صورت
فتحی روی نداد فصل زمستان رسید لهذا دست از محاصره کشیده بطهران مراجعت
فرمودند اول فصل بهار مجدداً بعزم تسخیر بلاد و امصار از دار الخلافه حرکت نادرخان
زند را بمحافظت بنه و آغروق و اهالی حرم تعیین فرموده خود با سپاهی جرار بسمت
آذربایجان و اضمحلال فتحعلیخان افشار ره سپار گردیدند فتحعلی خان نیز در زمان
فراغت جمعیتی از هر جهت فراهم آورده از تبریز حرکت نموده باستقبال می آمد پس از تلاقی
عسکرین و مجادله و مقابله جز مین صفوف یمین فتحعلی خان افشار بر لشکر یسار پادشاهی
که حسام الدوله شیخعلی خان رایت اقتدار برافراخته بود غلبه کرده شیخعلیخان و همراهان
طریق انهزام پیش گرفتند بقیه لشکر نیز بهم خورده بنوعی فرار نمودند که بعضی از گریختگان تا
باصفهان رسیدند نادرخان زند نیز اهالی حرم را برداشته بهمان شتافت تمامی
بنه و آغروق نصیب لشکر افشار شد چون قلب سپاه پادشاهی و دست راست که
بزکیخان زند محول بود برجای بود سلطان عدوبند دست جلادت گشاده داد
مردانگی دادند فتحی بعد از شکست روی فتحعلی خان را داد انهزام پیش گرفته بقلعه ارومی
پناه برد علی الصباح گریختگان لشکر که چندان مسافتی نه پیموده بودند مراجعت کرده پادشاه
ظفر پناه چندی در تبریز و خوی و سلماس و مراغه توقف فرموده حکام و عمال بهر جا تعیین

وامورات

وامورات آن ساحات با انتظام قرین فرمود با امراء مملکت آذربایجان مانند کاظم خان
قراجه داغی و شهباز خان دنبلی و احمد بیک برادر مشار الیه و پناه خان جوانشیر و
سپاهی بی مانند و نظیر بتسخیر ارومی حرکت فرمودند قلعه را محصور فرمودند هر وقت که
سخن مصالحه در میان می آمد فتحعلی خان افشار اظهار مینمود که ریش سفیدان عما قریب آمدنی اند
و صورت مصالحه انجام میدهند مقصودش از آمدن برف و سرما و باران بود چون فصل
زمستان رسید حسب الامر پادشاه تمام اردو از چوب و نی و خشت خام هر کس عمارتی
سرانجام نمود که از برودت هوا محفوظ باشند در همین اوقات شیخعلی خان که غروری
و خباثت زیاد در نهاد داشت با ابراهیم خان بغایری و مطلب خان کربالی شیرازی
و شهباز نام بیگلی که از گوهره شیراز است سردسته تفنگچی و در تیراندازی قادر و ممتاز
بود و چند نفر دیگر درصدد قتل پادشاه شدند از نمک بحلالان دولتخواه که
از این معامله خبیر و آگاه بود مراتب را در خفا بعرض رسانیده در همان زمان هم بردگان را
محبوس ساختند شیخعلی خان را کور و باقی را سر بریده بگور فرستادند رؤس مقتولین را بجهت
فتحعلیخان بسم هدیه فرستادند چون نه ماه از زمان محاصره گذشت قحط و غلا در قلعه شایع
گشت فتحعلی خان بعد از استیمان و اطمینان شرفیاب حضور شده قلعه ارومی بتصرف
درآمد ذخایر و اسباب و اموال وافر فتحعلی خان بکارگذاران سلطان رسید

چون هدایت خان رشتی از حکومت گیلان معزول و نظرعلیخان برادر شیخعلیخان
در گیلان منصوب بود هدایت خان مخلع بحکومت گیلان و حبس و قید نظرعلیخان
مامور فرمودند حسب الفرمایشش بعمل آمد ولی بعد از چند روز شیخعلی خان و
نظرعلیخان هردو را مورد اشفاق و احسان فرمودند سبزعلیخان زند که برادر
زاده شیخعلی خان و قاتل رفیعخان و حاکم عربستان بود بعد از آنکه اشرار آن
اجبار اعراب آل کثیر بروی شوریده با ضرب آلت جارحه شیخ علوان
آل کثیر مقتول گردید چون اعلیحضرت پادشاهی از ضبط اکثر بلاد آذر
بایجان فراغت حاصل فرمود عازم تسخیر شیروانات و بادکوبه و دربند
گردیدند درین اثنا خبر عصیان و طغیان زکیخان زند در اصفهان بعرض همایون
رسیده تفصیل این قضیه باین وجه بود که زکیخان بن عم حضرت وکیل است
و از جمله خدمتگذاران واقعی آنجناب بود در مقدمه فتحعلی خان افشار خدمت
و جلادت نمایان نموده منصب کشیکچی باشی داشت بسببی از اسباب
رنجیده خاطر باصفهان رفت چندی در آنجا براحت گذرانید پادشاه محض
دلجوئی عمزاده دولتخواه فرمان سرداری عراق باسم مشارالیه روانه
فرمود زکیخان از اصفهان حرکت نموده بعراق رفت علی محمد خان زند

که آنهم همشیره زاده خدیو سعادتمند و حاکم بروجرد بود او را فریفته با خود همدست
نمود یکی از معارف بختیاری را باصفهان فرستاد حاجی آقا محمد که اولا
زرگری و بعد بشغل تجارت مشغولی داشت و بواسطه خدمت بلقب خانی
و حکومت اصفهان سرافرازی داشت او را گرفته محبوس نمودند زکیخان
با انصار و اعوان باصفهان مراجعت کرد لوای عصیان برافراشت
اینمقدمه سبب فسخ عزیمت پادشاهی بشیروانات گردیده تمامی خوانین و
معارف آذربایجان مانند فتحعلی خان افشار و پناه خان جوانشیر و شهباز
خان و نجفقلیخان دنبلی و کاظم خان قراجه داغی و حاجی علی محمد خان
مراغه و حاجی خان کنگرلو نخجوانی و برادرزادگان حسینعلی خان ایروانی
و رضاقلیخان قاجار گنجه و امیر گونه خان افشار طارمی با اهل و عیال همراه
اردوی همایون مقرر داشت آزاد خان افغان که بعد از فرار از محمد حسنخان
قاجار گاهی در بغداد و زمانی در گرجستان بسر میبرد آنهم با اهل و عیال پناه
بپادشاه بیهمال آورد خلاصه از آذربایجان عزیمت اصفهان فرمودند
زکیخان تاب توقف نیاورده اهالی حرم محترم پادشاهی و سایر معارف
زندیه را که در اصفهان بودند برداشته بجانب عربستان رفت حضرت وکیل

بعد از ورود باصفهان نظرعلیخان برادر شیخعلی خان زند را با لشکری عدو بند سروقت
زکیخان گسیل فرمود چون نظرعلیخان بحوالی عراق رسید زکیخان اهل و
عیال خود را برداشت بقیه را برجا گذاشت بدر رفت علی محمد خان نادم و
پشیمان از وی کناره جسته نظرعلیخان با فتح و فیروزی مراجعت کرد در سال
یکهزار و صد و نود و شش که موکب همایون در اصفهان متوقف بود
تراب خان چلبی که بعد از زکیخان کشیکچی باشی بود و میرزا و میرزا اسمعیل مستوفی
اصفهانی و دو سه نفر دیگر حسب الامر شاهی مقتول شدند سبب ظاهری
معلوم نشد بعد از فصل زمستان اخبار انقلاب کرمان بعرض همایون رسید
مجملی از مفصلش این است که تقی خان نامی از اهالی قریه دران از بلوکات
کرمان جمعیتی در جزو فراهم آورده شب هنگام داخل شهر کرمان میشود
خدامراد خان حاکم پس از فی الجمله زد و خورد بضرب گلوله تفنگ مقتول
گردید متابعانش فرار نمودند یا بدست افتاده برهنه و عریان شدند
تقی درانی بر بکیران حکمرانی سوار گردید لهذا محمد امین خان گروس و
امیر گونه خان افشار با لشکری جرار و توپخانه شرربار بآن دیار مامور شدند
حضرت وکیل خود بعزم تنبیه و تادیب اشرار الوار بختیاری بنهضت موکب

همایون در چهار محال متوقف افواج قاهره فوج فوج بسمتی مامور فرمودند تنبیه
و تادیب کامل بعمل آمد طایفه هفت لنگ در دار المومنین قم و چهار لنگ
در بلوک فسا از توابع فارس توطن مقرر شد جمعی از جوانان کار آمد در
سلک ملازمان رکاب منتظم گردید موکب مسعود باصفهان معاودت فرمود
پس از ایامی معدود عزیمت جاپلق و سیلاخور فرمودند جعفر خان ولد صادق
خان بخدمت کشیکچی باشی پادشاهی مفتخر گردید در منزل قمشه فتحعلی خان
افشار که وجودش مخل کار بود بقتل رسید در شاه رضا قمشه مدفون گردید
در منزل سیلاخور بواسطه عارضه شدید حضرت پادشاهی را مرض روی
داد ولی از تفضلات خداوند طولی نکشید تا بهبودی حاصل گردید محمد امین
خان گروس و امیر گونه خان افشار که بتسخیر کرمان مامور و بتنبیه تقی درانی
مامور شدند پس از ورود بساحات کرمان هر یک از آن دو نفر خود را
سردار با اقتدار دانسته هیچیک اطاعت دیگری نمیکرد لهذا رفته رفته
کار ایشان بمجادله کشید چون مراتب بعرض حضرت وکیل رسید و تقصیر
بر امیر گونه خان ثابت گردید رقم قضا شیم باحضار او صادر شد مشار الیه
چون از مواخذه اندیشه مند بود بشیراز رفت بصادق خان اعتضاد الدوله

توسل جست عریضه مشار الیه مبنی بر استدعای عفو تقصیر از او بعرض حضرت پادشاهی
رسانید بر وفق استدعای برادر جرایم او بعفو و غفران مقرر گشت در همین سال
بجهت تنبیه زکیخان نظرعلیخان بسرداری عربستان مامور گردید چون نظرعلی خان
و سپاه فیروزی نشان بحوالی لرستان رسید زکیخان به پشت کوه که اول سامان
خاک روم بود رفت نظرعلیخان نیز تعاقب را از دست نداد بعد از تلاقی فریقین
و محاربه بین الجانبین سلک جمعیت زکیخان پریشان گردید اکثر سرکردگان او که
مصدر شور و شر بودند دستگیر و گرفتار شدند حسب الفرمان بقتل رسیدند زکیخان
نیز ناچار با طبل شهریار پناه برد نظر بلوازم فتوت که سرشته آب و گل حضرت وکیل
بود از جرائم او اغماض فرمودند در همین سال شیخ سلمان بنی کعب از جمله اعراب
ممالک روم بود از والی بغداد رنجیده با دو هزار خانه وار از عراق عرب
کوچیده در قریه دورق که از جمله بلاد خوزستان است توطن گزید اکثر اوقات
در بصره و آن حوالی دست تطاول میگشود در این سال که سال هزار و صد و هشتاد و
هفت بود محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والی بغداد وارد و عریضه
مشار الیه در شرح این ماجرا بحضور مبارک گذرانید وعده اصلاح این مدعا به محمد آقا داده
چون انتظام محال لرستان فیلی منظور نظر پادشاه عطوفت گستر بود عزیمت آن جهات

فرموده چون قصبه خرم آباد مضرب خیام ظفر فرجام شد اسمعیل خان والی
لرستان بکوهستان فراری و متواری گردید حکومت لرستان فیلی به یکی
از بنی اعمام او عنایت شد تشریف فرمای دزفول گردیدند اعراب بنی لام که آزار
و اذیت ایشان بمردم دزفول میرسید تنبیه کامل نمودند اردوی معلا بشوشتر
نزول جلال فرمود از شوشتر بعزم تنبیه شیخ سلمان و بنی کعب عزیمت فلاحیه فرمودند
شیخ سلمان بدریافت عریضه بتوسط میرزا محمد علی صدر الممالک عرض و استدعای
چاکری آنحضرت و رعیتی این دولت و اقامت در فلاحیه نموده بود بواسطه
اتحاد مذهب عرایضش بدرجه قبول رسید بر حسب تمنا و استدعا فرمان قضا
مضا شرف صدور یافت اردوی نصرت توامان تشریف فرمای کوهگیلویه گردید
در زیدون اردوی ظفر توامان بجهة انتظام الکاء کوهگیلویه چندی متوقف بود
چون طایفه لیراوی که قرای متعدده فیمابین زیدون و دشتستان واقع شده
اهالی آنجا بشرارت و خلاف رویه رعیتی و اطاعت حرکت مینمودند لهذا عساکر
نصرت مآثر بقتل و سیاست و نهب و غارت آنها مامور شدند لوازم فراش
پادشاهی بعمل آمد از رؤس رئیس و مرؤس کله مناره ها ترتیب یافت جمعی دیگر را
کوچانیده در بلوک جره متوطن ساختند برخی را در زمره ملتزمین رکاب منتظم فرمودند

از انجا بدولت ذیسعادت دویم شهر صفر وارد دار العلم شیراز شدند علی التعاقب
شیخ سلمان بنی کعب ولد خود را با پنج هزار تومان وجه نقد خراج که هر ساله ادا
نماید بحضور مبارک فرستاد و سابقا نگاشته شد که سرداران مامور کرمان امیر گونه
خان معزول و محمد امین خان منصوب گردید محمد امین خان متدرجا بلوکات کرمان را
بتصرف در آورده چون استعدادی تمام حاصل نمود شهر را محصور ساخت ساکنین
شهر در خفیه با محمد امین خان ساخته اصل شهر را بتصرف دادند تقی درانی چند روزی
در ارک قلعه داری کرد چون چاره ندید نصف شبی با همراهان بیرون رفته بکوهستان
دران رفت محمد امین خان ارک را متصرف شد مشغول امور حکومتی گردید وجود و عدم
تقی را علی السویه پنداشت همت بدفعش نگماشت چون چندی گذشت مجددا
تقی جمعی فراهم آورد و نصف شبی بدستیاری نردبان عروج بر حصار و بروج
شهر نموده بتصرف در آورد و محمد امین خان با همراهان فرار اختیار کرد به یزد رفت مدتی
از شرمساری در یزد متوقف و متواری بود شاه والاجاه مشار الیه را احضار و این
قضیه را از حادثات روزگار شمرده محمد تقی خان حاکم یزد استدعای تسخیر کرمان
نمود باجابت رسید جمعیتی از قشون پیاده اصفهان و سایر بلوکات آن سامان فراهم
آورد عازم کرمان شد تقی درانی محمد برات نامی از کسان خود را باستقبالش فرستاد

چون مسافت بین الحزبین قریب شد تقی خان بدون نزاع و جنگ مراجعت بیزد آهنگ
نمود علیخان شاهیسون با توپخانه و زنبورکخانه و جمعیتی آراسته بتسخیر کرمان مامور
شد چون بانجا رسید و شهر را محصور نمود روزی در اثناء گیرودار بگلوله تفنگ
مقتول شد همراهانش مراجعت نمودند در اواخر سال هزار و صد و هفتاد و هشت
اعتضاد السلطنه صادقخان بتسخیر لارستان مامور گردید نصیرخان لاری که در این
مدت بخودسری و عصیان عادت نموده بود چون قدرت مقابله نداشت
در قلعه متحصن شد لشکر منصور قلعه را محصور نمودند آخر الامر نصیرخان از در استیمان
در آمده قلعه را بتصرف داد حسب الامر پادشاهی قلاع آنسامان را ویران نمود
حکومت لارستان بمسیح خان واگذار شد نصیرخان را با اهل و عیال بشیراز آوردند
چون معامله کرمان بطریقیکه مذکور شد در نهایت اختلال و فتور بود نظرعلیخان
که سرداری ابهت مند بود بتسخیر کرمان مامور شد شهر را محاصره کرده مدتی طول کشید اهالی
کرمان که از اعمال ناشایسته تقی درانی در زحمت بودند باخود همدست شده مجبورا
او را باردوی نظرعلیخان آوردند محبوس شد فتنه و آشوب باتمام رسید حسب الامر
بسطام خان کارخانه با پانصد سوار بحکومت کرمان رفته ارسد سردار با تقی
گرفتار و عساکر نصرت شعار بشیراز مراجعت نمودند حین ورود بشیراز او و خزالی عمال

گرفتار گردیده بقتل رسید چون بسبب خسارت اینمدت کرمان از حلیهٔ آبادی افتاده
بود لهذا میرزا حسین کلانتر و آقا علی سیرجانی ملقب بخانی و حکومت کرمان منتخب
شدند مالیات و متوجهات یکساله آنجا را بصیغه تخفیف مقرر گردیده بسلطانخان
و سایر همراهان مراجعت بشیراز نمودند چون مکنون ضمیر و منظور نظر پادشاه
ملاطفت گستر این بود که شیراز را دار السلطنه قرار داده توطن فرمایند لهذا از تمامی
ممالک محروسه دوازده هزار نفر عمله و معمار و بنا و نجار و سنگتراش و حداد
و مقنی احضار فرمودند از تبریز و یزد سنگ مرمر و از مازندران چوب و تخته
که در کار بود طلبیده و بعمارت و قلعه شهر و ارک و کاروانسرا و چهار بازار و مسجد و
حمام همین عمارات اینکه حال باقی و در حقیقت باعث آبادی شیراز است حکم فرمودند
چون تا آخر عمر دیگر از شیراز مسافرت و لشکرکشی اختیار ننمود اوقات
شبانه روز را صرف فرمایش عمارات میفرمود از ولایات بعیده مانند گرجستان
یا شیروانات بهمان سکه و خطبه فقط قناعت مینمودند میفرمودند که خراسان محل
مخارج و گذران کورگه است که کنایه بشاهرخ شاه باشد مارا کاری نیست خداوند
کریم او را رحمت کناد و همچنین آب کاریز معروف برکناباد را با آنکه بیست و
دو ذرع عمق خندق بود گذرانیده در عمارات شهر داخل نمود و سال هزار و صد و هشتاد و (۱۱۸۰)

[illegible]
[illegible] ۲

باینکه پادشاه

باینکه پادشاه به اینگونه مشاغل بالطبع مایل مشغول بود و از آزار و اذیت بندگان
خدا احتراز مینمود و مردم بدعاقبت که بفتنه و فساد عادت داشتند او را لا علاج
بتنبیه و سیاست مینمودند از آنجمله در این سال ظهور فتنه و فساد امیر مهنا ضابط
بندر ریگ بود و بندر ریگ حوالی بندر ابوشهر واقع است در آن زمان بندر
مزبور محل تجارت فرضه سواحل و محل نزول قوافل بود امیر ناصر نام در آن بندر
حکومت داشت ولد او امیر مهنا که مردی شریر و مفسد بود و بامورات نا
مشروع اقدام مینمود والدش از در نصیحت بممانعت درآمد پدر را بقتل
رسانیده در حکومت آنجا مستقل گردید وکیل در اوایل کار او را بشیراز احضار
فرمود و بتوقیفش امر نمود پس از چندی میرزا محمد بیگ خورموجی که جد اعلای مؤلف
بسبب آنکه همشیره او را در حباله نکاح داشت شفاعت و توسطش زبان گشود
حسب الاستدعای مشار الیه استخلاص حاصل نمود به بندر ریگ رفت در
زمانیکه جناب وکیل مشغول بامورات مهمه بود میر مهنا جمعیتی جمع نموده بتاخت و تاراج
حوالی و حواشی اقدام میورزید میرزا جعفرخان برادر میرزا محمد بیگ که سرکرده
ملازمان دشتی و دشتستان بود بدفعش مامور گردید [illegible] اعتضاد الدوله
صادق خان که جمعیتی بر سر وی فرستاده صورت فتحی روی نداد در این سال

که بی اعتدالی مشار الیه از اندازه تجاوز نمود امیر گونه خان افشار سردار گردیده
به تنبیه و تادیبش روسپار شد بعد از خرابی ولایت و اضرار بسیار برعیت
و سفک دماء مسلمانان مشار الیه بجزیره خارک رفت زکیخان زند با اهالی
بنادر و سواحل مامور بدفعش شدند از آنجا بجانب بصره فرار کرد و مسلم بصره
او را بدست آورده بقتل رسانید دیگر از وقایع آن زمان سرکشی و طغیان
ذوالفقار خان افشار حاکم خمسه بود که از اطوارش بدهوائی و عصیان
نمایان بود حضرت پادشاهی او را بشیراز احضار فرمود مشار الیه بمسامحه و
مماطله گذرانید علی محمد خان زند و علیمراد خان زند با لشکری جرار از دو سمت
بتنبیهش مامور علی محمد خان سبقت کرده چون بحوالی زنجان رسید ذوالفقار خان
با جمعیتی که داشت بمقابله آمد شکست فاحش خورده گرفتار گشت او را با اهل و
عیال بشیراز آوردند مدتی در شیراز بود مجدد حضرت پادشاهی از در بخشایش
و عطوفت او را بالحکومة مفتخر ساخته بزنجانش فرستاد دیگر از قضایای اتفاقیه
مقدمه حسینقلیخان خلف محمد حسنخان سردار قاجار است باین شرح که بعد از کشتن
محمد حسنخان آقا محمد خان که ولد اکبر و ارشد بود با سایر برادران باتفاق
محمد خان قوانلو بدشت ترکمان رفتند چون زمانی گذشت بعزم تاخت و تاز

باستراباد آمدند از محمد حسین خان بیگلربیگی شکست یافتند محمد خان قوانلو و محمد امین آقا و آقا
محمد خان گرفتار شده بطهران آوردند حضرت پادشاهی محمد خان قوانلو و دو تن از
اولاد محمد حسنخان بحکومت قزوین امر فرمود و آقا محمد خان از بزرگی امرا و رتبه تقدیم داد
بشیراز آورد و انیس و جلیس خود ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی خان که همشیره زاده
محمد حسین خان دولو بودند بقریه نوکنده که ارباب ایشان میانه استراباد و مازندران واقعست
توطن مشخص فرمودند پس از چندی برحسب تمنای آقا محمد خان حسینقلی خان برادر
اعیانی او را بالحکومة دامغان فرستاد در زمان قلیلی که توقف کرد ارباب فساد
آن جوان کم تجربه را فریفته آثار عصیان و طغیان ظاهر ساخت جناب وکیل بملاحظه
رضاجوئی آقا محمد خان بمشار الیه اعلام فرمود که یا بشیراز مراجعت کند یا بنوکنده
توطن اختیار نماید از حکومت دامغان او را معزول ساخت حسینقلیخان بنوکنده رفت
با آن دو برادر بسر برده محمد خان دولو حاکم مازندران بواسطه عدم نجابت و خبث
طینت بناء هرزه درائی و خودنمائی نهاد و هرچند برادران ثلثه او را بترک رفتار ناهنجار
دلالت و ملامت کردند مفید نشده هر روزه بعرایض مجعول تمت خاطر مبارک
پادشاهی نسبت بایشان منزجر و ملول میگردانید ناچار رفته رفته جمعیتی فراهم آورده بتجربه
نوکنده عزیمت نمود از بارفروش با شرف آمد برادران لاعلاج در مقام مدافعه آمدند

حسین قلیخان با جمعی از راه معهود بپاریه تصرف نمود و مرتضی قلیخان در جنگل
راه را بر آن مردود مضبوط ساخت محمدخان بعد از اطلاع عازم ساری
شد چون با مرتضی قلیخان نزدیک شد بیک شلیک تفنگچیان مرتضی قلیخان
سلک جمعیتش بتفرقه مبدل گشت لاعلاج از تخت روان که درین هنگامه آن ابله
نادان سوار بود بیرون آمده خواست بر اسب بقصد فرار سوار شود که مرتضی قلیخان
و همراهان باو دوچار شده گرفتار گردید محبوساً بپاریه آورده بعد از اخذ اموال
و اسباب بقتلش اقدام نمودند چون این مراتب بعرض پادشاه رسید زیاده ازین
تحمل و بردباری سزاوار ندیده زکیخان زند با قشون فارسی رکابی بدفع این شورش
و غوغا مامور فرمودند زکیخان چون بحوالی مازندران رسید حسن قلیخان برادران
بجانب ترکمان شد زکیخان مازندران را انتظام داده باسترآباد رفت و در آنجا
باعمال قبیحه زیاد اقدام نمود از قتل و نهب کوتاهی نکرد و حکومت مازندران را
بمهدیخان ولد محمدخان ادو واگذار نموده مراجعت کرد پس از مراجعت زکیخان
محمد و برادران با جمعی قلیل از راه کوهستان هزارجریب غفلتاً ببارفروش
رسیدند مهدیخان حاکم اگرچه حاکم بود و چون نوکر و نوکرزاده خوانین قاجار بود
در شهر پنهان گشت او را بدست آورده محبوس نمودند باخذ اموال اشتغال

ورزیدند از شیراز علی محمدخان زند حسب الامر شاهی با لشکر و سپاهی
عزیمت مازندران نمود برادران باز بدشت ترکمانان روی نهادند علیمحمدخان
باسترآباد آمد چنین واقع شد که روزی حسینقلی خان با معدودی از همراهان
بحوالی استرآباد آمده شب را در صحرا آسایش نموده دو سه از ترکمانیه باغوا
و ارشاد طایفه قاجاریه دولو که از خونخواهان طایفه قوانلو بودند مترصد فرصت
قتل آنجوان بودند انتهاز فرصت کرده درحالیکه بخواب بود بقتلش رسانیده و بطرفی
روی نهادند پس ازین قضیه جعفرقلیخان و مهدیقلیخان که در قزوین بودند
حسب الامر بشیراز آورده ببرادران خود آقا محمدخان و رضاقلیخان و علیقلیخان
پیوستند دیگر از قضایای اتفاقیه آن دولت سعادت زکیخان زند است حاجی
آقا محمد حاکم اصفهان چندی معزول شد در شیراز اقامت داشت جناب وکیل اورا
بحکومت بندرعباسی فرستاد شیخ عبدالله نام معینی که از اعراب آن ناحیت
و در جزیره هرموز ایالت داشت اعتنائی باوامر و نواهی حاکم مزبور نداشت
حاجی آقا محمد بلطایف الحیل اورا بدست آورده بشیراز فرستاده مدتی در شیراز
بود حضرت شاهی که بالطبع رئوف و مایل بخیرخواهی بود و لهذا اورا گروگان
نگاه داشته رخصت معاودت بجزیره داد شیخ مزبور درین ضمن گاهی تسخیر مسقط را

باسهل وجوه بکارگذاران پادشاهی جلوه میداد از کیخان استدعای سرداری
و متعهد فتح مسقط شده با جمعیتی بقدر ضرورت حرکت نمود حکم شد که از بنادر سواحل
فارس کشتی بقدر امکان در بندر مهیا و موجود نمایند بعد از وصول سردار به بندر
شنید که شیخ عبدالله دختر خوش صورت در خانه دارد شیخ مزبور درین باب اظهار
فرح و سرور نمود بالاخره قرار چنین یافت که سردار با اعیان لشکر در جزیره
بضیافت رفته زفاف نیز در همانجا واقع شود در روز معین چند فروند کشتی
کوچک حاضر نموده سردار با یک دو پیشخدمت در یک کشتی چند نفر از اعیان
و خدمه در کشتیهای متفرقه سوار شدند بجزیره هرموز تشریف فرما شدند
محض ورود معاینه معامله جزیه الابرپش و زنا روی نمود سردار و همراهان را
بالتمام محبوس و گرفتار پس از تکرار وسایط و مصلحین خیر اندیش سنگ چوله
مغلو کی را برده خوکی قوی هیکل را در عوض آوردند و لد شیخ عبدالله را از شیراز
برده بوالدش سپرده سردار مستخلص شده بشیراز مراجعت کرد دیگر از سوانح
عبرت فزا سرداری علیمرادخان زند است سلیمان پاشا والی کردستان بابان
که از توابع عراق عرب است ولی نسبت بسلطان ایران طریقه بندگی
و ارادت بملاحظه هنگام ضرورت مرعی میداشت پس از وفات مشار الیه

محمد پاشا برادر او نیز بطریقه برادر ره سپر بود عمر پاشا والی بغداد به دوروئی
و نفاق مشار الیه رضا نداده وی را معزول و محمود پاشا نام برادر دیگرش را
منصوب نمود محمد پاشا از حضرت پادشاهی استمداد طلبید علیمرادخان بمعاونتش
مامور گردید با جمعیتی رکابی و آذربایجانی بآن حدود شتافت پس از ورود
وصف آرائی جنود طرفین سردار که شراب زیاد زهرمار کرده بی اختیار
سوار و در معسکر لشکر روم داخل گردید فصلی از حسب و نسب خود بطریق رجز
بیان نمود او را گرفتند لشکرش متفرق شد وی را مغلولا ببغداد بردند عمر پاشا
او را مرخص نموده بشیراز مراجعت کرد بطور انصاف و حقیقت سلسله افشاریه
و زندیه را سلاطین میخوانند محض غلطست درین دو طبقه سلطان منحصر بدو
شخص است نادر که وجودش باعث سرافرازی و مفاخرت و وکیل که شخصش
سبب آسایش و راحت اهالی بود و باقی مانند شاه بازی اطفال دبستانیست
١١٩٠ در یکهزار و یکصد و نود در عراق عرب مرض طاعونی پیدا شد اکثر اهالی
ایران مجاور عتبات عالیات متوفا شدند مخلفات ایشان را عمر پاشا والی
بغداد ضبط کرد و همچنین از حجاج ایرانی در بغداد بخلاف قرار داد زیادتی
و تعدی میکرد و بعضی ضمایم هم بهم رسید چون از فرمایشات شاهی متنبه نشد

لهذا صادق خان برادر خود را با جمعیتی کامل بتسخیر بصره فرستاد و مدت یکسال و
اند ماه بشدت هرچه تمامتر بصره محصور بود و از بغداد و اعراب آن پاشا و اعراب
خوارج عمان مکرر باعانت اهالی بصره آمدند مخذول و منهزما مراجعت نمودند و
همچنین وکیل التجاره دولت انگریز در بصره اقامت داشت بر حمایت و اعانت
اهالی بصره همت گماشت بقدر امکان جهازات آن دولت را ببصره طلبید
چون دولت انگریز در آن زمان این قوت و شوکت را نداشت چون پاشا و
معاونین شکسته و پریشان شدند خلاصه بصره مفتوح شد علی محمد خان زند
در آنجا برقرار شد صادق خان سلیمان آقای متسلم بصره با اعاظم و اعیان
آنجا مصحوب خود ساخته بشیراز مراجعت نمود پس از چند ماه علی محمد خان
حاکم بصره که آنهم چون سایر خوانین زندیه دایم السکر و بی کفایت بود و بلا سبب
در مقام تاخت و تاراج قبایل اعراب منتفج درآمد در گرمی کارزار بدار بوار رفت
جناب وکیل مجدد صادق خان برادر را باصلاح این اختلال فرستاد در سال
یکهزار و یکصد و نود و سه که عبارت ای وای کریمخان مرد با تاریخ مطابق است در
۱۱۹۳
اوایل حال امراض مزمنه متضاده در وجود ذیجودش عارض شد گاهی ملازم
بستر و ایامی اندک بهتر بود تا روز دوازدهم شهر صفر قولنج شدید اضافه کرد و

ومعالجه

ومعالجه اطبا مفید نیامد روز سیزدهم ماه مزبور داعی حق را لبیک اجابت
گفته روی بعالم آخرت نهاد خداوند کریم غفار او را قرین رحمت و مغفرت
گرداناد بمحمد و آله الامجاد پادشاه مغفور را از اولاد ذکور چهار نفر بود یکی
مرحوم محمد رحیم خان که چند سال قبل وفات یافته بود و در خارج دروازه
اصفهان مرحوم وکیل تکیه و مقبره عمارت کرد و او را مدفون ساخت
که الی حال بقیه عمارتش باقی است سه نفر دیگر ابوالفتح خان و محمد علیخان
و ابراهیمخان در هنگام اشتداد مرض ابوالفتح خان با نظر علیخان و اولاد شیخعلیخان
و دولتخان و طاهرخان و بقیه اولاد محمدخان رابطه بهم رسانیده آنان را معاون
خود ساخت محمد علیخان با زکیخان زند باب استمالت گشود مرحوم وکیل وقت
اهالی حرمش نگذاشتند یکی در اصل ارک یکی در خارج معروف باندرون
کوچک که حال آباد و برقرار است ایام شدت مرض در اندرون کوچک بود
وفاتش در همانجا روی داد ابوالفتح خان با رفقا در ارک نشست محمد علیخان
بخانه زکیخان رفت آشوب و هنگامه برپا شد عمله و ایلات قریب بدو هزار نفر
درب اندرون کوچک که زکیخان قرب جوار داشت اجتماع داشتند چون زکیخان
بغایت سفاک و ناپاک بود عمله و ایلات از و اهمه باطاعت او درآمدند ابوالفتح خان

بار فقاد ارک محصور شدند آذوقه نداشتند یک دو روز که نزاع و جدال در میان
بود و دو په آمود ارک بود کباب نموده قوت لایموت ساختند روز دیگر
زوجه مرحوم وکیل والده محمد رحیم خان واسطه و دلیل اصلاح شد
نظرعلیخان با بسیار خوانین زندیه بجانه ابوالفتح خان که متصل باغ ارک است
و حال بر جا است آمدند که باز کیخان قراری داده باشند آن بیدین جماعت مجتمعه را
فرستاد آن خوانین نادان را که پانزده نفر یا شانزده نفر بودند تمام را
بقتل رسانیدند بعد از سه روز نعش مرحوم وکیل را تغسیل و تکفین نموده در اوطاق
شمالی کلاه فرنگی باغ ارک که بجهة مدفن خود در حال حیات مهیا نموده بود مدفون
ساختند اسم شاهی را بر هر دو برادر نهاده زکیخان خود آمر و ناهی گردید صادق
خان چون در بصره اطلاع بهم رسانید با لشکری که همراه داشت بشیراز مراجعت
نمود در خارج شهر توقف نموده جعفرخان ولد خود را که همشیره زاده زکیخان بود
بشهر بجهة استمزاج فرستاد چون از خال بدفعال خود استشمام رایحه خلاف و
نفاق نمود مراجعت کرده پدر را اطلاع داد لهذا صادق خان از دخول شهر
تقاعد ورزیده زکیخان از این خیال مأیوس حاصل نمود بلشکر همراه صادق خان
پیغامات تهدید آمیز فرستاد که داخل شهر شوید و الا عیال و اطفال شما هلاک

و پایمال خواهند شد همراهان فوج فوج بشهر در آمدند صادق خان لاعلاج
عازم کرمان شد زکیخان جمعی را بتعاقبش فرستاد پس از وصول سرکرده
مأمورین مقتول بقیه مراجعت نمودند صادقخان بدار الامان کرمان رسید
چون اخبار وفات پادشاه باصفهان رسید ولدان فتحعلی خان افشار که چند
روز قبل از وفات وکیل آنها را از آنجانب آذربایجان رخصت انصراف داده
بود هنوز در اصفهان بودند بعد از استماع این اخبار جماعتی از افشار
که در اصفهان بودند با جمعی از الواط و اشرار اصفهانی را با خود همدست و
یار نموده سر طغیان آوردند حاجی آقا محمد خان حاکم اصفهان بیلوک ماربین فرار
کرده از شیراز بسطامخان کارخانه با انتظام اصفهان مأمور شد بعد از ورود افشاریه
چون استعدادی نداشتند باستقبال آمدند اولا مجبور پس بعد مقتول شدند
علیمرادخان زند که همشیره زاده زکیخان بود و با جعفرخان ولد صادق خان
نیز برادر امی بود بسرداری اصفهان و عراق بنا بخواهش ابوالفتح خان مأمور
شد باصفهان آمد و از آنجا بطهران رفت چون از ستمگاری زکیخان که مرد بی
سفاک و هرزه کار بود از لشکر و اهالی کشور احدی راضی نبود لهذا در طهران
عموم اهالی با علیمرادخان همدست شده در آستانه معصومه هم سوگند و همداستان

زکیخان شدند باصفهان مراجعت نمودند زکیخان روزیکه ازین مقدمه مطلع شد همان دقیقه
وساعت از شهر حرکت کرده بخارج شهر رفت جارچیان در کوچه و بازار بخروج پیاده
وسوار بهر حالت و هیئت اخبار نموده هنگامه محشر برپا شد میرزاها که با چاقچور و جبه
وشال و کلاه عازم دارالحکومه بودند بهمان هیئت راجلا از شهر خارج شدند بجز چند
خباز و بقال و عطار بجهة ضرورت شهر و اطفال غیر مراهق ذکوری در شهر جرأت
توقف نکردند با این حالت و لشکر حرکت نموده ابوالفتح خان و محمد علی خان را نیز همراه
برداشته شهر را با کبر خان ولد اکبر خود سپرد مختصر اینکه تا منزل ایزدخواست آمد
در آن منزل آنچه ایزدخواست صورت وقوع بهم رسانید خانعلی نام مافی که از زکیخان واهمه
وهراسی وافی داشت در حقیقت بشر حافی بود شب هنگام بیک گلوله طپانچه شرارت
او را کافی آمد تعقیبش رسانید علی الصباح انجماعت پیاده و سواره بیچاره با ابوالفتح
خان بشیراز مراجعت نمودند بعضی هم متفرق باوطان خویش شتافتند بعد از ورود
ابوالفتح خان بشیراز انتشار این اخبار صادق خان عم از کرمان بایلغار وارد
شیراز شد علیمرادخان از اخبار حرکت زکیخان خاطر پریشان و در ثانی الحال از خبر
قتلش شادکام گردیده علی الظاهر از جانب ابوالفتح خان و در باطن بخیال ملک ستانی
بحکمرانی مشغول گردید درین اثنا خبر رسید که ذوالفقار خان خمسه سر شورش برآورده قزوین

وگیلان

وگیلان را بحیطه تصرف کشیده عازم همدانست علیمرادخان از اصفهان با سپاهی
شایان عازم آنصوب شد پس از تلاقی فریقین و مجادله بین الحزبین ذوالفقار خان
شکسته و پریشان گرفتار شده بقتل رسید این هنگام که علیمرادخان مشغول ذوالفقار
خان خمسه بود صادق خان در شیراز چون برادرزادگان را قابل هیچگونه اعزاز
ندیده هردو را در ارک محبوس نموده خود بلوازم امور مملکتی مشغول گردید

مشغول گردید جعفرخان ولد خود را بحکومت اصفهان فرستاد و مشار الیه حین ورود
اصفهان باقر خان خراسکانی را که از جانب علیمراد خان حکومت داشت محبوس
ساخت علیمراد خان چون از انتظام امور ان ساحات فراغت حاصل نمود عازم معاودت
باصفهان شد جعفرخان بمحض اطلاع قوه توقف در خود ندیده باقر خان را محبوسا باخود برداشت
رایت مراجعت بجانب شیراز افراشت علیمراد خان پس از ورود اصفهان و احتشاد لشکر صید
مراد خان ولد خدامراد خان عمزاده و محمد طاهر خان خاله زاده که حکومت کوهگیلویه داشت
داشت با قشونی آراسته بجانب شیراز مامور نمود و صادق خان نیز حسن خان ولد خود را با تقیخان
ولد دیگر که حاکم یزد بود با لشکری پیراسته باستقبال ایشان فرستاد در منزل کوشک زر بیکدیگر
رسیدند جنگی بقدر امکان در میان آمد صید مراد خان شکسته منهزما باصفهان معاودت
کرد علیمراد خان خود با تمامی لشکر همراهی عازم فارس شد در عمارت سعادت آباد نقل و
مکان نمود و جزایرچیان عراقی که قریب بهفت هزار نفر بودند بی هنگام کوچ کرده باوطان
خویش شتافتند بقیه لشکر نیز پریشان گشت ولدان صادق خان حسن خان بشیراز مراجعت کرد
علی نقیخان باصفهان آمد علیمراد خان با معدودی چند خود را بهمدان کشانید علی نقیخان زند چون
سایر این خوانین ناقابل جاهل در اصفهان بحرکات ناپسند مستی و هرزگی بکاری اقدام نمیکرد
علیمراد خان بهزار حیله و تدبیر جمعی را فراهم آورده عازم اصفهان شد این خانزاده

وکشتن یکدیگر پای جلادت و دست شجاعت داد مبارزت می دادند در این اثنا
جعفر خان ولد صادق خان که در الکای کوهگیلویه حکومت و با برادران خود مخالفت
داشت و با علیمراد خان نیز برادری بود با همراهان از بهبهان بگشن آمده منت
این برادر را اختیار کرد این فقره باعث زیادی شوکت علیمراد خان و ضعف
صادق خان نیز شد ایام محاصره قریب بیکسال امتداد یافت علی نقی خان که قبل
از ورود علیمراد خان حسب الامر بکرمان رفته بود در این روزها آمده شب هنگام داخل
شهر شد با آنکه آذوقه در شهر بسیار و تسخیر حصار نیز از خارق عادات روزگار بود ولی
چون تقدیر خداوند تعلق بافتتاح قلعه گرفته بود طایفه باجلان با جمعی دیگر از قلعه داران
با علیمراد خان سازش نموده اولا دروازه معروف بباغ شاه و دروازه درب سلم را
بتصرف اکبر خان که رئیس جماعت محاصرین بود دادند علی نقی خان از شهر فرار و بارک
نزد پدر رفت نیخان نزد اکبر خان آمده مقتول شد صادق خان لا علاج از ارک خارج شده
در کلاه فرنگی باغ منظر بالا نشست اکبر خان حسب الامر علیمراد خان صادق خان و علی نقی خان
را کور کرد حسن خان که چند روز قبل بواسطه مرض وفات یافته بود بعد از دو روز پدر و پسر بهتر قسم
از اقسام که بود بعالم آخرت رهسپر شدند پس از چند روز دیگر اکبر خان نیز حسب الامر
علیمراد خان اولا کور در ثانی بگور شتافت بعد از آن ابو الفتح خان و محمد علی خان و ابراهیم خان

باستقبالش شتافت شکست فاحش یافته بشیراز رفت علیمراد خان باصفهان
آمد پس از ورود اصفهان در صدد تالیف قلوب و تطمیع لشکر عراقی
و جزایر چنان آنجائی بدانه پاشی مزرعه آمال خود را سبز و خرم نمود جمعیتی
کامل و استعدادی تمام حاصل نمود اولا مراد خان زند هزاره که جوانی
شجاع و عاقل بود با جمعیتی آراسته بآباده فرستاد خود نیز با تمامی لشکر
از اصفهان بچمن گندمان آمد از شیراز تقی خان ولد صادق خان با جمعیت
وارد حام باستقبالش آمد علیمراد خان پس از اطلاع اکبر خان ولد
زکیخان غیر مرحوم را که خالوزاده و انوقت بحکومتش بسر میبرد با جانب مراد خان
روانه کرد قبل از وصول اکبر خان مراد خان تقی خان را شکسته و پریشان نموده
بود اکبر خان در آباده توقف کرده به بلوک ابرج رفت علیمراد خان نیز از گندمان
حرکت کرده بمنزل صیمرم و به خسرو شیرین و از انجا به بلوک بیضا آمد از شیراز
حسن خان ولد صادق خان که از سایر برادران کهتر بود با جمعیت و لشکر حسب الامر
پدر بمقابله آمد تقابل خربین و انهزام حسن خان تواما واقع شد علیمراد خان در نهایت
جلال و اعزاز بشیراز در قریه کشن سنگر نمود قلعه شیراز با آن حصانت تصرف و تسخیرش
بخاطر احدی نمیرسید هر روزه جمعی از شهر خارج و فوجی از قریه کشن حرکت بقصد لیبتن

یعنی

ولدان مرحوم وکیل را نیز مکفوف البصر نمود بیست هزار تومان از اصل شیراز بصیغه مال المنال
دریافت کرد و صید مراد خان عمزاده خود را بیگلربیگی فارس کرده اهالی حرمسرای وکیل مرحوم
و سایر رؤسای زندیه و اعیان و کدخدایان شیراز و فارس هر کس در شیراز بود حسب الامر
کوچ داده با خود باصفهان که دار السلطنه ساخت جعفر خان را که از او همه شب و روز
آرام نداشت او را بجانب کردستان سنه اردلان مامور ساخته در این اوقات
آقا محمد خان قاجار بنحوی که در شرح حالات سلسله سلاطین قاجاریه سمت تحریر انشاء الله
خواهد پذیرفت در ساحات استراباد و مازندران لوای ملک ستانی برافراشت
بطهران آمد محمد ظاهر خان زند حاکم طهران را محصور ساخت ولی کاری نساخت بسمت همدان
رفت با سرداران علیمراد خان که در آن سامان بود مقابله کرده شکست داد معاودت
بمازندران نمود علیمراد خان امیرگونه خان افشار را به سرداری مازندران فرستاد
انهم شکسته و پریشان گردید پسری جوان از وی در معرکه جدال بقتل رسید خلاصه
چون دو سالی از توقف علیمراد خان در اصفهان گذشت اسباب و استعداد دنیا
و لشکری بی پایان ویرا موجود و مهیا گشت شیخ ویس خان پسر پانزده شانزده ساله خود را
بسپه سالاری و محمد ظاهر خان پسرخاله خود را با اتابیکی و سرداری با بیست هزار لشکر
رکابی و ایلجاری بتسخیر استراباد و مازندران فرستاد خود نیز با کوکبه سلطنت دا بهجت

بطهران آمد متوقف شد سپهسالار و سردار چون بمازندران نزدیک شدند آقا محمد خان
توقف خود را در مازندران مصلحت ندیده باسترآباد رفت دو نفر از برادران آقا محمد خان
نزد شیخ ویس خان آمدند سپهسالار در مازندران توقف نمود بهمان اعمال و افعال
ناشایسته که سرشت طینت و لازم طویت آن سلسله بدعاقبت بود مشغول گردید محمد ظاهر
خان سردار با لشکر و حشر باسترآباد رفت چون اهالی مازندران از سوء اعمال ایشان بجان رسیده
بودند با آقا محمد خان همداستان شده از دو طرف اردو را محصور نموده ترکمانیه نیز بعادت دیرینه
بکار خود مشغول گردیدند لشکر شکسته و محمد ظاهر خان با جمعی اسیر و دستگیر شدند حسب الامر
خان قاجار مقتول گردید شیخ ویس خان با بقیة السیف بطهران آمدند علیمراد خان دو سه نفر
از سرکردگان ایلات را بجرم تقصیر در خدمات گردن زد بقیه متوهم و متوحش بسمت
اصفهان فرار نمودند علیمراد خان که در آن اوان بمرض استسقا مبتلا بود بسبب شرب مدام
روز بروز مرض قوت میگرفت توقف در طهران در حیز امکان خود ندید عازم اصفهان گردید
اواخر شهر صفر در حوالی قهرود و مورچه خورت سال هزار و یکصد و نود و هشت از این عالم درگذشت
همراهان فوت او را پنهان داشته نعش او را در تخت روان باصفهان رسانیدند جعفر خان
ولد صادق خان زند که در آن وقت حسب الامر علیمراد خان در خمسه و همدان و آن سامان بود
بخیال آمدن علیمراد خان بجانب اصفهان میاید چون جنازه علیمراد خان با اهالی حرم

و اسباب سلطنت باصفهان وارد شدند باقرخان خراسگانی که از جانب علیمرادخان
حاکم اصفهان بود در این عالم پادشاهی ارزانی آنهم هوا و هوسی پیدا کرده اسباب سلطنت
علیمرادخان را بتصرف درآورده در خیال جمع‌آوری لشکر افتاد و روزیکه غرهٔ شهر ربیع الاول اول
شغل و عمل آن سفیه لایعقل بود لشکر متوقف اصفهان را بجهه قرار و مدارا احضار نمود پس
اجتماع لشکر در مقام حبس و قید آن بدسیر درآمدند بر برجی از بروج عروج نموده بدستگیری
ریسمان و طناب خود را بپائین رسانیده بخراسگان رفت در تاریکی شب از آنجا با بیست
نفر سوار از هواخواهان عازم فرار شد در بلوک رودشت گرفتار شده باصفهان آوردند جعفرخان
نیز وارد اصفهان شد خان مزبور را مصادره کلی نموده محبوس کرد خود را بفراغبال
پادشاه بالاستقلال دانست مشغول باتمام لوازم سلطنت گردید در این اثنا اخبار
وصول آقا محمدخان قاجار با لشکر جرار بطهران منتشر گردید جعفرخان نجف خان زند را
با جمعیتی که ممکن بود بجانب طهران مامور نمود چون وارد قم شدند آقا محمدخان روی بایشان
نهاد نجف خان بجوشقان رفت عزیزعلی خان زند که بامداد وی مامور بود چون بکاشان
رسید و از کیفیت مطلع گردید او هم بجوشقان رفت جعفرخان بعد از اطلاع احمدخان ولد
آزادخان افغان را با آنچه جمعیت حاضر و موجود داشت به کاشان فرستاد پس از تلاقی
فریقین در منزل نظرآباد شکست بر لشکر احمدخان افتاد هر نفری بدیاری و طرفی روی نهادند

جعفرخان

جعفرخان چون دیگر قوه توقف نداشت خانه‌وارهای اعاظم فارسی وغیره که علیمرادخان
باصفهان آورده بود بقدر امکان کوچ داده عازم شیراز ولی در آن حیص و بیص
ساکنین اصفهان از غریب و بومی دست تطاول گشوده اموال و اسباب و نقود
و جواهر بی پایان از مسافران چپاول نمودند جعفرخان چون بشیراز رسید صید مرادخان
که از جانب علیمرادخان حکومت داشته باستقبال شتافت او را بشیراز درآورده
کمر خدمت بر میان استوار نمود از آنطرف آقا محمدخان از کاشان فرصت را از دست
نداده بتعجیل عازم اصفهان شد دو روز بعد از رفتن جعفرخان باصفهان رسید
باقرخان خراسگانی ولدان خود را با اعزه و اعیان باستقبال فرستاده خود مشغول انجام
سیورسات و سایر خدمات گردید آقا محمدخان بعد از ورود آنجا مدت دو ماه
توقف فرموده مالیات شش ماه و چهار پنجهزار تومانی بصیغهٔ پیشکش بازیافت کرد
باقرخان را باسم حکومت مصدر خدمات نمود ایلات متفرقه که حسب الامر علیمرادخان
از اوطان خود باصفهان نقل و مکان نموده بودند بقدر امکان کوچانیده بمازندران
فرستاد جزایرچیان عراقی و طایفهٔ بختیاری اتفاق نموده بسرکردگی احمدخان
ولد آزادخان در گلپایگان طریق عصیان پیش گرفته آقا محمدخان بآنصوب شتافته
جماعت مجتمعه را متفرق ساخت متوجه همدان شد باقرخان خراسگانی قلعهٔ طبرک را

مضبوط ساخته دار الحکومه نمود جعفرخان چون از مراجعت آقا محمد خان مطلع گردید با بیست
هزار نفری راجل و راکب ملازم دیوانی و چریک باصفهان آمدند باقرخان متحصن گردید
جعفرخان قلعه را محصور ساخت در بیست و یکم محرم سال هزار و دویست قلعه بتصرف
درآمد باقرخان بسیاست رسید ولد کوچک او با برادرش با اهل و عیال بشیراز
فرستادند آقا محمد خان در طهران توقف و دار السلطنه خود قرار داده به تعمیر قلعه و حفر
خندق مشغول گردید جعفرخان حاجی علی قلی خان کازرونی را با جمعیتی به کاشان
فرستاد میرزا جانی فسائی با امیر ویس خان برادر صید مراد خان را در اصفهان گذارده
خود با جمعیت و استعدادی تمام بجانب همدان نهضت نمود اسمعیل خان نام که در همدان
متوقف بود فراراً بگروس رفت محمد حسین خان گروسی و علیخان خمسه و طوایف قراگوزلو
اجتماع نموده از خسرو خان والی کردستان استمداد نمودند همگی عازم همدان در صحرای
بهار دو فرسخی همدان مجادله واقع شد بالاخره جعفرخان مغلوب گشته منهزماً باصفهان
رفت اسباب و اغروقش بتصرف جماعت مجتمعه درآمد در شهر جمادی الاولی که در حین
به تحویل حمل بود وارد اصفهان شده در مقام استعداد مجدد برآمد چون قبل از رفتن بجانب
همدان محمد حسن خان عرب عامری حاکم جندق باطمینان تفنگچیان طبسی که استمداد
نموده بود لوای خودسری افراشته داشت چون جعفرخان از همدان مراجعت کرد

حاجی

حاجی علی قلی خان کازرونی نیز از کاشان برگشته بجعفرخان پیوست بطرف جندق
و تنبیه محمد حسن خان مأمور شد مشار الیه بعد از ورود با ایشان مجادله فیمابین
ایشان محمد حسن خان مغلوب گشته در قلعه محصور شد حاجی علی قلی خان بعهد و پیمان
بدون ضرر مال و جان وی را امان داد و با تفنگچیان طبسی باصفهان آورد جعفرخان بحبس
و قید انها فرمان داد شفاعت حاجی علی قلی خان و عهد و پیمان او را قبول نکرد
حاجی آزرده و غمگین بمنزل مراجعت نمود چون اهالی گرمسیر خلاف عهد و پیمان را گناهی
کبیره میدانستند با بسیاری از اهالی فارس که از طول سفر نیز ملول بودند متفق شده بسمت
فارس حرکت نمودند کارگذاران جعفرخان هرچند توسط و دلجوئی نمودند فایده نبخشید
باوطان خود رفتند در همین اثنا اخبار حرکت آقا محمد خان از طهران بعزم اصفهان
رسید جعفرخان تاب توقف نیاورده ناچار بشیراز مراجعت نمود پس از ورود جمعی از
معتبرین و محترمین را با ارقام ملاطفت نشان باستمالت حاجی علی قلی خان به کازرون
فرستاد مشار الیه بشیراز آمد چون عهدی شده بود که هیچ قسم آزار و اذیت بوی نرساند
او را در خلوت ارگ محبوس بعد از انقضاء فصل تابستان بعزم نظم عربستان به بهبهان
رفت زمستان را در آنجا گذرانیده اوایل بهار بشیراز مراجعت کرد در همین سال که هزار و
دویست و یک بود با صید مراد خان نیز بد دل شده او را با برادران و منسوبان

گرفته پهلوی حاجی علی قلی خان کازرونی در خلوت ارک محبوس کرده عازم تسخیر یزد شد چون
به ابرقوه رسید توقف کرده تقی خان حاکم یزد را احضار نمود مشار الیه از بیم محمد خان طبسی
استمداد نمود مشار الیه با جمعیت باعانت آمد تقی خان در رفتن ابرقوه اقدام نکرد جعفر خان
بنه و آغروق با بسرکردگی عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم خان شیرازی در ابرقوه گذارده خود
به یزد رفت با امر محاصره پرداخت پس از چند یوم شکست فاحش یافت با برقوه مراجعت
کرد در شهر محرم سال هزار و دویست و دو وارد شیراز شد چون در مقدمه شکست یزد
محمد خان ولد نصیر خان لاری با تفنگچیان گرمسیری از همانسمت به لارستان
فرار نموده بودند بعد از آمدن جعفر خان بشیراز مکرر احضار شدند اطاعت نه نمودند لهذا
لطفعلی خان از جانب پدر به لارستان و تنبیه سرکشان مامور شد محمد خان و عبد الله
خان ولدان نصیر خان محمد علی خان نام ابن عم خود را در قلعه لار گذارده خود هر یک
بسمتی از لارستان بجهة استمداد رفتند لطفعلی خان پس از ورود قلعه را محصور نمود چهار ماه
محاصره طول کشید محمد خان و عبد الله خان جمعیتی فراهم آورده به لار آمدند لطفعلی خان
ایشان را شکست فاحش داد قلعه داران از در استیمان درآمدند قلعه را خراب نموده اهل
و عیال خوانین لاری و منسوبان ایشان را کوچانیده لطفعلی خان بشیراز مراجعت کرد
آقا محمد خان قاجار که آن اوقات در اصفهان بودند علیقلی خان برادر خود را در اصفهان

و نصر الله خان قراگوزلو را با جمعیتی در قمشه بتوقف مامور فرمود خود بدار السلطنه طهران
معاودت نمود در ماه محرم سال هزار و دویست و سه جعفر خان لطفعلی خان را در شیراز گذاشته
عازم اصفهان شد محمد خان برادر خود را با لشکری جرار مقدمة الجیش نمود در منزل ایزدخواست
محمد خان که مقدمة الجیش بود عازم قمشه شد نصر الله خان بمقابله درآمد شکست فاحش یافت
خود با جمعی گرفتار شده بقیه فرار نمودند جعفر خان بقمشه آمد جعفر خان نام حاکم قمشه را بقتل
رسانید رضا قلی خان شاهسون را با جمعی از مردان کار بمهیار فرستاد علی قلی خان
قاجار که در اصفهان از خبر شکست نصر الله خان مطلع شدند بصوب طهران فرار اختیار
کرد جعفر خان نصر الله خان را محبوسا بشیراز فرستاد خود باصفهان آمد آقا محمد خان قاجار
چون از مقدمات اتفاقیه مطلع و خبردار گردید بلا اهمال با قشون حاضر باستعجال
عازم اصفهان گردید جعفر خان نیز چون اطلاع بهم رسانید باستعجال بجانب شیراز راه فرار
نمود در شهر صفر بمقر استراحت رسید لطفعلی خان را مجدد بجهة انتظام گرمسیرات بسمت
کله دار و بنادر مامور ساخت در ماه ربیع الاول همین سال لطفعلی خان از راه فیروزآباد بکله دار
رفت اهالی کله دار به بندر عسلویه فرار اختیار نمودند لطفعلی خان در کله دار بود که تفصیل گشتن
جعفر خان باینطور روی نمود صید مراد خان و حاجی علی قلی خان کازرونی با هفت هشت
نفر دیگر که مدتها در ارک محبوس بودند بتوسط غلام بچه پاکی از جواری صید مراد خان

که بعد از حبس ایشان جعفرخان تصرف نموده و در ارک بود در خیال نجات خود بودند تا یکی
لطفعلی خان حاضر بود جرات نداشته پس از مسافرت مشارالیه جاریه مذبوره جعفرخان را
مسموم ساخت بهلاکت نرسید ولی مریض شد شب بیست و پنجم ربیع الثانی خوانین زندیه
با خان کازرونی سوهائی که تحصیل نموده بودند زنجیر خود را گسیخته براهنمائی غلام بچه کان و حاجی
ببالین جعفرخان شتافته با آنکه مریض بود با شمشیری که حاضر داشت در مقام مدافعه برآمد
شاه مراد خان برادر صید مراد خان را مجروح ساخت محبوسین بازدحام دسته جاروب
فراشی او را از پا در آورده سرش را بریدند علی الصباح صید مراد خان شیراز را متصرف شد
همراهان لطفعلی خان اخبار نمود شب غره جمادی الاول که این خبر در کلاه دار انتشار یافت
اردو بهم برآمده متفرق شدند لطفعلی خان با چهار پنجاه نفر سوار از مخصوصان بسمت بوشهر
و دشتستان رفت حین ورود او به بوشهر شیخ ناصرخان حاکم بوشهر وفات یافت
شیخ نصرخان ولد مشارالیه که بجای والد برقرار بود جمعیتی از اهالی آنجائی فراهم آورده
عزیمت شیراز نمودند صید مراد خان از شیراز نیز جمعیتی کامل انجام داده بسرکردگی
شاهمراد خان برادر خود باستقبال لطفعلی خان فرستاد شاه مراد خان مدالکی لطفعلی خان
به برازجان که رسیدند علی همت خان کلیائی حسب الاشاره حاجی ابراهیم خان شیرازی با سرکردگان
دیگر همداستان شده شاهمراد خان را گرفته مقید و مغلول در برازجان خدمت لطفعلی خان

بردند حین ورود بقتل رسید لطفعلی خان با جمعیت کازرون آمد شب دهم شعبان حاجی ابراهیم
و شیرازیان بهواخواهی لطفعلی خان بر سر صید مراد خان شوریدند مشارالیه در ارک متحصن شد
لطفعلی خان عصر یازدهم بشیراز رسید بر مسند حکومت استقرار بهم رسانید بعد از دو سه روز
ارک را بتصرف در آورد صید مراد خان و منسوبان او را بقتل رسانیدند حاجی علی قلیخان
حسب الاستدعای حاکم فارس استخلاص یافت در این اوقات آقا محمد خان بعزم
مملکت سپتانی عازم فارس گردید غره شهر شوال در بلوک بیضا قریه هزار را محل استقرار
قرار داد و فرمود لطفعلی خان نیز در شیراز بتهیه و استعداد مشغول بود اواسط شهر ذیقعده
طرفین بقصد یکدیگر حرکت نموده بعد از مقابله و مجادله شدید شکست نصیب لشکر لطفعلی خان
گردیده آقا محمد خان بحوالی شیراز آمد تا اواسط ذیحجه بامر محاصره پرداخت چون صورت
فتحی روی ننموده عازم معاودت بطهران شد سال دیگر بسمت آذربایجان نهضت نمود
لطفعلی خان چون فراغتی حاصل داشت برادر صغیر خود را مسمی بخسرو خان بحکومت و حاجی
ابراهیم کلانتر فارس را بوزارتش مقرر نمود برخوردار خان زند را قلعه بیگی و محمد علی خان
ایشیک آقاسی خود را بمحافظت ارک و اهالی حرم معین نمود خود با جنود رکابی و چریک
و ایلجاری نامعدود در ماه صفر هزار و دویست و پنج عازم تسخیر کرمان گردید در منازل عرض راه
فرستادگان سید ابوالحسن خان که جد آقا خان محلاتی باشد حاکم کرمان میرسیدند و آن

پیشکش و تقدیم خدمت پسندیده مراحت می‌کردید ولی بدرجه اجابت نرسید تا آنکه
بدار الامان کرمان رسیدند سید ابو الحسن خان محصور شد مدت محاصره طول کشید سرمای
شدید زمستان و برف و باران فراوان بمیانجی وریش سفیدی رسید لا علاج لطفعلی خان
حرکت کرده در شهر جمادی الاولی بشیراز مراجعت نمود آقا محمد خان هنگام عزیمت
آذربایجان برادرزاده خود فتحعلی خان بن حسینقلی خان که سمی جدش بود و باین سبب باباخان
خطاب مینمود با جمعیتی معتد و شایان بکمین کندمان مامور ساخت که بمحافظت عراق
و تالیف قلوب اهالی فارس و اختلال احوال لطفعلی خان مشغول باشد لطفعلی خان
که جوانی دلیر بود چون خان منصور را دور و سپاه کندمان را مقهور خود تصور مینمود حکمرانی
ولایت را بحاجی ابراهیم و برخوردار خان را بحراست قلعه و برج و باره و محمد علی خان
زند را بمحافظت ارک مشخص ساخته با لشکری که مقدور و میسر بود عزیمت کندمان نمود
حین حرکت از خارج شهر با آنکه برادران حاجی ابراهیم عبد الرحیم خان و محمد علی خان با کوچکی
و کوکبه و اسباب ملتزم رکابش بودند میرزا محمد خان ولد اکبر و ارشد حاجی مشار الیه را
نیز همراه برد در اوایل شهر ذی حجه حرکت کرده در قمشه سکونت اختیار نموده روز بعد از
حرکت لطفعلی خان سانحه اختلال شهر روی داد سببش این بود که برخوردار خان
و محمد علی خان چون از منسوبان و اتباع سلسله زندیه بودند خود را محترم میدانستند حاجی ابراهیم

[illegible]

اصلا و ابدا احترام آنان را منظور نمینمود بلکه در کمال استخفاف حرکت میکرد و این فقره
باعث نقار شد روز بروز مضاعف میگشت نجف خان زند که از امرای معتبر انطایفه
بود بعلت برادری با برخوردار خان بتقسیمی خاطر نشان لطفعلی خان کرده بود که انهم باعتنا از جا
حاصل کرد طرفین منتظر فرصت بودند حاجی مشار الیه بواسطه رسل و رسایل بدولت قاجار
مایل و متوسل گردید اعیان فارس را با خود متفق ساخت سه روز بعد از حرکت اردو
علی الصباح باسم ضیافت و مشورت خوانین نامبرده را طلبیده گرفتار نمود تمامی قلعه
و بروج ارک را بحیطه تصرف در آورده مقدمه را بدستیاری چاپار به برادران خود
اخبار کرد روز بیست و ششم ذی حجه چاپار در منزل سمیرم برادران حاجی را مطلع ساخت
شب بیست و هشتم بنای های و هو و لعنت اندازی گذارده اردو بهم بر آمد هر یک را چاپیده
هر فوجی بطرفی روانه شدند لطفعلی خان لا علاج با جمعی از مخصوصان بایلغار عازم شیراز شد
چون بایرج و دشتک رسید از مقدمه در شیراز مطلع گردید اخراجیان شیراز برهنه و عریان
طوایف ایلات بموکبش پیوستند لطفعلی خان از احوال اختلالی در غرش روی داد با همان
معدودی که همراه داشت روز دویم محرم هزار و دویست و شش شهر را محصور نمود حاجی
ابراهیم اهل و عیال همراهانش گرانیده در مقام اذیت و آزارشان بر آمد لشکریان تمام
و کمال بشهر یا باطراف متفرق ده پانزده نفر عمله که اهل و عیالی نداشتند باقی ماندند لا علاج

بسمت دشتستان فرار کرد در کازرون ایشان را تعاقب نمودند از اسب پیاده بکوه بالا رفتند
نجات یافتند چون بحوالی بوشهر رسیدند شیخ نصرخان بر خلاف سابق اذن دخول
بوشهر نداده به بندر ریگ رفته بمیر علی خان ضابط آنجا پناه بردند از اینطرف برادران حاجی
سردار قاجار را از قضیه خبردار کرده چند نفر بضبط خیام و اسباب اردو مأمور شدند خود بشیراز
معاودت نمودند حاجی ابراهیم ملاحظه مآل اندیشی ایلات ساکنین شهر را از اسب و یراق
عاری نموده به بلوکات با اهل و عیال سپرد که نگاهداری نمایند سرکردگان معروف را
در شهر محبوس کرد آقا محمد خان در آن اوقات از آذربایجان بطهران معاودت فرموده
بود رقم خلعت و ایالت فارس را بجهة حاجی فرستاد مصطفی خان قاجار که در رکاب
باباخان سردار بود با جمعی به آباده آمد که بدستور العمل حاجی ابراهیم عند الضروره رفتار نماید
ایلات الوار متدرجا به بندر ریگ رفتند لطفعلی خان ملحق شدند حاجی ابراهیم بعزم
قلع ماده فساد رضاقلیخان شاهیون را با سرداری روانه نمود رضاقلیخان
بعد از ورود با شیخ نصرخان متفق شده عازم بندر ریگ شدند لطفعلی خان استقبال
کرده شکست فاحش بایشان داد شیخ نصرخان ببوشهر رضاقلیخان بکازرون آمد
رئیس قاسمخان کوهمره و لطفعلی خان فیروزآبادی با تفنگچی شهری و بلوکی
بکازرون رفتند لطفعلیخان بکازرون آمد رضاقلیخان کازرونی گرفتار شد تفنگچیان نجا

انفذ

شیراز فرار کردند رضاقلی خان کازرونی و ولد او و یک نفر از کدخدایان مکفوف البصر شدند
لطفعلی خان بقریه کویم آمد حاجی ابراهیم ربیع خان مرودشتی را به آباده باحضار مصطفی خان
فرستاد مشار الیه آمد در باغ جهان نما خارج شیراز اقامت کرد لطفعلی خان استعدادی
بهم رسانیده به قریه زرقان رفت حاجی ابراهیم هادی خان بروجردی را و باقرخان کلهر را
بعزم شبیخون فرستاد لطفعلی خان بر سر ایشان آمد هادی خان مقتول باقی فراری شدند
سیورساتی که از بلوکات بجهة اردوی قاجار حمل مینمودند همراهان خان زند متصرف میشدند
مصطفی خان عازم محاربه شد شکست فاحش یافت بشیراز مراجعت کرد خان زند چون
بر استعدادش افزود به قصر الدشت آمد از طهران جان محمد خان و رضاقلی خان قاجار با لشکری
جرار از راه ارسنجان و کربال در شهر جمادی الاول بشیراز آمدند سرداران قاجار و فارسی
متفق شده عزیمت قصر الدشت نمودند بعد از مقابله و مجادله لطفعلی خان شکست خورد لشکریان اردو
و لشکر او را متصرف شدند مشغول بتاراج گردیدند لطفعلی خان عطف عنان نموده دمار
از آنها برآورد رضاقلی خان قاجار اسیر جمعی قلیل بقیة السیف خود را بشهر رسانیدند آقا
محمد خان چون استحضار بهم رسانید از طهران حرکت چهاردهم شوال آن سال بشهر ارجح
آمد روز سیزدهم ذیقعده لطفعلی خان با تمامی همراهان و اهل و عیال بمرودشت رفت بنه
و عیال را در قلعه رشماچان با نصرالله خان عم خود گذارده با سوار و پیاده جریده عصر چهار روز

بجانب ابرج بعزم شبیخون حرکت نمود گریوه فیمابین هائین و ابرج را که حسب الامر شهریار قاجار
به تفنگچیان و افغانی و ابراهیم خان اشرفی سپرده بود به تصرف درآورده ابراهیمخان مقتول شد
تفنگچیان متعاقبین هم داخل اردو خود لطفعلیخان در کنار اردو توقف کرد اردو بهم برآمد ولو
و غلغله بفلک رسید خان ملک ستان از سراپرده خارج نشد تفنگچیان کشیک بنا بر تیر
اندازی امر فرمود اردو پاره فرار و بعضی بگیر و دار مشغول بودند میرزا فتح الله اردلانی نفهمیده
مژده فرار شهریار قاجار را بخان نامدار رسانیده و در دولتخواهی عرض کرد که همراهان را از کشتن و زدن
منع نمایند آن تیره روزگار را چون هنگام اختتام کار و زمان ادبار بود بانتقام رفتار نمود همراهان
که در مقابل جنود قاجار معدودی بودند هر یک خود را از غنیمت گرانبار روی بگوشه و کنار آوردند
در این اثنا طلوع فجر و ستاره اقبال ملک ستان سپهسال طالع گردید آقا محمد خان حکم بموذن
بذکر اذان نمود بر خان زند معلوم شد که سپهدار قاجار برقرار است لشکر متفرقه اش جمع
و پروانه آن شمع شدند خان گرآر لاعلاج رو بفرار نهاد بجانب کرمان رفت غازیان پادشاه
چون آقا محمد خان مراجعت نمودند
قاجار بتعاقب فراریان سه چهار فرسخی شتافتند بقدر امکان بقید اسر درآورده مراجعت
روز هیجدهم وارد شیراز شد چون لطفعلیخان در سیرجان کرمان توقف کرده بود محمد ولیخان قاجار
سردار را با لشکری نصرت شعار بآن سمت مامور فرمود لطفعلیخان از سیرجان بطبس خراسان
رفت سردار بشیراز مراجعت کرد آقا محمد خان حکومت فارس را مجدد به حاجی ابراهیم

عنایت فرمود

عنایت فرموده عبدالرحیم خان و محمد علیخان برادران حاجی با میرزا محمد خان ولدش ملتزم رکاب
شدند پانزدهم محرم سال هزار و دویست و هفت بطهران رفت بعد از چند ماه عازم فارس
شد نوزدهم ماه مبارک رمضان بهمن آن سال پس آمد حاجی ابراهیم با عازم فارس روز ورود
بهمن شرفیاب آن انجمن شدند از تمامی معارف کروکان با اولاد و عیال خواسته حاجی با توجه
خود را با اسدالله خان ولدش بقزوین فرستاد خوانین و منتسبان زندیه و ایلات الوار
در فارس را با اهل و عیال بمازندران فرستادند کروکان فارسی را بقزوین مامور فرمود جانمحمد
خان قاجار به تخریب قلعه شیراز مامور شد خراب کرد مرحوم وکیل مکرر فرموده بود که زیر چانه
پای زنان فارسی و شیرازی کرده ام اگر خودشان بیرون بیاورند آخر خودشان بیرون آوردند
خلاصه پادشاه قاجار چهاردهم محرم هزار و دویست و هشت عازم طهران گشت لطفعلیخان
چون در طبس حکایت خرابی قلعه را شنید مجدد به تسخیر شیراز هوس کرد فتحعلیخان زند را مقدمة
الجیش کرده روانه نمود علی نقی خان ولد تقی خان یزدی بقصد ممانعت آمد شکست فاحش
خورده مراجعت کرد و اواخر شهر صفر با برقوه آمدند از انجا نصرالله خان عم خود را محافظت
ابرقوه گذارده به بوانات رفت و از بلوکات یکهزار و پانصد نفری فراهم آورده به نیریز و صاحبات
رفت عازم دارابجرد شد جعفرخان حاکم انجا محصور در این اثنا محمد حسن خان قاجار بسرداری شیراز
رسید با کسان حاجی و تفنگچی شیرازی و بلوکی عازم دارابجرد شدند لطفعلیخان از انجا حرکت نمود

بقریه خیرآباد محمد حسن خان به رونیز رفت سنگر ترتیب داده توقف کرد خان نامدار زند به شبیخون
آمد چون اهالی اردو و سنگر مطلع بودند جمعی از طرفین مقتول و مجروح شدند عاقبت آن جماعت
بسنگر خود مراجعت نمود محمد حسن خان صباح آنروز عازم خبر شد خروش دار و گیر و صدای
تفنگ بکره اثیر رسید بالاخره لطفعلی خان شکسته و پریشان با برقوه رفت از آنجا بطبس رفت
عزیمت قندهار نموده استمداد از تیمور شاه پادشاه آن دیار کرد معلوم شد که تیمور شاه وفات یافته
لهذا بقاین رفت در این حیص و بیص عریضه جات محمد خان ولد اعظم خان افغان و جهانگیر خان
سیستانی ساکن بم و نرماشیر رسید که جوان دلیر را با آن سامان دعوت کرده بودند با دویست
سوار به نرماشیر رفت محمد خان با پانصد سوار ملتزم رکابش شده به بم شتافتند از آنجا نیز با پانصد
سوار دیگر یار غارش شده بجانب کرمان ایلغار نمودند شب هنگام عبدالله خان عمش از یک
سمت بجنگ و جدال اقدام نمود از سمت دیگر خان مع همراهان بدستیاری نردبان قلعه را
بتصرف درآوردند ابراهیم خان قاجار و محمد حسن خان قراگوزلو و عبدالرحیم خان در ارگ متحصن
شدند شب دیگر بنه و اثقال را گذارده بجانب طهران فرار نمودند در اوایل شهر شعبان این
جلادت نمایان از آن خان عالیشان بدرجه ظهور رسید صاحب سکه و خطبه کرمان گردید
پادشاه قاجار بعد از اطلاع و استحضار حاجی ابراهیم و عمال فارس را احضار فرمود سیم شهر
شوال از دار الخلافه بعزم کرمان نهضت نمود در منزل پل ولاک فارسیان بحضور پادشاه

سفاک

سفاک شرفیاب شدند بیست و دویم وارد منزل کوشک زر گردیدند بیست و چهارم ازرا
بوانات رایت ملک ستانی بجانب کرمان در اهتزاز آمد حسینعلی خان قاجار مقدمة
الجیش لشکر گردید چون بخارج شهر رسید لطفعلی خان از شهر خارج شده او را منهزم گردانید
بعد از سه روز پادشاه قاجار در خارج شهر خیام بارگاه افراشت شهر را از اطراف اربعه
محصور ساخت مدت چهار ماه طول کشید کار بر محصورین تنگ گردید تفنگچیان ماهونی ورود
باری یک سمت شهر را بتصرف داده قریب بدو هزار پیاده لشکر شاهی داخل شهر شدند لطفعلیخان
مجدد بضرب شمشیر بروج سخره را بحیطه تسخیر خود درآورده لشکریانی که داخل شهر شده بودند
جمعی مقتول بقیه خود را بلشکرگاه و قیتول رسانیدند چون چندی گذشت نجفقلی خان نام خراسانی
ساکن کرمان و مستحفظ ارگ بود سازش کرده ارگ را بتصرف داد قریب ده هزار لشکر
داخل شهر شدند بیست و نهم ربیع الاول سال هزار و دویست و نه کرمان به تصرف درآمد
خان جلادت شعار با نه نفر سوار بجانب بم فرار نمود جهانگیر خان سیستانی حاکم بم نیز فرار کرده
ولی بسمت دیگر ره سپار شد حکم پادشاه به قتل و اسر و نهب کرمان صادر شد لشکریان
هر جائی که رفتند آنچه کردند محله گرسنه خانه خالی و طعام عقل باور نکند گر رمضان اندیشد قلعه
کرمان و قلعه جات آن سامان تمامی ویران گردید لطفعلی خان قریب چهل فرسنگ در یک
شبانه روز خود را بقلعه بم رسانید محمد علیخان نام برادر جهانگیر خان استقبال کرد چون برادر

خود را ندید چو یا گردید گفته شد علی التعاقب خواهد رسید لطفعلی خان را در خارج قلعه منزل داد
سه روز دیده با انتظار ورود برادر گشود چون اثری بظهور نرسید یقین نمود که از جمله ما سوی خود
بود بجهت استخلاص برادر عزم گرفتن بهبر برد لاوردا نمود چند نفر بیمه امان مطلع شده خان را
دهار شرا اصرار نمودند حسب تقدیر که باید اسیر شود قبول کرد جماعت سیستانی او را
احاطه نموده دو سه زخم بازدند مرکبش را نیز پی کرده اسیرش نمودند بشاه قاجار قهار اطلاع
دادند محمد ولیخان قاجار بجانب بم ایلغار نموده او را مغلولاً باردو آورده در آنجا پاره اقوال آن
پادشاه نکوهیده فعال صادر شد که لایق مرتبه سلطنت نبود باری او را مکفوف البصر
ساخته بطهران فرستاد میرزا محمد خان قاجار دولو قلعه بیگی طهران حسب الامر او را
مقتول در بقعه امام زاده زید مدفون ساختند نوبت ایام زندگانی معارف
سلسله زندیه باختتام انجامید ذالک تقدیر العزیز العلیم **ذکر حقایق**
اخبار ایل جلیل نبیل قاجاریه و مجملی در بیان حالات اسلاف شاهنشاه معاصر تاجدار
آنچه را خود معاصر و ناظر یا از ثقات و اکابر بیغرضانه شنیده ام نوشته می شود حالات متقدمین را
لابد باید از تواریخ اخذ کرد باعتقاد این بنده تاریخ جهانگشای نادری و تاریخ زندیه که بتحریر بنان لطیف
مرحومان میرزا مهدی خان منشی الممالک و میرزا صادق متخلص بنامی اصفهانی شد صحیح و معتبر است
تاریخ قاجاریه را متعدد نوشته اند من جمله تاریخ مآثر سلطانی تالیف عبدالرزاق بیک آذربایجانی

و تاریخ ذوالقرنین تالیف میرزا فضل الله متخلص بخاوری اصح است سایر شهود بالغهٔ قضایا
و مدایح شاعرانه است این حالات سلاطین افشاریه و زندیه و سلسله قاجاریه را از این
تواریخ مذکوره اخذ و تحریر نموده ام العهدة علیهم طایفه جلادت شعار از اجلاء اتراک دشت قبچاق
و در شیوه ستوده شریعت گستری طریقه اثنا عشری مشهور آفاق اند در ایام سلطنت
سلطان ملکشاه سلجوقی مأمور بملک روم و در زمان امیر تیمور گورکان حسب الحکم مراجعت بایران زمین
نمودند از بدو سلطنت سلاطین جنت مکین صفویه تا اواسط دولت مروج مذهب پیغمبر حجازی
شاه عباس غازی ماضی تغمده الله بغفرانه بایالت و دارائی بعضی از ممالک محروسه ایران
چون مشهد مقدس و مرو شاهیجان خراسان و قراباغ و بعضی از محالات آذربایجان مباهی و
سرافراز بوده اند در اواخر جمعی از ایشان را بتوطن مرو شاهیجان و برخی بتوقف ایروان و گنجه را
در مبارک آباد استراباد و جرجان مأمور فرمود این جمع بمناسبت اقامت در حواشی رودخانه
گرگان یا قلعه مبارک آباد به اوشاقه باش و یوخاری باش معروف گشته هر یک از اینها
فرقه بشش تیره موسوم گردیدند از اوشاقه باش قوانلو و عزالدین لو و شام بیاتی و قراموسانلو
و زیادلو و داشلو می باشند و از یوخاری باش دولو و قیاخ لو و خزینه دارلو و سپانلو
و کهنه لو و کرلو است در زمان سلطنت شاه سلطان حسین نوبت سرداری این لشکر و امارت
این کشور بفتحعلی خان بن شاهقلیخان قوانلو رسید در استراباد و حوالی آن خطه ارم بنیان

رایت افراز عرصه اقتدار آمد هنگامیکه پادشاه مرتضوی نژاد شاه سلطان حسین در اصفهان
محصور طایفه غلجه افغان بود با هزار سوار جلادت آثار باصفهان شتافت بسعایت حکیم باشی
و ملاباشی خدماتش در حضرت پادشاه ناشی موقع قبول نیافت سر خویش گرفت و راه استراباد
در پیش گرفت حین فرار شاه طهماسب ثانی از اصفهان و توقف در شاهرود و بسطام خراسان
مجدد بعزم خدمت دولت به بسطام رسید در این نوبت بسپهداری لشکر پادشاهی
سرافراز گردید در آن حیص و بیص نذر قلی بیک افشار از کلات باردو آمد صاحب اختیار شد
این اقتدار باعث انزجار خاطر سپهدار جلادت شعار آمد از خدمت شاه مستدعی رخصت
باستراباد گردید پادشاه بظاهر رضا داد اما در باطن بعضی گرد نقش افتاد هنگامیکه محاصره
مشهد مقدس مشغول داشتند در چهاردهم شهر صفر سال یکهزار و یکصد و سی و نه در خیمه نادری
محبوسش داشت در همان روز مهدی نام قاجار را بقتلش گماشت در جوار خواجه ربیع مدفون
گردید ذکر حقایق اخبار محمد حسن خان سردار قاجار و وقایع آن سردار جلادت شعار محمد حسن خان
که خلف با وجود و ما صدق اشبل نخیر من الاسد بود در ایام دولت شاهنشاه گیتی ستان نادر
دوران عفی الله عنه بعضی اوقات در استراباد و بعضی از ازمنه در میان طایفه ترکمانیه نشو و نما
میکرد هنگام حرکت نادری به تسخیر ممالک عثمانی از باب خانی در استراباد و مازندران سرکشی و طغیان
آغاز نهاد و چندی بدین و تیره روزگار گذرانید در ایام حکومت یا سلطنت میرزا سید محمد معروف

بشاه سلیمان ثانی در خراسان محمد حسن خان بنجدتش گرائید و الا ایشیک آقاسی باشی ثانی بجلوت
و خلعت داد و بحکومت استراباد و مازندران مامور گردید تا ایام دولت افشاریه باتمام رسید در این ایام
فترت که مدعیان سلطنت در ایران از آحاد قریب بمرتبه عشرات بود جناب خانی نیز جناح
ملک ستانی گشود در استراباد و مازندران استیلا و لوای استعدادش بغایت اعتلا یافت
از مازندران با لشکر گران از ساحل بحر خزر بجانب گیلان شتافت و بحیطه تصرف آورد بعد
از اخذ مال و منال و تهیه اسباب جلال و جدال جماعت اشرار را تادیب مجمل و امر حکومت
انجا را بحاجی جمال فومنی محول فرمود از سمت قزوین بطالقان و تنکابن بمازندران و استراباد
مراجعت نمود از انطرف کریمخان زند که شاه اسماعیل ثالث را وکیل و امور جهانگیری را کفیل بود
به تسخیر استراباد روی نهاد و استراباد را چندی محصور ساخت بواسطه عدم آذوقه و سیورسات
کارش از پیش نرفت دست برداشت و پای پس گذاشت شکستی فاحش بل افحش یافته
رو بسمت اصفهان بر تافت کیب بجانب نصیب خان طبقه جناب آمد مازندران و گیلان
را منظم فرمود در اینهنگام مقدمه آمدن سردار احمد شاه ابدالی روی نمود شاه پسند خان را با
لشکر کابل و قندهار بسبزوار رسید محمد حسین خان قاجار دولو از جانب جناب خانی بدفعش
مامور گردید بعد از تلاقی فریقین فتح و ظفر لشکر قاجار را قرین آمد پس ازین فتح نمایان
خان ذیشان عزیمت عراق و اصفهان فرمود در محلات کز از باشیخ علیخان زند محاربه و مجادله

آغاز نمود شکست بر لشکر آزاد افتاد محمد خان گرفتار غازیان شیر شکار شد خان سرافراز
در غایت امتنان از بخت کارساز از کرّ از عطف عنان بجانب اصفهان نمود در کلون آباد
چهار فرسنگی شهر او وکیل محاربه اش روی داد لشکر زند به روی از محاربه برتافته فرار بجانب
شیراز شتافتند خان کامکار کامران در اصفهان توقف فرمود پس از ایامی معدود حکومت
اصفهان را محول به امیرگونه خان افشار و خود بصوب فارس ایلغار نمود چندی آنجا بی فایده بسر برد
پس از آن العود احمد خواند در این اثنا آزاد خان افغان که از اعاظم طایفه غلجه و آذربایجان را
تصرف داشت سمت به تسخیر عراق گماشت خان بلند اختر بعد از استماع این خبر بدار المؤمنین
کاشان آمد آزاد خان با لشکری گران در قم اقامت داشت محمد حسن خان مقابله آن لشکر بی پایان
را بر خویش صلاح و آن محاربه را موجب فوز و فلاح ندیده از راه سیاه کوه و خوار وارد مازندران
گردید آزاد خان باصفهان رفت و از آنجا بقزوین آمد از این آمد و شد فایده ندید عازم گیلان
گردید بر گیلان تسلط یافت امیرگونه خان افشار که از جانب سپهدار قاجار حاکم و مستحفظ
بود فرار بسوی مازندران شتافت خان بلند اقتدار از آمل بتسخیر گیلان و تدمیر آزاد خان
ایلغار نمود عنقریب بگیلان رسید سنگر و محکم لشکر افغان متصرف گردید آزاد خان پریشان حال با
افغان آنچه مایملک داشت برجا گذاشت و طریق قزوین برداشت خان فتح نشان بلا توقف
عازم تسخیر آذربایجان گشت قلعه ارومی را که مأمن آزاد خان و سایر خوانین افغان و مستحفظش

یوسف خان نام

یوسف خان نام بود محاصره فرمود آزاد خان با امداد آمد خان والا نژاد در شش فرسنگی ارومی
استقبالش کرد شکستش داد اموال و اثقالش گرفت منهزم بسمت اکراد یزیدی و بلباس گریخت
خوانین آذربایجان بحضورش سعادت اندوز و بخدمتش رایگان آمدند یوسف خان ارومی را
تسلیم و خود با سایر افاغنه عزیمت سمت مازندران تصمیم کرد خان بلند مکان بعد از این فتح نمایان
خوانین آذربایجان و جماعتی از طایفه افغان را ملتزم رکاب ساخته رایت عزیمت بصوب اصفهان
افراخت شیخعلی خان زند که در آن اوان در اصفهان بود قوت مقابله با عسکر فیروزمند در خود ندید
عازم فارس گردید جناب خانی در اصفهان نزول اجلال فرمود و پس از چندی حسین خان دولو را
بحکومت آنجا نصب و خود رایت عزیمت بصوب فارس گشود جناب وکیل در شیراز محصور گشت
زمان محاصره به ورود دراز کشید بسبب عدم سیورسات کار اردوی خانی به پریشانی رسید
بیست و سوم شوال سال هزار و صد و هفتاد و یک صلاح در مراجعت دید این عزیمت بسبب
تفرقه و هزیمت گردید خان ذیشان با معدودی بد حال و پریشان بمازندران آمد در ساری
توقف و با اهالی آنجا آغاز تلطف کرد و از آنجا باسترآباد رفت شیخعلی خان زند علی التعاقب
رسید جناب وکیل از راه یزد و کاشان بطهران آمد جناب محمد حسن خان با اندک لشکری بی تهیه
و سامان به اشرف آمد شیخعلی خان نیز از ساری بجانب اشرف گرائید طرفین به ترتیب سنگر
و باستیان اشتغال نموده ولی مجادله و مقابله روی نداد شیخعلی خان روی باسترآباد نهاد

جناب محمد حسن خان نیز از اشرف عازم استراباد گردید در حوالی کلباد مبارزان جانبین با تلاقی
روی داد و دلیران طرفین داد جلادت دادند پس از کوشش زیاد شکست بر لشکر قاجار افتاد
جناب خان منهزماً باستراباد آمد مجدداً از اهالی و حوالی استراباد و اکراد قلیل جمعیتی جمع
و پروانه شمع گردیدند به اشرف عود فرمود در ظاهر بلده اشرف با شیخعلی خان مقابله اش
روی نمود بخت اکراد خراسان که بمعاونت خان ذیشان آمده بودند روی بر تافته بجانب
اوطان عود داشتند این معنی سبب هزیمت بقیه لشکر گردید جناب محمد حسن خان روی بهزیمت
آورد در بیشه و جنگل قوایم باد پایش بگل و وحل فرو شد در آن حین سبزعلی نام کرد و محمد آقای
دولو چون بلای ناگهان از عقب رسیده بدرجه شهادتش رسانیدند سر که مظهر اعزاز و بر سران
و سروران آن روزگار سرافرازی داشت بر سر نیزه به نزد شیخعلی خان بردند مشارالیه در ساعت
بطهران خدمت جناب وکیل فرستاد چون سرداران سرافراز رعایت سران با اعزاز را
جمیع بزرگ منشی ها میشمارند پادشاه رئوف مهربان کریمخان اسکنه الله فی بحابیح الجنان اظهار
سوگواری فرمود با نهایت احترام باستراباد روان نمود که با جسد شریفش ملحق و مدفون ساختند
این واقعه هایله غم اندوز مطابق سال هزار و صد و هشتاد و دو بود ابنای عالیمقدارش که هشت
تن با این تفصیل بودند آقا محمد خان جعفرقلیخان مرتضی قلی خان رضا قلی خان مهدی قلی خان مصطفی قلی خان
حسینقلی خان علی قلی خان بعضی در قزوین و برخی در شیراز عزلت گزین آمدند

و اهالی

ذکر حقایق اخبار آقا محمد پادشاه قاجار و بیان جهانگیری آن شهریار قهار

جناب آقا محمد خان که ارشد و اکبر بود علی شاه برادرزاده نادرشاه در اوقاتیکه محمد حسن خان
در دشت ترکمانیه بود او را بدست آورده آلت رجولیت او را قطع نمود ایام حیات والد ذیشان
در آذربایجان به نیابت حکومت اشتغال داشت بعد از سانحه محمد حسن خان اهالی مازندران او و اکثر
و بطهران خدمت جناب وکیل فرستادند مرحوم وکیل که رافت و عطوفت لازم طبیعت او داشت
او را با چندتن از برادران و منسوبان بشیراز فرستادند در شیراز ولی با نهایت احترام و اعزاز
با زمانه دمساز آمده چندی بسر برد تا در سنه سیزدهم شهر صفر سال هزار و صد و نود و سه که
نوبت سلطنت و عمر پادشاه ذیشان کریمخان علیه الرحمه و الغفران با نهایت رسیده و روانه عالم
آخرت گردید جناب آقا محمد خان در ایام مرض پادشاه ببهانه شکار اکثر لیل و نهار در خارج
شیراز منتظر اخبار بود پس از آنکه بتوسط عمه یا خاله خود که از جمله اهالی حرمسرای پادشاهی بود اطلاع
حاصل نمود با دو نفر از برادران و چند نفری از مخصوصان سه روزه باصفهان و از آنجا بمازندران
رفت بخیال ملک ستانی و جهانگیری آمد برادرانش بعضاد بعضی از حسادت بمقام عناد شدند آن
اوان علیمرادخان زند از جانب ابوالفتح خان ولد مرحوم کریمخان که مدعی سلطنت بود و زکیخان
بوکالتش اقدام مینمود بر اراده تسخیر مازندران آمد با سپهدار قاجار مقابله و مجادله کرد
شکست بر لشکر او افتاد منهزماً باصفهان معاودت نمودند جهانگیر قاجار جناح بلند پروازی

گشود باندک زمانی برادران عالیمقام را آرام و وحشی صفتان مازندران و لاریجان را رام نمود
از آنجا به تسخیر سمنان و دامغان و بسطام پرداخت اعاظم آنحدود را مطیع و منقاد خویش ساخت
پس عزیمت گیلان فرمود بعد از فرار هدایت خان و نظم انتظام آن قزوین و زنجان را بحیطه تصرف
درآورد سال دیگر طهران را محاصره فرمود ولی صورت فتحی روی نداد در آن هنگام علیمرادخان
زند شیراز را مسخر ساخت اکثر امراء زند را از پا درانداخت به اصفهان مراجعت کرد در غایت
احتشام و احتشاد عزم مازندران و استراباد نمود و خود در طهران آرمید شیخ ویس خان ولد
خود را به تسخیر استراباد مأمور گردانید مدت یکماه استراباد را محصور داشت بسبب عدم آذوقه
و سیورسات لشکرش پریشان و منهزم گردید چون در مازندران مجال توقفش نبود بطهران
مراجعت نمود علیمرادخان در آن ایام بواسطه مداومت مدام و سکت دماغ بامراض صعبه
مبتلا بود و عزیمت اصفهان کرد در حوالی اصفهان سال هزار و صد و نود و هشت از جهان درگذشت
برادر مادری وی جعفرخان بن صادق خان زند که در خمسه و زنجان بود به اصفهان آمد رایت استیلا
برافراشت آقامحمدخان بسمت عراق نهضت نمود قم و کاشان و اصفهان را بحیطه تصرف آورد
و از آنجا بر سر کوه نشینان بختیاری و گرازه و فراهان تاخت سال بعد بنیاد هدایت خان
را که در گیلان مجدد مشغول فساد بود از بیخ و بن برانداخت و روانه دیار آخرتش ساخت مجدد
عازم اصفهان و از آنجا بتسخیر فارس تا شهد مادر سلیمان رفت و از آنجا مراجعت بطهران

معاودت

معاودت فرمود سال هزار و دویست و سه پادشاه ذیشان به تسخیر فارس توجه نمود در حوالی
مسجد بردی با لطفعلیخان بن جعفرخان زند محاربه اش دست داد و شکست بسردار الوار افتاد و در قلعه
شیراز متحصن شدند خاقان سعید مراجعت بطهران نمود سال بعد فتحعلی خان بن حسینقلی خان
معروف ببابا خان برادرزاده و ولیعهد او که ملقب بجهانبانی بود بسمت عراق و فارس مأمور
و خود عزیمت آذربایجان فرمود تبریز را بحیطه تصرف آورد در اثنای این حال اخبار فرار لطفعلیخان
از نواب جهانبانی رسید عازم فارس گردید در منزل ابرج لطفعلی خان شبیخون آورد ولی
کاری نکرد و بسمت خراسان و کرمان فرار نمود پادشاه جمجاه بشیراز گرائید منتسبان زندیه را
بمازندران و استراباد کوچانیده و در آنجا بعضی از افعال ناشایسته و سزاوار از قبیل نبش لحد
و نقل جسد پادشاه عادل و تزویج صبیه مرضیه اش ببابا خان فاضل از آن پادشاه قهار الظهور رسید
از آنجا بطهران مراجعت فرمود یموت و کوکلان را تأدیب بلیغ نمود سال هزار و دویست و هشت
به تسخیر کرمان و توابع که لطفعلی خان تصرف نموده بود عازم گشت شهر کرمان را مدتی محصور و مسخر
ساخت و باتمام کار لطفعلیخان نیز پرداخت قلعه شیراز را بزیر آورد حاجی ابراهیم خان شیرازی را
وزیر گردانید سال بعد خاقان ثریا مکان تسخیر و تقلیع گرجستان را وجهه همت ساخت از امورات
گرجستان پرداخت ولی تسخیر قلعه پناه آباد مشهور بشوشی بنحوی تاخیر افتاد شکی و شیروان را مسخر نمود
بجانب طهران معاودت فرمود سال هزار و دویست و ده افسر سلطنت بر سر گذاشت

باشکری گران رایت نصرت نشان بعزم خراسان افراشت نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا نیز
بسوی قندهار آواره وبه اولاد تیمور شاه افغان توسل جست شاهرخ میرزا مکفوف البصر بدست
افتاد پس از اخذ خزاین و دفاین از پا در آمد روی بعالم آخرت نهاد عظم رمیم شاهنشاه افشار
نادر را که در مشهد مقدس مدفون بود برآورده بطهران فرستاده در گریاس خلوت معروف
بکریمخانی دفن نمودند همچنانکه نعش مرحوم کریمخان را در زیر پله و طاق همان خلوت دفن کرده
بود سال بعد بواسطهٔ آمدن قزل ایاغ سردار روسی و لشکر و توپخانهٔ منحوس بسمت گرجستان
و آذربایجان از خراسان معاودت عزیمت مقابلت و مقاتلت جماعت روسیه را فرمود
در این حیص بیص کترین ثانی معروف بخورشید کلاه شاهنشاه روسیه متوجه عالم آخرت گردید
لشکر روسیه مراجعت کرد خاقان شهید بعزم تسخیر قلعهٔ شوشی عازم آذربایجان گردید جمعی
از امرا و دلیران معرکه جانباز را با حاجی ابراهیم خان شیرازی با بنه و اغروق توقف آیند
باز از امر فرمود و خود با لشکر مازندرانی و عراقی و صادق خان شقاقی از رود ارس عبور نمود
ابراهیم خلیل خان جوانشیر بسمت داغستان راه فرار پیمود قلعهٔ شوشی بحیطهٔ تسخیر خزاین ما مجبور
بتصرف خسرو گردون سریر آمد از آنجا که هر کمالی را زوالی در پی است و هر بهاری را در عقب دی
دو سه تن از غلام خلوت که بواسطهٔ آزار پادشاه قهار خود را در معرض سخط و سیاست دیده بودند بعزم قتلش کمر بستند
در شب شنبه بیست و یکم ذیحجه سال هزار و دویست و یازده که کلمهٔ تاریخ تاریخ او است بربالینش شتافته بزخم خنجر بدرجهٔ شهادت رسانیدند

ذکر حقایق

ذکر حقایق اخبار فتحعلی شاه علیین آشیان و بیان حالات آن خدیو ثریا مکان

روز دوم محرم سال هزار و دویست و دوازده این خبر وحشت اثر را بابا یوسف شاطر شیرازی
رسانید ولیعهد خاقانی بابا خان جهانبانی را مطلع گردانید ولیعهد شاهزاده محمد علی میرزا
ولد خود را که نه ساله بود بحکومت و میرزا اسد الله علی آبادی را بوزارت برقرار نمود خود بیدرنگ
آهنگ دار الخلافه طهران فرموده پس از ورود علی قلی خان عم را مکفوف البصر نمود
حسینقلی خان برادر کهتر را نیز از پارهٔ خیالات فاسده آسوده ساخت چون از صادق
خان شقاقی در آن ایام صورت نفاقی بظهور رسیده بود با لشکری قیامت اثر بعزم
تنبیه مفسدین بجانب قزوین نهضت فرمود در حوالی قزوین خان شقاقی با نفاق مقابله آن
یگانهٔ آفاق جسارت ورزید خسارت دید منهزم گردید قاتلان خاقان شهید در استحکام
دستگیر شده بسیاست رسیدند چون ساحت زنجان از مقدم نواب جهانبانی رشک جنان
آمد عرایض از خوانین آذربایجان رسید الطاف جهانبانی قرین حال ایشان گردید بهر یک
از تبریز و خوی و ایروان حکام کاردان تعیین آمد سلیمان خان نظام الدوله بن محمد خان
بن اسکندر خان قوانلو بانتظام دار المرز رشت مأمور گشت نواب جهانبانی بدار الخلافه
معاودت فرمود در ساعتی سعید مبارکی چون ایام عید جالس سریر سروری و برمتکای
پادشاهی برتری و بیتکی آمد تخت آقا محمد خان شد و نشست باباخان با تاریخ جلوس میمنت

... بیش مطابق است در آن اوان شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان شرف اندوز حضور
پادشاه ذیشان گردید بعنایات و الطاف شاهی مباهی آمد در همان اوقات شراره آتش
و فسادی از اخگر فسرده محمد خان که از بقیه امرای زندیه بود شعله کشید ولی بزودی به آب شمشیر امرا
قاجار خاموش و منطفی گردید در آن اثنا اولیای دولت را اخبار طغیان و نافرمانی جعفرقلیخان
و صادق خان شقاقی و محمد قلیخان ارومیه معروض افتاد پرچم رایت ظفر پیکر بجانب آذربایجان
در اهتزاز آمد نظام الدوله سلیمان خان قاجار مقدمة الجیش گشت صادق خان بتوسط مشار الیه
در شاهراه بندگی و اطاعت نشست شیرازه جمعیت سایر خوانین از هم ریخته هر یک بسمتی
گریخته شد حکام با تمکین به ارومی و تبریز تعیین رفت رایت ظفر آیت از خوی بجانب عراق
بسبب اخبار فتنه حسینقلی خان برادر باتفاق بحرکت آمد حسینقلی خان که از جانب خاقان
ثریامکان پس از احضار محمد علی خان میرزا حاکم فارس شده بود با استعدادی تمام باصفهان
و از آنجا بکمره رسیده شهریار با وقاربه و اغوروق در ساروق فراهان گذارد و با لشکر نصرت
اثر ایلغار فرمود حکم به تعبیه صفوف و تسویه الوف رفت مهد علیا والده پادشاه ذیجاه که بجهت
اصلاح در آن هنگام تشریف فرما بود خان نادان از شفاعت نمود تشریف قبول ارزانی شد چون
در این هنگام باغواء و اغوای یکدو نفر مفسد نظام الدوله نیز پاره خیالات فاسده بخود راه داده
بود فرمان قضا جریان بافتخار مشار الیه شرف صدور یافت که مفسدان هنگامه طلب را

دست بسته بحضور رسانند و دامن خدمتگذاری خود را باین تهمت ملوث ندارد مشار الیه حسب الامر
اطاعت کرد خود باصطبل پادشاهی پناه برد شهریارش بخشود و مفسدین را روانه دیار عدم
فرمود در این سال قربةً الی الله و طلباً لمرضاته امر بتعمیر و تذهیب قبه طاهره جناب سید الشهدا
علیه السلام و همچنین بقعه معصومه علیها سلام الله نمود و علاوه در زرین بر آن آستانه نصب
فرمود همچنین در دار الخلافه طهران عمارت قصر قاجار و بوستان مشحون بانواع اشجار که از
بناهای نیکوی روزگار است در این سال در کار آورد در سال هزار و دویست و چهارده عزیمت
خراسان فرمود شاهزاده عباس میرزا که ارشد اولاد و یازده ساله بود بولایت عهد و نیابت
سلطنت سرافراز بوزارت میرزا عیسی قایم مقام و سپه سالاری نظام الدوله با جمعیتی کامل بجانب
آذربایجان مامور داشت و خود عزیمت خراسان فرمود بعد از ورود به نیشابور جعفرخان حاکم
بحضور مبارک سرافراز داشت ولی مستحفظین قلعه جسارت کرده سرکشی آغاز نمودند جعفرخان
متقبل تخلیه قلعه شده پسر ماه پیکر خود را بنوا سپرد بعد از ورود بقلعه مخالفت ورزید طفل بیچاره
چهارده ساله بسیاست رسید پس از نقض بغیر حق جعفرخان احمق باردوی کیوان شکوه ملحق شد
قلعه بتصرف در آمد موکب همایون بصوب مشهد مقدس در حرکت آمد نادر میرزا متحصن شد ولی
برانگیخت متمنایش قرین انجاح گردید آصف الدوله میرزا شفیع بشفاعت سایر خوانین خراسان
اقدام نمود اعلام ظفر فرجام پرچم ظفر بصوب دار الخلافه طهران گشود پس از ورود معروض رای انور افتاد

که نواب نایب السلطنه امورات آذربایجان را عموماً خوی و سلماس را خصوصاً منتظم اهالی آنجا را
در رعایت راحت و کمال فراغت آسوده خاطر ساخته اند پاداش خدمت خلاع آفتاب شعاع
بشاهزاده عالیمقدار و قایم مقام بزرگوار عنایت و ارسال شد در اواخر همین سال ایلچیان
بهادر حشمت جنرال خراسانی الاصل حسب الامر شاهنشاه انگلستان از جانب فرمانفرمای هندوستان
با تحف و هدایا و همچنین ایلچیان کاردان از جانب تیپو سلطان پادشاه دکن وارد درگاه شدند پس از رسانیدن
عریضه جات و گذرانیدن تحف و هدایا قرین عنایت و الطاف معاودت نمودند فرمانفرمائی
مملکت فارس بشاهزاده حسینعلی میرزا و دارائی الکاء مازندران بشاهزاده محمد قلی میرزا تفویض
رفت صادق خان شقاقی بواسطه نفاقیکه از وی بظهور رسیده و میرسید مورد غضب و سیاست گردید
در این سال که هزار و دویست و پانزده بود جنرال ملکم از هندوستان بسفارت آمد تحف و هدایا
با عهدنامه اتحاد و خاتمه بنظر همایون گذرانید از اینطرف نیز شرحی بهمان قیود و شروط بمهر
سلیمان خان نظام الدوله کرده با حاجی خلیل خان سفیر ایران معاودت نمود نایب السلطنه
عزیمت آذربایجان کرد موکب همایون رو بسمت خراسان آورد مرزبانان سنجر لشکر بیگران گرد
نظمی مختصر در سایر مملکت خراسان داده مراجعت بدار الخلافه طهران فرمودند در ذی حجه
همین سال کوکب اقبال اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان بزوال رسید بسعایت اضداد و حساد با برادران
و فرزندان مکفوف البصر و معدوم الاثر آمد چون آن برکت بر چسپیک انتقال رفت میرزا شفیع

مازندرانی

مازندرانی بصدارت عظمی سرافراز شد حسینقلی خان بادان که در آن اوان بحکومت کاشان مشغولی
داشت مجدداً از کاشان باصفهان رفت سلسله جنبان فتنه و فساد شد خاقان ثریا مکان بجانب اصفهان
نهضت فرمود خان بادان فراری و در حصن حصین بقعه معصومه متواری گشت بعد از مراجعت
موکب مسعود به قم شرفاندوز حضور گردید در یکی از دهات شمیران محبوس و از جهان بین نابینا
گشت مجدداً موکب اقدس بعزم مشهد مقدس و نظم سایر ممالک خراسان نهضت فرمود چندی
شهر مشهد مقدس محصور بود در این سفر بحیطه تسخیر نیامد بدار السلطنه طهران مراجعت آمد سال بعد
شاهزاده محمد ولی میرزا و حسینخان قاجار بتسخیر ارض فیض بنیان مامور گشته شهر مشهد مقدس
مسخر گشت نادر میرزا ماسوراً مغلولاً بطهران رسید حین ورود روانه عالم باقی گردید سال هزار و
دویست و نوزده نایب السلطنه با امراء عالیمقدار و لشکری جرار بتسخیر ایروان و تدمیر محمد خان
بیگلربیگی چخور سعد عزیمت فرمود شار الیه محصور گردید از جماعت روسیه که در آن سال تفلیس را
تصرف داشتند معاونت طلبید جنرال سیسیانو که در ایران باشپخدر معروفست بامداد آمد
سه روز متوالی با نایب السلطنه مجادله اش دست داد صورت فتحی از هیچ طرف روی نداد آرد
پس نشسته محمد خان پیش آمد پسر خود را بنوا فرستاد روسیه پس از استماع تجزیر بر لشکر اسلام
حمله ور شده شکست بر لشکر اسلام آمد ایروان را محاصره نمودند این اخبار در سلطانیه معروض
افتاد خاقان سعید بسمت ایروان روی نهاد روسیه از محاصره قلعه ایروان دست کشیده بعزم

شبیخون باردوی همایون رخ نهادند کاری از پیش نبردند شکست فاحش بایشان رسیده
فرار بسمت تفلیس نمودند خاقان بلند مکان بدار الخلافه طهران مراجعت فرمود چون مال بیک خان
اوزبیک مرو الشهرف و پسر اسمعیلخان قاجار حاکم انجا را مقتول ساخته بود ولدش حاجی محمد
حسین خان بعد بار خاقانی شتافت مورد رعایت و مرتبه منادمت یافت سال هزار و دویست و
بیست محمد خان افغان غلجه ساکن بم و نرماشیر بافساد و شرارت معروض خسرو گردون
سریر آمد نوروز خان ایشیک آقاسی باشی با اعتضاد الدوله ابراهیم خان حاکم کرمان بدفعش
مأمور گشته باتمام کارش پرداختند سال بعد علی پاشای حاکم بغداد و بانی فساد گشت با جمعیتی تمام
و استعدادی مالا کلام بجانب کرمانشاهان حرکت نمود تا منزل طاق گرا آمد رسید شاهزاده
محمد علی میرزا با جمعی از امرای حضور و جمعیتی از لشکر نصرت اثر بدفعش مأمور گردیدند بعد از مقابله و
وقوع مجادله شکست بر لشکر عثمانی افتاد جمعی کثیر مقتول و اسیر گردیده پاشا منهزماً خود را به بغداد
رسانید شیخ جعفر نجفی را در خدمت پادشاه جم اقتدار و شاهزاده کامکار شفیع خویش ساخت
بدرجه قبول رسید سال هزار و دویست و بیست و دو شکی بتصرف جماعت روسیه در آمده و هم
در اینسال گراف گدوچ بجای ایشپختر که در شیروانات بقتل رسیده بود وارد تفلیس شد بنای
متارکه و مراوده گذارده و هم در این سال محمد خان قاجار نایب و سردار خراسان بطبق حکم اقدس
و صوابدید شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان از مشهد مقدس بعزم تسخیر هرات نهضت فرمود

بشاهزاده

با شاهزاده فیروز افغان در حوالی سنگیان مقابله و مقاتله اش دست داد از افاغنه
جمعی کثیر مقتول و جمعی از اعاظم و آحاد لشکر مأسور شد کیپ بحجاب بغیب غازیان ملتزم رکاب
آمده هرات محصور شد پس از ادای هزار تومان نقد و ده بسته شال کشمیری و دو زنجیر فیل شاهزاده
فیروز مصالحه آمد در این اوقات جنرال غاردان سفیر شاهنشاه فرانسه ناپلیون با اتفاق میرزا رضای
قزوینی که بسفارت فرانسه رفته بود وارد گردید از جانب امپراطور اعظم نامه و هدایای بحضور
مبارک آورد و چون سلطان مصطفی پادشاه ممالک عثمانی در اینسال بر متکای سلطنت متمکن
آمده بود جناب شیخ الاسلام خوی بتهنیت جلوسش مأمور گردید سال بعد سردار ارزروم
بر خلاف قرار متارکه با جمعیتی تمام بر سر ایروان آمد بعد از چندی مجادله شکسته و بد حال معاودت
بتفلیس نمود سال هزار و دویست و بیست و چهار سر هر فورد جنس برون سفیر شاهنشاه انگلستان
بدرگاه خاقان ذیشان رسید جنرال غاردان فرانسه از آمدن این سفیر خلاف مدعای خود دید
عازم مراجعت بفرانسه گردید چون در ایام توقف او تعهدات مشار الیه هیچ اثری بظهور نرسیده
بود رخصت حاصل آمد معاودت کرد سفیر انگریز عهدنامه مفصلی که صورتش در تواریخ مبسوطه ثبت
و خود در دولت ضبط است و در دفاتر دولت انگریز ثبت است بطور صلاح طرفین و مرضی
جانبین انجام داده مراجعت نمود سال هزار و دویست و بیست و شش میرزا ابو الحسن خان
شیرازی بسفارت انگلستان مأمور گردید بعد از ورود بلندن و رسانیدن نامه و تحف و گذشتن

ایام توقف باتفاق سر گور اوزلی سفیر کبیر آن دولت معاودت نمود سفیر کبیر بحضور مبارک
سرافراز گشت امضای عهدنامه سفیر سابق را داده قرین عنایت و التفات بی نهایت سال
بعد روی بمراجعت نهاد سال هزار و دویست و بیست و هشت میرزا رضای قزوینی بسفارت
روم مأمور شد موکب همایون زینت افزای چمن سلطانیه گردید در سال قبل و این سال نواب
نایب السلطنه را یک فقره در سلطان بوده و یکمرتبه در اصلان دوز نزاع و جدال با سپاه
روسیه رویداد در سلطان بود فتح و ظفر نایب السلطنه را بود ولی در اصلاندوز ظفر لشکر روسیه را
روی نمود چنانچه خواهد محاربات ولیعهد مرحوم را شرح و بعد کتابی علاحده باید از سلطانیه
موکب همایون تشریف فرمای چمن اوجان شد بتوسط سفیر کبیر انگریز با روسیه بنای متارکه شد
مراجعت بدار الخلافه طهران آمد در این سال فتنه خواجه محمد کاشغری در میان طایفه ترکمان
استراباد رویداد در میان آن گروه و لشکر خاقان سکندر شکوه محاربات رفت ترکمانیه
مخذول و خواجه محمد مقتول گردید هم در این سال حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی سفیر کبیر ایندولت
بسفارت دولت روسیه مقصور و باتفاق سر گور اوزلی سفیر کبیر انگلستان که از راه مملکت
روسیه عزم معاودت داشت روانه گردید سال بعد عزم پادشاه دینپناه بسمت خراسان تصمیم
یافت اسمعیل خان دامغانی بسرداری مقدمة الجیش شد در فیروز کوه و چشمه علی اخبار
طغیان محمد زمان خان عز الدین لو در استراباد باعانت ترکمانان و شورش اهل شهر با ایشان

بعرض واقفان حضور رسید میرزا یوسف مستوفی مأمور و روانه استراباد گردید خان یاغی را
با برادر طاغی از مرکب جهالت و نادانی بزیر آورده بر الاغی سوار باردو رسانید مورد سیاست
سلطانی آمدند در همین منزل از سردار خراسان عرایض رسید مستدعی عفو تقصیرات خوانین
خراسان گردیده بود باجابت مقرون آمد موکب فیروزی کوکب بدار الخلافه مراجعت
فرمود سال هزار و دویست و سی و یک شاهزاده محمد ولی میرزا از ایالت خراسان
معزول و شاهزاده حسنعلی میرزا منصوب گردید سال بعد میرزا ابو الحسن خان سفیر دولت
ایران و الکسندر یرملوف سفیر دولت روسیه در چمن سلطانیه شرفیاب حضور مبارک
شده مطالب سفیر دولت روسیه که عمده متارکه بود مقرون بانجاح آمد مقضی المرام مراجعت
نمود در سنه هزار و دویست و سی و سه نزاع شاهزاده حسنعلی میرزا با فتح خان افغان وزیر شاه
محمود در حوالی هرات رویداد فتح نمایان نصیب والی خراسان گردید از لشکر افغان
زیاد مقتول و مأسور شد خاقان سعید بعزم عتبه بوسی امام ثامن ضامن از دار الخلافه حرکت
پس از دریافت آن سعادت مراجعت فرمودند در ذهاب و ایاب اکثر مهمات مهمه خراسان
نیز انتظام حاصل گشت وفات حاجی محمد حسین خان بن پیر اسعلی خان مروی که امیری
فاضل و ادیبی کامل بود در اوایل این سال روی نمود در سال بعد میرزا شفیع صدر اعظم برحمت
ایزدی توأم گشت حاجی محمد حسین خان نظام الدوله که حاتم ثانی و زمانی معن زایده شیبانی بود

بسپهداری سپه سالار ایران در سال هزار و دویست و سی و شش خاقان علیین آشیان تشریف فرمای
خراسان گشت شاهزاده حسنعلی میرزا به تنبیه طایفه هزاره و شاهزاده محمد قلی میرزا با تنبیه
طبقه ترکمان مأمور فرموده هر یک از آنها فرقه را گوشمالی بسزا داده مراجعت نمودند سال
هزار و دویست و سی و هفت شاهزاده محمد علی میرزا از کرمانشاهان حسب الامر تا حوالی
مدینه بغداد تاختن آورده اکثر قصبه و قرای آنجا را متصرف شد و داود پاشا بتوسط شیخ موسی
نجفی مستدعی صلح گردید شاهزاده مراجعت نموده در شهر صفر منزل طاق گرا چون مرض اسهال
داشت بعالم آخرت پیوست بعد از استحضار پادشاهی محمد حسین میرزا ولدش ملقب بحشمة
الدوله و بجای والد آمر و ناهی گردید در همین سال بسعایت و افساد شاه نشینان سرحد داران
ممالک عثمانی فیما بین دولتین علیتین منازعه رفت نواب ولیعهد اکثر بلاد قرب جوار
ممالک عثمانی از قبیل بایزید و الشگرد و دیادین و ملاذگرد و تبلیس و اخلاط و ارجیش
و خنوس را بحیطه تصرف در آورد و محمد رئوف پاشا سر عسکر لشکر عثمانی با استعدادی کامل از ارزنة الروم آمده
جلال الدین محمد پاشا معروف بچاپان اوغلی و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با پیاده و سواره
و توپخانه بحوالی توپراق قلعه اقامت و قلعه مزبور را که در تصرف این دولت و مساوی صد نفر
سرباز و تفنگچی بمحافظت آنجا مأمور بود محاصره نمودند نایب السلطنه بعد از استماع
اینخبر با اجتماع عساکر نصرت شعار فرمان داده و ایلغار بسمت توپراق قلعه فرمود مجفی ورود

دلیران طرفین و سربازان جانبین دست به جنگ افکنی و شیر اوژنی گشوده داد جلادت دادند
آخر الامر پای ثبات و قرار لشکر عثمانی از پیش بدر رفته رو بهزیمت نهادند بیست و یکعراده
توپ و خمپاره و چهارده شقه علم با تمامی جباخانه و اموال و اسباب و خیمه بتصرف لشکر
ایران آمد محمد رئوف پاشا سر عسکر که مردی کار آگاه و خیرخواه بود از ارزنة الروم بمقام استدعا
بر آمد که موکب فیروزی کوکب معاودت و مراجعت بتجدید و دستور خود نمایند پس از آن
امنای طرفین در مقام مصالحه و التیام بر آمدند نایب السلطنه با فتح و ظفر همعنان معاودت
باذربایجان فرمود در شهر ذیقعده همین سال میرزا عیسی قائم مقام بعالم جاودانی خرامید منصب
قائم مقامی بخلف ستوده‌اش میرزا ابو القاسم مفوض گردید سال بعد عقد مصالحه
و التیام فیما بین دولتین علیتین ایران و عثمانی بوکالت میرزا محمد علی آشتیانی
و محمد امین رئوف پاشا مصالحه نامه مبارکه بنحویکه در تواریخ مبسوط ثبت و ضبط است مرقوم
و مختوم شد بلادیکه از دولت عثمانی بحیطه تصرف آمده بود بدولت عثمانی تسلیم گردید
سال هزار و دویست و سی و نه حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدر اعظم که جهان کرم
و ثالث معن و حاتم بود مریض گشته در گذشت وزارت دیوان اعلی با امین الدوله عبد الله
خان ولدش عنایت شد در عشر آخر شهر شوال این سال در شیراز زلزله شدید شده و بهراز عمارات
و حصار و برج شهر را خراب نموده جمعی کثیر بهلاکت رسید سال بعد شهریار تاجدار اعظم

دار السلطنه اصفهان عزم کیفر و گوشمال اشرار کرد حاجی هاشم خان اصفهانی که از منتسبان
امین الدوله بود دستگیر و مکفوف البصر آمد حکومت اصفهان [illegible] سلطان محمد میرزا محول
سیف الدوله [illegible] و امین الدوله [illegible] گمان این جناب از صدارت معزول
وزارت عظمی به الله یار خان قاجار دولو مفوض و آصف الدوله لقب یافت سال
[illegible] دویست و چهل و یک میرزا ابو الحسن خان شیرازی بوزارت دول خارجه سرافراز گردید
وزیر مختار دولت روسیه نقض عهد نمود بنای کاوش گذاشت بحث مسالمه بمخاصمه کشید
در این هنگام الکسندر پاولویچ امپراطور روسیه عازم عالم آخرت گردید برادرش نیکولای
پاولویچ بر وساده سلطنت نشست و هم در این سال ابراهیم خان عمزاده حاکم کرمان عازم
آنجهان گشت عباسقلی خان ولدش بحکومت کرمان منصوب آمد در عشر آخر شهر شوال
امثال جناب آقا سید محمد بعزم جهاد روسیه از عتبات عالیات وارد طهران شد
[illegible] کف همایون سلطانیه آمد از جانب امپراطور روسیه کنیاز منچکوف بسفارت آمد
[illegible] از سایندن [illegible] مراجعت کرد خاقان سعید بواسطه تحریص و تحریک پیشوایان
دین عازم جهاد روسیه گردید امرای عالیمقدار و غازیان شیرشکار از هر طرف بمحالات
متصرفی روسیه حمله ور شدند هر روز از هر طرف سر و اسیر بدرگاه گردون سریر میرسانیدند
قلعه شیران و سالیان بتصرف آمد امرای روسیه بممالک ایران تقسیم رفت گنجه با بهشت

عمزاده توپ نیز بتصرف سپاه نصرت پناه درآمد و همچنین شیروان و شکی ضمیمه ممالک
محروسه گردید قلعه شوشی محصور گشت از آن سوی یرمولوف سردار لشکر روسیه با جمعیت و
توپ و چند فوج لشکر بگنجه آمد متصرف گردید امیرخان بن فتحعلی خان قاجار دولو که خال نواب
ولیعهد و سردار لشکر نصرت اثر بود بدرجه شهادت رسید نایب السلطنه بعد از استماع
این خبر از شوشی عازم گنجه گشت در آن حین جنرال پسکویچ با چهار هزار [illegible]
گردید آتش محاربه و مجادله مشتعل گردید آخر الامر شکست بر لشکر اسلام افتاد و جمعی مقتول
و جمعی کثیر ماسور گشت موکب مسعود نایب السلطنه معاودت فرمود با عساکر ظفر آیین قضا آیین
شیر قصد ورایفت از آن طرف جنرال پسکویچ سردار لشکر جبستان و آبخوف حاکم قراباغ و
و شیروان به تسخیر ممالک ایران روی نهادند عباس آباد و سردار آباد و ایروان و اردوباد
به تصرف روسیه درآمد خاقان ثریا مکان تشریف فرمای چمن سلطانیه بود آصف الدوله را
بمحافظت تبریز مامور نمود جنرال اریستوف عزم تبریز کرد بدستیاری میر فتاح فاتح تبریز گشت
آصف الدوله ماسور گشت پسکویچ نیز به تبریز آمد جمیع اینجویی و به تصرف آنجا مامور نمودند
در مصالحه و مسالمت سخن در میان آورد آخر الامر در اراضی ترکمانچای با نایب السلطنه
ملاقات کرد بنای مصالحه گذاشته شد در آن اوقات سپاهی بیکران از ممالک ایران در
دار الخلافه طهران بعزم دفاع و جهاد جمعیت و ازدحام تمام نمود مقدمة الجیش آنها مامور

بتوقف زنجان بود مقدمه لشکر روسیه در چمن میانج اقامت مینمود چون مقدمه مصالحه معروض آمد
اولا مقبول خاطر مبارک نشد تا آنکه ایلچی مختار انگلیس با یار و دولتخواهان و بمجرد الحاح آتش غضب
پادشاه کامل حق را فرو نشانیده بنای مصالحه نهادند و در ترکمانچای از توابع تبریز از طرفین
پسقاویچ و سایر سرداران روسیه و از اینجانب نایب السلطنه و وزیر دول خارجه و منوچهر خان
معتمد الدوله انجمن ساخته در سال هزار و دویست و چهل و سه به انجام شروط و عهود و تحریر مصالحه
نامه پرداخته شد چون بعد از وفات ابراهیم خان حاکم کرمان و اختلال امورات آذربایجان
عباسعلی خان ولد ابراهیم خان باغوای محمد قاسم خان دامغانی طریق عصیان و طغیان
پیش گرفت محمد ولی میرزا حاکم یزد بعزم اینکه از خاقان علیین آشیان به تنبیه عباسعلی خان
مأمور شود تا بدست آویز اجازه تصرف کرمان گیرد بدار الخلافه آمد عبدالرضا خان
یزدی که نواب شاهزاده را پیشکار بود فسادی در کار آورد و چنان شاهزاده را از یزد
اخراج و یزد را تصرف باخذ باج و خراج مشغول گشت بعد از اشتهار اخبار حکومت کرمان و یزد
بشاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه مفوض گردید شجاع السلطنه یزد را محصور ساخت لیکن
کاری نساخته بکرمان رفت حکومت یزد بظل السلطان و نیابتش بعبدالرضا خان
مفوض گردید وزارت و صدارت عظمی بعهده امین الدوله عبدالله خان اصفهانی و ایشک
آقاسی باشی گری بالله یارخان آصف الدوله محول گردید انتظام امور خراسان بحسین خان

و حسن خان سردار حاکم سابق ایروان مقرر شد در این اثنا گریبایدوف همشیره زاده جنرال پسقاویچ
از جانب دولت روس بسفارت آمد آغاز فتنه جوئی و سفاهت کرد و کارهای زشت
که خلاف طریقه اسلام بود و سبب شورش عوام بود به پیش گرفت شورشش عام شد
و برای تمام سفیر مزبور را با همراهان بجز یکنفر نایب مالطوف نام بقتل رسانیدند اموال
ایشان بیغما و تاراج رفت مالطوف به آذربایجان و از آنجا بگرجستان و پطربورغ شتافت
ماجرا را کما جری با بنای دولت خود اظهار داشت از اینطرف حسب الامر خاقان
خلد مکان حضرت ولیعهد میرزاده خسرو میرزا با محمد خان زنگنه امیر نظام و جمعی از اعیان
بعذر خواهی این هنگامه روانه دولت روس فرمود پس از ورود انواع تفقد و مهربانی
از امپراطور بظهور رسید بعلاوه آنکه از مقدمه اتفاقیه چشم پوشید از دو کرور وجه مال المصالحه
که باقی بود یک کرور به آن شاهزاده بخشید سال هزار و دویست و چهل و پنج معاودت
به تبریز فرمود در این سال شاهزاده احمد علی میرزا بامارت و میرزا موسی گیلانی بوزارت
خراسان مأمور شدند هم در این سال پادشاه عظیم الوقار بعزم مملکت فارس تشریف
فرمای اصفهان و از آنجا بدار العلم شیراز نهضت فرمود میرزا محمد علی وزیر به
مشیر الملکی و میرزا علی اکبر کلانتر خلف اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان بقوام الملکی ملقب گردید
شجاع السلطنه نیز از کرمان شرف اندوز حضور مبارک گشت زنگیان فرمی بود از تش

سرافراز گردید موکب فیروزی کوکب از سمت کازرون دشتیان و بهبهان تشریف
فرمای شوشتر و از آنجا بدان و دو شهر ذیقعده وارد دار الخلافه طهران گشت
در این وقت شجاع السلطنه یزد را محصور ساخت چون بی اجازت رجال دولت بود
امیرزاده سیف الدوله بحکومت یزد مامور گردیده شجاع السلطنه بکرمان معاودت
نمود و نایب السلطنه بنظم خراسان مامور آمد با ده فوج سرباز و بیست و پنج عراده توب
را امیرزاده خسرو قائم مقام اولا بانتظام یزد اقدام فرمود عبد الرضا خان آشرم کار
گشت سیف الدوله همچنان که بود بحکومت استقرار یافت از آنجا تشریف فرمای کرمان
گردید شجاع السلطنه را بطهران روان فرمود سال بعد پادشاه ذیجاه تشریف فرمای
چمن قهیز اراضی چهار محال اصفهان گردید و از آنجا قریه ده کرد شکارگاه گشت
در یوم ششم شهر صفر همین سال که هزار و دویست و چهل و هفت بود ولادت
با سعادت شاهزاده ناصر الدین میرزا ابن امیرزاده محمد میرزا از صبیه امیر محمد قاسم خان
ابن سلیمان خان نظام الدوله ابن محمد خان قاجار روی داد نایب السلطنه از کرمان
باردو آمد کرمان بسیف الملوک میرزا تفویض رفت ولیعهد عزیمت خراسان نمود
قلعه محمد آباد و سلطان میدان خبوشان بتصرف آورد در سبزوار و نیشابور حاکم
تعیین رفت احمد علی میرزا بسعادت بطهران نمود قلعه ترشیز بمأموریت امیرزاده

خسرو میرزا

خسرو میرزا مسخر گردید ولیعهد بمشهد مقدس آمد سال هزار و دویست و چهل و هشت
بعزم قلعه امیرآباد و چناران نهضت نمود بضرب توپ قلعه کوب قلعه را ویران
و بیورتش مسخر فرمود قصبه خبوشان نیز بتصرف آمد رضا قلی خان محبوس گشت
بمشهد مقدس مراجعت نموده از آنجا عزیمت سرخس فرمود و بیورتش احاطه نمود از آنجا [illegible]
حیدریه زن نهاد محمد خان قرائی را با برادران محبوس فرمود عالی از چاکران وی را
بتربت معین فرمود معاودت بمشهد مقدس نمود از جانب پادشاه ایران
حکومت خراسان بامیرزاده محمد میرزا تفویض رفت میرزا موسی خان فراهانی
متولی باشی بقعه رضویه علیه الاف التحیة و الثنا گردید در این سال محمد علی خان
ایلخانی طایفه قشقائی از شیراز فرار نموده به کرمان رفت شاهزاده حسنعلی میرزا
فرمانفرمای فارس علی التعاقب بکرمان رسید کار بجدال انجامید کرمان بتصرف
فرمانفرما درآمد سیف الملوک بطهران آمد هم در این سال کراپیسمان نام وزیر
مختار دولت روسیه بایران آمده در دار السلطنه مقیم گشت نایب السلطنه امیرزاده
محمد میرزا را با وزارت میرزا موسی رشتی در مشهد گذاشت و خود طریق دار الخلافه
را برداشت خوانین محبوس خراسان را بآذربایجان فرستاد عبد الرضا خان
یزدی راه آخرت پیمود نایب السلطنه مجدد بخراسان معاودت نمود شاهزاده

شهزاده میرزا را اکثر هرات نام مأمور فرمود هرات محصور بود که ارتحال نایب السلطنه از این عالم
روی نمود صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخر سال هزار و دویست و چهل و نه از عالم فانی
بعالم جاودانی روی نهاد چون این سانحه غم اندوز بسمع مبارک خاقان علیین آشیان
رسید شهزاده ایالت خراسان و امارت آذربایجان را بنام امیرزاده محمد میرزا عنایت
و او را روانه فرمود و از آنطرف چون این خبر محنت اثر بهرات رسید قایم مقام مصلحت
در مصالحه دید چون این امر بانجام رسانید بمشهد مقدس معاودت نمود در روز ششم
شهر صفر سال هزار و دویست و پنجاه حسب الاحضار بدربار خسرو عنایت شعار آمد
و بتشریف ولایت عهد دولت و نیابت سلطنت مشرف گردید شانزدهم
شهر ربیع نواب ولیعهد روانه آذربایجان گردید چون خسرو میرزا با سه تن دیگر
از برادران در عصیان و طغیان همداستان شده بودند در اردبیل محبوس گردیدند
خاقان علیین آشیان در شهر جمادی الاولی عزیمت اصفهان فرمود در پانزدهم
جمادی الآخر مرض ذات الجنب آشکار شد چندانکه اطبا بمعالجه اقدام نمودند
فایده نبخشید و در شب نوزدهم شهر مزبور بجوار رحمت ایزدی پیوست ارکان کشور و امرا
نعش آنحضرت را بقم بردند و باحترام بلده طیبه قم آورده در جوار بقعه مطهره
فاطمه بنت موسی علیها سلام الله مدفون گردید از اولاد صلبی این پادشاه

بود در هنگام وفات پنجاه و هفت نفر ذکور و چهل و شش تن اناث بودند تاریخ
وفاتش با عبارت پادشاه ایران در اصفهان مرد مطابق است

ذکر حقایق اخبار محمد شاه غازی و مجملی از حالات آن مروج مذهب پیغمبر حجازی

بعد از ارتحال پادشاه عالیمقام روز بیست و ششم همان ماه بتوسط قایم مقام
این مقدمه معروض ولیعهد دولت ابد فرجام افتاد و بلا تأمل با اجتماع عساکر نصرت
مآثر فرماندار پس برسم تعزیت اقدام نمود و هشتم شهر رجب بر وساده سلطنت
جلوس نمود کلمه ظهور الحق با سال جلوس میمنت مأنوسش مطابق آمد بعد از تهیه
اسباب جدال و جلال بعزم دار الخلافه طهران پرچم رایت اقبال در حرکت آمد
برادران محبوس اجلال نهاد از بیخانمانی مأیوس گشتند امیرزاده فریدون میرزا در آذربایجان
نایب الایاله گردید امیرزاده بهرام میرزا بوزارت میرزا تقی قوام الدوله مأمور کرمانشاهان
شدند حاجی حیدر علی خان شیرازی بحکومت ارومی روان گشت در چمن اوجان
فرستاده معتمد الدوله از گیلان رسید عریضه پیشکش بحضور مبارک گذرانید در آن منزل
امیرزاده بهمن میرزا و نتوی ایلچی انگلیس و منصور خان فرانسی ایلچی انگلیس بنظام
در زنجان گردیدند بعد از آنکه چند روز موکب همایون در آن منزل اقامت فرمود
بعد از انتشار اخبار ارتحال خاقان علیین آشیان ظل السلطان شاهزاده ملقب

ملقب بظل السلطان بتدلیسات شیطانی پادشاهی سلطنت دار الخلافه طهران را
چشم داشت با اتلاف درهم و دینار بسبب اسراف جمعی را با خود یار و مربوط گردانیده در آن وقت
که عشیرت بکف خیره ذنبی گرگیه زیبنده سلطنت را از تبریز نشیند شاهزاده علینقی
میرزا الملقب برکن الدوله را از میان هم قطاران گزیده بجهت اصلاح روانه خدمت
خاقان اسکندر نشان ساخت پیر ایشکچی آقاسی که بمیرزا داری شاهزاده
ملک خسرو دی میرزا با جمعی بر فرستاد و جمعی از امیران درگاه به بهانه انجام امر
همراه شدند رکن الدوله در منزل میانج شرافت حضور مبارک دریافت بعد از اداء
رسالت در اردوی کیوان شکوه جلالت ببر سپید و در منزل خرم دره معتمد الدوله
با سپاهی گران چهار هزار از زمان زرسکوک باردو رسید بسلوک بندگی و اطاعت
مسلوک گردید پس از ورود قزوین را انتظام امور لشکر نصرت قرین تشریف فرمای
خاک علی شدند در آنجا امیر ... میرزا بتوسط رکن الدوله جبین ضراعت بر خاک
بندگی اطاعت بنهاده شفاعت رکن الدوله مقبول افتاد بدار الخلافه معاودت
کرد ظل السلطان را آگاهی داد و قشون با میره جمیعا باردوی همایون ملحق گشتند
... قرخان بیگلربیگی دار الخلافه و وزیر ظل السلطان محمد جعفر خان کاشی را اولا ماخوذ
داشته ... ظل السلطان بحوالی ارگ عمارت کلاه فرنگی متحصن و قراول

نگار

نگاشت پادشاه دین نشان روز چهاردهم شهر شعبان از آنجا بعمارت جانب شهر
نگارستان گشت دوم رمضان المبارک بمبارکی داخل دار الخلافه سلطانی
اندر شد امیرزاده طهماسب میرزا خلف شاهزاده محمد علی میرزا بحکومت کاشان
و جهانگیر میرزا برادر کهترش بحکومت یزد مامور شدند میرزا فضل الله ... آبادی
مستوفی مازندران و همه شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرا را بدار الخلافه آورد
خسرو خان گرجی بحکومت اصفهان گرائید شاهزاده سیف الدوله را باستقلال
روانه دار الخلافه گردانید آصف الدوله با سپهسالار پسرش بایالت خراسان روی
نهاد و فیروز میرزا با معتمد الدوله و لشکری انگلیس امیر توپخانه با جمعی از دلیران مردانه بامور
به تسخیر مملکت فارس شدند تا شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بعد از استماع
این واقعه هایله مخالف اساس بتحریک برادر اعیانی خود شجاع السلطنه سکه زد و خطبه
سلطنت باسم خویش خواند شجاع السلطنه را با لشکری گران بجانب اصفهان روان
فرمود در اراضی قمشه با لشکری امیر توپخانه و قشون ... مقابله و مجادله ...
روی نمود لشکر حکمران فارس شکست فاحش یافته با تفرق ... بسمت شیراز شتافتند
فرمانفرما و شجاع السلطنه در ارگ شیراز متحصن شدند امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله
در صحرای ... نزول ... لشکری صاحب ... رسیده باتفاق ... گردیده

فرمانفرما و شجاع السلطنه را بمنصور خان عرب عامری سپرده روانه دار الخلافه نمودند و در کهریزک

که دو سنگی طهران شجاع السلطنه مکفوف البصر گردید فرمانفرما در خانه معتمد الدوله

انزوا گزید چون شمه ای از سیاق مقدمه گذشت بعد چندی در دار الخلافه شایع شد که فرمانفرما

در آن مرض درگذشت ذلک امیر باقی عوض شد و حکومت خمسه با امیرزاده فیروز میرزا

مقرر گردید خان بزرگوار معتمد الدوله که در کنار آمد چون کرامتی بنیادش جمع داشت

نمی‌دانست که زمانی کار مملکت را انتظام رسانیده و امور ملک را به منهاج استقامت

مقرر داشته‌اند هم در این سال حکومت دار الخلافه با امیرزاده محمد حسین میرزا حشمة الدوله

دارو دار الخلافه گشت و کذلک شاهزادگان محمد تقی میرزا حسام السلطنه و شاهقلی میرزا

و همایون میرزا شرف اندوز حضور مبارک گردیدند سال بعد امیرزاده اردشیر میرزا

بحسب فرمان مامور بنظم استرآباد و گرگان شد طریق بسطام را برداشت اسمعیل میرزا

را مانع از داشت و با استرآباد روی نهاد و نظمی کامل در کار آورده بدار الخلافه رجعت

کرد در ماه صفر این سال سانحه پر ملال مرحوم قائم مقام روی داد و شب شنبه سلخ شهر

صفر آن سید سعید عالیشان شهید به روضه رضوان و درجات جنان خرامید پس

از آن به اقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان را مأخوذ و روانه اردبیل داشتند

صدارت عظمی به حاجی میرزا آقاسی که سابقاً در آذربایجان به تعلیم امیرزادگان میپرداخت

تفویض

بتفویض رسید از این صدارت کار مملکت بخرابی رسید و امور ملکی مختل گشت

و حقوق دیوانی لم یصل آمد میرزا مسعود تبریزی بوزارت دول خارجه سرافراز شد هم

در این سال امیرزاده طهماسب میرزا از حکومت کاشان معزول و عباسعلی خان

نبیره ابراهیم خان حاکم آنجا منصوب آمد امیرزاده قهرمان میرزا که از خراسان

بحضار و حاضر رکاب بود مامور آذربایجان گردید امیرزاده بهمن میرزا بحکومت بعضی

از محالات عراق و محمد باقر خان قاجار بیگلربیگی بحکومت دار الخلافه و امیرزاده

خانلر میرزا بحکومت یزد و آقا جان محلاتی زاده شاه خلیل الله که جماعت اسمعیلی

مذهب آن را ابا عن جد پیشوا و مقتدا و خود سید انند بایالت کرمان سرافراز گردید

سال هزار و دویست و پنجاه و دو پادشاه نامدار بعزم نظم ترکمان دشت عازم

گشت امیرزاده فریدون میرزا که مقدمة الجیش بود تا قاری قلعه رفت موکب همایون

چمن کالپوش را محل اقامت فرمود پس از انتظام آن سامان بدار الخلافه طهران

معاودت آمد در رمضان این سال امیرزاده بهرام میرزا از حکومت کرمانشاهان

و خوزستان معزول و معتمد الدوله منوچهر خان منصوب گردید و همچنین فضلعلی خان

قراباغی معزول گشت حکومت مازندران با امیرزاده اردشیر میرزا تفویض گردید اهالی

کاشان نیز از عباسقلی خان والی آنجا شکایت آمدند حکومت کاشان شاهزاده

بهمن میرزا بهاء الدوله عنایت گشت محمد خان ایروانی امیر تومان بحکومت عراق
سرافراز گردید حکومت کرمان بفیروز میرزا و فرمانفرمائی فارس به فریدون میرزا
عنایت شد و هم در این سال امیرزاده سیف الملوک میرزا بسبب ناز خوانی
و هرزه سرائی که خطراتش بدان قرین بود حسب الفرمان در قزوین عزلت گزین آمد
میرزا جعفر خان مهندس باشی بسفارت دولت عثمانی مامور شد سال هزار و دویست
و پنجاه و چهار پادشاه غازی عازم تسخیر افغانستان و تدمیر شاهزاده کامران حاکم
هرات گردید باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد عرایض امیر کابل و سردار قندهار
مزید علت گردید از این سوی شاهزاده کامران رسولی کاردان با پنجاه طاقه شال
کشمیری و پانزده سر اسب ترکمانی برسم پیشکش ارسال داشت عریضه مشعر براطاعت
و بندگی نگاشت چون پادشاه غازی حاجی را مصدر کرامت میدانست و بحسن خدمت
کاربازی امور جمهور را بکف کفایتش محول میفرمود مشار الیه که از رسوم ملک گیری گاه
گذاری بی بهره و عاری و از قواعد ملک داری بیخبر فحاشی آن ناشی را رویه نمود رسول را
بر خلاف مسئول ... ملول باز گردانید امیرزاده فرهاد میرزا مامور بتوقف دار الخلافه
گشت اردوی همایون بجانب خراسان نهضت کرد حکومت قزوین بامیرزاده
بهرام میرزا و انتظام سرحدات بجانب تبارزی و کوکیلویه بامیرزاده سلطان مراد میرزا مفوض

گردید در چمن بسطام اردوی ظفر فرجام را در مدت بیست روز اقامت رفت در این چمن
اخبار آمدن امپراطور به تفلیس و گرجستان معروض گردید مهر سپهر سلطنت و ولیعهد
دولت شاهزاده ناصرالدین میرزا را به تهنیت ورود امپراطور مامور فرمود محمد خان
امیر نظام و میرزا تقیخان وزیر نظام با جمعی از چاکران درگاه سپهر احتشام در رکاب
نصرت بنیانش روان گردیده در ایروان دریافت صحبت امپراطور نمودند بعد از دو روز
امپراطور بسمت گرجستان و ولیعهد بطرف آذربایجان رهسپر گشتند در ایام توقف
چمن بسطام آصف الدوله حاکم خراسان باستقبال آمد شرفیاب حضور گردید
مامور بفتح بادغیس گشت غوریان محصور لشکر ظفر همعنان آمد شیر محمد خان بابای
خوانین افغان از فراز باره امان خواستند استدعا با جابت مقرون شد غوریان
بتصرف در آمد بیست و سیم شعبان همین سال شادروان عز و جلال قریب بشهر هرات
افراخته گشت هرات محصور شد از آنسو آصف الدوله تا دوازده فرسنگی میمنه لشکر
برد پس از مجادلات و محاربات زیاد ایلات هزاره و جمشیدی و اندخودی و شبور
غانی از در اطاعت و ضراعت در آمده از هر طایفه پیشکش و گروگان دادند آصف الدوله
مظفر و منصور بحضور معدلت دستور شرفیاب گشته مورد الطاف خدیوانه گردید حسین خان
آجودانباشی مامور بسفارت دول ثلاثه نمسا و فرانسه و انگریز شد پس از مدت ده ماه ایام

محاصره برحسب تقدیر و از قدیر و یا بسبب ... پیر حاجی وزیر و یا بجهة اخلال سفیر
کبیر انگلیس ... بعضی امور اتفاقیه معاودت بدار الخلافه
... افتاد از آنجا شورش اهالی اصفهان بر خسرو خان والی آنجا تفویض حکومت
... فضلعلی خان قرا باغی دیگر فرار شاهزادگان محبوس در اردبیل بسمت محالات
دولت روس دیگر علیرضا پاشا وزیر بغداد بدون جهة فساد بین دولتین اسلام
... همت ساخت ... محمره غفلتاً تاخت آورده از قتل و نهب و اسیر ... آورد میرزا
جعفر خان سفیر کبیر ایران ... رجال دولت عثمانی گفتگو نمود فایده نبخشود دیگر سال
هزار و دویست و پنجاه و پنج بتحریک ... تحریص ... وزیر مختار دولت انگریز
چند فروند جهاز جنگی مامور حلیه فارس و تسخیر بوشهر و جزیره خارک شدند اولا وارد
لنگرگاه بوشهر چون بجز پنجاه نفر سرباز قراگوزلو بوشهر را مستحفظی نبود بلامانع وارد
بوشهر در سفارتخانه انجا که کوتی نامند منزل نمودند روز بعد اهالی عموم دشتستان خصوص
باقر خان حاکم تنگستان در بوشهر ازدحام تمام نموده جماعت انگلیس را اخراج و خود
... بمحافظت اقدام نمودند جهازات بجزیره خارک رفته متصرف شدند بعد از ورود
... مدار الخلافه ... علی خان ... رسالت بغداد مامور گشت چون در اینهنگام
میانه رعیت توپچیان دولتی بجهتی که ذکرش خالی از کالکی نیست منازعت رفت

به تا ملت ... میرزا نبی خان امیر دیوان باصلاح رفت فایده نبخشید لهذا فرمانفرما
احضار و امیر دیوان در فارس مختار شد و هم در این سال آقا خان حاکم کرمان بسبب
زشتی گفتار و کردار نا هنجار حضور دولت ایران لاعلاج بسرکشی و عدم امتثال فرمان آغاز
نهاده در قلعه بم متحصن گشت فیروز میرزا با عساکر نصرت مآثر بدفعش مامور گشته مقهور و منهزم
گردیدند پنجم شهر شوال این سال حسین خان آجودانباشی از سفارت دول ممالک فرنگستان مراجعت
نموده وارد تبریز گشت و هم در این سال معتمد الدوله بحکومت اصفهان و دفع اشرار و مفسدین
انسامان مامور گردید موکب همایون نیز بسمت کاشان نهضت فرمود و از آنجا تشریف
فرمای اصفهان گردید از اشرار کاشان و اصفهان جمعی کثیر معرض سیاسات درآمد
نصر الله خان قاجار کشیکچی باشی صاحب اختیار فارس گردید مدتی نپاید که زمان
کامرانیش بسر آمد و روانه عالم آخرت گردید حکومت فارس مفوض بنایب الایاله فرمانفرما میرزا
آمد الحق زمان حکمرانی و ایالتش بهترین ایام و شرینترین شهور را عوام بود در این سال
اهالی کرمان از امیرزاده خانلر میرزا شکایت آغاز نهادند لهذا فضلعلی خان قراباغی
بحکومت آنجا مامور گردید پس از ماموریت فضلعلی خان آقا خان که در اینمدت در محلات
بود از محلات فرار نموده بکرمان رفته مجدد رایت طغیان افراشت فضلعلی خان
بدفعش شتافت سال هزار و دویست و پنجاه و هفت حبیب الله خان امیر توپخانه

امور کرمسیرات و بلوچستان آمد آقاخان پس از آنکه از عساکر نصرت مآثر منهزم و برادری
از برادرانش مقتول و دو برادر اسیر شدند از راه قندهار به بمبئی رفت و در همان بندر لنگر اقامت
افکنده سکونت اختیار کرد و در همین سال امیرزاده بهمن میرزا احتشام الدوله بحکومت
بروجرد نامزد گردید و هم در این سال حکومت خوزستان و کرمانشاهان بحاجی خان شکی
قرار یافت و بواسطه مغایرت مشرب و مخالفت مذهب اهالی آنجا کار بجائی رسید که
سید حاجی خان را مقتول کردند عبدالحسین خان برادرش بحکومت آن سامان و سیاست
بلوچستان مأمور شد و حبیب الله خان امیر توپخانه که مأمور بامور بلوچستان بود قلعه بمپور را
محاصره نمود و پس از تسخیر جمعی از اهالی آنجا را مقتول و برخی را اسیر ساخت بعد از انتظام آن
سرحد معاودت بدارالخلافه طهران نمود و هم در این سال بهمن میرزا بایالت آذربایجان
منصوب آمد و همچنین سلطان مراد میرزا حکومت بروجرد یافت و ناصر میرزا بحکومت
همدان رسید و فضلعلی خان از کرمان معزول و عباسقلیخان جوانشیر بوالی کرمان و بلوچستان
گشت و در این سال میان ترکمان گرگان شخصی بادعای ولایت و مدعی کرامت آمد جمعی
از آنجماعت نادان فریفته او شده روی با ایمان آورده حضرت ایشانش لقب داده
سر بخط او نهادند و بعد از انتشار این خبر شاهزاده اردشیر میرزا حکمران
مازندران با محمد حسن خان سردار ایروانی لشکری نصرت اثر بدفع آن بدسیر امور

فرموده

فرموده و هم در این سال معتمدالدوله بتادیب خوانین بختیاری و شبیه اعراب
کعب روی نهاد و انتظامی کامل بآن ساحات حاصل گشت و هم در این سال فیمابین
دولت علیه ایران با دولت بلجیم عهدنامه مودت خاتمه تحریر یافت سال بعد [illegible]
فرهاد میرزا از حکومت شیراز معزول و مجدداً میرزا نبی خان امیر دیوان منصوب گشت
در این سال میرزا جعفر خان مشیرالدوله سفیر کبیر دولت مقیم اسلامبول با وزیر مختار دولت
اسپانیول قواعد یگانگی و اتحاد مشید و عهدنامه دوستی و اتحاد برقوم گردانید
سال هزار و دویست و پنجاه و نه فارسیان در حضرت معدلت نشان از امیر دیوان
تشکی کردند و تظلم بردند چون رفع این شکایت بهرزه پادشاه و رعیت پرور لازم بود
از آنجا معزول فرموده حسین خان آجودان باشی بصاحب اختیاری فارس اختصاص
یافت در این هنگام فتنه میرزا علی محمد مشهور بباب علیه اللعنه والعذاب آشکار گشت
این میرزا علی محمد از سادات شیراز و بصنف تجارت بود و چندی بتحصیل مقدمات علوم
اشتغال نمود مدتی در مشهد حایر و نجف اشرف مجاور گردید و بارتکاب ریاضات
شاقه و مداومت بعزایم و دعوات اقدام ورزید خبط دماغ و مالیخولیا بهم رسانید
آغاز مهدویت کرد و بعزم حج بیت الله مسافرت نمود و از آنجا بعزم خروج روی بفارس نهاد
بوشهر آمد صاحب اختیار فرستاد و مجموعاً بشیرازش آوردند بداروغه اش سپرد

به واسطه انکسار مرض وبا فرار کرد به اصفهان رفت و در آنجا مختفی گردید هم در این سال
نجیب پاشا والی بغداد در کربلای معلی بقتل عام اقدام کرد و قریب نه هزار کس
بشهادت رسید با آنکه مقتولین از اهالی ایران که مجاور آن ارض فیض بنیان بوده‌اند
بودند تعرضی هم واقع شده بود پادشاه دین‌پرور بمقام کیفر برآمد دول روس و انگلیس
میانجی آمدند لاجرم میرزا تقی خان وزیر نظام به ارزنة الروم رفت که انجام این امور با تمام رساند
دهد در مدتی در ارزنة الروم با کارگذاران دولت عثمانی باتفاق کارگذاران دولتی
دولتین بهیتین روس و انگلیس گفتگو نمودند فایده نبخشود تا بالاخره بدست اوباش و طغاه
شریری که از کسان وزیر نظام صادر شده بود شورش نمودند یکدفعه و نفر در میانه مقتول
اموال و اسباب مشارالیه بالمره بتاراج رفت خود وزیر نظام بحمایت بحری پاشا
امیر تومان لشکر عثمانی نجات یافت پس از آنکه رجال دولت عثمانیه را آگاهی شد پانزده
هزار تومان بهای اموال منهوبه را ارسال و عذرخواه این گناه شدند وزیر نظام مراجعت
نمود هم در این سال الله قلی میرزا رقیب حاجی میرزا آقاسی بسبب زیادتی ارتکاب
مناهی و ملاهی و استماع سخنان متملقانه راهی کارش بتباهی کشید اعلیحضرت
پادشاهی ملاحظه حاجی میرزا آقاسی همین قصد بخروج از دارالخلافه اش حکم فرمود
و حاجی بحکومت بروجردش مأمور نمود سال بعد نواب ولیعهد گردون مهد ناصرالدین میرزا

را تهیه اسباب جشن و سرور و عیش و حبور حکم رفت بساعتی سعید در عمارت خورشید
مجلس عقد حبیبه شاهزاده احمد علی میرزا منعقد گردید در رمضان این سال وجود مسعود
زیبنده سلطنت و برتری را مرضی مزمن عارض گردید بستری گردیده و در این اوقات
الله قلی میرزا ایلخانی قاجار که از بروجرد مراجعت کرده و در دارالخلافه اقامت داشت
مفسد پاره حرکات ناهنجار گشت خود را در خدمت پادشاه و نزد رعیت سپاهی خوار
و بیمقدار ساخت چون مزاج مبارک را اعتدال حاصل شد پاس احترام حاجی را
منظور فرموده حکم نمود که به بروجرد رود مؤاخذه و بازخواستی از مشارالیه نشد جناب حاجی
بمقام انتقام از معاندین ایلخانی برآمد هر یک را بهانه از درگاه دور و مهجور نمود سال
هزار و دویست و شصت و دو آغاز فتنه خراسان شد آصف الدوله و حسن خان
سالار ولد مخالفت شعارش در خدمات محوله مسامحه و مماطله و با خوانین خراسان
ملاطفت آغاز نهادند از این طرف حاجی میرزا آقاسی در مقام کسر شوکت و نخوت
ایشان برآمد نخست سلیمان خان دنبلی را بحکومت بسطام فرستاد ترکمانان
گوکلان باغوای سالار بر سلیمان خان خانان حاکم استراباد شوریده
سر بعصیان برآوردند هم در این سال میرزا موسی خان متولی باشی روضه رضویه
روی بعالم آخرت نهاد حاجی میرزا عبدالله خان خوئی از بستگان حاجی متولی باشیگری

در این سال ایلخانی تاجدار حسب الامر پادشاه تاجدار عازم عراق عرب گردید در بغداد
به یک ... روزگار گذرا آمد سال بعد حضرت ظل اللهی را مخالفت سالار
آشکار شد ... آصف الدوله بمقتضای مصلحت خویش راه دارالخلافه پیش
گرفت ... رابع الثانی روی نمود باتفاق ... علیا که ... ایشان بود
عازم کوه ... گردید ... مراجعت ساکن عتبات عالیات شد از انسو سالار ... اشرار
کیفیت ... تصرف ... انجا بیرون برد و سرباز ... محافظ انجا را ... سود
نموده ... اهالی خراسان را سپرده با جمعی لشکر کم گرد ... تمام روی بسمت دارالخلافه
آورده به سبزوار رسید از دارالخلافه ابراهیم خلیل خان سرتیپ با ده عراده توپ و دو
فوج سرباز و قلیل سواره مامور به بسطام شد جعفرقلی خان کرد شادلو با پنج شش هزار
سوار که مقدمة الجیش سالار بود بقریه قیچ که ... فرسنگ ... محل توقف سرتیپ بود آمد
از طرفین بزم جدال بمیدان قتال آمدند آنچه لازمه تحصیل غیرت و نام بود از طرفین بانجام
رسید بالاخره جعفرقلی خان منهزم گردید ابراهیم خلیل خان مظفر و منصور بمعسکر الامام
لشکرگاه خویش معاودت نمود در این هنگام خبر ورود سالار به زینان رسید از طرف
محمد علی خان میرتیپ ماکوئی با توپخانه و سرباز ... بسطام وارد گردید قشون
خراسان انهزام ... روی بده ... آوردند ابراهیم خلیل خان نیز باعانت محمد علی خان آمد

قبل از رسیدن سرتیپ محمد علی خان جمعیت خراسان را شکسته و پریشان نموده
بود روز دیگر حشمة الدوله حمزه میرزا با چهار عراده توپ و پنج فوج سرباز از دارالخلافه
بده ... رسید هرسه لشکر متفق روی بخراسان نهادند سالار ... بود در میان
تلاقی فریقین روی داد شکست بر لشکر خراسان افتاد جمعی از خوانین خراسان که
از شهنشاه پادشاه ... که مجبوراً در نزد سالار بودند باردوی همایون پیوستند
و از حشمة الدوله زینهار جستند سالار با خویشان و تبار خود ... روی بوادی ...
نهادند پسران سالار رخ بکلات نهادند اهالی کلات کسان سالار را اخراج نموده
پسرانش را نیز راه ندادند سالار باتفاق جعفرقلیخان به بجنورد گراییدند اهالی آنجا
بعصیان همداستان نیامدند جعفرقلیخان با سالار از بجنورد بیرون شتافتند
بقبایل ترکمان متوسل شدند حشمة الدوله به بجنورد آمد محمد علی خان سرتیپ ماکوئی را
در آنجا گذارده خود بمشهد مقدس گرایید سرتیپ ماکوئی با چند ... بجنوردی ...
گردید طمع باهل و عیال ایشان نموده شورش ... روی داد جعفرقلیخان ...
شهر ... آمد سرتیپ مقتول شد افواج محصور شدند حشمة الدوله به بجنورد آمد جعفرقلیخان
مجدد فرار کرد و اهالی آنجا را تادیب نمود چون فصل زمستان بود در آنجا توقف
فرمود سالار بسرخس رفت و هم در این سال مصالحه نامه مجدد ... دولتین ...

و در دهم رقوم آمد منوچهر خان معتمد الدوله در این سال وفات یافت میرزا محمد علیخان
شیرازی نایب وزیر دول خارجه بسفارت فرانسه مأمور شد هم در این سال امیرزاده
بهمن میرزا بتحریکات آصف الدوله طریقه نفاق باتفاق آمیخته پاره خیالات فاسده بخود راه داد
در آنحین خسرو خان کرجی مأمور بگرفتن والی کردستان آمد امیرزاده بهمن میرزا بتوهم
اینکه شاید عطف عنان کند بطرف آذربایجان آید خود عازم دربار سپهر اقتدار شد بخانه
وزیر مختار روسیه پناه برده بدولت امپراطور خواهشمند شفاعت گردید وزیر مختار
در حضرت شهریار با اقتدار شفیع شده باجابت مقرون آمد امیرزاده با منتسبان
از راه گیلان بگرجستان شتافت در قراباغ رحل اقامت انداخت پس از اینمقدمات
ولیعهد دولت ابدمدت شاهزاده ناصرالدین میرزا بحکمرانی مملکت آذربایجان
و میرزا فضل الله نصیر الملک بوزارتش و میرزا جعفرخان مشیرالدوله بنظم مهام
امور دول خارجه با جمعی دیگر از اعاظم و اعیان مأمور گردیدند در شهر صفر عازم
مقر حکمرانی شدند در این سال میرزا علی محمد باب را از اصفهان بآذربایجان برده
حسب الفرمان در قلعه چهریق محبوس نمودند سال زحلال مصیبت آثار هزار و دویست
و شصت و سه منوچهر معتمد الدوله را مرض افتاد و ملا حسین بشرویه در ارض اقدس
بضلالت جهاد و اشتغال داد و او را باردو آورده محبوس فرمود در این سال مرض نقرس

پادشاه

پادشاه قوت گرفت از دارالخلافه بشمیران بقلعه که بقصر محمدیه معروف بود تشریف
فرما شده بمعالجه مشغول گردیدند ولی مدتی بود که مزاج مبارکش از حد اعتدال منحرف
و بدر ذات شریفش در عقده راس و ذنب امراض مختلف بهم رسیده و اطبای
حاذق چندانکه اهتمام مینمودند بهبودی روی نمیداد و در این ایام روز بروز اشتداد مینمود
در شب سه‌شنبه ششم شهر شوال طایر روح پرفتوحش بجانب شاخسار گلزار جنان بال طیران گشاد
عبارت محمد پادشاه در قصر جدید مرد با سال تاریخ مطابق است آنحضرت را اعقاب و بنات
پنج نفر اولاد ذکور و چهار تن اناث بود ذکر حقایق زمان ارتحال پادشاه
مبرور و بیان شورش و طغیان بعضی از گمراهان مغرور ان الله لا یحب کل خوان کفور
چون پادشاه غازی بجنت جاوید خرامید مهد علیا و ستر کبری از این سانحه هایله
مطلع گردید از نیاوران تشریف فرما بقصر جدید شد در صدد حفظ سرای دولت و حوزه
مملکت و اصلاح فیمابین امرا و اعاظم ملک و ملت برآمد بتوسط اعتضاد السلطنه شاهزاده
علیقلی میرزا که پادشاه مغفور را عم و بر درگه سرادق عصمت را خال و محرم بود ابلاغ
احکام و انجام مهام میفرمود اما جناب حاجی میرزا آقاسی چون بسبب سوء رفتار
و درشتی گفتار از دانی و قاصی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت
احتضار و هنگام تجهیز و تکفین بربالین پادشاه با داد و دین مطلقا حاضر نیامد از قلعه

عباس آباد خویش جای کرد و جماعت ماکوئی که در آن مدت باستظهار حاجی با تقدس
و صلاح اهل و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران
موجب فوز و فلاح میدانستند و با نتیجه حدتش را از جهت خود ساخته پروانه آسا شمع
و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن
عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند اهالی دار الخلافه که بنا لها
از جماعت گرفتار آفت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کینه و انتقام
برآمدند هر کاسب و ذلیل با زاویه بر سر تقیب و سرداری هیاختند و هر علیل بی پر و مسکنی
با ودود و سر مسکنی راعیان هیاختند آخر الامر از منازل از علاج و از شهرشان اخراج نمودند
در باغ محمد حسنخان سردار پناه جستند از آن سو جناب حاجی با نایب السلطنه
شاهزاده عباس میرزا و جماعتی از اعاظم و امرا توسلات خوش مضمون و سیاقات
سرا پا افسون مشتمل بر التزام و فاق و ترک نفاق فرستاد و لی اصلا سودی نبخشید
و فایده نداد لا علاج از عباس آباد عازم دار الخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت
نماید از بوزر آه دولت خارجه استعانت نماید قضا را آقای سرتیپ توپخانه که محافظ
ارک سلطانی بود توقفش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم
یافت آباد گردید رعایای سکنه یافت آباد با زبانه یار و شعار روزگار آتش کار ساخته رعایتی

بظهور رسانیده با هاش پرداختند چون این یافت فتح الباب روی یافت از جمیعه
اما مرادوه لازم التعظیم شاهزاده عبد العظیم آورد و فوراً بعد خان شاه همیون در اثنای
طریق جبارانی کرده ولی خسارت برد حاجی با آن مکان فیض بنیان خویش را رسانیده
در آن حصن حصین متحصن شد از آن طرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا
محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسن خان سردار ایروانی و جمعی دیگر
از مقربان حضرت و نام یافتگان دولت بعهد و میثاق اتفاق نموده که چون شاهزادگان
راضی بصدارت حاجی راضی نشوند اهل و جان در این باب دریغ ندارند بالاجماع عرضه
نگار و بحضرت مهد علیا مستدعی و خواستگار اعانت در این عزیمت آمدند چون اهالی
سرادق پادشاهی را از این نوع اتفاق و عزیمت که مشعر و مبتنی بر چاکری و دولتخواهی
بود آگاهی حاصل آمد بتوسط اعتضاد السلطنه رجال دولت علیه را مطمئن و آسوده
ساختند و از عنایات پادشاهی ایشان را امیدوار فرمود چون این عزیمت بپایان
رسید و رجال دولت را از این رهگذر اطمینان حاصل آمد مشغول بانجام لوازم تعزیه داری
و سوگواری شدند در روز سیم وفات خاقان علیین آشیان جمهور امرا و اعیان پیاده نعش
جنازه مغفرت اندازه را زیب دوش کرده به باغ لاله زار آوردند خود بشهر درآمده
متفقاً در گلشن ارک سلطانی لیلاً و نهاراً متوقف گردیدند بحکام ممالک محروسه

احکام لازمه اصدار را ارسال نموده معادل یکصد هزار تومان از خزانه عامره بمخارج مهم صرف و
داشتند عباسقلی خان والی را ضابط خالصه جات دیوان و حاجی علی خان را
بتحصیل مالیات گیلان روانه کردند جعفرقلیخان قراجه داغی به کاشان رفت خزانه
افغانی میرزا نبی خان حاکم اصفهان را بدارالخلافه طهران رسانیده اموال موجوده
بیوتات حاجی میرزا آقاسی را طومار سجل نموده متقبل گردانیدند در این هنگام
علامحسین خان سپهدار چون بواسطه حکومت عراق با محمد حسنخان سردار
ایروانی نفاق داشت سردار نام خلف خود را بعراق فرستاد نایب الحکومه
سردار ایروانی را اخراج نموده خود مالک باج و خراج گشت محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه
و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع صاحبدیوان آشتیانی در این باب
با سپهدار سابق عراق ممهد و اتفاق داشتند و این هنگامه در این هنگام خلاف
آراء امراء متفقه بود لهذا ملزومات کدورت و نقار در میانه ظاهر و آشکار گشت در همین وقت
امراء متفقه را خبر رسید که یک فوج سرباز عراقی حسب الاشعار سپهدار عزیمت
دارالخلافه و در کمتر منزلی توقف دارند حسن پاشاخان سرتیپ مراغه مأمور باخذ اسلحه
و آلات جارحه فوج عراقی گردید مشارالیه حسب الامر امراء عظام خدمات محوله را
بانجام رسانید در این ایام میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر و میرزا فضل الله برادرش

که ایشان

که ایشان هم از مهجورین درگاه معدلت بنیان بودند و در کاشان اقامت داشتند
وارد دارالخلافه طهران و در عمارت خورشید متوقف شدند خلاصه در این چند روزه ایام
فترت داشتهار اخبار این مصیبت از این قبیل سوانح و اختلاف در اکثر بلاد روی داد
در هر شهری شورشی و در هر دماغی سودائی ظاهر شد از آنجمله در حوالی و نواحی دارالخلافه
ایلات و قبایل بقطع طرق و نهب قوافل برخاستند از دارالخلافه سلیمان خان افشار
با چهارصد نفر سواره بدفع اشرار اتراک والوار مأمور گردید چون بحوالی قزوین رسید
خبر جسارت با خسارت سیف الملوک مغلوک که در جنب سطوت ملک الملوک
خادمی مملوک بود شنید در اوایل دولت پادشاه مبرور مشارالیه چون بهمین مسلک
سیر و سلوک مینمود حسب الامر خاقان جنت مکین در قزوین عزلت گزین آمد این
هنگام فرصتی جسته از مجلس حبس وار شهر قزوین گریخت و بذیل حمایت ایلات
آن نواحی آویخت چهار هزار اشرفی از چاپار دولت روسیه گرفت اشرف و ا
باجامره و اوباش الوار و جمعی از اوباش در نود بر خویش انجمن نموده خود را
پادشاه نافذ الفرمان انگاشت پروانه و فرامین ملوکانه باطراف نگاشت سلیمان
خان چون از این حرکت ناهنجار استحضار حاصل نمود با سوار افشار ایلغار کرد و بندگان
سیف الملک تیری انداز دیا دست بقائمه سیفی باز زد سر خویش گرفت و راه فرار

درچش سلیمان خان چون بلای ناگهان بر قفایش تاخت با معدودی از همراهان با سوارش ساخت
ازدار الخلافه حکم باحضارش رفت روانه اش نمود با قید و بند بحبس نمود محلا آمد
اسدالله میرزا ولدش بحکومت سمنان اشتغال مینمود چون با صدق الولد سر ابیه
در شبل بخبر عن الاسد بود امراء متفقه بشأل عزلش صادر و بدار الخلافه اش حاضر ساختند
و دیگر از آنجمله شورش اهل خوی بود بر جمشید خان ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع
باین خبر محنت اثر سر بشوره شر بر آورده اسباب و اموالش را بتاراج او را در نهایت
خفت و خواری اخراج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محمد علی خان حاکم طغیان
و عصیان آشکار ساخته بعضی از منتسبانش را برهنه و عریان نمودند خود با معدودی
منهزما باردوی همایون آمد چنانچه شرح ورودش بمناسبت مرقوم خواهد گردید
و کذالک عصیان رضا قلی خان والی کردستان بر خسرو خان گرجی و علی خان بیک
قراگوزلو و دیگر از آنجمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر حسینخان نظام الدوله
و جماعت سرباز بود که بعد از سانحه غم اندوز خاقان علیین آشیان و رسیدن این خبر
با جمعی از فضاحی صالح نام که شریری طالع بود پس استماع این خبر بجانب شیراز رو
پس گردید حین ورود این مقدمه را در شهر مشتهر و مشتهر گردانید اراذل و اوباش هنگامه
طلب که مترصد و طالب این نوع مطالب میباشند بر شورش نهاده دست اندازی

بدکاکین

بدکاکین و بازار بر بازی نمودند چون از سلوک زمان ماضی حسینخان نظام الدوله حاکم
آنجا ناراضی تغیر و تبدیلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش با نوکران
دیوانی و اخراج نظام الدوله از ارگ سلطانی بر آمدند عمال و اعاظم در تغیر حاکم
زیاده از اواسط الناس جازم شدند نظام الدوله ارگ سلطانیه را جعبه بطاحت
بمحاربه و مدافعه پرداخت عزیز خان کرمی سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج سمنانی
و فوج سمنانی و توپچیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست
نظام الدوله بر آمدند و مجادله و مخاصمت را با رعایا وجهه همت ساخته ابدا خود داری
از ایشان بظهور نرسید نظام الدوله نیز کمال جلادت و غایت دلیری در شجاعت
بظهور رسانید در این اثنا محمد قلی خان ایلخانی که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی
داشت با هزار و پانصد نفر قشقائی و خشتی وارد خارج شهر و در ایذاب با اهل شهر
همراز و انباز گشت مشیر الملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود
با معاندین وی یار نیامد چندی در ارگ سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه
امام جمعه بسر و بسر برد عزیز خان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام
نمود ولی فایده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب بچهل روز نزدیک نشست ولی از نائره
آن شش هفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول گشت در این اثنا

و میرزا اصلان خان نام پیش خدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید در رفع
یا انتقال شد مجادلت و مقاتلت بمصاحبت و مجالست تبدیل یافت پس از چندی رو
احمد خان نایب الایالت آقا خان نیز وارد گشت حسین خان نظام الدوله را حسب
فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند دیگر از آنجمله آشوب کرمان بود و حکومت
بلوچستان فضلعلی خان قراباغی حاکم آنجا و عبدالله خان صارم الدوله که چون بیگلربیگی بود در
با اواخر ماه مبارک رمضان از کرمان بعزم انتظام گرمسیرات آنجا و بلوچستان خارج شد
محمد علیخان سرتیپ ولد خود را نایب الحکومه و میرزا اسمعیل شیرازی را پیشکار ساخت
تکاپوی بیحاصل ویرا حاصل گشت مراجعت کرد و قبل از آنکه وارد شهر شود و از سانحه اهلیه
اطلاعی حاصل نماید جمعی از ولدان ابراهیم خان قاجار و صارم الدوله و میرزای وزیر
از اینخبر مخبر شدند در مخالفت بیگلربیگی ممهد گردیدند از اینطرف سرباز جمعی محمد علیخان
سرتیپ با سرهنگ معزول خود در مخالفت سرتیپ اتفاق نمودند امیدند و فرقه دیگر
بخیالی سر بشورش برآوردند صارم الدوله و رفقا غالب شده نایب الحکومه را
محبوس ساختند و بنهب اموال منازل ایشان پرداخت بیگلربیگی پس
از این مقدمه بعزم دار الخلافه مسافرت کرده میانه اولاد ابراهیم خان منافرت
و مناقشت ظاهر گردید بمقاتلت انجامید میرزای وزیر بخانه یکی از علمای انجا رفت

در همانجا

در همانجا با واسطه شورش عامه معزول گردید بیگلربیگی از منزل اردکان باطمینان
الحکام که نجفعلیخان یوزباشی با دو شش از کارکنان دولت به دو نسبت تازه بخود
بکرمان آرامش در نافتن شور اتفاق نموده و انتشار نمود استمداد علاج مثبت دار الخلافه
تجدید روی نهاد و همچنین شورش اهالی دار العباد یزد است که بعد از استماع این خبر تخت
از یزد دوست علی خان حاکم و سرباز سواحلو شورش نموده اسلحه و آلات جارحه
و چند راس اسب از دوست علی خان مأخوذ و غارت نمودند خان حاکم و سرباز قراگوزلو
دار الخلافه سپردند الوار و اشرار که نفر محمد عبدالله زاده خود رئیس ساخته با اوامر و نواهی
بلد اقدام نمودند بحمد الله والمنه که بزمانی قلیل از بخت بیزوال خدیو بیهمال رفع
اختلافات کشیده گردید وقایع دولت و ایام سلطنت پادشاه معاصر را مجلدات
متعدده اکابر مورخین بتفصیل از رشته تحریر کشیده اند این بنده نیز برحسب امر همایون
وقایع بیست سال را در یک مجلد موسوم بحقایق الاخبار ناصری برحسب معمول
و متداول نگاشته ام در این مقام نیز وقایع مهمه عظیمه بدو جلوس الی حال تحریر
که سی و یکسال است باختصار و اجمال شرح میدهد این سلطان ذیشان تولدش
در ششم شهر صفر سال هزار و دویست و چهل و هفت شده در حیات جد تاجدار آیات
عهد برقرار آمد در اواسط شهر شوال سال هزار و دویست و شصت و چهار که این بنده مؤلف بجبار

ملک الملوک ناصر الدین شاه قاجار

در تواریخ ایام تاریخ یافتم چون از قضیه ناگوار والد نامدار مطلع شد بر وساده سلطنت متمکن
گردیده با لشکر و توپخانه بدار الخلافه طهران آمد میرزا تقی خان فراهانی که این ایام وزیر
نظام بود و در حرکت از آذربایجان امیر نظام شده بود بصدارت عظمی و اتابک اعظم
سرافراز گشت در دوم ذیقعده در دار الخلافه بتقدیم لوازم قواعد سلطنتی و جلوس پرداخت
چون در خطه خراسان بواسطه محمد حسن خان ملقب بسالار در کمال پریشانی و اختلال
بود نواب شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه با لشکر و حشم و توپخانه مامور بنظم
آن سامان شد و میرزادگان با احتشام و کارگذاران عظام بحکومت سایر ممالک
نامزد و روانه گردیدند حاجی میرزا آقاسی صدر سابق بعزم سکونت در عتبات
عالیات حرکت نمودند چون جماعت بابیه در فارس و مازندران و خمسه خروج
نموده بفتنه و فساد اشتغال داشتند لشکرها بدفع و رفع آن طایفه ضاله فرستادند
سال شصت و پنج حسام السلطنه سالار را در شهر مقدس بعد از کمال حصار و تنگی و عزیزخان
آجودان باشی را بتهنیت ولیعهد دولت روس بایروان فرستادند اهالی
اصفهان بر غلامحسین خان سپهدار حاکم خود شوریدند بقدر ضرور لشکر بدفع شورشیان
مامور شد شاهزاده سلطان محمود میرزا که بولایت یزد تعیین شده از دنیا رحلت نمود

در سال هزار و دویست و شصت و شش مجدداً لشکر بمعاونت حسام السلطنه بدفع
جماعت بابیه فرستادند در شهر جمادی الثانیه مشهد مقدس مفتوح سالار با یک
پسر و یک برادر گرفتار و بدرجه قتل رسیدند فتنه بابیه در فارس بسعی و اهتمام مصطفی قلیخان
سرتیپ قراگوزلو با تمام رسید و فتنه بابیه مازندران بسرداری مهدی قلی میرزا
و فتنه بابیه زنجان با اختتام انجامید در شصت و هفت چراغعلی خان نام پیشخدمت
اتابک اعظم نایب الحکومه اصفهان شد آنجا را منظم نمود در شهرها حکم بتعمیر قراولخانها
نمودند در دار الخلافه بتوقف پاشنه مرکب همایون در شهر رجب بسمت عراق
و اصفهان حرکت فرمودند ترویج سواری کالسکه در دار الخلافه طهران هم در این سال شد
هم در اینسال در طهران احداث مدرسه دار الفنون شد در شصت و هشت بیست
و یکم محرم اتابک اعظم بواسطه اتهام حساد و اضداد معزول بکاشان فرستادند
میرزا آقاخان نوری که وقتی وزیر لشکر و در این اوقات مستوفی بود بصدارت برقرار
شد در این سال سفیر ایران مقیم اسلامبول خانه در آنجا بجهت توقف سفرای دولت بهیه
هزار تومان ابتیاع نمود در شهر ربیع الاول همین سال حاجی علی خان فراشباشی
بکاشان شتافته میرزا تقی خان را روانه عالم آخرت ساخت لقب حاجب
الدوله یافت بیست و هشتم شوال همین سال سه نفر فدائی از فرقه ضاله بابیه بقصد وجود

پادشاه او به آهستگی نیک نمودند در حالت بیماری بتقریب شکار خود را بونیک رسانید

طپانچه‌ها که در زیر لباس پنهان داشتند سر دادند بحفظ خداوندی شامل شد

زیاده از چند صد ساچمه بوجود پادشاه رسید اما کارگر نبود این سه نفر مقتول

شدند ولی اسامی دو نفر از آن اشرار بعد از مدتی آمده با بلوار فرستادند سال شصت

و سه در شیراز در شهر رجب زلزله شدیدی شد چند هزار نفر زیر آن بوده شد اکثر عمارات

خراب گردید عزیز خان آجودان باشی بمنصب سرداری کل عساکر دولت ایران نایل

در آن سال شاهزاده معین الدین میرزا نام بولایتعهدی برقرار شد اگرچه مرحوم

گردید سال دویست و هفتاد بندر عباس که سالهای سابق حکام نالایق

باجاره امام مسقط بمبلغ بسیار جزئی داده بودند جنت الامرا امیرزاده طهماسب میرزا

مؤید الدوله لشکر فرستاد بعد از نزاع و جدال زیاد متصرف شدند جمعی کثیر از خوارج مسقط

به بئس المصیر رفتند در سال هفتاد و یک حسب الامر گنبد حضرت امامزاده عبدالعظیم

را طلا کردند در آن سال محمد امین خان والی خوارزم با قوم اخذ تکلوه طایفه ترکمان بتصرف

قلعه سرخس را جزم نمود امیرزاده فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان بدفاع لشکر فرستاد و

در حوالی قلعه سرخس نزاع شد بسلخ شهر جمادی الثانیه لشکرش شکسته خود با جمعیتی

از قبیله یابان و اهالی مقتول شدند سر خان والی را بدارالخلافه آوردند حسب الامر

مدفون در ایران بقعه بنا نمودند سال هفتاد و دو سید محمد خان ... یار محمد خان

که مطیع این دولت و مطاع هرات بود بواسطه شورش اهالی آنجا بدسیسه سلوک

شاه الیه بقتل رسید شاهزاده محمد یوسف افغان که در خراسان بود بهرات

رفته بحکومت رسید فریدون میرزا فرمانفرمای ممالک تقبلات نواب عنایات یافت

حسام السلطنه بحکمرانی آنجا مأمور گردید سال هفتاد و سه شاهزاده محمد یوسف

حاکم هرات مخالفت این دولت نمود حسام السلطنه حکمران خراسان بجهت تنبیه او با لشکر

بهرات رفت بعد از محاصره و مجادله هرات مفتوح شد شاهزاده محمد یوسف

گرفتار بدارالخلافه آوردند بقتل رسید در همین سال بجهت فتح هرات که دولت انگریز

منافی حال خود میدانستند جهازات جنگی با لشکر بخلیج فارس فرستاده

بوشهر را متصرف شدند اولا مهر علی خان برادرزاده صدر اعظم چند فوج بسرداری

مأمور شد شکست خورد میرزا محمد خان کشیکچی باشی با افواج مأمور گردید چون مصالحه مابین

دولتین شد لشکر انگریز به هندوستان مراجعت کرد و هرات مجدد متصرف اولیای دولت

گردید سال هفتاد و چهار در این سال بنای انجام تلگراف در ایران شد در این سال

شاهزاده امیر قاسم خان که بعد از معین الدین میرزا ولیعهد شده بود مرحوم شد

سال هفتاد و پنج در بیست و یکم محرم میرزا آقاخان صدر اعظم معزول گردید پنج نفر

از رجال دولت بتفصیل مرتبه وزارت یافتند میرزا صادق نوری ملقب بقائم مقام
وزیر داخله میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیات میرزا محمد خان کشیکچی باشی
وزیر جنگ میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که از سابق بهمین شغل اشتغال داشت
غیاث علی خان برادر ابراهیم خلیل خان جوانشیر وزیر عدلیه در شهر شعبان این سال
شاهزاده کامران میرزا ملقب بنایب السلطنه بحکومت دار الخلافه یافت سال
هفتاد و هفت امیرزاده حمزه میرزا حشمة الدوله با لشکر بمرو رفت شکست فاحش
از ترکمانان آنجا یافته مراجعت نمود از حکومت معزول شد محمد ناصر خان ایشیک
آقاسی باشی ملقب بظهیر الدوله شده بسرداری خراسان مامور گردید شاهزاده
مظفر الدین میرزا بایالت و سردار کل بوزارت آذربایجان برقرار شدند سال
هفتاد و هشت در شهر ذی حجه شاهزاده مظفر الدین میرزا بولیعهدی دولت برقرار گشت
در سال هزار و دویست و هشتاد و سه میرزا محمد خان کشیکچی باشی وزیر جنگ و سپهسالار
که بصدارت برقرار شده بود معزول شد بحکومت خراسان رفت در همین سال
موکب همایون بزیارت حضرت رضا علیه آلاف التحیه والثنا شتافت
حین توقف اردو در ارض فیض بنیان میرزا محمد خان مرحوم شد امورات
لشکر با عزیز خان سردار کل و مالیات کشور بمستوفی الممالک و امور خارجه بمیرزا

محمد خان

سعید خان و عرایض داخله و وکالت احکام با فرخ خان کاشی ملقب بامین الملک
شد در سال هشتاد و هشت پادشاه ایران با دستگاه لوازم سلطنت و حشمت
خلافت بزیارت عتبات عالیات مشرف شد شرح مسافرت در روزنامه مفصلا
بدون زیاده و نقصان نگاشته اند بعد از مراجعت از عتبات عالیات میرزا حسین خان
قزوینی ملقب بمشیر الدوله وزیر مختار مقیم اسلامبول را که در این سفر ملتزم رکاب
بود بصدارت عظمی برقرار فرمود سال هزار و دویست و نود در شهر ربیع الاول
بعزیمت سیاحت ممالک اروپا با مصاحبت دو نفر از شاهزادگان و امیرزادگان
و بعضی از رجال دولت و عمله خلوت و خدام حرکت فرمودند اکثر دول اروپا
را سیاحت نموده در شهر شعبان معاودت بدار الخلافه طهران شد شرح این
سیاحت را مفصلا نگاشته اند که نسخه آن بطبع رسیده و در مملکت ایران موجود است
مراجعت از فرنگستان هنگام توقف رشت بواسطه شورش جمهور اعیان
دار الخلافه صدر اعظم معزول شد باندک مدت بمنصب سپهسالاری اعظم
و وزارت دول خارجه برقرار و توام گردید الی حال بهمین خدمات اشتغال دارد
امورات مالیات و متوجهات ممالکی با میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی
محول و مرجوع است جد این مرد میرزا کاظم نام در دولت آقا محمد خان مستوفی

یکی از آنها احداث عمارات عالیات و باغات نزهت آیات سابقین بقلع انهر و نوشته
از اصناف صنایع مختلفه که سابقاً کوشش اهالی این مملکت نشده و بی معمول
و متداول است در این سی سال گذشته بهیچوجه از دول خارجه محاربه و مجادله
در میان نیامده که باعث اتلاف لشکر و خرابی کشور باشد امید چنان است که
عنقریب مملکت ایران معمور و آباد و دائر شود والسلام سنه ۱۲۹۰ اولاد امجاد این پادشاه
الی حال ذکور اول شاهزاده اعظم مظفرالدین میرزای ولیعهد دولت و فرمانفرمای
مملکت آذربایجان است ولادتش چهاردهم شهر جمادی الثانیه سال هزار و دویست
و شصت و نه است دوم شاهزاده سلطان مسعود میرزا ظل السلطان یمین الدوله
است که بحکمرانی اصفهان و خوزستان و لرستان و پاره دیگر از محالات عراق
اشتغال دارد تولدش سیم شهر صفر سال هزار و دویست و شصت و شش است
سیم شاهزاده کامران میرزا امیرکبیر نایب السلطنه است تولدش نوزدهم ذی قعده
سال هزار و دویست و هفتاد و دو که بحکومت دارالخلافه و رجوع عرایض اعیان و اشراف
و تجار ممالک عموماً و رسیدگی بامور پاره از ممالک محروسه حضوراً برقرار است اناث
ظاهراً هشت نفر باشند و ذکر اسامی چندان فایده مترتب نبود اخوان سلطنت
عباس میرزا ملک آرا و عبدالصمد میرزا عزالدوله و محمدتقی میرزا رکن الدوله که حال والی عراق است

نوه سررشته دار بوده ولد مشارالیه میرزا حسن نام در دولت فتحعلی شاه در آذربایجان
در خدمت عباس میرزا ولیعهد مستوفی بوده در دولت محمد شاه باستیفاء ممالک
ایران سرافراز شد پس از فوت مشارالیه این مرد مستوفی الممالک شد الی حال تحریر
در قید حیات است مردیست درویش نهاد نیکو اعتقاد و در این مدت باعث
بی‌نظمی نشده بلکه اکثر وظایف و مرسومات اهالی ایران بر حسب توسط و استدعای
مشارالیه برقرار گردیده که از دولت تکلیف شغل و منصب صدارت باصرار
و ابرام شده مشارالیه مستدعی استعفا گردیده و بهمین خدمت استیفاء ممالک
قناعت داده سال نود و پنج مجدد بعزم ملک فرانسه مخصوصاً با معدودی نهضت
فرموده در عشر آخر شهر رجب مراجعت نموده بدولت آمدند در این سال نیکو فال
ابتدای قرن دوم از سلطنت است حقیقت امنیت که از سال اول سلطنت
این پادشاه الی یومنا هذا روز بروز اعلام دولت در ترقی و رایت سلطنت در بلندیست
معظم امور سلطنت امنیت طرق و شوارع است آنچه در سنوات ماضیه بنده
خود مشاهده نموده چنانچه معروض داره اگرچه اثبات امنیت عامست ولی نفی ماعدا بست
بحال الحمدلله در نهایت امنیت و اطمینان تجار و قوافل از اطراف ممالک محروسه
ایران آمد و شد دارند رعایا و برایا در نهایت آسوده گی و رفاه در مرحله ترقی قدم

بگذارند

اعاظم عظام پادشاه دین پناه امیرزاده بهرام میرزا معز الدوله امیر دیوانخانه امیرزاده
بهمن میرزا که سالهاست در گرجستان اقامت دارد امیرزاده سلطان مراد میرزا
حسام السلطنه است حکمران کرمانشاهان و سرحددار عراقین است امیرزاده فرهاد میرزا
معتمد الدوله که فرمانفرمای مملکت فارس است امیرزاده فیروز میرزا نصرة الدوله است

وقایع کلیه این سال که یکهزار و دویست و نود و هشت هجری و زمان اختتام این تالیف و قابل

تحریر است شاهزاده رکن الدوله از خراسان احضار بدار الخلافه گردیده میرزا حسنخان
مشیر الدوله بحکمرانی خراسان و سیستان سرافرازی یافت میرزا سعید خان که متولی
باشی روضه رضویه بود حسب الامر بدار الخلافه معاودت کما فی السابق بوزارت امور
خارجه برقرار شد و همچنین امیرزاده معتمد الدوله فرهاد میرزا حسب الاحضار از فارس
بدربار معدلت مدار آمد حکمرانی مملکت فارس در قبضه اقتدار شاهزاده ظل السلطان
مسعود میرزا یمین الدوله در آمد امیرزاده جلال الدوله خلف ارجمندش که طفلی دون
البلوغ است با میرزا فتحعلیخان شیرازی صاحب دیوان بشیراز فرستاد پنجم شهر
رجب المرجب وارد شدند صاحب دیوان که مردی است رؤف و مهربان و بردبار
برادر کهتر خود میرزا علی محمد خان قوام الملک را آمر و ناهی و ناظم امورات مملکتی گردانید
خود در کمال حسن سلوک با عموم اهالی فارس و دسته معاشرت و موانست نمایند الحال که

ذکر بعضی از وزرای عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام و شعرای عالیمقام این دیار علی سبیل الاجمال و الاختصار
عبد الحمید بن یحیی فارسی دستور عبد الملک مروان و افضل فضلای جهان بود مخترع علم سیاق است منشآت
و منازلک و دیگر صنایع این علم که اکنون معمول است از آن است **ابو داراب بن فتح الله** شیرازی بوزارت
قاهر خلیفه سرافرازی داشت و در ایام سیکاری گره از قباب فرخنده ساعات در ترفیه عباد و تعمیر بلاد همت
میگماشت تا وقتیکه وزارتش بدیگران منتقل و ملک نیکنامی را وزارت مستقل گشت **علی بن محمد بن علی**
مقله فارسی فارس میدان فضیلت و کمالات خط نسخ او واضع است در ایام حیات سه نفر مسافرت نمود
سه خلیفه را وزارت کرد و در خلافت الراضی بالله بواسطه حکمی که بدون رضای راضی نموده بود یکی از اعضایش
مقطوع الید شد و محبوس در سنه سیصد و بیست و هفت از محبس بعالم آخرت رفت **ابو الفتح منصور**
شیرازی در وزارت القائم بامر الله در کارسازی امور جمهور معروف و مشهور بود **ابو الفضل شیرازی**
بوزارت عز الدوله دیلمی مشغول بواسطه هم مذهبی اهل تسنن که مخالف طریقه سلطان شیعی بود معزول
گردید **ابو القاسم علی** ابن احمد ابرقوهی بوزارت بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی اشتغال داشته از
حالاتش اطلاعی حاصل نشد **ابو علی بن [illegible]** شیرازی وزیر بهاء الدوله بن عضد الدوله بود از کار بروزراه و اعاظم کبرا
بکفایت و درایت و نیک فطرتی از امثال و اقران قصب السبق میربود چندی از شغل و عمل معزول
شد باندک زمانی مجدد بوزارت و حکمرانی رسید سال چهارصد و شانزده در بغداد وفاتش روی داد
ابو محمد امهرمزی وزیر سلطان الدوله دیلمی است باروی کربلای معلی را برافراشت علاوه سایر خیرات

خیرات خویش یادگار گذاشت ایام حیات را بانکو نه امورات گذرانید تا در سنه چهارصد و شصت
بدرجه شهادت رسید ابو منصور احمد بن محمد بن عبد الصمد شیرازی بحر السحاب و بدر الشهاب
آفتاب جهانگرای او و کیوان مستفیده های او پدرش در نزد حسام الدوله تاش مشغول دیوان رسایل
بود و خود بوزارت التونتاش خوارزمشاه اختصاص خدمت داشت تا که ملک بوست پس از آن
بوزارت سلطان مسعود بن محمود غزنوی و مودود بن مسعود سرافراز گردید تا زمانیکه متوجه عالم باقی گشت
خواجه تاج الدین حسن شیرازی وزیر مسعود بن مودود بود کوی رجحان و امتیاز از اقران و ابناء
میربود تا در سنه پانصد و شصت که از جهان درگذشت خواجه امین الدین کازرونی در ایام تکلا بن زنگی
وزیری عدیم النظیر بود و در ربط بساط معدلت از خود تقصیری راضی نگشت از وفور سخا و جود حاتم طائی
و معن زائده را منفعل نموده در ترفیه حال علما و فضلا سعی و اهتمام تمام داشت بر تبه که بعضی آن را در سلک
اولیا شمرده اند در سنه پانصد و نود و پنج داعی حق را از این خاکدان پر رنج و محنت برچید و بمعمورهٔ جاوید
خرامید ابو نصر اعظم آذری جاهی عریض و فضلی بارع داشت از امثال و اقران در نهایت امتیاز و بزرگی
بوزارت اتابک سعد بن زنگی در نهایت صدق و یکرنگی قیام و اقدام مینمود و بعد از ارتحال اتابک
سعد و بعهد جلال اتابک ابوبکر ولدش بواسطه موجبات وحشتی که از آن در خاطر داشت مواخذه و
قلعه اشکنوان محبوس آمد اظهار شفاعت و ضراعت بحضرت اتابک فایده نبخشود در سنه ششصد و
بیست و چهار طاوس روحش باغ جنان پرواز نمود عبد المجید شیرازی خلف ارشد احمد بن محمد بن

عبد الصمد است که مختصری از حالاتش مرقوم آمد اخلاق حمیده و صفات پسندیده اش
در اکثر تواریخ ثبت و ضبط است مدتها بوزارت سلطان ابراهیم غزنوی و بهرام شاه
غزنوی که از سلاطین نیکو فطرت با عز و تمکین آن دودمان هستند اقدام داشته تا آنکه رو بعالم آخرت
بعالم آخرت گذاشت تاج الدین ابو طالب شیرازی از اکابر زادگان فارس است بوزارت
مسعود شاه بن محمد بن ملکشاه رسیده و اندک زمانی بسعایت اضداد و حساد معزول گردید
اگرچه سبب کلی ضعف عقل و عدم کاردانی بود خلاصه بشیراز مراجعت نمود و بقیه ایام
حیات را در شیراز بسر رسانید کمال الدین علی سمیرمی وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بود
بصفت عقل و کیاست و فهم و فراست اتصاف میداشت و در زمان وزارت
خود تخم عدالت میکاشت نقل است که در زمانیکه سلطان محمود از سلطان سنجر گریخت
پس از آن دست عجز در دامن اعتذار حق آویخت کمال الدین را بخدمت سلطان فرستاد
سلطان پرسید که فرزندم محمود کجاست عرض کرد آنا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک
باز فرمود که سردار لشکر کجاست عرض کرد آنا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک این جواب
صواب سلطان را از عتاب گذرانید او را باصناف الطاف مخصوص گردانید بر حسب تقدیر
در همان ایام آن وزیر بی نظیر بزخم خنجر فدائیان شریر بعالم آخرت پیوست سید عماد الدین
شیرازی از سادات عالیه درجات شیراز است زمانیکه اباقاخان بن هلاکو خان در همدان

عازم آن جهان شد بولوغان نام که از امرای مغول و مامور بوصول مالیات دیوانی بود سید
عماد الدین را با سه نفر دیگر از اعیان فارس با خود بیارد و باردوی سلطانی رفت اتابک ابش
که از بنات مکرمات اتابکان سلغری بود بحکومت مملکت فارس مامور گردید سید عماد الدین
در خدمت اتابکی بشیراز رسید چون عنایتی بسزا در باره خود ندید بی اجازت عازم اردو گردید
و دران اوان نوبت سلطنت بارغون خان رسیده بود و بوقا که مختار الدوله گشت مدد و معاونت
سید نموده وزارت کلیه فارس را بمعارض و مشارکت بوی تفویض نمود و چون قبل از
وصول سید بشیراز سخنانی که موجب وحشت و آزردگی خاطر باشد بمسامع اتابکی رسانیده
بودند میانه دست وراست نیامد سید عماد الدین در بیست و دوم رمضان سال ششصد
و هشتاد و سه در میدان شیراز خرگاهی در نهایت ابهت و اعزاز برافراشت بتمشیت
مهمات مملکت پیش گرفت روز عید شوال در خرگاه اقبال خود جای گرفت و اینمعنی
بمکاتبت و مراسلت در صورت تمهید معذرت تقدیم رفت حساد و اضداد دامن زن
نایره فساد شدند پس از مدتی متمادی روزی سید عماد الدین با کوکبه عظیم از جای بخانه
مراجعت میکرد و چندی از تماشگان اتابک بوی رسیدند سید را بدیوان امارت طلبیدند
چون بر خلاف طریقه ادب و رویه احترام سخن راندند جوابی مطابق سؤال یافتند مهر
ایشان آن سید عالیشان را آویخته همراهان سید با مامورین بمداستان از زکوش

بزرگ شیده و سر او را بر نیزه این رباعی از شرف الدین وصاف خطاب بآن سید
معالی اوصاف است ملکت همه در زیر نگین بود ترا اقبال رهی جهان رهین بود ترا
دیدی که چه کرد عاقبت در حق تو گردون که وشاق کمترین بود ترا خواجه نظام الدین
ابوبکر حواجی در طفولیت حوایج مطبخ اتابک ابوبکر بن سعد را کشیدی روزی اتابک
وی را دید آثار رشد در ناصیه او تفرس کرد و او را آبدار فرمود و طولی نکشید بخزانه داری
رسید باندک مدت منصب امارت و وزارت یافت تا آخر ایام اتابک ابوبکر و محمد بن
سعد بن ابوبکر مملکت فارس را وزیر بود و مقبول خاطر برنا و پیر و پسند طبایع صغیر
و کبیر تا در سنه ششصد و پنجاه و نه برکوشه این خاکدان غصه تیغ خون فشان گردید خواجه
قوام الدین شیرازی مدتی بوزارت شاه شجاع اشتغال داشت عاقبت حسب الحکم
شاهی در سنه هفتصد و هشتاد روی بسرای باقی نهاد خواجه غیاث نظام الدین احمد شیرازی
مدتی بوزارت میرزا شاهرخ رخ آورد و وزیری بود با اصابت رای و تدبیر مرجع الیه
برنا و پیر بود بعلو قدر و شرف خاندان از اشباه و اقران امتیاز داشت و وفاتش
در سنه هشتصد و چهل روی داد خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بصفت اصالت و نجابت
موصوف بحدت طبع و جودت ذهن معروف بود و بوزارت سلطان حسین بایقرا
اقدام مینمود و بعد از چندگاه بسعایت اضداد و حساد مؤاخذ و در سنه هشتصد و نود

ویک مقتول گردید خواجه معزالدین حسین برادر خواجه سیف الدین شبانکاره بصفت
وقوف و کاردانی و راستی معروف بود بعد از برادر بر مسند وزارت متمکن گشت تا آخر حیات
سلطان حسین رایت کفایت و رعیت پروری برافراخت محمد خان شیبانی بعد از
تصرف خراسان مشار الیه را وزیر ساخت در محاربه محمد خان با پادشاه دین پناه شاه اسمعیل
صفوی علیه الرحمة والغفران در شهور سنه نهصد و شانزده راه آخرت پیمود امیر مجدالدین
اسمعیل شیرازی این وزیر معروف بود در گلشن نبالت و ماهی بر آسمان جلالت قدری
رفیع و عزی منیع داشت اکثر ایام حیات بوزارت میرزا بوداق بن میرزا جهانشاه
ترکمان بالکمال رافت و اشفاق بمهمات میگماشت بعد از وی چندی به پیشکاری میرزا حسنعلی
برادرش اقدام ورزید تا هنگامیکه متوجه عالم آخرت گردید افضلخان شیرازی بوزارت
شاهجهان پادشاه هندوستان در سالیکه تاریخش را این مصرع خبر میدهد شد فلاطون
وزیر اسکندر سرافراز گردید مآل حالش بظهور رسید افضلخان شیرازی آنهم بعد از مسافرت
بهندوستان و توطن در ملک دکن همچنانکه حالاتش را در دفتر علما نوشته ایم در سال نهصد
و هشتاد و چهار بوزارت علی عادل شاه برقرار آمد در سال نهصد و نود و اخلاص خان وکیل السلطنه
بتوهم خیالات باطله او را بدرجه شهادت رسانید خواجه شاه منصور شیرازی بوزارت اکبر شاه
هندی سرافرازی یافت در سال نهصد و هشتاد و هشت در حینیکه اکبر شاه در حدود پنجاب

و لاهور بود و توشجالی مجهول که بمخالفین دولت شاه عالی نوشته شده بود و ملاحظه نمود بلا
تامل بیچاره بیگناه را مقتول و مصلوب نمود بعد از انقضاء دو روز مجهولیت خطوط ظهور
و بروز بهم رسانید و لی چه فایده خواجه سعدالدین عنایت الله شیرازی الملقب بشاهنواز خان مردی
فاضل و عالم هنرپرور و جلادت اثر بوده بملک دکن و هندوستان مسافرت نموده
مقتدای جامع حیثیت تام و مطاعیت مالا کلام حاصل کرد تا آنکه وزیر ابراهیم عادلشاه
ثانی گردید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء خوان نعمت بجهت جمهوران نعمت مهیا نهاده و باب
کرم بر رخ محرومان و نیازمندان گشاده دائما باشاعه خیرات و بذل اموال در وجوه صدقات
و تأسیس قواعد قربات اشتغال داشت من جمله چون مسجد جامع جدید شیراز بواسطه صدمه زلزله
عالیها سافلها شده بود مبالغ معتد بها جهت تعمیرش فرستاد و تا سال هزار و سه ۱۰۰۳ در قید حیات
بوده است میرزا لطف الله شیرازی در عهد سلطنت شاه عباس ماضی غازی دو سال بوزارت
اشتغال داشت بعد از کشتن مرشد قلیخان و محمد خان ترکمان بوزارت رسید میرزا
حسین صاحب اختیار از سادات شریفی شیراز است مدتی بمنصب کلانتری فارس اشتغال
داشت در دولت نادری بواسطه ظهور کفایت و کاردانی بمنصب وزارت مملکت فارس
سرافراز گردید ایام حکومت میرزا تقیخان بیگلربیگی و قباقلیخان چارچی باشی وزیر با استقلال
بود و او اخر دولت نادری که در کرمان حکم بقتل و سیاست جمعی از اعیان فارس شد میرزا محمد

همشیره‌زاده میرزا حسین کلانتر و خود میرزا حسین لقب صاحب اختیاری یافت سال
وفاتش بدست نیامد از قراریکه در رساله مختصری بخط خود پدرش میرزا محمد کلانتر ملاحظه شد وزارت
فارس در زمان حکومت تقی‌خان و قیاقلیخان چاپارچی باشی میرزا باقر نامی بوده و خدمت کلانتری
شهر به میرزا اسمعیل نامی محول داشته از میرزا حسین خلف میرزا محمد قاسم مدرس بوده
تولیت قریهٔ میمند با او بوده است در سفر اول نادرشاه بفارس در بقعهٔ متبرکه سید میر احمد
مهمان میرزا شده‌اند و او را اذن جلوس داده از اعاظم محترمین شهر بوده است در سفر
آخری نادرشاهی در منزل کرمان که هشتاد نفر از اعاظم و اعیان و وزیر و مستوفی و عمال
فارس مقتول و مکفوف البصر نمود میرزا حسین را بوزارت و لقب صاحب اختیاری مملکت
فارس تعیین نموده حکومت اصل شهر به محمدخان شاطرباشی محول داشت لشکر مامور بفارس را
نیز در تحت حکم میرزا برقرار نمود پس از قتل نادرشاهی و ادعای عادلشاهی و ابراهیم شاهی
و شاهرخ میرزا بشغل و عمل مشغولی داشت در این ضمن بزرگانی بقاعده کلیه روزگار بمخاطرات
و زحمات مبتلا بوده تا سالیکه مرحوم کریمخان وکیل اعلی الله مقامه شیراز را محصور و صالح
خان بیات حاکم شیراز در قلعه بقلعه‌داری اشتغال داشت اگرچه این مقدمه زیاده از
پانزده روز طول نکشید در همین ایام میرزا حسین مریض و بعالم آخرت پیوست این مقدمه
مطابق با سال یکهزار و یکصد و شصت و هشت است ۱۱۶۸ محمد نبی خان شیرازی پدرش مسمی

باقاکوچک

باقاکوچک از خلف بزرگ شیراز است حاجی خلیل خان نام قزوینی معروف بطایفه کوراغلی
از قزوین بشیراز آمده منصب ملک التجاری داشت همشیره آقا محمد نبی را بحباله نکاح در آورد
در بندر ابوشهر سکونت اختیار نمود در اواخر ربیع الاول سال هزار و دویست و چهارده
نواب میرزا مهدیعلی خان حشمت بهادر جنگ از جانب فرمانفرمای هندوستان نامه و هدایا
پادشاه و دولت انگریز را از طریق بوشهر و شیراز بدار الخلافه آورد و پس از چندی توقف
مقتضی المرام رخصت انصراف یافت در سال هزار و دویست و پانزده ملکم بهادر سفیر کبیر
پادشاه انگریز باطلاع مارکویس لارد و ولزلی فرمانفرمای هندوستان بدار الخلافه
طهران آمد چندی متوقف بود از جانب دولت ایران حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار
ایران و ساکن بندر ابوشهر برسالت و سفارت مامور هندوستان گردید باتفاق سفیر
کبیر و فرستاده فرمانفرمای هندوستان جنرال لارد و اندل مارکمیس بهادر نام روانه
بندر بمبائی شدند پس از ورود و لوازم تکریم و تحریم دیده چندی توقف نمود در حینیکه عازم
کلکته و ملاقات فرمانفرما گردید مقدمهٔ عجیب روی داد و آن این است که دویست نفر سپاه
هندی با چهار نفر صاحب منصب انگریز بجهة تشریفات و احترامات سفیر مزبور مامور بودند
روزی همراهان مشارالیه که قریب چهل پنجاه نفر میشدند بقاعدهٔ متداوله ایران طیور و
جانوران تیر می‌انداختند سربازان هندی که هنود بودند موافق شریعت خود ممانعت مینما

از طرفین اصرار و ابرام بعمل می آید تا کار بمشاجرت و منازعت میانجامد و در حین جنگ از یکی
طرفین گلوله بحاجی خلیل خان رسید فوراً روانه سفر آخرت گردید کارگذاران انگریز صاحب
منصبان و سربازان را محبوس ساخته مستر فیتی بالیوز بصره با جمعی دیگر از معارف با جهازهای
سیاه جنگی کشتی که آثار آنرا آورده اصل و اسباب کشتی و پرده های بادبانی تمام سیاه نموده
بعذرخواهی فرستادند آقا محمد نبی که برادر زن حاجی خلیل خان بود و بلقب خانی ملقب و
بجای سفیر مقتول سفیر شده بهندوستان رفت قریب بیکسال آنجا بود و زیاده
از پنجاه هزار تومان تعارف باو دادند خون بهای بچه آقا محمد اسمعیل ولد حاجی خلیل خان را
قرار نمودند که هر ساله بدهند پس از مراجعت محمد نبی خان بجهة بروز ثروت و ظهور خدمت
بوزارت مملکت فارس سرافراز گردید و برادرش آقا محمد جعفر محمد جعفر خان و دریابیگی بندر
ابوشهر شد پس از چندی مطابق اواخر سال هزار و دویست و بیست و پنج ۱۲۲۵ معزول و
مخذول شدند حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی از خاندان اصالت و دودمان بصالت
اجداد و امجادش از اعاظم و اعیان این بلد پدرش حاجی هاشم از ارباب امر و نهی و اصحاب
حل و عقد بود و چنانچه بسببی از اسباب پادشاه قهار نادرشاه افشار عفی الله عنه او را مکفوف
البصر نمود خود حاجی ریش سفید محلات حیدرخانه گردید بسبب کاردانی و جوهر دانائی
از آن پایه بتدریج بکلانتری رسید با آنکه مدت امارت در مملکت یافت در زمانیکه لطفعلی خان

در گرداب پریشانی و غرقه بحر سرگردانی شد و خاقان شهید آقا محمد خان شیراز را
مسخر نمود بیگلربیگی گری فارس را بالاستقلال بحاجی ابراهیم خان مفوض فرمود و هنگامیکه
کرمان محصور شاهنشاه ایران بود از مشارالیه خدمات نمایان بظهور رسید بعد از فتح کرمان و
مراجعت پادشاه ذیشان بشیراز حاجی ابراهیم خان بصدارت اعظم و لقب اعتمادالدوله سرافراز
و ممتاز گردید پس از شهادت سلطان شهید و جلوس خاقان سعید کما فی السابق بصدارت
عظمی منصوص و بنظارت امور مخصوص بود و بعلاوه در حضور باهرالنور ماذون بجلوس
برادران و اولادش حاکم بلاد و مالک رقاب عباد شدند قریب چهارده سال بدولت
و اقبال گذرانیدند چون نفاذ فرمان بغایت رسید روی در تراجع نهاد چنانچه گفته اند اذا انتهی
الامر الی الکمال عاد الی الزوال تا اینکه بسعایت اضداد و حساد یا بسبب تعدی و اجحاف
منسوبان و احفادش بر اهالی بلاد یا بجهة اطمینان کلی در قدرت خدمت گستاخانه
محاورات خاطر مبارک شاهی از وی مکدر و اتمام کارش مقدر گردید در شهور ذیحجه اواخر سنه
هزار و دویست و پانزده بحکم قضا نشان پادشاه زمان ماخوذ و مکفوف البصر و معدوم الاثر
آمد اولاد و امجاد و برادران و بنی اعمام و احفادش بعضی از ایلاغ تیغ مدهوش و برخی را
چراغ دیده خاموش گشت الا حاج میرزا علی اکبر قوام الملک که بواسطه صغر و مشیت خالق
اکبر از این هنگامه پرشور و شر نجات و رهائی یافت ذلک تقدیر العزیز الحکیم حاج حیدر علیخان

شیرازی اعتماد الدوله برادرزاده و از آن سلسله و خانواده بود بعد از سانحهٔ حاجی ابراهیم خان
و ظهور عنایت خسرو زمان کرّهٔ بعد اخری درباره ایشان با آذربایجان بچاکری ولیعهد دولت
ایران عباس میرزا علیه الرحمه والغفران مامور گردیده در خدمات مرجوعه قصوری نورزید تا دولت
مولد را بانجام رسانید و بعد در دولت شهریار سکندر جاه محمد شاه انار الله برهانه بوزارت دار العباد
یزد و پیشکاری نواب احتشام الدوله خانلر میرزا مفتخر گردید وفاتش در سنه هزار و دویست و ۱۲۵۶
پنجاه و شش روی نمود میرزا فضل الله خاوری شیرازی از سادات عالیه درجات شریفی شیراز
بود و در زمره شعراء معاصر اشعار خواهد شد چندی در دیوان صدارت منشی بود مدتی در خدمت
همایون میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار وزارت نمود و اواخر دولت پادشاه مزبور در شیراز مراجعت
کرد تا اواخر ایام حیات در شیراز گذرانید تاریخ دولت قاجاریه مسمی بذو القرنین را او نوشته است
میرزا محمد علی مشیر الملک از سادات عالیه درجات شیراز وزیری بی نظیر بود و مشیری بی انباز
از امثال و اقران در نهایت امتیاز برزانت رای و اصابت تدبیر مسلم صغیر و کبیر عالی همت
و نیکو طویت الا اینکه در ایفاء عهود سخت سست بود. همه طرز تو مطبوع است و دلکش
همین رسم وفاداری نداری در بدایت امر صدارت عظمی را در ایام حکومت حاجی
اسدالله خان برادر و وزیر و صاحب اختیار پس از آن در فارس سررشته دار شد با اندک زمانی
بوزارت رسید قریب بده سال وزارتش امتداد یافت بر قراری سی و شش هزار تومان

سایر الوجوه که حال در فارس متداول است صادر از این صدر است در اواخر دولت شاهنشاه
غازی محمد شاه طاب ثراه مطابق با سنه هزار و دویست و شصت و یک ۱۲۶۱ بجهان
جاوید شتافت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی داماد و همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله
است بعد از اختلال احوال خال از ایران بهندوستان رفت مدتها در آنجاها متوقف بود پس از
چندی مراجعت بایران نمود در سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار بر حسب استدعای سلطان
قدوه اصحاب کرم و عمده ارباب همم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی ملقب بلقب خانی
و بسفارت دولت انگلیس سرافراز گردید چندین بار بسفارت دول خارجه مامور شد بحسن مساعی
بود خدماتش جلوه ظهور نمود و بوزارت دول خارجه سرافرازی حاصل کرد در اول دولت
شاهنشاه باذل عادل محمد شاه غازی تغمده الله بغفرانه خدمت وزارت دول خارجه بجناب حاجی
میرزا مسعود آذربایجانی مفوض گردید بعد از چندی مجدد بجناب حاجی میرزا ابو الحسن خان عنایت شد
با همین مناصب و خدمات ایام حیات را گذرانید تا در سنه هزار و دویست و شصت و ۱۲۶۲
دو زمان زندگانیش را بسر رسانید میرزا اسمعیل شیرازی وزیر دار الامان کرمان آنچه از حالات او
اطلاع حاصل است اینست که در سال هزار و دویست و شصت و چهار بوزارت فضلعلی خان
قراباغی حاکم کرمان برقرار بود و چون خبر فوت محمد شاه قاجار بآن دیار رسید میرزای
مشار الیه با موسی خان پسر ابراهیم خان قاجار امیر و وزیر شده و بر فضلعلیخان شورش کرد

درخلال این احوال غلامحسین خان برادر موسی خان با جمعی از اشرار یار شده روز یازدهم
ذیقعده بخانه میرزا اسمعیل تاختن بردند که او را و موسی خان را بچنگ آورند و خود بلوازم
امر حکومتی پردازند و میرزا اسمعیل و موسی خان پناه بعبدالله خان صارم الدوله که مستحفظ
ارک بودند بردند خانه میرزا اسمعیل را چاپیدند در این اثنا مکتوبی چند از خسرو خان پسر دیگر ابراهیمخان
والا و اسمعیلخان یوزباشی که مامور نظم کرمان بودند بمیرزا اسمعیل رسید میرزای مشارالیه در
مقام گرفتن کمک از اهالی کرمان برآمد آن شخص پناه بخانه ملا علی اعمی که از علمای کرمان بود برده
ملا علی اهل شهر را محرک غوغا شده میرزا اسمعیل بجهة رفع این غوغا بخانه ملا علی رفت صاحبخانه با خود
همزبان و همداستان بر میرزا اسمعیل تاخته او را با کارد و خنجر پاره پاره ساختند میرزا
محمدعلیخان شیرازی برادرزاده میرزا ابوالحسنخان است در ایام حیات عم به نیابت وزارت خارجه
سرافراز و توام بود و در ایام سلطنت با شوکت شهریار تاجدار ملک الملوک ناصرالدین شاه
قاجار خلدالله ملکه و سلطانه قریب به سال بهمین منصب نیابت برقرار در سنه هزار و
دویست شصت و هفت بوزارت دول خارجه سرافراز گردید الحق نیک فطرت و پاکیزه
طینت بود و همواره در ترویج مهمات مسلمانان ساعی و خودداری مینمود در سنه
۱۲۶۸ هزار و دویست و شصت و هشت از این دار بی اعتبار درگذشت حاجی اسدالله خان
شیرازی ولد ارجمند حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله است در حیات والد بحکومت

بروجرد و بسر میبرد و بعد از سانحه پدر مکفوف البصر در دارالسلطنه قزوین عزلت گزین آمد تا زمانیکه
خاطر انور سلطان صاحبقران بتجدید این سلسله جلیله متعلق گشت خان ذیشان مدتی مدید حسام
السلطنه را جلیس و وزیر نشان بود در اواخر حیات خاقان فردوس مکان بشیراز مراجعت نمود
بقیه ایام حیات را باداء فرایض طاعات و عبادات گذرانید در سال ۱۲۸۰ هزار و دویست و
هشتاد هجری از این عالم فانی بسرای جاودانی شتافت میرزا فتحعلی صاحب دیوان شیرازی
خلف مرحوم حاجی قوام الملک است صاحب دیوان جلالت و عمده رجال دولت علیه
خداوندرا باید نفخت الوله فخرا پیش باید گفت همچنان که شرف نسبت احد آبا
بتو نازان بجان روح نیا و پدر است خان ذیشان چندی بوکالت حکمرانان فارس و زمانی
بمحاسبه و وکالت همدان و قزوین و نهاوند و گلپایگان و رسیدگی بامور ساوجبلاغ
و شترخانه و قاطرخانه و حکومت خار و رامین و دارائی سواره اصانلو و ایلات متفرقه
فارسی سالی چند بدان مشغول داشت بعد بمنصب صاحب دیوانی و توجیه بروات دفترخانه
سلطانی ملقب و منصوب گشت و ایامی بحکومت یزد و خوزستان و اصفهان و برخی
از اوقات بوزارت آذربایجان سرافرازی داشت حال تحریر که سال یکهزار و دویست و
نود و چهار هجری است رسیده مرتبه ثانویست که بپیشکاری ولیعهد دولت ایران در مملکت آذر
بایجان سرافراز و برقرار است تابعه مقدر پروردگار چه باشد در این سال که هزار و دویست و

نود و شش است از آذربایجان معزول در دار الخلافه طهران بخدمات حضوری مشغول است
میرزا عبد الوهاب خان نصیر الدوله شیرازی از معارف و نجبا زاده گان شیراز است حاجی محمد حسین خان
که او را عم اکبر بود جبه دار باشی و حاجی محمد کاظم خان عم دیگرش پیشخدمت خاصه و مرحوم حسینعلی
میرزا فرمانفرمای فارس والدش محمد جعفر خان پیشخدمت رضاقلی میرزای نایب الایاله
بودند مشار الیه در اوایل حال بکسب کمالات ادبیه اشتغال داشت در عنفوان شباب
بدار الخلافه طهران رفت در دیوان وزارت خارجه منشی شد بسبب جوهر ذاتی و عقل کامل
و بخت شامل به نیابت وزارت خارجه سرافراز گردید نایب الوزاره لقب مخصوص یافت مأمور
بخدمات امور خارجه آذربایجان گردید خدمات را بوجهی احسن و طریقی مستحسن انجام رسانیده
مراجعت بدار الخلافه کرد و حال چند سال است که بوزارت تجار برقرار است و از جمله وزرای مخصوص
دولت پایدار است تا حال تحریر در نهایت عزت و اعتبار است تا بعد با مشیت قادر مختار
چه باشد **میرزا ابو الحسن خان** مشیر الملک شیرازی ولد ارجمند میرزا محمد علی مشیر الملک سابق است
و باین منصب شایسته و لایق بعد از فوت والدش حسین خان نظام الدوله صاحب اختیار
فارس قوت و علو همت در کار آورد و در خدمت امنای دولت لقب و منصب والد را دریافت
و استدعی و برقرار نمود مساعدتی کامل و بختی بلند شامل احوالش گردید ایام وزارتش
تقریبا بیست سال رسید از بدو حال الی پنج شش سال قبل در کمال خوبی و مردمی با مردم

فارس روزگار گذرانید با وجود تقرب سلطان و تقدیم خدمات فرمانفرمایان و تنقیح
و ترویج محاسبات و معاملات دیوان اکثر اوقات خود را صرف خیرات و مبرات
از تعمیر بقاع و بنیان و تأسیس مساجد و تکایا و کاروانسرا و پل ساخت از خود وظایف و
مقرری یومیه بجهة ارباب استحقاق برقرار کرد و در مرحله تعزیه داری ائمه مسلمین و اطعام
مساکین از ایام عاشورا الی بعد الاربعین ولوعی تمام داشت حلم و بردباری و شرم
حضورش زیاد و از حیز تحریر و قوه تقریر بود در سنوات اواخر کار که اوایل سن ادبار بود
بعد قضاء الله چون بر بهار پر اخزانی و پیری بعد از بر جوانی و بر دولتی رنجی و بر عزتی را
ذلتی مقرر است او را طول مدت عزت که سبب حسادت تمام اهل مملکت است
دیگر رضای خالق را بجهة رضای مخلوق از دست داد و **فضل بن مروان** که از وزرای اواخر دولت
مأمون است معتصم برادر مأمون که منصب ولایت عهد داشت ارادت و اخلاصی مخصوص
داشت هنگامیکه در سفر غزوه روم مأمون وفات یافت چون معتصم ملتزم خدمت برادر
بود فضل بن مروان پس از اطلاع فوری از اهالی بغداد تجدید بیعت معتصم اقدام نمود چنان
امورات ملک را منظم و مضبوط داشت که تا ورود معتصم هیچ خلل و فتوری روی نداد
معتصم در ازاء خدمت وزارت بل مختاریت در تمام مملکت بوی ارزانی فرمود آنهم در
انجام خدمات از خالق و خلایق بجز نام طولی نکشید که بدون ظهور خیانت خلیفه بحبس و قید و

معاوده اش فرمان داد و وقتی از خلیفه جویای سبب این بی عنایتی شدند این عبارت را
گفت عصی الله فی طاعتی فقد سلطنی الله علیه یعنی رضای مرا بر رضای خالق که عبارت از حسن
سلوک با بندگان خدا باشد ترجیح داد خداوند خود مرا بر او مسلط کرد و این مرد بعلت طول
زمان و تقرب سلطان اوقات شبانه روزیش صرف رضای رجال دولت همایون
بود و با اینکه منتوجهات ولایتی بتضعیف رسیده بود و مخارج حکومتی هم اضافه بود در وصول
و ایصال خیالات باقسام مختلفه میکرد و مردم خبیث شریر هر بلوکرا محض اینکه راه دیگری
القا نمایند و آنچه ممکن شود بحیطه وصول رسانند رعایت خانواده های قدیم را بملاحظه
تکمیل دولت رجال و تکمیل رجال فعال از دست داد اجامره و مجهول النسب شدند العمل
هر بلد و محل را بروی کار آورد و معدودی از نوکرهای قدیمی که در عداد خانه شاگردان
و غلام بچگان بودند نظر بقدمت خدمت ترتیب کرد و بجائی رسانید که خود از ترقی شخصی بیزار
کشانید شربت نصیحت ناصحان که طبیبان این مرض بودند ننوشید و جوارش مرتبه دوم تسلیل
بی غرض را نچشید تا آنکه مرض مستحکم و بمرتبه سوم رسید عسر العلاج گردید سبب شرور
رنجش طباع عموم اهل مملکت شد از مروان حمار که آخرین ملوک بنی امیه نابکار است سؤال نمودند
که علی الظاهر باعث زوال دولت پایدار نود ساله جز تقدیر پروردگار چه بود گفت کار
کوچک را بشخص بزرگ محول نمودیم شان خود را اجل و اعظم دیده بانجام رسانید خدمات بزرگ را

بمردم کوچک واگذار کردیم از عهده انجام و اتمامش برنیامد لهذا کارها مختل و امورات
ضایع و مهمل ماند اقوال این مردم بدفعال را وحی منزل دانست و فتنه آن طایفه خائن را
مختار و مطلق العنان گردانید بر عزت و ثروت و املاک اهل مملکت کاسته شد در حالت
عزت و دولت چند نفر مخصوص خیال محض افسرده در سانحه اتفاقیه ابدا افاده از آنها نشد
سبب مزید علت گردید و دیرا کان لم یکن شمردند و با مخالفینش طریق موالفت سپردند
در پانزدهم شهر شعبان گذشته این سال که معتمد الدوله فرهاد میرزا بشوکت و اجلال فرمان
فرمائی مملکت فارس اشتغال داشت حسب الاشاره کارگذاران دیوان همایون سیار
از منصب وزارت معزول گردانید پس از بی احترامی و پنجاه روز حبس نظامی بقبول تعهدی
هشتاد هزار تومان و برخی ما و الف او زیدون بصیغه ترجمان گرفته حقیقت عمل را
معمول و عامل میدانند نه سامع و قایل خلاصه روانه مکه معظمه اش نمودند بعد از فراغ از
مناسک حج بیت الله الحرام بعتبات عالیات بزیارت قبور ائمه انام علیهم السلام
رفت از انجا عازم مشهد رضا علیه آلاف التحیه و الثنا شد دیوانیان رضا نداده بشیراز
مراجعت کرد و در خانه عزت و راحت و آسوده است تا بعد مقدر خداوند چه باشد ذکر علما
اعلام ابا عبدالله سلمان فارسی از اهل کازرون فارس است مذهب مجوس داشته حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه او را از شخص یهودی بمبلغی خرید مسلمان گردید بعضی

عنایت مشمول السلمان منا اهل البیت سرافراز آمد از حضرت باقر علیه السلام روایت است
که جماعتی از صحابه نشسته و ذکر نسب خود مینمودند و بآن افتخار میکردند یکی از آنجماعت گفت
ای سلمان اصل نسب تو چیست گفت انا سلمان بن عبدالله کنت ضالا فهدانی الله
بمحمد و کنت عائلا فاغنانی الله بمحمد و کنت مملوکا فاعتقنی الله بمحمد فهذا حسبی و نسبی از اصحاب
بوده است و از مخلصین آل محمد در هنگامیکه از جانب خلیفه ثانی بحکمرانی مداین اشتغال
داشت بجانب روضه رضوان شتافت عمر شریفش از دویست و پنجاه ۲۵۰ الی
سیصد و پنجاه ۳۵۰ نوشته اند العلم عند الله در مداین مدفون است احمد بن موسی الکاظم علیه السلام
المشهور بشاه چراغ چون خانه زادی خدا را حسب الارث بهره مند بود لاجرم در جوار
خانه خدای آسوده است مزار متبرکه اش بین الجامعین جدید و عتیق واقع است کیفیت
بدو بروز و ظهور مدفن شریفش چنین مذکور و مسطور است که مقرب الدین امیر مسعود
ابن بدر که از قرب پادشاهان اتابکان است بنای عمارتی خواست مزدوران در
حین حفر اساس قبری پیدا نمودند جسدی ظاهر شد بی تفرق اجزاء و تبدد اعضا چون
شخص نائمی در مقیل معتدل الهوی خاتمی در انگشت مبارکش ظاهر شد که از نام نامیش و اسم
سامیش خبر میداد ازدحام عام شد و بلوای تمام صورت ماجرا علی ما جری معروض
اتابک افتاد مرقدی ساخت و عمارتی بنا نهاد و تاشی خاتون والده شاه شیخ ابو اسحق

انجوی

انجوی بقعه عالی ساخت و بانجام سایر ملزوماتش پرداخت ابن مقفع عبدالله فارسی
مترجم کتاب کلیله و دمنه بعربی اگرچه بعضی مذهب و مبدا اعتقاد اوست ولی در
علوم عربیه و ادبیه استاد اوست نوشته اند در عهد هادی خلیفه عباسی کشته گردید
ولی صحیح اینست که در زمان خلافت منصور دوانیقی سنه ۱۴۴ یکصد و چهل چهار از هجرت
کشته شد صفی الدین یحیی از افاضل علماء زمان خود بود و جلال الدین محمد دوانی تحصیل علوم
و کمالات در خدمت وی نموده زیاده از این از حالاتش اطلاع حاصل نشد صدر الدین
محمود اشنی واعظ بود و در علوم عقلی و نقلی استحضار و استبصار کلی داشت و
در شیوه وعظ خود ابن القری بل قریع دهر می انگاشت بر شاخسار منبر
بصفیر و زمزمه مواعظ صفیر بلاغت بکار میبردی در اصول و فروع الهیات و طبیعیات
و طب و علم نسب و تفسیر و احادیث و ادعی داوی در زمان اتابک ابوبکر بن سعد
روی بعالم آخرت نهاد این رباعی مناسب حال خود و اتابک از اوست ای صحبت
تو کنون فراق اولیتر بر درگه تو زرق و نفاق اولیتر چون پرده راستی مخالف کردی
ما پس ازین راه عراق اولیتر عبدالله شیرازی صاحب تاریخ وصاف زبان خامه تحریر
از اوصافش قاصر و سرآمد فضلاء معاصر بود و در علم انشا و تالیف شبه و نظیر نداشت
کتاب افادت انتساب وصاف را آثار خود گذاشت وفاتش در اواخر عهد سلطان

در نحو

ابو سعید خان چنگیز است ابوعلی فارسی حسن ابن احمد ابن عبدالغفار فارسی نحوی از اهل فسا است
مدتها با عضدالدوله دیلمی محشور بوده عالمی کامل است کتاب ایضاح و تکمله از او معروف
مدتی در بغداد نیز بافاده و استفاده مشغول بوده و دیگر از تصنیفات مشار الیه
کتاب تذکره و کتاب مقصور و ممدود و کتاب حجة فی القراآت و مسائل الحلبیات
و کتاب مسائل البغدادیات و کتاب مسائل الشیرازیات و کتاب مسائل المجلسیات
و کتاب مسائل العسکریه و کتاب القصریات و کتاب البصریه از اوست معتزلی
مذهب است وفاتش یکشنبه هفدهم ۱۷ از شهر ربیع الاولی یا اخری باختلاف روایات
سنه سیصد و هفتاد و هفت ۳۷۷ روی نمود اسمعیل فالی مجد الدین علامه جهان و مقتدای
علماء زمان بود قریب چهل سال منصب قاضی القضاتی مملکت فارس اشتغال
میفرمود در سنه ششصد و شصت و شش ۶۶۶ ازین دار فانی بدیار باقی ارتحال نمود
اصیل الدین عبدالله الحسینی دشتکی حضرت سیادت پناهی بمحامد سیر و حسن شیم موصوف
بوفور جلالت و قدم دودمان معروف بود در مرحله دینداری و تقوی از اکثر
علماء و فضلاء امتیاز تمام داشت در زمان سلطان ابو سعید میرزا گورکان
از دار العلم شیراز بدار السلطنه هرات تشریف برده اقامت گزید مدها
و ارشاد و موعظه و نصیحت عباد روزگاری گذرانید در علم انشاء و حدیث و تفسیر

شبیه و نظیر نداشت کتاب افادت اثر مروج الدرر از آن زبده اولاد خیر البشر است
در سنه ۸۸۳ هشتصد و هشتاد و سه بریاض بهشت خرامید عز الدین ابراهیم قیصی که قیصی الحکم
و قیصی العلم بود در فنون علوم وحید روزگار و اعجوبه ادوار بوده معاصر با
اتابک ابوبکر بن سعد است تاریخ وفاتش بدست نیامد فضل الله معجم والد ماجد وصاف است
و او صاحب کتاب معجم در حالات ملوک عجم کفایت است در روز پنجشنبه بیست ۲۲
و دوم ذیقعده سنه ششصد و نود و هشت ۶۹۸ ازین محنت سرای ناپایدار گذشت
فاضل خفری شمس الدین محمد در سلک اعاظم علماء و اتقیاء انتظام داشت همت بر افاده
اکثر علوم میگماشت از جمله تصنیفاتش کتاب منتهی الادراک در هیئت و رساله
ایضا در هیئت و رساله در حل ما یتحل و رساله مشتمل بر چهل حدیث و رساله در
تفسیر سوره فاتحة الکتاب که این دو رساله را در سال نهصد و سی بنام خواجه
حبیب الله نوشته دیگر رساله اثبات واجب و شرح تذکره مسمی بتکمله و حاشیه
بر اوائل شرح تجرید و حاشیه بر اوائل شرح حکمة العین المسمی بسواد العین و رساله
در علم رمل و غیره است و بعهد دولت مروج مذهب پیغمبر حجازی شاه اسمعیل ماضی
بجنات عدن خرامید ابو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف فیروزابادی الملقب بجمال
الدین عالمی فاضل فاضلی کامل بود و صاحب تصنیفات و تالیفات من جمله مهذب است

طهماسب

وتنبیه در علم فقه ولمع وشرح او در اصول فقه ونکت در خلاف وتبصره ومعونه و
تلخیص در جدل مدتها مدرس مدرسه نظامیه بغداد بود وشافعی مذهب است ووفاتش
در جمادی الاولی یا اخری باختلاف روایات در سنه ۴۷۶ چهارصد وهفتاد وشش روی
نمود ابوبکر جمال الدین مصری الاصل که جامع ادبی النفس والدرس وناصب رایتی العقل
والنقل بود در عهد اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بشیراز آمد اورا منصب قاضی القضاتی
دادند عالمی یگانه ومقتدای زمانه خود بود ومادام حیات در شیراز بسر برد تا عازم
عالم آنجهانی گردید ابن مقله علی ابن محمد بن علی بن مقله فارسی فارس میدان فضیلت وکمالات
خط نسخ او واضع است در ایام حیات سه دفعه مسافرت نمود سه خلیفه را وزارت
کرد در خلافت الراضی بالله بواسطه حکمی که بدان رضای راضی نبود ویکی از امرا
نوشته بود مقطوع الید ومحبوس شد در سنه ۳۲۷ سیصد وبیست وهفت از محبس
بعالم آخرت رفت ابوسعید اصطخری حسن بن احمد بن یزید شافعی مذهب است واز اهل اصطخر میباشد
مصنفات مشار الیه در فقه معروفست از انجمله کتاب اقضیه مدتها بقضاوت قم
وسیستان اشتغال داشت ووفاتش در ماه جمادی الاخری یا شعبان باختلاف
روایات در سال ۳۲۸ سیصد وبیست وهشت روی داد احمد بن ابی غسان فالی
المشهور بالفضل والاحسان در سال ۶۹۸ ششصد ونود وهشت در محال فال ازین عالم

فانی

فانی ارتحال نمود قطب الدین علامه محمود شیرازی آن جناب در اکثر علوم شاگرد وبلا
واسطه خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله میباشد در فضل وکمال بدرجه بلند رسید
در مزاج شریفش مزاح غلبه داشت در فضیلتش شرح الاشراق وشرح کلیات
قانون گواه عادل است قاضی عضد ایجی عالمی متبحر وفاضلی بی مانند بود در اثبات این
مدعا کتاب مواقف وشرح مختصر ابن حاجب وفواید غیاثیه سه گواهند در اوایل
سلطنت آل مظفر که مطابق هفتصد ۷۶۰ وشصت است وفاتش روی داد قوام الدین کربالی
از معارف ومشاهیر علما وفضلاست تالیفات چند دارد ودر فضیلتش همین بس که
امیر صدر الدین محمد دشتکی وسایر علماء معاصر در خدمت ایشان حاضر
وتحصیل نموده اند سال وفاتش بدست نیامد قوام الدین عبدالله شیرازی از علما ویگانه
وفضلاء زمانه است معاصر با شاه شجاع آل مظفر است کمال اعتقاد وارادت
باو داشته مقصود خواجه حافظ علیه الرحمه ازین مصرع که غره مشو که گربه عابد
نماز کرد ایشان است ابن درستویه ابو محمد عبدالله بن جعفر النحوی از اهل فسا عالمی فاضل تفسیر
کتاب الجرمی والارشاد در نحو وکتاب هجا وشرح فصیح ورد بر مفضل ضبی ورد
بر خلیل وکتاب هدایه وکتاب مقصور وممدود وکتاب غریب الحدیث وکتاب
معانی الشعر وکتاب الحی والمیت وکتاب توسط بین الاخفش وثعلب در تفسیر قرآن

وکتاب خبر قس بن ساعده وکتاب اعداد وکتاب اخبار نحویین وکتاب رد بر فراء
در معانی در معانی از اوست وفاتش در یوم دوشنبه بیست ونهم ۲۹ شهر صفر سال
سیصد وچهل وهفت ۳۴۷ روی داد ابن شاهویه محمد بن شاهویه فارسی قاضی ملک فارس بود
در سنه سیصد وشصت ودو ۳۶۲ در نیشابور وفاتش روی داد و شافعی مذهب است
ابوالعباس احمد بن عمر بن سریج معروف باز اشهب سالها در شیراز بقضاوت مشغول بود
قریب بچهار صد کتاب تصنیف نمود ودر نظم اشعار عربی ید طولانی داشت شافعی
مذهب است و وفاتش در بیست وپنجم ۲۵ شهر جمادی الاولی یا ربیع الاول باختلاف
روایات در بغداد در سنه سیصد وشش ۳۰۶ روی نمود ابوبکر قاضی احمد بن محمد بن الحسین الارجانی الملقب بناصح
الدین ارجان سابقا حاکم نشین کوهکیلویه بوده حال خراب است ودر بین العوام
بارغون معروف است عالمی فاضل وشاعری کامل بوده سالها بقضاوت
شوشتر وعسکر مکرم اشتغال داشت اشعار عربی آن معروف ومشهور است
وفاتش در شهر ربیع الاول سنه پانصد وچهل وچهار ۵۴۴ در شوشتر روی داد امام الدین
بایزید دانشمندی متبحر بود معاصر با ملا جلال دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام
مینمود در زمان سلطنت یعقوب میرزا آق قویونلو باجل طبیعی درگذشت و در
وطن مالوف مدفون گشت امیر شریف الدین علی از احفاد سید شریف جرجانیست

در زمان

در زمان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه صدر العلما بود وگوی تفوق از امثال واقران
میربود در جنگ چالدران که فیمابین شاه اسمعیل وسلطان سلیم رومی واقع شد
بدرجه شهادت رسید امیر صدر الدین محمد الحسینی دشتکی اختر برج سیادت وگوهر
درج سعادت سرآمد علما وحکماء زمان ومرجع فضلاء جهان بود ورساله تحقیق علم
واثبات واجب وحاشیه شمسیه قدیم وجدید بر مطالع وحاشیه قدیم وجدید بر تجرید
وحاشیه بر شرح مختصر الاصول ابن حاجب ورساله در حل جذر اصم ورساله در علم
فلاحت ورساله در معرفت جواهر وخواص وقیمت آن ورساله در بیان حدوث
قوس وقزح وتعلیقات بر تفسیر فقه شافعی از آنجناب است دقایق ونکات آن
تالیفات بر الواح خاطر علما وفضلا مسطور در سنه نهصد وسه ۹۰۳ از دست ترکمانان
بایندری بدرجه شهادت رسید ودر صدر جنان منزل گزید امیر غیاث الدین منصور دشتکی
ارسطوی دهر وافلاطون عصر بود بوفور علم ودانش سرآمد فضلا واهل بینش رساله
تجرید الکلام کتاب محاکمات میان والد خود صدر الدین محمد وملا جلال الدین محمد
دوانی شرح بر رساله اثبات واجب پدر خود وکتاب تعدیل المیزان در منطق وکتاب
معیار الافکار وکتاب لوامع ومعارج در هیئت وکتاب تجریه در حکمت ورساله
در معرفت قبله وکتاب معالم الشفا وکتاب سفیر در هیئت وحاشیه بر الهیات شفا

وحاشیه بر شرح اشارات و حاشیه بر شرح حکمة العین خلاصه تلخیص و رساله در
رد بر حاشیه شمسیه و تهذیب و انموزج علامه دوانی و رساله رد بر زوراء و مسائل ثلثه
و رساله در تحقیق جهات و رساله مشارق در اثبات واجب و کتاب اخلاق منصوری
و کتاب مقالات العارفین و رساله قانون السلطنه و کتاب ریاض الرضوان و
کتاب اساس در علم هندسه کلا از تصنیفات آنجناب است مدتی صدارت
شاه طهماسب ماضی باو متعلق بود باندک زمانی استعفا فرمود در سنه
نهصد و چهل و هشت ۹۴۰ ازین دار ناپایدار درگذشت **میر سید شریف جرجانی الاصل** است
در سن سی و نه سالگی بشیراز آمد معاصر با شاه شجاع آل مظفر است در مدرسه دار الشفا
بتدریس مشغول بود و پس از ده سال که امیر تیمور بشیراز آمد سید را بسمرقند برد
بعد از وفات امیر تیمور بشیراز مراجعت نمود عالمی بی عدیل و فاضلی بی نظیر بوده است
مصنفات مشارالیه در نهایت اشتهار و بسیار است عمر شریفش ۷۶ هفتاد و شش
سال در سال ۸۱۶ هشتصد و شانزده وفاتش روی داده است **میر فضل الله انجو** از تلامذه
ملا سعد بوده در اواسط عمر از شیراز بملک دکن رفت باندک مدت بواسطه علم
و دانش صدر الممالک سلطان محمود شاه بهمنی پادشاه ممالک دکن گردید نقد و جنس
بجهة خواجه حافظ علیه الرحمه فرستاد و او را بدکن طلبید خواجه قروض خود را ادا نموده

تدارک سفر مختصر فراهم آورده روانه شد چون بلار رسید در آنجا دو نفر از تجار متعهد
لوازمات وی شدند ولی محض ادعا بود چون بجزیره هرموز رسیده در کشتی
سوار شدند هنوز کشتی حرکت نکرده بود که دریا بتلاطم و انقلاب آمد خواجه کمال
وحشت و توهم را پیدا نمود بهمراهان گفت که در جزیره بعضی جزویات ضروریات
باید انجام داد از کشتی بیرون آمد این غزل معروف را دمی با غم بسر بردن
جهان یکسر نمی ارزد گفت و بدکن فرستاد چون تفصیل بمیر فضل الله رسید
معروض سلطان محمود گردانید هزار تنگه طلا که بحساب این زمان سه هزار تومان میشود بجهة
او فرستاد چون سلطان مزبور دار فانی را وداع نمود میر مذکور بوزارت و نیابت
فیروز شاه بهمنی قیام فرمود و ملک نایب لقب یافت تا در سال هشتصد و بیست که
باتفاق فیروز شاه بجنگ دیواری پادشاه کرناتک مشغول بودند از آن مرتضوی
نژاد کمال شجاعت و مردانگی روی داد و قریب بانکه لشکر کفار منهزم گردند یکی از
جماعت هنود که سالها بنوکری سید عزت و اقتدار یافته بود در عین گیر و دار معرکه
زخمی بر سر آن بزرگوار زد و بدرجه شهادتش رسانید **مجد الدین محمد بن یعقوب** فیروزآبادی صاحب
کتاب قاموس عالمی فاضل و نحریری متبحر کامل مرجع انام و مقبول سلاطین عظام
بود در بلاد روم و حجاز و مصر سفرها نمود عاقبت در ملک یمن اقامت گزید در سنه

هشتصد و هفده روانه عالم آخرت گردید هشتاد و هشت سال عمر کرد
میرزا ابو الحسن خان خلف میرزا هادی ابن میرزا جانی ابن میرزا مجد الدین ابن سید علی
خان معروف وشتکی جامع معقول و منقول و دارای فروع و اصول بود و اوایل
حال بمصاهرت حسین علی میرزای فرمانفرما و حکومت بلوک فسا مبتلا بود و اواسط
حال خالی از قیل و قال بفرایض عبادات و حسن معاشات با عامه هو اشات مشغولی
داشت و در این اواخر مجدد بحکومت فسا گرفتار امورات دنیا گردید از تالیفاتش
حواشی متفرقه بر شرح هدایه میبدی و شرح تجرید ملا علی قوشچی و شرح لمعه و قوانین
الاصول و غیره است که هیچیک مدون نگشته در عشر آخر ذی حجه سال [١٢٧٩] هزار و دویست
و هفتاد و نه از این دار فانی بسرای جاودانی انتقال نمود امیر سید جمال الدین عطاء الله دشتکی
برادرزاده سید اصیل الدین سابق الذکر در علم حدیث بی مثل و مانند و در سایر علوم وحید
بی نظیر بود از تالیفات انتخاب کتاب مسمی بروضة الاحباب مشهور و معروف است
وفاتش در دار السلطنه هرات سنه [٩٣٠] نهصد و چهل روی نمود امیر نسیم الدین معروف
بمیرکشاه ولد ارشد سید جمال الدین است در تحصیل علوم و فنون خصوص علم حدیث
یگانه زمانه خود بوده بعد از والد ماجدش طریقه انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم
مقتدون میپیمود تا آنکه این دار فانی را وداع نمود امیر ابو الولی انجو شیرازی سیدی

فاضل و فقیه در تشیع متعصب صدر الممالک شاه عباس ماضی انار الله برهانه بود
تا از این جهان پر ملال ارتحال نمود امیر محمود شوشتانی از سادات عظام شوشتان است
بغایت متشرع و پرهیزکار و فاضلی دین دار بود و در اواخر عهد شاه سلطان محمد صفوی
بروضه رضوان خرامید آقا محمد باقر بهبهانی از فحول علما و قدوه فضلا مجتهدی کامل و
عالمی عامل هادی دین و پیشوای اهل یقین بود در عهد خاقان شهید آقا محمد خان
سنه هزار و [١٢٠٥] دویست و پنج بهشت خرامید ابو محمد یوسف بن حسن سیرافی نحوی
فاضل ابن فاضل در علم نحو و لغت کامل بود کتاب اقناع را که پدرش باتمام نرسانیده
بود که وفات یافت باتمام رسانید چندین کتاب دیگر تصنیف نمود مثل
شرح ابیات اصلاح المنطق و شرح ابیات کتاب سیبویه و شرح ابیات المجاز
ابی عبیده و ابیات معانی الزجاج و شرح ابیات غریب المصنف از قاسم بن
سلام و غیره وفاتش روز [٢٧] بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه [٣٨٥] سیصد و هشتاد
و پنج روی داد پنجاه و پنج سال عمر کرد آقا لطفعلی شیرازی از معاصرین از جمله مشاهیر
فضلا و معارف علما عصر بود با خلاق حمیده و حالات پسندیده متصف صاحب
ذوق سلیم و طبع مستقیم در اشعار فارسی فکار تخلص مینمود در سنه [١٢٦٨] هزار و دویست
و شصت و هشت وفاتش روی داد ابن میثم شیخ مفید الدین بحرانی غواص بحر معارف

و داکثر علوم ماهر و عارف بود شرح نهج البلاغه که بنام خواجه عطاملک جوینی نوشته
مشتمل بر سه جلد است صغیر و کبیر و وسط و کتاب عقاید شیعه که تقریبا چهار
جز است در علو مرتبه او در حکمت و کلام و سایر علوم مذهب اسلام دلیلی تمام است
وقتی فضلای عراق باو نوشته که خیلی محل تعجب است که شما را با این فضل و کمال در
میان اقران و امثال جاه و جلالی هم نیست این اشعار را در جواب نوشته بود

طلبت فنون العلم ابغی بها العلی — فقصّر بی عما سموت به القل

تبین لی ان المحاسن کلها — فروع و ان المال هو الاصل

وفاتش در سال ششصد و نود و نه ۶۹۹ بوده است افضل خان از اهل شیراز مولد او
است مدتی از عمر خود در شیراز بسر رساند بعد ها عازم ملک با فسحت و وسعت
هندوستان گردید در ملک دکن در دار السلطنه بیجاپور رحل اقامت افکند چون
عالم و فاضل و ادیب بود با علی عادل شاه مراوده تمامی بهم رسانید در آن زمان اکثر
وزرا از علما و فضلا برقرار میداشتند باندک مدت بمنصب وزارت رسید پس از
فوت عادل شاه وزارت ابراهیم عادلشاه را متصدی گردید در سال نهصد و
نود از جهت اخلاص خان وکیل السلطنه بتوهم و خیالی چند او را بدرجه شهادت رسانید
مظفر الدین علی انجو فاضلی با کمال شیخ الاسلام و مرجع انام بود در اوایل دولت پادشاه

غازی شاه عباس ماضی وفاتش روی نمود مرشد الدین عبدالله شیرازی در
اواخر سلطنت سلطان حسین بایقرا از شیراز بهرات رفت در مدرسه والده
سلطان مدرس بود و بلوازم افاده میپرداخت تا از عالم فانی بملک جاودانی
شتافت محیی الدین الشبار با علو نسب و سمو فضل و حسب معروف و در فنون
علوم مشهور بود از شاگردان بلا واسطه میر سید شریف جرجانی الاصل است
سال وفاتش بدست نیامد میرزا مخدوم شریفی شیرازی در زمان اسمعیل میرزا صفوی
صدر الممالک بود و مایل بمذهب اهل تسنن از ایران بحجاز و هندوستان
بطریق مسافرت پیمود و از آنجا بعالم بقا رحلت نمود میر حبیب الله شریفی از احفاد میر سید
شریف جرجانی است بعلو شان و قدم دودمان از امثال و اقران آن زمان
امتیاز داشت بمنصب قضاوت شیراز و فصل قضایا همت میگماشت
تا زمانیکه روی بعالم آخرت گذاشت ملا میرزاجان خفری عالمی فاضل و متبحر بود
شاگرد بلا واسطه مولانا جلال الدین محمد دوانی است در حکمت تصانیف متعدد
و بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد و بسبب میل بمذهب اهل سنت و جماعت
در ایران مجال اقامت نیافت بهندوستان رفت سال نهصد و نود و پنج ۹۹۵
در آنجا بعالم آخرت شتافت ملا صدر الدین شیرازی مشهور بملا صدرا

عارج معارج افضال و سالک مسالک کمال در مراتب عقلیه و حکمیه
رتبه اعلی داشت از تصنیفات مشهورش کتاب اسفار و تفسیر الایات
و شواهد ربوبیه و شرح هدایه میبدی و شرح اصول کافی و تفسیر قرآن
است معاصر با شاه عباس ثانی صفوی در سنه ۱۰۶۰ هزار و شصت بعالم جاوید
پیوست ملا محمد باقر لاری از معاصرین بتحصیل فنون صوری و معنوی معروف و
بوفور فضائل نفسانی و کمالات موصوف بود از اهالی گرمسیرات لار قدوه
علماء اخیار است اوقات فرخنده ساعات را بارشاد و هدایت انام و عبادات
و طاعات ملک علام میگذرانید تا در سال ۱۲۸۹ هزار و دویست و هشتاد و نه دار
فانی را وداع نمود آقا حسین ابرجی از معاصرین فاضلی گرانمایه و عالمی بلندپایه
بغایت متقی و پرهیزکار و حلیم و بردبار بود اصل آنجناب از قریه دشتک
ابرج است سالها در نجف اشرف و مشهد حایر مجاور بود در تحصیل علوم دینیه
و معارف یقینیه ساعی و اجتهاد نمود بعد از چندی مراجعت بشیراز
فرمود مناهج شریعت غراء و معارج ملت بیضا هادی انام و
مقتدای خاص و عام بود تا آنکه در سال ۱۲۷۳ هزار و دویست و هفتاد و سه برحمت
الهی واصل و متواصل گردید بیضاوی قاضی القضاة ابو سعید عبدالله بن عمر ناصر الدین بیضاوی

سرآمد فضلاء دهر و علماء عصر بود معاصر با ارغون خان بن هلاکو خان است آباء و
اجدادش در سلک علماء معروف مسلک قاضی را تالیفات و تصنیفات
مفیده و پسندیده مانند تفسیر قرآن و غایة القصوی و نظام التواریخ و شرح
مصابیح و مصباح و منهاج و طوالع و مطالع و غیره بسیار است انتقالش
از این عالم در سنه ۶۸۵ ششصد و هشتاد و پنج و بروایتی ۷۱۰ هفتصد و ده و کسری و بقولی
ششصد و نود و دو هجری روی نمود ۶۹۲ تقی الدین محمد شیرازی از سادات نسابه
شیراز فاضلی دانشمند و کاملی ارجمند بود در معقولات و حکمیات ترقیات
نمود در اواخر عهد شاه سلطان محمد خدابنده صفوی ره سپر عالم آخرت گردید
رکن الدین ابو محمد فالی یکی از فضلای جهان و اعلم علمای آن زمان بود در علم فقه و دین بزرگی
و مرتبه رسیده بود که مزیدی بر آن متصور نبود در سال ششصد و هشتاد از هجرت
سوغونجاق نوین حاکم فارس در باب قضاء ممالک فارس مصلحتی اندیشیده بدین
سبب محفلی مزدحم و جمعیتی خاص از خواص قضاة و سادات و علماء و مشایخ
مجتمع و منطبق فرمود اجتماع آراء براین قرار گرفت که تمشیت امور قضا بطریق مشارکت
فیمابین دو امام مقتدا قاضی بیضاوی ناصر الملة و رکن الملة ابو محمد یحیی باشد
اما تقدم علی الاطلاق رکن الملة را بود و سال ارتحالش الی حال بدست نیامده است

ملا محمد باقر لاری از معاصرین عالمی بزرگوار و فاضلی نامبردار بود و اگرچه در دفتر
شعرا نامش و اشعار آبدارش مرقوم است ولی آن مرحوم بطور تحقیق و انصاف
ذو العلوم بود و طلیق اللسان و خوش محاوره و در نهایت فصاحت و بلاغت
مطالب را بیان مینمود جامع مقام در این دنیای دنی هیچ چیز را شرط بسیج
ندیدم وقتی از اوقات قریب بچهل روز در قصبهٔ لار توقف اتفاق افتاد آن آخوند
مرحوم در حیات بود با آن علم و فضل و دانش در کمال تنگدستی و پریشان
احوالی بسر میبرد چنانچه قادر بر تحصیل مرکب سواری نبود راجلا با عصا و قبا بمجلس
نصیر خان بیگلربیگی لارستان وارد میشد و سایر ارباب عمایم آنجا که شهد الله
در جرگهٔ وحوش و بهایم بودند در نهایت فراغت و غنا و ثروت میگذرانیدند
وفاتش در سال میانه پنجاه و شصت علاوه [۱۲۶۰] بر هزار و دویست روی داد
جلال الدین محمد دوانی نسبتش بمحمد بن ابی بکر میرسد در علوم معقول و منقول
و فروع و اصول بر اکثر فضلا و علماء فحول مزیت داشت از جملهٔ تصانیفش
رسالهٔ زوراء و حاشیهٔ قدیم بر شرح تجرید و رسالهٔ جدید در اثبات واجب و
شرح هیاکل و حاشیهٔ قدیم و حاشیهٔ جدید بر شرح مطالع و رسالهٔ انموذج
العلوم و کتاب اخلاق جلالی و حاشیهٔ شمسیه و رسالهٔ در عداله و رسالهٔ در تحقیق

معنی جبر و اختیار و رسالهٔ خواص حروف و رسالهٔ در شرح غزل حافظ در همه
دیر مغان نیست چو من شیدائی ایضا رسالهٔ در شرح غزل دیگر حافظ پیر ما
گفت خطا بر قلم صنع نرفت و رسالهٔ در دیوان مظالم و رسالهٔ موسوم بصبح
وصله و رسالهٔ در تفسیر سورهٔ قل یا ایها الکافرون و اخلاص رسالهٔ در حل جذر اصم
و رسالهٔ در خلق اعمال و حاشیه بر حکمة العین و رسالهٔ در تعریف علم کلام
و حاشیهٔ اجد که تا مبحث وجود ذهنی رسیده و حاشیه بر اوائل شرح
عضدی و حاشیهٔ انوار شافعیه و حاشیهٔ تهذیب منطق تا آخر مبحث موجهات
و شرح اربعین و شرح نصیریه و رسالهٔ قلمیه و رسالهٔ تهلیله در شرح کلمهٔ توحید و
حاشیه بر شرح اوائل کتاب محاکمات است و غیره عمرش از هفتاد سال
متجاوز قریب شصت سال خلایق از شعشعهٔ ضمیرش انوار کمالات اقتباس
مینمودند در اوائل سنه نهصد و هفت [۹۰۷] ازین دار پر ملال ارتحال نمود
حاجی محمد حسن شیرازی از معاصرین علامهٔ دوران و مجتهد زمان فاضلی
بی نظیر بود و در تدریس و مواعظ خوش تقریر از تالیفاتش کتاب ریاض
الشهاده در مصائب اهل بیت و کتاب ارشاد و کتاب فواید و کتاب
تنقیح المقاصد معروف است در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار طاب ثراه

و رسالهٔ نور الهدایه که در آن جا
خبر میدهد از اعتقادات خود را
رجوع از سنت و جماعت
بطریقهٔ اثنی عشری و در این باب اعز
نسبتها و سید سند العلم عند الله
قد ترتب بین الخصمین تم و علی
ومن الشیخ العقل المستحق الاموی
انا لا اعرف مولی غیر حیدر الغری
وما بعد غیره و مخدوم المختفی

در سنه ۱۲۴۰ هزار و دویست و چهل از این دار پر محن بجنات عدن پیوست
مشهدی محمد کازرونی از معاصرین از اکابر علماء آن بلد عالمی بزرگوار و فاضلی
عالیمقدار متقی و پرهیزکار و درویش نهاد بود اکثر اوقات گوشه فراغت و انزوا
اختیار مینمود در ماکول و ملبوس هیچ قدر تکلف نمینمود ایام حیات را در کازرون
گذرانید بهیچ سمت مسافرت نکرد و ظاهرا در هنگام جوانی بمشهد حضرت
رضا علیه آلاف التحیة والثنا مشرف شده بود در سال ۱۲۶۲ هزار و دویست و شصت
و دو از این عالم فانی بعالم جاودانی سفر نمود آقا آخوند ملا محمد کاظم بهبهانی از معاصرین از
ازکیای علماء اعلام و اتقیای فضلاء کرام بود در تحلی بفنون فضل و کمال معروف
ایام حیات را در بهبهان بافاده علوم و امورات شرعیه اهالی کوهکیلویه بسر برده
در سال یکهزار و ۱۲۵۷ دویست و پنجاه و هفت روی بسرای جاوید آورد و صاحب
تالیف و تصنیف است من جمله شرح بر معارج در اصول فقه که از محقق اول است
آقا آخوند ملا محمد تقی از معاصرین خراسانی الاصل شیرازی موطنا و مدفنا جامع اصناف
علوم محسوس و معقول و حاوی انواع مسائل فروع و اصول بوده همواره
خاطر مستوده مآثر را بر نشر علوم دینیه و معارف یقینیه میگماشت گاهی بفصل
امور شرعیه پرداخته و مهمات فرق انام را بکفایت مقرون میساخت از جمله مصنفاتش

حاشیه بر شرح لمعه و حاشیه بر معالم و تعلیقات متفرقه در حکمت است تا در سال
هزار و دویست ۱۲۶۳ و شصت و سه مخفوف برحمت حی لایموت درگذشت حاجی میرزا
ابراهیم از معاصرین فسائی از سادات دشتکی سیدی جلیل و فاضلی نبیل بود
در زهد و تقوی درجه قصوی داشت و در علم و کمال مرتبه علیا سلمان عصر بود و ابوذر
دهر در سنه هزار و ۱۲۵۴ دویست و پنجاه و چهار یا پنج از این دار پرملال بدار القرار جنان
و بهشت جاویدان خرامید حاجی اکبر نواب شیرازی از معاصرین قدوه ارباب
کمال بود و خلاصه اصحاب حال در علوم عربیه و ادبیه ممتاز از تالیفات و تصنیفاتش
کتاب نور الهدایه و شرح سی فصل و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و سفینة النجات
و غیره معروف است در اشعار فارسی بسمل تخلص مینمود در ۱۲۶۳ سنه هزار و دویست و
شصت و سه از این خاکدان فانی بگلستان جاودانی شتافت در تمادی ایام که
نهایت عزت و اعتبار خدمت فرمان فرمایان و وزراء عالیمقدار داشت
بوساطت مظلومی یا شفاعت مقصری همت نمیگماشت ولی از شکایات و سعایت
ولایت بصلات اصلا اقدام نمینمود بجبر و کسر امورات دنیوی خود مشغولی داشت
حاجی محمد جعفر از معاصرین آباده مرجع فضلاء آفاق و مجتهد علی الاطلاق بود و صیت
فضیلتش بفلک رسید و آوازه جلالتش بملک شنید فاضلی بود دین دار و

عالمی پرهیزکار سالها در دار السلطنه اصفهان توطن فرموده و اهالی آن دیار و طلاب
سایر بلاد و امصار از افادات کثیر البرکاتش مستفید و بهره‌مند میگردیدند تا
در سال هزار و دویست و هشتاد و یک بجانب ریاض رضوان رو نهاد از جمله تصنیفاتش
بحر الاصول در اصول و در فقه رسائل متعدده دارد آقا خوند ملا محمد علی محلاتی الاصل
شیرازی موطنا و مدفنا از علماء اعلام معاصر بود بدقت طبع و حدت فهم گوی
سبقت از همگنان میربود و همواره در دار العلم شیراز بافاده علوم دینی و معارف
یقینی اشتغال میفرمود نیک فطرت و خوش سریرت بود و از جمله مصنفات
او شرح بر شرح کبیر حاشیه بر حجیت مظنه و استصحاب مرحوم شیخ مرتضی و رسائل
فارسی مشتمل بر اصول عقاید رساله در طهارت رساله در صلوة و غیره است
سال وفاتش در سنه ۱۲۸۴ هزار و دویست و هشتاد و چهار بجنات عدن انتقال نمود
همام الدین کربالی از معارف علما و فضلاء زمان خود است تحصیل ملا جلال الدین دوانی
مدتها در مدرس ایشان شاهدی عادل است بر کمال و دانش و تبحر ایشان از
جمله تصنیفاتش حاشیه ایست بر طوالع معاصر با سلاطین آق قوینلو ترکمان
بوده است حاجی سید جواد شیرازی عالمی بی عدیل و فاضلی بی بدیل است سالها
در دار الامان کرمان محفل رفیعش میقات افاضل و مجلس شریفش بازار عرض

الفاضل

بضاعات فضائل هادی دین و مقتدای ارباب یقین بود تا در سال
بعالم آخرت شتافت حاجی میرزا محمد حسن
از معاصرین شیرازی از اجله علما و زبده فضلا سیدی جلیل القدر و عظیم الشأن است
در نهایت دینداری و غایت پرهیزکاری در نجف اشرف و مشهد حائر
بهدایت و ارشاد زوار و مجاورا اوقات شریف میگذرانند ذات ملکی صفاتش
از آلام و اسقام محفوظ باد بمحمد و آله الامجاد حاجی ملا عبد الصاحب دوانی از معاصرین
فاضلی جلیل و عالمی نبیل است دوان جائیست از محال کازرون مولد جلال
الدین محمد دوانیست از جمله مصنفاتش میزان الصواب فی طریقة المحدثین و رسائل
قرونیه و رساله خلاصه حاجی مرحوم در سال ۱۲۸۱ هزار و دویست و هشتاد و یک
ازین سرای فانی رحلت نمود حاجی شیخ مهدی مازندرانی الاصل شیرازی
المدفن از ازکیاء علماء اعلام و اتقیاء مشایخ کرام بود و در زمان خود بعلو فطرت
و جودت طبع از امثال و اقران امتیاز داشت تألیفات چند دارد من جمله
شرح نتایج و تعلیقات بر اصول و کتاب متاجر در غره شوال سال ۱۲۹۳ هزار و دویست و
نود و سه برحمت ایزدی پیوست حکیم فتح الله شیرازی اعلم علماء و افضل فضلاء
معاصر خود بود و اواخر ایام حیات رخت بممالک هندوستان کشید بمصاحبت

و مساوات اکبر شاه هندی در عزت و دولت گذرانید تا در سال نهصد و نود و هفت (۹۹۷) باتفاق پادشاه مزبور بسیر و سیاحت کشمیر رفته بودند مریض شده در آنجا وفات یافت حکیم عین الملک شیرازی حکیمی فاضل و طبیبی حاذق بود از شیراز بهندوستان رفت در خدمت اکبر شاه پادشاه هندوستان حکیم باشی گردید ایام حیات را در آن ملک بسر رسانید حکیم نصر الدین حکیمی فاضل و طبیبی کامل بود حکیم باشی سلطان علاء الدین حسن کاکوی بهمنی بود از شیراز بملک دکن رفت پس از چندی توقف در خدمت سلطان دکن ایام حیات را بسر رسانید در همانجا مدفون شد تا سال هفتصد و پنجاه و نه (۷۵۹) در قید حیات بوده است

میرزا ابراهیم بن مولی صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی عالم فاضل متکلم فقیه جلیل نبیل متدین در اکثر علوم جامع خصوص عقلیات و ریاضیات در تصوف و حکمت برخلاف طریقه والد بود وفاتش در عشر سبعین بعد الف معاصر با شاه عباس ثانی بوده از تألیفاتش حاشیه بر شرح لمعه و کتاب تفسیر عروة الوثقی است حکیم محمود شیرازی

خطیب ابو الفضل کازرونی سالها

در وطن مألوف و شیراز بتدریس و تعلیم اشتغال داشت در علوم حقیقی عقلی شاگرد ملا جلال الدین دوانی بود و بعد برحسب خواهش سلاطین گجرات عازم هندوستان گردید بقیه ایام حیات را در آنجا گذرانید در مائه عاشره عازم عالم آخرت گردید خواجه شاه حسن بقال با علو نسب و سمو فضل و حسب معروف و در فنون علوم مشهور بود از شاگردان بلاواسطه میر سید شریف جرجانی سال   بعالم آخرت رفت سید میر محمد بن موسی الکاظم علیه السلام از اخیار و ابرار اهل بیت اطهار است آنچه مورخین مرقوم نموده اند هزار بنده بعرق جبین و کد یمین تحصیل فرموده و در راه خدا آزاد ساخت در زمان خلفاء بنی عباس از واهمه و هراس بشیراز تشریف آورده در این ملک باجداد طاهرین ملحق گردید محل مدفن و بقعه متبرکه اش در شیراز مشهور و زیارتگاه نزدیک و دور است سیبویه عمر بن عثمان النحوی الفارسی اعلم علماء عصر و افضل فضلاء دهر بوده پیشوا و مقتدای نحویین است تولدش در بیضا روی نموده چندی در بصره و بغداد بود بعد بشیراز آمد سی و دو سال و بزعم برخی از چهل سال متجاوز عمر نمود در سال وفاتش نیز اختلاف است سال صد و شصت و یک (۱۶۱) یا هشتاد و هشت (۸۸) یا نود و چهار (۹۴) باختلاف نوشته اند

سیرافی حسن بن عبد الله سیرافی که در علم لغت و نحو و فقه ماهر بود سالها
نیابت قاضی بغداد را نمود شرح کتاب سیبویه و کتاب الفات الوصل والقطع
و کتاب اخبار النحویین والبصریین و کتاب وقف و ابتدا و کتاب صنعة الشعر
والبلاغة و شرح مقصوره ابن درید از اوست معتزلی مذهب است پدرش
مجوس بود خود اسلام اختیار نمود وفاتش دوشنبه دوم شهر رجب
سنه سیصد و شصت و هشت در بغداد روی داد سید هاشم بحرانی
که از قریه توبل است سیدی جلیل و فاضلی نبیل مصنفات آن مرحوم تقریبا
سی جلد است از انجمله تفسیر قرآن شش جلد اسم آن جواهر البحرین است غایة
المرام که معروف است معالم الزلفی کشکول اللؤلؤ النضید در مقتل خامس آل عبا علیه
الآف التحیة والثنا است خلاصه عمر شریف آن سید منیف از پنجاه متجاوز است
وفاتش در سنه هزار و یکصد و پنجاه و هفت ۱۱۵۷ روی نموده است علی بن عیسی بن
فرج معروف به ربعی از اهل شیراز مدت بیست سال در خدمت ابو علی فارسی تحصیل
نموده بعد به بغداد رفت در نزد سیرافی استفاده نمود روزی در کنار دجله
بغداد و تفرج میکرد سید مرتضی و سید رضی را دید که با عثمان بن جنی در
زورقی نشسته اند در دجله بتفرج مشغولند این عبارت را با ایشان گفت من اعجب

احوال الشریفین

احوال الشریفین ان یکون عثمان جالسا معهما و مشی علی علی الشط بعیدا منهما علامه
از فحول نحویین صاحب تالیف و تصنیف است در سال چهارصد و بیست
وفاتش روی داد سعد الدین و اسعد والد و ولد جلال الدین میباشند جلال الدین مذکور در
اوائل حال در خدمت والد بزرگوار بتحصیل علوم اشتغال داشت و سعد
الدین ولدش از والد بزرگوار کسب فضائل نمود تاریخ وفات هیچیک
بنظر نرسیده اگر بعد دیده شود سید محمد کازرونی در اکثر علوم با
اطلاع بود خصوص در ریاضی و هندسه که سر آمد فضلاء آن زمان بود از
وطن مالوف عزیمت هندوستان نمود در مملکت دکن بتوسط میر فضل الله
انجو که اعلم علما و مقتدای وزرا بود بخدمت فیروز شاه بهمنی قیام نمود منجم باشی
گردید در سال هشتصد و ده حسب الامر باتفاق حکیم حسن نام گیلانی در بالا
گهات دولت آباد به بستن رصد مشغول شدند در این هنگام فیروز شاه را
مشاغل مهمه در پیش آمد و حکیم حسن نیز وفات یافت رصد با تمام نرسید سال
فوتش بدست نیامد سید علی خان وشتکی اعلم علماء جهان و افضل فضلاء
دوران اورع عباد عصر و ازهد زهاد دهر بود تصنیفات افادت آیاتش در
اکناف و اقطار مشهور و معروف من جمله شرح صحیفه سجادیه و طراز اللغة شرح

ثلاثه بر صمدیه نحو سلالة العصر سلوة الغریب کلم الطیب انوار ربیع مشهور و معروف
والده ماجده اش همشیره شاه صفی صفوی هم سیادت در نسب هم
شهریاری در حسب در سنه هزار و یکصد و هجده هجری از این دار سریع الزوال
انتقال فرمود سید معصوم دشتکی رافع رایات مذهب اثنا عشری و خالع
صفات ذمیمه بشری بود جامع علوم دینی و مرجع علماء مذاهب اربعه سالها
مجاور مکه معظمه زادها الله شرفاً بود از تالیفاتش کتاب اصلاح الفریقین است
که در مکه معظمه تالیف فرموده از شیراز که بمکه معظمه رفت تا آخر حیات در آنجا
ساکن گردید با املاک خود را که در مکه و طایف داشت از بیوتات و دکاکین و
بساتین وقف نمود تاکنون که سال هزار و دویست و نود و چهار است
بوقف باقی و مستاجر غلات را متولی شرعی که حال حاجی میرزا حسن
خلف میرزا حسن ابن مجد الدین محمد ابن سید علی خان ابن نظام ابن احمد بن سید
معصوم است میرساند سال تاریخ وفاتش را هنوز بدست نیاورده‌ام
سید نظام الدین احمد ولد سید میر محمد معصوم مجتهدی فاضل و عالمی کامل بوده
سلطان الحکما و سید العلما لقب داشته صاحب تصنیف و تالیف من جمله
سه رساله کبیر و وسط و صغیر در اثبات واجب وفاتش در سال هزار و یازده

هجری روی داده مرحوم سید در خدمت والدش سالها ساکن مکه
بود سید علیخان ولدش در آنجا تولد یافت از مکه با پدر بحیدرآباد دکن سفر
کرد صبیه عبدالله قطب شاه را بعقد خویش درآورد و در آنجا ساکن گردید تا آنکه
قطب شاه بعالم بقا ارتحال نمود چون اولاد ذکوری نداشت اعاظم حیدرآباد
بسلطنت سید سلطان داماد دیگر قطب شاه اتفاق نمودند لهذا سید مجدداً
بشیراز مراجعت نمود سید حسن طباطبائی کازرونی سیدی جلیل القدر صاحب
علم و عمل در کازرون بافاده اشتغال مینمود از جمله تالیفاتش حاشیه بر
شرح لمعات که در سال هزار و صد و دوازده ۱۱۱۲ نوشته است در زمان سلطنت
نادرشاه افشار از این دار بی قرار ارتحال نمود سید جعفر دارابی از معاصرین
قدوة علما و زبده فضلا سیدی سند فاضلی متبحر مفسری بی نظیر و محدثی
خوش تقریر بود در اکثر مسائل فقهیه اجتهادش مخالف جمهور کتاب بزوغ [illegible]
در این باب از آن جناب مشهور است در ترویج مذهب اثنا عشری و تشیید مبانی
طریقه جعفری و شریعت پروری از علماء معاصرین تفوق و برتری داشت
اوقات فرخنده ساعات بهدایت کافه مسلمین و مسلمات مصروف میداشت
کتاب تحفة الملوک و شرق و غرب و سایر تالیفات و تصنیفات آن مصدر کمالات

معروف و مشهور است در سنه هزار و دویست و شصت و هفت ۱۲۶۷ در بروجرد
بجوار ساکنان ملأ اعلی شتافت سید محمد تقی حسنی از علما معاصر از اهل بلوک
خشت و کمارج سیدی سند و عالمی فاضل و معتمد بود در حسن عبادت و تقوی
و سلامت نفس و قناعت بی‌مثل و مانند ایام عمر شریف را در هدایت و ارشاد و
اجرا احکام شرعیات اهالی آن بلاد گذرانید از جمله تالیفات و تصنیفاتش شرح
بر مختصر النافع مشتمل بر شش جلد و شرحی بر زبده شیخ بهاء الدین عاملی و وفاتش
در سال هزار و دویست و چهل و نه ۱۲۴۹ روی داد و سید محمد صالح بهبهانی از معاصرین
زهره از فلک سیادت و زهری از شجره طیبه ولایت جامع مکارم اخلاق
و در مذهب اثنا عشری مجتهدی علی الاطلاق است از سادات عالیه درجات
کوهگیلویه و ساکن قصبه بهبهان است تا حال تحریر در قید حیات است بافاده
علوم و ارشاد و هدایت اهالی آن سامان اشتغال دارد اللهم احفظه سید
ماجد بن هاشم بن علی الحسینی البحرانی سیدی ادیب و شاعر و محققی مدقق
ماهر از مصنفاتش سلاسل الحدید و رساله یوسفیه و رساله در مقدمه واجب است
وفاتش در شیراز سال هزار و بیست و هشت ۱۰۲۸ روی داد و در جوار شاه چراغ مدفون گشت
سید ابو محمد بن حسین بن حسن غریفی بحرانی صاحب کتاب الغنیه در سنه هزار

و پنجاه و یک وفاتش روی نمود سید اسمعیل بهبهانی از معاصرین فاضلی نبیل
و عالمی جلیل و در فنون معقول و منقول معروف بتکمیل در فقه و اصول بی
نظیر و عدیل و سالها ساکن عتبات عالیات بود ایام حیات و اوقات
فرخنده ساعات را مصروف بافادات کثیر البرکات و طاعات و عبادات
میگذرانید تا در چند سال قبل از این بدار الخلافه طهران تشریف آورد و تا حال تحریر در
آنجا تشریف دارند اللهم احفظه شمس الدین محمد بن سید شریف بدقت طبع و
حدت فهم گوی مسابقت از حکما و فقهای معاصر خود در ربود و همواره در
شیراز بافاده علوم دینی و معارف یقینی مشغول بود از جمله تصنیفاتش
شرح هدایه حکمت و شرح ارشاد نحو و شرح فوائد غیاثیه و دو رساله غره و
دره و غیره است در سنه هشتصد و سی و هشت ۸۳۸ بجنات عدن انتقال
نمود شاه فتح الله انجو سیدی صحیح النسب و فاضلی با علم و ادب بود
در شیراز که وطن مالوف آنجناب است بافادت و عبادت میگذرانید چون
در آن اوقات مذهب شیعه اثنی عشری در بلده بیجاپور دکن شایع بود بجهة
ارشاد و هدایت اهالی آن ولایت مسافرت نمود در آنجا توطن اختیار کرد
تا سال نهصد و هشتاد و هشت هجری در حیات بوده است شیخ حسین بن شیخ محمد

ابن احمد الله ابی آل عصفور بحرانی عالمی فاضل و فقیهی کامل بود مصنفات آنجناب زیاد است
ازانجمله دوازده جلد شرح بر مفاتیح مرحوم ملا محسن فیض است اسم آن کتاب
انوار اللوامع میباشد و دیگر رد و اشح سماویه است در فقه که تقریباً پانصد
هزار بیت است و دیگر کتاب فوادح حسینیه است در مقتل امام مظلوم شهید
و دیگر کتاب کشکول و دیگر رساله ایست در علم اصول وفات آن مرحوم در سنه ۱۲۰۰
هزار و دویست واندر روی داده است رحمة الله علیه شهاب الدین توده پشتی امامی
علام و فهام در آن زمان مقتدای خاص و عام بوده و وفاتش در زمان ابوبکر بن سعد
زنگی روی نمود شرف الدین علی نگهی در سلک علماء کرام و فضلاء عظام انتظام داشته
در مدرس قوام الدین کربالی و محیی الدین تحصیل نموده بود و همواره بموعظه و
نصیحت خلایق میپرداخت و در تحریر احکام و فتاوی کمال امانت و دیانت خرج
میساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه
تیسیر شافعیه از جمله مصنفات اوست و وفاتش در سال نهصد و هفت ۹۰۷ از هجرت
روی داد شاه حسن انجو از سادات عالیدرجات واجب الاحترام والاعزاز
دار العلم شیراز است تحصیل علوم در وطن معلوم نموده در اواسط ایام حیات
بملک هندوستان شتافت در ملک گجرات ساکن گردید تا در سال نهصد و ۹۲۸

بیست و هشت هجری که شاه طاهر قمی در بلده احمد نگر چنانکه در کتب تواریخ
هندوستان ثبت و ضبط است برهان نظام شاه را بمذهب شیعه اثنا عشری
مایل نمود بجهة تعلیم و تعلم مسائل و احکام شرعیه و ترویج مذهب اثنا عشریه در
آنجا وجهی معتد بجهة تدارک سفر شاه حسن انجو از احمد نگر بگجرات فرستاده جناب
سیادت مآب را باحمد نگر آوردند مقتدای انام و مرجع خاص و عام بود
تا زمانیکه ایندار فانی را در همان بلده وداع نمود شاه ابوالقاسم انجو از اکابر سادات صحیح النسب
و اعاظم اشراف بافضل و علم و ادب دار العلم شیراز است در اواسط عمر
بسمت ممالک دکن مسافرت نمود در بلده بیجاپور که دار السلطنه عادلشاهیه
بود توطن اختیار فرمود علی عادلشاه بواسطه کمال ارادت و حسن اعتقاد
نهایت عزت و احترام در باره آنجناب مرعی میداشت جناب سید نیز لیلاً
و نهاراً در ترویج مذهب اثنا عشری و هدایت و تعلیم مسائل شرعیه اهالی بیجاپور همت
میگماشت تا سال نهصد و نود ۹۹۰ در آن بلده در قید حیات بوده اند شیخ حسن بن شیخ
حسین آل عصفور بوشهری بحرانی بعلو نسب و سمو فضل و حسب مشهور والد
ماجدش شیخ حسین سابق الذکر است مرتبه ابهت و جلالتش رفیع عرصه
فضائل و کمالاتش وسیع در علوم معقول و منقول افضل فضلاء و اعلم علماء

عصر خود بود و حالات حمیده و صفات پسندیده‌اش بی‌حد و حصر از امراض نزنه
دنیا دور و از اغراض فاسده اهلش مهجور قائم اللیل صائم النهار و دائم الذکر بود
از جمله تالیفات و تصنیفاتش   در بدو عمر در بندر بوشهر ساکن
گردید تا در سال هزار و دویست و شصت و سه [۱۲۶۳] بدار جنان خرامید شیخ عبدالنبی
شیرازی موطنا و مدفنا از جمله علماء متاخر و در اکثر علوم عارف و ماهر شیخی
بزرگوار و عالمی متقی و پرهیزکار بوده و متحلی باخلاق فاضله و آداب کامله قصب
السبق از اقران خود ربوده از جمله تالیفات و تصنیفاتش شرح بر تبصرة المتعلمین
علامه و شرح بر ارشاد الاذهان علامه و رساله در الایمان و حاشیه بر رسائل
آقا جمال خونساریست تا در سال هزار و دویست و نود و یک [۱۲۹۱] بجانب بهشت یکصد و
جاوید خرامید در مقبره معروف در ب سلم شیراز مدفون است شیخ
یوسف اصم بحرانی ابن احمد ابن ابراهیم الدرازی قدوه اشراف علماء عرب
و جامع اصناف فضل و ادب از جمله مصنفاتش حدائق و لؤلؤ و کشکول و غیره
است سالها در شیراز بافاده و استفاده اشتغال داشته در اکثر
بلاد ایران سیاحت نموده مدتی در فسا و اصطهبانات ساکن بوده در سنه
هزار و صد و هشتاد و شش [۱۱۸۶] وفاتش در کربلای معلی روی نمود شیخ جمال الدین یا

شهاب الدین

شهاب الدین یا فخر الدین احمد بن عبدالله بن محمد المتوج البحرانی فقیه نبیه عالم فاضل جلیل مشهور بابن المتوج
از تلامذه شیخ فخر الدین علی میباشد از تصنیفاتش رساله در آیات ناسخه و
منسوخه و کتاب در تفسیر قرآن و کتاب منهاج الهدایه و کتاب کفایة الطالبین
و کتاب نهایه فی خمسمائه آیه و کتاب الوسیله است تاریخ وفاتش بدست
نیامد شیخ کمال الدین ابو جعفر احمد بن علی بن سعید بحرانی متکلمی جلیل و عالمی نبیل معاصر
با خواجه نصیر بوده ولی قبل از خواجه وفات یافته از جمله مؤلفاتش رساله فی مسئلة
العالم است شیخ احمد بن یوسف البحرانی عالم فاضل محقق کتاب ریاض الدلائل
و حیاض المسائل در فقه و رساله مشکوة المضیئه در منطق و رساله رموز المنخفیه در مسائل
منطقیه از اوست وفاتش در یکهزار و یکصد و دو بوده [۱۱۰۲] شیخ جعفر بن کمال الدین
بحرانی متوطن در حیدرآباد هند وفاتش در سنه [۱۰۸۸] هزار و هشتاد و هشت بوده
شیخ علی بن سلیمان بن حسن قدمی بحرانی از تصنیفاتش رساله در جواز تقلید
و حاشیه بر مختصر النافع و بعضی حواشی بر تهذیب وفاتش در سنه [۱۱۵۳] هزار
و صد و پنجاه و سه بوده است شیخ سلیمان بن علی بن ابی ضبعه از تالیفاتش رساله
در تحلیل تنباکو و قهوه و رساله در علم   وفاتش در سال [۱۱۵۱] هزار و صد و
پنجاه و یک بوده است شیخ سلیمان بن صالح بن جعفر وفاتش در سنه [۱۰۸۵] هزار و هشتاد و

وپنج رویداده است شیخ احمد بن ابراهیم ولد شیخ یوسف اصم ازجمله مصنفاتش
رساله درحیات اموات بعد موت ورساله درجوهر وعرض ورساله درجزء لایتجزی
ورساله دراوزان ورساله درشرح عبارت لمعه وکتاب جواهر البحرین وکتاب
صحیفة العلویه وتحفة المرتضویه وغیره میباشد درسنه هزار وصد وسی ویک ۱۱۳۱
رحلت نموده است شیخ احمد بن شیخ محمد مقابی وفاتش درسال هزار وصد و
پنجاه ودو بوده است ۱۱۵۲ شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی البحرانی از تالیفاتش ازهار الریاض
ودیوان اشعار عربی وفاتش درسال هزار وصد وبیست ویک ۱۱۲۱ روی نموده است
شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی از تالیفاتش اربعین الحدیث فی الامامة
علی طرق العامه وکتاب ازهار الریاض وکتاب فوائد النجفیه وکتاب عشرة کاملة
وکتاب شفاء حکمة النظریه ورساله درطهارت ونماز ومناسک حج ورساله درمنطق
وشرح بر مفتاح الفلاح وغیره است وفاتش درسنه هزار وصد وسی وشش ۱۱۳۶
بوده است شیخ احمد بن صالح درازی بحرانی از مصنفاتش کتاب مطلب الاحمدی
ورساله دراستخاره میباشد وفاتش درجهرم سال هزار وصد وبیست وچهار ۱۱۲۴
روی نمود شیخ علی بن جعفر القدمی البحرانی درسال هزار وصد وسی ویک ۱۱۳۱ وفاتش
روی داد شیخ محمد بن یوسف البلادی وفاتش درسنه هزار وصد وسی وپنج ۱۱۳۵ بوده است

شیخ احمد بن عبدالله البلادی وفاتش درسال هزار وصد وسی وهشت ۱۱۳۸ روی
نموده است چون این علماء اعلام وفضلاء کرام از اهل بحرین میباشند حالات
ایشان درست بدست نیامد بذکر اسامی هریک وتعیین سال وفات اکتفاء
ورزید شیخ علی بن سلیمان بن درویش قدمی بحرانی الملقب بزین الدین اول شخصی است که در
بحرین علم حدیث وتفسیر منتشر نمود قبل ازوی دربحرین آثاری ازآن نبود وبرکتاب
استبصار وتهذیب حواشی وقیود نوشت بواسطه مهارت معروف بام
الحدیث گردید از مصنفاتش رساله درنماز ورساله درتقلید وحاشیه برمختصر النافع
وفاتش درسنه هزار وشصت وچهار ۱۰۶۴ روی نمود شیخ محمد بن ماجد بن مسعود الماحوزی
مجتهدی فقیه ومحققی مدقق بود ازجمله تصنیفاتش رساله مسمی بالصوفیه وروحة الصفویه
رساله درنماز وفاتش درحدود سنه یکهزار ویکصد وپنج ۱۱۰۵ رویداده معاصر باسلطان
حسین بود شیخ صالح بن عبدالکریم الکرزکانی بحرانی متوطن درشیراز وفاتش نیز
درهمانجا درسنه رسیده ومدفنش درجوار سید علاءالدین
حسین میباشد ازجمله مصنفاتش رساله درتفسیر اسماء الله الحسنی ورساله الخمریه ورساله
درجبر است شیخ حسین بن شیخ محمد جعفر الماحوزی وفاتش درسال هزار وصد و
بیست ویک ۱۱۲۱ رویداده شیخ محمد بن علی مقابی

شیخ عبد علی بن احمد البحرانی برادر شیخ یوسف اصم است

وشیمه بن

موسی الفرات الوشاء الفارسی الفسوی در اوایل حال از فسا بعزم تجارت اقمشه و البسه
ابریشمی از وطن مالوف ببصره و از انجا بمصر مسافرت نمود و از انجا بملک اسپانیول
که در آن زمان تصرف اهل اسلام بود رفت در همین مسافرت بتحصیل علوم مشغول شد
بود و پس از مدتی بمصر معاودت کرد و در دهم جمادی الاولی سال ۲۳۷ دویست و
سی و هفت هجری ازین عالم ارتحال نمود از تصانیفش آنچه معروف بود کتاب
در ذکر حالات مرتدین بعد از رحلت حضرت رسول ص و آنچه فیمابین آنها و مسلمانان
واقع شد در نهایت اشتهار است ذکر مشایخ کرام و عرفاء عظام ذوی المجد و الاحترام
ابو عمرو فارسی نام شریفش زاذان و از خواص حضرت امیر المؤمنین ابو الحسن ع است
شیخ ابو یعقوب [illegible] فیروزآبادی سالکی بود مرتاض و ثابت قدم و با تمکین بوده در فقر و
تجرید مقامی مکین داشته در زمان مقتفی خلیفه مطابق سنه ۳۳۰ سیصد و سی ازین عالم رحلت نمود

شیخ بندار

شیخ بندار ابو الحسن شیرازی فقیری سالک و با خبر ظاهر و باطن بعلم و عمل
آراسته داشت در سنه ۳۵۳ سیصد و پنجاه و سه روی بعالم آخرت گذاشت
شیخ ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی در سنه ۳۹۱ سیصد و نود و یک از عالم مجازی نقل
فرمود صد و چهارده ۱۱۴ سال عمر نمود البحر المواج حسین بن منصور حلاج از بیضاء فارس حلاج
اسرار و کشاف استار مدتی در شوشتر تحصیل کرد از آنجا ببغداد رفت با مشایخ
صوفیه آمیزش نمود و تلمذ سهل بن عبدالله شوشتری و ابو الحسن نوری و جنید
بغدادی بسر برد و زمانی بسیاحت بلاد و ارشاد عباد گذرانید تا در خلافت المقتدر بالله
مطابق سنه ۳۰۷ سیصد و هفت بسعایت حامد بن عباس وزیر و ابو عمرو محمد بن
یوسف قاضی خداوندان او راضی گشت در دیار بغداد که خلافت را دار بود و از دار
دنیا بدار عقبی پیوست شیخ روزبهان در علوم ظاهری کامل و در صفای باطن و کشف
شهود بحری بی ساحل بود تفسیر عرایس و شرح شطحیات و کتاب انوار
از آن بزرگوار است مدت پنجاه سال در مسجد جامع عتیق بموعظه و تحقیق اشتغال
مینمود تا در سنه ۶۰۶ ششصد و شش که ازین عالم ارتحال نمود محل دفنش در شیراز معروف است
شیخ خنجی بر کمال احوال و علو مقامات معروف و بمعالی قدر و رفعت درجات
موصوف اوقاتش بگسترانیدن سفره و خورانیدن طعام مصروف بود وفاتش

در سنه ششصد روی نموده سفره این شیخ و شیخ ابوعبدالله خفیف و سفره شیخ
ابواسحق کازرونی و سفره طاوس الحرمین ابرقوئی در ملک فارس چون چهار رکن
بوده اند شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی در تحصیل علم سالها کوشیده و زحمت کشیده
از سخنان اوست یا بنا مسوح لبس و خل و خبز تا مباح لبس اکل و تراب تربتی فهی
تریاق الاکبر و سفرتی مبسوطة الی یوم المحشر و فی حیاتی ستین فرسخا فی ستین
فرسخ از او مرویست که در خواب این دعا را از حضرت رسول صلعم بیاموختم بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم اجعلنی مکثرا لذکرک منویا لحمک حافظا لامرک راجیا لوعدک
خائفا لوعیدک راضیا فی کل حالات عنک راغبا فی کل اموری الیک مولا
لفضلک منتظر الرحمتک یا ارحم الراحمین خلاصه در سنه چهارصد و بیست و چهار
بجهان جاوید خرامید محمد بن عبدالله المعروف بباباکوهی عمده اصحاب حال و زبده ارباب
فضل و کمال بود از تلامذه شیخ ابوسعید بن ابوالخیر است در سنه چهارصد
و چهل و سه وفاتش روی داده مدفنش در جبل شمالی شیراز معروف است الشیخ
ابوبکر معروف بشیخ حسن کیا زبده اهل صفا و سرحلقه ارباب وفا یگانه عهد خود
بود در سنه چهارصد و هشتاد از این دار پر ملال ارتحال فرموده مدفنش در بازار
مرحوم وکیل حوالی مسجد معروف است عزالدین مودود بن محمد المعروف بزرکوب شیرازی

مقتدا

مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت است در طرز معارف و
طریق توحید وحید عصر بود و فرید دهر صد و یکسال عمر کرد و در سنه ششصد و شصت
و سه وفات یافت من المعاصرین میرزا ابوالقاسم شیرازی از جمله کبار مشایخ آن
زمان و مقتدای اهل آن دوران صاحب مقامات عالیه و صفات حمیده و اخلاق
پسندیده بود با اعاظم و اغنیا و ضعفا و فقرا حاکم و محکوم ظالم و مظلوم بر یک
وتیره و منوال معاشرت و مجالست مینمود با عموم خلایق صلح کل داشته
مشغول ادای عبادات فریضه و سبحه خود میبود مدعی کرامت و خارق عادت
هرگز نبوده از شخص ثقه صادق القول شنیدم که شبی از شبها مرحوم میرزا از کوچه
با جمعی عبور میفرمودند یکی از همراهان عرض کرده بود که امروز در این کوچه چاهی حفر
نموده اند متوجه باشید دیگری از همراهان اعتراض میکند که میرزا خود عالم بوده
و میباشند هدایت شما لازم نبود میرزا بسکوت میگذرانند پس از آنکه وارد منزل
میشوند میگویند سبحان الله مردم میخواهند بغرور شخص را در چاه بیندازند خلاصه
اغلب و اکثر اوقات بسکوت میگذرانید از معاصرین و معاشرینش مذکور است
که مرحوم میرزا اکثر اوقات ساکت بود و بیشتر بمطالعه تواریخ و سیر رجوع مینمود
از ایشان سؤال کردند که معاملات سلاطین و ملوک را چه نسبت است

باخیالات اصحاب فقر و سلوک که در اطلاعش از آنجناب دقتی نموده فرموده که از
این کلمات گذشت ورق آخر حکایتشان خوش دارم که شاید تنبیهی حاصل کنم
و عبرتی گیرم در سال هزار و دویست و سی و نه ١٢٣٩ دعوی حق را لبیک اجابت
گفت روی بعالم آخرت نهاد عبارت هو الذی لایموت با تاریخ سال وفات
مطابق است شیخ حاجی رکن الدین بایت کوی شیرازی در مرحله صدق و صفا معروف
زمانه در مقام حالات و کرامات بی نظیر و فرزانه بود در سنه ٧٣٠ هفتصد و سی از این
عالم ارتحال نمود شیخ ابو عبدالله بیضاوی نیز از عرفات حالاتش بنظر رسید
شیخ محمد مودود لاری کمالات را از ملا عبدالغفور لاری اخذ نموده مراتب عیانی و بیانی
نیکو پیدا نست فیض صحبت شاه نعمت الله و شاه قاسم انوار را دریافت نموده در
رمضان نهصد و سی و هفت ٩٣٧ در هندوستان در پانی پت ازین عالم رفت شیخ
عبدالله بن مبارک القطیفی موحدی کامل و شیخی فاضل بود جامع فضائل باطن و ظاهر
در علوم غریبه ماهر مدفن شریفش مرجع ارباب حوائج است در سنه هزار و دویست
و چهل برحمت ایزدی پیوست در مقبره از شیراز معروفه به بی بی دختران شمالی
بقعه مدفون است چون از حالات شیخ مرحوم اطلاعی کامل بود این مجموعه را
از تحریر محروم نگذاشتم و مختصری بی حشو و زواید نگاشتم مرحوم شیخ از اهل

قطیف

قطیف بوده نسبی از اسباب مهاجرت از آنجا فرموده با اهل و عیال بشهر
و دشتستان ارتحال نمودند چون با اهل گوشه نشینی و گمنامی بوده اند در قریه از قرای
دشتستان تشریف برده توطن میفرمایند در آن حین یکنفر از اهالی آن قریه در نزد حاکم مقصر
میشود و فرار اختیار مینماید حاکم زوجه بیچاره او را در گلیم پیچیده و چوب میزند بمحض
استماع این حکایت بلا تامل آشیانه که بهزار زحمت بجهة سکونت فراهم آورده بود
گذارده از آن قریه حرکت نموده در قریه دیگر ساکن میشوند از همین حرکت حالت آن مرحوم
معلوم است که بچه مرتبه و اندازه ملاحظه احکام خدا را داشته اند در هر جا ساکن بوده اند
اسباب معیشت خود را بزراعت فراهم میآورده اند انگشت و مریدی هرگز
نداشته اند مشغول جمعه و جماعت و سایر عبادات واجبه و سنه و بخود بوده هرگز
بمرافعه و محاکمه اقدام ننموده اند ولی کمرار از ایشان چیزها دیدیم و شنیده شد که اگر کرامت
دانیم بجاست من جمله این دو سه حکایت است مرحوم حاجی میرزا محمد شیرازی که
از تجار معتبر این دیار و شخصی جلیل القدر و پرهیزکار بود از مرحوم شیخ سؤال نمود که
در چه ماه و سال بسبب تغییر سلطنتی حفظ اموال خود را نمائیم پس از اصرار و تکرار
سؤال فرموده اند که اگر در عقد خمسین حفظ اموال خود را زیاده از سایر اوقات
نمائید عیب ندارد این سؤال در سال هزار و دویست و سی و نه ١٢٣٩ بود که شیخ در شیراز

تشریف داشتند و سال بعدش وفات یافتند و در عقد خمسین وفات مرحوم
خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار روی نمود وقتی دیگر حاجی مزبور از شیخ مذکور جویای
سلطان بعد از فتحعلی شاه شده بودند جواب داده بودند خداوند است ولی احتمال یکی
از بنابر او میرود و تحقیق انقراض دولت وی ننماید جواب فرمودند این فقره دخلی بشما
ندارد و چنین واقع شد که حاجی مشار الیه در زمان دولت سلطان ماضی محمد شاه غازی
از این عالم رفت جواب و سؤال را بهمان عبارت بدون زیاد و کم برشتهٔ تحریر
کشید دیگر شخصی در حین مسافرت قدری طلاآلات در منزلی از منازل فراموش
نموده بود مضطرب الاحوال خدمت شیخ رسیده مراتب را معروض گردانید
فرمودند که چنانچه معاودت بفلان منزل نمائی و در فلان حجره تفحص شود احتمال میرود
که بدست آید آن شخص مراجعت بآن منزل نمود و در همان مکان اسباب مفقوده
خود را بی عیب و نقص بدست آورد و اغرب از اینغرایب مقدمهٔ وفات آنمرحوم است
و آن این است که در سال هزار و دویست و سی و نه بعزم زیارت علی ابن موسی علیه
آلاف التحیة والثناء از شستان بشیراز آمد علی اکبر خان نام که از اعاظم عرب شاهرود
و بسطام و فرمانفرمای فارس را خال بود در شیراز سکونت داشت چون
آدمی معقول و فهمیده بود با اینگونه اشخاص کمال ارادت و اخلاص میورزید فضایل و

کمالات

و کمالات شیخ من الجمهور مشهور بود شیخ را استقبال کرده بمنزل خود آورده مدتی
باصرار و ابرام شیخ را مانع از حرکت شدند تا آنکه روزی علی الصباح خان مزبور عازم
دار الامان حکومتی بود و اولا خدمت شیخ آمد آنمرحوم بخان معلوم میفرمایند که مدتها زحمت
دادیم زیاده از این توقف ممکن نیست بار دیگر رفیقش سفر معین شده حتما امروز باید
رفت چنانچه زودتری مراجعت نمودید البته وداع و معذرت زحمات بعمل خواهد
آمد و الا از شما حال عفو زحمات و ناملایمات را میخواهم خان چون این فرمایش را استماع
نموده مسبوق بسابقه هم نبود متحیرانه پاره از معاذیر از بابت عدم مسافرت شیخ
عرض میکند ولی از شیخ جز اصرار در مسافرت جوابی نمیشنود و چون از دربار حکومت
مدار احضار شده بود میرود و بخیال اینکه در مراجعت اسباب ممانعت فراهم خواهد آمد
قبل از ظهر مراجعت کرده جویای احوال شیخ شد معلوم گشت که در غرفهٔ فوقانی عمارت
که منزل معین ایشان بود استراحت فرموده اند قدری تأمل میکند غذا میطلبد و خود میرود
که آنمرحوم را بیدار نماید تا آنکه قطیفه بر سر کشیده اند و بعالم آخرت مسافرت نموده اند
وقس علی هذا چنانچه بتفصیل پردازد باعث پریشانی خیال سامعین میشود والله اعلم
بالصواب حالات این چند نفر از مشایخ و عرفا که برشتهٔ تحریر کشیده شد تفصیلی است که
متقدمین مورخین و ارباب خبر نوشته اند صحت و سقمش با خداوند علام است

اما آنچه از معاصرین بوده و نویسنده بعضی را فیض صحبتشان ادراک نموده و پاره را
نصیب نبود علی ای حال چون آن نوع بصیرت کامل و شناسائی تام حاصل
نشد علی هذا بذکر حالات و مقامات ایشان بلکه اسامی فقط هم نپرداخت تاسی و تقلید
حمدالله مستوفی را نیز جایز ندانستم که پس از آنکه سیصد و سیزده نفر از مشایخ را بعضی
مفصل و برخی را مجمل و پاره را باسم فقط نوشته است اینعبارات که بعینها از
تاریخ گزیده نقل شده نیز نوشته از قول مشایخ کبار مرویست که اولیای هذا امت
اسلام پیوسته سیصد کس موجود باشند و چهل تن از ایشان از مرتبه بلندتر و هفت از
از چهل بیشتر و یک برتر و او قطب وقت باشد و حجة الحق علی الخلق و مدار جهان
بر ذات او باشد چون یکی از ایشان متوفی گردد از مرتبه دون دیگری که بمقام او نزدیکتر باشد
بر جای او نشانند تا پیوسته این ترتیب برقرار بود و اسامی اولیا آنچه تاکنون مسطور
شده از شش تا ده هزار گذشته و بصد و بیست چهار هزار مانند نقطه نبوت رسیده گرنه
تمامت اگر میسر حاصل شدی دراین مختصر نگنجیدی و خوانندکان را ملالت افزودی چون
ذکر سیصد سیزده مانند انبیاء مرسل کرده شد در اختصار کوشیدیم اما جماعتی که
دراین زمان بر روی روزکار خود را از مشایخ میشمارند اغلب چنانند که در حقشان توان
گفت التصرف فی زماننا عبارة عن متابعة النفوس اللجاجیة وتقویة النفوس الشهوانیه

و تخلیق رؤس الشیطانیه واقتباس النکوس رؤس الظلمانیه واقتباس حظوظ الجسمانیه
واستعظام الاشباح الجسمانیه واستعمال الفاظ الحیلانیه والترقص بالحرکات المیلانیه
والانسلاخ من جمیع اخلاق الانسانیه ومجانبة العلوم الروحانیه و مداومة امور النفسانیه
ومشایعة الارزاق الدیوانیه و مخالفة الرسول فی جمیع وظایف الایمانیه حق سبحانه
و تعالی اهل دین و دولت را از شر زرق و فریب چنین قوم نگاهدارد ایشان و ما را و همه
مؤمنان و مسلمانان را ببرکت اولیاء حقیقی راه راست هدایت کناد و سعادت ابدی کرامت
فرموده در دنیا و عقبی نیک‌بخت گرداناد و منه انتهی چون حالات اینده و نفر از معاصرین که
مشاهده شده و علم بطور تحقیق بدون شبهه و تشکیک از حالاتشان بهم رسید مرقوم
قلم صداقت شیم گردانید چون اسمی از بقعه مسماة به بی بی دختران برده شد لهذا لازم
آمد که حالات مقبره و این بقعه را مشروحا بیان نماید از قراریکه صاحب رساله شیرازنامه
در سال هفتصد و چهل و اند هجری باسم حاجی قوام شیرازی ممدوح خواجه حافظ علیه
الرحمه معاصر بادشاه شیخ ابواسحق انجو نوشته است و از مضمونش چنین مستفاد میشود
که باین تفصیل قریب العهد بوده است نوشته است که یکی از مخدرات بوسائل
شیطانی و تسویلات نفسانی زنا نموده بعد از وقوع فورا پشیمانی و ندامت حاصل
نمود اولا تائب میشود پس از آن در خدمت یکی از اهالی شرع مطاع که لازم الاتباع بود

چهار مرتبه بقاعده مقرره اقرار میکند و مستدعی اجراء حد شرعی میشود او را در انجا رجم
مینمایند یکی از سادات عالیدرجات شیراز معروف و مسمی بسید عبدالله که آنجم
مقبره و بقعه آن حال موجود و معین است والده اش نیز بلا اسم سیده نوشته است
بر مقبر آن ضعیفه حجره برپا نموده در ان حجره منزوی و مشغول عبادت میشود چند نفر
دختر که بسیده ارادت داشتند تارک دنیا شده در خدمت سیده در آن
حجره سکنا نموده بعبادت خداوند اشتغال میورزیدند تا جائیکه بعالم آخرت شتافتند
با سیده در همان حجره مدفون شده اند صاحب خیری قربة الی الله بر مقبر آنها بقعه
ساخته و بی بی دختران الی حال معروفست **حالات شعراء ما تقدم اکثرش نظم و نثرست**
که از تذکره حاجی لطفعلی بیک نقل شده العهدة علیه از متقدمین سرآمد فضلای زمان و
سرور فصحای سخندان و در فنون شعر در کمال مهارت و صاحب دیوان است
گویند اکثر اوقات منزوی زاویه فقر و مسکنت بوده و در شیخوخیت در شیراز وفات
یافته و در مقبره عالم راز خواجه شیراز مدفون گردید این اشعار از وی صاحب آتشکده منتخب و درینجا

ثبت افتاد   یا رب ناصبور ز خود از وفا طلب — یا تو که با کرامتی صبر من از خدا طلب
له
گر کشت خصم زور از کف من دامن دوست — چکنم با کشش دل که میان من و اوست
له
زاهد به ره کعبه رود کاین ره دین است — خوش میرود اما ره مقصود نه این است

سوی که روم من که دلم سوی تو باشد — روی که بینم که به از روی تو باشد
له
بی تو چو شمع کرده ام گریه و خنده کار خود — خنده بعهده ست تو گریه بروزگار خود
له
خوش آنکه مست شوی تا بهانه برخیزد — تو باشی و من و شرم از میانه برخیزد
له
از مرگ رقیبان تو خرم شوان بود — خورسند بمرگ همه عالم شوان بود
له
صد بار گر از جور تو ام خون رود از دل — از در چو درآئی همه بیرون رود از دل
له
چو یار رخت سفر بست من چکار کنم — وداع عمر کنم یا وداع یار کنم

اسحق اطعمه از متقدمین اسمش ابواسحق حلاج مردی لطیف طبع خوش خوی بوده و معاصر
سکندر ابن عمر شیخ ابن تیمور است و بشوخیهای طبع در میان اهل سخن مشهور است
تضمین مصارع خواجه حافظ عزیز کرده این چند بیت از اوست   کیپاپزان سحرگه
سر کله وا کنند   آیا بود که گوشه چشمی بما کنند   چون از درون خربزه
واقف نشد کسی   هر کس حکایتی بتصور چرا کنند   له مطبخی بار پیاز از جه قیمه
خرید   تا دگر آب ز چشم که روان خواهد بود   له روزه داری و قناعت هوسم
هست ولی   چشمی میزند آن بره بریان که مپرس   **عمید الدین اسعد افرزی**
از متقدمین است افرز بلوکیست از بلوکات گرمسیر فارس بوزارت اتابک
سعد زنگی اشتغال میورزید پس از فوت اتابک سعد اتابک ابوبکر بواسطه موجبات

وحشتی که از او در خاطر داشت موافقت فرمود و او را با پسرش تاج الدین محمود
قلعه اشکوان که در بلوک ابرج واقع است مقید و محبوس در محبس قصیده جیمیه که
معروفست و مطلع اوانیست   می بلغن حمامات بطحاء متعات بسلاسل
وخضراء کفته چون ادوات تحریر از کاغذ و دوات تعذری داشت او املا میکرد
و پسرش او را بر دیوار با زغال ثبت مینمود و از آن محبس از قید قفس قالب جان بگلزار
آن جهان روآورده و ذلک فی سنه اربع و عشرین و ستماه ۶۲۴ این رباعی از اوست

ای وارث تاج و ملکت و افسر سعد	بخشای خدای را بجان و سر سعد
بر رس که چو نام خویشتن تا هستم	همچون الف ایستاده ام بر در سعد

آقا هاشم از متاخرین شیرازی الاصل در اوائل حال شغل استیفا اشتغال
داشت در اواسط عمر در دایره فقر قدم نهاد بقیه عمر را بارشاد گذرانیده وفاتش
در سال هزار و صد و نود و نه روی داد اینچه شعر از ایشانست   بر چهره مرآت تو تا هست غبار

کی عکس بگیرد اندر آن جای قرار		آئینه دل ز زنگ اغیار بشوی
تا جلوه کند در آن جمال رخ یار	ل	بنما رخ دلفریب و جانم بستان
مشغول بخود کن ز کسانم بستان		جامی ز شراب معرفت بخش مرا
مستم کن و از بر و جانم بستان	له	آئینه سان مرا ز من نمود در ملک بدل

دیدم چو روی خویشتن گردم بسی نگارها	ل	محرمی مطلبم محرم اسرار کجاست
باگویم که حریم حرم یار کجاست		ابن نصوح از متقدمین است از فضلای

زمان خود و از نجبای دیار فارس است و در زمان ابوسعید بوده این رباعی از اوست

با فاقه و فقر همنشینم کردی	بی مونس و بی یار و غمینم کردی
این مرتبه مقربان در تست	آیا بچه خدمت این چنینم کردی

امیر عارفی از متقدمین با لطف طبع معروف و خالی از معرفتی و فضیلتی نبوده از اوست

هر سنگ که برای توام دشمنان زنند	گرد آورم بتحفه بر دوستان برم

امیر غیاث الدین منصور از متقدمین از سادات دشتکی خلف الصدق میر صدر الدین محمد از
اعاظم فضلاء و افاضل علماء در همه علوم سیما در مراتب حکمت سر آمد فیلسوفان
مشهور و بر معارضین باستظهار براهین عقلیه منصور تصانیف حکمت آمیزش دست
آویز فضلای زمان است هرچند شاعری دون مرتبه ایشان است لیکن نظر بفطرت
اصلی و استعداد ذاتی گاهی بگفتن شعر مبادرت می نمود این قطعه از اوست

گرفتم که خود مرگ لذت ندارد	نه کس را خلاصی دهد جاودانی
اگر قلتبان نیست از قلتبانان	وگر قلتبان است از قلتبانی

وفاتش در سنه نهصد و چهل و هشت ۹۴۸ روی داد نجمی در سال پانصد و سی معاصر

بهرام شاه غزنوی نصرالدین عبدالحمید منشی مؤلف کتاب کلیله و دمنه این رباعی را
در آن کتاب نوشته است از خود مؤلف است یا دیگری متعرض نشده است

اگر مرگ خود هیچ لذت ندارد	نه بازت رهاند همی جاودانی
اگر خوش خوئی از گران قلتبانی	وگر بدخوئی از گران قلتبانی

ارشد کازرونی از متقدمین است گویند بکمالات صوری و معنوی آراسته بود این دو

شعر از اوست ز هجر تلخ تر آبی نداشت جامم	وگرنه دست قضا در گلوی ما میریخت
آن مه اگرچه هرگز شامی نشیند	طالع نگر که یکره با ما نمی نشیند

اوحدی از متقدمین اسمش تقی الدین از بلبان محال کازرون است سوای این دو شعر

شعری از ایشان دیده نشده	گر بار کشی ز یار سهل است
اهل است چو یار کار سهل است	گر هست بروزگار ا سهلی
نا اهلی روزگار سهل است	اتابک سعد بن اتابک زنگی از اتابکان فارس
است این رباعی را او گفت	در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم
بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم	از حضرت ما بر مذ انصاف بشام
ور نیست ما بر مذ زنار بروم	اثر از متقدمین اسمش شفیعا از زمان

طفولیت مکفوف البصر گردید معاصر با شاه سلطان حسین صفوی این چند شعر از اوست

[illegible] اورا اصفهان [illegible]

چو یوسف را نبیند غیر یوسف را چرا مپند	چه منتها که بر یعقوب دارد دیده ماتش
بهشتی در طراوت سبز و خرم	همه چیزش مهیا غیر آدم

آگه از معاصرین اسمش آقا علی اشرف تخلص نگارا حقر برادر از و قارتر عرفا متتبع
و طریقه ارباب تصوف را ره سپر بوده خط شکسته را درست مینوشت این چند شعر از ایشان تحریر شد

از درد و سمی نالم و این طرفه که دایم	خواهم بدعا در تو از قاضی حاجات
اگرچه کمترم از مور در محبت دوست	ببینم چو تخم حشمت سلیمان را
ای دلبر عاشق کش و دیرینه من	هرچند گرفته بدل کینه من
راضی نشدم که با کسی شرح دهم	این درد که از تو بود در سینه من

الفت از متأخرین اسمش محمود خان شیرازی بواسطه حسن منظر جوانی و خوش خوانی
منظور نظر فتحعلی شاه قاجار گردید محرم اسرار شد و مقرب دربار با اندک مدتی مبتلا
بتهمتی شد مکفوف البصر و مقطوع اللسان و معدوم الاثر آمد این فرد از اوست
تماشای گل خوش بر غال گلشن که بسته ما را نظر از تماشا
انور از متأخرین اسمش ابراهیم خان خلف الصدق کریمخان پادشاه است این رباعی از اوست

عمریست مرا ز عشق فریادی نیست	و ز بیداد ستمگری دادی نیست
بر هر در باغ میرد مرغ دلم	از بهر گرفتاری و صیادی نیست

افغان از متقدمین شاعری شیرین سخن پرداز و عاشقی غریب خانه برانداز است مدتی در ولایت خراسان و عراق بوده گویند بعلت دوام شرب مدام تلخیها چشیده و بسبب عشق خوبان گل اندام خوار بسیار کشیده صاحب دیوان است این چند

شعر ازو در این سفینه ثبت افتاد — وصالم هست اما رخصت بوس و کنارم نی
گلم در خوابگاه و خار در پیراهن است امشب — وقت گلم تمام به آه و فغان گذشت
چون بگذرد خزان که بهارم خزان گذشت — مقیدان تو از دگر غیر خاموشند
بخاطری که تویی دیگران فراموشند — هزار سوزن الماس بر دل است مرا
ازین حریرقبایان که دوش بر دوشند — گلرخان بر سر حاکم چمنی ساخته اند
چمنی بر سر خونین کفنی ساخته اند — یک چراغ است در این خانه و از پرتو آن
هر کجا مینگرم انجمنی ساخته اند — سحر فغان من آن مه ز طرف بام شنید
شکایتی که ازو داشتم تمام شنید — زبان دشمنی و سود دوستی گفتم
عیان نگشت که خود رای من کدام شنید — ببستر افتم و مردن کنم بهانه خویش
بدین بهانه مگر آرمت بخانه خویش — هر جا که باشی در گذر از حال زارم بیخبر
آهی برآرم از جگر تا غافل از من نگذری — پور فریدون از متقدمین مولدش از ولایت

فارس است نوشته اند که عارفی موحد و مجرد بوده و واقف از طریق سخن پردازی

این دو بیت از اوست   عزیزم دوری از نام و نامی   فغان و ناله از پیر و نابی
حقیقت بشنو از پور فریدون   که شعله از شور سر و نامی   پرتوی از متقدمین اصلش از شیراز و در عهد خود از اقران ممتاز گویند علامه دوانی در حق او فرموده یا رب اتم مسکنه و عندی من السالکین چندی در جوانی عاشق شده و در زمان عشق بی معشوق ازو رنجیده آخر الامر بصلح انجامیده و در جوار شیخ سعدی مدفون است ساقی نامه دارد خوب گفته این بیت از غزلیات اوست   مرا بجور چو کشتی وفا چه فایده دارد   کنون که جان بلب آمد جفا چه فایده دارد   پلسی از متقدمین کهنه شاعری طلیق اللسان و فصیح البیان بوده گویند زمانی که غزالی مشهدی بشیراز رفته بوده بجهة امتحان ارباب نظم غزلی طرح کرده و خود در گفتن غزل مزبور ساهل

نموده گویا عذری آورده بود این قطعه گفته — غزالی آن غزل پرداز کامد شاعری خود را
چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمانش — بشیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد
برسم امتحان تکلیف میکردند یارانش — بهانه درد دندان کرد و درمانش بود که این
اگر خواهی که گوید شعر باید کند دندانش — بهاری از متقدمین از نجبای اینده یار و اسمش

نوروز شاه چندی حکومت قلعه هرمز باو مفوض بوده دلیری تیز جنگ و چابک سوار

سوار و امیری خوش طبع کامکار بود از اوست

ز من کند به هر کس که رسد شکایت از من
که کسی ز رحم ناله نکند حکایت از من

برهان از متقدمین آذر بیگدلی در تذکره خود چنین نوشته که مشارالیه مذاق تصوف داشته و از مریدان قاضی اسد کاشی است این یک شعر از اوست

نشان خاک نهشتم ز گریه در عالم
که حسرت تو مبادا کسی بخاک برد

بسمل از معاصرین اسم شریفش حاجی اکبر الملقب بنواب از اعیان و افاضل شیراز از ارباب عمائم آن زمان در نهایت امتیاز عالمی فاضل و ادیبی کامل بود و تالیفات و تصنیفات آن در ضمن حالات علما قلمی شده در سال هزار و دویست و شصت و سه از این خاکدان فانی بعالم جاودانی شتافت

شد از فیض بهاران باغ و صحرا / روان بخشا چو انفاس مسیحا
میان آب عکس آتش گل / فروزان چون دل قندیل ترسا
دم روح القدس شد باغ و گلبن / لرزان لرزان که ان کنت تقیا
شد آبستن ز فیضش مریم شاخ / ولی از تهمت یوسف مبرا
تو بودی علت غائی وگرنه / ندیدی روی صورت را هیولا
چو عکس هیچو تو آئینه بود / تجلی کرد واجب در مرایا
اکنون که گیتی آمد چون سینه حواصل / از بلبله فرو ریز خون کبوتر ای دل

در این هوا که آتش افسرده پر ز آتش / زان آب آتشین زن آبی بر آتش دل
ابر است اشتر مست آورده بر دهان کف / پیموده کوه و هامون بگسیخته سلاسل
در کف شراب صافی دل پاک کن ز غش / تا کی چو زر گدازی در بوته مشاغل
بنگر بطرف بستان بر ساق و گردن شاخ / خلخال از لآلی ز الماس بس حمایل
صحرا و کوه دیدی مانند پر طاوس / اکنون نگر سراسر چون سینه حواصل

ای منزل جمعیت دلهای پریشان / این سلسله را دست غمت سلسله جنبان
ای پر شکنت منزل دلهای شکسته / بر هر سر تار تو دو صد بی سر و سامان
از تست پریشانی جمعیت عشاق / در حیرتم از اینکه چرائی تو پریشان

فغان که از پی قتلم سه تن بسته کمر / یکی سپهر و دوم دلبر و سوم اختر
سرشکم از رخ و رخ از سرشک و آواز دو / یکی عقیق و دوم بسد و سوم آذر
نگر سپهر و دلبر که در سه محل / یکی بشام و دوم نیمه شب سوم بسحر
دعا و مدح و ثنای خدایگان گویم / یکی قرون و دوم پنجه و سوم بی مر
ز خط و عارض و چشمش خجل باغ سه چیز / یکی بنفشه دوم لاله و سوم عبهر
سپهر جاه تو را بخت و دولت و اقبال / یکیست قطب و دوم منطقه سوم محور

هرچه بغیر از خیال روی تو سودا / هرچه بجز از حدیث وصل تو هذیان

جور تو پیدا وکرم و بجا م … آنچه که دی باغ و ماه بکمتان
شکوه زاحباب نیست شرط محبت … ورنه من و آستان داور کیهان

فصل بهار است وصبا فراش بستان آمده … ساقی قدح پیمانه مطرب غزلخوان آمده
بشکفت از قید بلا گر یونس خورشید را … در بطن ماهی روزها تسبیح گویان آمده
در نقطه ثعبان نگر بر یکدگر پیچان نگر … از مهره رخشان نگر در مغز ثعبان آمده
ساغر میان انجمن همچون جامی خنده زن … مینا دران مینو وطن چون پیر گریان آمده

باد بس عنبر فشان آید همی … گویی از باغ جنان آید همی
آید از خاک دری کش آستان … غیرت باغ جنان آید همی
ای خداوندی که مدحت برتر است … زانچه در وهم و گمان آید همی
خواستم گفتن مدیحت پیش ازین … گر توانی شایگان آید همی
گفت عقل نکته دان کم گو سخن … وصف شه کی در بیان آید همی
کی توانی گفت مدح سروری … کایزد داور مدح خوان آید همی

ور روز بانهاست حمد خالق یکتا … آنکه بگل رنگ داد و نشاه بصهبا
از دل مجنون ربود صبر و تحمل … داد بلیلی جمال و طلعت زیبا
تلخ بفرهاد کرد کام ز شیرین … در دل وامق فکند شور ز عذرا

احمد مرسل زبنده گان درا و … گرچه بود در دو کون سرور و مولا
بسمل اگر طالب طریق نجاتی … جز بعلی وال او مجوی تولا

بسته پای باو شکسته بال ما … سنگ است آنکه ای که نسوزی بحال ما

خیز و ببار جلوه ده قامت دلنواز را … داد بیجان نظاره کن عاشق پاکباز را
با خبر از دلم بود در خم زلف رهزنت … لنگ که آشیان کند چنگل شاهباز را

آنکه یاران را به بزم از باده سرخوش کرد و رفت … جانب ما از نخوت بد فرامش کرد و رفت
همره غیر آمد و زود و امنی بر آتشم … آتش دلرا نپنداری که خامش کرد و رفت

خلق آگاهند از دو دیده دیدنهای من … کی زمن زراقی و سالوس باور میکنند
داور بهادارم از دوران که را داور کنم … با چنین قومی دغا کار داوری میکنند
مصطفی را با ابوجهلی مقابل میکنند … شیر یزدان را به روباهی برابر میکنند
مدح را از هجو نشناسند و دشنام از دعا … کافرم گر فرق مومن را ز کافر میکنند

مطرب غنیمت است یک امشب بمیدیت … بسیار روزها گذرد ما و تو خموش
بر دوش کو و اگر بنهی ناله سر کند … بار غمت که بسمل سکین کشد بدوش

در باغ مرغان پر زنان در نالیدن یاد کس … همونس ولی همزبان ماندیم ساد قفس
کو بخت تا برون کشم رخت از سرای کاندرو … کالای عاشق بی بها را هیچ متاع بوالهوس

ز شکوه از گلچین مرا نه از جفای باغبان	آسوده سر در زیر پر داریم در کنج قفس
باشادی بسمل شبی خواهم کشیدن جام می	آخر چه خواهد شد مرا گو شب بگیرد گر عسس

بسمل از متاخرین نامش حاجی ملاحسن این چند بیت از اوست زهر گو در جهان نومید گشتم
در جهان بسمل بآن خود پیشتر بودی مرا امید و اینها ایضا بااینهمه مکر و دغل گو رشته میشکنی

یکدم ز نخ آتش با میت آن آرزوی خام را	بغیر از آنکه در آئینه دیدی
کرا دیدی که همتای تو باشد	ایضا آن پسر حلاج هوشش را نگر
در میان پنبه آتش را نگر	ایضا در پی دوختن چاک دل از خنجر غم
رشته عمر گرانمایه بسوزن کردم	ایضا تمام روی زمین شد چو روی آبله دار
بپای آبله دار از پیت ز بسکه دویدم	وطن ببام تو کردم اگر ز دام بجستم
کنده بام تو جستم ز بام هر که پریدم	بهار از متاخرین شیخ الاسلام زاده
دارا بحیر داست این دو فرد از او	خال بکنج لب یکی طره مشکفام دو
وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو	بر رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان
کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو	بیمار از متاخرین اسمش آقا حسین شغل
مرا نی عمری صرف گردانید و فرو از دو شیشه	رنگشکسته هر جا که او در محفلی ساغر زند
مست است و رستم از خمار دیگری چه حرف	فریاد کو با کو زنم از زخم پی رنے

چون از جفا بر سینه ام خنجر پی خنجر زند بیدل از معاصرین اسم شریفش میرزا محمد
رحیم از سادات عالیه درجات اصلش از جهرم فارس و از اطبا و حقایق شناس بود
مدتی باصفهان و طهران رفت باز بشیراز مراجعت نمود و برحمت ایزدی پیوست
چون مدتی بخدمات طبابت فخرالدوله صبیه فتحعلی شاه مشغولی داشت میرزا
رحیم فخرالدوله بروی علم شد این چند شعر از ایشان برشته تحریر کشیده

از عشق جانفرسای خود از حسن روز افزون او	بیدل توانی یافتن آغاز کار انجام را
ایضا چون سپه دشمن ز یاران چه آید جز فسون	چون طلسم خصم از درمان چه خیزد غیر درد
در و خود را چون کند بیدل نهان از مردمان	اشک سرخش آشکارا میرود بر روی زرد
ایضا ای خوش آن عهد که مجنون صفت اندر غم تو	کودکان از پیم هر طرفی غوغا بود
یاد باد آنکه از آن کوی بچشم گریان	میگذشتم من و در هر گذری دریا بود

شاه از متقدمین اسمش میرزا ابوالحسن در عهد شاه سلطان حسین صفوی بوده این دو شعر از اوست

حیات جاودان بخشد بعاشق چشم شهلایش	ز رفتن باز دارد عمر از مژگان گیرایش
کبوتری بقفس بود شب بناله در آمد	دل اسیر بیاد آمدم ببین چه کشیدم

تشنه از معاصرین اسمش میرزا عبدالباقی کازرونی بخزاجی از اشعارش چیزی
بنظر رسیده آنهم لایق تحریر نیست جزای اقوال زشت را در همین دار یافت

اواخر عمرش بطریق عبور و مرور که دیده میشد چنانچه مسمی در دنیا حقیقت دارد
در شعر او ظاهر و هویدا بود در اواخر دولت فتحعلی شاه بدار جزا روآورد **تجلی** از
متقدمین نامش میرزا علیرضا اصلش از ایل اردکان فارس است و پدرش از
دهاقین آنجا بوده خود نظر بفطرت جبلی در اوایل عمر خاصه در اصفهان در خدمت
مرحوم آقا حسین خوانساری کسب فضایل کرده بعد از آن بهندوستان رفته آخر الامر

مراجعت کرده این چهار فرد از اوست	یاد زلفی سوخت خون در پیکرم
بوی سنبل میدهد خاکسترم	گردش چشمی چو دور روزگار
صد هزاران فتنه اش در هر کنار	زلف و کاکل سنبل گلزار طور
ساق و ساعدهای دریای نور	صاف مروارید و مه را پیختند
طرح لوح سینه نور یختند	**تسلی** از متأخرین کیشش مذهبی بود این چند فرد از اوست
تسلی گر همی خواهی بکام خویش دوران را	تو را افلاک دیگر باید و سیاره دیگر
فارغ آن صیدکش تونی صیاد	ز من آن کشته کش تو نی قاتل
یادم از قامت یار آید و مرغ دل زار	چون بسروی نگرم بال فشان فاخته

جمالا از متأخرین اسمش جمال الدین از اهالی کازرون از قراریکه بر لوح مزارش
نوشته اند وفاتش در سال یکهزار و یازده بوده دیوانش ملاحظه نشده مگر چند

فرد اشعارش

فرد اشعارش که میرزا ابو القاسم قائم مقام در رسالة الشکوی خود نوشته است
کفانی فضلا ما قال وهی هذه وقد وقفت فی بعض الاحیان علی قصیده فریده
من شعراء کازران یسمی بجمالا فوجدتها سحرا حلالا و ماء زلالا ل

من واپس کاروان و پیشانم	رفتند برادران و خویشانم
گر از غم صد چو ماه کنعانم بود	میکشم من که پیر کنعانم
آن کس که بدین جهان فرستادم	ننهاد جوی خوشی در انبانم
گوئی همه شیر درد و غم دادم	مادر که بلب نهاد پستانم
یا رب تو بفضل خویشتن باری	زین ورطهٔ هولناک برهانم
با چشمه چشم خون فشان فارغ	از ماء معین و راح ریحانم
مرغ دل و آتش غم اینک هست	گر حرص بود بمرغ بریانم
جز خون جگر مباد در جامم	بر خوان شکر اگر هوس رانم

حجاب از معاصرین اسم سامیش حاجی محمد مهدی مردیست نیکو چهر فهیم
و کم گو آرام و خموش نکته سنج و تیز هوش معاشر اخیار است و محترز از اشرار
الا در این روزگار که بسبیل اضطرار مرتکب پاره معاملات که منافی با حالات
او بود گردیده اسباب معیشتش از ممر معامله و تجارتست این اشعار از ایشانست

جز روی آتش گون او منشاند انگم وی عجب — کاتش نشیند ز آب و او ز آتش نشاند این آب را
خواهم بگیرم غبغبش ز انگشت از زر می جهد — آری نمی‌شاید بچنگ اندر کشی سیماب را
زود در نمازم راه دل زان ابروان متصل — با گوشهٔ ابروی او کردم بدل محراب را
آن طرهٔ پرتاب را هر لحظه تاب افزون دهد — تا زین دل بی‌تاب من افزون رباید تاب را
مهتاب دیدی کز عذار خسار شب گیرد فرا — این شب ببین کز تیرگی پوشد رخ مهتاب را

درون سینه چو دل بر رخش نظاره کند — بدن چو جامه ز شور نشاط پاره کند
چه غم ز شام سیاهم که پرخت تاروز — بر آفتاب جهان چشم از ستاره کند
ز جام و رطل و صبوحم نشاط نیست مگر — ز چشم ساقی دل مستی استعاره کند
بدل ببین چه کند زان نگاه گوشهٔ چشم — کسی که از مژه جوشن ز سنگ خاره کند
دل ایستاده بکف جان و چشم بر ساقی — که کی بدادن جانش بلب اشاره کند
ز نطع خویش بشاه و وزیر رخ بخشم — که من پیاده و کار این زمان سواره کند
جهان بهشت و جهنم سرشت ابله زشت — ازین بهشت به از آدمی کناره کند
چو نافه باز ز گیسوی مشکبار کند — بکاروان ختن گو که مشک بار کند
دلم بچنبر زلفش ز جان برید امید — بسان صعوه که جا در دهان مار کند
بزیر طره معلق ز بهر دفع گزند — بجای مهره بهر موی دل قطار کند

فتنه‌جویی که بخون این همه مشتاق آید — وه اگر در دلش اندیشهٔ عشاق آید
شد خو عربده‌جو تیر فلک خنجر زن — کس ندیدیم چو او مجمع اخلاق آید
طاق افتاده به پیرامن ابروی تو خال — هر که زان جفت به پیوستن آن طاق آید
جز عتاب تو که جان سوزد و جان بخشد باز — زهر قاتل نشنیدم که تریاق آید
دفتر عشق ز هم ریخت حجاب آنکه نیست — کس بشیرازه که شیرازهٔ اوراق آید

بحر اجاج شد روان از طبق زجاجه‌ام — زانکه نبود خدمتی در خور خوی خواجه‌ام
طایر قدسی آشیان مانده ز پر چو ماکیان — ثابت تیره خاکدان چون بفلک دجاجه‌ام
بر زنه و بر و برکنان پوست ز بره برکنان — زینت دوش و برکنان فخر کنان که خواجه‌ام
این همه های و هوی من پرتو اوست سوی کی — روشن از اوست روی من ضو ز نیم زجاجه‌ام
پر خت ای بهشت هشت می‌نخم باغ گشت — ناله زنم بکوه و دشت فاخته‌ای در اجه‌ام
تا که خودم حجاب جان گر بروم بر آسمان — ساز حیل کنم همان قید و باز واجه‌ام

دل کار غم عشقش کو در خم زلفش پیچ — بر دوش خود افکنده است این بار که من دارم
هان حلقه‌تان زلفش سر میکشد از چنگم — پیرایهٔ فسون سازیست این مار که من دارم
خارست مرا در دل از حسرت رخسارش — رشک گل گلزار است این خار که من دارم
دل بر سر مژگانش منصور انا الحق خواند — منصور برقص آرد این دار که من دارم

تن موی و فراقش کوه تا خود چه شود آخر — بر داغ دل پیش همرهان آیم
مرا که کوه ستودی که ثبات و قرار — این بار که او بند داین تار که من دارم

مرا فتاد دل از ره ز دست فتنهٔ عشق — که از هوای دل امشب نمیبرد خوابم
علو مرتبه بین کز کمال وحدت عشق — نظر کنید ز موئی چگونه در تابم

فغان که با همه رستم دلی و پیل تنی — خبر کنید که هجرت کند اصحابم
ز ابر دیده مدد بین نه از طراوت گل — پیک خضوع بود سجده بر دو محرابم

زلاله‌ها که دمد و مبدم ز دل پیداست — فلک به پنجهٔ زور آوری سپرا بم
چو من ندیم که بودم فروغ مجلس انس — چو گل بعارض اگر سرخ روی و شادابم

— که آبیار محبت نمود سیرابم
— دریغ می‌ندهد ره بخویشش بوابم

ایضا	حجاب خود چکنم خویش را که سد رهم گرفتم اینکه موافق شدند حجابم	وله

بنده‌ای تو ای جان و دل ازجان و دلیم — لیکن از دل طلبی سوخت از آن رو خجلیم
روی و موی تو چنین سوختن آموخت بما — که گهی دود سیاهیم و گهی مشتعلیم
شرمساریم و خجالت زده در مجلس انس — گو همه جوهر جان ما گهر آب و گلیم
همه را بسته بموئی و بنازیم بسخت — گرچه یکسلسله دیوانهٔ آهن گسلیم

نسبت با تو دانی مثل ظلمت و نور — پیش ازین نیست که در کتب و پیامت تسلیم
کاش چون موسپید می‌ماند مو پریشانش — یاد می‌افتاد می‌ماند چو موی پریشانش

وله

دل ز شادی غمش چون موسپید قصد از تنگ — از غمش چون خون شود خواهد شد در گردنش
چون بود خلوتسرا چشم منش دور از رقیب — هر سحر میاورم با اشک تر در دامنش
مامن دل زلف جانان است میدانم ولی — زان پریشان است دل کامد پریشان مامنش

ایضا	شد حجاب از آستانش دور و بین سوزم ز خلق بی حجاب آسوده میآرند هردم دیدنش	وله

زلف یار اینکه برائی که دل از ما ببری — همه دل زان تو بود که تو یکجا ببری
چشم و مژگان و نگاه و قد و بالا و خرام — همه دل جو نگذارند تو تنها ببری

وله

قطره پیش نباشد دل و هردم ز دو چشم — از نگاهی تو ز یکقطره دو دریا ببری
بی پرده مطرب امشب این پرده ساز کرده — کان شاه عراق قصد حجاز کرده
صد حلقه دل در آنکو بین ز آن شکن بهر سو — گوئی بروی از آن مو یک حلقه باز کرده

حافظ علیه الرحمه مستغنی الحمد والوصف است **حامد** از متقدمین و از اهل سپاهان است
این شعر از وست   ما غذ اینکه بی تو چرا زنده مانده‌ایم   خواهیم
خواست از تو اگر مرگ امان دهد **حاجی زمان** از متقدمین در شیر از گفش دوزی

میگوید این شعر از اوست جام بلور از خم شراب برآمد ماه فرو رفت و آفتاب برآمد **حاجب** از متأخرین اسم او آقا بابا دکان بحرفه عطاری روزگار

هفتاد سال گذرانید این اشعار از اوست
نماند ناز شیرین بی خریدار
اگر خسرو نباشد کوهکن هست
له کر مرغ دل این طور شود صید تو باید
هر روز کنی تازه خیال قفسی چند
له قفس دانسته در جائی نهادی
که دیگر نشنوی فریاد ما را
له صد بار ز خلف وعده ام کشتی
صد بار چه صد هزار بارم کشتی
بار آی و بکش بخنجر بیدادم
انکار که باز از انتظارم کشتی
له خوش آنکه تو انجمن فروزم باشی
ماه شب و آفتاب روزم باشی
درمان ده درد جانگدازم باشی
مرهم نه درد سینه سوزم باشی
خضری لاری از متقدمین می‌گفت
امام قلیخان بوده این شعر از اوست
بخت آورده بصد خون جگر تا در دوست
مژه برهم مزن ای دیده که آیم بزرود
خاوری از معاصرین اسمش میرزا

فضل الله از سادات شریفی شیراز است مدتی در دار الخلافه طهران مشغول تحریرات میرزا شفیع صدر و زمانی بوزارت همایون میرزا اشتغال داشت پس از آن در سلک منشیان پادشاهی منسلک آمد صاحب دیوان است در قصیده سرائی

پروا استادان این چند شعر از اوست
زهی رزاق انس و جان زهی خلاق جان بخشا
خداوند خداوندان جهانبان و جهان آرا
مریض از اوست علت چون طبیب از اوست درمان هم
هم او درد و هم او درمان هم او خصم و هم او ملجا
خمار از اوست در سرها نشاط از اوست در دلها
هم او مینا هم او ساغر هم او ساقی هم او صهبا
له از پیر عقل دوش سروشم بجان رسید
کای غم مباش که بخت جوان رسید
از قامتی که بر دل طوبی است داغ او
در جویبار ملک چو سرو روان رسید
له جناب او بود گردون و اندر وی دو صد خورشید
خیام او بود خورشید و اندر وی هزار انجم
سپهرش تخت و مهرش تاج و دهرش ملک و چرخش انجم
زهی تخت و زهی تاج و زهی ملک و زهی لشکر
له ای رکن مهین ملک عالم
ای صاحب ملک و صدر اعظم
هم حکم تو بر قضا مصدر
هم امر تو بر قدر مقدم
بودی تو اگر بباغ فردوس
کردی دوری ز گندم آدم
له دردا که در زمانه ندیدیم آدمی
یک آدمی که آید از و بوی مردمی
بس ظلم و بخل گشته عیان کاید مگوش
افسانه عدل سنجری و جود حاتمی
خواهم ز جور چرخ فغان سر کنم ولیک
این شعر تر بر زخم دلم کرده مرهمی
هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است
کس را نداده اند برات مسلمی
له غیرت عشق بحدیست که با رخصت

رخصت سجده آدم نبود شیطان را
جرم کو تا که به پستی اثر رحمت را
قهر کو تا که بدانی ثمر احسان را
له ای آهوی مرغزار خوبی
خرم ز تو نوبهار خوبی
چشم تو چو باده نوش مدهوش
آهو نشنیده ام قدح نوش
اندیشه کجا ز شیر واری
دو آهوی شیر گیر واری
از متاخرین اسمش درویش

از اهالی قرو کازرین درویشی بی سامان با مردی عسکر نام مایل بود و این چند فرد اگر درد داشته

عسکر من در میان عسکران
همچو شاهی در میان عسکران

بر حسب اتفاق فتحعلی شاه قاجار از وی سؤال میکند از اهل کجائی به عرض رسانید

شاهان سیاه بختی خود
له پیداست که از دیار قیرم
له عاشقی گر زین سر و گر زان سر است
عاقبت ما را بدان سو رهبر است
له دل که در هر نفسی میرود و میآید
از پی هم نفسی میرود و میآید
برگشته خود کو نفسی بنشیند
که هنوزش نفسی میرود و میآید
له تا خط سبز تو دیدم به لب آمد گفتم
باید از خضر ره چشمه حیوان طلبید
چند گردی ز پی نقش نگینی آخر
باید ای اهرمن انگشت سلیمان طلبید
له منم آن طایر برگشته اقبال
که اندر عین آزادی اسیرم

جوانم من ولیکن عشق طفلی
بدین سان در نظرها کرده پیرم

خرم از معاصرین اسمش میرزا محمود از سادات حمزوی شیراز سیدی باسعادت متصف بصفات حمیده و حالات پسندیده حلیم و بردبار تیزهوش و کم گفتار در علم انشاء و املاء با اطلاع بتحریر مراسلات اعاظم و امراء اشتغال دارد و در روزگار میگذراند این اشعار از اوست

ساقی چو بدور آور آن جام جمی را
خامی ز جوانان بر و از پیر خمی را
در دایره دردکشان تا ننهی پای
حاشا که دهند خطابی در دو عجمی را
چون سرو شو آزاد و بسر سبزی جاوید
روزی دو چو نسرین چه بری درهمی را

وله ایضا

نهان کند اگر آن شکنج زلف او را
ببوی مشک بجوئیم عاقبت او را
اگر هزار قفا هر زمان خورد از خلق
نمیکند نگران تو بر قفا رو را
کام اینکه یار دگری بصد اعجاز
دهد نجات گرفتار زلف جادو را
غیر کار عشقبازی هرچه کردم خام بود
یا قسم اینکه کی صبح زندگانی شام بود
جادوی زلف تو از دل خرمنی از سنگ فتاد
چنگ چون در وی زدم زنجیر بود و دام بود
دل ز من میخواست هردم ناگهانی دولتی
چون از او جستم نشان وصل تو سیم اندام بود
له دوستی تا بتوانی لعبت خندان کردم
دشمنی بود بتحقیق که با جان کردم

جهد کردم که نیارم بزبان سر غمت   باز تا رفت سخن نام تو عنوان کردم

وله

جز حدیث گل روی تو نگوید خرم
هرچه من گوش برین مرغ خوش‌الحان کردم

ایضا

من اگر دیوانه‌ام گیرید و در بندم کنید   ور خردمندم زبان کوتاه از پندم کنید
خنده تا چند ای خردمندان برین شوریده حال   چاره در کار وصل آن شکرخندم کنید

له
سر کوی تو بهشت است بتحقیق و تو حور   زاهد افسوس که افتاده ازین مسئله دور

له
بخون دل مگر تشنه لعل میگون است   که هر کجا دل فرزانه از او خون است

له
از سر بلند گشتیم چون پا بتو سپردیم   ما سر بدر از کار دل خویش نبردیم

له
چون کمان گشتم بدل نقشی ز ابرویش کشم   باز گفتم نیست نیکو تیغ بر رویش کشم
تا نوشم چون خضر زان لعل لب آب حیات   دل برون جا شاکه از ظلمات گیسویش کشم

له
بس که عشق آباد و ویرانم بصورت گر و معنی   نه زر در کس برم حسرت نه کس از زور نگارم

له
ای دل از اطوار واعظ سر بسر بیگانه باش   بو که گنجی اوفتد اندر کفت ویرانه باش
تا مگر وقتی بچنگ افتد ترا گیسوی دوست   مصلحت را با دلی صد چاک همچون شانه باش

له
شب عید است با گر طلبد دیده هلالت   سوی من بین که هلالی شدم از دست خیالت
هر که زین سرمه چشم خود ای مه سیه کنی   خاک سیه بدیده خورشید و مه کنی

ای زاهد ار بسیب زنخدانش بنگری   چون مه زره بگردی و آهنگ چه کنی

از متاخرین اسمش تحفعلی بیک از خاک شیراز است در بدایت حال چاکری شاهزادگان سلسله قاجاریه اقبال نمود شاعری خوش‌مشرب بود و بادنگ رابه قانع و در روزگار نیکنامی زیسته تا زمانیکه ازین عالم پا بدار بقا برقرار گرفت این اشعار از اوست

گر نیست بجز بندگی بهر که گریزم   کو داغ بندگیم از تخت نقش جبین است

له
بتماشای تو خلقیست بهر کوی دو وال   آری آنجا که کنی جلوه تماشائی هست
عاشقان از سر و سامان مطلب مجنون را   غیر ویرانه نپندار که ماوائی هست

له
سر زند سروی اگر بر سر خاکم چه عجب   تخم مهریست نهان بر دلم از سرو قدی

له
راحت جان است بر تن زخم پیکان شوخی   عین درمان است بر دل دردی از هجران یاری
در حصار دل بهر فن کرده خرم راه من   عاقبت گردد خراب از دست طفل بی‌نوائی

له
آن دهان را نقطه گفتند خاص و عام   تا قیامت بر سر این سر مبهم گفتگو است

له
تا ز زلف تو بلند است پریشان دل من   گر بلندی شب آگاه بود ورزندنی

له
مگر ای طره دلدار شب هجرانی   که نظر هرچه کنم نیست ترا پایانی
خم زلفین تو چوگان و زنخدان تو گوی   بچنین گوی چه نیکوست چنان چوگان را

اسمش تحفعلی بیک از مردم شیراز است این چند شعر از اوست

بنگر بزخمهای دل بی قرار ما / کز ناوک تو مانده همین یادگار ما

ولہ

بکش کر مهربان گردیده با من پس عجب نبود / شنیده بوی خون تازه از زخم پیکانش

ولہ

بر سر کوی بتان خواهم دل ویرانه / تا کنم آنجا بنا از سنگ طفلان خانه

زخم دل لب باز کرد از بهر پیکان دگر / یا که دارد از خدنگت اولین افسانه

داوری از معاصرین اسمش میرزا محمد وصال را خلف سیمین جوانی خوش خو اشعارش نیکو بود نستعلیق را خوش مینوشت در عنفوان جوانی در سال هزار و ۱۲۸۴ دویست و هشتاد و چهار از این عالم فانی بعالم جاودانی شتافت این چند شعر از اوست

ترکا کیت آموخته این رنگ و این نیرنگ را / با ماه پرنخی برانگیسو نه این رنگ را

آئینه صافیست دل زین نگهدار زنگ آورد / با دوستان دل صاف کن زآئینه بردار زنگ را

از باده گلرنگ شد رنگ گل روی تو زن / زنهار مگذاری ز کف جام می گلرنگ را

این چنگ گیسو دمی رود دل از چنگ اورهی / تو چنگ در گیسو بزن من مینوازم چنگ را

دارم دلی تنگ از غمت بس از دهانت تنگتر / خواهی که بگشاید دلم بگشا دهان تنگ را

وله

مطرب مگر از داوری شعری دو خوش در چنگ زد / ورنه مدار و چوب چنگ این نغمه و این آهنگ را

ایضا

نه دیر امتناعی نه ز خانقاه دارم / که ز هر دری در آیم بسوی تو راه دارم

بامید

بامید آنکه رحمت بگناهکاری آری / همه عمر خویشتن را به از گناه دارم

ولہ

غیث رحمت غوث کشور دهر گیتی فخر گیهان / پشت دولت روی ملت عقل اول حضر ثانی

بت بشکست و داور و درگه آزر نافه / دست تیغه پای خان چشم جان جسد جان جانی

دامن فضلش طراز کارگاه فهم و فکرت / خیمه قدرش فراز بارگاه لامکانی

ولہ

جز دل که او خیال دل دوست پرورد / نشنیده ایم ذره که خورشید پرورد

ولہ

گر صد هزار حاجب و دربان بدر نهی / ما را همان بسوی تو صد راه دیگر است

چون نیک و بد همه گذران است در جهان / زنهار دل بغصه مده تا میسر است

ولہ

پادشاهان همه در پای تو سر میسایند / ما گدایان چه نمائیم که بی پا و سریم

تو کشی تیغ مرا غایت مقصود این است / تو بفکر دگر یا بخیال دگریم

گر برافتاده کنی رحم بما رحمی کن / بدو زلف تو که ما از همه افتاده تریم

ولہ

ندارد نسبتی زلفش به ریحان نه با سنبل / کجا ریحان گره دارد کجا سنبل شکن دارد

قد سراسر و خوانم لی معاذ الله روا نبود / که این چمن تن است و سرو من سیمین بدن دارد

حریر از پیرهن دارد ز بس نرمی اندکس / که پیراهن به تن یابت بروی پیرهن دارد

ولہ

روزگاری رفت نامد یادی از یار قدیمت / یا وفا هیچت نباشد یا همین با ما نداری

حال دل را هیچ دانی چیست در چنگ خیالت / حالت کبک دری در پنجه باز شکاری

گریم آب دیده ام ننشاند تاب سینه را
چون کنم با این دل خون گشته واین رحم کاخی

له

زاهد تو و فردوس و من و کوی خرابات
تا خود چه زیادت که در آن هست و در این نیست

تا زین دو کرا سود بود خود بده انصاف
چیزی که یقین باشد و چیزی که یقین نیست

له

ز بعد روزگارها ز بعد انتظارها
نظام دولت آمد و نظام یافت کارها

درفشهای لعل وش براستران کوه فش
چو ابرهای سوخته پشت کوهسارها

پیاده های سرخ پوش و خیمهای سبز گون
چو لالهای آتشین میان سبزه زارها

برای جود دوستان تهی نموده گنجها
برای زجر دشمنان بپا نموده دارها

نسیم خلق دلکشت بباغ اگر گذر کند
تمام نارون دهد بجای نار نارها

گل ار خلاف رای تو بصحن باغ پا نهد
کنند پاره پاره اش بنوک تیر خارها

له

چون سر زلف سیاه تو کند نافه فشانی
بچکد خون بدل نافه آهوی خطائی

آفتاب فلک از شرم دگر رخ ننماید
گر تو بی پرده سحر که رخ تابان بنمائی

خلق یک دل یکشهر در آن و بکمند است
نیست حاجت که سر گیسوی مشکین بگشائی

له

سنگین دل دیوانه را بستم بدان زلف سیه
دیوانگان عشق را باید بزندان داشتن

بر یاد زلف و روی تو دانی چه باشد کیش من
یکروز کافر بودن و یکروز ایمان داشتن

جای تو در دل داده ام اما جفا باشد بسی
زهره بچاه بابل و یوسف بزندان داشتن

در سینه آه و بدم بر چهره اشک پی در پی
مشکل بود این درد از خلق پنهان داشتن

له

بقد برابر سروی برخ برادر حوری
مگر فرشته قدسی مگر سرشته نوری

به پیش دیده و پنهان درون حلقه بیرون
بزیر پرده و پیدا درون جامه و عوری

نمیرسد بتو دستم ولی بیاد تو هستم
که هر کجا بنشینم به پیشگاه حضوری

له

حکمران ملک جم اعظم نظام الدوله آنکه
از جهان برداشت رسم جور و اسم دادخواه

غیث رحمت غوث لشکر عین دانش عون ملک
ناصر ملت امین خواجه دولتخواه شاه

خشم او سوزان جحیمی تیغ او بر وی دلیل
طبع او زاینده بحری دست او بر وی گواه

هم بکدر تیغ رخشانش ز نغلیک عروق
هم مجدد خاک درگاهش ز تقبیل شفاه

له

چندان بهش باده کش چشم فرو خوابت
کاین هندوی شهر آشوب بیدار نمیباید

گر می ندهد خمار دستار گرو بگذار
با این سر شوریده دستار نمیباید

له

یوسف پسری زیبا و خوبتر از یوسف
معشوق دل صد یوسف در چاه زنخدانش

یکشهر سیه جامه از خال سیه رنگش
یکملک گریبان چاک از چاک گریبانش

دانا و پسندیده پرورده و سنجیده
هم رای هنرسنجش هم طبع سخن دانش

له

می بی تو در دل خون شود اشکم از آن گلگون شود
وز دیده چون بیرون شود خونابه رنگ آید همی

بر روی ماه دلبران زخمی بود بر دل گران
هر زخمه کز خنیاگران بر تار چنگ آید همی

هر جا بود عزیز بمانید با وقار / زیرا که عزتان بفزاید وقارتان

او پنج دانش است و شما برگ و بار فضل / پیوسته باد خرم از او برگ و بارتان

او آسمان مجد و شما اختران وی / جز بر مدار او نبود خود مدارتان

چون پنج حس بهر یکتان حاجتی جداست / او حس باصره است و بدو افتخارتان

له

ملک داران سخت شوری در جهان افکنده‌اند / مردم بیچاره را از آب و نان افکنده‌اند

خود چو لوح محو و اثبات از بس کاندرو / نام بهمان برده و نام فلان افکنده‌اند

یا که میکائیل شد معزول از تقسیم رزق / خود بعزرائیل کار مردمان افکنده‌اند

مال دیوان خراسان بر زمین ماند ای شگفت / مردم شیراز را اندر زیان افکنده‌اند

له

ناصر دولت و دین صورت تایید آله / پشت بر پشت خدیو و ملک و شاهنشاه

کوهر خنجر او مایه ببخشیده بمهر / شقه پرچم او سایه بیفکنده بماه

بر طبیعت رسد ار شعله قهرش بر بیچ / قوه نامیه واماند از انبات گیاه

ملکا عزم زمین بوس توام بود و نبود / جز بهر هیچ مرا واسطه در آن درگاه

رشید از متقدمین برادر ارشد است این شعر از او دیده و نوشته شد

ز فریاد سگت شبها مرا خون در جگر باشد / مباد از سر کوی تو غیری را گذر باشد

روشن از معاصرین اسمش میرزا احمد تخلص عالی را ولد رشید ارجمند بقعه

متبرکه سید میر احمد امتوبالاشی بود از اشعارش این چند بیت ثبت افتاد

دلم یکقطره خون است ندانم / چسان گنجیده در وی صد جهان درد

له

حلقه زلف تو سر کعبه تو گر نیست بر آن / از چه خلقی پی حاجات در آویخته‌اند

له

ای کاش روز حشر نبودی که تا نبود / او شرمسار خلقی و من شرمسار او

زلالی از متقدمین از شاگردان املی است در اوایل حال بهندوستان رفته در اکثر اوقات ببلاد هند بعشرت گذرانید. آخر الامر در گجرات وفات یافته از منتخب اشعار اوست

هر خس غم نیست گر از سینه جان بیرون رود / عشق با جان است میترسم که آن بیرون رود

له

ای ساربان جانان محمل مران بسرعت / تا باز مانده کار زخار از قدم بر آید

سعدی از متقدمین افصح المتکلمین و املح المتقدمین و المتاخرین است **سائل** از متاخرین اسمش محمد سعید معروف بآقا جانی از عمال و مباشرین بلوک قیر و کارزین است مردی نکته‌شناس و نکته‌دان بوده صاحب دیوان است و این چند شعر از آن اوست

رست آن سمند شد روز هنگام جستن گاه دو / چون یوز آهو در جلو چون آهوی یوز از قفا

در جلوه و شوخی پری اندر روش کبک دری / در که پلنگ بربری در دشت آهوی ختا

له

داد سنگ ستم از کوی تو پرواز مرا / کو فریب تو که تا صید کند باز مرا

له

زلف تو هزار حلقه و هر حلقه صد کمند / در هر کمند او دل غمدیده‌ای بند

جز خال چون سپند تو بر روی آتشین ساکن ندیده بر سر آتش کسی سپند

لہ

فتد در خرمن عمر من آتش چو بینم خرمنت را خوشه چینی

اگر باری کشی باری ز یاری اگر نازی کشی از نازنینی

ندانم در رهت زین پس چه بازم نه دنیائی دیگر دارم نه دینی

سالغ از متاخرین اسمش حاجی شیخ محمد اصلش از اعراب خزاعه شیراز آمده بتحصیل علوم مشغول بود عالمی فاضل و فاضلی کامل شد این چند شعر از ایشانست

ای دل اقبال و سعادت بسعی و طلب است بجهان کام روائی ز فضل و ادب است

روز و شب را بکف فضل و هنر بست زمام ورنه دیدی که شب و روز گذرانست و شب است

خود گرانمایه هم سنگی من در گهر است یا که را جامه همپایگی من سلب است

گرچه زیبد که کنم دعوی و آرم برهان که بفرزند چو من دهر عقیم و عزب است

لیک با صد چو من ار جور ازین بیش کند جور و بیداد بر ایشان نه غریب و عجب است

لہ

نیافتیم ز عیش جهان بجز حسرت فروختیم بدنیا اگرچه عقبی را

لہ

مرا خوش شد ز هجرت گر دلی بود تو را ویرانه شد گر منزلی بود

لہ

سخن از خلد و کوثر تا کی ای شیخ کنی تا زیر بار آخر خری چند

بیا بگذر و با ما در خرابات ببین هر گوشه خلد و کوثری چند

دلم از نو

سفیر از متاخرین نامش محمد نبی خان است والدش آقا کوچک از اهل شیراز نصف برادر بود و حاجی خلیل خان نامی قزوینی ملک التجار بندر بوشهر گردید جنبه آقا کوچکرا ترویج نمود و بواسطه نمو اصلت شجره اقبال آقا محمد نبی طراوت پذیرفته در اهتزاز آمده در سلک کارگذاران دیوانی منسلک لقب خانی یافته تدریجا بمرتبه وزارت فارس رسید تا زمانیکه بملک آنجهانی شتافت دیوانی دارد ولی ملاحظه نشده این دو بیت از اوست چون اظهار اخلاص و ارادت نسبت باهل بیت رسالت کرده سمت تحریر پذیرفت

در هند سفیر هندوان را بنگر

در تعزیه دیدی از مسلمانان سر در راه حسین کو عزاداری تو

آخر شوال بود ز هندو کمتر

سعید از بلوک کوار است از معاصرین

این زلف خم بخم برخت سایه افکن است یا شام تیره هم دبش روز روشن است

تا کز طپیدن دل من اشکبوس وار ابروت چون شپه کمان تهمتن است

پروین طلوع کرده و یا گوشوارتست آفاق جمله والهٔ این گوش و گردن است

خالت چو مشک و سینه چو مجموعه بلور گویا که شاه هند فرنگش نشیمن است

گویند سرو و میوه لیمو نیاورد پستان یار شاهد انکار دشمن است

لہ

توئی در بزم من امشب که بگیرم قرار اینجا دل اینجا جان اینجا دل ربا اینجا نگار اینجا

چه حاجت بر تماشای گلستان در بهار آید	گل اینجا غنچه اینجا لاله اینجا نوبهار اینجا
با تماشای زمان خوش باد سیر سبزه و صحرا	چمن این جا و سرو اینجا و طرف لاله زار اینجا
بصوت زاغ و سار و بوم خاطر رنجه میداری	نوای بلبل اینجا عندلیب اینجا هزار اینجا
ترا چه واهمه از قتل من که در محشر	به نیم بوسه کنی قطع خون بهای را
چو کشت رهزن اسلام چشم جادویت	ندیده دیده افلاک پارسائی را
چگونه از سر کوی تو رخت بربندم	که کرده تو ز زنجیر زلف دربندم
سرور و شادی از تو ناله و اندوه کمین از من	خرامیدن بناز از تو نگاه واپسین از من
نمیدانم ز منع گریه مطلب چیست مردم را	دل از من دین از من اشک از من آستین از من

شاه شجاع از متقدمین اصلا از یزد است ولی سالها در فارس بسلطنت مشغولی داشت در سالی که حیف از شاه شجاع از تاریخ او خبر میدهد بعالم آخرت شتافت این اشعار از اوست

محمود برادرم شه شیر کمین	میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید ملک	او زیر زمین گرفت و من روی زمین
ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان	که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد
منم که نوبت آوازه صلابت من	چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد
چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر	چو عقل راه نما و چو شرع نیک نهاد

نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی	که در بنای توکل نهاده ام بنیاد
بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم	که آسمان در دولت بروی من نگشاد
برو تو جان پدر همچو من بمردی کوش	که چرخ کام ترا بر مراد خویش دهاد

شرر از متقدمین اسمش میرزا محمد هادی از اهالی این دیار و در فن طبابت حذاقت تمام داشته بهندوستان رفت از وست

شیشه ناموس جمعی را که دارم در بغل	بادم بود از ملامتهای ایشان سنگسار

شمیم از متاخرین اسمش میرزا محمد حسین خلف مرحوم میرزا عبد الکریم اجداد ایشان از شیراز رفته در اصفهان متوطن شده و در آنجا نشو و نما یافته و هم در آنجا تولد شده تحصیل مراتب علمی کرده خط شکسته را خوب مینوشته و دامن پاکی داشته چندی در زمان نادرشاه قاضی عسکر بوده و چندی بعد از آن کلانتر اصفهان و هم در آن سال بحکم نادرشاه کشته شد این بیت از وست

زسوز عشق تو آنرا که نیم جانی هست	چو شمع تا نفس آخرش زبانی هست

شیخ شطاح از متقدمین اسم شریفش روزبهان است از اولیای عظام و مشایخ کرام نقاوه سالکین مشتاق و خلاصه محققین آفاق است مفصل احوال آن جناب در تذکره عرفا مذکور است وی در شیراز مدفون است مرقدش زیارتگاه شده از آنجناب است

اگر آهی کشم صحرا بسوزم	جهان را جمله سرتا پا بسوزم

بسوزم عالم ار کارم نسازی … چه فرمائی بسازی یا بسوزم

له

تمثال رخ ترا بچین بردستند … آنجا که مصوران چابک دستند

در پیش مثال روی تو بنشستند … انگشت گزیدند و قلم بشکستند

شیدا از متاخرین اسمش آقا محمد علی اصفهانی الاصل در جوانی رخت اقامت بشیراز کشید باندک ایامی از دوستان میر نجیب تا زمانیکه بدار عقبی روان گردید در تکیه خارج مشرقی شیراز مدفون گردید این رباعی از اوست ای کینه وری رسم تو بر ریش رقیب

وی داروی درد و مرهم ریش رقیب … گر جان رقیبی بتوام زنده چرا

در جان منی چه میکنی پیش رقیب

له

از درد توای درد توام همدم دل

وز داغ توای داغ توام مرهم دل … جان ماتم من دارد و من ماتم جان

دل از غم من ناله و من از غم دل

شکیب از متاخرین اسمش محمد علی اصلش از خاک شیراز و دلش مخزن جواهر راز از افاضل عصر خود بوده بشغل حکاکی اشتغال داشته در عهد خود از عرفا محسوب میشده و در شیراز در وقتی که جماعت افغان عراق و فارس را گرفته و بحیطه تصرف در آورده بودند او نیز در آنوقت شهید شد از اوست

دو عالم را جزای قاتل من ده خدایا … که بس باشد همین ذوق شهادت خونبها را

شانی از متاخرین اسمش هادی بیک از طایفه ساکی آدمی خوشحال و خوش مقال بود

این چند شعر از اشعارش دیده شد … بار بار رفتم بکوی یار و دیدم بار نیست

له

باز میگویم برو کاین بار چون هر بار نیست … تا بدستش داد قاصد کرد با مکتوب من

له

آنچه دستم با زلفش با گریبان میکند … بیجا میرود و باکه سخن میگوید

هرکه از شوق تو از خانه بپاید چه دلی

شائق از متاخرین اسمش آقا علی عسکر سلک خیاطی ره سپر بوده صاحب دیوان است این اشعار از ایشان است

گر دانکه خون بهجر تو جان داد عاقبت … بیچاره آن کسی که بوصل تو خو کند

له

چیست کالای محبت حیرتی دارم که هرجا … میفروشندش بهیچ و کس خریدارش نباشد

له

آیا بود آنکه یار یاریم کند … وز رحم نظر به بیقراریم کند

یا آنکه بخنجری هلاکم سازد … یا آنکه علاج زخم کاریم کند

شحنه از متاخرین اسمش محمد مهدی خان اصلا از ملک مازندران است تمام عمر در شیراز بوده و چندی منصب داروغگی شیراز قیام مینموده و بدین سبب تخلص خود را بشحنه مشهور نموده این چند شعر از او ثبت شد

این نه خورشید است رخشان بر فراز آسمان … قبه از بارگاهش را فلک در بر گرفت

ماه نبود آنکه می بینی همانا گر شرف … نعل نعلینش فتاد آنرا فلک بر سر گرفت

له

من جهان بهر تو میخواهم و مردم بجهان … که وصال تو بی عیش جهانم هوس است

جز مهر تو نی خدا را مهر دگر … انجا و اگر شود و صد دهر دگر
کی وصف تو ز آب بحر بتوان بنگاشت … هر قطره بحر اگر شود بحر دگر

ای شیخ که دایم خم می میشکنی … اندر کف رندان دف و نی میشکنی
آن خم که بمیخانه معمور دلست … مملو ز می ریاست کی میشکنی

شهرت از معاصرین اسمش شیخ حسن از اعراب فارس در علم طب نیز ماهر بوده بسمت هندوستان مسافرت نمود در آنجا مسافر سفر آخرت گردید

مرا زلف تو دام از او خواهد گردید ام … ولی بعد از رهائی یاد خواهد کرد میدانم

شهید از معاصرین اسمش میرزا عبد الله از سادات عالیدرجات مروی ساده و آزاده بود و چون از علم طب بی بهره نبود بشغل طبابت معیشت مینمود در سال یکهزار و دویست و هشتاد و اند هجری بدیار پایدار بقا سفری آین قصیده از وست

فارس کز غیرت فردوس برین است و آ … زانکه در سایه فرخنده آن فرهماست
آن خداوند جوان بخت که چون ابر بهار … یک تر شح ز کفش مایه صد برگ و نواست
آن سمی اسد الله که از فرط جلال … بتولای وی این گنبد فیروزه بپاست
عقل از پایه قدرش نزند دم زیراک … مدحت مهر جهانتاب ز خفاش خطاست
فتنه در چشم نکویان پس از ینش منزل … ظلم در طره خوبان پس از ینش ماواست

لوح طبعش که منور شده ز انوار آله … زنچو آئینه اسکندر و چون جام جم است
در پس پرده غیب آنچه نهانست بموز … کاندران صورت اشیا همگی پیداست
شعر و نجوی تو سحر است ولی سحر حلال … اندران آینه طبع سراپا پیداست
چون رخت نو گلی از گلشن اقبال نرست … طبع عالی تو بحر است ولی گوهر زاست
در جهان جود تو آن قاعده آورد پدید … چون قدت گلبنی از دوحه اجلال نخواست
پیش قدرت همه را غاشیه عجز بدوش … کانچه در وهم از ان نام و نشانیست گداست
کی خداوند جهان دامنت ان ادام … نزد امرت همه را گردن تسلیم و رضاست
نه مرا چشم جهان دیده نظیر تو ندید … چون خداوند جهان ذات تو قسم بهماست
من که با شم که دم از مدح و ثنای تو زنم … که نظیر تو هم از چشم جهان ناپیداست
گرچه نظمم همه چون خوشه پروین بفروغ … که ثنای تو فزون از حد و مدح از احصاست
کمترین پایه من شاعری و صنعت اوست … گرچه شعرم همه چون کوکب شعری بضیاست
قامت خویش بیاراستم از کسوت فضل … واندرین دعویم انصاف خداوند گواست
تو مبینش که از و تشنه جانی بحکمت … که مرا قیمت از ان جامه نه افزوده نه کاست
زر تحریر یکی سطر توان شد خطا … تو مبین از ز عمامه پلیدی داناست
… ز انشای یکی شعر کسی از شعراست

بس که نماید سر انگشت مذاقت چو شهید | هر که در فضل و هنر شهره و انگشت نماست
آسمانی بود این توده غبرا و در آن | پهنه مهر جهانتاب و هنرپیشه بهاست
توسن عقل در این راه فرو رفته بگل | طی این مرحله کی درخور اندیشه ماست
به ز تسلیم و رضا نیست که با حکم قضا | نه تو را قدرت چون است و نه یارای چراست
بخصیصت زمن ای صدر جهان گر شنوی | بخداوند جهان ملک جهانیش بهاست
کاری از نیکی از بهر خدا کن باری | کان عمل هیچ نیرزد که نه از بهر خداست
چون بسرحد ثنایت نتوان پای فشرد | بدعا دست برآریم که هنگام دعاست
تا جوان بخت چو اقبال تو باغ نفست | تا کهن سال چو تدبیر تو چرخ میناست
در همه عهد شمارند که تدبیرت پیر | در همه عصر شمارند که بخت برناست
لاشه خصم و بداندیش تو شاة المذبوح | پیکر دشمن بدخواه تو همچون جوزاست

شهرت از معاصرین اسمش میرزا محمد علی از اهالی کازرون است در مداحی سلطان میرزای حسام السلطنه شهرتی تمام داشت و معروف خاص و عام بود این چند شعر از اوست در سال هزار و دویست و نود روی بعالم آخرت آورد

مورخ چو تاریخ شه برنگاشت | سر از سرفرازی بکیوان فراشت
رقم زد بعون شه راستین | کتابی چو یک بوستان یاسمین

از ازل

ز فرهنگ شه کتابی نوشت | چو خرم بهار و چو خرم بهشت
کتابی چو باغ ارم خواسته | بهرگون گل و لاله آراسته
شکفته در آن بس گل رنگ رنگ | ز الفاظ شیرین و ابیات شنگ
وقایع همه بی کم و کاستی | در آن برنوشت از سر راستی
ولی چون وقایع همه راست شد | سخن بی فزونی و بی کاست شد
وز آن رو حقایق نگارش سرود | که افزون و کم در کتابش نبود
ز شهرت همی سال تاریخ جست | که تاریخ تاریخ برگو درست
بمینای می شهرت آورد دست | پی یاد شهنشه زمی گشت مست
چو از تری باده شد تر دماغ | بتاریخ تاریخ گفتش فراغ
بهار و دی شب و روز این چار جمع | بچهره سر زلف و بالا نگار
کسی کو نگر این نسخه گو یا بنگر | ز طره شام زمستان بچهره روز بهار
بغیر چهره و زلفش ندیده ام که کسی | کند بصفحه خورشید مشک تر انبار
دو چشم او بود آهو ولی نگاه نظر | بیک کرشمه کند صد هزار شیر شکار
بخلق تیز زبان نسبتی نکرد ارو | که کرده فصل خزان را بچهره روز بهار
ستوده خان حقایق نگار گفت ار | نگاه بزم بود همچو ابر گوهربار

شبی ز خلق خوش او همی سخن گفتم — فضای خانه من گشت پر ز مشک تتار
ز چاشنی کلامش که هست سحر حلال — ز بهر قند نه قدری بجاست نه مقدار
ز نور چهره او کور میتواند دید — بقلب مور بود ور ازیکه در شب تار
اگر که خضر رهی همچو او سکندر داشت — نبرده رنج شدی ز آب خضر برخوردار
قلم بدست خود آن مرغکی که دوده خورد — ولیک لؤلؤ شهوار ریزد از منقار
همیشه تا که بود در قفای یکدیگر — چنانکه رسم بود در زمانه لیل و نهار
هر آنکه با تو بود دوست سال و مه خوشدل — هر آنکه با تو بود خصم روز و شب افگار

صابر از متاخرین اسمش میرزا محمد علی قمی این شعر از وه طبع اوست خطا کرد عارضش پس چون دور لاله سنبل یا گرد گل بنفشه یا دور ماه هاله **صفا** از متاخرین اسمش میرزا ابراهیم صاحب آتشکده نوشته اند که از اعاظم دار العلم شیراز و از سادات دشتکی بوفور ذهن وجودت طبع ممتاز از اولاد امیر غیاث الدین منصور است با صاحب آتشکده معاصر و مصاحب بوده اند در اواخر دولت نادری بعالم آخرت شتافت این اشعار از اوست

شود از شعشعه حسن تو خورشید پدید — ایکه چقدر ترین ذره خاک در عشق
طعنه بر محفل ناز تو زند موج حصیر — ایکه بر چین جبین همه خوبان جهان
چند روز نیست که بر صفحه نطاق تو

صورت عجز کند خامه مژگان تصویر — که نشیمن زده بر مردم چشمم تصویر
که نگاه تو بعجز آمده چون طفل اسیر — من گرفتم مه کنعان بود آن یار عزیز
فرض کردم که چو خورشید بود عالمگیر — تو کجا یوسف مصری ز کجا خوب ببین
تو کجا مهر جهانتاب کجا سهل مگیر — گر بمن برخورد آن ماه لقا دلبر تو
چند پیچی کنم از روی نصیحت تقریر — گاهی بر چهره نگاری که از او رنگ سپید
ماه را میکشد افسون نگاه تو بزیر — این چه ظلم است که ریزی بلبی سالخورد زهر
که هنوز از ره طفلی بود آلوده بشیر — این چه رحمت که گرید ز غمت انکه هنوز
چشم نازش ز شکر خواب نگردد سیر — تو نیاز است و نیاز و دل او طاقت نیز
سیلی دهر نخورده است برو سخت مگیر — هرچه فرمایدت از روی رضامندی دار
هرچه گوید تو بتسلیم بکش در زنجیر — بلکه او هم ز تو آئین وفا آموزد
بلکه او هم شود از رسم جفا منع پذیر — نمکی سود بر دل مجروح صفا تا ختم
صید بر بسته خود را بخشد بی تقصیر — بس او که اگر یکسر مو رنجه شود
خاطرش از تو بگیرم ز تو باشد دلگیر — بند از بند تو چون نی کنم از ناله جدا

ولد سازم از آه دلت را هدف ناوک تیر **ایضا**

بردل تیری ز شست صیادی خورد — صیاد دیگر رسید او را در برد

از کشمکش آن دو ستمگر آخر / این صید ضعیف در میان خواهد مرد

صحبت لاری بحری ذاخر اسم شریفش ملا محمد باقر عالمی نحریر حکیمی بی نظیر شاعری خوش تقریر در اکثر و اغلب علوم ماهر در علم تاریخ و انشا قادر بود فیض صحبت شریفش را چند مجلس دریافت نموده اواخر ایام حیات که مطابق با سال هزار و دویست و پنجاه و هفت بود در قصبه لار مکفوف البصر گردید بقاعده کلیه ارباب دانش بعسرت و پریشانی میگذرانید عمر شریفش قریب هشتاد سال بود که از این دار پر ملال ارتحال نمود دیوانش در لار بسیار است برخی از غزلیاتش بدست آمد سطری از آن برشته تحریر کشید

الا یا ایها الساقی تو دوای درد این دلها / که جز می نیست درمانش ادر کاسا و ناولها

سقی الله بزمگاه می که خنده جام و نالد نی / سر زنجیر زلف وی و ده بانگ جلاجلها

غمی دارد نهان این دل ولی او نیست زو غافل / که دلها را ز صد منزل رهی باشد سوی دلها

جهان کشتی و جان کشتی نشین جانا کشتی تا ساحل / عجب بحری بی پایان و دل جویای ساحلها

بعلم شیخ سرگردان چه داند عقده گردون / دم پیر مغان نازم که زد بر حل مشکلها

خموش ای ناصح نامی چه میخواهی ز بدنامی / تو و اغوای بر عامی من و مستی محفلها

خوش آمد دوشم از صحبت که خوردی باده و گفتی / الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

ملاف زاهد بزهد و تقوی که در حقیقت بمذهب ما / چه پند ناصح چه صوت نای چه دین مومن چه کفر ترسا

زهی نگاری که برده رونق بزلف و کاکل ز مشک و سنبل / بچشم و عارض ز نرگس و گل بقد و قامت ز سرو و طوبی

بحسن داری تو ماه پاره که فوج فوجت پی نظاره / ز سمر روزی هزار باره بشور و دل غم تماشا

عماری مصر راه کنعان شد آشکارا بسعی اخوان / که میرساند کاروانان نوید یوسف سوی زلیخا

خموش نادان ز عیب عاشق تمکن ملامت که نیست لایق / بکش چو مجنون ببین چو وامق نقاب لیلی عذار عذرا

کشید آخر صفیر طایر دل / بسوی آشیان صیاد ما را

چو در ناشادی ما شادی تست / چه غم گر غم کند بنیاد ما را

بر خویش بندم چند چند این نهد بد فرجام را / وقتست تا آتش زنم این دلق ازرق فام را

قلاش و رند و عاشقم عذار رخی را وامقم / من کافر صنم را لایقم چون بشکنم اصنام را

گو زخمه تار و دوی زنم رو دمی آلودی زنم / کلبانگ بدرودی زنم این عام کالانعام را

وله

صحبت از آن شیرین زبان چه حرف سود و چه زیان / زان لعل گردون کی توان فرق از دعا و دشنام را

ایضا

دو هفته رفته که ماه دو هفته رفت خود را / ندیده ام رخ که جویم مه دو هفته خود را

ز بیهشی نگر آیم بهوش صبح قیامت / شبی که بویم و بوسم گل شگفته خود را

از این گلزار بپرازم هوای گلشنی دارم / که دست جور نبود در گلش باد خزانی را

چو آتش بود بر شاخ درخت آن شب یار بیا — که شد رهبر بسوی وادی ایمن شبانی را

ولہ

بگویش سیر دوم صحبت ندارم تحفه جز جان — بلی بر جان نثار بر آن جان ارمغانی را

ایضا

هر لاله که روید از گل ما — داغیست که بوده بر دل ما

هر گز نشده است مایل غیر — والله شده شمایل ما

جان دادم و گفت کشته صحبت — چون قطره و بحر واصل ما

ولہ

ثمر درخت امکان همه حسرتست و حرمان — تخم عجب که دهقان ز چه تخم کشت ما را

بد و نیک کار دنیا چو بماند حوالت — عبث از چه خورد باید غم خوب و زشت ما را

ولہ

ای مصر خراب جان سقامت — یوسف وش دل کمین غلامت

برخاستی و ز خلق برخاست — غوغای قیامت از قیامت

خود صید اجل رسیده مانیم — پرواز کنان بگرد دامت

خنجر بکشیدی و نکشتی — مرکشته لطف ناتمامت

ولہ

دو یک بلا بجوش صحبت — تا پخته شود وجود خامت

ایضا

ای لعل لب تو راح راحت — چاه ذقن تو پر ملاحت

ای ذقن

آن قرص مهی تو گر صباحت — محو نظر تو آفتابست

ولہ

برخیز که باد بامدادی بر سبزه فشاند دوش و تری — دریاب زمان عیش و شادی کاوضاع جهان بر انقلابست

مژگان تو ناوک افگنست ابروی تو شیخ کمان پی چیست — گردام ره شکار دل نیست گیسوی تو از چه پیچ تابست

ولہ

زر زیر بار امانت بدر شد حریفان — گرفت تخته نخست دل مرا بغرامست

سرشک سرخ و رخ زرد و ناله دل پر درد — گواه دعوی عاشق بس است این سه علامت

چه دلنشین کوییست کوی یار تو صحبت — که هر که رفت در آنجا فکند بار اقامت

ولہ

باده چشم تو کشیده است چرا — کاسه دیده من پرخونست

شعله ور بی مدد نار از آنست — زیت مصباح دل از زیتونست

حالت نبض مرا نشناسد — گر معالج همه افلاطونست

ولہ

ای خوشا آن جلوه که آهوی حرم رام اوست — خرم آن چهره که گلزار ارم خرم از اوست

خاک تن در وسط مکه و طائف بسرشت — آب سرچشمه دلرا مزه زمزم از اوست

عقل مسکین چه کند پیش محبت آری — پیر عشق است که استاد خرد ملزم از اوست

ولہ

ای وای وام نکردی برین عقیده مباش — که در حلول اجل یک زمان امانی نیست

اگر بزیر زمین جای خود نمی بینی — فراز نگر که فراز سر آسمانی هست

ولہ

بیک جام ز ننگ و نام کردند — ندانم چه سمی در جام کردند

دلم را دانه خالی نمود و ...
بتار گیسوان در دام کردند

کسی را کام دل دادند کاول
ز کام این جهان ناکام کردند

بتار رشته طول عمل شو پیوند
که این دو روزه به بیم آرزو وفا نکند

متاع عمر گرانمایه را تلف منمای
که چرخ بر هوای کس قضا نکند

خدا نصیب بیمار اگر کشته بکنار
وگرنه چاره این ورطه ناخدا نکند

بجان آمد زلیخا ز انتظار مقدم یوسف
مگر راه دل یعقوب راه کاروان گم شد

بهای یوسف کنعانی از زلیخا پرس
که قدر و قیمت هر جنس مشتری داند

ز آسمان طمع مهر گستری بخشید
که او همی حرکات ستمگری داند

آنچه با من غمزه آن چشم فتان میکند
کافرم گر هیچ کافر با مسلمان میکند

باورم ناید که شبها میکند با دیگران
آنچه با من روزها آن مهر رخشان میکند

آوازه تیشه‌اش است امروز گویا دوش
پنهان بقصر شیرین فرهاد رفته باشد

در دامگاه عالم صیدی گمان ندارم
گر قیدیان ستمگر آزاد رفته باشد

کج کلاه من اگر طرف کله بشکند
شکل طرف کلاهش سر قیصر بشکند

گر صبا زلف کجش را شکند چین بر چین
قدر مشک ختن و رونق عنبر شکند

رشحه آب رخت آتش فرو وافزود
سبزه خط لبت خامه آزر شکند

سخت جانم من و ترسم که در این قربانگاه
تا بخواری کشدم یکدو سه خنجر شکند

غمت بر خاطر ما غم نباشد
مبادا آن کز غمت خرم نباشد

لب عیسی که خوش جنبید در مهد
به از خاموشی مریم نباشد

مبر گمان سلامت روی بقافله
که ناله دل مظلومی از قفا باشد

ز نیرنگ آنچه با من آن پری کرد
کجا با قوم موسی سامری کرد

رخش مصحف گشود و دین عیان ساخت
ولی زنار زلفش کافری کرد

نه از کفرم اثر هست و نه از دین
میان هر دو قطع داوری کرد

شایسته دیدن رخت نیست
چشمی که ز گریه تر نباشد

چه خار و چه گل هر آنچه بینم
جز روی تو در نظر نباشد

سر سبز مباد سست عزمی
کش همت ترک سر نباشد

پیر دماغ افسرده را آرد برقص از چوب نی
شیخ حرم پرورده را در دیر ترسا میبرد

زیبا نگاری بوالعجب شور عجم شوخ عرب
آورده یثرب در شعف آرام بطحا میبرد

گاهی بیابانک پهلوی الفقر فخری بر زبان
گه که کلاه خسروی از فرق کسری میبرد

زلف و رخی و کفر و دین ریزد از آن خیزد از این
چشمی و بس سحر مبین بابل بیغما میبرد

چه خرامی ای بت سرو قد روش کرشمه مبرخند
که خدا نگه داره ز چشم بد شمایلت نظری رسد

پر صحیفهای خط جلی که نوشتم ز وفا ولی ‌ ‌ ز شمیم زلف مطولی نه جواب مختصری رسید

له

از زلف چون رسن که فروهشته بر وقش ‌ ‌ هر لحظه یوسفی بتک چاه میکشد

وز دیده دیدن غضب آلود نرگسش ‌ ‌ پیکان آه از دل آگاه میکشد

له

در بلای تو دم از مسنی الضر زنم ‌ ‌ ما نگوییم که صابرتر از ایوب بود

بوی جامه است مرادم که بجان آرزوی ‌ ‌ باعث روشنی دیده یعقوب بود

له

بر سر خوبی و دارائی معشوق ازل ‌ ‌ خوشه چند بعنوان زکاتم دادند

دستم از غیب رسیدند و برای دیدش ‌ ‌ بر سر خازن فردوس براتم دادند

کشتیم بود بگرداب بلا طوفانی ‌ ‌ شرطه بر خواست از آن ورطه نجاتم دادند

له

کاکل مشکین دوست نافه آهوی چین ‌ ‌ زلف چلیپای یار طبله مشک تتار

چهره گلناریت ساحه آتشکده ‌ ‌ کرده اقامت در او خال تو زردشت وار

زلف تو بند و گره جعد تو چین و شکن ‌ ‌ لعل تو قند و شکر چشم تو خواب و خمار

خیز که بلقیس گل تخت سلیمان گرفت ‌ ‌ گشت ز داود مرغ زمزمه زبور آشکار

فاخته بر شاخ سرو سرو بکام تذرو ‌ ‌ بلبل دل چند چند ناله کنی زار زار

گوشه دشتی بجوی دامن کشتی بگیر ‌ ‌ تو نه کشتی بر تخته باغی بیار

ولـه	زیر گل ارغوان گفته صحبت بخوان	ایضا

تا کند این و آن مشک و تر نقش تاتر

عشق آتش و غیرت آتش افروز ‌ ‌ دیگ دل ما ازین دو در جوش

ای نام تو بر نگین دل ثبت ‌ ‌ مهر تو بلوح سینه منقوش

هم وادی فرقت تو خونخوار ‌ ‌ هم بار محبتت بر دوش

با ما که نهنگ بحر صبریم ‌ ‌ ای بچه غم مجوش و مخروش

ولـه	عمامه زرق صحبت از فرق برگیر و به نیم جرعه بفروش	ایضا

بلورین سینه یا صبح دوم یا صفحه سیمین ‌ ‌ کدام است اینکه میبینم من از چاک گریبانش

سحر با خود پریشان خاطرم ای باد شبگیری ‌ ‌ پریشانتر مکن سر حلقه زلف پریشانش

ولـه	نیم خاطر پریشان از حسد گیسوان خود صحبت که یوسف تاج سلطانی بسر زد رشک اخوانش	ایضا

لب لعل تو را روی تو خط ‌ ‌ سر زلف تو را نکی رقاص

خط سبز تو بر ورق ریحان ‌ ‌ گل روی تو در عرق غواص

نکی بنده ات چه حر و چه عبد ‌ ‌ همه شرمنده ات چه عام و چه خاص

له

اگر ز صحبت دردی کشان کنم اعراض ‌ ‌ چسان کشم قدح فیض از کف فیاض

لب از ترشح می پاک میکنم همه صبح / چرا دمم نشمارند وافع الامراض
حدیث واعظ منبر میکند تا شیر / که یک افاده آن نیست خالی از اعراض
سترده ام از ورق فلسفی بگزلک عشق / نقوش وهم و خطوط جواهر و اعراض

ولـه

برای خاطر صحبت بنال زار ای چنگ / چنانکه مریم حبلی و بامداد مخاض

ایضا

چشمی بمال خواجه که برچیده شد بساط / بشکست نای شادی و مینای انبساط
این شوی کش عجوزه که دنیاست نام او / با هیچکس بسر نبرد عقد ارتباط
هر دم عبور قافله ممکنات پس / بارحلهای سود و زیان زین کهن رباط
نفس تو خصم تست کرت لابه کند / نبود عجب ولی نخ او مدان مناط
این عمر چیست برق یمانی مدار چشم / زاغاز بس استقامت و انجامش انضباط
شیب و شباب هر دو یکی دان که هر دو هند / پیران سالخورده جوانان بانشاط
فرو اشود مگر سر زلف تو دستگیر / ورنه چه حد عاصی و یکدم نشستن از صراط

ولـه

بی رهنما و بدرقه صحبت مکن سفر / کاین وادی مخوف بود جای احتیاط

ایضا

دوشم سحر ز هاتف غیب آمد این تحف / اشرب من المدام هنیئا ولا تخف

ساقی بطی کجا که پالایش بخون / چون پنجه حمام حرم مرفقین و کف
رازی که داشت عارف از افشای او برون / گفته به پهلوی آواز چنگ و دف
فقر است بهره من و سازم باین متاع / عشق است پیشه من و سازم باین شرف
از دوست تا حذر کن ای خیره خصم مدرک / کاندر نیام نفرین داریم صد بلارک
یکقطره اشک خونین صد نجه خروشان / یک آه صبحگاهی سیصد هزار ناوک
وشب رقیب دون را کشتم به تیر آهی / امروز باد عیدم بر دوستان مبارک
زین فقیه محروم عقل حکیم موهوم / نی سر کار مفهوم نی کنه ذات مدرک

ولـه

صحبت ز چنگ تقدیر کس را گزیر نبود / این لاشه لنگ لنگان ز رخش قضا بتک تک

ایضا

فغان زین دل که عمدا شد بعاشق کشی مایل / گره بکارم بجان جانم بلب لب خشک زاده دل
شکر لب یار پرستانی بهار فردوس ستانی / دو چشمش کافرستانی که بس دین گشت ازو باطل
مهی خورشید از روشن گلی فردوس از گلشن / سمن سیما و سیمین تن حریر اندام و سنگین دل
بیاض گردن سینه بلور محض و آیینه / بطلعت صبح آدینه بگیسو شام را شامل
نهان تیر مژگانش من و دل خواست قربانش / که هاروت از زنخدانش فتاده اندر چه بابل
ازین پس فرقش فرمان چه دارم چاره جز حرمان / دریغ از درد بی درمان فغان از سعی بی حاصل

چه راست این که تف پرتو زند عکس خور	رفیق راه لایشعر دلیل عقل لایعقل
امید است از خدا ایم که زیر تیغ بنشینیم	خضاب از خون خود میم بدست و پنجه قاتل

ولَه

ز صحبت دگر شم دامن که شها او بود با من
ز من با او نه او با من که از رندان محفل

ایضا

سحر در باغ گل بر یاد تو از بس ناله سر کردم	چمن را فارغ از نالیدن مرغ سحر کردم
حدیث ناخدا بگذار شد لطف خدا شامل	گهر تا کرده دامن من ازین دریا گذر کردم

له

از هر دل زخم آلود پیکان تو میریزد	در هر سر پر مسائل سودای تو می بینم
هر جا که سری دیدم غلطیده بخاک و خون	چون نیک نظر کردم در پای تو می بینم

له

شد خط جوهری از موی میان مفهوم	همچنان کز دهنت نقطه موهوم حکیم
نقد شعله غم را چه خزان و چه دی	تشنهٔ تشنه کین را چه طور و چه جحیم
اهل تسلیم و رضا را که سراپا محوند	نه ز لطف تو امید است و نه از قهر تو بیم

له

روزگاریست که یعقوب آسا	بفراق پسری ممتحنم
ز نسیمی که وزد از نفسش	نکهت یوسف گل پیرهنم
ز نشیری که زند انگشتش	حلقه بر در بیت الحزنم
در چمن بی قد و روی تو کجاست	رونق از صحبت سرو و سمنم

من که یم سوخته با غم دل ساخته	مایه در باخته خانه بر انداخته

له

گل نه سرو نه لیک بطرز گل و سرو	خویش را سرخ کله سبز قبا ساخته
حاش لله که کنی رحم بر غان کر	تو که صید حرم از پای در انداخته
ظن بد در حق من میبری این مرد وفاست	دشمن و دوست ز هم حیف که نشناخته

له

خورشید زند دم از غلامیت	مه ناز تو دم بدم کشیده
القصه نشان بحر عشقت	عالم همه را بدم کشیده

ولَه

آه دل صحبت است کامشب
تا ماه فلک علم کشیده

ایضا

زلف است که حلقه وار داری	یا دامی و صد شکار داری
دامن ز مغوله کرده پر	یا غالیه در کنار داری
بشکن بصبوح چشم مستش	ای نرگس اگر خمار داری
بزم تو چه جای ناکسان است	در بودن ما چه عار داری
ای کز پی قتل ما بهر دست	صد خنجر آبدار داری
ما قوت خون خود نوشتیم	دیگر تو چه انتظار داری
کشتی و بحل کنون که بوسم	دستی که بخون نگار داری

مستی که شیفتهٔ چشم سیاه عجمی | خستهٔ ناوک دلدوز نگاه عجبی
دود آهم بفلک سر کشد از سرکشی | عنبرین کاکلی از زیر کلاه عجبی

ولہ
صحبت از دست که نالم غم دل با که کنم
روز من کرد سیه چشم سیاه عجمی
ایضا

لمعات و چمک اشرق و شعاع طلعتک اعلا | زچه رو الست بر کم زنی بزن که بلی بلی
بجواب طبل الست او زولا چو کوس بلی زدم | همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا
پی دعوت عشق او همه شب زخیل گروه پا | رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا
من و مهر آن مه خوبرو که چو زد صلای بلا زرو | بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا

خوان

ولہ
توکه فلس ماهی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم
بنشین چو صحبت و ببین دم شو خروش نهنگ لا
ایضا

برو غصه و آور شادمانی | رخ لاله رنگ و می ارغوانی
نه پروانه ام لیک پروا ندارم | سمندر وشم کر بر آتش نشانی
چو در طبع عالم وفائی نباشد | چه ابر بهاری چه باد خزانی
خوشا عیش و مستی که در بزم عشرت | بمعشوق و می بسر کند زندگانی

ولہ
قلم در کف صحبت آن فیض بخشد
ایضا

که در دست موسی عصای شبانی

گل ریزد از شربت عرق سرخ چون | نسرین فرو پیچد ورق تا خورده بر رو
حاصل که شمع محفلم شد برق و زد بر حاصلم | دین برد و بر رو از کف دلم دلبر به یغماگری
از بس که هست چشم ترا مشق پری | در عهد غمزهٔ تو حرام است ایمنی
زاهد بروز حشر به تسنیم چون کند | تر دامنی مرا و ترا پاکدامنی

ولہ
شهانه صحبت است سزاوار قتل تو
هر کس که داد دل بتو گردید کشتنی
ایضا

شکستی با من آن عهدی که بستی | چنان بستی که تا بستی شکستی
شکستی عهد و پیمان را و رستم | بکارت زین شکست آید شکستی
پا بانی به پیش انداز که در وی | نه برگ ره نه سامان نشستی
اگر جوئی طریق رستگاری | ببر دام علایق را که رستی
در آن رقص خوش باشد که باشد | بدستم جام و دستم را بدستی

ولہ
ندانم خود که صحبت درین بزم
نه مخمور و نه هشیار و نه مستی
ایضا

محتسب خفته هوس خواسته کو پنهانی | تا درین گنبد مینا فکنم غوغائی

اگر از روزن دل عکس جمالت بینم | سبحه جائی فکنم دلق مرقع جائی
رمضان رفت و بر آنم که هلال شب عید | ننگرم جز برخ ماه جهان آرائی

له

چیست میل دل زار آنچه تو مایل باشی | وصل یا هجر بهر نحو که خوشدل باشی
عافیت خواهم اگر عافیتم خواهی تو | قتل هم لیک بشرطی که تو قاتل باشی
از پی ناقه روان خیل ضعیفان تا تو | نگران سوی که از گوشه محمل باشی
لوح دل ساده نمودیم ز هر نقش هوس | تا که بی زحمت اغیار تو در دل باشی
رشک سر حلقه رندان جهان خواهد بود | ره نوردی که تواش مرشد کامل باشی
درک مغز سخن و فهم حقیقت شرط است | چند ای شیخ پی جمع مسائل باشی

وله

صحبت اندر قفس از دام فراموشت شد
نخچیا در قفس نیز چو بسمل باشی

ایضا

نسبت نکنم روی ترا با شمس و قمر هی | خورشید سپهر آنجا افکنده سپر هی
شیرین لب گلقندت جان بخشد و حیرانم | کاین چشمه حیوان است یا تنگ شکر هی

له

زلفت چنان مشکین با نافه تاتاری | گیسوست بدین نکهت یا سنبل تر هی
از روی تو می بینم بر قامت سرو آسا | مانند کلیم آتش بر شاخ شجر هی
سروی بقد گل لب و نرگس چشم | چشم بد از تو دور که از جمله برتری

در باغ رو که داغ نهی بر دل سمن | بی پرده شو که پرده خورشید بر دری
پیرایه بسته غیرت هر هشت روضه | هر هفت کرده شهره هر هفت کشوری

له

جان میکنم نثار و نگاهی نمیکنی | اشکی نثار کن اگر آهی نمیکنی

وله

رحمت بجرم مایل و جرم آن صحبت است
زاهد ترا چه حظ که گناهی نمیکنی

ایضا

حاشا که جز تو در دل من جا کند کسی | یا میل من بخویش تمنا کند کسی
گیرم که پرده برکشی از رخ چو آفتاب | آن دیده کو که در تو تماشا کند کسی
روی تو در مقابل دیگر از چه روی | تفتیش قبله از در بطحا کند کسی
واعظ حدیث حرمت صهبا مکن که نیست | ممکن که توبه از می و مینا کند کسی

له

برگیر دام را که نیفشانده ام پری | ننشسته ام هنوز به بامی و منظری
از نرگس تو رسم مروت نیافتم | آری چه مردمی سزد از چشم کافری
فردا بجلوه گاه شهیدان قدم زنم | کام از نخورده ام بصد امید خنجری

له

برو ای دل سیه آن سحر که ز سوز سینه دعا کنی | بخدا که فیض دعا رسد سحری که رو بخدا کنی
من و های های گریستن بره عتاب تو رستن | تو و از کمین نگریستن که دگر ز عشوه چها کنی
ز تو ناوکی نکشی نشد که هلاک بیکنهی نشد | همه حیرتم که کهی نشد که یکی نشانه خطا کنی

چو وفا نمیکنی ای صنم منت جفا نیز چشته کم — چه بناست این ز تو گر شنیدم ستم و وفا نکنی بجفا کمی
چابک سوار عرصهٔ هیجا که همچو او — ننشست کس بکوهه زرین خدنگ چست
دختر عمش که رتبه همخوابگیش داشت — از نقل حمل سرو قدش شد ز جلوه مست
نه ماه چون گذشت پدیدش از رحم — ابرو نمود همچو هلال شب نخست
چون بر هلال یکشبه بگذشت هفته — گفتی مه دو هفته بیکشبه شد درست
هم مادرش که پی بذل و نثار بخت — هم دایه‌اش بعنبر و گلاب شست
نام نخست دختر زهرا برای او — جستند و وضع را بر از این نام کس نخست
سال ولادتش ز خرد خواستم بگفت — از پای سرو تازه نهال لطیف رست
اوج زنند باد اجل کز هبوب آن — شمشاد قدی از چمن امتحان فتاد
طغرای نامه شرف آقا رضا که بود — سر دفتر صحیفهٔ احسان و دین و داد
دست عتاب حادثه و هر بر رخش — ابواب بی ثباتی گردون دون گشاد
چون جای امن و عیش ندید اندرین جهان — رحل وجود در البسرای دگر نهاد
دل را بلطف و همت باری برفتش — باری تبارک الله ازین حسن اعتقاد
پاداش حسن طینت و اخلاق نغز — ساقی فیض جام صبوحش بکف نهاد
ببرید خوشه رطب از نخل آرزو — بگزید گوشهٔ طرب از گلشن مراد

تاریخ سال رحلت آن موج بحر جود — جستم ز پیر عقل بصد جد و اجتهاد
بعد از نکیدن دل راح این جواب گفت — اقداح راح راحت آن روح پاک باد
کنعان محبت تو شد منزل ما — چاه ذقنت قافله گاه دل ما
عشق تو عزیز مصر جان یوسف وار — محروم زلیخای دل بیدل ما
ای قبله جان خسته جانان کویت — محراب نماز دل خم ابرویت
این خال تو ترسا بچه گر نیست چرا — شد معتکف کلیسای رویت
قدّ است فرو ریخته زان لعل ملیح — با شعر دری سر زد و از طبع فصیح
ای فکر تو دوشیزه بمنش چون مریم — ای نظم تو جان بخش چو انفاس مسیح
گل تازه ز رشح ابر آذاری شد — بلبل ز فصاحت چمن قاری شد
در باغ شکرفی می شکرف نوش — کاطراف زمین ز سبزه زنگاری شد
شاهانه ببین که جرم من کم نبود — پر جرم تری ز من بعالم نبود
لیک از تو و از من که گنه کارتری — یارب ز تو بخشنده تری هم نبود
عشق است کز او خانه برانداخته‌ام — عشق است کز او مایه زکف باخته‌ام
عشق است کز و درین سرای فانی — با راحت و رنج و نیک و بد ساخته‌ام
سالیست که آرزوی ماهی دارم — وز بهر نگاهی سر راهی دارم

وانم که شم کمانش اما امشب وز ترکش سینه تیر آهی دارم

هی هی گلستان کاین چنین سرخوش بهار آمده یا سرخ روتر کی ز چین با فر و فخار آمده

گل بسته از هر سوره و گلزار چون آتشکده گلبانگ نار موصده بر گنبد دوار آمده

فصل بهاران شد هلا ای عندلیب مبتلا اینک عروس برملا خندان بگلزار آمده

یا آنکه گل برکام او بدریده لب بگشوده و اینم عنک بیهوده گو با ناله زار آمده

بلبل منال ای بی ادب وز جور گل بربند لب برکوی نرگس را ببین چون دیده که بیمار آمده

در سجده سرو و سمن قمری چو پیش بت شمن دیر است باغ این برهمن بربسته زنار آمده

غنچه تبسم کن ببین گلزار گریبان چاک بین صنع خدای پاک بین کانجا پدیدار آمده

تا لاله غرق ژاله شد سیه مو دو واله شد گل شعله جواله شد گلزار گلنار آمده

باد صبا دامن کشان جیب هوا عنبرفشان ریحان چو خط مهوشان همرنگ زنگار آمده

لاله است آن خونین ورق یا لعل سوده بر طبق یا بر وی عکس شفق زانسان نمودار آمده

بر فرق نسرین و سمن چتر شقایق شد رسن جعد بنفشه پرشکن چون زلف دلدار آمده

شمشاد و سرو آخته قامت بناز افراخته مشکین شده رو و فاخته هر دو گرفتار آمده

سوری بسور اندر شده سوسن زبان آور شده گل صاحب افسر شده بلبل بگفتار آمده

گل در شمر غواص شد سرو سهی رقاص شد عاشق به بزم خاص شد معشوق در کار آمده

مرغوله زن مرغ سحر که ساز زیر و که زبر وز چو دی طاوس زهم نغمه با سار آمده

بلبل بخسوان شعف دارد نوای چنگ و دف لحن چکاوک یک طرف با صوت مزمار آمده

صوفیت کافکند از صفا سجاده بر روی هوا یا پاره ابری پرنوا بالای کهسار آمده

چون زاهد خشک از بر جای خود که مستقر که چون قلندر در بدر سیاح و سیار آمده

آوازه عدلست آنچنان زهره شکاف و جانستان یا شیر حق نعره زنان در رزم کفار آمده

آن ماه که شست خدا شیر زبردست خدا ساقی سرمست خدا کش با سوی غار آمده

شاهنشه عالم علی بخشنده خاتم علی فخر بنی آدم علی کز بدو سالار آمده

رایت فراز و تیغ زن مرحب کش و حارث فکن خندق جه و خیبرشکن کش نعکار آمده

جولان کرد دشت احد چون زیر غمر عبدود بر جان کشید از کالبد تا غیر فرار آمده

شیر فلک در چنگ او چنگ پلنگ آهنگ او بر پای ز آهنگ او سگین بزنهار آمده

عزمجلرا اسره گمراه را هادی ره وز عدل او گرگ و بره با هم دو غمخوار آمده

از بسکه با مدحش خوشم در مدحش حسان وشم وینک ز طبع دلکشم مطلع بتکرار آمده

المطلع الثانی

ای هفت بحر اخضری رشحه ز انثار آمده نه خرمن نیلوفری مشتی ز خروار آمده

هر ساعت اندر محضری بگشوده از نشر دری تا برده بر زانو سری کشاف اسرار آمده

گاه سخن گوهر فشان و زخم عیسی می کشان | نهج البلاغه یک نشان زان لعل دربار آمده
تیری که جست از شست او نگرفته جا در نه گره | بر مهر پشت عدو تا پر سوفار آمده
آسوده خاک نجف فخر سلف ذخر خلف | کش با صد انعام و تحف فرمان جبار آمده
مولای من آقای من بربس ببین وای من | کز طبع شور افزای من مطلع سیوم بار آمده

المطلع الثالث

ای کز طفیلت عالمی نو نو پدیدار آمده | اندکترین جودت همی خروار خروار آمده
قوتش یکی قرص جوین ناپخته و ترشیده خیس | گلشکر و شهد انگبین در ذوق او خار آمده
بر دم طلاق اینجهان جاریش بر لفظ و دهان | هم آشکارا هم نهان زین قحبه بیزار آمده
در مدح شاه او گر ریزد ز طبعم نیشکر | طوطی ز خورستان مگر شکر منقار آمده
نی نی هنرور شاعری فاضل حکیمی ماهری | گاه تکلم ساحری از خطه لار آمده
از قابلیت عاریم اما بمدحش جاریم | در مدح او پنداریم روح القدس یار آمده
صحبت زهی شیرین لبی در مدحت آن قبس نبی | غره مشو گش در بنی اوصاف بسیار آمده
گستاخی از حد میبری بالاتر از خود میپری | آسان مدان مدحتگری کاین کار دشوار آمده
دوستی اکنون ختم کن بر خود درودش حتم کن | اعدای او را شتم کن کاعدائش غدار آمده
صد لعن و سیصد شتم بر اول و دوم سیم | لعنی که با طاق و طرم از نزد جبار آمده

هم ناکثین از وی خجل هم قاسطین زو منفعل | هم مارقین چون خر بگل نادم ز انکار آمده
حمد خدای آسمان کاین نامه عالی بیان | زاعجاز آن فخر زمان چون در شهوار آمده
روزی که خیزد ماجرا پرسند از چون و چرا | این یک قصیده بس مرا از جمله اشعار آمده
تا نار سوزد خاره خس تا باد خیزد جوش نفس | تا آب نالد چون جرس تا خاک ستار آمده
بادت هوا خواه رهی با آبروی و فرهی | جای عدوت از گمرهی فی اسفل النار آمده

وله ایضا

ای بولای تو تولای من | وز خود و اغیار تبرای من
بود تو پیدا نی پیدای من | گر بشکافند سراپای من
جز تو نیابند در اعضای من

سر بته افکنده من از غم خموش | هیکل من بلبله وش در خروش
نغمه عشق است نه ذکر سروش | زمزمه بر زمزمه آید بگوش
کیست در این قالب و اعضای من

نه گره از کرم تک و دو کنی | بر مه و خور حکم روا رو کنی
خسته تشیرین دل خسرو کنی | جلوه بی جلوه نو از نو کنی
صورت دیگر ز هیولای من

دیده نظرباز تو بیجا نشد / دل بغلط واله و شیدا نشد
این عمل از من عبث انشا نشد / تا تو حوکل وانشدی وانشد

ناطقه بلبل گویای من

صورت اشیا نگاری بجود / سوی وجود از عدم آری بجود
آنکه نفسها بشماری بجود / یک نفسم گر بگذاری بجود

وای من و وای من و وای من

صادر بواسطه عقل نخست / آمده پیش از همه قرب تو جست
عشق من آن روز تو آشد درست / حسن تو و محو تو و مات تست

عقل من و هوش من و رای من

بتکده و دیر بر حسن ز تو / مزولف و وادی ایمن ز تو
لعبت چین و بت ارمن ز تو / گر تو توئی من کیم ای من ز تو

من شده تو آمده بر جای من

من بزمین ناله من عرش گیر / سدره و بدم در کشم از یک نفیر
آوخ از آن دم که برآرم صفیر / شهپر جبریل فشاند عبیر

از دم روح القدس آسای من

ای تو بزرگ و همه عالم حقیر / ور در زبان چیست مرا یا مجیر
چون تو محیطی و منت مستجیر / پنجه برآمد و چنگال شیر

پیشکش آهوی صحرای من

کون و مکان آینه ذات تو / سینه افروخته مشکات تو
زاری من صیقل مرآت تو / تا نشد از نفی من اثبات تو

سر نزد از لای تو الای من

سایه عشق از بکلیپا فتد / ولوله در مسجد اقصی فتد
زلزله در طاق سکو با فتد / بس نه تو از عشه برا عضا فتد

بر سر منبر رسد از پای من

طینت صحبت ز چه می شد عجین / از می رضوان بهشت برین
چند درین غمکده باشی مکین / صحبت ازین حجره درای و ببین

عرش برین منظر اعلای من

میدان حرب شد چو گذرگاه قافله / افتاد در سرادق لاهوت زلزله
منسوخ گشت دفتر سیاره گان دید / وز آنجا طاق عرش ریخت چو اوراق باطله
برقی جهید و ریخت بکاشانه شکیب / سنگی فتاد و خورد و مینای حوصله

دست جوانی از تن پرشوکتی جدا — حلقوم کودکی هدف تیر حرمله

صابر از معاصرین اسمش آقا مهدی مردی منزوی و گوشه‌نشین بوده با قلت بضاعت بگذران یومیه قناعت مینمود بتعلیم و تدریس معدودی از اطفال اعیان و اعاظم از بنین و بنات اوقات خود را مصروف میداشت تا در سال هزار و دویست و هشتاد ۱۲۸۰ ازین دار فانی روی بسرای جاودانی گذاشت

آنکه دل برده ز من آفت جان خواهد شد — آفت جان من این جان جهان خواهد شد
گر بهاری شود از گلشن رویش پی می — لاله‌سان داغ دل خلق عیان خواهد شد
در حمل مهر چو از حوت کشد رخت نشاط — سود سرمایه کهسار زیان خواهد شد
پیل ابر از تگ برق چو آید بخروش — سبزه بیدار از آن خواب گران خواهد شد
کوه از سر کشد این خرقه قاقم برور — دشت از لاله چو گلگشت جنان خواهد شد
نرگس از دیده فرو دوخت بران گل خندد — بلبل از خنده گل هم بفغان خواهد شد
بیدمشک است بشیری ز بر یوسف گل — چشم یعقوب چمن هم نگران خواهد شد
عنبری هست که از فیض دم عیسی صبح — در تن مرده اشجار روان خواهد شد
باغ را ز آراستگی خرم و خندان پس ازین — همچو خاک در قطب دو جهان خواهد شد
شاه اورنگ ولایت علی آن مظهر کل — که بمدحش دل و جان هر دو زبان خواهد شد

دست کوته مکن از فیض ولایش صابر — جز ازین راه کسی کی بجنان خواهد شد

وله ایضا

گذشت ایام اسفندار و آمد باد فروردین — بهشتی شد زمین از روی بهشت از لاله و نسرین
نشسته تا کمر در فرش سبزه کوه در وادی — ستاده در میان گل بستان سرو با تمکین
کشیده خیمه ابر نوبهاری بر سر گیتی — فکنده فرش دیبا در چمن فراش فروردین
همانا ابر سیمابی بگلشن کیمیاگر شد — که غنچه سوری رنگین نماید بوته زرین
عجب نی گر بلحن داودی بلبل غزلخوان شد — که از گل گشته گلشن رشک آتشخانه برزین
تو گویی خوان نعما سفره احسان او باشد — که پیوسته بود در گرد او از منعم و مسکین
جز او کس جود بی منت نکرده با کسی هرگز — که حق را منتی باشد برو زین لطف ماء و طین
ندانم حد اوصافش ولی گر دفتری سازم — درین معنی یقین بیان نه اغراق است و تخمین
عروس دولت از دستش چو خاتم یافت شرط این که — که شکر دولت اندر محفل عقدش کند کابین
الهی تا بود جود از مدیح من برا و واجب — الهی تا بود شکر عطای او مرا آئین
بعمر و دولتش افزا که دولت را بود شایان — حسودش را بده خواری که واجب شد برا و نفرین

وله ایضا

ای زلف دل آویز بران روی دل آسا — تا چند کنی روز مرا تیره شب آسا

خلقی همه سودای تو دارند و ندانم
داری تو بسر از که مگر این همه سودا

سرکوفته چون مار بخود پیچی و تابی
آشفته روان گردی و درهم شوی از ما

فرعونی و موسی صفت از چهره نمائی
در دیده ارباب بصیرت ید بیضا

با کین بهوائی وز آن لعل روان بخش
بخشی بتن خسته دلان فیض مسیحا

ضحاک بکتش راشده ماری و تو راست
آئینه اسکندر با جوشن دارا

هندوئی ترسا صفت از عشق تو چون کس
بستند جهانی همه زنار و چلیپا

نمرودی و آتش چو خلیلت شده گلشن
شیطانی و در روضه خلدت شده ماوا

ای زلف ندانم ز چه طیبی تو طینت
ای زلف ندانم چه بلائی تو بیالا

ای زلف اگر موئی بویت ز چه مشکین
از موی کس این بو نشنیده است دل آسا

تا چند ربائی تو دل از دشمن و از دوست
تا چند ندانی تو تولا ز تبرا

گفتم شب قدری تو مگر باز چو دیدم
هستی بدرازی و سیاهی شب یلدا

ای زلف بیاراست بگو این کجی از چیست
با اهل وفا هیچ نداری سر سودا

تا چند بهر دست دهی دست که هستند
بس سلسله زین دلبریت سلسله برپا

گر اهل بهشتی ز چه در نار مقیمی
گر لایق ناری ز چه در خلد کنی جا

ای برده دل از خلق تو را کیست دل آرام
ای غایت مقصود تو را چیست تمنا

ای زلف مگر چنگی کز روی چو زهره
بنوازدت از زخمه بسر آو بصدا

دودی تو مگر بر سر آتش که بهر چشم
آبی رودش از مژه و سیلاب بدریا

ماری تو که آرام گهت بر سر گنج است
مشکی تو که تاتار ز بویت شده یغما

ای زلف اگر ماری کو مهره مهرت
ایزلف اگر مشکی کو نافه بویا

نی نی غلطم مار نه افعی کوری
کوری که ترا شرم نیفتاده تقاضا

عفریتی از آیت رحمت نگریزی
ابلیسی و آدم ز تو مهجور ز حوا

ای زلف یکی ابر سیاهی تو که هرگز
دوری نکنی از بر آن مهر دل آرا

ای زلف تو آن مشکی کاندر تو بود چین
چینی که دو صد قافله دل برده بسودا

تا چند کشد بار من این بار تو بر دوش
تا چند بود عقل من از عشق تو رسوا

تا چند بر زخمم ننهد مهر تو مرهم
تا چند نگردد ز تو ام درد مداوا

بهراس از آن دم که برآرم ز تو افغان
در بزم امیر و کنم اسرار تو پیدا

آن فضل خدا ناصر دین اصل کرامت
کش دست و دل آمد مثل معدن و دریا

تا چون دل عاشق کندت زار و پریشان
ور زانکه غیرت نکند هیچ بیجا

ای زلف یکی هست و افزون به آخر
زین پیش نشاید بجهانی ز تو ایذا

تا سوده مشکی ندمیده است بر آن لب
تا لشکر خط دست نبرده است به یغما

این سرکشی از سر بنه و جنگ جدا کن مپسند پریشانی خود و باش تنها
این ملک حسن که از امین و امیر در دست تو افکنده خداوند تعالی
میدار بعدلش که سپاه خطی از قلب گیرد ز تو این ملک نغز دل آرا
نوعی که اگر تیغ زنی بر سر هر یک از تیغ زدنشان نبود اندوه و پروا
کارا که کشی لعل لبت زنده نماید کش آب خضر است و دم پاک مسیحا
اینها همه پنداست اگر کار نه بندی بندت ننهد ایام ببازوی توانا
صابر پس ازین قصه یکی طرفه غزل خوان در بزم امیر و بنه این شورش و غوغا

المطلع الثانی

ای سرو قباپوش که رفتی ز بر ما باز آو برانداز نقاب از رخ زیبا
گر لعل توام چون لب لعل تو بود شور گر زلف توام هست چو زلفین تو سودا
ای قد دل آرای تو بر سرو کشمر ای طلعت زیبای تو غارتگر یغما
دردی بدل از محنت هجران تو دارم کش نیست جز از ساغر وصل تو مداوا
باز آو بنه در کفم آن ساغر پر نوش باز آو بنه بر لبم آن لعل طرب را
و دور از تو ندارم سر گلزار و گلستان دور از تو ندارم دل گردیدن صحرا
صابر چکند گر نکند ناله ز هجران چون صبر و دل و دین همه زو رفته بیغما

از اشک دیده آب دهم خاک راه را تا ایمن از غبار کنم روی شاه را
خورشید افسرده همی بینم از رخش وز شرم نیز لاغر و خم گشته ماه را
زین پیش تخت و تاج بدی زینت شهان اکنون بنام تست نگین و کلاه را
جمشید اگر ز خاک برآرد سری بچشم خواهد کشید خاک در بارگاه را
تا نام طاعتم نبرد کس بحضرتش اول خود اعتراف نمایم گناه را
شاها بجود تو بسیار امید هست در باغ لطف خویش بپرور گیاه را
بگذاریش روی تو آهی ز دل کشم دانی در آینه چه اثر باشد آه را
دفع عدو دعای فقیران کند تو نیز شاهی و پروری بنظر ورت سپاه را
رای است تا بکوی عدم هر که راکه هست آن به که دستگیر شوی مرد راه را
عمریست صابر تو دعاگوی دولت است جز نیکوئی روا نبود نیکخواه را

وله ایضا

همی نه عشق بساغر کشی ز باده ماست که عقل هم پی خدمت بر ایستاده ماست
بشوی دفتر اگر درس عشق خواهی خواند که نقشهای عجب زیب لوح ساده ماست
تو تا رضا بقضا نیستی کجا دانی که در مشیت حق معنی اراده ماست
فضای عرصه امکان چو باد بنوشتیم بر گذر از طلب پیش پا فتاده ماست

ذخیره که درابنای بحر و کان باقیست | بکارسازی اهل جهان نهاده مات
اگر ز جام فاجر عذکشی ولی | که آب خضر نهان از فروغ باده مات
بچشم مهر چرا سوی ما نمی‌نگری | که انبساط جهان از رخ گشاده مات
نه هر که کام زن آید بدوست راه برد | پیاده که رخ آرد بشه پیاده مات
هوای جام جهان نیست ار بو صابر | بدست ساقی بزم امیرزاده مات

ولد ایضا

انکه از شعله چو موکرد مرا روی تو بود | انکه رو سلسله برپای دلم موی تو بود
آب حیوان نخورم ساقیم ار باشد خضر | آب حیوان من آن بود که در جوی تو بود
کافرم گر نکنم سوی حرم روی نیاز | سنگ محراب دلم گوشه ابروی تو بود
چند سر برسر زانو نهم ای مه ز غمت | ای خوش آن شب که سرم بر سر زانوی تو بود
بار کس نیست درآنجا که بود منزل تو | انکه آورد صبا از نفسش بوی تو بود
کمر بندگی قامت تو بربستی | سرو اگر روش چون قد دلجوی تو بود

تا نهان شد رخت از دیده صابر جانا
شد نهان از دو جهان لیک دلش سوی تو بود

طایر از متاخرین اسمش شریف حسن خان از زمره اعیان خلف صدق عبدالرحیم خان

برادر

برادر اکبر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان است در عنفوان جوانی حسب الامر پادشاه ایران دیده از تماشای این جهان پوشید بقیه عمر در کرمانشاهان بمداومت حکام آن سامان گذرانید گویند با عدم بصر عرصه شطرنج را ره سپر

بوده این چند فرد از آن جوانمرد است | گر دهر نکرد که بیداد روزگار
بر اهل روزگار بقدر هنر رسد | بود یکسان چمن و باغ بمرغ دل ما
همه جا داشت سر خویش بزیر پوشش | عاشقان را ز پی دادن جان جائی هست
روم آنجا که مرا نیز تمنائی هست | ولد ایضا

آن شب که تیره گیش ز روز رم نشانه بود | راه سخن نبود بصد حیله بر زبان
زنگی ز جور و جور ز زنگی نیافتی | با صد هزار دیده اگر دیدی آسمان
راه دهان بدست نه تنها که گم شدی | راه گلو بلقمه خائیده در دهان

طبیب از معاصرین اسمش میرزا محمد علی تا اواسط عمر در شیراز اوقات را بکسب کمال و صرف مثقال صرف کردی پس از آن مدتها در خدمت ملک آرا حاکم مازندران حکیم باشی بود جوانی آرام و آسوده بوده این فرد از او ست

بجای سرو و گل و لاله تاک بنشانید | وز آن شراب بگیرید و وقف عام کنید

طرحی از سادات این دیار فرح بار در این جادوگان طراحی داشته این دو شعر

از او جدا شد وصلی که رشک غیر دل از گریه خون کند با محنت فراق برابر نشاید

بحمدالله برنگی کشته شمشیر او گشتم | که در رشکند فردای قیامت صد شهید از من

طرب از متأخرین اسمش محمد رفیع خان از اعاظم و اعیان ملوک اصطخر این چند شعر از اوست

ای مهتری که مهتر ایام نقش تست | خنگ ترا به توبره ریزد بجای کاه
دارای ملک جم که بگاه عطا و جود | سیم و زرت بچشم ندارد بهای کاه
از مهر دوست حیف و ز خصم تو دریغ و درد | از مفلسی غله و قحط و غلای کاه
که گشته کیمیا و ز حسرت که افتد | در سر مراست چون هوس کیمیای کاه
گاهی بپیش دشمن و گاهی بپیش دوست | رخساره ام چو کاه ربا از برای کاه
خشکیده باد یال و برش که سپیدگاه | در ملک فارس کس نشنیدی گدای کاه

له

دهقان پسرا که قرص مه سینه تست | خورشید ز رشک تو پی کینه تست
گوشی که بریده بگوشم آمد | این گوش بری عادت دیرینه تست

طالع از معاصرین اسمش میرزا محمد اصلا از کازرون جدش از آنجا بشیراز آمده توطن نموده از سادات عالیدرجات حسینی جوانیست با طبع سلیم و ذوق مستقیم مبادی آداب یک مختصر مانند جد و پدر بشغل طبابت معیشت مینماید این اشعار از آن نیکو اطوار است

آن پری دوش چو بگذشت ز کاشانه ما | بست در سلسله مو دل دیوانه ما
ای بسا دل که بگیرند بدام سر زلف | چون بنخجیر رود دلبر جانانه ما
سر برارم بکله گوشه خورشید ز فخر | ماه ما گر گذر آرد بسوی ویرانه ما
هم ز رسوائی ازین بعد نداریم که فاش | گفته شد بر سر هر رهگذر افسانه ما
سلسبیل است می چشم و حوری ساقی | روضه خلد برین ساحت میخانه ما
عاقبت در گرو باده گلرنگ برفت | خرقه تقوی و آن سبحه صد دانه ما
حالیا همدم پیمانه می باش مدام | پیش از آنی که خورد سنگ به پیمانه ما

ولّه ایضا

تیره روزی من از زلف کج مشکینی است | تلخ کامی من از آن لب شیرینی است
دل اسیر سر گیسوی جفا اندیشی است | جان قتیل خم ابروی ستم آئینی است
بر سر من که نیاید ز غمش بر بالین | هر سری را که تو بینی بسر بالینی است
کو غنیمت شمر و عیش که در عیش بهشت | باشد آن را که نظر بر رخ حور العینی است
دل سرگشته گرفتار بچنگال غمش | چون تذروی که اسیر ستم شاهینی است
هر که را در نظر آید گل رویش زود | بخیالش که دگر باغ گل و نسرینی است
آنکه بر زلف بزد شانه ندانست مگر | بسته در هر سر مویش دل مسکینی است

دلبر اترک جفا گوی که فرمانده فارس — معدلت پیشه دریادل با تمکینی است
شعر طالع شکرین گشت ز وصف لب تو — قصه لعل تو آری سخن شیرینی است

ولهُ ایضاً

چو زلف زآتش رخساره‌اش بتاب رود — چه‌ها برین دل سرگشته خراب رود
ز ماهی سر عزت و آستان نیاز — دگر ز روی همه بد خوئی و عتاب رود
نقاب روی تو شد زلف و هیچکس نگذ — ندیده مهر جهانتاب در نقاب رود
عجب نباشد اگر پرده گیری از رخسار — که آفتاب ز شرم تو در حجاب رود
کنار من شده جوئی ز هجر سرو قدت — ز بس ز چشمه چشم بدامن آب رود
به نیمروز گر از پرده روی بنمائی — عرق ز شرم تو از روی آفتاب رود
بیار ساقی گلچهره می بناله چنگ — که تا درنگ کنی عمر با شتاب رود
بلی وصال تو بینم شبی ولیک بخواب — اگر بچشم من دل شکسته خواب رود
بجز وفا و محبت گناه طالع چیست — که از جفای تو بر روی همی عتاب رود

ولهُ ایضاً

برزد چو صبحگاه ز مشرق سر آفتاب — بس نور بر فشاند بهر کشور آفتاب
ماه من از در آمد گفتی که ناگهان — باز آمدم ز یاری بخت از در آفتاب

پنهان نموده روی بزلف چنانک — گردد درون شام سیه مضمر آفتاب
چشمش بناوک مژه راه نظر زوی — زانسان که در دو چشم خلد خنجر آفتاب
نقش بروی دیدم و ماندم بسی شگفت — کافزون شود بجلوه ز مشک تر آفتاب
بالله کسی ندیده و نشنیده در جهان — کاید بسحر مقترن عنبر آفتاب
یا للعجب که مهر عذارش بگرد لب — گشتی محیط آمده بر کوثر آفتاب
باری ز جای جستم و بگرفتمش ببر — کارم بدین بهانه نگر در بر آفتاب
بوسیدمش دو لعل و گمانم که آورد — چون نی شکر ز چشمه لب شکر آفتاب
دیدم بکف گرفته یکی ساتگین می — گفتم مگر که سر زده از ساغر آفتاب
گفتا بیا که عید غدیر است و از نشاط — سوزد سپند وار چو بر مجمر آفتاب
امروز عید فرخ شاهی بود که بست — بر خویشتن ز نور رخش زیور آفتاب
شاهنشهی که سجده برد بر درش همی — هر سحر که سر زند از خاور آفتاب
شاهنشهی که از پی تعظیم هر نفس — صد بوسه‌اش بعجز زند بر در آفتاب
قندیل طاق درگه عرش آستان اوست — با جلوه‌ها که کرده برین منظر آفتاب
معروف شد بمشرق و مغرب از آنکه کرد — نام ورا بچرخ برین افسر آفتاب
ای خسروی که وام ز ماه رخت کند — هر بامداد روشنی دیگر آفتاب

بس ذره کی بچشمه خورشید سر زنم | گر پرتوم نه بر فلکند بر سر آفتاب
لنگ است در طریق مدیحت کمیت من | آری ز ذره مدح نزیبد بر آفتاب
هم لطف میر دهر مگر یاورم شود | کز عون لطف وی شودم چاکر آفتاب
عم شهنشه آنکه ز مه روشنی برد | رویش چنانکه نور برد از خور آفتاب
دارای دهر معتمد الدوله آنکه هست | از چاکران درگه او کمتر آفتاب
ترسم که آفتاب نشاید دیگر ز چم | پیدا اگر بخشم یکی اندر آفتاب
نبود عجب ز هیبت وی گر بجای خویش | ماند همی ز حیرت چون محور آفتاب
ای بر فراز چرخ که والای قدر تو | در قبه زر نسیم و یکی از زر آفتاب
چون بر شوی به پشت تکاور همی خرد | گوید ببین معاینه بر صرصر آفتاب
ترسم ز بیم تیغ کج چون هلال تو | گردد هلال وار همی لاغر آفتاب
میرا نگاه جود و سخا چنانت درست | کاید همی ز لطف سخا گستر آفتاب
نی نی ز رتبه با چو تویی آفتاب کیست | پست است و خوار با چو تو کیوان فر آفتاب
میر از فیض مدح تو ریزد نظم من | چون خازن عطای تو بس گوهر آفتاب
مدح ترا بد فر اگر کس رقم زند | گویی که سر زده است هم از دفتر آفتاب
طالع کجا و مدح تو کش که با بخشد | چرخت بکام باد و بحکم اندر آفتاب

ای مهتر فرخنده همایون باوت | له | روز و شب و ساعت و مه و هفته و سال
دوشینه شنیدم که از آن بدر تمام | ظاهر شده کودکی بمانند هلال
در دهر بزی تا که هلالت برسد | چون ماه دو هفته تا بسر حد کمال
بعد از طرب و عشرت و شادی کردم | از پیک خجسته نام نامیش سؤال
گفتا که نموده میرزا جعفر خان | ایدون به نبیره بذل اسم و زر و مال
چون آگهیم داد و ز نامش جستم | تاریخ ورا ز طبع چون آب زلال
گفتا که چو غره مهش مولود است | تاریخ ولادتش بود غره سال

ولہ ایضا

خال است بر آن عارض چون ماه تمام | یا زاغ نشیمن بر گل تر جسته مقام
نی نی بچه هندوئی بگلزار جنان | بنشسته مگر برهنه تن غالیه فام

ولہ ایضا

چون ماه عجم ار او وصیه کند | شیران اجم را همه در قید کند
کاری که کند امیر هنگام مصاف | شوال کشش که عمر یازید کند

آهوی تو چون شیر ژیان صید کند
در سلسلهٔ زلف سیه قید کند

آهو نشنیدم که کند شیر بدام
جادو است کسی که این چنین کید کند

وله ایضا

بیماری چشم مست جادویش بین
طراری زلف و خال هندویش بین

هندو تو نگفتی نبرد ره به بهشت
آن خال سیه بگلشن رویش بین

وله ایضا

این سر که دراوست شور سودای علی
ای دل مپسند جز که در پای علی

فردا که شود بپای دیوان حساب
دست من و دامن تولای علی

ظهوری از متقدمین از تلامذه ملا وحشی یزدیست این چند شعر از اشعار او نوشته شد

تو پاکدامنی اما زرشک نزدیک است
که سر بوادی تهمت دهی گمان مرا

اگر دروغ وگر راست حرفها دارم
زغیر زود بیر یا ببر زبان مرا

له

هر زمان گوئی که از کویم برو جای دگر
جای من جای دگر نبود بیا بنما دگر

عالمی از متقدمین اصلش از اهل دارابجرد ولی در شیراز متوطن بوده و اوقات

بصحبت میگذرانیده تا ازین عالم بعالم دیگر رفت از اوست

سگ کوی تو بیوی دل ما می آید
سگ او نیم گر ز بوی وفا می آید

نه گلاب

نه گلاب است اینکه بر رخسار مهوش میزند
تا نسوزد عالمی آبی بر آتش میزند

له

آمد آمد ز سفر جانب سرگشته خویش
آمدانیم عجب از طالع برگشته خویش

له

شرح حال خود که عمری از تو پنهان داشتم
گر نگویم دل وگر گویم زبان میسوزدم

عرفی از متقدمین اسمش سید محمد در مراتب کمالات گوی سبقت از

معاصرین ربوده در سن سی و دو سالگی در هندوستان در سال نهصد و

نود و هشت وفات یافته گویند آخر الامر استخوان اورا بنجف اشرف آوردند

صباحی دلگشا چون خندهٔ حور
که شادی مست بود و اندوه مخمور

شکم برسرو بوی ابر سیراب
چراغ برق کشتی شاخ عناب

بمهد ناز شیرین در شکر خواب
گلش را خوی ز شبنم کرده شاداب

گهی در خواب و گه بیدار بودی
گهی بستی نظر گاهی گشودی

فرامش کرده عمدا پشت و روی
که در گلزار شوید بر لب جوی

ز جام و شیشه سامان طرب کرد
نقاب افکند و مرکب را طلب کرد

پرستاران خواب آلوده مخمور
پریشان مو گهی نزدیک و گه دور

چنین رفتند تا نزدیک باغی
هنوز آگه نه از عطرش دماغی

بجنت اینجا حرمگاه است نه باغ
نه اینجا بار طاوس است نه زاغ

اگر حور آید این دروازه بسته است   بگویندش کلید در شکسته است

چو لعلش سیر شد از درفشانی   روان شد همچو آب زندگانی

روش داد آنچنان سرو روان را   که از رشک زمین گشت آسمان را

صبا در زلف سنبل شانه بگذاشت   دویده و برگ گل از راه برداشت

ز آب و سبزه سنبل رفته در تاب   ز بوی گل غنچه جسته از خواب

کنیزک گفت پیکی آمد از راه   بدستش نامه سربسته شاه

ضمیرش در صدد اندیشه میسفت   بتمکین سر همی جنباند و میگفت

بشاه این شوخ چشم از سری هست   اگر با شاه نه با دیگری هست

بگیسونی که دانی چند تار است   بمژگانی که پرسی در چه کار است

بجام من که بی خسرو نگون است   بچشم من که بی او غرق خون است

که تا مالیده فرهاد آستین را   ندیده پشت گلگون روی زین را

از نقش و نگار در و دیوار شکسته   آثار پدیداست صنادید عجم را

وله ایضاً

کدام شهوت از آب سجه صادر شد   چه نطفه از رحم امهات اربعه زاد

مدار زنده کیم بر ملامت است کجاست   دروغ مصلحت آمیز تیشه فرهاد

مرا رسد که بنازم بنسبت آبا   چنانکه تا بقیامت بطبع من اولاد

وله ایضاً

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار   نیافتم که فروشند بخت در بازار

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن   که روزگار طبیب است و عافیت بیمار

ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد   من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار

بآن خدای که در شهربند امکان نیست   متاع معرفتش نیم ذره در بازار

بخوی فشانی شبنم بخوی فروشی گل   به نیزه بازی سوسن بدشنه بازی خار

بسنبلی که ز گلزار خلد میروید   نه در میانه گلشن بگوشه گلزار

بنافه که ز آهوی صنع می افتد   بهر کجا نگهی تر بود ز چهره یار

بنیم قطره شرابی که باز میماند   پس از کشیدن ساغر بساغر از لب یار

بناگواری مرگ و بناگزیری نزع   ببی بقائی عمر و ببی وفائی یار

وله ایضاً

آمد سه شنبه بخوابم شبی آن مایه ناز   بروش مهر فزا و بگه صبر گداز

وه چه شب سرمه آهوی غزالان ختن   وه چه شب وسمه ابروی عروسان طراز

گفتم ای عربده جو چیست گناهم که دگر   بتعرض همه خشمی بتغافل همه ناز

گفت این خود نه گنهست که ساکت شده	از ثناگستری شاه سریر اعجاز
در ثنای شه کونین امام ثقلین	که بود لمعهٔ نور غضبش کفر گداز
آنکه گر افعی ز محبش رود اندر دل گنج	دل محمود برون آورد از زلف ایاز

ولە ایضا

این بارگاه کیست که گویند بی‌هراس	کای اوج عرش سطح حضیض تو را مماس
گفت آسمان مرا که بگو این چه منظر است	کز رفعتش نه وهم نشان داده نه قیاس
گفتم که عرش نیست زجاجست ولی گزید	گفتا نعوذ بالله ازین طبع دون اساس
شرمی بکن چه عرش چه کرسی که بارها	گفتم بصرفه حرف زن ای پایه شناس
این بارگاه واسطهٔ آفرینش است	یعنی علی جهان معالی امام ناس
صباح عید که بر تکیه گاه ناز و نعیم	گدا کلاه نمد کج نهاد و شه دیهیم
بساط مجلس و هر آنچنان نشاط آموز	که دست را بسماع آستین دهد تعلیم
از در دوست بگوییم بچه عنوان رفتم	همه شوق آمده بودم همه حرمان رفتم
منم آن یوسف آواره که نارفته بمصر	تا برون آمدم از چاه بزندان رفتم
گرفتم آنکه شب در خواب گردم پاسبانش را	ادب کی میگذارد تا ببوسم آستانش را
عرفی بکمال نزع رسیدی و نشدی	شرمت نامد از دل امیدوار دوست

گر نخل وفا بر ندهد چشم تری هست	تا ریشه در آب است امید ثمری هست
آن دل که پریشان شود از نالهٔ بلبل	در دامنش آویز که با وی خبری هست
چمنی دید و هوای خوش و پروازی که	کبک مسکین چه خبر داشت که شهبازی هست
حرم جویان دری را میپرستند	فقیهان دفتری را میپرستند
برافکن پرده تا معلوم گردد	که یاران دیگری را میپرستند
خدا گواست که گر جرم ما همین عشق است	گناه گبر و مسلمان بجرم ما بخشند
عاشق هم از اسلام خراب است هم از کفر	پروانه چراغ حرم و دیر نداند
عرفی دم نزع است و همان سستی تو	آخر بچه مایه بار بربستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف	جویای متاع است و تهیدستی تو

غرقی از متقدمین اسمش میرزا جانی زیاده ازین از حالش معلوم نشد لی

چند بیت از اوست	از بس که چشم یاریم از روزگار نیست
هرگز بمطلبی دلم امیدوار نیست	نه صبر و نه قرار نه امید وصل یار
چون من کسی بکام دل روزگار نیست	دل وا مس تو در قفس باز پس گرفت
کام تمام عمر در این یکنفس گرفت	غزنی از متقدمین اسمش محمد مومن

اصلش از فیروزآباد فارس است این دو بیت از او نوشته شد

مرا نخواهد اما ز رشک اینکه مبادا / کند اسیر مرا دیگری رها نکند

له

مگر مشکل گشاینهای عشق پر فسون آخر / گشاید این گره کو رحیمی من بر زبان دارم

عارف از معاصرین اسمش شیخ عابد مولدش قصبه کازرون در شیراز توطن داشت همت بتحصیل علوم میگماشت این چند شعر از مشار الیه ثبت افتاد

خور و فریب عمل زاهد و نمیداند / ندامت است ز ناکرده اش ز کرده بدست

له

از دل عارف غمگین مرو ای غم بیرون / که ترا در دو جهان خوشتر ازین منزل نیست

له

بشنو ز من این نصیحت بی خم و پیچ / گردن ز قضا سر از قدر هیچ مپیچ
تسلیم و رضا شعار کن چون عارف / هیچی تو و از هیچ نمی آید هیچ

عشرت اسمش حاجی میرزا عبد الرحیم از معاصرین عابدی و انا زاهدی با صفا در قریه شش ده فسا متوطن بزراعت و فلاحت معیشت مینمود از احفاد سید علیخان دشتکی است این فرد از اوست

این نقش خیال تو که در چشم پر آبست / پاینده چرا ماند اگر نقش بر آبست

این قطعه نیز نتیجه نقش و جوهر آئینه گفته

ای آینه بیال که هر گز بروزگار / جز تو نکرده بارخ خوبان برابری
نور و ضیا ز روی کسی کسب کرده / کش خاک درگه است به از مهر خاوری

صافی ضمیر

صافی ضمیر عهد علیشاه آنکه هست / آئینه اش بدست و دلیل سکندری

عارف از معاصرین اسمش آقا محمد تقی اصفهانی الاصل ایام حیات را در شیراز بنهایت رسانید این چند بیت از او ثبت آمد

بر روی مهت زلف سیه ریخته دیدم / روز و شب خود را بهم آمیخته دیدم
این بود امیدم که کشی زارم و افسوس / در کوی تو خون دگران ریخته دیدم

له

روز جزا طلب کنم از تو بهای خون خود / تا بگنه بدل شود دعوی بی گناهیم

له

کشتی به تیغ هجر کسی را که بوده است / شب تا بصبح ورد زبانش دعای تو

عالی از معاصرین اسم شریفش میرزا محمد حسین از سادات شریفی شیراز خلف میرزا محمد کلانتر فارس است صاحب دیوان است این اشعار از ایشان است

ای بعارض طره ات چون مشک تر در آفتاب / سنبل آتش پرست و لاله ات عنبر نقاب
حسرت نوشین لبت کام جهانی کرده تلخ / خواب چشم مست تو از چشم خلقی برده خواب

له

جهانی که پیوسته ظلمت کارش / ندانم چرا باشی امیدوارش
تو گوئی عقاب است چرخ ستمگر / که باشد ز جانهای پاکان شکارش

وله ایضا

نماز شام بمغرب چو خور نهفت جمال / بزم چرخ نمودار گشت جام هلال

فلک ز اختر رخشنده پر زینت و زیب	چو گوش و گردن خوبان ز عقدهای لآل
بروز من که تفاوت ندارد از شب تار	بخشم که نیاید بسی برون ز وبال
بآن نشاط که رندان و می فروش ازا	بدل درآید از دیدن مه شوال
کسی نیست در دو جهان جز توام امید بکس	اگرچه باشد افزونش از سپهر جلال
کسی که مهدی آخر زمان بود یارش	کجا بود غمی بود او را ز فتنه دجال

ولا ایضا

دوشینه سحاب چشم جو باری داشت	وز رعد بسینه ناله زاری داشت
وز برق بلب آه شرر باری داشت	گویا که چو من شکایت از یاری داشت
ای داده روی و موی تو از روز و شب نشان	وی لالهات ز سنبل تر چته سایبان
خال تو نهاده دانه سودا بیاسمین	خط کشیده عنبر سارا بر ارغوان
رمزیست نکته یا دها نت	سریست نهفته یا میانت
گاهی ز دل غمین ما پر س	شکرانه عیش جاودانت
رسد چو تیر قضای خدا پناهی نیست	اگرچه هست سرای جهان وسیع فضا
تو نیز باش رضا گر امان همی خواهی	که نیست تیر قضا را سپر بغیر رضا

غیرتی از متقدمین نوشته اند بعد از سیر ولایات عراق بهندوستان رفت

و از انجا مراجعت

واز انجا مراجعت و در کاشان اسیر عشق یکی از بزرگ زاده گان آنجا شده آخر الامر بوطن مالوف رفته و در انجا بدار بقا خرامیده این چند بیت از اشعار او ثبت شد

بلاک غمزه بیباک تر سازاده گردم	که در محشر بدو بخشند خون صد مسلمان را
عمری گذشت و راه سلامی نیافتم	شرمنده این دلم که چه در خیال داشت
بی مژده وصال نخیزد شهید عشق	صد بار اگر فرشته رحمت ندا کند

غیاث حلوائی از متقدمین در اواسط حال از شیراز باصفهان رفته و از موزونان آنجا صحبت بسیار دیده در آنجا متوطن شده در آن اوقات آبله بر آورده و در آخر چشم ظاهرش از حلیه نور عور شده و شبی از اتفاقات از بام

افتاده بدار بقا خرامید این دو شعر از اوست	دیدم بخواب خوش که می داد ساغری
تعبیر قتل ماست که پیمانه پر شده است	از گردش دور فتادیم نماند آری
دولتی را که بود چشم جهانی از پی	فرنگ اسمش میرزا ابو القاسم

شجره دانش و کمال و صال را چارمین نهال جوانی خوش خو بذله گو با موافق و منافق اهل زمانه یگانه است با هر نوع مردم در نهایت مردمی هم آشیانه این اشعار از ایشان است

باور از بخت ندارم که دهد دست بهم	من و تو از اول شب تا بسحر مست بهم

که هیم از سرمستی و طرب روی بروی — که دهیم از ره اخلاص و ادب دست بهم
چون منی از چو تویی بوسه نگیرد هیهات — خفته از اول شب تا بسحر مست بهم
چشم و ابرو و خط و خال و سر زلف سیاه — داده اسباب سیه روزی ما دست بهم
ای خردمند شکیب از دل دیوانه مخواه — آب و آتش نشنیدیم که بنشست بهم
جان علوی خبر از عالم خاک نداشت — عشق پیدا شد و این سلسله پیوست بهم
کار پرواز ازل نقش جهان چون می بست — رشته حسن تو و عشق مرا بست بهم
دوش فرهنگ چو مست از بیکون توبه — ای بسا شیشه و پیمانه که بشکست بهم

ولہ ایضا

هر روز ز نو خونی از بی گنهی ریزی — از شحنه چه اندیشی وز فتنه نپرهیزی
رخساره برافروزی از خانه برون آیی — صد خانه بسوزانی صد فتنه برانگیزی
خورشید ببام آید یا پرده برافکندی — بر زلف زدی شانه یا غالیه می بیزی
روحی تو و همچون روح در دیده نمی آیی — حوری تو و همچون حور با خلق نیامیزی
آن زور ندارد عقل تا پنجه زند با عشق — اندازه بدان ای خس با شعله مکن تیزی
انصاف بده زاهد تا زین دو کدام اولیست — نومیدی و مخموری یا عجب و سحرخیزی
در کشتن فرهنگ ای دوست تا پل جست — او عاشق جانبازی تو طالب خونریزی

سر سلسله‌ها منی در حلقه ما مجنون — چون سلسله جنبان است شمس الحق تبریزی
ای پیر بلند اقبال با ما نظری انداز — هر چند تو خورشیدی با ذره بیامیزی

ولہ ایضا

خرقه تقوی همه کس را بدوش — خرقه ما در گرو می فروش
وای من و جمله صاحبدلان — گر فکند پرده ما عیب پوش
مینی اگر پرده برافتد بسی — زاهد سجاده کش باده نوش
هر چه فشانم بدل از سینه آب — آتش سودا نشیند ز جوش
هر که جمال تو اش آمد بچشم — پند حکیمانش نیاید بگوش
ایکه دلی داری و آسوده ی — دیده فرو دوز و نگهدار هوش
یا نظر از روی نکو باز بند — یا بکش گوش نصیحت نیوش
ایکه بفرهنگ ملامت کنی — چون خبر از عشق نداری خموش
از تو آسوده ملامت خطاست — خسته دلیرا که برآرد خروش

ولہ ایضا

نوری از آسمان تتق بسته ببام خانه‌ام — کیست درون حجره‌ام چیست در آستانه‌ام
بانگ بلند میزنم بر همه فاش میکنم — یار بود بحجره‌ام دوست بود بخانه‌ام

قصه بکس نمیکنم تا که بخانه چیستم
ترسم از آنکه رهزنی غمزه کند خزانه‌ام

دزدم اگر غریب بد چاره او بکردمی
خانه خمست از دوره بسته ز هر کرانه‌ام

خلقی از آه و ناله‌ام در تعب‌اند روز و شب
در تو نگیرد ای عجب ناله عاشقانه‌ام

دوش شراب خورده‌ام بر رخ دوست تا صبح
حالی اگر بهش نیم مست می شبانه‌ام

من که بچشم همتم ملک جهان نیامدی
عشق تو گر دهد چنین دست خوش بهانه‌ام

باز بلند همتم کبک دری شکار من
کس نکند چو ماکیان سخره بآب و دانه‌ام

مفتی و شیخ و محتسب مست شراب دوش
من که شراب میخورم در همه جا فسانه‌ام

تا بز زلف عنبرین شانه زدی و عاشقان
پیره غلام غالیه حلقه بگوش شانه‌ام

گر بقطار بندگان راه دهی ستاده‌ام
ور بکمان ابروان تیر زنی نشانه‌ام

فرهنگ از سوز عشق این همه داستان مگو
ترسم از آنکه آتشت شعله کشد بخانه‌ام

ولہ ایضا

دل که در چاه زنخدان تو شد زندانی
بکمند سر گیسوش بکن برهانی

در پناه سر زلف تو دلم خوش بغنود
همچو کرمازده در سایه تابستانی

دل اسیرست و بناچار رود از پی عشق
ورنه بیچاره بدار و سر نافرمانی

چه شود گر بر سوختگان بنشینی
آتشی را که خود افروخته بنشانی

باه و مهر دهم نسبت رویت که ملک
دیده نیست که گویم تو بدان میمانی

تو مگر آنی و در پرده چو گل بنشینی
ورنه گل باز نگردد چو تو در بستانی

خون من بر تو حلال است ولی میترسم
که تو این لاشه لاغر نکنی قربانی

با تو اول قدم عشق نگفتم فرهنگ
که ره عشق دراز است فرو میمانی

تو نپذرفتی و رفتی و بدام افتادی
حالیا چاره صبوریست اگر بتوانی

فارغی از متقدمین از طبقه سادات این دیار و اکثر اوقات ندیم مجلس سلاطین و امرای هند و ایران بوده چندی فائقی تخلص میکرد آخر الامر بفارغی گذاشت

ای چشم جهان بین مرا نور از تو
ایام مرا ساخته رنجور از تو

دوری تو کرده است بیمار مرا
نزدیک بمردن شده‌ام دور از تو

فاخر از متقدمین از اهل بهبهان است این یک شعر از ایشان است

بازار شراب غیر بر افروختی چرا
ما را بآتش دگری سوختی چرا

فردوس از متاخرین از سادات شیراز جوانی خوش مشرب و ممتاز بوده در جوانی از این دار فانی ارتحال نموده این دو فرد از آن جوان مرد است

زمی ساقی چراغی پیش ره گیر
که مستان گم ره میخانه کردند

بو وحیده طوماری دل از غم — که بهر حرفیش باشد دفتری چند

فروغ از متاخرین اسمش آقا محمد جعفر از اهالی این کشور است این چند شعر از نتایج اوست

حبذا آغاز فروردین و ایام بهار — مرحبا فصل ربیع و اعتدال روزگار
سطح هامون از ریاحین همچو سقف آسمان — سقف گردون از کواکب همچو سطح مرغزار
کوه و دشت از لاله و سنبل چو خد و خط است — باغ و راغ از سبزه و نسرین چو زلف و روی یار
در دهان غنچه باشد معجز عیسی نهان — در نگاه نرگس آمد سحر هاروت آشکار

له

زلف اینگونه اگر دام نهد در ره دین — بر سر کفر گذارند همه ایمان را

فکار از معاصرین اسم شریفش آقا لطفعلی حاجی اکبر نواب را کهتر برادر فاضلی سخنور و عالمی دانشور بود این چند فرد از ایشان ثبت شد

بر بط مریضی رحمی که هاش پیدا از دل — وز هر کشش مطرب نفس آهنگ دیگر یافته

له

آن کش زمین و آسمان در زیر فرمان آمده — مالک رقاب و جم نشان از فضل یزدان آمده
تیغش بمیدان وغا و دستش بهنگام سخا — آن آتشین دم اژدها این ابر نیسان آمده
در بزم خلقش عمرزا در رزم رمحش جانگزا — آن چون دم باد صبا این همچو ثعبان آمده
از حکم آن صاحبقران بنیاد شد باغی گران — پر از باغ جنان یکباره رضوان آمده
کلک فکار نکته دان بنوشت در تاریخ آن — کیوان ز اوج آسمان زین قصر حیران آمده

خط چو فکار سر زند بر رخ همچو ماه او — فرق کند ز بوالهوس عاشق پاکباز را

له

ای آنکه بعقلت ایزد آراسته است — وز هر دو جهان منتخب خواسته است
خواهی اگر استراحت هر دو جهان — از حق مطلب جز آنکه حق خواسته است

فروی از معاصرین اسمش صفر بیک از طایفه رند است طبع خوشی داشته این اشعار از اوست

لب گشائی بتبسم چو کشم آه بلی — ز نسیم سحری باز کند غنچه دهن
غمزه با ناوک مژگان تو در یک ترکش — ناز با مردم چشم تو بیک پیراهن

له

در روزگار هر که عزیز است خوار تست — این رسم تازه ایست که در روزگار تست

له

دگر برای چه آهنگ گلستان داری — بنفشه داری و گل داری ارغوان داری

دو عالم

قانع از معاصرین اسمش شیخ محمد حکیم قاآنی او را آبو و در مدرسه حکیم تحصیل علوم مینمود این چند فرد از او دیده و نوشته شد

باشد بسرم شوق خراباتی عمر است — حاصل نشد از مدرسه ام غیر ندامت

له

حاصل عشق بجز خواری و بیقدری نیست — ور نه زین پیش مرا قدری و مقداری بود

له

ندانم قانع از لعلت چه بشنید — که با چندین زبان گردید خاموش

له

تا بدام آورمش دانه اشک افشانم — فکر وصلش نگر از دیده نمناک کنم

له

بعد عمری گر زند از ناز با ما یکدو حرف — می برد صد ره میان حرف نام دیگران

من از کار جهان آگه نیم لیک این قدر دانم   که   جهان یکسر بود نیش از توانی نوش کن باده

قاآنی از معاصرین نام نامیش میرزا حبیب الله و شیوه قصیده سرائی
و شاعری ماهر و از اکثر علوم ادبیه با اطلاع و قادر در مرحله قلاشی و عیاشی
متجاهر بود ایام حیات خود را در خدمت سلاطین و فرمانفرمایان سلسله
قاجار و مصاحبت و معاشرت ساده رخان گلعذار گذرانید با وجود چهره
مجدر رنگ منظر و خوش محضر بود کریم و جواد بود و لی چندان مکنت و ثروتی
نداشت مدتها بعسرت معیشت مینمود در اواخر عمر با عتضاد علیقلی میرزا
اعتضاد السلطنه ولد فتحعلی شاه که حال در قید حیات و بوزارت علوم منصوب
و موسوم است توسعه در گذران بدون زحمت حاصل نمود   از ان سرو آمد
این کاخ دل آویز   که چون جاکرم کروی گویدت خیز   در این حیص و بیص
که مطابق با سال هزار و دویست و هشتاد و سه بود ۱۲۸۳ از این عالم رحلت نمود دیوان
قصاید و سایر اشعارش با اینکه پاره از میان رفته معروف و مشهور است
بنده را نمیرسد که در اشعارش دخل و تصرفی نماید محض اینکه این دفتر از اشعار
آبدارش زیب و زیوری داشته باشد باین چند شعر اختصار نمود

واز کوه پر از برف سایبان سحاب   بسان نجم شتر مرغ زیر پر غراب

روزگار

ز برف پنبه کافور شته کوه کران   زیخ چو شیشه بلور کشته برکه آب
هوا چنان شده اکسیر کر که در بوته   بسان شوشه زر منعقد شود سیماب
ز بسکه فرق جوانان شدی ز برف سفید   مجال شیخ فرق نمود از شاب

وله ایضا

قومی بکین دلیرتر از شیر جان شکار   خیلی بخون حریص‌تر از مرگ ناگهان
در خم خامشان که از ان پیل در هراس   وز نوک تیغشان که از ان شیر در فغان
از بسکه خسته بسته گرانبار شد زمین   از بسکه کشته پشته بزینهار شد زمان

وله ایضا

بکردون تیره ابری بامدادان بر شد از دریا   جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهر زا
چو چشم اهرمن خیره چو روی زنگیان تیره   شده گیتی همه چیره بجانش علت سودا
شبه گون چون شب عاشق گرفته چون دل عاشق   باشک دیده وامق برنگ طره عذرا
شمش با قیر آلوده دلش از شیر آسوده   برون پر سرمه سوده درون پر لؤلؤ لالا
بدل گلشن بتن زندان گهی گریان گهی خندان   چو در بزم طرب رندان ز شور نشأه صهبا
چو دودی بر هوا رفته چو دیوی مست و آشفته   ز ده بس در ناشعه ز شستی چیره بر خارا
شده خورشید نورافشان تاری جرم او پنهان   چو شاه مصر در زندان چو ماه چرخ در ظلما

ویا در تیره چه پیژن نهفته چهره روشن / ویا روشن گهر همی شده در کام اژدرها

لب غنچه رخ لاله برون آورده تجالم / زبس باران ژاله بطرف گلشن و صحرا

زفیض او دمیده گل شمیده طره سنبل / کشیده از طرب بلبل بشاخ سرخ گل آوا

عذار گل خراشیده خط ریحان تراشیده / زبس الماس پاشیده بباغ از ژاله بیضا

وله ایضا

گشودی زلف قیرآگین جهان را قیروان کردی / نمودی چهر مهر آئین زمین را آسمان کردی

قمر آوردی از گردون بشاخ نارون بستی / گهر دزدیدی از عمان نهان در ناردان کردی

یکی کرونده کوهی را لقب سیمین سرین دادی / یکی باریک موئی را صفت لاغر میان کردی

بدان قلاک گیسو رزم رنگ پای دل بستی / وزان شمشیر ابروانگ ادنگ قصد جان کردی

دو پرچین کردی از سنبل بگرد یک گلستان گل / وزان پرچین پرچینم زنده و ناتوان کردی

نمودی چهره مهر آسا نزار انستان را ادنی / گشودی غنچه گنج شایگان را رایگان کردی

دو جلباب از شب مشکین فگندی بر مه و پروین / ویا در پاره ماه چین دو برج از قیروان کردی

فگندی بر سرین از پس دو بویا سنبل مشکین / بنازم زورقی را کز دو لنگر بادبان کردی

در اول ارغوانم را نمودی زعفران و آخر / زخون دیده و دل زعفرانم ارغوان کردی

نخستم زلف تو در دوات انگیدش بباشیدش / از و غافل شدی تا گلطبق گوهر زیان کردی

زلفش

کس از بند و شو و امین کر بسیار دید و گوهر / بتا بس ساده گو را امین خود گمان کردی

سیاهی خانه کن را اختیار انجمن دادی / غرابی راهزن را رهنمای کاروان کردی

گره کردی چو مشت پهلوانان زلف پر چین را / بصد نیرنگ و فن افتاده را پهلوان کردی

ز این زلف همان رهزن که میزد راه مرد و زن / چه موجب شد که او را خازن گنج روان کردی

ز این زلف همان زنگی کش از روم است دو تنگی / چه شد کاو رو دی و در مرز رومش مرزبان کردی

ز این زلف همان کافر که بر دی دین و دل یکسر / چه شد کاندر حریم کعبه او را حکمران کردی

ز این زلف همان شیطان که خصمی داشت با آدم / چه شد کادم صفت زینسان بخویشش رایگان کردی

ز این زلف همان زاغی که در ویرانه ها باغی / چه شد کازاغ او بر باغ عارض باغبان کردی

الا ای زلف خم در خم چرا ای این چنین درهم / چه شد کامرو ربا با هم زنخوت سرگران کردی

کهی بر مه زدی پهلو گهی با گل گرفتی خو / که از چنبر نمودی گو که از چین صولجان کردی

نه ماری از چه بر گنج لالی پاسبان گشتی / نه زاغی از چه بر شاخ صنوبر آشیان کردی

نه طاوسی چرا بر ساحت جنت قدم سودی / نه شیطانی چرا در روضه رضوان مکان کردی

همانا نافه چینی نهفتی زیر پرچینی / ویا آهوی تاتاری بهر تاری نهان کردی

زموئی این چنین بوئی مرا باید شگفت آید / سپینه لخالخه جیب و بغل پر مشک و بان کردی

کجا استغفرالله مشک و بان این بوی و این نکهت / سپینه لخالخه نام استین پرضمیران کردی

نه هرگز حاش لله ضمیران ایں طیب و ایں طیبت / سیه زلفا یقین جادو بهشت جاودان گردی

قیدی از متقدمین شاعر فاضلی بوده در زمان شاه طهماسب صفوی بشوق جایزه وصله بقزوین آمده قبل از گرفتن انعام آن شاه والا مقام بعالم بقا خرامید مولانا ناچار بمکه معظمه مشرف و از انجا بوطن مالوف شتافت این اشعار از وست

زبیم و شمنیم ای رقیب فارغ باش / که مهر او بدلم جای کین کس نگذاشت

له
ای قدم ننهاده هرگز از دل شکم بیرون / حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده

له
جز عهد دل آزاری عشاق نه بستی / یکعهد نبستی که بهاندم نشکستی

قاسمی از متقدمین اسمش شیخ ابوالقاسم از شیخ زادگان کازرون خلف شیخ ابوحامد و از تلامذه ملا میرزا جان است طبع خوشی داشته اینچند شعر از وست

تو قاصدی نفرستی و نامه ننویسی / از ینطرف که منم راه کاروان بازست

له
ز جور کردی بامن هر آنچه خواست دلت / هنوز بر سر کینی چه بیوفاست دلت

له
ز اجزای وجودم هر یکی دردی دگر دارد / طبیب دردمند از من که امید در دوا دارد

وله ایضا

گهی در آتش و گاهی میان طشت خون اندر / سیاه و سوخته ما را سیاوش نیستی

چو گرد و بریز و مشک از هم بس شگفت آمد / بقید عاشقان ای زلف زرین چه زنجیر پلیستی

بخلد و سلسبیلش راه نبود مرد عاصی را / تو عاصی از چه ره در پاس خلد و سلسبیلستی

تو را در سایه طاوس بهشت ای سایه طوبی / غلط گفتم که طوبی را بسر ظل ظلیلستی

شنیدستم که مار آمد دلیل خلد شیطان را / سیه ماری بسوی خلد شیطان را دلیلستی

بجز از سایه تو کی توان جستن عدیل تو / بروی یار خرم زی که بی یار و عدیلستی

مرا بر نیلستی دیده شنجرفی بهجر اندر / تو را تا تو ده شنجرف اندر زیر نیلستی

قرا محمود یا خود شاملوای طره جانان / سیه خیمه تو را اندر چه گلشن ور چه ایلستی

بنفشان خویش را گویم تبه کجا باشد / بجو دشنگ بگویم تا بجنگ چند میلستی

ز تیره ابر نوروزی همی بار و بلا لستان / مراد و دیده و لالستان تو ابر نخیلستی

بهر کس وعده فردوس اعلی از تو در طاعت / نگر خاک ره شاه هشت دین را و کیلستی

پناه دین حق نفس نبی مقصود و حرف کن / علی کاینه ذات خداوند جلیلستی

کلوعلی از متقدمین گویند درشیراز بامر سرتراشی اوقات بسر میکرد شنیده این مطلع از وست

بر سینه ات ای کاش نهم سینه خود را / تا دل بتو گوید غم دیرینه خود را

کلامی لاری از متقدمین اسمش صدرالدین محمد است بغیر از این یکشعر از و دیده نشد

دلدار بروز وصلش یاد آورم شب و روز / تا گریهای شادی راه نظره بندد

گلشن از متاخرین اسمش میرزا محمد علی حکیم قاآنی را پدر و مردی نیک محضر بود اینچند

شعر از ایشان ثبت شد — آید از باغ فغانی که کند خون در دل

کوی آنجا خبر مرغ گرفتاری هست — **له** گلشن بکف ساقی در جام تماشا کن

وز عارض و زلف او عکس گل و ریحانها — **کوکب** از متأخرین اسمش آقا محمد صادق

از اعاظم فارس بنجومات و دیوانی مشغول بود در اکثر علوم خصوص فنون ریاضی با اطلاع خط نستعلیق و شکسته را خوش نوشتی این چند شعر از اوست

شبا هنگام کاین دریای گوهرزای پهناور — ز قعر افکند بر ساحل فروزان در ثمین گوهر

شد اندر بحر مغرب غرقه خور از زورق زرین — کنار بحر ماند از وی بجا سیماگون لنگر

ز مشرق تاختن آورد خیل زاغ بر هامون — چو در کهسار مغرب شد نهان عنقای زرین پر

بکام اژدهای غرب سام مهر شد پنهان — بزاری ماه نو بنشست در سوگش چو زال زر

له نپوشد جهان کسوت امن هرگز — مگر بیندت تیغ خونریز عریان

له بشارت روزه داران را که ساقی — هلال عید زابرو مینماید

قلبی از معاصرین اسم شریفش حاجی کاظم از اهالی کازرون است صحبتش دست نداده ولی از ثقات مسموع افتاد که خوش حالت و درویش نهاد و پاک اعتقاد بوده مدفنش در کازرون معروف است در آخر بواسطه سمی که زوجه اش باو خورانید از این دار پر ملال ارتحال نمود اینچند فرد از آن مرد است

مغنی چون نکیسا ساز برگیر — بسان باربد آواز برگیر

حقیقت خواست تا باشد مجازی — که بدهد داد رسم عشقبازی

ز خلوتخانه وحدت بدر شد — بصحرای مظاهر جلوه گر شد

که آنجا نه حدوث و نه قدم بود — نه دست شادی و نه پای غم بود

بپای طایر منقار بسته — بپای مرغ بال و پر شکسته

مگر نه روزگاری باز بودی — باوج چرخ در پرواز بودی

کنون جا در حضیض خاک داری — دل پاک از چه ره ناپاک داری

خلاص از جیفه زاغ و زغن باش — چو دیگر طوطیان شکرشکن باش

ببین از هر طرف مرغی بپرواز — همه در نغمه پردازی هم آواز

نه در دل خوفی از صیاد دارد — نه از جور قفس فریاد دارد

نه گرد قید بر رویش نشسته — نه در لوحش تعلق نقش بسته

گذر ننموده بادی بر چراغش — خزان نگذشته پیرامون باغش

ثانی از متقدمین اصل آنجناب از خاک پاک شیراز بفصاحت لسان و عذوبت بیان از معاصرین خویش ممتاز بعاشقی شهره و از معشوقان بی بهره چنانچه مشهور است که بهمان جوان که مولانا در پی شیفته حسن

جمال او شد و بجهة خلاصی از ابرام مولانا مطالبه زر معتدی از او کرده مشار الیه لاعلاج قبول نموده چون در آن زمان امیر نجم ثانی بجود و سماحت مشهور بود قصیده انشاء و در حمام بخدمت مشار الیه رسیده قصیده را گذرانید و جایزهٔ معقولی یافته خود را بی تامل بکوی معشوق رسانید و چون معشوق چنان دیده آن زر را قبول نکرده بهر حال چون مدتی در تبریز بوده جمعی او را تبریزی میدانند آخر الامر در تبریز در گذشت و شریف تبریزی از تلامذه او است گویا بتقریبی دوستی بدشمنی مبدل و شریف دیوانی باسم او تمام کرده بسهو اللسان شهرت یافت و بالجمله این چند بیت از اشعار او ثبت افتاد

از اشعار او است

بلاست زلف تو کس در بلا مباد آنجا	بغیر من دگری مبتلا مباد آنجا
لد	
یکروز گلی شگفت از روی کسی ما را	یکشب گرهی گشود از موی کسی ما را
چشم و دل ما هر جا انگشت نما کردند	هر روز برسوائی در کوی کسی ما را
لد	
دوش آمد بر سرم از ناله ام رنجید و رفت	عذرها گفتم که شاید بشنود نشنید و رفت
لد	
ای همنفسان آتشم از من بگریزید	هر کس که بمن دوست بود دشمن خویشتن
لد	
بدستی عاشق از سنگ ملامت خانه میسازد	بدیگر دست تا بر سر میزد ویرانه میسازد
لد	
نه آرزوی دلم یار دلنواز دهد	نه دل بدست کسی داده ام که باز دهد

شدیم پیر زبار غم تو رحمی کن	بیا که رحم نکردیم بر جوانی خویش
لد	
نه از پی تو توان آمدن ز بیم رقیب	نه بی تو رو به یار دگر توان کردن
بیا که گریهٔ من اینقدر زمین نگذاشت	که در فراق تو جائی بسر توان کردن

مجد الدین همگر از متقدمین مرد فاضلی بوده گویند باکثر کمالات ظاهری آراسته و ندیم مجلس سلاطین بوده نسب او با نوشیروان ابن قباد میرسد و در عهد خود ملک الشعرای فارس و عراق عجم بوده و عقده مشکلات شعرای آن زمان بناخن فکرت او گشوده میشد و همگر بمعنی جولاه است این اشعار از وست

شب وداع چو بر داشتم طریق صواب	بعزم بندگی خسرو سپهر رکاب
چو روی شام نقاب خضاب گون برداشت	نگار صبح رخ از چهره برگشود نقاب
سرشک چون در بر روی روشنش پران	چنانکه بر رخ آئینه بر چکد سیماب
بر آن لب چو عقیقش بمانده باقی اشک	چو قطره قطرهٔ شبنم نشسته بر عناب
کباب شد دلم از آب چشم او الحق	کسی ندیده دلی را که زآب گشت کباب
لد	
چو عکس روی تو پرتو بر آسمان انداخت	زمانه زاید و خورشید در گمان انداخت
جهان ز زحمت تاریکی شب ایمن شد	چو آفتاب رخت سایه بر جهان انداخت
فروغ روی تو بستان عارضت کامسال	بنفشه سایه باطراف ارغوان انداخت

چیست آن کوهر که میزاید زده کوهر روان — صورت او کوهر اما باشد از جزع کمان
همچو شمع است از صفا و شمع را زان صورتی — کاه افتد در بدن که ریزد اندر شمعدان
باشدش روز و داغ از چهره دلبر لکی — باشدش شبهای هجران دامن عاشق مکان

ولە ایضا

اکنون که یافت دهر کهن خلعت نوی — نو گشت باغ و راغ ز تمثال معنوی
بلبل نوای باربدی بر کشیده باز — بر کف نهاده لاله می از جام خسروی
وقتی چنین که مرده گل را حیات داد — باد صبا ز معجزه‌های عیسوی
از عدل شاه و رحمت صاحب نه در عنا — در کنج از زوا من مظلوم منزوی
مهر تو باد در دل خلق جهان چنانک — عشق ایاز در دل محمود غزنوی
جز تخم نیکوئی بجهان در نکاشتی — یارب که هرچه کاشته‌ای زود بدروی

ولە ایضا

خورشید رخت چون ز سر کوی برآید — فریاد زن و مرد ز هر سوی برآید
مردار شنود بوی تو از زن ببرد مهر — زن کر نکرد سوی تو از شوی برآید
خوردش دیدم آنکه بزرگی داوت — شاگرد هم بود آنکه بود استادت
صدبار کمابیش منش کا دستم — آنکس که هزار بار افزون کادت

هرچند که شد تیزی بازار تو سست — هرگز نشود بهر در کار تو سست
ای کس تو چون سرین سیمین تو تخت — وی عهد تو همچو بند شلوار تو سست
افسانه شهر قصه مشکل ماست — دیوانه دهر این دل بیحاصل ماست
بر ما نکند رحم اگر دل دل تست — ور تو نشوی سیر اگر دل دل ماست
در ماتم شمس از افق خون بچکید — مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد از ماتم و صبح — بر زد نفس سرد و گریبان بدرید
تا کی عمرت بخود پرستی گذرد — یا در غم نیستی و هستی گذرد
آن عمر که مرگ باشد اندر پی آن — آن به که بخواب یا بمستی گذرد
در عشق تو کس تاب نیارد جز من — در شوره کسی تخم نکارد جز من
با دشمن و با دوست بدت میگویم — تا هیچکست دوست ندارد جز من
از سادگی و سلیمی و مسکینی — وز سرکشی و تکبر و خودبینی
بر آتش اگر نشانیم بنشینم
بر دیده اگر نشانمت ننشینی

مکتبی از متقدمین مثنوی لیلی و مجنونش مشهور و بغیر مثنوی از غزلیات
این چند بیت از او مسطور میگردد — بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش

ماکه چون دل و شمعی داریم در پهلوی خویش / له / شب روم در کوی آن مه چشم بر روزن نهیم
شیشه بر داریم بجایش دیده روشن نهیم / له / شده روز چو آن کس که بشب شراب داده
چو نخه باغبانی که بگلشن آب داده

ولە ایضا

ای برا حدیقت را آغاز / خلق ازل و ابد هم آواز
ای برتر از آنکه دیده جوید / یا نطق زبان بریده گوید
نی از کنه نعت زبان بود / نی باشدت از عذاب من سود
از سوزش ما چو نیست سودی / گو شمع تو را مباد دودی
خاکم تو سرشته و نشاید / گر دست تو هیچ بد نیاید
ما را بامان برات گل بخش / مهر از کف خاتم رسل بخش
شاهنشه انبیا محمد / ماه افسر و آفتاب مسند
چون کرد بر اخترش نظاره / شد چشم حکیم پر ستاره
گفت ای خلف خلیفه زاده / ماهی شود از فلک زیاده
روزی که ز دانشش فنونش / صندوق کتب شود درونش
عشق از دلش آتشی فروزد / وان جمله کتابها بسوزد
چون گشت بناز هفت ساله / شد لاله باغ و باغ لاله

چون مرغ پریدنش هوس بود / از چوب معلمش قفس بود
پهلوی قبیله بود کوهی / بر کنگره فلک شکوهی
آن کوه که بحر بود نامش / مجنون شده بود مرغ بامش
گفتی بفغان و ناله کای دوست / زندان شده بی تو بر تنم پوست
گفت این سخن از جواب دور است / کو تشنه بمیر کاب دور است
فکر دل زخم دار او کن / چون نی نفسی بکار او کن
گفتا ز من این دعا روا نیست / کاین کس برای عافیت
روزی پی داوری ملک وار / میشد پدرش میان بازار
ناگاه شنید کز سرایی / با ناله نی غزل سرایی
میخواند قصیده های موزون / از لیلی دردمند و مجنون
ترسید که فاش گردد این راز / آماج ترانه گردد این ساز
فرمود که خونیش بپوید / وان عاشق خون گرفته جوید
تا یافت چو مرده اش بتنگی / با عضو شکسته زیر سنگی
خونی ز خیال خود خجل ماند / پایش ز سرشک او بگل ماند
بر ریزش خون او چه خیزم / خونی که ندارد او چه ریزم

گفتا برم ای جوان چه پوئی / گر نه اجلی زمن چه جوئی
یاد وود دلم ز دور دیدی / در حسن آتشی دویدی
بوسید زمین و رقش از پیش / جای سرا و بکف سرخویش
پیش ملک آمد از ره دور / کای قهر تو از زمانه مقهور
چندانکه خرابها دویدم / آن خانه خراب را ندیدم
یا ما که بدشت مرده باشد / یا جانورش خورده باشد
چون سبزه ز خاک سر برآورد / طاوس بهار پر برآورد
وز برگ گل از چپ و راست / شبنم بنشست و لاله برخاست
صف بسته چو نار و بستان / گلنار رخان نارپستان
هر یک بنشاط و دلنوازی / با لاله و گل بدست بازی
خوبان چو بهار و گل بخنده / لیلی چو بنفشه سر فکنده
بگریخت از آن میان پریوار / آورد ز باغ رو بدیوار
بگریست که ای بهار و باغم / ای باغ و بهار بی تو داغم
دور از چمن رخت بگلزار / در دیده گل است و در دلم خار
آن روز که عهد آن پریروی / میرفت سوی قبیله شوی

از قافله

از قافله نا شناسی دون / بر دامن کوه دید مجنون
چون ناله او ز دور بشنفت / از قافله سوی او شد و گفت
تو بادیه را حصار کرده / آهو و گوری شکار کرده
مجنون سوی محمل آمد از دور / میگفت خراب حال و رنجور
دستی که کشد ترا در آغوش / آن دست بریده باد از دوش
لیلی چو شنید بر زد آهی / گر خرمن من نماند کاهی
میگفت بآب دیده کای یار / ای از قدم تو در دلم خار
آن کس که بدوزخ آورندش / خود می نرود که میبرندش
چون مرده نه خود روان بگورم / کایام همی برد بزورم
دست پدر از دوای آن پور / چون دست زمین بر آسمان دور
مجنون نشناخت کاو چه کس بود / هر چند که مرغ آن قفس بود
گفتا چه طلب کنی از این عور / تو زنده چه میکنی در این گور
گفتا پدر توام بدین سوز / وز روز بد توام بدین روز
هر یک دلی از فراق پر درد / این گریه بر آن و آن بر این کرد
وانگاه ز گریه چشم بستند / در پرسش یکدیگر نشستند

گفتا نشنیدم ای پدر پند … کانگشت زمانه گوشم آکند
گفتی که ز روی خاک برخیز … زین وادی هولناک برخیز
صد کوه بدل چگونه خیزم … صد خار بپای چون گریزم
در خانه بری کرم بدین سوز … از خانه برانیم همان روز
آن خنده کند که شاد باشد … کارش بر همه مراد باشد
آن کس که بدیده گریه آموخت … لبهای مرا ز خنده بر دوخت
انگار که خاک پاک گردی … در کوی کیم بخاک گردی
مجنون چو نظر بما در افکند … بر جست و بپای او سر افکند
مادر ز دو دیده نم فشانید … بر کنده نهال را نشانید
کای مونس رنج و راحت من … هم مرهم و هم جراحت من
برخیز و بیا و مادر پیر … در خاک سپار و راه خود گیر
گفت این و کشود گیسو از بند … یکدست بمویی بفرق زند
مجنون بجواب مادر پیر … گفتا چکنم که رفت تقدیر
جرم از تو نه از من حزین بود … کز بطن تو سرنوشتم این بود
کان لحظه که لیلی از جهان رفت … خورشید زمین بر آسمان رفت

منعم اسمش آقا محمد ابراهیم از معاصرین از آدمی زادهگان و نام بردهگان شیراز است والدش محمد علی بیک نام مردی نیک آغاز و نیک انجام بود بخدمات رکاب خانه که بعرف عالیه زیندار میشناسند حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس تا آخر حیات مشغولی داشت مردیست درویش و محجوب منزوی و فارغ از خیال و تشویش بسیار قانع و غیر طامع بسبیل ندرت که از منزل خارج و حرکت مینماید با غیر امثال و اشباه معاشرتی ندارد و الی حال بحمدالله در حیاتست و فارغ بال خداوند متعال را شکر که این چند فرد از آن آسوده مرد است

بتو خواهم گله از تندی خوی تو کنم … بلکم یا نکنم شرم ز روی تو کنم
گو بکش تیغ و بکش زار که من تسلیم آن … که شکایت ز دل عربده جوی تو کنم
کار از پند و ز سوگند گذشته است بگو … چاره این دل دیوانه بموی تو کنم
بر سر کوی توام دانم و از بیخبری … هر که از راه رسد پرسش کوی تو کنم
هر کجا پای نهم پای براه تو نهم … هر طرف روی کنم روی بسوی تو کنم
گفتمش چشم براه توام ای سرو روان … گفت بگذر و گذر بر لب جوی تو کنم
گفتمش دل بتو دارم و گله گفت خموش … گوش تا کی بدل بیهده گوی تو کنم
عاشق هرزه درا خوانیم و خود دانی … کاین همه ناله و فریاد ببوی تو کنم

ملک آن ظلم که با شاه عدالت پرور
شکوه از جور تو و عادت و خوی تو کنم

اندران حضرت عالی که برازو هم و قیاس
سر گذشتی ز غم روی نکوی تو کنم

تا بر وی بدل ریش من و نیش غمت
قصه هم ز خط غالیه بوی تو کنم

طعنه بر مستی منعم ز ره انصاف بود
زانکه من این همه مستی ز سبوی تو کنم

وله ایضا

از پی آن بت ترسا بروم یا نروم
رفته پای دلم از جا بروم یا نروم

کافر عشقم و مردود مسلمان و یهود
بهواداری ترسا بروم یا نروم

دل بآن زلف سمن سا بدهم یا ندهم
پی زنار و چلیپا بروم یا نروم

پیرو کیش مسیحا بشوم یا نشوم
عقب دین مسیحا بروم یا نروم

خوانده از صومعه ام سوی کلیسا ترسا
مصلحت چیست خدا را بروم یا نروم

سگ کوی توام و نیست بمسجد راهم
بضرورت بکلیسا بروم یا نروم

هر کجا منزل آن شاهد کافر کیش است
میکشد خاطرم آنجا بروم یا نروم

روم امروز بکویش که بهشتیست نقد
نیست معلوم که فردا بروم یا نروم

ای که گفتی بره عشق بسر باید رفت
نکنم فرق سر از پا بروم یا نروم

منع ما هیچ کس نکند در ره عشق
هم جان است به شها بروم یا نروم

گویدم دل بتظلم بروم بر در شاه
از جفای تو بفرما بروم یا نروم

وله ایضا

با سر زلف تو سودا چکنم گر نکنم
یک سر و این همه سودا چکنم گر نکنم

نکند چاره سودای دلم جز زنجیر
بندش از زلف تو برپا چکنم گر نکنم

من مریض غم عشقم تو مسیحای منی
درد دل پیش مسیحا چکنم گر نکنم

درد مندم بطبیب و بدوا محتاجم
لا علاج چشم ز مداوا چکنم گر نکنم

از گلستان تو هر کس طمعی دارد و من
قانع استم بتماشا چکنم گر نکنم

قانعم لیک قناعت نتوان کرد بهیچ
از لبت هیچ تقاضا چکنم گر نکنم

طوطی خوش سخنم پرورشم از شکر است
طلب لعل شکر خا چکنم گر نکنم

ناز معشوق فزاید ز نیاز عاشق
دانم این مسئله اما چکنم گر نکنم

حسن را ناز تقاضا چکند گر نکند
عشق را عجز تمنا چکنم گر نکنم

نیست جائی که گشاید دل تنگم زانجا
میل از این جا بدگر جا چکنم گر نکنم

خانه زندان شده بر من ز غم تنهائی
روی از خانه بصحرا چکنم گر نکنم

نفس ماریست که رامش نکند هیچ افسون
با چنین خصم مدارا چکنم گر نکنم

تا نه بندم بسر زلف تواش زود رهم
دیو را سلسله برپا چکنم گر نکنم

بر لبم رفت ز بی مهری او حرفی گفت … گله منعم مکن از ما چکنم کز تنگم
نتوانم تو کردن گله فاش از ستمت … سرگذشتی گله آسا چکنم کز تنگم

وله ایضا

فریاد من نه از ستم آن ستمگر است … زخم دل مرا نمک از جای دیگر است
شیرین بهیچ حال ز خسرو ملول نیست … ور خود ملالتی بود از شور شکر است
مسکین مگس که دست بسر میزند ز غم … از بهر شکر است نه از قهر شکر است
افغان عندلیب نه از گل بود بباغ … بر گل زند صفیر و نفیرش ز صرصر است
آشوب خط و خال تو زان چشم پر بلاست … پیدا و لشکری ز خداوند لشکر است
بر بزم عاشقان سیه بخت تیره روز … هر محفلی ز شمع جمالت منور است
یار فقیر باش که از همت فقیر … ای بس گدا که صاحب اورنگ و افسر است
چشم از رخ تو سیر نگردد که صیرفی … قارون اگر شود نظرش باز بر زر است
صد بار گفتمش که حذر کن ز عاشقی … هی گفت دل که عشق بمقصود رهبر است
آخر ذلیل کرد بناکامش این دلیل … وین خود سزای آن دل ناکام خودسر است
منعم بود فقیر غنی وین عجب مدار … هر کس که یافت گنج قناعت توانگر است
گنج فقیر را نشناسد فقیر گنج … وین دیده با شهنشه درویش پرور است

فخر الملوک ناصر دین پادشاه راد … کو را بهر شاه که ستاید در خور است
قدرش بس آنکه حامی شرع محمد است … وصفش بس آنکه ناصر دین پیمبر است
منعم بآرزوی حضور ملک نهاد … بنیاد متکی که چو تختش محقر است
گر رو کند کشش نخرد بعد از این هیچ … ور از کرم قبول کند زیب و فر است
باشد رواج نقد سخن از سخن‌شناس … گوهر که قیمتی ز خریدار گوهر است
زین پس اگر نسیم حدیثی ز نشه کنیم … از بهر چه میر و سخن دوست خوشتر است

محبی از متقدمین اصلش از لار و از آدمی زادگان این دیار است در اوایل حال بشیراز آمده در این دیار بنظم اشعار و شیرینی گفتار مشهور بوده و بعد از چندی بدیار خود رفته آن جا وفات یافته است

دوست جای دیگر و من مانده‌ام در کوی … گرد دیوار کوی دوست آید بوی دوست
من کیم از برای دل خانه بباد داده … از سر خود گذشته از پی دل فتاده
دل ز کفم ربوده و رفته از پی جان دیگری … طرف کله شکسته بند قبا گشاده

مانی از متقدمین در اوایل حال بشغل زرگری مشغول و میل بنظم داشته و از همت بلند بآن شغل نساخته پا در دایره سپاهیگری نهاده در آن فن سرآمد امثال خود شده چنانکه در زمان سلطان صاحبقران شاه اسمعیل

بفیض خدمت رسیده و درجه اعتبار یافته و امارت ولایات یاوغات
فرموده او قبول نکرده دولت ملازمت رکاب را از دست نداده و نظر
بظهور اشفاق آن پادشاه عالی مقدار آتش حسرت در کانون سینه امرا استیلا
نجم ثانی اشتغال یافته کمر بخون وی بسته در محل فرصت حکم قتل او را صادر
و خاطر از وفعش جمع کردند و در سرخاب تبریز مدفون شد این اشعار از ایشان است

شب عیش و شادمانی بگذشت و زود تا شد	له	چه شبی تو ای شب غم که ترا سحر نباشد
کسی که بهر تو میرد چرا غمش نباشد	له	که چون تو سرو قدی نخل ماتمش باشد
گلی که وفا نبود بوی تو دارد	له	عمری که نماند بکسی خوی تو دارد
آنکه بی یاد توش دمی از غم نیاساید منم	له	وانچه در عالم بیاد او نمی آید منم

مرشد از متقدمین پسر خواجه میرک شیرازی است این مطلع از اوست

پهلوی سگ تو جاست ما را	جائی به ازین کجاست ما را

مشتاق از متقدمین اسمش ملا حسین از اهل این ولایت و هم در بلده فاخره
مذکوره اوقات بقصه خوانی میگذرانیده این رباعی از او در اینجا ثبت افتاد

هر لحظه ز من روایتی میشنوی	وز قصه من شکایتی میشنوی
سوز دل من فسانه می پنداری	من مردم و تو حکایتی میشنوی

معین

معین الدین از متقدمین گویند از جوانان این ولایت بوده این رباعی از او نوشته شد

ایام بقا چو باد نوروز گذشت	روز و شب ما بمحنت و سوز گذشت
تا چشم نهادیم بهم صبح دمید	تا چشم گشادیم بهم روز گذشت

منصف از متقدمین اسمش محمد اسمعیل اصلش از شیراز برادر ارشد مقیم است لیکن
چون در تجریش ری نشو و نما یافته بعضی او را تجریشی دانسته اند از اوست

گر شکار افکنی من دام بصحرا افکند	له	ماهیان را شنوان داشت بزنجیر در آب
در سینه دلم گم شده تهمت بکه بندم		غیر از تو کسی راه درین خانه ندارد

مقیم از متقدمین برادر منصف است این شعر در تنگی حال زلیخا گفت

بر آتش خانه از نی بنا کرد	درون نی بسان ناله جا کرد

موالی از متقدمین مشهور بخراسان خان از اعیان خطه دلگشای لار است مسافرت بسیار کرده

دگر ای دل منه از کوی آن دلبر قدم بیرون	که باشد کشتنی صیدی که آید از حرم بیرون

مایلی از متقدمین در اکثر از مراتب کمال سیما علم سیاق بی نظیر و شهره آفاق
بود و در عهد شاه طهماسب صفوی در حینی که میرزا احمد کفرانی اصفهانی متصدی
خالصه جات فارس شده بود و اهل این دیار شاکی و قصیده مولانای
مزبور برای مطلب حاکی و بعد از آنکه قصیده در مجلس آن پادشاه مغفور خواند

شد سخن افتاده سی تومان بحکم پادشاهی از میرزا احمد مزبور گرفته و مقرر شد حسب الاستدعای مولانا آنچه او خاطر نشان کند دیوانیان باز یافت نمایند چند بیت از آن قصیده انتخاب و ثبت شد

ای کار جهانی شده وز کار تو مشکل — مشکل که رود نقش ستمهای تو از دل
هستند ز بیداد تو ملکی همه در داد — تا چند به بیداد بود طبع تو مایل
معمول نکرده بجز از قاعده ظلم — هرجا که بود شحنه فرمان تو عامل
حاصل نشد از سعی تو جز نام تفاوت — ای جمع تفاوت همه چون خرج تو باطل
دانی چه کسانند که در دور تو گردند — جمعی همه رند و قومی همه جاهل
از خانه خیانت همه گردیده گرانبار — وز تای تصرف چو زن حامله حامل
هرچند که مشکل بود الزام شما لیک — آسان بود از مرحمت خسرو عادل
دارای فریدون فر یوسف رخ جم جاه — خاقان ملک قدر فلک چتر هما ظل
در ملک جهان سایه الطاف عمیمش — چون پرتو خورشید بجهان همه شامل
شاها ز ستمکاری عمال ستمکار — شد ملک شبانکاره بسی ضایع و باطل
سی و دو وزیرند که در خدمت میرند — در دزدی و تقصیر و خیانت همه کامل
از حاصل املاک تو این سی و دو ناهل — وز مال رعایای تو این سی و دو جاهل

شاها من بیچاره درین عرضه که دارم — ثابت قدم و یکدلم و حاضر و قایل
اعیان درت لیک نیارند ترحم — بر حال من خسته افتاده بیدل
در مجلس خود کس ندهد راهم از افلاس — وز رشوت او پر شده هر مجلس و محفل
او از زر و زور است و مرا دوست توکل — بر دامن الطاف تو ای خسرو عادل
باشد غرضم اینکه ستانم زر خود را — از قاسم و قنبر علی و میرم و مجمل
ابواب من بیدل و تصدیق رعایا — فرمان همایون تو و چوب محصل

میرزا نظام از متقدمین از سلسله سادات نجیب شیراز است در اندک وقتی بکمال شاعری شهرت یافت و در جوانی بعالم جاودانی شتافت این اشعار از وست

گر فلک با من هم آغوشش نماید دور نیست — باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را
له
تو مرا سوزی و من سوزم از این غم که مباد — باد بیرون برد از کوی تو خاکستر من
له
پیش تو جای دارم و میرم از آرزوی تو — شرم نمیگذاردم تا نگرم بسوی تو
شب همه شب ز خون دل خاک در تو ترکنم — تا نبرد به هیچ سو باد غبار کوی تو
له
آن شوخ که گردیده تنش تابع سیر — پر شد ز دعای صحتش مسجد و دیر
شب لرزد و روز گرم گردد گویا — روز از دل من گذشت و شب از دل غیر

منظور از معاصرین اسمش آقا محمد ابراهیم در محفل فرمان فرمایان شبانکاره خوانی

روزها بشیرین پانی خطیب بود و این چند فرد از آن است

ای صبا از من دلخسته بگو جانان را / کز فراق تو بسر دیم بحسرت جان را
پیشتر سوخت زلیخا ز ملامت چو شنید / پیره زالیست خریدار مه کنعان را

له

بصد هزار فسون دل گرفتم از کف ماهی / ربود ماه وشش دیگر از کفم بنگاهی
ز ناوک مژه کردی هزار رخنه بجانم / کجا رواست بکیش ستم کنند سپاهی

مخلص از متاخرین اسمش میرزا محمد نبی بذله گوی و نیکو خوی بوده در اواخر عمر بزیارت عتبات عالیات مشرف گردید و در نجف اشرف رخت

بسرای بقا کشید این یک دو بیت از وی نوشته شد

میگویم که از کنج قفس آزاد کن ما را / بهر جا طایری آزاد بینی یاد کن ما را

له

من کیستم آتش بجهان افروزی / محنت زده خسته غم اندوزی
چون ناله سر و خود سراسر دردی / چون شعله آه خود سراسر سوزی

مؤلف

ای خان شهر این جهان باقی نیست / دایم بلبت ساغر این ساقی نیست
یکقرن قران نحس یک ملک شدن / از چیست اگر محض نفاقی نیست

وله ایضا

این حاکم ما بهانه جوئی نکند / با مردم فارس جز نکوئی نکند
از بهر خدا شیر نکو میگو / کاین مرد بجز آنچه تو گوئی نکند

وله ایضا

صد حیف که رام مرد ناکام شدی / با این همه پختگی عجب خام شدی
از این شجر زشت که در باغ گوشت / از آتش خان خشت بدنام شدی

وله ایضا

با آن همه توسنی چرا رام شدی / با گوش بحرف شخص خودکام شدی
بر او بگذشت و بر تو هم میگذرد / زین زشت عمل شهره ایام شدی

وله ایضا

هر ساله مه روزه کرم میکردی / ایثار درم بذل نعم میکردی
زین قتل درین ماه مبرهن گردید / کان دام ره صید امم میکردی

مطبوع از معاصرین اسمش آقا محمد جعفر تخلصش از حالتش خبر میدهد در سال یکهزار و دویست و سی و هفت ۱۲۳۷ از این عالم رفت این چند شعر از وی

دیده و نوشته شد

میر احسان کرم شهزاده عالم حسب / آنکه از معمار جاهش باد معمور این جهان

ز نشاط انگیز جانی کرده گلزاری بنا　　اندران گلزار آن کسری دوران پاسبان

کرده بنیاد یکی ایوان که هرکس دید گفت　　وه خداوند زمین بنیاد کرده آسمان

وه چه گلزاری که در پی آمد آن باب خلد　　وه چه ایوانی چو طاق چرخ آمد طاق آن

حلقه آن باب آمال از شرف شاید ز ماه　　شمسه این طاق عالی شمس باید بی گمان

سال این نیکو بنا مطبوع در هر مصرعی　　بنده از حکم خداوند زمین کردم بیان

زیب گردون تا بود از ماه چند هر نفس　　زینت این طاق از مهر منوچهر جهان

له

سوز پروانه از آن است که میسوزد شمع　　گریه شمع از این است که پروانه بسوخت

له

چه طبیبی تو که با آنکه مسیحا نفسی　　هیچ جا قصه بهبودی بیمار تو نیست

له

غیر خون دیده و دل نیست در پیمانه ام　　با وجود آنکه دایم ساکن میخانه ام

هر دو از یک شعله میسوزیم در بزم فراق　　اینقدر فرق است کو شمع است و من پروانه ام

مشفق از متاخرین اسمش پیر مراد بیک از سلسله طایفه زند در ملازمت خدمات دیوانی خورسند بوده شرحی بر دیوان خواجه نوشته و شرحی بر ابیات خاقانی مشغول گردید در سال هزار و دویست و سی و هفت اجل موعودش در رسید این چند شعر از اشعارش ثبت افتاد

شاد باش ای ملک جم کانک سلیمان میرسد　　خسرو جم پاسبان دارای دوران میرسد

شاه افریدون حشم طهمورث هوشنگ هوش　　با شکوه خسروی اینک ز طهران میرسد

گشته شیراز از قدومش رشک گلزار ارم　　خاک او را طعنه بر آب حیوان میرسد

له

فکر بکرم عروسی بود بس آراسته　　خوش بعقد تو بر غم دیگران آورده ام

دختران نظم را اسفندیار آسا کنون　　با هزاران خون دل از هفت خوان آورده ام

مطلعی دیگر چو آب خضر پنهان داشتم　　پیش ای اسکندر دوران عیان آورده ام

له

کیخسرو بهمن خدم اسکندر دارا حشم　　جمشید افریدون علم کسری کاخ داوری

در گلشنی بنشسته صفا از امر او آمد بپا　　کاخی برفعت چون سمائی ز اسمانش برتری

چون چهره خسرو گلش چون زلف شیرین سنبلش　　همچون نکیسا بلبلش هر لحظه در رامشگری

مشفق رقم چون خواست زد سال بنا گفتش خرد　　میزیبد این طاق ار کند با طاق کسری همسری

محروم از متاخرین اسمش آقا حسین علی اصلش از جهرم است این اشعار از اوست

بروی دیده افشاند سر زلف　　نقاب فتنه میباید بلا را

له

آسمان از چشم ما تا سیل خون جاری نکرد　　کس نبود ایمن دمی از آه آتش بار ما

له

بهتر آن است دیده بربندم　　حسن بی پرده عشق بی پروا

منعم از متاخرین اسمش میرزا منعم است این چند شعر از اوست

مانند گلبنی که بویرانه گل کند　　آگه نشد کسی ز بهار و خزان ما

له مرا پروانه‌سان آتش بجان است   که یارم شمع بزم دیگران است

له نسبت خط بتان را به بنفشه غلط است   کاین ز گل میدمد و آن ز گل آید بیرون

له سوزد و گرید و افروزد و خاموش شود   هر که چون شمع بخندد بشب تار کسی

مرزبان فارسی از متقدمین اسمش رفیع الدین دستگاه دانشش رفیع و بارگاه همتش وسیع معاصر سلطان ملک ارسلان سلجوقی بوده و مداحی او میفرموده این چند بیت از ایشان است

هر روز خرم از هوس عشق سوی دوست   همچون شرر ز آتش و همچون بخار از آب
گر بانگ بر زمانه زند در حرم او فتد   چون زلف و روی یار شب و روز ز اضطراب
بگذشت بر بحار نسیمی ز لطف او   شد قطره در دهان صدف لؤلؤ خوشاب
در صرصری ز قهر ش گروی بر آن گذار   خاکش رماد گشتی و آبش شدی سراب

له جهان سفله چو کان است و من در او گوهر   سپهر دون چو نیام است و من در او خنجر
اگر چه زندان بیشم نکاهدم قیمت   اگر چه زنگ پذیرم نریزدم جوهر
اگر چه بیخطرم در مقر خویش رواست   که مشک را نبود در مقام خویش خطر

وله ایضا

از دست درد پای بدرد سر اندرم   یا رب که درد پای چه آورد بر سرم
وقتی چو ابر بودم گوهر ز روی سر   بحرم کنون نه ابر نه کانم نه گوهرم

بهتر ز من خطیب سخن نیست در جهان   بر جای می چه دارد دایم چو منبرم

له گویی زمین ز سرما مرده است ورنه پس   کافور بر سرش ز چه کرده است آسمان

له دست حکم تو را زمانه عنان   پای قهر تو را سپهر رکاب

وله ایضا

از گل و سوسن نموده یار بنفشه   دایره شد گرد لاله زار بنفشه
روی دل افروز یار تازه بهار است   نیست عجب خاصه در بهار بنفشه
عارض معشوق و خط او بچه ماند   لاله بگرفته در کنار بنفشه
تا خط او دید گرد لاله دمیده   پشت دوتا کرد بنده وار بنفشه
طبع زبان از قفا کشید برونش   تا ببرد نام خط یار بنفشه
آه که بر لاله چیره آمد سنبل   آه که بر گل نهاد خار بنفشه
شاه ریاحین گل است و حرمت گل را   کس نکند بر گل اختیار بنفشه
در غزل مرزبان ز سرو و صنوبر   سر بفلک برد ز افتخار بنفشه
چون بزد و بر فلک سرش که بپوست   بالقب و نام شهریار بنفشه
شاه جهان ارسلان که گرد رخ خلقش   بوی خوش خویش مستعار بنفشه
پشت حسودش بنفشه خواندم در خور   برد فرو سر ز ننگ و عار بنفشه

دایم چون نگه او و حاسد نخش | سرو بود فربه و نزار بنفشه
نیست عجب گر ز حرص دیدن برش | چشم چو نرگس کند چهار بنفشه

ولہ ایضا

گر بدیدی بصلب آدم در | نور این صدر آفتاب آثار
سجده کردی نخستی آن مردود | انا خیر خلقتنی من نار

ل

آن دلبری که هست رخش اصل دلبری | ور عشق او منم همه ساله ز دل بری
آمد چو آگهی سفر من بدو رسید | باران زده ز نرگس او بر گل طری
از بیم هجر لاله او گشته ارغوان | وز بار هجر سرو سهی کرده چنبری
زر و جواهر از مژه کرده روان ولی | رویش گرفته زرگری و چشم گوهری
با چشم پر آب مرا گفت کو کجاست | آن لافها که میزدی از مهرپروری
دی بود کآتش دل خود عرضه کرده | در آب چشم من ز چه امروز ننگری
ماه است و مشتری رخم آخر بگو چرا | نفرت گرفت طبع تو از ماه و مشتری
از روی عهد خویش همی شرم نایدت | کاین روزگار تیره بروز من آوری
اندر غزل مرا به پری وصف کرده | اکنون پری تویی که ز چشمم همی پری
گفتم که بر من و دل من این گمان مبر | حال دلم ببین که میان دل اندری

صد بار من ز جور فلک اسیری شدم | یکدم ز مهر تو نشود از دل اسیری
با روی تو مقابله کردم همه جهان | جانی و به ز جان جهان نیز خوشتری
یکلحظه گر ز مهر تو غافل شود دلم | آن غافلی از محض کافری
من دانم آنکه چون شوم از خدمت تو دور | در جان من کند غم روی تو آذری
لیکن ضرورتست فراق که چاره نیست | با گردش زمانه غدار داوری

میرزا جانی از معاصرین اسم شریفش میرزا محمد حسین از اجله سادات و از احفاد میر صدر و میر غیاث الدین منصور دشتکی است اکثر اوقات بمباشر خدمات دیوانی و ضبط بلوکات خصوصا فسا مشغول بود و این رباعی از اوست

یاد تو مرا از دل پرخون نرود | و اندیشهات از خاطر محزون نرود
ویران شده خاک دل چه دلگیرست آ | هر غم که در او نشست بیرون نرود

مفتون از متاخرین اسمش محمد حسن از اهالی بوانات فارس بخدمت نویسندگی ضیاء السلطنه مامور

گفتم بود روزی که دل آید ز وصلت کام ما | گفتا ز تو آنی چاره کن این بخت نافرجام را
گر من کنم گناه و نبخشد گناه من | زاهد بگو که معنی آمرزگار چیست

ل

لازم طبع سلیم است محبت چکند | زاهد شهر نباشد اگرش طبع سلیم

ل

ماندیم در بدایت و دردا که راه عشق | دارد بدایتی و ندارد نهایتی

ل

میرزا ابو القاسم از معاصرین از سادات انجوی در تحریر خط شکسته استاد بوده این چند شعر از آن مرحوم است

رقمم که چو غیر رقم من پسند
شاید که بکمر دوری از آن بگزینند

در رقمی من ز جای برخواست ولی
برخواست که او بکام دل ننشیند

له
بگذشت یار از من و از پی رفتمش
آری نمیتوان ز پی عمر رفته رفت

له
چو سویم مدعی میدید سوی او نمیدیدم
تغافلها چنین خاطر نشان یار میکردم

له
میره و با دگران و ز قفا مینگرد
تا به پسند که بحسرت نگرانم باز

له
شنیده‌ام که فلان قطعه‌های خط مرا
بنام خویش کند تا کنند تحسینش

خدا کند خط خود را بنام من بخشد
که خلق لعن کنند و ملایک آمینش

نصیر الدین عبد الحمید از متقدمین در سلک وزرای خسرو ملکشاه منتظم بوده و گوی بلاغت از فصحای زمان میربوده گاهی شعر نیز میگفته از ناسازگاری بخت بسعی ساعیان بقید حبس افتاده در محبس این رباعی گفته بسلطان فرستاده

منو ز نهاده بقتل رسید از تو
ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو

روزی که بدانی که بترسند از تو
خورسنده بملک و دولت ز خدای

من چون باشم بقید حبس خورسند از تو

وله ایضا

طبعم که ز لشکر هنر دارد خیل
یاقوت بمن بخشد و سجاده بحیل

در سنجم که جان باو دارد میل
پروردهٔ دریاست نه آوردهٔ سیل

نیاز از معاصرین اسم شریفش میرزا سید علی از سادات دشتکی طبعش سلیم و طبیعتش حلیم بود شکسته را درست مینوشت این چند فرد

از اشعارش نوشته شد
کاش پیمانهٔ عمر من از این پیش فلک

پر نمودی که شد از باده تهی ساغر ما

وله ایضا

خواستم لذت شمشیر بگویم با غیر
شکر کاندم بزبان قوهٔ تقریر نبود

له
کرد در خواب عدم پرورد گار از ماتم
بس که جنبانید مهد ارض را از زلزله

نعیما از متقدمین در خدمت امام قلیخان حاکم فارس مشغول بوده از اکابر زادگان شیراز و براستی و درستی بین الکتاب ممتاز و در علم سیاق کمال مهارت داشته و در سلک نظم رایت شهرت افراشته از اوست

سپیده دم که از آن یار آتشین رفتار
کشید غراب ز راند و خویش را بکنار

ز خواب خاسته سرو سهی و از سایه
هنوز جامه خوابش فتاده در کنار

نیاز از متاخرین اسمش میرزا محمد رضا خلف آقا محمد هاشم درویش است این دو فرد از او

بلبل چو بشاخ آشیان بست
گل بار ز طرف بوستان بست

جای وکرم چو در قفس نیست / در بر رخ من چو باغبان نیست

نیری از متاخرین اسمش میرزا طاهر معروف اکابر و اصاغر بوده مدتی بجانب هندوستان مسافرت نموده در فن شاعری ماهر و در قصیده سرائی قادر از جمله قصاید چندیست که در مدح چندو لعل نام از طایفه هنود وزیر مملکت دکن گفته این اشعار مرقوم از ایشان است

چه بود این دود و آتش دم که شد از شیب نی بالا / ز عکس کوه و هامون شد نهان در نیلگون دریا
نه دوزخ باشد و باشد هزارش شعله چون دوزخ / نه دریا باشد و باشد هزارش سیل چون دریا
تو گفتی نیلگون خرگاهی اطنابش بمرکز بر / همی افراخت شیجان بزیر گنبد خضرا
و یا اندر هوا آمد روان سیلان که پیکر / فرو آویخته زنجیرهای سیمشان زیبا
زمین مستسقی و درمانش آب چشم او لیکن / عجب آمد که آب آمد علاج درد استسقا
نه چون طبع حسود من گراید جانب پستی / همی چون همت صدر جهان باشد فلک پیما
نظام الملک چندو لعل کز انگشت ملک او / فلک فرمان بود خاتم قضا قدرت بود طغرا

له

رشک ارم ساخت باز سطح زمین را / عید که فرخنده باد صدر زمین را
صدر ملوک است و زیب صدر که چون او / هیچ مکان در نیافت تیسیح نگین را
جز زمین تو کس یسار نجوید / نام نهادند تا یسار و یمین را

عقای

عنقای قاف نظم و همت نگر و باند / له بر صید لفظ و معنی کس بال پر مرا
بر خوان طبع کس نخند دست همتم / باشد غذای طبع ز خون جگر مرا
آن حله باف کارگه لفظ و معنیم / نکاید حریر جامه وحی آستر مرا

له

سرهای سرکشان را بالش ز نیزه است / پهلوی پردلان را بستر ز خنجر است
هم تیر را پیام نگوشند و جوشن است / هم گرز را درود برخشنده مغفر است
اگر در رزمگاه برآشوبد پیش چشم / هر دیده ور که بیاکی این تیغ مضطر است

له

وهمی که حشو خاطر او باشد / آئینه گمان و یقین باشد
گر بر خلاف راه قضا پوید / پوید قضا که راه چنین باشد
ور بر نقیض حکم فلک گوید / گوید فلک که حکم چنین باشد

له

ای بی وفا بگو چه کردی جدا بگو / خوش نغمه بلبلی چو من از گلستان خویش
دل محرم حریم و تو محروم من چرا / آخر نپرسی این سخن از پاسبان خویش
گیرم که همنشین تو بس پاکدامن است / برگو که چون کنم بدل بدگمان خویش

له

قلزم کینش چو رو نهاد بطوفان / نوح نیابد از آن نجات بزورق
کوثر لطفش چو داد جرعه احسان / چشمه خضرش ز رشک ویب محرق
دیده دوران ز کلک اوست مکحل / گردن گردون ز طوق اوست مطوق

سرو را از نظر فاخته انداخته / وله ایضا

عندلیب است که در معرکه عشق نظیر / سر ما نیز به پای قفسی افتاده است

له

هرگز نکنم فکر خیالی که محال است / هیهات من و فکر محال این چه خیال است

له

تو مستی و من ز تو غافل نیم که تا دیگری / پیش خنجر تو سینه را سپر بکند

له

خون شود دل که ز بی تابی دل بود کسی / خوار در کوی تو زاهد شد بسیار شدم

له

گهی رو بدر که بدیوار دارم / ندانند تا با که من کار دارم

له

فتادم در قفای طفل شوخی آنقدر کاخر / شدم دیوانه و طفلان فتادند از قفای

له

بنشین نفسی تا غم دل با تو شمارم / زان پیش که افتد نفس من بشماره

له

قوت ره عشق خون دل آمد / گر مرد عشقی این توشه این راه

نادی از معاصرین اسمش حاجی میرزا ابراهیم از اعیان و معارف قصبه کازرون است در اکثر علوم ادبیه فی الجمله با اطلاع در فن طبابت نصیبی کامل داشت ظریف و خوش صحبت بود و اکثر ایام حیات را در مصاحبت وزرا و مجالست با امرا گذرانیده با ساده رخان اخلاصی وافر و در عیاشی ولوعی متکاثر داشت و فاتش در سالهای پس الخمسین و ستین بعد المائتین والف روی داد و این اشعار از وست

قصر همایون بنایش آنکه بنشسته است / بر در او عبده سدیر و خورنق

له

شباهنگام چون بربست محمل / شتربانا شترکین شتر دل

جرس از کاروان برداشت افغان / که پیوند دیار و یار بگسل

که ناگه از قفایم ناله برخاست / که رحمی باد راکب را براجل

بپایش اندر افتادم چو گیسو / در آغوشش کشیدم چون حمایل

له

مریم آبستنی بروح مقدس / لیک نیالوده عصمت تو به بهتان

جام جهان بینی و صحیفه افلاک / حوصله کانی و مشیمه عمان

کلک تو گویی سکندر است که پوید / جاده ظلمات را بچشمه حیوان

چو تافت تهمتن مهر روی از میدان / سپند یار فلک دیده گان نمود عیان

نموده ماه چو یوسف همی برشته چرخ / ستارگانش از هر طرف خریداران

چو بچگان که بدامان مادر آویزند / چنان نمودند استارگان بکاهکشان

نظیر از متاخرین اسمش امان الله بیگ اصلا از ایل زنگنه در شیراز بخدمات امرا و اعیان مشغولی داشت در سال یکهزار و دویست و پنجاه و

شش ازین عالم ارتحال نموده از اوست / شد لاله و رست از گل ما

له

هر داغ که بود در دل ما / نه همین گل ز تو در دیده بلبل خار است

کسی

انجمن آرای رادی انجم آهنگ   آسمانش آستان آید همی
خان والاجاه کاظمخان که پست   پیش جاهش لامکان آید همی
آنکه در دربارش از بهر نثار   مشتری با نقد جان آید همی
آرزو بهرام این را میکشد   کش بسلک بندگان آید همی
هر سحر بهر زمین بوس درش   آفتاب از آسمان آید همی
بزم عیشش را بهنگام طرب   زهره با چنگ و چغان آید همی
منشیانش را بخدمت پیرچرخ   بسته در خدمت میان آید همی
بهر نعل و تنگ خنگش از فلک   ماه نو با کهکشان آید همی
چون سحاب همت والای او   گاه احسان درفشان آید همی
در خوی خجلت بر دست و دلش   مایه دریا و کان آید همی
آن قدر قدرت که تاثیر قضا   امر او را توامان آید همی
وان فلک رفعت که چرخ مرتفع   رفعتش را در گمان آید همی
کاسمانی بر فرازش شد عیان   کاستانش آسمان آید همی
جود آن ذی جود را چون در وجود   مثل و مانندی توان آید همی
گر پی دریوزه سوی درگهش   معن و حاتم را روان آید همی

صولتش

صولتش را گر ز روبه در نظر   هیبت شیر ژیان آید همی
در دبستان کمالش عقل کل   همچو طفلی درس خوان آید همی
از جوار بوستان خلق او   گر صبا دامن کشان آید همی
عطسه افتد در مشام گل از آن   گر بسوی بوستان آید همی
شحنه عدلش چو گردد دادرس   قهر او چون قهرمان آید همی
دل پی دل داده صاحبدلان   از خم زلف بتان آید همی
چون که مدح ذات او از ممکنات   نیست ممکن در بیان آید همی
مختصر شرح مطول وصف او   کی بتحریر بنان آید همی
میسزد اکنون که ملک کازرون   خرمی را توامان آید همی
دور نبود کازرون گر عدل او   غیرت باغ جنان آید همی
کازرون ناشادزی کاکنون بوقت   عدل را نوشیروان آید همی
ساکنانش را ز گرداب غموم   لطف او چون بادبان آید همی
روز هیجا کز هیاهوی یلان   روز محشر را نشان آید همی
بهر صید مرغ جان تیر خدنگ   از کمینگاه کمان آید همی
از فروغ برق تیغ بیدریغ   خرمن تن را زیان آید همی

آتش اندر مزرع جان بفکند / هر کجا برق سنان آید همی
از غو کوس اندر سینه ها / همچو بسمل دل طپان آید همی
بر دعاء آن پس از ختم ثنا / نادری رطب اللسان آید همی
فی البدیهه شد رقم زین به کجا / فی البدیهه در گمان آید همی
تا بهاران را ز تاثیر فلک / از پی آسیب خزان آید همی
نو بهار بی خزانش عمر باد / کو بدولت جاودان آید همی

وله ایضا

ز اورنگ شهی تا پادشاه عالم آرا شد / ز عدل پور پورش روزگار پیر برنا شد
ز دنیا شاه دین پرور شد و والا ولیعهدش / بشوکت جامی دین آمد و دارای دنیا شد
نفوس ناقصین را تا به پیرایه ز آلایش / جمال عقل اول بار دیگر آشکارا شد
ببین ای ملک جم زین وجه جام جم بدو آورد / که شاه جم خدم را باز بر اورنگ جم جا شد
خطیب عدل او تا خطبه امن و امان برخواند / هم آهو شیرخور غنم شیر در مرای بی محابا شد
ز بس گنجور جودش ذیل سیم و بام و کوه هر گرو / ثمین لعل بدخشان خار چون ریگ بخارا شد
بطرف بام قصر شوکتش مرغی که ماوا ساخت / بجای بیضه او زیر پر چون بیضه بیضا شد
شرارع را که خار راه مردم بر زبان بود / ز فیض آفتاب عدل او آن خار خرما شد

بتاریخ

بتاریخ جلوس این شه و شکر آن جلوس / بدخل و خرج تیغ نادری زین گونه گویا شد
ابر تخت شهان بافر قاآن سایه یزدان / محمد شاه شد فتحعلی شه از جهان تا شد
محمد ملک دین را داد از فتحعلی رونق / کنون فتحعلی را این محمد رونق افزا شد
ای مسیح من مسیحا دم بشو / از خریت بگذر و آدم بشو

نوا از متاخرین اسمش منت علی بیک از طایفه سلسله زند اواخر عمر بسمت کرمان مسافرت نمود در فتنه کرمان عازم آن جهان گردید اینچه شعر از انست

با آشنا چو تو را مدعا جدا باشد / چه مدعا که کسی با تو آشنا باشد
وصل تو بود مشکل و آسان نتوان یافت / آسان ز پی درد تو درمان نتوان یافت
مفتی شهر چه در قید حلال است و حرام / اینقدر هست که می تلخ و شکر شیرین است
نرگس جادو ببین که سحر مبین است / لعل سخنگو ببین که معجزه این است
خال سیه بین مقیم کنج لب او / هندوی آتش پرست گوشه نشین است

وله ایضا

ده ساقی مرا زین می اگر پیمانه دیگر / نخواهد ماند باقی مسجد و میخانه دیگر
براه کعبه و بتخانه حیران مؤمن و کافر / که ما جستیم آن جانانه را در خانه دیگر
منت ز جان و دل ای یار دوست تر دارم / تو خواه خصم دل و خواه دشمن جان باش

صبر با تو در دو هجران او وامرکست و من — کار آسان را چرا بر خویش مشکل میکنم

له

شکایت نیست از نامهربانیهای او ما را — دل ما با جفای نازنینان الفتی دارد

له

نم آبی ندید و همچنان گشت امید ما — نظر بر ریزش احسان ابر رحمتی دارد

ولە ایضا

در کفم از دست ساقی جام خالی را ببین — ساغر اغیار پر بی اعتدالی را ببین

گر هلال عید زیر ابر پنهان شد چه شد — در کف ساقی عیان جام هلالی را ببین

وجدی تخلصش میرزا محمد علی از سادات عالیدرجات شیراز است نستعلیق را وسط مینوشت معیشتش از راتبه بود که اعاظم و اعیان در ازاء خدمت تحریر نسخجاتشان بر قرار میداشتند در سنه هزار و دویست و نود ١٢٩٢ و دو روی بجهان جاودان نمود این اشعار از اوست

چنین که چشم تو ای شوخ فتنه انگیز است — کس ار کند ز تو پرهیز جای پرهیز است

بسی نماند که در شهر خون روان گردد — ز بس که ترک دو چشم تو مست و خونریز است

حکایت من و شیراز و تیغ ابروی تو — همان حکایت خارزم و تیغ چنگیز است

درون شکر لعل لبت چه شیرین است — که هر که را نگرم از غم تو پرویز است

هزار تلخم از آن لب اگر بفرمانی — ترش نگردم از آن رو که شکر آمیز است

آنچه ای شیخ ترا در همه عالم ز ره اوست — چون نکو می نگرم زخم مرا مرهم از اوست

آدمی نیست که بی عشق بر آرد نفسی — که چو نیکو نگری مرتبه آدم از اوست

از غم عشق دلم را نبود هیچ گریز — که نخواهند دل آن را که نه در وی غم از اوست

ساقی از باده عشقم قدحی چند بیار — که جهان را همه بنیاد بقا محکم از اوست

شوانم نظر از زلف پریشان تو بست — گرچه دانم همه کارم یقین درهم از اوست

خاتم عشق بدست آر و سلیمانی کن — که سلیمان نبی را اثر خاتم از اوست

خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی — که دل هر که تو بینی بجهان خرم از اوست

ولە ایضا

من نه آنم که توان از سر کوی تو گریخت — گر سر زلف تو در پای دلم زنجیر است

نه همی خون من از دل شده ابروی تو ریخت — که بهر کس نگرم کشته آن شمشیر است

درد ما را همه تدبیر بود در عالم — بجز از درد غم عشق که بی تدبیر است

عشق گویند جوانی دهد و این عجب است — که بهر کس نگرم از غم عشقت پیر است

کوهکن کوه همی کند و من از عشق تو جان — در میان من و فرهاد بسی توفیر است

هست وجدی دگران را همه اشعار نکو — نه بدین گونه که اشعار تو عالمگیر است

دل به تیر مژه غمزه بخون شد بازم / بهر این خون شده دل باز چه درمان سازم

وای بر حال من خسته که جز دام بلم / در همه عمر نبوده است کهی پروازم

حاصل از دولت عشق تو بازین چیست مرا / که همه شب بسک کوی توهم آوازم

دیده بستن نبود ممکنم از صورت خوب / تا چه پیش آید ازین دیده صورت بازم

کو حریفی که ز جامی کندم سرخوش و مست / بو که این خرقه سالوس بدور اندازم

کس ز رازم نشد آگه ز غم روی تو اگر / هم غم تست اگر هست کسی همرازم

فخر بر کس نکنم وجه ی از آنکو بمثال / فخرم این بس که یکی طایری از شیرازم

وصال از معاصرین المسمی میرزا شفیع والملقب بمیرزا کوچک زبده ارباب کمال و قدوه اصحاب حال معاصرین خود بود و خوش محضر و نیک منظر درویش نهاد و پاک اعتقاد با آنکه دارای فضل و کمال بود و بخت و اقبالی نداشت از تحریر ساعتی آسوده نبود و بزحمت و عسرت تحصیل معیشت مینمود در سالی که فتحعلی شاه قاجار بدیار فارس تشریف فرما شده مبلغ یکصد تومان بصیغه وظیفه برقرار داشت ولی بحمد الله اخلافش با اینکه از فضایل و کمالات والد هر یک حصه برده اند در نهایت خوبی و راحت گذران مینمایند از خاک پاک شیراز مینو طراز است در اکثر خطوط سیما خط نسخ بغایت خوش نویس صاحب دیوان است و معروف ایران این چند شعر از ایشان تیمنا سمت تحریر پذیرفت

از نو که نانی نه در پیاله و نه درو هم / حاصل خامشی یکی و بهره گویا

درون پرده چون مه در سحابی / سخن بی پرده گویم آفتابی

سرای می فروشان باد معمور / که هست آنجا پناه هر خرابی

اگرم ز سر گذشت و همان سوزشم بجاست / در حیرتم که سوختن من در آب چیست

بناله بلبل از یک باغبان با صد هزاران گل / در آتش من که یک گل دارم و صد باغبان دارم

شب چارده بود روشن ز ماه / چراغ ره دزد تا صبحگاه

وفاتش در سال هزار و دویست و شصت و دو (۱۲۶۲) روی داد این قصیده که قلمی میشود در دیوان مرحوم قاآنی از جمله افکار او برشته تحریر کشیده اند ولی در تذکره مسمی بدلگشا که از تالیفات مرحوم حاجی اکبر نواب است و در سال هزار و دویست و سی و هشت (۱۲۳۸) تحریر شده این قصیده را از جمله نتایج افکار در بار مرحوم وصال ثبت نموده است و از میرزای وقار که اکبر و ارشد ابنا آن عالی مقدار است مکرر شنیده شد که این قصیده از والد مرحوم است والله اعلم بالصواب

دوش چون گشت جهان از سیه زنگ سیاه | از در من آن بت زنگی بدر آمد ناگاه
بارخی غیرت مه لیک بهنگام خسوف | خنده بر لب چو درخشی که جهد ز ابر سیاه
همچو نرگس که بنیمی شکفد در دل شب | چشم افکنده بصد شرم همی کرد نگاه
در لبش آب خضر کرده نهان در ظلمات | غبغب او ز دل سوخته انباشته چاه
لب چو انگشت ولی نیمه انگشت آتش | موی سرطان ولی چون شب سرطان کوتاه
چون یکی شب که دو روزش بمیان در گیرد | میخ امید و ز آصف دو غلامش همراه
ایستاد از طرفی روی کشیده درهم | راست چون چین بسر زلف نگار دلخواه
گفتم ای از رخ تو گشته شب من شب قدر | ای بزلفین تو آورده شب قدر پناه
ای تو با بخت من سوخته توام زاده | زی مراد شب تیره که نمودت راه
زان دوام گفت یکی تحفه سردار است این | میر اجار و پرستار شه و پشت سپاه
زان غلام این چو شنید اشک روان کرد بروی | گفت جرمم چه که این گشت مرا بادافراه
هر زمان بر سر و بر کلبه من می‌نگریست | آه میزد که بدوزخ شده ام واحزناه
حجره خانه او هفت و درونش هشتاد | کرده سفره او پنج و بگردش پنجاه
مطبخی دید بمانند یکی پخته سفید | روزنش لیک ز دود دل اطفال سیاه
کف بکف سود که دیدی بچه روز افتادم | زین بلا تا بمن آید بجزای چه گناه

جامه عریانی و بستر حجر و غصه خورش | کس مباد او چو من خسته بدین حال تباه
گر رو باید چو سگان پاس و ندانش و خورش | بر رو باید چو خران بار و نخورد آب و گیاه
من بصد چرب زبانی و بشیرین سخنی | که بیابی چربی و شیرینیش آرم در راه
اهل و فرزند در آویخته چون سنگ در من | گاه با فسونگری و حیله فزون از روباه
با خداوند چه نیرنگ و گر گردستی | که چنین هدیه فرستاد مکافات گناه
هیچ در خانه نهادی که گرفتی خادم | هیچ بر سفره فزودی که فزودی نان خواه
آن یکیش گفت که بی آرد بزن نان بشود | وان یکیش گفت که بی دلو بکش آب از چاه
آن یکیش گفت بزن وصله بر این پاره حصیر | وان یکیش گفت بکن بخیه بر این کهنه کلاه
خواست دست آن یکی گفت که بر بام فلک | جست گندم دگری گفت که در خرمن ماه
آن کنیز آن همه میدید و من بخته ید | من مسکین بزمین دوخته از شرم نگاه
از من و خانه من شد همه نومید چو دید | که همه چیز ضعیف است مرا حتی الباه
عاقبت گفت چگوئی چکنم با همه طعن | گفتمش از کرم صدر جهان جوی پناه
آن که از جود ویت این غم جانکاه رسید | خواهدت باز رهاند ز طعن جان کاه

وقار — از معاصرین اسم میرزا احمد وصال را خلف اکبر و ارشد مردیست بردبار و پرهیزکار شاعریست بزرگوار پاک فطرت و نیکو رویت با

طمانینه و وقار در کمال حسن سلوک روزگار میگذراند خط شکسته را شیرین
و ثابت مینویسد پایه اشعارش از دیوانش ظاهر و آشکار است این چند

فرد از آن سعادت مند برشته تحریر کشید

ای وقار عارفی خون میخور و خاموش باش	ور ز معنی واقفی با بیخردی بیهوش باش
تا کی چون سوسن بمغز بودن دو زبان	چون صدف گر گوهری داری سراپا گوش باش
تا زبان بگشوده چون کودکان یاوه گوی	چار روزی نیز چون پیران ره خاموش باش
رازهای غیب را تا کی نهادن بر طبق	محرمان غیب را سرپوش چون سرپوش باش
زان دنیا کوست شوهر کش از آن عزلت گزین	وانگهان با شاهدان قدس هم آغوش باش
چون خم می راز اگر سربسته گوئی خوشتر است	مهر بر لب باش اما همچو خم در جوش باش
صحبت اصحاب سالوس نباشد سودمند	در سرای می کشان کز مست و که مدهوش باش
شام را تا صبحگاه فکر فردا شادزی	روز را تا چاشتگه مست از خمار دوش باش

ولہ ایضا

ای خضر فرخ پی یا رهان از این حیرانیم	بر هان از این ظلمات غم وین عالم ظلمانیم
ای رهبر کشتی بکش لنگر خنه در کشتی فلک	شاید که آبادی رسد از بعد این ویرانیم
اندوه براین کودک مجنون نقش بر جلقش بر	تا بو گریزن نقش دغل وز مکر او برهانیم

در دل غم جانانه ام گنجیست در ویرانه ام	ویرانه را آباد کن ز بوی یار جانیم
چون دانش و علم و عمل نقد وجود خیرت بکس	فرقی نخواهد داشتن دانای از نادانیم
در جستجوی گفتگو چون نیست ره تا پیش او	نه جذبه خاقان باید و نه منطق خاقانیم

هشیار از معاصرین اسمش میرزا علی والدش میرزا حسن اصلا از اهل مازندرانست
در خدمت حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مستوفی و خوان سالار که بعرف
حالیه ناظر مینامند بود و بعد از انقضاء حیات والدش گاهی بخدمات شاهزادگان
و امیرزادگان سلسله قاجاریه اشتغال میورزید زمانی مشغول امور زراعت
و تحصیل معیشت خود بود مردی آرام و با تمکین خوش صحبت و محاوره اش
نمکین بقدر ضرورت کسب کمالات ادبیه نموده بود در علم انشا و در علم سیاق
خوش سبک و سیاق در سال هزار و دویست و نود و فاتش روی داد این

اشعار از وست

رسم ما مهر و وفا شیوه خوبان کین است	آری از یار سزا این بود و از ما این است
علم الله که از اهل نظر نیست اگر	عاشق روی ترا چشم بحور العین است
هر که سنجش بفنون رونق دینی شکست	بخدا زلف تو چیزی که ندارد دین است
من نه تنها ستم بوارهم خط دل آری	این صفت خاصه رندیست که آخر چه است

ای جوان باده پیرانه بفتوای حکیم | که علاج غم دیرینه می دیرین است
داد هشیار تو تا دانسته ای دوست ز دست | هر شبی دامنش از اشک پر از پروین است

ولە ایضا

زشاهدان که بغیب اندرند یا بشهود | بدلربائی منظور ما که خواهد بود
عجب مدار گر از خجلت نگردم آه | چرا که سوخته عشق را نباشد دود
تو آفتابی و گیتی است پر ز پرتو تو | چه جرم بر تو اگر چشم ما بود مرمود
ز بحر چشمه حیوان تو که معدوم است | مرا بود همه اسباب نیستی موجود
هزار عاشق و معشوق در جهان هستند | که راه وفای ایاز است و سیرت محمود

ولە ایضا

ای نصیبش ز تو کم هر که امیدش بتو بیش | آشنا با همه بیگانه و بیگانه ز خویش
در خور حوصله هر غم که بود سهل بود | چکنم با غم عشقت که شد از حوصله بیش
دم نیارم زدن و خلق چنین میدانند | که من دل شده مجموعم از آن زلف پریش
همه لطفی چکنی باش از این همه جور | همه نوشی چه زنی بر دل ریش این همه نیش
هر کسی را بود از عشق نصیبی هشیار | قسمت ما همه رنج است و بلا و تشویش

ولە ایضا

باز بقتلم دل تو گشته مایل | کامشب مستی و تیغ کرده حمایل
در شب وصلت بجان تو پیوستم | گردد اگر جان میان ما و تو حایل
چهره زرد و آه سرد و اشک چو خوناب | این همه بر درد عاشقیست دلایل
از همه بگسست هر که دل بتو پیوست | وز همه بگذشت هر که شد بتو مایل
آگهی از عشق حاصل آمد و عمری | بیهده کردیم صرف کسب فضایل

ولە ایضا

ز غم سزد که گریبان چو صبح پاره کنم | شبی که بی تو نظر بر مه و ستاره کنم
کنون که گشت ز خط همچو شام عارض تو | مرا سزد که گریبان چو صبح پاره کنم
هوس کنم ز دلت مهر و خلق خنده کنند | بلی که ز می خارا طمع ز خاره کنم

ولە ایضا

لعلیست جان فزا که لبش نام هشته | یا سوده عقیق بشکر سرشته
از بس که خوب صورتی و پاک سیرتی | حیفست گویمت که پری یا فرشته
گفتی که کیست فارس میدان عشق تو | من و آنکه هست همچو من از جان گذشته
از تیغ جور رشته عمرم مبر که تو | طفلی هنوز و رشته عمری ز رشته
من چون گریزم از تو که از طره و مژه | در دیده ام چو سوزن و در پای رشته

هرچه از تو میرسد همه مطبوع و دلکش است — باری پیامی از نفس تو نوشته
هشیار کشته است بدل تخم مهر تو — تو تخم کینه اش ز چه در سینه کشته

وله ایضا

ای نگارین لب طوبی قد و قامت چو بهشتی — که بهشتی ز برای دل زهاد نهشتی
سخت از کاستن زلف پریشانی و درهم — عجب از چون تو بهشتیست که در بند کنشتی
هر جفا جو قدری کشت بدل تخم محبت — بر خلاف تو که یکدانه ازین تخم نکشتی
کشت آزاد و موی تو همان را که تو هستی — زیست جاوید بجان تو کسی را که تو کشتی
خوبرا زشت نماید بنظر خوی بد اما — با همه خوی بد الحق نتوان گفت که زشتی
من ترا دیدم و از هر که بغیر از تو بریدم — تو مرا کشتی و یکبار بکامم نگذشتی
نامه را دیدم و جان دادم و فارغ شدم از غم — طال عمرک که چه خوش نامه بهشیار نوشتی

وله ایضا

ای که با بوالهوسان طرفه سری داری و کاری — چه جفاکار جوانی چه دل آزار نگاری
ماه مانی و چو جویم ترا در همه جائی — یار مانی و چو پرسیم ترا با همه یاری
هر کجا گشت رقیبی بود از وصل تو خرم — ای بهار همه خوبان تو مگر ابر بهاری
خوی بد روی ترش سختی دل سستی پیمان — این همه لازم حسنست بگو تا چه نداری

بطرز

کیست هشیار که پیش تو زند لاف زرنگی — گرش از قهر برانی ورش از لطف براری

وله ایضا

تو اگر کنی ثوابی و برافکنی نقابی — وگر از فلک نتابد نه مهی نه آفتابی
همه دفتر نکویان ز نخست تا بنهایت — نگرستم و بجستم چو تو فرد انتخابی
بحجا که تشنه مردیم و بآب ره نبردیم — عجب ای سحاب رحمت که بتشنگی نتابی

وله ایضا

خجسته طالع و فرخنده فال و فرخ فر — کسی که همچو من از فارس بست رخت سفر
چه فارس بنج روان و چه فارس آفت جان — چه فارس ماحی نفع و چه فارس جامع ضر
بجای سود زیان نهاد در آب او مدغم — بجای نفع ضرر با بخاک او مضمر
رواج در وی هر نقد کاو ز جهل و غرور — کساد از وی هر جنس کاو ز فضل و هنر
حسود هر چه در او محترم گرفته مقام — بخیل هرچه در او محتشم گزیده مقر
بجز نفاق و خدیعت کان ببرکه خدا — در آن بلد بودیعت نهاده چیز دگر
بود معاینه این شهر شهر لوط آوخ — کجاست روح قدس تا کندش زیر و زبر
سفر کنم که رهم از بلای مردم فارس — سفر گزیدن و خواری ندیدن اولیتر
کنون ز پرتو شان همچو ماه سی شبه ام — ز بعد بودن سی سال همچو قرص قمر

اگر چه خطهٔ شیراز خاک پاکان است   ز اصل پاک چنین فرعها بود مستکر
بغیر چند تن از خاندان مجد و شرف   که خاک مقدم ایشان مراست کحل بصر
همه بملتشان مال مردم است مباح   همه بمذهبشان خون مسلم است هدر
همه تهی ز کفایت همه تهی ز نهی   همه تهی ز نهایت همه ملاذ نظر
همه چو صعوه ولی باکشان نه از شاهین   همه چو صعوه ولی همتشان نه از صرصر
نه کارشان بجز از اعتساف در بازار   نه رسمشان بجز از مس یزید دو قمر
سرشتشان نشود هیچگه جدا از بخل   بلی جدا نشود هرگز از عرض جوهر
عجب نه گر پس از بهر شبهٔ زادنشان   ز چار مادر الفت برند هفت پدر
بس اگر چه زیانشان رسید غم نخورم   خداست عادل و بر ظلم اوست کیفر
نه او نماد تو آگه تر از نه ازمات   چه حاجتش بگواه و مجله و محضر
براستی که پس زیستن زند گهرست   در این دیار که خرمهره برده آب گهر
سفر کنم که بپا سایدم ز رنج و زرد   سفر کنم که بنفزایدم بغال و بقر
ازین دیار کشم رخت عافیت بیرون   هزار ساله شوم دور از هزار خطر
دگر برای چه مانم بفارس زانکه مرا   نه قدر ماند و نه قیمت نه سیم ماند و نه زر
ز بیم آنکه بهمراه خود برم در گور   مرا بخانه پشیزی نماند غارت گر

مرا درست وطن حفرهٔ بود در جحیم   نبی سفر را گر خواند قطعهٔ سقر
نکو ضیاع و عقارش بپا نهاده عقال   که دانهای جهان نیست دام اهل نظر
چو بی بقاست جهان چیست حاصل زر و مال   چو بی وفاست فلک چیست سود جاه و خطر
اگر بمال چو قارون شوم و گر پرویز   و گر بجاه چو خاقان شوم اگر قیصر
گذاشت باید ناکام هر دو او گذشت   ازین سرای سپنجی و خانهٔ ششدر
گرفتم آنکه جهانم دوباره کرد عزیز   شدم بهنر و معانی ز سروران همه سر
سپهر دشمن ناموس گشت با من یار   جهان سعد ز سالوس شد مرا یاور
شدند دوست بمن چار مام و هفت آباء   شدند یار بمن نه سپهر و هفت اختر
گشاد بر رخ من روزگار باب مراد   نهاد در کف من آسمان کلید ظفر
عزیزتر نه ز فرمان روای فارس شوم   که داشت فر فریدون و جم در آن کشور
بجستی ار چه چو قارون بمال بد معروف   چو قارن ار چه بگیهان بزور بود سمر
بیک اشارهٔ گیتی از او نماند نشان   بیک کرشمهٔ کیهان از او نماند اثر
نه مال ماندش نه جاه و نه خدم نه سپاه   نه کاخ ماندش نه کاه نه حشم نه خشر
همش نهفت جهان پیکر همی در خاک   همش نبود فلک افسر شهی از سر
مرا پس از همه کان مدح سرور غالب   مرا بس از دو جهان مهر حیدر صفدر

هما از معاصرین اسم شریفش رضا قلیخان از اهل شیراز شاعریست
بی همتا درویش نهاد نیک اعتقاد سالها در اصفهان متوطن بود
این چهار فرد از ان بدست آمد

تا بدامان تو ما دست تولا زده ایم	بتولای تو بر هر دو جهان پا زده ایم
تا نهادیم بکوی تو صنم روی نیاز	پشت پا بر حرم و دیر و کلیسا زده ایم
در خور مستی ما رطل و خم و ساغر نیست	ما از ان باده کشانیم که دریا زده ایم
جای دیوانه چو در شهر ندادند هما	من و دل چند گهی خیمه بصحرا زده ایم

جلد دوم سما بادیه مظفری در ذکر ممالک ربع مسکون از قرار تحقیق و تشخیص حکما و مهندسین فرنگستان

حکمای یونان و ایران از ده درجه شمالی خط استوا اول معموره دانسته اند و آخر معموره را تا شصت درجه شمالی خط استوا پنداشته اند و بحسب طول از مشرق از گنگ دز که اول معموره چین است تا جزایر خالدات که آخر معموره از سمت مغربست و بحسب عرض از خط استوا الی شصت و هفت درجه شمالی بهفت قسمت منقسم و هر قسمتی را اقلیمی نامیده اند و جنوبی خط استوا را بجهة عدم اطلاع غیر مسکون و بایر ضبط نموده اند از سنه نهصد هجری الی حال بواسطه ترقی اهالی فرنگستان در علم بحر پیمائی واضح و مشهود گردید که از نفس خط استوا الی پنجاه و شش درجه جنوبی بلاد مسکون و معمور در کمال آبادی و خوبی و نیکوئی و مرغوبی وافر و بسیار است و از سمت شمالی خط تا شصت و

هفت درجه معمور و مسکون است حکما و مهندسین فرنگستان پس از اطلاع و استحضار تمام قدر کره ارض را که از آب بیرون و مسکون است به پنج قسمت

تقسیم نموده

تقسیم نموده اند و باسمی مسمی ساخته اند قسمت مشرق و ما بین مشرق و جنوب را آسیا یا آشیه خوانند و قسمت مغرب و شمال را اروپا یا یوروپ مینامند و قسمت جنوب و میانه جنوب و مغرب را افریقا یا افریکا گویند آن صفحه زمین کره را یک قسمت دانسته امریکا یا ینکی دنیا نامند جزایر صغار و کبار متفرقه در بحر سمت مشرق و میانه مشرق و جنوب را نیز یک قسمت محسوب میدارند و با اوقیانیا یا آسترالاشیا مسمی ساخته اند و همچنین بحر محیط را نیز به پنج قسمت منقسم و هر قسمتی را بجهة تمایز اسمی وضع نموده اند قسمت نقطه جنوبی را بحر منجمد جنوبی و نقطه شمالی بحر منجمد شمالی خوانند بر حسب مناسبت یخ بندی و فسردگی که بواسطه برودت در تمام سال منجمد است مگر زمان قلیلی که باقتضاء حرکت آفتاب و قرب بانجا جریانی در آنها حاصل میشود بحر سمت مشرق را پاسفیک و میانه جنوب و مشرق را بحر هند و دریای مغرب را اتلنتیک خوانند و هر یک از اقسام خمسه که منشعب بچندین شعبه شده هر شعبه را اسمی نامی ساخته اند این بنده بایجاز و اختصار در ذکر ممالک واقعه در این تقسیمات خمسه کره ارض از قرار نقشه ویلیم پتیک انگریز در سنه هزار و دویست و پنجاه تالیف نموده و امیرزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو باهتمام در ترجمه فرموده اگرچه داکر صاحب نام انگریز رئیس تلگراف خانه فارس میگفت

که معتمد الدوله زبان و خط انگریزی می‌دانند چگونه ترجمه نموده است تفصیل اینست
که میرزا ابراهیم نام شیرازی سالهای دراز در لندن به تعلیم و تعلم مشغولی داشت
در آخر دولت محمد شاه بطهران آمد معتمد الدوله مردی ادیب و فاضل بود میرزا
ابراهیم را به ترجمه مأمور ساخت وقایع بیست و دو سال بعد از تألیف را معها
خود اضافه نمود در روزنامه که میرزا فتاح خان گرمرودی در سنه هزار و دویست
و پنجاه و شش پرداخته و رساله موسوم بحیرت نامه که غلو خزان رفایل انگریز در سنه
هزار و دویست و شصت و شش مدون ساخته و محمد حسن خان مراغه ملقب بصنیع الدوله
در سال هزار و دویست و نود و دو تحریر نموده و در خط و زبان فرانسه و حالات
اهالی اروپا اطلاعی بسزا دارد شروع می‌نماید و بالله التوفیق و هو احسن الرفیق

آسیا بجهات عدیده تقدمش لازم اولا بحسب وسعت و جمعیت در مرتبه اولی
و ثانی در این قسمت مولد و موطن اصل و انبیاست ثالث بحسب اعتدال هوا
شرافتش بر دیگر اقسام ظاهر و هویدا طول این قسمت از مشرق بمغرب تخمیناً
دو هزار فرسخ و عرضش هزار فرسخ است حد مغربی او اروپا و سه سمت دیگر دریاست ممالکی که در این
قسمت واقع است اولا مملکت ایران است که حب الاوطان من الایمان بسبب تقدیم
ذکر و بیان است مملکت دولت ایران بالاجماع از دولتهای قدیمه دنیاست

در همه تواریخ ملل مختلفه بعظمت و جلالت مسطور است حدودش در ازمنه مختلفه حدود
متفاوته داشته غالب و اکثر اوقات محدود باین حدود بوده که از سمت هندوستان
چشمه خوارزمشش فرسنگی غزنین ما از سمت ترکستان رودخانه آمویه و جیحون از طرف
جنوب خلیج فارس و بحر عمان و از سمت مغرب شط فرات و از جانب شمال سو لاق
که منتهای خاک باب الابواب است آنچه حال متصرفی شاهنشاه ذو الجلال ایرانست
از سمت ترکستان سرخس و صحاری مرو و از طرف عراق عرب قصبه خانقین
و از سمت شمال رود ارس و از جانب جنوب خلیج فارس عرضش از سرخس
الی هندیان که قریه ایست آخر خاک بهبهان تخمیناً دویست و هشتاد فرسخ طولش از شمال
بجنوب از ماکو تا شمیل و میناب سیصد و هشتاد فرسخ عدد نفوسش بیست
و چهار کرور قریب بیکصد هزار لشکر و نوکر تقریبا ده کرور مالیات و منافع دولتی
این کشور است دار الخلافه اش شهر طهران است که تخمیناً دویست هزار نفوس
ساکن در آن است و محوطه شهر نوزده هزار ذرع است اطول لیالی و ایامش چهارده
ساعت و بیست و یک دقیقه شهرهای معروفش اصفهان قم کاشان قزوین زنجان
تبریز اردبیل خوی همدان کرمانشاهان بروجرد یزد مشهد مقدس نیشابور سبزوار
کرمان رشت آمل ساری استرآباد شوشتر بوشهر دزفول خرم آباد نهاوند

فلاحیه ارومی اشرف قمشه ابرقو سمنان جهرم شیراز است مذهب اهالی این مملکت
شیعه اثنا عشری و معدودی از مذاهب مختلفه رودخانه های معروف این مملکت
رودخانه ارس و رودخانه کر در آذربایجان رودخانه زاینده رود در اصفهان و رودخانه
کربال و رامهرمز در فارس و رودخانه کرند در شوشتر است و سلطنت ایران
با قدار است شاهنشاهش اکنون ناصر الدین شاه قاجار است که چهل و هشت
سال از سن شریفش گذشته و مدت سی و یک سال است که بدولت و اقبال
جالس سریر سلطنت است سلاطین و فرمان روایان ماضیه این مملکت در زمان
سلطنت ایشان از قراریکه مورخان ایران ضبط نموده اند الی یومنا هذا
از قرار تفصیل است قبل از بعثت چهار طبقه **اول پیشدادیان** کیومرث مدت
سلطنتش چهل سال طهمورث سی سال جمشید هفتصد سال ضحاک هزار سال
فریدون بن آبتین پانصد سال منوچهر صد و بیست سال نوذر بن منوچهر هفت
سال افراسیاب دوازده سال زو بن طهماسب بن منوچهر یازده سال
کرساشب ابن زو شش سال **طبقه دوم کیانیان**
کیقباد صد و سی سال کیکاوس صد و پنجاه سال کیخسرو شصت سال لهراسب
صد و بیست سال گشتاسب صد و بیست سال بهمن صد و دوازده سال

همای بنت بهمن سی و دو سال داراب ابن بهمن دوازده سال دارا بن داراب
چهارده سال اسکندر رومی چهارده سال

طبقه سیم ملوک طوایف

سه فرقه بوده اند **فرقه اول** الطخش رومی مدت فرمان روائیش چهار سال بود
فرقه دوم اشکانیان اشک بن دارا پانزده سال اشک بن اشک هفت سال
شاپور بن اشک شصت سال بهرام ابن شاپور پنجاه سال بلاش بن بهرام
شانزده سال ترسی بن بلاش چهل سال فیروز بن بلاش هفده سال
بلاشان بن بلاش بیست و چهار سال اردوان بن بلاشان سیزده سال

فرقه سیم اشغانیانند

که از نسل فریبرز بن کاوس بوده باشند اردوان بن اشغ بیست و سه سال خسرو
بن اشغ نوزده سال بلاش بن اشغ دوازده سال ترسی بن بلاش یازده
سال ترسی بن ترسی بیست سال اردوان ابن ترسی ده سال ترسی بن اردوان
پانزده سال اردوان بن ترسی سی و یک سال **طبقه چهارم ساسانیانند**
که ایشان را اکاسره خوانند اردشیر بابکان که از نسل ساسان بن بهمن است
چهل و دو سال شاپور بن اردشیر سی و یک سال هرمز ابن شاپور دو سال بهرام

بن هرمز سه سال و سه ماه بهرام ابن بهرام بیست سال بهرام ابن بهرام بن بهرام چهار ماه
نرسی بن بهرام نه سال هرمز بن نرسی نه سال شاپور ذوالاکتاف هفتاد سال و
دو ماه اردشیر برادرش دوازده سال شاپور بن شاپور پنجاه سال بهرام ابن شاپور
سیزده سال یزدجرد بن بهرام هجده سال بهرام ابن یزدجرد یک سال فیروز بن
یزدجرد ده سال بلاش بن فیروز پنج سال قباد بن فیروز شصت و چهار سال
انوشیروان بن قباد چهل و هشت سال هرمز بن نوشیروان دوازده سال بهرام
چوبین دو سال خسرو بن هرمز سی و هفت سال شیرویه بن خسرو شش ماه اردشیر بن
شیرویه یکسال و نیم شهریان دو سال پوران دخت یکسال چهار ماه آذرمی
دخت خرزاد بن پرویز چند چهار ماه فرخ زاد بن پرویز شش ماه یزدجرد بن شهریار
بیست سال شانزده سالش از خوف لشکر اعراب گریزان باطراف و جوانب بود
تا در سنه احدی و ثلاثین هجری که قتلش روی نمود خلفا و سلاطین بعد از هجرت که
در این مملکت فرمانروائی و حکومت داشته اند طبقه و چند سلسله شش پوشیده نماند که
چون منظور تفصیل سلاطین و فرمانروایان ایرانست نه آحاد و افراد سلسله و دودمان
لهذا هر یک از طبقه و سلسله که دارای همه ممالک ایران یا اکثری از آن بلاد نبودند داخل
در عداد اعداد نخواهد بود

طبقه اول خلفاء راشدین

اول عمر ابن الخطاب ده سال و نیم عثمان بن عفان دوازده سال امیر مؤمنان
چهار سال و نیم جناب امام حسن شش ماه

طبقه دوم بنی امیه اند

اول معاویه بن صخر بن حرب بن امیه بیست سال یزید چهار سال معاویه بن یزید
چهل روز مروان حکم یکسال و نیم عبدالملک بن مروان بیست و یک سال
ولید بن عبدالملک نه سال و هشت ماه سلیمان بن عبدالملک دو سال
پنج ماه عمر عبدالعزیز دو سال پنج ماه یزید بن عبدالملک چهار سال و یکماه هشام
بن عبدالملک نوزده سال و هشت ماه ولید بن یزید یکسال و دو ماه یزید بن
ولید هشت ماه ابراهیم بن ولید سه ماه مروان حمار شش سال

طبقه سیم بنی العباس

سفاح عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس چهار سال و نه ماه المنصور بالله
ابو جعفر بن محمد بیست و دو سال المهدی بالله محمد بن منصور ده سال و یکماه
الهادی بالله موسی بن مهدی یکسال و سه ماه الرشید بالله هارون
بن مهدی بیست و سه سال الامین بالله محمد بن هرون چهار سال و هفت ماه
المأمون بالله عبدالله بن هارون بیست و هفت سال و هفت ماه
المعتصم بالله هشت سال و هشت ماه و هشت روز الواثق بالله هرون بن

معتصم پنج سال و نه ماه المتوکل علی الله جعفر بن معتصم پانزده سال المنتصر بالله
محمد بن متوکل ششماه المستعین بالله سه سال و نه ماه المعتز بالله سه سال و هفت ماه
المهتدی بالله یازده ماه المعتمد علی الله احمد بن متوکل بیست و سه سال المعتضد
علی الله نه سال و نه ماه و نه روز المکتفی بالله شش سال و هفت ماه بیست روز
المقتدر بالله بیست و پنج سال القاهر بالله یک سال و نیم الراضی بالله
شش سال و دو ماه المتقی بالله چهار سال المستکفی بالله یکسال و چهار ماه
المطیع بالله بیست و نه سال و نیم الطایع بالله هفده سال و دو ماه القادر بالله
چهل و یکسال و چهار ماه القائم بالله چهل و چهار سال و هشت ماه المقتدی
بالله دو سال و یکماه المستظهر بالله احمد بن مقتدی بیست و پنج سال و کسری
المسترشد بالله هفده سال و دو ماه الراشد بالله هشت ماه المقتفی بالله
بیست و چهار سال و یازده ماه المستنجد یازده سال المستضیء بالله نه سال
و هشت ماه الناصر لدین الله چهل و شش سال و یازده ماه الظاهر بالله نه ماه
و سیزده روز المستنصر بالله هفده سال المستعصم بالله پانزده سال و هفت ماه
چند سلسله معاصر با خلفاء عباسی سلطنت و حکومت داشته اند

سلسله اول طاهریانند

طاهر بن حسین خزاعی چهار سال طلحه بن طاهر شش سال عبدالله بن طاهر
هفده سال طاهر بن عبدالله هیجده سال محمد بن طاهر یازده سال

سلسله دوم صفاریانند

یعقوب بن لیث صفار دوازده سال عمرو بن لیث بیست و دو سال طاهر بن محمد بن عمرو یکسال

سلسله سوم سامانیانند

امیر اسماعیل بن احمد هشت سال احمد بن اسمعیل شش سال ششماه نصر بن
احمد سی سال نوح بن نصر دوازده سال و هفت ماه عبدالملک
بن نوح هفت سال و نیم منصور بن نوح پانزده سال نوح بن منصور
بن نوح بیست و یک سال و هفت ماه منصور بن نوح یکسال و
هفت ماه عبدالملک بن نوح هفت ماه هفت روز

سلسله چهارم غزنویانند

سلطان محمود سی و یکسال سلطان مسعود بن محمود سیزده سال زیاده از این
دو نفر در ایران سلطنت کرده اند و بغزنین و به بعضی از ممالک هندوستان
حکمرانی داشته اند

سلسله پنجم سلاطین دیالمه اند

که آل بویه گویند عماد الدوله علی بن بویه شانزده سال و نیم رکن الدوله حسن بن بویه

چهل و چهار سال معزالدوله احمد بن بویه بیست و یکسال عضدالدوله بن رکن الدوله

سی و چهار سال عزالدوله بن معزالدوله پانزده سال مؤیدالدوله بن رکن الدوله

هفت سال و شش ماه فخرالدوله بن رکن الدوله چهارده سال مجدالدوله بن فخرالدوله

بیست و هفت سال شرف الدوله چهار سال و نیم صمصام الدوله نه ماه بهاءالدوله

بیست و چهار سال و نه ماه سلطان الدوله بن بهاءالدوله [illegible] ده سال

و چهار ماه شرف الدوله شش سال و دو ماه جلال الدوله بیست و پنج سال

عزالملوک الحسین سال ملک رحیم هفت سال ابو منصور هشت سال

سلسله ششم سلجوقیانند

طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق بیست و شش سال الب ارسلان بن

چغر بیگ ده سال و شش ماه سلطان ملکشاه بیست سال برکیارق بن

ملکشاه دوازده سال و هشت ماه محمد بن ملکشاه سیزده سال سنجر بن ملکشاه

چهل و چهار سال محمود بن ملکشاه سیزده سال و هشت ماه طغرل بن محمد سه سال

مسعود بن محمد هیجده سال و نیم ملکشاه بن محمود پانزده محمد بن محمود بن محمد هفت سال سلیمان

شاه بن محمد شش ماه ارسلان بن طغرل بن محمد پانزده سال و شش ماه طغرل بن ارسلان بیست سال

سلسله هفتم خوارزمشاهیان

اتسز خان

سه نفر از ایشان در خوارزم سلطنت کرده اند تکش خان که چهارم ایشان است

بر ایران مستولی شد بیست و هشت سال و نیم سلطنت کرد سلطان محمد بن

تکش بیست و یک سال سلطان جلال الدین بن سلطان محمد ده سال سلطان غیاث

الدین و سلطان رکن الدین بن سلطان محمد چند روزی در فترت مغول در عراق سلطنت

کردند سلطان غیاث الدین با براق حاجب در کرمان و رکن الدین بدست مغول کشته شدند

طبقه چهارم سلاطین مغولند

اول ایشان چینگیز خان است سلطنتش در ایران هشت سال اوکتای قاآن سیزده

سال کیوک خان یکسال منکو قاآن بن تولی خان و هلاکو خان بن تولی خان نه

سال اباقاخان بن هلاکو هفده سال احمد خان دو سال و دو ماه ارغون خان

هفت سال کیخاتون بن اباقاخان سه سال و هفت ماه بایدو خان بن طراغای

شش ماه غازان خان بن ارغون هفت سال و نه ماه سلطان محمد بن ارغون

دوازده سال و نه ماه سلطان ابو سعید بن سلطان محمد نوزده سال و نیم بعد از این

سلطان هشت نفر از این طبقه هر یک در ملکی از این مملکت چند روزی مدعی سلطنت

شدند ولی استقلالی نیافتند پس از آن ایام فترت بود هر شعبه در گوشه مدعی سلطنت

و حکومت بودند از قبیل چوپانیان و ایلکانیان و انجویان و آل مظفر که اینده و شعبه آخر در تو

حکام فارس ذکر شد و ملوک کرت و جماعت سربداریه از سنه هفتصد و سی و شش که وفات
سلطان ابوسعید خان چنگیزیست الی هفتصد و نود و پنج سلطنت ایران بملوک طوایف مذکوره مقرر بود

طبقه پنجم سلاطین گورکانیه است

اول ایشان امیر تیمور است سلطنتش در ایران سیزده سال بود میرزا شاهرخ بن
امیر تیمور چهل و دو سال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر شش سال میرزا سلطان
ابوسعید گورکان در ایران ده سال میرزا سلطان حسین بن منصور بن بایقرا سی و هشت
سال دو سلسله در اواخر گورکانیه سلطنت اغلب از ممالک ایران نموده اند قراقوینلو
میرزا جهانشاه ترکمان بیست سال آق قوینلو امیر حسن بیک یازده سال سلطان خلیل
شش ماه و نیم سلطان یعقوب بیک دوازده سال و دو ماه بایسنقر میرزا بن سلطان یعقوب
هشت ماه رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک پنج سال و نیم احمد بیک
بن اغرلو محمد بیک سال و نیم الوند بیک بن یوسف بیک سه سال و نیم محمد
میرزا بن یوسف بیک یکسال سلطان مراد بن سلطان یعقوب سه سال

طبقه ششم سلاطین صفویه اند

اول ایشان شاه اسمعیل غازی بیست و چهار سال سلطنت کرد شاه طهماسب پنجاه
و شش سال اسمعیل میرزا دو سال شاه سلطان محمد ده سال و نیم شاه عباس ماضی چهل و دو سال

شاه صفی چهارده سال شاه عباس ثانی بن شاه صفی بیست و پنج سال شاه سلیمان
بن شاه عباس بیست و هفت سال شاه سلطان حسین سی سال بعد از این
پادشاه دو نفر از سلسله غلجه سلطنت نموده اند محمود غلجه دو سال و هشت ماه اشرف
غلجه پنج سال شاه طهماسب ثانی و شاه عباس ثالث ولدش پنج سال

طبقه هفتم افشاریه

اگرچه در حقیقت منحصر بشخص واحد است لیکن واحد کالالف است نادرشاه افشار
دوازده سال علی شاه و ابراهیم شاه دو سال شاهرخ شاه در خراسان چهل و چهار سال

طبقه هشتم زندیه

این طبقه هم منحصر بشخصی واحد بود ولی خالی از اقبالی نبود بدورانش از کس نیازرد کس
سبق برد اگر خود همین بود و بس نیامد در ایام او بر دلی نگویم که خاری که برگ گلی
کریمخان بیست و هفت سال ابوالفتح خان و علیمراد خان شش سال و دو سه
نفر دیگر از این طایفه بخیال سلطنت حرکتی نمودند ولی فایده نبردند

طبقه نهم قاجاریه اند

اول سلطان مقتدر این طایفه آقا محمد خان است که در حقیقت بعد از علیمراد خان
پادشاه ممالک ایران است سیزده سال فتحعلی شاه سی و نه سال و پنجاه محمد شاه

چهارده سال بحول الله مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب دیگر از ممالک
آسیا مملکت و دولت روم است سابقا روم بر دولتی اطلاق میشد که
دار الخلافه اش شهر روم واقعه در مملکت ایطالیا بوده و رومولوس نام از سلاطین
آنجا بنای آنرا نموده در هفتصد و پنجاه سال قبل از ولادت حضرت عیسی در مکان
غیر مسطح بنای آنرا گذارد و باندک زمانی چنان معمور گردید که اطلال و پشتهای اطراف
در محوطه آمده و عمارات عالیات شده پایتخت گردید هفت نفر در مدت دویست
و پنجاه سال سلطنت کردند بعد از آنکه دولتشان بانجام رسید لوای جمهوری مرتفع
گردید انهم پانصد سال طول کشید جولیوس قیصر نام از رئیس الجمهوری بسلطنت
رسید سلاطین پس از آن را قیاصره نامیده اند در سنه سیصد و بیست و هشت عیسوی
کانس تن تن نام که باصطلاح ایران قسطنطین باشد از شهر روم باسلامبول نقل کرد
و دار السلطنه نمود پس از آن واحد بعد واحد در قسطنطنیه جالس سریر سلطنت و بقیاصره
روم معروف شدند تا سنه هشتصد و پنجاه و هفت هجری که سلطان محمد عثمانی دولت
قیاصره را سپری و خود در اسلامبول بر متکای سروری متکی آمد بدینواسطه این طبقه
سلاطین عثمانیه را نیز قیاصره خوانند و بر همه ممالک متصرفی ایشان اسم روم رانند علی
ای حال مملکت روم مشتمل است بر قدری از حصه اروپائی و بر ممالک آسیائی و قلیلی

از افریقا

نیز از افریقا که طول این همه ممالک عثمانی تخمینا هشتصد فرسخ و عرضش ششصد و
نود و چهار فرسخ است جمعیت اینهمه ممالک یکصد و سی و نه کرور شخص بوده اند
مالیات و منافع دولتی هشت کرور و یکصد و بیست و هفت هزار و پانصد کیسه است
هر کیسه مطابق پول ایران یازده تومان است از اینقرار از نود کرور پول ایران قدری
زیاده میشود قرض دولتی الی حال هفتصد و پنجاه کرور تومان است لشکر هفتصد هزار
متجاوز است یکصد و هفتاد جهاز جنگی دولتی و یکصد و ده جهاز تجارتی دارند پایتخت
دار السلطنه اسلامبول است که هفتصد و پنجاه هزار آباد و کرور نفوس آنجا را شماره
در آورده اطول لیالی و ایامش پانزده ساعت است شهرهای مشهور این دولت
در قسمت اروپائی ادرنه پل بلگرید صوفیه سلونیکا ریسا یو کرت پروت آزمیر
و از حصه آسیائی موصل حلب دمشق انطاکیه حما حمص طرابزون ارزنجان
ارزنة الروم سینوب بندر سخوم یفیس ماردین میافارقین عسقلان عکه بیت
المقدس بعلبک بغداد کربلای معلی نجف اشرف مکه معظمه مدینه منوره
جده مخا و از حصه افریقائی قاهره مصر و سویس و اسکندریه و رشید و دمیاط
و قوص و طرابلس بربری و رودخانه های مشهور این دولت و مملکت دجله بغداد
و شط فرات و رود نیل و دینوب و سیوپروت است دجلهٔ بغداد و شط فرات

از جبال ارمنیه بر میخیزند منبع دجله پنج فرسخ جنوبی منبع فرات است طول هر دو
مساوی از منبع تا بصره که اتصال بخلیج فارس پیدا مینمایند چهار صد و هشتاد
فرسخست و سلطان روم اکنون سلطان عبد الحمید خان است بن سلطان
عبد المجید خان تا حال تحریر سی و شش سال از عمرش گذشته است و پادشاهی
سی و ششم انجانداست تا پانصد و نود و شش سال است که از این دودمان سلطنت
بدر نرفته صدر اعظم این دولت حال صفوت پاشا نامست چون جد اعلای
این سلسله عثمان بیک نام ترکمان بوده که در سال ششصد و هشتاد و سه هجری
خروج کرده و در ششصد و نود و نه جالس اریکه شهریاری گردید لهذا این سلسله را
سلاطین عثمانی مینامند سلاطین ماضیه این دولت و زمان حکومتشان بدین
نسبت است عثمان بیک بن ارطغرل بیست و هفت سال اورخان بن عثمان
بیک سی و پنجسال سلطان مراد خان بن اورخان سی سال سلطان ایلدرم
بایزید بن سلطان مراد چهارده سال امیر سلیمان بن ایلدرم بایزید هشت سال و
دو ماه و دوازده روز سلطان محمد خان بن ایلدرم بایزید هشت سال سلطان مراد
خان ثانی بن سلطان محمد سی و یک سال سلطان محمد خان ثانی بن سلطان مراد
فاتح قسطنطنیه سی و یکسال سلطان بایزید خان ثانی بن سلطان محمد سی و یکسال

سلطان سلیم

سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید هشت سال و هشتماه و بیست و پنجروز سلطان
سلیمان خان بن سلطان سلیم چهل و هشت سال سلطان سلیم خان ثانی بن
سلیمان خان هشت سال سلطان مراد خان ثالث بن سلطان سلیم ثانی بیست
و یک سال سلطان محمد خان ثالث بن سلطان مراد ثالث نه سال و دو ماه سلطان
احمد خان بن سلطان محمد چهارده سال سلطان مصطفی خان برادرش سه ماه و دو روز
سلطان عثمان خان ثانی بن سلطان محمد ثالث چهار سال سلطان مصطفی خان
بن سلطان محمد ثالث در مرتبه ثانی یکسال و ششماه و ده روز سلطان مراد خان
رابع بن سلطان احمد هفده سال سلطان ابراهیم خان بن سلطان احمد نه سال
اگر چه مورخین را سزاوار نبود که این مبتلا بعلت المشایخ را در سلسله سلاطین با فخ
شمارند سلطان محمد خان رابع بن ابراهیم خان چهل و یکسال سلطان سلیمان خان
ثالث برادرش سه سال و هشت ماه و بیست و پنجروز سلطان احمد خان
ثانی برادر دیگر سه سال و هشت ماه و بیست و پنجروز سلطان مصطفی خان ثانی
بن سلطان محمد رابع نه سال سلطان احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع بیست
و هشت سال سلطان محمود خان بن مصطفی خان ثانی بیست و پنجسال عثمان خان
ثالث بن سلطان مصطفی خان ثانی سه سال سلطان مصطفی خان ثالث بن

سلطان احمد خان ثالث شانزده سال و نه ماه سلطان عبدالحمید خان بن سلطان
احمد ثالث پانزده سال سلطان سلیم خان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثالث
هیجده سال و هشت ماه سلطان مصطفی خان رابع بن سلطان عبدالحمید خان
یکسال و دو ماه و دوازده روز سلطان محمود خان ثانی بن سلطان عبدالحمید خان
سی و یک سال و ده ماه و ده روز سلطان عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان سی و سه سال
سلطان عبدالعزیز خان در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت پادشاه
شد در سال هزار و دویست و نود و سه معزول شد خود را هلاک نمود تاریخ وفاتش
سلطان عبدالعزیز خان اول مرد بخاطر این بنده رسید سلطان مراد خان پسر
عبدالمجید خان بر تخت سلطنت جلوس نمود پس از ایامی معدود معزول شد
حال محبوس است برادرش سلطان عبدالحمید خان ثانی حال پادشاه است در سلطنتش تهدیدات
امپراطور ممالک روسیه که منتهز فرصت و منتظر چنین روزی بود با لشکری زیاده
از حد و حصر بعزم تسخیر ممالک عثمانی نهضت نمود حال دولت عثمانی با وجود تشتت
آرا و اختلاف اهوا نهایت حمیت و غیرت بظهور رسانیده در مقابل آن
لشکر جرار و بحر ذخار پای مردانگی و جلادت استوار نموده در مقام دفاع برآمدند
سلاطین قرب و جوار مداخله در این کار را اصلاح دولت خود ندانسته در مقام اصلاح برآمدند

ولی دولت انگلیس که بظاهر خود را دوست صادق و رفیق موافق دولت عثمانی جلوه
داده بود هر روزه دولت روم را با ارسال رسایل وعده معاونت و معاضدت
میداد قریب بسالی این نزاع و جدال در میان بود از دولت انگریز اقبالی نشد
هر روزه از طرف روسیه قوت و اقتدار و از جانب عثمانی ضعف و انکسار
ظاهر و در کار می آمد تا آنکه اکثر مملکت اروپائی دولت روم و بعضی از محالات
آسیائی از قبیل قارص و اردهان و بایزید و ارزنة الروم بتصرف دولت
روسیه درآمد امپراطور برادر خود نکولای نام را بسپهسالاری تعیین و بمحاصره دار الخلافه
اسلامبول فرستاده و خود به پطرزبورغ مراجعت نمود دولت روم لابد و لاعلاج
قرار مصالحه در میان آورد و یکهزار کرور تومان پول رایج ایران مال المصالحه متقبل و بسیاری
از محالات اروپائی نیز مطلق العنان شدند برخی را بدولت مناخ السکوت
واگذار نمودند مختصر آنکه معادل ده کرور از رعیت دولت عثمانی از حیطه تصرفشان
خارج شد پس از این همه اتفاقات که قریب بسالی در میانه بود دولت بهیه انگریز
جهازات جنگی خود را فرستاده جزیره قبرس را که از بدو ظهور اسلام الی حال در تصرف
اسلامیان بود متصرف شدند ولی وعده بلاخلاف داده اند که هر زمانیکه بلاد مغصوبه
خود را متصرف شدند جزیره را بشما رد خواهیم نمود طول جزیره قبرس از شرق بمغرب

یکصد و چهل میل عرضش پنجاه و دو میل است ولی حال بواسطه غلبه دولت روسیه مملکت
عثمانی علی الظاهر پریشان و تباه هست تا بعد خواست خداوند چه باشد

دیگر از ممالک آسیا افغانستان است

و این مملکت رعیت قدیمه ایران است قریب بصد سال است که هر ناحیه از آن بتصرف
یکی از خوانین افغان است دولت انگریز بملاحظه حفظ هندوستان مصلحت ملکی خود
ساعی و جاهد است که این مملکت را دولت جداگانه سازد و عند القدرت بانجام
تمنا و مقصود پردازد دولت علیه ایران البته در صورت امکان در خیال احقاق حق
خود نیز خواهند بود تا درین میان خواسته خداوند چه باشد علی ای حال افغانستان
حال که دولت تو آماد انگلیسان است حد شرقی آن کشمیر و غربی آن هرات و شمالی
آن بلخ و جنوبی بلوچستان است تخمیناً سیصد و سی فرسخ طول و دویست و شصت
فرسخ عرض دارد عدد نفوسش هشت کرور است پنجاه هزار لشکر دارد قریب
به چهار کرور منافع و مداخل ولایتی آنهاست پایتخت این مملکت حال کابل است
اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و بیست دقیقه است تخمیناً پنجاه هزار
نفوس دارد و شهرهای مشهورش پیشاور و کشمیر و توابع است که حال از افغانستان
موضوع و بتصرف دوست واقعی ایشان انگریز است شهر دیگر هرات است

که سردار سلطان احمد خان سابق حاکم بود حال متصرفی امیر شیر علی خان ولد دوست
محمد خان است شیر علیخان که حال صاحب سکه افغانستان است کابل است
و توابع غزنین و توابع و شهر قندهار که جمعیتش تقریباً هشتاد هزار است
و شهر بلخت که سیصد و شصت قریه از توابع اوست و ابتدای این اسم بلا رسم از احمد شاه
افغان ابدالی است که شاهنشاه کشورستان قهار نادر شاه افشار را لیاول بود و بی
اورا گوش برید پس از دولت نادری باین اسم خود را مسمی گردانید و پس از آن
چهار نفر از ابنا و بنا ریش واحد بعد واحد لوای خود سری برافراشتند امیر دوست
محمد خان پسر پاینده خان الملقب بسرافراز خان است که از وزرا و امرای افاغنه اند
از طایفه بارک زائی که یکی از طوایف درانی افغان در جلادت و رشادت بی نظیرند
و سلمی برنا و پیر چنانچه در دولت نادرشاهی از اکثر عساکرش تفوق و برتری داشتند
خدمات نمایان از ایشان بظهور رسید و این تعصب و جلادت جدیدی که
در سنه هزار و دویست و پنجاه هشت که دولت انگریز کابل و غزنین و قندهار را
متصرف گردید و رسید بایشان آنچه رسید معروف و مشهور الی یوم النشور دایر
و سایر بین الجمهور خواهد بود مجملی از مفصلش بدین نحو مسطور است که چون در سنه
هزار و دویست و پنجاه و پنج دولت انگریز بخیال تصرف افغانستان شجاع الملک بن

تیمور شاه بن احمد شاه افغان را که سالها در لودهیانه ساکن و وظیفه سالیانه از آن
دولت در حقش برقرار بود باسم سلطنت موسوم و لارد سر ویلیم مکناتن را که از معارف
انگلستان بود بوزارتش معین ساخته با عساکر بسیار و توپخانه و تدارک بیشمار روانه
افغانستان داشتند از راه سند و شکارپور وارد مملکت قندهار گردیدند
سردار کهندل خان حاکم قندهار رحمدل خان و مهردل خان برادران خود را بستیز و آویز
لشکر انگریز مامور داشت سرداران در محل موسوم بکدنی یکفرسخ و نیمی اردوی شاه
شجاع الملک رسیده منزل گزیدند چند روزی بقطع طریق آن فریق خسارت
رفیق اقدام ورزیدند آبیکه شرب آن گروه ضلالت مشرب بود از تصرف آنها گرفته
آنان از تشنه کامی جان می سپردند و ایشان هم امکن اموالشان بغارت میسپردند
قریب بانهزام آن گروه خسارت انجام حاجی خان نام از طایفه کاکری که نسبت بسایر
امرای قندهار تفوق و برتری داشت باطنا با شجاع الملک و لشکر انگریز سازش نمود
نفاق باطن را ظاهر و ملحق بآن گروه فاجر گردید سرداران ناچار طریق هزیمت و فرار
پیموده معاودت بقندهار نمودند کهندل خان چون از این قضیه مطلع گردید طاقت
قلعه داری در خود ندید با متعلقان و کسان عازم دار الامان ایران آمد در رمضان سنه ۱۲۵۵
هزار و دویست و پنجاه و پنج بدار الخلافه طهران رسید از امنای دولت شهریاربک

و هرات و مرو است محل توطن و توقفش مقرر گردید بعد از فرار سردار شجاع الملک
و همراهان وارد قندهار پس از سه ماه توقف لیچ صاحب نام انگریز بوزارت
و شاهزاده فتح جنگ پسر شجاع الملک بحکومت برقرار خود بعزم تسخیر غزنین
و کابل رهسپار شدند غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان حاکم غزنین
محصور و بعد از سه روزی ماسور شد غزنین بتصرف شجاع الملک آمد امیر دوست
محمد خان بعد از شنیدن این خبر قورخانه و اثقال خود را آتش زد با معدودی به بخارا شتافت
طلبیده فایده ندید شیر علی خان نام پسرش که همراه و در رنگ خورشید و ماه بود
امیر بخارا را دل از کف ربود امیر گرفتار ناچاری پرده اظهار خواهشمند چاکری
آن امیرزاده ماه رخسار شد ناچار هر که صاحب روی نکو بود هر جا که بگذرد همه چشمی برا او بود
آنکه نبات عارضش آب حیات میخورد   در شکرش نگه کند هر که نبات میخورد
امیر دوست محمد خان چون ننگ ناموس و نام در آن پرواز بهنگام دید شبی با خرج
پسر خویش گرفت و راه کوهستان کابل در پیش از آن طرف شجاع الملک وارد
کابل و نا خدای آن فلک گشت امیر دوست محمد خان چون بجز تسلیم چاره نیافت
بدون تمهید مقدمه غفلتا بمنزل سر ویلیم مکناتن شتافت از وزیر مذکور نهایت محبت
و احترام دید بازماندگان و منسوبان را از کابل طلبید بجز محمد اکبر خان که مخالفت

ورزيد سايرين بر گردش جمع و پروانهٔ آن شمع شدند وزير باتدبير امير بی نظير را
با متعلقان از صغير و كبير با فوجی از لشكر و هيكنس نام انگليس روانهٔ كلكته گردانيد
و خود با شجاع الملك بنظم افغانستان مشغول گرديد چون اخبار تسخير كابل و قندهار
با منای دولت انكلستان رسيد در ازای خدمت سر وليم مكناتن را حكومت
بندر بمبئی و الكسندر برنس نام بوزارت افغانستان خلعت و نشان فرستادند
در سنهٔ ١٢٥٧ هزار و دويست و پنجاه و هفت كه سر وليم مكناتن عازم حكومت بمبئی بود
مقدمهٔ انقلاب افغانستان روی نمود مقدمه اش اين بود كه ملا مؤمن نام از جانب
شجاع الملك باخذ ماليات ديوانی محال زرمت غلجائی رفت جوابش گفتند و چيزی
از لشكر بتنبيه و تاديب آن طايفه مامور شد اهالی آن محال فراری و در كوهسار متواری
اين مرض بقرب و جوار سرايت نمود شورش عام و ازدحام تمام شد شوارع
و طرق مسدود مجدد لشكر بدفع آن شور و شر مامور آمد فايده نبخشيد لشكر مامور منهزم
و مزيد علت گرديد اهالی شهر كابل كه تا آن زمان اوضاع را نگران و تامل داشتند
اتفاق كرده بر الكسندر برنس وزير جديد شوريده مقتولش ساختند و به نهب خزانهٔ
دولتی و اموالش پرداختند هنگامهٔ محشر و فزع اكبر در آن كشور آشكار شد لشكر انگريز
بمحوطهٔ سنگری كه هزار ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت در خارج شهر محصور

و افاغنهٔ بلوكات و شهری اطراف و جوانب آنها را گرفته بمحاربه و مجادله اقدام نمودند
از هفدهم رمضان سنهٔ ١٢٥٧ هزار و دويست و پنجاه و هفت كه اهالی شهر كابل بشورش
آمدند تا بيست و دوم شوال كه يوم ارتحال آن فرقهٔ حيران حال از كابل بود چندين
مرتبه نزاع و جدال روی نمود در هر مرتبه جمعی از لشكر انگريز مقتول و برخی ماسور می آمدند
وزير مختار و سرداران لشكر انكلستان چون روزگار خود را سياه و مآل حال را
تباه ديدند از مجادله دست كشيده دام حيله گسترانيدند بعزم معاهده و مصالحه
بين الحزبين در محلی مناسب روسای جانبين مجتمع نشستند و عهدی بدين گونه
بستند كه اولاً دوستی دولت انكلستان و افغانستان دولتی باشد نه شخصی
ثانياً اهالی انكلستان بالمره حتی امور تجارتی از افغانستان قطع مراوده نمايند
ثالثاً يكصد و شصت هزار تومان مال المصالحه بافاغنه مهمانی كه سالماً ايشان را بجلال
آباد رسانند رابعاً بعد ها در حق اهالی افغانستان رسوم و وظيفه مقرر ندارند خامساً
اگر لشكری از ايران يا روس مخصوص هندوستان بافغانستان آيد دولت
انگريز نقديه و آلات حربيه بافاغنه دهند كه مانع عبور ايشان شوند بعد از انعقاد
مصالحهٔ مجدد وزير مختار بتوسط سردار احمد خان برادرزادهٔ امير دوست محمد خان
بمحمد اكبر خان اظهار مطالب چند كه مخالف آن عهد بود نمود بيست و چهار هزار تومان

مجملا کارسازی کرد افاغنه چون اختلاف اقوال از آن جماعت بدسگال دیدند وجه
نقد را باز یافت و قرار تا نوبرا محول بملاقات نمودند روز راه دیگر از افاغنه محمد اکبر خان
و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان و سه نفر دیگر از خوانین با بیست نفر سواره
و از جماعت انگریز سر ولیم مکناتن و تریور و مکنجی و لارنس و چهار نفر صاحب و چند
نفر سواره بفاصله دویست قدم خارج از سنگر افاغنه بنیت کشتن و بستن انگریزان
بخیال از مهلکه جستن نشستند و از هر دری سخن راندند در اثنای محاوره افاغنه بعزم
گرفتن انگریزان از جای برخاسته باهم در آویختند وزیر مختار با چهار نفر سرباز سر باختند
سواران به پناه سنگر تاختند آن سه نفر دیگر را ماسور ساختند از افاغنه دو نفر پیاده
بگلوله سواران انگریز مقتول و محمد اکبر خان جزوی جراحتی یافته مراجعت بشهر نمودند
اجساد مقتولین را در بازار بردار زدند لشکر انگریز میجر پاتنجر نام را بجای وزیر مختار رجوع
مختار و اظهار مصالحه و عهد مجدد نمودند افاغنه بر شروط سابقه افزودند نخستین
تسلیم تمام توپخانه بجز شش عراده که بجهت حفظ خود نگاه دارند دوم تسلیم اموال
نقدینه و اثقال سوم دادن چهار نفر از سرداران بگروکان وجه تعلقی پاتنجر چون لاعلاج
و مضطر بود قبول نمود پنجاه عراده توپخانه و چهار نفر از سرکردگان یگانه و امضای
مصالحه نامه سپرده بعزم رجعت از آن محوطه پر آفت و محنت حرکت نمودند افاغنه

ازاطراف

از اطراف بنای اضرار و اتلاف ایشان گذارده لازمه بی اعتدالی بظهور رسانیدند
جماعت انگریز لاعلاج بجنگ گریز بدافعه و ستیز در آمده تا شب بر سر دست آمد
جمعی کثیر از ایشان مقتول گردید روز دیگر بهمین منوال جمعی مقتول و برخی ماسور
گردیدند روز سیم پاتنجر وزیر مختار جدید با دو سه کرده دیگر گروکان بر حضی امیر دوست
محمد خان از هندوستان دادند و روی براه نهادند قریب به بیست هزار افاغنه
مجدد از اطراف و دنبال آن بیچاره کار اگرفته افاغنه دست اندازی انگلیسان
بسر بازی روزی بشب رسانیدند ولی چند نفر از نسوان و اطفال و چهار عراده
توپ افاغنه را نصیب آمد روز چهارم محمد اکبر خان پیغام نمود که عیال و اطفال
خورد سال خود را چنانچه خواهید محفوظ دارید ما سپارید و خود فارغ از خیال
ره سپار گردید تمکین کرده تسلیم نمودند منزل دیگر بیست و پنج هزار تومان مال المصالحه
خواسته شد سه نفر از بقیه سرکردگان گروکان آمدند که ورود جلال آباد مهمانی
دارند الحاصل تا منزل گندمک بهمین منوال انهارا دنبال نموده مقتول ماسور می ساختند
از آن منزل چهل نفر از صاحب منصبان پیادگان خود را گذارده بسمت جلال آباد فرار
نمودند از جماعت پیاده آنچه باقی بود در این منزل مقتول و گرفتار شدند مگر یکنفر حکیم
بریدون نام با دو زخم مهلکت زنده بجلال آباد رسید از یکصد و چهارده تن صاحبان

ناصب و چهل هزار لشکر و خدمه و تبعه آن عسکر سوای حکیم مذبور احدی بهندوستان
نرسید بفضل الله ما یشآء و بحکم ما یرید دولت انگریز بعد از این سانحه امیر دوست محمدخان
و مستقلاً زمام حکومت افغانستان و اسراء گروگان خود را استرداد نمود مذهب اهالی مملکت
افغانستان اکثر و اغلب حنفی مذهب و قلیلی شیعه از مذاهب مختلفه هنود و غیره نیز
در آنمملکت موجود پادشاه حالیه افغانستان امیر شیر علی خان ولد دوست محمد خان است

دیگر از ممالک آسیا مملکت بلوچستان است

که جزو ممالک قدیمه ایرانست طول سواحل دریائی این ملک تقریباً دویست و شصت
فرسخ است و جمعیت اینمملکت تخمیناً سه کرور است در این ملک و این طوایف چشماً
هر طایفه بزرگی از خود اختیار کرده‌اند مشتمل بر چند محالست که آنها را کوهستان و مکران
و سروان و جلوان و غند و خوانند قصبه معروف و مشهورش کلاتست که در حقیقت
پایتخت آنجاست جمعیتش تخمیناً بیست هزار است و قصبات دیگرش کچ و برمان
و بمپور و جالق و سروان و قزدار و پنجگور است و همه این ولایات کوهسار و کویرات است
هوایش بد و ناسازگار نخلستانش بسیار است اینطایفه بلوچ بشرارت و دزدی در غایت
اشتهار اند مذهب اینها قلیلی هنود و اکثر سنی حنفی معدودی شیعه اثناعشری میباشند
حدود این ملک جنوبی بحر هندوستان مغربی محالات کرمان مشرقی سند شمالی سیستان و افغانستانست

دیگر از ممالک آسیا هندوستان و سند است

تمام این مملکت الا قلیلی در تصرف انگریز است از قلیل غیر متصرفی با مال المصالحه
میگیرند یا وجه المصالحه می خواهند هنگام فرصت و قدرت متصرف خواهند
شد نفوس این مملکت از متصرفی و معاهدین دویست و چهل و چهار کرور است و متصرفی
اهالی هندوستان از غیر معاهدین دولت انگریز تقریباً بیست و دو کرور است
تخمیناً بیست کرور مذهب اسلام و مابقی هنود و گبر و سایر مذاهب مختلفه میباشند
جبال معروف این مملکت جمالیه و فاتر است و جبال جمالیه بلندترین کوههای
عالم است و جبال فاتر کوهستان پست غیر مرتفعست و رودخانهای معروفش
گنگاست که پانصد و پنجاه فرسخ از منبع تا دریا طول اوست و از پنج ذرع الی هشت
ذرع عمق دارد و بزرگترین رودخانه هندوستان است و منبع این رودخانه از
کوهستان مملکت تبت است و طایفه هنود کمال اعتقاد باین آب دارند و از
آبهای بهشتش میشمارند دیگر رودخانه جمنا است که پس از جریان دویست و شصت
فرسخ برودخانه گنگا متصل میشود دیگر رودخانه پورمپوتر که این هم از جبال تبت منحدر
طولش تخمیناً ششصد و پنجاه فرسخست و در مملکت بنگاله داخل گنگا میشود دیگر رود
خانه سند است که پنج رودخانه عظیم مشهور به پنجاب داخل آن میشوند و در ملک سند

بدریا اتصال میابد و شهرهای مشهور این مملکت کلکته است که پایتخت فرمانروای
دولت انگریز است زیاده از هشتصد هزار نفوس در آن ساکن است اطول لیالی
و ایامش سیزده ساعت و نیمست دیگر سرنگاتم شاه جهان آباد بنارس مدرس
حیدرآباد کالیکوت هوگلی مبئی پتنه پونه نکپور اکره لاهور پیشاور کشمیر الهٰ آباد
اجمیر لکنو ملتان اسلام آباد اوجین اندور احمدآباد حیدرآباد سند
تته شکارپور خیرپور برهان پور عظیم آباد اورنگ آباد کلبرگه بیدر بیجاپور
ترچی مدرم ارکات منگلور تنجور مدیوراه طریچی ناولی جزایر صغار و کبار
تابع این مملکت بیشمار است معروف و مشهور آنها سیلان است در اتمام لازم
دانست که مجملی از حالات سلاطین ماضیه هندوستان تا زمان تسلط طایفه انگریز
بر آن ممالک برشته تحریر کشیده که حالات سلاطین هنود هندوستان غرایب
اعتقادات و عجایب حکایات و وقایع ایام سلطنت انها فایده در ضمن این ترتیب
نیست بعد از خلافت خلفای اربعه و زمان تسلط و اقتدار سلاطین بنی امیه
و بنی عباس عمال و گماشتگان ایشان بعضی از ممالک هندوستان که اتصالی
بخاک ایران دارد از قبیل کابل و سند و تهته گاهی بتصرف و تسخیر بعضی از آن ممالک
در زمانی باخذ پیشکش و جزیه مشغولی داشته اند تا سال سیصد و شصت و هفت هجری

ایران

که سلطان ناصرالدین غزنوی پدر سلطان محمود بسلطنت رسید از سال سیصد و هفتاد دو یک
مکرراً از غزنین بجانب هندوستان لشکر کشیده بعضی از آن مملکت را بحیطه تسخیر
خود درآورد و در بلاد متصرفی بتخانه ها را ویران و مساجد آبادان نمود و اعلام مذهب
اسلام در آنجا مرتفع گردانید پس از او سلطان محمود از سال سیصد و نود بر ولایات
مسخره والد خود ناصرالدین افزود و مذهب اسلام را ترویج داد و دوازده مرتبه
بطرف هندوستان لشکر کشید دفعه آخر در سال چهارصد و هفده از هجرت بود
از غرایب غنایم آنجا که نوشته اند یک دانه یاقوت بوزن چهارصد و پنجاه مثقال بدست
الله اعلم بحقیقة الاقوال اولاد و احفادش که سلاطین غزنوی گویند پاره از محالات
هندوستان بتصرف گماشتگان ایشان بود ولی اقتداری نداشته اند در سال
پانصد و شصت و نه هجری سلطان شهاب الدین غوری از جانب برادر بزرگ خود
سلطان غیاث الدین غوری بتسخیر غزنین مأمور گردیده بحیطه تسخیر کشید پس از آن
شهر ملتان را ضبط نمود سال پانصد و هشتاد و پنج لاهور و پنجاب را متصرف شد
در پانصد و هشتاد و هفت محالات سهرند و هانسی و اجمیر را مفتوح ساخت ملک
قطب الدین ایبک غلام خود را در ممالک مسخره بنیابت داده مراجعت نمود باز
در غیبت منسوب قلعه دهلی و میرته و کوالیار و بداون بتصرف درآورد از آن تاریخ

دهلی که حال بشاه جهان آباد معروف است دار السلطنه سلاطین اسلام شد سال
پانصد و نود و پنج شهاب الدین مجدد بهندوستان آمد مملکت قنوج را مسخر کرده
بغزنین مراجعت نمود سال دیگر مجدد بهندوستان رفت هنگام مراجعت در حوالی
غزنین از دست فدائیان هندی کشته شد از جمله نفایس خزانه او پانصد من الماس
نوشته اند سی و دو سال سلطنت کرد پانزده سالش حکمرانی هندوستان بود و پس
از او قطب الدین ایبک غلام و نایب سلطان شهاب الدین سال ششصد و سه
سکه و خطبه ممالک متصرفی هندوستان را بنام خود نمود چهار سال سلطنت کرد
در میدان چوگان بازی از اسب افتاده گوی زندگانی بچوگان آخرت رسانید
چون اولادی نداشت ارکان دولتش آرام بخش نامی پسر خوانده سلطان را آرام
شاه نام نهاده یکسال سلطنت نمود پس از وی التمش نام که آنهم زر خرید و غلام قطب
الدین ایبک بود و نسبت مصاهرت هم داشت و در قلعه گوالیار حکومت مینمود سلطان
شمس الدین التمش مخاطب گشته بتخت سلطنت جلوس نمود اکثری از صوبه جات
هندوستان که بتصرف راجه و حکام آن مملکت بود متصرف گشت بیست و هشت
سال با الاستقلال پادشاه بود باجل طبیعی درگذشت پسرش سلطان رکن الدین
فیروز نام در سال ششصد و سی شش جالس سریر سلطنت گردید چون از عقل بهره نداشت

بافراط شرب خمر و الذات نفسانی همت میگماشت ارکان دولت بی بی رضیه نام خواهرا سلطنت
برداشته او را محبوس نمودند در محبس وفات یافت یکسال و شش ماه و هشت روز
باسم سلطنت کرد سال ششصد و سی و هفت بی بی رضیه چون بسلطنت رسید
لباس مردانه میپوشید و بر تخت سلطنت می نشست بار عام داده بامور مملکت
و سپاه و رعیت رسیدگی مینمود در این ایام ملک اعز الدین ایاز نام حاکم ملتان
لاهور را تسخیر کرده عازم دهلی شد بی بی رضیه بعزم مقاتله و مجادله از دهلی برآمد در منزل
سهرند رجال دولت بیوفائی کرده بی بی رضیه را محبوس بل از زندگانی مایوس نمودند
برادرش معز الدین بهرام نام را از محبس برآورده پادشاه کردند سه سال و شش ماه و شش روز
ایام سلطنت بی بی رضیه بود سال ششصد و چهل و یک معز الدین بهرام شاه بر تخت
پادشاهی جالس و مباهی گردید دو سال و یکماه سلطنت نمود نظام الملک وزیرش
مخالفت نموده غالب شد او را مقتول ساخت علاء الدین مسعود برادرزاده بهرام شاه
را سلطان نمودند در ایام سلطنت خود که چهار سال و یکماه و یک روز بود نظام الملک
وزیر را بقتل رسانید از طریقه عدل و انصاف منحرف شده طریقه اخذ و قتل پیش گرفت
لهذا امرا و ارکان او را بقتل رسانیده سلطان ناصر الدین برادر بهرام شاه را در ششصد
چهل و هفت هجری پادشاه نمودند ملک غیاث الدین بلبن را که بنده و داماد پدرش بود

بمنصب وزارت رسید سلطانی رعیت پرور و عدالت گستر بود در سال دو کلام الله بخط
خود مینوشت و از وجه هدیه آنها غذای شبانه روزی خود مرتب میساخت نوزده سال و سه
ماه و هفت روز باین قسم سلطنت کرد بعد باجل طبیعی رحلت نمود اللهم ارحمه پس
از وفات سلطان ناصر الدین سال ششصد و شصت و شش ملک غیاث الدین بلبن
وزیر و بمرتبه سلطنت فائز گردید بیست سال و نه ماه سلطنت باستقلال و هشتاد
سال متجاوز عمر کرد چون آثار ارتحال در خود مشاهده نمود بغراخان نام پسر خود را که حاکم لکهنوتی
بود طلب داشت زمام امور سلطنت را بکف کفایت او گذاشت بغراخان از سفاهت
و جهالت باین امور نپرداخته بدون اجازه پدر بسمت دار الحکومه خود ره سپر گردید چون سلطان غیاث الدین
بعالم آخرت شتافت معز الدین کیقباد ولد بغراخان که جوانی هجده ساله و در خدمت
جد خود بود سال ششصد و هشتاد و شش بر سریر پادشاهی برآمد امیر الامراء فخر الدین را
وزیر و مختار الدوله نمود خود بعیش و عشرت مشغول گردید اکثر اوقات مست لا یعقل بود
بغراخان پدرش که بحکومت لکهنوتی مشغولی داشت چون حالات پسر را شنید با وجود
سفاهت و عدم قابلیت خود عازم ملاقات و هدایت پسر گردید پدر و پسر هر یک
با استعداد لشکر بعزم ملاقات یکدیگر حرکت نمودند طرفین برودخانه معروف بسرجو رسیده
سه روز اقامت نمودند روز انه چهارم پدر بملاحظه سلطنت پسر عازم حضورش گردید در

سراپرده از اسب پیاده گردیده داخل سراپرده شد چون پسر بر تخت نشسته بود پدر
شرایط تعظیم و احترام سلطنتی معمول داشت معز الدین کیقباد پادشاه چون بغراخان
پدر خود را باین نوع و حالت دید بی اختیار از تخت بزیر آمده در پای پدر افتاد و
بغراخان سر او را برداشته در آغوش کشید طرفین بگریه و زاری مشغول شدند پدر
پسر را بر تخت نشانید خود ایستاد پادشاه بمقتضای ادب راضی نگشته هر دو بر یک
مسند نشستند چند روز باهم بسر برده نصایح مشفقانه پدرانه بعمل آمده مراجعت بمحل حکومت
خود نمود امیر خسرو دهلوی کتاب قران السعدین را در این مقدمه نوشته است چون امیر الامرا
فخر الدین از سلطان حسابی نمی گرفت او را مسموم نمود ملک جلال الدین فیروز
را که عارض ممالک بود وزیر ساخت چون سلطان بواسطه شرب مدام لقوه
و فالج بهم رسانید ارکان دولت او را بهلاکت رسانیده مدت سلطنتش سه سال و
سه ماه بود سال ششصد و نود ملک جلال الدین فیروز خلجی عارض الممالک وزیر
سلطان بر تخت سلطنت جلوس نمود سلطانی شجاع ملک دار رئوف و مهربان بود
هر روزه یکهزار من نان سیصد من شکر دویست من روغن و سایر ضروریات علی
هده القیاس دو نوبت اطعام مینمود خود نان خشک تناول میکرد و ملک علاء الدین برادرزاده
او که حکومت صوبه کره داشت سر بطغیان برآورد و سلطان جلال الدین فیروز

بعزم و بجوئی و مهربانی بانجا رفت حین ورود علاء الدین او را مقتول ساخت خود
بلوازم امور سلطنتی پرداخت ایام سلطنت سلطان جلال الدین خلجی هفت سال
و یکماه و بیست روز بود سلطان علاء الدین پس از آنکه عم و پدر زن خود را کشت با شصت
هزار سوار بدهلی آمد در سال ششصد و نود و هفت هجری سریر سلطنت را بجلوس
خود آراست دست بذل و بخشایش کشود مردم را از خود راضی و خوشنود نمود
اکثر ممالک هندوستان را بحیطهٔ تسخیر کشید بیست و سه سال و سه ماه بسلطنت
در کمال اقتدار گذرانید امیر خسرو دهلوی که ملک الشعراء بود کتاب خمسهٔ خود را بنام
او منظوم نمود پس از وفات علاء الدین ملک نایب که وزیر او و مدار المهام بود
پسر کوچک او را که موسوم بسلطان شهاب الدین بود در سال هفتصد و بیست بر تخت
سلطنت نشانید خود بلوازم عیش و عشرت و اخذ مال رعیت اقدام نمود بعد
از انقضاء سه ماه و چند روز اعیان و اعاظم اتفاق نموده ملک نایب وزیر را
مقتول و آن طفل را در قلعه گوالیار محبوس نمودند سلطان قطب الدین مبارکشاه
پسر دیگر سلطان علاء الدین را در سال هفتصد و هشت بسلطنت برداشتند
چون دیدهٔ حقیقت بینش بی نور بود برادران خود را بعضی مقتول و بعضی را کور نمود
بمقتضای هوا پرستی غلام بچه حسن نام را که صاحب حسن و جمال بود شیفتهٔ او گردیده

او را خرد خان

او را خرد خان نامید بمناصب رفیعهٔ جلیله رسانید بالاخره مختار دولت و مملکت
خود گردانید او را بحکومت گجرات که وطن اصلی او بود منصوب ساخت مشار الیه
اقارب و منسوبان خود را بدرجهٔ علیا رسانیده صاحب لشکر و حشم شدند
بمقتضای سفلگی طبیعت بخیال دفع و رفع آقای مهربان تر از پدر افتاد از شغل
مابونی و قلتبانی باراده سلطنت و جهانبانی حرکت نمود تا آنکه شبی را که بجمع
یاران خود معین کرده بود خدمت مبارکشاه آمده مشغول تجرع شدند چون
سلطان اراده بزیر کشیدنش نمود او سلطان را بزیر کشیده موهای سر او را مستحکم گرفت
برادران و منسوبانش بضرب خنجر سر شاه را جدا کردند چند نفر از امرا را که مانع مقصود خود
میدانست مقتول و برخی را محبوس نمود مدت سلطنت سلطان مبارکشاه چهار
سال و چهار ماه بود خلاصه آن حرامزاده علی الصباح بر تخت سلطنت بر آمده
خود را سلطان ناصر الدین نامید سکه و خطبه بنام خود خواند حرمهای ولی النعمت را
برادران خود بخشید یکی را هم خود متصرف گردید چون چهار ماه و چند روز گذشت
غازی ملک نام حاکم دیپالپور و ملک بهرام حاکم ملتان با لشکری شایان بدهلی
آمدند بعد از محاربه و مجادله او را با برادران و اقربایش بقتل رسانیدند پس از آن
غازی ملک سلطان غیاث الدین که آنهم از غلامان سلطان غیاث الدین بود

در سال هفتصد و بیست و پنج باجتماع امرا و اتفاق اهوا سلطنت برقرار شد چهار سال
و دو ماه سلطنت نمود سال آخر بر ملک سنارگام لشکر کشید حاکم انجا را مطیع
و منقاد خود ساخت هنگام مراجعت در عمارتیکه شاهزاده الغ خان پسرش در نزدیکی
قصبه تغلق آباد ساخته بود بجهة صرف نهار فرود آمده بعد از فراغت از صرف طعام
سقف عمارت فرود آمده سلطان با پنج نفر دیگر ازین عمارت سرای دهر در گذشتند
پسرش سلطان محمد شاه الغ خان در سال هفتصد و بیست و نه بر سریر فرمان روائی
متمکن شد بعضی از ممالک هندوستان که بحیطه تسخیر سلاطین سابق بیرون مانده
بود مسخر ساخت در علوم تاریخ و معقولات و نظم و انشاء و غیره مهارت تمام داشت
در جود و سخا عالی همت بود و بسا بود که در یکروز نکصد فیل و هزار راس اسب
و یک کرور تنکه طلا می بخشید حسام شاعر قصیده در مدح او گفت چون مطلع را
خواند چندین هزار صره باو انعام داد فرمود باقی را نخواند که من از عهده صله او نمیتوانم
بر آیم ولی بسیار سفاک و خون ریز بود بیست و شش سال سلطنت کرد باجل
طبیعی در گذشت بعد از وی چون اولادی نداشت پسر عمش فیروز شاه در عمر پنجاه
سالگی سال هفتصد و پنجاه و پنج هجری بسلطنت رسید بمعدلت و رعیت پروری
گرائید مساجد و مدارس و مهمانسرا و حمام و باغات و عمارات بدست همت

آن پادشاه احداث یافت چون ضعف حواس و قوای جسمانی در خود مشاهده نمود محمد خان
ولد خود را سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب داده وکیل السلطنه نمود مدتی خطبه باسم
هر دو جاری بود چون در یکی از معارک محمد شاه منهزم شد پدر از وی رنجیده
او را معزول نمود شاهزاده تغلق نواده خود را سلطان غیاث الدین تغلق شاه
لقب داده ولیعهد ساخت بعد از سی و هشت سال سلطنت ازین جهان رحلت
نمود تغلق شاه سال هفتصد و نود و سه هجری پادشاه شد برادر خود شاهزاده ابوبکر را
محبوس نمود خود بعیش و عشرت مشغول رجال دولت ابوبکر را از محبس بر آورده
تغلق شاه را گرفته بقتل رسانیده پنجاه و سه روز سلطنت کرد در بقیه همین سال ابوبکر شاه شد
پس از یکسال و نیم شاهزاده سلطان محمد عم او خروج نمود صاحب تاج و تخت
و باج و خراج شد شش سال و هفت ماه سلطنت کرد باجل موعود در گذشت بعد از وی
پسرش سلطان علاء الدین سکندر شاه یکماه و شانزده روز بجای پدر نشست
بتعاقب پدر شتافت سال هشتصد و یک هجری برادر کوچک سکندر شاه
سلطان ناصر الدین محمود شاه سکه و خطبه بنام او شد در این سلطنت اختلال
کلی در این مملکت حاصل شد هر یک از امرا و حکام سر بطغیان و عصیان بر آوردند
امیر تیمور گورکان بهندوستان آمد دهلی را بتصرف در آورد قتل و غارت بی نهایت نمود

بیست سال و دو ماه بنام سلطنت نموده در مملکت ملوک طوایف بود سال هشتصد
و بیست و یک مهمات جهانبانی بعهده خضر خان نام که از امراء عالیمقدار بود برقرار
شد سلطنت بالاستقلال نمود مدعی نسب سیادت بود شجاع ستوده اطوار و پاکیزه کردار بود
هفت سال و سه ماه سلطنت کرد باجل طبیعی ازین عالم رفت مبارک شاه پسرش
بعد از رحلت پدر سال هشتصد و بیست و هشت بر تخت سلطنت جلوس نمود
ملک سرور وزیر شد درین ایام نزاع با جماعت مغولیه لشکر شاهرخ شاه بن
امیر تیمور در میان داشت چون امر وزارت از ملک سرور کما ینبغی بعمل نیامد ملک
کمال الدین را شریک الوزاره نمود باعث رنجش ملک سرور شد در وقتیکه سلطان
بمسجد جامع مبارک آباد بجهت نماز رفت ملک سرور فرصت یافته او را بقتل رسانید
سیزده سال و شانزده روز ایام سلطنتش بود سلطان محمد برادر زاده اش در سال
هشتصد و چهل و یک بسلطنت برقرار شد ملک سرور را اقتصاص نمود در ایام سلطنت
این سلطان ملک بهلول افغان ترقی کلی نمود خان خانان لقب یافت حکومت
لاهور و دیپالپور را متعرض شد پس از انقضاء مدت یازده سال و یکماه و چند روز
سلطنت ازینعالم درگذشت سال هشتصد و پنجاه و دو سلطان علاء الدین بن
محمد پادشاه شد امرا و اعیان اطاعت گونه بظهور رسانیده ولی در تمامی ممالک

هندوستان ملوک طوایف بود سلطان در ملک بداون بحیات چند روزه
قناعت نمود بعد از هشت سال و سه ماه از داشتن اسم سلطنت ازینعالم
رحلت کرد سال هشتصد و شصت سلطان بهلول لودهی افغان بسلطنت
دهلی و توابع فایض گردید محاربات بلانهایات با ملوک طوایف نمود بسیاری
را بکمند اطاعت درآورد پس از سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هفت
روز وفات یافت نظام خان پسرش بسلطان سکندر مخاطب گشته بر مسند
سروری متمکن گردید اکثر بلاد ملوک طوایف را مسخر نمود ولایات متعلقه سلاطین
شرقی را بضرب شمشیر بحیطه تصرف درآورده تعصب مذهب و ملت اهل سنت
و جماعت بلانهایت داشت پس از سلطنت بیست و شش سال و پنجاه
بمرض خناق ازین عالم درگذشت در ایام سلطنت این سلطان جماعت
پورتگال مطابق سال نهصد و چهار در چهار جهاز بسرداری وسکودی گاما بعزم تجارت
بهندوستان آمدند این اول مرحله ایست که جماعت اروپائی از جانب بحر محیط
بهندوستان آمده اند سال بعد شش جهاز بسرکردگی البوکورک آمد در بندر کوچی
و بندر کوتور از مملکت ملیبار کوتی ساخته در سال نهصد و پانزده در بندر کولم و بندر
گوه و کالیکوت کوتی ساخته متدرجاً مالک آن نواحی شدند پس از او پسرش سلطان ابراهیم

در سال نهصد و بیست و پنج بر تخت سلطنت برآمد سکه و خطبه باسم خود کرد با برادر کوچک
خود شاهزاده جلال الدین محاربات نمود جلال الدین در یکی از معارک هنگام فرار مقتول
شد یکی از سرداران افغان بواهمه فرار کرده به کابل رفت ظهیر الدین محمد بابر شاه را
به تسخیر هندوستان تحریض نمود بقیه حالاتش باختصار در ضمن وقایع بابریه مرقوم
خواهد شد ایام سلطنتش هفت سال بود ظهیر الدین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ بن سلطان
ابوسعید بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان مشار الیه در دوازده سالگی در سال
هشتصد و نود و نه هجری در اندجان ماوراء النهر بر مسند حکومت نشست یازده سال
با بنی اعمام و سلاطین جغتا و اوزبک محاربات نمود آخر الامر بعلت اقتدار محمد خان اوزبک
معروف بشیبک خان در ماوراء النهر قوه تمکن نیافت به بدخشان آمد با خسرو شاه نام
حاکم بدخشان محاربه نمود ظفر یافت از آنجا به کابل آمد از تصرف محمد مقیم ولد ذوالنون
ارغون انتزاع نموده متصرف شد در کابل بود که شاه اسمعیل صفوی شیبک خان
پادشاه ماوراء النهر را بقتل رسانید مرو و هرات و بلخ را متصرف شد ظهیر الدین
محمد بابر میرزا باذیال دولت شاه اسمعیل متوسل گردید پس از امیدواری و ناامیدی
بخیال توسعه مملکت چار پنج مرتبه بسمت هندوستان جنبش نمود در هر مرتبه برخی
از آن مملکت را بحیطه تصرف در آورد دفعه چهارم لاهور و دیالپور را مسخر ساخت در سال

نهصد و سی

نهصد و سی و سه بترغیب و تحریض امرای افاغنه که از ابراهیم شاه افغان لودهی که افاغ
مرقوم داشتیم متنفر داشتند از لاهور عازم دهلی گردید من حیث المجموع ده هزار نفر از جلو
و راکب همراه داشت در منزل سیالکوت بعضی از امرای افاغنه که از ابراهیم شکست
یافته بودند ملحق باردوی بابری شدند در منزل پانی پت با ابراهیم شاه که با صد هزار
سوار و پیاده و هزار زنجیر فیل و توپخانه زیاده تلاقی روی داد چند روز محاربات
سخت در میان آمد بحسب مشیت قادر مختار ابراهیم شاه در میدان قتال بقتل
رسید لشکرش منهزم و پریشان شدند لشکر بابری وارد دار السلطنه دهلی گردید
خزائن و دفائن سلاطین هندوستان بتصرف در آمد سکه و خطبه بنام ظهیر الدین
محمد بابر شاه رواج یافت در دهلی و اگره رحل اقامت افکند متدرجاً محالات
اطراف را بحیطه تسخیر در آورد مادر ابراهیم شاه را که باسر در آمده بود رعایتها کرد
انهم یک قطعه الماس که بوزن هشت مثقال بود پیشکش گذرانید حکومت ملتان را
به کامران میرزا برادر خود عنایت فرمود چون بامراض متضاده مبتلا گردید
شاهزاده همایون میرزا که مامور بتسخیر ممالک بود احضار نمود در سن چهل و نه سالگی
عالم فانی را بدرود نمود زمان سلطنتش در هندوستان پنج سال و پنج روز بود در سال
نهصد و سی و هفت همایون در سن بیست و چهار سالگی بجای پدر صاحب تخت

وافسر کردید برادران واعیان را حکومت بلاد وسرپیچی عباد فرستاد با سلطان
بهادر پادشاه گجرات مجادله نمود مظفر گردید مملکت گجرات را ضمیمه ممالک خود نمود
به عسکری میرزا برادر خود عنایت کرد در ایام سلطنت این پادشاه مطابق سال
نهصد و چهل و یک جماعت پورتگال دولندیز بندر دیو و بندر دمن از مملکت
گجرات بتصرف خود درآوردند دو سال بعد بندر دنو و بندر کنگلور و از مملکت
دکن بندر رکیدنده و بندر چیول متصرف شدند چون شیرخان نام که از امرا
و سرداران افاغنه بود ممالک جونپور و بهار و رهتاس بدست آورده ملک بنگاله
را نیز متصرف شد همایون شاه اطفاء نایره فتنه و فساد او لازم دانست از دهلی
بآن ساحات رفت اولا بر شیرخان غالب شده در بنگاله بعیش و عشرت راغب
گردید شیرخان مجدد با لشکری گران عازم محاربه شد پادشاه از بنگاله برآمده
در کنار رودخانه گنگا مقابله و مجادله روی داد همایون شاه شکست فاحش یافته
هنگام عبور از رودخانه قریب بغرق و هلاکت رسید سقائی او را نجات داد اهالی
حرم پادشاه بدست شیرخان افتاد در نهایت عزت و احترام پس از مدتی
مدیده بکابل فرستاد ظهور اینمقدمه در نهصد و چهل و شش روی داد پادشاه بعد از
رسیدن بدهلی و اکره و اجتماع عساکر و لشکر منهزمه پراکنده سال بعد بعزم تلافی و تدارک

حرکت نمود در مملکت قنوج تلاقی شد بر حسب مشیت خداوند لم یزل همایون شاه
چون مرتبه اول شکست یافت خود را بدهلی رسانیده از انجا بلاهور رفت
عسکری میرزا و هندال میرزا برادران منافق ترک یاری نمودند لهذا بملتان رفت
چون خواص خان نام غلام و سردار شیرخان با لشکر تعاقب مینمود از ملتان به بهکر
آمد بهزاران زحمت و مشقت بحصار امرکوت خود را رسانید در انجا سال
نهصد و چهل و هفت شاهزاده جلال الدین اکبر بعرصه وجود آمد عازم قندهار شد
چون بآن حوالی رسید عسکری میرزا بخیال گرفتن پادشاه از قندهار برآمد چون
همایون شاه بدر رفته بود شاهزاده اکبر را با احمال و اثقال بدست آورده مراجعت
نمود همایون شاه از سمت سیستان بهرات رسید چون حسب الاخبار امرا
خراسان شاه طهماسب صفوی اطلاع بهمرسانید بآئین شایسته و اسباب
سلطنت او را بقزوین رسانیدند مراسم استقبال و تواضعات بعمل آمد همایون
شاه نیز دویست و پنجاه دانه لعل بصیغه ارمغان گذرانید پس از چند ماه دوازده
هزار نفر از سپاه و سلطانمراد میرزا نام ولد کوچک خود را باتابیکی بوداق
خان نام همراهی نمود همایون شاه اولا قندهار را متصرف از انجا عازم کابل شد
برادران منافق ظفر یافت و کابل را مسخر ساخت و بدیدن فرزند خود محمد اکبر

که در آنجا بود شادان گردید زمانی ممتد به نفاق برادران بی ایمان گرفتار بود در آن مدت
شیرخان افغان به پادشاهی هندوستان سرافراز و مباهی بود در سال نهصد و
پنجاه و دو قلعه کالنجر را محاصره داشت در حالت نزاع و جدال قورخانه آتش گرفت
شیرشاه با آتش قورخانه سوخت پنج سال زمان سلطنتش بود پس از آن شاهزاده
جلال معروف باسلام شاه بجای پدر نشست مدتی با عادل خان نام برادر خود
در نزاع بود پس از فراغت در مقام انتظام مملکت و سرپرستی رعیت اقدام
ورزید تا آنکه قرحه در اسافل اعضای او بهم رسید بعد از سه روز متوجه عالم آخرت
گردید هشت سال و نه ماه هشت روز سلطنت کرد پسرش فیروز شاه در سن ده
سالگی جانشین پدر شد بعد از سه روز مبارز خان نام خالوی آن او را کشته خود
مالک تخت و تاج گردید او را سلطان محمد عادلشاه نامیدند این هنگامه در نهصد
و شصت روی نمود خواص خان غلام شیرشاه بمرتبه وزارت رسید هیمون
نام هندوی بقالی که مدتی وکیل خرج بود معتمد پادشاه شد مهمات ملکی و مالی
باو مفوض گردید چون شجاع و باکیاست بود از عهده کارها خوب بر آمد ابراهیم خان
نام سور و احمد خان نام سور که هر دو داماد عادل شاه و هر یک در مملکتی حکومت
داشتند هر دو سر بطغیان بر آورده مدعی سلطنت شدند با یکدیگر مجادله نمودند

ابراهیم خان

ابراهیم خان مضطر و پریشان شد احمد خان مظفر و کامران گردید احمد خان
خود را سلطان اسکندر نامیده دهلی و اگره را متصرف شد هیمون هندو با لشکر
و توپخانه بخیال تصرف مملکت بهار و بنگاله بجهه عادلشاه با بنا جات نهضت
نمود در سال نهصد و شصت و دو که همایون شاه از اختلال مملکت هندوستان
مطلع شد با پسر خود اکبر و سه هزار سوار از کابل به لاهور شتافت بدون منازعه
بتصرف در آورد و در آنجا جمعیتی فراهم آورده بسرداری بیرام خان ملقب
بخان خانان که اصلاً از اتراک همدان و شیعه مذهب بود بجانب دهلی
فرستاد در عرض راه با افاغنه محاربه سخت نموده مظفر و منصور شدند در سر
هند با سلطان اسکندر سابق الذکر با هشتاد هزار سوار و توپخانه و فیلان
بیشمار تلاقی فریقین شد همایون شاه خود نیز بتعاقب آمد جنگی عظیم روی داد
بتائید خداوند یگانه فتح و ظفر نصیب پادشاه زمانه گردید اسکندر فرار
کرد همایون شاه مرتبه ثانی بسلطنت و جهانبانی رسید در مقام انتظام بلاد
و ترفیه عباد بر آمد پس از ده ماه از پله عمارت افتاد روانه عالم آخرت گردید
تاریخ وفاتش همایون پادشاه از بام افتاد یافته آمد ایام سلطنتش مرتبه
اولی ده سال دفعه ثانی ده ماه بود در ایام سلطنت این پادشاه مطابق نهصد

وشصت وسه جماعت پورتگال وولندیز در بنادر هرموز ومسقط وسقوطره
وجزیره خارک وسیلاپور وسیلان منگلور وناگ پتن وبنگاله کوتی تجارت
ساخته به تعدیات پرداختند هنگامیکه همایون شاه برحمت ایزدی پیوست
اکبر شاه ولدش باخان خانان باستیصال سلطان اسکندر که در قلعه مانکوت
بود مشغولی داشتند در سوم ربیع الثانی نهصد وشصت وسه در سن
شانزده سال ونه ماه براورنگ سلطنت برآمده خان خانان را مدار الممالک ووکیل
السلطنه نمود چون خبر رحلت همایون شاه اشتهار یافت هیمون نام هندوی
بقال سردار عادل شاهی با پنجاه هزار سوار وپنجاه ویک عراده توپ بزرگ
وهزار وپانصد زنجیر فیل به اگره آمد از تصرف گماشتگان همایونی براورده بدهلی
آمده بتصرف گرفت اکبر شاه بقصد استیصال او از محاصره مانکوت دست کشید
عازم دهلی گردید در حوالی پانی پت مقابله ومقاتله درمیان آمد هیمون مجروح وماسور شده
بقتل رسید لشکرش منهزم وپریشان توپخانه واسبابش بتصرف اکبر پادشاه
درآمد درهمین اثنا عادل شاه نیز در محاربه یکی از سرداران افاغنه مقتول شد
دو سال سلطنت کرده بود سلطان اسکندر نیز از قلعه مانکوت بعهد وپیمان
بیرون رفت سال ششم از جلوس مزاج اکبر شاه از خان خانان منحرف گشته

او را اخراج بجانب مکه معظمه نمود در ملک گجرات در شهر پتن بدست یکی از افاغنه
مقتول شد شهید شد محمد بیرام تاریخ شهادت اوست میرزا عبد الرحیم خان
پسر سه ساله او را بحضور اکبر شاه آوردند مورد التفات شده بمدارج عالیه بعدها
ارتقاع یافت بخطاب فرزند برخوردار خان خانان مخاطب گشت مملکت
مالوه را که بتصرف دیگران بود اکبر شاه مسخر نمود وهمچنین محالات گهکران ضمیمه
ممالک شاهی گردید کذالک ولایت گوندوانه را بحیطه تسخیر کشید در نهصد وهفتاد
وسه شهر اکبرآباد را بنا نمود هر روزه بدستیاری چهار هزار نفر استاد وعمله بنا
نموده در مدت هشت سال به اتمام رسانید مملکت گجرات را که بتصرف امرای
سلطان محمود گجراتی بود انتزاع نمود روزی در مجلس صحبت از تهور طایفه راجپوتان
هند درمیان آمد که دو کس سر نیزه را بر سینه یکدیگر گذاشته با شمشیر بجانب یکدیگر
حمله ور میشوند اکبر شاه گفت من هم همین قسم جلادت میکنم نوک شمشیر خود را
بر سینه دو دسته آتش بدیواری مستحکم ساخت بدیوار حمله نمود راجه مان سنگه نام
از طایفه هنود که دولتخواه ومقرب بود بچالاکی دست بشمشیر زده بزمین افکند
دو انگشت پادشاه مجروح شد راجه بیچاره را بر زمین انداخت که بمعرض تلف
درآورد بهزار ماجرا حاضرین حضور او را از دست پادشاه نجات دادند زهی عقل

وکیاست پادشاهی خلاصه قلعهٔ چیتور که بتصرف یکی از اعاظم راجه‌های هنود بود مسخر ساخت
شیخ عبد النبی نام صدر و مخدوم الملک شیخ الاسلام حنفی مذهب که بتعصب بهم
بندگان خدا را اذیت و آزار مینمودند اخراج نموده اموال آنها که مبالغها بود ضبط
نمود اختراعی از خود نموده مذهب الهی نامید ما حصلش آنکه هر کس موافق مذهب
خود عمل نموده احدی متعرض دیگری نشود این مقدمه در سال نهصد و هشتاد و هفت
بود از بزرگان هنود هندوستان دختر گرفت بهمان مذهبی که داشتند همسر خود
نمود اولادها بهم رسانید شاهزاده سلیم معروف بجهانگیر از آنهاست و همچنین بجهت پسر خود
نیز از آن طایفه زن گرفت که سلطان خرم معروف بشاهجهان از ایشان است در سال
نهصد و هشتاد و سه مملکت بنگاله نیز بتصرف اولیای دولت اکبرشاهی در آمد سال
بیست و ششم جلوسش محمد حکیم میرزا که از بنی اعمام بود کابل را بتصرف نمود ملک
پنجاب را خراب کرد اکبرشاه به کابل رفت شر او را دفع نمود ملک کشمیر را مسخر ساخت
حاکمی از ملتزمین رکاب در آنجا منصوب نمود مملکت اودیسه و ولایت قندهار نیز ضمیمه
ممالک پادشاه کامکار شد ولایات تهته و بهکر را مسخر ساخت بعد ها بعزم تسخیر
مملکت دکن دامن همت بر میان زده اکثر آن مملکت بحیطهٔ تصرف خود در آورد
از عجایب اتفاقیه هنگام نهضت بجانب مملکت دکن وقت عبور از رود خانه

معروف به زبدا فیل خاصه پادشاهی که دو زنجیر در پا داشت و از رود خانه عبور مینمود
فیلبانان زنجیر را طلا دیدند بعرض پادشاه رسانیدند رسیدگی شد طلای پخش بود
همان فیل و سایر فیلها را مکرر در رود خانه گردانیدند اثری ظاهر نشد در اواخر ایام
سلطنت شاهزاده سلیم از پدر رنجش حاصل نمود از فیض حضور محروم ماند بعد
بتوسط جده خود و والده اکبرشاه اذن حضور یافت هنگام شرفیابی نهصد و
هشتاد و هفت زنجیر فیل و یکهزار مهر که عبارت از اشرفی طلا باشد پیشکش گذرانید
بمحل مأموریت خود معاودت نموده سال هزار و سیزده که سال پنجاهم سلطنت
بود شاهزاده دانیال نام پسرش از این عالم ارتحال نمود چون یک پسر دیگر سلطان
مراد نام قبل از این نامراد از دنیا رفته بود غم زیاد و اندوه وافر و غصه متکاثر بیماری
عارضش گردید ناخوشیهای متضاده باسهال منجر شد جمادی الثانیه هزار و
چارده بعد از سلطنت پنجاه و دو سال از این دار کثیر الزوال انتقال نمود روز
چهاردهم همین ماه شاهزاده سلیم معروف بجهانگیر شاه در سن سی و هفت
سالگی در قلعه اکبرآباد بر اورنگ سلطنت جلوس نمود امرا و اعیان را باندازه
پایه پایه داد ارباب مناصب معین نمود پسر بزرگش شاهزاده خسرو بخیال سلطنت
بنا رخت پدر برخواست به لاهور رفت شیخ فرید کلوری با جمعیت و استعداد

تمام به تعاقبش مامور شد جهانگیر شاه خود نیز باسمت نهضت نمود شاهزاده
بعزم کابل باتفاق حسن بیگ بدخشی فرار نمود هنگام عبور از رود خانهای پنجاب
گرفتار شد در لاهور بحضور آوردند مقید و محبوس شد حسن بیگ را در پوست
الاغ کشیده تشهیر نمودند بعد از یک روز و یک شب بتوسط وزرا و امرا بخشیده شد
چون پوست او را بیرون کردند کرم در بدنش پیدا بود بهر حال مدتها زنده ماند
شاهزاده خسرو پانزده سال محبوس بود در محبس وفات یافت پادشاه
از لاهور به کابل رفته تماشا نموده مراجعت کرد سال هزار و نوزده طایفه انگلیس
از طریق بحر محیط جهازات بهندوستان بعزم تجارت فرستادند اول ورود
آنها در بندر صورت از مملکت گجرات بود کوتی ساخته مشغول تجارت شدند
متدرجاً در بنگاله و دکن و سایر مملکت هندوستان کوتی ساختند چند سال
قبل از آنها جهازات دولت فرانسه نیز آمده در مملکت دکن و سایر بنادر بهمین
شغل اشتغال ورزیدند چون اهالی هندوستان را زبون و عاجز خود دیدند
متدرجاً اسباب حرب و سرباز آورده هر یک بحوالی محل سکنای خود بال بلند
پروازی گشوده بخیال تصرف و تسخیر آنجا برآمدند از بدایع اتفاقیه آنکه علی قلی نام
استاجلو سفره چی شاه اسماعیل ثانی صفوی بوده پس از فوت او بهندوستان آمده

در سلک نوکرهای اکبرشاهی منسلک گردید پس از انجام خدمتی شیرافکن خان
خطاب یافت در صوبه بنگاله بحکومتی مشخص شد زوجه داشت جهانگیر شاه
به تقریبی او را دیده مایل شد بحاکم مملکت بنگاله سفارش نمود که ضعیفه را
بهر قسم ممکن باشد گرفته بحضور بفرستد مختصر آنکه شیرافکن خان را کشته
زن او را بحضور پادشاه فرستادند پدر این دختر غیاث بیگ نام طهرانی
الاصل است در سال ششم جلوسش این عقد واقع شد اسم نورجهان بیگم
بر او گذاشته زمام سلطنت بکف اقتدارش درآمد پدر خود را اعتماد الدوله
لقب داد کارش بجایی رسید که فرامین مواجب حکام بمهر او که سجعش نورجهان
گشت بحکم اله همدم و همسر از جهانگیر شاه بود ممهور میشد سکه هم باسم او میزدند
باین مضمون بحکم شاه جهانگیر یافت زرزیور بنام نورجهان پادشاه بیگم زر
برادر بزرگش آصف خان لقب یافت سال دهم جلوس خان عالم نام را بسفارت
ایران فرستاد زینل بیگ نام از جانب شاه عباس بسفارت همراه
مشار الیه بهندوستان آمد سال دوازدهم بانتظام مملکت گجرات مسافرت
نمود صبیه آصف خان را ممتاز محل نامیده بحباله پسر خود شاهزاده خرم معروف
بشاهجهان درآورد سه پسر از آن زن بزرگ مسمی بسلطان داراشکوه وسط

سلطان شجاع کوچک محمد اورنگ زیب بعرصه وجود آمد در اوایل دولت این
پادشاه تخم تنباکو از ینگی دنیا فرنگان بهندوستان آورده کشته کشیدنش
ولوع وشیوعی تمام داشت از وقایع عجیبه آنکه حکیم علی نام در خانه حوضی ساخت
یک طرف او طاقی زیر زمین که گنجایش نشستن ده دوازده نفر میبود نیز ساخت
درب او طاق را در حوض قرار داده تدبیری وصنعتی بکار برده بود که آب حوض
به او طاق داخل نمیشد هر کس میل تماشا داشت برهنه شده داخل حوض میرفت
از آنجا به او طاق داخل شده لباس در انجا بود میپوشید جهانگیر پادشاه خود در
وبهمین قسم ملاحظه نمود حکیم علی را بمناصب عالیه رسانیده انعام کلی داد در سال
هزار وسی وسه هجری فیما بین جهانگیر و پسرش شاهجهان رنجش وفساد روی داد
سببش آنکه شاهجهان داماد آصف خان برادر نورجهان بیگم بود خواهر وبرادر هردو
در تقویت شاهجهان مشغول داشتند چون نورجهان بیگم از شیر افگن خان شوهر
اول دختری داشت او را بحباله سلطان شهریار نام برادرزاده جهانگیر شاه در آورده
در تقویت وعزت داماد خود برآمده بنوعیکه فیما بین شاهجهان وسلطان شهریار
بفساد کلی رسید جهانگیر شاه برضاجوئی معشوقه که نسبت باو کمالیت بیشی
الفتال بود پسر را مغضوب واز حکومت ممالکی که بتصرف داشت معزول نمود

بمحاربه ومجادله رسید سه سال این آشوب واختلال درمیان بود سال هزار وسی
وشش پادشاه بکشمیر رفت بمرض ضیق النفس مبتلا گردید هنگام مراجعت
در یکی از منازل در سن شصت ودو سالگی بعالم آخرت شتافت نعش اورا
آوردند لاهور در لب رودخانه معروف به راوی دفن نموده عمارتی عالی بر آن
ساختند جهانگیر از جهان رفت تاریخ وفات اوست بیست ودو سال کسری سلطنت
کرد شاهجهان که از پدر فرار ودر ممالک دکن قرار داشت بعد از رسیدن
اخبار بایلغار آمد هیجدهم جمادی الثانیه سال هزار وسی وهفت در سن
سی وشش سالگی در اکبرآباد جالس سریر سلطنت شد درجهان بادتا جهان
باشد تاریخ جلوس اوست درهمین سال نذر محمد خان برادر امامقلی خان
پادشاه ماوراءالنهر بعزم تسخیر کابل آمد وسه ماه محاصره نمود کاری نساخت
مراجعت کرد شاهجهان صد هزار روپیه بجهت رعایای کابل فرستاد آصف
خان پدر زن را یمین الدوله خان عمو لقب داده نایب ومختار کل نمود امرا
واعیان را هریک بمناصب عالیه مقرر گردانید بجهت میرزا رستم صفوی برادرزاده
شاه طهماسب صفوی که قبل از این بهندوستان پناه آورده ماهی ده
هزار روپیه مقرری معین نمود یک کرور وهشتاد لک روپیه که نه کرور تولا پنج

حال ایران میشود با نعام و تصدق و وظیفه بوضیع و شریف در روز نوروز
همین سال عطا فرمود روز مولودش هم وزن خود طلا و نقره و شش مقابل از
نفایس اقمشه بارباب احتیاج انفاق نمود سال دوم جلوس مقرری زوجه اش
که ممتاز محل خطاب داشت سیصد هزار تومان رایج حال برقرار شد بحری بیک نام
ایلچی شاه عباس که قبل از وفات خود به تهنیت جلوس فرستاده بود پنجهزار
تومان انعام یافت افضل خان شیرازی بوزارت رسید میر برکه نام به تهنیت
شاه عباس و تهنیت جلوس شاه صفی باتفاق بحری بیک روانه ایران
فرمود سه نفر سردار با لشکری بیشمار به تسخیر ممالک دکن فرستاد در سال سیم سلطنت
در ممالک دکن و گجرات بارش نشد قحط و غلا روی داد هشتاد لک روپیه
که از سه کرور و دویست و پنجاه هزار تومان حال میشود برعایای ان ممالک عطا
فرمود محمد علی بیک نام از جانب شاه صفی پادشاه ایران بسفارت و تهنیت
جلوس آمد معادل هشتاد هزار تومان اشیاء مختلفه ارمغان آورده معادل
دوازده هزار و پانصد تومان از خود متاع ایران پیشکش گذرانید از روز
ورود تا هنگام مرخصی مبلغ هشتاد هزار تومان نقد و بیست و پنجهزار
تومان متاع هندوستان باو عنایت شد بسیاری از ممالک دکن

امرا

سرداران پادشاه بحیطه تصرف در آوردند سال هزار و چهل و یک چون
تعدی و زیاده روی طایفه پورتگال در بندر هوگلی بنگاله بعرض رسید
لشکری شایسته بتادیب و تنبیه آنها مامور نمود پس از مقابله و مقاتله
شکست بر طایفه پورتگال واقع شد جز از مقتولین رزمگاه چهار هزار و
چهار صد نفر ذکور و اناث بقید اسر قاسم خان حاکم بنگاله در آمد بعد ها جماعت
مزبور در هندوستان اقتداری نیافت سال چهل و دو هجری حیدر خان
نام با معادل صد هزار تومان با تنسوقات هندوستان بسفارت ایران
فرستاد تخت مرصعی در طول سه زرع و چارک دو زرع و نیم عرض و ارتفاع
پنج زرع در مدت هفت سال بقیمه پنج کرور صورت اتمام یافت تکیه گاهی که دویست و
پنجاه هزار تومان قیمت داشت و یکدانه لعل که بیست و پنجهزار تومان قیمه او بود
شاه عباس پس بجهه جهانگیر شاه فرستاده بود در وسط تکیه گاه نشانیده
بود بانجام رسید محل جلوس پادشاه شد سال هزار و چهل و پنج اکثر قلاع
و مملکت راجه های سرکش هنود را خراب و مسخر ساخت سال هزار و چهل
و شش مسجدی که پنجاه هزار تومان خرج آن شده بود باتمام رسید سال هزار
و چهل و هفت بواسطه توهمی که علیمرادخان ولد گنجعلی خان زیک حاکم قندها

از شاه صفی بهم رسانیده بود قندهار را به تصرف گماشتگان شاهجهان داده
خود بهندوستان رفته نوکری اختیار نمود در همین سال قبل از سانحه قندهار
یادگار بیگ نام بسفارت از جانب شاه صفی مأمور شده بود شرفیاب
حضور شد حین ورود والی هنگام مرخصی سی هزار تومان باو انعام نمود در چهل و هشت
علیمردان خان بحکومت کشمیر مأمور شاه صفی نیز نه هزار تومان نقد هشتاد راس اسب
بصفدر خان سفیر هندی انعام کرده بود در اینمدت شاهزاده دارا شکوه
روزی دویست و پنجاه تومان و شاهزاده مرادبخش روزی یکصد و بیست
و پنج تومان مقرری داشتند در این سال افزوده شد سال هزار و پنجاه و یک
یمین الدوله آصف خان که وزیر و پدر زن بود از دنیا رفت چون قرار سلاطین
بابریه عموماً چنین بود که مخلفات امرای متوفا را بحیطه ضبط در میاوردند از آصف
خان پنجاه و دو کرور رایج حال ایران مخلف شده بود پادشاه یک کرور
آنرا به پنج دختر او داد بقیه را بشاهزاده دارا شکوه که آصف خان جد او می بود
بخشید در هزار و پنجاه و دو علیمردان خان بحکومت کابل برقرار گردید سال پنجاه
و سه صبیه بزرگ پادشاه بیگم نام صاحب نام لباسش آتش گرفته اعضایش
سوخته مجروح شد در ماه اول سانحه بیست و دو هزار تومان به ارباب احتیاج و استحقاق

صدقه داد شروع ماه دوم هر روزه دویست و پنجاه تومان بفقرا قسمت میشد علاوه
یکصد و هفتاد و پنجهزار تومان از خزانه بفقرا و ضعفا بصیغه تصدق دادند سال هزار و
پنجاه و چهار بیگم صاحب صحت یافت یکدانه اشرفی که بوزن هزار و دویست و پنجاه
مثقال سکه شده بود و یکدانه روپیه نیز بهمین وزن بمعالج انعام داده شد
بانضمام یک راس اسب با یراق زین طلا و یک زنجیر فیل هزار و هفتصد و پنجاه
تومان با خلعت و اسب و فیل بخواجه سرا انعام شد یکصد و بیست و پنجهزار تومان
حسب النذر بمکه و مدینه فرستادند سال هزار و پنجاه و پنج جان نثار خان بعزم تعزیت
شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی بایران فرستاد معادل هشتاد
و پنجهزار تومان ارمغان همراه نمود خود به لاهور آمد شاهزاده مرادبخش
با علیمردان خان بتسخیر بلخ مأمور نمود نذر محمد خان والی بلخ فرار نموده باصفهان
رفته پناه بدولت ایران برده شاهزاده بواسطه شورش اوزبکیه واهمه نموده
به کابل مراجعت کرد سال هزار و پنجاه و شش پادشاه به کابل آمد شاهزاده
اورنگ زیب را با علیمردان خان مجدداً به بلخ فرستاد آنهم صلاح در مصالحه دیده
به کابل معاودت نمود بسال هزار و پنجاه و هفت قلعه شاهجهان آباد که در مدت
نه سال کار کرده بودند باتمام رسید یک عدد قندیل طلا که صد و شصت

هزار تومان قیمة او بود بمدینه طیبه فرستاد در پنجاه و هشت خبر رسید که شاه عباس
ثانی بعد از محاصره دو ماه قندهار را بتصرف در آورده محراب خان قاجار با دولت
او غلی زنگنه با ده هزار تفنگچی در آنجا گذارده خود مراجعت نمود در پنجاه و نه شاهزاده
اورنگ زیب و سعد الله خان وزیر با سپاهی بی پایان و فیلان بیشمار و توپخانه
بسیار بار دیگر بقندهار مأمور و خود به کابل آمد از جانب دولت ایران مرتضی قلیخان
نام سپه سالار و سیاوش خان قوللر آقاسی و مرتضی قلیخان قورچی باشی با عساکر
منصوره بامداد فرستاد شاهزاده اورنگ زیب رستم خان دکنی سپهسالار را
باستقبال آنها فرستاد و قلیچ خان را بتعاقب روانه ساخت در حوالی قندهار بعد از
ظهر مقابله فریقین واقع شد تا غروب آفتاب جنگ بزرگی در میان آمد
شب هنگام طرفین بمنزل و مقام خود آرام گرفتند نصف شب رستم خان
باردوی بزرگ مراجعت نمود حین ورود مشار الیه شاهزاده طبل رحیل کوفته
بسمت کابل روانه گردید لشکر ایرانی قدری آنها را تعاقب نموده نرسیدند و بجهة
آسایشی در قندهار بعمل آورده مراجعت بخراسان نمودند شاه و شاهزاده
از کابل بشاهجهان آباد مراجعت کردند سال هزار و شصت و یک مجدد
بعزم قندهار پادشاه بکابل آمد در سال شصت و دو اورنگ زیب و سعد الله خان

با پنجاه هزار سوار و توپخانه و پانصد شتر بار خزانه بقندهار مأمور شدند دو ماه و هشت روز
قلعه را بشدت محاصره نمودند چون کاری ساخته نشد مراجعت نمودند سلیمان
شکوه پسر دارا شکوه نواده خود را حکومت کابل داده بشاهجهان آباد مراجعت کرد سال
هزار و شصت و سه دارا شکوه متمنی فتح قندهار شد با ازدحام تمام و استعدادی
ما لا کلام بقندهار آمد در مراسم محاصره و تسخیر قلعه جد بلیغ بتقدیم رسانید
شاه عباس ثانی از مازندران بفیروزکوه آمد سبحان بیک غلام با دو هزار
سوار مقدمة الجیش لشکر ایران روانه شد علی قلیخان سپه سالار نیز با لشکری
جلادت شعار حرکت نمودند رستم خان دکنی که سپهسالار و بمحاصره قلعه بست
در کار بود خبر ورود سبحان بیک شنیده بود بعزم مقابله پیش آمد سبحان بیک
چون قوه مقابله در خود ندید پس نشست رستم خان کنار رودخانه هیرمند اقامت
نمود در همین اثنا لشکر ایرانی علی التعاقب بیکدیگر رسیدند رستم خان چون مطلع گردید
باردوی بزرگ مراجعت کرد دارا شکوه نیز بسمت کابل نهضت نمود جمعی
حسب الامر علی قلیخان سپهسالار تعاقب نمودند بعضی از اثقال و احمال و
دو زنجیر فیل از لشکر هندی بدست آورده مراجعت نمودند دارا شکوه
بشاهجهان آباد آمد در همین سال مسجد جامع شاهجهان آباد که مدت هفت سال

عمارت میشمودند در مبلغ هشتاد و پنجهزار تومان اتمام یافت در سال هزار و
شصت و چهار ذوالفقار نام از جانب خوندکار روم بسفارت آمد از شاه
و شاهزاده کان قریب بیست هزار تومان پول رایج ایران و یکدانه اشرفی
بوزن یکهزار مثقال و یک روپیه بهمین وزن انعام یافت معادل شصت هزار تومان
از خنجر و کمربند مرصع و نفایس هندوستان مع هشت قطعه یاقوت و چهار
عدد زمرد و هشت دانه مروارید بارمغان خوندکار همراه قاسم بیگ
نام فرستادند در همین سال داراشکوه جلوس بر کرسی طلا در مجلس اعلا
اذن یافت اورنگ زیب بتسخیر و تادیب ممالک دکن مامور شد مشار الیه
سلطان محمد پسر بزرگ را معدة الجیش خود نمود و سلاطین دکن پیشکش مقرری خود را
لا علاج رسانیدند در این سال مقرری داراشکوه در سال هفت کرور و نیم
رایج ایران برقرار گردید بیگم صاحب سالی سه کرور مقرری یافت مسجد جامع
بزرگ شاهجهان آباد که دویست و پنجاه هزار تومان مصارف آن شده
بود باتمام رسید در سال هزار و شصت و هفت علیمردان خان ایرانی در کشمیر
وفات یافت در لاهور مدفون شد مخلفاتش که پنج کرور بود نصف بپور رشید
نصف دیگر بخزانه عامره عاید گردیده در این سال قلعه بیدر که از قلاع مستحکمه ممالک

دکن است

دکن است اورنگ زیب بیورش فتح نمود عادل شاه دکنی هفت کرور
و نیم پیشکش داد که متعرض بقیه ولایاتش نشوند در این اوقات شاهجهان
مغلوب امراض و داراشکوه که ولیعهد بود بر امور مملکت غالب شد
مقرری داراشکوه ده کرور مقرر گردید بسبب اخبار بیماری پادشاه شاه
شجاع از بنگاله بالشکر و استعداد عازم اکبرآباد شاهجهان آباد شد و همچنین
شاهزاده مراد بخش سکه و خطبه باسم خود نموده رخش همت زین کرده بعزم
مملکت ستانی از گجرات حرکت نمود شاهزاده اورنگ زیب از مملکت
دکن بهمین خیال در حرکت آمد شاهزاده داراشکوه ولیعهد از هر سمت
لشکری بجهة دفاع و استقبال باستعجال فرستاد از آنطرف اورنگ زیب
چون خبر بیماری شدید پدر را شنید از اورنگ آباد دکن با لشکر حرکت نمود
شاهزاده مراد بخش که اهم از گجرات حرکت کرده بود باطمینان مشارکت
در همراه نزد خود آورد عازم دار الخلافه اکبرآباد شدند شهر جمادی الاولی
سال هزار و شصت و هشت وارد بلده برهانپور شدند در شهر رجب
حوالی شهر اوجین لشکر بیجه و مر ولیعهد که بسرداری راجه جسونت و قاسم خان
بسد طریق و منع ورود مامور بودند رسیده مقابله خونین واقع شد جنگ

عظیمی روی داد از تقدیر خداوند و ساعدت بخت اورنگ زیب غالب شد
و راجه جسونت مغلوب با قاسم خان فرار نمودند شش هزار نفر از لشکر با چند
سرکرده معتبر از لشکر داراشکوه مقتول شدند از اینطرف نیز از معارف
مرشد قلی خان و جمعی از سپاه بقتل رسید اوضاع و خیمه و اسباب لشکر
مقابل بتصرف اورنگ زیب در آمد در ثانی داراشکوه با لشکری انبوه
به قصبه دهولپور آمده چون رود معروف به چنبل واسطه بود گذرهای او را لشکر
نگاهبان گذارده مضبوط نمود قریب شصت هزار سوار و ساده در لشکر داراشکوه
جمع بود شاهجهان هرچند بمصالحت دلالت کرده بود داراشکوه قبول
نکرده شاهجهان با وجود بیماری عزیمت آمدن بجهه مصالحه نمود باز راضی نشده
غره رمضان اورنگ زیب از رودخانه عبور نموده سیم رمضان مقابله صفین
شد جنگی بسیار عظیم که کمتر چنان هنگامه در هندوستان برپا شده بود
روی نمود از جانب داراشکوه چند سردار معروف مقتول از انطرف
نیز چهار پنج نفر از معارف و اعیان بقتل رسید شاهزاده مرادبخش نیز مجروح شد
ولی شکست نصیب داراشکوه شد هزیمت رفت توپخانه و فیلخانه و خیام
خانه و سایر اسباب بر جا ماند اول شب باکبرآباد رسید در پدر را ملاقات

نکرده نصف شب اهالی حرم و آنچه ممکن شد از زر و جواهر برداشته با دو هزار
نفری سوار بسمت دهلی فرار نمود اورنگ زیب بعد از ظفر و نصرت در خیمه
داراشکوه استراحت نمود در انیمنزل عریضه خدمت پدر معروض و عذرهای
موجه خود و زیاده روی برادر را بعرض رسانید روز دهم رمضان در خارج
اکبرآباد منزل نمود امراء و سرکردگان شهری و اطراف بحضور آمدند روز
دوازدهم پسر بزرگ خود سلطان محمد را با لشکری آراسته بشهر اکبرآباد فرستاده
متصرف شد شاهجهان در قلعه محبوس ماند منزل نمود اورنگ زیب
بعالمگیر شاه معروف شد بیست و دوم رمضان بتعاقب داراشکوه
روانه شد داراشکوه از دهلی بلاهور رفت بهادرخان نام با لشکری خون آشام
حسب الامر عالمگیر شاه بتعاقبش رفت چون شاهزاده مرادبخش خیال
شرکت سلطنت بود او را نیز گرفته در قلعه شاهجهان آباد محبوس نمود غره
ذی قعده هزار و شصت و هشت جلوس نموده سکه و خطبه باسم خود کرد وزراء
و امراء و سرکردگان را هریک بعملی سزاوار و شایسته برقرار داشت
بتعاقب داراشکوه نهضت نمود مشارالیه از لاهور بملتان رفت عالمگیر شاه
به لاهور رسید عازم ملتان شد مشارالیه بملک بهکر رفت پادشاه یکی از امرا

به تعاقبش مأمور خود بشاه جهان آباد مراجعت نمود چون شاهزاده شجاع
از بنگاله بسمت دهلی میآمد دفعش لازم دید در ربیع الاول هزار و شصت
و نه باستقبال و استیصال او حرکت نمود تو در دهم ربیع الثانی فیما بین قصبه
کهجوه و قصبه کوره فریقین را مقابله و مقاتله دست داده فتح نمایانی نصیب
عالمگیر گردید یکصد و چهارده عراده توپ و یکصد و یازده زنجیر فیل و سایر خیام
و اسباب سلطان شجاع بضبط سرکار جهان مطاع در آمد شاهزاده سلطان محمد
با سرداران دیگر بتعاقب شجاع مأمور شدند در رمضان همین سال باکبرآباد آمد
مراجعت نمود چون در زمان شاهجهان سکه دینار و درهم یک طرف کلمه طیبه
و اسم چهار یار و طرف دیگر اسم پادشاه بود عالمگیر حنفی مذهب متعصب بود دینداران
این کلمات را از ادب دور دانسته تغییر داد اما دارا شکوه که صف شکن
خان بتعاقب او مأمور بود در منزل دهادهر نزدیکی سامان قندهار حاکم آنجا که
ملک جیون نام داشت او را گرفته بصف شکن خان سپرده باکبرآباد آوردند
شانزدهم ذی حجه این سال او را با یک پسرش سپهر شکوه نام برسوائی تمام
داخل شهر ساختند چون پادشاه خداشناس بود خود مرتکب قتل برادر نشده
دیگری را فرستاده بیست و یکم ماه مزبور او را بقتل رسانیده نعش او را بر فیل بسته

در تمام شهر گردانیده بعد دفن نمودند پسرش را در قلعه گوالیار محبوس کردند
سلیمان شکوه پسر بزرگش نیز در شهر جمادی سال هزار و هفتاد بدست افتاد
آنهم با سایر شاهزادگان در قلعه گوالیار محبوس گردید در همین اوقات بوداق
بیک نام سفیر شاه عباس ثانی بشاهجهان آباد آمده ارمغان پادشاهی
را که از آن جمله شصت و شش راس اسب عربی و ترکانی ممتاز بود و یکدانه مروارید
بوزن سی و هفت قیراط بحضور گذرانید مروارید مزبور را جواهریان هندوستان
پانزده هزار تومان قیمت نمودند هنگام معاودت سفیر مذبور بیست هزار تومان
بشار الیه و همراهانش انعام شد ولی اسپها را در محلاتیکه مظنه رافضی بودن
بانها داشت کشتند سال هزار و هفتاد و چهار شاهجهان در قلعه اکبرآباد که محبوس
بود از این عالم ارتحال نمود اورنگ زیب چون از اعمال قبیحه خود
خود مستحضر بود در نوشتن کتابیکه متضمن حالاتش باشد منع شدید مینمود
حالاتش مفصلاً در میان نیست بعد از فوتش مورخین بعد از اطلاع از
اعمال قبیحه و قطع رحم و قساوت قلب و حرص و طمع و امساک و سخت گیری
بر بندگان خدا نوشته اند مملکت دکن را که بعضی از آنجا هنوز بتصرف سلاطین
خودشان بود سالها لشکرکشیها نموده مسخر ساخت خانه واده چندین ساله آنها را

ویران نمود شاهزاده معظم بهادر شاه در دکن و شاهزاده اعظم شاه در بنگاله
اغلب اوقات حکومت داشته اند شاهزاده اکبر اکثر در خدمت پدر بود محمد کام
بخش پسر کوچک ترین انهم در خدمت پدر بسر میبرد خلاصه بعد از تسخیر تمام ممالک
دکن و تحصیل قریب بصد کرور نقد و جنس از آن ممالک و انتظام کلیه عازم
شاهجهان آباد گردید در سال هزار و یکصد و هیجده در سن نود و یک سالی
و پنجاه و دو سال سلطنت عوارض آلام جسمانی بر او هجوم آورده از حیات
مایوس گردید محمد اعظم شاه را به مالوا مرخص نمود ولی حکم کرد به تانی
حرکت نماید محمد کام بخش را بحکومت بیجاپور فرستاد حکم کرد بتعجیل رود
و در شهر ذی قعده از این عالم ارتحال نمود محمد اعظم شاه چون قریب بود
مراجعت کرد روز عید اضحی در بلده احمد نگر جلوس نمود سکه و خطبه باسم خود
کرد پسر بزرگ محمد معظم بهادر شاه که بشاه عالم معروف شد ولیعهد و در کابل
بود پسر بزرگ او جهاندار شاه حکومت ملتان داشت پسر دیگرش عظیم
الشان بحکومت بنگاله مأمور بود از خبر بیماری پادشاه بهادر شاه از کابل
و پسرش عظیم الشان بعزم خدمت عالمگیر حرکت نموده آخر ماه محرم سال هزار و
یکصد و نوزده ولیعهد خبر فوت پدر شنیده آنهم جلوس نموده سکه و خطبه

باسم خود کرد و محمد اعظم شاه نوشت که ممالک وسیعه دکن با شما باشد مرا
هندوستان بس است مشار الیه گفت دو پادشاه نمیشود عظیم الشان
پسر ولیعهد زودتر به اکبرآباد دار السلطنه رسیده بجبه پدر ضبط نمود شاه عالم نیز
رسیده محمد معز الدین از ملتان هم رسید جمعیت و استعدادی کامل حاصل شد
محمد اعظم شاه چون ورود شاه عالم را باکبرآباد شنید با لشکر و احتشاد زیاد حرکت
نمود احمال و اثقال را در قلعه گوالیار گذارده سال هزار و صد و نوزده در میدان
جاجو تلاقی فریقین روی داد چنان حرب صعبی روی نمود که مدتها ضرب المثل بود
دو پسر محمد اعظم و سرداران معتبر و خود محمد اعظم کشته شدند شاه عالم چون سرها را
دید بسیار گریست پسر کوچکش عالی تبار نام که اسیر شده بود مانند فرزندان
خود مادام حیات تربیت و رعایت مینمود روز دیگر آصف الدوله اسد خان
جملة الملک و نصرت جنگ سپهسالار با تمام اعیان و سرداران از گوالیار
آمده مورد التفات شده هریک بمناصب سابقه خود برقرار گردیدند محمد کام بخش
در مملکت بیجاپور چون اخبار شنید در مقام طغیان بر آمد شاه عالم بآنصوب
حرکت نمود در ذیقعده هزار و صد و بیست در حوالی حیدرآباد مقابله جنگ شد
شکست بر لشکر محمد کام بخش آمد خودش با زخمهای کاری اسیر شد چون اورا

باردو آوردند شاه عالم دیدن کرد گفت نمیخواستم شما را باین حالت مشاهده
نمایم او هم همین عبارت را جواب گفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد
شاه عالم اولاد او را نیز معزز و محترم مادام حیات نزد خود داشت ممالک
هندوستان و دکن بانفراده بشاه عالم مسلم شد مملکت دکن را بذوالفقار
خان نام امیر الامراء محول فرموده داود خان نام افغان از سلسله پنی بنیابت
آنجا برقرار شد پادشاه بسمت بنگاله و اودیه و عظیم آباد حرکت نمود عظیم الشان
حکام ممالک مزبوره تعین فرموده خود در رکاب پدر متوقف شد چون
(باخداوند عهد کرده) شاه عالم بود که اجابت سؤال زیردستان نماید در عهد سلطنتش برآوردن مدعاها
همه بخوبی گذشت چنانچه یکی از خدمتکاران التماس لقب رائی کرد و بسخط
شد که خانی در هر خانه و رائی در هر بازار بسیار شده این کیدی هم رائی باشد
معروف به کیدی رائی شد راجه های طایفه راجپوت باغی شدند پادشاه
بجهة تنبیه آنها تشریف فرمای مملکت اجمیر گردید آنان را فی الجمله تنبیه و تادیب
نموده باغماض گذرانید در ملک لاهور و پنجاب گورو نام مصدر فساد شده
شاه عالم تشریف بلاهور برد و قلاع آنها بدست آمد جمعی از آنها بقتل رسید
پادشاه چون باعتقاد و اجتهاد خود شیعی مذهب و در فنون علوم خصوص فقه

وحدیث

(بمباحثه) وحدیث متبحر بود اکثر اوقات علماء لاهور را حاضر ساخته علمی اثنا عشری را اثبات
مینمود خواست که کلمه علی ولی الله را جزو اذان نماید پسرانش عظیم الشان
و جهاندار شاه که سنی و اشعری بودند مانع شدند چون پنج سال تمام
سلطنت کرد در سال هزار و یکصد و بیست و چهار مریض گشت در سن
هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم سال مذبور برحمت رب غفور پیوست
شاهزادگان اربعه عظیم الشان و جهانشاه و معز الدین جهاندار شاه و رفیع القدر باهم
در افتادند مختصر آنکه سه نفر مقتول معز الدین جهاندار شاه غالب گردید
شهر جمادی الاولی سال مذکور از لاهور بشاهجهان آباد رسیده جلوس کرد
سکه و خطبه باسم او جاری شد اوقات روز و شب خود را صرف شراب
نمود ضعیفه مطربه لال کنور نام را که از عشق او بیقرار بود حرم مخصوص ساخت اقربای
او را مناصب عالیه و القاب بزرگ منصوب گردانید ذوالفقار خان سپهسالار
که وزیر بود در سوم فرمان مناصب آنها را هزار عدد تار و طنبور مطالبه نمود این
استهزاء به پادشاه رسید باعث انزجار خاطر شریفش گردید زهره نام مطربه که
رفیق شغل لال کنور بود ترقیات نموده بر امراء و اعیان تحکمات مینمود این
حرکات باعث ملال خاطر وزیر و سپهسالار از پادشاه شد ولی چون

پادشاه بی شعور و مقهور بود به تحمل میگذرانید در همین اوقات فرخ سیر پسر
عظیم الشان که در اکبر نگر ساکن و بعد از مقدمه پدرش منزوی بود معز الدین
حکم بقید و آزارش نمود اطلاع یافته بحاکم صوبه الله آباد و عظیم آباد که از جانب
پدرش بود و عبدالله خان نام داشت با برادرش حسنعلی خان که از سادات بارهه
بودند پناه برد سادات او را پناه داده نگاهداری نمودند بمخالفت معز الدین
جهاندار شاه همت شده فرخ سیر را بر مسند سلطنت نشانیده داعیه او را باطراف
اعلام نمودند قبل از اشتهار این اخبار معز الدین جهاندار شاه یکنفر از امرا در با
با دوازده هزار لشکر بحکومت صوبه الله آباد فرستاده بود در همین حیص و بیص
بحوالی اردوی فرخ سیر رسید جزوی محاربه روی داد منهزم گردید بعد از
شنیدن این خبر شاهزاده اعز الدین پسر معز الدین با پنجاه هزار لشکر بدفع این شور
و شر آمد این هم شکسته و پریشان حال خدمت پادشاه رفت خود پادشاه هم
بنفس نفیس با لال کنور معشوقه با هفتاد هشتاد هزار سپاه حرکت کرد پس از تقابل
و مقاتله زیاد شکست بلشکر پادشاه افتاد سرداران معتبر از طرفین بقتل رسید
پادشاه با ذوالفقار خان سپهسالار فرار اختیار نمودند بعد از ورود بدار الخلافه
آصف الدوله اسد خان وزیر پادشاه را محبوس نمود خود با پسر باستقبال آمد

بعد از آنکه

بعد از شرفیابی فرخ سیر آصف الدوله را اذن مراجعت داد سپهسالار و ولدش را
با معز الدین پادشاه و سه نفر دیگر شاهزاده که یکی از آنها برادر کوچک خودش بود
طناب انداخت هفدهم محرم سال هزار و صد و بیست و پنج در شاهجهان آباد
جلوس کرد عبدالله خان وزیر و حسنعلی خان برادرش سپهسالار شد
سایر امرا و اعیان هر یک بمناسبت مقام بمناصب عالیه رسیدند اول وهله
فیما بین پادشاه و وزیر در باب تعین ارباب مناصب نقار حاصل شد متدرجاً
از طرفین ماده غلظت بهم رسانید چون فرخ سیر پست طبیعت و رذل پرور
بود بلهو و لعب میل داشت و استقلالی بهم رسانید هر گاه که بقصد استیصال
عبدالله خان وزیر و حسنعلی خان و برادرش تدبیری مینمود چون مادرش
در هنگام احتیاج با حضرات با کلام الهی متفق شده بود حفظ عهد و پیمان
خود را نموده او را مطلع مینمود در آن اوقات طایفه از هنود لاهور و پنجاب که آنها را
سکهان میگویند و یکنفر از آن طایفه بریاست و ارشاد آنها قیام مینمود دخل
کلی در آن مملکت برپا نمودند بسیاری از مسلمانان را ذکوراً و اناثاً مهما امکن
بقتل میرسانیدند طریقه نانک نامی داشتند که در اواخر عهد اورنگ زیب
احداث طریقه نموده و بارشاد این طایفه میپرداخت جمعی کثیر پیر و مرید او شده

بودند خلاصه عبد الصمد خان نام تورانی الاصل بقلع و قمع فساد آنها مامور شد
پس از محاربات زیاد اکثری از آن طایفه مقتول رسیدند حسنعلی خان سپهسالار
برادر وزیر محض دوری از حضور پادشاه بممالک دکن روی نهاد داود خان
نایب الحکومه آنجا اطاعت نکرده بمقاتله و محاربه اقدام نمود کشته گردید
سپهسالار مظفر و منصور شد پس از انتظام مهام انجا مراجعت نمود آصف الدوله
اسد خان که محبوس بود در سال هزار و صد و بیست و نه وفات یافت چون
نقار فیمابین پادشاه و عبد الله خان و حسنعلی خان بواسطه نمامی ودو
برهم زنی اعتقاد خان نامی که مرد سفله سفیهی بود و پادشاه وثوق تمام
باو داشت بی پرده و برملا گردید ماه ربیع الاول سال هزار و صد و سی و یک
فرخ سیر را گرفته محبوس نمودند بل از زندگانی مایوس کردند مدت سلطنت
او شش سال و چهار ماه بود در ماه ربیع الثانی رفیع الدرجات نبیره شاه عالم را
از محبس درآورده بر تخت سلطنت نشانیدند سه ماه و چند روز متهم سلطنت بود
چون بناخوشی سل مبتلا بود بعالم آخرت شتافت رفیع الدوله برادر او را
جالس سریر سلطنت ساختند پس از یک دو ماه اینهم بناخوشی اسهال
ازاینعالم ارتحال نمود لهذا روشن اختر خلف جهانشاه بن شاه عالم را که

[illegible] گرفتار شده بقتل رسید

بامادر خود

با مادر خود در شاهجهان آباد ساکن و هیجده سال عمر داشت روز پانزدهم
ذیقعده سال هزار و صد و سی و یک او را ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه نامیده
سکه و خطبه باسم او نمودند نواب قدسیه که مادر او بود باشعور و فطانت
بود سررشته اقتضای وقت را از دست نمیداد رضای عبدالله خان
وزیر و حسنعلی خان امیر الامرا را منظور مینمود و پسر را نصایح مشفقانه میکرد همگی
درمقام انتظام مملکت و سرپرستی رعیت برآمدند چون قلیل زمانی گذشت
فیمابین سادات که شیعی مذهب و نظام الملک حکمران دکن و محمد امین خان
اعتماد الدوله و صمصام الدوله که اصلاً از اهالی توران و سنی مذهب بودند
مخالفت کلی رو بداد پادشاه نیز در باطن شریک تورانیان شد نظام الملک
کسان امیر الامراء و وزیر را از دکن اخراج نمود بعضی را در حین قتال و جدال بقتل
رسانید علی هذا عبدالله خان وزیر در شاهجهان آباد متوقف شد امیر الامرا
پادشاه و سایر سرکردگان و اعیان را با لشگری گران برداشته عازم
تادیب و تنبیه نظام الملک شد سعادت خان نیشابوری که بعد برهان
الملک لقب یافت از جمله همراهان بود اگرچه شیعی مذهب بود ولی
بواسطه ترویج امور دنیوی شریک تورانیان گردیده سه چهار منزل که از دار الخلافه

مسافت حاصل شد پادشاه و ممهدین میر حیدر نامی کاشغری را بوعدهای
زیاد فریفته متعهد قتل امیر الامرا شد سیم ماه ذی حجه سال هزار و صد و سی
و دو بدست آویز دادن عریضه مطلب خود را به امیر الامرا در حالتیکه در پالکی
نشسته از سراپرده پادشاهی بخیمه خود میآمد رسانید چون مشغول مطالعه
عریضه شد حربه بر سینه آن سید جلیل زد که از پشتش در آمد همراهانش بعضی فراری
و پاره که بجنگ در آمدند برخی مقتول و برخی ماسور شدند در همان منزل محمد
امین خان اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان پسرش امیر الامرا صمصام
الدوله و برهان الملک و بسیار امرا بمناصب و القاب رفیعه رسیده بجانب
دار الخلافه مراجعت نمودند سرکردگان و حکام اطراف که از آنجمله عبد الصمد خان
سیف الدوله بهادر دلیر جنگ بود با اینهمه القاب باردوی پادشاهی ملحق
نمودند عبد الله خان قطب الملک وزیر چون اخبار قتل برادر را شنید
لشکری فراهم آورده باستقبال آمد منازعه و مقاتله در میان آمد همراهان
و منسوبان وزیر فراری و مقتول و ماسور شدند خودش نیز مجروح و ماسور
و محبوس شد پادشاه بکمال استقلال بهم رسانید روز بیست و دوم محرم
سال هزار و صد و سی و سه پادشاه داخل شاهجهان آباد شد بعد از دو ماه

محمد امین خان

محمد امین خان وزیر الممالک هالک شد عنایت الله خان نامی نوراز
رسید محمد امین خان در مذهب متعصب بوده ایام عاشورا در یکی از مجالس
نعمت الله خان نامی که لباس تعزیه در بر داشته و پهلوی وزیر بوده
وزیر بطریق استهزا و سخریه میگوید خان صاحب مگر کسی از شما فوت
شده است نعمت الله خان میگوید بجهت تعزیه جناب سید الشهدا است
وزیر میگوید الصاحب یزید بود و حسین ابن علی هر دو صاحب زاده ما بوده اند
ما را نمیرسد که یکی را بد بدانیم و ماتم یکی را بگیریم نعمت الله خان میگوید
حسین صاحب زاده ما بوده کشته شد عزای او را میگیریم یزید صاحب زاده
شما ظفر یافته است شادی بکنید خلاصه نظام الملک از دکن
بشاهجهان آباد آمد شرفیاب حضور شد سال هزار و صد و سی و شش قمر
الدین خان بجای پدر اعتماد الدوله و وزیر الممالک شد نظام الملک
بدکن مراجعت نمود مبارز خان حاکم برهان پور بتحریک امنا دربار نظام
الملک را جواب گفت در هنگامه کارزار مقتول نظام الملک غالب
شد عابد خان عموی نظام الملک که حاکم گجرات بود بتحریک نظام الملک
باغی شد سر بلند خان از جانب پادشاه به تنبیه و تادیبش مامور شده

اورا قرار داده خود بحکومت اقدام نمود نظام الملک سردار جماعت
مرهته راجه ساهو را بمخالفت پادشاه و تصرف ممالک هندوستان
برانگیخت راجه ساهو باجی راو سپهسالار خود را از دار الملک پونا با لشکر
بسیار باین کار فرستاد اکثری از صوبه جات هندوستان را از تصرف
کماشتگان پادشاهی انتزاع نمودند در هزار و چهل و هشت اختلال تمام
بسبب نفاق وزرا و امرا در تمام ممالک هندوستان جاری بود کار بجائی
رسید که از اکثر صوبه جات هندوستان مال المصالحه قرار داده که بجماعت
مرهته در سال داده شود تا آنکه اخبار حرکت نادرشاه بجانب هندوستان
اشتهار یافت پادشاه در مقام دلجوئی نظام الملک بر آمده از دکن حسب
الطلب بشاهجهان آباد آمد در سال هزار و پنجاه و یک محمد شاه با تمام امرا
و اعیان و لشکری بی پایان و توپخانه و فیلخانه از شاهجهان آباد حرکت نمود
در مدت دو ماه چهار منزل راه طی کرده بکرنال آمده کنار رودخانه احداث
علیمرادان خان سنگر و مورچل ترتیب داده متوقف شد ابداً از نادرشاه
و لشکر او اطلاعی صحیح نداشتند تا روزیکه سواران ایرانی مال و دواب
اهالی اردوی محمد شاه را بغارت بردند روز سه شنبه پانزدهم ذیقعده

هزار و یکصد

هزار و یکصد و پنجاه و یک بعد از ظهر سعادت خان برهان الملک حاکم صوبه
جات لکهنو با لشکر و توپخانه و فیلخانه باردوی محمد شاه آمد خاندوران
صمصام الدوله باستقبال او رفت او را بحضور پادشاه رسانید در جوار
صمصام الدوله منزلش تعیین یافت در خیمه صمصام الدوله نشسته منتظر
رسیدن خیام و سایر احمال و اثقال بود که خبر رسید سواران ایرانی بنها را
تاخته قتل و غارت مینمایند برهان الملک با جمعیت حاضر خود بحمایت عقب
ماندگان رفت صمصام الدوله ماجرا را به پادشاه و به آصف جاه نظام
الملک پیغام فرستاد جواب رسید که روز بیگاه شده لشکر برهان الملک خستگی
دارند آرام بگیرند فردا بجنگ سلطانی اقدام میشود صمصام الدوله
گوش نداده با لشکر حاضر و توپخانه جلو خود نیز بحمایت رفت ربع
از روز باقی مانده صف آرائی نمودند تا غروب آفتاب شکست بر لشکر هند
افتاد صمصام الدوله مجروح او را از میدان بدر بردند برادر و پسر برادرش
و چند نفر از امرا و سرداران معتبر مقتول شدند برهان الملک گرفتار شد
لشکریان انهزام یافته چون بلشکرگاه رسیدند بتاراج و غارت همدیگر
اقدام نمودند بنوعیکه صمصام الدوله را که باردو رسانیدند خیمه باقی نداشت

که منزل نماید آصف جاه نظام الملک و دیگران بمنزل صمصام الدوله آمدند
او را محتضر دیدند مراجعت کردند روز نوزدهم صمصام الدوله بعالم آخرت رفت
نادرشاه حسب الارشاد برهان الملک نظام الملک را بجهة قرار مصالحه باردو
طلبید شرفیاب شد مصالحه را در ده کرور ایران قراری دادند باردوی خودش
مراجعت کرد چون برهان الملک متمنی بود که بعد از صمصام الدوله امیر الامرائی
باو خواهد رسید معلوم شد که این منصب بنظام الملک مرحمت شده بنادر
شاه عرض نمود که ده کرور را خود پیشکش کارگذاران پادشاهی مینمایم و او را
تطمیع برفتن شاهجهان آباد نمود نادرشاه در ثانی نظام الملک را احضار
فرمود بعد محمد شاه را هم خواسته بان تفصیل که در اکثر تواریخ ثبت و ضبط است
بشاهجهان آباد رفت شد پس از آنکه آنچه باید بعمل بیاید آمد روز نهم ذی حجه داخل
شاهجهان آباد شد محصل به لکهنو فرستاد چون برهان الملک فوت شده
بود بخواه تقبلی را از کسان او گرفته آوردند در هشتم صفر هزار و یک صد و پنجاه و دو
بعزم معاودت حرکت نمود تفصیل مقدمه نادرشاه را آنچه میرزا مهدی خان
منشی الممالک نادری نوشته است با سید غلامحسین خان منشی ایرانی الاصل
ساکن صوبه عظیم آباد نوشته و خود در آن زمان بوده است تفاوت و مغایرت

زیادی ندارد مگر آنکه غلامحسین خان مینویسد که در محاربه نادرشاه با قشون
هندوستان بیست نفر مجروح و سه نفر مقتول از جانب ایرانی بود
و از هندوستانی بشماره در نمی آمد خلاصه بعد از مراجعت نادرشاه آصف
جاه نظام الملک و اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و عمدة الملک و
مؤتمن الدوله و سایر امرا در مقام انتظام مملکت برآمدند و حال آنکه کمال
نفاق با یکدیگر داشتند صفدر جنگ ابو المنصور خان بهادر بجای برهان
الملک بحکومت لکهنو برقرار شد القاب زیاد در آنوقت رواج داشته
که سجع مهرشان مثلاً نصیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ
در سال هزار و صد و شصت و یک فقره آمدن احمد شاه ابدالی بهندوستان است
باین تفصیل چون نادرشاه در جمادی شصت کشته شد احمد خان ابدالی
که نایب ایشیک آقاسی بود با سایر عظما و سرکردگان و لشکریان اوزبک
و ترکمان و افغان هریک بولایات خود رفتند افاغنه احمد خان را در
میان خود پادشاه نموده در قندهار جلوس نمود در همان حیص و بیص تقی خان
شیرازی فرمان فرمای ممالک موضوعه هندوستان با دو کرور وجه نقد
به قندهار رسید بتصرف احمد شاه درآمد ناصر خان حاکم کابل که همراه

تقیخان بود یکصد و بیست و پنجهزار تومان متقبل شد که بچاپاری برود و از کابل
ارسال دارد و پنج نفر سوار محصل این وجه همراه برد و در ورود کابل جواب گفت
احمد شاه بلاتامل بایلغار بکابل رفت ناصر خان به پیشاور فرار کرد احمد شاه
تعاقب کرد بعد از اندک کر و فری فرارا بلاهور رفت از انجا بشاهجهان آباد
روی نهاد احمد شاه بلاتامل بلاهور آمد شاهنوازخان که همشیره زاده
اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و حاکم لاهور بود از ظهر الی عصر مجادله کرده
شب فرار نمود احمد شاه داخل لاهور شد استعداد و پول و سپاهی بهم رسانید
چون جنونی و زبونی هندوستانی را در ملتزمی رکاب نادرشاهی دیده
بود باتفاق تقی خان شیرازی عازم شاهجهان آباد شد محمد شاه در آن وقت
مریض بود ولیعهد خود که آنهم احمد شاه نام بود با اعتماد الدوله وزیر
و استعداد بمدافعه فرستاد در ماه ربیع الاول سال هزار و صد و شصت
و یک مقابله واقع گردید در یکی از روزها اعتماد الدوله به گلوله توپ ابدالی
بعالم آخرت رفت بعد از پانزده روز محاربه بدلاوری صفدر جنگ ابو المنصور
خان و معین الملک خواهرزاده وزیر هندوستان احمد شاه ابدالی شکست یافت
بجانب لاهور و کابل و قندهار رخ بر تافت ولیعهد دولت هندوستان

مراجعت

مراجعت نمود در عرض راه خبر وفات پدر شنید که در بیست و هشتم ربیع الاول
روی از این عالم بر تافت سی و یک سال سلطنت کرده بود احمد شاه
بلاتامل جلوس نمود معین الملک را بحکومت لاهور فرستاد و هشتم جمادی
الاولی داخل شاهجهان آباد شد در همین سال آصف جاه نظام الملک در دکن وفات یافت
این مصرع تاریخ وفات محمد شاه و قمر الدین خان وزیر و نظام الملک است
نماند شاه زمان و وزیر و آصف دهر در هزار و صد و شصت و دو میرزا
محسن برادر بزرگ صفدر جنگ مرحوم شد در اینسال مجددا احمد شاه ابدالی
به لاهور آمد با معین الملک حاکم لاهور و توابع جنگید چون معین الملک استعداد و امدادی
در خود ندید بطریق زمان نادرشاه بعضی از توابع لاهور را تابع کابل ساخت
با احمد شاه مصالحه نمود مراجعت کرد در همین سال صفدر جنگ وزیر الممالک
شد سال شصت و نیم وزیر الممالک بقدر امکان در انتظام مهام کوشید
ولی با وجود پادشاه مجنون نابود عقده کاری نمیگشود در یکی از معارک
نجم الدوله و نصیر الدین حیدر خان منسوبان صفدر جنگ مقتول شدند
وزیر الممالک شکسته و پریشان احوال بشاهجهان آباد رسید قبل از
ورودش که اخبار شکست رسید جاوید خان خواجه باشی بجهة ضبط

اموالش مأمور شد زوجه صفدر جنگ که دختر برهان الملک بود مردانه بنجابت
ایستاده بمحاربه اقدام نموده در این اثنا وزیر الممالک رسید از جانب
پادشاه بعذر خواهی گذشت وزیر الممالک لشکری جدید فراهم آورده
انتقامی فوق العاده بعمل آورده مظفر و منصور بشاهجهان آباد مراجعت کرد
سال شصت و چهار ناصر جنگ و مظفر جنگ پسران نظام الملک با یکدیگر
در مملکت دکن نزاع نموده ناصر جنگ مغلوب و مقتول مظفر جنگ غالب
شده بر مسند ایالت مملکت دکن متمکن شد طولی نکشید که در یکی از معارک
او نیز مقتول شد برادر دیگرش سید محمد خان بهادر صلابت جنگ والی
ولایت دکن گردید سال هزار و صد و شصت و پنج مکرراً احمد شاه ابدالی
قشون بلاهور کشید معین الملک لاعلاج بملازمت رسید احمد شاه
کمال محبت باو نموده بحکومت لاهور از جانب خود برقرارش نموده مراجعت
کرد از این تاریخ لاهور و ملتان و آن نواحی از تصرف طبقه بابریه انتزاع یافت
وزیر الممالک در شاهجهان آباد جاوید خان خواجه سرا را بقتل رسانید
باعث کدورت خاطر پادشاه سفاهت شعار گردیده در مقام دفع وزیر
الممالک برآمد وزیر از شاهجهان آباد خارج شده با لشکر خود منزل نموده

از اوایل هزار و صد و شصت و شش الی شش ماه با پادشاه محاربه در میان
داشتند کار احمد شاه باینجا رسید که علمی برپا نمود که این علم چار یار است
صفدر جنگ رافضی و واجب القتل است که اهالی شهر حمایتش نمایند آخر
انتظام الدوله پسر وزیر الممالک سابق سعیها نموده مصالحه در میان آورد و وزیر
الممالک بصوبه جات اوده و لکهنو رفت در سال شصت و هفت که آشوب
و انقلاب تمام در هندوستان بود عماد الملک نام که یکی از امرا و صاحب
بعضی صوبه جات بود بمرتبه وزارت رسید صبح خلعت وزارت پوشید
ظهر احمد شاه و مادرش را گرفت هر دو را کور کرد عزیز الدین خلف معز الدین
جهاندار شاه را بر تخت سلطنت نشانیده عالمگیر ثانی لقب داد این قضیه
در شعبان سال هزار و صد و شصت و هفت واقع شد در این سال
ابو المنصور خان صفدر جنگ بعالم آخرت شتافت پسرش شجاع الدوله
بحکومت اوده و لکهنو متمکن گردید در همین سال معین الملک حاکم لاهور
وفات یافت احمد شاه ابدالی میر مؤمن نام پسرش را بجایش برقرار نمود
عماد الملک عالمگیر ثانی را برداشته بطرف لاهور بعزم استرداد نهضت نمود
در عرض راه فتح غنیمت کرده معاودت نمودند مجدداً پسر پادشاه عالمگیر ثانی

که بشاه عالم ثانی ملقب بود برداشته به لاهور رفت بحیطهٔ تصرف درآورد
احمد شاه ابدالی بشنیدن این اخبار حرکت نموده به لاهور آمد حاکمی معین نموده
بطرف شاهجهان آباد حرکت کرد در هفت فرسخی شهر نزول نمود عماد
الملک باستقبال آمد روز هفتم جمادی الاولی سال هزار و صد و هفتاد
داخل شهر شد با عالمگیر ثانی ملاقات نموده از عماد الملک وزیر پیشکش کلی گرفت
آنچه ممکن بود از ساکنین شاهجهان آباد دریافت نمود دختر اعز الدین برادر
عالمگیر ثانی را به تیمور شاه ولد خود عقد و تزویج نموده بعد از یک ماه توقف
مراجعت کرد حین مراجعت صبیهٔ محمد شاه هندی را خود بازدواج گرفت
بعد از ورود لاهور تیمور شاه ولد خود را در لاهور و ملتان حکومت داده بقندهار رفت
سال قبل که شصت و نه بود ابتدای نزاع جماعت انگریز است با هندوستان
باین تفصیل که از سال هزار و نوزده الی هزار و صد و شصت و نه در این صد و پنجاه سال
در اکثر بلاد بنگاله و گجرات و دکن کوتی ساخته به تجارت مشغول داشتند ولی چون
بخیال ملک گیری بوده اند مستدرجاً سرباز باسم محافظت کوتی و اسباب لازمهٔ
حرب مهیا و مستعد نمودند در این سال سراج الدوله که از جانب سلاطین
هندوستان حکومت بنگاله و عظیم آباد را داشت و در سالی ششصد هزار تومان

ایران به پادشاه هندوستان قربا الی الله تصدق نمود جوانی لا یشعر
و لا یعقل بود یکی از حکام جزو خود را که خیال حبس و قید داشت فرار
از مرشد آباد که دار الحکومه بود به کلکته رفت فرستاد او را گرفته بیاورند
مستر دریک نام که صاحب اختیار کوتی و رئیس جماعت انگریز متوقف آنجا بود
مخالفت کرد فیمابین سراج الدوله و مستر دریک از مکاتبه و مراسله کار
بمجادله رسید در ماه رمضان سراج الدوله با لشکری بی پایان به کلکته رفت
مستر دریک با سایر جماعت انگریز در کوتی متحصن شدند چون قوه مدافعه
نداشتند مستر دریک خود با معدودی شب هنگام سوار جهاز شده فرار
کرد بقیه بقدر امکان محاربه نموده بعضی مقتول و برخی مأسور گردیدند اموال
زیاد از کمپنی و غیره ساکن کلکته و سایر امکنه بنگاله بتاراج رفت سراج الدوله
پس از چند روز توقف بمرشد آباد مراجعت کرد مستر دریک بمنداراج دکن
که کوتی کمپنی انگریز آنجا بود رفت کرنیل کلیف نام انگریز که باسم حمایت حاکم
دکن صلابت جنگ با سرباز آنجا بود و با فرانسه متوقف آنجا نزاع کرده
غالب شده بودند با دو فوج سرباز هندوی و سه چهار دسته سرباز انگریز بخیال
مصالحه از دکن به کلکته آمدند نزد سراج الدوله فرستاده عذرخواهی نمودند

معادل صد هزار تومان وعده نمودند که در ثانی بطریق سابق که کوتی ساخته
مشغول شغل خود باشند بدرجه اجابت نرسید لاعلاج جهازات بمحاذات
محل اقامت مانک چند نام هندو که حاکم و سردار لشکر بنگاله بود آورده
شروع به توپ اندازی نمودند مانک چند قلیل ثبات قدم ورزیده
بالاخره فرار کرد و کرنل کلیف که از حاکم دکن ملقب بثابت جنگ بود مکان
قدیمه خود نزول نمودند در ماه ربیع الاول سال هزار و صد و هفتاد سراج الدوله
با قریب شصت هفتاد هزار لشکر و توپخانه از مرشدآباد به کلکته آمد در مکانی
مناسب منزل نمود کرنل کلیف یک نفر مهندس باسم رسالت فرستاده
مقام و منزل او را بنظر در آورده مراجعت کرد در همان شب یا شب بعد
با همان جمعیت قلیل شبخون آورده بسیاری را مقتول و مجروح نمودند
سراج الدوله عقب نشست گفتگوی مصالحه در میان آورد انگریزها چون اورا
باین قسم دیدند مطالبه بخواه منهوبه نمودند پس از گفتگوی زیاد مبلغی نقد سراج الدوله
متقبل شد شش محال از ملک بنگاله به آنها واگذار نمود که زمانی ممتد باختیار
و تصرف آنها بوده که به عوض بقیه اموال منهوبه خود متوجهات آنجا را گرفته
باشند بعد از انجام این مقدمه جماعت انگریز رکوتی فرانسه که در آن ملک بود

حمله آورده متصرف شدند جماعت فرانسه فرار آمده در رفته پس در مقام دو
برهمزنی فیمابین اعیان بنگاله با سراج الدوله بر آمدند چون بمقصود رسیدند
بهانه جوئی کرده بر مرشدآباد دارالحکومه سراج الدوله لشکر کشیده غالب
شدند میر محمد جعفرخان نام که تمنای حکومت داشت باعانت انگریزان
بحکومت رسید سراج الدوله فرار کرده بدست آمد میر محمد جعفرخان
نام او را بقتل رسانید وقوع اینمقدمات در شوال هزار و صد و هفتاد
بود میر محمد جعفرخان نام صوبه عظیم آباد وغیره را نیز متصرف شد بقیه
حالات عالمگیر ثانی براین نهج است که بعد از مراجعت احمد شاه ابدالی
فیمابین عماد الملک و نجیب الدوله که آنهم از امراء بود منازعه رویداد
عماد الملک رگهناتهه راو برادر بالاچی راو و هولکر ملهار نام سرداران مرهته
باعانت برداشته شاهجهان آباد را محصور نمودند نجیب الدوله و عالمگیر
ثانی را چهل و پنج روز محاصره نمودند بالاخره مصالحه نموده نجیب الدوله
بولایات محکومه خود رفت عماد الملک بوزارت مشغول شد عالمگیر
ثانی به پاره ملاحظات پسر خود را معروف بشاه عالم از شاهجهان آباد
خارج نمود عماد الملک جمیع الطلب او فرستاد شاه عالم فرار آخود را

به لکهنو رسانید شجاع الدوله ولد صفدر جنگ او را استقبال نموده اسباب
لایق شایسته بجهة او فراهم آورده در جمادی الاولی هزار و یکصد و هفتاد و یک
در همانجا رحل اقامت افکند عماد الملک چون عالمگیر ثانی را با خود در باطن
مخالف یافت اولا انتظام الدوله را که خال خود آن بدفعال بود بقتل
رسانید در اواخر سال هفتاد و دو عالمگیر بیچاره را نیز مقتول ساخت
محیی السنه نام از احفاد اورنگ زیب را شاهجهان ثانی لقب داده بر تخت سلطنت
نشانیده در سال هزار و هفتاد و سه چون جماعت سکهان لاهور و پنجاب تیمور
شاه پسر احمد شاه را از لاهور بیرون نمودند احمد شاه بلاهور آمد سردار مرهته
که باعانت سکهان در لاهور بود فرار کرد احمد شاه لاهور را مضبوط ساخته
در شهر ربیع الاول آن سال بشاهجهان آباد آمد و دتا نام سردار مرهته با هشتاد
هزار سوار بعزم مقابله احمد شاه حرکت نمود احمد شاه چون بحوالی دار الخلافه
نزدیک شد سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان بنگش و دو سه نفر دیگر
از امراء هندوستان بحضورش مشرف شدند در ماه جمادی الثانیه احمد شاه را
با دتا مقابله روی داد دتا با جمعی کثیر قتیل و دستگیر گردیدند بقیه فرار نمودند
حضرت پادشاه عالیجاه تاریخ این فتح هست جنگی دیگر با سردار دیگر مرهته

هولکر ملهار نام

هولکر ملهار نام روی داد او هم شکسته فرار کرد احمد شاه بشاهجهان آباد رسید
نجیب الدوله را فرستاد شجاع الدوله را در شهر ذیقعده خدمت احمد شاه
آورد چون فراریان لشکر مرهته به پونا رسیدند بهاو نام و بسواس نام پسر
بالاجی راو با لشکر بیشمار و توپخانه بسیار حرکت نمودند عماد الملک و سور
جمل نام با آنها متفق شدند چون احمد شاه بواسطه قلت آذوقه از شاهجهان آباد
خارج شده جماعت مرهته داخل شاهجهان آباد شدند در ماه هزار و صد و هفتاد و
چهار محیی السنه را که نام سلطنت داشت مقید نمودند برادر کوچک شاه
عالم ثانی که خودش سمت بنگاله بود اسم سلطنت گذاردند بهاو با چهل
هزار سوار به پانی پت آمد بسواس و هولکر ملهار و شمشیر بهادر هر یک با سپاهی
علاحده و ابراهیم نام با دوازده هزار تفنگدار و توپخانه آتش بار در پانی پت
سنگر و مورچل ترتیب داده آرام گرفتند بعد از سه روز احمد شاه نیز
با همراهان آنجا رسیده منزل نمودند قریب سه ماه اکثر اوقات جنگ
در میان بود ششم جمادی الاخری جنگ سلطانی واقع شد بهاو و بسواس
شاهزادگان مرهته مقتول شدند کذلک جنکو و چند سردار بعقب شاهزادگان
خود روانه شدند پنجاه هزار اسب صد هزار گاو بارکش با پنصد فیل چندین هزار شتر

بیست و دو هزار مرد جوان و نسوان میانه افواج ابدالی و شجاع الدوله و نجیب الدوله
و سایر تقسیم شد شاه درانی نموده باز فتح ماده تاریخ است توشتجات سلطنت
باسم شاه عالم و وزارت شجاع الدوله و سپهسالاری نجیب الدوله نوشت
شاهجهان آباد را بوزیر و امیر سپرد و خود مراجعت نمود مراجعت قندهار نمود
تاریخ شد بعد از مراجعت مشار الیه سورجمل به نجیب الدوله که در شاهجهان آباد
بود و منتظر آمدن شاه عالم ثانی بود اعتنائی نکرد اکبر آباد را با خزاین و اسباب
سلطنتی را که آنجا بود متصرف شد طایفه سکهان نیز جسا نامی را از خود
پادشاه نموده حاکم ابدالی را کشته لاهور را بتصرف در آوردند احمد شاه
باز در هشتاد و پنج یازدهم رجب بسر وقت آنها که قریب دویست هزار پیاده و سواره
بودند رسیده بیست هزار نفر سنجان از آنها را بقتل رسانیده داخل لاهور شد
در هشتاد و هفت بقندهار مراجعت نمود اما بقیه وقایع جماعت انگریز و بنگاله
براین نهج است که در اواخر هشتاد و دو شاه عالم که سامان پریشان بود و جائی نبود
قشونی فراهم آورده عازم تسخیر عظیم آباد شد محمد جعفر خان و میرن نام
پسر بزرگش کرنل کلیف را باصرار باعانت طلبیده از مرشد آباد عازم
عظیم آباد شدند چون معلوم شد که شاه عالم پس از آنکه نزاعی با عظیم آباد نموده

کاری ناخته

کاری ناخته مراجعت کرده است آنان نیز مراجعت نمودند شاه عالم مجدد عازم عظیم آباد شد
در عرض راه خبر سانحه پدر را شنیده جلوس نموده سکه باسم خود کرد کپتان گاکرن
و مستر بارول با قریب یکهزار سرباز و دو عراده توب بامداد عظیم آباد آمدند
پس از نزاع شکست بر لشکر عظیم آباد افتاد و شهر و قلعه عظیم آباد محصور لشکر پادشاه
شد در این اثنا پسر جعفر خان میرن نام با کرنل و سپاه انگریز رسیده مقابله و مقاتله
در میان آمد پادشاه شکست یافته بجانب صوبه بهار شتافت خود سازی
کرده مجددا مراجعت نموده بمحاصره مشغول شد سه دسته سرباز انگریز با مستر بهمت
در کوتی عظیم آباد بود در همین حیص و بیص چهار دسته سرباز هندی و یکدسته
انگریزی با کپتن نکش نام بامداد رسیدند هر زمان که منازعه فیمابین محصورین
و محاصرین روی میداد شکست از طرف محاصرین بود محمد جعفر خان میرن نام
پسر خود را با لشکر باعانت عظیم آباد فرستاد در عرض راه شب هنگام بواسطه
صاعقه آسمانی از این دار فانی ارتحال نمود میر محمد قاسم خان از منسوبان
محمد جعفر خان بخیال حکومت افتاد به کلکته رفته انگریزان را رفیق و معین خود نموده
شمس الدوله و مستر هشنگ رؤسای آنها را با خود بمرشد آباد آورد و آنها
محمد جعفر خان تکلیف نمودند که میر قاسم خان نایب او باشد قبول نکرد اورا

گرفته به کلکته فرستادند میر قاسم خان بحکومت رسید انمعقده در سال هزار و
یکصد و هفتاد و چهار بود میجر کرنک و مترجی بریاست لشکر انگریز که در عظیم آباد
بود آمدند با پادشاه عالم و کامکار خان که سردار بود نزاع درمیان آورده
پادشاه و سردار شکسته و پریشان فرار اختیار نمودند پس از آن نزد پادشاه
فرستاده سخن مصالحه درمیان آورده پادشاه بکوتی آمده پیشکش ها گذرانیدند
فرمان حکومت میر قاسمخان بدادن سالی ششصد هزار تومان پادشاه
صادر نمودند پادشاه به لکهنو و ملاقات بشجاع الدوله رفت اواخر شوال هزار و یکصد و
هفتاد و چهار بآنجا رسید جمادی الاولی سال هزار و یکصد و هفتاد و شش میانه
انگریزان بهانه طلب با میر قاسمخان که ملقب بعالیجاه شده بود کدورت
واقعشد بسبب آنکه انگریزان اموال و امتعه سایر تجار را باسم خود معاف مینمودند
عالیجاه اموال تجار انگریز را ضبط نمود مستر امیت و مترجی از جانب شمس الدوله
انگریز بسفارت آمدند چون مصالحه انجام نیافت انگریزان عازم مراجعت شدند
خبر رسید که انگریزان عظیم آباد در مقام تسخیر قلعه عظیم آباد برآمده مغلوب
و ماسور شده اند عالیجاه بممالک خود اعلام نمود که هر جا انگریزی بدست آورند
مقتول نمایند لهذا مستر امیت در عرض راه مقتول شد مستر انس با بیست و سه نفر انگریز

در عظیم آباد بقتل رسانیدند در ذی حجه هفتاد و شش این هنگامه بر پا شد انگریزان
در هفتاد و هفت میر محمد جعفر خان را در ثانی دست آویز نموده با لشکر و حشر
و میر محمد جعفر خان داخل مرشد آباد شدند عالیجاه از مرشد آباد خارج شد
لشکر انگریز و میر محمد جعفر خان تعاقب نمودند و سه مرتبه جدال واقعشد هر دفعه
عالیجاه شکست یافت در قصبه مونگر چند روز اقامت نمود بعد عازم عظیم آباد
شد گرگین خان نام ارمنی که سردارش بود افواج لشکر خودش در عرض راه
مقتول ساختند عالیجاه بعظیم آباد داخل شد میر محمد جعفر خان با جماعت
انگریز از تعاقب رسیده نزاعی رویداد عالیجاه فرار کرد ایشان عظیم آباد را
متصرف شدند از آنجا تجاوز نموده بدو منزلی بنارس آمدند شاه عالم و شجاع الدوله
وزیر در الله آباد بودند عالیجاه بآنها توسل جست بوعده گزاف پادشاه بسمت
عظیم آباد آورد ماهی دویست و پنجاه هزار تومان عالیجاه متقبل شد که مخارج
لشکر را بدهد شاه و وزیر وارد بنارس شدند یک نفر از جماعت فرانسه با چند
نفری سرباز که شکسته انگریزان بودند نوکری وزیر اختیار نمودند چون
جمعیت انگریز و جعفر خان قلیل بود مراجعت بعظیم آباد نموده متحصن شدند شاه
و وزیر شهر را محاصره نموده شروع بمحاربه شد صورت فتحی روی نداد موسم

بارش نزدیک شد پادشاه از محاصره دست کشیده در محالات حوالی منزل نمود
مطالبه تنخواه مقرری از عالیجاه شد عاجز ماند اموال و را ضبط خودش را محبوس
نمودند در همین اوقات که مطابق با هشتاد و هشت بود میر محمد جعفر خان وفات
یافت فرمانروائی آنجا را باسم پسرش نامیدند در این اثنا میجر کرنک معزول شد
میجر منرو بجای او آمد میجر منرو بعزم منازعه از عظیم آباد حرکت کرده با لشکر پادشاه
مقابله نمود شکست فاحش داد در این حیص و بیص میجر منرو معزول و میجر کرنک
جنرال شده آمد مجدد وزیر با لشکری از مرهته بجنگ آمده منهزم گردیدند عازم
مصالحه با انگریزان شد غفلتا از روی انها آمد جنرال کرنک استقبال شایسته
نمود قرار مصالحه چنین شد که وزیر دو کرور و نیم مال المصالحه نصف نقد نصف
ولایت بدهد صوبه الله آباد بجهة اخراجات پادشاه باشد چند دسته سپاه
انگریز ملازم خدمات پادشاه باشند با دوست یکدیگر دوست و با دشمن دشمن باشند
نجم الدوله پسر بزرگ جعفر خان باسم حکومت بنگاله و عظیم آباد و اودیسه برقرار شد
ولی کارگذارانش از جماعت انگریز معین داشته شد در همین هنگام کرنل کلیف
به لقب لارد ملقب به کلکته آمد بجهة ملاقات پادشاه عازم الله آباد شد شجاع الدوله
وزیر هم حضور بهم رسانید تجدید مصالحه نمودند حکومت هر سه صوبه در شش صد هزار روپیه

باسم کمپنی

باسم کمپنی فرمان صادر کرد این اول حکومت طایفه انگریز است در هندوستان
خلاصه کرنل کلیب کرنل اسمیت را با فوج در خدمت پادشاه گذاشته خود به
کلکته مراجعت نمود چون کرنل اسمیت از صدای نقاره خانه پادشاه منزجر میشد
موقوف داشت نجم الدوله در همین اوقات وفات یافت نیابت باسم
برادرش سیف الدوله نمودند لارد کلیف در این ایام معزول مستر ورلیس گورنر
گردیده به کلکته آمد در سال هزار و صد و هشتاد و سه سیف الدوله نیز وفات یافت
برادرش مبارک الدوله باسم برقرار شد سال هزار و صد و هشتاد و شش مستر
هستنگ که صاحب اختیار کوتی دکن بود لقب جنرالی یافته گورنر صوبجات
ثلثه گردیده وارد کلکته شد در سال هزار و صد و هشتاد و هفت به بنارس
آمده شجاع الدوله نیز به بنارس آمد تجدید معاهده نمودند سال هزار و صد و
نود و دو گورنر کلکته چون حالات ضعف و زبونی جماعت هندوستانیرا
بنظر تحقیق ملاحظه نمود در خیال توسعه و تصرف مملکت برآمد در این اثنا
فیما بین سرداران مرهته در دارالحکومه پونا مخالفت کلی رو یداد و یکی از آنها بجزیره
بمبائی رفت بحمایت انگریز متوسل شد گورنر کلکته چون مطلع گردید فوج عظیم را
کرنل کاورونام که همین اوقات مامور بتوقف لکهنو بود با لشکرهای آن حوالی

بمملکت دکن بحمایت آنسردار مامور نمود کرنل نسلی نام را علی التعاقب که تا
پنج شش هزار سرباز ده عراده توب و خمپاره همراه داشتند پس از وقوع چند
مرتبه محاربه در نود و سه گجرات را بتصرف در آوردند در سال نود و چار حیدر نایک
نام که عبارت از رتبت پنج باشی باشد متدرجاً ترقی کرده مملکت ملیبار با
اکثر محالات قرب و جوار را متصرف شده صاحب چندین هزار سرباز هندی
بقاعده فرنگیان و چندین عراده توب بود بنای منازعه با انگریزان در میان
آمد گاهی مغلوب و اکثر غالب میشد در اواخر این سال در سال نود و پنج جنرال
بنارس که سرداری بزرگ بود با لشکری سترگ بمحاربه او مامور شد ولی مآل
حال حیدر نایک این بنده را اطلاعی حاصل نیامد همین قدر مشخص شد که ٹیپو
سلطان نام پسر حیدر نایک در سال هزار و دویست و چهارده مقتول شد مملکت
میسور که دار الحکومه آنجا شهر سرینگا پتم است بتصرف دولت انگریز در آمد ملک
اگره که شهرش اکبرآباد بوده است سال هزار و دویست و هیجده متصرف شدند
بنارس در سال هزار و یکصد و هشتاد و نه بتصرف در آوردند جزیره سیلان را
بالاستقلال هزار و دویست و سی تسخیر کردند مملکت لاهور و پنجاب الی پیشاور
در هزار و دویست و شصت و پنج مسخر نمودند بقیه حالات شاه عالم ثانی محمد اکبر

که مدتی در الله آباد چنانکه تحریر یافت ساکن بود پس از آنکه بشاهجهان آباد رفت
میرزا نجف خان نام که ملقب بذوالفقار جنگ بود پادشاه نشان و مختار بود
محالات نواحی شاهجهان آباد را تا سال هزار و یکصد و نود و پنج چنانکه در تواریخ
هندوستانی ملاحظه شد بتصرف داشته اند اما شجاع الدوله که دخترزاده
برهان الملک و حاکم لکهنو بود و منصب وزارت پادشاه هندوستان را داشت
در سال هزار و صد و هشتاد و هشت وفات یافت پسرش میرزا امانی نام ملقب
به آصف الدوله جانشینش شد در ظل حمایت جماعت انگریز بسر برد لذا ملک
اولاد و احفادش الی سال هزار و دویست و هفتاد و دو که انگریزان یکی از احفاد
او را که حکومت لکهنو را داشت گرفته بکلکته بردند از خود حاکم در آنملک گماشته
تا حال که هزار و دویست و نود و شش است در قید حیات و در کلکته ساکن است
شاهجهان آباد نیز دار الخلافه احفاد سلاطین بابریه بود ولی در هیچ امری از امور اختیاری
نداشت و انگریزان بحل و عقد کار با اقدام داشتند تا در سال هزار و دویست
و هفتاد و سه در هندوستان بلوای عام شد بسیاری از اعیان و لشکریان
انگریز را بقتل رسانیدند بعد با غلبه از دولت انگریز شد یکی از احفاد سلسله بابریه
که در شاهجهان آباد باسم پادشاهی و در سن نود سالگی بود بقتل رسید

حاکمی در شاهجهان آباد از انگریز معین نمودند فرمانفرمائی کل هندوستان انگیسکه
از جانب دولت انگریز در کلکته ساکن است مفوض و مرجوع است ملک حیدرآباد
دکن با اخاد نظام الملک سابق الذکر است ولی لشکری از انگریز در خارج شهر
حیدرآباد توقف دارند ثلث مداخل حیدرآباد دکن را مال المسالمه بدولت انگریز سبب هند
سلاطین ممالک گجرات و دکن شش طبقه بوده اند اول مشهورند بسلاطین بهمنیه
که مملکت حسن آباد گلبرگه و احمدآباد بیدر مقر سلطنت داشتند حسن نامی در دهلی
بملازمت کانگوی بهمن منجم بسر میبرد در حوالی دهلی به زراعت اشتغال داشت
ظرفی مملو از اشرفی در زمین زراعت پیدا نمود بدون اینکه دیناری تصرف
کند شب هنگام بخانه بهمن منجم برد منجم را بامانت و دیانت او عجب نمود
علی الصباح تفصیل را بعرض غیاث الدین تغلق شاه رسانید پادشاه او را
در سلک یوزباشیان منتظم ساخت زمانی که تغلق شاه بمملکت دکن رفت
حکومت آنجا را به تغلق خان نامی عنایت فرمود حسن کانگو از جمله مامورین ملازم
حاکم شد چند قریه به تیول آن مقرر گردید باندک روزی فیمابین حاکم و لشکر ساخلو
فساد کلی بظهور رسید احمد لاچین نامی از جانب پادشاه باحضار سرکردگان
آن سپاه آمد هنگام رفتن بدار الخلافه سرکردگان را قوه و اهمه از جا برده محصل را

مقتول

مقتول و هر یک بمحل ماموریت خود مراجعت نمودند از جانب پادشاهی
لشکری به کیفر این گناه مامور شد سرکردگان حسن کانگو را بر خود رئیس ساختند
در مقام دفاع برآمدند شکست بر لشکر پادشاه افتاد حسن کانگو از این فتح ملقب
بظفرخان شد در اندک وقت بدرجه کمال و مرتبه اعلی رسید مملکت حسن آباد
گلبرگه را بتصرف درآورد در شهر ربیع الثانی سنه هفتصد و چهل و هشت تاج
شاهی بر تارک خود گذاشت سکه و خطبه مملکت دکن باسم خود کرد بشاه
علاء الدین حسن کانگوی بهمنی مخاطب شد بعد از آنکه یازده سال و دو ماه
و هفت روز پادشاهی کرده بود در شهر ربیع الاول سال هفتصد و پنجاه
و نه از این عالم ارتحال کرد پس از وی سلطان محمد شاه هیجده سال و یکماه
و هفت روز سلطان بود خلفش سلطان مجاهد شاه یکسال و یکماه و نه روز سلطنت نمود
بعد او بن عمش داود شاه یکماه و سه روز پس از او بن عمش سلطان محمد شاه
نوزده سال و نه ماه و هشت روز سلطان غیاث الدین پسرش یکماه و بیست روز
سلطان شمس الدین برادرش یکماه و بیست و هفت روز سلطان فیروز شاه
برادرش بیست و پنجسال و هفت ماه و یازده روز سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت
خود بیست و چهار مرتبه با کفار و هنود هندوستان و دکن و مملکت تلنگ جهاد نمود

یکی از آن غزوات که محل تعجب و خالی از غرابتی نیست مجملا مرقوم میشود در سال
هشتصد و یک هجری خبر باو رسید که پادشاه مملکت تلنگ دیواری نام
با هفتصد هزار پیاده و سی هزار سوار از شهر بیجانگر دار السلطنه خود بعزم تسخیر ممالک
دکن حرکت نموده میاید فیروز شاه از حسن آباد کلبرگه با لشکر حاضر که از انجمله دوازده
هزار سوار بود حرکت نموده باستقبالش شتافت چون برود خانه معروف
بکنه رسید فصل باران بود و رود خانه طغیان داشت و از معبر مخصوص عبور
باید کرد عازم معبر معین گردید تا آنکه دیواری قبل از او بکنار رود خانه رسیده
و معبر را بتصرف در آورده بود پسر خود را با یک ثلث لشکر در کنار رود خانه منزل داده
خود با بقیه لشکر باندک فاصله اقامت نمود مدتی در بین طرفین رود خانه اقامت
نموده بودند قاضی سراج نام که یکی از مقربان فیروز شاه و مردی با تهور بود با فیروز
شاه قراری در خفیه داده با هفت نفر دیگر از دلاوران بلباس اهل طرب
تلبس گردیده از طریقی غیر متعارف از رود خانه معبر شده باردوی پسر دیواری
در آمده در منزل زنان مطربه فاحشه که جمعی کثیر ملازم اردو بودند منزل نمودند
با مطربه که مخصوص پسر دیواری بود خود را از خریداران و شیفتگان او جلوه داد
چند روزی با او بسر برده از جمله ملازمان حضورش گردید در همان روزها پسر دیواری

جشنی بزرگ ترتیب داده باحضار اهل طرب حکم نمود قاضی نیز که در نواختن
چنگ و چغانه مهارتی داشت با همراهان با ضعیفه مطربه روانه شدند چون
مجلس آراسته شد و هر یک بصنعتی که داشتند اشتغال ورزیدند ضعیفه
مطربه حسب الاجازه راجه زاده قاضی را با یک نفر از همراهان بمجلس در آورد
آنان نیز قدری ساز نواخته برقاصی و مسخرگی اقدام نمودند پس از آن دو قبضه
شمشیر از امراء حاضر مجلس گرفته مشغول بشمشیر بازی شدند در آنوقت که نصف شب
و حضار مجلس مست و لایعقل بودند خود را براجه زاده رسانیده بشمشیر
کارش را تمام ساخته بدیگران پرداختند آن پنج نفر که خارج سراپرده
منتظر بودند نیز شمشیرها کشیده داخل سراپرده شده بقدر امکان حاضرین را
مجروح و بیروح ساختند بعد از آن در تاریکی شب خود را از اردو خارج نمودند
از وقوع این مقدمه آشوب و غلغله در لشکر افتاده بتصور اینکه لشکر اسلام
شبخون آورده اند هر یک از طرفی رو بفرار نهادند جاسوسان و منهیان فیروز شاه
که در کنار رود خانه منتظر بودند شاه را مخبر ساخته چون پادشاه مستعد و منتظر
اخبار بود دمی از رود خانه عبور نموده بقتل و نهب اقدام کرد گریخته گان
لشکر راجه زاده چون خبر قتل پسر را به پدر دادند قوه خودداری در خود ندید

بهر قسم که بود جمعیرا فرستاده نعش پسررا آورده برداشت بجانب بیجانگر
روانه شد آنهمه لشکر که درعرض و طول زیاده از پنجهٔ سنگ بود باین تیز شکسته
و پریشان شدند سلطان احمد شاه برادرش دوازده سال و نه ماه و بیست
و چهار روز پس از وی سلطان علاء الدین بن احمد شاه بیست و نه سال و نه ماه
و بیست و دو روز بعده سلطان همایون شاه خلفش سه سال و نیم و پنج روز سلطان
نظام شاه بن همایون شاه یکسال و یازده روز سلطان محمد برادرش هجده
سال و چهار ماه و یازده روز سلطان محمود شاه ولد محمد شاه سی و هفت سال
و دو ماه و سه روز سلطان احمد شاه ولدش دو سال و یکماه سلطان علاء
الدین برادرش یک سال و یازده ماه سلطان ولی الله برادرش نه سال و
یکماه و بیست و هفت روز سلطنت نمودند ❊

طبقهٔ دوم سلاطین عادلشاهیه در مملکت بیجاپور

یوسف نام جوانی از اهل ساوه در سال هشتصد و شصت و پنج هجری
بهندوستان مسافرت نمود باتفاق خواجه محمود نام تاجر از بندر مصطفی آباد
بدار السلطنه احمد آباد بیدر رفت خواجه جهان ملک التجار گاوان که اصلاً
از اهالی ایران و از وزراء معروف عظیم الشان سلاطین بهمنیه بهت یوسف را

از شخص

ازشخص تاجر خریداری و در سلک غلامان پادشاهی منسلک ساخته بتربیتش
پرداخت چون هفده هجده ساله بود باندک زمانی در سواری و تیراندازی
و پاره کمالات ظاهری ترقیات کلی حاصل نمود باندک مدت بمنصب امیر
آخوری سلطان محمد شاه بهمنی برقرار گردیده پس از چندی بعادل خان ملقب
و حاکم شهر بیجاپور شد سپاهی آراسته و مستعد فراهم آورده بعد از فوت
سلطان محمد شاه و اختلال مملکت دکن و ضعف سلاطین بهمنیه که بعضی
دیگر از امراء مدعی سلطنت شدند در سال هشتصد و نود و شش خود را
یوسف عادل شاه نامیده سکه و خطبهٔ بیجاپور و محالات توابع را باسم
خودخواند
با محمود شاه بهمنی که اسم سلطنت داشت و قاسم برید نام ترک در دار الملک
احمد آباد بیدر بود و قاسم برید مختار الممالک و سایر امرا و راجه های اطراف
مکرر نزاع و جدال درمیان داشت گاهی مغلوب و اکثر غالب میشد چون
شیعی مذهب بود باوجود کثرت اهل سنت و جماعت در مملکت متصرفی
خود خطبهٔ ائمهٔ اثنا عشری را جاری ساخت بیست سال و دو ماه سلطنت
بیجاپور و توابع را در نهایت استقلال نمود سال نهصد و شانزده بمرض
سوء القنیه بریاض جنان انتقال نمود بعد از وی خلفش اسمعیل عادل شاه که بتربیه

بلوغ رسیده بود پادشاه شد از جانب شاه اسمعیل صفوی ابراهیم بیک یامی
ببشارت و تهنیت آمد از آن هنگام الی بعد امرا و لشکریان خود را حکم بسر
گذاشتن کلاه دوازده ترکی که رسم قزلباش بود نمود از غرایب و بدایع زمان
آن پادشاه چنین ثبت و ضبط نموده‌اند که وقتی از اوقات بعزم تسخیر احمدآباد بیدر
با لشکری جرار توجه نمود قاسم برید ترک که مختار و حاکم آن مملکت و پیری
سالخورده بود شهر را به علی برید نام پسر خود سپرده خود با لشکری جرار در خارج شهر
متوقف شد و از سلطان قلی قطب شاه که آنهم یکی از سلاطین دکن و
حالاتش برشته تحریر میاید استمداد و استعانت نمود مشارالیه نیز با جمعیت
و استعداد بامداد قاسم برید آمد پس از مقابله و مجادله شکست بر قطب شاه
و قاسم برید افتاد قاسم برید مجدد به علاء الدین عماد شاه متوسل شد آنهم
باعانت آمد ولی برسم تصالح چون باحمدآباد بیدر رسید نزدیکی اردوی
اسمعیل عادلشاه معسکر خود قرار داده بنای مراوده با اسمعیل عادلشاه چون از
این مراتب مطلع گردید اسد خان نام لاری را که سپهسالارش بود بعزم
شبیخون اردوی آن پیر مجنون فرستاد اسد خان چون بحوالی اردوی قاسم برید
رسید آنها را در کمال غفلت دید لشکر همراهی را در نزدیکی گذارده خود با بیست

و پنجنفر پیاده داخل اردوی خصم شد کشیکچیان و پاسبانان لشکر راست
و لا یعقل هر یک بگوشه افتاده یافت بحوالی سراپرده قاسم برید آمد حال
کشیکچیان و مجلسیان سراپرده را چندین درجه از آنها بدتر مشاهده نمود
چون داخل سراپرده شد پیر بدبخت را دید که بر تخت کوچکی بخواب مرگست
همراهان امر نمود تخت را با آن سیاه بخت برداشته بدون اینکه از آن اردوی
بزرگ احدی مطلع شود به لشکر همراهی خود رسانید در عرض راه پیر گمراه بیدار شده
خود را با حالتی غریب دید اعمال جماعت اجنه را بخاطر گذرانید فریاد و خروش
برآورد اسد خان او را اطمینان داده و باردوی عادلشاهی رسانید اسمعیل عادلشاه
اولاً حکم بقتلش نمود بتوسط اسد خان و سایر اعیان او را مرخص کرد خلاصه
بعد از انقضاء مدت بیست و پنجسال سلطنت سال نهصد و چهل و یک بجوار
رحمت ایزد غفار پیوست بعده حسب الوصیه پسرش ملوخان پادشاه بسیار
مردم آزار و بدرفتار بود بعد از شش ماه و چند روز بصوابدید جده‌اش پوچی خاتون
و اسد خان او را کور نمودند ابراهیم عادلشاه برادرش جالس سریر سلطنت
گردید شجاع و دلیر بود چون استقلال بهم رسانید مایل بطریق حنفی گردیده خطبه بنام
خلفاء اربعه جاری نمود از طریقه اجداد و آباء تبری جست مدتی در کمال شوکت

سلطنت کرد سال نهصد و شصت و پنج برنج بواسیر ناسور منعقد و زلق الامعاء
ازین عالم مدار بدار بقا رفت پسرش علی عادلشاه بسلطنت رسید در اول حال
رجوع بمذهب اثنا عشری نمود بعدل و داد و استبداد نمود با رعایا و سایر
سلاطین دکن بحسن سلوک و مدارا رفتار کرد در اکثر علوم با اطلاع بود در اواخر
عهد سلطنت بامردی مایل گردید چون بحجره خالی از اغیار در آمدند و طالب
وصل گشت آن امرد غیرتمند با کاردی که پنهان همراه داشت پادشاه را
کشت این قضیه در سال نهصد و هشتاد و هشت واقع شد بعده ولدش ابراهیم
عادلشاه ثانی بر تخت سلطنت بیجاپور متمکن گردید تا زمان سلطنت اورنگ زیب
عالمگیر که نوبت سلطنت بیجاپور بسلطان سکندر عادلشاه رسیده بود از عادلشاهیان
بدودمان بابریه منتقل گردید

طبقه سیم سلاطین قطب شاهیه در مملکت گلکنده

مبدء این سلسله سلطان قلی نام اصلا از اهل همدان است در آخر عهد سلطان
محمد شاه بهمنی در عنفوان جوانی از همدان بدکن آمد خود را در سلک غلامان منتظم گردانید
در عهد سلطان محمود بهمنی بمرتبه امارت و حکومت بلده گلکنده و مضافات
رسید در سال نهصد و هجده که یوسف عادلشاه و احمد نظام شاه و عماد
شاه مدعی سلطنت شده بودند آنهم خود را موسوم بقطب شاه گردانید

چون همدا

چون همدانی و اثنا عشری مذهب بود آنهم خطبه و طریقه اثنا عشریه را در ممالک متصرفی
خود رواج داد و در خطبه سلطنتی اسم شاه اسمعیل را بر خود مقدم میداشت
سی و سه سال سلطنت کرد در مراجعت یکی از معارک بدست یکی از غلامان
خود مقتول شد مطابق با سال نهصد و پنجاه بعده ولدش جمشید قطب
شاه بسلطنت رسید مدت سلطنتش هفت سال بعد از آن برادرش سلطان
ابراهیم قطب شاه پادشاه شد مدت سلطنت او سی و دو سال و چند ماه
بود در سال نهصد و هشتاد و نه ازین عالم ارتحال نمود پس از وی محمد قلی
قطب شاه ولدش در سن دوازده سالگی بر مسند فرمانفرمائی متمکن گردید
شهر حیدرآباد دکن از بناهای اوست سالها سلطنت نمود پس از آن
سلطان عبدالله قطب شاه بسلطنت رسید قریب بشصت سال سلطنت کرد چون
اولاد ذکور نداشت ابوالحسن نامی از بنی اعمامش که در لباس فقر بود او را
پادشاه ساختند باندک زمانی اورنگ زیب عالمگیر شاه پس از محاربات
و مجادلات عدیده او را گرفته محبوس ساخت سلطنت ایشان
به بابریه انتقال پذیرفت این سلسله تمامی اثنا عشری مذهب بودند

طبقه چهارم سلاطین احمدنگر و توابع که معروفند بنظام شاهیه

شخصی بهمابهت نام از برهمنان هنود بیجانگر در عهد سلطان احمد شاه
بهمنی اسیر مسلمانان شده موسوم بملک حسن گشته در سلک غلامان پادشاهی
منسلک گردید در زمان سلطان محمد شاه قوش بیگی شد متدرجاً ترقیات
کلی حاصل نموده نظام الملک لقب یافت باندک مدت منصب وزارت
ولقب ملک نایب یافت ملک احمد ولد خود را در شهر جنیر فرستاده محالات
حوالی وحواشی آنجا را باو واگذار نمود ملک احمد مردی شجاع و دلاور بود
ولایات قرب وجوار را بحیطه تصرف کشید چون در دار الخلافه ملک نایب
والدش کشته شد او را احمد نظام الملک لقب دادند چون امراء سابق الذکر
دکن هر یک سکه وخطبه باسم خود نمودند آنهم خود را احمد نظام شاه نامید
بلوازم امور سلطنت اقدام نمود چون نوزده سال تمام برین منوال گذرانید
عازم عالم آخرت شد پسرش برهان نظام شاه در سن هفت سالگی بجای پدر بر تخت
حکمرانی احمد نگر بر آمد کلمه فیض جاوید تاریخ جلوسش گردید مدتها سلطنت
نمود شهر احمد نگر را که از بناهای پدرش بود دار السلطنه ساخت در سال نهصد و
چهل و چهار بدلالت وارشاد شاه طاهر قمی که از ایران باحمد نگر آمده بود و بقاعده
تقیه خود را از اهل سنت وجماعت ظاهر ساخته بکتب مذاهب اربعه طلاب را

مدرس بود برهان شاه بمذهب شیعه اثنا عشری رغبت نموده در مقام
ترویج برآمدند تفصیلش این است که شاهزاده عبد القادر نام که کوچکترین
اولاد برهان شاه بود بمرض تب محرقه مبتلا شد هر چند اطباء مسلمان وهنود
بمعالجه اهتمام نمودند فایده نبخشید چون کار از دوا گذشت بدعا وخیرات
توسل جست بفقراء وعلماء تمام مذاهب آنجا احسان نموده جایزه فرستاد و
شاه طاهر بعرض رسانید که مبلغی باسم سادات واولاد دوازده امام نذر
کنید که چنانچه خداوند در این شب که شب جمعه است بشاهزاده شفا عنایت
فرماید وفا نمائید برهان نظام شاه سؤال نمود که دوازده امام کیستند شاه
طاهر عرض نمود که امام اول خلیفه چهارم علی ابن ابیطالب شوهر فاطمه زهرا
وحسن وحسین پسران ایشان ونه امام دیگر از ذریه واولاد ایشانند پادشاه فرمود
من در طفولیت اسم دوازده امام را از مادر خود شنیده ام لیکن اطلاعی کامل
نداشته و ندارم چه عیب دارد ما به بتخانها وکنایس نذورات فرستاده ایم
بجهة اولاد دوازده امام نیز میدهیم شاه طاهر بعد از عهد ومیثاق عرض کرد که
مقصود رواج مذهب ایشان است چون پادشاه زیاده اشتیاق بصحبت
فرزند داشت عهد وپیمان درمیان آورد که چنانچه همین شب عبد القادر شفا یابد

بعهد خویش وفا نماید در آنشب قلق واضطراب عبدالقادر زیاده از سابق
واقعشد پادشاه ومادر شاهزاده در گوشه خوابگاه عبدالقادر مغموم ومهموم
نشستند نصف شب نظام شاه را خواب ربود در عالم رویا دید شخصی نورانی
که از طرفین او دوازده کس همراهند میاید برهان نظام شاه سبقت در سلام نمود
یکی گفت این حضرت رسول است وهمراهان ائمه اثنا عشرند حضرت رسول
فرمود ای برهان خداوند عالم عبدالقادر را شفا بخشید باید از گفته فرزندم
طاهر تجاوز ننمائی چون از خواب برآمد دید که لحاف بر روی عبدالقادر
کشیده شده از والده ودایا او پرسید که شما لحاف بر روی طفل انداخته اید
گفتند ما نکرده ایم ولی بیدار وهشیار بودیم دیدیم که لحاف خود متحرک شده
عبدالقادر را پوشید برهانشاه دست بزیر لحاف برد دید که از تب آثاری
نیست ومریض بخواب راحت است پس از حمد وشکر شاه طاهر را احضار کرد
شاه طاهر که در خانه خود تمام شب بیدار واز خداوند شافی بتضرع وزاری
شفای عبدالقادر را مسئلت مینمود چون حکم باحضارش رسید در کمال خوف
وهراس که شاید مریض از این عالم رفته و پادشاه آن عهد را بر خود میمون ندانسته
قاصد اذیت وآزار او شده متحیر بود لاعلاج در کمال خوف وبیم در مقام تسلیم درآمده

عازم حضور

عازم حضور شد پادشاه او را استقبال نموده بشارت صحت فرزند داد در
همانشب تمام اهالی حرمسرا از ذکور واناث بتولای اهل بیت وطریقه اثنا عشری
بهره ور شدند علی الصباح بنحویکه شرحش تفصیل تمام دارد در شهر حانگر بواقع
مذهب اثنا عشری رایج وشایع گردید پس از مدت بیست وهشت سال سلطنت
سال نهصد وشصت ویک جان بجان آفرین تسلیم نمود ولد اکبرش حسین
نظام شاه در سن سی سالگی قایم مقام والد عالیمقام شد از وقایع عمده
سلطنتش خرابی شهر بیجانگر است که رامراج نام پادشاه مملکت تلنگ را که در آن
زمان اعظم راجه های هندوستان بود بقتل رسانید پوست سر او را پرکاه نمود
شهر بیجانگر را چنان خراب ساخت که با وجود هفت میل طول وعرض آنشهر
اثر آبادی در آن باقی نگذاشت پس از انقضاء مدت یازده سال سلطنت
بعالم آخرت شتافت بعده ولدش مرتضی نظام شاه جالس سریر سلطنت
شد بعد از هشت سال سلطنت در نهصد وشصت ونه از این عالم رفت ولد
ناخلفش میران حسین شاه که باعث قتل پدر شده بود سلطان شد بلهو ولعب
میگذرانید با اراذل واوباش مخالطت ومجالست مینمود چون باعث قتل
پدر شده بود زیاده از دو ماه سلطنت نکرده او را کشتند اسمعیل نظامشاه بن

برهان شاه بن حسین نظامشاه که در حیات بود و در هندوستان بملازمت
اکبر شاه اشتغال می ورزید با حمد نگر رسیده صاحب تاج و باج و خراج شد
در سال هزار و سه از اینعالم فنا بعالم بقا رفت چهار سال و شانزده روز ایام
سلطنتش بود پسرش ابراهیم نظامشاه حسب الوصیه پدر مالک تخت و افسر
گردید چهار ماه و دو روز سلطنت نمود نوبت این سلسله بسر رسید مملکت
احمد نگر جزو ممالک اکبر شاهی گردید **طبقه پنجم عماد شاهیه که در مملکت برار بوده اند**
اول سلسله فتح الله نام از اولاد هنود بیجانگر است در طفولیت اسیر خان
جهان نام که سپهسالار برار بود گردید اسلام اختیار کرد در سلک غلامان
او منسلک شد در ایام سلطنت سلطان محمد شاه بهمنی عماد الملک لقب یافته
بحکومت مملکت برار برقرار شد بعد از فوت فتح الله عماد الملک پسرش
علاء الدین عماد الملک حکومت یافت اینهم چون امراء ثلثه سابق الذکر
اسم سلطنت بر خود نهاده سکه و خطبه مملکت برار بنام خود نمود پس از چند سال
آنهم بطریق پدر طریق ممات راه سپر شد ولد اکبرش دریا عماد شاه افسر
سلطنت بر سر نهاد باندک مدت ایام سلطنتش بپایان رسید پانزده سال
سلطان بود پسرش برهان عماد شاه در عالم صغر صاحب افسر شد تفال خان نام

دکنی که از غلامان آن سلسله بود او را محبوس نموده سلطنت باسم خود
کرد در سال نهصد و هشتاد و دو مرتضی نظامشاه لشکر کشیده تفال خان
با برهان عماد شاه محبوس از اینعالم انتقال نمودند مملکت برار جزو ممالک مرتضی

طبقه ششم سلاطین اسلامی مملکت گجرات از این قرار است

شاهی قرار یافت تا ایام سلطنت سلطان علاء الدین پادشاه هندوستان
مملکت گجرات حکمران از طوایف مختلفه هنود داشت در زمان پادشاه مذکور
جزو سلطنت هندوستان شد محمد شاه بن فیروز شاه نظام امیرا بایالت
فرستاد بعد از عزل ومی ظفر خان نامی بحکومت آمد محمد شاه باندک مدت
از اینعالم رحلت کرد ظفر خان را پسری بود تاتار خان نام بد آغاز و تبه انجام
بود باستماع خبار از فوت پادشاه پدر را منزوی ساخت بفراهم ساختن
اسباب تجمل پرداخت عازم تسخیر دهلی شد در عرض راه حسب الامر پدر مسموم شد
ظفر خان در ثانی بحکمرانی رسید با اسباب موجوده بخیال سلطنت افتاد
خود را مظفر شاه نامید سکه و خطبه باسم خود نمود از آن تاریخ مملکت گجرات
سلاطین علاحده داشته باین تفصیل مظفر شاه زبده و سلطنت چهار سال
احمد خان نواده اش سی و دو سال و ششماه شهر احمد آباد گجرات از بناهای اوست

که در سال هشتصد و نود و سه بانجام رسانید در ماه ربیع الآخر سال هشتصد و چهل
و شش از اینعالم رخت بست بعد از او پسر بزرگش محمد شاه بسلطنت رسید
در محرم سال هشتصد و پنجاه و پنج مسموم شد مدت ایام فرماندهی او هشت
سال و نه ماه و چهارده روز نوشته اند سلطان قطب الدین پسرش که ده ساله
بود بر تخت سلطنت گجرات جلوس نمود در ماه رجب سال هشتصد
و هشتاد و سه وفات یافت بعد از فوت سلطان قطب الدین عم او داود
خان پادشاه گجرات گردید بواسطه عدم استعداد و قابلیت زیاده از هفت
روز سلطنت نکرد معزول شد برادر کوچکش سلطان قطب الدین محمود شاه
در سن چهارده سالگی بر اورنگ سلطنت متمکن ساخته شد پنجاه و پنج سال
و یکماه و دو روز جهانداری کرد در رمضان سال نهصد و هفده رخت سفر آخرت
بربست بعد از او سلطان مظفر شاه پادشاه شد یادگار بیگ ایلچی شاه اسمعیل
بتهنیت سلطنتش آمد مدت پادشاهی او چهارده سال و نه ماه بود ولدش سکندر
شاه بر سریر پادشاهی تکیه زده امراء و اعیان در سال نهصد و سی و دو او را
کشتند بعد از آن برادرش سلطان محمود شاه بر تخت پادشاهی جلوس کرد
ولی زیاده از چهار ماه طول نداشت بعد از وی سلطان بهادر شاه برادر دیگرش

لوای سلطنت برافراشت پانزده سال و سه روز سلطنت نمود در اواخر
ایام سلطنتش بملاقات سردار فرنگان پورتگال که در بندر دیپ لنگر اقامت
انداخته بودند خود با معدودی بجهاز بزرگ ایشان رفت پس از ملاقات هنگام
مراجعت در حالتیکه از جهاز بزرگ تنها بکشتی سواری خود در میامد فرنگان
عمداً او را غرقه بحر فنا ساختند در سال نهصد و چهل و چهار محمود خان
نامی که از ان سلسله و خانواده بود امرا و وزرا او را برخود پادشاه ساختند
مدت سلطنتش هیجده سال و دو ماه و چند روز بود در سال نهصد و شصت و یک
او را کشتند پس از شهادت وی رضی الملک نام که از وزرا بود طفلی را از اولاد سلطان
احمد شاه ثانی در کار آورده بر تخت شاهی متمکن گردید بسلطان احمد شاه ملقب شد
سلطنت او هشت سال بود در سال نهصد و شصت و نه سلطان مظفر نام
بدستیاری اعتماد خان که قسم ها یاد کرد که این از شاه محمود شاه است
پادشاه ساختند در همین سال میرزا عبد الرحیم خان ولد بیرام خان
الملقب بخان خانان با لشکر بی پایان از جانب اکبر شاه بتسخیر گجرات
مامور شد بحیطه تصرف در آورده مملکت گجرات ضمیمه ممالک
اکبر شاهی گردید تمت تمت

دیگر از ممالک آسیا ملک عربستان است

درنهایت وسعت که فیمابین خلیج العجم و بحر احمر واقع شده است طولش
از شمالی بجنوب چهارصد و هشتاد فرسخ است عرضش از شرق بمغرب چهار
صد فرسخ است به پنج قسمت منقسم و هر قسمتی را بمناسبت باسمی مسمی ساخته اند
و براین ملک جزیره العرب و برالعرب نیز اطلاق می شود جمعیتش را بیست
و دو کرور تخمین نموده اند و مذهب عموم اهل این ملک اسلامست
اکثر اهل سنت و جماعت و قلیلی شیعه زیدی و وهابی که در شصت سال
قبل محمد بن عبدالوهاب نامی مخترع این مذهب گردید اقسام خمسه تهامه
نجد و حجاز و عروض و یمن است اما تهامه اطراف و سواحل بحرالاحمر است
که مابین یمن و حجاز است اما حجاز شهرهای مشهورش مکه اطول لیالی
و ایامش سیزده ساعت و بیست دقیقه است و مدینه و طایف است که در
متصرفی دولت عثمانی مذکور شد اما نجد از تهامه و آخرش بعراق و شام
منتهی میشود و قصبه معروفش قیداست و درعیه اما عروض بلاد مشهورش
یمامه و تیما و تیرین است اما یمن معمورتر و بهتر از سایر اقسامست و بلاد معروفش
صنعا زبید ذمار عدن مخا جند نجران صعده حضرموت است و عمان که پایتختش

مسقط

مسقط است اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و بیست و هفت دقیقه است
و قرای چند مضافات دارد همه جمعیت عمان سه کرور و یکصد هزار نفر و دو هزار و
پانصد نفر نوکر و لشکر دارند قریب سیصد و پنجاه هزار تومان مالیات
و منافع این ملک است و در این بیابان عربستان طوایف و قبایل بسیار
سکنا دارند و هر طایفه و قبیله بزرگی و شیخی از خود دارند که از امام یا امیر
یا شریف میگویند معارف آن قبایل طی بقاره عبید شمر عنزه قحطان
نجد عقیل بنوهلال حدید نون بنوزبیده بنوضخاست از جنس طیور
شترمرغ بکثرت و فراوانی درین صحاری وجود دارد صنعا اطول لیالی
و ایامش دوازده ساعت و پنجاه و پنج دقیقه است و پایتخت یمن است
و مشتمل بر پنجاه هزار جمعیت است همه جمعیت ملک یمن پنج کرور مالیات
و منافعش دو کرور لشکر و نوکرش پنج هزار است شهری نیکو و معمور است
عدن که از بنادر یمن است حال چند سالست که دولت انگریز متصرف شده
و قلعه مضبوطی در آنجا ساخته و آنرا جزیره گونه نموده اند بندر مخا که جزو یمن است
به تصرف دولت عثمانی کوه طور سینا و حورب که در حورب موسی بشبانی
شعیب مشغول و به نبوت مبعوث گشته و در سینا نزول احکام و توریه نموده

دراین بحر بوستان فیمابین بلاد شام و مصر است حوالی بندر سویس فیمابین دوشعبه
از بحرالاحمر واقعشده یکیرا خلیج عقبه و یکیرا خلیج سویس گویند و منتهای بحرالاحمر است

دیگر از ممالک آسیا مملکت چین است

مشتمل است بر چین اصلی و قدری از تاتارستان و تبت و مملکت کاری
و چین اصلی محدود است در مشرق و جنوب با دریا و در مغرب با تبت
و شمال با تاتارستان مملکت و دولتی است قدیم و قویم اهالی چین پادشاه
خود را چون آفتاب و سایر سلاطین عالمرا چون ستاره میدانند و عموم
اهالی چین بپرستش اصنام اقدام مینمایند مملکتش طویل و عریض چنانچه
چین اصلی هفتصد فرسخ طول و پانصد فرسخ عرض دارد اگرچه غربا را مطلق
در ملک خود راه نمیدهند و معاملات بالتمام در سرحدات و ثغور مملکت
میشود دو سه دفعه سفراء فرنگستان بزحمت تا اصل پایتخت رفته اند و آنچه لازمه
سعی و دقت بوده در تفتیش و تفحص حالات آنملک نموده اند و همچنین قونسلهای
ایشان که در سرحد و ثغور مقیم میباشند کمال دقت را مرعی داشته فی الجمله
اطلاعی حاصل نموده ضبط کرده اند نفوسش را ششصد و شصت و شش
کرور و بقولی هشتصد و نود و دو کرور تخمین نموده اند لشکر سه کرور و سیصد هزار

مالیات و منافع ولایتی دویست و هشتاد کرور و بروایتی سیصد و بیست
کرور چهار هزار شهر است که قلعه دارد و مذهب اهالی چین تماما بت پرستیست
پایتخت شهر پکین است سه کرور یا چهار کرور نفوس تخمین نموده اند که در آن شهر
ساکن است اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و پنجاه دقیقه است
شهر مشهور دیگر که آنهم وقتی دارالسلطنه بوده ننکین است شهری زیبا و رنگین
ششصد هزار نفوس عدد ساکنین است و اشهر بنادر چین کنتون است
که ششصد هزار نفوس در آن سکونت و قونسلهای دول فرنگستان
در این بندر سکنا دارند و جهازات ایشان در این جا ذهاب و ایاب
مینمایند و در این ازمنه جدیده در چهار بندر دیگر نیز اذن حاصل نموده اند اول بندر
اماهی ثانی بندر فوچو ثالث بندر نینک پو چهارم بندر شانک هی و رود
خانهای بزرگ این مملکت هونک هواست که طولش هزار فرسخ است
دیگری ینک تی کنینک است که طولش هزار و هشتاد فرسخ است و منبع این
رودخانها از جبال تبت است و شهر پکین در عرصه سطحی مستطیل واقعشده
دایره اش قریب به پنج فرسخ است دیوار قلعه اش قریب بهشت
ذرع و نیم ارتفاع دارد عرض پائین دیوارش قریب بشش ذرع و نیم

و بالای دیوار سه زرع و نیم عرض دارد و بروج متعدد مشید بفاصله بیست
زرع برافراشته اند نه دروازه عالی دارد که سه در سمت جنوب و دو در سمت
شمال و دو در طرف مشرق و دو در مغرب است دیوار ارک شاهنشاهی از خشت
پخته و ارتفاعش شش زرع است و طول ارک ثلث فرسخ است عمارات
شاهی و امرا و وزرا همگی در ارک است و در وسط این شهر دو کوچه است
که هر یک طولش یکفرسخ و ثلث است و عرضش سی و شش زرع است چنانچه
در وسط این کوچه دروازهای چهار سمت نمایان است تمام کوچها مفروش
و هر روز جاروب و آب پاشی می کنند و بعضی از دکاکین بر عراده قرار
داده و سیار اند و دیگر از عجایب این ملک بطور تحقیق دیواریست که فیمابین
چین اصلی و تاتارستان کشیده اند که پانصد فرسخ طول اوست و تخمینا بیست زرع
ارتفاع دارد و چهار زرع و نیم عرض دارد قریب دو هزار سالست که ساخته اند
و مواظب تعمیراتش هستند اهالی چین در صنایع و بدایع ماهر و ید طولانی
دارند الا در جنگ و محاربه که با این کثرت صدمه میخورند ظاهرا سببش اولا
تنبلی و بیکاری اهل مملکت و ثانی چون تا بحال توپ و تفنگ زیاد معمول نشده
بقاعده قدیم سایر ممالک تیر و نیزه و شمشیر و از این قبیل آلات جارحه اسباب

حربیه متداول است لهذا اکثر اوقات مغلوب و مقهور اند چون اکثر اوقات
با اهالی فرنگستان نزاع دارند چنانچه توپخانه و نظامی فراهم آورده اند بدین
کثرتی که دارند البته آنها را اگر با کسی نزاع نشود کسیرا با آنها حالت نزاع نخواهد
بود و الا با طول امل و ابرام و سماجت طایفه شدید العمل فرنگستان برادر
طریقت ممالک هندوستان خواهد شد و شاهنشاه چین اکنون نیز می نیگ نام است
که او را بیه چونیز گویند مدت ده سالست که شاهنشاه این ممالک و بیست و هفت
سال از عمرش گذشته است از طایفه مغولست سنه ششصد و پنجاه هجری که قبلا
قاآن از جانب برادر اکبر خود منکو قاآن بفتح ممالک چین مأمور بعد از تسخیر
در آن ملک جالس سریر سلطنت آن ملک واحدا بعد واحد برقرار بود
زیاده از یکصد و یازده سال حکمرانی بالاستقلال نمود در سنه هفتصد و هشتاد
اهالی چین طایفه مغول را از مملکت بیرون کرده از اهل ملک شخصی را بسلطنت اختیار
نمودند مجدد در سنه هزار و بیست و نه نژاد چنگیزی اکثری نموده بر مملکت چین
مستولی گردیدند از تاریخ مذکور الی یومنا هذا اسامی و مدت سلطنت
شاهنشاهان چین از اینقرار است چانگ لی هجده سال شنجی بیست و شش
سال کنگ هی بیست و پنج سال بنگ جنگ چهل و چهار سال کین لنگ

چهل و چهار سال کی ایک شصت و چهار سال توکوکنٔ جیت و سه سال پادشاه
حالیه توانکشی بود که در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جلوس نمود موافق
اخبار این پادشاه فوت شده علم عزنیت سلطنت بچه شخص تعلق یافته است
از قرار روزنامه اخبار پادشاه حال کوانک سو نام دارد هفت ساله هست و در عظم
شاهزاده کنگ نام هست اما حالات ممالک تاتارستان که عبارت
از ترکستان مغول و قالموق و قرقیز و غیره است از متصرفی دولت چین
یا غیر متصرفی ایشان خصوصیاتش آنچه گفته شود علی العمیاست مجملش این است
که تبت که جزو شاهنشاهی چین هست و در مغربی چین اصلی واقع است
منقسم بدو قسمت قسمتی را تبت کبیر و قسمتی را تبت صغیر گویند کوهستان
و بیابان زیاد دارد و حیوان مخصوص آنجا آهوی مشک است و دار الخلافه تبت کبیر
شهریست که آنرا لاسا گویند و دار الحکومه تبت صغیر لدک نامند

دیگر از ممالک آسیا مملکت برمانست

که پیگو نیز گویند سواحل دریای این ملک بتصرف دولت انگریز است و بقیه
با اهالی خود این مملکت است و پایتختش لویک نام و چندین شهر و قصبات معمور
و آباد دارند مذهب ایشان عموماً بت پرستیست همه جمعیت این ملک هفت کرور

و دویست هزار لشکر و نوکرش سی و سه هزار است مالیات و منافع ولایتی هفت کرور است

دیگر مملکت صیام است

که مذهبشان عبادت اصنام است طول این ملک صد و هشتاد فرسنگ و عرضش
شصت و هفت فرسنگ و جمعیتش هشت کرور است و بروایتی دوازده کرور
و سیصد هزار لشکر اینه دولت سی هزار مالیات و مداخل ولایتش سیزده کرور است
و بروایتی شانزده کرور و پایتختش یوثیه نامند و بندر معتبرش بنکوک گویند
که گاهی نیز پایتخت واقع میشود جمعیتش یک کرور است و اهل این ملک مشایخ
و معمرین خود را محترم دارند تکدی را حقیر و دزدی را اقبح قبایح شمارند ده هزار
متجاوز برهمن رئیس مذهب دارند و براین براهمه و رؤسا خلیفه اعظمی معین است
که اوامر و نواهی آنرا مطیع و منقادند و خود را اشرف و انجب طوایف امم میدانند
و هیچ پسر مادام حیات در نزد پدر اذن جلوس و اکل و شرب ندارند خلاصه
اهل صیام در آداب دانی باعلا مقام رسیده اند معدن یاقوت بسیار
ممتاز در این مملکت موجود است دیگر ممالک ملکا و کوچین چینا و تان کوین
و تنی امپه است که از حالات این ممالک اطلاعی کامل هنوز حاصل
نیست پادشاه حال فراباد سمدج فرا بار ماند نام است

دیگر مملکت دولت چاپان است

که جزیره طویل با جزایر متفرقه چنداست دولتی است قویم و قاهر نفوس کدام
جزیره بزرگ طویل آن دولت است و در بحر باسفیک واقع است سیصد فرسخ
طول و سی فرسخ عرض دارد و نفوس این مملکت را صد کرور تخمین نموده اند
یکصد و بیست هزار لشکر و چهل کرور مداخل و منافع ولایتی آن کشور است پایتخت
این مملکت شهریست که جدو مینامند سه کرور جمعیت در آن ساکن است اطول
لیالی و ایامش چهارده ساعت و نیم است و شهر دیگر که رئیس مذهب آنها در آن
دارد میکو مینامند ششصد هزار نفوس در آنست قصبات و شهرهای معمور
موفور دارد و معدن طلا در این مملکت وافر سابق بر این بجز ولندیز و اهل چین
احدی از طوایف مختلفه بدین ملک راه نداشتند در این اوقات اهالی ینگه دنیای شمالی
و بعضی از دول اروپا در چند مکان معین اذن معامله و تجارت حاصل نموده اند
ایمپراطور این دولت موتس حیت نام ولیعهدش حبکاسی فو
شیمی میا اسم است و وزیر اعظم مسمی بباتجو میباشد

دیگر از ممالک آسیا ما وراء النهر است

طول این مملکت دویست و سی فرسخ است و عرضش صد و بیست فرسخ

هوایش

هوایش فرح انگیز خاکش حاصل خیز آبش گوارا پایتختش شهر بخارا که اطول
لیالی و ایامش چهارده ساعت و پنجاه دقیقه است و جمعیتش هشتاد هزار است
و دیگر شهر سمرقند است که مسافتش تا بخارا چهل و هفت فرسخ است و صغد
که از جنات اربعه دنیا حساب کرده اند در حوالی این شهر است چنین گویند
که مدت هشت روز در ولایت صغد میتوان مسافرت نمود که از سایه اشجار
و کناره انهار خارج نبود و دیگر شهرهای معروفش طراز و اطرار تاشکنت
ترمذ طالقان اندراب سمنجان قرشی حصار شادمان اخسیکت ختلان
خوقند خجند فاراب شبرقان اندخود رودخانهای مشهور این ملک جیحون است
که سیصد فرسخ طول آن است و دیگری سیحون است طولش صد و
شصت فرسخ است و مصب هر دو رودخانه بحیره ارال است که بحیره خوارزمش
خوانند نفوس این ملک را هشت کرور تخمین نموده اند مذهب اغلب و اکثر
اسلام است بطریقه حنفی لشکرش بیست و پنج هزار است مالیات و منافع
ولایتی دو کرور امیر بخارا در کمال اقتدار است ولی حال مملکت بتصرف
دولت روس و امیر بخارا اگرچه اسم حکومت بخارا دارد ولی از جزء [illegible] هست

دیگر ملک خوارزم است

که پایتختش خیوه جمعیتش شصت هزار اطول لیالی و ایامش پانزده ساعت و هفت
دقیقه حدود این مملکت از جانبی بمرو و از سمتی باستراباد و از طرفی بممالک روس
و بحر خزر متصل میشود از خیوه تا استراباد تقریباً سیصد فرسخ است در این
بیابان دور غیر معمور طوایف بیشمار ترکمان در نهایت آرام و اطمینان
سکونت اختیار نموده اند مذهب ایشان مانند برادران طریقت خود اهل سنت
این مملکت حال نیز بتصرف دولت روسیه است

دیگر مملکت سیبریا است

که متصرفی دولت روس است تخمیناً هزار و سیصد فرسخ طول و ششصد
فرسخ عرض دارد ولی اغلب و اکثر بیابان و اکثر اهالیش چادرنشین طوایف
مختلفه و مذاهب متفاوته میباشند نفوس این همه مملکت را بیست و شش
کرور تخمین نموده اند دو سه قصبه معتبر دارد که یکی را سبیر گویند قصبه دیگر توبولسک است
که محل تجارت و آمد و شد قوافل است دیگر قصبه ارکوتسک است که بیست
و دو هزار جمعیت آن است و درین مملکت طایفه مسمی بسوبدا است که قدهای
طول قامت ایشان یکذرع است و همچنین آتش تنک است که هیچ از علم و خط
بهره ندارند و عدد را زیاده از ده نمیتوانند شمارند و خانهای ایشان شور مانند

ودر زیر زمین است و با عرادهای کوچک بارکشی میکنند و عراده را سگهای
قوی هیکل که مخصوص آن مملکت می بندند و مقصرین دولت روسیه را باین
مملکت میفرستند و در آنجا آنها را بانجام خدمات دولتی از قبیل کندن
معادن وغیره مامور میدارند ملک قفقاز به مملکت سیبریه متصل است که شهرش
حاجی ترخان است و جمعیتش پنجاه هزار متجاوز است مذهب اهالی سیبریه
و قفقاز اغلب و اکثر نصاری و قلیلی از مذاهب مختلفه است

قسمت دوم از اقسام خمسه اروپاست

این قسمت بحسب وسعت نسبت بباقی تقسیمات کوچکتر ولی بحسب کثرت
و معموری و انتظام امورات در مرتبه برتر است حدودش از یک طرف با دریای محیط است
و از سمت مشرق با آسیا مذهب اهالی این ممالک عموماً نصاری و قلیلی
یهود است ممالکی که در این قسمت واقع است مملکت و دولت فرانسه است
که دولت قدیم قویم و قادر و قاهر فرنگستان است وسعت این مملکت سوای
متصرفی خارجه تخمیناً یکصد و نود فرسخ طول و یکصد و شصت فرسخ عرض
دارد پایتختش شهر پاریس است که اطول لیالی و ایامش شانزده ساعت است
و از شهرهای خوب ربع مسکونست دو کرور و چهل هزار نفر جمعیت این شهر

بشماره آمده وبروایتی سه کرور و سیصد وبیست و پنجهزار و دویست وهشتاد
وچهار نفر در سی سال قبل ازاین لویس فلیب ایمپراطور سابق آنجا قلعه
از سنگ وگچ وآهک بنا نهاده که زبان ازبیان اوصافش عاجز وخامه
از تحریرش قاصر است قریب بسی کرور تومان مخارج آن شده دایره آن قلعه
دوازده فرسخست سی دروازه دارد شانزده قلعه کوچک بجهة محافظت
وپشت بند قلعه در اطراف ساخته اند سوای ولایات متصرفی خارجه هشتاد
کرور جمعیت این ملک را تشخیص نموده اند منافع ومداخل ولایتی چهارصد و
شصت ویک کرور قرض دولتی چهار هزار وششصد کرور تومانست
لشکر سفری وحضری سه کرور جهازات جنگی دولتی وتجارتی هفت هزار و
هشتصد وفروند است شهرهای مشهورش فان تین بلو لیانس بندر
مرسیلز پوردو روان ارلینز تن تس برست بندر تولون لتل استرازبرگ
بولانگ بندر کلیس لیهودر وسل اجکیو کام پیکین پای تریس است ورودخانه
معروف این مملکت رودخانه سین رون رین میوس ورودخانه لوار است
وایمپراطور این مملکت سابق لویس ناپلیون سیم بود که پسر لوسین برادر ناپلیون
اول است قریب سی سال قبل از منصب رئیس الجمهوری بمرتبه اعظم

ایمپراطوری سرافراز شد وقریب هفتاد وسه سال از عمرش گذشت
ولیعهدش پسر بیست وچهار ساله ایست که جز این اولادیش نیست درسال
هزار ودویست وهشتاد وهفت با دولت روس والمان منازعه کرد
در میدان جنگ بسبب خیانت سرداران لشکرش گرفتار شد قشون پروس
نهصد وشصت هزار بود دویست هزار اسب داشتند یکهزار ودویست وهشتاد و
وهشت عراده توپ یکصد هفده هزار وهشت ونه نفر ازاین لشکر تلف شد
از قشون فرانسه نود ودو هزار نفر کشته شد همین قدرها از گرسنگی وناخوشی
تلف شدند هفتاد بیرق پنجهزار ونهصد وهشتاد وهفت عراده توپ چهار
صد هزار نفر اسیر از فرانسه بدست پروس افتاد معادل هزار کرور مخارج لشکر
کشی متضرر شدند پس از استخلاص به دولت انگریز رفت در سال هزار ودویست ونود
فوت کرد دولت فرانسه جمهوری برقرار آمده الی حال برقرار است دولت
فرانسه بعد از مغلوب شدن یکهزار کرور تومان با دو محال الزاس ولرن
بایمپراطور المان داده مصالحه نمودند سلاطین ماضیه این دولت وایام
سلطنت بدین موجب است فرامند که در سنه چهارصد وهیجده عیسوی بر تخت
خسروی جلوس نمود ایام سلطنتش نه سال بود کلادیس سی سال چلدبرت

کلادیوس هشت ویکسال
ریدولیس ده سال
چلدریک هشت وبیسال

کلادمیر شری کلاتیر این چهار برادر هر یک در ملکی از این مملکت بیست و
سه سال سلطنت نمودند شیودبرت چهارده سال شیودکمبد ده سال
کلاتیر سه سال چیربرت کاثرن سیجبرت چیلپریک این چهار نفر در اماکن
مختلفه این مملکت چهارده سال معاً سلطنت نمودند چیلدبرت دوم
نه سال کلاتیر دوم دوازده سال شری هفده سال ایضاً کلاتیر دوم پانزده
سال دکوبرت ده سال کلاویس دوم یکسال سیجبرت دوم هیجده سال
کلاتیر سوم پانزده سال چیلدریک دوم بیست و دو سال کلاویس
سیم چهار سال چیلدبرت سوم شانزده سال دکوبرت ششسال چیلپریک
دوم سه سال کلاتیر چهارم یکسال شری چهارم و چارلس مرتل بیست و دو سال
چیلدریک سوم پانزده سال پپین شانزده سال چارلمگن چهل و شش سال
لویس بیست و شش سال چارلس سی و هفت سال لویس دوم دو سال
لویس سیم پنجسال چارلس لگراس سه سال فیودس پنجسال چارلس
سوم بیست و نه سال رابرت یکسال راوالف سیزده سال لویس
چهارم هیجده سال لوسیر سی و دو سال لویس پنجم یکسال هیوکیت نه سال
رابرت دوم سی و شش سال هنری اول سی سال فلیپ اول پنجاه سال

لویس ششم بیست و نه سال لویس هفتم چهل و پنجسال فلیپ دوم چهل
و چهار سال لویس هشتم سه سال لویس نهم چهل و شش سال فلیپ سوم
پانزده سال فلیپ چهارم سی سال لویس دهم دو سال جان چند ماه فلیپ
پنجم شش سال چارلس چهارم شش سال فلیپ ششم بیست و سه سال
جان دوم چهارده سال چارلس پنجم هفده سال چارلس ششم چهل و دو سال
چارلس هفتم چهل سال لویس یازدهم بیست و سه سال چارلس هشتم شانزده سال
لویس دوازدهم هفده سال فرنسیس اول سی و سه سال هنری دوم دوازده
سال فرنسیس دوم یک سال چارلس نهم پانزده سال هنری سوم پانزده سال
هنری چهارم بیست و دو سال لویس سیزدهم سی و دو سال لویس چهاردهم
هفتاد و چهار سال لویس پانزدهم شصت و یکسال لویس شانزدهم سی و
یک سال ناپلیون اول یازده سال لویس هیجدهم یازده سال چارلس
دهم شش سال لویس فلیپ هیجده سال جمهوریه پنجسال متصرفات دولت
در خارجه جزیره کدالوپ در هند الغرب طولش بیست فرسخ و عرضش چهار
فرسخ است خاکش حاصلخیز پایتختش قصبه بستر است دیگر جزیره مرتینک
در هند الغرب قصبه بزرگ آنجا پرت رایل و قصبه سنت پیر است طولش

شانزده فرسخ عرضش از پنج تا ده فرسخ حاصل خاصه آنجا شکر و نارجیل
و قهوه و پنبه و نیل و زنجبیل است و جمعیتش از صد هزار افزون است دیگر
جزیره کیلن است که در محال کوئنیاست حاصلش فلفل و قهوه و شکر است
جمعیتش هزار و پانصد نفر است دیگر جزیره بوربان که در محیط هندوستان است
طولش بیست فرسخ اراضیش حاصل خیز قهوه و ملاکوی آنجا کمال امتیاز
دارد دیگر جزیره مریه کلنت و جزیره دسیدا و جزیره سینتس و جزیره سنت پیر
و جزیره میکوی لان است دیگر ولایت سنگلت در مغرب افریقا در دهنه
رودخانه که باین اسم موسوم است و قصبه سنت لویس پایتخت این ولایت است
و رودخانه آنجا معروفست و دولت فرانسه قلعه محکمی بنا نموده اند دیگر جزیره
از جزایر کاریت که مغرب افریقا واقعست دیگر قصبات پاندیچری و کریکل
که در ساحل محال کرناتیک هندوستانست و سالهاست که در تصرف
دولت باشوکت فرانسه است دیگر قصبه چندرنگار است در مملکت بنگاله
در محلی خوب و مکانی مرغوب در جانب مغرب رودخانه هوگلی واقعست
و مسافت میان او و کلکته هفت فرسخست دیگر قصبه مهی که در صوبه ملیبار است
دیگر ملک الجزایر بربرستانست که در ضمن افریقا مذکور خواهد شد چون از امپراطور

اعظم ناپلیون اسمی مذکور شد بسیار حیف بود و از انصاف دور می نمود
که باختصار از حالات آن یگانه روزگار شهریار نامدار اظهاری ندارد امپراطور
ناپلیون والدش بناپارت نام دارد اصلا از اهل ایطالیا و دو سه نفر از اجداد
و آباء آن در جزیره کارسیکا که جزو ممالک فرانسه ساکن و توطن اختیار کرده اند
امپراطور ناپلیون در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه یا پنج باختلاف روایات
در جزیره مذکور بعالم ظهور آمده و بجهة تعلیم و تدریس بپاریس آمد در مدرسه
نظام مشغول تحصیل در سن چهارده سالگی کامل شد بعد از امتحان آنرا
در توپخانه منصب نایب سلطانی دادند در زمانی قلیل ترقیات کلی
حاصل کرده بسرهنگی رسید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی بلا فاصله
سرتیپ گردید در آن اوقات دولت فرانسه جمهوریه بود دولت انگریز
بندر تولون را مسخر نمود هشتاد هزار لشکر و توپخانه باسترداد تولون از جانب
جمهوریه مامور شد در آن سفر امپراطور ناپلیون در توپخانه منصب سرتیپی داشت
و باعث گرفتن شهر و شکستن لشکر انگریز گردید مراجعت بامیر تومانی
افواج منصوب شد و مامور خدمات مملکت ایطالیا و مجادله با دولت نمسا
گردید در آنسفر که بیست و پنج ساله بود فتوحاتی چند از آن ابهت مند بعرصه

ظهور رسیده که خامه از تحریرش بعجز و قصور اعتراف دارد مراجعت بسبب
حسادت حساد و سعایت اصحاب عناد مدتی از شغل و عمل مهجور بود تا انکه از فرط
در شهر پاریس بالا گرفت و به آب شمشیر آن یکانه فرونشست باعث
خصوصیت و محبت اعیان جمهوریه گشت بسرداری و تسخیر مصر با بیست
و پنجهزار لشکر مامور گردید اسکندریه و مصر را فتح نمود و به تسخیر شامات
شتافت عکه را محصور ساخت قریب بچهل روز طول کشید بسبب
زیادتی لشکر رومی و اعانت دولت انگریز ناپلیون را صورت فتح
روی نداد مراجعت بمصر کرد و در این حیص و بیص اخبار اختلال امورات
فرانسه شنید مراجعت بفرنس لازم آمد لشکر و کشور را بجنرال کلبر نامی سپرد
و ره سپر گردید با پانصد نفری در دو فروند جهاز دولتی مراجعت کرد بتدابیر
عملی و هنر فطری اعیان جمهوریه را بعضی با خود یار و برخی را گرفتار ساخته
کونسل اول تا مدت ده سال شد این در سنه هزار و دویست و هفده بود
بعد از چهار ماه بکونسلی بلامدت منصوب گشت محاربات با دولت نمسا در
مملکت ایطالیا روی داد در این معارک مسلک سرداری لشکر خود را
سالک بود و جنگ مارنگو مشهور در این سفر روی نمود چنانچه بدایع وقایع

همین سفر را برشته تحریر کشید مجلدی علاحده باید در سنه هزار و دویست
و نوزده بلقب امپراطوری ملقب و شاهنشاه ممالک فرانسه و ایطالیا گردید
بتحریک و تقویت دولت انگریز دول فرنگستان بمخاصمه اش برخاستند و بمحاربه اش
صف مجادله آراستند جنگ آسترلیتز واقع شد که از اینطرف امپراطور اعظم
ناپلیون بود و از انطرف امپراطور الکسندر روسیه و امپراطور آستریه فرنسیس
نام بودند بعد از حملات متواتر و آتش فشانی سنگار نسیم فتح و ظفر بپیکر رایات
فرانسه وزید زیاده از چهل هزار از لشکر امپراطورین مقتول گردید و چندین
هزار نفر ماسور شده چهل شقه علم و یکصد و پنجاه عراده توپ بحیطه تصرف
آوردند پس از آن مصالحه و متارکه در میان آمد این مقدمه در سنه هزار و دویست
و بیست بود در یک سال بعد محاربه اش با پادشاه پروس دست داد سی هزار
از لشکر پروش هم آغوش خاک گشت چندین هزار نفر اسیر و دویست عراده توپ
دستگیر و برلین پایتخت پروشیه مسخر شد پس از یکسال دیگر جنگ فریدلند
واقع گردید که از اینطرف فرانسه و از آنجانب روس و پروس متفق بودند
درین مجادله ظفر فرانسه را حاصل گشت از عساکر متفقه پنجاه هزار نفر مقتول
و هشتاد عراده توپ کسب لشکر فرانسه بود باز مصالحه شد قدری

از محالات روسیه و نصف ولایات پروسیه ضمیمه فرانسه گشت در سنه هزار و دویست
و بیست و چهار مجدد نزاع انجامید از جانبین امپراطور اعظم و از نمچی امپراطور
نمسا شکست بر لشکر نمسا افتاد و جز از مقتولین معرکه نزد بیست هزار نفر اسیر
گردید و وینا پایتخت نمسا مسخر شد مجدد مصالحه شد مال المصالحه و مری لویسا
خانم شاهزاده نمسا را گرفت و اغلب ممالک استریه و نمسا ضمیمه فرانسه گشت
تاج بخشی کرد پایتخت و باقی ممالک را با امپراطور نمسا واگذار نمود غلب و اکثر
ممالک فرنگستان را بحیطه تصرف آورد و از منصوبان یا چاکران خود در انجا
بسلطنت نصب کرد تا در سنه هزار و دویست و بیست و هفت به تسخیر ممالک
روس رفت با استعداد و تمام و احتشاد ما لا کلام با این تفصیل افواج سواره و پیاده
پانصد و نه هزار و هشتصد نفر توپ جلو و قلعه کوب هزار و دویست عراده
قورخانه و اذوقه و ملبوس لشکر و مایحتاج شفاخانه بیست هزار عراده اسب
توپخانه و سواره نظام دویست هزار راس گاو عراده کش هشتاد هزار روسیه
بمجادله اقدام نکردند بلاد عرض راه لشکر فرانسه را سوختند و از آبادی اثری
نگذاشتند تا در سی فرسخی مسکو که پایتخت قدیم روس است نزاعی عظیم واقع شد
روسیه هزیمت نمودند امپراطور ناپلیون داخل شهر مسکو شد شهری سوخته

و مخروبه دید لاعلاج چندی توقف فرمود بسبب عدم آذوقه و سیورسات
معاودت نمود ولی بجهة عدم آذوقه و شدت سرما و زیادتی برف قریب
بسیصد هزار از لشکریش بر طرف شد با احوالی نیک بد قوی ضعیف بقیه
لشکر را بسرداران سپرده خود با دو سه نفر از مخصوصان به تخت پاریس معاودت
نمود سلاطین معاندین متفقه مجال ندادند بالاجماع دامن همت بر میان زده
و کمر مجادله و محاربه را تنگ بسته از اطراف چون بحر ذخار به جنبش درآمدند امپراطور
اعظم بهمان باوجود خسارت بسیار لاعلاج ایشان را استقبال کرد اینمقدمه
در شوال هزار و دویست و بیست و هشت بود دویست و چهل هزار عساکر سلاطین
متفقه و یکصد و شصت هزار لشکر فرانسه بمحاربه اقدام نمودند بعد از کوشش زیاد
هزیمت نصیب لشکر فرانسه گردید هشتاد هزار نفر از طرفین مقتول شد شصت
و پنج عراده توپ و چند شقه علم از فرانسه بدست عساکر متفقه آمد و در حقیقت سبب
این شکست خیانت هفده فوج لشکر ساکسانی بود که در تحت لوای امپراطور
اعظم بودند و در حین محاربه فرار نموده بعساکر متفقه ملحق شدند در
ربیع الثانی سال بعد سلاطین متفقه وارد پاریس شدند و پادشاه قدیم
فرانسه را آوردند بر مسند فرماندهی نشانیدند و جزیره البه را که از جزایر ایطالیاست

ملوک مشفقه محض استماع این خبر بلا تاخیر و اهمال معادل دو کرور لشکر انجام چون
بحر ذخار از اطراف ممالک فرانسه حمله ور گردیدند امپراطور اعظم درین
کمید و ماه مراجعت بقدر سیصد هزار جمعیت و سیصد عراده توپ موجود و فراهم نموده بود
روی باستقبال خصم نهاد هر فوجی از سپاه بسمتی مامور فرمود خود با قشون
رکاب در مکان موسوم بواترلو تقشون دولت انگریز و پروش که سردار
ایشان دیوک ولنیکون و مرشل بلوخر بود بمحاربه و مجادله اقدام فرمود
چون هر اقبالی را زوالی مقرر است سعیش باطل و جهدش بی حاصل گشت

مقرر است که هر چیز چون رسد بکمال	بود هر آینه او را ز پی نهیب زوال

لا علاج رخ بر تافت و منفرداً به پاریس شتافت اعیان مملکت بجانشینش
برخاستند و استعفایش از سلطنت خواستند استعفا نمود ملک و مال
منسوب و عیال را وداع کرد از پاریس بنا در غربی فرانسه رفت و بعزم
انگلستان و ملاقات ولیعهد دولت ایشان مصمم شد در جهاز دولتی
انگریز با شصت نفری از مخصوصان و خدمتکار سوار گشت و بانگلستان
رفت امنای دولت انگریز چون ازین حالت اطلاع یافته بمکانش ورود
شتافتند عاقبت خاک نامردی و بیمروتی بر فرق خود ریختند و مجبوراً

بجهة سکونت امپراطور ناپلیون معین ساختند و امپراطور با برخی از خواص
و قلیلی سرباز قراول که من حیث المجموع هزار نفر میرسید بجزیره البه رسید
ساکن گردید قریب به یازده ماه توقفش در آنجا طول کشید تا آنکه اخبار
اختلال فرانسه را شنید و میل طبایع اهل مملکت را نسبت بخود دانست
و فهمید با معادل هزار نفر در هفت فروند جهاز بزرگ و کوچک سوار و براجعت
مملکت فرانسه نمود بهر شهر و قصبه که عبور میفرمود طریقه اطاعت و چاکری
از اهالی آنجا بظهور میرسید جوقی لشکر نظام که بضبط شوارع و منع دخول
غیر بدون حکم دولت بمملکت مامور بودند بعزم مجادله و محاربه استقبال
نمودند امپراطور اعظم چون اینمعنی را شنید قلیل جمعیت خود را بتوقف مامور
گردانید با دو نفر سواره خود را غفلتاً با فواج خصم که مستعد و مهیای قتال بودند
رسانید آنها را مخاطب ساخته که ای فرزندان جرار رشید هر یک از شما که میل
بقتل من دارید اینک حاضرم اقدام کنید از استماع این کلمات همگی تفنگ را از دست
گذاشته و کلاه را از سر برداشتند صدای امپراطور ما زنده باد و دولتش پاینده
بفلک رسانیدند بهمین طریق هر فوجی که بممانعت ماموری گردید بمتابعت
میگرائید پادشاه سابق فرار و امپراطور اعظم مرة بعد اخری برار یکه سلطنت برقرار

بود لکن

بجزیره سنت هلینه اش فرستادند قریب شش سال دران جزیره
بود تا آنکه در سنه هزار و دویست سی و شش وفاتش روی نمود حق مقام
اهالی فرانسه در غیرت و علو همت از اکثر اهالی اروپا مزیت چنانچه در انعقاد
مصالحه با دولت المان و دادن یکهزار کرور تومان قبل از وعده ادا نمودند
و ننگ مطالبه خصم را بر خود روا نداشتند صد حیف ازاین اختلاف آرا
در باب جمهوری و امپراطوری که دارند و این سبب پریشانی رعیت
و آشوب مملکت است پس از قرار جمهوری موسیو طیر رئیس الجمهور گردید
بعد از عزل او مرشل ماکماهون رئیس شد ششم شهر صفر سال هزار و دویست
و نود و شش از رئیس الجمهوری استعفا نمود روز هشتم موسیو گروی بریاست
رسید الی حال برقرار است **دیگر از ممالک اروپا مملکت و دولت روسیه است**
که بحسب وسعت بزرگترین ممالک ربع مسکونست و نیز الاصفر مقصود [illegible]
طول و عرض مملکتی که در حصه آسیا دارند ذکر شد مملکت اروپائی ایشان تخمیناً
پانصد و بیست و پنج فرسخ طول و سیصد و سی فرسخ عرض دارد و صد و شصت و چهار کرور
در مملکت اروپائی و آسیائی دولت روسیه نفوس سکونت دارند
مداخل ولایتی در هشت سال قبل تخمیناً سیصد و سی و چهار کرور تومان

خرج مملکتی مقابل دخل است قرض این دولت تقریباً هزار و چهار صد کرور
قشون بری موافق قاعده جدید که اختیار کرده اند بغیر از صاحب منصب
سه کرور و صد و پنجاه هزار نفر کشتی جنگی دویست و هشتاد فروند کشتی تجارتی
دو هزار فروند متجاوز است پایتخت قدیم مسکو است که جمعیتش ششصد هزار
و پایتخت جدید که تقریباً یکصد و چهل سال است بحلیه آبادی آمده و از بناهای
پطر کبیر است سنت پطرزبرگست تخمیناً ششصد و پنجاه هزار نفوس
در آن ساکن است و اطول لیالی و ایامش هجده ساعت و نیم است
و دیگر شهر نووگورود و ارکنجل و کیف و ریگا و وارسا و بندر آلو و غازان نیج
نی نوگورود و بندر ادسا و کرونشتات و سوستپل و از مملکت ایران که
بتصرف دارند شهر تفلیس و گنجه و شوشی و ایروان و نخجوان و باکوبه و دربند
و قبه است در باکوبه تقریباً دویست چاه کوچک و بزرگ معدن نفط است
روزی چهل هزار من نفط سیاه بسبیل استمرار از آن معادن حمل و نقل میشود
از آنجمله دو چاه است که یکی را گوگوراف مینامند هشتاد ذرع عمق دارد
دیگری را صغروف می گویند هشتاد و پنج شش ذرع عمق اوست از این چاه
صغروف زمانیکه بغلیان می آید معادل ده دوازده ذرع نفط بطریق فواره

ازو هن چاه جستن مینماید و امپراطور این مملکت الکسندر ثانی بن نکولیس
بن پال بن پطر سیم است که قریب به بیست و سه سال است که شاهنشاه
بالاستقلال ممالک روسیه است و از احفاد پطر کبیر است که در سنه یکهزار و
صد و یک جالس سریر سلطنت گردید که شمس القلاده این دودمان و در حقیقت
اول سلسله این خاندان است و از عمرش قریب شصت و یکسال گذشته
هست و پسرش نکولس الکساندر که تقریباً سی و شش سال است ولیعهد است
صدر اعظم این دولت پرنس گورچاکف نام هست و رودخانهای معروف
این دولت یکی ولگاست که اعراب و ایرانیان اتل و روسیان اول میخوانند
و منبع آن از ولایت تور است که فیما بین مسکو و پطرزبرگ است و در حوالی حاجی
ترخان به بحر خزر منتهی میشود قریب هشتصد فرسخ طول دارد و رودخانهای
دیگرش یورال است و رودخانه دان و دنیپر و رودخانه مروش و رودخانه
تیمن و رودخانه لنا که در مملکت سیبیریا است که پانصد فرسخ متجاوز طول دارد و
بحر خزر که ذکر شد عوام دریای قلزم گویند و بحر مازندران و طبرستان
نیز خوانند و در سمت شمال این دریا حاجی ترخان است و در مشرق دشت
تاتار و ترکمان و در جنوب بلاد ایران و در مغرب دربند و کوهستان قفقازات را

ابهای

و مهای عرض آن تخمیناً نود فرسخ و طولش که از شمال بجنوب باشد
دویست و پانزده فرسخ است سلاطین ماضیه روسیه از قراری که مورخین
انگلستان نوشته اند از این قرار است میکائیل فیودورویتز سی و دو سال
الکسیس پسرش سی و دو سال فیودور دوم شش سال ایوان چهارم و پطر
اول معاً سلطنت نموده اند هشت سال پطر اول منفرداً سی و هفت سال
کترین اول زن پطر دو سال پطر دوم نواده پطر کبیر سه سال آن دختر برادر پطر
ده سال ایوان برادرزاده پطر کبیر یکسال الیزابت دختر پطر کبیر بیست
و دو سال پطر سیم پسر آن ششماه کترین دوم زن پطر سیم سی و پنج سال
پال پسر کترین دوم پنج سال الکسندر پسر پال بیست و پنج سال نیکولس اول برادر
الکسندر سی سال سلطنت نمود

دیگر از ممالک اروپا

مملکت و دولت انگریز یا انگلیس که هر دو صحیح و اطلاق میشود از قرالات فرنگ
در انتظام امور مملکت داری و استخراج صنایع و بدایع با هوش و فرهنگ
در خدعه و تدبیر و حیله و تذویر دارای سحر و نیرنگ میباشند اصلاً مشتمل است
بر دو جزیره بزرگ و چندین جزیره کوچک از ساحل شمالی مملکت فرانسه
بمسافت هفده فرسخ در بحر اتلنتیک یکی را گریت بریتین و دیگری را ایرلند خوانند

گریت بریتین صد و هشتاد فرسخ طول و نود فرسخ تقریبا عرض دارد محتوی
بر شهرهای عظیم و قصبات عالیات و قراء نیکو و جبال متعدده غیر مرتفع
و رودخانهای متکاثره که یکی تمس است که او را تیمز نیز گویند دیگر سورن
و مدوین و غیره اما تمس از وسط شهر لندن که دار السلطنه است میگذرد
هشتاد فرسخ طول اوست در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه پلی در زیر این
رودخانه باتمام رسید که تقریبا سیصد و شصت ذرع که عرض رودخانه و حواشی
باشد طول و سی ذرع تخمینا عمق پل است راه ذهاب و ایاب جدا گانه روشنائی
آنجا با چراغ ولتر است تخمینا دو کرور و صد و بیست هزار تومان پول ایران
مخارج آن شده در حقیقت از غرایب دنیاست لندن از شهرهای بزرگ
و معمور است دورهٔ ان با سواد خارج شهر قریب بدوازده فرسخ است
جمعیت شهر هشت کرور متجاوز است اطول لیالی و ایامش شانزده ساعت
و بیست و یک دقیقه است شهرهای معروف این جزیره بریستول و لیورپول
منچستر لیدس برمنیک هم ناریج سبث پارنس بث پلی مث دون
پرث پرمث هل ادن برک کلس گو کرمی ناک پرث ابردین دندی پزلی
اما جزیره ایرلند در مغرب گریت بریتن اتفاق افتاده نود فرسخ طول چهل فرسخ

متجاوز عرض دارد مسافت میان این دو جزیره سه فرسخ بحر است پایتخت
این جزیره دبلین است جمعیت دبلین دویست و ده هزار است و شهرهای
مشهورش بلفست واترفورد و لندن دری کارک لیمریک است و این جزیره
پنج رودخانه و چهار بحیره است چندان کوه ندارد اما عدد جزایر کوچک متعلقه
هشت است که هر یک تخمینا هفت فرسخ الی هشت فرسخ طول و از چهار الی پنج
فرسخ عرض دارند همگی در کمال معموری و منتهای آبادی میباشند جمعیت
این جزایر عشره شصت و سه کرور بشماره درآورده اند اطول لیالی و ایامش
از شانزده ساعت و نیم الی هفده ساعت و ربع است دولتیست
قوی و قاهر از سایر ممالک دنیای قدیم و دنیای جدید که امریکا گویند
ممالک متعدده و مواضع متکاثره تا مجال بحر و بحیطهٔ تصرف درآورده اند
البته از خارج و داخل سیصد و پنجاه و دو کرور نفوس رعیت و نوکر دارند
تقریبا هشت هزار فروند جهاز تجارتی و چهار صد جهاز جنگی دولتی از هوائی
و بخاری را مالک سیصد و شصت کرور تومان ایران مالیات و منافع ولایتی
آنها میشود قرض اینه دولت شش هزار و چهار صد کرور مشخص نموده اند
یکصد و ده هزار قشون از جزایر اصلی تقریبا دویست هزار از خارجی نوکر دارند

عند الضروره از سایر ولایات فرنگستان چریک میگیرند و مواجب میدهند
از قراریکه مورخین انگریز ضبط نموده اند ابتدای ایندولت و مبدء این شوکت
از سنه چهارصد و پنجاه و هشت هجریست از آن زمان الی حال روز بروز بر حشمت
و دولت ایشان افزوده است از سنه مذکور الی یومنا هذا که سنه یکهزار و
دویست و نود و پنج است سی و شش نفر از سلاطین و ملکه بر تخت دولت
انگریز متمکن ملکه انگریز در این ایام کوین ویکطوریه است که مدت چهل و دو سال است
که پادشاه ممالک انگلستان و هندوستان و غیره است ولد اکبرش پرنس
ادوارد ولیعهد دولت لارد و یرزائی سلاطین و ملکهای سالفه دولت انگریز
و ایام سلطنت ایشان بدین تفصیل است ولیم اول بیست و دو سال ولیم دوم
رفس پسرش سیزده سال هنری اول برادر ولیم دوم سی و هشت سال
استفن خواهرزاده هنری نوزده سال هنری دوم نواده هنری اول سی
و یک سال ریچارد اول پسر هنری دوم ده سال جان برادرش هجده سال
هنری سیم پسر جان پنجاه و شش سال ادوارد اول پسر هنری دوم سی و شش
سال ادوارد دوم پسرش بیست سال ادوارد سیم پسر ادوارد دوم پنجاه
و یک سال ریچارد دوم پسرش بیست و سه سال هنری چهارم پسر خالوی

ریچارد

ریچارد دوم سیزده سال هنری پنجم پسرش ده سال هنری ششم پسر هنری پنجم چهل سال
ادوارد چهارم بیست و دو سال ادوارد پنجم پسرش ده ماه و سیزده روز ریچارد
سیم برادر چهارم دو سال هنری هفتم بیست و چهار سال هنری هشتم پسرش سی و
نه سال ادوارد ششم پسرش شش سال مری دختر هنری هشتم شش سال
الی زابت خواهرش چهل و پنج سال جمیس اول پسر مری بیست و دو سال
چارلس اول پسر جمیس بیست و پنج سال الی ورکرام در رئیس الجمهور شش سال
چارلس دوم پسر چارلس اول بیست و پنج سال جمیس دوم برادرش چهار سال
ولیم سیم و مری دختر جمیس معاً سلطنت کرده اند سیزده سال آن دختر جمیس
سیزده سال جارج اول پسر صوفیه که دختر الی زابت است سیزده سال
جارج دوم پسرش سی و چهار سال جارج سیم نواده جارج دوم شصت سال
جارج چهارم پسرش یازده سال ولیم چهارم برادرش هفت سال کوین
ویکطوریه که الحال ملکه انگلستان است برادرزاده ولیم چهارم است چهل و دو سال است
که سلطان است

متصرفی ایندولت از ممالک خارجه

زیاده از هر دولت است اولا هندوستان است در آسیا و جزایر حوالی

ونزد یکی هندوستان که معروف ترین آنها سیلان است که سراندیب
گویند در جنگلهای آن دارچینی و فلفل و نارجیل و غله و برنج و انگور و سایر حبوبات
بعمل می آید و هر نوع میوه که در هندوستان است در این جزیره فراوان است
و درخت مشهور این جزیره تلی پات است که برگ آن بمرتبهٔ بزرگ است که اگر
آن ده نفر آدم را سایه می اندازد و از باد و باران حفظ میکند و جمعیت این جزیره
تخمیناً دو کرور و دو هزار است طول جزیره تخمیناً هشتاد و پنج فرسخ و عرضش
چهل و هفت فرسخ است و مذهب اهالی این جزیره نوعی از هنود است مروارید
و یاقوت سرخ و کبود و زبرجد در این جزیره بسیار است و جزیره سنیگاپور است
که تقریباً شصت هزار جمعیت دارد و بندرگاه معتبر است و بندر عدن در ملک
یمن است اما در افریقا ناحیه کیپ آف گود هیت که در آخر جنوبی افریقا است ولایت
معتبر شیء میباشند و جمعیت آنجا زیاده از یکصد و پنجاه هزار است دیگر الجزایر
است و این ولایت مثمر و حاصل خیز است و جمعیتش زیاده از بیست هزار است
و دیگر جزیره مریس است که در بحر هند واقع است دوره این جزیره تخمیناً یکصد و
بیست فرسخ و جمعیت اینها تقریباً یکصد و یک هزار است و پایتخت این جزیره را
پرت لویس گویند که اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و دوازده دقیقه است

و دیگر جزیره سنت هلنه است که در بحر اتلنتیک جنوبی واقع است طول این جزیره
سه فرسخ و عرضش دو فرسخ و چیزیست دوره آنجزیره نه فرسخ است و کوهی
غیر مرتفع در این جزیره است و از این کوه چهار چشمه گوارای شیرین جاری است
و جمعیت این جزیره از سه هزار نفر متجاوز است و قصبه این جزیره جیمس تون گویند
که اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و چهار دقیقه است و این جزیره
جنوبی خط استوا است و چند جزیره کوچک دیگر است و از امریکا شمالی
مملکت کندا است که تخمیناً سه صد و پنجاه فرسخ و شصت فرسخ عرض دارد
و جمعیتش تخمیناً هفتصد هزار است کوی بک پایتخت آن است که اطول
لیالی و ایامش پانزده ساعت و سه ربع است دیگر نوا سکاتلند است
که طولش تخمیناً نود فرسخ است ولی چندان عرض ندارد و جمعیتش دویست
چهار هزار است و پایتختش هلی فکس است که جمعیتش بیست هزار است
اطول لیالی و ایامش پانزده ساعت است دیگر نیو برونس ویکست که طولش
تخمیناً هشتاد فرسخ و عرضش پنجاه فرسخ است و جمعیتش تقریباً هشتاد و
هزار است دیگر جزیره پرنس ادوارد است که طولش سی فرسخ و عرضش
هفت فرسخ است پایتختش چرلوت تون گویند جمعیتش چهار هزار است

دیگر جزیره برباست که طولش تخمیناً سی فرسخ و عرضش بیست و دو فرسخ است
و جمعیتش زیاده از بیست هزار است دیگر جزیره بنوفوندلند است که طولش
تخمیناً صد و بیست فرسخ و عرضش هشتاد فرسخ است خوراک غالب اهالی
این جزیره ماهی است دیگر بنو بریتین است که اراضی طویل و عریضیست
ولی آبادی زیادی ندارد و اطول لیالی و ایامش هفت هفته میرسد و در
هند الغرب جزیره جمیکاست که جمعیت این جزیره زیاده از چهارصد هزار است
متاعش شکر و روم و پنبه و نیل و شجر الخبز و نارنج و لیمو و انار است دیگر
جزیره بلیز است که جمعیتش قرو شر از پانزده هزار است دیگر جزیره بربیدوس است
که جمعیتش زیاده از یکصد و ده هزار است و متاعش مانند جزیره جمیکاست
طولش چهل فرسخ عرضش پنج فرسخ است دیگر جزیره انتیکاست که
جمعیتش تخمیناً سی هزار است دیگر جزیره بربوداست که طولش هفت فرسخ
و عرضش چهار فرسخ است و جمعیتش هزار و پانصد نفر است دیگر جزیره
انکویلا و جزیره سنت کریستوفر و جزیره مونت سرت و جزیره بونس و جزیره
تاباکو و چندین جزیره دیگر است که هر یک بقدر خود جمعیتی دارند و متاع
ایشان مانند جزایر مذکوره هند الغرب است در آسترالیا اسیا جزایریست که در ضمن

قسمت پنجم ذکر خواهد شد دیگر متصرفی انید دولت در اروپا جزیره مالطه است
که جزیره ایست در کمال معموری بیست فرسخ دوره آنست و قلعه بسیار مضبوطی دارد

دیگر از ممالک اروپائی مملکت و دولت آستریا است که نمسا نیز گویند

دولت بسیار قدیم و با شوکت وسعتش دویست و پنجاه فرسخ طول و یکصد و
هشتاد فرسخ تخمیناً عرض دارد سوای متصرفی خارجه محتوی بر نفوسیست
که تقریباً هشتاد و دو کرور میشود و پانصد و هیجده کرور مالیات و منافع ولایتی
آنها میشود دویست و هشتاد و یک هزار لشکر و نوکر این کشور است ولی در هنگام
جنگ هشتصد هزار یکصد فروند جهاز جنگی دولتی و هفت هزار و نهصد فروند
جهاز تجارتی ایشان است دو هزار و یکصد کرور قرض انید دولت است
شهر ویانا پایتخت است وسعتی ندارد ولی معمور و آباد است ششصد و
سی هزار نفوس در آن ساکن است و اطول لیالی و ایامش شانزده ساعت
است دیگر از شهرهای این مملکت پرزبرگ و ویورا و پراکو و کرتیز و انبرک
و دومنیس و کبرت و یادو و میلان و مانتو و هرمس تدت و اکرم و بکنا
کلچن فرت لمبرگ و زره است و رودخانهای بزرگ این مملکت رودخانه
الب و دستولا و دینوب است و پادشاه این مملکت امپراطور فرانسو شارل

ژرف فرنسیس جوسف است در سال یکهزار و دویست و شصت و پنج
بیست سالگی پادشاه شده ولیعهد رودلف نام دارد بیست ساله است
وزیر اعظم کنت اندراسی نام هست سلاطین و شاهنشاهان جرمنی و آستریه
از سنه یکصد و هشتاد و چهار هجری و مدت سلطنت هر یک الی حال ازاین
قرار است چارلکن پانزده سال لویس فرانسه بیست و شش سال لوثیر
شانزده سال لویس دو سال چارلس دوم بیست و یک سال ایام فترة
سال چارلس سیم هفت سال ارنلف دوازده سال لویس سیم سیزده سال
اثو چند ماه کان رد اول هفت سال هنری اول هیجده سال اثو اول
سی و هشت سال اثو دوم یازده سال اثو سیم نوزده سال هنری دوم
بیست و سه سال کان رد دوم شانزده سال هنری سیم هفده سال
هنری چهارم پنجاه و دو سال هنری پنجم نوزده سال لوثیر دوم چهارده سال
ایام فترة چند ماه کان رد سیم چهارده سال فردریک سی و نه سال هنری ششم
نوزده سال فلیپ چند ماه اثو چهارم چهار سال فردریک دوم سی و نه
سال کان رد چهارم چند ماه ولیم شش سال ایام فترة هیجده سال ادالفس
که سر سلسلهٔ خانوادهٔ آستریه است هیجده سال ایام فترة یک سال

ادالفس هفت سال البرت اول ده سال هنری هفتم پنج سال ایام فترة یکسال
لویس چهارم و فردریک سیم معاً سلطنت نموده شانزده سال لویس
بالانفراد هیجده سال چارلس چهارم سی و دو سال ونسن لاس بیست
و سه سال فردریک چند ماه ردبرت ده سال جابس یکسال سجسمونڈ
بیست و هفت سال البرت دوم یک سال ایام فترة یک سال فردریک
چهارم پنجاه و چهار سال مکسی میلین دوم دوازده سال ادالف دوم
بیست و هفت سال مت تیس چهار سال فردنند دوم بیست و دو سال
فردنند سیم چند ماه لیوپلد اول هشتاد سال جوسف اول شش ماه چارلس
ششم سی سال مریه ترشیا دختر چارلس ششم دو سال چارلس هفتم
سه سال فرنسیس اول نوزده سال جوسف دوم چهل و شش سال لیوپلد
دوم یک سال فرنسیس دوم چهل و پنج سال فردنند چهارده سال

دیگر از مملکت اروپا مملکت و دولت پروش است

از جمله دولتهای وسیع و قاهر و قوی فرنگستان هست که از سنه هزار و
صد و سیزده بنای سلطنت برقرار شد ل این مملکت بجز جرمنی دویست
فرسخ و عرضش یکصد فرسخ هست امپراطور فردریک ویلیوم اول بوبی نام

دارد عمرش هشتاد و سه سال است بیست و پنج سال است که جالس سریر
سلطنت پروس است حال چند سال است که امپراطور کل ممالک آلمان
است ولیعهدش پسرش فردریک گیلیوم نیکلا شارل نام دارد چهل
و هشت سال از عمرش گذشته صدر اعظم پرنس بزمارک نام است شهر
برلن پای تخت جمعیتش افزون از هشتصد هزار است جمعیت تمام پروش و
جرمنی هشتاد و یک کرور است مداخل این ممالک دویست و هشتاد
و یک کرور است خرج مطابق دخل است قرض دولت هشتصد و دو کرور
تومان است لشگر هنگام فراغت سرباز چهار صد هزار صاحب منصب
هفده هزار اسب نود و پنج هزار راس هنگام جدال سرباز دو کرور و سیصد هزار صاحب منصب
سی و یک هزار اسب دویست و هشتاد و سه هزار راس دارند اطول لیالی و ایامش
شانزده ساعت و بیست شهرهای مشهورش کینی گس برگ دنت زیک
استتین برسلا میل هازن برام برگ پادرزم فرنگ فورت کولانگ
کلیوس نشاد سلوارف منستر میدن تارن مرس برگ گمدی برگ ارفرت
و رودخانهای بزرگ این مملکت رود خانه ویس تولا رپچل میل الب است
سلاطین ماضیه این مملکت و مدت سلطنت ایشان از سنه هزار و صد و سیزده هجری

که بمقام

که بمقام و مرتبه پادشاهی رسیده اند تا بحال از قرار تفصیل است فردریک
اول دوازده سال فردریک ویلیم اول بیست و هشت سال فردریک
دوم چهل و هفت سال فردریک ویلیم دوم دوازده سال فردریک ویلیم
سیم چهل و چهار سال فردریک ویلیم چهارم بیست و هشت سال

دیگر از ممالک اروپا مملکت و دولت اسپانیاست

که اسپانیول نیز گویند از ممالک جنوبی اروپاست وسعت این مملکت
یکصد و نود فرسخ طول و یکصد و پنجاه فرسخ عرض دارد سوای متصرفی
خارجه تخمیناً مشتمل بر سی و دو کرور نفوس است رعیت خارجه چهارده
کرور است دویست و نود هزار لشگر دارند صد و بیست کرور مالیات
و مداخل ولایتی آنها میشود قرض این دولت پانصد و چهل کرور تومان است
کشتی جنگی یکصد و سی فروند کشتی تجارتی چهار هزار فروند است پای تخت
این مملکت مدرید است و جمعیت این شهر تخمیناً سیصد هزار است
اطول لیالی و ایامش پانزده ساعت است و از شهرهای مشهورش
سویل و کدیز و برسلونا و تولیدو و برگاس و سلمنکا و سرگوسا است
و دیگر گرنادا و کارنا و بندر دیگو و طرکونه و دولنسیه و کرتجنه و ملکا و لیون

و بدجوزا و کاردوا است و رود خانهای معروف این ملک رود خانه دورو
و کودینه و ابرو و رومینو و تنکس است و این مملکت از سنه نود و دو هجری
الی سنه هشتصد و نود و هفت بتصرف مسلمانان بود و کیفیتش مجملی این است
که در زمان خلافت ولید بن عبدالملک عبدالله بن مروان عم خود را بحکومت
مصر فرستاد و از جانب عبدالله موسی بن نصیر لخمی به تسخیر ممالک بربری
مامور شد اکثر ممالک مغرب را مسخر کرد و سیصد هزار اسیر آورد و غلام خود
طارق بن زیاد بربری را بحکومت طنجه و مضافاتش منصوب و خود
مراجعت بمصر نمود و بعد از آن بطارق نوشت که به مملکت اسپانیا شتافته
مشغول تسخیر آن مملکت و امر جهاد شود طارق حسب الحکم با لشکری که دوازده
هزار و دوازده نفر کم سواره بود بر سفاین سوار شده از شعبه بحر ابیض که
متصل به بحر اطلنتیک میشود و عرضش قریب پنج فرسنخ است فاصله بین
المملکتین بربر و اسپانیولست معبر گردید در ساحل اسپانیا در دامن
کوهیکه معروف بجبل الطارق است و بزبان فرنگی جبرالتار میگویند
نزول نمود از کوه صعود کرده داخل خاک اسپانیا گردید پادشاه
اسپانیا لذریق نام داشت چون از آمدن سپاه آگاه گشت با هشتاد

هزار سوار بمدافعه ایشان شتافت چون مقابله صفین شد اعراب و
بربریان یکبارگی تکاور انگیزه و جلو ریز بر ایشان تاخته طارق خود را
بلذریق رسانید شمشیری بر فرقش نواخت و بدیار بوارش روانه ساخت
از لشکریانش جمعی مقتول و برخی ماسور و بقیه روی بهزیمت نهادند طارق بلاد
آن مملکت را مفتوح و متصرف شد از آن زمان این مملکت بتصرف
مسلمانان بود تا در سنه هشتصد و نود و دو فردیننند و ایزبلا که هر یک
حکومتی علاحده داشتند و بسبب ازدواج کار ایشان رواج گرفت
صاحب تخت و تاج گردیدند ملک و ملکه اسپانیا شدند سلطنت مسلمانان
در آن بلاد باخر رسید سابق کوئین ایزبلا ثانی دختر فردیننند هفتم پادشاه
آن مملکت بود بیست و هفت سال بسلطنت آن کشور سرافراز بود پادشاه
حال دون الفنس دوازدهم است چهار سالست که جالس سریر سلطنت است
وزیر اعظم کانواس دل کاستیلو سلاطین ماضیه این کشور و ایام
سلطنت آنها از سنه چهارصد و بیست و شش هجری بدین تفصیل است
رمیر دسی و یک سال سیچور سی و دو سال بطر ده سال الفونسو سی و یک سال
رمیر دوم سه سال بطر اینلاء ورمی موند بیست و شش سال الفونسو دوم

سي و پنج سال پطر دوم هیجده سال جمیس اول شصت پنج سال پطر سیم نه
سال الفونسو سیم شش سال جمیس دوم سی و هفت سال الفونسو چهارم
ده سال پطر چهارم پنجاه و دو سال جان اول نه سال مرثین اول پانزده
سال ایام فترت دو سال فردنند چهار سال الفونسو پنجم چهل و سه سال
جان دوم بیست و دو سال فردیننند پنجم سی و هفت سال چارلس
و فلیب اول چهل و یکسال فلیب دوم چهل و چهار سال فلیب سیم بیست
و سه سال فلیب چهارم چهل و شش سال چارلس دوم سی شش سال
فلیب پنجم بیست و چهار سال لوئیس اول چند ماه فلیب پنجم مجدداً
بیست و دو سال فردیننند ششم چارده سال چارلس سیم سی سال
چارلس چهارم بیست و یکسال فردیننند هفتم چند ماه جوسف برادر
ناپلیون شش سال فردننند هفتم مجدداً بیست سال

دیگر از ممالک اروپا مملکت پورتگال است

که سابقاً جزو مملکت اسپانیول بوده و حال قریب دویست و سی سال است
که موضوع شده اینملکت در همه چیز با اسپانیول مغایرتی ندارد و وسعت
اینملکت یکصد و بیست فرسنگ طول و چهل فرسنگ عرض دارد سوای متصرفی

از ممالک

از ممالک خارج شامل هشت کرور نفوس است و از ممالک خارجه هشت کرور و دویست
و چهل و یکهزار و دویست و یکنفر نوشته اند بیست و دو کرور مالیات و
و منافع ولایتی دارند هشتاد و یکهزار لشکر این دولت است چهل و پنج فروند
جهاز جنگی دولتی دویست و پنجاه فروند جهاز تجارتی اینملکت است قرض
دولتی چهار صد و شانزده کرور است پایتخت شهر لیزبون است که مشتمل
بر دویست و شصت هزار نفوس است شهری با صفا و مرغوب است طول ایام
و لیالیش چارده ساعت و چهل و دو دقیقه است دیگر شهر کایمبر و برگا
واپورتو و برگنزا و رودخانهای معروفش بگس و درو و تیهو میباشد
پادشاه این ملک لوی فلیب نام دارد که در سال هزار و دویست و هشتاد
و هشت هجری بعد از فوت برادرش پطر پنجم جلوس نموده ولیعهدش
پرنس لوی ماری شارل فرذیان نام است که دو سال بعد از جلوس
پدرش متولد شده و حکام و سلاطین این مملکت از سنه چهار صد و هشتاد
و شش هجری و زمان سلطنت آنها بدینموجب هنری بیست سال
الفونسو ترین معاً شانزده سال الفونسو ما الانفراد دوازده سال دیگر
حکمرانی نموده بعد از آن اسم پادشاهی بر آن اطلاق شد بعد از رسیدن

بمرتبهٔ سلطنت چهل و هفت سال سنچو اول بیست و هشت سال الفونسو
دوم یازده سال سنچو دوم یکسال الفونسو سیم پنجاه و هفت سال
دنیس چهل و هفت سال الفونسو چهارم سی سه سال پطر بیست و هشت سال
جان اول پنجاه و یک سال ادوارد پنج سال الفونسو پنجم چهل و چهار سال
جان دوم چهارده سال امنویل بیست و هفت سال جان سیم سی و هشت
سال استیبین بیست و دو سال هنری دو سال بعد از این پادشاه این ملک
مدتها ضمیمه مملکت اسپانیول شد تا سنه هزار و پنجاه هجری جان چهارم
لشکر اسپانیول را اخراج و خود مالک تخت و تاج شد مدت سلطنتش سیزده
سال شد الفونسو ششم بیست و هشت سال پطر دوم بیست و چهار سال
جان پنجم چهل پنجسال جوسف بیست و هشت سال مریه فرنسیس آنی بلا
و پطر سیم معاً سلطنت نموده اند نه سال مریه منفرداً هفت سال
قایم مقام پادشاه چهار سال جان ششم ده سال پطر چهارم دام پدرو
و چند ماه مریه دوم و کلاریه سه سال دام میکایل پنجسال مریه دوم مجدداً پادشاه
بیست سال پطر پنجم سیزده سال متصرفی خارجه این دولت جزایر ازورس
که هفت عدد جزیره است هوای این جزایر خوب و مرغوب است غله و انگور

و نارنج و لیمو و سایر میوه‌های گرمسیری بفراوانی بعمل میآید دیگر جزیره مدیرا است
که هوایش خوب و اشجارش همیشه بطراوت و خضرت خود باقیست و جزیره
بزرگش چهل فرسخ دوره آنست تخمیناً صد هزار نفوس دارد و قصبه بزرگ
آنجا ونجلست اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و چند دقیقه است
دیگر جزایر کیپ ورد است در ساحل افریقا که عدد آنها شانزده است
و عدد نفوسش تخمیناً صد هزار است و جزیره بزرگش پنجاه سه فرسخ دوره است
و پایتخت این جزیره پورتو پریه است که اطول لیالی و ایامش دوازده ساعت
و پنجاه دقیقه است دیگر جزیرهٔ پرنس است در افریقا دیگر جزیره سنت
تامس است در افریقا تحت خط استوا دورهٔ آن ده فرسخ است نیشکر
و نارنج و لیمو و انگور و ارزن در آنجا بسیار است دیگر بندر سنت فلیپ و بندر
بنگولا است در افریقا دیگر گوا است که یکی از شهرهای هندوستان است
در ساحل ملیبار و بندر دمن است دیگر جزیره ملو است در حوالی بندر کنتون
چین که جمعیتش تخمیناً شانزده هزار میشود در سنه هزار و پنجاه هجری تصرف
کرده اند و اول نشیمنی که اهالی فرنگستان را در مملکت چین برقرار شد انجا است

متصرفی دولت اسپانیول در خارجه از اینقرار است

جزیره کوبه و جزیره پورتوریکو و چند جزیره کوچک از هند الغرب است اما جزیره
کوبه دویست و سی فرسخ طول و سی فرسخ عرض دارد و جمعیت آنجا را ششصد و
بیست هزار بشماره در آورده‌اند محصولاتش شکر و قهوه و تنباکو و عسل و صبر است
قصبه پایتختش را هوانه گویند که یکصد و سی هزار جمعیت دارد و جزیره پورتوریکو
سی و چهار فرسخ طول و سی فرسخ عرض دارد جمعیتش یکصد و پنجاه
هزار است محصولاتش شکر و قهوه و تنباکو و پنبه و برنج است و پایتختش
قصبه سنجن است که سی هزار نفوس در آن ساکن است و اطول لیالی و ایامش
سیزده ساعت و چهار دقیقه است دیگر جزیره جیلوست که پنجاه فرسخ طول
و دوازده فرسخ عرض دارد و در قسمت افریقائی جزایر کناری و ستوریه است
که بندر لیت و بنان و ولیز و بلیلات که آنهم بندر است اما جزایر کناری
که جزایر خالداتش نیز گویند هفت جزیره اش مسکون است و قصبه بزرگ
آنجا سنتاکندرا است که اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و چهار پنجه دقیقه است
و جمعیت همه این جزایر صد و هشتاد هزار است و در آسیا جزیره فلیپین
و جزایر چند است در بحر چین و جمعیت همه این جزایر تخمینا هفت کرور است
و اشجار این جزایر همیشه سبز و خرم است و اهالی این جزایر مانوس و مهربانند

و دیگر جزایر لدرون در محیط پاسفیک است یازده جزیره است در این جزایر
میوه‌های گرمسیری و شجر النخیل زیاد و وافر است و بجز از آنکه مذکور شد جزایر
متعدده در تصرف این دولت است

دیگر از ممالک اروپا مملکت سویت زرلند است

که ملکی مختصر و کوچک و اغلب کوهسار است و عدد نفوسش چهار پنج کرور
و چهل هزار است و حکمرانی این ملک جمهوریه است و رئیس الجمهور را لندمن
گویند و پایتخت ایشان شهر برنت که شهر ظریف زیباییست اطرافش بطراوت
و خرمی معروف است اطول لیالی و ایامش پانزده ساعت و سی و پنجه دقیقه است
دیگر شهر جنوه و بیل و زوریک و لوزرن و لاسن و سنت کلین و اسچهاسین
و التارف است طول این مملکت هشتاد فرسخ و عرضش چهل و هفت
فرسخ است اهالی این مملکت کمال جلادت و رشادت را دارند و لشکرهای
دیگر عند الضروره از ایشان چریک اجیر نمایند نهایت خدمت و صداقت بجو
خود معمول می دارند

دیگر از ممالک اروپائی مملکت ایطالیاست

مملکت طولیست که عرضش بالنسبه کمست چنانچه دویست و بیست فرسخ طول

وچهل فرسخ عرض دارد اراضیش حاصل خیز و هوایش طرب انگیز است
نسبت بسایر ممالک اروپائی کمال امتیاز دارد در سوابق ازمنه دولتی قوی
و موطن شاهنشاهان ذی شوکت و شان بود ولی در این ازمنه آخر به پنج قسمت
منقسم میشود قدری از آن بتصرف دولت آستریه و برخی باطاعت پاپ
که خلیفه مذهبست و بعضی بدولت سردینیه و قدری به پادشاهی نیپلس معروف
شده و قدری دیگر در میانه حکام اهالی مملکت منقسم و متصرف بودند و جمعیت
همه تقسیمات این مملکت چهل و چهار کرور و کسری تخمیناً میشود باین تفصیل
که متصرفی دولت آستریه دوازده کرور سلطنت سردینیه هشت کرور و یکصد هزار
پادشاهی نیپلس چهارده کرور و دویست هزار متصرفی پاپ پنج کرور و یکصد هزار
متصرفی سایر حکام چهار کرور و دویست و پنجاه هزار است در سمت شمالی
این مملکت میوه جات سردسیری و طرف جنوبش مرکبات و سایر میوه جات
گرمسیری نیکو بعمل می آید و رودخانهای معروفش پوه و ادیج و تایبر و آر
نو است از دولت آستریه مختصری ذکر شده

اما سلطنت سردینیه

اصل جزیره که محل توطن پادشاه بوده پنجاه و شش فرسخ طول و بیست و هفت

فرسخ عرض دارد و اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و پنجاه و سه دقیقه است
لشگرش چهل و پنجهزار است مالیات و منافع ولایتی یازده کرور و دوازده
فروند جهاز جنگی دولتی یکهزار و پانصد فروند جهاز تجارتی دارند شانزده
کرور قرض دولتی آنهاست شهرهای معروف اینه دولت تورین لکنه و آسندریه
و شمبری و جناوه و کال پریت اکنون سلطان اینملک ویکتور امنویل
دوم است و قریب بیازده سالست که پادشاهست و مبدء این سلطنت
از سنه هزار و صد و سی هجری است سلاطین ماضیه و ایام سلطنت آنها
از اینقرار است ویکتور آمدیوس سیزده سال چارلس امنویل چهل و چهار
سال ویکتار امدیوس دوم بیست و چهار سال چارلس امنویل دوم شش
سال ویکتار امنویل اول بیست سال ناپلیون اعظم نه سال ویکتار امنویل اول مجدداً
هفت سال چارلس فلیکس جوسف یازده سال چارلس البرت هیجده سال

اما سلطنت ولایات پاپ

که آنرا آف دی پاپ گویند یعنی سلطنتهای پاپ حکومت و سلطنتش
باقتدار است پاپ خودرا نایب خاص حضرت عیسی میدانند و مفاتیح
بهشت و دوزخ را در ید اقتدار خود می پندارد اگر کسی بهشت را خریدار شود

یا برات ازادی از دوزخ خواهد بمجرد اینکه خدمتی کند و یا هدیه دهد نوشته و برات
بگیرد و سلسله و طریقه خلافت پاپ به پطرس که یکی از حواریین حضرت
عیسی علیه السلام است منتهی میشود و پطرس چهل و دو سال بعد از ولادت
حضرت عیسی بدعوت عباد مشغول گردید و پس از بیست و چهار سال حسب الامر
شاهنشاه روم بدرجه شهادت رسید بعد از شهادت وی هشت نفر بنابیت
یکدیگر پی در پی بهدایت و ارشاد و ترویج مذهب عیسوی کمال سعی و اجتهاد درا
داشتند و همگی ایشان بسعادت شهادت فایز شده اند شخص نهم که سنت
هی جینوس نام داشت بخلافت رسید آنرا پاپ لقب کردند که عبارت
از نایب خاص و خلیفه اعظم باشد علی ای حال از پطرس الی یومنا هذا
دویست و هشتاد و دو نفر بر مسند خلافت نشسته اند و اکنون پاپ پیوس
نهمست که حال قریب بیازده سالست جالس مسند خلافت است و اورا
هفتاد نفر نواب است هنگامیکه پاپ را وفات رسید این هفتاد نفر در عمارت
مخصوص مجتمع آمده روز اعتکاف دارند چون همه آراء یا اکثر آراء بر یکی از آن هفتاد
نفر قرار گرفت تاج سلطنت بر سرش میگذارند ولایات متصرفی پاپ
مشتمل بر قسمت وسطی ایطالیاست هشتاد فرسخ طول و پنجاه فرسخ عرض اوست

لشکرش هفت هزار و چهار صد نفر است مالیات و منافع ولایتی هشت کرور است
قرضش پنجاه شش کرور هشت فروند جهاز جنگی دولتی و یکصد هیجده
فروند جهاز تجارتی دارند پایتخت پاپ شهر روم است اطول لیالی و ایامش
پانزده ساعت و هفت دقیقه است و از شهرهای معروف معمور دنیا
و بسیار زیبا و با رونقست بیست و هشت دروازه و سیصد مناره عالی
و چندین کلیسا با شکوه دارد و کلیسا سنت پطر معروف و مشهور در [illegible]
که طولش دویست و پنجاه دو ذرع و ارتفاعش یکصد و پنجاه ذرعست در مدت
یکصد و پنجاه سال با تمام رسید و قریب پنجاه کرور تومان صرف بنای
آن گردیده و شهرهای مشهورش انکونا و فرارو بلکناست

اما مملکت و سلطنت ناپلس

وسعت اصل جزیره سیسیل که مسکن و موطن پادشاه است پنجاه و پنج فرسخ
طول سی و سه فرسخ عرض اوست پنجاه و یکهزار لشکر و هفتده فروند
جهاز جنگی و پانصد جهاز تجارتی دارند هشتاد کرور قرض دولتی ایشانست
پنج کرور مالیات و مداخل ولایتست و پایتختش ناپولیس دوره اصل شهر قریب
به فرسخ است ولی با دوره سواد شهر پنج فرسخ میشود که شامل چهار صد و

پنجاه هزار نفوس است و شهرهای مشهورش طرنتوه و فالچه و سلرنوه
و پلرموه است و پادشاه این ولایت فردنند دوم است قریب بسی
سال است که پادشاه این مملکت بوده و مبدء این سلطنت از سنه هزار و
صد و بیست و پنج هجریست و پادشاهان گذشته ایام سلطنت ایشان از ابتدا است
و کیتار آمدیوس پنجسال چارلس دوم بیست پنج سال فردنند چهارم
چهل و نه سال جوسف برادر ناپلیون دو سال مرش موراث هفت سال
فردنند اول یازده سال فرنسیس اول پنجسال و قصبات معروفه ایالت
صغیره ایطالیا فلارنس لکورن و سینا و پیستیا و ارزو و لوکا و مودنا ست
ولی در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت و یکتور امنویل ثانی سلطنت تمام
ایطالیا بدو تفویض شد در سال هزار و دویست و نود و پنج وفات یافت
پسرش پرنس همبر که ولیعهد بود بر تخت سلطنت جلوس نمود مداخل حالیه
این دولت دویست و پنجاه و هشت کرور است خرج خیلی زیاده از دخل است
قرض این دولت بتحقیق معلوم نشد لشکر در هنگام جنگ هفتصد و پنجاه هزار
نفر کشتی جنگی هشتاد فروند

دیگر از ممالک اروپائی یونان است

که مستغنی الوصف است و از بلاد قدیمیت وسعت این مملکت یکصد و سی و
فرسخ تخمیناً طول و یکصد فرسخ تقریباً عرض دارد و جمعیت همه این مملکت
سه کرور و دویست هزار و شش هزار نوکر و دو کرور مالیات و مداخل ولایتی
ایشانست بیست و چهار فروند جهاز جنگی دولتی و ششصد فروند جهاز تجارتی
دارند بیست و شش کرور و دویست هزار تومان دولت ایشان مقروض است
و عدد این جزایر سی و هفت است که شش جزیره معمورش بتصرف دولت
انگریز بود که تخلیه نمودند تا چندی قبل جزو دولت عثمانی بود حال سلطانی مستقل
دارد که در حمایت روسیه و فرانسه و انگریز بسر میبرد در سنه هزار و دویست
و سی شش از سلطان محمود خان عثمانی یاغی شدند از جانب دولت روم
مکرر لشکر بر این کشور مامور شد کاری از پیش نبردند بحسب تکلیف سایر دول
خارجه دولت روم انیم زوبومرا از دست داد حاکمی از اهل بلد برگزیدند بسبب
سوء رفتار بهلاکتش رسانیدند اکنون پادشاه مملکت یونان حسب الاستدعای
اهالی مملکت ژارژ اول که از شاهزادگان دنمارک است میباشد و
پایتختش شهر آتنس است که اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و چهل و
چهار دقیقه است و شهر دیگرش کارنیس است

دیگر از ممالک اروپائی هالند است

که ولندیزش نیز گویند و رواج اطلاق کنند وسعت این ملک سوای متصرفی
خارجه چهل و سه فرسخ طول و چهل فرسخ عرض دارد و نفوس این محوطه دو کرور
و شصت هزار است پانزده کرور مالیات و منافع ولایتی آنهاست لشکرش
بیست و شش هزار است یکصد و یک فروند جهاز جنگی دولتی و یکهزار فروند
جهاز تجارتی و شانزده کرور قرض دولتی ایشان است در سنه هزار و دویست
و چهل و شش این سلطنت و دولت برقرار گردیده و پادشاه اکنون ویلیم
سوم الکساندر یک فردریک لوی ولیعهدش گیلیوم نیکلا الکساندر فردریک
شارل هازی نام دارد و پایتختش شهر هیکس است که اطول لیالی و ایامش
شانزده ساعت و نیم است و شهرهای مشهورش امستردم است که جمعیتش دویست
و پنجاه هزار است محل تجارت عامه و از شهرهای زیبا و نادره دنیاست و شهر
اتردم ولیدن و اوترکت در رودخانه معروفش رود خانه رین است

و بلاد متصرفی خارجه این دولت

یک مجموعه از جزائر در بحر هندوستان است که معروف آنها جزایر امبای و بندا است
حاصل این جزیره مرکبات و سایر میوه جات گرمسیری و ادویه جات

از قبیل

از قبیل میخک و جوز بویا است و در سواحل این جزایر مرجان نیکو یافت میشود
و اهالی این جزایر مسلمان و بت پرست میباشند و دیگر جزیره جاوا است سواحل
این جزیره به تصرف ولندیز است و وسط اینجزیره بتصرف اهل خود آن جزیره است
و شهر بتاویه که پایتخت اینجزیره است بتصرف ولندیز است و جمعیتش پنجاه
هزار و اطول لیالی و ایامش دوازده ساعت و بیست و یک دقیقه است و جزو خط
استوا است حاصل این جزیره برنج و پنبه و نیل و شکر و بقم و کافور و عود
و سایر میوه جات گرمسیری مذهب اصلی این جزیره اسلام است طولش
دویست فرسنگ عرضش چهل و دو فرسنگ جمعیتش دوازده کرور دیگر
جزیره جیلو است حاصل این جزیره برنج و سکوه که صنع درختی است
که از آن جزیره بجهت مرضا و اطفال تربیت میدهند بسیار مقوی و نافع است
دیگر جزیره سلبس است که تخمیناً دویست فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ عرض
دارد حاصلش برنج و سکوه و فلفل و تریاک و پنبه است و اهلش مأنوس
و مهمان نوازند دیگر جزیره سومترا است که بسیار بزرگ و وسیع است
طولش سیصد و پنجاه فرسنگ و عرضش پنجاه فرسنگ است و در این جزیره
معدن طلا و الماس و مس و آهن است و گوگرد و شوره فراوان است

برنج و نارجیل و فلفل و خیزران و زرد چوبه و زنجبیل و کافور و تنباکو حاصل
این جزیره است مذهب اهالی آن بت پرست و مسلمان و جمعیتش تخمیناً
چهارده کرور است و شجرالخبز در این جزیره فراوان ثمرهٔ این درخت شبیه
بیادنجان است که از جوفش چیزی آرد مانند بیرون آورده خمیر کرده
طبخ مینمایند شبیه بکلیچه و مزهٔ نان میدهد اهالی آنجا میخورند و میمون
زیاد که مثل گربه زیاد معروف زباد که از آن بعمل می آید در این جزایر موجود است
دیگر جزیره بارنیو است که تخمیناً دویست و هشتاد فرسخ طول و دویست
و سی فرسخ عرض دارد معدن الماس و سایر جواهرات دارد وسط
این جزیره اهالیش وحشی و بالای درختان منزل دارند تخمیناً هشت
کرور جمعیت دارد که بهر ولایت بزرگی از خود دارند مگر سواحل جزیره
که بتصرف ولندیز است دیگر جزیره سامبوا است و دیگر جزیره تیمور است
که تخمیناً هشتاد فرسخ طول و بیست فرسخ عرض دارد حاصل آنجا عسل
و صندل و برنج و قهوه و چای و شکر است دیگر جزیره بندور است که
دورهٔ جزیره هفت فرسخ است و ساکنان این جزیره مسلمانند و دیگر
جزیره نیو گینی است که تخمیناً چهارصد صد فرسخ طول و صد فرسخ عرض

دارد و اهالی آنجا وحشی و آدم خوار و در جنگل و اشجار منزل دارند و
بعضی جزایر دیگر هم هست دیگر متصرفی این دولت در امریکا و هند مغرب
سرینم ولایتی است در امریکاء جنوبی و جزیره کراکو و جزیره سنت یوستیوس
و جزیره سابا و جزیره ارلوپا و جزیره سنت مرتین هست که در هند المغرب است

دیگر از ممالک اروپائی ملک و دولت بلجیوم است

وسعت این ملک پنجاه و سه فرسخ طول و چهل و هفت فرسخ عرض است
عدد نفوسش ده کرور متجاوز نود و هفت هزار لشکر مداخل ولایت
چهل کرور تومان مخارج قدری کمتر است یکصد و شصت و نه کرور قرض
دولتی ایشان است پایتختش بروکسل است اطول لیالی و ایامش
شانزده ساعت و نوزده دقیقه است و شهرهای معروفش انت ورب
و گنت و مرومانش و برجس و لیژ شهر گنت پایتخت قدیم این ملک است
دو فرسخ و ثلث تخمیناً دورهٔ شهر است و اکنون پادشاهش لیوپولد است
و بدو این سلطنت از سنه هزار و دویست و چهل و شش است

دیگر از ممالک اروپا مملکت جرمنی است که حال در تصرف دولت پروس است

مملکت وسیعی است که دویست فرسخ طول و یکصد و هشتاد فرسخ عرض دارد

در ازمنهٔ شاهنشاهی این مملکت معروف بود که حال با آستریا و منسا
تبدل یافته سابق بچندین قسمت منقسم بوده که قسمتی بدولت منسا و حصه
بدولت پروش و چند قسمت دیگر بسلاطین و امرا و حکام مملکتی مفوض
و منقسم شده بود عدد نفوس این مملکت هشتاد کرور است و شهرهای
معروف و مشهورش همبرگ و امدن و برمن و استابرگ و فرنگ فورت
و کاتین جن و لوبک و نرم برگ و درزدن و فرتمبرگ و اسپیر و هنوور و بیت ارنگ
و کیل است و رود خانهای معروفش رود خانهٔ دینوب است و رین و الب
و یسر و ادر و میین است و رود خانهٔ دینوب طولش از ششصد فرسخ
و عرضش از یک فرسخ کمتر نیست

دیگر از ممالک اروپا پولند است

که آن نیز گویند سابق دولت مستقلی بود ولی حال شصت هشتاد سال است
که سلطنتش بآخر رسیده و میانه سه دولت روسیه و پروشیه و آستریه
تقسیم گردیده عدد نفوسش تخمینا بیست و شش کرور است و وسعت آن مملکت
سیصد و پنجاه فرسخ تخمینا طول دویست و پنجاه فرسخ عرض است
و شهرهای مشهورش وارساست که جمعیتش یکصد و بیست هزار است

اطول

اطول لیالی و ایامش شانزده ساعت و نیم است و کراکوه و دمینا و پازن
و وی تیک و ماهی لف و دونت زیک و لمبرگ و کیف است و رود خانهای
معروفش ویستولا و برگل و میمل و دونا و دنیپر و باگ است

دیگر از ممالک اروپا مملکت دینمارک است

ولایت مختصریست چهل فرسخ طول و بیست و یک فرسخ عرض دارد جمعیتش چهار
کرور است پنجاه و یکهزار لشکر و بیست و پنج کرور مالیات آنجاست یکصد و
شانزده کرور قرض اینه دولت است و پایتختش شهر کوپن هاکن است
که جمعیتش تخمینا یکصد و هشتاد هزار است و اطول لیالی و ایامش
هفده ساعت و ده دقیقه است و شهرهای معروفش کیل و التونا و البرگ
و وبرگ و دویک است و از غرایب طیور آنجا عقاب بریست چنان قوی
و تیز چنگ است که بزغاله و اطفال دو ساله را بسهولت میرباید پادشاهش
شارل نهم است ولیعهدش کریستیان فردریک گیسلوم شارل است
وزیر اعظم استروپ نام است

و متصرفی اینه دولت جزیره آیس لند است

که طولش تخمینا صد فرسخ و عرضش هشتاد فرسخ است و سکنه این جزیره

قریب هشتاد و هزار نفر اند و حاکم نشین این جزیره قصبه دیکیه و نکبیت که
اطول لیالی و ایامش بیست ساعت و نیم و سه دقیقه هست و در این جزیره چند کوه
آتش فشان هست که از قله های این جبال اکثر اوقات شعله آتش و دود به
فلک اشتعال دارد و گاهی لوه که بزبان ایطالیا عبارت از اجساد گداخته
سنیال باشد از آن جبال جریان مینماید در سنه هزار و صد و شصت و هفت
هجری لوه چنان جریانی بهم رسانید که سی فرسخ راه رسید و چهارده
فرسخ از عرض صحرا فرو گرفته و عمق آن سی و شش ذرع بود از این سیلاب
آتش دوازده چشمه خشکیده و دوازده قریه معتبر خراب گردیده و اهالیش
بهلاکت رسید دیگر جزیره گرین لند هست که ساکنین آنجا تخمینا بیست
و شش هزار اند و اهالی آنجا اکثر قصیر القامت هستند و جزیره سنت کرد
او سنت تامس و سنت جان هست که در هند الغرب است و گنی که
در ساحل غربی افریقاست و تران کوی بار در هندوستان است و اکنون
پادشاه آنجا فردریک هفتم هست قریب بدوازده سال هست که جالس سریر
سلطنت است و پنجاه و سه سال از عمرش میگذرد و مبدء این سلطنت
از سنه یکصد و نود و نه هجریست سلاطین ماضیه و زمان سلطنت ایشان

از اینقرار است هرالد سی و هفت سال اریکا اول پنجاه سال اریک دوم
سی سال کارمو پنجاه و سه سال هرالد دوم پنجاه و یک سال سیوتن
سی سال کینوت دوم بیست و دو سال کینوت سیم یازده سال مکنس سی
و یکسال ایام فترت پنجسال هرالد سه سال کینوت چهارم شش سال
الاس چهارده سال اریک سیم هشت سال ایام فترت دو سال نکولس
اول سی و یک سال اریک چهارم دو سال اریک پنجم یازده سال
سیوتن تیم ده ماه کینوت پنجم ده سال والدیمر بیست و شش سال
کینوت ششم بیست سال والدیمر دوم چهل یکسال اریک ششم نه سال
ابل دو سال کریستوفر اول هفت سال اریک هفتم بیست و هشت سال
اریک هشتم سی و پنج سال کریستوفر دوم چهارده سال ایام فترت
هفت سال الاس پنجم یازده سال مرگرت ده سال مرگرت و اریک نهم
و اریک سیزدهم متحدا سلطنت نموده اند شانزده سال اریک نهم منفردا
و هفت سال ایام فترت دو سال کریستوفر سیم هشت سال کریس
تین اول سی و هشت سال کریستین دوم بیست و پنج سال فردریک
دوم سی سال کریستین چهارم شصت و دو سال فردریک پنجم بیست

و سه سال کریس تین پنجم سی و سه سال فردریک چهارم سی و یکسال
کریس تین ششم هفده سال فردریک پنجم بیست و یکسال کریس تین
هفتم هیجده سال قایم مقام بیست و پنج سال قایم مقام مستقلاً و فردریک
ششم سی و دو سال کریس تین هشتم نه سال فردریک هفتم یازده سال

دیگر مملکت و دولت سوید است

که سیصد و بیست فرسخ طول و دویست فرسخ عرض دارد جمعیت این مملکت
هشت کرور و یکصد و پنجاه هزار جمعیت توابع چهار کرور است و رودخانهٔ
معروفش تارنی و دولت پایتختش شهر استاک هلم است که جمعیتش
نود هزار است اطول لیالی و ایامش هیجده ساعت و نیم است شهرهای معروف گات
برگ واپ سل و کارلس کرونا و کریس تیانا و برجن و دران و شیم و لوسیه
و تارنیه است در این مملکت حیوانیست شبیه به گوزن ولی اندک کوچکتر است
و پایش کلفت است ترکه آنرا رین دیر می گویند از شیر و ماست و پوست
و روغن آن اهالی آنجا منتفع میشوند و عراده کشی مینمایند و گویند چنان سریع السیر
میباشد که شبانه روزی هشتاد فرسخ طی مسافت میکند دیگر جانوریست
که آنرا کلاتون نامند که در پرخواری معروف است و اهالی فرنگستان مردم

پرخوار را کلاتون گویند سابق پادشاهش اسکر بوده که اصلاً اهل فرانسه است
سلاطین و فرمان روایان این مملکت از سنه هفتصد و هشتاد و نه
از هجرت که مورخین فرنگستان ضبط و ثبت نموده اند از این قرار است
مرگرت دختر پادشاه و نیمرک کریس تین ثانی گستهوس ازا اریک بن
گستهوس و ناجان سیم برادر اریک چارلس برادرش هیجده سال سلطنت
کرد پسرش گستهوس ورا دالفس بیست و چهار سال کریس تینا دختر
گستهوس بیست و شش سال چارلس دوازدهم بیست و یکسال الریکا النیورا
خواهر چارلس بیست و سه سال ادالفس فردریک بیست سال گستهوس سیم
پسرش بیست و دو سال گستهوس چهارم هفده سال چارلس سیزدهم
ده سال چارلس جان برندوت بیست و پنج سال پادشاه حال اسکار
ثانی ولیعهدش اسکار گوستاو نام دارد مالیات پنجاه و هشت کرور
تومان است یکصد و پنجاه هزار لشکر کشتی جنگی سی و شش فروند دارند

قسمت سیم افریقاست

وسعت این قسمت طولش از شمال بجنوب تخمیناً یکهزار و ششصد فرسخ عرضش
از مشرق بمغرب یکهزار و پانصد فرسخ از اطراف محاطه به بحر محیط است

مگر از سمت مشرق که بعنق الارض که باصطلاح فرنگان ایستمس مینامند
بقسمت آسیا متصل میگردد در سال هزار و دویست و هشتاد و شش کمپانی
فرانسه بریاست موسیو لسپس هشتاد و شش کرور دویست و پنجاه هزار تومان
مخارج این بیست فرسنگ میانه دو دریا را که بحر احمر و بحر ابیض باشد نهری عریض
که قابل عبور کشتی باشد حفر نمودند و عرض این عنق الارض بیست فرسخ
و معروف بایستمس سوئیس است که از بنادر مملکت مصر است و خط استوا
از وسط این قسمت میگذرد و چون اکثر مواضع این قسمت در تحت منطقه
حاره واقعست باین سبب و بجهة بیابانهای بی آب و ریگزارها معموری
و آبادی این قسمت از سایر اقسام کمتر است اگرچه بواسطه عدم سیاحت
و مسافرت در همه مواضع این قسمت مهندسین فرنگستان را اطلاعی
حقیقی نیست بقرینه و قیاس سنجیده اند همه جمعیت آنجا را یکصد و هشتاد
و شش کرور تخمین کرده اند و لون عامه این ممالک سیاه و سبزه است و اهل
این کشور اکثر لامذهب و جماد پرست بعضی نصاری و یهود و قلیلی اهل
اسلام که بیشتر آن اهل سنت و جماعت و جزوی شیعه زیدی و اسمعیلی
و اثنا عشری است

از ممالک افریقا مملکت مصر است

و جمعیت همه این ملک شانزده کرور است جزو سلطنت آل عثمان است
و پادشاه آنجا که خدیو مصر مینامند اکنون اسمعیل پاشاست و شهرهای
مشهور این مملکت قاهره که پایتخت است و سیصد و پنجاه هزار جمعیت دارد
اطول لیالی و ایامش چهارده ساعتست در نزدیکی این شهر قریه
غیزه است که اهرام مشهور دنیا در آنجاست و این اهرام از جمله عجایبات
هفتگانه دنیاست و عدد آنها سه است بزرگترین یکصد و چهل زرع
ارتفاع دارد و عرض قاعده آن از هر طرف دویست و بیست زرع است
چنان سنگهای عظیم را بر روی هم نصب نموده اند که عقل خیره و چشم از
دیدنش تیره میشود آنچه تا اکنون در این اهرام دیده اند بجز اجساد اموات
و استخوان پوسیده چیزی نیافته اند و در نزدیکی این اهرام صورتی
از یکپارچه سنگ عظیمی ساخته اند که از کمر ببالا صورت زنست و چهار
دست و پای او مثل حیوانست که بر زمین گسترده شده و بیشتر این سنگ الان
در ریگ پنهان است کله و قدری از پشت آن نمایان ارتفاع کله آن
هشت زرع متجاوز است چانه آن به بلندی دو زرع و نیم است درازی

همه صورت ولایت آن چهار زرع و نیم متجاوز است طول دستش سیزده
زرعست دیگر شهر اسکندریه در رشید و دمیاط و سوئیس است و قوص و قفط
و اسیوط و منفلوط و رودخانه مشهور این ملک رودخانه نیل است که از جنوب
بشمال می آید و در اسکندریه بدریا متصل می شود نهصد فرسخ طول این
رودخانه است و باران در آن ولایت نمیبارد مگر بسبیل اتفاق و آنهم
بسیار کم حیوانات غریبه این ملک یکی نهنگ است که شباهت بسوسمار
دارد و چهار دست و پای آن بسیار کوتاه و پشت آن مثل ماهی فلس دارد
بسیار سخت و صلب که در آن حربه کارگر نیست و در خشکی تخم می گذارد و طول
این جانور شش ذرع متجاوز است دیگر حیوان آبی که آنرا ریورهارس گویند
که فرس البحر باشد از گاو بزرگ تر و کریه المنظر است گاهی از رود نیل
خارج شده در حوالی چرا مینماید دیگر جانوریست که آنرا موش مصری میگویند
بقدر گربه و بینی او شباهت بگراز و دم او شبیه بروباه است تخم نهنگ را
هر جا بیند می شکند دیگر حیوانیست که باصطلاح فرنگان اورا کمیلون گویند
بزمجه شبیه است هر آنی بلونی تغییر می کند و باستنشاق هوا زندگی میکند
عجایب هفتگانه دنیا که ذکر شده یکی اهرام هست دوم بولوس است که در جزیره

رودس از ممالک دولت عثمانی صورتی از مس دویست و نود سال قبل
از حضرت عیسی علیه السلام ساخته بودند و پاهای آنرا در دو طرف بندرگاه جزیره نصب
نموده که جهازات بزرگ از میانه پاهای آن می گذشت ارتفاعش چهل و پنج زرع
بوده از انگشت پا تا کلاه اش مجوف و چنان قطری داشته که از پنجه بکله اش
صعود و نزول می شده در سنه پنجاه و دو که این جزیره بتصرف اسلام
درمیاید صورت شکسته را بتاجری از یهود به مبلغ هفتاد و شش هزار
تومان فروخته اند سیم گنبد دیاناست که در صحرای مسمی به ایازلوک شهر
ازمیر در سوابق ازمنه ساخته بودند طول این بتخانه صد و بیست و هفت زرع
و عرضش شصت و پنج زرع بوده یکصد و بیست و هفت ستون سنگ مرمر
داشته که هریک هیجده زرع ارتفاع داشته بیست هزار نفر براحت در آن
گنبد ممکن جلوس داشته اند چهارم مناره فروس است که جزیره
کوچکیست مقابل شهر اسکندریه از مرمر مناره ساخته بودند که شبها
بالای آنرا آتش روشن میکردند که جهازات بحر بروشنائی آتش بجانب
اسکندریه حرکت نمایند ارتفاع آن یکصد و بیست زرع بوده چهارصد و
پنجاه هزار تومان مخارج آن کرده اند دویست و هشتاد سال قبل از حضرت

عیسیٰ بطلیموس پادشاه مصر ساخته بود و پنجم قلعه شهر بابل بوده که عرضش
بشابه بود که کالسکه چهار اسبه بر آن گردش میکرده و عجایب دیگر بنظر چاکران عجیب
جلوه گر نیامد که بذکرش پردازد چنانچه دیوار معروف چین و تخت جمشید
را ششم و هفتم از عجایب هفتگانه شمارند بعید نخواهد بود جمعیت تمام ملک مصر
شانزده کرور است در این مقام بقدر مقدور و اهتمام ماخوذ از کتب مصر
وار دو ام بذکر ولاة و حکام مصر و ظهور اسلام الی این ایام اقدام نمود
در سال هفتم از هجرت مملکت مصر بتصرف یکی از قیاصره روم هرقل نام
بود مقوقس اسم از جانب هرقل بحکومت مشغولی داشت فصل زمستان
در اسکندریه و تابستان در شهر مصر بسر میبرد در این سال عمر عاص از جانب
خلیفه ثانی مامور بفتح مصر شد از فلسطین و پاره از محالات شام که بحسب
الامر خلیفه حکومت میکرد و اعراب مامور لشکری موفور فراهم آورد ماه
شهر مصر را محاصره نمود مقوقس از مصر فرارا باسکندریه رفت مصر بتصرف
عمرو عاص درآمد پس از استیذان از خلیفه عازم اسکندریه شد آن
جا را پس از محاربه مجادله شدید متصرف گردید سال بیست و دوم هجری
مراجعت بمصر نمود شهر مسمی بفسطاط را بنا کرد و مسجدی ساخت در آن

زمان مصر مشتمل بر چهل ناحیه که قرای آن نواحی دو هزار و سیصد و هفتاد و
پنج قریه بود خراج آن مملکت دوازده هزار هزار دینار رایج آنوقت بود بعد از
ارتحال خلیفه ثانی و خلافت عثمان ابن عفان عمرو عاص معزول و عبدالله
ابن ابی سرح منصوب شد در این حکومت خراج چهارده هزار هزار دینار
بظلم و آزار ماخوذ شد تا سال سی و سه که شورش اهالی اسلام بر خلیفه ثالث
بود بمدینه آمد و در همان اوقات بعالم آخرت شتافت در خلافت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام اولا قیس ابن سعد بن عباده انصاری پس از آن محمد ابن ابی
بکر بحکومت رسیدند بعد از آنکه معاویه عمرو عاص و معاویه ابن خدیج را مامور
بمصر نمود محمد ابن ابی بکر بدرجه شهادت رسید عمرو عاص در ثانی والی گردید
تا بروایت مشهور در سال چهل و سه از هجرت بجلیکه در عالم آخرت بجهة او مهیا بود روی
نمود در کوه معروف بمقطم مدفون شد پس از فوت آن عبدالله ولدش دو سال
حکومت کرد معزول شد عتبه ابن ابوسفیان برادر معاویه حاکم شد طولی نکشید
عتبه ابن عامر الجهنی بامارت آمد پس از آن معاویه ابن خدیج بعده مسلمه بن مخلد
والی شد در خلافت یزید وفات یافت سعید بن یزید بحکومت شتافت در ایام
تغلب عبدالله ابن زبیر عبدالرحمن ابن مخزوم قرشی را بمصر فرستاد در خلافت

مروان حکم پسرش عبد العزیز را امارت مصر داد در سال هشتاد و شش وفات یافت
عبد الملک ابن مروان که در آن ایام خلیفه زمان بود عبد الله ولد خود را بحکمرانی
فرستاد در سال نود برادرش ولید ابن عبد الملک که خلیفه بود اورا معزول
نمود سری بن شریک نام را حکومت داد اور ابسیار ظالم و جبار نوشته اند
سال نود و شش راه عالم آخرت پیش گرفت بعده عبد الملک بن رفاعه
چهار سال حکومت کرد پس از وی ایوب باسم اصبحی سه سال بعده بشر بن صفوان
الکلبی سه سال بعد از وی برادرش حنظله سه سال بعده محمد بن عبد الملک برادر هشام
بعده حفص بن الولید حکومتش تا سال یکصد و هجده هجری طول کشید پس عبد
الرحمن بن خالد هفت ماه حکومت کرد در ثانی حنظله ابن صفوان بحکمرانی آمد سال
یکصد و بیست حسان بن عتاهیه عبسی در بیست و هفت معزول شد حفص ابن الولید
مجدداً امارت یافت در بیست و هشت بعزلت شتافت پس از وی حوثره بن
سهل باهلی بعده مغیره بن عبد الفزاری و عبد الله بن مروان علی الترتیب حکومت
داشته اند سال یکصد و سی و دو از حکام بنی امیه فترغ و به بنی عباس رسید در این
سال الی خاتمه آل عباس پنجاه و هفت نفر از جانب ایشان در مصر ایالت داشته
اند بجهة اختصار بذکر چند نفر از اعاظم آنها می پردازد من جمله عبد الله ابن طاهر

واحمد بن طولون است حکایت عجیبی از احمد محض تنبه مطالعه کنندگان تحریر
می شود این شخص در سال دویست و پنجاه و چهار از جانب المعتز بالله بایالت
مصر برقرار شد چون استقراری یافت از جاده اطاعت خارج شده بخود
سری پرداخت شامات و مغرب و بعضی از اعمال فراتیه را تصرف نمود
سفاک و بی باک بود ولی بامر خیر و صدقه جاریه و رعایت فضلا و علما اقدام
مینمود سلطنتش امتدادی یافت روزی در معبر عام طفل شیرخواره دید ترحماً
اورا برداشته بمرضعه سپرد اورا هم اسم خود احمد یتیم نمود چون بحد تکلیف رسید
با ذکاوت و کاردان بود مصدر خدمات بزرگ و محرم داخل و خارج شد
روزی در حرمسرا یکی از سراری مطبوعه ابن طولون را با یکی از عمله خلوت
هم بستر دید در مقام مواخذه برآمد آنان بعجز و لابه در مقام توبه و انابه برآمدند احمد یتیم ستاری
نموده اغماض کرد ولی آن جاریه از واهمه و هراس سبقت جسته با ابن طولون از احمد
یتیم شکایت کرد و تهمت خواهش این عمل بروی بست ابن طولون بخازن
خود که شخصی سفاک و بیباک بود سپرد که هر کس و شخط مرا بجهة تو بیاورد
که نافه مشک از فر اورا از تو خواستم گردن اورا زده سر اورا در طبقی سرپوشیده
بفرست چون شب شد و مجلس انس آراسته شد و سرخوش گردید و شخطی نوشت

و با احمد یتیم سپرد که بصندوقخانه رفته نافه مشک بیاورد احمد یتیم که آنهم تردماغ بود
از مجلس که خارج شد همقطاران و ندمای ابن طولون او را بصحبت نگاه داشته
از اتفاقات حسنه همان جوان که با آن فاجره معامله داشت حاضر بود احمد یتیم
دستخط را باو داده بصندوقخانه اش فرستادند و قدار حسب الامر رفتار
کرد سر بریده او را در طبقی سرپوشیده مصحوب دیگری فرستاد احمد یتیم بدون
ملاحظه و استحضار طبق را از آورنده گرفته بحضور ابن طولون برد ابن طولون
چون او را زنده و سر دیگری را بریده دید متحیر گردید گفت مگر خود دستخط را حامل
نبودی عرض کرد عمله خلوت مرا مانع شدند بفلان عمله خلوت دادم ابن
طولون مبهوت و متفکر از قضایای روزگار ساکت شد احمد یتیم چون محرم و
گستاخ بود در مقام استفسار الحاح نمود ابن طولون حقیقت را شرح داد
احمد یتیم در این مقام لاعلاج کیفیت اتفاقیه را بعرض رسانید ابن طولون بعد
از تفتیش و تحقیق و اقرار آن جاریه بانکار او را نیز بقتل رسانید خلاصه
ابن طولون بعد از بیست سال سلطنت بعالم آخرت شتافت پسرش
خمارویه نام رایت سلطنت برافراشت در دویست و هشتاد درگذشت
بعده ولدش ابوالعساکر نام قریب بسالی والی بود بعده برادرش هرون نام

هشت سال و هشت ماه تمام سلطنت نمود پس از وی برادر دیگر شعبان نام
دوازده روز حکومت نمود لشکر بر او شوریده محمد بن سلیمان نام غلام
احمد بن طولون را بر خود والی ساخته بقلع و قمع آن سلسله پرداخته در خلافت
مکتفی مجدداً مصر را آل عباس متصرف شدند دیگر از معارف آنها محمد بن
طغج الملقب باخشید است که در سال سیصد و سی و چهار وفات یافت ولدش
ابوالقاسم اسم والی شد غلامی سیاه نوبی کافور نام بنیابتش اقدام نمود
سال سیصد و چهل و نه وفات یافت بعده برادرش علی دو سال والی بود
پس از وی ولدش احمد یکسال ولی در این مدت اسم حکومت با آنها و رسم
با کافور بود در سال سیصد و پنجاه و هفت کافور درگذر و بعالم آخرت رفت
سال بعد خلفای بنی فاطمه از مغرب زمین لشکر فرستاده مصر را متصرف
شدند مجملش این است که در سال دویست و نود و هفت المهدی بالله
که از بنی فاطمه بود دیار مغرب را بحیطه تصرف در آورد بیست و چهار سال و [سنه]
خلافت کرد بعده ولدش القائم بامرالله دوازده سال و هشت ماه پس ولدش
المنصور بالله سی و دو سال پس از وی پسرش المعز لدین الله بخلافت
رسید در آن اوقات کافور اخشیدی در مصر وفات یافته بود در مصر قحط و غلای

شدید روی نمود اختلال کلی در امور مملکت بهم رسید اهالی و اعیان بواسطه
عرایض خلیفه مغربی را خواستگار شدند المعز الدین الله در سال سیصد و پنجاه
و هشت جوهر نام غلام خود را با صد هزار لشکر و هزار و دویست صندوق سیم
و زر بمصر فرستاد آنجا را تصرف کرد بعد از سه سال المعز الدین الله از افریقیه
بمصر آمد چهار سال و یکماه در افریقیه و مصر و شامات خلافت کرده در سال سیصد
شصت و چهار وفات یافت بعده ولدش العزیز بالله در سال سیصد و شصت
و پنج خلیفه شد بعد از بیست و یکسال در حمام وفات یافت بعده الحاکم بامر الله
حرمین را متصرف شد بیست و پنجسال و یکماه خلیفه بود بعده ولدش الظاهر
لدین الله آنهم بیست و پنجسال و هفت ماه پس از او ولدش المستنصر بالله
شصت سال و چهار ماه در ایام این خلیفه هفت سال در مصر قحط و غلا بود
بعده در سال چهارصد و هشتاد و هفت ولدش المستعلی بالله هفت
سال خلیفه بود پس از وی الآمر باحکام الله بیست و نه سال و هفت ماه خلافت
کرده مقتول شد بعده الحافظ الدین الله نوزده سال بعده الظافر باعداء الله
چهار سال و هفت ماه خلافت کرده مقتول شد پس از او پسرش الفائز شش
سال و نیم بعده العاضد یازده سال و نیم در سال پانصد و شصت و هفت از این

دنیا رفت

دنیا رفت دارائی مصر از این سلسله انتزاع یافته بآل ایوب باین تفصیل
رسید اول آن طایفه صلاح الدین یوسف بن ایوب از طایفه اکراد اصلش
و جزیره که در سلک سرداران نور الدین محمود حاکم دمشق منسلک بود
بالشکر و حشم باعانت عاضد که با اهالی فرنگ نزاع داشت آمد در مصر
بالشکر متوقف شد بوزارت رسید پس از فوت عاضد مملکت مصر را تصرف
نموده خطبه و سکه بنام المستضیئ بالله عباسی قرار داد از بغداد خلعت
و فرمان ایالت یافت پس از فوت نور الدین شامات را متصرف شد از جانب
مغرب طرابلس و برقه و تونس و از جانب دیگر یمن و حجاز را مالک گردید بیست
و دو سال و دو ماه سلطنت نمود سال پانصد و هشتاد و نه بعالم آخرت
پیوست بعده پسرش عثمان پنجسال و دو ماه بعد از او پسرش محمد نام یکسال
و دو ماه پس از او عموی او ابوبکر بن ایوب ملقب بملک عادل نوزده سال و
چهل روز سلطنت کرد سال ششصد و پانزده وفات یافت بعده پسرش
محمد الملقب بملک کامل بیست سال و دو ماه پس از او ولدش ابوبکر العادل ثانی
یکسال و دو ماه و چند روز بعده برادرش ملک صالح ایوب نه سال و هشت ماه
هزار غلام زر خرید داشت در سال ششصد و چهل و هفت بعالم آخرت پیوست

بعد از وی توران‌شاه ولدش دو ماه سلطنت نموده مقتول شد پس زوجهٔ ملک صالح
مسماة بشجرة الدر سه ماه حکومت کرد خود را معزول نمود سلطنت را بملک اشرف
واگذار نمود مدتی نشد که از این عالم شد دولت بنی ایوب بآخر رسید
در ششصد و پنجاه ملک معز ایبک ترکمانی از زرخریدان صالحی صاحب مصر و
توابع شد هفت سال مدت سلطنت او شد بعده ولدش ملک منصور
دو سال و هشت ماه پس از او ملک مظفر صالحی سلطنت یافت در سال
ششصد و پنجاه و هشت بمقابله و مقاتله قشون هلاکو خان شتافت لشکر
تاتار و مغول را پریشان ساخت در همین سال بقتل رسید بعد از وی ملک ظاهر
صالحی که غلام و آزاد کرده ملک صالح بود پادشاه شد در سال ششصد و هفتاد و
شش در دمشق از این عالم درگذشت بعده ولدش محمد برکه خان الملقب
بملک سعید دو سال بعده برادرش سلامیش ملقب بملک عادل پنجاه بعد از
ملک منصور صالحی معروف بالفی زیرا که ملک صالح او را بهزار اشرفی خریده بود
یازده سال و دو ماه این سلطان نیز دوازده هزار غلام زرخرید داشت بعده
ولدش ملک اشرف سه سال و دو ماه پس از او ملک قاهر برادرش سلطان شد
و در همان روز او را کشته برادر دیگرش ملک ناصر پادشاه شد یکسال سلطنت کرد

چون طفل نه ساله بود او را خلع کردند ملک منصور غلام ملک منصور سابق
دو سال سلطنت کرد او را کشته شد در ثانی ملک ناصر پادشاه شد هفت
سال سلطنت کرد فیما بین او و سایر امرا وحشت روی داد بقلعه کرک رفت
سلطان بیبرس معروف به چاشنی گیر دو سال سلطنت کرد در این وقت
ملک ناصر از کرک مراجعت نموده او را بقتل رسانید خود در مرتبه ثالث
پادشاه شد در سال هفتصد و چهل و یک وفات یافت در این مرتبه
چهل و چهار سال و پانزده روز سلطنت نمود بعده ولدش ملک منصور
دو ماه و چند روز مقتول شد بعد برادرش سلطان کوبک هشت ماه خلع شد
بعده برادر دیگر احمد نام چهل روز و نیم مقتول شد بعده برادر دیگر ملک صالح
سه سال و دو ماه و نیم فوت شد بعده برادر دیگر ملک اشرف یکسال و یکماه
و هفده روز کشته شد بعده برادر دیگر سلطان حاجی یکسال و سه ماه و ده
روز کشته شده بعده برادر دیگر سلطان حسن سه سال و دو ماه مخلوع و محبوس شد
بعده برادر دیگر صالح سه سال و سه ماه خلع شد مجدداً سلطان حسن پادشاه
شد شش سال و هفت ماه و چند روز بعده برادرزاده‌اش ملک منصور
دو سال و سه ماه بعده ملک اشرف شعبان ابن سلطان حسن چهارده سال

سلطنت کرد در عهد این پادشاه در سال هفتصد و هفتاد و سه معمول شد که اولاد
رسول الله عمامه سبز بر سر بگذارند از مصر بسیار ممالک اسلام تجاوز نمود پس
از وی سلطان علی چهار سال و چند ماه چون حقیر بود برقوق نام که یکی از امرای
عظام بود وکیل السلطنه شد بعده برادرش سلطان صفرخان یکسال و نیم در سال
هفتصد و هشتاد و چهار خلع شد سلسله سلاطین اتراک منقرض گردید بعد از آن
نوبت بغلامان چرکس رسید برقوق وکیل السلطنه اول این سلسله بهت از کثرت
بسلطنت رسید ملک ظاهر لقب یافت شش سال و هشت ماه و بیست و شش روز
سلطنت کرد پس از آن مختفی گردید در قلعه کرکوک ظاهر شده باندک زمانی
معاودت نمود نه سال و هشت ماه دیگر سلطنت کرد در سال هشتصد و یک
وفات یافت بعد از وی سلطان فرج ملقب بملک ناصر ابن برقوق پادشاه شد پس
از شش سال بقاعده پدرش پنهان گردید برادرش عبدالعزیز یکسال سلطنت کرد
ملک ناصر ظاهر شد در سال هشتصد و پانزده او را کشتند ملک مؤید غلام برقوق
پادشاه شد بعد از هشت سال و پنجاه وفات یافت بعده اسم سلطنت بر ابو السعادات
احمد پسرش که طفل دو ساله بود نهادند ططر نام وکیل السلطنه شد پس از چند روز
ططر او را خلع کرد خودش سلطان شد ولی زیاده از سه ماه مهلت نیافت و وفات یافت

محمد بن ططر که آنهم ده ساله بود چهار ماه در سال هشتصد و بیست و پنج خلع شد
ملک اشرف مسمی به برسبای سلطنت یافت شانزده سال و هشت ماه و پنج روز
ایام سلطنتش بود درگذشت پسرش سلطان عبدالعزیز سه ماه و شش روز
سلطنت نموده خلع شد بعد از وی ملک ظاهر چقماق نام چهارده سال بعده سلطان
عثمان ولدش چهل روز خلع شد پس از او ملک اشرف اینال نام هشت سال
و دو ماه و شش روز وفات نمود بعده پسرش سلطان احمد پنجاه و چهار روز خلع شد
پس از او ملک ظاهر خوشقدم نام از غلامان ملک ناصر شش سال و پنجاه و بیست
و دو روز از دنیا رفت بعده ملک ظاهر بلبای نام هفتاد و پنج روز خلع شد بعده
ملک ظاهر تمربغا از غلامان ملک ظاهر پنجاه و هشت روز خلع شد بعده ملک
اشرف قایتبای نام از غلامان چقمق بیست و نه سال و چهار ماه و بیست روز
سلطنت کرد در سال نهصد و یک وفات یافت بعده پسرش ملک محمد شش ماه
و دو روز خلع شد بعده ملک اشرف قانصوه نام که غلامش بود یازده روز در میان
مردم شورش افتاد و فرار کرد که بعدها هم حالاتش معلوم نشد مجدد ملک محمد
یکسال و شش ماه و نیم ظاهرا جنون داشته زیرا که مادرش بحجله او عروس می آورد
شب زفاف او طاقرا از داخل بسته دست و پای عروس را نیز بسته پوست او را

درست میکند عروس که مرد پوست کنده او را پر از پنبه نموده لباس می پوشانند
صبح مردم را می خوانند اظهار صنعت و اطلاع خود را در سلاحی میکرده خلاصه
او را کشته شد بعد از او خالش ملک ظاهر مسمی به قانصوه که آنهم از غلامان اشرفی
بود سلطان میشود یکسال و هشت ماه خلع شد بعده ملک اشرف جان
بلاط نام بعده ملک عادل تومان بای نام که آنهم از غلامان چراکسه بوده است
چهار ماه و نیم لشکر او را بقتل رسانند بعده ملک اشرف غوری مسمی بقانصوه
پانزده سال و نه ماه و بیست و پنجروز در آخر ایام سلطنتش سلطان سلیم خان پادشاه
روم به تسخیر مصر روی نهاد در شهر رجب سال نهصد و بیست و دو در یک منزلی
شمالی حلب معروف بمرج دابق تلاقی فریقین شد بعلة توپ و تفنگ
که لشکر سلطان سلیم داشتند و در مصر معمول و متداول نبود مصری منهزم
و مخذول ملک اشرف غوری مقتول گردید سلطان سلیم یکماه در حلب توقف
کرده عازم مصر شد اهالی مصر برادر زاده غوری را طومان بای نام بملک اشرف
ملقب و بر خود سلطان نمودند پس از محاربه و مجادله شدید لشکر مصر شکست و ایشان
پادشاه نیز گرفتار شد بحکم سلطان سلیم بقتل رسید دولت چراکسه منقطع گردید
مدت سلطنت این مقتول پنجاه و پنجروز بود در سال نهصد و بیست و سه سلطان سلیم

هنگام مراجعت باسلامبول خیربک نام که از جانب سلاطین مصر در محالات
شام والی بود و با مصریان خیانت کرده با سلطان سلیم سازش نموده بود
حکومت مصر داد در زمان قلیلی حکومت کرده بعالم آخرت شتافت در ایام
سلطنت سلطان سلیمان خان که چهل و نه سال بود پانزده نفر از جانب او
در مصر پادشا بودند در زمان پادشاهی سلطان سلیم ثانی ولد سلطان سلیمان
خان چهار نفر در مصر پاشا شدند که یکی سنان پاشا نام داشت در سلطنت
سلطان مراد خان اول شش نفر که اول نها مسیح پاشا و سوم بود در پادشاهی
سلطان محمد خان اول چهار نفر من جمله سید محمد پاشا نام بود ایام پادشاهی
سلطان احمد خان شش نفر سلطان مصطفی خان و سلطان عثمان نیز شش
نفر در مصر پاشا شدند در ایام سلطان مراد خان نیز شش نفر ایام سلطنت سلطان
ابراهیم خان و ولدش سلطان محمد خان و سلطان سلیمان خان و سلطان احمد خان
و سلطان مصطفی خان عدد پادشایان مصر بدست نیامد در سلطنت سلطان
احمد خان برادر سلطان مصطفی خان اول محمد پاشا رئیس الکتاب دویم حسن بیک
سلاحدار سیم ابراهیم پاشا قاپودان چهارم خلیل پاشا پنجم ولی پاشا شریف
ششم عابدین پاشا هفتم علی پاشا از میری هشتم رجب پاشا نهم محمد پاشا دهم بکر پاشا

یازدهم عبدالله پاشا تکفور این جمله در مدت بیست و هشت سال عزل و نصب
شدند در سال هزار و یکصد و چهل و سه که سلطان محمود خان پادشاه شد محمد
پاشا سلاحدار بمصر فرستاد بعده عثمان پاشا جلبی بعد از او بکر پاشا بعد از او
مصطفی پاشا امیر آخور بعده سلیمان پاشا معروف با بن القطم بعده علی پاشا
حکیم اوغلی بعده محمد پاشا مشهور به یدکشی بعده محمد پاشا راغب رئیس الکتاب
بعده احمد پاشا بعده شریف عبدالله پاشا بعده محمد پاشا امین بعده مصطفی پاشا
این حکومت جمله در مدت بیست و چهار سال است در سال یکهزار و یکصد و شصت
و هشت سلطان محمود خان وفات کرد سلطان عثمان خان برادرش پادشاه شد
مصطفی پاشا معزول گردید علی پاشا حکیم اوغلی منصوب نمود چون بعد از
عثمان خان سلطان مصطفی خان پادشاه شد محمد پاشا سعید را بحکومت
فرستاد بعده مصطفی پاشا صدر بعده احمد پاشا کامل بعده در مرتبه ثانی
مصطفی پاشا صدر بعده حمزه پاشا بعده محمد پاشا راقم بعده محمد پاشا
ارقلی بعده احمد پاشا این هم در مدت پانزده سال شد چون سلطان عبدالحمید
خان پادشاه شد قرا خلیل پاشا را بمصر فرستاد بعده مصطفی پاشا نابلسی بعده
ابراهیم پاشا عرب کیرلی بعده محمد پاشا عزتلی الکبیر بعد اسماعیل پاشا بعده ملک محمد پاشا

بعده شریف علی پاشا قصاب بعده محمد پاشا ضیحی بعده شریف محمد پاشا
یکن بعده شریف عبدی پاشا در سال هزار و دویست و سه که سلطان سلیم
خان ثالث پادشاه شد اسمعیل پاشا تونسی را فرستاد بعده محمد پاشا عزت
بعده صالح پاشا قیصرلی بعده سید ابوبکر پاشا طرابلسی در اینوقت که
سال هزار و دویست سیزده بود پاشا بغزه سفر کرد ناپلیون با لشکر فرانسه
در شهر محرم باسکندریه و در شهر صفر بمصر آمدند در دو مقام قشون مصر بجلوی انها
اقدام نمودند ولی شکسته و پریشان شدند ناپلیون هفت ماه در مصر توقف
کرده بتسخیر عکه رفت کارش از پیش نرفت مراجعت کرد جنرال کلبر نام را
سردار کرده خود بمملکت فرانسه مراجعت نمود در اینمدت خسارت و زیان
مالی و جانی باهالی مصر بسیار رسید یک نفر فدائی خود را به کلبر سردار رسانید
مقتولش ساخت یوسف پاشا از دولت روم قشون انگریز که بحمایت
دولت روم آمده بودند بعد از محاربات وافره و مجادلات متکاثره در شهر
ربیع الاول سال هزار و دویست و شانزده جماعت فرانسه را از دیار خود مراجعت
نمودند مجدداً مملکت مصر بتصرف آل عثمان درآمد در این دو سه سال که لشکر
فرانسه در مصر بود سلطان سلیم خان بجهة منازعه با ایشان از اطراف

ممالک لشکر می طلبید من جمله لشکری از ولایت ارناوط خواست از قریهٔ کاوال
سیصد نفر آمدند از آنها جوانی که در سال هزار و یکصد و هشتاد و نه تولد
او بود و در آن اوان سی و یکساله و اسم او محمد علی بود در لشکر ارناوط از جمله
افراد لشکر بود و بر آن سیصد نفر مهتر این محمد علی در زمان شیرخوارگی پدرش
وفات یافت یکی از اعیان قریه کاوال قرتة الی الله او را تربیت کرد چون
بحد رشد رسید به تجارت تنباکوی چپوق مشغولی داشت اندک زمانی
صاحب مکنت و ثروت شد در این سفر بواسطهٔ کفایت و شجاعتی که داشت
سرکرده هزار نفر ارناوط شد پس از آن که لشکر فرانسه از مصر خارج شدند
اکثر لشکریان مصری که از اولاد غلامان سلاطین سابقه بودند بعضی در مصر
و برخی در سعید و سایر محالات ساکن بودند استعدادی کامل از آنها حاصل بود
در این ایام که آل عثمان صاحب مملکت مصر بودند عزل و نصب اکثر پاشایان
و اختلال امور ایشان باعث همین غلامان بودند در این وقت خوندکار
روم بمحمد خسرو پاشا که در اسکندریه توقف داشت حکم فرستاد که هرگاه
ممکن در مقام رفع این غلامان برآید خسرو پاشا با جمازه و لشکر ارناوط و شش هزار
نفر لشکر انگریز که بسرداری جنرال کیت بمعاونت روم آمده بود خواست حکم

سلطان را اطاعت نماید عثمان بیک بردیسی و محمد بیک الفی که رئیس جماعت
غلامان بودند مطلع شدند در مقام دفاع برآمدند بواسطهٔ سوء تدبیر خسرو پاشا
شکست بعساکر آل عثمان نصیب شد سردار لشکر ارناوط محمد علی را در نزد
خسرو پاشا متهم ساختند محمد علی از ماجرا مطلع شده با ابواجمعی خود ملحق
بعثمان بیک بردیسی شد مجدد با خسرو پاشا نزاع نموده او را اسیر نموده او را بمصر
بردند به ابراهیم بیک نام که آنهم یکی از سرکردگان غلامان بود سپردند پس
از اطلاع امناء دولت عثمانی علی پاشا جزایرلی را مأمور بمصر نمودند که متمردین را
گوشمال دهد بعد از ورود بمصر سرکردگان غلامان بغتة جسته او را بقتل رسانیدند
در همین اثنا فیمابین عثمان بردیسی که محمد علی با او اتفاق داشت و محمد بیک
الفی که در مدتی واقع شده مقاتلت و مجادلت رسید عثمان بیک اضمحلال
و محمد بیک استقلال حاصل نمودند محمد علی و همراهان که از مرسومات ایشان
بر ذمه عثمان بیک مبالغی باقی بود در مقام مطالبه برآمدند عثمان بیک در این
مقام شد که از اهالی شهر مطالبه نماید محمد علی که با علماء و اکثر اعیان و معارف
شهر خصوصیت کامل حاصل نموده بود آنها را محرک شد که بر عثمان بیک شورش
نموده خانهٔ او و اعیان کسان او را محاصره نمودند عثمان بیک از مصر فرار نمود

محمد علی درصدد این شد که خسرو پاشا از حبس خلاص نموده او را پاشا و خود به
نیابت پردازد ولی سایر سرکردگان ارناؤط در این معامله همداستان نشدند
خسرو پاشا را گرفته در یکی از بنادر مصر در جهازی به اسلامبول فرستادند لهذا
محمد علی تدبیری بهتر بکار برد باتفاق اعاظم و اعیان بلد عریضه بخورشید پاشا
والی اسکندریه فرستاده او را بر خود حاکم خواستند که محمد علی از جانب او قائم
مقام باشد اما خورشید پاشا بجهة تأدیب و تنبیه غلامان لشکر فراوان لازم داشت
لشکر بدون زر و سیم ممکن نیست از اهالی بلد که جرئت مطالبه نداشت از طرف
دیگر اعیان دولت عثمانی فتنه و فساد مصر را از لشکر ارناؤط عموماً و محمد علی خصوصاً
دانسته فرمان حکومت جده باسم محمد علی پاشا نوشته و سایر را هم مرخص باوطان
خود نمودند در این هنگامه لشکریان باسواق و محلات بنای تاراج و تاخت
گذاردند خورشید پاشا ممانعت نتوانست عموم اهالی مصر اجماع نموده خورشید
پاشا را معزول و محمد علی را بر خود والی ساختند و از رفتن به بندر جده مانع
شدند محمد بیک الفی باین مطالب راضی نشده با سرکردگان انگریز در اسکندریه
توسل جست بوعده و نوید اتحادی حاصل نمودند بالاتفاق بدربار عثمانی اخراج
محمد علی پاشا و نصب محمد بیک مستدعی شدند از دولت عثمانی حکم رفتن محمد علی

پاشا به بندر

پاشا به سلونیک و نصب محمد بیک در مصر رسید ولی اهالی مصر تمکین فرمان
نکرده مانع از رفتن محمد علی پاشا شدند چهار هزار کیسه که در ازاء پیشکش مصر مقرر
شده بود انجام داده باسلامبول فرستادند از این ارسال مال در این سال
که هزار و دویست و نوزده بود فرمان و خلعت پاشائی مصر باستقلال بجهة
محمد علی پاشا رسید عثمان بیک و محمد بیک که رئیس غلامان و مدعیان حکومت
بودند هر دو وفات یافتند این کیسه متعارف روم تخمیناً دوازده تومان است
دولت انگریز چون از پاشائی محمد علی پاشا راضی نبود لشکر فرستاده اسکندریه
را متصرف شد بسیاری از غلامان بمعاونت لشکر انگریز رفته دو مرتبه با محمد علی
پاشا مقابله نمودند یکمرتبه در حماد یک مرتبه در رشید که از اماکن معروف مصر است
در هر مرتبه شکست از طرف انگریز واقع شد پس از شش ماه توقف در اسکندریه
مراجعت بانگلستان نمودند جمعیت غلامان نیز متفرق شد پاره خدمت
محمد علی پاشا را اختیار نموده جمعی بصعید مصر رفته ساکن شدند در سال هزار و
دویست و بیست و پنج که قلع و قمع جماعت وهابی از دولت عثمانی مأموریت
یافت باجتماع لشکر پرداخت تسیم پاشا نام ولد خود را سردار نمود چون لشکر
آراسته شد غلامانیکه در صعید بودند تمام آمدند حکم بقتل غلامان نمود و جمعی گریختی

را بقتل رسانید باعث استقلال و دوام او در مصر گردید ترسیم پاشا که مأمور
به نجد شد مدتها محاربه در میان بود کاری نساخت محمد علی پاشا لا علاج خود
به حجاز شتافت کرد آنچه کرد در غیبت او دولت عثمانی لطیف پاشا نامی فرمانی
در نهانی باو داده بهانه بمصر فرستادند که مصر را متصرف شود مشار الیه چون
بمصر آمد در مقام جذب قلوب اهالی مصر شد محمد بیک نام که وزیر جنگ
محمد علی پاشا و در مصر متوقف بود مسئله را دریافت کرده لطیف پاشا را
بقتل رسانید سال هزار و دویست و سی و پنج بتربیت سرباز و توپخانه بقاعده
فرنگستان همت گماشت چون اکثر لشکر ارناوط و لشکر مصری بجهة تغییر
لباس راضی نبودند اسماعیل پاشا نام ولد خود را سردار نموده با لشکر بسیار
بسمت بلاد سودان فرستاد اگرچه پسرش در آن سفر مقتول شد ولی در غیبت
آنها امریکه در انتظام توپخانه و نظام در نظر داشت منتظم نمود از اهالی فرنگستان
هر قسم صناع و معلم بمصر آورده رواج صنایع را داد سال هزار و دویست و چهل
و هفت بواسطه حاکم عکه عبد الله پاشا نام ملقب بجزار با امناء دولت عثمانی
نقاری حاصل شد بمحاربه رسید ابراهیم پاشا ولد خود را فرستاده عکا و دمشق
و حمص و حلب را متصرف شد چند مرتبه لشکری که از دولت عثمانی مأمور بود

شکست داد

شکست داد و در این اثنا که سال هزار و دویست و پنجاه و پنج بود سلطان محمود
خان پادشاه روم وفات یافت عبد المجید خان ولدش بسلطنت رسید
از دول اروپا اعانت طلبید دولت انگریز و روس و پروس و نمسه از خشکی
و دریا بامداد آمدند جز دولت فرانسه که در این امر شراکت نکرد لشکر بحری انگریز
بندر عکا را که بتصرف مصری بود محاصره نمود از قضایای اتفاقیه گلوله توپ
به جبه خانه شهر رسید آتش گرفت اهل شهر تسلیم شدند ابراهیم پاشا سایر شامات
را تخلیه نموده بمصر مراجعت کرد دول متحابه واسطه صلح و التیام فیمابین شده
بشروط چند قرار دادند که مصر از اولاد و احفاد محمد علی پاشا منتزع نشود سال
هزار و دویست و شصت و چهار ابراهیم پاشا وفات یافت یکسال بعد خود
محمد علی پاشا در اسکندریه بعالم آخرت شتافت هشتاد و نه سال عمر کرد عباس
پاشا ولد ترسیم پاشا که پسر زاده محمد علی پاشا باشد والی و ملقب بلقب خدیو
مصر شد در سال هزار و دویست و هشتاد و یک عباس پاشا را دو نفر از
غلامهای خودش در حمام خفه نمودند سعید پاشا که از سایر اولاد محمد علی پاشا
اکبر بود خدیو مصر شد سال وفات سعید پاشا بنظر نرسید پس از تحقیق
معلوم شد که در سال هزار و دویست و هشتاد و نه وفات یافته پس از وفات

پس از وفات مشار الیه اسمعیل پاشا ولد ابراهیم پاشا بحکمرانی مصر برقرار شد حال سال
بهزار و دویست و نود و پنج هجری رسید در نهایت جلال و استقلال رسیده خدیو مصر است
قریب شصت کرور رایج ایران عایدی مشار الیه است تخمیناً پانزده کرور مداخل املاک و معادن
خودش میباشد چهل و پنج کرور مالیات مملکت است سالی یکصد و هشتاد هزار کیسه که
تقریباً چهار کرور است بدولت عثمانی میدهد و پنج فوج پیاده نظام چند فروند
جهاز جنگی و غیر جنگی دارد توفیق پاشا ولد اکبرش ولیعهد است نهری که فیما بین بحر ابیض
و بحر احمر جاری و باصطلاح کنال مینامند در چهارصد هزار سهم میانه شرکا تقسیم میشود
یکصد و هفتاد و شش سهم متعلق باسمعیل پاشا خدیو مصر بود که بدولت انگریز در
بیست کرور رایج ایران فروخت

دیگر از ممالک افریقا مملکت بربر است

که طولش هفتصد فرسخ و عرضش صد و هشتاد فرسخ است جمعیت همه این
مملکت چهل و هفت کرور است چندین ملک است اول مراکش دوم فز سوم
الجزایر چهارم تونس پنجم طرابلس اما ملک مراکش و فز طولش تخمیناً صد و
هشتاد فرسخ و عرضش هشتاد فرسخست هوایش گرم و اراضیش حاصلخیز است
پایتختش شهر مراکش است که جمعیتش تخمیناً سی هزار است و اطول لیالی و ایامش

چهارده ساعت

چهارده ساعت و سه دقیقه است قصبات معروفش فلجه سکوری زنبدر موکدار اکدر سلی
ترودنت عدد نفوس این مملکت تخمیناً بیست و هشت کرور است پادشاه این ملک در نهایت
تسلط و اقتدار است چنانچه رعایا را بنده کان زر خرید خود میدانند و خود را از ذریه
پیغمبر آخر الزمان میشمارند و ایشان را شریف میگویند اما مملکت الجزایر یعنی الجزیره طول
این ولایت تخمیناً صد و پنجاه و سه فرسخست جمعیتش تقریباً هفت کرور است اراضیش
حاصلخیز ولی اکثرش بی زرع میماند و پایتختش شهر الجزایر است اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت
و نیم است و قصبات مشهورش بوجیه و ستوره و بونه و لاکلا و کوسن تینه و تلمسان است
و این مملکت الآن بتصرف دولت فرانسه است اما ملک تونس این مملکت تخمیناً صد و هفت
فرسخ طول و پنجاه فرسخ عرض دارد سابق پایتختش شهر کرتاج بوده که اکنون خراب است
و حال پایتخت شهر تونس است که جمعیتش تخمیناً یکصد و سی هزار است اطول لیالی و ایامش
چهارده ساعت و نیم است و نفوس همه این ملک تقریباً شش کرور است و فرمان روایان
این مملکت را بی میخوانند که مخفف بیک باشد و قصبات معروفش قیروان قابس باجه
مهدیه سوسه صفاقس بزرت است و این مملکت در حمایت دولت عثمانی میباشد اما مملکت طرابلس
طول این مملکت تخمیناً دویست و هشتاد فرسخ و عرضش پنجاه فرسخ است پایتختش شهر طرابلس است
که اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و یازده دقیقه است و جزو مملکت عثمانی میباشد حکام آنجا

پاشا گویند ولایت برقه تخمیناً هشتاد فرسخ طول و عرضش پنجاه فرسخ است و اکثر اراضیش بایر و وادی غیر
ذی زرع است جزو طرابلس است و جبال معروف بربرستان جبال اطلس است که از حدود مصر
تا بحر اتلنتیک امتداد دارد و قریب بهشتصد فرسخ طول اوست دیگر بلاد الجرید است یعنی
ولایت نخلستان که از توابع ممالک بربری است و در جنوب ولایات الجزایر و تونس واقع شده
و از کیفیات این ولایت **دیگر از ممالک افریقا مملکت نوبیه است** اطلاع صحیحی حاصل نشده
که حد شمالی او از مصر و حد جنوبی حبشه و مشرقی بحر الاحمر و مغربی بیابان کوبر است پایتخت
این مملکت شهر مرکه است که بنو دنگله نیز گویند اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و هشت دقیقه است
و بلاد مشهورش سنار و کری **دیگر از ممالک افریقا مملکت حبشه است** و دار فور است که قصبه اش کوبی گویند
این مملکت ولایت وسیعی میباشد از طرف شمال متصل بولایت نوبیه است و از جانب جنوب بولایت
عدن اتصال میابد هوای این مملکت بهتر از نوبیه است مگر در اماکن پست و در بازیا گرم میشود جانور عجیب بسیار این مملکت
کرگدن و شاخت که در نهایت فراوانیست پایتخت این دولت شهر غندر است که اطول لیالی و ایامش
دوازده ساعت و پنجاه دقیقه است و در وسعت با قاهره مصر برابری مینماید چنانچه گویند یکصد کلیسا در آن شهر است
و مذهب عموم ساکنین او مذهب عیسوی است و زبان اهالی حبشه مخلوط با زبان عرب است سلطنت و فرمانروائی
این مملکت موروثی و با اقتدار است و قصبات معروفش ادوه و مسوه و مکوکت است المالک عمل که در جنوب
مشرق حبشه است محال مجهولیت اهالی آنجا مسلمانند محصول آنجا گندم و ارزن و فلفل و کندر است و قصبه آنجا

دیگر

دیگر از افریقا زنگبار است

که زنگبار و بلاد الزنج نیز گویند این ملک هم خالی از وسعت نیست ولی
اکثر با طلاق و غیر مسکون است هوایش گرم و ناسازگار است و اهالی
آنجا بعضی مذهب اسلام دارند و برخی کفارند وحشی صفت و بی
تربیت میباشند اکثر چادرنشین و صحراگردند از این ولایت عاج و
طلا و موم و ادویه طبابت و برنج و شکر بخارج میبرند دولت
پورتگال در ساحل اینولایت قلعه ساخته و کلیسائی چند بنا کرده اند
و این ملک از خط استوا تا یازده درجه جنوبی واقع است در جنوب
این ملک ولایت موزمبیک است وسعتی دارد و مسکن قبایل مختلفه
بومیان آنجاست و قصبه اش را نیز موزمبیک گویند اطول لیالی
و ایامش سیزده ساعت و هشت دقیقه است اراضی اینولایت
حاصل خیز و معدن متعدده دارد و اغلب معامله اینولایت کنیز
و غلام است ولایت کیلور و ولایت موکربگاه متصل بموزمبیک است
اهالی اینولایت بحسب آداب و انسانیت از همه همسایگان خود بهترند
هوای اینولایت بالنسبه خوبست معادن طلا و نقره در اینولایت موجود است

و قصبه اینولایت را سه نامند دیگر افریقا ملک سوفاله است در این ولایت معدن طلا

بسیار است ولی معامله کلی این جا عاج است

ولی معامله کلی انجا عاج است

ولایت سکمه و ولایت ساحل غله و ولایت ساحل عاج و ولایت ساحل طلا و بعضی

ولایات دیگر که هر یک حاکمی و رئیسی از خود دارند بعضی مسلمان و بعضی کافرند

ساحل غله ولایت وسیعی است اهالی آنجا اغلب بلند بالا و خوش سیما بخلاف

سایر اهالی افریقا میباشند معاملات آنولایت اکثر فلفل و عاج و برنج است ساحل عاج

در مشرقی ساحل غله است و ساحل طلا در مشرقی ساحل عاج است و اغلب معاملات

این دو ساحل بمناسبت اسم ایشان است در این سواحل اغلب میوه جات

گرمسیری و غله فراوان است و پایتخت اینولایت را کومستی گویند که نشیمن پادشاه انجا است

دیگر از افریقا

ولایت هوسیت اهالی این ولایت بسیار رشید و جنگجو میباشند پادشاه نیز در کمال استقلال

واقتدار است دیگر ولایات و محالات بونکو، کلونکو کانکو انکولا بنکولا است

هوای ولایت بشدت گرم و بغربا ناسازگار است معاملات کلی انجا عاج و نمک و

واهن و تنباکو و خرما و پنبه و فلفل است سه محال و ولایت آخری تحت تصرف دولت

پورتکالست طول این ولایت سه کاه تقریباً دویست فرسخ است

دیگر از افریقا ملک کافرستان است

که چندین طایفه و قبیله در اینملک سکنا دارند و هر طایفه محکوم حاکمی از خود میباشند

بسیار قوی هیکل و رشید و جرار ند لون ایشان مایل بسواد و موهای آنها چون پای ریسمانکان

مجعد مردان این ملک بشکار و سایر امورات مشغول امورات زراعت محول

بزنان است اغلب چادر نشین یا از نی و چوب خانه ترتیب میدهند

دیگر از افریقا ولایت هوتن تایس است

اهالی این ملک بخلاف و عکس اهالی کافرستان است قصیر القامه و حقیر الجثه میشوند

مثل حیوانات در کهوف و مغارات اغلب بسر میبرند دیگر از افریقا ملک بی جواس است

اهالی این ولایت باهوش و دلاور و در امورات دنیائی بی نصیب نمیباشند

باغستان در این ملک فراوان و غله نیز وافر و قصبه آنجا را التکوه گویند که مشتمل بر پانزده

هزار نفوس است و قصبه دیگر تمتی گویند دیگر از افریقا بیابان وسط است

که تخمیناً هفتصد فرسخ است و در وسط این بیابان دریاچه ایست که هشتاد فرسخ هفتصد فرسخ

تخمیناً طول آن است محالات و ولایات چند در اطراف آن دریاچه است که معتبر

و معروفش فزان گویند که اکثر حاصل آنجا انجیر و خرما و انار است و پایتخت آنجا

قصبهٔ مرزوگست که اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و سی و هفت دقیقه است

دیگر ولایت بارنوه است

که ولایت آباد معمور است و قصبات معروف انجا نیوپرنی و کوکه هست دیگر
ملک هوسه هست و پایتخت آنجا شهر سکتو است که اطول لیالی و ایامش دوازده
ساعت و چهل و شش دقیقه است و پادشاه اینملک مسلمانست و معاملات
آنجا خاک طلا و کنیز و غلام و پوست بز رنگ کرده هست و قصبهٔ دیگرش کنو گویند

دیگر از افریقا تمبولتوه است

که شهرش نیز بهمین اسم موسوم است و جمعیت این شهر تخمیناً پنجاه هزار است تجار
نشانه خانه افریقاست و معاملهٔ آنجا اکثر عاج و طلا میباشد و خانهای آن اغلب
از نی و چوب است و طول این ملک تخمیناً سیصد فرسخ است و در صحرا و بیابان
آنجا زنگیان آدمخوار بسیار است و جزایر متعلقه بافریقا جزیرهٔ بزرگ و معروفش ماد
کسکر و بوربان و ماریشس که مریس باشد و جزیرهٔ مدیره و جزیرهٔ کناری که خالدات
باشد و جزایر کپ ورد و کنی و سنت هلینه و کوناری و سقوطره است اما جزیره ماد
کسکر یکی از جزایر عظیمه دنیاست طولش تخمیناً سیصد و بیست فرسخ و عرضش هشتاد
فرسخ تخمیناً آب و هوا و مرغزارهای خرم و باصفا و جنگلهای خوب و صحراهای

مرغوب مشهور و معروف است این جزیره است که قدما جزیره الخضراش ضبط نموده‌اند
و جمعیت انجا از قراریکه اهالی ینگی دنیای شمالی مشخص و ثبت نموده‌اند چهار کرور و دویست
هزار است ساکنین انجا سفیدرنگ و سبزه و سیاه لون میباشند بعضی بمذهب
اسلام و برخی یهود و کفار است که ستایش و پرستش اشجار و اصنام
و احجار مینمایند و هیچیک از دول فرنگستان درانجزیره توطن و نشیمن ندارند مگر دولت
فرانسه در ساحل انجا قلعه بنا نهادند اهالی جزیره مانع گشته نگذاشتند اقسام حیوانات
و طیور و انواع میوه‌جات و نباتات زیاد و موفور است معادن سنگهای قیمتی
و آهن و سرب و قلع نیز پیدا میشود و ابتدای این جزیره از دوازده درجه خط
استوا تا بیست و شش درجه جنوبی امتداد دارد و سلطنت انجزیره موروثی میباشد
و حال پادشاه انجزیره یک نفر زن است که حسب الارث سلطان است
که رانا والوی مالی گویند و پایتخت انجزیره قصبهٔ تننا است که اطول لیالی و ایامش سیزده
ساعت و هشت دقیقه است و جمعیتش پانزده هزار است و قصبهٔ دیگرش انت
شیکنک و انکوبره و تمیو است و حالات سایر جزایر افریقائی در ضمن متصرفات
دول فرنگستان مجملاً ذکر شد

قسمت رابع امریکاست

که ینگی دنیا گویند وسعت این قسمت طولش سه هزار فرسخ و عرضش هزار و دویست و سی

و سه فرسخ است در میانه دو دریای بزرگ است که محیط اتلنتیک از سمت مشرقش
فیمابین ینگی دنیا و اروپا واقعست و بحر پاسفیک از جانب مغربش فاصله
با هندوستان و سایر ممالک آسیا میباشد و این قسمت دو قطعه زمین است
که فیمابین آنها یک شعبه از دریا فاصله است مگر از یک سمت که بیک عنق الارضی
که بیست فرسخ عرض دارد بهم متصل میشوند و میانه این دو حصه جنوبی و شمالی جزایر
چند واقعست که بمناسبت لون اهالی آن جزایر و محصولات انجا که با هندوستان
شباهت تمام دارد آنرا هند الغرب مینامند و با دنیای عتیق قطعه شمالی از سمت
سیبیریه روس زیاده از هفده فرسخ دریا فاصله ندارد و قطعه شمالی اهالیش نحاسی لون
و دلیر و دراز موی میشوند اهالی حصه جنوبی نیز بهمین صفات متصف ولی جبون
و لاغر اندامند از جمله حیوانات غریبه که درین قسمت پیدا میشود یکی لاما است که جا
نوریست شبیه بشتر ولی از شتر کوچکتر است و بآن بارکشی مینمایند چنانچه زیاده
از قوه حمل نمایند گریه میکنند تا ما دامیکه تخفیف ندهند ساکت میشود اتفاق شده
که اینقدر گریسته که بهلاکت رسیده است و شش بحیرهٔ عظیم در قطعه شمالی این قسمت است
اول وینی پیک که هشتاد فرسخ طول و سی فرسخ عرض دارد دوم سوپریر که یک
صد و سی فرسخ طول و پنجاه فرسخ عرض و دویست و هشتاد ذرع عمق اوست

سیم میچگن که صد فرسخ طول و بیست و پنج فرسخ عرض و سیصد ذرع عمق اوست
چهارم هوران که هشتاد فرسخ طول و شصت فرسخ عرض و سیصد ذرع عمق
اوست پنجم ارای که نود فرسخ طول و بیست فرسخ عرض و بیست و پنج ذرع عمق
دارد ششم آنترای او که شصت فرسخ طول و هفده فرسخ عرض و صد و
پنجاه ذرع عمق اوست و آب این بحیره آب شیرین و گوارا است و کیفیت
ظهور دنیای جدید در نزد اهالی دنیای قدیم چنان بود که چون سوالف ایام
قطب نمای بحرپیمائی متداول نبود لهذا جهازات از کناره دریا بوسط نمیتوانستند
رفت فیمابین فرنگستان و هندوستان که معلوم است اقلاً ده هزار فرسخ
و خشکی در میانه حایل است جهازات فرنگستان از سواحل دریا باسکندریه
مصر می آمدند از اهالی مصر که از بندر سویس و بحر الاحمر با هندوستان معامله
داشتند متاع هندوستان را خریداری و داد و ستد میکردند تا اینکه بواسطه
اختراع قطب نما که در سنه ششصد و پنجاه و نه هجری شخصی از اهل وینس ایطالیا
از چین که اختراع شده بود بفرنگستان آورد و در سنه هفتصد و دو هجری
در فرنگستان فلویو نامی متداول نمود علم بحرپیمائی و کشتیبانی ترقی کرد که بسبب
قطب نما جهازات در وسط بحار سیار آمدند تا در سنه هشتصد و نود و هفت

کلمبس نامی حکیم از اهالی ایطالیا از شهر جناوه باین خیال افتاد که از بحر اطلنتیک
راهی بهندوستان پیدا کند که همه جا از دریا بفرنگستان بهندوستان آمده
باشند و این خیال نزد وی مجسم گشت که قطعاً راهی بدست خواهد آورد بهر یک
از دول فرنگستان اظهار اینمعنا و خواهش اخراجات کرد جز از تجربه و استهزا
نشنید تا آنکه بدولت اسپانیول معروض داشت آنزبلا ملکه اسپانیول
بود قبول ملتمسش نمود جواهر آلات مخصوصه خود را فروخت سه فروند جهاز کوچک
و یک فروند جهاز بزرگ با مایحتاج رواج داد حکیم فرزانه روانه گردید چند روزی
بسواحل حرکت کرد آخر از جانب مغرب بوسط بحر شراع جهاز برافراشت بدلالت
قطب نما روانه شد چون همراهان در اطراف دریای بی پایان و بالای سر
جز آسمان چیزی ندیدند دست از جان شستند و حکیم بیچاره را برآشفتند که ترا
بدریا خواهیم افکند کلمبس در نهایت شیرین زبانی و دلداری میداد و اظهار مینمود که
نجات من احتمال سلامتی میرود و اگر در میان نباشم شما را که هادی خواهد بود و اگر
ساحل روی دهد من هم از شما خارج نیستم خلاصه چون سخن حکیمانه بود شنیدند
و خاموشی گزیدند بعد از دو ماه و هفت روز زمین بنظرشان رسید بخیال اینکه
اراضی هندوستان است از کشتی فرود آمده چون آثار و علامات که از هندوستان

شنیده بودند در آنجا ندیدند حیران ماندند اهالی آن جزیره سیاه رنگ و عریان بنظر ایشان
آمد و این جزیره یکی از جزایر هند الغرب خلاصه از ماکول و مشروب آنچه داشتند
به تعارف در میان گذاشته از اینطرف هم اقمشه و تحف فرنگستان بایشان
دادند چندی در آنجا اقامت گزیدند و از آنجا بسمت جنوب حرکت کردند بجزیره بزرگ
دیگر رسیدند اهالی این جزیره را متواضع تر یافتند و مروارید و یاقوت ریزه
بسیار باهالی جهازات تعارف نمودند و در آنجا نیز چندی توقف نموده بعد جمعی
از همراهان را توطن داده خود مراجعت به اسپانیول کرد طلای بسیار و مروارید
های بیشمار با میوه جات آنجا را بصیغه پیشکش بنظر ملکه گذرانید بعد از دو ماه مجدداً
با هفده کشتی بزرگ و هزار و پانصد نفر لشکر بآنسمت دریا پیما آمد جمعی از اعیان
اسپانیول بجهة تماشا رفاقت کردند بعد از ورود سیصد نفر ساخلو در آن جزیره
گذارده طرح قلعه ریخته از آنجا حرکت نموده قطعه‌ای بحر پیمود جزیره معموره از آن
پیدا نمود که حال کوبه میگویند بلامانع متصرف گردید جمعی را نیز در آنجا گذاشت مراجعت
نمود سفر ثالث با تهیه و تدارک زیاد روانه گشت چندین جزیره دیگر یافت
و سواحل شمالی امریکای جنوبی را پیدا نمود اهالی آنجا را ابیض اللون دید که لباس
ایشان از پر مرغ و پوست حیوانات بود معادن طلا و مروارید در آنجا وجود داشت

در این میانها سلاطین فرنکستان که از انمیقدمه مطلع شدند هر یک از سمتی جهازات
ولشکر فرستادند و یک ناحیه آنجا را متصرف شدند پس انگلیس امریکوس نامی
از بحر پیمایان فرنکستان اطراف و جوانب این قسمت را سیاحت کرده تحدید
نمود که امریکا بمناسبت آن نامیده شد غرض پیدا شدن این قسمت از دنیا نعمت
غیر مترقبه در میان غیر رام واقع شد بعد از ظهور این ممالک دول فرنکستان
اکثر این ممالک را متصرف شدند تا سنه هزار و صد و نود هجری

قطعه شمالی که امریکای شمالی کویند

مشتمل بر چند مملکت است کذا وسعت این ملک طولش از مشرق بمغرب
نهصد فرسخ و عرضش از شمال بجنوب پانصد فرسخت سرحد مغربش بتصرف
دولت روس است و قصبه معروف متصرفی روسیه سیکا و نیوار کنجل است
و اطول لیالی و ایامش هفده ساعت و نمیست و بقیه بتصرف انکریز است
و پایتخش کوی بک است و پایتخت دیگرش هارکیت و یک نفر حاکم و بیست
و دو نفر کارگذار از دولت انگریز و پنجاه و دو نفر از اهالی این ملک بقاعده انگلستان
بانجام امور مملکتی مشغولند و جمعیت این ملک تخمیناً هفتصد هزار است
از حیوانات غریبه اینملک ریور است که حیوان آبیست دارو پوستش کلاه ترتیب میدهند

دیگر ممالک متحده است

که جمهوریه شمالی کویند و سابق بتصرف دولت انکلیس بود مطابق شماره
که در سنه هزار و دویست و شصت و شش نموده اند چهل و شش کرور
و دویست و نود هزار جمعیت این مملکت است وسعت این ملک طولش
نهصد و هشتاد فرسخ و عرضش چهارصد و سی فرسخت بیست و چهار ملک
معروف است با قدری از مواضع متفرقه غیر مشهور که اتحاد نموده اند و در سنه هزار و
صد و نود هجری از اطاعت دولت انکریز مرفوع الطمع شده دست کشید
دولت علاحده جمهوری کردید و انمیقدمه در سنه هزار و دویست و چهار بانجام
رسید در آن تاریخ همه جمعیت ممالک بیست و چهارکانه تخمیناً هشت کرور
بوده است در این سنوات باین جمعیت کثیره مسطوره رسیده است چهل
و هشت نفر از اعیان این ممالک بیست و چهارکانه و دویست نفر از وکلای
رعایای این ممالک و یک نفر رئیس الجمهور امورات مملکت و دولت قوی شوکت
را بانجام میرسانند و وکلای رعیت هر از دو سال تبدیل میابند امراء و اعیانها
هر از شش سال تغییر میابند رئیس الجمهور چهار سال یکمرتبه عوض میشود مگر آنکه
رضای همگی چهار سال دیگرش مجدد برقرار دارند خلاصه آنچه در سر دیر

وکمیرات سایر ممالک بعمل می آید از محصولات فرنگستان و هندوستان
در این ممالک فسیح الارکان تربیت میابد معادن نقره و آهن و مس و سرب
و طلا و زاج و سنگ و بلور و مرمر مختلف الالوان و ذغال سنگی و زرنیخ
در این مملکت وافر در سنه هزار و دویست و بیست و سه هجری جوهر انتیموزا
در اهو حرسی که یکی از ممالک بیست و چهارگانه است اختراع کرده اند گاو
و گاومیش وحشی و گربه دشتی در این مملکت فراوان در چند ولایت از این مملکت
افاعی سیاه قوی هیکل و یکنوع ماری که اکثر اوقات است در خواب بهم میرسد
در بعضی از انکه در ماطلا قهاموش مشک دار بهم میرسد و یکنوع خرس سیاه
در آن مملکت پیدا میشود که ضرر بسیار با اهالی آن ملک میرساند پایتخت این مملکت
و دولت جمهوریه شهر واشنگتن است که اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت
و چهل و پنج دقیقه است و قصبات معروفش مونت پلیر ارلینگتن
سنت البنس هنورکان کاردباس تن نیوبوری پورت پلی مث مارشپ تن
دوستر نیوهیون نیوبارک بروک لین پرودی دنس نیوبرتون پرستول
ریت لند اکته بلو دل ولس وس موهاک سنت لارس دلاویر سکوتی هنه
تی آکافی اک رامیو برک گنگس بن لماس تبا ویه ژن تن سلم ر ونس ویک

فیلدلفیه هریس برک میلفارا ولنگستر ریدینگ بربک لویس تون پیتر برگ رود
انا پولیس بلتیمور ریچ موند پرت رایل نیومرکت دین چیز لیسینگ برگ
نارفوک لیدس رلیف جرمن تون الیزابت جارج تون چارلس تون کلومبیا
اتنس هر فورد میکد جویل نیوار لنیز نیو ای بریه نت جر جکسون البمه لسکلو
کهابه الکسندریه جارج تون کس کس کهلمبرء وندلیه ادواردس اندیه پولیس
کاریدن وین سنس خفرسن لوی سیه نه فرنکفورت وین ریت ولیم نشویل
مرفریس کلومبس دیتین ترای کلی لولس کاس وین مری با تمس لنکستر
در این مملکت سنگی تازه بدست آورده اند که از احجار قیمتی است و انرا چسیر مینامند
و در این ممالک چندین رودخانهای بزرگ معروف است از انجمله رودخانه میسوری
است که اطول رودخانهای عالم دانسته اند طولش هزار و دویست و سه فرسخ است
عرض و عمق این رودخانه چنان است که از دریا تا هشتصد فرسخ بر رویش کشتی حرکت
می کند دیگر رودخانه می سی سی پی است که طولش هزار فرسخ و عرضش تخمینا
پانصد زرع است بعد از انکه با رودخانه میسوری ملحق میشوند در تابستان سی
و شش زرع عمق دارند و عرض او تخمینا هزار و پانصد زرع است دیگر رودخانه
ارکن سا است دیگر رودخانه ارهیو است که طول مجرایش قبل از اتصال

او برود خانه دیگر تخمیناً چهارصد فرسخت دیگر رود خانه لارنس است که طولش
تخمیناً ششصد و هفتاد فرسخت و رئیس الجمهور این مملکت تا سنه هزار و دویست
و هفتاد و سه هجری فرنک لین پرس نام بوده است ولی در سال هزار و دویست
و هشتاد و شش هجری جنرال گرانت رئیس الجمهور بود که تا شش سال ریاست
نماید تمام جمعیت این مملکت دران سال هفتاد و هفت کرور و چهارصد هزار نفر
بشماره درآورده اند مالیات و مداخل ولایتی پانصد و سی و سه کرور تومان
رایج ایران است سی و سه هزار نفر قشون رکابی و صد و هشتاد فروند کشتی جنگی دارد

دیگر از امریکاء شمالی مملکت مکسیکو است

جمعیت این مملکت تخمیناً بیست و هفت کرور است و پایتختش شهر مکسیکو است
که اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و ده دقیقه است و جمعیت این شهر
یکصد و هشتاد هزار نفر است و شهرهای مشهورش یکی پولا است که جمعیتش هفتاد و
هزار است دیگر شهر کوری ترو سن لویس پوتوسی زکاتکس کادلکسره مانتری
سینه لو کالکت سوتو لدولید اوکه کا ارزبه دیباریه مرید، بندر ورکرز بندر ا
کاپولکو قرار حکمرانی این مملکت جمهوری و مانند دولت متحده است و وسعت این
مملکت کمتر از ممالک متحده نمیباشد ولی بقدر وسعت آبادی ندارد این مملکت

سابق

سابق بتصرف دولت اسپانیول بود در سنه هزار و دویست و سی و شش
بنای خودسری و مخالفت گذارده بعد از انقضاء مدت   سال آزادی
و مطلق العنانی مقرر گردیدند متاع کلی این ولایت طلا و نقره و سنگهای
قیمتی و شنجرف و نیل و پنبه و ابریشم و چوبهای مختلف الالوان است چند
سال است که معدن طلائی جسته اند که از خاک کنده میشود و باسانی بدست می آید
در سنه هزار و پنجاه و شش هجری ولایات تکس از این دولت خارج و باعانت
انگلیس خود جمهوریه علاحده شده در این سال که هزار و دویست و نود و پنج است
رئیس الجمهور سباستین لاردو تجادا جمعیت هیجده کرور و دویست و هشتاد و
هزار مالیات در سال هزار و دویست و هشتاد و شش پانزده کرور قشون

سی پنجهزار	دیگر از امریکاء شمالی مملکت کاتیملاست	نفر

جمعیت این ملک زیاده از چهار کرور است میوه جات سردسیری و گرمسیری
انواع و اقسام ریاحین در این ملک یافت میشود متاع کلی اینجا از قبیل نیل و
شنجرف است و اکثر قسمت این ولایت کوهستان و معادن خوب دارد
و پایتختش شهر کاتیملاست که پنجاه هزار جمعیت دارد اطول لیالی و ایامش
دوازده ساعت و پنج دقیقه است و قصبات مشهورش سنت سلوادور

کومولالیون کرنوکوسیو و زیل حکمرانی این ملک جمهوری و بقانون جمهوریۀ
مکسیکو رفتار مینمایند در این ملک زلازل شدیده بسیار میشود و جبال آتش
فشانش بسیار که اکثر اوقات و اشتعال والتهاب است و خرابی وصدمه
زیاد با بنیولایت میرسانند ازانجمله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری دو
کوه آتش فشان که در حوالی شهر قدیم کاتیملابود بجوش و خروش درآمده از یکی
سیلاب آب و از یکی لوء جاری شد سابقا نگاشته آمد که لوء جسمی سیال است
شبیه بفلزی گداخته خلاصه در این هنگام زلزله نیز متصلا می آمد که از شدتش
شگافها در زمین پیدا شد در آخر روز پنجم اینقدر شهر بالمره منهدم بلکه منعدم
گردید هشت هزار نفر از اناث و ذکور آنشهر با جمیع مایعرف بزمین فرو شد
وانیده و سیلاب بالای خرابهای شهر را گرفت که اثری از او باقی نماند پس
از خرابی شهر قدیم این شهر جدید آباد آمد در این سال نود و پنج جمعیت کل سه
کرور و صد هزار نفر رئیس الجمهور ژزه رو فینو باریس مداخل و مالیات در ده
سال قبل دو کرور قشون در مقام صلح سه هزار و دولیت در حالت جنگ
سیزده هزار نفر

هند الغرب

جزایر صغار و کبار چند است که در شعبه دریائیکه فیمابین امریکا جنوبی و شمالی
میباشد واقع شده چنانکه در تفصیل پیدا شدن ینگی دنیا نگاشته شد کلمبس اول
باین جزایر وارد گردید مجموع این جزایر مشتمل بر ساحتی وصفحه ایست که زیاده
از هفتصد فرسخ است تمامی این جزایر متصرف دول فرنگستان است که تفصیل
هر یک در ضمن متصرفی آندولت ذکر شد مگر جزیره که هیتی سنت دامین نیز
گویند که حال متصرف اهالی خود ان جزیره است که تفصیلش ذکر خواهد شد
طول این جزیره تخمینا یکصد و سی و سه فرسخ و عرضش پنجاه فرسخ است هوای
اینجزیره بسیار گرم و با غربا ناسازگار و با اهالی آنجا سازگار است محصولات
آنجا قهوه و نیل و شکر و نارجیل و پنبه است و خرما و بلوط و آبنوس نیز
فراوان است و پایتختش قصبه پرت رپاملکین است که جمعیتش تخمینا پانزده
هزار و اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و چهارده دقیقه است
و معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و آهن و بعضی از سنگهای قیمتی
در آنجا میباشد و همه جمعیتش دو کرور است و عموم اهالی این جزیره
سیاه رنگ میباشند الا معدودیکه سفید میباشند و آنهارا انجیب و مثل
سیاهان در این بلا میشمارند سابق نصف این جزیره متصرف دولت فرانسه
و نصفی متصرفی دولت اسپانیول بود اهالی این جزیره هر دو طایفه را بیرون کرده

یک نفر از سیاهان که سلوک نام داشت بحکمرانی آن جزیره مشغول بود که الان
آنرا امپراطور هیتی میگویند و در چند سال قبل کالسکهٔ در نهایت امتیاز که
بهتر از آن کسی را نبود از لندن ساخته و بجهة سواریش آورده‌اند و با غرباء و مردودین
در نهایت مهربانی و سلوک رفتار مینمایند مدارس عالیه بنا نموده و معلمین اهل
علم از فرنگستان آورده اند و در صدد تربیت اهالی آن جزیره میباشند
و کمال سعی و جهد در این باب مبذول میدارند دول فرنگستان نیز در آن
جزیره قونسل نگاه داشته اند و قصبات معروفش سنت و اسینکو و نیودن
و بندر سنت بنکولس است رئیس الجمهور حالیه جنرال منیاز سارت کل جمعیتش

هشتصد	اما امریکاء جنوبی	هزار نفر

شباهت کلی بافریقا دارد طولش تخمیناً یکهزار و پانصد فرسخ عرضش یکهزار
و یکصد فرسخ است و در منتهای جنوبی این ولایت بجهة شدت سرما توطن
در کمال صعوبت است وسط این مملکت بیابان غیر معمور است و جبال
معروف و مشهورش جبال اندس گویند که بطول این مملکت اتفاق افتاده است
که بعد از جبال همالیه هندوستان بلندترین کوههای عالم است و رودخانهای
معروفش یکی امزونست که یکهزار و چهل و پنج فرسخ طول اوست از منبع تا اتصال

بدریا

بدریا قریب بسیصد رودخانه که اغلب آنها از دجله بغداد بزرگتر است
داخل آن میشود از دریا تا پانصد فرسخ پنجاه و چهار ذرع عمق آن است
دهن این رودخانه که داخل دریا میشود پنجاه و سه فرسخ عرض دارد در وقت
طغیان سیلاب از هر طرف قریب بسی فرسخ آب میگیرد در کناره این رودخانه
عبور و مرور ممتنع است جنگلهای سختاست که مکان ببر و شیر و خرس و خوک
و انواع مارهای قوی هیکل و نهنگهای عظیم میباشند و انواع طیور خوش رنگ
خوش الحان در این مکان موجود و فراوان است و رودخانه دیگر است که آنرا
ریودل پلته گویند و ثانی اثنین این رودخانه است

	دیگر از ممالک امریکاء جنوبی	

مملکت کولومبیا است طول این ملک تخمیناً چهارصد و سی فرسخ و عرضش
سیصد و سی فرسخ است و جمعیتش هفت کرور است و پایتختش شهر بوگوته است
که اطول لیالی و ایامش دوازده ساعت و سیزده دقیقه است و قصبات
معروفش وری نس گرکس طنجه کربخیه گومنه گوی توه کاره کویل پوپین یکی
بوده است و حکمرانی این مملکت جمهوریه است تا سنه هزار و دویست و سی
و پنج بتصرف دولت اسپانیول بود یاغی شدند به آزادی جمهوریه مقرر گشت

سمت شمالش بسیار گرم و طرف جنوبش بهتر است خاکش حاصل خیز و صحرایش
اکثر اوقات سبز و خرم انگیز است و در این ملک جبال آتش فشان بسیار است
معروف آنها جیم بازرو و پچین کاو کوتوپکسی است که هزار چند سال بطغیان
و جنبش میآیند چندین قریه و ولایت که در حوالی آنها میباشند خراب و ویران
می گردد از آن جمله در سنه هزار و صد و پنجاه هفت هجری در جبل کوتوپکسی
شکافی ظاهر شد و از آن فلز گداخته سیال که لو میانند بجریان آمد صدای
شکافتن کوه ، دویست فرسخی رسید و شعله آتش از قله کوه بقدر هشتصد ذرع
مرتفع گردید شهر مشهور لگونگه و چندین قراء در حوالی خراب و ویران شد و قریب
به قسمت از سکنه آنها بهلاکت رسید و جمعیت شهر پایتخت شصت هزار
بشماره در آورده اند رئیس الجمهور در این سنه اکیلیو پره نام است مداخل و مالیات
ولایتی در ده سال قبل سه کرور لشکر هزار و چهار صد و بیست نفر در حالت جنگ
از هر صد نفر رعیت یک نفر سرباز گرفته میشود

دیگر مملکت پیروه است

جمعیت این ملک تخمیناً چهار کرور است و پایتختش شهر لیما است که اطول ایام
و لیالیش دوازده ساعت و چهل و دو دقیقه است و جمعیت این شهر زیاده از هشتاد

هزار است و قصبات معروفش گرگوه است که تره هیلوا و متاع کلی این ولایت
طلا و نقره و شراب و برندی و شکر و کنه کنه است این کشور تا سنه هزار و
دویست و چهل و دو بتصرف دولت اسپانیول بود و از آن پس یاغی شده
به جمهوریه برقرار گردید در این سال که هزار و دویست و نود و پنج است رئیس الجمهور
موسیو پرو نام است جمعیتش پنج کرور است مداخل و مالیات بعد از وضع اخراجات
مملکتی یک کرور و چهل و نه هزار تومان است لشکر نه هزار نفر کشتی جنگی بیست فروند

دیگر مملکت مالیویه است

که انهم جمهوری میباشد و جمعیت این ملک تخمیناً دو کرور است و این ملک
شراب مرغوب و میوه های خوب دارد و قصبات معروفش پوتولسی چوکوی سکا
سنتا کرزده یراست که هر یک پانزده هزار نفر الی بیست هزار نفر جمعیت دارد
و بنائی در اینولایت است که از آن متی گویند شبیه بچای میباشد اهالی آنجاها
بعوض چای صرف مینمایند در این سال رئیس الجمهور دون توما فریاس جمعیت چهار
کرور لشکر دو هزار نفر مداخل ولایتی در چند سال قبل چهار کرور و سیصد هزار تومان

دیگر ولایت چیلی است

که ساحل دریای باسفیک است تخمیناً چهار صد و سی فرسخ طول و سی و سه فرسخ عرض دارد

چندان زراعت در آنجا نمیشود و هوایش در کمال اعتدال و اشجارش در نهایت
طراوتست جنگل زیاد دارد و پایتختش شهر شیتیه کو است که اطول لیالی و ایامش چهارده
ساعت و ده دقیقه است و قصبات معروفش کان پت شن ولدی و به است
و جمعیت پایتخت چهل هزار است و همه جمعیت کشور تخمیناً سه کرور است این مملکت
بصد و بیست رود خانه آب یاری میشود چهارده کوه آتش فشان در این سامان است
و این کشور اراضیش قابل و اشجارش پرثمر است معادن گوناگون در این ملک
فراوان است و بچهار حصه تقسیم شده که در هر یک حاکمی از خود دارند مردمش
بسیار رشید و تجارند و معاملات با پول مطلق نمیشود مگر اجناس معاوضه مینمایند
هیچ مذهب و آئینی ندارند مگر بآفریدگاری قائلند که ازرا اسپریت یعنی روح مینامند
مهمان نواز و غریب دوست میباشند و لباس ایشان بسیار تنگ میباشد
غالباً بوره دارند که آنرا پیچو مینامند سوراخی دارد که سر را از آن خارج مینمایند
و باقی اعضا را فرو میگیرد و بسیار پاک و باتمیزند در این سنه رئیس الجمهور اینجا
باتو جمعیتش سه کرور و چهار صد و ده هزار نفر است قشون بری پنجهزار نفر کشتی

جنگی دوازده	دیگر ملک چلیه است	فروند

که آنهم حکمرانیش جمهوریست و سابق در تصرف اسپانیول بود طولش تخمیناً

پانصدی

پانصد و سی فرسخ و عرضش سیصد و سی فرسخست و جمعیتش بالنسبه کم است
که تقریباً چهار کرور میشود و پایتختش شهر بیونس ایریس است که تخمیناً صد هزار
جمعیت دارد و اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و بیست دقیقه است
بسبب بومیان وحشی انجا تردد کمتر میشود بیابان وسیعی درین ملک است
که سیصد فرسخ طول دارد و اطراف این کشور هوایش خوب و اراضیش حاصلخیز
و مرغوب در آن بیابان گاو وحشی و اسب دشتی گله گله دیده اند و گاو در این مملکت
کثیر الفائده است که لبنیات و گوشتش خوراک و از شاخ گاو فنجان و قاشق
درست مینمایند و از چربی آن صابون ترتیب میدهند سواری و عراده کشی
نیز با گاو مینمایند قصبات معروفش طوکومن سلته کته مرکه دی اجه گاز دو
من دوز مونت کیسه بوکندریه سنلویس سنجان سنقی کارثیس است
و در این مملکت قاطر خوب بعمل می آید و رود خانه بزرگش پراه نکای است که طولش
ششصد و شانزده فرسخست و در سامان پیابان این مملکت مرغ بزرگی میباشد
که آنرا کاندر گویند که سرش شبیه بکرکس است این بال تا آن بالش در وقت پرواز
کردن پنج زرع است قوتش چنان است که گوساله و اطفال پنج شش ساله را
بسهولت میرباید

دیگر مملکت پره کای است

جمعیت اینجا تخمیناً یک کرور است مردمش بسیار آرام وسلیم النفس میباشند
وقصبه معروفش اسونسن است که اطول لیالی وایامش چهارده ساعت وبیست
وسه دقیقه است این ملک بسیار خوش هوا سبز وباصفا است حاصلش پنبه
وشکر وتنباکو وغله وسایر محصولات ونباتات بکثرت در آنجا بعمل میاید
وچای که درخت شبیه بچای باشد فراوان است وصرف میشود طول
اینولایت تخمیناً یکصد وپنجاه وهفت فرسخ وعرض شصت وهشتاد فرسخ است

دیگر مملکت برزیل است

که طولش تخمیناً هفتصد وهشتاد فرسخ است وعرضش هفتصد فرسخ مملکت
حاصل خیز وکثیر النفع است معادن جواهرات گرانبها وطلا ونقره در وسط
این مملکت فراوان است وسط این مملکت ریگزاری است که تخمیناً
صد فرسخ متجاوز طول اوست ورود خانه امرون که ذکر شد در این مملکت است
هوایش بسیار گرم وتابستانش بسیار سخت است باران کمتر می آید ولی
محصولات گرمسیری وسردسیری بخوبی بعمل می آید ومعادن این کشور از انواع
معادن بهتر است از طلا ونقره والماس وزمرد وسنگ بلور ودیگر فلزات

وافر وموجود ودر ساحل رود خانها طلا بدست می آید وپایتختش شهر ریجنیرو است
که اطول لیالی وایامش سیزده ساعت وبیست وچهار دقیقه است وجمعیتش
تقریباً دویست هزار است وشهر سنت سلوادور است که جمعیتش تخمیناً نود هزار
است وقصبات مشهورش پرنم بوکو ءر سلوتس سن لویس پریبه تسل اردلتی
سری چیب ویله بلا ویله ریکه وی ناریه سن پالو است وجمعیت همه این
مملکت از قراریکه در سنه هزار ودویست وشصت وشش مشخص نموده اند
ده کرور ویکصد وسی هزار وچهارصد وهیجده نفر میشود این مملکت در سنه هفصد وپنج
بدستیاری ادمیرال الوارز کپرل بتصرف دولت پورتگال آمد حاکمی بان مملکت
معین گردید در سنه هزار ونود وپنج معادن طلا والماس پیدا کردند در سنه هزار و
دویست وبیست وده بحری که لشکر امپراطور اعظم ناپلیون مملکت پورتگال
را بحیطه تصرف در آورد خانه واده سلطنت واعاظم نجبا وارکان دولت
از پورتگال عزیمت این مملکت نمودند مدتی در آنجا آسوده بودند تا آنکه امورات
ناپلیونی مختل وسلطنتش مضمحل گشت پادشاه واعیان پورتگال معاودت
نمودند در سنه هزار ودویست وسی وشش اهالی برزیل یاغی گردیدند وطالب
آزادی شدند شش سال محاربه ومجادله در میان بود تا آنکه مملکت برزیل دولت

علاحده گردید دام پدر و پادشاه پورتکال خود را از سلطنت ملک قدیم خلع کرد و بعد
شاهنشاهی این مملکت مفتخر گردید و سلطنت پورتکال را بدختر هفت ساله خود
واگذار کرد و بعد از پنج سال خود را خلع و شاهنشاهی برزیل را به پسر خود واگذار
کرد و در این سال امپراطور دوم پدرو دوم میباشد جمعیتش بیست کرور و دویست
هزار نفر مداخل و مالیات ولایتی صد و چهار کرور قشون در حالت جنگ
ششصد هزار نفر کشتی جنگی هشتاد و هفت فروند

دیگر ملک کوینه است

طولش تخمیناً چهار صد فرسخ است و عرضش دویست و چهل فرسخ است وسط
اینولایت مسکن قبایل وحشیان بومیان ولایت است ولی سواحلش دولت
انگریز و فرانسه و اسپانیا و پورتکال و هلند زیر تصرف کرده آبادی نموده اند
هوای این مملکت با اهالی فرنگستان سازگار و خاکش حاصل خیز است و این مملکت
وسیع و جمعیتش بسیار کم است اشجارش سبز و خرمست حیوانات وحشی در آن فراوانست

دیگر ملک تپه کوینه است

که در تصرف بومیان قدیم است و وسطش را هنوز اهالی فرنگستان نگذارده اند اهالی آنجا حیوان
طبیعت و وحشی صفت میباشند ولی عموماً عجب قامت از همه انواع بشر

بلندتر

بلند ترند و چهره ایشان برنگ مس است حربهٔ ایشان تیر و کمان است و لباس
انها پوست حیوانات است اراضیش مسلوب المنفعه و هوایش بسیار سرد است
و طول این مملکت تا عرض پنجاه و شش درجه جنوبی میباشد

قسمت پنجم از اقسام کره ارض آسترالیه و پولی نیشه است

در اصطلاح فرنگان دلالت میکند بر همه جزایر منتشره در محیط پاسفیک
و هندوستان که جزو هیچ یک از تقسیمات اربعه نمیباشند

از جزایر آسترالیه جزیره نیو هالند است

بزرگترین جزایر دنیاست طولش هشتصد و سی فرسخ و عرضش تخمیناً هفتصد
فرسخ است نصفش را نیو هالند نصف دیگرش را نیو سوث ویلز گویند در
ربیع الاول سنه هزار و دویست و دو پانصد و پنجاه و هشت نفر مرد و دویست
و بیست نفر زن از مقصرین خود را دولت انگریز در ساحل این جزیره فرود آورده
منزل دادند توالد و تناسل از جمع قلیل بعد از بیست و سه سال که سنه هزار و دویست
و بیست و پنج هجری باشد که بشماره در آورده اند دوازده هزار نفر متجاوز بوده اند
در سنه هزار و دویست و شصت و سه که مجدد شماره کرده اند از دویست هزار نفر
متجاوز شده اند در سواحل این جزیره عمارات نیکو و بیوتات عالیات و قراء

وقصبات ساخته اند و شهر سیدنی پایتخت آنست که اطول لیالی و ایامش چهارده
ساعت و ربعست و شهر بسیار ظریف مقبولی دیگر بنا نموده اند و آنرا مسمی به اول
اید و ساخته اند و اهالی آن جزیره و بومیان انجا حیوان طبیعت و وحشی صفت
میباشند خون و گوشت آدمی را لذیذترین اغذیه میدانند در نزاع با همدیگر مغلوب
و مأسور را غذای خود قرار میدهند و خانهای آنها جوف اشجار و سوراخهای
زمین و مغارات جبالست و غذای غالب آنها ماهی خام و میوه های جنگلی و
بیخ گیاه و صموغ اشجار میباشد و رایت صورت آنها بهتر از اهالی افریقا میباشد
لبهای نازک و بینی کشیده دارند ولی در دو چیز با سایر بشر اختلاف دارند یکی آنکه
پیشانی آنها مثل سنگ مالیده است دیگر آنکه پاهای ایشان ماهیچه و گوشت
ندارد و باین سبب در دویدن چالاک خواهند بود اهالی انگریز در صدد تربیت
آنها میباشند البته بتدریج مانوسشان خواهند نمود و باران در این جزیره مطلق
نمیبارد و زمانیکه بارش میشود چنان میبارد که سیل کوه و صحرا را فرا میگیرد
و خرابی زیاد میکند هوایش نیکوست و بجز درد چشم سایر امراض بسیار است
و در این سالها معدن طلا در آنجا پیدا شده که باینواسطه اهالی فرنگستان کشتی
بکشتی بانجا میروند توطن اختیار مینمایند و در انجزیره حیوان غریبی میباشد

که شباهت بشتر مرغ دارد و آنرا دودو مینامند که ارتفاعش شش ذرع است
و بلندترین حیوانات عالمست و جانور دیگر است که شباهت بموش دو پا
دارد و از روباه بزرگتر است و دستهایش بسیار کوتاه و پاهایش زیاد دراز است
آنرا کنگرو مینامند

دیگر جزیره وندی منس لنداست

که جنوبی جزیره نیو هالند بمسافت سی فرسخ واقع شده هوای این جزیره بهتر
و معتدلتر است و طول این جزیره تخمیناً شصت فرسخ متجاوز است و بومیان
انجزیره شباهت تمام در اخلاق و احوال و ترکیب و اندام با اهالی نیو هالند
دارند دولت انگریز در سواحلش قلاع خوب و امکنه مرغوب ساخته اند و جمعیت
غربا و ساکنین این جزیره در سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری چهل و شش
هزار نفوس بوده اند که یک ثلث مشغول زراعت و فلاحت و دو ثلث بکسب
و تجارت اشتغال داشته اند و در این جزیره حیوان غریبیست ولی از جنس
یوز است و کنگرو نیز فراوان هست دیگر جزیره یارفوک است که در محیط باسفیک است
و از کمیت بومیان این جزایر اطلاعی تا بحال حاصل نشده

دیگر جزایر کنیست

که طولش چهارصد فرسخ و عرضش تخمیناً صد فرسخست و محصولات خاص اینجا
نارجیل و شجر انجیر است و درین جزیره مرغ بهشتی بسیار است و از آن مرغ زیباتر
و خوش گل تر در دنیا نیست و همچنین طوطی و قمری فراوان است که جثه هریک
بقدر بوقلمونی میشود و بومیان این ولایت نیز وحشی و خون خوارند و بالای
درختان منزل ترتیب داده اند

دیگر جزیره نیو بریتین و نیو آیرلند است

بومیان این جزایر شریرتر از همسایگانست و آلات حرب آنها اغلب نیزه است که بر
سر آن عوض آهن سنگ چخماق نصب نموده اند ❖

دیگر جزیره وای جیو است

که طولش تخمیناً بیست و چهار فرسخ است و عرضش هشت فرسخ میباشد و جمعیتش
زیاده از یکصد هزار هست و اطراف این جزایر جزایر کوچک متعدده است

دیگر جزایر سولومن است

دیگر نیو که در آن جزایر سیاهان حبشی آدم خوار توطن دارند **زیلند است**

که مشتمل بر دو جزیره بسیار بزرگ است هوای این جزیره بسیار خوش است
و اشجارش بسبب ارتفاع و قطر از اشجار سایر جزایر بهتر است و بومیان آن جزیره

زیتونی رنگ میباشند و بسیار وحشی و خونخوارند در این اوقات جمعی
از کشیشان عیسوی در آنجا منزل گرفته و در ترتیب آنها زحمت زیاد میکشند

دیگر جزیره لوی سیداست

که تخمیناً نود فرسخ طول و بیست فرسخ عرض دارد و طول جزیره هنوز زیلند تخمیناً
صد و شصت فرسخ است و عرضش شصت فرسخ و جمعیت این جزیره از بومیان
آنجا تا بحال دویست هزار نفر مشخص نموده اند تا جزایر الاصدقا میباشد
که چند جزیره معتبر است و بسیار باصفا و طراوت است اکثر اشجارش نارجیل
و شجر انجیر است وفینگز است و لون سکنه آنجا زیتونی است

جزایر پولی نیشیه مشتمل بر چندین دسته جزایر
کوچک است که در محیط پاسفیک است
مشهور بش

دیگر جزایر الشرکه است

که چندین جزیره کوچک است و بزرگ و خاک آنها حاصلخیز است نارجیل
و میوه جات گرمسیری در آنجا فراوانست و لون اهالی آنها زیتونی است و زبان آنها شیرین و خوب است

دیگر جزایر مرکوی سس است

چندین جزیره کوچک است در همه احوال مشابهت کلی بجزایر الشرکه دارند
دیگر جزایر سندویچ است که عدد آنها زیاد است و جزیره بزرگش هوی است
که تخمیناً نود و سه فرسخ دوره آنست و قصبه بزرگ این جزایر قصبه هونارو است

گروه خوانند ولی پایتخت این جزایر

که اطول لیالی و ایامش سیزده ساعت و دوازده دقیقه است و بومیان
اینولایت مانند سایر همسایگان است ولی مانوس تر و در صنعت کشتی سازی ماهرند

دیگر جزایر کدولاین است

عدد آنها سی جزیره بزرگ و کوچک است و جمعیت آنها زیاد و اهالیش مانوس
و مهربانند دیگر جزایر پلیون است این جزایر جنگل زیاد دارد و خاکش خوب و هوایش
مطلوب است اهالیش خوش ترکیب متوسط القامه و سیاه رنگ میباشند
و از خود پادشاه دارند

دیگر جزایر لدرونس است

دیگر جزایر صغار و کبار متعدده است که ذکر جملگی آنها موجب اطناب بود چون
قدماء جنوبی خط استوا را غیر مسکون و بایر ضبط نموده اند لهذا بلاد معروفیکه
در جنوبی خط استوا واقع است باسمه تحریر نمود که مطالعه کنندگان را اطلاع
کامل حاصل آمده رفع شبهه سطوره متقدمین شده باشد ولایات و قصباتیکه در افریقا
واقعست باین تفصیل است الدلنگو تپی رتری بار سنت مالده و سنت سلوا
دور سنت فیلیب نیکولا فورت آف کمنده کلونخوه کوی لاکیپ تون کیپ آف
کود هپ لو کو موزمبیک نیو لنگو پرت الزابت ولایات و قصباتیکه در امریکا

جنوبی واقع است بدینموجب است آی رس ابیدس اره کیت اری کوی یه
اریکاه اسون شن پرسلوس بیه پره پیونس ارس پرنم بوکوه پریه
پلیه بیتوه پور توکلو پوتوسی ترکسیلو تریچه کمن توکومن جیلو چکوی بنگاه
سری چپ سلتة سن پالو سنت فی سنت کرر دل سیره سنجان سن
شیه گو سن شیه گو دل سن لویس فالک لند کاروه کارین تس کان پس
کرکو کلو و کنه لدیه کوجه بلیه کوی توکوین کاکیب هارن لی پس مونت پدیو
من دوزه ولدیویه لیمه مرن سم بلدو ندو ویله ریکاه دل پرسوا ماسکه ستل
دیناریه کایه کو پل ل پر قصبات و ولایاتیکه در محیط هند و ماسعک و ایتلنتک
واقع است ای سن شن امبای - انوبون بارنیو بتاویه بت چین بلی بند
بنکه بو نتی بی بوربان بوروه پلیتان بمیه بیاه پرنتس ادوارد نامی تی
تره دلفیکو تمبارو جزایر الاصدقاء جزایر الشرکه جونه جوه رادریک
سامبوه سرم بلیس سمرک سنت هلینه سوان ریور سوره کرتر
سولاه سولومن سومتره سی جلیس سیدنی صندل دود فلادس
کو نیک کومارد کلاپکس مریس مدیوره مری کوی سس میونه ماده گگر
لوسی سیده نیوزیلند نیوکلدونیه نیوهیرادیس نیوپرتین نارفوک دای جیو

چون در حین ممالک [illegible] جولیوس سزر و پمپی [illegible]

حال اندرکیلیوس

جولیوس اول کسی ست که او را قیصر گفتند و ولادتش نود و هشت سال
قبل از ولادت حضرت عیسی بود از نجبازاده گان شهر روما ست چون پامپی
نام رئیس الجمهور دولت روم شد جولیوس دختر خود را با و داد بواسطه
او کارش بالا گرفت و با داماد در امور دولتی شرکت کرد باندک مدت میانه
او با مخالفت افتاد جولیوس غالب شد مستقلاً بریاست اقدام ورزید هشت دفعه محاربه
سلطانی با اهالی اروپا نمود محاربه اول به سویس روی داد دویست هزار نفر از آنها
کشت جنگ دویم با پادشاه جرمن نمود هشتاد هزار نفر از آنها بقتل رسانید
جرمنی را مسخر کرد دفعه سیم با بلجیم آنقدر بقتل رسانید که صحرا از اجساد کشتگان
مملو شد چهارم جنگ سیزوین در این معرکه از طرفین جمع کثیر بهلاکت
رسیدند آخر الامر جولیوس فتح نمود مختصر آنکه در عرض هشت سال که با اهالی
فرنگستان نزاع داشت هشتصد شهر و قصبه بحیطه تصرف در آورد و افریقیه را
نیز تصاحب نمود صد و ده فروند کشتی از اهالی مصر در اسکندریه آتش زد
پس از دو سال مظفر و منصور بروما مراجعت کرد در اواخر ایام سلطنت در مملکت
اسپانیول با پسران پامپی که مخالفت آشکار نموده بودند نزاع نمود آخر الامر
مظفر و منصور گردید چون اراده نمود که خود را شاهنشاه ملقب سازد و رسم جمهوری را

برانداز و هنگامیکه در عمارت دولتی بجهة تاج بر سر نهادن حاضر شد جمعی از اعیان
جمهوریه باهم متفق شده او را بقتل رسانیدند ایام حکمرانی او چهارده سال بود
باصطلاح اهالی فرنگستان طفلی که شکم مادر او را پاره نمایند و آن طفل را
بیرون آورده باشند او را سیزرین نامند که معربش قیصر است پطر اول پسر
الکسی میکایلویچ است جدش میشل رومانوف نام حسب الاستصواب اعیان و اعاظم
طایفه روسیه بسلطنت رسید چون والد میشل کشیش بزرگ دولت ملت
روسیه بود باین سبب اقتدار کلی یافت پس از سلطنت سی و دو سال وفات یافت
پس از وی پسرش الکسی بسلطنت رسید ارسال رسل و متارکه جنگ با دولت
فرنگستان از بناهای اوست سلطنتش دوام و آرامی داشت این هم بعد از
پادشاهی سی و دو سال وفات یافت دو زن در حباله نکاح داشت از یکی
دو پسر و شش دختر داشت از یکی یک پسر و یک دختر داشت پسر بزرگش
که فیودور نام بود ولیعهد بود پادشاه شد پس از شش ماه سلطنت بعالم
آخرت شتافت چون برادر اعیانی او ایوان نام گنگ و کر بود پطر که از
مادرش نبود و آنوقت ده ساله بود ولیعهد گردانیدند ولی خواهر فیودور صوفی نام
بر حسب مرام خود سلطنت ایوان اخرس و ابکم را مستحکم نمود صوفی وکیل السلطنه شده

تحریک کالسینین نام که وزیر بود در مقام کشتن پطر برآمد پطر کبیر بعد از اطلاع
از ماجرا در کلیسیای بزرگ پناه برده منزوی گردید آخر الامر بلوا و غوغا شد
صوفی فرار کرد پطر بر ساده سلطنت برقرار گشت در بدو امر عیش و عشرت
را از دست داده بتکمیل و ترتیب خود پرداخت زبان نمساوی و لنده‌یز را که درآن زمان
در کفایت معروف بودند آموخت کتب آنها را در قواعد ملکداری پیشنهاد
کرد چون در میان اهالی روس ریشهای بلند و لباسهای فراخ و اسلحه چوب
و طریقه جنگ و جدال را مانند همسایگان آسیائی متداول و متعارف بود
پطر اول خود ملبس بلباس نظام شد و اصلاح ریش نمود یکنفر فور نام از اهل
جنوا را نوکر ساخت و به آراستن سپاه نظام پرداخت خود نیز با اینها مشق میکرد
و طبل نوازی که پست ترین کارهای نظام است خود متحمل شد هزار زحمت
پنجهزار نفر فراهم آورد یکنفر جنرال قوردون نام از اهل اوکوس نوکر و بر این لشکر
سرور و مهتر کرد فور را سردار کل نموده حکم کرد که دوازده هزار نفر دیگر لشکر نظام
فراهم آورند چون مردم میل سلطان و التفاتش در این باب زیاد میدیدند
زمانی قلیل بطبع و خواهش این هم بعمل آمد چون در مملکت روسیه کشتی بادبانی
متعارف نبوده و ندیده بودند و از سفر دریا و مراوده با خارجه تحاشی داشتند

بخوانم

یکنفر برانت نام کشتی ساز آورده حکم کرد که دو سه کشتی کوچک بادبانی که در رودخانه
حرکت نماید بسازد خود روزها با عمله و نجار و حداد مشغول کار بود در آب رودخانه
شناوری میآموخت مختصر اینکه مبناد الناس علی دین ملوکهم مردم در کمال
شوق و رغبت باین کارها مشغول و عادت نمودند در این هنگام دولت
عثمانیه شهر ازوف ساحل قره دکیز را تصرف نموده بمملکت روسیه تعدی و اجحاف
می نمودند پطر لاعلاج هفده هزار لشکر نظام و پانزده هزار قشون غیر نظام
با نتقام فرستاد کاری نکرده شکسته و پریشان مراجعت نمودند در ثانی تدارک
لشکر دیده با چند فروند کشتی جنگی که در این مدت ساخته بود فرستاد در مدت پنج روز شهر
ازوف مسخر گردید یک سال در انجا توقف چند فروند کشتی مجدد ساخت امر آن
ساحات را مضبوط کرده مراجعت نمود چند نفر جوان از نوکران انتخاب نمود
شصت نفر با یطالیا بجهة تعلیم علم کشتی سازی بیست نفر به نمسا بجهة تعلیم نظام بیست
نفر به ولنده‌یز بجهة تحصیل سایر علوم روانه کرد پس از آن خود بخیال مسافرت
فرنگستان افتاد اولا بهر دولتی که خیال سیاحت داشت یکنفر ایلچی که چهار
نایب و دوازده کرسی نشین و دو نفر پیشخدمت و پنجاه نفر صالدات داشتند
روانه نمود امور مملکت را به رومادونوسکی نام که یکی از اعاظم بود محول کرده یکنفر

پیشخدمت و یکنفر فراش همراه برداشته مدت قلیلی بعد از آنها از مسقو حرکت نمود
داخل فرنگستان شد در برلن پادشاه پروس بکمال احترام نمود ولایات
عرض راه مفصلاً سیاحت کرد بشهر استروام پای تخت ولندیز رفت در جائیکه
کشتی میساختند او طاق محقری کرایه نموده با لباس کشتی سازان ملبس شب و روز
کار میکرد در آنجا او را استاد پطر خطاب مینمودند شب با مراجعت منزل نوشتجات
سفرا و ولایت که میرسید مطالعه نموده جواب مینوشت در مدت قلیل کشتی سازی
و کاغذ سازی و بعضی صنایع دیگر آموخت جراحی و طبابت نیز تعلیم گرفت از آنجا
بلندن رفت در مجلس پادشاه انگریز که ایلچی او حاضر بود حضور بهم رسانید ایلچی
ابداً با او اعتنائی نداشت او هم تماشاچی بود پس از سیاحت انجا باستروام
مراجعت کرد کشتی که شصت عراده توپ داشت ناتمام بود باتمام رسانید عمله
کشتی را از اهل انجا نوکر گرفت دویست و ده نفر آدم کاروان از اهالی ولندیز
و فرانسه نوکر گرفت به ارشانجل که بندر روسیه منحصر بانجا بود فرستاد در ثانی
بلندن رفت در این سفر احترامات و استقبال شایسته پادشاه انگریز نمود
در عمارت دولتی منزل کرد حوالی مکان کشتی سازی منزل نمود روزها مشغول تحصیل
علوم بود در آنجا تجار انگریز سی هزار تومان پیشکش دادند که تنباکوی چوبوق حمل

مملکت روسیه نمایند از این وجه سه نفر سردار کشتی جنگی و سی و پنج نفر نایب چهل نفر
صاحب منصب در ثانی سی نفر حکیم و جراح دویست و پنجاه نفر صاحب منصب
توپخانه سیصد نفر استاد ساعت ساز و تفنگ ساز و چکمه دوز و غیره نوکر
گرفت روزیکه بجهة تماشای جنگ کشتی پادشاه انگریز رفتند همان کشتی
سواری را به پطر تعارف نموده قبول کرد به استروام مراجعت نمود کشتیها
و استادان و نوکران را بمملکت روسیه روانه کرد خود عازم مملکت نمسه شد
ح شش ماه در آنجا سیاحت کرد آنچه آموختنی بود آموخت پنجاه
نفر صاحب منصب از اهالی آنجا نوکر گرفت با ایلچی که در نمسا داشت روانه
روسیه نمود اراده ایطالیا کرد که اختلال مملکت روسیه رسید بتعجیل مراجعت
نمود مختصر این مفصل اینست که کشیشها و اعاظم ولایت و طایفه که بتربیت
معروف بودند شهرت دادند که پطر از مذهب خارج و کافر شده این نوکرها
را از خارج می آورد و این قواعد جدید منظورش تخریب دین است قریب سی هزار
نفر متفق شده که خواهر پطر را پادشاه نموده پطر را هنگام مراجعت جواب بگویند جنرال
فورد ون و جنرال شن با قشون قلیل نظام متفق شده در خارج مسقو نزاع
واقع شد در یک شبانه روز مخالفین را پاره قتل و پاره دستگیر نمودند

در این اثنا پطر نیز وارد شد صد و پنجاه نفر از کشیش و نجار اکرون زد هزار و
پانصد خانوار از طایفه ترلیس کوچانیده بجای تر خان فرستاد چون
از انتظام ولایت فراغت حاصل کرد حکم بساختن کشتی و کردن قشون نظام
نمود و استادان صنایع را بکار باز داشت و شاگردان زیاد بتجربه آنها تعیین
نمود و چند مدرسه بجهة تدریس بنا نمود در معاملات دیوانی قرار کلیه داد
بر دخل دولت افزود تعدی حکام و مباشرین را از رعیت رفع نمود در این
ایام فور سردار کل فوت کرد جای او را به کولوین نام داو نشان منصب و جلادت
را عظم تمام داد در این هنگام نزاع با دولت سوید در میان آمد مملکت لیونی و انچری
سابقا جزو روسیه بود در این اوقات دولت سوید تصاحب داشت دولت
روس و دولت پولند و دنیمارک متفق شده با دولت سوید نزاع در میان آوردند
پطر دوازده هزار لشکر نظام و چهل و هشت هزار غیر نظام با توپخانه بسرداری
دو نفر از منصبان بامازنکوف نام که از هواخواهان بود فرستاد شهر نروا
از مملکت انچری را محاصره نمودند شرل دوازدهم پادشاه سوید با هشت هزار
لشکر و ده عراده توپ بامداد محصورین آمد لشکر روسیه را شکست فاحش داد
سی هزار نفر اسیر کرد بمملکت سوید مراجعت کرد پس از اطلاع در مقام تهیه پطر کبیر

و تدارک لازمه برآمد من جمله ناقوسهای بزرگ کلیسا ها را جمع کرده توب
ریخته بانکول نام که اصلا از اهالی لیونی و انچری بود سردار نمود مشار الیه
چون در امر انتظام مهارت تمام داشت باندک مدت نظم کامل حاصل آمد و پادشاه
سوید بمملکت پولند آمد بقدر نصف انجا را تصرف کرد و پطر کبیر لشکری بسرداری
جنرال شره منوف روانه ساخت لشکر پادشاه سوید بسرداری جنرال سلنبک
در نزدیکی شهر ارپت بهمدیگر رسیده بعد از محاربه و مجادله لشکر سوید شکست خورد
چهار شقه علم آنها بدست لشکر روسیه در آمد شره منوف بمنصب مرشلی
سرافراز شد از سمت دریا نیز لشکر طرفین محاربه نموده شکست از لشکر سوید
شد یک فروند کشتی جنگی که چهل عراده توب داشت بتصرف روسیه در آمد
چون پادشاه سوید مشغول بتصرف نمودن پولند بود متحمل این شکستها نشد
پطر کبیر با انتظام لشکر و کشور مشغولی داشت قلعه مستحکم در ارشانجل بجهة
محافظت سمت دریا بنا نمود لشکری جدید بامداد مرشل شره منوف فرستاد
سردار نیز بعزم مجادله با لشکر سوید در کنار رودخانه امبک بود حرکت نمود
پس از ورود و مجادله شکست بر لشکر سوید روی نمود بیست عراده توب
و شانزده شقه علم آنها بتصرف لشکر روسیه در آمد در حوالی رودخانه شهری

مسمی به رساسورک بود اهل شهر چون شکست لشکر سوید را دیدند خواستند
باطاعت روسیه در آیند لشکر سوید شهر را آتش زدند اهل شهر که از آتش فرار
می کردند اسیر روسیه میشدند از جمله این اسرا دختری در نهایت صباحت
منظر از اهالی لیوونی کترین نام اسیر شد جزیره که در میان دریاچه لادوکا
مسمی به نوتبورک قلعه مضبوطی داشت لشکر روسیه آن قلعه را نیز متصرف
شده مراجعت بمسقو نمودند هر کس خدمتی کرده بود صاحب نشان و مواجب
زیاد شد هر کس فرار اختیار کرده بود بتنبیه و تشهیر شد اسم جزیره را شلسبورک نام تغییر دا[illegible]
نهادند حکم کرد کتاب قانون فرنگستان را از زبان روسی ترجمه نموده چاپ را
که تا آنوقت معمول آنجا نبوده رواج داده بشهر درونتز رفت دو کشتی جنگی
که هر یک هشتاد عراده توپ داشت در حضور خود باتمام رسانید در دریای
ازوف باحتیاط لشکر عثمانی برقرار نمود پس بشهر اولونیز آمد کارخانه کشتی
سازی در آنجا بنا نمود چون منظورش تصرف قلعه نیا که در حوالی دریاچه
لادوکا و رود خانه نوا بود خود پطر که در نظام منصب سلطانی داشت از جانب
مرشل شره متوف مأمور تسخیر آن قلعه شد که با چند کشتی کوچک از دریا عزیمت
نماید خود مرشل از خشکی قلعه را محاصره نمود در آن حین دو کشتی جنگی از سوید

بامداد قلعه گیان

بامداد قلعه گیان آمد پطر هر دو کشتی را بعد از جنگ متصرف در آورد و مرشل قلعه را نیز
فتح نمود کولوین که سردار کل بحری بود پطر را نشان داد آنهم در نهایت تمکین
و اطاعت نشان را بر گردن آویخت بیست هزار نفر لشکر که بامداد پادشاه پولند
اوگوست نام فرستاده بود حسب الاجازه پادشاه پولند مراجعت نمودند
پطر در خیال ساختن شهر پطربورغ معروف در کنار دریا افتاد در مدت کمی
شهری ساخت ولی در کمال اختصار یعنی از بابت عمارات بیوتات که چندان
عالی و باصفا نبود حکم کرد که با متردین و تجار و کشتیها که از هر جا بمعامله میایند
در نهایت مهربانی و محبت سلوک نمایند این فقره باعث شد که از اطراف
آمدند و در آنجا عمارات عالیات ساختند در این اثنا کرونبور نام سرداری
با لشکر از دولت سوید مأمور بجزای شهر پطربورغ شدند خود پطر با هشت
فوج آنجا حاضر شده شکست فاحش باو داد مجدد حکم بساختن چند فروند
کشتی در آنجا بجهة محافظت شهر نموده بمسقو مراجعت کرد پطر کمتر زیاده از یکسال
مشغول شهر و قلعه پطربورغ بود شرل دوازدهم پادشاه سوید مشغول بتصرف
مملکت پولند و نزاع با اوگوست پادشاه آنجا بود در این حیص و بیص از پادشاه
پولند نوشته بر استمداد رسید پطر دوازده هزار نفر لشکر و یکصد و بیست هزار تومان

وجه نقد بجهة پادشاه پولند فرستاد خود بشهر اولو نیز رفت یک فروند کشتی
بزرگ و شش فروند کشتی کوچک ساخت به پطرزبورغ آورد و چون بجهة
محافظت شهر قلعهٔ در جزیره کرونس توت ساخته بود قلعهٔ دیگر در میان شهر
و آنجزیره ساخت اطمینان تمام از محافظت شهر حاصل کرد و بشهر مسقو رفت
مشغول ترویج صنایع و کارخانه جات و انتظام رعیت و لشکر شد بعد از
فراغ حکم باحضار لشکر کرده عازم تسخیر شهر نروا شد لشکر سوید مأمور آن
سامان در مقام مدافعه برآمدند نزاع درثانی فتح از لشکر روسیه شد چند
فروند کشتی و نود و هشت عراده توپ از سوید متصرف شدند شهر نروا را
محاصره نمودند خبر رسید که جنرال سینیک سویدی و سه چهار هزار لشکر در شهر
درپت بعزم امداد شهر نروا آمده اند لهذا خود بعزم نزاع امر لشکری که شهر نروا را
محاصره کرده بودند مضبوط نموده با بقیه قشون روانه گردد شهر درپت را نیز محاصره
کرد تدبیری کرد دو فوج پیاده و یک فوج سواره ملبس بلباس سویدی نموده شب
از اردو خارج نمود علی الصباح از یکسمت نمایان شده با قشون پطر بنزاع
و جدال اقدام نمودند پطر علامت فرار ظاهر کرد اهالی سوید که در قلعه بودند
تصور لشکر امداد خود نموده از قلعه خارج شدند چون قدری فاصله پیدا کرد

طرفین آنهارا درمیان گرفته شکست فاحش داده شهر درپت را نیز متصرف
درآوردند بعد از یک روز بشهر نروا مراجعت کرد بعجله و یورش شهر نروا را
محاصره نمود لشکر یغما مشغول شدند پطر بشمشیر دو سه نفر را کشت تاراج شهر را
موقوف کرد مردم را اطمینان تمام داده کمال مهربانی نمود در این اثنا
خبر رسید که پادشاه سوید پایتخت پولند را تصرف کرد یک نفر از خویش
در انجا پادشاه نموده پادشاه پولند که با لشکر روسیه بامداد او رفته بود
فرار انجا کرده بخاک روس آمده اند پطر حکومت پطرزبورغ را به مانزیکوف نام
که از خانه شاگردی و پیشخدمتی بواسطه استعداد و قابلیت و ظهور خدمت
بمنصب جنرالی و لقب پرنس که عبارت از شاهزاده باشد رسیده بود واگذار
نموده دوازده هزار سرباز و سوار ابواجمعی جنرال رپ تن نام نموده بامداد
پادشاه پولند فرستاد و خود بشهر اولو نیز بجهة اتمام جهازات جنگی رفت
بعد از انجام کار آنجا خود با پانزده هزار لشکر عازم امداد پادشاه پولند شد
در این اثنا خبر رسید که سی و چهار جهاز جنگی بزرگ و کوچک از دولت سوید
به پطرزبورغ آمده پس از مجادله و محاربه زیاد شکست خورده مراجعت کرده اند
در کمال خوشوقتی بولایت لیتانی که اول خاک پولند بود روانه شد از شهر

ولیهذا حکم بمرشل شره منوف فرستاد که بعزم تصرف مملکت فورلند حرکت نماید
مرشل حسب الامر روانه شده در اول خاک فورلند در صحرائیکه بزرمادر معروف
بود سردار لشکر سوید که جنرال لوینهوپ نام داشت ملاقات کرده پس از محاربه
و مجادله با اینکه سپاه روسیه زیاد از آنها بود شکست بر لشکر روسیه افتاد
جمیع توپخانه و اثقال روسیه بتصرف لشکر سوید درآمد مرشل شره منوف
بخاک لیستانی مراجعت کرد خود پطر با لشکر همراهی بعزم انتقام روانه شد
شهر متو که پایتخت مملکت فورلند بود بعد از سه چهار روز بتصرف درآورد
امور آنجا را منتظم نموده به لیستانی مراجعت کرد چون در مملکت روسیه
بواسطه افساد مفسدین اغتشاشی شده بود با ابلاغ پاره احکام و فرامین
رفع نموده روانه پولند شد در شهر لوکرنبن پادشاه پولند را ملاقات کرده
او را بشهر گرودنو که پایتخت لیستانی بود آورد دیکماه از او مهمانی کرد لوازم
محبت و نصایح دوستانه نمود نصف لشکر و نصف تنخواه نقدی که همراه
داشت باو واگذار نموده خود بمسقو مراجعت کرد پس از رفتن پطر اوگوست
پادشاه پولند از شهر گرودنو فراراً بساکس رفته پطر بعد از اطلاع بخاک
لیستانی مراجعت کرد جنرال شولمبورگ که از سرداران پولند بود اوگوست

را ملامت کرده او را با بیست هزار نفر در ثانی به پولند آورد شرل که مطلع شد
ده هزار نفر بسرداری جنرال رنجلد پرده بسر وقت انها فرستاد و بعد از ملاقات
و مجادله شکست فاحش به پادشاه پولند رسید بنوعیکه زیاده از سه هزار نفر
روسی که بکمک آمده بودند بنوعیکه زیاده از سه هزار نفر روسی که بکمک آمده بودند
باقی نماند پطر پس از اطلاع جنرال مازنکوف را با نصف لشکر همراهی بامداد
پادشاه پولند فرستاد خود به پطرزبورغ رفت بخیال تسخیر شهر ویبورگ
که از فنلند و بتصرف سوید بود حرکت کرد ولی کاری نکرده مراجعت نمود
از اینطرف مازنکوف لشکری که از سوید در حوالی انها بود بمجادله و محاربه
درآمده چهار هزار نفر قتل و دو هزار و پانصد نفر اسیر نمود پادشاه پولند
چاره بجهة خود بجز اطاعت شرل ندید لهذا عریضه باو نوشته اظهار اطاعت
نمود جنرال پاتکول که از جانب پطر سفیر و در نزد او بود گرفته بخدمت شرل
فرستاد در سال هزار و صد و نوزده بیچاره بقتل رسید شرل قرار گذاشتنی
بجهة اوگوست داده یکی از سرداران سویدی به پادشاهی پولند برقرار نمود بعضی
از فرانسه بجهة اصلاح ذات البین آمد ولی فائده نبخشید شرل دوازدهم
با چهل و پنجهزار نفر لشکر از پولند بعزم مملکت روسیه حرکت نمود پطر که نیز با جمع

لشکر خود به لیبستانی آمد لشکر سوید در عرض راه مملکت پولند را از حیز آبادی انداخته
رعایا به تنگی آمدند فائده نبخشید قریب هشتصد نفر از رعایا را بقتل رسانیدند
چون شرل بنجاک لیبستانی رسید شنید که پطر با دو سه فوجی در شهر کورودلوا ست
بخیال گرفتن پطر با هشتصد نفر از طریق غیر متعارف به چاپاری در شب
خود را بانجا رسانیده داخل شهر شد پطر بخیال انکه جمعیتی زیاد همراه دارد
از شهر خارج شد خاک روسیه را هر جا مظنون عبور لشکر سوید بود لشکر
گذاشته مضبوط نموده خود به پطر ربورغ رفته شرل بنجاک لیبستانی آمد چون
فصل زمستان با آن برودت هوا و جهة تحصیل آذوقه سه چهار ماه توقف
کرد پطر امورات خود را منظم ساخته مراجعت کرد چون شرل حرکت کرد و برود
خانه برازین رسید حکم ساختن جسر و بستن پل نمود پیش قراول لشکر روسیه
بقدر امکان در صدد ممانعت بر آمدند مفید نیفتاد بعد از عبور لشکر سوید
لشکر روسیه قتیل و اسیر و منهزم شدند اعمال و اثقال آنها بتصرف لشکر سوید
آمد خود پطر با تمام لشکر در حوالی شهر هوسن در کنار رود وانیز نشسته بود
و توپخانه را در محل مرتفعی قرار داده بود چون شرل وارد انجا شد حکم به بستن
جسر نمود از انطرف توپخانه روسیه باتش فشانی مانع آمدند ممکن بستن جسر نشد

شرل اولاً

شرل اولاً خود برود خانه داخل شد بقیه لشکر نیز متابعت نموده با انکه آب محاذی
دوش سرباز بود عبور نمودند محض عبور بنای جنگ شد هفت مرتبه حمله و
یورش بیکدیگر نموده مرتبه آخر شکست بر لشکر روسیه افتاده چهارده هزار
نفر از طرفین مقتول شدند دوازده توپ و بیست و چهار خمپاره از روسیه
بدست افتاد پطر بولایت سمولنک رفته متوقف شد شرل عازم مسقو شد
که عریضه از مازوپا نام دو بزرگ طایفه اوکران و قزاق بود در رسید مشعر
بر اطاعت و بندهگی که چنانچه از اینطرف نهضت فرمایند با شانزده هزار
لشکر در رکاب بوده آذوقه و سیورسات اطاعت و بندهگی میشود شرل
بدون اینکه یقین کند که این تعهدات بظهور میرسد با سمت اردو را حرکت
داد چون برود خانه زنار رسید با نتظار مازوپا چند روز توقف کرد بسبب کمی
آذوقه و سختی معابر بر لشکر او بد گذشت جنرال مازنکوف که حسب الامر
پطر با قدری لشکر همه جا حوالی لشکر سوید ره سپر بود یکمرتبه فرصتی کرده
جزوی محاربه نمود ولی کاری نساخت جنرال لواهوپ که حسب الحکم پادشاه
سوید با لشکر و آذوقه از عقب رسید پطر او را تعاقب نمود جنرال مازنکوف
از پیش روی آنها در آمد بعد از چهار روز مجادله و محاربه لشکر سویدی شکسته

هزار نفر سرباز و پنجاه و هشت نفر صاحب منصب و هفده عراده توپ بتصرف لشکر
روسیه درآمد بعد باخبر رسید که جنرال ایراکین سردار لشکر دولت روسیه شکست
مضبوطی بلشکر سوید در حوالی شهر نروا داده چون خبر شکست لوانهوب
بشرل رسید متغیر گشته عزیمت مراجعت کرد چون مظهر مازوپا بود تأمل نمود در لیوف
مازوپا باده هزار نفری از کپسان و متعلقان خود وارد گشت زیرا که سایر اعیان
قزاق درین مسئله باو اتفاق نمینمودند شرل لاعلاج دران زمستان در مملکت قزاق
بهزار زحمت و عسرت گذرانید لطر کبیر با لشکر خود متعاقب می‌آمد چون در ملک خود بود
تنگی و عسرت نداشت شرل بخیال تصرف شهر پولتاوا افتاد که آذوقه در آنجا
موجود و مهیاست بقیه زمستان گذرانیده بهار عازم مسقو شود لطر کبیر چون
ازین اراده مستحضر گشت با شصت هزار لشکر و توپخانه که همراه داشت مقابلان
دو سپاه سوید لطر از سمت دیگر خود را رسانید اتفاقاً در سال هزار و هفصد
بیست و یک روی داد چون شهر پولتاوا در کنار رودخانه ورسکلا واقع است
شرل فیمابین شهر و رودخانه اردو داشت لطر آن طرف رودخانه منزل و سنگر
نمود رودخانه فاصله مابین الطرفین بود بعد از سه چهار روز حسب الامر لطر جبری باتمام
رسید شب هنگام چهار فرسخ بالاتر از مقام اردو از رودخانه لشکر خود را گذرانید

مقابل لشکر سوید منزل کرد طرفین مشغول تدارک و تهیه مجادله و مقابله بودند روز چهارم
لطر کبیر یک نفر سرکرده با صد نفر سواره بخبرگیری فرستاد و مأمورین از جانب خود
گذشته داخل اردوی شرل شدند آشوب شد شرل خود سوار شد
بدفع آنها عازم گردید در حین گرمی هنگامه گلوله تفنگی بپای شرل رسید مجروح
و خورد نمود سرکردگان متوجه پادشاه خود شدند سرکرده روسیه بسلامت بیرون
رفت لهذا امر بین مجادله و مقاتله درآمدند روز چهارم جنگ واقع شد طرفین داد
جلادت دادند از جانب مساعد لطر بواسطه گلوله تفنگی که پای شرل خورده قلم او را
شکسته بود با وجود این او را بر روی تختی گذارده در میدان جنگ حرکت میدادند در گرمی
هنگامه گلوله توپی به دو نفر از حاملین تخت خورده مقتول شدند تخت و شرل بزمین
افتادند تخت دیگر طلبیدند بدست نیامد مختصر آنکه شکست بر لشکر سوید آمد نه هزار و
دویست و هشتاد و چهار نفر قتیل و قریب سه هزار نفر اسیر شدند جنرال رنکلد جنرال
لوانهوب و پنج جنرال و یک نفر وزیر که کونت پیر صدر اعظم باشد و چند نفر دیگر اسیر
شدند شرل مجروح بهزار زحمت و مشقت خود را بخاک دولت عثمانی رسید لطر
تا چند روز دیگر توقف نموده مراجعت بمسقو و لطربورغ نمود از آنجا بمملکت پولند
نهضت نمود پولند را بار ثانی اوگوست سپرد و مازکوف را فرستاد شهر ریگا را که

اوضاع را دگرگون دید در خاک والاشی توقف نموده منتظر آمدن امپراطور شد پطر کبیر
بعد از اطلاع این حکایت معبر عرض راه را با وجود سختی و عدم آذوقه و آب بهار رحمت
قطع نموده خود را رسانید بخیال اینکه شهر یاش که پایتخت آن مملکت بود متصرف شود حرکت
نمود چون برودخانه پروت رسید معلوم شد که لشکر عثمانی سبقت جسته از رودخانه گذشته اند
تمام جمعیت روسیه سی و شش هزار و از دولت عثمانی صد و پنجاه هزار متجاوز بودند ولی چون لشکر
روسیه نظام و قشون رومیه چریک و ینگچری بودند بدین سبب یکروز تا شب محاربه و زحمت
و تعب اقدام داشتند لشکر روسیه بجهت عدم آذوقه و آب مستعد فرار شدند علی الصباح
که امپراطور در کار خود عزم هلاک خود داشت کترین شره متوف را احضار نموده شرحی بصدر
اعظم سردار لشکر عثمانی نوشته خواهش مصالحه نمودند قدری جواهرآلات کترین که با خود
داشت بارمغان محمد پاشا فرستاد و صدر اعظم قبول مصالحه کرد و مرسل شره متوف و
شافیروف نام که از رجال دولت بودند به لشکر رومیه رفته قرار مصالحه حسب الخواهش
دولت عثمانی نوشته مراجعت نمودند پطر بمملکت روسیه پایتخت دار الخلافه اسلامبول
روانه شدند پطر کبیر بسبب زحمات کثیر علیل شد اطبا بدخول آب گرم معالجه دانسته
بولایت لوبم رفت اکثر اوقات در چشمه آب گرم آنجا بجهت معالجه توقف داشت با وجود
مرض از قصه و عزم خروش غافل نبود و لشکر باطراف مملکت سوید تعیین نمود و پنج شهر معتبر

از مملکت پومرانی را تصرف نمودند چون قدری احوالش بهتر شد بولایت تورگو که جزو
مملکت پروس است رفت خواهر زن امپراطور مسماة بجهه الکسی نام پسرش که از زن
سابق داشت بحباله نکاح در آورده عروسی نمود چون هنگام گرفتن کترین ظاهر او وصی
بجهه آن نسل بود در شهر پطرزبورغ مجلس عیش بجهه تدارک ما فات کترین فراهم آورد
پس از اتمام اوقات شبانه روزی خود را صرف انتظام لشکر و کور و آبادی شهر پطرزبورغ
و ساختن جهازات جنگی نمود و بعزم رسانیدن صدمه و خسارت بجهازات جنگی دولت
سوید خود حرکت نمود نزدیکی جزیره الانه شت فرسخی سرحد مملکت سوید با دو میرال فرنجلد بوی
دوچار گشته جنگ شدیدی در میان آمد بالاخره چند فروند جهاز سویدی و خود ادمیرال
فرنجلد اسیر شدند از سمت خشکی جنرال شواله سردار لشکر پطر تمام مملکت فنیلند را بحیطه تسخیر
کشید پرنس کالیسین حسب الحکم پطر کبیر بحکومت آن مملکت سرافرازی یافت در آن
اوقات سفرای دول خارجه به تهنیت آمدند من جمله سفیر شاه سلطان حسین صفوی پادشاه
ایران بود که یک زنجیر فیل و پنج قلاده شیر از جمله هدایای آن بود هر یک را لفراخور مرتبه
التفات و عنایت نموده مراجعت رخصت نموده در خیال اصل پای تخت سوید بود
که خبر ورود شرل از خاک عثمانی بعد از چند سال باو رسید از انصراف منصرف گردید ولی
کشتی های جنگی خود را فرستاد که در دریای بالتیک مانع عبور جهازات دولت سوید

شهر ستر الیون باشند بچند فروند جهاز سویدی دوچار شده انها را اسیر نمودند کونت
نام که وزیر شرل در جنگ پولتاوا اسیر شده بود در ان مدت در مملکت روسیه بود وفات
یافت حسب الخواهش شرل نعش او را به مملکت سوید فرستادند و فیما بین پطر کبیر و شرل
دوازدهم متارکه در میان آمد پطر چون فراغتی بجهة خود دید مجدد عازم سیاحت
فرنگستان شد با کترین بمملکت پروس و نمارق در هر دو دولت کمال احترام
و عزت بعمل آوردند از انجا بمملکت ولندیز شهر امستردام که سفر اول در انجا کشتی
سازی کرده بود رفت رفقای قدیم را با وجود سلطنت بهمان قسم ملاقات نمود و بهر یک
محبت و مهربانی نمود انعام بقدر خور مقام داد بعد از توقف سه ماه بمملکت فرانسه رفت
که در سفر اول ندیده بود جمعی از سرداران و اعیان فرانسه در اول مملکت باستقبالش
آمدند لوی پانزدهم پادشاه فرانسه طفل بود وزراء و ارکان دولت ایام توقف پطر
از هر باب نهایت خدمت و احترام بعمل آوردند بعد از فراغ سیاحت انجا چند
نفر از ارباب صنایع و معلم نظام از فرانسه همراه برداشته بولایت خود مراجعت نمود
سابقا نوشتیم که پطر خواهر زن امپراطور نمسا را بجهة پسر خود الکسی عروسی نمود این پسر
بسیار جاهل و ناقابل بود و برخلاف فرمایشات پدر خود حرکت مینمود پطر نیز گاهی
بلطف گاهی بعنف او را نصایح مشفقانه مینمود ولی فایده نمیکرد در این مسافرت پطر

فرنگستان بخیال آشوب و انقلاب افتاد پطر که مطلع گشت او را نزد خود طلبید الکسی
بعزم رفتن خدمت پدر تدارک سفر دید روانه شد ولی بولایت نمسا رفت پطر کبیر
رومانزوف نام و تولستوی نام باحضار او فرستاد امپراطور نمسا نیز او را نصایح مشفقانه
نمود باتفاق فرستادگان روانه خدمت پدر گشت در مسقو شرفیاب حضور پدر گردید
این مقدمات در سال هزار و صد و سی و یک بود خلاصه میانه پدر و پسر بجائی رسید که او را
از ولیعهدی معزول با سموم و مقتول نمود پسر کوچکی کمترین داشت او را ولیعهد نمود
مختصر اینکه انچه از صنایع کشتی سازی و ماهوت سازی و آینه سازی و تفنگ سازی
و توپ ریزی وغیره انچه تصور شود حال در مملکت روسیه معمول و متداول است
از پطر کبیر است دریای بالتیک را بدریای مازندران متصل نمود باین قرار که از رودخانه
ولگا که داخل دریای مازندران میشود نهری حفر کرده بدریاچه لادوگا رسانید از دریاچه
لادوگا که به بحر بالتیک متصل میشود جهازات کوچک میتوانستند ذهاب و ایاب نمایند
چون در ان زمان شرل دوازدهم کشته شد اولریک نام خواهر شرل پادشاه شد فیمابین
دولت روس و سوید عقد مصالحه بسته شد در سال هزار و صد و سی و چ که دولت ایران
اختلال تمام پیدا کرد اسمعیل بیک نام از جانب شاه طهماسب ثانی بسفارت روس رفت
از پطر خواهش کمک و امداد نمود مشروط باینکه افاغنه را از ایران خارج نماید گیلان

و مازندران حق الاعانه او باشد پطر کبیر چهل و شش هزار لشکر حاضر نموده خود باکرتن
از سمت خشکی و دریا آمدند بادکوبه و دربند و رشت را متصرف شدند بجهات چند
از این کاری نکردند ولایت متصرفی را منضبط نموده بروسیه مراجعت کرد در سال هزار
و صد و سی و هفت تمام اعیان و سرداران مملکت را طلبیده کترین را شریک السلطنه نموده
و ولیعهد خود گردانید سال هزار و صد و سی و هشت مریض شد هر روز غش می کرد
بعد از چند روز روی بعالم آخرت نهاد کترین حسب الوصیه پطر و حمایت پرنس
ماژنکوف به پادشاهی روسیه برقرار گردید شرل دوازدهم که چارلس دوازدهم
سیکونید پسر شرل یازدهم یازدهم پادشاه مملکت سوید و فلیند است سال هزار و نود و
چهار هجری تولد نموده چون پنج ساله شد مشغول تعلیم قوانین علوم و آداب رسوم
شده هفت سالگی زبان حطه و اهالی نصارا تیر آموخت اسب تاختن و تیر اندازی را
نیز آموخت در ده سالگی مشق پیاده روی و در جنگل و کوهستان شکار کردن نمود
پس از آن زبان لاتین را تعلیم گرفت در یازده سالگی مادرش وفات یافت
بعد از اندک مدت پدرش مریض شد چون پسرش طفل بود مادر خود را وکیل دولت
و ملت نموده بعالم آخرت شتافت عجوزه کهن سال گرفتار هوا و هوس نفسانی
شد پسرزاده را بیدخل نموده خود بامور سلطنتی پرداخت پس از یکسال روزی شرل

پاپیر نام که صدر اعظم دولت بود جمعیت و لشکر سوید را حاضر ساخته قرار دادند که آن
زن مداخله نداشته باشد در سال هزار و یکصد و نه که عمرش به پانزده سال رسیده بود
جلوس نمود چون سلاطین قرب و جوار از سلطنت طفل پانزده ساله خبردار شدند بعزم استیصال
دولتش جازم شدند ابتدا السا کن فردریک چهارم پادشاه دانمارک بولایات داماد خواهر
شرل دوازدهم لشکر فرستاد داماد به برادر زن استعانت جست شرل اولا بنامه و پیام
از فردریک خواهش رفع نزاع و التیام نمود پادشاه دانمارک جوابی درشت و ناملایم نگاشت
از آنطرف پطر کبیر و اوگوست پادشاه پولند در عداوت دولت سوید متحد گردیده شرل
باوزرا و اعیان شوری در میان آورد اهل شوری بملاحظه صغر سن و عدم تجربه پادشاه باآن
دولت نزاع نمودن را مصلحت ندانسته شرل تعدی خصم را بر خود جایز ندانسته باجتماع
لشکر و حشر حکم نمود هشت هزار نفر معجلا به امداد داماد خود فرستاد پادشاه پولند لشکری
بامداد دولت دانمارک فرستاد دولت ولند نیز سه فوج سرباز از خشکی و چند فروند
جهاز از دریا بامداد داماد شرل فرستاد دولت انگریز نیز یک تن امیرال و دو سه فروند
جهاز با دولت ولند نیز همراهی نمود شرل چون از این حالات مطلع شد مصمم شد که خود
نیز در این معارک حاضر باشد چهل و سه فروند جهاز بزرگ و کوچک جنگی مهیا نموده بهمی
در مملکت معین گردانید پس سال هزار و یکصد و دوازده که سال سیم جلوسش بود از شهر استوکلم

که پای تخت سوید است روانه گردید کشتیهای ولندیز و انگریز در عرض راه باو ملحق شدند عازم
کوپنهاک پای تخت دولت دانیمارک گردیدند وارد و شهر هوملبک که پنج فرسخی پای تخت
است شده لنگر انداختند لشکر دانیمارک نیز کنار دریا را مضبوط نموده در مقام دفاع بر آمدند
روز بعد از ورود شرل با کونت پیپر صدر اعظم و جنرال رنجلد سردار و چهار هزار سرباز در کشتیهای
کوچک سوار گشته بسمت خشکی روانه شدند از آنطرف کشتیها بتوپ اندازی و آتش فشانی
مشغول شدند از آنطرف لشکر دانیمارک نیز بهمین کار اشتغال نمودند چون جهازات
کوچک شرل بخشکی نزدیک شد شرل عجله نموده خود را بدریا انداخت لشکر نیز متابعت
پادشاه نمودند یکدو نفر از صاحبمنصبان سویدی قریب به پادشاه به گلوله توپ از پا در آمدند
رنجش و قهر شرل افزوده حکم به یورش و حمله نمود لشکر خصم حتی المقدور در مقام دفاع
بر آمدند ولی بالاخره شکست یافته منهزم گردیدند شرل بجانب پای تخت رفته شهر را
محاصره نمود پادشاه دانیمارک در انموقع حضور نداشت در ولایت داماد شرل مشغول
نزاع و جدال بود اهالی پای تخت چون در خود قوه خودداری ندیدند چند نفر از معتبرین را
فرستاده مصالحه و مسالمه مستدعی شدند شرل نیز خسارت سفر و تدارک لشکر را مبلغی
معین نموده قبول نمودند و سیورسات و مایحتاج لشکر سویدی را نیز بطریق
مبایعه حاضر ساخته شرل از تسخیر شهر درگذشت در این اثنا سفیری از پادشاه

دانیمارک نیز وارد گردید پس از طی مقالات قرار داده شد که بعد ها پادشاه
دانیمارک متعرض داماد شرل نشده بعضی از امکنه آنجا را که متصرف شده
تخلیه نماید در عرض چهل و پنج روز منازعه و مناقشه بمصالحه انجامیده شرل عازم
مراجعت گردید در عرض راه اطلاع بهم رسانید که پادشاه پولند لشکر مملکت لیوونی
فرستاده شهر ریگا را محاصره نموده اند لشکر پطر کبیر نیز شهر نروا را محاصره دارند
شرل دوازدهم فسخ عزیمت مراجعت به مملکت خود نموده بسمت لیوونی حرکت
نمود پادشاه پولند چون اخبار فتح شرل دوازدهم را در جنگ دانیمارک
شنید بواهمه افتاد لشکر خود را که بمحاصره شهر ریگا مشغول بودند احضار نمود
علی هذا شرل عازم شهر نروا و نزاع با لشکر روسیه شد در منزلی که این اخبار
باو رسیده بود اندکی توقف نموده تدارک لشکر همراهی را که راجلاً و راکباً
بیست هزار نفر بودند دیده حرکت نمود لشکر دولت روس بسرداری دوک دکروی
هشتاد هزار نفر بودند که شهر نروا را محاصره داشتند آن ایام که از اواسط زمستان
و هوا بکمال برودت را داشت باین سبب شرل لشکر خود را تخفیف داده
و در منازل عرض راه قدری را امر به توقیف مینمود و بتعجیل تمام حرکت میکرد
من حیث المجموع هشت هزار نفر در رکاب حاضر داشت که به یک منزلی شهر نروا رسید

سردار دولت روس شهر را بشدت محصور داشت پانزده هزار نفر قشون غیر نظامی را
در نیم فرسخی اردوی بزرگ فرستاد پنجهزار نفر لشکر نظامی روسیه بابذک فاصله
آن جمعیت امر بتوقف فرموده ببستن سنگر و باستیان و سد طرق و شوارع
حکم کرد شرل چون بجمعیت پنجهزاری رسید بنای جنگ را گذاشت لشکر
روسیه پس از چند حمله و قلیلی محاربه و مجادله فرار نموده بلشکر غیر نظامی ملحق شدند
علی التعاقب شرل مهلت نداد حکم بحمله و یورش نمود اینان نیز پای ثبات و قرارشان بدر رفته
رو بوادی فرار نهادند احمال و اثقال و توپخانه ایشان بتصرف لشکر سوید در آمد
منهزمین چون باردوی بزرگ رسیدند باعث تزلزل آنان گردیدند شرل با این احوال
و طی مسافت و خستگی و کسالت تعاقب را از دست نداده باردوی بزرگ
رسید سه ساعت مجادله و محاربه بین الحزبین طول کشید قشون روسیه شکست
فاحش خورده متفرق گردیدند شرل با چهار هزار نفر به پیش آنها را تعاقب نمودند
جمعی کثیر از لشکر دولت روس قتیل و اسیر کردند برخی در حین عبور از رودخانه
نروا غریق بحر فنا شدند دوک دکردی سردار لشکر با چند سردار معتبر تسلیم شدند
بعد از این شرل حکم بمراجعت کرد لشکر خود را در مکان سپاه روسیه امر باستراحت
فرمود خودش نیز بالاپوشی بر سر کشیده بروی برف چند ساعتی خوابیدند چون صبح شد

معلوم گردید

معلوم گردید که جنرال دوه نام روسی با چند فوج تا پاداری و مجادله میانه شرل
نوری حکم جنگ داد جنرال روسی چون از کمک و امداد مایوس بود ناچار تسلیم شد
شرل سه روز در خارج شهر باتمام امور محاربه توقف داشت بعد داخل
شهر شد نسبت باهالی نروا کمال التفات کرد لشکریان خود را نیز نشان و انعام داد
اسرای لشکر روسی را مرخص کرد شمشیر سردار و سایر سرکردگان دولت روس را
رد کرد به دوک دکردی سردار هزار تومان بجنرالها هر یک پانصد تومان انعام داد
پطر کبیر چون از ماجرا مطلع گردید بمملکت لیتوانی رفت پادشاه پولند نیز
آمده پانزده روز توقف نمودند قرار امورات ابتین را داده هر یک بولایت
خود مراجعت نمودند شرل دوازدهم زمستان را در شهر نروا گذرانیده اوایل بهار
با بیست هزار لشکر و تدارک لازمه معرکه کارزار بشهر ریگا رفت جنرال البر نام
که از جانب شرل حاکم و سردار بود هشتاد سال عمر داشت چون در این قشون
کشیها مصدر خدمات کلیه شده بود کمال نوازش و التفات فرمود پس از چهار روز
حرکت نموده عازم مملکت پولند شده پادشاه آنجا جنرال شنو و جنرال پاتکول
نام سردار نموده با جمعیت پولند و ساکسن مامور کرد که کنار رودخانه دوینا را محافظت
کرده مانع عبور لشکر شرل شوند شرل چون بکنار رودخانه رسید کشتیها از رودخانه

عبور میداد و باندازه کاه دود نمود که مانند ابر هوارا تیره و تاریک کرد لشکر
پولند وقتی مخبر شدند که لشکر سوید از رودخانه عبور کرده بودند لهذا بنای جنگ
شد اولا غلبه از جانب لشکر پولند شد شرل خود را بمردم رسانیده لشکر را جمع کرد
بعد از یکساعت و نیم لشکر سویدی غلبه کرد دو فرسخ لشکر پولند عقب نشست
شب بر سر دست آمد طرفین آرام گرفته علی الصباح بمبارزت یکدیگر اقدام
نموده الی عصر شکست بر لشکر پولند آمد جمعی کثیر از طرفین بمعرض هلاکت
درآمد مملکت کورلند که آن ایام متصرف پادشاه پولند بود شرل تمامی را
متصرف شده به مملکت لیتانی رفت شهر پیرزن را تصرف کرد چون اوگوست
پادشاه پولند از اهل ساکسون بود اهالی انجا باو راغب نبودند لهذا اکثر ولایات
پولند باطاعت شرل درآمدند پادشاه پولند حال خود را تباه و در فرز کار خودرا
سیاه دید لاعلاج بخیال مصالحه افتاد چهار نفر از اعیان پولند را از جانب اهالی
مملکت برسالت و تمنای مصالحه فرستاد شرل در جواب گفت مادامیکه
اوگوست پادشاه شما باشد مصالحه نمی شود مگر دیگری را بصوابدید من بسلطنت
قبول نمایند مابوسا مراجعت کردند اوگوست بساکسون فرستاده دوازده
هزار نفر لشکر باعانت طلبید شرل از انجم چون مطلع گردید عازم شهر وارسا پایتخت

پولند شد اوگوست چون قوه ممانعت نداشت فرار کرد شرل بلا نزاع
و بلا مانع بشهر وارسا درآمد اوگوست بشهر کراکو رفت لشکر ساکسون بامداد اوگوست
وارد شد دوازده هزار لشکر از پولند فراهم آورده بعزم مجادله حرکت کرد شرل
دوازده هزار از اینطرف نهضت نمود قرب شهر کلیسو تلاقی فریقین شد لشکر اوگوست
سی و چهار هزار نفر از طرف شرل دوازده هزار جنگ عظیمی رویداد و دوک
و هولشتن که داماد شرل و سبب نزاعها او بود در آن وقت سردار لشکر شرل بود
در هنگامه محاربه نصف بدن اورا گلوله توپ برد شرل قدری گریسته بعد
دست بشمشیر مینهاد پیش لشکر بر خصم حمله و یورش برد لشکر پولند شکست فاحش
یافته پریشان شدند توپخانه و احمال و اثقال ایشان بر جای ماند شرل علی التعاقب
بشهر کراکو رفت بلا نزاع متصرف درآمد قشون ساخلو شهر داخل قلعه ارک
شدند دو عرّاده توپ و توپچیان در ب دروازه ارک با فتیله روشن کرده
ایستادند که چنانچه لشکر سوید عازم تصرف کردن ارک شوند دفاع نمایند
اول مرحله خود شرل با شمشیر کشیده بسر وقت انها رسید قدرت خالی
کردن توپ نیافته تسلیم شدند شرل سه روز در شهر کراکو توقف کرده تدارک
لشکر را دیده بعزم تعاقب اوگوست که در شهر لوبلین بود حرکت نمود منزل اول

سوارانش سکندری خورده شرل را بر زمین زد و دست و پای او شکسته و مجروح شد
ناچار بجهة معالجه بشهر کراکو رفت یکماه و نیم متوقف شد پس از آنکه صحت یافت
عازم تعاقب اوگوست شد مشار الیه در این مدت مرض شرل که مجالی داشت
جمعیتی فراهم آورده در کنار رودخانه بوک که ابتدای خاک روس است
متوقف بود شرل بمحض ورود کنار رودخانه بدون جسر و معبر حکم بعبور جنرال
سنفو سردار پولند تا باراده صف آرائی آمد که سپاه شرل بنیزه پیش دست
بشمشیر بر ایشان تاخته چنان آنان را متفرق و منهزم ساختند که بجز قریب بدو
هزار نفر اسیر و دیگر دیاری در آن لشکرگاه باقی نماند بنه و خیام و سایر اوضاع
انها بتصرف لشکر سوید درآمد اوگوست فراراً بولایت تورن رفت شرل امرا را
بمملکت سوید فرستاده خود عازم شهر تورن شد اوگوست نیز از آنجا فرار کرد
شرل شهر را محاصره کرد یک نفر از سرداران سوید لیندن نام در آن ایام
به گلوله تفنگ اهل شهر مقتول شد پس از چندی شهر مفتوح شد چند شهر
دیگر قریب بانجا را نیز مسخر ساخت یکنفر از اهل لیستانی سوسکی نام که از اعاظم
انجا بود شرل دوازدهم در خیال داشت که اورا پادشاه پولند نماید چنین اتفاق
افتاد که در رزمگاه بدست سواران اوگوست اسیر و در نزد او محبوس شد اوگوست عزیمت

ارنقوایم

از پطر کبیر استمداد طلبید آنهم لشکری آراسته باستمدادش فرستاد شرل
چون از این وقایع مطلع شد ستانیلاس نام که یکی از اعیان پولند بود
به پادشاهی انتخاب کرد جمیع بزرگان در کلیسای بزرگ اجتماع نموده
بتاج پادشاهی پولند مباهی شد چون قلعه شهر لیوپول در نهایت استحکام بود
هنوز اطاعت نکرده بودند بانجا رفت بعد از دو روز توقف قلعه را بتصرف
درآورد چهار صد صندوق نقد از طلا و نقره و جواهر آلات از سلاطین سابقه
پولند و اوگوست که در انجا بود متصرف شده پاره را بخشید بقیه مصارف
تجهیز لشکر صرف نمود از آن طرف اوگوست پس از آنکه لشکر روسیه بامداد
رسید جمعی هم از ساکسون آمد بهمه جهت هشت هزار نفر فراهم آورده عازم
پای تخت شد که ثانیاً پادشاه جدید را گرفته باشد ستانیلاس پادشاه جدید
چون این خبر را شنید با اهل و عیال فرار کرد اوگوست بشهر وارسا داخل
گشت خانه بزرگان و اعیان را تاراج نمود جنرال سورن نام با دو فوج سوئدی
در یک برج شهر اقامت داشتند اوگوست بر سر آنها رفت بعد از شش
ساعت که گلوله و باروط انها تمام شد تسلیم و اسیر شدند اوگوست با فتح
و ظفر وارد شهر وارسا مراجعت کرد پادشاه جدید چون بخدمت شرل شرف

گردید تفصیل را بعرض رسانید فوری از لیوپول حرکت عازم ملاقات
اوگوست شد مشار الیه چون از عزیمت شرل مطلع شد شولمبورک نام
که در جلادت معروف فرنگستان بود سردار لشکر و مختار امور نموده خود
با یکصد و پنجاه نفر از شهر خارج شده روزی در جائی بسر میبرد منزل معین اختیار
نمی نمود شولمبورک سردار چون از آمدن شرل خبردار شد از شهر خارج شده
با هشت هزار پیاده و یکهزار نفر سواره بدو فرسخی شهر کورو اقامت نمود شرل
نیز بعزم رزم او حرکت نمود چون بهمدیگر رسیدند جنگ سختی در میان آمد
ولی غالب و مغلوب ظاهر نشد شب هنگام شولمبورک لشکر خود را در کمال
احتیاط و تیقظ حرکت داده از شهر کورو گذشته میانه رودخانه بارث
و رودخانه اودر که جنگل و زمینش گل و وحل بود منزل کرد چون لشکر شرل
بدان حوالی رسید از آنجا حرکت کرده بسمت دیگر رفت شرل دوازدهم تعاقب
کردن را بی فایده دانست مراجعت کرد بپای تخت رفت ستانیسلاس
پادشاه جدید را در ثانی تاج گذاری کرده مهام او را مهما امکن منتظم فرمود
پطر کبیر چون میدانست که شرل بعد از انجام امور پولند بکار روسیه خواهد
پرداخت لهذا بجنرال پاتکول که از جانب او در نزد اوگوست ایلچی بود نوشت

که اورا بشهر کردو

که او را بشهر گرودنو بیاورد که بهمدیگر را ملاقات نمایند طرفین بشهر مذبور آمده
مرشل مازنیکوف را با هشتاد هزار لشکر باتفاق اوگوست فرستاد خود بجهة
ضرورتی بحاجی ترخان رفت اوگوست و مازنیکوف به مملکت پولند داخل شدند
مدت دو ماه با شرل محاربه در میان داشتند تا اینکه از هر طرف لشکر سویدی
آنها را شکست داده از خاک پولند خارج نمودند پس از این هنگامه خبر رسید
که شولمبورک سابق الذکر سردار اوگوست با بیست و چهار هزار لشکر ساکزن
از طرف دیگر بسرحد پولند رسیده اند لهذا شرل جنرال رنجلد را با دوازده
هزار نفر لشکر باستقبال او مامور فرمود در سال هزار و صد و هجده میانه آن دو
سردار کارزار سختی در میان آمد بالاخره شکست بر لشکر ساکسون روی داده
احمال و اثقال آنها که از آن جمله هفت هزار قبضه تفنگ بود بتصرف لشکر سوید
در آمد شرل بعزم اینکه اوگوست را بالمره تمام نماید در همین سال داخل
مملکت ساکسون گردید اهالی آنجا بالمره بکوهستان و بیابان و جنگل
فرار نمودند شرل آنها را از هر رهگذر اطمینان داده بمنازل و اوطان
خود مراجعت نمود نوشته اند که روزی رعیتی از اهالی ساکسون از سربازی
سویدی شکایت کرد سرباز را احضار نمود فرمود چرا باین بیچاره ضرر رسانیده

دستم کرده عرض کرد حضرتیکه بنده باور زده ام مقابل حضرت شما که با تمام اینولایت
و پادشاه انها زده اید هیچ منت زیاده کیمرغ از او نگرفته ام شرل تصدیق
و تحسینش کرده ده تومان بصاحب مرغ داد خلاصه اوکوست چون بیچاره
شد علاج کار خود را در اطاعت شرل دید نوشته اند که اوکوست بقوت
بازو و چالاکی بیقرینه بود چنانکه حلقه آویزان مینمودند اوکوست اسب تاخت
بحلقه که میرسید او را گرفته با دو پای خود اسب سواری را بلند میکرد و کمال شجاعت
با عجلت در هوا نگاه می داشت ولی در نزاع و جدال جیون و هراسان بود
خلاصه سفید مهری با دو نفر از مخصوصان خود نزد شرل فرستاد که بهر قسم
بخواهد تعهد نامه نوشته بیاورند فرستادگان چون عریضه مشار الیه را بنظر شرل رسانیدند
به کونت پیر صدر اعظم خود فرمود با این شرایط دیگر متعرض او نمی شوم
اولا از پادشاهی پولند استعفا نامه بتولید اطاعت پادشاه جدید
نماید ثانیاً جنرال پاتکول ایلچی روس را بمن بسپارد ثالثاً اسرای سویدی
که در دست لشکر روس معاونین او میباشند مرخص نماید رابعاً انچه را
در مملکت پولند قرار داده ام تخلف ننماید فرستادگان این شرایط را
قبول نکرده بخدمت اوکوست که در شهر کالیش پولند بود مراجعت کردند

در همین اثنا

در همین اثنا مرشل ماتزیکوف با سی هزار نفر قشون به امداد اوکوست آمد متحیر بود که چه کند
ده هزار نفر لشکر سویدی بسرداری جنرال مرفلد در آن حوالی بود ماتزیکوف
از ارسال رسل چون متحقق نبود عازم محاربه با لشکر سویدی گردید اوکوست راضی
نمی شد چون ماتزیکوف بعزم خود ثابت بود سردار لشکر سویدی را خبر داد جنرال
سویدی دروغ پنداشت عازم شهر کالیش شد با لشکر روس ملاقات نمود
مجادله در میان آمد شکست از لشکر سویدی شد با وجود این اوکوست در پای
تقصیری خود عریضه بشرل نوشته خود هم عازم ساکسون که شرل در انجا
توقف داشت گردید چون باردوی شرل رسید اذن ملاقاتش نداد حکم شد
که در منزل صدر اعظم باشد شرل انجا او را ملاقات کرد اوکوست اراده
دست بوسی کرد قبول ننمود قدری صحبت متفرقه داشته بمنزل خود مراجعت نمود
روز دیگر پیغام نمود که حرف همان است که با فرستادگان شما گفته شده
یا معمول دارد یا برود اوکوست تمام را قبول کرده بیچاره پاتکول ایلچی روس
را سپرده در شهر کارمر بحکم شرل مقتول شد اوکوست عریضه به پادشاه
جدید در اطاعت خود نوشت جواهر و اسباب سلطنتی که همراه داشت
بجهت او فرستاد شرل نیز قراری بجهت گذران او داده که در همان ساکسون

ساکن باشد اینمقدمه در سال هزار و صد و نوزده ١١١٩ بود پطر کبیر چون مستحضر شد شرل
و پادشاه جدید پولند هر دو در ساکسون بودند بیست هزار لشکر سویدی در پولند
بود پطر مغتنم شمرده فرصت را از دست نداد شصت هزار جمعیت برداشته
به پولند رفت تا شهر لیوپول بلا مانع متصرف شد شرل چون از آمدن پطر آگاهی
حاصل نمود پادشاه جدید پولند و جنرال رنخلد را با شانزده هزار لشکر دفع
آن حادثه مأمور فرمود با آن بیست هزار قشون که در انجا بودند متفق شده
بعزم رزم حرکت نمودند پطر کبیر صلاح خود را در منازعه ندیده از پولند حرکت
کرده بمملکت لیتسانی رفت شرل نزد تارک لشکر خود را دیده در سال هزار و
صد و بیست از ساکسن بعزم جدال روسیه روانه شد جنرال لواهوپ را حکم
کرد که بیست هزار نفر دیگر جمعیت فراهم آورده به تعاقب میاید پطر در شهر بنه
من بود شرل یکفوج منتخب نموده از راه غیر متعارف بسر وقت وی رفت
پطر چون خبر ورود شرل را شنید زیاده از دو هزار نفر حاضر رکابش نبود
به تصور زیادتی لشکر سوید از شهر خارج شد شرل داخل ولایت شد پطر بعد
از انکه از غفلت همراهان شرل مطلع گردید مراجعت نمود ولی کاری نکرده
مراجعت کرد با تمام با تمام لشکر خود داخل خاک روسیه شد هر جا که مظنه

عبور

عبور لشکر خصم میداد مضبوط نموده خود پطر زبورغ رفت شرل عازم مملکت
روسیه شد با آن اجمالیکه در ضمن حالات پطر کبیر بتحریر در آمد در پولتاوا
شکست خورده و قلم پایش شکست حرکت شرل از ساکسون چهل و پنجهزار نفر ملازم
رکابش حاضر بود بیست هزار نفر هم لواهوپ بعدها آورد با شرحی که قلمی شد
خدمت شرل رسید لیکن در جنگ پولتاوا پطر کبیر از شصت هزار جمعیت
متجاوز داشت و شرل دوازده هم بیست و هفت هزار نفر خلاصه شرل
بعد از شکست و فرار در مملکت قزاق را پوری از راه بیابان عازم
مملکت روم شد چون بشهر بندر رسید پاشای انجا در نهایت اهتمام
استقبال و تشریفات تمام بعمل آورده منزل و اخراجات بجهة ایشان و تمام
همراهان معین نموده خدمت سلطان احمدخان سیم که در انوقت خوندگار
مملکت عثمانی بود مراتب را عرض نمودند خود شرل نیز مراسله نگار شده
خواهش امداد و اعانت بجهة نزاع با دولت روس نمود پس از مدتی که جوابی
غیر شافی رسید یکنفر از سرداران همراهی خود پونیاتوسکی نام را باسلامبول
فرستاد که با صدر دولت عثمانی در انجام مطلب اهتمام نماید مشار الیه چون
باسلامبول وارد شد رجال دولت نهایت عزت و احترام باو نموده خصوص

والده سلطان احمد خان که بتوسط پولنکا نام حکیم باشی خود اظهار التفات
و عنایت فرمود بهمگی وعده دادند که مشایی پادشاه سوید را در خدمت
خوندکار بانجام رسانند مدتها گذشت اثری ظاهر نشد پونیاتوسکی
بصدر اعظم علی پاشا چورلولو عارض شد که هر قسم رای مبارک سلطانی
قرار گرفته است مرا مرخص کنید آنهم کمال اطمینان را بمشار الیه داده حکمی با
مشایی بندر درآجند مسکدازی و اخراجات شرل صادر شده فرستادند
در اینمدت جراحت پای شرل نیز التیام یافته بود از یوسف پاشا
حاکم بندر خواهش کرد در خارج شهر چند باب چادر بجهة او آوردند قریب
بهزار و هشتصد نفر از همراهان در انجا منزل نموده مشغول سواری و مشق
همراهان و بازی شطرنج میبود و بوعده سلطان روم روزگار میگذرانید
چون بسبب باد و باران منزل در چادر متعذر بود از دولت روم خانه بجهة شرل
ساختند همراهان نیز هر یک بجهة خود منزلی ترتیب داده بسر میبردند مخارج
هم از دولت روم میدادند پطر کبیر بجهة رفع این مقدمه ایلچی باسلامبول
فرستاد و تعارف و تنسوقات زیاد بجهة صدر اعظم ارسال نمود دوستی
کامل فیمابین روم و روس پیدا شد فرستادن لشکر باعانت شرل که آنهم

محض حرف بود از میان رفت علاوه ایلچی پطر برخلاف معمول در اسلامبول
خانه ساخته متوقف شد احترام پونیاتوسکی از میان رفت حسب الاشاره
صدر اعظم مخارج پادشاه سوید هم بعهده تعویق افتاد پونیاتوسکی دو فقره
عریضه شکایت صدر اعظم را بسلطان عرض نمود مرتبه ثانی مراسله اظهار
مهربانی با بیست و پنج راس اسب بسیار خوب و یکدست زین مرصع بجهة شرل
ارسال نمودند صدر اعظم هم پنج راس اسب ارسال نمود فرستاده های خوندگار
را در کمال احترام قبول نمود ولی اسبهای صدر اعظم را رد کرد باعث زیادتی
عداوت صدر اعظم شد نهایت در همان روزها از صدارت معزول کوپرولو
اوغلی که آنهم علی پاشا نام داشت بصدارت رسید این وزیر جدید که خوندگار صلاح جنگ دید
مخارج و تدارک شرل را اعانت کرده او را باسلامبول طلبیده از راه ولایت
مسابو ید روانه نمایند سلطان بصوابدید صدر جدید بشرل اظهار فرمود
پادشاه سوید بامید عاراضی نشده در همان بندر متوقف بود در اینمدت
عنبت شرل دولت روس و دانمارک و غیره با اوکوست که بعد از شکست شرل
بمعاونت پطر کبیر پولند را متصرف شده بود غرض از اطراف مملکت سوید
ضرر و خسارت زیاد میرسانیدند و آنچه ممکن بود بحیطه تصرف در میآوردند کی

از سرداران سویدی شنبوک نام بجهة دیدن عیال خود از شرل مرخصی حاصل
نموده به مملکت سوید مراجعت کرد چون این آشوب و فساد را در ولایت دید
اعیان و اعاظم مملکت را جمع نموده در مقام علاج بر آمدند همگی متفق الرای
شده شنبوک را سردار نموده معادل بیست هزار جمعیت از لشکر و رعیت اجتماع
نموده بعزم دفاع لشکر دانیمارک که در حوالی هلسنبورک به تاراج و ولایت
گیری مشغول بودند روانه شدند بمحض تقارب چون محاربه و مقاتله عظیمی در میان
آمد چنان شکستی به لشکر دانیمارک دادند که از دو فوج خاصه پادشاه دانیمارک
ده نفر سلامت کرد فی الجمله آرامی در مملکت سوید حاصل آمد خلاصه در همان
اوقات خبر رسید که کومورلو از صدارت معزول و الماس حاجی محمد پاشا نام
وزیر شده است چون این صدراعظم میل سلطان را منازعه با دولت
روسیه میدانست محرک سلطان گردیده ایلچی روس را که در انجا بود محبوس نمودند
تدارک لشکر زیادی دیده خان تاتار را با لشکر انجائی نیز احضار نمودند صدراعظم
بسرداری مامور شد پطر کبیر نیز بعد از استماع این حکایت از مملکت خود نهضت
نمود همچنانکه در حالات پطر کبیر بطی تحریر در آمد بعد از شکست دولت روسیه مصالحه
نموده طرفین بمملکت خود مراجعت نمودند شرل دوازدهم در آن هنگام با دوازده نفر

از همراهان به تماشا رفته بود در حین انجام مصالحه بانجا رسید چون کار را بر وفق
مرام خود ندید مراجعت به بندر نمود با آنکه در بحث بد و طالع منحوس بواسطهٔ باران
شدید که در بندر آمده بود منازل شرل و کسان او بالمره خراب و آب برده
همراهان بجز چهل پنجاه نفری بقیه متفرق شده اند شرل دوازدهم لا علاج در قریه
فرسنگی بندر منزل کرده از یوسف پاشا حاکم بندر مجدد خواهش نمود که در خارج
شهر یک باب خانه بجهة او مرتب نماید پاشا خواهش او را بعمل آورده پس
از اتمام خانها ملزومات خانها را مهیا نمود پادشاه سوید در انجا مجدد ساکن
گشت صدراعظم پس از مصالحه و مراجعت باسلامبول بعرض سلطان رسانید
که بودن پادشاه در این مملکت آشوب و اختلاف است او را روانه مملکت خود
فرمائید سلطان در جواب اذن داد ولی مشروط باینکه باعث رنجش مهمان نشود
صدراعظم که یوسف پاشا را که با شرل دوست داشته بود از حکومت
معزول اسمعیل پاشا نامی از کسان خود بحکومت بندر فرستاد اسمعیل پاشا
پس از ورود بشرل اظهار نمود که حسب الامر سلطان شما باید به اسلامبول
تشریف ببرید که از انجا شما را روانه مملکت سوید نمایند یکنفر پاشا را خدمت پادشاه
سوید فرستاد شرل چون از این مقدمات اطلاع بهم رسانیده بود پس از آنکه حاکم بندر را

واذن حضور طلبیده شرل قبل از ملاقات باو پیغام کرد که چنانچه خواسته باشی
بی ادبانه تکلم کنی یا حرکت خلاف قانون نمائی گردنت خواهم زد فرستاده چند
مقال او را میدانست لا علاج کاغذرا داده دیگر بالمشافهه سخنی در میان نیاورده
جوابی گرفته مراجعت کرد اسمعیل پاشا چند روز بعد خود بخدمت شرل آمده عرض کرد
که توقف شما در اینجا فایده ندارد حال که سلطان روم میخواهد با احترامات
شما را روانه مملکت خود نماید تشریف فرمای اسلامبول شده مطلبی دیگر اگر باشد
در آنجا بسهولت عمل خواهد آمد شرل فرمود میدانم که شما از قرار دستور العمل صدر اعظم
این مکالمات را میکنید سلطان روم خبر ندارد و مادامیکه صدر از لشکر با عانت
از دولت روم نگیرم و این صدر اعظم را خدمت سلطان مقصر و معزول ننمایم
بجائی نخواهم رفت پاشا مراجعت کرده تفصیل را کما جری بصدر اعظم معروض
داشت لهذا صدر اعظم مخارج یومیه شرل و همراهان را قطع کرده قدغن
بلیغ نمود که بعد ها مراسلجات شرل را بسلطان نرسانند بونیاتوسکی فرستاده
شرل که در اسلامبول متوقف بود چون از این هنگامه مستحضر گردید عریضه صورت ماجرا را
بعرض سلطان رسانیده در ضمن عرض کرد که صدر اعظم چون از پطر تعارف زیاد
گرفته با او دوست است لهذا با این قسم با شرل مهمان پادشاه رفتار میکند چون

از شروط

از شروط مصالحه صدر اعظم با پطر کبیر یکی تخلیه شهر ازوف بود و پطر در اتمام
به لیت و لعل میگذرانید سلطان از این بابت هم متغیر بود بالتماسی را معزول
فرموده یوسف پاشا نامی بصدارت برقرار شد پطر چون از این وقایع خبردار شد
شهر ازوف را تخلیه کرد باعث استحکام کار و اعتبار صدر اعظم گردید این وزیر
نیز صلاح در روانه نمودن شرل دید خوندکار شرحی بخط خود در کمال احترام و مهربانی
بشرل نگاشت و تکلیف مراجعت او به مملکت سوید نموده به حاکم بندر و خان تاتار
حکمی صادر فرمود که تدارک پادشاه سوید را در کمال خوبی دیده جمعیت شایسته
بجهه همراهی معین نمایند احمد آقا نامی از معتبرین رجال دولت را به بندر فرستاده
پادشاه سوید در جواب عرض کرد که از الطاف پادشاهی نهایت امتنان
حاصل است و از زحمات ایشان بمدت کمال خجلت و شرمساری را دارم ولی
وقایع اتفاقیه را بطور واقع بعرض سلطان نرسانند از جمله شروط مصالحه
دولت روم با روسیه یکی این بود که قشون خود را از مملکت پولنه بیرون
برده باشد و حال آنکه بر خلاف تعهد قشون روس کماکان در پولنه میباشند
چگونه میتوانم که چندین منزل میانه لشکر دشمن عبور کرده باشم و الا البته از رفتن
بمملکت خود کمال میل و خوشوقتی را دارم سلطان روم بعد از دیدن کاغذ شرل

تعجب نمود که چگونه در این مدت وزراء خلاف عرض نموده اند در خفیه یکنفر امین
را مأمور فرمود که بمملکت پولند رفته حقیقت را عرض نماید پس از آنکه مأمور مراجعت
نمود معلوم شد که شرل خلاف ننوشته و صدق نوشته است متغیر گردید
حکم باجتماع لشکر و حبس ایلچی دولت روسیه کرده خوندکار حرکت بمملکت روس را
بالشکر اختیار نمود پطر کبیر مضطرب شده لشکر ساخلو پولند را از خاک رو
آورد ایلچی روس و پولند التزام سپردند که چنانچه حین معاودت شرل احدی
متعرض شود مستوجب قتل باشند وزرا نیز ساعی شده خواندکار را آرام
نموده از لشکرگاه بدار الخلافه مراجعت فرمود حین ورود بحاکم بندر حکم شد که
تفصیل را بشرل اطلاع داده که با اطمینان تمام در خیال حرکت باشد اسمعیل
پاشا حسب الامر تبلیغ نمود چون شرل از عبور در ولایت دشمن هیچ قسم مطمئن نبود
متحیر بود که چه کند و چه بگوید آخر جواب پاشا را باین قسم فرمود که عرض کند
پادشاه سوید مبلغی گزاف که معادل یکصد هزار تومان است مقروض است
از این بابت از مسافرتش متعذر است پاشا مراتب را بصدر اعظم معروض
داشت رجال دولت عثمانی چون اکثر بجهة تعارفات زیاد پطر کبیر با پادشاه
سوید میلی نداشتند تفصیل را بقسم ناخوش بعرض خواندکار رسانیدند که شرل

بحال داخل

بحال داخل است ولی سلطان فرمود که این مرد مهمان است انجاح اینگونه
مطالب بر ما واجب است صد و چهل و پنجهزار تومان بجهة او بفرستید که قروض
خود را ادا نماید بقیه را تدارک سفر مهیا سازد حسب الامر وجه مقرره را مصحوب
محمد آقا نامی چاوش باشی فرستاده شد که چاوش باشی و اسمعیل پاشا
و خان تاتار با جمعیتی در خدمت او بوده بخاک سوید برسانند این مقدمات
در دوم شوال هزار و صد و بیست و چهار واقع شد پس از ورود چاوش
باشی اسمعیل پاشا خدمت شرل مراتب را عرض کرد ناظر و صندوق دار
شرل که گردتس نام داشت آمده وجه را تحویل گرفت قروض خود را ادا نمودند
تدارک سفر هم دیدند بعد از سه چهار روز پاشا خدمت شرل آمده اظهار حرکت
نمود چون کاغذی صحیح یا مجهول از وزیر اوگوست پادشاه پولند که بخان تاتار
و او را در گرفتاری شرل بدست او با تطمیع زیاد کرده است بدست شرل آمده بود
بود بسیار خائف بود مجدد عذر آورد که گرفتاری و تدارک زیاده از این
وجه لازم دارد صد و بیست هزار تومان دیگر داده شود پاشا عرض کرد که مرحمت
باین عرض ندارم بالاخره خود شرل عریضه بسلطان نوشت حکایت کاغذ را
شرح داد از بابت تنخواه هم اظهار نمود ساواری نام مترجم خود را با آدمی از پاشا

باسلامبول روانه شدند بعد از ورود فرستاده کان و اطلاع صدر اعظم بر مضمون
نامه علی التفصیل باقبح وجهی خدمت خوندکار معروض داشت بنوعی تقریرات
درمیان آورد که سبب رنجش و کدورت سلطان احمد خان شده حکم فرمود
از کسان شرل هر کس در اسلامبول بود محبوس نمودند شیخ الاسلام و سایر امنا
و وزراء نیز عرض نمودند که این مرد کافر حربیست محبت و مهربانی درباره کفار
حربی خلاف مذهب اسلام بود باوجود این سلطان نهایت التفات و مرحمت
را نموده حال که نافرمانی و عصیان میکند سیاستش بر پادشاه بهر قسم لازم است
چون سخنان شیخ الاسلام در نزد جماعت عثمانلو حجت و فرض است سلطان نیز
امیراخور با یکنفر چاوش باشی دیگر معین مأمور فرمود که چنانچه با احترام روانه شد
که خوب و اگر ایندفعه نیز اطاعت ننمود و مخالفت کرد انرا مجبوراً از خاک دولت
روم اخراج نمایند مأمورین حین ورود خدمت شرل رفته بدون ملاحظه و اغماض
ابلاغ فرمایش خوندکار را نمودند شرل نیز از راه تهور و جهالت جواب گفت چنانچه
ممکن دارید حکم پادشاه خود را جاری نمایند اگر مجدد بحضور آمدید و این قسمها تکلم
نمودید شما را کردن خواهم زد مأمورین جواب تکلم نکرده از مجلس خارج شده به ینکچریها
حکم نمودند قشون ینکچری اطراف منزل شرل را محاصره نموده منع آذوقه از اینها

کردند

کردند ان اوقات همراهان شرل از هر جهة سیصد نفر زیاده نبود حکم کرد اطراف
خانه و منزل را سنگر و با سپاهیان ترتیب داده مستعد جدال شدند اسپهانیکه
سابقاً خوندکار بجهة او فرستاده بود تمام را کشت خود ببازی شطرنج مشغول شد
گاهی از اوطاق خارج شده دستور العمل جنگ میداد بجنون فنون خلاصه
زیاده از این نسبت بسلاطین بی ادبانه نباید نوشت یکنفر از دولت انگریز بسابقت
خدمت شرل آمده بود حاضر بود بجهة رفع غایله یکنفر از سرداران شرل را با خود
برداشته پاشا و سایر مأمورین را ملاقات نمودند بهر قسم بود جنگ را موقوف
داشتند که در ثانی باسلامبول عرض شود مجدداً انچه حکم رسید از انقرار معمول شود
و در این چند روزه منع آذوقه هم نشود چون بدون اجازه و اطلاع شرل رفته
بودند پس از قرار کار و مراجعت خدمت شرل رسیده بتفصیل را عرض نمود بجای
استان و رضامندی تغیر نمود که از مرگ بیشتر رسید مختصر انکه در ثانی در اسلامبول
حکم رسید که چنانچه نزاع نماید شما هم بطریقه جدال و مقاتله بر آیید چنانچه خود
شرل هم مقتول شود مقصر نخواهید بود آدمی فرستاده اطلاع از حکم جدید دادند
شرل همان جوابهای سابق را گفت همراه از کشیشها و سرداران بالاجماع خدمت
شرل آمده هر چند دلایل و براهین اقامت در ترک مخالفت نمودند فایده نداد آخر

همین بود که میخواهم امروز جان خود را در راه من فدا کنید کشیشها هم بروند بکار
خود مشغول باشند چون این حرف را شنیدند بنای محاربه گذاردند دوازده هزار
لشکر تکری و ده عراده توپ دور منزل را گرفته شد گردش صندوقدار پیش
روی لشکر رفته فریاد زد که پادشاه سوید سه روزه مهلت میخواهد که برود چون سرکردگان
لشکر در این مدت مرحمت و انعام زیاد از شرل دیده بودند قبول کردند نزاع را موقوف
داشتند علی الصباح چند نفر از اعیان ایشان بمنزل صندوقدار رفته اظهار خدمت
نموده که دو روز دیگر هم مهلت گرفته ایم که انشاءالله بعد با احترام روانه شوید شرل
چون از مهلت خواستن صندوقدار مطلع نبود بغیر تمام حکم کرد که از منزل خارج شده
و الا ریش آنها را خواهم برید چون در نزد ایشان بدترین دشنامها این عبارت است
همان ساعت بیرون رفته بنای نزاع و توپ اندازی گذاشتند طول نکشید که از
دویست و پنجاه نفر سرباز سویدی چند نفری کشته قدری فرار بقیه اسیر شدند
شرل و سرداران از منازل خارج شده که حمایت بروفی ها نمایند چون دیدند
که امر آنها گذشته بهت مراجعت نمودند تا آنکه دویست نفری از پشت بام داخل
خانه شده اند با شمشیرهای کشیده قریب سی نفر کشتند بقیه را از منزل بیرون
نمودند مأمورین دولت عثمانی چون دیدند که آدم زیاده تلف خواهد شد حکم نمودند

منزل

منزل را آتش زدند عمارت چوبی و حتی شعور گردید شرل لا علاج چون خواست که از آتش
خارج شود مهمیز چکمه بزمین بند شده بزمین غلطید او را مضبوط گرفته با سایر سرداران
نزد پاشا بردند پاشا استقبال کرد ولی بجز پرخاش جوابی نشنید دو روز شرل
و همراهان او را در بندرگاه داشته تدارک سفر او را بجهة بردن خدمت سلطان دیده
کسان که اسیر قشون تکری و اسیر متعلق به آنها بود و اسمعیل پاشا و سرداران دولتی
انگریز و یک نفر فرانسوی که بسیاحت آمده بود از تکریان خریده بشرل
پیشکش نمودند شمشیری پاشا بجهة شرل فرستاد که در هنگام سواری بسته باشد
چون خواندگار آن اوقات در شهر ادرنه بود همگی روانه آنجا شدند در عرض راه
خبر رسید که ستانیسلاس پادشاه پولند که شرل او را برقرار کرده بود گرفتار شده
باسلامبول میاورند شرل از پاشا خواهش نمود که یک نفر بفرستد حالات او را
جویا شده باشد پس از اذن پاشا فارس نام از جانب شرل رفته بعد از ملاقات
مشار الیه و تحقیق احوال مراجعت نموده مقدمه اتفاقیه را باین قسم عرض نمود
که بعد از شکست پولتاوا روز بروز امورات ستانیسلاس ضعیف و اوگوست
پادشاه قدیم قوی شده تا آنکه اوگوست باعانت پطر کبیر پولند را متصرف
می شود پادشاه جدید بمملکت پومرانی رفته در این مدت آنجا سکنا داشته در این اوقات

بعزم ملاقات شرل بتغییر لباس و دو نفر خدمتکار عازم دولت عثمانی شده
اوگوست پادشاه پولند چون اطلاع بهم رساند تصویر او را با گزیلاد که احتمال
عبور میداد بجهة گرفتاری او فرستاد و ستانیلاس چون مملکت مولداوی
و شهر داشس که دار الحکومه است میرسد حاکم انجا از ورود سه نفر مسافر مشتبه میشود
او بارا احضار مینماید مامورین از اینها جویا میشوند که از چه ملکید و بکجا میروید
چون از مقدمه اتفاقیه شرل اطلاع نداشته اند میگویند از سوید خدمت شرل
میرویم فوری آنها را گرفته نزد حاکم میبرند حاکم بعلة تصویر مرسول اوگوست
او را شناخته کمال احترام را مینماید ولی می گوید باید شما را بهمراه کسان خود فرستاده
باشم روانه مینماید محصر انکه پس از ورود شرل به ادرنه حبس الامراء او را در عمارتی
که بدیمرتاس معروف بود منزل دادند و بلالوکت از نجباء فرانسه در انجا بود
محض دلسوزی و محبت عریضه از جانب شرل عرض نموده چون از جانب صدر اعظم
قدغن بود که عریضه شرل و کسان او را بحضور سرند بهر قسم که بود روز جمعه
در حین عبور سلطان بمسجد عریضه را رسانید از اداء فریضه و مراجعت منزل
و بلالوکت را احضار و از وقایع اتفاقیه مفصل استحضار بهم رسانید حکم نمود
که بعد از این شرل محبوس نباشد بهر جا میل دارد برود و در همان اوقات منصب

صدارت بملا ابراهیم نام رسید شرل بشهر دمه توکا قریب بادرنه منزل کرد اخراجات
جنسی صدر اعظم باو میداد چندی درانجا توقف کرد از ضعف طالع شرل ملا ابراهیم
حبس الامر سلطان مقتول شد علی کومورچی نام بصدارت رسید دولت تسیه
لاعلاج اورلیک نام خواهر شرل را پادشاه کرده بصیانت مملکت خود مشغول بودند
لهذا شرل عازم مراجعت شده مکنون ضمیر خود را بسفیر فرانسه متوقف دولت
روم اظهار کرد مشار الیه مراتب را با امناء دولت روم اظهار نمود حبس الامر
سلطان تدارک سفر او را دیده هشت راس اسب با شمشیری مرصع بجهة او
فرستاده یکنفر چاوش باشی با چهار صد نفری سوار بمهمانداری او تعیین شده
روانه شدند در شهر شوال سال هزار و صد و بیست و شش از خاک روم حرکت
نمودند چون از مملکت ترانسیلوانی گذشته بخاک نمسا رسیدند اگرچه پادشاه
نمسا قدغن احترامات و خدمات معابر نموده بود ولی شرل چاوش باشی و
همراهان را از انجا مرخص نموده همراهان خود را سر دستور العمل داده یک نفر
از سرداران دوربیک نام را همراه برداشته بلباس اهالی نمسا شده از چاپارخانه
اسب گرفته بتندی باد صبا و دبور از ممالک صعب المسالک دشمنان در عرض
شانزده شبانه روز عبور نموده وارد بخاک سوید شدند چون بشهر استرالسون

سوید رسیدند نصف شب در دروازه شهر بسته بود مستحفظین گفتند که چاپاریم
از جانب شرل بدار السلطنه میرویم دروازه بانان بعد از اذن حاکم شهر دروازه
را گشوده بمنزل حاکم رفته مشار الیه چون آواز شرل را شنید بپایش افتاد
اهالی شهر را اخبار نموده شهر را چراغان کرده علی الصباح از رعیت و لشکر
شرفیابی حاصل نموده شرل بدون ملاحظه خستگی و زحمات راه اولا باطراف
مملکت سوید اخبار ورود خود را نگاشت و دستور العمل فرستاد پس بسرکشی
بروج و باره شهر پرداخته حکم بتعمیر و مرمت بعضی خرابیهای قلعه نمود حکمی بدار السلطنه
فرستاد که تدارک عروسی بجهت خواهرش که نایب السلطنه بود دیده او را بیکی
از شاهزادگان فردریک نام نکاح نموده عروسی کردند داماد را سردار عساکر
سوید گردانیدند چون اخبار ورود شرل بدول خارجه رسید دولت پروس و ساکس
و دینارک متفقاً سی و شش هزار نفر لشکر مهیا نموده به نزاع با شرل روانه نمودند
پطر کبیر نیز از سمت دیگر مشغول بخرابی و تصرف نمودن فیلند جمیع ملک سوید بود
پس از آنکه لشکر دول متفقه بشهر ستر السون رسیدند چون شهر قلعه مضبوطی داشت
و یکطرف آن که متصل بدریا بود جزیره داشت قلعهٔ هم در آنجا بجهت حفظ شهر ساخته
بودند یک سمت قلعه هم بجزیره بود شرل لاعلاج خود در آنجا توقف داشت اواخر سال

هزار و صد و بیست و هفت عساکر متفقه شهر از خشکی و جزایرات آنها از سمت
دریا محاصره نمودند مدتی نزاع و جدال در میان بود روزیکه آب دریا نقصانی
داشت یورش آورده ولی کاری نتوانستند کرد چاره منحصر باین دیدند که اولاً
قلعه جزیره را تصرف نموده بعد بسهولت بتسخیر شهر مشغول شوند لهذا بعد از سه ماه
وارد جزیره شدند دو هزار نفر ساخلو جزیره بود شرل ناچار خود هم بجزیره رفت
خلاصه با کثرت لشکر خصم و قلت قشون سوئدی پس از جدال و قتال فوق العاده
از سرداران شرل جنرال گروتسن وارد وف و دوزیک مقتول شدند خود شرل
هم بزخم گلوله تفنگ مجروح شد نزدیک شد که گرفتار شود باعانت جنرال پونیا
توسکی از جنگ دشمن خلاص شده خود را بشهر رسانید جزیره بتصرف خصم درآمد
در مدت سه روز علی الاتصال بضرب گلوله توپ و نارنجک که بشهر میزدند اکثر
عمارات و دیوار خراب شد چون کار باینجا رسید نصف شب با ده نفر آدم
در کشتی کوچکی شرل سوار شده فرار کرد شهر بتصرف عساکر متفقه درآمد شرل در
زمستان سال هزار و صد و بیست و هشت در شهر مسمی به کالسکرونا توقف نمود
در صدد انجام توپخانه و استعداد لشکری مشغول شد چون اهالی مملکت با اخلاص
زیاد داشتند از مال و جان بدون مضایقه در خدمتش صرف مینمودند پادشاه

نیز بملاحظهٔ آسایش اهل ملک بارون گورس نامی که وزیرش بود مختار نموده که
با پطر کبیر مراوده نموده قرار مصالحه فیمابین دولتین بگذارد چون در آن اوقات
پطر کبیر با دولت انگریز و پروس و ساکسون نقار کلی در میان داشت تمکین ننموده
گفتگو در میان داشتند شرل چون فی الجمله اطمینانی از دولت روسیه حاصل نمود
بخیال صدمه دولت دینمارک افتاد و بیست هزار جمعیت فراهم آورده روانهٔ مملکت
نوروژ که جزو دینمارک بود گردیده یازده هزار لشکر دینمارک در آنجا بود مجادله
و مقاتله روی داد از هیچ طرف فتح و نصرت روی نداد شرل مراجعت
بمملکت خود نموده بهر قسم بود سی و چهار هزار لشکر فراهم آورده در ثانی بمملکت نوروژ
رفت شهر فره دریچال را محاصره نمود چون فصل زمستان بود و هوا کمال برودت
را داشت مدت محاصره طول کشید روز هفدهم ذی قعده سال هزار و صد و سی
صبح زود بسر کشی سنگر و باستیان های اطراف شهر رفت دستور العمل میداد
در یکی از باستیانها تکیه داده ایستاده بود از شهر متصل توپ و چارپاره بارش
متوالی و متواتر می آمد شرل با سرداران خود مشغول صحبت بود که در این اثنا
گلوله بزرگی بر فرقش رسیده آهی کشیده از عالم رفت شاهزاده فردریک که داماد
و سردار لشکر بود نعش او را برداشته بپای تخت مراجعت نمودند خواهرش

پادشاه شد در پانزده سالگی جلوس نموده سه سال در مملکت سوید متوقف
بود هشت سال در مملکت پولند و ساکسون مشغول مملکت گیری بود شش سال
در مملکت عثمانی گذرانیده مراجعت نمود چهار سال دیگر در مملکت سوید بود
که از دار دنیا ارتحال نمود

تاریخ تولد نورچشم [illegible] شب چهاردهم شهر [illegible] سنه ۱۳۲۹

تاریخ تولد ابوالحسن یوم [illegible] شعبان ۵ ساعت ۶ [illegible] سنه ۱۳۳۲

تاریخ تولد نورچشم
عبدالحسین یوم دوم
شعبان سنه ۱۳۳۴

تاریخ تولد ولیده ثریا شب سه‌شنبه دهم شهر ذیقعده ۱۳۴۶

دهم اردیبهشت ۱۳۰۷

تولد (محمد) [illegible] ۱۸ خرداد ۱۳۰۹

بتاریخ روز شنبه ۱۰ ماه محرم الحرام [illegible]
یادگاری [illegible] شعر